منتسکیو

روح القوانین

ترجمهٔ علی اکبر مهتدی

تألیف

منتسکیو

روح القوانین

ترجمه و نگارش

علی اکبر مهتدی

www.ketabha.org

چاپ ششم



چاپ ششم این کتاب در تیرماه ۱۳۴۹ در چاپخانه بیست و پنجم شهریور پایان یافت

آثار چاپ شدهٔ مترجم

۱ـ روح‌القوانین

۲ـ رسالهٔ دفاع از روح‌القوانین

۳ـ ملاحظات درباب عظمت وانحطاط روم

۴ـ عقل وسرنوشت

۵ـ قلم حساس

آثار چاپ نشده مترجم

۶ـ تأثیر جنگ در زندگی بشر

۷ـ حقوق اساسی ایران

۸ـ روش تغذیه

۹ـ آزادی

۱۰ـ مظهر زیبائی

۱۱ـ صد سخن کوتاه

۱۲ـ تاریخ پنجاه‌سالهٔ ایران



مؤلف

www.ketabha.org



مترجم

www.ketabha.org

یادداشت مترجم درچاپ اول

.. دانشمند محترم آقای دکتر شفق در مقدمه مبسوطی که برای این کتاب برحسب خواهش من نوشته‌اند اثرات و نتایج حاصله ازانتشار روح‌القوانین‌رابطور روشن برای خوانندگان تشریح ومؤلف‌نابغه ودانشمند آنرا همانطوریکه بوده معرفی فرموده‌اند .

باید اعتراف کردآقای دکترشفق حق زحمات بیست ساله منتسکیورا که‌در تألیف این کتاب متحمل شده است درجامعه فارسی‌زبان اداکرده‌اند وبانور افکارو اطلاعات خود پیش چشم هرخواننده را روشن و رساله مقدمهٔ ایشان بمنزلهٔ چراغ هدایتی‌است که خوانندگان را بسوی روح‌القوانین‌هدایت میکند .

مؤلف نیز در دیباچه مختصری که نوشته بطور شایسته بیان کرده است چه قصدی ازتألیف این کتاب داشته **ودرفصل سوم‌کتاب اول روح‌القوانین** اصول و مبانی تألیف بزرگ خودرا تعریف نموده پس با وجود مقدمه مبسوط آقای دکتر شفق ودیباچه مؤلف دیگر برای من مجال این‌نیست دراطراف مؤلف ویاتألیف ویا آثار ونتایج آن چیزی بنویسم .

ولی من فقط‌یك نکته رالازم است یادآورشوم :

در طی مدت پنجسال که مشغول ترجمه وچاپ روح‌القوانین بودم بعضی از فضلا ودانشمندان مرا ترغیب وتشویق بانجام آن مینمودند ونیروی‌تازه‌ای‌میدادند که بمساعی وجدیتم کمك میکرد برخی‌نیزمیگفتند روح‌القوانین کهنه شده است و بدرد این‌عصر نمیخورد .

در اینجا ناچارم ضمن سپاس وامتنان ازدسته اول خطاب بدسته اخیربگویم. درست‌است ازاواخرقرن نوزدهم ببعد دنیای علم وصنعت ترقیات بسیار کرد

www.ketabha.org

وهمچنین در حکمت وسیاست تغییرات جدیدی بوجود آمده و بعضی از دانشمندان وفلاسفه و آزادی‌خواهان عقاید وافکاری اظهارداشتند که عده‌ای تصورمیکنندا‌صول تازه وفکر نوینی‌است ولی باید دانست اینان طرح نووتازه‌ای دراداره اجتماعات و سیاست مدن بمنصه بروز وظهور نیاورده‌اند که تعلیمات روح‌القوانین وامثال آنرا منسوخ نماید بلکه‌پیدایش این‌افکار مرهون اصولی است که براساس آزادی فکر قبلاً تهیه شده بود و شالوده محکم و متین آنرا امثال **منتسکیو** و **روسو** با انتشار **روح‌القوانین وکنتر اسوسیال** ریختندو گریبان‌مردم‌را ازچنگال‌امتیازات‌بیموردی که یادگار ادوار گذشته بود نجات دادند...

اکنون هر اصولیکه روی این شالوده بنا شود بمنزله نقاشی است که در و دیوار کاخ باعظمت اصول وعقاید آنانرا تزیین‌مینماید ومیتوان گفت علماء اجتماعی وسیاسی‌اواخرقرن نوزدهم وبیستم که بابرقراری آزادی سرشاروتساوی کامل‌حقوق افراد واجتماعات‌اصول‌تازه‌ئیرا آموخته‌اند درمکتب افکاراینان پرورش‌یافته‌اند پس روح‌القوانین وتعلیمات آن همیشه تازه وقابل‌استفاده است بخصوص درکشورما که اصول مشروطیت وحکومت ملی‌درمراحل اولیه وسیرتکاملی‌خودرا هنوز نپیموده و سیاستمداران‌وزمامداران ومقننین‌ما برای‌تحکیم‌مبانی‌مشروطیت محتاج‌براهنمایان صالح و هادیان طریق میباشند و چون توفیق من در انجام این‌کار نتیجه پیروی از فکر مقدسی بود که مؤلف را وادار بتألیف اصل کتاب نموده بود امیدوارم انتشار ترجمهٔ روح‌القوانین درایران نیز همان تأثیرات ونتایجی را بدهد که اصل آن در فرانسه بلکه درتمام اروپا بخشید.

ایامی که این کتاب نفیس را مطالعه میکردم وبعضی از قطعات آنرا بفارسی ترجمه می‌نمودم کسی قادر نبود حتی این کتاب را در گوشه میز یا کتابخانه خود داشته باشد.

اما دیری نگذشت روزگار ایران عوض شد پادشاه جوان و آزادیخواه در مجلس ملی ندای آزادی‌وحکومت قانونی را داد و دوره استبداد سپری گردیدمنهم با ذوقی فراوان بتکمیل و تصریح کتاب خود پرداختم و آنرا برای چاپ حاضر

نمودم واوراقی که از اوائل سال ۱۳۱۷ بنوشتن شروع کرده بودم‌در اواخر سال ۱۳۲۱تمام کردم.

گرچه‌در اینکار رنج‌فراوان‌بردم ونهایت‌دقت‌را کردم‌افکارمؤلف‌بدون‌تحریف و حذف واضافه بقالب زبان فارسی درآید ولی چون انسان‌هیچوقت‌از خطا مصون نیست کمال دقت او هم ممکن‌است دچار اشتباه گردد بخصوص که‌روح‌القوانین‌از کتب‌بسیارمشکل وپیچیده است و فهم مطالب آن بسیاردقیق و محتاج‌بدقت وتأمل میباشد واغلب دربیان مقصودمبتدا وخبرازهم‌فاصله بسیار دارد وعبارات‌روان‌نیست دربعضی جاها سخن بسیار دراز و دراغلب‌موارد کوتاه ومختصر بیان شده اما آنچه درحدود توانائی فهم و تشخیص من بود دقت کردم که‌خواننده‌فارسی‌زبان بآسانی دریابد وقسمتی ازاین دشواریها درترجمه فارسی‌منعکس نشود تاعلاوه‌براهل‌مطالعه و تحقیق نوآموزان هم بتوانند استفاده کنند.

با اینکه در ترجمه بایدمقید بمتابعت از عبارات مصنف بود.

در ترجمه‌این کتاب نتوانستم این رویه‌را دقیقاً بکار بندم ودر بعضی‌جاها از لحاظ اجبار در عبارات دخل و تصرفی کرده و بسیاق دیگر درآوردم و یا مجبور بترکیب کلمات ولغات شدم ولی‌درعین حال درهیچ موردی ازفکر ومقصود مؤلف منحرف نگردیدم.

دربعضی‌مواردتوضیح ویاتشریح مطالبی‌را بشکل‌جملات کوتاهی‌درزیرنویس صفحات جا دادم دانشمندان وارباب‌فضل وحکمت‌نبایدآنرااظهار وجودتلقی کنند بلکه اگردقت شود در پاره‌ئی موارد بمنظور اظهار حقایق ودربعضی جاها از لحاظ رفع ابهام ضرورت ولزوم آنراتصدیق خواهند فرمود.

ازدانشمندان واستادان فن انتظاردارم اگرقصوری‌ببینند و یا لغزش و سهو و خطا و نسیانی‌مشاهده کننداز نظرعظمت کتاب بدیده اغماض‌نگریسته‌وازراه‌دانش دوستی متوجهم فرمایند که درچاپ‌های‌بعد مورداستفاده قرار گیرد.

طهران ـ شهریور۱۳۲۲

علی‌اکبر مهتدی

یادداشت مترجم درچاپ دوم

. ... روح‌القوانین درسال۱۷۴۸میلادی در
پاریس منتشر گردید ودرظرف چهارده ماه بیست ودوباربچاپ رسید. اما ترجمه‌آن
درایران پس‌ازدوسال که ازانتشار چاپ اول میگذرد برای دفعه دوم‌چاپ ومنتشر
می‌شود .

مقایسه بین محیط قرن هیجدهم فرانسه ومحیط امروز کشورما رانبایدتنها
ازنقطه نظر میزان رشد فکری این دوملت وعلاقه مردم بکتاب مطالعه نمود بلکه
عوامل دیگری‌هم باید درنظر گرفت که ازآنجمله تغییرزمان است، من‌این‌حلاجی
ومقایسه وجستجوی علل‌آنرا بخوانندگان واگذارمیکنم .

اما نگارنده شخصاً انتظار نداشتم طالبان وخوانندگان این کتاب تااین‌اندازه
هم باشند و اینهمه در بین طبقات روشنفکر مخصوصاً دانشجویان حسن استقبال از
روح‌القوانین بشود که درظرف دوسال نسخ اولیه‌آن نایاب و گرانبها گردد .

اینموضوع میرساند تربیت فکرسیاسی واجتماعی وبحث دراین قبیل‌مطالب
که نشانه بارز رشد فکری است در جامعه ما رو بفزونی گذاشته وامیداست اثرات
نیکوئی‌بارآوردومردم‌دراثر مطالعه‌این‌قبیل کتب کم کم بتوانندداعمال‌زمامداران
خود قضاوت کنند وبفهمند اصول اداره کشورآنها بحالشان مفیداست یامضر و از
قضاوتهای قبلی وبدون تعقل و ماجراجوئی ومنفی بافی‌خودداری نموده وهمچنین
ازقبول موهومات وخرافات گریبان خود را رهائی دهند .

واما درباره تقریظاتی که علماء ودانشمندان وارباب جراید پس‌ازچاپ‌اول
برای تشویق نگارنده درجراید ومجلات منتشر فرمودند و کتباً وشفاهاً مرا مورد

کمال مرحمت خود قرار دادند و از سبك ترجمه وانشاء تقدیر فرمودند ضمن
سپاسگزاری وامتنان باید اعتراف کنم‌این‌تفقدات وبذل‌اینهمه الطاف که نتیجه‌توجه
و دقت صاحبنظرانی بوده که بعظمت موضوع کتاب پی‌برده‌اند تنها حق من نیست
زیرا من تا این اندازه شایسته تقدیر وتحسین نبودم واین توفیق را درپرتو نام با
عظمت منتسکیویافته ومرهون اومیباشم واگرتوانسته‌ام این مهم راطوری انجام‌دهم
که موردقبول‌ارباب فضل‌قرارگیرد این موهبت نیزدرلوای تربیت فکری وپیروی
کامل‌ازسبك نگارش مؤلف عالیمقام برای من‌حاصل‌شده‌است پس باید این‌احساسات
عالی‌را نثار روح‌آن بزرگوار نمایم .

گرچه درآذر ماه ۱۳۲۲ در روزنامه نوبهار شماره ۹۶شکرانه‌آن مراحم و
الطاف را بجای‌آوردم .

اکنون‌نیزسپاس وتشکرخودرا بحضوردانشمندان ومحققین واستادان گرامی
که دراینموضوع اظهارنظرفرمودندتقدیم میدارم وبرای تکمیل وامتنان وقدردانی
ازمراحم‌آن بزرگان وهم‌برای‌توجه عموم خوانندگان کاری‌را که درموقع انتشار
چاپ اول روح‌القوانین نتوانستم انجام دهم اکنون تکمیل میکنم . ترجمه رساله
دفاعیه منتسکیو درآنموقع نیمه تمام‌بود وبعلاوه کثرت مطالب کتاب خسته‌ام کرده
بود بدینجهت موفق نشدم این رساله را ضمیمه چاپ اول بکنم ولی اکنون که با
فراغت بیشتری چاپ دوم منتشرمیشود این رساله‌هم ضمیمه شده‌است. تاهم موجب
مزیتی برچاپ اول وهم ترجمه‌کامل تقدیم اهل‌فضل شده باشد .

مختصری درباره رساله‌دفاع روح‌القوانین .

با اینکه روح‌القوانین در زمان منتسکیو بسرعت منتشرشد وتأثیرعظیمی در
افکارمردم عصرخود نمود ونویسندگان معروف وبزرگ‌بستایش منتسکیوپرداختند
ودرمدت خیلی کوتاهی احکام ونظرات حقوقی وسیاسی اوهمه‌جائی ومورد استقبال
علماء ودانشمندان قرارگرفت معهذا عده‌ای هم افکارمنتسکیورا انتقادکردند ولی
ایرادات منتقدین ولغزشهائیکه برای اوقائل شدند اندکی‌جنبه مغلطه داشت وبیشتر
تحت تأثیر افکارمذهبی بود .

www.ketabha.org

در واقع حربهٔ تکفیر بکار بردند نه‌انتقاد ادبی وفلسفی‌زیرا منتقدین ازطایفه روحانیان بانفود بودند وتأثیرافکارمنتسکیو در روشنی افکار واذهان مردم ازنفوذ آنان میکاست .

ولی او نه‌تنها از آن انتقادات مغرضانه رنجشی حاصل‌نکرد بلکه بتألیف یك دفاعنامه مفصل‌پرداخت‌وانتقادات راجواب گفت ویك‌سال‌پس‌ازانتشار روح‌القوانین یعنی درسال۱۷۴۹این رساله را نیزمنتشر کرد[1].

پس‌ازآن زبان بدگویان وحسودان و کشیشان‌مغرض عوام فریب نسبت‌باو بسته شد .

این رساله‌آخرین اثر منتسکیو است وبعد ازآن چیزی ننوشت تا شش سال بعد یعنی‌درسال۱۷۵۵درسن ۶۶سالگی‌جهان رابدرود گفت ونام جاویدان وباعظمت خودرا درعالم بیادگار گذاشت .

خوانندگان پس‌ازمطالعه این‌رساله ودقت‌درپاسخهای دفاعیه‌آن‌خودتشخیص می‌دهندکه ایرادات منتقدین بجا بوده‌یا نه . زیرا مدافعات منتسکیو از عقاید و نظرهای خود مبنی‌برروش تحقیق واستنتاج فلسفی‌حوادث وقضایا از وضع واجرای قوانین سیاسی واخلاقی ومذهبی بوده است وچون در تاریخ بنظر فلسفی نگریسته علل عظمت وانحطاط اقوام وملل را در سیرتاریخ مبنی بر وضع واجرای قوانین استخراج کرده است .

او هیچگاه اصولی راکه درکشورها برقرار بوده انتقاد نکرده است. بنظر من‌مطالعه این رساله اذهان خوانندگان را نسبت بمنتسکیو وتألیف بزرگش‌بیشتر روشن میکند .

علی‌اکبر مهتدی
شهریورماه۱۳۲۴

۱ـ کتاب دفاع روح‌القوانین ترجمه شده ودرپایان‌کتاب ضمیمه‌گردیده است .

یادداشت مترجم بمناسبت چاپ سوم

ده‌سال‌ازتاریخ‌انتشار روح‌القوانین‌میگذرد دراینمدت نه‌تنها جلوه خاص‌خود را درجامعه فارسی زبان‌از دست نداده بلکه روزبروز درمحافل علما و دانشمندان حقوق سیاسی مورد استناد و تعظیم و تکریم است و همانطوری که انتشاراصل کتاب اثرات‌شگرف و مهمی‌در کشور فرانسه و بلکه درجهان بشریت بجای گذارد انتشارروح القوانین فارسی هم اثرات ونتایج بسیار سودمند و نیکوئی در محیط ایران عزیز و سایر کشورهای فارسی زبان بوجودآورده است .

آری کتاب آنهم کتاب باین‌عظمت که در حقوق و سیاست و فلسفه اجتماع‌و اخلاق بحث کرده وسرّعظمت وانحطاط اقوام وملل را از وضع و اجرای قوانین استخراج‌نموده همیشه و همه‌جا وبین تمام اقوام وملل‌اثرات‌مطلوبی خواهدداشت.

کاملا محسوس است که انتشارروح‌القوانین وبسط وتوسعه‌افکار وعقایدعالی مؤلف دانشمندآن سطح افکار و اذهان مردم را در ایران‌نسبت بحکومت و قوانین و روش زمامداران روشن‌نموده وبمیزان قابل ملاحظه‌ئی‌بالا برده است. تاجائیکه بخوبی دیده میشود نویسندگان و ارباب جرائد و قلم در ذکر حوادث و وقایع سیاسی وعقاید خویش از روح‌القوانین اقتباس و استفاده نموده خطبا و ناطقان در محافل‌ومجالس‌حقوقی وفلسفی‌از آن‌بحث واجتهاد وبدان‌استنادمیکنندسیاستمداران و نمایندگان‌مجالس‌مقننه ازمطالب آن یاد مینمایند وجای بسی خوشوقتی است که تعلیمات‌این کتاب بزرگ‌درطرز اداره‌امور اجتماع و کشور واصول وقانونگزاری ما اثرخود را بخشیده است .

اینرا هم‌باید بگویم که بعضی ازتندروان ونویسندگان افراطی در کشورما همانکاری را انجام دادند که شاتوبریان در فرانسه میخواست انجام دهد یعنی

www.ketabha.org

خواستند با اظهارعقاید افراطی‌خود روح‌القوانین جدیدی بوجودآورند .

در اینمورد نمیتوانم از اظهار تأسف خودداری کنم که این دسته از روشن فکران توجه‌کامل‌بمندرجات و مطالب کتاب دوازدهم، چهاردهم ، نوزدهم و بیست ونهم روح‌القوانین ننمودند یعنی :

اثرات آب وهوا وموقعیت کشور وروحیات واخلاق و آداب ورسوم و سنن‌و عقاید و مذهب وسایرخصوصیات ملت و هموطنان خود را درنظر نگرفته ومطالبی اظهار داشتند یا رویه‌ئی پیش گرفتند وقوانینی پیشنهاد و تدوین کردند که برخلاف مصالح و مقتضیات ملت و کشورما بود :

اما خوشوقتم دراینموقع که‌برای‌دفعه‌سوم‌روح‌القوانین منتشرمیشودمردمان تندرو وافراطی ازمحیط ایران‌عزیز رخت‌بربسته‌اند ومعایب ومفاسدی که‌ازاظهار **عقاید آنان‌بوجودآمده‌بودتبدیل‌باصلاحات وآرامش واعتدال‌گردیدواصول تقسیم اراضی بین دهقانان‌که بارویه معتدل ومعقول درسایه‌توجه‌مخصوص شاهنشاه** عدالت پیشه ما اجرا میشوداثرات بسیار نیکوئی‌دربین ملت ایران‌بجای خواهدگذاشت ونه‌تنها فاصله‌طبقاتی رابزودی‌از بین‌خواهد برد بلکه علاقه شدید باستقلال کشور وتقوای سیاسی رادربین مردم‌ببار خواهدآورد.

نگارنده اجرخودرا از نگارش این‌ترجمه بزرگ گرفته وبخوبی می‌بینم آن اثراتی که‌در بدو امر مطمح نظرم بود دربین‌جامعه‌ما آشکار وهوید است.

باش تاصبح دولتت بدمد کاین هنوزاز نتایج‌سحراست

علی اکبر مهتدی
شهریور ماه ۱۳۳۴

یادداشت مترجم بمناسبت چاپ چهارم

چونکه گل رفت و گلستان در گذشت
نشنوی دیگـــر ز بلبل سرگذشت
هر گه او از همزبانی شد جـــدا
بینوا شد گـــرچه دارد صد نوا
مولوی

در طی پنج سالی که از انتشار چاپ سوم روح‌القوانین میگذرد ماجراهای بسیاری برنگارنده گذشته و خاطرات تلخ و شیرینی در وجودم باقی‌گذارده است قسمتی مربوط‌به خاطرات سفر امریکا و مشاهداتی است که‌طی یکسال مسافرت و اقامت درآن کشوربزرگ مترقی نموده‌ام که شرح‌آن رساله بزرگی است و اگر روزگار مجال‌دهدآنرا منتشر خواهم نمود .

اما خاطرهٔ بسیار تلخ بلکه جانگدازی‌که ناتوان و بی‌نوایم ساخته مرگ جانسوز فرزندم خشایارمیباشد که این مصیبت جانکاه مرا از پای درآورده است . چنانکه رسم بد عهدی ایام است مرض خانمانسوز سرطان خون که علمای بشر را عاجز کرده جوانی بیست‌ساله راکه‌آراسته بملکات و فضایل‌عالی کم نظیر ودارای نبوغ حیرت‌انگیزی‌بود و درکشور امریکا تحصیل‌میکرداز کنار من‌ربود وبه‌بستر خاك جای دادو مرا بحرمان و تأثر ابدی دچار ساخت‌آری‌تطاول‌روزگارهمیشه در کمین بشراست .

حافظ شیرین سخن‌هم مثل من گرفتار چنین‌غمی‌شده بود که گفته است:

بلبلی خون دلی خوردو گلی حاصل کرد
باد غیرت بصدش خار پریشان دل کرد
طوطئی را بخیال شکری دل خوش بود
نـاگهش سیل فنا نقش امل باطـل کرد
آه و فریاد که از دست حسودمه چرخ
در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

خوانندگان عزیز بمن خرده نگیرید که چنین ماتمی را در اینجا ذکر کرده‌ام من اکنون دیده بر هر منظری بگشایم، چیزی بنویسم، کتابی بخوانم، نوائی بشنوم، از باغ و گلستانی دیدن کنم، بر رهگذری بجوانان و نوباوگان و دانشجویان برخورد کنم که نشانی از گمشده خود بیابم سیل اشکم سرازیر میشود و خون بدلم میریزد و نمیتوانم از ذکر و یاد و خاطره این ماتم خودداری کنم چون ایامی که شروع به نگارش روح‌القوانین کردم مصادف با پیدایش آن گمشده من بود انتشار چاپ چهارم این کتاب مرا بیاد او انداخت و نتوانستم از او یادنکنم از این گناه پوزش میطلبم که خوانندگان روح‌القوانین را در غم خود شرکت دادم چکنم دل سوخته و داغدیده راه ورسم را ازدست میدهد امیدوارم خداوند روزهای خوشی را که از من دریغ داشته بخوانندگان عزیز عطا فرماید .

اما چنانکه عقیده منتسکیو است هیچ غمی نیست که از یك مطالعه زائل نگردد مطالعه اجمالی در باره روح‌القوانین روح افسرده‌ام را توانائی داد تا باز بحث مختصری بنمایم .

در طی هفده سال که ازچاپ اول روح‌القوانین میگذرد تقریظات و انتقادات بسیاری بر آن شده و نویسندگان و موشکافان دقیق اینجانب را متوجه نکات بسیاری نموده‌اند که بعضی از آنها مربوط بخود اینجانب و ترجمه فارسی آن بوده و برخی مربوط باصل کتاب و مؤلف آنچه که مربوط به ترجمه فارسی بود موجب کمال سپاسگزاری و حق‌شناسی است و شکرانه آن تذکرات این بود که در هر تجدید چاپی برفع آن نقص یا عیب کوشیده‌ام ولی آنچه مربوط باصل کتاب و مؤلف است باید عرض کنم :

عده‌ای از علمای حقوق سیاسی معتقدند مطالعات منتسکیو دارای نقائص است و در اخذ نتیجه ازمطالعات خود عجله کرده است .

ممکن است این عقاید صحیح باشد و خود منتسکیو هم معتقد است در بعضی

موارد مطالعاتش کامل نیست و در کتاب خود بآن اشاره نموده مثلا در جائیکه منشاء قوانین فرانسه را جستجو میکند در پایان کتاب بیست و هشتم میگوید :

«مطالعات من در این باب کافی نیست و شبیه بآن عتیقه‌فروشی است که برای دیدن آثار تاریخی بمصر رفت و همینکه نظری باهرام انداخت مراجعت کرد. »

جای دیگر میگوید نوشتجات من مثل یك نقاشی است که جای بحث و گفتگو را برای خوانندگان گذاشته‌ام .

درچند سطر مقدمه مؤلف عبارتی بس عالی نگاشته و گفته‌است :

« کیست که همه چیز را بگوید و شنونده را کسل نکند » او میگوید با مطالعه روح‌القوانین هر کسی ممکن است گریبان خود را ازخرافات و موهومات بدون تعقل نجات دهد و عشق بدانائی و فهم حقایق و پیدا کردن دلائلی برای دوست داشتن قوانین میهن خود بدست بیاورد و در هر مقام و در لوای هر دولتی هست خوشبختی خود را احساس کند ».

در اینصورت کمال تحقیق را برای خوانندگان گذاشته پس دیده می‌شود همانطوری که در تمام کارهای این عالم نقص هست و دائم عالم وجود در حال تکامل است . روح‌القوانین هم کامل نیست و خود مؤلف هم اینمطلب را قبول داشته است .

اما چیزی که در تمام مباحث و فصول روح‌القوانین جلوه میکند اینست که مؤلف یك برنامه وسیعی برای نوشتجات خود داشته که بمراتب محیطش بزرگتر از دائره مطالعات او بوده ولی در هر مورد باجمال پرداخته تا مبادا کتابش خیلی بزرگ و طولانی و خسته کننده شود .

با اینهمه عموم مؤلفان و نویسندگان تاریخ فلسفه سیاسی و استادان امور اجتماعی و حقوق اساسی شرق و غرب معتقدند در بین فلاسفه قرن هیجدهم تنها منتسکیو بوده که دنبال خیال پروری نرفته است و فرضیات را ملاك بحث قرار نداده بلکه حوادث تاریخی و مطالعه در وضعیت و احوال ملل را برای کشف حقیقت تکیه‌گاه افکار و نوشتجات خود قرار داده است.

منتسکیو هدف بحث خودرا دو موضوع قرارداده :

اول آنکه معتقداست نظامات و قوانین باید طوری وضع و تدوین شود که با احتیاجات وخصوصیات ملل وحکومتهای مختلف وفق داشته باشد لذا اصول مقایسه و تطبیق راپیش کشیده است .

دوم استنتاج ازسیر تحولات قوانین و نظاماتی که دراعصارمختلف در کشورهای مختلف و بین ملل متنوع وضع و اجرا شده وبدان عمل کرده اند مورد نظر قرارداده واثراجرای قوانین گذشته را برای وضع و تدوین قوانین سیاسی ملاك عمل و گفتار خود گرفته وبامطالعه و مقایسه آنرا به قانونگزاران و زمامداران توصیه کرده است .

بطوری که بعدازمطالعه یکدوره روح‌القوانین خواننده بخوبی احساس میکند که روح فلسفه سیاسی براین کتاب حکمفرماست و مباحث دیگری که در آن دیده میشود باقتضای این فلسفه وتحت الشعاع این طرز تفکر است وبالنتیجه نویسنده یك جامعه با فضیلت و تقوی ویك حکومت معتدل متقی را بعد از تشکیل آن باتمام اوضاع و احوال وخصایص آن ملت وروبه آندولت مورد بحث قرارداده و همچنین یك حکومت مستبدرادر بین یك ملت برده یا یك حکومت مشروطه را در رأس یك ملت باشرافت وآشنا بحقوق خود بررسی کرده واز آن نتیجه گرفته است.

درصورتیکه نویسندگان دیگر قبل ازمنتسکیو ازقبیل روسو ، لاك، هوبس، ماکیاول هریك بنحوی با فلسفه خویش مباحثی پیش کشیده اند که قبل از تشکیل یك جامعه وحکومت و بافرض و خیالبافی بوده یا با نظر خاص در مورد بخصوص بوده است.

مثلا **روسو** نویسنده‌ئی آرزومند و خیالباف بوده که اداره امور اجتماع را تفویض اراده افراد ملت مینماید و **لاك** مرد متعصبی بوده که میخواسته با مباحث فلسفی انقلاب ۱۶۸۸ انگلستان را مشروع ولازم جلوه دهدیا **هوبس** برخلاف اولی هدفش درمحیط کوچکتر دورمیزده ودر مباحث خود دفاع ازخانواده استوارت و لزوم بقای آن خانواده را توصیه کرده است .

ماکیاول که تا حدی وسیعتر فکرمیکرده برای رسیدن بمقصود اتخاذتمام طرق غیرمشروع را مجازمیدانسته بدون اینکه خود مقصود لزوم یامشروع بودنش مسلم شده باشد. پس بایدبدیده تحقیق نگریست و گفت :

آیا میتوان کسی را پیدا کرد که قبل از منتسکیو قدرت اینراداشته است که برای برانداختن اصول بردگی ابناء زمان راباباد تخطئه واستهزاء بگیرد وپیشنهاد عقد پیمان بین المللی بنماید؟... هرگز.

ویا در دوران حکومت مستبده لوئی چهاردهم ومحیط آنروزی که ازیکطرف قدرت روحانیان وازطرف دیگر قدرت مطلقه لوئی کشور ومردم را درکام خود فرو برده بودند کسی غیرازمنتسکیو توانسته است زمامداران را انتقاد کند وآزادی را بآن فصاحت ونبوغ فکری تعریف نماید ویا اخلاق پادشاه راباشیوه جذاب ومؤدبانه تعریف واورا برعایت قوانین ومروت وانصاف وعدالت ومردم داری هدایت نماید ویا زمامداران و قضات را متوجه کند که وضع فلان قانون بد وبر خلاف اقتضای محیط در فلان کشور چنان معایبی را بوجود آورد یا اعمال روحانیان و کشیشان سفسطه باف وخرافاتی وخودکام را بباد ناسزا ودشنام بگیرد وامثال این نوشتجات که توان گفت منحصر بخود اوست .

بهرحال آنچه درباره عظمت واهمیت روح‌القوانین واثرات آن در جامعه ما باید نوشته شود شده است وسرعت تجدید چاپ خود نمونه آشکاری از توجه ارباب فضیلت ودانش باین مکتب بزرگ سیاسی وقضائی است .

اکنون دیگر لزومی ندارد درباره روح‌القوانین بیش از اینچیزی نوشته شود زیرا اثرات آن در کشور عزیز ما ایران بخوبی آشکار شده و دانش پژوهان و دانشجویان، ارباب مطبوعات، جامعه قضات وو کلاء دادگستری و نمایندگان پارلمان پی باهمیت ولزوم مطالعه آن برده اند وخواندن این کتاب راازواجبات کار وزندگی خود وتوسعه صدر وپرورش افکاروتکمیل معلومات خویش میدانند ودرخانه و کتابخانهٔ این افراد وطبقات حتماً یك جلد کتاب روح‌القوانین یافت میشود وهردانشمند روشن ضمیری یاهر نویسنده اجتماعی بادیده خرسندی وامتنان ازآن یاد **میکند** .

www.ketabha.org

اکنون بخوبی احساس میشود ثمره انتشار فارسی روح‌القوانین خیلی زودتر ازمدتی که اصل این کتاب در کشور فرانسه درقرن‌هیجدهم ببارآورد درایران‌عزیز نهالهای امیدبخشی رویانده و چه‌نیکومیوه‌های لذیذ وعالی داده است نظرهمگان درباره آن باچه‌لطف خاص آمیخته بمحبت واحترام ابرازمیشود وکام‌جان‌مرا شیرین مینماید .

اکنون احساس میشود روح‌بزرگ وآزاد مؤلف‌درفضای کشور عزیز ما به پرواز آمده وباگوش‌جان آوازه‌شهرت وعظمت نام‌خودرا میشنود ولذت‌میبرد ودر پرتو این‌نام وعظمت این‌تألیف، هم‌میهنان نگارنده‌رادرانتخاب وترجمه آن‌مرهون الطاف بی‌پایان خودقرار میدهند..

دریافت چنین اجری عالی و لذت‌بخش مرا درخدمت بفرهنگ یاری کردو توانستم یك‌اثر مهم‌دیگرازاین دانشمندرا کد توان گفت وسیله‌برانگیختن منتسکیو بتألیف بزرگ خود بوده یعنی کتاب «ملاحظات درباب علل عظمت و انحطاط‌روم» که از چندی پیش ترجمه نموده تکمیل و تصحیح کرده‌ام بدست چاپ بسپارم و بزودی این‌تاریخ مهم‌بزرگترین قوم جنگجو و قانونگزار باستان‌را نیزدردسترس خوانندگان عزیز قراردهد .

علی‌اکبر مهتدی
طهران شهریورماه ١٣٣٩

تقریظات دربارهٔ کتاب

خلاصهٔ ازتقریظاتی که‌درروزنامه‌ها و هفته نامه‌ها و مجلات دربارهٔ کتاب بزرگ روح القوانین بقلم علما و نویسندگان بزرگ ایران درموقع چاپ اول منتشر گردیده است .

خوانندگان اینکتاب نخبه دانشمندان و سیاسیون و علمای اروپا بوده‌اند ، پادشاهان وسلاطین آنرا موردتوجه خاص قرارداده‌اند ، نویسندگان بزرگ آنرا ستایش کرده و با احترام نگریسته‌اند ، جای بسی خوشوقتی است که مورد توجه خاص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیزواقع شده و پادشاه آزادیخواه دانش‌پرور ماقدر و منزلت آنرادریافته و مترجم دانشمند آنرا مورد تفقد خاص شاهانه قرار داده‌اند .

کتاب فارسی روح‌القوانین درروحیهٔ شاهنشاه تأثیربسزائی کرده و ازاینکه درکشور ایران و در روحیهٔ مردم و قانونگزاران‌اثرات‌نیکوئی خواهدنمودخاطر شاهانه بسیارخوشنود بوده است .



انتشار فارسی روح‌القوانین ثابت میکند که ایران عزیز زنده و جاویدان است و فرزندان آن میتوانند مجد وعظمت علمی و تاریخی‌ایران باستان را تجدید نمایند .



روح‌القوانین منشأ غالب قوانین امروزی دنیاست ، شاهکار روح القوانین تفکیك قوای سه گانه است که امروز درتمام جهان آنرا پذیرفته و اصول حکومت خود را بر آن‌استوار نموده‌اند .



باید اعتراف نمود که در بین انتشارات فارسی روح‌القوانین اثری بی‌نظیر است و در کشوری چون ایران که بوجود قانونگزار وقانون خوب بی‌اندازه احتیاج هست و برای ملت ایران که باید بحقوق اجتماعی خود آشنا گردد ترجمه و انتشار امثال این کتاب خدمت بسیار بزرگ و قابل تحسینی است.



ترجمه فارسی روح‌القوانین را یکی ازمهمترین کتب اجتماعی میتوان شمرد که دراین عصر بطبع رسیده است.



انتشار فارسی روح‌القوانین سندی است که ایرانیان میتوانند درهرحال با مساعی خود از نیروی نهفتهٔ ملی و شایستگی ذاتی ، دوران سستی و فتوررا کوتاه کنند ، این کتاب شایستگی وهوش جوانان ایرانی‌را ثابت کرده است.



روح‌القوانین مملو ازلطف معانی وپراز افکار بزرگ و مشحون ازاحساسات عالی و شریف ودستورات اخلاقی و سیاسی و درس قانونگزاری است .



شما هر کس که باشید هرحرفه‌ای که داشته‌باشید باید این کتابرا بخوانید زیرا کسیکه روح‌القوانین را نخوانده در زندگی معنوی مغبون است تمام عقاید سیاسی و اجتماعی‌قدیم و جدید جهان ریشه‌اش درروح‌القوانین و تمام قوانین دیروز و امروز و فردا ریشه‌اش دراین کتاب است.



من معتقدم همانطوری که تولد ومرگ‌درسرنوشت انسان‌تأثیر دارد خواندن این کتاب نیزدر سرنوشت یك‌آدم بافهم مؤثراست .



کتاب فارسی روح‌القوانین هم وسیلهٔ‌تشویق‌دانش‌پژوهان وهم‌موجب‌تهذیب

عقل ومنطق دانشجویان است .



این اثر بزرگ برخلاف گفته‌ونوشته‌پاره‌ئی‌ازظاهر بینان هیچگاه کهنه نمیشود ودرهرحال وقرنی بزرگترین تحقیقات دربارهٔ قوانین ورسوم بشری‌است .



روح‌القوانین مربی‌جامعهٔ‌بشریت ودرتحکیم مبانی‌مشروطیت موفقیتی‌درعالم داشته که هیچیك ازکتب ومطبوعات دیگر تاکنون نتوانسته‌است جای آنرا بگیرد.



روح‌القوانین یکدوره درس قانونگزاری وهادی مردان سیاسی‌است .



اثرات‌نیکوئی که‌انتشار کتب روح‌القوانین‌در ترقی وتوسعهٔ‌افکار آزادیخواهی دربین سیاستمداران وبزرگان عالم‌داشته دردماغ علمای ما نیزمنعکس شده‌است.



کتاب روح‌القوانین یکی ازکتابهائیست که مطالعهٔ آن تغییرات فکری در آدمی میدهد واغلب ازعلما وبزرگان عالم مطالعهٔ‌آنرا یکی‌ازعوامل‌نهضت‌فکری خود محسوب داشته‌اند .



یك ضرب‌المثل ایتالیائی میگوید (هرمترجم خائن است) یعنی کمتر اتفاق میافتد که مترجم یك کتاب خارجی دست تطاول بمندرجات آن کتاب دراز نکند ومنظورمؤلف را چنانکه شاید وباید بپروراند اگریك مترجم‌پیدا شود که ضرب‌المثل‌ایتالیائی‌دربارهٔ وی صدق نکندباید باوتبریك گفت علی‌الخصوص‌اگر ترجمهٔ یك کتاب مشکل علمی وفلسفی‌را بخوبی ازعهده برآمده باشد. ترجمه‌روح‌القوانین میرساند که قلم دردست استاد فن بوده وداد درستکاری ومهادت راداده است .

مختصری از تاریخ زمان و آثار وشرح حال منتسکیو

بقلم : آقای دکتر رضازاده شفق
استاد دانشگاه تهران

منتسکیو

مردان بزرگ تنها از آن مردم و کشور خود نیستند بلکه از آن جهانند زیرا افکار و آثار آنان نسبت‌بحال‌تمام‌بشر سودمنداست یکی‌از آنان **منتسکیو** نویسنده نامی نیمه اول قرن هیجدهم فرانسه است که واقعاً تألیفاتش در عالم افکار سیاسی واجتماعی آن زمان تأثیری بسزا کرد وچنانکه خواهیم دید موجب نهضت عظیم فکری گردید .

پس جادارد ما ایرانیان باروش وسلیقه فکری این شخص بزرگ آشناشویم اینك با این مقصود است که درخواست دوستانه آقای **علی‌اکبر مهتدی** مترجم محترم و دانشمند روح‌القوانین را که می‌توان گفت شاهکارمنتسکیواست می‌پذیرم و مقدمه‌ای گر چه نارسا و ناقابل می‌نویسم باشد که قسمتی از فایده مطلوب را ادا نماید .

در اینکار بنظرم رسید این دیباچه را بچهار بخش تقسیم نمایم :

نخست مختصری ازعصر**منتسکیو** را تعریف کنم .

دوم شمه‌ای از زندگی واحوال او را بگویم .

سوم ازآثار وافکار وی بحث کنم .

چهارم از ارزش واهمیت افکار وآثار اوسخنی چند ذکر نمایم ودر**خاتمه** مختصری درباب منتسکیو نسبت بایران یادآورشوم .

درانجام این مقصود ازخداوند بزرگ یاری میجویم .

۱ـ **عصر منتسکیو** ـ عصرمنتسکیو ازلحاظ وقایع تاریخی وشهرت وتوانائی فرانسه وانتشارادبیات وقدرت سیاسی‌ومنتهی شدن‌آن قدرت بافول وتهیهٔ مقدمات انقلاب ازاعصاربزرگ تاریخ‌آن کشور محسوب میشود .

عامل عمده اوضاع این‌عصر بی‌شبهه سلطنت لوئی‌چهاردهم بود که‌از ۱٦٤۳تا ۱۷۱۵طول کشید یعنی وی هفتاد ودوسال پادشاهی کرد از موقعیکه زمام امور را خود مستقیماً بدست گرفت یعنی ازتاریخ۱٦٦۱تاسال ۱٦۸۵ دورهٔ اوج پیشرفت و اقتدار وازآن تاریخ تا۱۷۱۵ دوره انحطاط این‌پادشاه بود .

هدفهای عمده این پادشاه خودکام نخست استوار داشتن موقع خویشتن بود تادر کشور احدی را دربرابر اویارای سرجنباندن نباشد چنان که خود درتألیفات خویش گفته «اساس تمام‌اصلاحات اول کسب ارادهٔ مطلق برای خودم بود» والحق بدین مقصود نائل‌شد بحدی که درتمام فرانسه جزارادهٔ اونبود ودرسیاست ودین و آئین مردم فرمانروائی‌مطلق داشت .

دوم آنکه میخواست فرانسه توانا ونیرومند شود وپیشوای اروپا گردد این مقصود رانیز بواسطه یك‌سلسله جنگها که با همسایگان کرد وفتوحاتی که دراوائل نائل‌شدتأمین کرد وموقع‌سیاسی‌خاصی‌برای کشورش‌ایجاد نمود قسمتی‌ازکامیابیهای اوازوجود رجال‌نامی‌شایسته‌ای‌بود که درعهداوبنوبت بمسند وزارت فرانسه نشستند مانند **مازارن،کلبر، لووا، وبان**[1].

مازارن درآغازشاهی او که هنوز صغیر بود بزرگترین مشاور دولت بشمار میرفت وامور کشور را بغایت فهم وفراست اداره کرد .

کلبر یك سلسله اصلاحات اساسی کرد وکشاورزی و بازرگانی وصنعت را توسعه داد وپیش راه دزدی وتقلب راگرفت وارتشاء وتجمل وتبعیض راتا توانست برطرف کرد .

لووا امورلشکری را نظام داد وسپاهی قابل ساخت .

وبان درتعبیه‌سنگرهاو بناهای‌قلعه‌های‌جدیدواستوارساختن‌مرز کشور کوشش

1- Mazarin . Colbert Lovuois . Vauban

کرد وضمناً نظری خاص بحال مستمندان داشت .

اما اساس این اصلاحات ازقدرت پادشاه سرچشمه میگرفت وبهمین جهت او هرگزمایل نبود اینگونه‌کارها جزبنام او گفته شود زیرا پشتیبان او بود وچشم و چراغ کشوربایستی تنها اوباشد، البته استعداد این مقام را هم‌داشت دارای اراده و همت بود وجلب قدرت نمود زیرا آنرا شرط‌کامیابی میدانست ومداخله عامه رادر امور زاید میشمرد حتی دراین باب صاحبنظرهم‌بود وتألیفاتی دراین مسائل‌بوجود آورد که ازکلیه کتب عقیدهٔ‌اولزوم‌فرمانروای‌مطلق بودنش‌درکشور ظاهرمیگردد وجملهٔ معروفی که نسبت داده‌اند که‌گویا گفته(**کشورمنم**)[1] اگرازحیث عین‌کلمات ازاونباشد ازجهت مفهوم نماینده عقیدهٔ اوست.

لوئی به‌علوم وادبیات نیزتمایل‌خاصی‌داشت وعصراوعهد ترقیات عظیم‌فکری ونهضت ادبی‌بود مقارن‌باسلطنت اوتألیفات سودمند مؤثری مانند **سید**[2] تألیف**کرنی و روش دکارت و پندارهای پاسکال**[3] و نظایر آن بوجود آمد و افکار را نهضتی بخشید درزمان اوجمعی ازستارگان‌آسمان ادب‌فرانسه پیدا شدند ازقبیل: **مولیر، راسین، لافونتن، بوالو، لاروشفوکولد ، فنلن**[4] که‌برای‌شرح‌آثار وافکار آنان باید بکتابهای تاریخ ادبیات و علوم فرانسه رجوع نمود تا اهمیت و تأثیر معنوی آنانرا چنانکه باید بتوان سنجید .

خلاصه‌آنکه درقسمت پیشین پادشاهی طولانی لوئی چهاردهم فرانسه هم از حیث توانائی‌خارجی وهم‌ازلحاظ ترقیات داخلی‌پیشرفتی‌عظیم‌نمود بخصوص ادبیات وعلوم درآن‌کشور بسط پیدا کرد ونام فرانسه درجهان بزرگ شد .

افسوس این عهد درخشان معایب بزرگ نیز داشت بحدی که نه‌تنها برخی از صاحبنظران را نسبت بآیندهٔ‌کشور بدبین‌کرد بلکه مقدمات انقلاب خونین

1- L;état c, est moi .

2 - Cid Corneille ; Discours sur la Méthode Descartes, Les Pensées pascal .

3-Moliere; Racine; La Fontain, Boileau La Rochefaucauld; Fénélon .

فرانسه را هم فراهم ساخت اینك بدان معایب اشارتی می‌رود تا با محسنات سنجیده آید .

نخست آنکه شاه هوسی بی‌پایان بتجمل و تفریح و آرایش و نمایش داشت بحدی که هزینهٔ فراوان‌آن تکان سختی ببودجه کشورمیداد .

بتخمین یکی‌از مورخان تنها برای ساختمان وتزیین‌کاخ ورسای و اطراف آن معادل چند صد میلیون تومان خرج شده بود و غیرازکاخ ورسای که مهمترین بناهای سلطنتی بوده دوازده‌کاخ زیبای پربهای دیگربرپا شده بود و از زمان **نرون** امپراطورخودخواه روم چشم اروپا کاخی بعظمت و تجمل ورسای ندیده بود دراین دربارفلك مدارپانزده هزارتن گماشته مفتخورازلشکری و کشوری شبان و روزان با تعیش ولذت ووفورنعمت بخرج کشور زندگی میکردند و بیشتربیکار بودند و باتفریح بسرمیبردند .

کاخ ورسای مرکز عیش و نوش وهرگونه تفریحات تفننی و شهوی و ادبی و اجتماعی اروپا بود و بقول **تن**[1] دانشمند معروف، لشکری که حدود یك قرن در مرخصی بود دور سرفرمانده مهمان نواز ومجلس‌آرائی‌را گرفته بود(منظور لوئی ۱۴ پادشاه است) ظاهرکاخ و آداب و رسوم قشری ساکنان آن بحدی رنگین و ساختگی وتعارفات وتمدن مآبی واطوار ولطایف ظاهری باندازه‌ای جلوه‌گر بود که پرده روی مفاسد شرم‌آور اخلاقی کشیده شده بود ولی‌همه میدانستند زیرآن پرده چیست .

دوم اینکه در نتیجه قدرت بی‌پایان شاه نظامات و ترتیبات پایدار میشد و کارها بسرعت جریان میبافت ازطرف دیگرمردم از هرگونه‌آزادی محروم و در واقع بردگان وبندگان شخصی‌شاه شده‌بودند واین‌حال برای‌یك ملت که هزاران شاه برای او میآیند و میروند وآن ملت‌باقیست و برای زندگی آن ملت‌افرادبا شخصیت‌لازم است بسیارخطرناك بود. مردم هیچگونه اختیارسیاسی یامالی یا دینی

1- Taine.

نداشتند واغلب دارائی آنان بعناوین مختلف ازدستشان ربوده میشد وبخصوص‌فقرو فاقه درشهرستانها شیوع داشت .

در اختیار عقیدهٔ دینی نیز کسی آزادی نداشت و جز مذهب کاتولیك تمام مذاهب دیگرراسخت تعقیب وسیاست میکردند ودرنابودی پیروان آن میکوشیدند واین عمل موجب پراکندگی وستیزگی‌یك‌قسمت از عناصر شایسته ملت گردید و عجب آنکه در عالم دیانت‌کاتولیك هم که شاه حامی آن شناخته میشد بنا به ریا و تظاهر بود وحقیقتی وجود نداشت پس روحانیت کشور رو بزوال میرفت و بیدینی وسعت پیدا میکرد .

سوم آنکه چون‌آزادی برای افکار وعقاید عالی وجدی نبود لاجرم‌مردم بخصوص‌طبقه‌جوان‌بآزادی‌بمعنای‌خودسری وزندگانی‌عیاشی‌وهزل وتفنن‌پرداختند و افسارگسیختگی معمول گشت وزیر قالب خود آرائیها و تعارفات لفظ قلم و حرکات و سکنات براق مصنوعی که در مجالس متکلف مهمانی بر قرار بود یك بیشرمی پنهان گردید و در حقیقت جای آزادی Liberté را افسار گیسختگی Libertinage گرفت و این دو معنی باهم سخت اشتباه شد . آزادی کجا و لجام گسیختگی کجا !

جوانان کشوراز این اوضاع درس خطرناك بی‌قیدی وعیاشی را فرامیگرفتند و رو بانحطاط میرفتند بدینگونه اوضاع عمومی بخصوص معیشت مردم بد و آشفته گردید جنگهای، متوالی و مالیاتهای گزاف غیرعادلانه ولخرجی‌های دربار مردم متوسط رایکسره پریشان روزگارساخت بحدی که چون‌درسال۱۷۱۵لوئی‌چهاردهم سر به‌بسترخاك نهاد واز تخت‌شاهی بگور رفت‌تأسفی در سرتاسر کشور نمودارنشد حتی شادی وانشراح پدیدآمد زیرا مردم ازیك فشارممتد مادی و معنوی خلاصی یافتند ولی‌عیب‌کار در این بود که جانشین اولوئی‌پانزدهم نیزدوائی بدردها نیاورد بلکه بدترهم شد این‌مرد خودکامی‌وهوسرانی‌یك پادشاه مستبد راداشت بدون‌اینکه محسنات اورا داشته باشد .

در ایام صغر او دستورکارها بدست مرد فاسد بیشرمی مانند **فیلیپ درلئان**[1]

1- Philippe D,orleans .

افتاد و پس از آنکه شاه بالغ گشت و زمام امور را بدست‌گرفت خود نیز فساد موروث را ادامه داد عقلش بدست زنها بخصوص مادام **پمپادور**[1] که سوارکار گردید حتی درامور لشکری هم افسار بدهن شاه بی‌اراده زد .

زندگی‌این‌شاه باخوش گذرانی وغفلت گذشت وامید مردم که در آغازنسبت بدو داشتند تبدیل بیأس شد .

جنگ هفت ساله وجنگهای دیگرنیز آخرین رمقهای ملت فرانسه راصرف نمودوکاربجائی‌رسیدکه‌تمام کشورمنتظریك‌حوادث فوق‌العاده گشت. شیرازهٔ‌زندگی ازهم‌پاشیدوناچار بایستی‌تغییراتی‌حاصل‌شود زیرا امورنظامات و قوانین ومسئولیت بکلی‌گسیخته وآشفته بنظر می‌آمد .

این بود عواملی که فرانسه را بسوی انقلاب می‌کشانید و ظهور دانشمندان ونویسندگان و خردمندانی مانند **منتسکیو** که پیشوایان نهضت فکری بودند نیز نتوانست‌آن شورش بزرگ خانمان‌ویران کن‌را بتأخیراندازد بلکه خدمتی‌بتسریع آن کرد .

۲ـ زندگانی واحوال منتسکیو

خانوادهٔ منتسکیو از نجبا محسوب می‌شدند نسبش به**ژرمنی** ها میرسید و خود بر آن نسب می‌بالید نیاکانش مناصب لشکری و قضائی داشتند پدرش **ژاك‌دوسکوندا**[2] پسر**بارون دومنتسکیو**[3] از رؤسای دادگستری شهر**گین**[4] بود در سال ۱۶۸۶ **فرانسواز دوپنل**[5] نامی را بهمسری خود اختیار کرد وی ملك‌آباد و کاخ بزرگ موسوم به **لابرد**[6] که در نزدیکی**بردو**[7]واقع است بشوهر ارزانی‌داشت در نتیجه این زناشوئی بسال ۱۶۸۹ در همین‌کاخ مصفا **شارل‌لوئی**[8] یعنی نویسنده

1- Mme Pompadour .
2- Jacques de Secondat .
3- Baron De Montesquieu .
4- Guyenne .
5- Francoise de pencl .
6- La Bréde .
7- Bordeaux .
8- Charles – Louis .

نامی ما پای بدنیا نهاد و بمناسبت زادگاهش کلمه لابرد مدتی بنامش اضافه میشد بتدریج آثار رشد از او ظاهر شد وبعدها مردی نامی گشت و**منتسکیو** نامیده شد و تألیفاتی سودمند بوجود آورد که ازآنجمله **روح‌القوانین** است واکنون هدف‌این مقال شرح مختصری از زندگی اوست .

مدت سه‌سال اول‌عمروی را بپرستاری دهاتیان واگذاشتند سپس به‌لابرد باز آوردند درآنجا بود تاهفت سالگی مادرش در گذشت این دفعه اورا بیك بنگاه دینی فرستادند و درآنجا از ۱۷۰۰تا۱۷۱۱ یعنی۲۲ سالگی‌بماند سپس در دانشگاه **بردو** تحصیلات حقوقی کرد این‌مقدمات تحصیلی با نضمام علاقه بدیانت که درمادرش‌بود بایستی‌اورا شخص‌مقدس ومتدین بار آورد ولی اوچنین تمایلی‌نداشت وشوق‌ادبیات یونان و روم بیشتردرقلبش جا کرده بود حتی دربیست سالگی رساله‌ای در دفاع‌از فلاسفه‌ای که غیرعیسوی بودند تألیف‌نمود ودرنتیجه مطالعات بتدریج‌بفلسفه‌رواقی گروید و میلی نیزبتعلیمات شکاکین نشان داد واین سبك فکرفلسفی را علی رغم تکفیرو تعقیب نگهداشت ونمودار ساخت .

درسال۱۷۱٤درداد گستری **بردو** مستشار شد وسال بعد با دوشیزه‌ای موسوم به**ژان دلارتیك**[1] که از یك خانواده لشکری پروتستانی بود ازدواج نمود و از او یك پسر و دو دخترپیدا کرد .

درسال۱۷۱٦عموی‌او که‌بزرگترخانواده‌بودمقام‌خودرا که‌ریاست‌داد گستری بردو بود باوانتقال داد ولی‌شرط کرد ازنام خودنسبت‌لابرد را بردارد و«منتسکیو» یعنی‌نسبت خانوادگی را بگذارد اوهم‌پذیرفت ولی‌باید گفت اورا نسبت به‌تشخیص خانواده ومقامات‌داد گستری چندان علاقه‌ای نبود ودرجامعهٔ**بردو** که وی ازاعیان واصیل‌زادگان محسوب میشد بیشتر عشق و رغبت خود راصرف بررسیهای علمی و ادبی میکرد و در راه پژوهش‌دانش میکوشید

سر انجام در فرهنگستان **بردو** که هدف‌آن تشویق و تربیت ارباب کمال بودکارمندی یافت و با وجود اینکه بیشتر رسالات ادبی و سیاسی تألیف می‌نمود

1- Jenne de Lartigue .

بفرا گرفتن علوم طبیعی‌هم‌مانندکالبدشناسی‌و گیاه‌شناسی و فیزیك‌پرداخت‌ولی‌ضعف چشمی که داشت اورا به‌تحقیق‌دقیق وآزمایش‌اجازه نمیداد ونه حوصله وشکیبائی او بنابراین‌ازتحقیقات‌علمی‌خود بیشتربه‌نتایج کلی اکتفا نمود .

دراین‌بین بعزم‌تألیفی درباب‌تاریخ طبیعی زمین افتاد و آغاز بکار هم کرد ولی تا به‌تحقیق‌احوال انسان‌رسید درآنجابماند وهمین قسمت هوس و شور او را فرا گرفت و در همه عمر موضوع مطالعه خاص او واقع گشت و باید گفت‌همانارسم تحقیق وروش بیطرفانه بود که درافکارو آثار خود بکاربردبا اینکه کنجکاو و کتاب دوست بود و اطلاعاتی ازهررقم داشت و بمطالب ادبی و اجتماعی و قصه و افسانه میپرداخت و از هر خرمنی خوشه‌ای میچید باز نظام فکری او غالب بود و این نظام مانع میشد مثل **منتنی**[1] (که منتسکیو دوستدارو ستایشکار او بود) پراکنده و از هر در چیز بنویسد بلکه همواره ترتیب و وحدت و اصول را منظور میداشت .

با این همه البته مقصود این‌نیست که پیوند و ترتیب مطالب در تألیفات او بی‌نقصان باشد بلکه‌از حیث ارتباط گسیختگی داشت وکاملاعلمی نبود .

در هر صورت اطلاع زیادی از مبادی علمی در روح او مؤثر گشت فکری آزاد ونظری وسیع وعقیده‌ای بردبار پیدا نمود.

در نتیجه مطالعه وآثار و اخبار بشر نسبت بعقاید وعادات و ادیان احترام نشان میداد با اینکه همتش پرداختن‌بامور این‌جهان‌بود وامور کلی و فوق طبیعی و فلسفه الهی را ازمنطقه‌کار خود که تحقیق حال اجتماع‌بشراست خارج میدانست معهذا فلسفه روحانیت و عقاید دینی را رد نمیکرد بلکه از لحاظ زندگی و فایده عملی وعواطف‌روحی انسانی دین‌را مهم وسودمند میدانست و میگفت شایسته نیست انسان ازعالم‌آسمانی‌دست بردارد و خویشتن‌را فانی و ناچیزشمارد .

عقیده‌اش این‌بود دین مارا جاویدان و روحانی می‌نماید واین‌تعلیم برای‌ما گرانبها وارجمنداست .

1- Montaigne .

www.ketabha.org

نهایت اینکه اینموضوع را که بنظر او بیشتر مربوط بامید و عاطفه‌واحساسات و ایمان افراد است نمیبایست درمسائل علمی مربوط بسازمان اجتماع بشر که‌روی تجربه و آزمایش است داخل کرد .

بحکم این مقدمه تا میتوانست درمسائل احساسات رادخالت نمیداد و در کار تألیف خود تا آنجا که مقدور بود بیطرف و دقیق بود. حتی درروابط شخصی باافراد هم‌تاحدی این شیوه را داشت و بااینکه‌بقول خودش درهرمورد بحال‌زار فرزندان انسان رقت میکرد میکوشید در قضاوت خودداری و خونسردی‌راترجیح‌دهد حتی بحکم این‌صفت چندان اجتماع پرستی ودوست‌پروری و انس نشان نمیداد و اگر علاقه او بشعر وادب نبود میشد او را آدمی خشك محسوب داشت .

منتسکیو جریان‌روزگار و زندگی را بغفلت نمیگذراند و پیوسته رسالات و تألیفات بوجود میآورد تادرسال ۱۷۲۱ یعنی ۳۲ سالگی یکی‌ازتألیفات معروف خود یعنی **«نامه‌های‌ایرانی»** راخاتمه‌داد و آن کتاب در مدت کمی اشتهار یافت و برای‌اینکه‌شهرت آنرا بچشم ببیند مسافرتی بپاریس نمود و درآنجاصحبت‌کارمندی او بفرهنگستان‌فرانسه‌پیش آمد ولی‌در ابتدا بعذرآنکه‌از شهرپاریس نبودنپذیرفتند پشت‌کار وشوق و همت **منتسکیو** درتمام‌این‌مراحل ادامه داشت و گرم تألیفات‌بود و دراین بین چند باری از پاریس به بردو رفت و بازگشت و این بار بکارمندی فرهنگستان فرانسه نایل آمد .

پس ازمدتی شوق‌دیدارمراکز معروف اروپا کرد ودرسال ۱۷۲۸ مسافرتی آغاز نمود **اتریش، مجارستان ، ایتالیا، سویس، آلمان، هلند** را گشت سپس بانگلستان رفت واز ۱۷۲۹ تا۱۷۳۱ درآن کشوراقامت کرد. آنوقت درباب‌ارزش کشورهای مختلف وقتی‌چنین گفت :

«آلمان‌برای گردش و سیاحت، ایتالیا برای‌اقامت، انگلستان برای‌تفکر، فرانسه‌برای زندگی، بوجودآمده‌اند» وهمین اصل را هم خود عمل کرد یعنی در مدت‌دوسال‌اقامت درانگلستان بآزمایش و تفکر درعلوم سیاسی و مطالعه در شکل حکومت پرداخت واوضاع این‌کشور در روحیات او تأثیر عمیقی بخشید و افکار

سیاسی و تألیفات بعضی ازبزرگان انگلیس ازآنجمله **لاك**[1] را مطالعه کرد و اصل يك‌حکومت آزادی‌پرور و پرورش‌آنرادرآنجاآموخت .

عجب‌آنکه فرانسویان آنزمان ارتباطی با انگلستان نداشتند و از زندگی سیاسی‌آنان بیخبر بودند و پیش از منتسکیوتنها شخصی بنام **راپن**[2] کتابی دروصف و معرفی‌آنکشور نوشته بود که مورد استفادهٔ مؤلف ما واقع گردید .

مسافرت روم اورا بفکر عظمت وسازمان عظیم دولت قدیم امپراطوری روم انداخت ودیدن انگلستان سازمان یکدولت بردبار قانونی ملی‌را باو نشان دادو درباز گشت ازاین مسافرت بود که بعزم پرداختن کتابهائی در تشکیلات دولت‌روم وبازنمودن سرّسیادت آندولت و بعدازآن شرح سازمان يك دولت‌شایسته دست‌بکار زد و آخرین رشتهٔ تألیفات مهم و معروف خود را آغاز نمود و بپایان‌آورد.

بطور کلی منتسکیو در نتیجه اینهمه مطالعه و مسافرتها معایب حکومت استبدادی و فشار ستم را دریافت و ازجان و دل طرفداری يك دولت‌حق پرور و عدالت‌گستر را مسلك خود قرار داده و برای حصول این مقصود توجه بعزم و همت کرد .

این قسمت ازعمر منتسکیو که سودمند و سودبخش بود درزادگاه او لابرد گذشت زیرا در آن محل بکار ملاکی و کشاورزی میپرداخت و در ضمن فرصت مطالعه داشت و گاهی مسافرتهائی بپاریس میکرد .

بطور کلی میتوان گفت عمر این مرد صرف‌کار و کوشش و استفاده روحی و معنوی گشت دمی از مطالعه و تحقیق فراغت نداشت و پی بردن بحقایق بهترین تسلیت او بود .

خودمیگوید غمی باوروی نیاورد که بایك مطالعه‌زائل نشده باشد.

بدین‌روش يك‌عمر پر ازکوشش و مساعی بپایان خود نزدیك شد و مؤلف شهیر در روزگار پیری و ناتوانی شهرت و احترام بسزائی‌درتمام اروپا بهمرسانید

1- Locke
2- Rapin

www.ketabha.org

و میوه رنجهای سالیان‌دراز را چشید و بیك‌عمرزحمت‌خود بدیده‌امتنان وخرسندی نگریست ودرآخرین‌روزها طالع چشمهای خسته ورنج کشیده او را نابینا کرد و خود گفت تنهاروشی که برای من‌مانده طلوع فجرآخرین دقیقه عمر من است که دیدگان‌را ببندم و بخواب ابد روم.

چنانکه رسم روزگاراست آرزوی او عملی شد و در سال ۱۷۵۵ یعنی‌در۶۶ سالگی‌درپاریس جهانرا بدرود گفت و نامی جاویدان ازخود بیادگارنهاد .

۳ ـ **آثار وافکارمنتسکیو**[1] ـ تألیفات منتسکیو از رسالات علمی و ادبی واجتماعی و مراسلات و تاریخ و نظایرآن زیاد است و شاید بیشتر از ۱۶ تألیف جداگانه باشد ولی در اینجا بحکم اختصار از مهمترین و بزرگترین آنها یعنی نامه‌های ایرانی و ملاحظات در باب عظمت و انحطاط روم و روح القوانین بحثی می‌شود .

نامه‌های‌ایرانی[1] توان‌گفت این کتاب نخستین‌تألیف مهم‌استاد بود که آنرا درعین نیروی جوانی یعنی‌حدود ۳۳سالگی نوشت.

۱ ـ اینك نام نخبهٔ رسالات وکتابهای مؤلف با تاریخ تألیف آنها:

1- Essai sur la difference des Genics 1717
2- Histoire physiquc de la terre 1719
3- Lettres persanes 1721
4- De la politique 1723
5- Dialogue de sy Lla et d'Eucrate 1724
6- Reflexions sur la Monarchie univesséle 1724
7- Le Tempel de Gnide 1725
8- Considerations sur lescauses de la Grandeur dcs Romains et de leur de cadece. 1734
9- Réflcxions sur l' Histnoire de Francc 1740
10- Esprit des Lois 1748
11- Mémoir sur la Constittution 1752
12- Lettre sur la Parlement 1753
13- Correspondance de Montesguieu 1714

منظور اصلی‌مؤلف ازاین‌کتاب گذشته‌از رمان نویسی باز نمودن اخلاق و عادات عمومی زمان و نشان‌دادن انحطاط عقاید و رسوم اجتماعی تحت حکومت استبدادی بخصوص شرح مفاسد عهد لوئی چهاردهم بود، فکر کرد عقایدی را که لازم بود گفته شود از زبان سیاحانی ازخاور زمین بگوید زیرا خاور زمین و نقل مشاهدات یك‌خاور زمینی خیالی درآن اوان کمی مد شده بود مثلادو**فرنی**[1]نامی درکتاب‌خود پاریس را بدیده یك سیاح سیامی وصف‌کرد نویسندگان دیگر هم تألیفاتی‌در همان اوان راجع بشرق و ایران انتشار دادند و منتسکیوآنها راکم‌و بیش درکتابخانه**لابرد** مطالعه‌کرد بخصوص سیاحت نامه‌های **تاورنیه**[2]، **شاردن**[3] جهانگردان معروف عصر صفوی را نیزمطالعه‌کرد وترجمه الف لیل را هم‌دید و در حقیقت بعضی اصطلاحات ونامه‌ها وصورت ظاهر این‌کتاب را از شاردن‌گرفت ولی در وراءآنها افکار منتسکیو و احوال فرانسه پنهان بود وازسیاحت‌نامه‌شاردن یا دیگران جزچند چیز درنامه‌های وی‌نیست‌حتی وصف‌حرم‌یاتعددزوجات‌وعادات مشابه‌که بایستی بکلی‌شرقی باشد جنبه اروپائی دارد و جز اینهم ممکن نبود زیرا اطلاع مؤلف اززندگانی ایرانی کتابی بود وبس‌آنهم سطحی و شتابزده پس‌کتاب نامه‌های ایرانی رمانی بیش نبود .

از این ملاحظه‌که بگذریم نامه‌های ایرانی مزیتهای اساسی دارد و بیجهت نیست‌که آنهمه اشتهار پیدا نمود .

انشای‌کتاب روشن وروان واززینتهای زایدالفاظ عاری و درعین حال مؤثر و گاهی‌نمودارتهییج است.

خواص وسجایای‌اشخاص‌بسیارماهرانه نموده‌شده و قابلیت‌مؤلف‌که میگویند آدمشناس‌بود درآن‌نیك پیداست .

گفته‌اندازدوقهرمان‌معروف این‌رمان‌که **ریکا و ازبك**باشند **ازبك** نماینده اخلاق وعقاید منتسکیواست ولی حقیقت اینکه‌**ریکا** نیزازخود مؤلف‌حکایت میکند

1- Dufresney
2- Tavernier 1696
3- Chardin 1686

www.ketabha.org

یعنی مؤلف هر وقت میخواهد درس اخلاق بدهد قلم را بدست ازبك میدهد و هرگاه ریشخند ومطایبه بکارمیبرد رشته سخن‌رابدست ریکا میدهدبطوری‌که توانگفت ازبك و ریکادوخصلت یك شخص را نمودارمی‌سازند .

ریکا و ازبك ازایران بپاریس‌سیاحت‌کرده‌اند ونامه‌هائی‌ازایران یعنی اززن و خواجگان ودوستان‌آنها میرسد واوضاع‌شرق رابرای‌آنان‌وصف میکندوآنهوهم‌درپاسخ اوضاع پاریس‌را به‌یاران‌خودمینویسندوسخن‌ازهردری‌بمیان‌میآید. گردآمدن‌پاریسی‌ها را برای تماشای این‌دوایرانی، وضع مردم درکافه‌ها ومهمانیها،اشخاص فهمیده‌که باهم رقابتی‌دارند، پیرمردانی‌که از عهد **کلبر** یادمیکنند، پیرزنانی‌که خودرا جوان جلوه میدهند،خاورشناسان‌که ایران‌را ازآنهوبهترمیشناسند. حتی‌ادیبان و نویسندگان که نظرات‌ادبی‌دارند...ومضامین‌شبیه‌به‌اینهادرطی‌نامه‌های‌این‌دوسیاح‌ایرانی ظهورمیکند.

درضمن بمسائل اجتماعی فرانسه‌نیزتماس‌پیدامیشودازقضات‌بی‌لیاقت‌واعیان بیکار و مأموران بی‌انصاف‌مالیه‌سخن‌بمیان‌میآیدمثلادرعباراتی‌راجع‌باعیان‌میگوید:

«اعیان کسی‌را گوئیم که بدیدارشاه نائل‌میآیدو با وزیران صحبت میکند و نیاکان و مستمری و قروض‌دارد...» پیداست که‌دراین‌جمله اشاره لطیفی‌است‌باینکه برای‌اعیانی لیاقتی‌درخور نیست.

مسائل دینی و سیاسی نیز موردبحث و نظراست انتقادهائی ازدیانت عیسوی و مبلغین متعصب و ناتراش کوتاه‌نظر بعمل میآید.

لوئی ۱۴ ورجال عهد او مورد سرزنش و نکوهش سخت قرار میگیرند در ضمن‌راجع بمسائل‌فلسفی مانند آنچه**ازبك‌به‌ردضی** نوشته ودر باب جنگ و صلح و استعمار و هنرهای زیبا و تجمل و تقوای اجتماعی مطالبی گفته میشود . تا سخن بسازمان اشکال حکومت میرسد و از این راه خواننده برای مطالعه تألیفات تالی مؤلف‌آماده میگردد .

در این‌قسمت زیانهای حکومت خودسر ولاابالی را نیك گوشزد میکند و ازمحسنات یك سازمان آزادمنش سیاسی سخن میگوید و از آزادی و برابری که

روی خرد و میانه روی وسنجش‌باشد و منحصراً روی احساسات افراطی‌نباشددفاع میکند .

رویهمرفته درنامه‌های ایرانی که یکصد و شصت و یك‌نامه است میتوان سه قسمت کلی تشخیص داد، نخست‌قسمت‌رمان که اساس کتاب را بوجودآورده ، دوم قسمت انتقادجامعه فرانسه، سوم‌امعان‌نظر درسازمان و قوانین اجتماعی که‌درواقع این‌قسمت مقدمه برای کتاب روح‌القوانین‌اوست.

« ملاحظات در باب علل‌عظمت و انحطاط رومیان»[1]

در گذشته اشاره کردیم که منتسکیو مطالعات انسانی ویژه‌بررسیهای‌تاریخی را دوست داشت درین میان رغبتی زیاد نسبت به پژوهش تاریخ روم ابراز میکرد و توان گفت این‌رشته تحقیق بتدریج هدف اصلی‌مطالعات‌او واقع شد وروم و ملت روم وقوانین واحوال ووقایع وحوادث تاریخی آن کشورتمام افکاراورافرا گرفت و درنتیجه رساله‌ها و کتابهای مهم درموضوع آن امپراطوری بزرگ عالم‌قدیم که وارث تمدن یونان و منشاء تمدن‌مغرب‌زمین‌بودبوجودآورد وهمین کتاب‌ملاحظات ازمهمترین آنهاست .

در این کتاب مقایسه‌ای استادانه و مطالعه‌ای‌ماهرانه دراصول جریان‌تاریخ ملت روم بکار برده و بنکاتی دقیق برخورده و حقایقی را دیده و اسباب پیشرفت و تنزل‌آن ملت‌راجسته است .

عمدهٔ مطلب را ازفصل پنجم‌آغاز میکند و دامنهٔ سخن باستادی تمام بتحلیل وقایع تاریخی میرسد ، مؤلف دانشمند اساس ترقی و عظمت روم را در این عوامل می‌بیند :

علاقهٔ مردم هر شهرستان بزادگاه خود ، علاقه تمام ملت روم نسبت بمیهن جنگهای دائمی وحسن ادارهٔ آن، سازمان دولت روم که در موقع‌جنگ مرکزیت نیرومند بوجود میآورد و در موقع‌صلح‌ازافراط وسوء استعمال آن نیرو پیش گیری

1- Considerations sur Les Gauses de la Grandeur et de la Décadance des Romaines

میکرد ، عمل ازروی نقشه، استعداد رومیها در نفاق انداختن میان دشمنان خود حسن سلیقه آنان دراقتباس و استفاده ازصنایع و اختراعات اقوام ، هنرنمائی خاص آنان در استفاده کامل از ملتها و کشورهائیکه تابع خود میکردند ، نیروی خرد و متانت سنای روم ، سنجش هرموقع و عبرت گرفتن از هر دفعه حتی حسن انتباه از اشتباهات خود، پیروی دائم ازدواصل ثابت :

تأمین امنیت مردم در داخل و فتوحات درخارج (درون مردمی چون ملك نیك‌محضر، برون‌لشکری چون هژبران جنگی).

دولت روم پس از جنگی پیروزمند صلح را ازراه خلوص منعقد نمیساخت بلکه صلح‌بهانهٔ تأخیر وهجوم‌مجدد بود ومعمولا شرایطی میکرد که منتهی‌بویرانی دشمن میگردید واگر زیر شرایط مناسب میرفت بعداً بتدریج چندان قیود اضافی میافزود که حریف مجبور بجنگ میشد .

بدین‌ترتیب روم اغلب جنگ‌میکرد و هرچه بیشتر جنگ‌میکرد نیرومندتر میگردید .

اما چنانکه رسم جهانست این‌ترقیات‌تنزل‌هم‌درپی‌داشت و این‌مقدمه‌جزری بود ودرعین اینکه روم بدینگونه پیشرفت مینمودعواملی بتدریج بوجود میآمد که اسباب انحطاط روم را فراهم می‌ساخت تابجائی که آن‌امپراطوری عظیم راسرانجام ازپا درآورد اینك بزعم منتسکیو برخی‌از آن عوامل اینهاست .

نظام واطاعت‌درمیان ملت‌روم بتدریج بعبودیت‌منجر شد وملت آلت‌حکومت اشخاص گردید ، تحت‌لوای آزادی صورت استبدادجای گرفت حتی‌معنی آزادی در اذهان مشوش ومشوب‌شد.

اساس نیرومندی روم بواسطه سوء استعمال خود آن نیرو متزلزل گشت - خستگی و فرسودگی درنتیجه جنگهای دائمی مانند سلاحی که‌همیشه‌کار کندمردم را بستوه آورد .

نهضت‌های ملی که روح تعاون را تحریك میکرد مبدل بدسته بازی شد زیادی تیول اخلاق‌مردم‌رافاسد نموده وبدینطریق استبدادبیشتردر میان یك‌جامعه

فاسدجا کرد - فسادمرکز کشوربافلج شدن ولایات بواسطهٔ دوردستی وبعد مسافت آنها توأم‌گشت از طرف دیگر ملت‌های زیردست بهر بهانه شورشی میکردند و سپاهیان پراکنده مجبور میشدند از اطراف بگریزند و رو بمرکز هجوم آورند دوام وامتداد جنگ‌خوداساس خودرا سست کرد- روم‌عناصر وملل مختلف‌را درخود مستهلك کرد ولی همین هم بتدریج برایش‌عقده‌شد سنگینی و فشاری که‌روم‌برملل عالم واردساخت روزی بروی خودش افتاد در نتیجه از بزرگی بکوچکی رو نهاد و قلمرودولت امپراطوری کم‌کم روبکاهش و تنگی‌رفت‌تابجائیکه‌مرز روم‌ازفرات و دجله بحدودایتالیارسید!

اینست قضاوتی که نویسندهٔ صاحبنظر ما در جریان تاریخ و مد و جزر عمر یك ملت بزرگ بکار میبرد و بزرگان ودانشمندان گفته‌اند با اینکه مطالعات‌استاد جامع وکافی نبود وبرخی عوامل روحی و تأثیرات مادی مانند آب وهواو نژاد و سرزمین روم را برخلاف اصول تعلیمات خودش مسکوت گذاشته و از اینرو در مواردی ازپژوهندگان نامی تاریخ روم مانند **میشله**[1] و **دوروی**[2] و **ممسن**[3] و **فوستل دکولانژ**[4] عقب مانده، معهذاداوری استادانه درارتقاء و افول آن‌ملت بکار برده است .

روح‌القوانین

نخستین اقدام بتصنیف رسمی کتاب‌روح‌القوانین‌درحدود سال ۱۷۲۸ بود که مؤلف چهل سال داشت ولی سالها پیش تألیف آنرا آغاز کرده‌بود وسالها پس‌ازاین تاریخ دراتمام و تکمیل آن‌صرف عمرنمود ، خودش گوید:

ازوقتیکه از **کلژ** بدرآمدم باکتابهای قوانین سر وکار داشتم و مقصود من پژوهش‌روح آن قوانین بود .

اصطلاح روح‌القوانین (EspritdesLois)ازاو نبود بلکه‌پیش ازاو مؤلف دیگری بنام **دما**[5] این عنوانرا در یکی از فصول کتابش بکار برد و منظور **دما**

1- Michelet
2- Duruy
3- Mommsen
4- Fustel de coulanges
5- Domat

ازاین کلمه هدف‌واقعی‌قوانین‌یعنی‌عدالت واز طرفی نیز نیت‌مقننین بوددرصورتیکه منتسکیو منظوردیگری داشت ومیخواست علت بوجودآمدن قوانین و ارزش اثر آنها را دریابد، از اینرو دما بیشتر مفهوم قضائی رادرنظر داشت و منتسکیو بیشتر مفهوم تاریخی‌را در واقع بعقیده منتسکیو باید سرّایجاد قوانین و اهمیت و تأثیر آنرا ازتاریخ تمدن‌بشرپرسید .

در این‌راه عمری کوشید وسالها در حال تحیّر و بلاتکلیفی گذراند زیرا پی قواعدی میگشت که حکم آن ثابت باشد و تغییرپذیر و بی‌اساس‌نباشد وپیداست که قانون از تاریخ پیدانمودن‌کاریست دشوار .

یك‌نویسنده خوش قریحه و آزادی مانند **منتنی**[1] وقایع و مطالب و لطائفی پشت سرهم مینوشت واحکام گوناگون صادرمیکرد و از نشان دادن تناقض فکری و ضعف عقل بشرباکی نداشت و مسائل را بدون نظم وبی‌برهان میگذاشت .

نویسندگان دیگر مانند **پاسکال**[2] درتقریرحوادث عالم قدرت برهان‌آدمی را وافی و رسا نمیدیدند والتجا بایمان‌را لازم میدانستند یعنی‌درحل قضایای‌بشری احساسات را مؤثرتر از عقل میدیدند .

ولی مؤلف ما پی دلیل عقلی میگشت و مایل بود قواعد منطقی را در وراء جریانهای تاریخ بشر پیدا نماید و سلسلهٔ علت و معلولی‌درحوادث تاریخ‌نشان‌دهد یگانه مقصود مؤلف دانشمند از دریافتن و تنظیم اصول سیاسی وسازمانی‌تاریخ روم هم تعلیم و راهنمائی بشر بود، هم هدایت افکار فرانسه .

اومیگفت‌هرملتی‌باید از مطالعهٔ این‌اصول درسی بگیرد و بهترین شکل حکومت را که برای وی‌درخور است تشخیص دهد.

فرانسویها نیز باید ازآن درسهای‌آزادی وآبادی یادگیرند وطرزمشی‌یك دولت سالم‌را بیاموزند ونگذارندکار یك‌حکومت از آزادی بلجام گسیختگی و از آن باستبداد وازآن بهرج ومرج‌بکشد، دراین نظرنه مانند دما بود که میخواست

1- Montaigne .
2- Pascal .

علت وجنبانندهٔ اصلی‌جزء جزء وقایع‌تاریخ را مشیت الهی بداند ونه‌مانند **هوبس** انگلیسی تقدیر وتأثیر عالم روحانی را بکنار نهدیعنی‌با مادیون هم‌عقیده‌شودبلکه با اینکه معتقداست بایدسازمان واصول‌دولت ازروی‌آزمایش وعقل و منطق‌جستجو گردد در ضمن بیك عدالت ازلی نیز عقیده دارد که در وراء حوادث عالم پنهانست پس باید گفت نه‌مادی است نه‌دینی افراطی .

درشرح مطالب‌بیشتر ازعلل‌بتأثیرات و نتایج متوجه است بعقیدهٔ او که‌روی تخیل و فرض است انسان قدیمی ساده و خوشبخت زندگی‌میکرد بعدکه اجتماع بوجودآمد بالطبع مبارزه زندگی ظهور نمود پس ناچارقوانینی‌برای‌اداره‌اجتماع بمیان‌آمد عوامل مدیره جامعه بشری متنوع استمانند ، آب وهوا ، دین،قوانین، رسوم ثابت حکومت، سرمشق گذشتگان، اخلاق وعادات ، این عوامل در حقیقت جسم‌جامعه را تشکیل میدهند و قوانین‌بمثابه اعصاب‌آنست .

این قوانین باید با طبیعت هر کشور وآب‌وهوا وخصوصیات سرزمین وسبك زندگی مردم ودین وتمایلات وعده نفوس وثروت وتجارت وعادات واخلاق‌تناسب داشته باشد .

خود قوانین مختلف هم نسبت بهم مناسباتی‌دارند و باید نسبت‌آنها و مقصود مقنن معین گردد .

پس درحقیقت **روح‌القوانین**همین روابط ومناسبات قوانین‌نسبت‌بهم و نسبت‌بسایر عوامل‌اجتماعی را مورد بحث وتدقیق قرارمیدهد و تطبیق و تأثیرآنهارادر سازمانهای گوناگون بشرمیجوید.

از همین لحاظ است که منتسکیو وارد مسئلهٔ اشکال حکومتها میگردد وآنها رابطور کلی بسه‌قسمت میکند :

جمهوری ، سلطنت مشروطه (حکومت یکنفری)، استبداد .

جمهوری بعقیدهٔ او شکل حکومتی‌است که یا همه یا قسمتی از مردم درآن شرکت کنند،سلطنت‌مشروطه‌آنست که‌شخص‌واحد ازروی‌قوانین‌معین‌حکومت کند، استبدادی‌آنستکه یکشخص از روی دلخواه و هوا وهوس خود فرمانفرمائی کند .

بطور کلی **منتسکیو** هر دولت‌را ازدو جهت نگاه‌میکند، یکی‌ازجهت‌ماهیت حکومت مانند حکومت‌جمهوری یاحکومت مطلقه .

دوم ازجهت اینکه‌آن دولت درموقع حکومت ازروی چه اصلی‌عمل میکند درقسمت دوم‌البته‌شخصیت وتقوی و تمایلات و اخلاق مردم و رجال ومصادر امور دخالت کلی دارند.

حکومتهای جمهوری روی اصل‌تقوی و سلطنت مشروطه روی اصل شرافت و استبداد روی اصل ترس‌برقرار است پس‌ازروی این‌میزان ماهیت‌حکومت روی اساس جمهوری یا مطلقه‌بودن‌آنست، دیگراصول حکومت که محرك روش و عمل آنرا نشان میدهد .

بعقیدهٔ منتسکیو قوانین هم ازروی‌این‌دونظر منقسم بدو قسمت‌میشود :

یکی‌آنکه‌مربوط بماهیت حکومت است که‌عبارت است ازقوانین سیاسی .

دوم‌آنکه راجع باصل‌عمل حکومتهاست که‌قوانین مدنی واجتماعی‌را بوجود میآورد .

ترقی یا تنزل‌هر ملت منوط است بدوام یا فساد همین‌قوانین و بنظر مؤلف انحطاط هرحکومتی اول باانحطاط فساد اصل یعنی سبك و قواعد عمل آن شروع میشود وتوان گفت دربحث این موضوعست که کتاب**روح القوانین**باوج‌ارزش‌خود میرسد وبخصوص‌هشت کتاب‌اول‌صرف شرح وبسط‌آن میشود.

بدیهی‌است‌در تمام‌این‌تفصیل سرمشق‌حکومت خوب‌درضمیر اوهمانا‌حکومت انگلیس آن‌عهدبود نهایت اینکه این‌عقیده‌را بیشتر درپرده گفته‌است وازانگلستان کمترنام‌برده.

در بحث از ماهیت حکومتها منتسکیونخست از جمهوری شروع میکندالبته نمونهٔ جمهوری در نظر او در آنزمان همانا جمهوری روم قدیم بود که خودآنهم از روی جمهوری آتن تشکیل شده بود .

درآنموقع درحقیقت یك‌ملت‌بزرگ واحد وجود نداشت و دریونانستان هر شهری جمهوریتی تشکیل میداد در آنهم مردم بطبقات تقسیم میشدند و مساوات و

آزادی‌بین‌آنها همانا عبارت‌بود ازاینکه بجای اشخاص قانون حکومت کند و در واقع‌حق‌آزادی مردم فقط حق انتخاب‌حکومت و وضع قانون بود دربقیه جهات یکسان اسیر و تابع قانون بودند وگرنه ازآزادی‌فردی‌وآزادی عقیده و شخصیت بنحویکه درعصر ما منظور است درآن‌عصر خبری‌نبود و مقصود از آزادی‌فقط این بود که هرفردآزاد(چون‌در عین‌حال بردگانی هم وجود داشتند!) حق‌شرکت در حکومت داشته‌باشد پس این‌نوع‌حکومت‌مانع وجودطبقات ممتازه ووجودبردگان واستبداددرحکومت قانونی نبود .

اساس‌بقای اینگونه‌حکومت عادله وقانونی وجمهوری را منتسکیو چنانکه درفوق هم‌اشاره‌شد درعفت اخلاقی و تقوی و درستی و شرافت افراد میداند اگر مسلك حکومتها روی‌اصول اخلاقی‌نباشد ازهرقانونی‌ممکن است سوءاستفاده‌بشود وفساد درجامعه‌سرزند وجمهوری‌مبدل بحکومت ظالمه بشود.

گرچه امروز درحکومتهای دمکراسی سازمانهای مفصل دقیق بوجودآمده ومسائل بیشمار اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که در جمهوری ساده و نظایرآن وجود نداشت پیداشده‌بطوریکه‌روح منتسکیوازپیچ و خم کیفیات‌آن خبری‌نداشت زیراآن جمهوری که او میدانست یا دراعماق تاریخ بود ویا در یك‌گوشه‌دوردست عالم مثلاحکومت **پاراگوای** یاگوشه‌های‌دیر راهبان ولی در هر صورت موضوع عفت اخلاقی‌افراد باتمام این احوال اکنون نیز میتواند از ارکان و شرایط یك حکومت صحیح شمرده شود زیرا پیداست روح‌قانون اخلاق افرادیست که آنرا وضع یا بدان عمل میکنند بهترین قوانین بدون ملتی که بدان‌کار بندد وآنرا محترم شمارد وازآن سوءاستفاده و سوء تعبیر نکند هیچ و پوچ است ملتهائی که کتابهای انبوه قانون نوشته وبدوش خود بارکرده و بدان‌کار نبسته‌اند سرانجام بهلاك و دمار رسیده‌اند و درباره‌آنان بایدازآیهٔ شریفه تمثل‌نمود:

مثل‌الذین حملوا‌التورية‌ثم‌لم یحملوها‌کمثل‌الحمار یحمل‌اسفاراً !

منتسکیو دراشکال دیگر جمهوری یعنی آنهائی که با حکومت عده قلیلی اداره‌میشوند و یکنوع حکومت خاص تشکیل میدهند نیز بحث‌کرده و برای

مثال ازجمهوریهای **ونیز** و **لهستان** و معاصرخودش‌مثال‌آورده چون غیر از آنها نمونه‌ای درپیش چشم او نبوده درباب جمهوری‌لهستان بواسطه اینکه عده زیادی را تحت فشار گرفته‌بودند نظرخوشی اظهار نکرده وزوال‌آنرا پیشگوئی‌نمود واتفاقاً درطی عصرمؤلف این‌دوجمهوری ازپا درآمد !

سلطنت یاحکومت یك‌نفری بنظرمؤلف موقعی‌بوجود میآید که‌ملتی‌ازحیث اکثریت لیاقت اداره امور را نداشته باشد دراینصورت اگر پیشوای‌آن‌قوم اتفاقاً صالح‌درآمد ومردم رابکارانداخت یك‌حکومت مطلقه سودمندی پیدا میشود ومردم را تربیت میکند واگر ناصالح‌درآمد بامردمان فرومایه‌کارمیکند و ستم وبردگی معمول‌میگردد و حکومت منجر باستبداد و انقراض میشود.

بهترین راه حفظ آزادی مردم یك کشور اینست که قوانین و سازمان آن حکومت طوری باشد که قوای‌گوناگون حکومت همدیگر را اداره و تعدیل کنند اینجاست که منتسکیو ازتقسیم‌قوای یك‌دولت بمقننه و مجریه وقضائیه بحث کرده واین‌تعلیم معروف‌رانخست‌او درقرن هیجدهم انتشار داده‌است.

بحث‌آزادی در روح‌القوانین موقع خاص‌مهمی دارد :

اولاآزادی اقسام‌دارد مانندآزادی یك‌ملت دربرابر بیگانگان که مرادف استقلال باشد وآزادی‌مدنی میان افرادیك‌ملت که‌هرکس‌بتساوی ازقوانین‌حقوقی ومدنی‌برخوردار باشد .

دیگرآزادی‌شخصی وآزادی مالکیت‌است اما آزادی‌سیاسی بخصوص‌مهم‌است وآن‌بنابتعریف منتسکیوعبارت‌است از آزادی در تمام اعمال و اقداماتیکه قانون بافراد اجازه میدهدپس آزادی‌آن‌نیست که‌هرکه هرچه دلش خواست بکند زیرا آزادی‌مطلق‌درمحیط بشر که موجب‌قوانین بهم پیوسته‌اند ممکن نیست چه‌بسا که این‌نوع آزادی درباره‌یك فردمخل‌آزادی فردی‌دیگرخواهد شد پس آزادی‌حدی دارد وآن قانون است نهایت‌قوانین‌باید از روی سنجش ومطابق مزاج وتمدن هر کشور تدوین گردد .

مؤلف پس ازاین‌مطالب‌بموضوعهای گوناگون دیگری‌مانند قوانین کیفری

و مسئله‌برده‌باری‌نسبت بعقاید ومذاهب می‌پردازدسپس‌ازآب وهوا واخلاق وعادات و دین وقوانین‌مدنی وقوانین‌بین‌الملل وقوانین اقتصادی ونظایر آن بحث میکند و ازتاریخ سازمانهای گوناگون جامعه بشری مانند **فئودالیزم** و سرّ تشکیل فلسفه وجودآنها و قوانینی که‌آنها را اداره میکندسخن‌میگوید تا اینکه‌تألیف مهم‌خود- را که نتیجه‌یك‌عمر مطالعه وپژوهش بود وبقول‌خودش موی سرش درآنراه سفید شده‌بود بپایان میرساند .

اینك مطالعه ترجمه این کتاب سودمند سیاسی که‌بهمت‌خاص و رنج فراوان فاضل مکرم‌آقای **علی‌اکبرمهتدی** بحصول پیوسته ما را از شرح و تطویل‌بی‌نیاز می‌نماید و ازخداوندرحمت بمؤلف واجر بمترجم وتوفیق برای خواننده مسئلت میکنم .

۴. ارزش و اهمیت افکار وآثار منتسکیو

منتسکیو را میتوان سر سلسله نویسندگان فرانسه در قرن هیجدهم دانست .

بی‌شك نوشته‌های او خالی از نقص نبود و احکامی که او استخراج کرد مطلقیت نداشت و از اینرو افکار وقوانین اورا انتقاد کردند ولغزشهای اورانمودار ساختند وخوددفاعنامه‌ای نوشت افسوس که دراینموقع فرصت بحث ازآنها نیست ولی‌آنچه مسلم‌است‌آثاراین‌شخص‌باتمام نقائصی که‌هرمؤلفی رادامنگیراست‌تأثیری عظیم در افکار اهل زمان‌خود ومتأخرین‌داشت و بی‌جهت نیست که صاحب نظر و نویسنده معروف فرانسه **دلامبر**[1] درستایش او گفته که وی اذهان را در باب‌اصول حکومت روشن کرد .

بحقیقت اغلب از پیشوایان‌نهضتهای اصلاح‌اجتماعی وسیاسی در اروپا درآن

1- D'lembert

www.ketabha.org

قرن کمابیش از این استاد استفاده کردند وشهرت اوفزونی یافت حتی تألیفات او درزمان کوتاهی زبانزد شد وبفروش‌رسید وقتی نامه‌های‌ایرانی انتشاریافت‌بااینکه مؤلف بی‌نام‌بود اشتهارپیدا کرد وسبب قیل وقال وشرح و بسط در مردم گردید و خریداران زیادی پیدا نمود همچنین رسالات و تألیفات متعاقب اوهریك‌بجای‌خود درجامعه فرانسه و اروپا مؤثر واقع گردید ازآنجمله کتاب ملاحظات راجع‌بترقی و تنزل رومیها شهرتی بسزا یافت .

در اینمورد مقتضی میداند تأثیر خاص **روح القوانین** را که این چند کلمه‌بمناسبت‌مقدمه به‌آن نوشته شده بیادآورد درآن باب سخنی چند گفته‌آید .

انتشار روح‌القوانین مردم‌را که بواسطه تألیفات سابق به سنخ فکر منتسکیو پی برده وباآن‌آشنا شده بودند بیشتراز آثار دیگرمؤلف‌جلب کرد ودراندك‌مدتی اشتهار یافت و بقولی درظرف چهارده ماه بیست ودوبار چاپ‌خورد و درتمام اروپا پخش‌شد خوانندگان‌آن نخبه دانشمندان و دانشجویان اروپا بودند منتسکیو در این‌عهدپیری که از فرط مطالعه و کثرت تألیفات‌خسته وفرسوده شده‌بود مزدخود‌را کاملا دریافت زیرا مورد تقدیر واقع گشت و درتمام اروپا مشهور و نامی شد و لذت‌آوازه خود را چشید و از این‌قدرشناسی واستقبال مردم بخود بالید اهل علم آثار او را استقبال کردند وشاهان‌وامیران هم‌آنهارامورد توجه قرار دادند پادشاه **ساردنی**[1] فرمان‌داد**روح‌القوانین**را بشاهزادگان‌بیاموزند **فردریك** بزرگ‌آلمان که‌حواشی و انتقادات بکتاب « ملاحظات » نوشته بود روح‌القوانین را بی‌ایرادی پذیرفت .

کاترین ملکه روسیه‌آنرا مأخذ قوانین روسیه قرار داد ، در انگلستان‌این کتاب‌را باحسن تقدیر استقبال کردند دانشمندان نامی مطالب آن و صفات مؤلف آنرا مورد توجه قرار دادند دالامبرشرحی‌درخصوص‌آن و ستایش مؤلف نوشت و دیگران مانند **بکاریا**[1] و **فیلانجیری**[2] و **بیلفیلد**[3] مطالب او را اقتباس یا شرح و

1- Sardaigne .
2- Beccaria .
3- Filangieri .
4- Bielfield .

یا تقلید کردند .

در فرانسه مباحثات زیاد برله و علیه مؤلف آغاز گردید ازآنجمله**کرویه**[1] کتابی‌انتقادی درباب روح‌القوانین انتشار داد ودرآن مؤلف را ازبابت انگلیس‌مآبی مفرط سرزنش کرد .

الحق انگلیس‌ها از روح‌القوانین بسی‌خورسند بودند ونویسندگانی‌ازآنان ماند **بلکستن**[2] به‌تأیید مؤلف ما برخاستند **بیورك**[3] سخنران نامی انگلیسی از آن کتاب اقتباس‌ها کرد .

ولی باید گفت پیش‌ازآنکه اروپائیها بهاستفاده عملی ازاین کتاب نامی‌اقدام بنمایند یعنی به‌تطبیق وبرخی از تعلیمات‌آن بکوشند آمریکائیان قدم فرا نهادند و از اصول روح القوانین چندین اقتباس کردند و بخصوص تعلیم قوای سه‌گانه نظر آنانرا جلب کرد خود **واشنگتن**[4] پیشوای نهضت ملی امریکا روح‌القوانین را دیده بود وبدان انس داشت .

سپس درخود فرانسه نیزبهمین منوال این کتاب درمیان رجال‌سیاست‌موضوع بحث ومورد‌نظربود وبرخی‌ازآن استفاده عملی کردند وازآن جمله **ورژن**[5] وزیر خارجه لوئی شانزدهم بود که در خطابه معروف خود به‌پادشاه روح مقال خود را از روح‌القوانین گرفت .

ولی تأثیر عملی این تألیف منحصر به دوائر سیاسی امریکا و فرانسه نبود بلکه همگان از آن بهره میبردند بقول **سرل**[6] درکتابخانه هر فرانسوی روشنفکر یکدوره **منتسکیو** ، **ولتر** ، **روسو** ، **بوفن** وجود داشت ازاین میان‌آثارمنتسکیو و روسو بیشتر مورد مراجعه بود بخصوص که مقدمات انقلاب فرانسه برپا میشد و جوانان بگنجینه‌های افکار نوپی‌میبردند ومنتسکیو و روسو غذاهای فکری بآنان

1- Crevier .
2- Blackstone .
3- Burk .
4- Washington .
5- Vergennes .
6- Sorel .

میدادند منتهی افکار روسو یکجهت وازآن خودش و دارای سامان واحد و معین بود و
پیروانی بخصوص آنها را اقتباس میکردند ولی روح القوانین سبک‌ها و عقیده‌ها شرح
داده بود وهرفرقه قسمتی ازآنرا موافق ذوق و آمال خود بگواهی میکشیدند. افکاری
که در حق مداخله مردم درحکومت ودر موضوع‌آزادی وجمهوریت و در رد استبداد
وستمگری و امثال آن در روح‌القوانین آمده بود در بین پیشروان انقلاب تأثیر وافر
داشت و میتوان گفت بتدریج این‌کتاب سند و مرجعی برای‌آزادیخواهان واقع‌گردید
و بدون تردید یکی از شراره‌های آتش انقلاب‌که در فرانسه روشن شد بواسطه کتاب
روح‌القوانین پدیدار گشت و در زمان انقلاب وبعد از انقلاب افکاری‌که مورد بحث و
تفسیر واقع میشد از روح القوانین استشهاد میکردند، نویسنده معروف **شاتوبریان**[1]
میخواست درتألیف خود در باب‌انقلاب و در سایر تألیفات روح‌القوانینی از نوبوجود
آورد **بنجامن‌کنستان**[2] درکتاب خود راجع بمشروطیت از فصول‌کتاب منتسکیوراجع
به‌آزادی استفاده‌کرد و **لوئی** ۱۸وبرخی ازاطرافیان و وزیران اوآن‌کتاب راخواندند
و کوشیدند بکار بندند .

روح القوانین در افکار امثال **تالران**[3] و در عقاید مربوط به صلح ۱۸۷٤ نیز
مؤثر بود .

تأثیرافکار منتسکیودرعقاید مورخان حقوق وفلاسفهٔ تاریخ نیز مشهود است
گیزو[4] درعقاید خود در شرح اصول جریان تاریخ ودرتعریف وتوجیه اینکه ترقی
چیست باوتوجه داشت .

مادام **داستال**[5] هم در همین موضوع و موضوع قابلیت ارتقاء عالم انسانی
ازپیروان منتسکیو بوده‌واین‌عقیده را درتمام‌تصنیفات خود ابراز نموده است بواسطه
تنوع مطلب در روح‌القوانین طرفداران عقاید گوناگون از او اقتباس و استشهاد

1- Chateaubriand .
2- Benjamin Constant .
3- Talleyrand .
4- Guizot .
5- Mme de Staël .

کرده‌اند از این لحاظ برخی ازهواخواهان اصول حکومت مطلقه وپادشاهی‌نیزاز
کتاب او استفاده کرده‌اند .

این تأثیر ونفوذ سیاسی مؤلف مابهمین نحو در افکار سیاسیون و نویسندگان
فرانسه در قرون ۱۸ و ۱۹ دوام داشت حتی در نوشته‌های برخی متأخران مانند
توکویل[1]جلوه خاصی نمود ورفته رفته در تمام اروپا فزونتر گشت مثلا درآلمان
اشخاصی مانند **فن‌اشتاین**[2]دربسط تعلیمات سیاسی‌خود عقاید او را بخصوص درنظر
داشتند .

جنبه حقوقی وسیاسی منتسکیو نباید جنبه ادبی اورابکلی در سایه گذاردیك
نگاه بتاریخ ادبیات فرانسه نشان میدهد که درآنعالم‌هم اورادر ردیف نویسندگان
میشمارند وازنبك او بحث میکنند .

اگر بخواهیم در این موقع ازکتابهائی که در بارهٔ منتسکیو بزبان فرانسه
وزبانهای دیگر تألیف یافته ذکر کنیم سخن بدرازا خواهد کشید و این مقصود و
تفصیلات دیگر راجع بآنچه گفته شد ویا مسکوت ماند از همین مأخذهای محدود
که در خاتمه این مقال ذکر میشود ممکنست بدست بیاید تا دانشمندان مطالب
مشروح‌تری در باب اوکه یکی از پیشوایان تعلیمات سیاسی بود مطالعه
نمایند .

منتسکیو وایران

چنانکه در اوراق گذشته مذکور افتاد منتسکیو مستقیماً به تحقیق احوال
کشور ما نپرداخت و چنین هدفی‌نداشت بخصوص ادبیات و فلسفه ایران‌که مورد
نظرخاورشناسان بود نظر اورا جلب نکرد چون درهر صورت مطالعات او مربوط
به تاریخ سیاسی کشور بود با این همه‌کتاب نامه‌های ایرانی وعباراتی در تألیفات
دیگراومینمایاند که وی ازیادایران بکلی غافل‌نبوده وآشنائی‌اوباایران‌ازکتابهای
مستشرقین ورمان نویسان وازترجمه‌آثار شرقی مانند الف لیل بود در روزگار او

1- Tocqueville.
2- Von Stein .

www.ketabha.org

نه‌تنها مسافرت بخاور زمین معمول شده و سیاحتنامه هائی انتشار یافته بود بلکه رمان نویسها هم رمانهائی‌از زبان خاور زمینی‌ها تألیف میکردند مانند **دفرنی**[1] که ذکرش گذشت .

اغلب اینگونه تألیفات در کتابخانه **لابرد** موجود بود و منتسکیو استفاده کرد کتاب هزار افسانه (الف لیله و لیلة[2]) تازه بفرانسه ترجمه شده بود و تألیفات سیاحان معروف شرق‌یا ایران نیز دراختیار اوبود که نامیان‌آنان **هربر**[3] **تونو**[4]، **تاورنیه**[5]، **شاردن**[6]، **تورنفر**[7] میباشند این‌اشخاص شرح سیاحت‌های خودرا منتشرساختند مخصوصاً تاورنیه وشاردن که در عهد صفویان سیاحت بایران نمودند هر دو یادداشت های مفصل خود را انتشار دادند و ناچار منتسکیو باکنجکاوی و کتاب دوستی‌که او را بود و بحکم سبك شرق مآبی که معمول شده بود اینگونه کتابها را بررسی کرد واز اینرو نسبت بایران توجهی پیدا نمود و این توجه رادر آثار خود نشان داد .

اولاً نامه‌های ایرانی رابوجودآورد که گرچه عمده نظرمؤلف درآن رمان نویسی بوده و ذکر وقایع تخیّل بیشتراز حقیقت‌کار کرده حتی درنامهای اشخاص مانند **ریکا**(رضا؟) و **ودی** (رضی؟) **وزشی** (ذکی؟) که بکار برده خیال را بحقیقت ترجیح داده است .

ولی با اینهمه ارتباط این‌کتاب با ایران تنها منحصر به نام آن نیست و مطالبی ازسیاحت‌نامه‌ها در باب‌کشور ما فراگرفته و درآن‌آورده است. منتسکیو در تألیفات‌دیگرهم ازایران یادکرده و پیداست در ضمن مطالعات راجع بتاریخ ، یونان وروم‌بالطبع بتاریخ ایران برخورده و از اینراه هم نسبت بگذشته‌کشور ما

1- Dufresney .
2- Mille et une nuits 1708 .
3- Herbert 1673 .
4- Thevenot 1663
5- Tavernier 1696.
6- Chardin 1686 .
7- Tournefort 1717.

آگاهی حاصل نموده ازآنجمله در فصل بیست ویکم کتاب «ملاحظات» ازمیهن ما نام برده و سرّ کامیابی ایرانی‌ها را در جنگ دیسپلین و اطاعت شمرده و درکتاب روح‌القوانین چندین جا نام ایران را آورده مثلا درکتاب دهم صحبت از اسکندر و نظر او نسبت بایران بمیان‌کشیده و درکتاب هیجدهم از علاقه خاص ایرانیان نسبت بهآبیاری‌وآبادی‌سخن رانده‌ودرجای دیگرازتوجه‌خاص‌ایرانیان‌بکشاورزی بحث‌کرده است .

درکتاب های ۳ و ١٤ و ١٩ و ٢١ و٢٤ و ٢٦ و موارد دیگر نیز از ایران یادکرده است .

تألیفات **منتسکیو** در ایران از پنجاه سال ببعد مورد توجه ومطالعه واقع شد اولین شخصی‌که باطلاع نویسندهٔ این سطور مطالبی ازکتاب روح‌القوانین بفارسی نقل کرد مرحوم محمد حسین ذکاءالملك فروغی بود که در اوان ظهور مشروطیت در ایران در روزنامه تربیت منتشر ساخت بعدکسانی بترجمه آن پرداختند که افسوس هیچکدام بمعرض انتشارنرسیده ازآنجمله‌است ترجمه یك یا دوفصل توسط استاد محترم آقای علی اکبر دهخدا ، نامه‌های ایرانی هم در اینمدت جلب نظر نویسندگان راکرد آقای ابوالقاسم اعتصام زاده نخستین بار ترجمه چند نامه را در مجله آینده انتشار دادند و بعد در روزنامه ستاره جهان که تحت نظر خودشان بود بسیاری ازنامه‌ها را بتدریج منتشر ساختند و نظرشان این بود سرانجام کتابی بشود .

آقای‌حسن ارسنجانی نیز شصت وشش نامه از نامه‌های ایرانی راکه (جمعاً ١٦١نامه است) بامقدمه سودمندی درشرح حال منتسکیوانتشار دادند .

کسانی دیگرازدانشمندان و شاید برخی از دانشجویان دانشکده حقوق هم درباب روح‌القوانین تحقیقات و اقتباسات‌کرده وترجمه‌های مختصری نموده‌اند اما توان گفت ترجمه‌کامل و جامع فارسی روح القوانین که توسط دانشمند عالیقدر آقای **علی‌اکبر مهتدی** با پشت‌کار وروشن بینی‌واحاطه‌کامل بتدوین مطالب‌قضائی و سیاسی و فلسفی کتاب انجام شده دقت وتوسعه فکر و تحمل رنج فراوان مترجم

رانشان میدهد و دربین کتب فارسی مقام عالی وارجمندی را دارا میباشد .

درهرصورت بنظرمن آثارمنتسکیو بخصوص کتاب روح‌القوانین برای تربیت فکرسیاسی واجتماعی ما مردم بسیارسودمند است ودر خوراست دانشمندان ودانش پژوهان و جوانان ما آنرا یك دوره کامل مطالعه فرمایند و لب مطالب آنرا برای انتباه ملت وروشن شدن ذهن اکثریت درمیان عامه نشرنمایند .

دکتر رضازاده شفق
تهران مردادماه ۱۳۲۲

مأخذهای این مقاله

1- Montesquieu par A · Sorel Paris 8 iem Ed .
2- Montesquieu per G : Lanson · Paris 1932 .
3- Hist . de La littérature Faneaise E · Abry . . C. Audic Paris 1918 .
4- L'Iran Dans la Littérature Francaise Par Nayereh Samsami Paris 1936 .

دیباچهٔ مؤلف

اگر درمیان مسائل بیشماری که دراین کتاب موجوداست نکاتی باشد که برخلاف انتظارمن بشخصی بربخورد .

باید دانست سوء نیتی نداشته‌ام و نخواسته‌ام بکسی توهین کنم زیرا من اصولا روح منفی‌بافی ندارم .

افلاطون خدا را شکر میکرد که در زمان سقراط بدنیا آمده است ولی من شکرخدا را میکنم که مرا در زمانی بوجودآورده و در کشوری زندگی میکنم که آزادی فکر وقلم حکمفرماست ومیتوانم ازاین آزادی استفاده کنم .

از خوانندگان یك خواهشی دارم که می‌ترسم خواهش مرا نپذیرند و آن **اینست که باقرائت یك یاچندفصل ازکتاب زحمات بیست ساله‌مرا موردقضاوت قرارندهند** و تمام کتاب را بخوانند وبعد رویهمرفته تصدیق و یا تکذیب کنند نه اینکه باخواندن چندجمله دریك لحظه دربارهٔ آن اظهار عقیده نمایند اگرمیخواهند نیت و منظور مرا از تألیف این کتاب جستجو نموده و بفهمند باید از مطالعه تمام کتاب دریابند .

من بدواً افراد بشررا مورد بررسی قرار داده وچنان پنداشتم که دراین تشتت بینهایت قوانین و رسوم تنها پیروی از هوی و هوس خود نمینمایند سپس اصول را وضع کردم آنگاه مشاهده نمودم قضایای خصوصی خود بخود با آنها وفق میدهند و تاریخ تمام ملل دنبالهٔ آنهاست وهرقانون خصوصی باقانون دیگری وابسته ویا تابع یك قانون عمومی‌تری میباشد.

هنگامی که روزگار باستان را در نظر می‌گرفتم سعی می‌کردم روح آنرا جستجو نمایم تا قضایائی را که درحقیقت مختلف میباشند یکسان نپندارم واختلاف آنهائی که ظاهراً یکسان بنظرمیرسند ازنظر دور ندارم .

www.ketabha.org

من اصول را ازطبیعت‌اشیاء ومسائل استخراج کرده‌ام نه‌از روی‌وهم‌وپندارخود.
خیلی ازحقایق وقتی محسوس خواهد شد که انسان رشتهٔ ارتباط آنها را پیدا کند آنوقت هرقدر درجزئیات بیشتر فکر کند ثابت بودن اصول را بهتر احساس خواهد کرد .

من تمام این جزئیات را شرح نداده‌ام زیرا کیست که بتواند همه چیز را بنویسد و خواننده را بینهایت کسل نکند، در این کتاب نکات برجسته‌ای که جنبهٔ ظاهرسازی وعوام فریبی‌دارد نخواهید یافت زیرا همینکه قضایا را بایك نظروسیعی مورد مطالعه قراردهیم پیرایه‌هائی که بآنان بسته شده ازبین میرود، این پیرایه‌ها و ظاهر سازیها ناشی ازکوته‌نظری و محدود بودن فکر مؤلفین است و باینجهت این پیرایه‌ها را می‌بندندکه ذهن و دقت خودشان را فقط بیکطرف قضایا متوجه کرده سایرجهات را ازنظر دورمیدارند .

من آنچه رامینویسم بهیچوجه باین منظورنیست اصولی را که در هر کشوری برقرار شده است مورد انتقاد قراربدهم .

زیرا هر ملتی بعد از خواندن این کتاب تشخیص خواهد داد که آیا اصول حکومت اوخوب است یا بد وچه عللی باعث پیدایش آن اصول شده است .

بعقیدهٔ من هیچکس نمیتواند بیك یا چند ملت پیشنهاد هائی برای اصلاح حکومت آنها بکندمگراینکه بداند افرادآن ملت دارای رشد ملی وسیاسی‌میباشند ومیتوانند خوب وبداصول‌حکومت خودراتشخیص بدهند ودرعین‌حال برای روشن شدن افکارمردم مسائل سیاسی وحقوقی‌را باید حلاجی کرد تا ملت بتواندبابصیرت دراعمال زمامداران خود قضاوت کند .

در روزگار جهل و نادانی چون حس تمیز وتشخیص کم است فرضاً شخص مرتکب اعمال بدی بشودبیمی‌ندارد ولی در زمان دانائی اعمال نیك راهم‌بااحتیاط انجام میدهد زیرا میبیندکه بسیاری از اصلاحات گذشته بصورت عیب جلوه کرد برای اینکه مصلحان در طریق اصلاح راه افراط پیموده بودند اینست که شخص بصیر در دورهٔ دانائی‌در راه اصلاح افراط نمیکند و فرضاً عیبی بنظرش برسد آنرا

ندیده مینگرد که مبادا از بد بدتر شود.

اگر چنانچه ازبدتر بترسند بدرا سر جای خود میگذارند و اگر از بهتر درتردیدباشند خوبرا باقی میگذارند بجزئیات نگاه نمیکنند مگر برای قضاوت درکلیات تمام علل وجهات رابررسی میکنند تا نتایج‌را ببینند.

اگر من‌بتوانم‌کاری کنم که هر کس بعد ازخواندن‌این کتاب دلائل‌جدیدی برای دوست‌داشتن وظائف خود میهن‌خود پادشاه خود قوانین خود بدست‌بیاورد و درهر کشوری یادرلوای هردولتی و در هرمقامی که هست‌خوشبختی خود را بهتر احساس کند خودم‌را خوشبخت‌ترین افراد میدانم.

اگر انسان جاهل باشد درموردتحقیق درطبیعت اشیاء واحوال‌دچار اشتباه شده وبخرافات وموهومات قائل میگردد .

پس باسعی بتعلیم مردم میتوان عشق بدانائی و فهم وحقایق رادرآنان‌ایجاد کرد تا تقوائی‌راکه متضمن محبت نسبت بنوع باشد بکاربرند .

انسان چون تحت تأثیر قرارمیگیرد و درمیدان عمومی زندگی از افکار و احساسات دیگران تبعیت مینماید ؟ آن‌لیاقت را هم‌دارد که‌طبیعت‌خودراهم‌بشناسد بشرط آنکه اوراتعلیم‌بدهند، ولی اگرتحت تربیت و ارشاد قرار نگیردممکن‌است حتی احساس وجود خودرا هم ازدست بدهد .

من چندین باراین کتاب‌راشروع و چندین دفعه‌آنرا ترك کردم هزار دفعه اوراقی که نوشته‌بودم بباد دادم مقصود خود را بدون تشکیل یك منظور بخصوصی تعقیب‌میکردم‌نه‌قواعد کلی‌را میشناختم ونه استثنا آن‌را . حقیقت‌را پیدامیکردم‌ودر اثرعدم تشخیص آنرا ازدست میدادم اما چون اصول را یافتم یعنی اصول‌خود را کشف کردم‌دیدم‌آنچه میجستم خود بخود بسراغ من‌آمد ودرطی بیست‌سال کتاب من‌شروع‌شد وپیشرفت نمود و تمام شد .

اگر این کتاب‌را درعالم موفقیتی‌باشدآنرا مدیون‌عظمت موضوع آن‌خواهم بود درعین‌حال گمان‌نمیکنم‌از قریحه ذاتی‌هم‌کاملا محروم بوده باشم .

وقتی‌دیدم‌آنهمه‌مردان‌بزرگ‌درفرانسه،انگلستان، آلمان‌پیش‌ازمن‌چیزهائی نوشته‌اندآنانرا تقدیروتکریم کردم‌ولی‌ازخودم‌هم مأیوس نشدم ومثل **گرژ** گفتم :

« منهم نقاش هستم »

تذکر در باب بعضی اصطلاحات روح‌القوانین

برای .... فهمیدن مندرجات چهار کتاب اول این‌تألیف لازم‌است خوانندگان **بعضی** نکات را که درپائین متذکرمیشویم توجه‌نمایند .

نکتهٔاول ـ آنچه که در رژیم‌جمهوری **تقوی** نامیده شده مقصودتقوای‌مذهبی واخلاقی‌نیست‌بلکه‌تقوای‌سیاسی‌است که‌عبارت ازمیهن‌پرستی وحب‌مساوات‌می‌باشد.

نکتهٔ دوم ـ منظور از استعمال کلمه **شرافت** در رژیم حکومت مشروطه آبرومندی شخصی و انفرادی نمیباشد که فردی دارای‌اعتبارات مادی یامعنوی و حیثیتی نزد دیگران دارا وباصطلاح‌آبرومند باشد بلکه‌منظور از شرافت، شرافت عمومی و ملی است که وجودآن دربین زمامداران‌حکومت مشروطه بمنزلهٔ همان تقوی درجمهوریت میباشد .

نکتهٔ سوم ـ مقصود از **نیکوکار** که درفصل پنجم کتاب سوم‌یادآور شده‌است نیکوکاری اخلاقی یا مذهبی و ازلحاظ مسیحیت نمیباشد بلکه‌منظور آن‌نیکوکاری سیاسی است که افراد دارای تقوای سیاسی باشند و اینچنین نیکوکار کسی است که قوانین‌کشور خودرا دوست داشته باشد.

نکتهٔ چهارم ـ مؤلف گفته است. (من افکار تازه‌ئی داشتم و باینجهت مجبور بودم لغات جدیدی پیدا کنم که بوسیله لغات جدید معانی جدیدی افاده بدهد تا منظور مرا برساند ، اشخاصیکه اینموضوع را نفهمیده وافکار مرا بدون‌درك‌معانی آن تعبیر و توجیه کرده‌اند بمن‌میگویند ممکن است عقاید من مورد انکار مردم واقع بشود) باید دراین‌نکته دقت کرد اگردر ضمن بیان اصول و سازمان دولتها گفته شده یك‌صفتی‌مثلا تقوی‌در رژیم مشروطیت و یاشرافت در رژیم جمهوری‌آن

صفتی نیست که چرخ حکومت را بحرکت‌می‌آوردنباید تصور کرد آن‌صفت‌در آن حکومت‌بکلی وجود ندارد .

خیلی بعید است اگر اینطور استدلال کنند ، چطور میتوان گفت از فضائل اخلاقی و مذهبی وحتی‌ازتقوای سیاسی درحکومت‌مشروطه اثری‌نیست‌یاازشرافت وافتخارات درحکومت‌های جمهوری‌آثاری وجود ندارد ، باید دانست درمشروطه شرافت و درجمهوری تقوای زمامداران عامل مهم و محرك‌حکومت است‌مثلااگر گفته‌شده فلان چرخ یا فلان دندانه چرخ‌آن فنری نیست که ساعت را بحرکت درمیآورد نباید چنین فهمیدآن فنر اساساً در ساعت وجود ندارد بلکه باید دانست با وجودآن فنر یاآن‌چرخ، چرخ اصلی که عامل حرکت ساعت‌است فلان‌چرخ دیگر است .

www.ketabha.org

فهرست مطالب کتاب

کتاب اول

مطالب **قوانین بطور کلی** **صفحه**

فصل۱ ـ روابط قوانین با موجودات مختلف ۸۳
« **۲** ـ قوانین طبیعی ۸۷
« **۳** ـ قوانین مسلم ومثبت ۸۹

کتاب دوم

قوانینی که مستقیماً از طبیعت حکومت ناشی میشوند

فصل۱ ـ چگونگی حکومتهای مختلف ۹۳
« **۲** ـ حکومت جمهوری وقوانین دموکراسی ۹٤
« **۳** ـ قوانین مربوط بطبیعت حکومت اشرافی ۹۹
« **۴** ـ روابط قوانین باطبیعت حکومت مشروطه ۱۰۳
« **۵** ـ قوانین مربوط بطبیعت حکومت استبدادی ۱۰٦

کتاب سوم

اصول حکومتهای سه گانه

فصل۱ ـ تفاوت میان طبیعت حکومت و اصول آن ۱۰۸
« **۲** ـ اصول حکومتهای مختلف ۱۰۹
« **۳** ـ اصول دموکراسی ۱۰۹
« **۴** ـ اصول حکومت اشرافی ۱۱٤
« **۵** ـ تقوی اصول حکومت مشروطه نیست ۱۱۵

مطالب **صفحه**

فصل٦ ـ درحکومت مشروطه بچه وسیله جای تقوی را پر میکنند ۱۱۷
« **۷** ـ اصول حکومت مشروطه ۱۱۷
« **۸** ـ شرافت مبنای حکومت استبدادی نیست ۱۱۸
« **۹** ـ اصول حکومت استبدادی ۱۱۹
« **۱۰** ـ تفاوت اطاعت درحکومتهای معتدل واستبدادی ۱۲۰
« **۱۱** ـ تفکر و نتیجه راجع بآنچه گفته شد ۱۲٤

کتاب چهارم

قوانین تربیت باید بااصول حکومت متناسب باشد

فصل۱ ـ قوانین تربیت ۱۲۵
« **۲** ـ تربیت درحکومت مشروطه ۱۲۵
« **۳** ـ تربیت در حکومت استبدادی ۱۳۰
« **۴** ـ تفاوت نتایج تربیت نزدملل باستانی و درمیان ما ۱۳۲
« **۵** ـ تربیت درحکومت جمهوری ۱۳۲
« **٦** ـ بعضی ار سازمانهای یونانیان ۱۳۳
« **۷** ـ در چه موقعی تأسیسات غیر عادی مفید خواهند بود ۱۳۷
« **۸** ـ توضیح یك عقیده متناقض قدیمیها راجع باخلاق ۱۳۸

کتاب پنجم

قوانینی که قانونگزار میدهد باید با اصول حکومت مربوط و متناسب باشد

فصل۱ ـ موضوع این کتاب ۱٤۳
« **۲** ـ تقوای سیاسی دردولت جمهوری عبارت ازچیست ۱٤۳
« **۳** ـ حب جمهوری در دموکراسی چیست ۱٤٤
« **۴** ـ حب مساوات وحب قناعت را چگونه میتوان تلقین نمود ۱٤٦

مطالب	صفحه
فصل ۵ - چگونه قوانین برابری را در جمهوریها برقرار میسازند	۱۴۷
» **۶** - چگونه قوانین اعتدال را دردموکراسی حفظ میکنند	۱۵۰
» **۷** - وسائل دیگری برای تحکیم مبانی اصول دموکراسی	۱۵۲
» **۸** - درحکومتهای اشرافی قوانین چگونه بااصول حکومت تطبیق میشود	۱۵۵
» **۹** - درحکومت مشروطه قوانین چگونه بااصول خودمتناسب میباشد	۱۶۱
» **۱۰** - سرعت اجرا درحکومت مشروطه سلطنتی	۱۶۳
» **۱۱ و۱۲** - در مزایای حکومت مشروطه	۱۶۳
» **۱۳** - ماهیت استبداد	۱۶۶
» **۱۴ و۱۵** - قوانین بااصول حکومت استبدادی چگونه مربوط میباشد	۱۶۶
» **۱۶** - انتقال اختیارات	۱۷۵
» **۱۷** - پیشکشی‌ها	۱۷۶
» **۱۸** - پاداشهائی که پادشاه میدهد	۱۷۷
» **۱۹** - نتایج جدید اصول حکومتهای سه گانه	۱۷۸

کتاب ششم

نتایج اصول حکومت‌های مختلف نسبت بسادگی قوانین مدنی و جنائی و طرز دادرسیها و برقراری کیفرها

فصل ۱ - سادگی قوانین مدنی در حکومتهای مختلف	۱۸۳
» **۲** - سادگی قوانین جزائی درحکومتهای مختلف	۱۸۶
» **۳** - درچه حکومتی ودرچه موقعی بایدطبق نص صریح قانون قضاوت نمود	۱۸۸
» **۴** - طرز تنظیم احکام قضائی	۱۹۰
» **۵** - درچه نوع حکومت پادشاه میتواند قاضی باشد	۱۹۱
» **۶** - درحکومت مشروطه وزیران نباید قضاوت کنند	۱۹۵
» **۷** - قاضی منحصر بفرد	۱۹۵

مطالب	صفحه
فصل ۸ - اتهامات دردولتهای مختلف	۱۹۶
» **۹** - سختی کیفرها درحکومتها	۱۹۷
» **۱۰** - قوانین قدیم فرانسه دراین مورد	۱۹۹
» **۱۱** - شدت مجازات- وقتی که ملت باتقوی است کمتر کیفر لازم است	۲۰۰
» **۱۲** - شدت مجازات	۲۰۰
» **۱۳** - ناتوانی قوانین ژاپن	۲۰۳
» **۱۴** - روح سنای روم	۲۰۶
» **۱۵** - قوانین روم در مورد کیفرها	۲۰۶
» **۱۶** - تناسب عادلانه میان بزه و کیفر	۲۰۹
» **۱۷** - شکنجه یا بازجوئی ازجنایتکاران	۲۱۱
» **۱۸** - مجازاتهای مالی و بدنی	۲۱۱
» **۱۹** - قانون قصاص	۲۱۲
» **۳۰** - تنبیه پدران بجای پسران	۲۱۳
» **۳۱** - عفو پادشاه	۲۱۳

کتاب هفتم

نتایج اصول حکومت‌های مختلف نسبت بقوانین تجملی و چگونگی اوضاع بانوان

فصل ۱ - تجمل	۲۱۶
» **۲** - قوانین تجملی دردموکراسی	۲۱۸
» **۳** - قوانین تجملی درحکومت اشرافی	۲۱۹
» **۴** - قوانین تجملی درحکومت مشروطه	۲۲۰
» **۵** - درچه مواردی قوانین تجمل در حکومت مشروطه مفید است	۲۲۲
» **۶** - تجمل در کشور چین	۲۲۳
» **۷** - نتایج شوم تجمل در کشور چین	۲۲۵

www.ketabha.org

مطالب	صفحه
فصل ۸ - عفت عمومی	۲۲۶
« **۹** - رفتار زنان درحکومتهای مختلف	۲۲۶
« **۱۰**- دادگاه خانوادگی نزد رومیها	۲۲۸
« **۱۱** - چگونه تأسیسات روم باحکومت عوض شد	۲۲۹
« **۱۲** - قیمومت برزنان نزد رومیها	۲۳۰
« **۱۳**- کیفرهائی که امپراطوران‌برای فحشاء زنان برقرار کردند	۲۳۰
« **۱۴**- قوانین مربوط به تجمل نزد رومیها	۲۳۱
« **۱۵**- جهیزیه و منافع زناشوئی درحکومتهای مختلف	۲۳۲
« **۱۶**- عادت زیبای سامنیت‌ها	۲۳۳
« **۱۷**- اداره امور بوسیله زنان	۲۳۴

کتاب هشتم

فساد ـ اصول سه نوع حکومت

مطالب	صفحه
فصل ۱ - منظور عمومی این کتاب	۲۳۵
« **۲** - فساد اصول حکومت دموکراسی	۲۳۵
« **۳** - روح مساوات مفرط	۲۳۸
« **۴** - علت مخصوص فساد	۲۳۸
« **۵** - فساداصول حکومت اشرافی	۲۳۹
« **۶و۷** - فساداصول حکومت مشروطه	۲۴۰
« **۸** - خطراتی که فساداصول حکومت مشروطه در بردارد	۲۴۲
« **۹** - چقدر اشراف متمایل بدفاع از تخت وتاج‌میباشند	۲۴۳
« **۱۰**- فساد اصول حکومت استبدادی	۲۴۴
« **۱۱ و۱۲** - آثار طبیعی بهبودی وفساد اصول‌حکومت بطور کلی	۲۴۴
« **۱۳**- اثر سوگند میان ملت‌باتقوی	۲۴۷
« **۱۴**- چگونه کوچکترین تغییری درقانون اساسی موجب خرابی اصول‌حکومت میشود	۲۴۸

مطالب	صفحه
فصل ۱۵ - وسائل خیلی مؤثربرای حفظ اصول حکومتهای سه‌گانه	۲۴۹
« **۱۶**- صفحات مشخصه جمهوریت	۲۵۰
« **۱۷**- خواص‌ممتازه‌حکومت‌مشروطه	۲۵۱
« **۱۸**- مشروطیت اسپانی وضعیت بخصوصی بود	۲۵۲
« **۱۹**- صفات ممتازه حکومت استبدادی	۲۵۳
« **۲۰**- نتیجه فصول گذشته	۲۵۳
« **۲۱**- امپراطوری چین	۲۵۳

کتاب نهم

قوانین ارتباط آنها باقوه دفاعیه

مطالب	صفحه
فصل ۱ - کشورهای جهموری چگونه امنیت خود را تأمین میکنند	۲۵۸
« **۲** - حکومت متحده باید ازدولتهائی تشکیل شود که دارای همان طبیعت بخصوص جمهوری باشند	۲۶۰
« **۳** - عوامل دیگری‌درجمهوریهای متحده‌لازم است	۲۶۱
« **۴** - دولتهای مستبد چگونه امنیت خود را حفظ میکنند	۲۶۲
« **۵** - حکومت مشروطه چگونه امنیت خود را حفظ میکند	۲۶۳
« **۶** - نیروی دفاعی دول بطور کلی	۲۶۳
« **۷** - افکار(درمورد نقشهٔ لوئی چهاردهم)	۲۶۵
« **۸** - وقتیکه قوه دفاع ازقوه تعرض در کشوری کمترباشد	۲۶۶
« **۹** - نیروی نسبی یك دولت	۲۶۷
« **۱۰**- ضعف دول مجاور	۲۶۸

کتاب دهم

قوانین وارتباطی‌که باقوه تعرض دارند

مطالب	صفحه
فصل ۱ - نیروی تعرضی	۲۶۹

www.ketabha.org

مطالب	صفحه
فصل۲ ـ جنگ	۲۶۹
« **۳** ـ حق تسخیر	۲۷۰
« **۴** ـ مزایائی که تسخیر برای ملت مغلوب ایجاد میکند	۲۷٤
« **۵** ـ ژلُن پادشاه سیراکوز	۲۷۶
« **۶و۷و۸** ـ کشور جمهوری که فتح میکند	۲۷۷
« **۹** ـ فتوحاتی که دولت مشروطه دراطراف خود میکند	۲۸۰
« **۱۰**ـ یك دولت مشروطه که دولت مشروطهٔ دیگرراتسخیرمیکند	۲۸۱
« **۱۱**ـ رسوم ملت مغلوب	۲۸۲
« **۱۲**ـ قانون سیروس	۲۸۲
« **۱۳**ـ شارل دوازدهم	۲۸۳
« **۱۴**ـ اسکندر	۲۸۵
« **۱۵**ـ برانگیختن وسائل جدید برای حفظ فتوحات	۲۸۹
« **۱۶و۱۷**ـ دولت استبدادی که تسخیر میکند	۲۹۰

کتاب یازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد و ارتباط آنها باساس دولت

مطالب	صفحه
فصل۱ ـ نظریه کلی	۲۹۲
« **۲** ـ معانی مختلفی که به کلمهٔ آزادی داده میشود	۲۹۲
« **۳و۴** آزادی چیست	۲۹۳
« **۵** ـ منظور دولتها	۲۹۵
« **۶** ـ اساس حکومت انگلستان	۲۹۶
« **۷** ـ مشروطیت‌هائی که ما میشناسیم	۳۱۰
« **۸** ـ چرا قدیمی‌ها راجع بمشروطیت فکرروشنی‌نداشتند	۳۱۱
« **۹** ـ طرز فکر ارسطو	۳۱۲

مطالب	صفحه
فصل۱۰ ـ طرز فکر سیاسیون دیگر	۳۱۳
« **۱۱**ـ پادشاهان ازمنه قهرمانی نزد یونانیان	۳۱۳
« **۱۲**ـ درحکومت پادشاهان روم قوای سه‌گانه چگونه تقسیم شدند	۳۱۵
« **۱۳**ـ نظریات کلی راجع بدولت روم بعداز اخراج پادشاهان	۳۱۷
« **۱۴**ـچگونه‌تقسیم‌قوای‌سه‌گانه پس‌ازاخراج‌پادشاهان در روم‌تغییر کرد	۳۱۸
« **۱۵**ـ چگونه حکومت جمهوری روم که درحال پیشرفت بود ناگهان آزادی خودرا ازدست داد	۳۲۰
« **۱۶**ـ قوهٔ مقننه درجمهوری روم	۳۲۲
« **۱۷**ـ قوه مجریه درجمهوری روم	۳۲۳
« **۱۸**ـ قوه قضائیه درجمهوری روم	۳۲۵
« **۱۹**ـ استانداران روم	۳۴۲
« **۲۰**ـ پایان کتاب	۳۳٤

کتاب دوازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد و روابط آنها با مردم

مطالب	صفحه
فصل۱ ـ موضوع این کتاب	۳۳۵
« **۲و۳**ـ آزادی مردم	۳۳۶
« **۴** ـ آزادی دراثر تناسب کیفرها باطبیعت جرائم پایدارمیشود	۳۳۸
« **۵** ـ دربعضی اتهامات که مخصوصاً باعتدال واحتیاط احتیاج دارند	۳٤۱
« **۶** ـ جنایت برخلاف طبیعت	۳٤۳
« **۷** ـ جنایت‌برعلیه پادشاه	۳٤٤
« **۸و۹و۱۰**ـ عنوان جرم توهین نسبت بمذهب وپادشاه بد استعمال شده	۳٤۵
« **۱۱**ـ تفکرات	۳٤۸
« **۱۲**ـ سخنان بی‌محابا	۳٤۹

مطالب — صفحه

فصل ۱۳ ـ نوشته‌ها ۳۵۰
« ۱۴ـ نقض عفت در کیفر جنایات ۳۵۲
« ۱۵ـ آزاد کردن غلام برای متهم کردن صاحبش ۳۵۲
« ۱۶ـ درجنایت توهین بسلطنت ۳۵۳
« ۱۷ـ در کشف توطئه‌ها ۳۵۳
« ۱۸ـ درجمهوریت بسیار خطرناك است که مرتکب جرم توهین بدولت را زیاد تنبیه کنند ۳۵٤
« ۱۹ـ چگونه استعمال آزادی را درجمهوریت معلق میدارند ۳۵٦
« ۲۰ـ قوانینی که درجمهوریت برای آزادی افرادمفید است ۳۵۷
« ۲۱ـ بیرحمی قوانین نسبت بیدهکاران درجمهوریت ۳۵۷
« ۲۲ـ چیزهائی که درحکومت مشروطه بآزادی حمله میکنند ۳٦۰
« ۲۳ـ جاسوسان درحکومت مشروطه ۳٦۲
« ۲۴ـ نامه‌های بی‌امضا ۳٦۳
« ۲۵ـ طرزحکومت در دولت مشروطه ۳٦٤
« ۲٦ـ درحکومت مشروطه باید بپادشاه دسترس باشد ۳٦٤
« ۲۷ـ دراخلاق پادشاه ۳٦٥
« ۲۸ـ احتراماتی که باید پادشاهان درباره ملت مراعات کنند ۳٦٦
« ۲۹و۳۰ـ قوانین‌مدنی‌میتوانندانداك آزادی‌درحکومت‌استبدادی‌بگذارند ۳٦۷

کتاب سیزدهم
روابط اخذ مالیات باکثرت در آمد عمومی و آزادی ملت

فصل ۱ ـ عوائد دولت ۳۷۰
« ۲ ـ استدلال بدی‌است که بگویند زیادی خرجها بخودی خود خوب‌است ۳۷۱
« ۳ ـ طرزوصول‌مالیاتهادر کشورهائیکه یك‌قسمت ملت بنده زراعت‌است ۳۷۲
« ۴ ـ دنباله فصل قبل(درصورتیکه جمهوری چنین باشد) ۳۷۲

مطالب — صفحه

فصل ۵ ـ همین وضعیت درحکومت مشروطه ۳۷۳
« ٦ ـ همین وضعیت درحکومت استبدادی ۳۷۳
« ۷ ـ مالیات در کشورهائیکه رعایای برده وجود ندارد ۳۷٤
« ۸ ـ چگونه این اشتباه را حفظ میکنند(اشتباه بین عوارض وقیمت‌کالا) ۳۷٦
« ۹ ـ یکنوع‌مالیات بد ۳۷۷
« ۱۰ـ بزرگی مالیاتها بسته بطبیعت حکومت است ۳۷۷
« ۱۱ـ کیفرهای مالیاتی ۳۷۹
« ۱۲ـ تناسب بزرگی باجها باآزادی ۳۷۹
« ۱۳ـ در چه حکومتهائی مالیاتها قابل افزایش میباشد ۳۸۱
« ۱۴ـ نوع مالیاتهامربوط بحکومت ۳۸۱
« ۱۵ـ سوء استفاده ازآزادی ۳۸۲
« ۱٦ـ فتوحات مسلمین ۳۸٤
« ۱۷ـ درافزایش‌ارتش ۳۸٤
« ۱۸ـ درمعافیت مالیات ۳۸٥
« ۱۹ـ اجاره یا اداره مالیات کدام یك برای ملت ودولت مناسب‌تراست ۳۸٦
« ۲۰ـ مباشرین ۳۸۸

کتاب چهاردهم
درارتباط قوانین با طبیعت آب وهوا

فصل ۱ ـ نظریه کلی ۳۹۰
« ۲ ـ چقدرمردم در آب وهواهای مختلف متفاوتند ۳۹۰
« ۳ ـ صفات متناقض دراخلاق بعضی ازملل جنوبی ۳۹٥
« ۴ ـ علت تغییرناپذیری مذهب وآداب واطوار وقوانین در کشورهای خاور زمین ۳۹٦

مطالب — صفحه

فصل۵- قانونگزاران بدآنهائی‌هستند که معایب آب وهوا را تقویت کرده‌اند وقانونگزاران‌خوب آنهائی‌بوده‌اند که با آن معایب‌مخالفت‌نموده‌اند ۳۹۶
« ۶ - زراعت اراضی درممالك گرمسیر ۳۹۷
« ۷ - رهبانیت یا تصوف ۳۹۸
« ۸ - یك عادت خوب درچین ۳۹۸
« ۹ - وسائل تشویق صنایع ۳۹۹
« ۱۰- قوانینی که مربوط بقناعت ملل میباشد ۳۹۹
« ۱۱- قوانینی که مربوط بناخوشیهای آب وهوا میباشد ۴۰۱
« ۱۲ قوانین برعلیه اشخاصی که خود کشی میکنند ۴۰۳
« ۱۳- نتایج آب وهوای انگلستان ۴۰۴
« ۱۴- اثرات دیگر آب وهوا ۴۰۵
« ۱۵- تفاوت اطمینانی که قوانین‌به‌ملت دارد برحسب اختلاف آب وهوا ۴۰۶

کتاب پانزدهم

چگونه قوانین بردگی مدنی با طبیعت آب وهوا ارتباط دارد

فصل۱ - بردگی‌مدنی ۴۰۸
« ۲ - مبدأ حق بردگی نزد علمای حقوق روم ۴۰۹
« ۳ و۴- منشاء دیگرحق بندگی ۴۱۱
« ۵ - بردگی سیاهپوستان ۴۱۲
« ۶ و۷- منشاء حقیقی‌حق بندگی ۴۱۴
« ۸ - بیفائده بودن بردگی درمیان ما ۴۱۵
« ۹ - مللی که نزدآنهاآزادی مدنی برقراراست ۴۱۶
« ۱۰- اقسام مختلف بندگی ۴۱۷
« ۱۱- قوانین نسبت ببردگی چه باید بکنند ۴۱۸

مطالب — صفحه

فصل۱۲- اجحاف در برده فروشی ۴۱۸
« ۱۳- خطرزیادی عده بندگان(غلامان) ۴۱۹
« ۱۴و۱۵- غلامان مسلح ۴۲۰
« ۱۶- احتیاطهائی که باید درحکومت معتدل منظور داشت ۴۲۲
« ۱۷- مقررات بین غلامان وآقایان آنها ۴۲۴
« ۱۸-آزادی غلامان ۴۲۷
« ۱۹- خواجگان وآزاد شدگان ۴۲۹

کتاب شانزدهم

چرا قوانین بردگی خانگی باچگونگی‌آب وهوا ارتباط دارد

فصل۱ - بردگی خانگی ۴۳۲
« ۲ - درسرزمین‌های جنوب حرارت تناسلی زن ومرد زیادتراست ۴۳۲
« ۳ - تعدد زوجات مربوط باین‌است که شوهر توانائی اعاشه آنهارا داشته باشد ۴۳۴
« ۴ - تعدد زوجات و کیفیات مختلف‌آن ۴۳۴
« ۵ - علت وضع یکی‌ازقوانین مالابار ۴۳۵
« ۶ - گفتگو درخصوص‌تعدد زوجات ۴۳۶
« ۷ - تعدد زوجات وموضوع رفتارمتساوی درباره زنها ۴۳۷
« ۸ - جدائی مرد وزن ازهم ۴۳۸
« ۹ - ارتباط اداره کردن خانه باوضع حکومت کشور ۴۳۹
« ۱۰- اصول اخلاقی درمشرق زمین ۴۴۰
« ۱۱- درموردیکه زن را باید مقید کرد ولواینکه تعدد زوجات در بین نباشد ۴۴۱
« ۱۲- حجب وحیای طبیعی ۴۴۲
« ۱۳- حسادت ۴۴۳

مطالب — صفحه

فصل۱۴ - اداره امور منزل درمشرق زمین ٤٤٣

« **۱۵**- طلاق ورها کردن او ٤٤٣

« **۱۶**- متارکه وطلاق در روم قدیم ٤٤٥

کتاب هفدهم

چگونه قوانین ومقررات بردگی و رقیت سیاسی باکیفیت آب وهوا ارتباط دارد

فصل ۱ - رقیت سیاسی ٤٤٨

« **۲** - تفاوت ملل ازلحاظ فعالیت وتهور وجرئت ٤٤٨

« **۳ و۴**- آب وهوای آسیا ٤٤٩

« **۵** - نتایج فتوحات ملل شمالی آسیا با نتایج و آثار فتوحات ملل شمالی اروپا یکسان نبوده است . ٤٥٢

« **۶** - سایرجهات طبیعی برقراری بردگی درقاره آسیا و آزادی دراروپا ٤٥٤

« **۷** - افریقا وامریکا ٤٥٥

« **۸** - موضوع انتخاب پایتخت یك امپراطوری ٤٥٥

کتاب هیجدهم

قوانین وارتباط با چگونگی زمین وخاك

فصل۱و۲- چگونه طبیعت خاك در قوانین مؤثراست ٤٥٧

« **۳** - چه کشورهائی زراعتی است ٤٥٩

« **۴** - اثرات دیگر آبادی ولم‌یزرع بودن اراضی ٤٦٠

« **۵** - سکنهٔ جزایر ٤٦١

« **۶** - کشورهای صنعتی ٤٦١

« **۷** -کارهای انسان ٤٦٢

« **۸** - قوانین ووسیله معاش ٤٦٢

« **۹** - اراضی امریکا ٤٦٣

مطالب — صفحه

فصل۱۰ - شماره افراد وارتباط آن بانوع معاش آنها ٤٦٣

« **۱۱**- فرق ملل وحشی وملل صحرا نشین ٤٦٤

« **۱۲**- حقوق بین‌المللی نزد مللی که زراعت نمیکنند ٤٦٥

« **۱۳**- قوانین مدنی ملل غیر زارع ٤٦٥

« **۱۴**- وضع سیاسی مللی که زراعت نمیکنند ٤٦٦

« **۱۵**- مللی که بپول آشنا هستند ٤٦٦

« **۱۶**- قوانین مدنی نزد مللی که ازپول بی‌اطلاع هستند ٤٦٧

« **۱۷**- قوانین سیاسی نزد مللی که ازپول بی‌اطلاع هستند ٤٦٧

« **۱۸**- نیروی خرافات ٤٦٨

« **۱۹**- آزادی اعراب ورقیت تاتارها ٤٦٩

« **۲۰**- حقوق بین‌المللی تاتارها ٤٧٠

« **۲۱**- قوانین مدنی تاتارها ٤٧١

« **۲۲**- یکی ازقوانین مدنی ملل‌ژرمن ٤٧١

« **۲۳**- گیسوان بلند پادشاهان فرانك ٤٧٨

« **۲۴**- ازدواج سلاطین فرانك ٤٧٨

« **۲۵**- شیلدریك ٤٧٩

« **۲۶ و ۲۷**- بلوغ سلاطین فرانك ٤٧٩

« **۲۸**- خلافت نزد ژرمنها ٤٨١

« **۲۹**- خونریزی پادشاهان فرانکها ٤٨٢

« **۳۰**- مجامع ملی نزد فرانکها ٤٨٣

« **۳۱**- قدرت کشیشان درطی سلطنت سلسله اول پادشاهان فرانك ٤٨٤

کتاب نوزدهم

قوانین وارتباط آنها با روحیات واخلاق ورسوم وآداب ملت

فصل ۱ - موضوع این کتاب ٤٨٥

مطالب **صفحه**

فصل ۲ - برای اینکه قانون بخوبی‌وضع وبموقع اجرا گذاشته شود بهتر آنست روحیات مردم برای قبول آن آماده باشد ٤٨٥
« **۳** - استبداد وظلم ٤٨٧
« **۴** - روحیه عمومی ٤٨٨
« **۵** - باید دقت کرد که روحیه خوب ملت را تغییر نداد ٤٨٨
« **٦** - نباید همه چیزرا اصلاح کرد ٤٨٩
« **۷** - آتنی واسپارتیها ٤٩٠
« **۸** - تأثیر اخلاق اجتماعی ٤٩٠
« **۹** - مباهات ونخوت ملل ٤٩١
« **۱۰**- خصایل اسپانیولیها وچینیها ٤٩٢
« **۱۱**- نتیجه ٤٩٣
« **۱۲**- رسوم واخلاق درکشورهای استبدادی ٤٩٣
« **۱۳**-آداب ورسوم درچین ٤٩٤
« **۱۴**- طرزتغییردادن آداب ورسوم دربین یك‌ملت ٤٩٤
« **۱۵**- نفوذ اصول خانوادگی درسیاست دولت ٤٩٧
« **۱٦**- بعضی‌ازقانونگزاران رسوم وآداب واخلاق وقوانین را باهم اشتباه میکنند ٤٩٧
« **۱۷**-وضع‌مخصوص‌چین ٤٩٩
« **۱۸**- نتیجه فصل قبل ٥٠٠
« **۱۹**- چگونه قوانین ورسوم وآداب واخلاق ومذهب درچین متحد میشود ٥٠١
« **۲۰**- علت تقلب چینیها ٥٠٢
« **۲۱ و۲۲** - قوانین باید با اخلاق ورسوم وآداب متناسب باشد ٥٠٣
« **۲۳**تا **۲٦**- چگونه قوانین ازاخلاق تبعیت میکند ٥٠٤

مطالب **صفحه**

فصل ۲۷- چگونه قوانین درتکوین اخلاق و رسوم و آداب وخصائل ملتی مؤثراست ٥٠٦

کتاب بیستم

قوانین و ارتباط آنها با تجارت

فصل ۱ - تجارت ٥١٨
« **۲** - روح تجارت ٥١٩
« **۳** - فقرملتها ٥٢٠
« **۴** - تجارت در دول‌مختلف ٥٢٠
« **۵** - مللی که بتجارت اقتصادی دست زده‌اند ٥٢٢
« **٦** - بعضی‌ازنتایج بحرپیمائی ٥٢٣
« **۷** - طرزتجارت انگلیسها ٥٢٤
« **۸** - مزاحمت تجارت اقتصادی ٥٢٤
« **۹** - تحریم درتجارت ٥٢٥
« **۱۰** و **۱۱**-لازمه تجارت اقتصادی ٥٢٦
« **۱۲**-آزادی تجارت ٥٢٧
« **۱۳**- چیست که آزادی تجارت را از بین میبرد ٥٢٨
« **۱۴**- قوانین تجارتی مربوط به‌ضبط کالا ٥٢٨
« **۱۵**- مجازات بدنی ٥٢٩
« **۱٦**- یك قانون خوب ژنو ٥٢٩
« **۱۷**- قانون رودس ٥٣٠
« **۱۸**- قضاوت محاکم بازرگانی ٥٣٠
« **۱۹** و**۲۰** زمامداران نباید تجارت کنند ٥٣١
« **۲۱**- تجارت نجبا درکشورهای سلطنتی ٥٣٢
« **۲۲**- موارد مخصوص ٥٣٢

مطالب	صفحه
فصل ۲۳- برای چه ملتی تجارت زیان دارد	٥٣٤

کتاب بیست ویکم

قوانین وارتباط آنها با تجارت از لحاظ تغییراتی که در جهان داشته است

مطالب	صفحه
فصل ۱ - چند نظریه کلی	٥٣٧
» **۲** - ملل افریقا	٥٣٨
» **۳** - احتیاجات ملل شمالی با احتیاجات ملل جنوبی فرق دارد	٥٣٩
» **۴** - تفاوت تجارت قدما وتجارت ما	٥٣٩
» **۵** - تفاوتهای دیگر	٥٤٠
» **٦** - تجارت قدما	٥٤١
» **۷** - تجارت یونانیها	٥٤٨
» **۸** - اسکندر وفتوحات او	٥٥٢
» **۹** تجارت یونانیها بعدازاسکندر	٥٥٦
» **۱۰**- دور زدن دورافریقا	٥٦١
» **۱۱**- مارسی وکارتاژ	٥٦٤
» **۱۲**- جزیره دلوس - میتریدات	٥٦٩
» **۱۳**- استعداد رومیها برای دریانوردی	٥٧١
» **۱۴**- استعداد رومیها برای تجارت	٥٧١
» **۱۵**- تجارت رومیها با ژرمنها	٥٧٣
» **۱٦**- تجارت رومیها باعربستان وهندوستان	٥٧٤
» **۱۷**- تجارت اروپا بعداز انهدام روم	٥٧٨
» **۱۸**- مقررات‌مخصوص	٥٧٩
» **۱۹**- تجارت بعداز ضعیف شدن رومیها درخاور رمین	٥٨٠
» **۲۰**- چگونه بعدازتهاجم وبرقراری ژرمنها تجارت دراروپا احداث شد	٥٨٠

مطالب	صفحه
فصل ۲۱- اکتشاف دردنیای‌جدید ووضع اروپا نسبت بآن	٥٨٣
» **۲۲**- ثروتی که‌اسپانیولیهاازامریکائیها بدست آوردند	٥٨٨
» **۲۳** یك نکته	٥٩٢

کتاب بیست و دوم

قوانین و ارتباط‌آنها بامصرف‌پول

مطالب	صفحه
فصل ۱ - علت مصرف‌پول	٥٩٥
» **۲** ماهیت‌پول	٥٩٦
» **۳** - پول‌فرضی یاپول‌قراردادی	٥٩٨
» **۴و۵** - مقدارطلا ونقره	٥٩٩
» **٦** - چراپس‌ازاکتشاف‌هندوستان‌بوسیله دریانوردان‌اروپائی نرخ‌تنزیل‌پائین آمد	٥٩٩
» **۷و۸** - چگونه قیمت‌کالادرقبال‌پول تعیین میشود	٦٠٠
» **۹** - قلت نسبی‌طلا ونقره	٦٠٢
» **۱۰**- مبادله‌ارز	٦٠٣
» **۱۱** عملیات‌رومیهاراجع بپول	٦١١
» **۱۲**- کیفیت عملیات‌پولی‌درروم قدیم	٦١٣
» **۱۳** تغییرات‌پولی‌در دوره‌امپراطوری	٦١٤
» **۱۴**-نرخ‌مبادلات مزاحم‌دول‌مستبد است	٦١٤
» **۱۵**-رسوم‌بعضی از کشورهای ایتالیا	٦١٥
» **۱٦**-کمك‌صرافان بدولت	٦١٦
» **۱۷**-دیون‌عمومی	٦١٦
» **۱۸**-پرداخت‌دیون عمومی	٦١٧
» **۱۹**-قروض بانفع	٦١٩

www.ketabha.org

مطالب	صفحه
فصل ۲۰- ربادرمعاملات‌دریائی	٦٢٠
« **۲۱و۲۲**- قروض‌قراردادی ـ ربادررم‌قدیم	٦٢٠

کتاب بیست وسوم

قوانین وارتباط‌آنها باشماره سکنه و افراد

فصل ۱ ـ انسان وحیوان وموضوع ازدیاد نسل آنها	٦٢٨
« **۲** ـ ازدواج	٦٢٩
« **۳** ـ وابستگی کودك	٦٣٠
« **۴** ـ خانواده	٦٣٠
« **۵** ـ انواع زنهای‌شرعی	٦٣١
« **٦** ـ اطفال‌حرامزاده در کشورهای‌مختلف	٦٣٢
« **۷ و۸** ـ لزوم‌رضایت‌پدر برای ازدواج	٦٣٣
« **۹** ـ دختران	٦٣٤
« **۱۰**- علت ازدواج	٦٣٥
« **۱۱**-سختی‌زندگی وازدواج	٦٣٥
« **۱۲**-شماره‌پسران ودختران‌در کشورهای‌مختلف	٦٣٦
« **۱۳**-دربنادردریا	٦٣٧
« **۱۴**-محصولات‌زمین ورابطه‌آن‌باشماره افراد بشر	٦٣٧
« **۱۵**-شماره‌افراد ورابطه‌آن‌باحرف وصنایع	٦٣٨
« **۱٦**-نظریه‌قانونگزاران‌نسبت‌بازدیاد نسل	٦٤٠
« **۱۷**-یونان وشماره‌سکنه‌آن	٦٤١
« **۱۸**-وضع ملل‌دنیا قبل ازروم قدیم	٦٤٤
« **۱۹**- قلت‌سکنه‌جهان	٦٤٤
« **۲۰**-رومیها مجبورشدندبرای‌ازدیادنفوس‌قوانین‌مخصوص وضع کنند	٦٤٥

مطالب	صفحه
فصل ۱ ـ قوانین‌رومی‌درخصوص ازدیادنسل	٦٤٥
« **۲۲**-قتل کودکان	٦٥٧
« **۲۳**-دنیابعدازانهدام روم	٦٥٩
« **۲۴و۲۵** ـ تغییراتی که‌ازلحاظ جمعیت دراروپاحاصل شده	٦٥٩
« **۲٦**-نتیجه	٦٦١
« **۲۷**-قانونی که‌درفرانسه برای ازدیاد نفوس وضع شد	٦٦١
« **۲۸**-چگونه میتوان قلت نفوس را جبران کرد	٦٦٢
« **۲۹**-دارالعجزه	٦٦٣

کتاب بیست وچهارم

قوانین وارتباط‌آنها بامذهب هریك ازکشورهای جهان وارتباط قوانین باتعلیمات مذاهب

فصل ۱ ـ مذهب ازنظر عمومی	٦٦٦
« **۲** ـ خلاف گوئی بایل	٦٦٧
« **۳** ـ مناسبت‌حکومت‌معتدل بامذهب مسیح وحکومت‌استبدادی‌با دیانت اسلام	٦٦۹
« **۴** ـ نتایج‌اخلاق‌دیانت مسیح و اسلام	٦٧٠
« **۵** ـ مناسبت مذهبی کاتولیکی‌بارژیم‌سلطنتی و مذهب پروتستان با رژیم جمهوری	٦٧٣
« **٦** ـ خلاف گوئی‌دیگر بایل	٦٧٤
« **۷** ـ قوانین‌دینی و کمال‌بشریت	٦٧٥
« **۸** ـ لزوم‌موافقت‌قوانین اخلاقی باقوانین مذهبی	٦٧٦
« **۹** ـ اصول اخلاق ملت‌اسه	٦٧٦
« **۱۰**- فلسفه رواقیان	٦٧٦
« **۱۱**- تفکر وتعمق دراسرارجهان	٦٧٨

مطالب	صفحه
فصل ۱۲- روزه	۶۷۹
« **۱۳**- گناهان‌غیرقابل‌جبران	۶۸۰
« **۱۴**- لزوم تطبیق‌نیروی‌قوانین‌مذهبی باقوانین کشوری	۶۸۱
« **۱۵**- چگونه گاهی‌ازاوقات قوانین کشوری ازقوانین‌بد مذاهب‌باطل جلوگیری میکنند	۶۸٤
« **۱۶و۱۷**-چگونه‌قوانین‌مذهبی‌عیوب‌قوانین‌وتشکیلات‌سیاسی‌رازفع‌میکنند	۶۸٤
« **۱۸**- چگونه‌قوانین مذهبی‌دارای‌تأثیرقوانین کشوری هستند	۶۸۶
« **۱۹و۲۰**- خوبی‌مذهب ازلحاظ‌زندگی بشری درصحت وسقم‌عقاید آن نیست‌بلکه‌درخوبی وبدی نتایجی است که از آن عقاید گرفته میشود	۶۸۷
« **۲۱**- تناسخ	۶۸۹
« **۲۲**- قوانین‌مذهبی‌نبایدبرای‌چیزهای‌بی‌اهمیت‌تولید نفرت‌نماید	۶۹۱
« **۲۳**- اعیاد	۶۹٤
« **۲۴**- قوانین‌مذاهب‌محلی	۶۹۷
« **۲۵و۲۶**- عیب انتقال‌مذهب‌از کشوری‌بکشوردیگر	۶۹۹

کتاب بیست و پنجم

قوانین وارتباط‌آنها بابرقراری مذهب درکشورها و اجرای‌مقررات مذهبی

مطالب	صفحه
فصل ۱ ـ احساسات‌شخصی نسبت‌بمذهب	۷۰۱
۲ ـ علل‌علاقه‌مندی انسان‌بمذاهب مختلف	۷۰۱
« **۳** ـ پرستشگاهها	۷۰۶
« **۴** ـ عمال‌مذهب	۷۰۸
« **۵** ـ قانون‌بایدبرای دارائی کشیشها حدود قائل شود	۷۱۰

مطالب	صفحه
فصل۶ ـ صومعه‌ها	۷۱۲
« **۷** ـ امحاء خرافات	۷۱۳
« **۸** ـ ریاست‌روحانیان	۷۱٤
« **۹و۱۰**- سهل‌انگاری‌درباره مذاهب‌یاتعدیل آنها	۷۱۵
« **۱۱**- تغییرمذهب	۷۱۶
« **۱۲**- قوانین جزائی درمذهب	۷۱۷
« **۱۳**- ایراد خاضعانه به‌مفتشین مذهب دراسپانیا وپرتقال	۷۱۸
« **۱۴**- چرامذهب‌مسیح درژاپن طرف نفرت واقع‌شد.	۷۲۲
« **۱۵**- توسعه مذهب	۷۲۲

کتاب بیست و ششم

قوانین وارتباط‌آنها با انتظام‌طبیعی اموری‌که‌برای آن امور قوانین مزبور وضع میشوند

مطالب	صفحه
فصل۱- موضوع‌این کتاب	۷۲٤
« **۲** ـ قوانین ملکوتی وقوانین بشری	۷۲۵
« **۳ و۴**- قوانین کشوری که مخالف قوانین‌طبیعی است	۷۲۶
« **۵** ـ درجائی که قوانین‌مدنی‌میتواندقوانین‌طبیعی‌را تعدیل کند	۷۲۹
« **۶**- موضوع‌ارث مربوط بقوانین‌سیاسی ومدنی است ومربوط بقوانین وحقوق طبیعی نیست	۷۳۱
« **۷** ـ وقتی قوانین‌طبیعی وجوددارد نبایدباقوانین مذهبی تصمیماتی دربارهٔ امورطبیعی گرفت	۷۳۳
« **۸** ـ مسائلی که باقوانین کشوری تنظیم شده نبایدباقوانین‌مذهبی تنظیم گردد	۷۳٤
« **۹** ـ موضوعاتی که‌بوسیله‌اصول‌حقوق‌مدنی حل و تصفیه‌میگردد کمتراتفاق میافتند که‌باقوانین مذهبی‌حل و تصفیه شود	۷۳۵

مطالب **صفحه**

فصل ١٠ ـ درکجا بایدازقانون‌مدنی اطاعت کرد وازقانون‌مذهبی تبعیت ننمود ٧٣٨

« **١١و١٢**ـ اصول‌محاکمات بشری‌نبایدمطابق اصول محاکمات عقبی‌باشد ٧٣٨

« **١٣**ـ درمورد ازدواج‌چه‌موقع بایدازقوانین‌مذهبی وچه‌موقع بایدازقوانین مدنی تبعیت نمود ٧٣٩

« **١٤**ـ موضوع‌ازدواج‌بین‌خویشاوندان وارتباط آن‌باقوانین‌طبیعی و قوانین مدنی ٧٤١

« **١٥**ـ مسائلی که بایدمطابق‌حقوق سیاسی حل و تصفیه گردد نباید برطبق‌حقوق مدنی‌تصفیه شود ٧٤٥

« **١٦و١٧**ـ مسائلی‌راکه بایدباقوانین سیاسی‌حل کردنباید بوسیله قوانین‌مدنی‌حل وتصفیه‌نمود ٧٤٧

« **١٨**ـ آیاقوانین‌متناقض وآنهائی که ظاهراً مخالف‌یکدیگر میباشند ازیك‌نوع هستند. ٧٥٠

« **١٩**ـ مسائلی که‌بایدبوسیله‌قانون خانوادگی حل‌وتصفیه شود نباید باقانون مدنی حل و تصفیه گردد ٧٥١

« **٢٠**ـ مسائلی که بایدبموجب مقررات حقوق‌بشر (حقوق‌بین‌الملل) حل وتصفیه‌شودنبایستی باقوانین مدنی‌حل‌وتصفیه گردد ٧٥٢

« **٢١**ـ مسائلی که بایدبوسیله حقوق بین‌المللی حل و تصفیه‌گردد نبایستی‌بوسیله‌حقوق سیاسی‌حل وتصفیه‌شود ٧٥٣

« **٢٢**ـ سرگذشت‌شوم‌اینکاآتوآلپا ٧٥٤

« **٢٣**ـ وقتی که‌قوانین‌سیاسی‌براثربعضی کیفیات‌موجب‌انهدام‌دولت‌شده باید بقوانین‌سیاسی‌دیگرمتوسل گردید که‌دولت را حفظ کند ٧٥٤

« **٢٤**ـ نوع مقررات پلیس‌بانوع‌مقررات مدنی فرق‌دارد ٧٥٦

مطالب **صفحه**

فصل ٢٥ـ موارد خاصی راکه محتاج حل وتصفیه مخصوصی است وطرز تصفیه‌آنها وابسته به‌ماهیت خودشان‌میباشد نباید مطیع‌مقررات قانون مدنی کرد ٧٥٧

کتاب بیست وهفتم

مبدأ قوانین رومی در باب میراث وتغییرات‌آن

فصل ١ ـ قوانین رومی درباب ارث ٧٥٩

کتاب بیست وهشتم

مبدأ پیدایش و تغییرات قوانین مدنی دربین فرانسویها

فصل ١ ـ جنبه‌های مختلف قوانین ملل ژرمن ٧٧٣

« **٢** ـ تمام قوانین قبایل وحشی خصوصی بوده است ٧٧٦

« **٣** ـ تفاوت اساسی بین قوانین سالیك وقوانین ویزیگوت وبورگونی ٧٧٨

« **٤ و٥**ـ چرا حقوق رومی درقلمروحکومت فرانکها ازبین رفت لیکن درحوزه حکومت گوتها وبورگونیها باقی ماند ٧٨٠

« **٦** ـ چگونه‌حقوق‌رومی‌درسرزمین‌لومباردها ازبین نرفت ومحفوظ ماند ٧٨٣

« **٧** ـ چگونه حقوق رومی دراسپانیا ازبین رفت ٧٨٤

« **٨** ـ یك اشتباه درمورد بنچاق(کاپیتولر) ٧٨٥

« **٩و١٠**ـ چگونه قوانین قبایل وحشی وبنچاقها ازبین رفت ٧٨٦

« **١١**ـ سایرعلل ازبین رفتن قوانین ملل وحشی وقوانین رومی ٧٨٨

« **١٢**ـ رسوم محلی وتحولات قوانین‌ملل وحشی وحقوق رومی ٧٨٩

« **١٣**ـ تفاوت قوانین سالیك باقوانین ریپوئر وسایرملل وحشی ٧٩٢

« **١٤**ـ تفاوتهای دیگر ٧٩٣

« **١٥**ـ تفکر ٧٩٤

مطالب — صفحه

فصل ۱۶- اثبات بیگناهی بوسیله گذاشتن دست در آبجوش طبق قوانین سالیك ۷۹۴
» ۱۷- طرز تفکر پدران ما ۷۹۵
» ۱۸- چگونه برای اثبات حقانیت پیکار ادامه یافت ۷۹۸
» ۱۹- علل جدیدی که سبب فراموش شدن قوانین سالیك و رومی ومقررات شوراهای مذهبی گردید ۸۰۳
» ۲۰- مبدأ علاقه بشرافت و آبرو ۸۰۵
» ۲۱- نظریات جدید راجع باصل شرافت وحیثیت نزد ملل ژرمن ۸۰۷
» ۲۲- خصائل وصفات مربوط بجنگ ۸۰۸
» ۲۳- اصول قضائی پیکارهائی که برای اثبات حقانیت درمی‌گرفت ۸۱۰
» ۲۴- مقررات پیکار برای اثبات حقانیت ۸۱۰
» ۲۵- محدودیتهائی که برای استفاده ازپیکار قائل شده بودند ۸۱۳
» ۲۶- جنگ برای اثبات حقانیت بین یکی ازمتداعیین ویکی ازشهود ۸۱۵
» ۲۷- پیکار برای اثبات حقانیت یکی ازطرفین دعوی ویکی ازقضات انتخابی ازطرف متبوع وشکایت ازقضاوت ناصواب ۸۱۶
» ۲۸- اعتراض برعلیه عدم رسیدگی باحقاق حق ۸۲۳
» ۲۹- دورهٔ سلطنت سن‌لوئی ۸۲۹
» ۳۰ تا ۳۳- ملاحظات درخصوص استیناف ۸۳۲
» ۳۴- چگونه محاکمات علنی پنهانی شد ۸۳۵
» ۳۵- مخارج محاکمه ۸۳۶
» ۳۶- مدعی‌العموم (دادستان) ۸۳۸
» ۳۷ تا ۳۹- چگونه قانون اساسی سن‌لوئی درمحاق فراموشی افتاد ۸۴۱
» ۴۰- اتحاد اسلوب قضائی روحانیان بچه سبب بوده است ۸۴۷

مطالب — صفحه

فصل ۴۱- جزرومد قضاوت شرع وعرف ۸۴۸
» ۴۲ و ۴۳- احیای حقوق رومی ونتایج وتغییر آن در دادگاهها ۸۵۰
» ۴۴ و ۴۵- دلیل خواستن بوسیلهٔ شاهد ۸۵۳

کتاب بیست ونهم

چگونه باید قوانین را تدوین کرد

فصل ۱ و ۲- لزوم رعایت اعتدال ۸۵۸
» ۳ - قوانینی که ظاهراً برخلاف منظورقانونگزاراست غالباً عکس آن نتیجه میدهد یعنی بامصلحت جامعه تطبیق میگردد ۸۵۹
» ۴ و ۵ - قوانینیکه مخالف نظر قانون گزار نتیجه میدهد ۸۶۰
» ۶ - قوانین متشابه ممکن‌است آثارمتشابهی‌نداشته باشد ۸۶۲
» ۷ - باید قوانین را بخوبی‌تدوین کرد ۸۶۳
» ۸ - قوانینی که ظاهراً یکسان است ممکن است ازحیث علل وجهات فرق داشته باشد ۸۶۳
» ۹ - قوانین روم ویونان انتحار را درخورمجازات دانسته‌اندلیکن منظورآنها یکی‌نبوده ۸۶۴
» ۱۰- قوانینی که ظاهراً اختلاف دارند گاهی از اوقات دارای منشأ واحدی میباشند ۸۶۶
» ۱۱- چگونه میتوان قوانین مختلف را با هم مقایسه نمود ۸۶۶
» ۱۲- قوانینی که ظاهراً یکی هستند گاهی ازاوقات حقیقتاً متفاوت میباشند ۸۶۷
» ۱۳- قانون را نباید ازموردی که برای آن وضع شده جدا کرد ۸۶۸
» ۱۴- باید فهمید قانون درچه کیفیتی وضع شده وهرگز نباید قوانین را از کیفیاتی که درآنها وضع شده جدا نمود ۸۷۰

مطالب — صفحه

فصل ۱۵ـ گاهی‌ازاوقات قانون باید ذاتاً نواقص خود را جبران ومعایب خویش را اصلاح کند ۸۷۱
« **۱۶**ـ نکاتی که هنگام تدوین‌قانون باید مورد توجه قانونگزاران باشد ۸۷۲
« **۱۷**ـ اسلوبهای بد در وضع قوانین ۸۷۸
« **۱۸**ـ قوانین متحدالشکل ۸۷۹
« **۱۹**ـ قانونگزاران ۸۸۰

کتاب سی‌ام

قوانین ملوك‌الطوایفی در فرانسه و ارتباط‌آن با بر قراری اصول سلطنتی

فصل ۱ ـ قوانین ملوك‌الطوایفی ۸۸۲
« **۲** ـ ریشه‌های قوانین ملوك‌الطوایفی ۸۸۳
« **۳ و۴**ـ مبدأ تابعیت ۸۸٤
« **۵** ـ مظفریت فرانکها ۸۸۷
« **٦** ـ گت‌ها، فرانکها، بورگوینها ۸۸۷
« **۷ و۸**ـ طرزهای مختلف تقسیم زمین ۸۸۸
« **۹** ـ قوانین بورگونی و ویزیگوت درباب تقسیم اراضی خوب اجرا شد ۸۹۰
« **۱۰ و ۱۱**ـ رعایا ۸۹۱
« **۱۱**ـ اراضی متعلق بافراد قبایل ژرمن مالیات نمیدادند ۸۹٦
« **۱۲**ـ عوارضی که گلواها هنگام زمامداری سلاطین فرانك در فرانسه میپرداختند ۸۹۹
« **۱۴**ـ معنی مالیات صنفی وطبقاتی یعنی چه ۹۰۲
« **۱۵**ـ مالیات صنفی از رعایای تیولی اخذ میشد نه‌ازافرادآزاد ۹۰٤
« **۱٦**ـ یاوران ۹۰۷
« **۱۷**ـ خدمت سربازی مردان‌آزاد ۹۰۹
« **۱۸**ـ قضاوت نظامی و کشوری ۹۱۳

مطالب — صفحه

فصل۱۹ ـ جریمه دربین قبایل ژرمن ۹۱٦
« **۲۰**ـ رسیدگی بدعاوی وقضاوت‌درامورمردم ازطرف‌ارباب و اشراف ۹۲۱
« **۲۱**ـ کلیساهادارای‌حق قضاوت‌شدند ۹۲۵
« **۲۲**ـ قضاوت اشراف‌قبل‌ازپایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرارشد ۹۲۷
« **۲۳و۲۴**ـ یك‌نکته راجع‌بکلیات این‌کتاب یعنی چگونگی ایجاد سلطنت‌درسرزمین گل‌برطبق‌نظریه آ به‌دو بس ۹۳۰
« **۲۵**ـ اصالت نژادی‌درفرانسه ۹۳۷

کتاب سی ویکم

قوانین دوره ملوك‌الطوایفی‌فرانکها وارتباط‌آن با تغییرات رژیم‌آنها

فصل۱ـ تغییرات درمناصب وتیول ۹٤٦
« **۲** ـ اصلاحات‌مدنی درزمان‌کلوتر ۹۵۰
« **۳** ـ قدرت‌حکام دربار ۹۵۲
« **۴** ـ فهم وسیاست‌فرانکهارادرانتخابات وزراء دربار باید تحسین کرد ۹۵٤
« **۵** ـ چگونه وزراء فرمانده سپاه شدند ۹۵۵
« **٦** ـ دوره دوم انحطاط و تنزل سلسله اول‌سلاطین فرانك ۹۵۷
« **۷** ـ مشاغل ومناصب‌بزرگ وتیول‌درزمان‌زمامداری وزرای‌دربار ۹۵۸
« **۸** ـ اراضی‌ملکی وخصوصی‌چگونه مبدل‌به‌تیول‌شد ۹۵۹
« **۹** ـ چگونه اموال کلیساتبدیل‌به‌تیول‌شد ۹٦۱
« **۱۰**ـ ثروت روحانیان ۹٦۲
« **۱۱**ـ وضع اروپادرزمان شارل‌مارتل ۹٦۳
« **۱۲**ـ وضع‌باج مخصوص برای کمك بکلیسا ۹٦۵
« **۱۳**ـ انتخاب اعضاء روحانی‌درحوزه‌های کشیشان وصومعه‌ها ۹٦۸
« **۱۴و۱۵**ـ تیول‌درعهد شارل مارتل ۹٦۸

مطالب | صفحه

فصل ۱۶ - اختلاف وزارت‌دربار باسلطنت ۹۶۹
» **۱۷**- رسم مخصوص انتخاب سلاطین کارلوونژین ۹۷۰
» **۱۸و۱۹**- شارلمانی ۹۷۱
» **۲۰و۲۱و۲۲و۲۳**- لوئی‌شکم‌بزرگ ۹۷۳
» **۲۴**- مردان آزادشایستگی داشتن‌تیول‌را احراز کردند ۹۷۶
» **۲۵**- علل‌اصلی‌انحطاط سلسله‌دوم سلاطین‌فرانسه و تغییرات در املاك خصوصی ۹۷۷
» **۲۶**- تغییرات در تیول ۹۷۹
» **۲۷**- تغییرات‌دیگری در تیول شارلمانی ۹۸۰
» **۲۸**- تغییرات درمناصب‌بزرگ وتیول ۹۸۰
» **۲۹و۳۰**- چگونگی تیول ازدورهٔ شارل‌طاس‌ببعد ۹۸۱
» **۳۱**- چگونه امپراطوری سلسلهٔ دوم‌سلاطین ازدست شارلمانی خارج‌شد ۹۸۳
» **۳۲**- انتقال‌سلطنت‌فرانسه بسلسله سوم‌سلاطین یعنی‌خانواده هوك‌کاپه ۹۸۳
» **۳۳و۳۴**- بعضی‌از نتایج‌دائمی شدن تیول ۹۸۵
رسالهٔ دفاع منتسکیو از کتاب روح القوانین ۹۸۹

روح‌القوانین

کتاب اول

قوانین بطور کلی

فصل اول

روابط قوانین باموجودات مختلف

قوانین بمعنای اعم عبارت‌از روابط لازم و تأثیرات و نتایج مستقیمی هستند که از طبیعت موجـودات حاصل میگردند وباین معنی تمام موجودات برای خود قوانینی دارند .

الـوهیت ، عقول عالیهٔ بشری ، دنیای مـادی ، انسان ، جانوران هـریك قـوانینی مـربوط بخود دارنـد که از طبیعت آنها حاصل شده وبا آن قـوانین زیست میکنند .

آنهائی که گفته‌اند قضا وقدر علت پیدایش تمام آثاری است که ما درجهان می‌بینیم، وعلتی که بمعنای سرنوشت تعبیر میشود موجودات را بوجود آورده است حرفی بی معنی زده‌اند ، زیرا چه حرفی بیمعنی‌تر ازاین که قضا وقدر یاسرنوشت بدون شعور موجودات باهوش بوجود بیاورند !

پس‌یك علت اصلی با شعور برای وجود این آثار و معلولات وجـود دارد و قوانین روابطی را گویند که میان این‌علت اصلی وموجودات‌مختلف وهمچنین‌میان خود این موجودات وجود دارد وآنها را بهم ارتباط میدهد .



www.ketabha.org

خداوند بسمت آفریدگار ونگهبان عالم با عالم مربوط است ، قوانینی که برطبق آنها این عالم راآفریده است هم آنهائی هستند که موجبات حفظ این عالم را نیزفراهم میکنند ، پروردگار مطابق همان قوانین باعالم رفتار کرده و آنهارا بخوبی میشناسد زیرا خود موجد و آفرینندهٔ آنها بوده است وآنهارا تدوین‌نموده پس آنچه موجود شده با عقل وقدرت خدایتعالی ارتباط کامل‌دارد .

از ازل دیده شده است کــه دنیای مــادی مرکب از حرکت ماده و عاری ازشعور همیشه برقرار بوده، بنابراین بایستی‌این دوام تابع‌حرکات وقوانین تغییر ناپذیری باشد و اگرتصور دنیائی غیر از این عالم ممکــن بشود آن دنیا هم‌مثل همین دنیا یا قواعد ثابت و پابرجائی دارد وهمیشه برقرار میباشد یا نابود میشود بدین‌ترتیب خلقت که‌یك عمل ارادی است مثل‌همان قضا وقدر خداناشناسان‌دارای قواعد تغییرناپذیر میباشد [1].

دراینصورت اگربگوئیم پروردگار عالم بدون این قواعد میتواند برجهان فرمانروائی کند معنی ندارد ، چه‌آنکه خلقت وجهان بدون قاعده پایدارنخواهد ماند وفرمانروائی مطلق وبدون قاعده شایسته ودرخور مقام الوهیت که میخواهد موجودات تحت نظم بوجودآیند نمیباشد.

دراین صورت دیده میشود این قواعد عبارت از یك رابطه ایست که بشکل استمرار وهمیشگی برقرار شده و دراصطکاك اجسام متحرك باتمام اطوار و ادوار حرکات آنها مطابق وهمراه بوده و بنسبت حجم و سرعت آنها کم و زیاد میشود و با ازبین رفتن آنها ازبین میرود ، پس هر موجودی متغیر و هر تغییری مستمر و همیشگی است واین بودنی های گوناگون یکسان و بطور تساوی با قواعد خود بوجود میآیند .

۱ــ کسانی‌که درمقابل قضاوقدر سرتسلیم فرود میآورند وبقوانین و نظامات ثابت و استوار آن ایمان دارند منظورشان همان قوانین ونظامات خلقت‌است‌که بعنوان مشیت‌وارادهٔ ازلی‌ازطرف پروردگار دربدو خلقت عالم تعبیه‌شده وخداشناسی‌را در سرنوشت یا قضا و قدر منظور نظر خود قرار داده‌اند پس اختلافی بین‌آنان وخداشناسان درحقیقت موجود نیست و اختلاف لفظی است لذا برمحقق لازم است‌که ازخلال افکار وعقاید بشری منشأ خداشناسی را جستجو کند. مترجم

موجودات خاص باشعور مثل انسان میتوانند قوانینی بدلخواه خود وضع نموده وداشته باشندولی درعین داشتن‌آن قوانین که خود ساخته‌اند قوانین دیگری هم دارند که خودشان وضع‌نکرده‌اند .

قبل از اینکه موجودات با شعوری وجود پیدا کنند در هر حال موجوداتی بوده‌اند و وقتی وجودی برای‌آنها قائل شدیم لازمهٔ وجود اینست که باهم روابطی داشته باشند وبالنتیجه در اثر دارا بودن روابط مستلزم وجود قوانینی بین آنهاست پس میشود گفت پیش‌ازآنکه انسان قوانینی‌وضع‌کند روابط عادلانه‌ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده و خود این روابط موجب وضع قوانین شده است .

حال اگر بگوئیم جز آنچه قوانین واقعی و اولیه که امریا نهی‌میکنندهیچ امرعادلانه یا ظالمانهٔ دیگر وجود ندارد مثل اینست که بگوئیم، قبل‌از ترسیم‌یك دائره تمام شعاعهای آن دائره مساوی نیستند این یك حرف بدیهی و در عین حال حقیقی وروشن میباشد که بیان شده است .

پس باید اقرار واعتراف کرد که روابط مبنی برعدالت پیش ازوضع قوانین واقعی که‌آنها رابرقرارنموده وجود داشته است .

مثلا اگرفرض‌کنیم اجتماعات بشری وجود داشته‌اند عدالت اقتضا میکرده کهمردم تابع قوانین‌آن اجتماعات باشندیا اگر بموجودات با شعور ازیك موجود دیگری نفعی عاید شده باشد باید نسبت باو حق شناس و وفادار باشند و همچنین درصورتی یك‌موجود باشعور موجود باشعور دیگریرا بوجود آورده باشد مخلوق باید تابع اصل خود باشد و یا اگر همین موجود باشعور نسبت بموجود با شعور دیگری بدی روا دارد سزاوار است‌که همان بدرا خود نیز ببیند و قس علیهذا...

اما جهان موجودات با شعور بخوبی دنیای مادی اداره نمیشود، زیرا گرچه آنهم دارای قوانینی میباشد که بالطبیعه تغییر ناپذیراست معهذا آنطوری‌که جهان مادی تابع قوانین خویش است دنیای باشعورتابع قوانین خود نمیباشد .

علت قضیه اینست کــه موجودات خاص باشعور بحکــم طبیعت خود محدود

ودر نتیجه جائزالخطا میباشند و ازطرف دیگر بالطبیعه بخودی خود اقدام مینمایند پس دائماً تابع قوانین اولیه نیستند، و حتی قوانینی هم کـه خودشان بخودشان میدهندآنها را نیزهمیشه مراعات نمیکنند .

معلوم نیست کـه حیوانات را قوانین عمومی حرکت اداره می‌کند یا یك روش مخصوص بخودآنها .

در هر حال روابط‌آنها با خدا نزدیکتر از روابط بقیه جهان مادی نیست واحساسات آنها در روابط باهمدیگر یا باسایرموجودات خاص یابانفس خودشان مورد استفاده آنها میباشد و بواسطهٔ جاذبه لذت وجود خود و همنوع خود را حفظ میکنند وتحت تأثیرهمین جاذبه جنس خود رانگهداری مینمایند .

حیوانات قوانین مثبتی ندارند چه‌آنکه بوسیله‌دانش نسبت‌بهم ارتباط ندارند بلکه ارتباط آنها بطوریکه گفتیم تحت تأثیر احساسات و قوانین طبیعی مربوط بخودشان اداره میشود . معهذا بازهم دیده میشود ازآن قوانین نیزتبعیت نمیکنند وهمواره تابع‌آن نمیباشند .

اما نباتات وگیاهان که در آنها دانش و احساسات دیده نمیشود بهتر از موجودات دیگراز قوانین طبیعی تبعیت مینمایند .

حیوانات مزایای عالیه بشر را ندارند اما در عوض چیزهائی دارند که ما نداریم حیوانات امیدواریهای بشر را ندارند ولی.اندیشه های بیم آور ما را هم ندارند[1]. آنها نیز مانند ما میمیرنـد اما مـرگ را نمی‌شناسند حتی اغلب از آنها بهتر از ما محفوظ می‌مانند زیرا آنها مانند ما از هوسهای نفسانی خود سوء استفاده نمیکنند .

انسان دوموجودیت دارد موجودیت مادی، موجودیت باشعور .

بعنوان موجود مادی مانند سایر اجسام تابع قوانین تغییرناپذیر است ولی

۱ــ امید دنیای عیش و سرور خیالی برای آدمی ایجاد میکند وآرزوی بشر راواقع شده درنظرش جلوه میدهد و از لذات خیالی بهره‌مند می‌گردد ، ولی اندیشه‌های انسان‌آن افکار را بهم‌زده اورا تهدیدمیکند مؤلف میگوید اگرحیوانات امید ندارند اندیشه‌اهریمنی‌و بیم‌آورهم ندارند . مترجم

ازجهت اینکه موجودی صاحب شعور است لاینقطع از قوانین الهی تجاوز میکند نه تنها از آنها تجاوز می‌کند بلکه قوانینی را هم که خودش وضع کرده است تغییر میدهد .

انسان بایدخودرا راهنمائی کند، بااینحال‌موجودمحدودی‌است که مانندتمام موجودات باشعور دیگر تحت تأثیرجهل وخطاست معلومات ناقصی‌هم که‌دارد گاهی ازدست میدهد .

انسان چون موجود حساسی است دچارهزارهوس می‌گردد وچنین مخلوقی که گرفتار هوس خود میباشد هر لحظه ممکن است خالق خود را فراموش کند آری چنین مخلوقی هرلحظه خودش را هم فراموش می‌کند و هر آن ممکن است دیگرانرا هم فراموش کند ، بهمین جهت است که خداوند عالم بوسیله قوانین مذهبی اورا بطرف خود میخواند تا ازیاد خدا وخالق‌خود غافل‌نگردد، فیلسوفان ومعلمین اخلاق اورا بوسیله قوانین اخلاقی نسبت بخودش متوجه میکنند تا خودــ را فراموش نکند و از خطاها مصون بماند، قانونگزاران نیز بشر رابوسیله‌قوانین سیاسی و مدنی بوظائف خود در رابطه با دیگران آشنا می‌سازند زیرا انسان برای زندگی درجامعه خلق شده است وبه‌تنهائی ادامه حیات برای او امکان پذیر نمیباشد .

فصل دوم

قوانین طبیعی

پیش از تمام قوانین این عالم قوانین طبیعی وجود داشته و چون‌اشتقاق‌آنهاازترکیب‌ساختمان‌وجودمامیباشدآنهارا قوانین‌طبیعت مینامیم‌برای اینکه این قوانین را خوب بشناسیم باید انسانرا پیش ازتشکیل اجتماعات در نظر بگیریم‌آنوقت قوانین طبیعت رابخوبی میشناسیم ومی‌بینیم‌آن قوانینی هستند که در چنین حالتی نصیب ما گردیده‌اند .

قانونی که درذهن مافکریك خالق رانقش میکند وما را بسوی اومیکشاند

از لحاظ اهمیتی که دارد اولین قانون طبیعی است ولی باید دانست از لحاظ ترتیب در درجه اول نیست .

انسان قبل از اینکه ازدانش بهره‌مند شود چون ضمیرش صاف است استعداد فراگرفتن همه گونه دانش واطلاعات را دارا میباشد درچنین صورتی واضح است که نخستین افکار بشر افکار حکیمانه‌ای نخواهد بود وبیشتر در فکر حفظ وجود خود میباشد تا درخیال دانستن منشأ وجود خودآنوقت چنین‌بشری در ابتدا فقط ضعف خودرا احساس میکند وبس وبی‌اندازه ترسو میباشد .

اگر احتیاج بآزمایش ومثل باشد درجنگلها مردان وحشی پیدا شده‌اند که ازدیدن هرچیزی برخود لرزیده و از مشاهده هرچیزفرار میکردند[1] در این حال هربشری بحقارت خود پی‌میبرد ولی خود را بادیگری مساوی نمیداند و از همین جهت است که درصدد حمله بدیگران برنمی‌آید و کسی درصدد حمله باو برنخواهد آمد بنا براین دیده میشود **صلح** نخستین قانون طبیعت است .

عقیدهٔ **هوبس** مبنی بر اینکه افراد بشر می‌خواهند همدیگر را بفرمان خویش در آورند معقول نیست زیرا فکر فرمانروائی و تسلط ساده نیست بلکه مرکب ومربوط بسایر افکارمی‌باشد و برای شخص قبل از سایر افکار فکر تسلط تولید نخواهد شد .

هوبس میپرسد اگر افراد بشرطبیعتاً درحال‌جنگ نیستند پس‌چراهمواره مسلح میباشند وچرا خانه‌های خود را باکلید می‌بندند . هوبس دقت نکرده است اونسبتی بافراد بشر قبل‌ازتشکیل اجتماعات بشری می‌دهد که آن امر فقط بعداز استقرار اجتماعات وجود یافته و میسر شده است و مربوط بوقتی است که جوامع بشری تشکیل شده باشد و برای آنان در اجتماعات دست آویزی جهت حمله و یا دفاع فراهم گردیده باشد .

انسان پس‌از احساس ضعف خود احساس احتیاج خود را بحس‌ضعف ضمیمه

۱ـ در زمان سلطنت ژرژ اول درجنگلهای هانور مرد وحشی پیدا شد و در انگلستان دیده میشد . . .

میکند، پس‌یك‌قانون طبیعی دیگر آنست که ویرا بهجستجوی خوراك وامیدارد .

گفتیم که ترس آدمیان‌را وادار بفرار مینماید ولی در عین ترس مشاهدهٔ علائم یك‌ترس متقابل آنان را بیشتر بیکدیگر نزدیك می کند . گذشته‌ازاین‌لذتی که یك‌حیوان ازنزدیك شدن بیك حیوان هم جنس خودش حس‌میکند انسان را باین نزدیکی وامیدارد .

بعلاوه‌حظی که‌دوجنس نروماده بمناسبت اختلاف جنس خود احساس‌مینمایند بلذت اولی لذت تازه‌ئی میافزاید بنابراین تقاضای طبیعی که آنها نسبت بیکدیگر دارند یك‌قانون طبیعی سومی بشمار میرود .

افراد بشر علاوه براحساسات خود بمناسبت شعوری که دارند موفق میشوند معلوماتی کسب نمایند و بدینوسیله رابطهٔ مخصوصی با هم دارند که حیوان از آن رابطه محروم است .

پس افراد بشررا یك‌علت دیگری هم بمتحد شدن باهم وادارمینمایدآنوقت دیده میشود میل بزندگی دراجتماع چهارمین قانون طبیعت‌است .

فصل سوم

قوانین مسلم ومثبت

افراد بشر بمحض اینکه جامعه‌ئی‌راتشکیل دادند دیگرضعف‌خودرا احساس نمی کنند، میان‌آنها تساوی برقرارمیگردد وحال‌جنگ آغازمیشود. زیرا درحال‌تساوی افراد درهرجامعه‌ئی‌نیروی خودرا احساس‌مینمایند و میکوشند کـه مزایای عمدهٔ جامعه را بنفع خود برگردانند این رویه یك حال جنگ تولید میکند .

هرجامعه بخصوصی هم‌نیروی خود را احساس میکند واین احساس نیرو و توانائی‌درکشمکش خود موجب جنگ بین‌ملتهامیشود. ازاین‌دوقسم جنگ‌قوانینی میان افراد بشربوجود میآید .

چون کره زمین یك ستارهٔ وسیع و بزرگ است وسکنه آن زیادند ملل مختلف از دستجات افراد بوجود آمده و برای تنظیم روابط میان این ملتها قوانینی پیدا شده که اصول آن قوانین عبارتند ازحقوق بین‌المللی وازطرفی برای اینکه روابط میان فرماندهان وفرمانبرداران محفوظ بماند ودرجامعه‌ای که زندگی میکنند آن جامعه محفوظ باشد تازندگی آنان نیزدرپرتو آن محفوظ بماند قوانینی دارند که ضامن حفظ وبقای آنهاست اصول آن قوانین عبارت‌ازحقوق‌سیاسی‌است، ونیزبرای روابط افراد باهم قوانینی دارند که عبارت ازحقوق مدنی است .

حقوق بین‌المللی طبعاً براین اصل است کـه ملل مختلف دنیا باید در حال صلح بیکدیگر منتهای نیکی ودرحال‌جنگ حداقل آزار را روا دارند بدون اینکه بمنافع حقیقی خود لطمه‌ئی وارد سازند .

چون مقصود ازجنگ پیروزی، ومقصود ازپیروزی تسخیر، ومنظور ازتسخیر نگهداری است، پس تمام قوانینی که حقوق بین‌المللی را تشکیل میدهند بایستی از این اصل واصل سابق‌الذکر سرچشمه گرفته واستخراج بشوند .

هر ملتی بحقوق بین‌الملل آشناست حتی **ایروگواها** که اسیران جنگی را میخورند برای خود حقوقی‌دارندآنها نیزسفیر میفرستند ومیپذیرند وبحقوق‌صلح وجنگ آشنا میباشند ولی عیب‌کار اینجاست که این حقوق بین‌المللی مبنی براصول واقعی‌نمیباشد زیرا علاوه برحقوق‌بین‌المللی که مربوط بتمام اجتماعات بشری‌است برای هرملت حقوق سیاسی بخصوصی‌نیزوجود دارد .

همینکه جامعه بوجود آمد نمیتواند بـدون حکومت زندگی کند **گراوینا** خیلی خوب گفته است: « از گرد آمدن تمام قوای خصوصی آن چیزیرا که دولت سیاسی مینامند بوجود میآید .»

ممکن است حکومت یعنی نمایندهٔ نیروی عمومی در دست یك یا چند نفر قرار گیرد بعضیها چنین‌خیال کرده‌اند که چون‌طبیعت اقتدارپدر رانسبت بفرزندان بر قرار کرده است پس حکومت یکنفر بیشتر بـه طبیعت نزدیکتر است ـ ولی

این‌اشتباه است‌مثال اقتدار پدر نسبت بفرزندان در باره اینموضوع بیمورد است ، زیرا اگر فرمانروائی پدربخانواده‌اش ارتباط‌باحکومت یك‌شخص تنها بیك‌جامعه داشته‌باشد ؛ بعد ازمرگ پدر اقتدار برادران و بعد از مرگ برادران اقتدار بنی اعمام باحکومت چندین نفر دریك جامعه ارتباط خواهد داشت و اقتدار سیاسی مستلزم اتحادچندین خانواده است پس بهتراست بگوئیم :

نزدیکترین حکومت بطبیعت آنست‌که اوضاع آن‌بااوضاع‌ملتی‌که برای او تشکیل شده است مناسبتر باشد.

قوای خاص نمیتوانند دریکجا گردآیند مگر اینکه تمام اراده‌ها و نیات و افکاردریکجا جمع‌شوند بازهم **گراوینا** خوب گفته است :

«**اجتماع** این‌افکار و اراده‌ها چیزی است که آنرا حقوق مدنی مینامند »

قانون بطور اعم از این‌لحاظ که بر تمام ملل جهان حکمفرماست حاکی از عقل انسانیست ولی قوانین سیاسی و مدنی هرملتی هم باید موارد خاصی داشته‌باشند و طوری تدوین گردند که‌عقل انسانی آنها را بپذیرد این قوانین تاحدی مخصوص ملتی باشد که برحسب یك‌تصادف خیلی نادربتوانند بـرای ملت دیگر هم تناسب داشته باشند .

قوانین باید با طبیعت و شالودهٔ حکومتی که برقرار شده یا میشود متناسب باشد خواه بعنوان قوانین سیاسی که دولت را تشکیل میدهند خواه بعنوان‌قوانین مدنی که آنرا حفظ مینمایند .

قوانین‌باید بااوضاع طبیعی کشور، باآب وهوای سوزان یامنجمد یا معتدل هر کشور، باچگونگی خاك و بزرگی و کوچکی کشور، بانوع‌زندگی‌ملتی که‌در لوای آن زندگی میکند، با حرفهٔ اکثریت آنها که‌برزگرندیاشکارچی‌یادام‌پرور تناسب داشته باشد .

قوانین بایدباآن اندازه آزادی که اساس دولت اجازه‌میدهد موافق باشد .
قوانین باید با مذهب اهالی‌با تمایلات‌آنها با ثروت‌آنها با تعداد آنها بااخلاق و

عادات با نوع تجارت بارفتار واطوار آنها موافقت‌داشته باشد و تطبیق گردد.

بالاخره قوانین باید باتمام‌جزئیات محیط ومردمانی که‌بر آنهامسلط‌میشود و اساس روابط آنها را تشکیل میدهد متناسب باشد .

قوانین با یکدیگر ارتباط دارند وهمچنین بامبدأ خود که‌منظورقانونگزار است و نیز بااوضاع و احوالی که روی آنها تدوین شده‌اند، مربوط میباشند . پس باید از تمام این‌جهات قوانین را درنظر گرفت .

این همان‌کاری است‌که من میخواهم دراین‌کتاب انجام بدهم .

من تمام این روابط را بررسی خواهم کرد و تمام آنها مجموعاً آن‌چیزی‌را تشکیل میدهند که :

روح‌القوانین نامیده میشود .

من قوانین‌سیاسی ومدنی را ازیکدیگر تفکیک ننموده‌ام زیرا منظور من روح قوانین است نه خود قوانین و این روح عبارت از روابط مختلفی است که ممکن است میان چیزهای متفاوت وجود داشته‌باشد بنابراین :

ارتباط بین‌اشیاء واحوال آنها را بیش‌ازارتباط‌بین‌خودقوانین‌رعایت کرده‌ام.

اول‌روابط قوانین‌راباطبیعت وبااصول هر حکومت بررسی خواهم نمود و چون این‌اصول در هرقانونی تـأثیر شگرف دارد سعی خواهم کـرد که اصول را خوب بشناسم و بشناسانم و اگر موفق شوم رعایت این اصول را با قوانین منطبق کنم آنوقت خواهید دیدقوانین‌از آن‌اصول مانندآب از سرچشمه روان خواهدشد سپس‌بسایر روابط که‌جزء موارد خاص بنظرمیرسند خواهم‌پرداخت

کتاب دوم

قوانینی‌که مستقیماً از طبیعت حکومت ناشی میشوند

[فص]ل اول
چگونگی حکومتهای مختلف

در اجتماعـات سه قسم حکومت وجود دارد :جمهوری ، مشروطه ، استبدادی.

برای فهم و تشخیص طبیعت‌این‌حکومتهافکر جاهلترین اشخاص هم کفایت میکند هر کس ولو اینکه فاقد معلوماتی هم باشد میتواند این سه‌قسم حکومت را از یکدیگر تفکیك کند.

دربارهٔ این سه قسم حکومت سه‌تعریف ساده میکنم :

اول ــ حکومت جمهوری : حکومتی است که‌تمام‌ملت‌یاقسمتی از ملت زمام امور را بدست دارد.

دوم ــ حکومت مشروطه : حکومتی‌است که یکنفرحکومت کندولی‌بوسیله و تحت سلطه قوانین ثابت ومعین .

سوم ــ حکومت استبدادی : حکومتی است کـه یکنفر بتنهائی حکومت کند بدون قانون وبدون قاعده هرچیزی را مطـابق اراده و هوی و هوس خود انجام دهد .

این است آنچه که من طبیعت هر حکومت مینامم حال باید دید چه قوانینی مستقیماً از این طبیعت ناشی میگردد زیرا بـالنتیجه این قوانین همـان قوانین اساسی می‌باشند .

فصل دوم

حکومت جمهوری وقوانین دمکراسی

هنگامیکه درجمهوریت مجموع ملت زمام امور را بدست میگیرداین طرز حکومت دمکراسی‌است واگر زمامداری‌متعلق بیك‌قسمتی ازملت‌باشدآنراحکومت اشراف مینامند .

دردمکراسی ملت ازیك‌لحاظ فرمانروا و از لحاظ‌دیگری فرمانبردار است ملت نمیتواند فرمانروا باشدمگر بوسیله‌آراء خودش که‌عبارت ازاراده او میباشد پس ارادهٔ ملت خود ملت است بدین‌جهت قوانینی که حق‌رأی‌دادن‌رابرقرارمیکند در این‌نوع حکومت اساس‌کار و درواقع قوانین اساسی میباشند .

هماتقدر که درحکومت مشروطه دردرجه اول لازم‌ومهم است‌بشناسندپادشاه چه کسی است و چگونه بایدسلطنت نماید ، هماتقدرهم لازم و مهم است بدانیم در جمهوری‌آراء چگونه باید تنظیم و بچه‌ترتیب و بوسیله چه اشخاص و بچه‌کسانی و در چه موضوعی باید داده‌شود .

لیبانیوس میگویددرآتن هرشخص‌بیگانه‌ای که‌درموقع رأی دادن‌درمجمع ملت داخل میشد محکوم‌بمرگ میگردید زیرا چنین‌شخصی‌حق حاکمیت ملت را غصب مینمود .

پس لازم است عده اشخاصی که باید مجامع را تشکیل بدهند ثابت باشند چه در غیر اینصورت معلوم نیست تمام ملت اظهار عقیده کرده است یا فقط قسمتی ازمردم .

در**لاسدمون**[1] وجود ده‌هزار نفر لازم بود تا اظهار عقیده نمایند و مجامع را تشکیل‌دهند اما درروم که بدواً کوچك بود وبتدریج بزرگ شد و گرفتار کشاکش دهر گردید و گاهی از اوقات بقدری کوچك میشد که جز شهرروم جای دیگری برای او باقی نمی‌ماند و گاهی تمام خاك ایتالیا جزءروم میگردید چون درچنین

١ــ لاسدمون‌همان‌اسپارت‌است‌وبعدهاهم که اسپارت‌بزرگ شدمرکزاسپارت‌گردید.مترجم

شهری‌عده ثابتی‌را معین‌نکرده‌بودند و معلوم‌نبود عده ثابتی‌رأی‌داده‌اندیا قسمتی‌از مردم بهمین‌مناسبت، این‌امریکی‌ازعلل خرابی واضمحلال‌روم‌گردید .

ملت وقتی حاکم است‌باید بخودی خود هرچه‌را که میتواندبکند وهرچه‌را نمیتواند بوسیله عمال خود انجام بدهد ، پس عمال از آن‌ملت‌نیستند مگر آنکه‌ملت آنها را منصوب کرده‌باشد این خودیکی‌از اصول اساسی‌این‌حکومت است که ملت خودش‌عمال یعنی زمامداران خودرا معین‌نماید.

ملت مانند پادشاهان وبلکه‌بیشتر ازآنان احتیاج‌دارد که یك مجلس‌شوری یایك‌مجلس سنا اورا راهنمائی کنداما برای‌اینکه اطمینان وجود داشته باشد باید ملت خودش‌نمایندگان‌آن شوری را انتخاب کند . خواه این انتخاب بطورمستقیم بعمل‌آید چنانکه‌درآتن معمول بود ، خواه بوسیله یك حاکمی که برای انتخاب آنان‌معین‌نموده‌باشدچنانکه درروم‌دربعضی مواقع بعمل‌میآمد[1].

ملت‌برای انتخاب‌اشخاصی که یك‌قسمت ازقدرت خودرابه‌آنان بایدواگذار کند بسیارشایسته است .

ملت‌قضایای‌محسوس ومسائل‌ساده‌راخیلی‌زود استنباط وادراك میکند .

ملت بخوبی میداند که‌فلان مردی که غالباً بجنگ رفته و نائل بموفقیتها و پیروزیها گردیده شایستهٔ فرماندهی است . پس برای‌انتخاب‌یك سردار جنگی ملت لایقترازهر کسی است .

ملت میداند که فلان‌دادرس خیلی‌جدی است وبسیاری‌ازاشخاص از دادگاه اوبا رضایت‌خاطر بیرون آمده‌اند و رشوه نگرفته است پس‌ملت بهتر میتواند قاضی خوب انتخاب کند .

ملت‌متوجه شکوه وجلال وثروت همشهریـان خودمیباشد و این توجه‌کافی است که بتواند بهترین‌شهردار را انتخاب کند ـ ملت ازاین امور بهتر اطلاع پیدا میکند تاپادشاه .

١ــ درروم سناتورها را همیشه یك‌حاکم که ازطرف ملت‌برای اینکاراختیار داشت‌تعیین مینمود . مترجم

ملت درمیدان‌عمومی زندگی دقیق‌تر متوجه‌این‌چیزهاست تا پادشاه در کاخ خودش.

اما آیا ملت میتواندیك‌کاررا رأساً اداره کرده ومواضع ومواقع و موارد را بشناسد و از آنهااستفاده‌نماید؟ نه‌هرگز این‌کارهارا نخواهدتوانست اما اگر در شایستگی طبیعی‌ملت‌برای تشخیص‌لیاقت اشخاص تردیدی برای ماباشد همین‌کافی است که بسلسله متوالی انتخابات شایسته وقابل‌تقدیری که مردم آتن و رومی‌ها کردند وکارهای بزرگ انجام‌دادند نگاهی‌بکنیم آن انتخابات شایسته‌را بدون‌شك نمیتوان بتصادف و اتفاق‌نسبت‌داد.

درروم‌با اینکه ملت‌حق داشت عوام وتوده را بمقامات دولتی ارتقادهد با این حال نمیتوانست‌بخودهموار کند که‌آنان را بنمایندگی انتخاب‌نماید.

در آتن بموجب قانون **آریستید** زمامداران را از هر طبقه‌ای ممکن بود برگزینند ولی بطوری که **گزنفن** میگوید: هیچوقت اتفاق نیفتاده بود توده طبقاتی را که علاقه‌مند بنجابت و شرافتمندی او نبودند انتخاب کند و خواهان باشد.

اغلب سکنه‌کشور استعداد انتخاب کردن را دارند، ولی لیاقت انتخاب شدن را ندارند همچنین توده که لیاقت حساب کشیدن را از اداره کنندگان دارد شایسته‌اداره کردن نمیباشد. چه‌آنکه بایدکارها پیش برود اما بطوریکه نه خیلی کند باشد ونه‌خیلی تند. فعالیت ملت همیشه زیاد است، خیلی هم‌زیاد است گاهی هم‌کم است، خیلی هم کم است ملت گاهی با داشتن صد هزار بازو بجای آبادی همه چیزرا زیر ورو و ویران میکند گاهی با صدهزار پا بجای اینکه سرعت سیر داشته‌باشد مانندحشرات به تأنی راه میرود، درکارملت‌افراط وتفریطاست واعتدال وجود ندارد.

درحکومت توده ملت رابچندطبقه تقسیم میکنند ـ قانون‌گزاران بزرگ در طرز این‌تقسیم شایستگی خودراابراز داشته‌اند و دوام و تعالی دموکراسی همیشه منوط باین تقسیم بوده‌است.

سرویوس تولیوس که یکی ازبزرگان‌روم‌بود درترکیب‌طبقات ملت‌ازروح اشرافی تبعیت نمود.

در تألیفات **تیت لیو و دنیس هالیکارناسی**[1] دیده میشود که او چگونه حق انتخاب را بدست‌بهترین افراد ملت سپرد او ملت‌روم‌را به‌یکصد و نود و سه **سانتوری**[2] که شش طبقه را تشکیل میدادند تقسیم نموده بود متمولین را به عدهٔ قلیلی در سانتوریهای اولی‌جاداد و آنانکه‌کمتر متمول بودند در سانتوریهای بعد وتودهٔ بینوایان رادر سانتوریهای‌آخری جاداده بود وچون هر سانتوری بیش از یك رأی نداشت نتیجه این‌شدکه‌آراء بیشتر از طرف اغنیا داده میشد نه از طرف بینوایان **سلن** ملت‌آتن‌را بچهار طبقه تقسیم نمود ولی‌چون روح دموکراسی او را رهنمون بود تقسیماتی‌که‌کرد برای این نبودکه انتخاب‌کنندگان را تعیین کند بلکه منظورش این بودکه انتخاب‌شوندگان‌راتعیین‌نماید از این نظر بهریك از افراد حق انتخاب داد ومیخواست‌که در هر یك از این چهار طبقه انتخاب ممکن باشد ولی فقط از سه طبقهٔ اولی که شامل مردمان متمول بودند زمامداران برگزیده شوند.

چون تقسیم آنانی‌که حق انتخاب دارند در حکومت جمهوری یك قانون اساسی است طرز استفاده از این حق‌نیز خودش یك‌قانون اساسی‌دیگری میباشد.

رأی با قرعه ناشی از طبیعت دموکراسی است ولی رأی انتخابی ناشی از طبیعت‌اشرافی است قرعه یك طرز انتخابی است‌که هیچکس را متأثر نمیکند و بهریك‌از افرادملت امیدواری معقولی میدهدکه بتواند بوطن خودخدمت نماید، اماچون این‌طرز انتخاب بخردی‌خود معیوب‌است قانونگزاران بزرگ در تنظیم و اصلاح‌آن‌بریکدیگر سبقت جسته‌اند.

سلن درآتن‌چنین مقررداشت‌که برای تمام مشاغل نظامی‌انتصابات انتخابی

---

[1] ـ اسم این‌مورخ‌دنیس وهالیکارناس اسم‌شهری‌ازآسیای‌صغیرکه موطن‌اوبوده.

[2] ـ مقصودازسانتوری‌دستجات مختلف مردم‌است‌که‌قانونگزاران درروم‌قدیم مردم‌شهررا به طبقات معین تقسیم واسم‌آنرا سانتوری میگذاشتند. مترجم

باشنداما سناتورها وقضات‌بحکم‌قرعه معین‌شوند.همچنین‌دستور داد مدیریت‌کارهائی که مستلزم هزینه‌های زیاد میباشد بطرز انتخاب و سایر متصدیان را بحکم قرعه معین کنند .

برای اصلاح‌قرعه مقررداشت‌فقط‌ازمیان داوطلبان انتخاب بعمل‌آید و سپس کسی که برگزیده‌میشود باید ازجانب قضات موردآزمایش قرار گیرد،وهرکسی حق‌داردکه‌او را بعدم لیاقت متهم نماید یعنی اعمال او را انتقاد کند ، بنابرایـن دیده میشود که **سلن** هم‌قرعه وهم‌انتخاب را در مقررات خود منظـور نمود پس از اینکه دورهٔ اداره برگزیدگان بسرمیرسید قضاوت دیگری لازم میآمد تا معلوم گردد رفتارآن اشخاص چگونه بوده است آنوقت بااین ترتیب‌برای‌اشخاص‌نالایق بسیارمشگل بود که اسم‌خودرا برای قرعه‌کشی نامزد کنند .

قانونی هم که طرز دادن اوراق قرعه را معین میکند خودیك‌قانون‌اساسی دموکراسی است و این یك مسئلهٔ مهمی است که آیا دادن رأی باید علنی باشد یا سری .

سیسرون میگوید قوانینی که در اواخر دورهٔ سلطنتی روم‌رأی‌مخفی‌رامعمول کرد یکی‌ازبزرگترین علل سقوط آن دولت گردید.

چون‌این رویه در جمهوریتهای مختلف باشکال گوناگون معمول میگردد گمان میکنم باید دراین‌باب بترتیب پائین معتقد بود.

بدون‌شك وقتی ملت رأی میدهدبایدآراء علنی‌باشد، این‌عمل باید مانندیك قانون‌اساسی دموکراسی تلقی شود همچنین لازم است اشخاص معتبر وپخته‌ئی توده را راهنمائی کنند ووقـار برخی از رجـال ازتندروی توده جلـوگیری نماید در جمهوری روم‌همینکه انتخابات مخفی‌شد همه چیز رابزوال‌رفت و دیگرممکن نشد ملتی‌را که بطرف اضمحلال میرفت‌هدایت‌نمایند.

ولی در حکومت اشرافی بعکس هرچه انتخابـات مخفی‌تر باشد بهتر است زیرا انتخابات دردست نجباست، همچنین دردموکراسی‌هم‌اگرحق‌انتخاب بامجلس سنا باشد بهتراست‌زیرا انتخابات مخفی بعمل‌میآید وچون درهردوحال‌فقط منظور

جلوگیری ازتشبث است ولی درمیان توده که بالطبیعه ازروی هوس اقدام میکنند تشبث عیبی‌ندارد وچندان خطرناك نیست .

اما بایددانست که درمجلس‌سنا یادرجامعه اشراف تشبث خطرناك استزیرا توده درجاهائی که سهمی‌درحکومت ندارد گاهی‌برای خاطریك هنرپیشه همانقدر حرارت بخرج میدهد که ممکن‌است برای امورکشور این‌حرارت را بخرج‌بدهد پس‌درچنین‌حالی تشبث خطرناك نخواهد بود .

بدبختی‌یك جمهوری آنوقت است که‌کسی درصدد تشبث نباشد این‌وضعیت وقتی پیش‌میآید که ملت‌را بزور پول‌فاسد‌کرده باشندآنوقت توده خونسردمیشود وبه پول محبت پیدا میکند ولی باموركشور علاقه ندارد و بدون اینکه بحـکومت و کار هـای او تـوجهی داشته باشد با آرامـی منتظر دستمزد خـود میباشد تـا انتفاعی ببرد .

یکی‌دیگر ازقوانین دموکراسی آنست که ملت بتنهائی قوانین‌را ایجاد کند ولی‌هزار موقع پیش‌میآید که لازم است مجلس‌سنا اظهار عقیده بنماید وحتی‌غالباً متناسب است یك‌قانون پیش از وضع وتصویب قطعی موقتاً مورد آزمایش گذاشته شود قانون اساسی‌روم‌وآتن‌خیلی عاقلانه بـود ، تصمیمات سنا مدت یکسال حکم قانون‌را داشت وپس‌ازآن فقط بوسیلهٔ ارادهٔ ملت‌یعنی‌مراجعه‌بآراءعمومی‌میتوانست قوت داشته وقطعی گردد .

فصل سوم

قوانین مربوط بطبیعت حکومت اشرافی

در حـکـومت اشرافی قدرت حاکمه در دست عدهٔ معدودی از اشخاص میباشد این اشخاص هستند که قوانین را وضع وایجاد مینمایند وهم اجرا میکنند بقیه ملت درنظرآنان‌مانند رعایا درنظرپادشاه در دولتهای پادشاهی میباشد واین نظر منتهای قدر ومرتبه‌ایست

www.ketabha.org

که برای بقیهٔ ملت قائل هستند، در این قبیل حکومتها رأی دادن باقرعه شایسته نیست زیرا جزیان نتیجه‌ای ندارد، درواقع حکومتی که بواسطهٔ شخصیت وجاه و جلال خود روی کار آمده ولو انتخاب آن بوسیله قرعه باشد منفور عامه است و قرعه مانع ازتنفر عمومی نسبت بآن نخواهد گردید.

چون مردم عادتاً به اعیان رشك میبرند موقعی که عده اشراف زیاد است یك مجلس سنا لازم است تا در کارهائی که طبقهٔ اشراف نمیتوانند تصمیم بگیرند ترتیبی بدهد و کارهائی را که اعیان باید تصمیم بگیرند مجلس سنا تصمیم بگیرد.

دراین‌صورت میتوان گفت اشرافیت درخود سنا ودمکراسی درچنین حکومت درمیان طبقه اعیان است و توده بمنزله هیچ است. اگر درحکومت اشرافی بتوانند بوسیله غیر مستقیمی توده را ازنیستی بیرون آورند کاربسیار خوبی خواهد بود مثلا در **ژن** بانك **سن‌ژرژ** که قسمت مهمی از آن را معتمدین توده اداره میکند نفوذی در حکومت به توده تفویض مینماید که موجب تعالی حکومت میگردد.

سناتورها نباید حق داشته باشند بجای نمایندگان سنا که کرسی آنها خالی است اشخاصی را خودشان معین بکنند زیرا این ترتیب شدیدترین وسیله مستمر کردن اجحاف وسوء استفاده خواهد بود.

درروم که در اوائل حکومت اشرافی وجود داشت مجلس سنا خودش جای خالی‌را پر نمیکرد سناتورهای جدید ازطرف سانسورها معین میشدند[1].

درحکومت جمهوری اگر قدرت نامحدودی بیکنفر داده شود مثل‌این است که یك‌حکومت پادشاهی یاشدیدتر از آن مثلاً استبدادی درواقع تشکیل‌شود.

درحکومت مشروطه قوانین‌اساسی اینموضوع را تأمین کرده‌اند باین‌جهت اصول‌حکومت جلو تعدیات پادشاه را میگیرد، برعکس درجمهوری اگر یکنفر

۱ـ درابتدا سناتورهای جدید بوسیله کنسولها تعیین‌میشدند بعدسانسورها بقیه‌را تعیین میکردند سانسورها عده‌قضات عالیمقامی بودند که‌وظایف بازرسی‌وثبت احوال وآمار را داشتند وسانسوری یعنی‌تقسیم مردم بدستجات مختلف‌را نیزآنان تعیین‌میکردند وکارهای عموم قضات راهم بازرسی میکردند. مترجم

قدرت نامحدودی بخود بدهد ازاین‌قدرت بیشتر سوء استفاده خواهد کرد، زیرا قوانین چنین‌موضوعی را پیش‌بینی نکرده‌اند تا برای جلوگیری از سوء استفاده او کاری کنند، استثناءازاین‌قاعده وقتی پیش‌میآید که قوانین اساسی دولت‌بوجود زمامدارانی که‌قدرت نامحدود لازم دارند محتاج باشد، چنانکه دیکتاتورهای‌روم چنین‌بودند، در **ونیز** هم بازجویان دولتی همین‌رویه را داشتند، آنان زمامداران خطرناکی‌بودند که دولت‌راباکمال‌شدت بسوی آزادی وخود سری رجعت‌میدادند اما بچه علت این دو نوع از زمامداران در این دو جمهوری تا این اندازه از هم متفاوت بودند؟

باین دلیل که درروم عده‌ئی ازاشراف که باقی‌مانده بودند درمقابل توده‌از خود دفاع میکردند در صورتی که در **ونیز** بوسیلهٔ بازجویان خود میخواستند حکومت اشرافی را برغم اعیان حفظ نمایند بدینجهت دیکتاتوری‌درروم‌دوام‌نکرد ومدت مدیدی باقی‌نماند زیرا توده از روی حرارت و باکمال افراط در کارهای خود اقدام میکرد بدون اینکه بوسیلهٔ اصول و برنامهٔ صحیحی مقاصد خویش را پیش‌ببرد دراینصورت لازم‌بود این‌طرز زمامداری باابهت وعظمت بعمل آید تاملت مرعوب گردد بدون آنکه ملت را اذیت کنند همچنین لازم‌بود که شخص‌دیکتاتور فقط برای یك‌کار تعیین‌شود وقدرت نامحدود او منحصر بهمان یك‌کار باشد زیرا همیشه اورا برای مواقع غیرمترقبه ایجاد مینمودند.

در **ونیز** برعکس یکنفر زمامدار دایمی بود که حکومت اشرافی را برغم اعیان حفظ کند، زیرا تعقیب این رویه است که مقاصد شروع وتعقیب یامتوقف‌و دوباره ازسر گرفته میشود آنوقت جاه‌طلبی یکنفر جاه‌طلبی یك خانواده شده وبعد بچندین خانواده سرایت مینماید، درچنین موقع ملت بیك سازمان مخفی احتیاج دارد زیرا تبه‌کاریهائی که واقع‌میشود مخفیانه است.

این‌زمامداری مخفی باید یك ادارهٔ تفتیش وبازجوئی عمومی داشته باشد زیرا نه فقط سوانح معلوم را متوقف کند بلکه باید سوانح نامعلوم رانیزپیش بینی و جلوگیری نماید، زیرا این زمامداری مخفی برای آن تأسیس میشود که

تبه‌کاریهای مظنون بوقوع راهم کیفر دهد چه‌آنکه اولی درقبال جنایات و گناهان تهدید را بیشتر ازتنبیه بکار میبرد ولو اینکه مرتکب گناه خود را اعتراف کـرده باشد درصورتیکه دولت هرسوء ظنی‌را تعقیب وتنبیه میکند.

درهرزمامداری‌باید بزرگی‌قدرت‌را باکوتاهی مدت‌آن تلافی‌نمود، یکسال برای حکمفرمائی زمامداران مدتی است که اغلب قانون‌گزاران تعیین نموده‌اند اگرمدت درازتری تعیین‌میکردند وضعیت آنها خطرناك میشد ولی کـوتاه بودن مدت‌هم تاحدی برخلاف طبیعت امراست وازابهت آن میکاهد .

در **راگوز** رئیس‌جمهور ماه بماه عـوض میشود صاحبمنصبان هفته بهفتـه و فرماندارکاخ روزبروز تغییرمییابد .

این ترتیب فقط دریك جمهوری کوچك میسراست که باقوای مهیبی احاطه شده ومیتواند بسهولت رؤساء کوچك را بارشوه فاسد بکند. کیست که‌بخواهدامور خانواده خود را باین‌ترتیب اداره کند ؟

بهترین حکومت اشرافی آنستکه قسمتی از ملت که در ادارهٔ امـور کشور شرکت نداردبقدری حقیر و کوچك باشد که برای طبقات حاکمه نفعی‌دراجحاف نسبت به‌آنان‌احساس‌نگردد مثلاوقتی **آنتی‌پاتر** در آتن مقرر داشت که هرکس دوهزاردرهم نداشته باشد حق‌انتخاب ندارد بهترین حکومت اشرافی‌را که ممکن است تشکیل داد او بدین وسیله بوجود آورد زیرا این میزان بقدری کوچـك بـود کـه عدهٔ بسیار قلیلی را از حـق انتخاب و شرکت در حکـومت محروم میکرد و هیچکس را از آنهائی که کوچکترین احترامی در شهر داشتند محروم نمیکرد .

پس‌خانواده های اشرافی باید هرچه ممکن باشد ازمیان توده بیرون آیند زیرا بهراندازه که حکـومت اشرافی به دموکـراسی نزدیك شود بهمان اندازه کاملتر خواهد بود ولی برعکس هرقدر بحکومت پادشاهی نزدیکترشود از کامل بودنش‌بهمان نسبت‌کاسته خواهد شد .

ناقص ترین حکومت اشرافی آنست که قسمت عمدهٔ فرمـانبرداران ملت

برده و زرخریـد فرمانروایان باشد مانند حکومت اشرافی لهستان که در آنجا دهاتیان بردهٔ اعیان میباشند[1] .

فصل چهارم

روابط قوانین باطبیعت حکومت مشروطه

قوای فیمابین و

وتابع و مربوط طبیعت حکومت مشروطه یعنی حکومتی راکه در آن یکنفر تنها بوسیله قوانین اساسی فرمانروائی‌میکند تشکیل میدهند.

گفتیم قوای فیمابین وتابع مربوط برای چه ؟

برای اینکه در حکومت مشروطه شخص پادشاه سرچشمهٔ هر قوهٔ سیاسی و مدنی است و وجود قوانین اساسی وجود مجریان رابط راکه بوسیله آنها قدرت جریان خواهدیافت ایجاب‌می کند ، زیرا برای اجرای‌قوانین اساسی‌بایدمجریانی باشند که دراینجا قوای رابط نامیده شده است .

چه‌اگردریك دولت فقط اراده‌آنی‌ومبنی برهوس یك شخص تنها حکمفرما باشد هیچ چیز در آن ثابت نخواهد بود و بالنتیجه هیچ قانون اساسی نمیتوانـد وجود پیدا کند .

طبیعی‌ترین قوه فیمابین و تابع قوهٔ اشراف است کـه در حقیقت در ماهیت حکومت مشروطه داخل میشود وشعار اساسی حکومت مشروطه برآنست .

اگر شاه نباشد اشراف نخواهند بود و اگر اشراف نباشند شاه نخواهد بود اما اگر دقت شود با این شکل یك فرمانروای مستبد خواهیم داشت .

۱ـ با اینکه حکومت ایران مشروطه و اصول دمکراسی برقرار است معهذا دهاتیان نسبت بصاحبان املاك دهات‌کم وبیش همین حال را دارند ولی دیده میشودکم‌کم زمامداران اصول تساوی‌کار و سرمایه را تعدیل وازاین رفتارجلوگیری میکنند؛ بدیهی است تاوقتی‌رشد اخلاقی دربین ملت پیدانشود نمیتوان حصول چنین مقصودی رابطورکلی انتظار داشت تقسیم وواگذاری اراضی ازطرف صاحبان املاك بزرگ برعایا برطبق یك قانون‌که اخیراً وضع‌شده بعمل میآیدوپادشاه دمکرات وآزادیخواه ایران پیشقدم‌آن بوده وبسایرین تعلیم داده‌اندکمك بزرگ وقابل‌توجهی‌درتغییراین وضعیت نموده وخواهدنمود وامید میرود خیلی‌زود این‌قانون اجرا شود. مترجم

اشخاصی هستند که تصور کرده‌اند باید در اروپا تمـام حقوق نجبارا از بین برد آنها نمی‌فهمند که میخواهند همان عمل پارلمان انگلیس را تکـرار کنند. اگر دریك حکومت مشروطه تمام اختیارات اعیان وروحانیان واشراف وشهریها را ازبین ببرند بزودی دارای یـك دولت تودهٔ خودسر یا یك دولت استبدادی خواهند شد.

دادگاههای یك دولت بزرگ اروپا «فرانسه» قرنهاست که لاینقطع به حـق قضاوت موروثی اشراف وروحانیون لطماتی وارد میسازندما نمیخواهیم زمامداران را که خیلی عاقل هستند مورد انتقاد قرار دهیم ولی میخواهیم بخودشان واگذار بکنیم که تعیین کنند تاچه اندازه مشروطیت بااین‌ترتیب تغییرمی کند.

من جدیت و اصراری راجع بحقوق روحانیان ندارم ولی دلم میخواهد که بطور قطع یکدفعه میزان‌حق قضاوت آنها راتعیین‌نمایند .

موضوع‌صحبت‌من دراین نیست که آیا آنهائیکه این‌حق را برقرار نموده‌اند محق بوده‌اند یانه بلکه مقصوداینست آیا این حق‌برای روحانیـان واقعاً وجود دارد که جزء قوانین کشورجابگیرند؟ وآیا میان دوقوه که استقلال یکـدیگر را میشناسند باید شرایط متقابل وجود داشته‌باشد یـانه ؟ و همـانطور که روحانیان حقوق حکومت را برسمیت می‌شناسند حکومـت هم حقـوق آنـان را برسمیت میشناسد یا نه ؟ و این‌حق نسبی است یا در همه جا حکمفرماست ؟ و در اینصورت یکنفر رعیت میتواند مطـابق میل خود به قضاوت شاه متوسل شود یـا بقضاوت روحانیان ؟

باید دانست بهمان اندازه که قدرت روحانیان دریك جمهوری خطرناك‌است بهمان اندازه هم دریك حکومت مشروطه بخصوص در حکومتهائی که متمایل بـه استبداد میباشند مناسب‌است.

خوبست نظری باسپانیا و پرتقال بیاندازیم و به‌بینیم ، از وقتی کـه قوانین خودرا از دست داده‌اند در چه حالی میباشند و اگر قدرت روحانیان نبود در چه حال بودند حقوق‌روحانیان و قوانین آنها یك سدی است که چون سد دیگـری

نباشد همیشه خوبست زیرا استبـداد بطبیعت بشری صدمـات مدهش وارد میسازد بنابراین حتی‌یك‌کاربدی که استبدادرا محدود کند خودش یك‌چیزخوبی‌است [۱].

ازپادشاهانی که قدرتشان نامحدود بنظرمیرسد کوچکترین‌عایقهاجلوگیری میکند وآنان غالباً غرورطبیعی خودرا تابع دعا ونماز میگردانند مانند دریا هـا که گوئی میخواهند تمام زمین‌را فراگیرند ولی کوچکترین گیاهها و سنگریزه‌های کرانه ازآنان جلوگیری میکند .

انگلیسها برای تشویق وتقویت آزادی تمام قوای فیمابین را در حکومت مشروطه ازبین‌برده‌اند آنها حق‌دارند که این آزادی را حفظ کرده‌اند چه اگر این‌آزادی را ازدست بدهند یکی از ملل بندهٔ دنیا خواهند شد و درحال بردگی و رقیت خواهند زیست .

آقای **لاو** که‌نه ازقانون اساسی جمهوری اطلاعی داشت نه ازقوانین‌اساسی مشروطیت یکی‌ازبزرگترین مروج استبداد دراروپا گردید، اوعلاوه بر تغییرات بسیار ناگهانی و غیرعادی وشگفت که بوجودآورد میخواست طبقات فیمابین راهم ازمیان بردارد وهیئت های سیاسی‌را نابود کند ، اوحکومت مشروطـه را با دادن پول های بیربط بحال انحلال انـداخت وحتی میخواست ، قانون اساسی را هـم خریداری نماید .

وجود طبقات متوسط درحکومت مشروطه کافی نیست بلکه محافظت‌قوانین هم لازم است ، این محافظت بامراقبت هیئت های سیاسی بعمل می آید کـه وقتی قوانین وضع شدند آنها را اعلام و اجرا مینمایند و چون فراموش شدنـد آنهارا بخاطر میآورند .

جهالت طبیعی اشراف و عدم توجه و بی اعتنائی آنها نسبت بحکومت مدنی ایجاب میکند که یك هیئت سیاسی وجود داشته باشد تالاینقطع قـوانین را از زیر

۱ـ مؤلف میگوید قدرت روحانیان برای جلوگیری ازمظالم استبداد سدی‌است ولی درعین‌حال خودچیزی‌است که این‌بد بهتر ازبدتراست .
در ادوارگذشته این‌مطلب عملا درایران مانمونه‌های بارزداشته وهنوز هم‌گاهی قدرت روحانیت جلواجحاف وتعدیات صاحبان قدرت را میگیرد. مترجم

گرد وخاکی که در آن مدفون شده‌اند بیرون بیاورد ، شورای سلطنتی یك حافظ مناسبی برای قوانین نیست، زیرا شورا بالطبیعه حافظ و پشتیبان اراده آنی پادشاه است که آنرا اجرا میکند نه حافظ قوانین اساسی . گذشته از این شورای سلطنتی دائماً تغییر میکند وهمیشگی نیست و نمیتواند اعضای متعدد داشته باشد و باندازهٔ کافی طرف اعتماد عامه نمیباشد بنابراین شورای نامبرده نمیتواند پادشاه را درمواقع مشکل راهنمائی کند و به اطاعت قوانین وادار نماید .

در حکومت‌های استبدادی که قوانین اساسی وجود ندارد محافظین قوانین هم پیدا نمیشوند بهمین‌جهت است که دراین کشورها معمولا مذهب بی‌اندازه قوت دارد، زیرا آئین مذهبی خود یك نوع حافظ دائمی قوانین است و اگر هم مذهب نباشد عادات و آداب و رسوم که مورد احترام میباشند جایگزین قوانین مذهبی خواهند بود .

فصل پنجم

قوانین مربوط به طبیعت حکومت استبدادی

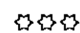
طبیعت و

ماهیت حکومت و قدرت استبدادی اینست که چون تنها یك نفر در رأس آن واقع شده بعدازاو مجری این‌قوه هم همواره یك نفر میباشد زیرا مردی که حواس خمسهٔ اودائماً باو میگویند اوهمه‌چیز است و دیگران هیچ‌چیز طبعاً تنبل و شهوت پرست وجاهل خواهد بود بدین‌جهت بامور رسیدگی نمیکند از طرفی هم کارهائی را که میخواهد انجام دهد اگر بچندنفروا گذار کند میان این چند نفر جدال درخواهد گرفت وهر یك تشبثاتی خواهند کرد تاخود نخستین بنده پادشاه بشوند آنوقت پادشاه مجبور میشود در ادارهٔ امور دخالت نماید پس طبیعی‌تر و نزدیك‌تر بطبیعت حکومت استبدادی آنست که امور را بیك نفر وا گذار و تنها بیك وزیر محول کند تاعین اختیارات خود اورا داشته باشد دراینصورت برقراری یك وزیر درچنین دولتی خود یك نوع قانون اساسی است .

گویند پاپ وقتی انتخاب شد چون بعدم لیاقت خود پی برد در آغاز کار خیلی اشکال تراشی میکرد واماسرانجام قبول نمود که تمام کارها را به برادر زادهٔ خود محول کند آنوقت درامور دخالت میکرد ومیگفت «هرگز گمان نمیکردم ادارهٔ امور باین آسانی باشد» .

پادشاهان خاور زمین هم‌همین حال را دارند[1] چون آنانرا از زندانی که در آنجا خواجه سرایان قلب وهوش آنانرا ضعیف کرده وحتی وضع کشور راغالباً از آنها پنهان داشته‌اند گاهی بیرون آورده برفراز تختشان می‌نشانند دراول متحیر و مبهوت میشوند اما چون یك وزیر بآنان داده شده وخودشان درحرمسرا بشهوت رانی‌های شدید مشغول گردیدند ودرمیان درباریان فرومایه ابلهانه‌ترین هوسهای خود را اجرا نمودند آنوقت آنان نیزمثل پاپ میگویند حکومت هرگز باین آسانی نبوده است !!!

هرقدر کشور بزرگتر باشد حرمسرا بزرگتر وبالنتیجه پادشاه بیشتر پای‌بند شهوت میشود ، بدین طریق دراین حکومت‌ها هرقدر رعایای پادشاه متعدد باشد پادشاه کمتر بخیال رعیت پروری خواهدافتاد وهرقدر امور کشورمهمتر باشد کمتر دربارهٔ امور کشور مشورت خواهد نمود .



۱ـ دراینجابایدمتوجه بود تاریخ شروع به‌تألیف روح‌القوانین مقارن با نیمهٔ اول‌قرن هیجدهم یعنی ازسال۱۷۲۷میلادی ببعد میباشد که درآن عصردراغلب ازکشورهای خاور زمین حکومت استبدادی برقرار بوده است .

درایران این اوان مصادف بااواخرسلطنت صفویه وپادشاهی سلطان‌حسین بوده که بعدم لیاقت معروف است اعمال ورفتاراین سلاطین درامرمملکت‌داری باهمین رویه‌بوده‌است آخرین پادشاه عیاش وبی‌خبرازکشورمظفرالدین‌شاه قاجاردرایران بوده که رفتارعین‌الدوله بااوبهمین ترتیب بوده است وازآن پس حکومت ایران مشروطه شد وملت درسرنوشت خود و حکومت خود مداخله کرده است . مترجم

کتاب سوم

اصول حکومتهای سه‌گانه

فصل اول

تفاوت میان طبیعت حکومت واصول‌آن

پس از بررسی این موضوع که کدام دسته ازقوانین‌مربوط بطبیعت هرحکومتی میباشد ، باید دیدکه کدام یك از آنها بااصول‌آن مربوط هستند .

میان طبیعت حکومت و اصول آن این تفاوت وجود دارد[1] که طبیعتش آنرا چنانچه هست کرده واما اصولش آنرا بعمل وامیدارد ، باین‌معنی که طبیعت بمنزلهٔ استخوان بندی واساس آنست، درصورتی که اصول محرکی است که آنرا بعمل وامیدارد ، یکی عبارت از ساختمان خاص اوست ودیگری عبارت ازتمایلات مردمی است کدآن را بحرکت می‌آورند پس قوانین‌نباید بااصول حکومت کمتر ازطبیعت‌آن رابطه داشته باشد .

بنابر این باید دانست اصول حکومت کمتر از طبیعت آن نیست یعنی اهمیت آن کمتر نمی‌باشد برای شناسائی آن اصول که کدامست من در این کتاب تفحص بسیار خواهم کرد ونتایج بسیاری بدست خواهم‌آوردآری این‌کار را انجام خواهم داد .

۱ـ این‌تشخیص‌خیلی مهم‌است ونتایج متعددی ازآن‌بدست خواهدآمدوکلید فهم‌بسیاری ازقوانین میباشد .

فصل دوم

اصول حکومتهای مختلف

.... من گفتم طبیعت حکومت جمهوری اینست که‌تمام‌ملت یا‌بعضی خانواده‌ها زمام امور رابدست داشته وطبیعت حکومت‌مشروطه اینست که پادشاه امورکشور را اداره کند اما مطابق قوانین معین .

طبیعت‌حکومت‌استبدادی‌این‌است که‌یك نفرمطابق‌اراده وهوس خودفرمانروا باشد، پس‌برای پیدا کردن اصول این سه‌حکومت بیش‌از این توضیحی‌لازم نیست زیرا این سه‌حکومت بالطبع ازاین اصول بوجود میآیند .

ما تعریف خود را از جمهوری شروع میکنیم و بدواً از دموکراسی صحبت خواهیم کرد .

فصل سوم

اصول دموکراسی

برای اینکه یك حکومت مشروطه یا یك حکومت استبدادی خود را حفظ کند و ادامه یابد بدرستکاری زیادی احتیاج نیست در رژیم اولی نیروی قانون ودر رژیم دیگری حکم و ارادهٔ پادشاه که همواره برای حکم دادن‌آماده هستند هرچیزی رامنظم نموده یاجلوگیری مینمایند .

ولی دریك حکومت جمهوری چیز دیگری هم لازمست وآن عبارت ازتقوی است .

آنچه میگویم درظرف تمام‌ادوار تاریخ تصدیق شده وکاملا مناسب با طبیعت حکومتها میباشد[1] زیرا واضح است در یك حکومت پادشاهی مشروطه که اجرا

۱ـ کراراً به‌مونتسکیوایرادگرفته‌اند که‌او گفته‌تقوی‌فقط درحکومت جمهوری‌وجود دارد ودرحکومتهای دیگرنیست ونیز اظهارکرده‌که شرافت‌مختص حکومت سلطنتی‌مشروطه‌است‌ودر حکومتهای‌دیگراثری‌ازاین خصلت‌یافت نمیشود وحال‌آنکه‌بهیچوجه‌منظورمونتسکیواین‌موضوع

بقیه درصفحه بعد

کنندهٔ قانون خودرا مافوق قوانین میداند کمتر بتقوی احتیاج دارد تادرحکومت توده که در آن اجرا کننده قانون احساس میکند که خودش‌هم تابع قانون است و باید بارقانون رابدوش بکشد.

اینهم واضح است که اگرپادشاه‌در نتیجه رایزنهای نامناسب یا اهمال شخصی اجرای قوانین را متروك کند بآسانی میتواند تلافی مافات را بنماید، زیرا کافی است که رایزنها را عوض کرده یا از اهمال‌کاری دست بکشد، اما در یك حکومت

بقیه از صفحهٔ قبل
نبوده‌وحتی‌میتوان‌گفت اگرچنین‌مطلبی‌را ابرازمیکردمردی بی‌فکربود باید دانست‌آنهائیکه نظرتنقیدداشته ومیخواسته‌اند از ارزش‌کتاب روح‌القوانین‌بکاهند باین‌نکته توجه‌کرده‌وآنهارا وسیلهٔ حمله وانتقاد قرارداده‌اند.

فهم مطلب‌خیلی‌آسان وموضوع‌روشن میباشد وهمانطور که دراول کتاب‌بعنوان‌تذکریادآور شدم مجدداً توضیح میدهم. بطورکلی وبرحسب‌آزمایشهای تاریخی هرعاملی‌که موجب پیدایش یك حکومت شده بعداًهم حامی ونگهبان همان حکومت بوده است.

روی این‌اصل‌مشاهده میشود که‌پیدایش‌حکومتهای جمهوری‌همواره تقوی عامل اصلی‌بوده وبرای ثبوت‌این‌گفته درادوارگذشته وکنونی‌شواهد بسیارهست اگرنظربجمهوری روم وسویس درزمان‌گذشته بیندازید ونیزجمهوری هلاند وآمریکارا در ادوارجدید(قرن هفدهم وهیجدهم) بنظربیاورید خواهید دید،آنچه سبب‌گردیدکه مؤسسین این جمهوریها درراه‌آزادی ومساوات همه چیز خودرا فداکنند تقوی بوده است.

اگر تقوی نمیداشتند ویا ازخودگذشتگی وشهامت درمقابل استبداد وسوء استفاده از قدرت ایستادگی نمیکردند وتمام نظرات خصوصی وجاه‌طلبی وتهیهٔ ثروت ونفع‌پرستی را دور نمیانداختند موفق نمیگردیدند.

تقوی‌است‌که مؤسسین‌این‌جمهوریهاوطرفداران‌آنها راوادارکرده ومیکندکه هرگزرویه اعتدال راازدست ندهند ومنافع‌عمومی‌را فدای نظرات خصوصی‌ننمایند، ازاین‌موضوع که‌بگذریم توجه باین‌نکته‌لازم است‌که هرحکومتی‌یك سازمان منظمی‌میباشد وهیچ انتظامی دردنیابرقرار نمیماند مگرآنکه متکی‌براصول‌اخلاقی‌باشد پس‌درحکومت جمهوری‌بقای انتظام جامعه‌وابسته باخلاق‌نیکوی‌عده‌ای ازاحرارو‌آزادیخواهان‌است‌وحال‌آنکه درحکومت‌پادشاهی مشروطه انتظام جامعه‌صرفاًوابسته به‌اخلاق‌شاه‌ووزراء وعده‌معدودی‌ازرجال‌ودرباریان‌میباشددرحکومت‌جمهوری وقتی اخلاق‌جامعه فاسدبود انتظام‌جامعه بهم‌میخورد همانطور درحکومت سلطنتی فساد اخلاق شاه ودرباریان باعث اختلال‌نظم میگردد منتهافرقی‌که‌دارداینست درحکومت مشروطه سلطنتی فساد اخلاق شاه‌باخود اوازبین‌میرود وممکن است جانشین او با اخلاق نیکوی خویش‌جبران آن زیانهارا بنماید درصورتیکه هیچ‌چیزی جبران‌فساد اخلاق جامعه را درحکومت جمهوری نمی‌نماید وچنین‌جامعه مآلا محکوم به‌فناوزوال خواهدگردید. پس‌برای جلوگیری ازفساد در حکومت جمهوری **تقوی** لازم است. مترجم

توده اگر اجرای قوانین متروك شودناشی‌از فساد جامعه خواهد بود ودراینصورت دولت مضمحل میشود.

درسدهٔ گذشته «قرن‌هفدهم»درانگلستان تلاش بیهوده برای استقراردموکراسی نمودند زیرا این عمل‌ظاهراً یك منظره خوبی‌را نشان میداد ولی چون آنهائی‌که درامور کشوردخیل‌بودند تقوی نداشتند و جاه‌طلبی آنها بواسطه موفقیت یکنفرکه تهوربخرج داده بود[1] تحریك شده وافکاریك دسته ازافکار دستهٔ دیگری جلوگیری میکردیعنی‌مرام ومقاصد یك‌دسته ازآزادیخواهان ازانجام مقصود ومرام دستهٔ‌دیگر ممانعت مینمود.

حکومت لاینقطع عوض میشد و ملت متحیر مانده بود چه بکند دموکراسی را در همه جا میجست و در هیچ‌کجا نمی‌یافت

بالاخره پس‌ازصدمات ولطمات زیاد فهمیدند بایدبهمان حکومتی که طردش کرده بودند متوسل بشوند.

وقتی در روم سیلا خواست آزادی ببخشد مردم روم نمی‌توانستند از این آزادی استفاده کنند زیرا فقط جزئی تقوائی برای آنها باقیمانده بود وآنهم رفته رفته‌کم و کمترمیشد درنتیجه بجای اینکه پس از حکومت **سزار، تی‌بر، کایوس، کلود، نرن، دمیسین** این تقوی تقویت و بیدار شود برعکس بیش از پیش ضعیف شد وتمام ضربات ناشی از نهضت‌های آزادیخواهی باشخاص وستمکاران وارد میشد نه‌بنفس ستمکاری.

سیاسیون یونان که درحکومت ملی‌زندگی میکردند قوه‌دیگری‌برای حفظ خود بجز تقوی نمیشناختند. اما سیاسیون امروزی ماصحبت ازکارخانه و تجارت و مالیه وثروت وتجمل میکنند وبس.

چون تقوی از بین برود جاه‌طلبی که جزو خصائل فطری بشر است بر

[1] ــ مقصود مؤلف دورهٔ تسلط**کرمول** است.

انسان مستولی میگردد. وخست وپستی برای جمع آوری مال در دلها جا میگیرد موضوع تمایلات عوض گردیده آنوقت انسان بوالهوس میشود و هر لحظه مایل است چیزهای جدیدی بدست آورد مردم آنچه را که دوست میداشتند دیگر دوست نمیدارند .

سابقاً باتبعیت ازقانون آزاد بودند ولی در چنین وضعیتی میخواهند برخلاف قانون رفتار نموده و آزاد باشند هرفرد ازمردم شبیه به غلامیست که از خانه اربابش فرار کرده باشد، آنچه که جزو اصول مقدس و واجب الاحترام شمرده میشود ، بسختگیری تعبیر میشود هرچه که قاعده و انتظام بود اسباب زحمت نامیده میشود ، دقت ومراقبت بترس و تهدید تعبیر و میانه‌روی وقناعت بمنزلهٔ خست ولئامت تلقی میگردد باوجود تقوی اموال خصوصی خزانه عمومی را تشکیل میدهد، وخزانه از محل عوائد عمومی پرمیشود اما درچنین صورت خزانهٔ عمومی مال اشخاص است وهر کس سعی دارد از این خوان نصیبی بیغما ببرد آنوقت است که جمهوریت به شکل یك لاشه میافتد وقوت او عبارت از نیروی چندنفر زمامدار ولجام گسیختگی عمومی است.

کشور آتن وقتی بزرگترین کشور دنیای قدیم بود قدرت وافتخار خود را درسایه داشتن تقوی بدست آورد وهنگامی هم که روبانحطاط رفت وبردهٔ ملل دیگر گردید دراثر ازدست دادن تقوی بود .

کشور آتن وقتی درمقابل حمله ایرانیان مقاومت مینمود ویونانیان را حفظ میکرد وهمچنین ایامی که ازامپراطوری یونان درمقابل اسپارتی ها دفاع مینمود و بجزیره سیسیل حمله میکرد فقط بیست هزار نفوس داشت ، و وقتی هم که **دمتریوس دوفالر** یونانیان را مثل غلامانی که دربازار میشمارند سرشماری کرد و آتن دچار بدبختی گردیده بود بازهم بیست هزار نفوس داشت پس کمیت نفوس تأثیری درترقی و انحطاط آتن نداشت فقط اخلاق بود که این وضعیت را ایجاد میکرد ووجود تقوی وفقدان آن موجب عظمت وانحطاط یونان بود.

روزگاری که **فیلیپ** جرأت کرد در یونان فرمانروائی کند و به دروازه

آتن رسید هیچکس در مقابل او مقاومت نکرد و او حتی یك سرباز هم از دست نداد .

از تألیفات **دموستن** میتوان فهمید که فیلیپ برای بیدار کردن مردم آتن چه زحمات بدون نتیجه‌ای کشیده است ، مردم آتن از **فیلیپ** میترسیدند نه از جهت اینکه دشمن آزادی آنها بود و میخواست آزادی آنها را سلب کند بلکه برای اینکه دشمن شهوترانی آنها بنظرشان میرسید وازعیاشی یونانیان جلوگیری می‌کرد.

شهر آتن که در مقابل آنهمه شکستها مقاومت کرد و پس از خرابی‌های متوالی باز آباد شده بود در **شرنه** برای همیشه مغلوب شد **فیلیپ** اسیران را آزاد میکرد اما چه فایده زیرا آنهائی که آزاد میشدند آدم نبودند ونمیتوانستند قیامی برعلیه فیلیپ بنمایند در چنین حالی غلبه برقوای این شهر برای فیلیپ دراثر از دست رفتن تقوای ملی یونانیان بهمان اندازه آسان بود که در گذشته غلبه بر تقوای آنان اشکال داشت.

کارتاژ وقتی تقوای ملی خود را از دست داد دیگر چگونه می‌توانست خود را حفظ کند .

مردم کارتاژ بقدری فاسدشده بودند که آنیبال سردار و زمامدار خود را نزد رومیها یعنی دشمنانشان متهم و بی‌آبرو کردند زیرا آنیبال میخواست ازسوءاستفاده زمامداران کارتاژی جلوگیری نماید:

بدبخت کسانی که میخواهند اهل کشوری باشند که آن کشور اصلا بمعنای واقعی وجود ندارد .

بیچاره اشخاصی که میخواهند ثروت خود را در مقابل حرص و طمع بی‌حد و حصر افرادی که نابودکنندگان ثروت عمومی هستند حفظ نمایند .

بهمین جهت بود که درمدت کمی روم سیصد نفر از مهمترین افراد **کارتاژ** را بعنوان گروگان گرفت واسلحه و کشتی‌های آنها را تصرف کرد وسپس بآنها اعلان جنگ داد .

با ملاحظهٔ تاریخ **کارتاژ** میتوان باهمیت‌تقوی در بین جامعه پی برد، کارتاژیها براثر ازدست دادن تقوی، رجال و وسائل خود را برومی‌ها دادند و خلع سلاح گردیدند وقتی **کارتاژ** نیرومند بود باتقوای‌ملی خود چه‌کارهای بزرگ میتوانست بکند. بابررسی تاریخ‌این‌ملت میتوان قضاوت کرد که نتیجهٔ ازدست‌رفتن‌تقوی‌دربین یك‌ملت چیست وچگونه نیرو وحیثیت ملت‌ازبین میرود.

فصل چهارم

اصول حکومت اشرافی

همانطور که درحکومت جمهوری تقوی‌لازم است درحکومت اشرافی‌هم تقوی لازم میباشد، ولی‌تاآن اندازه لازم نیست، زیرا ملت درمقابل‌اشراف همان‌حال‌رعیت‌رادرمقابل شاه‌دارد وبوسیله قوانین اشرافی‌از ملت‌جلوگیری‌میشودبنابراین درچنین‌حکومتی کمترازحکومت‌دموکراسی‌احتیاج بتقوی هست. اماباید فهمیدازخوداشراف‌چگونه میتوان‌جلوگیری کرد.

در این حکومت اشخاصی که باید قوانین را بر علیه همکاران خود یعنی اشراف اجرا کنند احساس میکنند که مآلاً برعلیه خودشان هم اقدام نموده‌اند پس بحکم اصول و طبیعت حکومت اشرافی وجود تقوی در بین زمامداران لازم است.

حکومت اشرافی بخودی خود دارای قوتی است که حکومت دموکراسی از آن محروم است: اشراف در این حکومت تشکیل یك هیئتی را میدهند که با امتیازات و منافع خاص خود از توده جلوگیری می‌کنند، در حکومت اشرافی همینقدر کفایت می‌کند که قوانینی وجود داشته باشد زیرا منفعت اشراف اقتضا میکند که قوانین درمقابل ملت اجرا بشوند، ولی بهمان اندازه که برای زمامدار اشرافی جلوگیری ازهیئت‌های توده‌آسان است بهمان اندازه جلوگیری از خود اشراف مشکل میباشد اینست طبیعت این حکومت که ظاهراً بنظر میرسد تمام مردم‌تابع قدرت یك‌قانون‌هستند وحال‌آنکه یك عده‌ای از مقررات قوانین‌عمومی

تبعیت ننموده و دارای قانون‌خاص‌میباشند.

پس‌درچنین‌هیئتی که‌ازاشراف‌تشکیل‌شده‌خودشان‌نمیتوانندازخودجلوگیری کنند مگربدو منوال: یابوسیله‌یك تقوای سرشاری که در اثر آن اشراف با توده مساوی شوند که‌چنین رویه یك‌جمهوری بزرگی راتشکیل میدهد ویابوسیلهٔ تقوای نسبتاً کمتری که‌آن‌هم مفید است ونتیجه‌اش اینست که لااقل اشراف‌را باهم‌مساوی کرده و موجب حفظ خودآنها میشود.

بنابراین اعتدال‌روح این‌حکومتها است، اماآن اعتدالی که مبنی برتقوی باشد نه اعتدالی که ازلاقیدی و تنبلی تولیدمیشود.

فصل پنجم

تقوی‌اصول حکومت مشروطه نیست

همانطوری که در زیباترین ماشینها صنعت هرچه بتواندحرکت وقوت چرخهارا کمتر استعمال‌میکند همانطور هم‌درحکومتهای مشروطه سلطنتی سیاست بایدکارهای بزرگ‌را با حداقل تقوی انجام بدهد در اینصورت سیاستمداران باید باتقوای کمی فوائدبزرگ نصیب ملت و جامعه بنمایند.

دولت بامیهن‌پرستی وتمایل بافتخارات‌حقیقی و ازخودگذشتگی‌وفدا کردن گرامی‌ترین منافع شخصی واین‌قبیل‌فضائل شجاعانه دوام میکند وبس. آری این قبیل صفات در میان ملل‌باستانی یافت میشد ولی افسوس که ما فقط اسمی از آنها شنیده‌ایم.

درحکومت‌مشروطه‌قوانین جای این فضائل را میگیرند واگرنباشدچندان احتیاجی به‌آنها نیست. زیرا وجوداین‌فضائل موجب‌میشودکارها بدون سرو صدا انجام بگیرد درحالی‌که درحکومت مشروطه هرکاری باید باسرو صدا و تبلیغات انجام شود.

در حکومتهای مشروطه جنایاتی راکه حقیقتاً عمومی هستند از جنایات

خصوصی که بیك‌نفر بیشتر از جامعه صدمه میزنند باید تفکیك کرد . معهذا باید دانست جنایات‌طبعاً جنبهٔ عمومی دارند.

درحکومتهای‌جمهوری جنایات‌خصوصی‌عمومی‌ترند باینمعنی که‌باساس دولت بیش از اشخاص صدمه میزنند ولی در حکومتهای مشروطه جنایات عمومی بیشتر جنبهٔ خصوصی دارند زیرا باشخاص بیشتر صدمه میزنند تاباساس دولت .

خواهشمندم از آنچه میگویم‌ازمن‌نرنجید زیرادر تمام ازمنهٔ تاریخی جهان پیش ازمن این مطالب را گفته‌اند من بخوبی میدانم که وجود پادشاهان با تقوی نادر نیست ولی میگویم در یك حکومت مشروطه خیلی مشکل است که ملت باتقوی باشد .

آنچه راکه مورخین تمام ازمنه راجع بدربار پادشاهان نوشته‌اند بخوانید و گفتگوهای تمام مردان کشورها را دربارهٔ سوء اخلاق درباریان بخاطر بیاورید اینها یك‌چیزهای نظری نیست بلکه نتیجهٔ تجربیات تلخ است.

بعقیدهٔ من جاه‌طلبی، بیکاری ، پستی، غرور، میل بجمع ثروت بدون‌کار . نفرت از حقیقت ، تملق ، خیانت، دوروئی، عهدشکنی ، بی‌اعتنائی بوظائف ملی ، ترس از تقوای‌پادشاه وامید بضعف او، بیشتر از همه مسخره کردن دائمی تقوی، نشانیهای اغلب درباریان در تمام زمانها و درتمام کشورهاست.

ولی خیلی دشوار و غیر قابل تحمل است که اغلب رجال معتبر یك کشور اشخاص پست ونادرست و تمام‌اشخاص زیردست وطبقه‌پائین مردمان نیکوکار باشند آنها مردم را فریب دهند و اینها دائماً گول بخورند در چنین وضعیتی وقتی که‌در میان ملت یك آدم درستکاری پیدا بشود بدبخت است .

کاردینال‌ریشیلیو در وصیت‌نامهٔ سیاسی خود تلویحاً گفته است که‌پادشاه‌نباید چنین شخصی رابخدمت بگمارد .

از اینجا بحقیقت معلوم میشود که تقوی محرك این‌نوع حکومت نیست ولی البته وجودآنهم درچنین‌حکومتی محال نمیباشد .

فصل ششم

درحکومت‌مشروطه‌بچه‌وسیله‌جای‌تقوی‌راپر میکنند

من دربیان مقصود عجله میکنم و با قدمهای تند پیش میروم تا گمان نکنند که به هجوحکومت مشروطه میپردازم‌نه‌حکومت‌مشروطه‌اگر ازیك‌محرك‌محروم است محرك دیگری دارد ، شرافت یعنی معتقدات هر شخص وهرمقام جای‌تقوای سیاسی راکه گفتم‌میگیرد و در همه‌جا نایب مناب‌آن میشود،شرافت میتواندموجب پیدایش بهترین اعمال وکارها بشود واگر با قوهٔ قانون توأم گردد میتواند مانند تقوی منظور از بهبودی حکومت را تأمین کند بدینطریق در کشورهائی که دارای مشروطیت منظم‌باشند هر کسی‌تقریباً یك فرد ازافراد خوب ملت خواهد بود ولی ندرتاً یك آدم نیکوکاری پیدا میشود زیرا برای نیکوکار[1] بودن باید انسان نیت نیکوکاری داشته باشد وحکومت را بیشتر ازوجود خودش دوست بدارد.

فصل هفتم

اصول حکومت مشروطه

چنانکه گفتیم در حکومت مشروطه حق تقدم و طبقه‌بندی وحتی‌نجابت واصالت‌آباء واجدادی‌رامیتوان‌فرض‌نمود یعنی‌این امتیازات درحکومت مشروطه وجوددارد. زیرا طبیعت شرافت این‌است که مزایاو مشخصاتی‌راتقاضا کندبهمین‌دلیل‌این‌مزایاجزء طبیعت این‌حکومت‌قرارمیگیرد .

در حکومت جمهوری جاه‌طلبی موجب فساد است اما برای مشروطه ممکن است‌نتایج‌خوبی‌داشته باشدچه‌آنکه‌این‌صفت بحکومت مشروطه رونقی میدهد واین حسن‌را هم‌دارد که‌خطرناك نیست‌زیرا میتوان‌همیشه ازآن جلو گیری کرد.

چقدراین‌ترتیب بمداردنیا شبیه است که درآن یك قوهٔ تمام‌اجسام را دائماً از مرکز دورمیکند ویك‌قوهٔ جاذبه همیشه‌آنها را بطرف مرکز جلب مینماید.

۱ــ در اینجا کلمهٔ نیکوکار فقط از لحاظ معنی سیاسی بکار رفته است. مترجم

شرافت تمام قسمتهای هیئت سیاسی را محرك است و با تأثیر خود آنها را بهمدیگر مربوط میسازد و چنین نتیجه میدهد که هرکسی بگمان اینکه بنفع خودش کار میکند بمنافع عموم خدمت مینماید.

راست است که این‌شرافت ازلحاظ فلسفه یك‌شرافت‌ظاهری و تصنعی‌است که تمام قسمتهای دولت را راهنمائی‌میکند اما همین شرافت ظاهری برای‌عامه‌همانقدر مفید است که شرافت حقیقی برای اشخاصی که بتوانند آنرا داشته باشند سودمند میباشد.

آیا این خودمهم‌نیست که افرادبشررا بانجام‌تمام‌کارهای‌دشواری که‌مستلزم بذل نیروهای زیاد میباشد خود بخود مجبور کنند بدون اینکه پاداشی غیرازشهرت انجام‌آن‌کارها راداشته باشند ؟

فصل هشتم

شرافت مبنای حکومت استبدادی نیست

شرافت مبنای حکومت استبدادی نیست ! چه‌آنکه‌درلوای‌استبداد مردم همه بایکدیگر مساوی میباشند، باین‌جهت نمیتوانندخودرا بدیگران‌ترجیح دهند، دردولت‌های‌استبدادی مردم همگی بندگانند و کسی‌را بردیگران امتیازی نیست.

شرافت دارای قوانین وقواعدی مخصوص بخودش میباشد و نمیتواند مطیع مقررات دیگر بشود بنابراین فقط درکشورهائی یافت میشود که دارای اساس ثابتی هستند وقوانین متقن‌دارند و هرلحظه تغییر نمیکنند.

مستبد چگونه میتواند شرافت دیگران را تحمل کند و بآن تن در دهد ؟ یکمرد شرافتمند باین میبالد که زندگی را بهیچ میشمارد و بیمی از مرگ ندارد ولی یك‌مرد مستبد را قوت از اینجاست که میتواند زندگی‌دیگرانرا سلب‌نماید، شرافت چگونه میتواند زیربار استبداد برود زیرا او قوانین مدون و مقاصد معین

ومرتب دارد، و حال‌آنکه مستبد بهیچگونه قاعده‌ئی پابند نیست و هوسهای او مافوق تمام مقررات میباشد و میخواهد دیگرانرا نابود ومحو کند.

شرافت که درکشورهای استبدادی حتی‌غالباً اسمی‌هم برای آن پیدا نمیشود درکشورهای مشروطه فرمانرواست وبتمام هیئت های سیاسی وقوانین‌وحتی‌فضائل نیرو میدهد.

فصل نهم

اصول حکومت استبدادی

همانطور که تقوی در جمهوریت وشرافت درکشور مشروطه لازم‌است همانطورهم در حکومت استبدادی وجود ترس شرط اساسی‌است زیرا تقوی درآنجا لازم‌نیست وشرافت هم‌بی‌خطر نخواهد بود.

دردولت استبدادی نیروی نا محدود پادشاه بهرکسی که سپرده شود عدول مینماید وچون اشخاصی که برای خود ارزش زیادی قائل هستند میتوانند درآنجا تولید انقلاب‌نمایند پس‌باید ترس همه جسارت‌هارا بزانو درآورده و کوچکترین حس‌جاه طلبی را خاموش کند.

یك حکومت معتدل میتواند بدون خطر تا اندازه از سختگیری بکاهد وجلو مردم را رها کند زیرا قوانین و حتی قوه خود این حکومت نگهدارش خواهند بود، اما در حکومت استبدادی اگر پادشاه یك لحظه دست تنبیه را بالا نبرد و اگر آنهائی که مقامات اولیه را گرفته‌اند از او نترسند همه‌چیز نابود میشود زیرا اگر ترس که محرك حکومت است از بین برود ملت دیگر پشتیبانی نخواهد داشت.

در عثمانی قضات فتوی داده اند که سلطان مجبور نیست بعهد یاسوگند خود وفا کند.

ظاهراً باین‌جهت‌بوده که این‌عهدوسوگند اقتدار اورا محدود مینماید[1] زیرا

۱ــ ازکتاب امپراطوری عثمانی تألیف ریکولت اقتباس شده است.

www.ketabha.org

همانطور که برتوده باید قانون حکم فرما باشد بربزرگان کشورهم هوی‌وهوس پادشاه‌باید فرمانفرمائی کند تا کوچکترین رعیت درامان باشد اما نمی‌توان‌بدون وحشت ازاین‌حکومت های مدهش صحبت نمود زیرا آنها همیشه خیلی وحشت‌آور وسهمگین هستند.

صوفی ایران[1] که درهمین ازمنه بوسیله **میرویس** از تخت برانداخته‌شد و حکومتش برباد رفت وقبل‌ازاینکه‌کشورش تسخیر شود خودش نابود شد علتش این بود که باندازه‌کافی خونریزی نکرده بود و بزرگان‌وگردنکشان‌را ازبین نبرده بود.

تاریخ میگوید که شقاوتهای موحش **دمیسین** فرمانداران‌را بقدری‌بوحشت انداخت که ملت‌درزمان حکومت اوبآسودگی‌زندگی می‌کرد ومورد ظلم‌وتعدی فرمانداران واقع نمیشد.

پس با این ترتیب باید‌گفت سیلابی که از یك طرف همه‌چیز را ویران میکند از طرف دیگر مزارعی باقی می‌گذارد که از دور چمن زارهائی در آن دیده میشود.

آری استبداد سلاطین‌مستبد گرچه وحشت‌آور وویران کننده است ولی‌برای ملت‌گاهی نتایج نیکوئی‌را دارد.

فصل دهم

تفاوت اطاعت درحکومت های معتدل و حکومت‌های استبدادی

در حکومت‌های استبدادی طبیعت حکومت یك اطاعت نا محدودی را ایجاب میکند، ارادهٔ پادشاه بمحض اینکه معلوم شدباید اثرش هم فوراً معلوم شود دراین‌قبیل حکومت‌ها اراده پادشاه مطلق وغیرقابل‌تغییر است.

---

۱ ـ مقصود مؤلف شاه سلطان حسین صفوی است. مترجم

دراین حکومتها درباره اوامر صادرهٔ شاه تغییر، مهلت، سازش، موعد، نعم‌البدل مذاکرات، ایرادات وهیچ نوع میانجیگری وجود ندارد امرشاه‌لازم‌الاجراست وهیچ امردیگری را نمیتوان پیشنهاد کرد.

در این حکومتها انسان یك مخلوقی است که تابع اراده مخلوق دیگری میباشد وبس.

دراین نوع‌حکومت‌نمیتوان ازاحتمال‌وقوع پیش‌آمدی اظهار نگرانی کرد ونیزنمیتوان عدم موفقیت را بعنوان مشیت قضا وقدر توجیه وتفسیرنمود.

درلوای حکومت استبدادی‌انسان مانند حیوانات نصیبی‌جزغریزهٔ طبیعی و اطاعت وتنبیه ندارد، احساسات طبیعی از قبیل احترام والدین، محبت بزن و فرزند، قوانین شرافت حالات مزاجی این چیزها را پیش‌کشیدن فایده ندارد، هر امری که شاه مستبد صادر میکند کافی‌است باید پذیرفت وچون‌وچرا ندارد.

درایران وقتی پادشاه کسی را محکوم کرد دیگر نمیتوان باو دراین باب حرف زد یا استدعای عفو نمود، ولو اینکه فرمانش درحال مستی وبدون تعقل صادرشده باشد باید فوراً اجرا شود، چه درغیر اینصورت نقض قول خواهد نمود و قانون راکه امرشاه است نمیتوان نقض‌نمود این طرز فکر در ایران همیشگی بوده است.

امری که **آسوئروس** راجع بقتل عام یهودیان صادر کرده بود ممکن نبود نقض‌شود بدین‌جهت یهودیان‌هم تصمیم گرفتند حق‌دفاع یعنی‌قتل عام دشمنانشان‌را ازشاه بگیرند.[2]

---

۱ ـ باید دانست که مثال مؤلف درباره ایران مربوط بادوار قدیم و ازمنه‌ایست که پادشاهان مستبد سلطنت میکرده‌اند اکنون این مثال درباره ایران صدق نمیکند زیرا کشور ایران فعلا دارای رژیم مشروطیت و اصول دموکراسی و قانونگزاری وحکومت ملت درآن حکم‌فرماست و شاهنشاه ایران دموکرات آزادیخواه خوش قلب وبتمام معنی یك نیکوکار سیاسی است.

۲ ـ گرچه مؤلف این‌موضوع را ازلحاظ مثل‌وشاهد درمورد اجرای اوامر سلاطین در حکومتهای استبدادی ذکرکرده ومنظورش این‌بوده که‌امر سلطان در حکومت‌های استبدادی

بقیه‌در صفحهٔ بعد

با این احوال یك موضوع هست که میتوان آن‌را درمقابل‌ارادهٔ پادشاه‌قرار داد و آن عبارتست ازمذهب . اگر پادشاه مستبد امـر کند انسان پدر خودش را ترك کند میکند و حتی اگر امـر کند او را بکشد میکشد اما اگـر شاه دستور دهد مـردم شراب بنوشند نخواهند نوشید چه آنـکه مذهب چنین امری را نهـی

بقیه ازصفحه قبل

خوب یابدفوراً بایداجرا شودواگر هم‌متوجه مفاسد ومعایب آن شدندآن امررا نقض‌نمیکنند بلکه امرمجددی میدهند که‌نتیجتاً اثرامر اولی‌را خنثی بنمایداما دراین مثل یك‌قصه‌مفصلی هست‌که جزء داستانهای تاریخی‌و مذهبی قوم‌یهود درکتب عهدعتیق (تورات) ذکرشده وبرای اطلاع‌خوانندگان مختصری ازآنرا بطورخلاصه ذکرمیکنیم :

بطوریکه روایت شده‌است به‌یهودیان اجازه دفاع‌ندادند زیرااین عمل‌ناقض امرصادره میشد بلکه‌بآنها هم‌اجازه داده‌شد دشمنان خودراقتل عام‌نمایند همانطوریکه بدشمنان آنهاقبلا اجازه داده‌شده بودآنها راقتل‌عام کنندتفصیل‌و علت‌این قضیه‌ازاین قراراست:

درعهد آسوئروس یااخشورش که‌همان**خشایارشا** پادشاه مدباشد درشهر **شوش** که‌پایتخت آن‌پادشاه بوده‌است جشنی برپا ساختندکه هفت‌شبانه روزاین‌جش ادامه داشت‌و پادشاه‌ازفرط خوشی‌و مسرت امرداد ملکه‌زن اوکه **وشتی** نام‌داشت وبینهایت زیباوقشنگ بودبمجلس‌جشن بیایدتا اورابه درباریان ورجال‌وحاضرین معرفی‌کند وازخوشگلی اوبرخود ببالد ولی ملکه «وشتی» ازفرمان پادشاه سرپیچی نموده بمجلس‌جشن حاضرنشد پادشاه‌از سرپیچی‌او غضبناك شده‌با مشاورین خوددرباره‌تنبیه‌ملکه وچاره‌این سرپیچی واثراتی‌که درکشور بزرگ‌اومینمود مشورت‌کرد هفت‌نفر ازرایزنان درجه‌اول کشوربپادشاه اظهـار داشتند این رفتار ملکه باعث میشودکه همه‌زنان بشوهران خودسرپیچ و گردنکش شوندوباید امـر پادشاه صادر گردد که «وشتی» دیگربحضور شاه‌نیاید وملکه نباشدودیگری بجای‌او انتخاب‌گردد درتمام‌کشورمقرر گرددکه زنان‌باید نسبت‌بشوهران خودمطیع وآنهـا را محترم دانسته ازاوامر آنان سرپیچی نکنند پادشاه‌هم همین‌کاررا کردو ضمناً برای انتخاب‌جانشین «وشتی» مقررداشت که‌ازبهترین دختران‌کشورعده‌ای راجمع نموده درحرمسرا بتربیت‌بگمارند تا هرکدام مورد پسند شاه‌شدند برای‌خویش انتخاب نمایددربین درباریـان خشایارشا یك‌نفر مردیهودی بودکه**مردخا** نام‌داشت وازاسرای بابل‌بود ویك‌دختر قشنگی‌داشت که‌اسماً دختراوولی حقیقتاً دختربرادرش بوداین دختر اسمش «استر» (استر اسم‌فارسی بمعنای ستاره است اسم عبری اوهدسه بود) ودر نهایت قشنگی بوددرضمن دخترانی‌که درحرمسرا بتربیت‌آنها پرداختند استرراهم بدستیاری**مردخا** آوردند واتفاقاً دختری‌که بیش‌از همه‌جلب محبت‌شاه راکرد وبهتر ازهمه تربیت‌شد استربود وخشایارشا اورا بجانشینی **وشتی** ملکه‌کرد چون اوملکه شد**مردخا** به‌پشتیـانی **استر**دردربار نفوذ بیشتری پیداکردولی نسبت‌خودرا با**استر** واینکه **استر** یهودی است‌مکتوم میداشت‌غرور **مردخا** باعث‌شد که‌نسبت به **ماهان** صدراعظم وشخص‌اول دربار بی‌اعتنائی کند (بعضی نسبت تصنیف‌کتاب استر رابمردخای یهودی دادند وبعضی گفته‌اند عزیر نوشته است) رفتار **مردخا** موجب‌خشم‌وغضب **ماهان** شدودر صدددفع‌اوبرآمد ، دریکی ازجشنهـاپادشاه رانسبت‌به«مردخا» بدبین‌کرده وبشاه وانمودکرد «مردخا» وقوم یهود که بستگان اوهستند احکام واوامر شاه‌را اجرانمیکنند ومرام مخصوصی دارندشاه غضبنـاك شده‌امری صادرکرد که‌درتمام کشور ایران

بقیه‌در صفحهٔ بعد

کرده وقوانین مذهبی اجازه نوشیدن شراب را نمیدهد ولواینکه پادشاه بخـواهد وفرمان دهد.

آری قوانین مـذهبی اصول عالیتری هستندزیرا هم بر پادشاه وهم بر اتباع فرمانروائی میکننداما ازلحاظ حقوق‌طبیعی چنین‌نیست زیرا فرض‌میشود که‌پادشاه

بقیه ازصفحه قبل

آنزمان که‌ازهند تاحبشه بود یهودیان راقلع وقمع وقتل عام نمایند ، درضمن قتل‌عام **مردخا** مغضوب‌و درمانده شدوتمام‌کسان‌اورا غارت‌کرده ومیکشتنددرصدد چاره برآمدند **واستر** رااز جریان‌قضایا مطلع‌نمودند «استر» که‌تاآنزمان یهودی‌بودن خویش‌را مکتوم داشته بود آشکار نمود وباانده‌و ملال‌نزد شاه‌رفت وخدمتی‌را که‌یك‌وقتی مردخا بشاه‌کرده بوددست آویزقرار دادوبشاه عرضه‌داشت «خدمت‌مردخا این‌بود ، وقتی‌دونفراز خواجه‌سرایان درمقام‌سوء قصدی برعلیه شاه‌برآمده بودندمردخا بشاه‌خبر داده‌ومانع‌انجام قصدسوء آنان‌شده بود پاداشی‌هم‌در مقابل‌آن‌از شاه‌دریافت نکرده‌بود» این‌کسی که بشاهنشاه خدمت کرده وپاداشی ندیده دراثر بدگوئی وتفتین«هامان» مغضوب‌و کسان‌اورا بامرشاه قتل‌عام میکنندو حال آنکه‌او عموی‌من است‌سزاوار نیست‌من ملکه‌باشم وقومم دراثردسیسهٔ هامان‌چنین مصیبتی ببیند (**استر** باعث‌شد که‌مالیات یهودتخفیف یافت) شاه‌درآن مجلس‌هامان رااحضار ونسبت‌باو خشمگین‌میشودهامان میفهمدکه «استر» کاراورا ساخته‌است سپس‌در مقام‌تضرع وزاری روز بعدبپای **استر** میافتدو درچنین حالی‌خشایارشا واردمیشودو **هامان** را درحال پابوسی **استر** میبیندو تصور میکند او نسبت بملکه‌استر سوءقصدبی‌عصمتی داشته‌است نسبت‌باو بشدت‌خشمگین می‌شود آنوقت‌بخواهش استرامر مجددی صادرمیکند که‌قوم‌یهود هم‌حق‌دارند دشمنان‌خود راقتل‌عـام کنندواین‌عمل‌در روزسیزدهم آدارکه‌شاید آذرباشد واقع‌میشود ویهودیان هم‌بقتل‌عام دشمنان خوداقدام میکنند **هامان** رادرچوبه داری‌که خودش‌درخانهٔ خودبرای **مردخا** تهیه‌کرده بودبدار میزنندوده‌پسر اوراهم میکشند در نتیجه بامر **استر** این روز برای قوم یهود یکی از روزهای شادمانی و عید مقرر میگردد که تاکنون هم قوم‌یهود به یادبود این واقعه این‌روز رابنام جشن **پوریم** عید میگیرند .

چون‌پایتخت ییلاقی خشایارشا پادشاه مددر شهرهکمتانه (همدان) بوده است **استر** در آن‌شهر بدرودزندگی گفته وهنوزمقبره **استر** دختریهودی که‌ملکه ایران‌بوده وموجب نجات قوم‌یهود ازدست‌هامان صدراعظم ایران‌وچیره شدن‌بردشمنان گردیده‌زیارتگاه‌یهودیان درشهر همدان است، بهترین تراژدی **راسین** شاعربزرگ فرانسه قصد**استر** است.

این‌بود مختصری ازقضیه‌ولی ازخلال جریان‌آن هرخواننده میفهمد که منظور تشریح مفاسدحکومت استبدادی وصدور اوامر بی‌چون وچرا واجرای فوری‌آن اوامر است‌دراین‌قضیه خودخواهی وغدروحیله وتکبر وخودپسندی بدی‌اوضاع‌دربار استبدادی باعلادرجه‌بروزوظهور جلوه‌گری میکندودیده میشودیك فرمان‌قتل‌عام براساس‌عجب وخود پسندی صادرشده وفرمان دیگری برروی‌اصول مکروحیله‌صادرمیشود دراولی عده‌ای‌بیگناه بعلت‌غرور یك‌نفرودردومی بسیاری بی‌تقصیر بمناسبت حیله‌یك‌نفر دیگربدیار نیستی‌رهسپار میشوند وپادشاه هم که‌مستبد است‌بدون مطالعه‌اوامری صادرمیکند واجرامیشود وچون امراولی نبایدنقض شودامر دومی‌هم علی‌رغم آن‌امرصادرمیگرددوهردو اوامربرای‌کشور وجامعه زیان‌بخش‌و تولیدمفاسدی‌مینماید که‌آثار آن‌هنوز هم‌باقی است. مترجم

بیش ازیك فرد ازافراد بشر نیست.

در کشورهای مشروطه ومعتدل شرافت قدرت را محدود مینماید، پس کسی باپادشاه صحبت‌ازقوانین مذهبی‌نخواهد کرد زیرا یکنفر درباری اگرچنین کاری بکند قابل تمسخرخواهد بود ولی‌لاینقطع صحبت ازشرافت مینماید .

ازاینجاست که تغییرات در اطاعت پیدا میشود شـرافت طبعاً مطیع چیزهای غیرعادی است ومردم هم‌بایستی از آنها اطاعت وتبعیت کنند .

اگرچه‌طرزاطاعت دراین‌دوحکومت مختلف‌است بااینحال‌قدرت‌آن یکسان است‌پادشاه بهرطرف متمایل بشود کفهٔ ترازو بآن طرف متمایل میگرددو‌بپادشاه اطاعت‌میکنندتفاوت‌اینجاست که درحکومت‌مشروطه‌وزیران قابل‌تر وکارآزموده‌تر ازوزیران حکومت استبدادی میباشند.

فصل یازدهم

تفکرونتیجه راجع بآنچه‌گفته شد

این بـود اصول ایـن سه حکومت : ولی معنی آنچه گفته شد این نیست که در تمام حکـومتهای جمهوری فضیلت حکمفرماست بلکه منظوراینست **میبایستی چنین‌باشد** همچنین از بیانـات گذشته ثابت نمیشود که دریك‌حکومت مشروطه شرافت حتماً موجوداست یا دریك حکومت استبدادی ترس ومرعوبیت قطعاً وجود دارد لیکن **میبایستی چنین باشد،** زیرا اگرغیرازاین باشد حکومت ناقص‌خواهد بود .

کتاب چهارم

قوانین‌تربیت باید بااصول حکومت متناسب باشد

فصل اول

قوانین تربیت

قوانین تربیت اولین قوانینی هستندکه برما حکمفرمائی می کنند وازآنجائی که این قوانین ما رابرای افراد ملت بودن حاضرمیکنندهر خانوادهٔ بخصوصی بایدمطابق نقشهٔ خانواده بزرگی کـه شامل همه خانواده‌هاست ونامش جامعه است اداره شود .

اگرملت بطورکلی دارای اصولی باشد قسمتهائی که آنرا تشکیل میدهند یعنی خانواده‌ها هم دارای همان اصول خواهند بود بنابـراین قوانین تـربیت در حکومت‌ها مختلف میباشد . پس قوانین تربیت بتناسب نوع حکومت از این قرار خواهد بود :

درحکومتهای‌مشروطه مبنی‌برشرافت‌ودرجمهوریت‌براساس‌تقوی ودرحکومت استبدادی براصول ترس واطاعت استوار خواهند بود .

فصل دوم

تربیت درحکومت مشروطه

درکشورهای مشروطه پایهٔ تربیت در آموزشگاهها گذاشته نمیشود بلکه هنگامی که افراد داخل اجتماع میشوندتربیت

آنها آغازمیگردد اجتماع همان است که آنرا مکتب شرافت میتوان نامید و استاد بزرگواری است که باید مردم را هدایت کند دراجتماع همیشه این‌سه چیزدیده و شنیده میشود :

درفضائل کمی نجابت، دراخلاق کمی صداقت، دراطوار ورفتار کمی‌ادب اما فضائلی که در مشروطیت بما میآموزند نتیجه‌اش آنست که شخص نسبت بخودش بیش از دیگران توجه پیدا میکند و این موضوع سبب دور شدن ما بهم میهنان میگردد و بلکه موجب تفکیك و تشخصاتی شده برای مانسبت بهمنوعان مزایائی ایجاد میکند .

در کشورهای مشروطه طرز قضاوت دربارهٔ اعمال مردم باینطریق است که: اعمال مردم‌را از نظرزیبائی مینگرند نه از نظر نیکی ، ازنظر بزرگی می‌نگرند نه از نظر درستی ، از نظر خارق‌العاده بودن مینگرند نه از نظر معقول بودن ، بنابراین کسی دنبال‌کارهای خوب نمیرود بلکه مردم دنبال‌کارهای قشنگ میروند پس در کشورهای مشروطه بمجرد اینکه یك چیزی با شرافت موافق شد مشروع میگرددآنوقت است کدشرافت یاقاضی‌میشود وآنرا مشروع میسازد ویاسفسطه‌باف میشود وآنرا منطقی‌جلوه میدهد .

دراثر وجود شرافت مغازله در کشورهای مشروطه جائز است اعم از اینکه ناشی از احساسات قلبی باشد یا از روی جلب و تسخیر قلوب ، همین امر دلیل این قضیه است که درکشورهای مشروطه اخلاق مردم بپاکی کشورهای جمهوری نیست .

شرافت، حیله و خدعه را اگرمربوط بعظمت فکر و توسعهٔ هوش و یا بسط معاملات باشداجازه میدهد، چنانکه درسیاست ونازك‌کاری‌های‌آن حیله مجاز است وشرافت را جریحه‌دار نمیسازد، شرافت چاپلوسی را تجویز میکند و تنها درموقعی منع مینماید که‌برای تحصیل یك‌ثروت بزرگ بعمل آید که دراینصورت چون‌پستی طبع را میرساند وباشرافت مغایرت داردممنوع است.

اما در بارهٔ اخلاق: گفتیم که در حکومت مشروطه روی اصول تربیت باید

اخلاق بااندك صداقتی مخلوط باشد پس دراینصورت باید حقیقت را درسخن رانیها رعایت‌کرد اما باید فهمید آیا این حقیقت‌گوئی فقط ازلحاظ عشق بحقیقت است، بهیچوجه بلکه حقیقت را برای این میخواهندکه مرد حقیقت‌گو در انظار جسور و متهور جلوه می‌کندو در واقع یك چنین مردی تابع درستی و حقیقت موضوعی است‌که بیان می‌کند و اهمیتی نمیدهدکه دیگران حرف او را چگونه تلقی می‌کنند.

بهمین جهت است‌که درکشورهای مشروطه زمامداران بهمان اندازه‌که این نوع صداقت را توصیه می‌کنند بهمان اندازه بصداقت توده‌که خیلی راست و ساده است اعتنائی نمی‌کنند و آن را حقیر می شمارند زیرا شرط فوق در آن وجود ندارد .

بالاخره درحکومتهای مشروطه تربیت‌اندکی‌ادب رادراطوارو رفتارایجاب می‌کند زیرا مردمانی‌که برای زندگی باهمدیگربوجودآمده‌اند، برای‌اینکه‌از یکدیگرخوششان بیاید نیزخلق‌شده‌اند وهرکس رسوم‌ادب‌را مراعات نکندچون مورد تنفروانزجارهمنشینان‌خودخواهد شدبقدری‌موردبی‌اعتنائی‌می‌شود که‌ازانجام هرکارنیکی‌عاجز می گردد .

امابایددانست‌که در حکومت مشروطه ادب از چنین سرچشمه پاکی آب نمی‌خورد بلکه‌ازمیل بتشخص تولیدمی‌شوددرحکومت‌مشروطه‌مؤدب‌بودن‌زمامداران یا نتیجه غروراست‌یاخوششان می‌آید اطواری داشته باشندکه ثابت‌کنند در پستی بوجودنیامده‌اند ومحترم بوده وهستندوبااشخاصی‌که دراغلب‌ازاوقات‌مطرودجامعه بوده‌اند معاشرت‌نکرده‌اند .

درحکومت‌مشروطه‌ادب‌ازدربارریشه میگیرد وانتشارمی‌یابدیك مرددرباری که بخوداهمیت‌میدهد سایرین راکوچك می‌بیند ودر نتیجهٔ همان غرور و عُجب مصنوعی‌که بخودمی گیرد مؤدب‌میشود .

ازاینجاست‌که بایدنسبت بهمه‌کس احترام‌کرد تا اینکه هم صاحب ادب و هم کسانی‌که ادب متوجه آنهاست خوشوقت‌گردند زیرا این طرز ادب میفهماند

صاحب آن که مرد مؤدبی است یا ازدرباریان است یا لیاقت درباری شدن‌را دارد.

درمشروطیت اوضاع دربار ایجاب‌میکند که انسان‌بزرگی‌طبیعی‌خود را ترك کرده و یك بزرگی مصنوعی بخودبگیرد این‌حال‌بزرگی‌ساختگی‌بیشتراز بزرگی واقعی درباریان‌را خوش‌آینداست زیرا یك حال‌شکسته‌نفسی شریف بآنهامی‌دهد که بسایرین‌هم سرایت‌می‌کند واین‌سرایت‌بتناسب‌مسافتی که ازسرچشمه‌آن‌دورمیشود بطور نامحسوسی‌ازتکبر و غرورش میکاهد واما ادب آن بحال خود باقی میماند اینست که درحکومتهای مشروطه‌دیده‌می‌شود افرادعادی‌بدون اینکه‌غروردرباریان راداشته باشندادب آنان‌را دارا می‌باشند.

در دربارسلیقه‌های لطیف درهرچیزی‌یافت می‌شود و آن از استعمال متوالی چیزهای‌زیاد، ازتنوع وفراوانی و اختلاط هوسهای مطبوع ودلپذیر و بالاخره از خستگی‌لذات که درسایه‌ثروت‌زیاد تولیدمیگردد ناشی میشود.

در این‌صورت تربیت شامل تمام این چیزهاست و کسی که دارای تمام این وضعیتها باشدمردی‌با تربیت و دارای تمام‌فضائلی میباشد که درحکومت مشروطه لازم است ، در این حکومت شرافت بهمه‌چیز داخل شده و در تمام‌اقسام فکر و در تمام انواع احساسات داخل می‌شود وحتی اصول حکومت‌را اداره می‌کند .

این سبك‌شرافت عجیب باعث می‌گردد که فضائل همانهائی باشند که روش آن ایجاب می‌کند وبطوری که مقتضای آنست فضائل را تغییرحالت‌می‌دهدوبرای تمام چیزهائی که مربوط بمردم است مقرراتی وضع می‌کند و وظایف را توسعه می‌دهد یا محدود می‌نماید اعم ازاینکه‌هرگونه وظیفه‌ئی‌باشد چه‌مذهبی چه‌سیاسی چه‌اخلاقی.

در حکومت مشروطه چیزی بالاتر از اطاعت شاه‌نیست نه قوانین نه مذهب و نه شرافت بااین وصف همین شرافت که تحت‌الشعاع اراده شاه استمقررمی‌دارد که پادشاه‌هرگزکاری نکند و امری ندهد که سلب شرافت از مردم بنماید زیرا در صورتی که سلب شرافت ازکسی بشود دیگر شایستگی خدمت شاه را نخواهد داشت .

کریبیون[1] ازکشتن **دوك‌دوگیز** امتناع کرد ولی به‌**هانری** سوم‌پیشنهاد کرد که برعلیه اوجنگ‌تن‌بتن‌بنماید.

پس ازواقعهٔ **سن‌بارتلمی**[2] شارل نهم بتمام فرمانداران امر کرده بود که **پروتستانها** راقتل‌عام نمایند ولی‌**ویکنت‌درت** فرماندار **بایون** بپادشاه‌نوشت:

«اعلیحضرتا در میان سکنهٔ شهر و لشکریان مردمان نیك و نیك فطرت و سربازان خوب یافتم اما یك میرغضب پیدا نکردم بنابراین‌آنها و غلام ازپیشگاه ملوکانه استدعا می‌کنیم که بازوها و زندگی ما را برای‌کارهای انجام شدنی بکار ببرند» .

بنظر این‌شخص‌بزرگ وشجاع وجوانمرد بیغیرتی یك‌کارمحال بود.

شرافت‌خدمت‌کردن بشاه‌رابیش ازهرچیزی‌توصیه‌می‌کند، درواقع‌سربازی شغل‌تشخص‌آمیزی است بااین‌دلیل که تصادفات وموفقیتهاوحتی‌بدبختیهای ناشی از خدمت‌سربازی‌انسانرا بسوی‌بزرگی سوق می‌دهد .

اما شرافتی که این‌وضعیت‌راایجاب می‌کندمیخواهدخودش درهرحال‌حاکم باشد و بهمین‌جهت‌اگرجریحه‌دارشود گاهی ازاوقات ایجاب می‌نماید که ازکارها صرفنظر نموده منزوی گردد.

شرافت اینطور اقتضامی کند که انسان داشتن مقام یاصرفنظر کردن‌ازآنرا یکسان پنداشته و این‌آزادی فکررا مافوق ثروت بداند بنابراین شرافت دارای قوانین عالیه‌استوتربیت‌بایدباآن وفق‌بدهد مهمترین‌قواعد شرافت آنست که‌انسان برای‌زندگی‌خودقدروقیمتی قائل‌نشود ولی مجازاست که نسبت بمایملك واقبال و موفقیت خودهرنوع عملی‌رابکند.

دومین‌قانون شرافت‌این‌است که وقتی کسی‌بمقامی رسیدکاری‌نکند که معلوم شود برای‌اشغال آن‌مقام‌شایسته‌نبوده وعدم‌لیاقت‌خودرا ظاهرسازد.

---

۱ ـ کریبیون سردارمعروف هانری‌سوم وچهارم درقرن پانزدهم بوده‌است.

۲ ـ واقعهٔ سن‌بارتلمی قتل عام معروفی است‌که **کاتولیك‌ها** ۲۵ هزار نفر پروتستانی را در پاریس کشتند وچون ناقوس کلیسای سن‌بارتلمی برای اینکار زده شد باین اسم نامیده شده است . مترجم

قانون سومش این است اعمالی را که شرافت ممنوع کرده است مرتکب نشوند ولو اینکه تحمل ممنوعیت آن اعمال سخت باشد و قوانین جاریه هم در آن منع شریك نباشند چه آنکه درچنین موردی ممنوعیت خیلی سخت‌تر خواهدبود وشرافتمند باید چنین منعی‌را برخود هموار نماید وهمچنین است آنچه را که شرافت توصیه بنماید و قوانین در آن موضوع ساکت بوده وامری نداده باشند آن نیز از اموری است که انجام آن از عهدهٔ اشخاص شرافتمند برمیآید و بسیاری از آن امور در نهایت علو همت باید انجام بگیرد[۲].

فصل سوم

تربیت در حکومت استبدادی

همانطوری که در کشورهای مشروطه تربیت برای تهذیب اخلاق و علو همت و توسعه صدر می کوشد و جوانمردی را می آموزد، در کشورهای استبدادی بهمان اندازه برای پستی ودنائت مردم جدیت بخرج می‌دهد واشخاص‌را ناجوانمرد بارمیآورد .

دراین کشورهامردم باید بردگی و بنده منشی را پیشه کنند . زیرا در این کشورها هرفرماندهی فرمانبردار همهست وهرظالمی درعین حال مظلوم است وهر ستمگری ستمکش نیزمی‌باشد : آری چه‌خوبست که قلب انسان هم نسبت بنوع خود اینطور باشد.

اطاعت بی‌اندازه مستلزم این است که شخص مطیع وجاهل باشد تا بتواند خوب اطاعت بکند وحتی‌باید فرمانده هم جاهل باشد زیرا مشورت کردن و

۱ ـ برای روشن‌شدن این‌موضوع میتوان‌تکدی رادرزمان فقروتنگدستی مثال‌زدزیرا این‌عمل ازطرف‌مقننین منع‌نشده ولی‌شرافت‌آنرا اجازه‌نمیدهد دراین‌صورت تحمل چنین‌امری یعنی‌درعین فقرسؤال نکردن خیلی‌سخت میباشد.

۲ ـ در این مورد نیز میتوان دستگیری از بینوایان را مثال زد زیرا این عمل امرقانونی نبوده ولی‌یك وظیفهٔ شرافتمندانه‌ئی است‌که صاحبان اخلاق و مردمان شرافتمند بدان اقدام مینمایند . مترجم

استدلال وتعقل واظهار تردید درکارها موضوع ندارد فقط خواستن است و بس و همینقدر که اراده شروع شدباید انجام شود،کافی است که بخواهند ودیگر هیچ.

درحکومت‌های استبدادی هر خانه یك‌حکومت جداگانه‌است ، تربیت که مهمترین منظور از آن زندگی کردن با دیگران است در این کشورها خیلی محدود است .

تربیت درحکومت استبدادی عبارت از اینست که ترس را درقلوب جایگیر نمایند وچنداصول‌مذهبی ساده بذهن بسپارند زیرا دانش درآنجاها خطرناك است ونتایج شوم در بردارد .

و اما در خصوص فضائل و تقوی ، بطوریکه ارسطو در کتاب سیاست خود می گوید: «تقوی وفضائل خاصی‌نیست که اختصاص بغلامان داشته‌باشد!! تابگوئیم درحکومت استبدادی تقوی وفضائل‌موجود است چه‌آنکه‌همه کس دراین‌حکومت بنده است .»

پس تربیت دراین‌حکومتها درواقع بمنزلهٔ هیچ است ووجود ندارد زیرا تا تربیت افرادبکلی‌ازبین‌نرود حکومت استبدادی بوجود نمیآیدبهتربگوئیم‌اول‌باید یك‌فرد بد بوجودآورد تا اویك غلام خوب بشود .

چرا تربیت سعی کند یك‌فرد خوب بوجودآورد تا اورا در مصائب عمومی شریك کند وبالنتیجه بدبخت نماید ؟

چه‌آنکه اگر فردی خوب تربیت شده و دولت را دوست داشته باشد باین فکر می‌افتد که پیچ و مهرهٔ حکومت را قدری سست کند ودرکارها دست ببرد و چنین طرزفکری مخالف روح حکومت‌استبدادی‌است چنین فردی اگرموفق‌نشود ازفشار احساسات وتأسف تلف‌خواهدشد واگر موفقیت حاصل کند باخطری‌مواجه می‌شود که هم خودش وهم کشور وهم‌پاشاه معدوم می گردند .

فصل چهارم

تفاوت نتایج تربیت نزد ملل باستانی ودر میان ما

اغلب ....

ملتهای باستانی درحکومتهائی زندگی می‌کردند که اساس آنها مبنی برتقوی بود هنگامی که تقوای آنها بمنتهی درجهٔ قوت می‌رسید چیزهائی بوجود می‌آوردند که ماامروز نمی‌بینیم وروحهای کوچك‌ما را دچارحیرت می‌کند تربیت آنها نسبت بما مزیت دیگری هم داشت باین معنی که هیچوقت مورد تکذیب واقع‌نمی‌شد درمیان افرادآنها منقدی نبودکه باآن تربیت مخالفت کند و تربیت همه از اول تاآخر یك‌نواخت بود .

اپامی‌نونداس درسال آخر زندگی خود همان چیزهارا می‌گفت ومی‌شنید ومی‌دید ومیکرد که درسنین پرورش اوشروع شده بود .

امروز ماتحت تأثیر سه‌پرورش مختلف ومتضاد هستیم :

تربیت پدران، تربیت استادان ، تربیت جامعه، چیزیکه در پرورش سومی بما میگویند تمام افکار ناشی ازتربیت اولیدرا بهم می‌زند قسمتی از این پیش‌آمد ناشی‌ازاین‌است که دربین‌ماها بین تعهدات مذهبی‌وتعهدات‌اجتماعی تناقض‌وجوددارد وحال‌آنکه قدیمی‌ها با این وضع‌آشنا نبودند .

فصل پنجم

تربیت درحکومت جمهوری

در این‌حکومت است که جامعه بتمام نیرو وتأثیرات تربیت‌نیازمندمی‌باشد زیرا ترس درحکومت‌استبدادی دربین‌تهدیدها وتنبیه‌هاخود بخودپیدا می‌شودهمانطور که‌شرافت درمشروطه بوسیله‌آمال وآرزوها وهوسها بوجود می‌آید وآنهارا تشویق میکند .

اما تقوای سیاسی عبارت از جهاد با نفس و از خود گذشتگی است کـه آنهم

همیشه‌کار خیلی‌مشکل وپرزحمتی است .

این‌تقوی را میتوان قانون دوستی ومیهن‌پرستی نام داد، محبت‌نسبت‌بقانون ونسبت بوطن‌است که ایجاب می‌نماید انسان همواره منافع عمومی‌را برنفع‌شخصی ترجیح بدهد چنین محبتی کلیهٔ فضائل خصوصی را بانسان می‌آموزد و این فضائل همان ترجیح دیگران نسبت بخویش می‌باشد .

این محبت تعلق خاصی بدموکراسیها دارد وجزء خصوصیات این حکومت است زیرا فقط دردموکراسی‌هاست که حکومت بدست هریك ازافراد سپرده شده.

حکومت هم مانند چیزهای دنیاست که برای حفظ آن بایدآن‌را واشخاص دوست داشت هرگزشنیده نشده است که بگویند پادشاهان‌سلطنت را دوست‌ندارند مستبد ازاستبداد متنفرند .

پس درجمهوریت هم همه چیزبسته بایجاد این محبت است و تربیت باید در تولید این‌محبت بکوشد تاتقوای سیاسی بوجودآید .

یك‌وسیله مطمئن برای اینکه اطفال دارای این محبت باشند همین است که پدرانشان نیزآن محبت را داشته باشند .

معمولاً انسان اختیاردارد که دراطلاعات خود اطفال خودرا سهیم گرداند و همچنین اختیار دارد که‌آمال وآرزوهای خودرا بطفل خود تلقین نماید .

اگر این‌طورنشود واین تربیت بعمل نیاید معلوم می‌شود که‌آنچه در خانهٔ پدر بفرزندان تلقین کـرده و آمـوخته در نتیجهٔ تأثیرات خارجی در جامعه از بین رفته است .

ملت جوان ومللی که درحال رشد هستند هرگز فاسد نمی‌شوند بلکه ملتی فاسد می‌گردد که رجال ومعمرین‌آن فاسد شده‌باشند .

فصل ششم

بعضی‌ازسازمانهای یونانیان

.... ملتهائی که‌درتحت فرمان‌یك‌حکومت

ملی زندگی می‌کنند باید دارای تقوی باشند، ملل یونان قدیم متوجه این نکته شده بودند و برای تلقین این تقوی به‌تأسیسات مخصوصی پرداختند .

وقتی که شما درزندگی **لیکورك** مطالعه کنید وقوانینی را که او برای اهالی **لاسدمون** تدوین کرد بخوانید گمان میکنید که تاریخ **سوارامب‌ها** را می‌خوانید همینطور قوانین **کرت** نسخه اصلی قوانین **لاسدمون** بود و قوانین **افلاطون** همان قوانین است که جرح وتعدیل شده .

با کمی‌توجه انسان‌تعجب می کندچه قریحهٔسرشاری برای‌این‌قانونگزاران لازم بوده که توانسته‌اند قوانین را طوری وضع کنند که درعین حالی کــه مخالف آداب ورسوم عمومی‌بوده‌است‌نتایج نیکوئی‌دربرداشته ومنظورآنانراحاصل‌میکرده وخردمندی خودرا بعالمیان نشان داده‌اند .

لیکورك دله دزدی[1] را با روح عــدالت و سخت‌ترین بندگی را با منتهای

[1] ـ دراینجا لازم‌است بحثی‌راکه‌ولتر راجع‌بمجاز بودن‌دزدی دربین‌ملت اسپارت کرده است‌بطور خلاصه بیان‌کنم :

ولتر چنین‌میگوید : «خیلی‌غریب است‌دزدی بمعنای فعلی‌در بین‌اسپارتی‌ها مجاز‌بوده باشدو حال‌آنکه دربین ملل‌قدیمه سرقت‌گناه بزرگی بودوبخصوص درمیان سیت‌ها بزرگترین جنایت‌بوده است آیاممکن است‌باور کرد که قانونگزاران متین‌اسپارت دزدی‌رامجازوموجبات هرج‌ومرج رافراهم نموده باشند ؟ ! عجیبتر اینکه **پلوتارك** مورخ زنــدگی **لیکورك** قانون گزار معروف اسپارت‌که آداب‌و رسوم اسپارتی راشرح میدهداز سرقت‌اظهار تنفر نمینمایدو گوئی‌امر عادی‌بنظرش میرسد سایرکسانی هم‌که راجع به‌اسپارت چیزهائی نوشته‌اند همینطور سرقت رایك امرعادی تلقی‌کرده‌اند وحال‌آنکه قانونگزاران امروز از این امربشدت اظهار تنفر مینمایند . »

بایددانست آن‌دزدی‌که دراسپارت امرعادی‌بوده‌بدین نحوبوده‌است : جوانان درمواقع بخصوص وبرحسب امررؤسا وفرماندهان خوددزدی میکردند واین‌عمل مطابق آداب ورسوم زمان‌بود ومنظور ازآن‌این بودکه جوانان متهورو زبر دست تربیت شوند تادر موقع جنگ بتوانند سختی‌هارا تحمل‌کنند وبا آذوقه کم‌مدت‌بسیاری سرکنند زیراغیراز خوراکیهای‌مختصر وسبزیجات وحبوبات چیزدیگری نمیدزدیدند، آنهم‌برای جبران نقص تغذیه‌آنها بودو موظف بودندمعاش خودرا شخصاً تأمین‌کنند گرسنگی برای‌آنها امرعادی بودبهمین جهت‌در جنگها دشمنان **اسپارت** زودمغلوب میشدند و ازپا در میآمدند ودر اراضی خشك‌و بی‌حاصل بواسطه عدم‌دسترسی به‌آذوقه ازبین‌میرفتند ولی‌جوانان **اسپارتی** درهمین‌نقاط باندازه رفع گرسنگی آذوقه بدست‌میآوردند منظوردیگر ازدزدی این‌بود که‌مردم دراین ایام بخصوص یعنی اوقات جنگ درحفظ اموال‌خود دقت‌بیشتری‌بکنند وبرای‌نگهداری دارائی خویش ورزیده شوند تا بچنگ دشمنان آنها نیفتد .

بقیه در صفحهٔ بعد

آزادی و بدترین احساسات را با بزرگترین اعتدال مخلوط کرد ، وقتی بقوانین **لیکورك** دقت شود ظاهراً اینطور بنظر می‌آید کــه قانگزار خواسته است تجارت وصنعت وداد وستد ورواج پول وهنرهای زیبا را منع نماید و در عین حال غرور و جاه‌طلبی وحقد و حسد ودشمنی‌را تحریك و تشویق کند ومثل اینست که **لیکورك** توجهی باحساسات طبیعی بشر نداشته و نمی‌دانسته که باید زن و مرد باهم زندگی کنند وهرمرد و زنی فرزند می‌خواهد وبنظر اینطور می‌آید که او مخالف عفت و عصمت بوده است .

اما نبوغ قانونگزار را مشاهده کنید کــه باوجود تمام این قوانین عجیب اسپارت با سرعت غریبی بطرف ترقی و سعادت رفت و هیچ‌ملتی نتوانست او را شکست بدهد زیرا ملل غالب نمی‌توانستند قوانین وتمدن اسپارت را از دستش بگیرند .

در **کرت‌ولاکونی** هم این قــوانین حکمفرما بود و بهمین جهت **لاسدمون** آخرین جائی بود که‌در مقابل‌مقدونی‌ها تسلیم‌شد و **کرت** آخرین‌محلی‌بود که‌طعمه فتوحات رومی‌ها گردید یعنی کمال مقاومت را در بارهٔ هجوم کنندگان نمودند

بقیه از صفحهٔ قبل

ضمناً باید دانست‌در**اسپارت** اصل‌مالکیت وجودنداشته‌وحتی کسی مالك‌زن خودنبوده است‌تادزدی که‌فرع آنست‌معنی داشته‌باشد ویاآنرا جرمی‌فرض کنندفقط یك‌عمل‌بمنزله گناه محسوب وقابل‌مجازات بودوآن عبارت‌از این‌بود که‌اگــرجوانان درحین سرقت بواسطه عدم مهارت‌گرفتار شونددراینصورت تنبیه‌میشدند غالباً‌برای‌ابرازشجاعت وشهامت‌عده‌ای ازجوانان نزدرئیس قبیله‌اسم مینوشتند وخودرا معرفی‌میکردند که‌دزدی‌های عجیب‌وغریب‌و خارق‌العاده خواهند کردمثلاخواهندتوانست عزیزترین وبهترین‌چیزی که‌فلان‌رئیس قبیله‌دارداز اوبربایند ودرصورت انجام‌این امربدریافت جایزه‌نائل میشدند.

بعلاوه‌از رسوم‌و قوانین **اسپارت** اطلاعات کاملی در دست نیست‌تا درباره آن بتوانیم درست‌قضاوت کنیم‌وفقط بعضی‌اطلاعات مختصراز کتاب **پلوتارك** وسایر مأخذهای تاریخی در دست‌میباشد فقط‌یك قسمت‌مسلم است‌که پیدایش‌عمل دزدی‌وکیفردادن باین عمل بعدازپیدایش حق‌مالکیت اختصاصی‌و استفاده انحصاری ازشیئی معین‌بخصوص بوده است وقطعاً‌این حق‌بطور مسلم وعموم‌وجود نداشته‌است تادزدی‌که فرع‌آنست بعنوان‌جرم قابل مجازات باشد اما اظهار تنفر قدیمیها هم یااز جنبهٔ‌ناجوانمردی وخفیه بودن عمل بوده ویا از لحاظ اینکه این عمل بــرخلاف رسوم و آداب بدون سابقه انجــام میشده در بعضی جــاها مورد تنفر و انــزجار قــرار میگرفته . مترجم

سامنیت هاهم‌همین‌تأسیسات‌راداشتند ودراثرمقاومت‌وقدرت‌ملی وتمدن‌بود که‌رومیها
۲۴ مرتبه‌بآنجاحمله‌نمودندتاتوانستندآنجارافتح کنند .

این‌عجایبی که‌در تأسیسات یونان وقوانین‌لیکورك‌دیده می‌شود درادوار بعداز
آنهم‌نتایج آن‌رادیده وفهمیده‌ایم.

وقتی یك قانونگزار درستکار ملتی را تشکیل بدهد در میان آن ملت پاکدامنی امر طبیعی خواهد بود.

بهمین‌جهت درمیان‌ملت‌اسپارت شجاعت وپاکدامنی امرعادی‌بود.

آقای **پن**یك **لیکورك** حقیقی است گرچه مقصود **پن**فقط صلح و صفاست و
مقصود **لیکورك** جنگ‌بود ولی‌این دونفر درراه بخصوصی که ملت خودرا هدایت
کرده‌اند و ازحیث نفوذی که نسبت بمردان‌آزاد داشته وازجهتی که برخرافات و
موهومات غلبه‌نموده و فائق آمده‌اند وهوسهای بیجا را منکوب نموده‌اند بهمدیگر
شبیه می‌باشند .

وضعیت کشور **پاراگوای** میتواند برای ما مثال دیگری باشد : گرچه بنظر
توده فرمانروائی یك گناه بزرگی‌است امادرحقیقت‌شخصی که‌بتواند بافرمانروائی
خود ملتی‌را خوشبخت‌نمایدکار نیکوئی انجام داده است .

مصلحین **پاراگوای** از جمله زمامداران نیکوکار هستند زیرا آنها توانستند
دربین یك ملت وحشی فکرداشتن مذهب را با احساسات طبیعی انسان‌وفق‌بدهند و
باین‌وسیله خرابیهائی راکه **اسپانیولیها** دراین کشور بوجود آورده بودند مرمت
نمایند و بیکی ازبزرگترین زخمهائی که برعالم بشریت وارد آمده بود مرهم
گذاشتند و درنتیجهٔاقدامات همین زمامداران‌مصلح است که ملت **پاراگوای** بااینکه
بدوی و وحشی بودند واز تواضع و فروتنی بوئی‌هم بمشامشان نرسیده بود امروز
بشرافت علاقمند شده وپیرو مذهب مسیح میباشند که اساسش برتواضع‌وفروتنی‌است
و بسا اتفاق میافتدکه اهالی پاراگوای بیش ازکشیشانی که مبلغ و ناشر این
مذهب هستند بتواضع علاقمندمیباشند . در سایه علاقمندی بشرافت و مذهب این
ملت توانست‌کارهای بزرگ انجام داده وموفق‌شود، توانست اقوام‌پراکندهٔ وحشی

را از جنگلها جمع‌آوری کرده بآنها خوراك و پوشاك یاد بدهد و اگر تصور شود
با این‌کار بتوسعهٔ صنایع میان مردم کمك کرده‌اند باز هم خیلی‌کار بزرگی انجام
داده‌اند .

زمامداران **پاراگوای** گوئی از جمهوری افلاطون سرمشق گرفته‌اند زیرا
نظیر همان رویه اشتراك اموال را مطابق جمهوری **افلاطون** قائل شده و احترامی
راکه او نسبت بخدایان‌دستور میداد بمردم توصیه‌نموده وترویج کرده‌اند وهمچنین
مثل دستورات **افلاطون** جدائی از بیگانگان را برای حفظ اخلاق حسنه برقرار
کرده و دقت نموده‌اندکه تجارت درانحصار افراد نباشدبلکه‌عموم مردم یعنی‌ملت
وکشور تجارت بکنند صنایع را ترویج‌کرده بدون اینکه تجمل را زیادکنند و
احتیاجات مردم را تأمین نمودند بدون اینکه هوی و هوس آنها را تشویق
نمایند .

زمامداران **پاراگوای**پول را از بین بردند زیرا پول است که ثروت‌مردم‌را
بیش‌ازحدود طبیعی زیاد میکند و بیهوده نگهداشتن چیزهائی راکه بیهوده جمع-
آوری‌شده میآموزد و هوی وهوسها را بطور لایتناهی بالامیبرد و ازاین‌جهت‌مزید
برقوای طبیعی میگرددکه برای تسکین هوی وهوسها وعواطف حد معین‌قائل‌شده
است پول‌بدست‌بشر وسیله‌ئی‌میدهد که‌همدیگررا فاسد کنند.

مردم **اپی‌دامنی** چون احساس کردند اخلاقشان دراثر ارتباط با خارجیان
فاسد میشود یکنفر قاضی انتخاب کردندکه بنام شهر وبرای‌شهر تمام معاملات را
انجام بدهد در اینصورت تجارت آنها بقانون اساسی صدمه نمیزد و قانون اساسی
مردم را ازمزایای تجارت محروم نمینمود .

فصل هفتم

در چه موقعی تأسیسات غیر عادی و بخصوص مفید خواهند بود

.... تأسیسات غیر عادی و بخصوص برای جمهوری مناسب و مفید

www.ketabha.org

هستند و بدرد این‌طرزحکومت میخورندزیرا که تقوای‌سیاسی‌اصل‌اساس آنست.

ولی برای ترویج شرافت در حکومت‌های مشروطه و یا ایجاد ترس در حکومت‌های استبدادی تأسیسات بخصوص واینهمه توجه و مراقبت چندان لزومی ندارد.

گذشته ازاین اینگونه تأسیسات فقط دریك دولت کوچك که در آن دولت میتوان بتربیت عمومی پرداخت وتمام افراد ملترا مانند یك خانواده‌پرورش داد امکان‌پذیرخواهدبود. امادرجاهای بزرگ‌عملی‌نیست:

قوانین **مینوس** و **لیکورك** و **افلاطون** توجه‌خارق‌العاده تمام افراد را بیك دیگر جلب مینمایند واین قانون‌گزاران دقتی داشته‌اند که مردم در روابط با یکدیگر نسبت بهم‌مواظب و مراقب باشند ولی باید دانست با آشفتگی و اهمال‌کاریها ودامنه‌داری معاملات در بین یك ملت‌بزرگ این‌ترتیب‌را نمیتوان‌اجازه داد و معمول داشت.

چنانکه گفته شد باید ازاین تأسیسات و ازاین دولت‌های کوچك‌پول‌راطرد نمود و ملغی کرد اما دراجتماعات‌بزرگ کیفیت و کمیت‌واهمیت معاملات‌و آسانی خرید و کندی‌مبادلات وجود یك‌میزان واندازهٔ مشترکی‌را ایجاب‌میکند که‌همان پول است‌زیرا برای اینکه‌قدرت بهمه جاتوسعه‌داده شود یا در همه جا از او دفاع شود باید چیزی‌را در دست داشت که مردم درهمه‌جا برای آن‌قدرت‌قائل شده‌اند و آن پول است.

فصل هشتم

توضیح یك‌عقیده‌متناقض قدیمیهاراجع‌باخلاق

پولیب

عدالت پیشه میگوید: موسیقی برای ملایم‌کردن اخلاق **آرکادها** [1] که هوای

۱ـ مصنف‌روح‌القوانین دراین فصل‌بقسمتی ازگفتهٔ پولیب‌اشاره‌نموده امابطورکامل‌این

بقیه درصفحهٔ بعد

کشورشان سرد وغم‌انگیز بود ضرورت داشت و اهالی **سی‌نت** که بموسیقی وقعی نگذاشته درقساوت وشقاوت ازیونانیها هم گذشتندودرهیچ‌شهری‌باندازهٔ آنجاقساوت دیده نشده است.

افلاطون بدون هیچ ملاحظه میگوید اگر در موزیك تغییر بدهند اساس دولت تغییر خواهدکرددرموسیقی نمیتوان تغییری دادمگراینکه در اساس دولت تغییری داده شود.

ارسطو که ظاهراً کتاب سیاستدا برای ابرازعقایدمخالف‌باعقاید افلاطون

بقیه ازصفحهٔ قبل

موضوع را نگفته است **ولتر** دراین باب مفصل‌تر گفته لذا با اقتباس از افکار ولتر توضیح داده میشود:

یونانیهای قدیم‌اعم‌از **آرکادها** وغیره به موزیك خیلی‌علاقمند بودند ولی موزیك تنها آهنگهای ادوات‌مختلف موسیقی نبوده‌است بلکه‌این کلمه شامل تمام‌صنایع مستظرفه وهنرهای زیبابود ودلیلی‌که دردست است‌اینست‌بسیاری ازرب‌النوع‌های‌صنایع‌مستظرفه بنام‌**(موز)**خوانده میشدندموزها که‌دارای صفت‌موزیك بودندجملگی‌ازارباب انواع‌یونان قدیم‌وبه تصوریونانیهای آنزمان دختران حافظه‌بودندوحافظه یکی‌از رب‌النوعهای‌بزرگ‌محسوب میشده‌است. یونانیان عقیده‌داشتند چون‌حافظه احساس‌تمام دانستنیها وهنرهای زیباست و بدون حافظه انسان از حیوانات پست‌ترمیشود لذاحافظه ورب‌النوع آنراخدای خدایان‌هنرهای زیبایعنی خدای‌موزها که‌تمام موزیك است میدانستند.

تصورمیرود یونانیان این‌کلمه راازمصریها فراگرفته باشندزیرا درکتاب تریس‌مژیست یعنی‌یگانه‌کتابی که‌ازکتابخانهٔ عظیم‌مصر باستانی‌باقیمانده وبه‌یونانی ترجمه‌شده خیلی صحبت ازموزیك شده‌است.

تریس مژیست‌نام یکی‌از خدایان مصری‌است و مربوط‌به هرمس است که‌هرمس مثلث‌الحکمه نامیده میشداین افسانه‌در قرن‌سوم میلادی‌اختراع شده‌است باین عنوان که‌این خدای مصری‌کتب بسیاری نوشته وازمیان رفته‌است بایدآنها راپیداکرد وبحقایق ومعارف واصل‌شد بعدهاشکل دیگری بخودگرفت که‌هرمس مخترع ومبدع جمیع‌علوم‌بودواز ۲۰هزارتا۳۶۵۲۵ جلدکتاب باونسبت میدهندکه میگویندهمه ازمیان‌رفته ازجمله کتب رمزی ومعمائی بسیاری درسحرواسطرلاب‌وکیمیا بوده‌یك‌کتاب بنام‌جدول‌زمردین‌منسوب به‌هرس‌تریس‌مژیست‌دردست‌است‌که درسحر واسطرلاب بحث‌نموده است در این‌کتاب مسطور است خداوند بوسیله موزیك افلاك را بوجودآورد این‌بودکه درکشور یونان هرگونه نظم‌و ترتیب را موزیك مینامیدند ودر نتیجه کلمه‌موزیك بصداهای انسانی‌و آهنگهای منظم‌ادوات موسیقی‌اطلاق شدـقوانین واحکام بوسیلهٔ موزیك‌بملت ابلاغ میشدو درکتب تاریخ‌باستان مذکوراست‌اعلان جنگ **فیلیپ** پدر اسکندربر علیه‌یونان‌بوسیله موزیك‌در آتن‌بعمل آمدوبا آوازدرمیدانهای عمومی‌خوانده شدو فیلیپ‌بعد ازغلبه‌بر یونان برای‌تحقیر آنان‌امرکرد مقرراتی راکه‌برعلیه فیلیپ‌وضع‌کرده بودند باآواز خواندند وموزیسین‌ها باآهنگ‌آنرانواختند بالاخره موزیك‌درابتدا معنای وسیعی داشته‌وبتمام هنرهای زیبااطلاق میشده‌ووقتی قدما میگویند موزیك اخلاق وآداب یونانیها را تصفیه کرد مقصودشان عموم‌هنرهای زیباست نه‌فقط‌آهنگهای تاروعود وغیره. مترجم

تألیف کرده است با اینحال راجع بتأثیر موسیقی در اخلاق با افلاطون موافق است .

تئوفراست، پلوتارك، استرابون وتمام‌قدیمیها همین‌طور فکر میکردند این يك‌عقیده‌ای نیست که ازروی بی‌فکری اظهارشده باشدبلکه‌این‌یکی ازاصول‌سیاست آنهاست. آنان اینطور قانونگزاری میکردند و میخواستند شهرها باین‌طرز اداره شود من گمان میکنم بتوانم این‌موضوع‌را تشریح نمایم .

باید این‌نکته را بذهن سپرد که در شهرهای یونان‌مخصوصاًدر آن شهرهائی که منظور عمده‌آنها جنگ بود همه‌کارها وتمام‌مشاغل که بوسیله‌آنها تحصیل‌پول ممکن بودشایسته يك‌مردآزاد بنظر نمیرسید .

گزنفون میگوید : اغلب‌صنایع بدن‌صنعتگرانی‌راکه بآنها مشغول‌میباشند فاسد میکند و اثرخستگی‌کار آنها را مجبور مینماید که مدت مدیدی‌درهوای‌سرد، یا گرم، تجدیدقوا کنند، در اینصورت دیگر وقتی برای معاشرت دوستان و برای خدمتگزاران جامعه و جمهوری‌باقی نمیماند .

تنهافساد دموکراسی در بعضی کشورها سبب گردید که پیشه‌وران توانستند داخل دراجتماعات و جزء افرادآزادبشوند.

ارسطو نیز این موضوع را چنین میگوید: در يك‌جمهوری خوب‌هیچوقت حق تابعیت به‌پیشه‌وران وصنعتگران داده نمیشود.

کشاورزی‌هم يك‌کارغلامانه و بمنزلهٔ بردگی بوده ومعمولا يك‌قوم‌مغلوب بآن اشتغال میورزند .

مثلا : درنزداهالی **لاسدمون‌ایلوت**ها ودرنزد اهالی کرت **پریسین**ها ، و اهالی **تسالی‌پنسیت**ها، و در سایر جمهوریها ملتهای‌اسیر دیگر باینکارمیپرداختند بالاخره کلیه پیشه‌های پست درنزد یونانیها ننگ‌آوربود چه‌آنکه لازم میآمد که یکنفر ازافراد ملت‌برای يك‌غلام‌یا يك مزدور یا يك‌بیگانه‌خدمت کند واین‌فکر با روح‌آزادیونانی مخالف بود بدین جهت **افلاطون** در کتاب قوانین خود دستور میدهد هر فردی راکه بتجارت بپردازد تنبیه کنند . بنابراین در جمهوری‌های

یونان مردم خیلی در زحمت بودند چه آنکه نمیخواستنداهالی بتجارت و فلاحت و صنعت بپردازند و هم نمی‌خواستند بیکار بمانند پس‌مشغولیاتی ازقبیل ورزش یا جنگ پیدا میکردند .

سازمان کشورکار دیگری جز اینکارها باختیار آنان نمیگذاشت لذا باید جامعه یونانیرا جامعه ورزشکاران و جنگجویان تلقی نمود این ورزشها مردم را سنگدل و وحشی بار میآورد باین جهت بوسائل دیگری که اخلاق را معتدل و ملایم‌تر کند نیازمند بودند پس موسیقی راکه بهترین وسیله ارتباط بدن با روح است وبرای اینکار خیلی مناسب بود تشویق میکردند ، آری موسیقی يك میزان اعتدال و حد وسطی است میان ورزشهای بدنی که انسان را سخت وخشن میکند و ورزشهای فکری که آدمی راآزاد بار میآورد یا بعبارت بهتر میزان بین فکر و عمل است اما نمیتوان گفت موسیقی به‌بشر تقوی میبخشد زیرا این موضوع تصور کردنی نیست ولی تا حدی از نتایج بدویت و قساوت جلوگیری میکند و موجب میگردد که روح از تربیت سهمی راکه نمیتوانست دارا باشد بدانوسیله بچنگ آورد .

فرض میکنیم در میان ماعده‌ای از اشخاص یافت شوند بقدری شیفته شکار باشند که وقت خود را بکلی صرف اینکار بکنند شك نیست که در نتیجه دارای يك زمختی و خشونت خواهند شد اما اگر همین اشخاص درعین‌حال میل بموسیقی‌هم پیدا کنند بزودی در اخلاق واطوار آنها تفاوتی هویدا خواهد گردید ، ورزشهای یونانیان هم يك سنخ تربیتی راکه عبارت از سختی وخشونت وبیرحمی وخشم‌بود تشویق میکرد .

موسیقی تمام صفات‌را میتواند تلقین کند و بروح ملایمت و رحم و محبت و لذت عطا نماید مؤلفین اصول اخلاق که اینهمه تآتر را نهی‌میکنند باندازهٔ‌کافی‌بما میفهمانند که موسیقی درروح ماچه تأثیری دارد .

اگر جامعه‌ئی که من ازآن صحبت میکنم فقط آهنگهای طبل و شیپور را دائماً بنوازد کمتر بمنظور خود خواهد رسید ولی اگرگاهی هم يك موسیقی

www.ketabha.org

ملایم بنوازد تصور می‌رود بهتر بمقصود خویش میرسد پس قدیمی‌ها حق‌داشتند که در بعضی مواقع از لحاظ تصفیهٔ اخلاق یك نوای موسیقی را بنوای دیگر ترجیح میدادند .

ممکن است بگویند : چرا بالاخص موسیقی را انتخاب کنیم ؟ باین دلیل که در میان تمام لذات حسّی موسیقی کمتر از همه روح را فاسد میکند و بلکه میتوان گفت موسیقی روح‌را پرورش میدهد .

انسان از خجالت سرخ میشود وقتی در کتاب **پلوتارك** میخواند که اهالی **تب** برای ملایم کردن اخلاق جوانان خود یکنوع عشقی بوسیله قانون برقرار کردند که بایستی از طرف تمام ملل دنیا ممنوع باشد [1] . پس اگر برای ملایم کردن اخلاق بجای این‌قبیل وسائل مضر وپست موسیقی را بکار ببرند آیا بهتر نخواهد بود ؟

۱ـ مؤلف‌این عشق‌را از شرح زندگی **پلوپیداس** استخراج کرده‌ولی ماهیت‌آن‌رابیان ننموده وتصور میرودعشقی بوده‌است که‌عفت‌وعصمت راجریحه‌دار مینموده واز لحاظ عفت قلم نخواسته‌است آنراشرح دهد. غالباًاین قبیل‌معاشقه هارابا پسران جوان‌میکرده‌اند.

مترجم

کتاب پنجم

قوانینی که قانونگزار میدهد باید با اصول‌حکومت‌مربوط‌ومتناسب‌باشد

فصل اول

موضوع این کتاب

.....گفتیم که قوانین تربیت باید با اصول هرحکومتی متناسب‌باشد، قوانینی‌هم که قانونگزار بجامعه‌میدهد نیز همین‌حال را دارد تناسب قوانین بااصول حکومت تمام اساس حکومت رامحکم میکند و این اصول بنوبت خود از آن نیروی‌جدیدی دریافت مینماید، بدین‌ترتیب دیده‌میشودهمانطور که در حرکات فیزیکی دنبال هرعمل همیشه‌عکس‌العملی وجود دارد دراین مورد هم این جریان حکمفرماست .

ما این ارتباط را درحکومت‌مورد بررسی قرار خواهیم داد و از حکومت جمهوری که اساس آن‌برتقوی‌استواراست آغاز خواهیم کرد.

فصل دوم

تقوای سیاسی دردولت جمهوری عبارت‌ازچیست؟

تقوی ..

درجمهوریت یك چیزخیلی‌ساده‌ایست وعبارت ازحب‌جمهوری میباشد این یك حسی است ندیك‌سلسله ازاطلاعات، کوچکترین اشخاص مانندبزرگترین‌رجال‌در کشور میتوانند این‌حس‌راداشته‌باشند .

وقتی که بملت دستورهای اخلاقی خوب داده‌شود توده بیش از اشخاصی که آنان‌را رجال‌درستکار مینامند باین دستورها پای‌بند میشود.

خیلی نادراست که فساد اخلاق ازتوده شروع شود زیرا غالباً توده دراثر ناچیزی و کمی‌اطلاعات‌علاقهٔ بیشتری‌نسبت بمقررات موجوده احساس‌میکند .

حب وطن موجب‌حسن‌اخلاق میشود وحسن‌اخلاق‌باعث میهن‌پرستی‌میگردد هرقدرما کمتر بتوانیم تمایلات‌خصوصی‌خودرا انجام بدهیم بهمان اندازه بیشتر به تمایلات‌عمومی میپردازیم .

هیچ میدانید چرا کشیشهای تارك دنیا بسازمان و شغل و انتظامات خود اینقدرعلاقه‌مندند وحال آنکه علاقه‌مندی‌باین‌اصول‌دشوارترین و غیرقابل تحمل‌ترین چیزهاست .

علتش اینست که مقررات کلیسا آنها را از کلیهٔ چیزهائیکه هوسها و علاقمندیهای معمولی بر آنها تکیه دارد محروم‌میسازد پس‌باقی میماند یك‌علاقه و آن‌علاقه‌ایست که بمقررات در سازمان خود دارند پس‌بهراندازه که این قواعد از تمایلات‌خصوصی‌آنها بکاهد بهمان‌اندازه هم بتمایلاتی که مربوط به‌حفظ سازمان‌و مقررات‌آنهاست برای‌آنها باقی‌میگذارد وقوت میدهد.

فصل سوم

حب جمهوریت در دموکراسی چیست ؟

حب جمهوریت در دموکراسی‌همان حب دموکراسی است و حب دموکراسی همان حب برابری و مساوات است.

حب دموکراسی نیزعبارت ازحب قناعت ومیانه‌روی است‌چون‌هر کس‌باید در دموکراسی خوشبختی و مزایای‌عمومی را داشته باشد واز لذات متنعم گردد و بطور تساوی امیدواری‌داشته‌باشد این‌چیزیست که‌فقط ازقناعت عمومی ومیانه‌روی میتوان آنرا انتظارداشت .

علاقه بمساوات‌دریك‌کشور دموکراسی جاه طلبی را بیك تمایل بخصوص و یك‌خوشبختی منحصر بفرد‌محدود میکند که انسان بیش ازدیگران نسبت‌بهموطنان خود خدمات بزرگی انجام دهد و در واقع در کشور دموکراسی‌جاه طلبی عبارت از اینست که انسان بیشتر بمیهن خدمت کند .

همه کس‌نمیتواند خدمات مساوی انجام‌بدهد. اما همه بایدبسهم خود خدمت نمایند .

انسان‌درحین تولد نسبت بمیهن‌این وام بزرگ‌را که عبارت ازخدمتگزاری بمیهن است عهده‌دار میشود که هرگز نخواهد توانست آن راکاملا بپردازد .

بدین طریق تشخیص و مزیت از اصول مساوات تولید میگردد و لو اینکه چنین‌بنظر بیاید دسته‌ای باخدمات برجسته‌تروشایستگی زیادتر خدمات دستهٔ دیگر را تحت‌الشعاع قرار دهند .

حب قناعت و میانه روی انسان را وادار میکند که تمایلات خود را بتأمین احتیاجات خانوادگی محدود کند ومازادآنرا برای‌میهن‌وجامعه بخواهد بالنتیجه ازتراکم ثروت جلوگیری میشود تا مبادا یکنفربراثر داشتن ثروت زیاد نیرومند شده ومساوات ازبین برود ، زیرا لذاتی که ثروت زیاد تولید میکند مساوات را از بین‌خواهد برد وبا دموکراسی منافات دارد بدین ترتیب دموکراسی‌های خوب با برقرارنمودن‌قناعت خانوادگی‌دررا برروی‌هزینه‌های عمومی‌باز کرده‌اند، چنانکه در آتن ورم اینکاررا کرده‌اند. درآنجاها جلال‌فراوانی ازهمان قناعت بوجودآمد وچون قوانین مذهب دستور میداد برای تقدیم هدایا بخدایان باید دست‌ودل‌انسان پاك باشد قوانین‌اینطور تدوین میشدند که اخلاق را مبنی برقناعت و میانه روی و اعتدال استوار نمایند تابتوان درراه وطن فداکاری نمود .

عقل وتمیز وسعادت افراد غالباً وابسته به هنرها و تمولهای متوسط ومعتدل است .

یك‌جمهوری که ازعدهٔ اشخاص‌متوسط ومردم عاقل تشکیل شده باشد قوانین آن ازروی خردمندی تدوین خواهد شد واگر ازاشخاص خوشبخت ترکیب یافته

www.ketabha.org

باشد ملت خوشبخت خواهد گردید .

فصل چهارم

حب مساوات وحب قناعت راچگونه میتوان تلقین نمود

حب مساوات وحب قناعت بوسیله برقراری همان مساوات و همان قناعت ومیانه روی بی‌نهایت تشویق میشود درصورتیکه قوانین جامعه‌ئی که انسان در آن زندگی میکند مساوات و میانه‌روی را برقرار نموده باشد .

در کشورهای استبدادی و مشروطه هیچکس آرزوی مساوات را ندارد حتی چنین فکری هم بخاطر کسی خطور نمیکند و هر کس میل بر تری دارد ، پست ترین اشخاص میلی جز این ندارند که از پستی در آمده و سرور و مافوق دیگران گردند .

در موضوع قناعت نیز حال بدین منوال است برای دوست داشتن آن باید از آن بهره مند شد . آنانی که با لذات فاسد شده‌اند زندگی معتدل را دوست نخواهند داشت .

اگر چنین چیزی طبیعی و عادی بود ، **آلسیبیاد** مورد تقدیر همهٔ عالمیان واقع نمیگردید .

بدیهی است آنانکه بنظر تحسین یاغبطه بتجمل دیگران نگاه میکنند قناعت را دوست ندارند .

اشخاصی که جلو چشم خود مردان دولتمند را مینگرند یامردان تیره بختی را می‌بینند که ازفقر خود وامثال خودشان متنفرند ودرعین‌حال چیزی‌را که بهفقر خاتمه میدهد دوست ندارندمساوات را نشناخته‌اند . در این قبیل کشورها قوانین مساوات وجود نداشته تابر آن واقف گردند.

پس‌این اصل اخلاقی بسیار صحیحی است که برای دوست داشتن برابری و

قناعت درجمهوری بایستی قوانین قناعت ومساوات‌برقرارشده‌باشد تا این حب در مردم ایجاد گردد .

فصل پنجم

چگونه قوانین برابری‌را در جمهوریت‌ها برقرار میسازند

بعضی ازقانونگزاران‌باستانی‌مانند **لیکورك** و **رومولوس** اراضی را بالسویه تقسیم‌نمودند ، این‌ترتیب‌قابل‌اجرانیست، مگر در دونوع جمهوری، اول دریك‌جمهوری‌نوبنیاد دوم‌دریك‌جمهوری‌قدیمی که‌بکلی‌فاسد شده‌باشدزیرا درجمهوری‌اخیرافکار برای‌تقسیم اراضی‌بالسویه مساعداست و فقرا با کمال میل خواهان‌این‌تقسیم‌هستنداغنیا هم خواه ناخواه از دست رفتن اراضی را تحمل‌میکنند ولی در جمهوری نوبنیاد بطوریکه یونانیان کردند هیچگونه اشکالی ندارد قانونگزاران هنگامیکه چنین تقسیماتی‌را بعمل میآورنداگر قوانینی برای استحکام و استقرارآن وضع نکنند یك اساس موقتی چیده‌اند، آنوقت‌عدم‌مساوات ازراهی که قوانین نهی‌نکرده‌داخل خواهدشد وجمهوریت وبرابری ازبین خواهد رفت .

پس‌بایستی‌دراینموارد‌یعنی‌دربارهٔ تقسیم‌دارائی،اراضی ، جهیزیه،زنان، هبه‌ها ارثیه‌ها . وصیت‌نامه‌ها واجمالاهرگونه تعهداتی که جنبهٔ بخشش داشته‌باشد که در نتیجهٔ‌آن‌عدم تساوی‌ایجاد میشود نظاماتی برقرار سازند زیرا اگراجازه‌داده شود هر کس‌مال خودراهرطوری که‌دلش‌میخواهدبخشش‌نمایدآنوقت‌اراده‌های‌خصوصی افراد قانون واساس‌آنرابهم میزند .

سلن در آتن اجـازه داد هر کس بموجب وصیت‌نامه میتواند مال خود را بدیگری واگذار کند مشروط باینکه اولاد نداشته‌باشد .

ولی‌اینکارباقوانین قدیمتر ازآن که‌بموجب‌آنها میبایستی اموال درخانوادهٔ

www.ketabha.org

وصیت کننده باقی بماند منافات‌داشت و همچنین بایکی از قوانین دیگر خودش هم مخالف‌بود، چه‌آنکه **سلن** دردستوردیگری‌باحذف‌قروض‌برابری‌را برقرار ساخته بودوقانون‌بخشش‌با این‌دستورمخالف‌بود، قانونی‌هم‌که داشتن دو وراثت را قدغن میکردقانون‌خوبی‌بود (مقصوداینست که یکنفر ازدو جهت ارث نبرد مثلا یکی از پدر یکی هم ازمادریااز سایر اقوام خود) چون منشاء آن عبارت ازتقسیم مساوی زمین‌ها وسهامی بود که بهریك ازاهالی داده‌میشد قانون‌نخواسته بود که‌یك‌نفرتنها بتواند چندین سهم داشته باشد قانونی هم‌که بموجب آن میبایستی نزدیکترین خویشاوندان دختر صاحب ارث را بعقد ازدواج خود درآورد آنهم از یك چنین منبعی تولیدشده‌بود .

درنزد یهودیان این‌قانون درنتیجهٔ چنین تقسیمی برقرار میشود .

افلاطون هم‌که قوانین خود را بر اصول تساوی و تقسیم بالسویه استوار نموده است همین دستوررامیدهد بنابراین، این قانون مربوط به **آتن** بود. قانون یهودیها هم تأسی از قانون آتن بود .

درآتن قانونی وجودداشت که‌گمان نمیکنم کسی‌بروح‌آن‌پی‌برده باشد این قانون‌اجازه میداد که انسان باخواهرصلبی(پدری) خودازدواج کند اما ازدواج با خواهربطنی(امی) را اجازه نمیداداین‌رسم‌ازجمهوریت‌هاباقی مانده بود وروح‌آن این بود که نبایدبیکنفردوسهم زمین و بالنتیجه‌دوارثیه داده شودوچون وقتی‌یکمرد خواهری راکه‌ازطرف پدرداشت بعقدنکاح درمیآورد دارای‌یك‌سهم‌ارثیه میشد که همان‌سهم پدرخودش‌بوداما اگرخواهری راکه از طرف مادر داشت بعقد ازدواج درمیآورد ممکن بود اتفاق افتد پدر این خواهر فـرزند پسر نداشته واموال‌خود را برای دخترش بگذارد و بالنتیجه برادری‌که با او همسرشده دارای دوسهم‌ارثیه بشود.

دراین موضوع بمن ایرادنگیریدزیرا **فیلون** گفته است گرچه‌درآتن‌ازدواج باخواهرصلبی (پدری) ممکن بود و با خـواهربطنی (مادری) غیر ممکن ولی در **لاسدمون** قضیه بعکس بود، خواهر بطنی (مادری) را میتوانستندبزنی‌بگیرندولی

خواهرصلبی را نمیتوانستند زیرا من در تألیفات**استرابون** چنین‌یافتم که چون در **لاسدمون** خواهر همسربرادرخودمیشد جهیزیه اونصف سهم‌برادرش بودواضح‌است که این‌قانون دوم‌برای جلوگیری ازنتایج بد قانون اول وضع‌شده‌بودبرای‌اینکه دارائی خانوادهٔ خواهر بخانوادهٔ برادر داخل نشود زیرا بخواهر نصف دارائی برادر را میدادند .

سنك درضمن‌صحبت‌از**سیلانوس** که‌خواهرخود رابزنی گرفته‌بودمیگویددر آتن‌این اجازه محدودبود امادراسکندریه‌عمومیت داشت .

درجائیکه یك شخص‌بتنهائی حکومت میکند چندان صحبتی از تقسیم اموال درمیان نیست دردموکراسی‌برای‌حفظ اصول تقسیم‌اراضی‌یك قانون‌خوبی‌بودزیرا مقررمیداشت پدری که‌چندین‌اولاد داردیکی ازآنان‌را بعنوان وارث خود انتخاب کند وفرزندان‌دیگررا بکسانی‌بدهد که اولادنداشته‌باشند تااینکه عدهٔ اهالی کشور همواره باعدهٔ اسهام مساوی‌بمانند .

ارسطو میگوید : **فالئاس** دو **کالسدوان** ترتیبی مقرر کرده بود تادر جمهوری‌هائی که اموال مساوی‌نبود مساوات برقرار شوذ.

اوچنین دستورمیداد که پولداران بفقرا جهیزیه بدهندولی خودشان نگیرند فقرابرای‌دختران‌خودپول‌بگیرند اماندهند .

گمان نمیکنم درهیچ جمهوری این‌چنین ترتیبی‌بطرزرضایت‌بخش‌قابل‌اجرا باشدزیرا افراد را تحت شرایطی قرارمیدهد که تفاوت فاحش آنها مردم‌راازهمان مساواتی که‌میخواهد اصول‌تساوی رابرقرارکندمتنفرمیسازد .

بهتراست‌قوانین گاهگاهی باین‌صراحت روبمقصدی که دارند پیش نروند ، اگرچه دردموکراسی مساوات حقیقی‌روح‌دولت است‌بااین حال استقرار مساوات کامل بقدری‌مشکل‌است که دقت‌بینهایت دراین‌موردهمیشه‌پسندیده‌نیست . کافی‌است که فقط یك‌طبقه‌بندی ازمردم بنمایند تا تفاوتها را بیك‌میزان معتدلی تقلیل‌داده یا تثبیت‌نماید و پس ازآن قوانین خصوصی این عدم تساویها رارفته‌رفته هموار کند ،

باین ترتیب که براغنیا چیزهائی را تحمیل کنند و برای فقرا تسهیلاتی قائل شوند تا اعتدال برقرار گردد.

بایددانست که فقط صاحبان تمولهای متوسط میتوانند اینگونه چیزهارا بدهند یاضررآنرا تحمل نمایند، وگرنه برای اشخاصی که‌دارای تمولهای سرشار هستند هر چیزی که ازمزایای قدرت وشأن آنها بکاهد آنرا مانندیك ناسزا و توهین فاحش تلقی میکنند.

هرعدم تساوی دردموکراسی باید از طبیعت دموکراسی وهمان اصل تساوی استخراج شود.

مثلا ممکن است اشخاصی که محتاج بکارهای دائمی برای امرارمعاش هستند در اثر يك محکومیت فقیرشوند ویا پیشه‌وران مغرور گردیده ودراجرای شغل خود اهمال کنند ویا بندگان آزادشده‌ئی که عده‌شان زیاد است ازآزاد مردان سابق نیرومندتر گردند درچنین مواقعی تساوی میان افراد را میتوان در دموکراسی بنفع خوددموکراسی حذف نمود ولی این تساوی که حذف میشود يك تساوی ظاهری است و برابری حقیقی نیست زیرا مردی که‌در نتیجهٔ يك محکومیت فقیرشده است دروضعیتی که بدتراز وضع سایر افراد است میباشد وهمین مرد اگر مجبورشوددراجرای شغل خود مسامحه کند افراددیگررا بوضعی که بدتراز وضع خود اوست دچار خواهد کرد وقس علیهذا. در اینصورت استقرار عدم تساوی برای رفع اینقبیل موارد ازطبیعت دموکراسی گرفته‌شده است.

فصل ششم

چگونه قوانین اعتدال رادر دموکراسی حفظ میکنند

دردموکراسی کافی نیست که فقط اسهام زمین برابر باشد بلکه باید بطوریکه درروم معمول بود اسهام کوچك هم باشد **کوریوس** بسربازان خودمیگفت

«خدانکند که‌یکنفرزمینی‌راکه برای تغذیه‌یکمردکافیست کم بداند» همانطور که تساوی تمول موجب حفظ قناعت میشودقناعت هم تساوی تمول را حفظ مینماید این چیزها که ظاهراً مختلفند نمیتوانند بدون وجود همدیگر وجودداشته‌باشند هريك ازاینها هم علت است هم معلول.

اگر یکی ازآنها ازدموکراسی خارج‌شود دیگری‌هم در دنبال آن خواهد رفت. راست‌است که‌چون دموکراسی براساس تجارتی برپاشده ممکن است اتفاق بیافتد که برخی از افراد دارای تمول فراوان بشوند ولی درعین حال اخلاق در دموکراسی فاسد نمیشود ، باین جهت که تجارت روح قناعت و صرفه‌جوئی و میانه‌روی وکار وعقل وآرامش وتربیت وقاعده‌را همراه‌خوددارد ثروتی که‌ازآن بعمل‌میآیدنتیجهٔ بدی‌نمیبخشدزیرانتیجه‌بد وقتی‌حاصل میشود که فرط تمول روح تجارت راازبین ببرد دراینصورت ناگهان بی‌ترتیبی‌های عدم تساوی که محسوس نبوده‌اند بروزمیکنند، برای حفظ روح‌تجارت‌باید مهمترین افرادخودشان‌باین‌کار بپردازند باید این روح تنهاحکمفرمائی کند وباروح وافکار دیگری ممزوج‌نشود وتمام‌قوانین آن‌را تشویق کنندوباترتیبات واصول خودتمولهارا بهمان اندازه‌ای که تجارت زیاد مینماید کوچکتر نموده و هر فرد فقیری رابااندازه‌ئی دارائی بدهند که بتواندمانند دیگران کارکندوهرفرد پولداری‌را باندازه‌ای‌بحال‌متوسط برگردانند که برای حفظ یاکسب تمول احتیاج‌بکارداشته باشد.

در جمهوریهای تاجرمنش قانون بسیار خوبی هست وآن‌اینست که‌بهر يك از اطفال يك سهم مساوی از ارثیه پدرشان میدهند بدین‌ترتیب هر قدر هم پــدر ثروت گرد آورده باشد فرزندان او که کمتر از او ثروتمند خواهند شد ناچارند کارکنند و ازتجمل وتن‌پروری بپرهیزند، من فقط ازجمهوریهای‌تاجرمنش‌صحبت میکنم زیرا درجمهوریهائی که تاجر مآب‌نیستند قانونگزار بایدقواعدیگری‌تنظیم نماید.

در یونان دوقسم جمهوری وجود داشت ، بــرخی مانند **لاسدمون** که‌بیشتر

www.ketabha.org

جنبهٔ نظامی داشتند وبعضی مانند آتن که‌تاجر بودند در جمهوریهای مثل **لاسدمون** میخواستند افرادبیکار باشند ولی در جمهوریهای‌مثل آتن سعی‌میکردندعشق بکار را بمردم تلقین بکنند ، **سلن** بیکاری‌را یك جنایت قلمداد کرد و گفت هر فرد باید ثابت نماید ازچه ممری کسب معاش میکند زیرا در یك‌دموکراسی خوب که فقط برای مایحتاج بایدپولی خرج کردهر کسی باید از راه‌کار پول‌داشته باشد وگرنه دیگران بیهوده باوپول نخواهندداد؟

البته‌بدون‌کارهیچکس .

فصل هفتم

وسائل دیگر برای تحکیم‌مبانی

اصول دموکراسی

در تمام‌دموکراسی‌ها نمیتوان‌تقسیم‌اراضی‌را بطورتساوی برقرار کرد، زیرا مواقعی هست که ممکن است چنین ترتیبی‌شاید غیرعملی‌وحتی‌خطرناك هم باشد وبسا ممکن است با اساس حکومت‌منافات داشته باشد ، اجباری نیست که همیشه راه افراط پیموده‌شود واگر مشاهده‌شد در دموکراسی این طرز تقسیم که میبایستی اخلاق‌را حفظ‌نماید مناسب‌نیست زمامداران باید بوسائل دیگری متشبث شوند تابتوانند‌اخلاق‌راحفظ کنند. اگر یك هیئت ثابتی که بذاته دارای اخــلاق حسنه ومظهرافکار واعمال‌نیکوباشدتشکیل گرددیعنی‌اگریك مجلس سنائی‌تشکیل دهند که داخــل شدن در آن منوط‌بسن ووقار وسوابــق خدمت باشد در آنصورت سناتورها که در نظر مردم مانند خدایان جلوه خواهند کرد احساساتی را بمــردم میآموزند که در تمام‌خانواده‌ها رسوخ خواهد نمود.

باید مخصوصاً این‌سناتورها برسوم قدیمی‌پای‌بند باشند وکاری کنند که‌ملت وزعمای ملت‌از آن قدم‌فراتر نگذارند. زیرا ازلحاظ‌اخلاق حفظ رسوم قدیمی‌خیلی سودمنداست .

از آنجائی که ملل فاسد شده ندرتاً کارهای بزرگی انجام میدهندو نمیتوانند مجامعی‌را تشکیل داده یا شهرهائی تأسیس نموده ویاقوانینی وضع کنند وبرعکس آنهائیکه اخلاق ساده وسنگین داشته‌اند اغلب تأسیسات بزرگی را برپا نموده‌اند لذا بخاطر آوردن اصول اخلاقی سادهٔ قدیم درتهذیب اخلاق یك ملت فاسد تأثیر بسزائی دارد ومیتواندآنهارا بسوی تقوی بازگرداند گذشته از این‌اگردیدید در بین یك ملت انقلابی روی داد و حکومت جدیدی بوجود آمد شك نیست که این انقلاب واساس جدید درپرتو زحمات ورنجهای بسیار بوجود آمده است . وکمتر اتفاق‌افتاده که اخلاق فاسد وبیکاری انقلاب بوجودآورد .

آنهائی که انقلاب را بوجودآورده‌اند وخواسته‌اند مزهٔ آنرا بمردم‌بچشانند در این امر موفق نشده‌اند مگر بوسیله قوانین خوب بنابرین یادآوری‌رسوم قدیم معمولاموجب اصلاح ـ وبرقراری رسوم‌جدید وسیلهٔ افراط میباشدوقتیکه مدتی‌از عمریك حکومت گذشت بدون اینکه محسوس شودبطرف فساد میرود واصلاح آن ممکن نیست مگر بازحمات زیاد ومساعی فوق‌العاده .

دراین‌مسئله تردیدی بوده است که آیا اعضای مجلس‌سنائی که ما از آن‌بحث نمودیم باید مادام‌العمرسرکارباشند یا برای مدت محدودی انتخاب شوند .

البته باید مادام‌العمر باشند چنانکــه در **رم‌ولاسدمون**و حتی آتن مرسوم بود زیرا نبایدآن چیزی را که در آتن سنا مینامیدند وهرسه ماه بسه ماه اعضای آن عوض‌میشد با **آرئوپاژ** (مجلس‌سنای بزرگ‌رم) که‌اعضای آن برای«مادام‌العمر» برقرار میشدنــد و مظهر دوام و تعالی حکومت بودند اشتباه کرد ، دستور کلی این است :

دریك مجلس سنا که بمنزلهٔ اساس‌حکومت ودرواقع‌حافظ‌اخلاق‌عموم‌میباشد سناتورها باید برای مدت حیات‌انتخاب شوند ولی در یك سنائی که فقط برای جــریان انداختن‌کارهسای عادی کشور تشکیل شده است ممکن است سناتورها تغییر کنند .

ارسطو میگوید : هوش هم مانند بدن پیر میشود این اندیشه در مورد یك

www.ketabha.org

زمامدار واحد صدق میکند اما نمیتوان درمورد یك مجمع سناتورها آنرا استعمال نمود وبنابراین از قوهٔ معنوی یك‌هیئتی که مجلس سنا را تشکیل میدهد هیچوقت دراثر مرور زمان‌کاسته نخواهد شد. درآتن علاوه بر **آرئوپاژ** محافظین اخلاق وقوانین هم وجود داشتند، در**لاسدمون** تمام پیر مردان جنبهٔ منقدی داشتند در رم دو مأمور مخصوص بـانتقاد میپرداختند همانطوری کـه سنا مواظب ملت بود **سانسورها** هم مراقب ملت‌وسنا بودند وچیزهائی‌را که درجمهوری فاسد شده بود دو باره برقرار میساختند سستی ها را یادداشت میکردند مسامحه کاریها را مورد رسیدگی‌قرارمیدادند خبطها را اصلاح‌میکردند همانطوریکه قوانین جزائی‌جنایات را کیفر میدهد.

- قانون رم که بموجب آن رسیدگی باتهام **زنا** بایستی علنی باشد برای حفظ پاکی اخلاق قابـل تحسین بود، چه‌آنکه زنها را مرعوب میکرد و آنهائی راهم که‌بایستی مراقب‌زنان باشندمرعوب‌ترمینمود.

هیچ چیز بیش از اطاعت فوق‌العادهٔ جوانان نسبت به پیر مردان باعث حفظ اخلاق نمیشود زیرا هر دودسته خویشتن داری خواهند نمود.

جوانان‌بواسطهٔ احترامی که‌نسبت به‌پیرمردان دارند وپیران‌بمناسبت احترام بشخص خودشان.

هیچ چیز بیش از اطاعت فـوق‌العادهٔ مردم برؤسا موجب قـوت قوانین نمیشود[۱].

گزنفون میگوید: تفاوت بزرگی که **لیکورك** میان **لاسدمون** وسایرشهرها گذاشته عبارت ازاین است: اومخصوصاً درلاسدمون‌کاری کرده بود که مردم مطیع قوانین باشند و بمحض اینکه قاضی‌آنها را احضار میکرد باعجله نزد قاضی حاضر

۱- مشروط بآنکه رؤسا مردمان صالحی باشند و انتخاب آنان بمشاغل ومناصب از روی لیاقت و تخصص بعمل آید والا در غیر اینصورت از احترام مردم سوء استفاده نموده دارای عجب ونخوت خواهند شد وهمین‌وضعیتی بوجود می‌آیدکه درجامعه‌امروزی‌ماکم وبیش حکمفرماست. مترجم

میشدند اما در آتن یکمرد متمول عار میدانست که مردم گمان کنند او از قاضی تبعیت‌کرده است.

اقتدار پدرنسبت بفرزند نیزبرای حفظ اخلاق خیلی‌مفید است.

سابقاً گفتیم که در جمهوری نیروئی وجود ندارد که باندازهٔ سایر حکومتها ترس‌آور باشد پس باید قوانین سعی‌کنند جبران این نقص را بنمایند واین‌کار را بوسیلهٔ اقتدارپدری انجام بدهند.

در رم پدران حق حیات و ممات نسبت باولاد خود داشتند در **لاسدمون** هرپدری‌حق داشت فرزند دیگری را تنبیه‌کند، در رم قدرت پدری باجمهوری از بین رفت. در حکومتهای پادشاهی پـاکی اخلاق چندان مورد لزوم نیست زیرا زمامداران میخواهند هریك ازافراد تابع قدرت آنان باشد، قوانین‌رم که‌جوانان را به‌قیمومت عادت داده بود علتش این‌بود که مدت صغرسن را خیلی‌طولانی‌کرده بود شاید ما دراخذ این رسم بخطا رفته باشیم زیرا دریك حکومت پادشاهی‌باینهمه فشاراحتیاجی‌نیست‌همین‌قیمومت درجمهوری ممکن‌است ایجاب‌کند پدرمادام‌العمر بر اموال فرزندان خود فرمانروا باشد چنانچه در رم این‌کار را کرده بودند ولی روح مشروطیت غیراز این است.

فصل هشتم

درحکومتهای اشرافی قوانین چگونه بااصول حکومت تطبیق میشود

درحکومت اشرافی‌اگرملت باتقوی‌باشد میتواند تقریباً همان خوشبختی‌حکومتهای جمهوری را داشته باشد ودولت هم‌مقتدرخواهد گردید.

اما چون بندرت اتفاق میافتد در جاهائی که تمول مردم متفاوت است تقوی فراوان پیدا شود قوانین باید تاحدی که میتوانند بکوشند روح اعتدال را بمردم تزریق کنند ومساواتی‌راکه اساس حکومت بالضروره ازبین میبرد دوباره برقرار سازند.

روح اعتدال همان چیزیست که درحکومت اشرافی تقوی نامیده میشود و جای روح مساوات را که درحکومت توده هست میگیرد .

اگر شکوه وجلالی که پادشاهان را احاطه کرده قسمتی از قدرت آنهاباشد فروتنی و سادگی اطوار و رفتار هم موجب قدرت نجبا میگردد هنگامی که اینان هیچ‌گونه ابراز تشخص نمیکنند و با توده مخلوط میشوند و مانند توده لباس میپوشند در لذات خود توده را شریك میکنند توده ضعف خود را فراموش میکند .

چون هرحکومتی‌دارای طبیعت واصول مخصوصی است پس‌نبایستی‌حکومت اشرافی طبیعت واصول حکومت مشروطه را بخود بگیرد، این قضیه هنگامی واقع میشود که نجبا بخواهند امتیازات شخصی و مخصوص داشته باشند تا بآنوسیله هیئت جامعه آنها را از دیگران تمیز بدهد . در حالی‌که امتیازات باید مخصوص هیئت سنا باشد نه برای افراد سناتورها زیرا احترام ساده سناتورها برای آنها کافیست .

درحکومتهای اشرافی دو نوع بی‌نظمی وجود دارد : عدم تساوی فاحش بین فرماندهان و فرمانبرداران ، عدم تساوی میان اعضای مختلف هیئت فرماندهی ازاین دوعدم تساوی خصومتها وحسادتها تولید میشود که قوانین باید ازوقوع آنها جلوگیری کرده یا آنها را متوقف سازند .

نخستین عدم مساوات مخصوصاً هنگامی پیدا میشود که امتیازات بزرگان فقط از لحاظ اینکه در نظر ملت مذموم است مستقر گردد باین معنی که بزرگان بامزایائی که جهت خود برقرار میکنند خصومت ملت را نسبت بخود جلب‌مینمایند مثلا قانونیکه در رم اشراف را از ازدواج با توده منع میکرد از همین نوع قوانین بود .

این‌کار نتیجه‌ئی جزاین نداشت که اشراف را از یك طرف مغرور وازطرف دیگر متنفور مینمود و این موضوع وسیلهٔ مؤثری بدست ناطقین داده بود که در

نطق‌های خود توده را بر علیه اشراف تحریك کنند و اشراف را مورد انتقادات شدید قرار دهند .

این‌عدم مساوات درصورتی‌هم که اوضاع افرادرا از لحاظ پرداخت عوارض متفاوت نمایدبا اشکال‌مختلف باز بوجود خواهدآمد.

این وضعیت بچهارقسم‌مختلف ممکن است‌ایجادشود :

۱ ـ اگر نجبا برای خود این امتیاز راقـائل شوندکـه اصلا چیزی نپردازند .

۲ ـ اگر متوسل بخدعه‌ئـی شوندکه خود را از پـرداخت عوارض معاف نمایند .

۳ـ اگرنجبا بعنوان دستمزد یـا مواجب‌کارهائی‌که انجام میدهند عوارض پرداخت‌شده رابخودباز گردانند.

٤ـ اگرتوده‌راباج‌بده‌نموده ومالیات‌هائی‌راکه او میدهد نجبابین خودتقسیم نمایند (این‌شق‌اخیرنادراست) در این‌صورت‌حکومت اشرافی سخت‌ترین حکومتها خواهدشد .

رم هنگامی متمایل بحکومت‌اشرافی گردید که از این معایب‌بکلی احتراز مینمود، زیرازمامداران‌بابت انجام‌مشاغل وکارهای‌خود حقوقی دریافت نمیداشتند وبزرگان جمهوری مانند دیگران‌مالیات میدادند و حتی بیش ازدیگـران بآنها تحمیل میشد وگاهی‌نیزآنها بتنهائی مـالیات میپرداختند ، نه‌فقطدرآمد دولت را تقسیم نمیکردند و از خزانهٔ دولت چیزی‌بچنگشان‌نمیافتادبلکه هردارائی‌دیگری که ازتمول‌شخصی‌برای‌آنها فراهم میشدمیان ملت تقسیم مینمودند تا افتخاراتیکه دارا هستند بجای‌خودباقی مانده واحساسات توده‌رانسبت بخود ملایم وجلب کنند ومحسود مردم واقع نشوند.

این یك‌اصل مسلمی است‌که هراندازه تقسیم ثروت میان مردم در حکومت دموکراسی نتایج بـد داشته باشد در حکومت‌هـای اشرافی خوب است زیرا در دموکراسی تقسیم ثروت‌روح ملت را فاسد میکند ولی در حکومت اشرافی باعث

www.ketabha.org

تقویت روح ملی میشود و اگر درآمدها را بین مردم تقسیم نکنند لااقل باید بآنها نشان داده و بفهمانند و بلکه در مغز آنها جا دهند که ملت بخوبی اداره میشود، و در واقع با این ترتیب و باین نحو ملت را از درآمد عمومی بهره‌مند سازند.

زنجیر طلائی معروفی که‌در **ونیز** کشیده شده بودو اموالی که‌درمواقع‌فتح وظفر **برم** میآوردند وخزائنی که‌در معبد **ساتورن** [1] حفظمیکردند درواقع عبارت ازثروت‌ملی‌بود وثابت‌میکرد که اموال‌عمومی حفظ‌شده‌است.

مخصوصاً درحکومت‌اشرافی این‌موضوع یك‌اصل‌اساسی‌است که‌اشراف‌نباید در وصول خراجها مداخله نمایند دررم طبقهٔ‌اول کشور بهیچوجه دراین‌امردخالت نمینمودند بلکه طبقهٔ‌دوم را مأمور این‌کار میکردند ولی‌آنهم بعدها مضار و معایب بزرگی را موجب گردید.

درحکومت اشرافی اگرنجبا مالیات بگیرندتمام‌افراددستخوش‌معامله‌گران و رباخواران‌خواهندشد چەدر اینصورت‌یك دادگاه عالی وجود نخواهد داشت که اشراف را متنبه‌کند. وازتجاوزات آنها جلوگیری نماید، زیرا خودآنها تشکیل دهندگان دادگاه هستند وآنانکه‌برای‌جلوگیری ازتعدیات مأمورندبجای‌ممانعت از معامله‌گران شخصاً از آن تعدیات استفاده مینمایند در اینصورت نجبا مانند شاهزادگان حکمرانان مستبدی خواهند بود که هرکس را دلشان بخواهد لخت میکنند وبزودی سوءاستفاده اشراف‌دراین‌حکومت یکی از وسائل مطمئن تحصیل ثروت وامرار معاش‌میگردد ورباخواری هم‌بآن کمك‌نموده وبه‌نسبت زیاد توسعه داده میشودآنوقت‌دراین وضعیت مزارع‌نابودشده وبرزگران قادر بکشت و زرع نخواهندشدودرآمدعمومی به‌صفرخواهدرسید.

از این راه است که‌برخی دولتهابدون اینکه‌با مغلوبیت‌آشکاری مواجه‌شده باشندبیك‌حال ضعفی افتاده‌اند که همسایگان از آن‌ضعف دچار حیرت شده و خود افرادملت نیزتعجب‌نموده‌اند.

۱ـ **ساتورن** رب‌النوع عطارد دریونان قدیم‌بوده. مترجم

و همچنین بایستی قوانین‌کشور اشراف را مانع از بازرگانی بشود، زیرا بازرگانانی که دارای این همه‌اعتبارباشند بهمه‌گونه انحصارهائی مبادرت خواهند نمود!

تجارت شغلی است‌که باید اشخاص بالسویه ازآن بهره‌مندگردند، در **میان‌کشورهای‌استبدادی بینواتر ازهمه‌آن‌کشوری است‌که‌پادشاهش‌بازرگان باشد.**

قوانین **ونیز** نجبا را از تجارت‌که ممکن بود از طریق مشروع ثروتهای هنگفتی بآنها بدهد بازمیداشت ومنع‌میکرد.

قوانین بایدمؤثرترین وسائل را بکارببرند تا اشراف نسبت بتوده با عدالت رفتار کنند.

اگر یك دادگاهی برای اینکار برقرار نشده باشدبایدخود قوانین جانشین دادگاهها شده وبین‌مردم قضاوت‌کنند، در غیر اینصورت هرگونه مخالفت برعلیه اجرای قوانینی‌که بایستی حق توده‌رارعایت نماید سبب خواهد شدکه حکومت اشرافی از بین برود آنگاه‌بیدادگری‌نزدیك شده حکومت استبدادی جانشین آن می‌شود.

قوانین‌باید همیشه فکر غروروتسلط وغلبه‌برتوده‌مردم‌رادروجودزمامداران ازبین‌برده وازسرآنها بدرکند.

و همچنین‌بایستی‌برای‌مدت محدودی یابرای همیشه یك نفر قاضی باشدکه (مانند **افورها** در **لاسدمون** ومفتشین دولت در **ونیز** که تابع‌هیچ‌مقرراتی نبودند) نجبارا برخود بلرزاند.

چنین حکومتی محتاج بقوه محرکه شدیدی است، در ونیزکه حکومت اشرافی‌بود هرکس میتوانست شکایات‌خودرا ازاعمال زمامداران در صندوق‌سنگی مخصوصی‌بریزد وبلافاصله بشکایت اورسیدگی میشد ولو اینکه شکایت جنبهٔ اتهام را داشت، گرچه‌این‌عمل‌درانظارظالمانه جلوه‌میکند ولی درحفظ حکومت اشرافی مؤثر است‌زیرا یکی ازقوای‌محرکه این‌حکومت‌است.

www.ketabha.org

این رویه‌جابرانه درحکومت اشرافی عیناً شبیه‌بتفتیش اعمال زمامداران و مأمورین درحکومت دموکراسی است که آنهم بنوبهٔخود دارای‌استقلال‌استوگرنه مأمورین بازرسی قادر بانجام وظائف خود نخواهندبود .

در اینصورت نباید بازرسان‌را نسبت باعمالیکه در این مأموریت خود انجام داده‌اند بازخواست کرد بلکه بایدبآنها اطمینان‌داد وهرگز مأیوسشان‌نکردبهمین جهت رومیها قابل‌تقدیر بودند که اینکاررا میکردند.

درحکومت اشرافی دوچیز زیان‌آور است: یکی فقرنامحدود نجبا و دیگر ثروت‌نامحدودآنها .

برای‌جلوگیری ازفقر باید نجبارا خیلی زودعادت داد که وامهای خود را بپردازند وبرای معتدل کردن ثروت‌آنها بایدمقررات‌عاقلانه و غیرمحسوس وضع نمود ولی نباید ناگهان اموال‌آنها را ضبط کرد وبا وضع قوانین‌زراعتی‌وفلاحتی املاك‌آنهارا بین‌رعایا تقسیم کرد و دیون رعایا را نسبت باشراف الغا نمود زیرا اینکار موجب‌مصائب بسیاری‌خواهدشد .

قوانین باید حقوق‌ارشدیت رامیان‌اشراف ملغی‌نماید تا دراثرتقسیم‌ارثیه‌ها ثروتها همواره‌بحال مساوات‌برگردند و باقی بمانند بهیچوجه نبایستی قرابت ویا کبر سن ویا قبول کردن بفرزندی(پسرخوانده) متوسل شد زیرا تمام وسائلی که برای ادامهٔ بزرگی در حکومتهای سلطنتی مشروطه تدوین شده است در حکومت اشرافی بدرد نمیخورد .

پس ازآنکه قوانین خانواده‌ها رابا همدیگر یکسان نمودند یك‌کار دیگر باقی میماند که باید نجبا راهم بایکدیگر متحدسازند .

اختلاف میان نجبا باید بزودی حل شود چەدر غیر اینصورت مشاجرات انفرادی میان اشخاص به مشاجرات میان خانواده‌ها تبدیل میگرددبنابراین‌باید به حکمیت مراجعه نمود تا مرافعه‌های خانوادگی ازبین برود و همه باهم متحد شوند .

بالاخره قوانین نباید تشخصاتی راکه‌موجب تکبر در خانواده‌ها میشود

بهانه‌ئیکدآنها اصیل‌تر یاقدیم‌تر هستندتحریك و تشویق نمایند وتمام خانواده‌ها میبایست ازحیث‌مقام وشأن‌باپست‌ترین‌آنها مساوی‌باشند. نگاهی بتاریخ **لاسدمون** بکنید خواهیددید که‌چگونه **افورها** توانستند غرور سلاطین و بزرگان رااز بین ببرند .

فصل نهم

در حکومتهای مشروطه قوانین چگونه باصول خود متناسب میباشند

ازآنجائیکه اساس‌این‌حکومت‌مبنی‌برشرافت است قوانین‌نیز باید برپایهٔشرافت‌استوارشوند. قوانین‌بایدبکوشند تا اشرافی‌راکه نسبت بشرافت‌علاقه‌مندند‌نگاهدارند .

باید قوانین اشرافیت‌را موروثی‌نمایندااما نه‌برای اینکه میان قدرت شاه و ضعف توده‌حدی باشدبلکه‌بین این‌دو رابطه بوده‌باشد، اصول وراثت که اموال‌رادر خانواده‌ها حفظ‌میکند دراین‌حکومت‌خیلی‌مفیدخواهد بود ولواینکه‌درحکومتهای دیگرمناسب نباشد .

اصل استرداد صلبی[1] زمینهائی‌راکه تبذیر اولیای‌خانواده از بین برده‌باشد بخانواده‌های اعیان پس‌میدهد .

اراضی اشراف‌هم مانندخودآنها دارای‌امتیازاتی میباشد زیرا همانطور که نمیتوان شئون پادشاه‌را ازشئون کشورجدا کردنمیتوان شئون یکی‌از اشراف‌راهم ازشئون‌تیول وی‌تفکیك نمود.

اگر بخواهند باصل حکومت مشروطه سلطنتی صدمه‌ئی نزنند و نیروی

۱ــ استردادصلبی‌همانا استرداد اراضی وتیولهائی‌است که‌اسلاف اعیان و اشخاصی که دارای‌آن تیولها بوده‌اندآنان‌را تبذیر کرده وازدست‌داده‌اند. در قوانین‌فرانسه اخلاف آنها میتوانستندباستناد این‌اصل‌قانونی‌آنهارا پس‌بگیرندزیراتیول‌قابل‌انتقال‌بغیرنبودومیبایستی‌در خانواده‌صاحب‌تیول‌باقی‌بماند. مترجم

اشراف وتوده را کم‌نکنند باید تمام‌این‌امتیازات مخصوص‌اشراف‌بوده وبتوده‌عدول ننماید.

وراثت و مبادلات اموال‌مزاحم‌تجارت میشوند وبسیاری دعاوی و مرافعه‌ها تولیدمینمایند، استردادصلبی موجب پیدایش‌عده‌ئی ازمرافعات و مناقشات میگردد وتمام املاك کشور را که فروخته میشوند دست‌کم مدت یکسال بیصاحب میکند[1] امتیازات مربوط به‌تیولها بکسانیکه ازاین امتیازات بهره‌مند میشوند قدرتی‌میدهد که‌برای خودآنها هم اسباب زحمت‌است وسودی که‌ازتیول‌عایدمی‌شودباین‌زحمات نمیارزد ولی وقتی تیول‌را بتوده منتقل کنند بدون هیچ فایده‌ئی بتمام اصول نجابت پشت‌پا میزنند.

درحکومت مشروطه میتوان‌بزرگترین‌قسمت‌دارائی رابرای یکی از اولاد خود بتنهائی بازگذاشت، این اجازه خوب‌نیست‌مگردرحکومت مشروطه.

قوانین بایدکلیهٔ داد وستدهائی‌راکه موافق با اساس این حکومت است تشویق نمایند تا رعایا بتوانندبدون ازبین رفتن‌احتیاجات پادشاه و درباریان راکه هر روز تجدید میشود تأمین نمایند و مخارج کمرشکن وگزاف آنان را تحمل کنند

باید قوانین درطرز وصول‌مالیاتها انتظامی برقرارسازند تا طرز وصول مالیات ازخود مالیات سنگین‌تر نباشد.

سنگینی‌بار مالیات‌درابتدا موجب‌کار کردن‌میشوداماکار زیادموجب‌خستگی مفرط وخستگی مفرط‌باعث تولیدروح تنبلی‌میگردد.

۱ـ یکسال‌مدت‌حق‌اعتراض برای‌اولاد واخلاف صاحبان تیول‌بوده است‌که‌اگر ملکی سابقاً تیول‌بوده ودرنتیجهٔ‌تبذیر پدران واسلاف‌فروخته‌شده وازدست‌آنها خارج‌شده‌باشدمالکیت خریدار تایکسال‌متزلزل وصاحبان‌تیول واولاد واخلاف‌آنها می‌توانستند بدادگاه مراجعه و بعنوان‌اصل قانونی استردادصلبی‌استیفاء حق‌نموده ودرصورت اثبات‌تیول‌بودن ملك فروخته شده را پس بگیرند وبرای‌اینکه حقی تضییع نشودکلیه املاکی‌که فروخته میشده تا یکسال مالکیت‌خریدارمتزلزل ودرواقع‌بیصاحب بوده است این‌قانون‌معایبی‌دارد ولی‌چون منظور ما انتقادنیست،بتوضیح‌آن‌اکتفا میکنیم.مترجم

فصل دهم

سرعت اجرا در حکومت مشروطه سلطنتی

حکومت پادشاهی مشروطه مزیت بزرگی نسبت بحکومت جمهوری دارد و آن اینست: چون امور بدست یکنفر تنها اداره میشود سرعت اجرا دراین حکومت بیشتر است ولی چون‌ممکن‌است این‌سرعت مبدل‌بتند روی‌شود قوانین بایدآنرا کمی آهسته‌تر کنند. قوانین‌نباید فقط اساس حکومت را تقویت کنند بلکه‌باید ازافراط وتفریطی که ممکن است تولید شود جلوگیری نمایند.

کاردینال **ریشلیو** توصیه میکرد که درحکومتهای مشروطه از خار همراهان که درهمه‌چیز تولید اشکال میکنند باید احترازشود[1].

درکشورهای مشروطه هیئت‌هائی که نگهبان قوانین هستند فقط درمواقعی قوانین رابخوبی اجرا میکنند که باقدمهای آهسته وبامتانت پیش بروند، برخلاف رجال درباری که اطلاعاتی ازقوانین کشورندارند وافراطکار میباشند این‌هیئت‌ها باید درامورمربوط باجرای قوانین‌تعمق واعتدال‌راپیشهٔ‌خودسازند فرضاً يك‌دولتی بهترین دولتهای مشروطه باشد اگر زمامداران‌آن با متانت از افراطهای شاه و درباریان جلوگیری‌نکنند کشور قرین هرج ومرج میگردد ولوآنکه‌آن افراطها ناشی ازخصائل مرضیه شاه باشد چه بسا اتفاق می‌افتد که‌پادشاهان ازروی کرم و بزرگواری بخدمات بعضی خدمتگزاران بیش‌از ارزش واقعی‌آنها پاداش میدهند، درچنین موقعی مداخله هیئت مقننین تأثیرات نیکوخواهد داشت.

فصل یازدهم

درمزایای حکومت مشروطه

حکومت مشروطه مزیت‌بزرگی‌نسبت

---

۱ ـ از این‌گفته معلوم میشود که ریشلیوگرچه تظاهر بمشروطیت میکرد ولی افکار استبدادی داشت ومنظوراو ازخار همراهان افکاری است‌که مخالف خود رأیی‌باشد. مترجم

بحکومت‌استبدادی داردزیرااقتضای‌طبیعتش اینست که در تحت اوامر پادشاه‌چندین طبقه از زمامداران وعلاقمندان بمشروطیت وجوددارند ودراینصورت دولت‌ثابت‌تر ومشروطیت تزلزل ناپذیرتر واشخاصی که‌حکومت میکنند بیشتردرامان میباشند !

سیسرون گمان میکرد که انتخاب‌وکلای ملت در رم موجب‌نجات‌جمهوری گردید ومیگوید : « نیروی ملتی که رئیس ندارد در اثر لجام گسیختگی مهیب‌تر است زیرا یك نفر رئیس احساس میکند که امور مربوط بشخص اوست ودر فکر همه میباشد اما ملت باتندی وافراط خود خطری که خود را باآن مواجه میکند نمی‌شناسد . »

ممکن است این وضعیت را از یك لحاظ با یك حکومت استبدادی تطبیق کرد زیرا درحکومت استبدادی ملت دارای رؤسائی است که بین‌شاه وتوده‌باشند ونیزمیتوان‌آنرا با مشروطیت تطبیق نمود که در آن ملت دارای رؤسائی است که بین شاه وتوده واقع شده‌اند .

درحقیقت همه جا دیده شده هنگامی کـه ملل دولتهای استبدادی مبادرت به نهضت و قیام کرده‌اند چون ملت بحال خود گذاشته شده نهضتها جنبهٔ افراطی پیدا کرده وکارها را تا هر جا که توانسته‌انـد کشانده‌اند و تمام بی‌نظمی هائیکه ملت مرتکب شده بی‌انتها بوده است، در صورتیکه درحکومتهای مشروطه ندرتاً اتفاق میافتدکار به‌افراط بکشد چه‌آنکه رؤسا میترسند و بیم‌آن دارند که ازکار بر کنار شوند و رجالی که بین شاه و ملت قرار گرفته‌اند هـر یك نماینده قدرتی هستند و نمیخواهند ملت تفوق زیادی پیدا بکند باین جهت ندرتاً اتفاق میافتد کـه انتظام کشور کاملا مختل بشود زیرا پادشاه باین انتظام عـلاقمند است و مخالفین که نه اراده و نه توانائی برانداختن دولت را دارند نمی‌توانند و نمی‌خواهند پادشاه را براندازند در اینصورت اشخاصی که عقل و اقتدار دارند ودرکارها مداخله میکنند اعتدالهائی قائل می‌شونـد سازش میکنند اصلاحاتی مینمایند آنوقت قوانین قوت می‌گیرند و مورد اطاعت مردم واقع میشوند بدین ترتیب تمام تاریخ ما مملو از جنگهای داخلی بدون انقلاب است امـا تاریخ حکومتهای استبدادی مملو از

انقلابات بدون جنگ‌های داخلی میباشند .

آنهائی که تاریخ جنگهای داخلی برخی ازدولتها را نوشته و حتی آنانکـه خود محرك این جنگها بوده‌اند ثابت‌میکنند که تاچه اندازه اقتداری که پادشاهان برای خدمتگزاری بخودشان به‌بعضی ازطبقات میدادند مورد اطمینان‌ایشان بوده زیرا فرضاً که این طبقات فاسد میشدند هر گزدیده نشده که باآشوب‌طلبان برعلیه شاه همدست بشوند بلکه پیوسته پشیمان بودندکـه چرا برخلاف قانون و وظائف خود رفتار کرده‌اند .

کاردینال ریشلیو چون‌خیال کرده بود طبقات نجبا را خیلی‌خوار وخفیف کرده است برای تقویت آنها توصیه مینمود کـه پادشاه و درباریانش باید دارای فضائل باشند، چنان خصائلی برای‌آنهاقائل بود که در واقع فقط برای یك فرشته میتوان اینهمه دقت وعلم واینهمه استقامت فکر واطلاعات را قائل گردید . مشکل بتوان باور کردکـه از حالا تا وقتی که حکومتهای مشروطه از بین بروند چنان پادشاهی وچنان درباریانی که اوقائل است پیدا بشوند .

مللی کـه تحت انتظامات زندگی میکنند خوشبخت‌تر از آن ملتهائی هستند که بی‌قانون وبدون رئیس‌درجنگلها سر گردانند. همانطورهم پادشاهانی که تحت قوانین اساسی کشورخود زندگی میکنندخوشبخت‌تر ازپادشاهانی هستند که عاملی برای منظم کردن احساسات ملت خود دردست ندارند .

فصل دوازدهم

دنباله موضوع فصل قبل

عظمت‌وعلوهمت‌رادردولتهای‌استبدادی‌نجوئید

برای اینکـه سلاطین مستبد چون خوددارای عظمت نیستند نمیتوانند بـزرگی را بدیگران اعطا کنند دراین کشورها افتخار وجود ندارد .

درحکومتهای مشروطه است که دراطراف پادشاه اتباع وی از انوارعظمتش مستفیض میشونـد، دراین کشورها چون هـر کس بانـدازه‌ئی دارای مقامی است و

رتبه وشأنی دارد میتواند فضائلی‌را که موجد عظمت میشود در وجود خودبپروراند ممکن است این فضائل بروح استقلال ندهد ، امـا مسلماً عظمت و علو همت را اعطا میکند .

فصل سیزدهم
ماهیت استبداد

وحشیان«**لویزیان**[1]»چون‌میخواهند میوه‌ئی بچنگ‌آورند درخت را از بیخ قطع میکنند. این است ماهیت حکومت استبدادی .

فصل چهاردهم
قوانین با اصول حکومت استبدادی
چگونه مربوط میباشند

حکومت استبدادی مبنی براصل ترس است و برای ملل ترسو ونادان وازپا افتاده قوانین زیادی لازم نیست، همه چیزدرآنجا باید بردویا سه‌فکر استوارباشد بنابراین افکار جدیدی لزومی ندارد زیرا هنگامی که شما یك حیوان را تربیت میکنید فقط مواظب هستید کـه کسی حیوان را از شما نگیرد و صاحب خود رابشناسد ورفتار اوعوض نشود ودرمغزاوبادوسه حرکت نفوذمینمائید والسلام .

هنگامی که پادشاه مستبد در خلوت است نمیتوان ویرا از محل شهوترانی اوبیرون آورد مگـر اینکـه تمام اشخاصی که او را در آنجا نگاه داشته‌اند متأثر کرد زیرا آنها نمیتوانند تحمل کنند که پادشاه و قدرت او بدستهای دیگر بیفتد . پادشاه مستبد هرگز جـرأت جنگیدن را ندارد و حتی بیمناك است که دیگران هم برای‌اوبجنگند، چنین پادشاهی که عادت کرده‌است درکاخ خود هیچگونه مقاومتی

۱ـ لویزیان‌یکی‌از ایالات‌اتازونی‌است ومنظوراز‌وحشیان سرخ‌پوستان اولیه‌امریکاست. مترجم

نبیند. ازمقاومتی که بوسیلهٔ اسلحه اعمال شود مکدر میگردد ومعمولاحس‌غضب یا انتقام اورا تحریك میکند ومرتکب اعمال فجیع وزشت خواهد شد، گذشته ازاین او بمعنای‌افتخار‌حقیقی پی‌نمیبرد وبقوانین‌جوانمردانه جنگی اعتنا نمیکند بنابراین جنگها با نهایت خشم طبیعی انجام میشود وحقوق بین‌الملل این کشورها کمتر از سایرجاها توسعه دارد.

چنین‌پادشاهی آنقدر معایب دارد که از آفتابی شدن حماقت طبیعی او باید اندیشناك بود مادامی کـه او پنهان است و کسی نمیداند در چه حال است مردم راحت هستند خوشبختـانه در این‌کشورها مردم طوری بار آمده‌اند که فقط اسم شاه برای حکـومت کردن بآنها کفایت میکند .

شارل دوازدهم هنگامیکه در بندر بود چون دید مجلس‌سنای‌**سوئد**اندك مخالفتی‌با او ابراز میدارد بآن مجلس نوشت که یکی ازچکمه‌های خودراخواهد فرستاد تا بر آنها فرمانروائی کند این چـکمه میتوانست مانند یك پادشاه مستبد حکومت کند در حکومتهای استبدادی اگر پادشاه اسیر شود او را مرده تـلقی میکنند و پادشاه دیگری برتخت می‌نشیند ، معاهداتی کـه پادشاه اسیر بسته است از درجه اعتبار ساقط میگردد وپادشاه جانشین وی آنهارا تصویب نخواهدکرد . زیرا پادشاه هم قانون است وهم‌دولت ، بمحض اینکه پادشاه نباشد هیچ‌چیز نیست‌و اگر اورا مرده تلقی کنند دولت هم نابود میشود . یکی از چیزهائیکه ترکها را وادارکرد با **پطرکبیر** صلح جداگانه بکنند این بود کـه روسها بسفیر ترکیه گفتند در**سوئد** پادشاه‌دیگری برتخت جلوس‌نموده است[1]، حفظ‌دولت چیزدیگری نیست مگرحفظ پادشاه یا اگربهتر بگوئیم حفظ قصری که او در آنجا محبوس است هرچیزیکه قصریاپایتخت را مستقیماً تهدید نکند درافکار جاهلانه ومغرورانه وخودبین‌شاه مستبد تأثیری ندارد .

اما راجع بارتباط قضایا با همدیگر، شاه مستبد نمیتواند این‌مطالب‌راتعقیب کرده‌یاپیش‌بینی کند وبلکه نمیتواند راجع‌بآنها فکربکند، دراین‌حکومت سیاست

۱ ـ ازتاریخ عمومی تألیف بوفندورف راجع‌بسوئد اقتباس شده . مترجم

www.ketabha.org

وقوای محرکه وقوانین آن باید خیلی محدود بوده وحکومت سیاسی مثل حکومت مدنی ساده باشد ، زیرا تمام قضایا باین محدود میشود که حکومت سیاسی وحکومت مدنی باحکومت خانوادگی یعنی صاحب منصبان حرم سرا سازگار باشند .

برای چنین حکومتی بهترین اوضاع زندگی وقتی فراهم میشود که بتواند خودرا دردنیا تنها ببیند وهیچ دولتی مافوق اویامساوی بااو نباشد و حدود کشور با صحراهای لم‌یزرع احاطه شده ازملتهائی که آنها را وحشی مینامند بافاصله زیادی جدا شده باشد تامورد تهاجم قرار نگیرد یعنی ارتباطی باسایرین نداشته باشد وچون نمیتواند بنیروی ارتش چریك اطمینان داشته باشد ناگزیر بایستی یك قسمت آنرا ازبین ببرد که درحقیقت ازبین‌بردن نیروی کشوراست، اساس حکومت استبدادی ترس ومنظور ازترس آرامش است ولی باید دانست این آرامش صلح نیست بلکه بمنزلهٔ سکوت شهرهائی است که نزدیك است آنهارا دشمن اشغال کند یعنی اضطراب باطنی وجوددارد زیرا قدرت متعلق بدولت نیست بلکه مربوط بارتشی است که آن دولت را تأسیس نموده است .

پس بایستی برای حفظ دولت این ارتش را حفظ کرد اما ازطرفی همین ارتش برای پادشاه خطرناك میباشد، بااین تفصیل چگونه میتوان امنیت دولترا با امنیت شخص شاه وفق داد بدیهی است این دو باهم متناقض هستند .

ملاحظه کنید باچه زبردستی دولت روسیه میخواهد از استبدادی که بـرای خود او سنگینیش بیش ازسنگینی باردوش ملت است خودرا نجات بدهد .

برای این منظور دولت روسیه لشکرهای بزرگ را منحل کرده کیفرجنایات را تخفیف داد دادگاههائی برقرار و شروع بشناساندن قوانین بمردم کرده است ، ملترا تعلیم میدهد اماعلل مخصوصی هست که شاید دولت را بابدبختی که میخواهد ازآن فرار کند دوباره مواجه نماید .

دردولتهای استبدادی مذهب بیش از کشورهای دیگر نفوذ دارد ویك ترسی است که سربارترس ناشیه از استبداد شده است ، در کشورهای مسلمان قسمت اعظم احترام شگفت انگیز مردم نسبت بپادشاه از مذهب ناشی میشود . مذهب است که

قوانین اساسی عثمانی را اندکی اصلاح کرده وآنهائی را که بواسطه شرافت شخصی خود بافتخار وعظمت دولت دلبستگی ندارند بوسیله زور ویا بوسیله اصول مذهبی به آن علاقمند مینماید .

ازتمام حکومتهای استبدادی هیچیك باندازهٔ حکومتی که در آن پادشاه خودرا مالك تمام اراضی و وارث تمام اتباع خود میداند بدتر نیست زیرا دراین حکومتها نتیجه این میشود که زراعت اراضی متروك گردد و اگر پادشاه تجارت هـم بکند هرگونه صنعتی هم نابود میشود .

دراین حکومتها هیچچیز را ترمیم واصلاح نمی‌کنند خانه ها را فقط برای مدت زندگی یکنفرمیسازند خندق نمی‌کنند، درخت نمی‌کارند ، هرچه بتوانند از زمین درمی‌آورند وچیزی بآن پس نمیدهند همه جا بایرهمه‌جا لم‌یزرع است ، آیا گمان میکنید قوانینی که مالکیت ارضی ووراثت اموال را لغومی کند از لئامت و حرص بزرگان خواهدکاست؟ نه بلکه حرص ولئامت آنهارا زیادترخواهد نمود، چه آنکه اینان متمایلند هزار گـونه اجحاف بکنند وبجز زر و سیمی کـه پنهان کرده یامیدزدند نمی‌خواهند ظاهراً مالی داشته باشند تا اموال آنها از نظـر مردم پنهان باشد .

برای اینکه همه چیز از دست نرود خوب است حرص پادشاه را بوسیلهٔ یك رسم وعادتی معتدل نمود، مثلادرترکیه سلطان معمولا بدریافت سه درصد از ارثیه افراد مردم قناعت میکند اما ازآنجائی که اغلب اراضی را بسربازان چریك خود می‌بخشد و بهر ترتیبی که هوس بکند در این اراضی دخـل و تصرف مینماید تمام ماترك افسران ارتش را غصب میکند واگر شخصی بدون وارث ذکور بمیرد سلطان ملك اورا تصرف مینماید وبدختران متوفی فقط مقدارکمی را میدهد . بنابراین اغلب اموال ملت بشکل ناپایداری و بدون اینکه مشمول قـوانین ثابتی شده باشد بتصرف دولت درمی‌آیند.

بموجب قوانین **بانتام** پادشاه تمام ارثیه را تصاحب میکند حتی زن و اولاد وخانه متوفی را تصاحب مینماید، برای جلوگیری ازاین قانون بیرحمانه مجبور

www.ketabha.org

میشوند اطفال را درهشت ، نه ، ده سالگی و گاهی زودتر از این سن متأهل کنند تا اتفاق نیفتد که آنها قسمتی ازارثیه پدرشان واقع شده وغلام پادشاه شوند.

درکشورهائی که قوانین اساسی وجود ندارد موروثیت حکومت نیز نمیتواند ثابت بماند ، زیرا شاه می‌تواند جانشین خود را از بین خانواده سلطنتی و یا از خارج انتخاب‌نماید در این صورت تعیین‌فرزندارشد برای جانشینی شاه بی‌ثمراست.

غالباً جانشین‌پادشاه را خود پادشاه یا وزیرانش بایك جنگ داخلی تعیین میکنند بدین‌ترتیب دراین دولت یك علت انحلال دیگری هست که مزید بر علل انحلال سلطنت مشروطه است .

چون هرشاهزادهٔ‌خانوادهٔ سلطنتی بالسویه شایستگی دارد که بسلطنت‌انتخاب شود هر کدام بر تخت مینشیند قبل‌از هر کاری اول برادران خود را خفه میکند که رقیبی نداشته باشد چنانچه درترکیه متداول است یا آنهارا کور می‌کنند چنانچه رسم ایران است[1] یا آنهارا دیوانه خواهد کرد ، بطوریکه نزد مغولها معمول‌است واگر این اقدامات احتیاطی‌بعمل نیاید هردفعه که تخت سلطنت خالی میشود یك جنگ داخلی مدهشی بوقوع می‌پیوندد .

مطابق قوانین اساسی روسیه تزار میتواند هر کس‌را کـه دلش میخواهـد خواه درخانوادهٔ خود خواه ازخارج خانواده بوراثت تاج وتخت انتخاب کندچنین ترتیب وراثتی هم باعث هزاران انقلاب میشود و چون اصول وراثت تاج وتخت با این تـرتیب خـود سرانه و بـدون دقت برقرار شده لـذا همـواره تخت سلطنت متزلزل میباشد .

ترتیب وراثت سلطنت یکی از چیزهائی است کـه بـرای ملت دانستن آن بی‌نهایت اهمیت دارد. بهترین تـرتیب وراثت سلطنت همانست کـه فرزند و در صورت نبودن او نزدیکترین اقرباء پادشاه برتخت سلطنت بنشیند ، این ترتیب از داعیه ها جلو گیری کرده وجاه طلبی‌ها را خنثی‌مینماید ، دیگر نمیتوان ذهن یك

۱ـ ازاخلاق‌نادرشاه افشار این‌عمل‌روایت شده‌که اوپسرمحبوب‌وارشد خودرا در حضور مادرش‌کور کرد زیرا احساس‌رقابت ازاونموده بود . مترجم

پادشاه ضعیف را مشوش کرد و باتوسل‌باحضار ارواح واستمداداز آنان وارث تاج و تخت‌را معین‌نمود.

وقتیکه وارث سلطنت بوسیلهٔ قانون‌اساسی‌برقرارشده باشد فقط یك‌شاهزاده وارث تخت وتاج‌است وبرادران او هیچ حق ظاهری یا حقیقی ندارند که دعوی تصرف تاج وتخت‌را داشته‌باشند ونمیتوانند بگویند یاادعا کنند که پدر آنها نسبت بیکی از فرزندان محبت خاصی داشته است ، در اینصورت زندانی کردن یا کشتن یا کور کردن ، برادرپادشاه یا هریك از اقـوام دیگر پادشاه بهیچوجه مورد پیدا نمیکند .

اما در دولتهای استبدادی برادران پادشاه درعین حال که بندگان اوهستند رقیبان اوهم میباشند واحتیاط اینطور اقتضامیکند که آنها درمحل‌مطمئنی بازداشت شده وخطر آنها دفع‌شود خاصه درکشورهای مسلمان که‌اصول‌مذهب‌فتح‌و موفقیت را یکنوع مشیت‌الهی میپندارد بنابراین‌دربین آنهاهیچکس‌بموجب‌حقوق‌مخصوصی سلطنت نمیکند، بلکه فقط واقعیت قضیه‌شرط‌است ، یعنی همینقدر که‌کسی پادشاه شد، شده‌است.

در دولتهائی که شاهزادگان بلافصل می‌بینند اگر بر تخت سلطنت ننشینند محبوس یا مقتول خواهندشد، جاه طلبی‌بیش از آنچه‌در میان سایر مردم وجود دارد بین‌آنها تحریك میشود ، زیرا در اروپا شاهزادگان بلافصل دارای وضعیتی هستند که اگرحس جاه‌طلبی آنها راکاملا تسکین‌ندهند بایدتااندازه‌ئی‌ساکت نموده وفرونشانندچه آنکه‌برادران شاه در کشورهای مادارای‌احترامات بسیار و بعد از شاه شخص‌اول‌هستند.

پادشاهان دولتهای استبدادی همیشه‌درزناشوئی افراط کرده‌اند، آنان‌معمولا چندین زن میگیرند بخصوص درقسمتی‌ازدنیا که درآنجا استبداد حال طبیعی پیدا کرده یعنی درآسیا .

این پادشاهان بقدری اولاد دارند که نه‌آنها میتوانند نسبت باین فرزندان خودمحبتی‌داشته‌باشندونه‌اطفال میتوانند برادران وخواهران‌خودرا دوست بدارند ،

www.ketabha.org

خانوادهٔ سلطنتی شبیه بخود دولت است باین‌معنی که خانواده بسیار ضعیف ورئیس آن زیاده ازحد قوی‌است، این خانواده مثل‌یك دولت مستبد بنظر میآید که خیلی وسیع است ولی درحقیقت وسعت وعظمتی ندارد .

اردشیر تمام فرزندان خودرا که برعلیه او توطئه کرده بودند بقتل‌رسانید[1] این موضوع باور کردنی نیست که پنجاه فرزند بر علیه پدر خود توطئه بچینند و مخصوصاً باورنکردنی‌است که این‌توطئه بدینجهت واقع‌شده باشد که‌پادشاه‌نخواست زن صیغهٔ خود را به‌پسر ارشدش ببخشد .

ساده‌تراین است که گمان کنیم این‌واقعه یکی‌از دسائس عادی حرمسراهای خاور زمین است که در این حرمسراها غدر وشیطنت و حیله بی‌سروصداکارخود را میکند وهمه‌چیزمستور میماند پادشاه پیری‌هم کـه فرمانده حرمسراست روز بروز احمق‌ترمیشود وخودش بزرگترین زندانی درکاخ سلطنتی میباشد .

پس ازتمام این چیزها که گفتیم چنین نتیجه گرفته‌میشود که بایستی طبیعت انسانی دائماً بر علیه حکومت استبدادی شورش کند امـا با وجود عشق انسان به‌آزادی وباوجود نفرتش ازقساوت، اغلب ملل‌تابع استبدادند وعلت آنرا بآسانی میتوان فهمید .

زیرا برای تشکیل یك حکومت معتدل باید اقتدارات‌را باهم ترکیب کرد وآنها را مرتب ومعتدل ساخت وبکارانداخت بهتر بگویم باید بیك قوه کمکی‌داد تا در مقابل قوهٔ دیگر مقاومت کند، این یك شاهکار قانونگزاری است که تصادف آنرا ندرتاً بوجود میآورد وندرتاًهم اتفاق میافتد که با ارادهٔ قبلی وقصدمخصوصی این‌کار را بکنند .

برعکس یك‌حکومت استبدادی که همیشه‌اعمالش جلوچشم است یعنی تقلید ازآن خیلی‌آسان وهمه‌جا یکسان است چون‌برای اداره واستقرارآن چیزی‌غیراز هوا و هوس لازم نیست و نیازمند به‌تدبیر و تفکر نمی‌باشد هر کس برای این‌کار شایسته است .

۱ــ این موضوع درنوشتجات‌ژوستینین مورخ رومی مندرج است‌که درقرن دوم‌میلادی می‌زیسته . مترجم

فصل پانزدهم

دنباله همان مطلب

در اقالیم گرمسیر که معمولاًاستبداد حکمفرماست …… آرزوهاوعواطف‌زودتر بروز میکنند وزودترهم‌ازبین‌میروند درآنجاها هوش‌زیادترقی میکند وهمچنین خطرازدست دادن ثروت کمتراست، وسائل خودنمائی کردن نیز کمتراست، جوانها که درخانه‌هامحبوسند کمتر باهمدیگر ارتباط دارند درآنجاها زودتر ازدواج میکنند وممکن‌است زودتراز کشورهای سردسیر بسن بلوغ برسند درترکیه سن‌بلوغ درپانزده سالگی شروع میشود .

رهن و وثیقه اموال در مقابل دیون در این‌کشورها معمول نیست زیرا در حکومتی که هیچکس بمال خود اطمینان ندارد بشخص بیشتر قرض میدهند تا بمال .

در حکومتهـای معتدل و مخصوصاً در جمهوریها بعلت اعتماد بیشتری کـه بدرستکاری افرادهست وبمناسبت تأثیرات خوبی که‌اساس حکومت‌دارد وثیقهٔ‌اموال درمقابل دیون بالطبیعه معمول میگردد .

اگردرجمهوری رم قانونگزاران اینکاررا برقرار کرده بودند دچار آنهمه طغیانها و جنگهای داخلی نمیگردیدند ودچار مشکلاتی نمی‌شدند که ناچار باشند برای‌آنها بوسائل خطرناك دست بزنند .

فقر وعدم اطمینان بمال در کشورهای استبدادی رباخواری را بشکل طبیعی درمیآورد وهر کس میزان ربح پولرا نسبت بخطری که درقرض‌دادن‌آن موجود است بالامیبرد پس بیچارگی ازهمه‌طرف باین‌کشورهای بدبخت رومیآورد وهمه چیزدرآنجاها ازمردم سلب میشود حتی‌وسیلهٔ قرض کردن .

بدین لحاظ یکنفر تاجر نمیتواند در آنجاها تجارت بزرگی بکند و باید زندگی روز مره داشته باشد چه اگر مقدار زیادی‌کالاتهیه کند با دادن ربـح زیاد برای تأدیه قیمت اجناس بیش از آنچه ازکالاها میخواسته است فایده بکند ضرر

مینماید بنابراین‌قوانین تجارتی در آنجاها لزوم پیدا نمیکند و منحصر به‌انتظامات عادی میشود ، ممکن نیست حکومت ظالم باشد مگر دستهائی داشته باشد که این ظلمهارا مرتکب بشوند ومحال است که این دستها برای خودشان کار نکنند ، پس در کشورهای استبدادی اختلاس وارتشاء یك امرطبیعی‌است .

چون این جرم در آنجاها یك عمل عادی است ضبط اموال در این کشورها مفید است زیرا بدین‌طریق ملت راتسلی میدهد و پولی که ازاین ممربدست میآید بهترازیك مالیات کمرشکنی است که پادشاه باشکال ازاتباع ورعایای خانه‌خراب خودبگیرد گرچه ضبط اموال‌یکنفر که خانواده‌ئی را اداره میکند سایرین رادچار بدبختی مینماید ولی دراین کشورها هیچ خانواده‌ئی نیست که شاه ودولت‌بخواهند آنرا حفظ کنند .

در کشورهای معتدل قضیه طور دیگری است وضبط اموال مالکیت را دچار تزلزل خواهد نمود . بعلاوه سایر افراد خانواده را دچار فقر و بدبختی می‌نماید زیراخیلی‌ظلم‌است که بچه‌های معصوم‌را بجرم پدران خود ازوسائل زندگی‌محروم کنندویك‌خانواده را بباد فنادهند درصورتیکه مجرم بیش ازیکنفر نیست وخانواده گناهی ندارد .

درجمهوریها ضبط اموال برابری راکه روح جمهوریت است ازبین میبرد و افراد را ازمایحتاج‌خودمحروم مینماید، یك قانونی در روم این طور مقررمیداشت که ضبط اموال فقط درمورداهانت پادشاه باید بعمل آید این کارعاقلانه است‌بشرط آنکه صرفاً روح این قانون را تعقیب کرده و هر جنایتی رامشمول این مجازات قرارندهندوضبطاموال‌رافقط برای کیفربعضی‌جنایات‌محدود نمایند، در کشورهائی که عادات‌محلی‌مقرراتی‌برای‌اموال خصوصی‌معلوم کرده(همانطوریکه **بُدَن** گفته است) باید فقط اموال اکتسابی را ضبط نمود .

فصل شانزدهم
انتقال اختیارات

درحکومت استبدادی تمام اقتدارات بدست کسی‌است که باوسپرده شده باشد هروزیری‌خودش بمنزلهٔ پادشاه مستبد وهرصاحبمنصبی بمنزله وزیراست .

در حکومت مشروطه اختیارات بلافصل اعطا نمیشود پادشاه در حین اعطای اختیارات آنهارا معتدل‌ترمیکند واقتدار خود را بطوری تقسیم میکندکه اگر یك قسمت را بدهد قسمت بزرگتر را برای خود حفظ‌نماید .

بدین ترتیب در دولتهای مشروطه فرمانداران شهرها همان اندازه که تحت اوامر استانداران هستندهمان اندازه هم تحت اوامر پادشاه میباشند و صاحبمنصبان خصوصی‌هیئت‌های نظامی آنقدرها وابسته به‌سران لشکر نیستند وبیشتر بخود پادشاه مربوط میباشند در اغلب کشورهای مشروطه عاقلانــه مقرر داشته‌اند اشخاصی کــه فرماندهی نسبتاً وسیعی دارند باهیچ‌هیئت چریك‌مربوط نباشند ازاین‌جهت که‌چون فرماندهی آنان وابسته‌باراده‌ٔ خاص‌پادشاه است ممکن اشت اگرجزء چریك‌بشوند استقلال پیدا کرده شاه ازخدمات آنها استفاده ننماید، درحقیقت‌آنان هم‌درخدمتند وهم خارج ازخدمت .

این‌ترتیب باحکومت استبدادی وفق‌نمیدهدزیرا اگر آنهائی که‌شغلی‌ندارند امتیازات والقابی داشته‌باشند در کشور رجالی‌وجود خواهند داشت که بخودی‌خود بدون‌کار بزرگند واین وضع باطبیعت این‌دولت اصطکاك پیدا میکند .

اگرحاکم‌یك شهرتحت اطاعت استاندارنباشد چون‌هردوخودسر ندمیبایستی هرروز اقداماتی‌برای‌آشتی دادن‌آنها بعمل‌آید، چنین عملی در حکومت استبدادی معنی ندارد. گذشته ازاین اگرحاکم‌شهرازاستاندارتبعیت نکند استاندارهر گززیر بار مسئولیت شغل‌خود نخواهد رفت زیرا عدم اطاعت حاکم که مادون اوست‌ممکن است ببهای خون اوتمام بشود ومغضوب شاه گردد .

دراین حکومت‌نمیتوان اقتدارات را تعدیل نمود، اقتدار کوچکترین‌مأمور .

www.ketabha.org

کمتر از اقتدارشخص‌پادشاه مستبد نیست در کشورهای معتدل قانون همه‌جاعاقلانه است وهمه‌جا متبع است و کوچکترین مستخدم دولت از آن پیروی مینماید اما در حکومت استبدادی که قانون عبارت از اراده پادشاه است ولواینکه پادشاه عاقل‌هم باشد یك‌مأمور نمیتواند ازیك اراده که براومجهول است تبعیت‌نمایدپس باید تابع ارادهٔ شخص خودش باشد. چیز دیگری هم‌هست و آن اینست که چون قانون‌همان اراده پادشاه است وپادشاه نمیتواند غیراز حدود اطلاعات خود اراده‌ئی داشته باشد پس‌لازم میآیدبهمین نحوتمام مأمورین دولت هم مثل‌شاه اطلاعاتشان محدودوارادهٔ آنها فقط درحدودآن وخودسرانه باشد. بالاخره دراین کشورها جز ارادهٔ آنی و بدون سابقهٔ شاه چیز دیگری نیست .

فصل هفدهم
پیشکشی‌ها

در کشورهای استبدادی این یك‌رسمی‌است که با اشخاص‌بالاتر حتی شخص پادشاه نمیتوان روبرو شد مگر اینکـه باویك تحفه‌ئی تقدیم نمود ، امپراطورمغول عرایض رعایای خود را نمی‌پذیرفت مگر اینکه قبلاچیزی بعنوان پیشکشی‌ازآنهادریافت کرده باشد این‌قبیل‌پادشاهان دراینکاربقدری افراط میکنند که‌حتی مراحم خودراهم فاسد وبدون جلوه مینمایند .

در کشوریکه هیچکس حق ملیت ندارد ، در حکومتی که این فکر حکمفرما است که مافوقها نسبت بمادونها هیچگونـه وظیفه‌ئی برای خود قـائل نباشند ، در کشوری که مردم خودرا بهمدیگـر مربوط نمیدانند و اساس ارتباط و رعایت حقوق طرفین فقط ترس ازمجازات است، درکشوری که هیچگونه دادوستد و تجارت نیست و ندرتاً اتفاق میافتدکسی محتاج شود بحضور یکی از بزرگان رفته از او تمنائی کند یا تقاضا یا شکایتی نماید و بواسطه رکود معاملات نیازی بهدادگاهها نیست طبعاًدراین کشورهاهر کس میخواهد ببزرگی مراجعه کند باید باوپیشکشی بدهد .

اما درحکومت جمهوری پیشکشی یك رسم نفرت‌آوری میباشد زیرا تقوی دراین کشورها حکمفرماست .

در حکومت مشروطه شرافت بقدری مؤثراست که‌ازهرپیشکشی بهتر است و احتیاجی بدان نیست امادرحکومت استبدادی که نه شرافت وجود دارد و نه‌تقوی نمیتوان بانجام‌کاری‌تصمیم گرفت مگر بامید استفاده .

افلاطون دستور میداد هر کس برای‌انجام وظیفه تحفه‌ئی‌بگیرد بایدمحکوم باعدام شود اومطابق افکار جمهوریت اظهار عقیده میکرد اومیگفت نه‌برای اعمال خوب و نه برای اعمال بد تحفه نباید گرفته شود نه‌برای انجام امری و نه برای خودداری از امری تحفه‌گرفتن ممنوع است، قانونی که بقضات روم اجازه میداد هدایا وتحفه‌های کوچك بگیرند مشروط باینکه ارزش‌آنها در عرض سال ازیکصد **اکو** تجاوزنکند قانون بدی بود زیرا اشخاصی که بآنهاچیزی داده نمیشودچیزی هم نمیخواهند ولی اشخاصی که بآنها چیز کمی داده میشود بزودی کمی بیشتر و بعدرفته‌رفته خیلی‌زیاد توقع میکنند .

گذشته ازاین قانع کردن کسی باینکه نباید چیزی بگیردکارآسان‌تری‌است تاآنکه بگوئیم کم بگیرد زیرا چنین شخصی را بگرفتن کم نمی‌توان قانع نمود و برای زیادگرفتن همواره بهانه‌ها و عذرها وعلتها و دلیلهای قابل قبول پیدا میکند تازیادتر بگیرد .

فصل هیجدهم
پاداش‌هائی که پادشاه میدهند

در حکومت استبدادی هر کس فقط بانتظارتهیهٔوسائل‌رفاهیت درزندگی‌واستقامت است. پادشاهی که پاداش میدهد فقط بایدپول بدهد وبس ولی‌درحکومت مشروطه که شرافت بتنهائی‌حکمفرماست پادشاه میتواند بااعطای افتخارات پاداش دهد واگر افتخاراتی که ازطرف شاه‌اعطا میشود برای اشخاص مستلزم تجملی باشد بازهم شاه پولی نمیدهد زیرا خود این

افتخار شخص را متمول میکند. اما درجمهوریت که فقط تقوی حکمفرماست همین تقوی بخودی خود کفایت میکند و سایر علل را از بین میبرد دولت بکسی پاداش نمیدهد وتنها پاداش اواین است که شخص متقی را معرفی نماید.

این یك اصل کلی است که درحکومت مشروطه وحکومت جمهوری پاداشهای بزرگ نشانهٔ فتور اساس جمهوریت است زیرا ثابت میکند که اصول حکومت فاسد شده است ونشان‌میدهد که شرافتمندی درمشروطه چندان قوتی ندارد ونیزمیرساند که صفت ملیت یعنی‌تقوی درجمهوری ضعیف گردیده است.

بدترین امپراطوران روم آنهائی بودند که بیش از همه بخشش میکردند مانند:

کالیگولا، نرون، اوتون، ویتلیوس، کمد، کاراکالا، هلیوگابال.

و بهترین امپراطوران آنهائی بودند کـه خیلی صرفه جوئی می کردنـد مانند:

اگوست، و سپازین، آنتونن پی، مارك اورل، پرتیناکس.

در زمان فرمانروائی امپراطوران خوب دولت اصول از دست رفته خود را احراز میکرد و گنجینه شرافت جای گنجینه‌های پول را میگرفت.

فصل نوزدهم

نتایج جدید اصول حکومتهای سه‌گانه

من نمی‌توانم این کتابرا بپایان برسانم مگر اینکه راجع بچند اصل پائین توضیحاتی بدهم.

اولــ آیا قوانین بایدیك نفرازافرادملت‌رامجبور بکند که‌شغل دولتی راقبول نماید.

بعقیدهٔ من‌درحکومت‌مشروطه نه امادر حکومت جمهوری باید او را مجبور سازند، زیرا درجمهوری‌دارابودن‌مقام‌دولتی گواهی تقوی و امـانتی است که میهن بیکی‌از افرادمیسپارد وچون هر کس‌نبایدزندگی وفکروعمل‌نمایدمگربرای‌میهن پس‌ازقبول‌شغل‌دولتی کسی نبایداستنکاف کند ولی در مشروطه این مقامات گواهی شرافت میباشند واز مختصات شرافت این است که انسان‌خوشش‌میآید شغلی‌راقبول نکندمگر وقتیکه دلش‌بخواهد وبطرزی که مایل‌باشد دراینصورت میتواند ازقبول شغل‌دولتی استنکاف کند.

پادشاه‌**ساردنی‌ویکتورآمده** اشخاصی‌را که ازقبول افتخارات ومشاغل‌دولت خودداری مینمودند تنبیه‌میکرد و بدون اینکه خودش ملتفت باشد افکار جمهوری را تعقیب‌مینمود ولی‌طرزحکومتش ثابت میکند که منظورش‌رعایت اصول جمهوری نبوده است.

دوم ــ آیااین یك‌اصل‌خوبی‌است که درارتش‌یکفردمجبورشود رتبه‌ئی‌را که پائین‌تراز رتبهٔ سابق‌اوبوده قبول کند؟

بین رومیان غالباً دیده میشد که سروانهای‌سابق‌زیر فرمان ستوانها خدمت میکردنددرجمهوریت‌که تقوی‌اقتضا میکندهرکس‌خودرافدای‌دولت‌بکندوبرتمایلات شخصی خود وقعی نگذارد قبول این‌تحقیرقابل‌تحمل‌است. امادرحکومت مشروطه شرافت حقیقی یا مصنوعی‌چیزی راکه تنزل درجه و تحقیر است نمیتواند تحمـل بنماید.

درحکومتهای استبدادی که‌شرافت ومقامات ودرجات‌موردسوء استفاده است بالسویه میتوان یك‌پادشاه را مبدل بیك‌شخص‌پست ویك‌شخص رذل‌رامبدل بپادشاه نمود امادرحکومت‌مشروطه که از شرافت و مقامات بایدحسن استفاده بنفع کشور نمود نمیتوان این‌کاررا کرد.

www.ketabha.org

سوم ـ آیا میتوان بیکنفر در عین حال مشاغل کشوری و لشکری را توأماً داد ؟

درجمهوری میتوان این کار را کردولی‌درمشروطیت‌مشاغل‌لشکری‌و کشوری بایدازهم تفکیك‌شوند، درجمهوریت اگرشغل نظامی را یك وضعیت بخصوص تلقی کنندکه از مشاغـل کشوری مجزا باشد امـری خطرناك خواهد بود ولی در حکومتهای مشروطه قضیه بعکس است وتفویض‌این‌دوشغل‌بیك‌نفرهمان‌اندازه‌خطر خواهدداشت که درجمهوریت ازهم‌تفکیك کنند.

زیرا درجمهوری کسی‌اسلحه بدست‌نمیگیرد مگر بعنوان مـدافع قوانین و میهن وچون‌هرفردی اعم‌ازسرباز و غیرسرباز اهل کشور ویکی از افراد ملت‌نیز هست درموقع‌لزوم موقتاً سرباز میشود اگر این دو شغل باهم تفاوت داشته باشد بشخصی که اسلحه در دست دارد و برای میهن دفاع میکند این شبهه‌دست می‌دهد که او سربازی بیش نیست و ازسایر مزایای ملی محروم است وحال‌اینکه‌اینطور نیست .

اما درحکومتهای مشروطه مردان جنگی‌دردرجه اول منظوری جز افتخار ندارند وپس از آن درمراحل‌بعدی خواهان‌شرافت وثروت هستند لذا بایدازدادن مشاغل کشوری بچنین اشخاص احترازکرد وحتی طریقی‌اتخاذ شود که زمامداران کشوری ازآنها جلوگیری‌نمایند زیرا مردان‌لشکری که باحصول افتخارات مورد اعتماد ملت شده‌اند اگر مشاغل کشوری هم داشته باشند ممکن‌است‌ازاین اعتمـاد سوء استفاده‌نمایند .

دریك کشوریکه معناً جمهوری وصورتاً مشروطه است ملت‌نمیخواهد افراد بخصوصی دارای‌حرفهٔ نظامی‌باشند بلکه بالعکس مایل است مردان جنگی مشاغل کشوری‌را نیزداراباشند، تاصفات‌ملی فراموش نشود وبرای روز مبادا ذخیره ملت باشند .

این‌تقسیم‌مقامات بکشوری ولشکری که رومیها پس از اضمحلال جمهوریت مقرر داشتند یك‌کار خودسرانه‌ئی نبود بلکه نتیجهٔ تغییر قانون اساسی روم بود

و باطبیعت حکومت مشروطه مطابقت میکرد و از زمان اگوست شروع شده بـود امپراطوریهای‌بعدی‌هم مجبورشدندآنراتکمیل کنندتاحکومت‌نظامی‌قدری‌معتدل‌تر بشود .

مثلا**پروکوب** رقیب**والانس** در امپراطوری روم وقتی که بشاهـزادهٔ ایرانی **هرمزداد** رتبهٔ**پروکنسولی** داد برای این‌بود مقام‌فرماندهی ارتش رااز او بگیرد زیرا مردیکه آرزوی فرماندهی برای‌خویش مینماید چیزی‌را که برای‌دولت‌مفید است کمتر ازآنچه برای‌پیشرفت‌کارخودش سودمنداست دنبال میکند.

چهارم ـ آیا مناسب‌است که مقامات‌را بوسیلهٔ پول‌بدست‌بیاورند؟

درکشورهای استبدادی که رعایا دستخوش هوا وهـوس شاه هستند نبایستی اینطور باشد ولی درحکومت‌های مشروطه کسب مقامات بوسیلهٔ‌پول‌خوب‌است‌زیرا انسان را وادار میکندکاریرا که برای خاطر تقوی نمیخواست بکند برای پـول انجام‌دهد وهرکسی‌را برای‌انجام وظیفه‌ای وادار مینماید وترتیب انتظامات کشور را مستقر میگرداند **سویداس**خوب میگوید که **آناستاز** امپراطوری را مبدل‌بیك قسم‌حکومت اشرافی کرده‌بود زیرا تمام مقامات را میفروخت .

افلاطون این‌رویه را نمی‌پذیرد و میگوید مثل اینستکه دریك‌کشتی کسی را برای‌خاطرپولی که دارد ملوان یا ناخدا بکنند .امابایدمتوجه‌بود.**افلاطون** از جمهوریتی صحبت میکندکه مبنی برتقوی باشد ولی ما از مشروطیتی بحث میکنیم که اگر مقامات و مشاغل معمولا بوسیلهٔ یك آئین نامه رسمی فروخته نشوند ، فقر وحرص‌درباریان محرمانه مشاغل را خواهد فروخت و بدون اینکه شاه خود مبادرت باینکار کند جریان‌امور دربار این ترتیب را بوجود خواهد آورد پس‌چه بهتر که این ترتیب امری رسمی باشد وفوائد آن‌نصیب دولت گرددنه اشخاص و بالاخره پیشرفت وترقی‌بوسیلهٔ پول‌کارها را تشویق نماید زیرا این نوع حکومت بصنایع وکارنهایت احتیاج‌دارد.

پنجم ـ درچه نوع حکومتی باید بازرسان اجتماعی(سانسورها) وجود داشته باشند ؟

www.ketabha.org

درجمهوری که اساس حکومت مبنی بر تقوی‌است وجود آنهالازم است زیرا تنها جنایات نیستند که تقوی‌را از بین میبرند بلکه اهمال‌کاریها ، خبطها ، سستی‌در حب وطن، سرمشقهای خطرناك‌دادن، تخمهای‌فساد کاشتن، نیزهمین‌کار رامیکندواین اعمال‌باقوانین اصطکاك ندارد اما قوانین را ضعیف میکند ، همهٔ اینها را باید نکته‌سنجان (سانسورها) اصلاح کنند.

در رم قدیم یکی از اعضای آرئوپاژ گنجشکی را دید که یك‌قرقی را تعقیب میکند و گنجشك بسینهٔ اوپناه برد واو گنجشك را کشت آرئوپاژ آنشخص راتنبیه کرد همچنین آرئوپاژ یك کودکی را که چشمهای پرندهٔ خود را درآورده بود اعدام کرد، دراینموارد نباید تعجب کرد بلکه باید دقت کرد منظور ازاین‌محکومیتها و تنبیهات تنها برای مجازات آن عمل نیست بلکه‌یك قضاوت اخلاقی درجمهوریتی است که براساس اخلاق برپا شده‌بود.

در حکومتهای مشروطه سانسور لازم نیست زیرا این حکومتها براساس شرافت برپا شده و طبیعت شرافت اینستکه تمام دنیا منقد آنست و هر کسی که برخلاف شرافت رفتار کند تمام مردم حتی آنهائیکه خودشان شرافت ندارند اورا ملامت مینمایند.

در این قبیل کشورها وظیفهٔ سانسورهای اجتماعی براثر رفتار عموم خنثی میشود زیرا بازرسان نمیتوانند از فسادحکومت در رژیم مشروطه جلو گیری کنند ولی فساد حکومت میتواند بازرسها را ازبین‌ببرد.

سانسور در حکومت استبدادی هم‌لازم‌نیست زیرا اینموضوع بخوبی‌احساس شده ووضع کشور چین اینموضوع را بثبوت میرساند و روشن و واضح میکند و در اینموضوع بعدها در طی فصول دیگر روح‌القوانین به‌تفصیل‌علل‌مخصوص وضع‌این حکومتها و عدم لزوم وجودسانسور را بیان خواهم کرد .

کتاب ششم

نتایج اصول حکومتهای مختلف نسبت‌بسادگی‌قوانین‌مدنی‌وجنائی وطرزدادرسیهاو برقراری‌کیفرها

فصل اول

سادگی قوانین مدنی در حکومتهای‌مختلف

حکومتهای مشروطه قوانینی بسادگی قوانین حکومتهای استبدادی ندارند در کشورهای مشروطه وجود دادگاهها لازم است، تصمیماتیکه دادگاهها میگیرند باید محفوظ بماند وبسایرین تعلیم داده شود تا اصول قضاوت ثابت مانده وتغییرنکند وجان و مال افراد درامان باشد، هما‌نطوریکه اساس‌حکومت ثابت‌است .

در حکومت مشروطه دادگاهها نه تنها در مورد زندگی و دارائی مردم رسیدگی میکنند بلکه در مورد شرافت اشخاص نیز اظهار نظر مینمایند ، در این صورت به بازجوئیهای دقیق احتیاج دارند زیراهرقدر امانتی که بقاضی‌سپرده‌شده مهمتر و موضوعی که در آن باب‌باید اظهارنظر نمایدبزرگتر باشد بهمان‌نسبت‌قاضی باید درکارخود دقیق‌ترباشد.

در اینصورت ازاینکه قوانین در کشورهای‌مشروطه‌قواعد و محدودیت‌هائی ایجاد میکنند و یا موارد خاص را توسعه داده متعدد میسازند نباید تعجب کرد و

www.ketabha.org

نباید تصور کرد قوانین عقل آدمی را تبدیل به فنی‌نموده وتحت قیود وشرایط قرار میدهد .

اختلاف رتبه و مقام و نسب که در حکومت مشروطه‌برقرار است‌غالباً موجب امتیازات و تشخیصاتی در طبیعت اموال میگردد وقوانین‌مربوط باساس مشروطیت عده این تنوع را زیاد میکند مثلا در کشور ما (مقصود فرانسه‌است) اسباب تملك و اموال انواع مختلف‌دارند که بعضی‌از آنها ازاین‌قرار است:

اموال شخصی، اکتسابی، غنیمتی، جهیزی، پدری و مادری(انتقال از اموال پدر و مادر درحال حیات آنها) اقسام مختلف اموال منقول ، اموال آزاد ، اموال تبدیل‌شده ، اموال ارثی، غیرارثی ، اصیل، غیر اصیل ، عواید ارضی، اموال‌مبادله شده با پول‌وغیره ... که هرنوع از این‌اموال تابع قوانین مخصوص است وباید آن قواعد را مراعات کرد تا بتوان آن مال را تصاحب‌نمود بدیهی است‌این امتیازات وترتیبات ازسادگی قوانین میکاهد.

در حکومتهای ماتیول موروثی شده است و این طور اقتضا کرده که‌اشراف اموال ثابتی داشته‌باشند تا اینکه‌صاحب تیول شایستگی خدمت به پادشاه را داشته باشد این‌قاعده هم اقسام‌مختلفی در تیول بوجودآورده‌مثلا کشورهائی وجوددارند که درآنجاها توانسته‌اند تیول را میان برادران تقسیم کنند و در برخی دیگر از کشورها برادران کوچکتر بیشتر از تیول استفاده کرده و از این ممر ارتزاق نموده‌اند .

در کشور مشروطه چون پادشاه به‌کشور محیط است میتواند قوانین‌متنوع وضع کند یا عادات مختلف اتباع خودراغمض‌عین‌نماید و یابدیها را تحمل‌وصرف نظر کند اما پادشاه مستبد هیچ‌چیز را نمیشناسد ونمیتواند از چیزی صرف نظر کند و در هیچ مورد نمیتواند دقیق‌باشد برای‌اویك روش کلی‌لازم‌است‌زیرا‌اوفقط بوسیله یك ارادهٔ محکمی که در همه‌جای کشور یکسان است‌حکومت میکندوهمه جا زیرپایش هموار وهمه برایش مساوی است .

در کشورهای‌مشروطه همان‌اندازه که قضاوت‌دادگاهها متعدد ومتنوع است.

روید قضائی‌مملو از تصمیماتی است که‌گاهی اتفاق میافتد ضد ونقیض یکدیگر میشوند باین‌جهت که هرقاضی یك سنخ فکر دارد ووقتی قاضی‌یك دادگاه‌تعویض میشود قاضی بعدی طور دیگرفکر میکند یا باین جهت که ازدعوائی گاهی‌خوب‌و گاهی بد دفاع میشود یا اینکه دراثرعملیات شیطنت آمیز و خراب کاریهائی که همواره بااعمال بشرتوأم است روید قضائی تغییرمیکند .

بهرحال این نقصی است و لازم است قانونگزار گاهگاهی بعنوان اینکه مخالف روح حکومت معتدل‌است این‌نقص‌را اصلاح کند . زیرا وقتی مردم ناچار میشوند بدادگاهها مراجعه کنند باید این مراجعه برطبق روح وسازمان‌حکومت وبطورعادی صورت‌بگیرد نه اینکه دراثر تناقض‌قوانین و نتیجهٔ اختلاف آراء قضات که مردم دچار دردسر شوند .

درحکومتی که بالضروره میان اشخاص تفاوت هائی‌هست باید امتیازاتی‌هم وجود داشته باشد آنوقت این‌موضوع هم ازسادگی قضیه‌کاسته وهزارگونه استثنا تولید میکند.

یکی‌دیگرازخصوصیاتی که دراین قبیل‌حکومتها وجود دارد وبرای جامعه هم چندان زحمتی ایجاد نمیکند موضوع‌تشخیص صلاحیت دادگاهها است.

موضوع صلاحیت دادگاهها نه برای مردم ونه برای محکمهٔ مربوطه چندان مشکلی تولید نمینماید اما بطور کلی سبب پیچیدگی های جدیدی‌درقوانین میشود چه آنکه مردم باید تشخیص دهند دعاوی خود را درکدام دادگاهها مطرح کنند .

وضع‌ملل کشورهای استبدادی‌باوضع‌ملل کشورهای مشروطه بکلی متفاوت است، نمیدانم در کشورهای استبدادی قانونگزار روی‌چه اصلی‌اظهار نظر میکند وقاضی‌چگونه قضاوت مینماید، زیرا در کشورهای استبدادی تمام اراضی متعلق‌به پادشاه است واین نتیجه حاصل میشود که‌راجع بمالکیت اراضی تقریباً هیچ نوع قوانین‌مدنی وجود ندارد و همچنین تجارت انحصاری پادشاه که باسایر کشورها میکند لزوم هر گونه قوانین تجارتی را از بین میبرد بعلاوه ازدواجهائی که در

www.ketabha.org

ممالك استبدادی بادختران زرخرید میـکنند باعث میشود که تقریباً هیچ قانون مدنی‌راجع به‌جهیزیه وامتیازات زنها وجود نداشته باشد و نیزازفراوانی‌شگفت‌آور زرخریدان استنباط میشود تقریباً کسی وجود ندارد که ارادهٔ شخصی داشته باشد و بالنتیجه مجبور باشد راجع‌به رفتار خود درمقابل قاضی‌جوابی بدهد .

اغلب ازخلافها که قوانین اخلاقی آن اعمال را منع کرده ودرنظرپدرومادر یاشوهر و یا استاد عمل ناشایستهٔی است بوسیله خود اینان مورد مؤاخذه قرار میگیرد وزمامداران درآن مدخلیت ندارند .

آنچه نزد ما شرافت نامیده میشود در کشور های استبدادی شناخته نمیشود بنابراین تمام اعمال و ترتیبات مربوط بشرافت که در نزد ما فصل بسیار بزرگی است درآنجاها اساساً لزومی‌ندارد .

استبداد بتنهائی با ارادهٔ خود سرانهٔ خود همه چیز را اداره میکند وطبعاً نیازمند هیچ قانونی‌نیست بهمین‌جهت مسافرینی که از کشورهای استبدادی می‌آیند و وضعیت آنکشور ها را توصیف می کنند ندرتاً از قوانین مدنی این کشور ها صحبت مینمایند .

پس‌می‌بینیم که مرافعه ومحاکمه دراین کشورها خیلی کم است وبیشتر باین جهت است که مجازات های شدیدی برای محکومین وضع می‌نمایند و قوانین و مقررات ونظامنامه هائی دربین نیست که دعوی مردم درپیچ وخم آنها از انظار عموم پنهان بماند اینست که گناه مجرمین در انظار مردم بطور برجستهٔی جلوه میکند وبالنتیجه مجازات های سختی دربارهٔ محکومین اجرا میگردد .

فصل دوم

سادگی قوانین جزائی درحکومتهای مختلف

شنیده میشود که می گویند بایستی عدالت درهمه جا مانند ترکیه اجرا شود . پس معلوم میشود که ملل روشن فکر در موضوعی کـه دانستن آن بیش از

هرچیزبرای آنها لازم‌است(یعنی عدالت) بایدازنادان‌ترین ملل‌جهان تبعیت‌نمایند دراین‌صورت باید گفت آنها بیشتر بصیرت دارند !![1]

اگرتشریفات دادگستری را نسبت به زحمتی که یکنفر باید تحمل کند تا بتواند مال خود را پس‌بگیرد یاتلافی یك توهین را بنماید درنظربـگیرید خواهید دید که شمارهٔ این تشریفات خیلی زیاد است اما اگر همان تشریفات را نسبت به آزادی وامنیت مردم درنظربگیرید غالباً خواهیدیدکه خیلی کم است ومشاهده میشود که زحمات ومخارج وبطوء جریان حتی‌خطراتی که برای اجـرای عدالت متوجه اشخاص میشود قیمتی‌است که هرفردی درازای‌آزادی خود میپردازد .

درترکیه به دارائی و زندگی وشرافت مردم خیلی‌کم توجـه می کنند هـر دعوائی را بهر نحوی ازانحاء خاتمه میدهند رسیدگی به دعوا چندان مهم نیست اساس مسئله اینست که دعـوا زود تمام شود و بدین‌ترتیب قضاوت غالباً باحکمیت انجام میگیرد .

پاشا(حاکم) پس‌ازکسب اطلاع ازموضوع دعوا بنا بمیل‌خودش چند ضربه چوب به‌کف پای شکایت‌کنندگان میزند وآنانرا بمنازل خودشان میفرستد .

اگر در استبداد مثل مشروطیت طـرفین دعوی به تعقیب مـرافعه علاقه مند بشوند وضعیت خطرناك میشود زیرا برای‌اجرای عدالت واحقاق حق حرص‌وآز و کینهٔ متمادی بوجود می‌آید واین‌قبیل سجایا ناشی‌ازتمایل شدید به‌تعقیب حق و تقاضای رسیدگی ومحاکمه تـولید میشود . ولی در استبداد داشتن چنین صفاتـی خطرناك است .

درحکومتی که هیچ حسی‌غیراز ترس وجود ندارد وهرچیزی بطورناگهانی وبدون اینکه قبلا پیش‌بینی‌شده باشد تولید وحشت و انقلاب میکند ازایـن رویـه یعنی احقاق حق‌باید احترازکرد وبهتراست حتی قاضی اسم شخص را هم نشنود و اساساً کارش بمرافعه نکشد ، بالاخره بایـد دانست در استبداد آسایش افـراد در گمنامی‌است واما در کشورهای معتدل که‌زندگی وحیات‌مردم ارزش دارد نمیتوان

۱ــ منظورمؤلف ترکیه عثمانی‌ودربارباب عالی‌است نه‌ترکیه امروز. مترجم

مال وشرافت آنان را از دستشان گرفت مگر بعداز رسیدگی های طولانی و نیز نمیتوان کسی را از زندگی محروم کرد مگر وقتی که میهن باوی مدعی باشد و میهن هم با کسی مدعی نمی‌شود مگر آنکه تمام وسائل ممکنه دفاع را در دسترس او بگذارد.

اینست که هروقت کسی می‌خواهد مطلق‌العنان باشد اول باین فکر میافتد که قوانین را ساده کند[1] در این حکومتهای مشروطه معایب کوچك بیشتر جلب توجه مینماید درصورتی که عیب بزرگ یعنی ازدست رفتن آزادی بهیچ وجه جلب توجه نمیکند.

درجمهوریتها هم اقلا باندازهٔ حکومتهای مشروطه تشریفات لازم‌است‌زیرا دراین دو نوع حکومت هرقدر بشرافت ودارائی وزندگی و آزادی افراد اهمیت داده شود بهمان نسبت برتشریفات افزوده میشود.

در حکومت جمهوری تمام مردم با هم مساوی هستند در حکومت استبدادی هم مردم باهم برابرند زیرا در اولی همه‌کس همچیز هست ودر دومی هیچکس هیچ چیز نیست.

فصل سوم

درچه حکومتی ودرچه موقعی باید برطبق نص صریح قانون قضاوت کرد

هرقدر حکومت‌بااصول جمهوریت نزدیك شود بهمان نسبت طرز قضاوت ثابت‌ترمی گردد.

در **لاسدمون** یك عیب جمهوی این بود که **افورها** (قضات اسپارت) خود سرانه قضاوت مینمودند بدون اینکه قوانینی برای راهنمائی آنها وجود داشته باشد.

۱ــ مثل **سزار وکرمول** وبسیاری اشخاص دیگر که‌برای خودسری‌خود قوانین‌را ساده وتقریباهیچ کردند. درهمه‌جا دیدهشده دیکتاتورها واشخاصی که افکاراستبدادی داشته‌اند اول قوانین‌را ساده‌نموده ورفته‌رفته‌پشت پا زده‌اند. مترجم

در رم **کنسولهای اولیه** مانند **افورها** بودند و چون مضار اینکار محسوس‌شد برای‌جلوگیری ازآنها قوانین دقیقی وضع‌نمودند.

درحکومتهای استبدادی که قانون وجود ندارد فکر و میل قاضی خودش قانون میباشد.

در حکومتهای‌مشروطه که قانون وجود دارد قاضی برطبق‌آن رفتار میکند و درجاهائیکه قانون دقیق‌باشد روی‌نصوص‌آن عمل مینماید واگرصریح وروشن نباشد روح قانون‌را جستجو نموده ودرنظرمیگیرد.

درحکومت‌های جمهوری اصولا طبیعت و اساس حکومت طوری است که قضات باید مطابق مفاد قوانین رفتارکنند و هیچ موردی یافت نمیشود که بتوان قانون را در مورد اموال و یاشرافت یا زندگی‌مردم و برعلیه آنان تفسیروتوجیه نمود.

در رم قضات فقط رأی میدادند که متهم مرتکب جرم گردیده ومقصر است کیفر در قانون پیش‌بینی شده بود وقاضی‌آنرا تعیین‌نمیکرد[1] این‌رویه در قوانین مختلف رم‌دیده‌شده‌است.

در انگلستان قضات باین‌ترتیب‌رأی میدهند: عملی که باطلاع آنان رسیده است ثابت‌شده یانه؟ واگر ثابت‌شده است قضات کیفری را که قانون‌برای آن‌عمل معین‌کرده اعلام میدارند دراینصورت برای این سنخ قضاوت جز بچشمهای خود بچیز دیگری احتیاج ندارند باینمعنی که محتاج بتعمق ودقت زیادی نیستند.

۱ــ دررم‌قدیم قضات حق‌نداشته‌اند علل‌مخففه ومشدده و اوضاع‌واحوال وحداقل‌واکثر مجازات واین قبیل‌تبعیضات‌رادرتعیین‌مجازات اعمال‌کنند وظیفه‌دادگاه‌مثل‌قاضی‌تحقیق امروز فقط رسیدگی واظهارعقیده‌به وقوع یاعدم وقوع جرم بوده است. منظور مؤلف آنست که در حکومتهای جمهوری میبایستی اینچنین‌باشد وبه قضات در تعیین مجازات اختیاری‌داده‌نشود که مبادا سوءاستفاده‌نمایند. مترجم

فصل چهارم
طرز تنظیم احکام قضائی

از آنچه گفته‌شددرطرزتنظیم‌احکام‌سبك‌های مختلفی بوجود میآید .

درحکومتهای مشروطه قضات حکمها را انتخاب میکنند آنوقت حکمها با یکدیگرمشورت مینمایند وتعاطی افکار میکنند و با هم میسازند هر کدام در عقاید خود تغییر وتبدیل‌میدهند تابایکدیگر وفق‌بدهد عقایدیکه‌در اقلیت‌است ازدوعقیده که باهم موافق ودرا کثریت هستند، تبعیت مینمایند. اما این جریان در حکومت جمهوری موافق با طبیعت‌حکومت نیست، در رم ودرشهرهای یونان‌قضات با هم مذاکره نمیکردند بلکه هر کدام ازقضات عقیدهٔ خود رابایکی ازاین سه عبارت بیان میکرد:

تبرئه میکنم، محکوم‌میکنم، بنظرمن مشکوك است، با این‌رویه اینطور محسوس میشد که ملت‌قضاوت‌میکند وچون‌ملت‌نمیتواند در قانون‌دقت کندتغییرات و تعدیلات حکمها بدرد اونمیخورد باید مطلب را صراحتاً دردسترس افکارعمومی گذاشت‌تا مردم‌تکلیف خودرا بدانند یامتهم‌را تبرئه کنند یامحکوم یاقضاوت‌خودرا بوقت دیگری موکول نمایند.

رومیها هم بیونانیها تأسی کرده دستورهای عملی تعیین مینمودند و لزوم رسیدگی بهرموضوعی را برطبق جریان عملی که مخصوص‌آن عمل بود مقرر میداشتند این رویه درطرز قضاوت آنها لازم بود زیرا میبایست چگونگی موضوع تثبیت‌شود تااینکه‌توده‌آنرا همیشه‌جلوچشم‌دیده وبخوبی‌بفهمد ودرغیراینصورت در یك‌موضوع بزرگ ومهم‌نمیتوانستنداز جریان آن‌اطلاع‌حاصل کنند زیرا ممکن بود کیفیت‌آن تغییر کند. نتیجه‌آن‌شد که‌نزدرومیها‌قضات فقط‌اجازهٔ رسیدگی دقیق را بتقاضا کننده میدادند بدون اینکه چیزی کم وزیاد کنند یا تغییر بدهند.

اما **پروتورها** (قضات روم) طرز قضاوت و صدور حکم را بشکل دیگری

اتخاذ کردند . رویه‌آنها‌بعنوان‌صدورحکم ازروی‌حسن‌نیت‌معروف‌شدوباآن‌ترتیب بیشتر قضاوت‌روی تشخیص‌قاضی‌قرار میگرفت و باروح حکومت مشروطه بیشتر تطبیق میکرد .

این است که حقوق‌شناسان فرانسه میگویند:«در فرانسه تمام اعمال ازروی حسن‌نیت‌است» .

فصل پنجم
در چه‌نوع حکومتی‌پادشاه میتواند قاضی‌باشد

ماکیاول[1] معتقد است، از این‌جهت‌آزادی **فلورانس** نابود شد که بسبك قضات روم رفتار میکردند و ملت در موضوع جرائمی که برعلیه اجتماع واقع میشد رأساً قضاوت نمیکرد ، فقط هشت‌نفرقاضی مخصوص برای قضاوت تعیین شده بودند اما بعقیدهٔ **ماکیاول** عدهٔ کمی را ممکن است عوامل کوچك فاسد کند همانطوریکه قضات فلورانس فاسدشدند.

من میخواستم‌نظریهٔ **ماکیاول** را قبول کنم ولی‌چون‌در چنین مواقع مصالح سیاسی مافوق مصالح مدنی است من‌باعقیدهٔ او در این موضوع موافق نیستم بدلیل اینکه اگرملت‌جرائم و توهینهای واردهٔ برخود را رأساً رسیدگی ومحاکمه‌نماید معایب‌بزرگ ازآن ناشی‌خواهدشد[2] ناچار باید کسانی‌برگزیده شوند که قضاوت بی‌طرفانه نمایند .

قانونگزاران رم دراین باب دوکار کردند :

بمتهمین اجازه‌دادند که قبل از محاکمه جلای وطن کنند و همچنین مقرر

۱ــ **ماکیاول** فیلسوف معروف ایتالیائی‌است که اصول مخصوصی‌داشت‌ورسیدن بمقصودرا در نظرمیگرفت اعم‌ازاینکه‌راه رسیدن‌بمقصودمشروع‌باشد یا نامشروع.

۲ــ منظور مؤلف‌ازمعایب‌بزرگ همانا تشتت‌افکاروسوء استفاده‌هائی که‌ممکن‌است‌مردم‌از جنجال وهیاهو برعلیه یك‌مجرم‌بنمایند بوده بعلاوه در چنین موردی ملت‌که خودمدعی است نمیتواند قاضی‌هم‌باشد وقضاوت اوعادلانه‌نخواهدبود ودقت وبررسی ورعایت‌موازین‌قانونی‌در آن بکار نمیرود . مترجم

داشتند اموال محکومین تقدیس‌شود[1] تامردم نتوانند آنهاراضبط نمایندوبدینوسیله توانستند نیروی قضاوت‌ملی‌رامحدود نمایند (در کتاب یازدهم‌در این‌موضوع‌بیشتر بحث‌خواهدشد.)

سلن هم از اینکار جلوگیری کرد یعنی ازسوء استفاده که‌ملت در محاکمهٔ جنایات ممکن‌بودبنماید جلوگیری‌نمود وتقاضا کرد **آرئوپاژ** در قضایا تجدیدنظر بکند واگرمتهمی‌برخلاف عدالت محکوم‌شده**آرئوپاژ** قضیه‌را مجدداً رسیدگی و محاکمه‌را اعاده نماید .

این‌دستور **سلن** یك‌قانون قابل تقدیری بود زیرا سبب میشد که متهم تحت دقت ورسیدگی یك‌قاضی بزرگ قرار بگیرد که بیش ازهمه مورداعتماد ملت بود ودر واقع بدینطریق‌اعمال ملت تحت‌بازرسی خودملت واقع میشد .

خوب است‌درچنین‌امور قدری تأنی‌بکاررود بخصوص وقتی متهم زندانی است تا اینکه مردم‌با آرامش وازروی خونسردی قضاوت کنند.

در کشورهای استبدادی پادشاه میتواند شخصاً قضاوت کند ولی در دولتهای مشروطه نمیتواند قضاوت نماید زیرا درچنین صورتی اساس حکومت نابود میشود و روابط بین شاه و ملت یعنی دستگاه بزرگ قضائی ازبین میرود وبتمام‌تشریفات دادرسی خاتمه داده میشود ، ترس بر تمام قلوب مستولی میگردد رنگ تمام چهره‌ها میپرد و دیگر اطمینان و شرافت و محبت و امنیت و مشروطیتی باقی نمیماند[2] .

در دولتهای مشروطه‌پادشاه خودطرف متهم‌است ومیتواند اورا تعقیب و یا صرفنظر کند پس اگرخودش‌هم اورا محاکمه کند مدعی‌وقاضی یکی‌خواهدشد.

وهمچنین درمشروطه پادشاه‌حق مصادره دارد پس‌اگر خودش هم در مورد جرائم قاضی‌شده و محاکمه کند هم مدعی‌خواهدبود وهم‌قاضی، گذشته ازاین‌جهات

۱ـ اختصاص‌دادن اموال‌مجرمین‌بکلیسا برای جلوگیری‌ازضبط‌وچپاول عمومی‌یك نوع تدبیری‌بوده‌که بنام‌تقدس اموال‌برقرارشده‌بود.

۲ـ تاریخ‌ایران درادوار مختلف‌نمونه‌هائی ازاین وضعیت‌ضبط کرده و مردم عملا این سبك‌حکومت‌را مشاهده‌کرده‌اند . مترجم

زیباترین مظهر حاکمیت خود را که عبارت ازحق عفو است از دست خواهد داد و معقول‌نیست که خودش‌هم‌حکم‌بدهد وهم باعفوحکم‌را ملغی کند بدیهی‌است‌هیچگاه شاه حاضرنخواهد بودباشخص خودش مخالفت نماید علاوه‌براین اگرشاه قضاوت کند تمام افکار مشوب میگردد زیرا معلوم نخواهدشد که متهم تبرئه شده یا مورد عفوقرارگرفته است».

هنگامیکه **لوئی سیزدهم** خواست درمحاکمهٔ **دوك‌دالاوالت** قاضی‌باشد و برای اینکار چندتن ازصاحبمنصبان پارلمان و چندتن از رایزنان دولت‌را دردفتر خود احضار کرد و خواست آنانرا مجبور کند که رأی باعدام متهم بدهند **بلینور** رئیس پارلمان گفت : «در این قضیه یك موضوع عجیبی دیده میشود وآن اینست که پادشاهی‌برعلیه یکی از اتباع خود میخواهدقضاوت کند و حال آنکه همواره پادشاهان حق عفو را بخود اختصاص داده قضاوت را بصاحبمنصبان خود واگذار میکنندآیا خاطراعلیحضرت تحمل خواهدفرمود در مقابل‌خود شخصی را در حال اتهام ببیند که یکساعت بعد بدقضاوت ملوکانه بایداعدام‌شود.»

پادشاهی که بایدعفو کند چنین وضعیتی را نمیتواند تحمل نماید زیرا تنها دیدار جمال شاه است که دراثر آن بست نشستگان کلیسا از بست خارج شده و بزندگی عادی ادامه می‌دهند در اینصورت همه‌کس باید ازحضورشاه باخشنودی خارج شود .

وقتی هم محاکمه شروع ودراصل موضوع رسیدگی‌شد باز هم‌مجدداً**بلینور** گفت:«چنین‌قضاوت سابقه‌ندارد در تمام ازمنهٔ گذشته تا امروز در هیچ مورد دیده نشده که یکی ازپادشاهان فرانسه بعنوان قاضی وبنا بحکم خودش‌یك شخص اصیل را محاکمه و محکوم بمرگ نموده‌باشد. »

حکمهائیکه پادشاه دراثر قضاوت‌می‌دهدسرچشمهٔ اجحافات و هرنوع تعدی و ستمگری خواهد بود وسبب خواهدشد که ظلم و اجحاف درسراسر کشور توسعه یابد و درباریان دائماً با وسوسه شاه را بصدور احکام ظالمانه وادار کنند .

چند نفر از امپراطوران روم حرص زیادی بقضاوت و صدور احکام

داشتند و هیچ دورهٔ سلطنتی مانند حکومت آنان دورهٔ ظلم و جور را بخود ندیده است .

تاسیت میگوید: چون **کلود** قضاوت در امور و مشاغل قضات‌را بخوداختصاص داد فرصتی برای هر گونه غارتگری وظلم و اجحاف بدست دیگران‌داد.

نرن که بعد از **کلود** بامپراطوری رسید برای جلب قلوب مردم اظهار کرد که از قاضی بودن در امور خودداری خواهد کرد تا اینکه سرنوشت‌شاکی ومتهم دستخوش هوا و هوس درباریان‌نشود .

زوزیم میگوید که زمان **آرکادیوس** عدهٔ تهمت زنندگان زیاد شد و دربار را احاطه‌کرد و با انواع مظالم و فسادآنرا آلوده نمود.

وقتی کسی فوت میکرد برای‌تصاحب اموال او اینطور وانمود میکردند که اولادی از او باقی نمانــده ، و اموالش را بوسیلهٔ یك فرمان **سلطنتی** میبخشیدند **آرکادیوس** مردی بود خیلی ابله ولی ملکه زن او خیلی‌فعال و کاری بود وبدون اینکه خسته‌شوددائماً درصدد تهیهٔ وسائل تسکین حرص و آز محارم و نوکران‌خود بود بطوریکه برای‌مردم آبرومند هیچ‌آرزوئی غیر ازمرگ باقی نمانده و از جان خود سیرشده بودند.

پروکوپ میگوید سابقاً عدهٔ درباریان خیلی کم‌بود اما در زمان **ژوستینین** چون قضات‌آزاد نبودند دادگاههای آنان خالی بود و حال آنکه درکاخ سلطنتی هیاهو وغوغای اشخاصیکه برای دعاوی‌خودآمده بودند طنین‌انداز شده وهمه‌کس می‌دانست که در دربار بچه ترتیب احکام و حتی‌قوانین را در معرض **بیع** و شری قرار می‌دهند .

قوانین بمنزلهٔ چشمان پادشاه میباشند وآنچه پادشاه با چشمان عادی خود نمیبیند و ازتشخیص آن عاجز است بوسیله قوانین میبیند ، پس اگرپادشاه بخواهد عمل دادگاهها را خود انجام‌دهدآن‌وقت برای‌خودش‌کار نخواهد کرد بلکه بنفع اطرافیان و فریب دهندگان خود وبرعلیه منافع‌خویش کارمیکند .

فصل ششم

در حکومت مشروطه وزیران‌هم نباید قضاوت کنند

در حکومت مشروطه این موضوع هم یك عیب بزرگی است که وزیران خودشان در امور مورد اختلاف مردم یاکار مربوط بوزارت خانه خود قضاوت نمایند .

هنوز هم دولتهائی دیده میشوند که درسازمان آنها قضات‌بسیاری‌برای‌اتخاذ تصمیم در امور مربوط بمالیات وجود دارند ووزراء میخواهند دراین‌کارهاقضاوت نمایند .

آیا باور میکنید در دورهٔ زندگی ماهنوزوزیرانی باشند که این‌سبك رابکار بندند ؟!

در این موضوع افکار زیادی بمخیله‌ام خطور میکند ولی فقط یکی‌راذکر میکنم :

بحکم طبیعت بین شورای پادشاهان و دادگاهها یك‌نوع تناقض وجود دارد زیرا شورای پادشاه از اشخاص معدودی تشکیل میشود ولی دادگاهها باید دارای اعضای متعدد باشند و علت آنهم اینست که در شورای سلطنتی امور با حرارت و ولع تعقیب میشود ولی در دادگاهها با خونسردی و بی‌طرفی تلقی میگردد باین جهت در شورای **سلطنتی** چهــار پنج‌نفر بیشتر بــاین‌کار دخالت نمیکنند ولی در دادگاه عدهٔ زیادتری لازم است تادرنتیجه تعاطی افکارقضاوت بامتانت وخونسردی بعمل آید.

فصل هفتم

قاضی منحصر بفرد

قاضی‌منفردفقط دردولت‌های استبدادی ممکن‌است

www.ketabha.org

وجود داشته‌باشد، در تاریخ رم‌دیده‌میشود که‌قاضی‌منحصر بفردتاچه‌اندازه‌میتوانست از اقتدارخود سوء استفاده‌نماید.

مثلادررم **آپیوس** که قاضی منحصر بفردبود قوانین را تحقیر میکرد وحتی قوانینی‌را که خود او وضع کرده بود با بی‌اعتنائی تلقی میکرد و مخالف‌آن عمل مینمود .

تیت لیو میگوید **دسمویرها** [1] قضات ظالمی‌بودند یکی از شواهد مظالم آنها اینست :

شخصی بدادگاه مراجعه و تقاضا کرد زنی موسوم بـه **ویرژینی** که کنیز اوست از او تمکین ننموده و باید ویرا باو تسلیم نمایند اقوام ویرژینی‌درددادگاه اظهارداشتند برطبق قانون تا صدور حکم از دادگاه و تعیین تکلیف ویرژینی را در اختیار آنها بگذارند ولی دادگاه بعنوان اینکه قانون اجازه تسلیم زن را فقط بپدرش میدهد و پدرش هم‌غائب است وقانون قابل اجرا نیست ویرژینی‌راباقوامش تسلیم‌ننمود وقبل از تعیین تکلیف و رسیدگی بشکایت و احقاق حق بشاکی تسلیم نمودند .

فصل هشتم

اتهامـات دردولتهای مختلف

در رم هرفردی اجازه داشت که فرد دیگری را متهم‌نماید این‌ترتیب‌بموجب روح‌جمهوریت برقرارشده بود و برطبق آن هرفردی‌بایدبامور جامعه علاقهٔ نامحدودی داشته ودرعین‌حال از تمام حقوق ملی بهره‌مند گردد.

در زمان امپراطوران‌نیزهمین‌اصول جمهوریت تعقیب شد ولی چون اصول

[1] ـ دسموير مجموع‌ده‌نفرقضاتی‌بودند که‌دررم قدیم قوانین‌دوازده‌گانه معروف راوضع واجرا مینمودند . دراینموردمثال‌مؤلف‌که از قول تیت‌لیو بیان‌شده حکایت ازمظالم دسموير میکند که قبل‌ازقضاوت وصدورحکم مورددادعا یعنی ویرژینی کنیزك رابه‌شاکی‌تسلیم نموده‌اند و بدیهی‌است‌این‌عمل‌هم‌نقض‌غرض‌ازقضاوت وهم‌ظلم‌فاحشی بوده‌است . مترجم

جمهوری با وضع امپراطوری منافات داشت باعث گردید عده‌ئی اشخاص فاسد و مردم آزار پیدا شدند هر کس که درصدد اشغال مقامی بود برای جاه‌طلبی پست فطرتی بخرج میداد ودرصدد بر میآمد مردم را نزد شاه متهم کندوبدین وسیله‌نائل بترقی وثروت شود، این وسیله‌ئی بود که افتخارات ومکنت رانصیب مردم آنزمان میکرد ولی‌خوشبختانه چنین‌رسمی‌درمیان مانیست امروز اصول قابل تحسینی هست وآن اینست: پادشاه که مجری قوانین ودررأس قوه مجریه‌است درهرداد گاهی‌یك نماینده ازطرف خودگماشته تابنام اوجنایتکاران را تعقیب کند وشغل خبرچینی در میان ما رایج نیست ، اگرهم حدس بزنند نماینده پادشاه (دادستان) از مقام خود سوء استفاده کرده است اورا مجبورمیکنند گزارش دهنده را معرفی نماید و منشاء اطلاعات خود را ازوقوع جرم بگوید .

درقوانین افلاطون اشخاصی که درخبردادن بقضات یادرکمك رساندن بآنها اهمال میورزیدند میبایستی تنبیه شوند، امروز این‌ترتیب دیگرمناسب نیست زیرا دادستان بجای افراد مراقب است وعمل میکند وافراد در رفاه میباشند .

فصل نهم

سختی کیفرها درحکومتها

..در حکومتهای استبدادی که اساس آنها مبنی‌برترس‌ووحشت است‌سختی کیفرها مناسب‌میباشد ولی‌برای‌حکومتهای مشروطه وجمهوری که برپایه شرافت وتقوی برقرارشده شدت مجازات مناسب نیست .

در دولتهای معتدل حب وطن و خجالت وترس ازسرزنش عواملی هستند که مانع ازوقوع جنایات میشوند وبزرگترین مجازات یك عمل بدهمین خواهد بود که وقوع آن بثبوت برسد ومرتکب راشرمسار کند بنابراین قوانین مدنی‌باسهولت مرتکبین را تنبیه میکند واحتیاج زیادی بقدرت نیست .

در این قبیل دولتها قانون گـزاران خوب میکوشند جرائم را کمتر کیفر دهند بلکه بیشتر سعی میکنند از وقوع جرائـم جلوگیری کنند و بمردم اخلاق

خوب تعلیم نمایند نه اینکه بآنها شکنجه بدهند و بسرسختی و شدت مجازات بیافزایند[۱].

این نکته را نویسندگان **چینی** دائماً خاطر نشان میکنند زیرا درامپراطوری چین هرقدر برتعداد شکنجه‌ها افزوده میشد بهمان اندازه کشور بانقلاب نزدیک‌تر میگردید وهرقدر اخلاق مردم فاسدترمیشد برشکنجه میافزودند.

اثبات این‌موضوع اشکالی ندارد تقریباً درتمام کشورهای اروپا بهراندازه که بآزادی نزدیکتر ویا ازآن دورترشده‌اند بهمان اندازه از شمارهٔ کیفرها کاسته شده یا بآنها افزوده شده است.

در کشورهای‌استبدادی‌مردم بقدری بدبخت هستند که تأسف برزندگی‌بیشتر ازترس مرگ است وبدبختی بحدی‌است که مردم ازمرگ باکی‌ندارند وبنابراین زندگی‌بیشترموجب وحشت است تاترس ازمرگ. بنابراین مجازاتهائی کهموجب سلب حیات میشودکافی است ومحتاج بسختی وشکنجه نیست.

مردمانیکه بینهایت خوشبخت و بی‌انـدازه بدبخت هستند بالسویه متمایل بشقاوت‌وسخت دلی‌میباشندصحت این‌حرف را رفتار کشیشان تارك دنیاوجهانگردان

۱ـ اینموضوع بسیاردقیق وقابل‌توجه زمامداران است همانطوری‌که بهداشت ومراقبت درحفظ سلامتی‌مقدم برمعالجه‌ومداوا است واگردربهداشت دقت شودمریض‌کمترو بمعالجه‌کمتر احتیاج پیدا میشود همانطورهم‌اگرازعوامل‌وقوع جرم جلوگیری وآن عوامل‌برطرف واخلاق حسنه بمردم تعلیم‌داده شود مجرم کمترو بمجازات کمتراحتیاج‌هست.

چه خوب‌است مثل‌قوانین‌جزائی‌که بمردم‌میگویند اگرفلان‌کاربد راکردیدفلان‌مجازات راخواهید دید قوانین اخلاقی‌ومدنی‌هم وجودداشته‌باشدکه فلان‌کارخوب را معرفی ونتیجه‌آنرا نیزبمردم بفهماند وبلکه بهتراست اساساًعمل بدرانگویند تامردم تصورارتکاب‌آنرا ننمایندمن نمیگویم مجازات جرائم منسوخ شودبلکه‌میگویم‌دستگاه عدالت باید مثل‌دستگاه‌بهداشت‌وسائل تشویق‌مردم راباعمال‌نیك‌فراهم‌کند وعوامل‌وقوع جرم رابرطرف نماید تاکسی‌مرتکب‌جرم‌نشود ولی‌البته اگرکسی‌مرتکب شد باید مجازات‌که معالجه‌آنست درباره‌اش اجراگردد ممکن‌است منقدین بمن‌ایراد بگیرند وبگویند‌این‌عمل وظیفه دستگاه عدالت‌نیست منظور منهم ازدستگاه عدالت مفهوم‌خاص‌آن نیست بلکه‌منظورم اساس‌حکومت ودولت‌است‌که برجامعه حکومت‌میکند منظورم‌مقننین وزمامداران میباشدکه سعی‌کنند درجامعه‌گرسنه پیدا نشود نه‌اینکه دزدان‌را بسختی‌مجازات‌کنند، سعی‌کنند ملت‌تقلب ونادرستی‌رایادنگیرند نه‌اینکه فقط متقلبین رابشدت مجازات نمایند، کوشش‌کنند دربین‌ملت روح اعتماد واطمینان‌وامانت ایجاد شودوضع واجرای این قبیل قوانین‌که چنین نتایج نیکوئی را در بین جامعه ببخشد درتمام شئون اجتماعی ما لازم است. مترجم

ثابت میکند، فقط حد متوسط اختلاط نیك بختی و بدبختی است کـه بانسان رحم و عاطفـه می‌آمـوزد، آنچه‌که در زندگی افـراد صدق میکند در باره ملتها نیز صادق است.

میان ملل وحشی‌که زندگی بسیار سختی دارند و نزد ملل حکومتهای استبدادی‌که یك نفر فقط بحد افـراط خوشبخت است (پادشاه) و دیگـران همه بدبخت هستند بیرحمی بالسویه حکمفرماست. ولی درحکومت‌های معتدل اعتدال فرمانروا میباشد.

وقتی در کتابهای تاریخ امثلهٔ عدالت‌های وحشیانهٔ سلاطین ترك را میخوانیم بایك نوع تألم وتعجب آلام بزرگ بشررا احساس میکنیم.

در حکومت‌های معتدل برای یك قانونگزار خوب عوامل کوچك میتواند وسیله وضع کیفرهائی بشود واحتیاج بعوامل بزرگ نیست، مثلا در **اسپارت** رسم بودمردها زنان خود را بیکدیگر بامانت میدادند قانگزاران ازهمین رسم استفاده کرده ومجازات‌خاصی‌برای پاره‌ای ازجرائم برقرار کردند وآن‌مجازات این‌بود که هر کس مرتکب فلان عمل بدمیشد دیگرنمیتوانست زنش رابدیگری بامانت بدهد ویازن دیگری را بامانت بگیرد و همچنین یك مجازات دیگری که ازهمین عادت استخراج شده بود این بود که درصورت ارتکاب فلان جرم مرتکب باید در خانه خود با دختران ودوشیزگان باکره زنـدگی کند بدون آنکه بتواند بآنها نزدیك شود و بالنتیجه نتواند اطفاء غریزهٔ جنسی بنماید.

اجمالاً اینکه‌مجازات ازهمین عوامل کوچك باید استخراج شود نه‌ازامور فوق‌الطاقه، اجبار بعمل‌خلاف عادت‌خودمجازات‌است وهرچیزی که بموجب‌قوانین کیفر نامیده میشود همان کیفراست ونتیجه خواهد داد.

فصل دهم

قوانین قدیم فرانسه‌دراین‌مورد

در قوانین قدیم فرانسه روح

حکومت مشروطه رامیتوان یافت زیرا درمورد کیفرهای پولی‌اشخاص غیراصیل‌را
کمتر از اشخاص اصیل تنبیه میکردند ولی در جنایات قضیه بکلی برعکس بود و
مجازات مردان اصیل این بود که ازحلیهٔ شرافت عاری شده حق ورود بدربار را
نداشته باشنداما این اشخاص غیر اصیل ورجاله که شرافت نداشتند مورد کیفرهای
جسمانی واقع میگردیدند .

فصل یازدهم
شدت مجازات

ملت روم درستکار بود این‌درستکاری بقدری قوت داشت که‌غالباً
همینکه قانونگزارصلاح ملت راباونشان میدادکافی بود وهمینکه راه نیکوکاریرا
بمردم میفهماندند مردم آنرا تعقیب میکردند وبجای انتشار امریه‌ها دادن پند و
اندرز برای این‌ملت کفایت میکرد .

درجمهوریت مقننین کیفرهای سخت‌الواح دوازده گانه وقوانین پادشاهی را
حذف نمودند ، در قوانین **والرین** همچنین در قانون **پورسی** هرچه مجازات
سخت بود تقریباً ازبین رفت واز اینکار هیچگونه صدمه انتظامی پیش نیامد وهیچ
عیبی درنظم جمهوریت‌آشکار نگردید قانون والرین این‌بود: هرگاه‌یکی ازافراد
بجای توسل بمحاکم بخود ملت متوسل‌میشد در آن‌صورت قضات‌حق مداخله درکار
اورا نداشتند واگرمداخله میکردندببدنامی‌معروف میشدند همین مجازات کافی‌بود
که قضات دراینمورد مداخله نکنند .

فصل دوازدهم
شدت مجازات

تجربه ثابت کرده است که کیفرهای ملایم‌درذهن افرادبیشتر
تأثیر میکند گاهی‌هم دربعضی‌جاها مجازات شدید مؤثرواقع میشود .

کراراً دیده‌شده که درموارد پیش آمدهای ناگوار دولت‌برای‌اصلاح‌متوسل

به وضع قوانین سخت شده و خواسته بیدرنگ آنرا اصلاح کند و بجای قوانین
عادی یك کیفر سختی بر قرار نموده که از سانحه فوراً جلوگیری نماید اما
با این ترتیب قوهٔ محرکهٔ حکومت فرسوده میشود و افکار مردم بمجازات سخت
معتاد میگردد .

همانطوریکه تنبیهات خفیف مردم را متأثر میکرد آنوقت با تنبیه شدید
باید متأثرشوند ورفته‌رفته ترس‌ازمجازات شدید کمترمیشود وبازهم مجبورمیشوند
برشدت‌آن بیافزایند واین سیر تصاعدی معلوم‌است بکجاها خواهد رسیدنتیجه‌ای‌هم
از آن برای اصلاح اخلاق گرفته نخواهد شد .

مثلاراهزنی دربعضی از کشورها خیلی متداول بود برای جلوگیری ازآن
شکنجه چرخ را اختراع کردند این شکنجه یك مدتی‌از راهزنی جلوگیری کرد
ولی ازآن ببعد بازهم راهزنی کردند .

درزمان مافراراز‌خدمت‌نظام درجنگ‌فراوان است برای‌اینکار کیفرفراریان
را اعدام مقرر داشته‌اند بااینحال فرار ازجنگ کمترنشده است .

علت این قضیه خیلی‌طبیعی‌است زیرا سربازی که عادت دارد هرروز زندگی
خودرا درمعرض خطربیاندازد این مجازات راحقیرمیشمارد یا چنان وانمودمیکند
که حقیراست، ولی‌اگرهمین سربازعادت کند که دائماً از ننگ بترسد ممکن‌است
کیفری باوبدهند که‌آثارش درتمام مدت عمرباقی باشد واوراهمواره ننگین‌بدارد،
دراینصورت باوضع مجازات‌اعدام درچنین مواردی درواقع کیفر راتخفیف داده‌اند
درحالیکه تصور میکردند کیفرشدیدی برقرار نموده‌اند .

مردم را از راههای افراطی نباید هدایت نمود بلکه باید دراستعمال وسائلی
که طبیعت برای راهنمائی آنان باختیارما گذاشته است میانه روی و اعتدال را
پیش کشید .

علت تمام سستی‌ها را مطالعه و دقت کنید خواهید دید که در نتیجه عدم
مجازات است نه در نتیجه کمی مجازات پس باید بطبیعت تأسی کنیم که خجلت
را مانند یك بلیه برای مردم خلق کرده است **وبزرگترین قسمت مجازات را**

www.ketabha.org

ننگ‌تحمل مجازات قرار بدهیم اگر کشورهائی یافت شوند که در آنجا ها مجازات‌شدید وشکنجه‌نباشدعلتش اینست که کیفرها را درباره‌نابکاران و درستکاران بالسویه مقررداشته‌اند ولی‌این یك‌نوع ظلم وتعدی است و اگر کشورهائی میبینید که در آنجاها فقط شکنجه‌های بیرحمانه ازکارهای بد ممانعت میکند درنظر داشته باشید که نتیجه سختی حکومت است که کیفرهای شدید را برای خطاهای کوچك مقرر داشته .

غالباً یك قانگزار که میخواهد عیبی را اصلاح کند فقط درفکر اصلاح‌است وبس‌چشمهای اوروی‌همان اصلاح‌بازشده ودربارهٔ مضارآن اصلاح‌بسته میشودهمین که عیب اولی اصلاح شد آنوقت چیزیکه جلب توجه میکند سختی قانونگزار و عیب‌هائی‌است که ازآن اصلاح درحکومت باقی میماند وآن عیب اینستکه اذهان مردم درنتیجهٔ قوانین سخت فاسد شده وباستبداد عادت میکنند .

گزنفون میگوید : وقتیکه **لیزاندر** در جنگ با آتنیها پیروزمند گردید تمام اسیران آتنی را تحت محاکمه قرار داد و عذرش این بودکه آتنیها درحین جنگ سربازان اسیر او را ازکشتیها بدریا انداخته ودر مجمع خود تصمیم گرفته بودند که دستهای سربازان اسیر **لیزاندر** را قطع کنند ، باین جهت لیزاندرهم‌تمام اسرای آتنی را سربرید و فقط یکنفر ازآنها بنام **آدیمانت** جان‌بدربرد قبل ازاعدام یکی‌ازاسراء که**فیلوکلس**نام داشت لیزاندر باواینطور ایرادمیگرفت: که درنتیجهٔ بریدن دست‌های اسرای **اسپارتی** درس بیرحمی به‌یونانیان آموخته‌و اذهان مردم را فاسد کرده است .

پلوتارك میگوید: وقتی مردم **آرژ** یکهزار وپانصدنفرازهمشهریان خودرا کشتند مردم‌آتن قربانی‌هائی‌برای توبه واحتراز ازاینکار کردند که خدایان‌چنین خیال بیرحمانه‌ئی را ازقلب مردم‌آتن دور کنند .

فساد یك‌جامعه دوقسم است یکی‌موقعی که توده قوانین را مراعات نمیکند این درد چاره پذیراست .

ودیگر آنکه قوانین توده رافاسد میکند که این درد درمانی ندارد زیرادرد ناشی ازخود درمان است .

فصل سیزدهم

ناتوانی قوانین ژاپن

کیفرهای مفرط حتی استبداد راهم فاسد میکنند،

نگاهی بقوانین جزائی ژاپن بیافکنیم دراین‌کشور تمام جنایات را بامرگ کیفر میدهند و عدم اطاعت بعظمت امپراطور خود یك جنایت عظیمی‌است زیرا درآنجا مقصود اصلاح مجرم نیست بلکه منظور ازمجازات انتقام پادشاه است .

این‌افکار ناشی‌از بردگی‌است وبعلاوه چون امپراطور مالك تمام اموال‌است تقریباً تمام جرائم مستقیماً برعلیه منافع اوواقع میشود .

دراین‌کشور امری که ظاهراً جرم نیست بسختی‌مورد مجازات واقع‌میشود مثلا کسی که برای قمارپولی‌مصرف کندمحکوم باعدام میگردد ونیزهر کس جلو قاضی دروغ بگوید محکوم باعدام میشود ولی باید دانست این عمل مخالف دفاع طبیعی است .

اخلاق ژاپنی‌ها اینطوراست مردمانی با استقامت ، جدی ، متعصب، و درهوا وهوس خود پافشاری زیادی دارند وتمام بدبختیها را بهیچ میشمارند، باتوجه‌باین مراتب دربادی امرچنان‌بنظرمیرسد که قانونگزاران‌ژاپنی دربیرحمی وسختگیری محق بوده‌اند چون طبیعتاً این ملت مرگ را حقیر میشمارد و برای کوچکترین ناملایم ممکن است شکم خود راپاره کند، درچنین صورتی‌آیا بیمی ازشکنجه‌های بزرگ‌خواهد داشت؟ وآیا مآلاً بآنها معتاد نمیشود .

سفر نامه‌ها در باب پرورش کودکان ژاپنی چنین میگوید : ژاپنیها اطفال را باملایمت تربیت میکنند زیرا اطفال در مقابل تنبیهات پدر و مادر عناد بخرج

www.ketabha.org

میدهند ولجوج هستند وبا غلامان هم بسختی رفتار نمیکنند زیرا آنها هم از خود دفاع میکنند .

با تأسی باین روح که در طرز تربیت خانوادگی معمول است بهتر است زمامداران هم درحکومت سیاسی ومدنی همین‌رویه اعتدال وملایمت‌را پیش گیرند.

قانونگزاران عاقل سعی میکنند که بوسیلهٔ تعدیل کیفرها و امید بپاداش‌ها وهمچنین در اثر پندهای فلسفه‌و اخلاق واصول مذهب که بااخلاق موافق‌باشد و همچنین در سایهٔ اجرای صحیح قوانین شرافت وبیم از شکنجه و ننگ و تمتع از خوشبختی‌آرام وثابت احتراز از ارتکاب جرم را در اذهان مردم رسوخ دهند . قانونگزاران ژاپن بیمناك بودند که ملت بواسطه اعتیاد بمجازاتهای‌سخت و شدید دیگر از مجازاتهای خفیف‌نترسد باینجهت برشدت مجازات میافزودند چاره‌این‌کار این‌بود که به تدریج مجازاتها را خفیف‌کنند باینطریق که ابتدا در موارد خاصی جرم را قابل عفو نموده وبعدرفته‌رفته کیفر جنایاترا ملایمترنموده‌تااینکه روزی بتوانند در تمام موارد کیفررا ملایم‌نمایند .

من‌چه میگویم استبداد این وسایل‌را نمیشناسد و ازاین راهها نمیرود و تنها کاریکه میتواند بکند اینست که در طریقه استبداد رویهٔ افراطی‌پیش بگیرد و بس غیر از این‌کاری از او ساخته نیست باینجهت وقتی در ژاپن استبداد خواست در صدد تعدیلی‌بر آید سخت‌ترشد ، آری‌با ارواحی که ازهرحیث مرعوب و وحشت زده هستند نمیتوان جز با وحشت زیادتری رفتار نمود. اینست مبدأ وروح قوانین ژاپن .

در این قوانین غضب بیش ازقدرت حکمفرماست.

ژاپنیها موفق‌شدند مسیحیت‌را ازبین‌ببرندواما بایددانست کوششهای‌فراوان در اینمورد خود دلیل ضعف و ناتوانی آنهاست زیرا آنها خواستند نظم صحیحی را برقرار کنند ولی ضعف‌آنها بیشتر آشکارشد .

داستان‌ملاقات امپراطورو **دیرو** در **مئاکو** خواندنی‌است درژاپن شمارهٔ

اشخاصی که‌بدست اوباش‌خفه‌یا کشته‌میشدند باور کردنی نیست دختران و پسران را میربایند و اغلب آنها را در ساعات نامناسب در محلهای عمومی پیدا میکنند درحالیکه عریان و برهنه و درجوالهای کرباسی‌دوخته‌شده‌اند برای‌اینکه‌نفهمند از چه محلهائی‌عبور کرده‌اند اوباش‌هرچه دلشان‌بخواهد میدزدند شکم اسبها را پاره میکنند تا اینکه سوار ازپشت زین بیفتد، ارابه‌ها را واژگون می‌نمایند تا اینکه خانمها را لخت کنند.[1]

هلندیها بژاپونیها میگفتند اگر شب را روی چوب بستها بگذرانند کشته خواهندشد ژاپونیها ازچوب بستها پائین میآمدند ولی درعوض از این قبیل کارها میکردند .

یك موضوع دیگر راهم بطور اجمال ذکر میکنم :

امپراطور که بشهوات پلیدی دلبستگی‌داشت زن‌نمیگرفت و بیم آن میرفت که بدون وارث ازدنیا برود و **دیرو** دودوشیزهٔ‌بسیار زیبابرای‌اوفرستاد امپراطور یکی از آندو را بپاس احترام **دیرو** بعقد نکاح درآورد اما با او همخوابه نشد . دایهٔ امپراطور خوشگل‌ترین دختران کشور را برای شاه جستجو میکرد اما هرکاری میکردند بیهوده بود تا بالاخره دختریکنفر اسلحه‌ساز جلب‌سلیقه‌وتوجه امپراطور را نمودوتصمیم گرفت که ازآن‌زن اولاد پیدا کند و پسری ازاو بوجود آمد خانمهای درباری ازاینکه‌امپراطور یك‌زن پستی را بآنها ترجیح داده مکدر شدند وبچه‌راخفه کردند واین‌جنایت‌را ازامپراطورپنهان‌داشتند زیرا اگر میفهمید یك‌سیل خون جاری میکرد.

در هرحال‌شقاوت و سختی قوانین‌اغلب‌مانع‌اجرای آنهامیشود و وقتی کیفر ازاندازه میگذرد غالباً مجبور میشوند که تنبیه نکردن را باجرای قوانین سخت ترجیح‌بدهند.

[1] ـ مطالبی‌که مؤلف درمورد ژاپن ذکر کرده اولا مربوط بدویست‌سال پیش‌است‌ثانیاً غالباً اقتباس ازسفرنامه‌ها است که سیاحان راه مبالغه راپیموده وموارد‌نادررا بعنوان وقایع همیشگی ذکرمیکنند امروز وضع کشور ژاپن اینطورنیست مخصوصاً بعد ازجنگ‌دوم جهانی‌که حکومت‌پارلمانی ودموکراسی‌برقرارشده اوضاع‌قرن ۱۸ و۱۹ بکلی‌ازبین رفته‌است واین قبیل عادات متروك شده . مترجم

فصل چهاردهم
روح سنای رم

در زمانی که **آسیلیوس گلابریو پیزن** کنسول بودند قانون **آسیلیا** را برای جلوگیری ازرشوه وضع نمودند .

دیون میگوید: مجلس‌سنا کنسولها را وادار نمود این‌قانون‌را پیشنهاد کنند وجلو افراط‌کاری رابگیرند **کرنلیوس** ناطق آنزمان تصمیم گرفته بود کیفرهای مدهشی برای ارتشا پیشنهاد کند وملت هم بااین پیشنهاد و ترتیب موافق بود زیرا بشدت از رشوه‌خواری متنفرشده‌بود .

امامجلس میدانست که کیفرهای مفرط باعث وحشت مردم میشود در عوض این نتیجه را هم خواهد داشت که دیگر کسی پیدا نخـواهد شد کسی را متهم یا محکوم کند در صورتیکه اگر مجـازات خفیف باشد هـم شاکی پیدا می‌شود و هم قاضی.

فصل پانزدهم
قوانین‌روم در مورد کیفرها

من‌هروقت اعمال رومیهارا باافکارخود موافق می‌بینم برای دادن اندرزهای خود احساس قوت مینمایم این ملت بزرگ همان‌اندازه که قوانین سیاسی را تغییر میداد قوانین مدنی را هم عوض میکرد در اینصورت معتقدمیشوم که کیفرها بسته بطبیعت حکومت میباشند.

در روم قدیم‌قوانین امپراطوری که برای ملتی مرکب ازفراریان، غلامان، راهزنان، تدوین میشد خیلی‌سخت‌بود اما بعداًروح‌جمهوریت‌اقتضامیکرددسمویرها آن قوانین را درالواح دوازده گانهٔ خود جادهند ولی اشخاصیکه مایل بستمگری بودند از تبعیت روح جمهوری احتراز میکردند .

تیت لیو میگویـد وقتیکـه **متیوس سوفتیوس** دیکتاتور **آلب** از طـرف **تولوس‌هوستیلوس** [1] محکوم شد اورا بوسیلهٔ دوارابه ازدوطرف مخالف کشیدند واندامش‌را پاره‌پاره کردند بعقیده **تیت لیو** این‌مجازات اولین وآخرین‌شکنجه‌ئی بود که‌در آن‌معنی انسانیت فراموش شده‌بود ولی‌اواشتباه میکند زیرا قوانین‌الواح دوازده گانه هم‌مملواز کیفرهای بیرحمانه تری میباشد موضوعیکه بخوبی‌این‌طرز سخت وروش شدید را واضح وروشن مینماید حکم اعدام برعلیه هجوگویان است.

این‌رویه باروح وقریحه جمهوری موافق‌نیست زیرا درجمهوری توده دوست دارد بزرگان را سرافکنده ببیند وآنهائی که میخواهندکاخ آزادی‌را برای‌حفظ‌بزرگی خود واژگون سازند ازنوشته‌هائی که آنهارا هجومیکند و روح‌آزادی‌را بخاطر می‌آورد میترسند .

بعداز اخراج **دسمویرها** تمام‌کیفرها وقوانین مربوط بآن ازبین‌رفت ولی عمداً آنهارا الغاء نکردند بلکه درنتیجه جلوگیری ازاعدام یکنفرازاهالی‌روم که قانون‌**پرسیا** ممانعت کردقوانین **دسمویر** اثرات خودرا ازدست‌داد، این‌همان‌زمانی است که باگفته‌های **تیت لیو** تطبیق مینماید وحاکی‌است که هیچ ملتی‌باندازه‌این قوم اعتدال درکیفررا دوست نمیداشت علاوه برتعدیل کیفرها هرمتهمی حق‌داشت قبل‌از محاکمه برداد گاه اعتراض کند دراین صورت دیده میشود که تا چه‌اندازه رومیها روح طبیعی جمهوریت را مراعات مینمودند .

سیلا که ستمگری وهرج و مرج وآزادی‌را باهم مخلوط میکـرد قوانین **کورنلیوس** راوضع کردازملاحظه آن‌قوانین بخوبی‌استنباط میشود که سیلاآنهارا فقط برای تعمیم‌جنایات وضع کرده وبدانوسیله اغلب ازاعمال‌را قتل‌نام نهاده ودر همه جا متهمین‌راقاتل‌نامیده‌است وبا عملیات‌بی‌رویه درسرراه مردم‌دامهائی گسترده وخارهائی‌پاشیده یا بهتربگویم پرتگاههائی ایجادکرده است که دیگران‌هم از او تأسی کرده ورفتار اورا تقلید کرده‌اند .

۱ ـ هوستولیوس‌سومین‌پادشاه روم است که درقرن‌هفتم قبل‌ازمیلاد میزیسته وجنگهای سختی برعلیه سکنهٔ ایالت‌آلب کرده‌است . مترجم

www.ketabha.org

قوانین سیلاتمام مجازاتهای دوره **دسم ویر** را از قبیل نهادن دست در آب جوش واستعمال آتش منع کرد .

سزار ضبط اموال محکومین را هم اضافه کرد چه‌آنکه متمولین در تبعیدگاههای خود اموال خویش را حفظ میکردند واین وضعیت وسیله بدست آنان میداد که درارتکاب جنایات جری‌تر وتهوربیشتری بخرج بدهند .

امپراطوران وقتی‌حکومت نظامی را برقرار نمودند احساس کردندحکومت نظامی‌برای خودآنها خطرناك‌تراست‌تابرای مردم‌آنوقت سعی کردندآنرا معتدل کنند وتشخیص‌دادندکه باید مورد احترام ومحبت واقع شوند، در چنین‌صورتی کمی‌بحکومت مشروطه نزدیکترشدند و مجازاتها را تقسیم بندی کرده بسه طبقه قسمت نمودند .

نخست کیفرهائیکه برای رجال درجه اول‌تعیین‌شد ونسبتاً ملایم بود ، دوم آنهائیکه برای اشخاص مادون‌تر تعیین نموده بودند و اندکی شدیدتر از دسته اول بود ، در درجه سوم کیفرهائیکه برای اشخاص رذل وپست برقرار نموده و سخت‌تر ازهمه بود .

ماکسیمن خونخوار و دیوانه بجای ملایم کردن حکومت نظامی مقررات آنرا شدیدتر کرد .

کاپیتولن میگوید بمجلس سنا اطلاع دادند **ماکسیمن** بعضی از مردم را بچهار میخ کشیده وعده‌ای‌را جلو جانوران درنده انداخته یا در پوست‌حیواناتیکه تازه کشته شده‌اند می‌گذارند بدون اینکه کوچکترین وقعی بشئونات اشخاص بگذارند.

چنان‌بنظرمی‌آمدکه **ماکسیمن** میخواست‌با **دیسیپلین** نظامی‌امورکشوریرا برطبق عقیده خود اداره‌کند .

در کتاب ملاحظات در باب عظمت و انحطاط روم [1] می‌بینیم که چگونه

۱ـ کتاب ملاحظات درباب‌عظمت وانحطاط روم یکی‌ازتألیفات بزرگ‌**مونتسکیو**میباشد که درمقدمه بآن اشاره شد این‌کتاب‌را نگارنده بزبان فارسی‌ترجمه نموده‌ام وبچاپ رسیده . مترجم

کنستانتین استبداد نظامی‌را مبدل‌بیك‌استبدادلشکری و کشوری کردوبمشروطیت نزدیك شد .

دراین‌کتاب تحولات مختلف این‌کشوروانیکه چگونه کاررومیها ازبدبختی به لاقیدی وازلاقیدی به‌بی‌اعتنائی کشیده شده ودراثرتنبیه نکردن مرتکبین‌جرائم دچار انحطاط شدند ملاحظه میشود .

فصل شانزدهم
تناسب عادلانه میان بزه و کیفر

لازم است مجازاتها با یکدیگرهم آهنگ بوده ومتناسب باشندچه‌آنکه ازعملیکه صدمه بیشتری‌بجامعه وارد میآورد بیشترباید احتراز وجلوگیری کرد تاعمل کوچکتری که کمتر لطمه میزنند ، این موضوع امری ضروریست .

شخص‌متقلبی که اسم خود را **کنستانتین دوکا** میگفت شورش بزرگی در قسطنطنیه برپا کرد واورا دستگیر نموده بدواً محکوم بشلاق نمودندولی چون اشخاص مهمی را متهم کرده بود بعداً او را بعنوان مفتری محکوم بسوختن کردند چیزغریبی‌است که بین کیفرجنایت‌برعلیه دولت و کیفرتهمت باشخاص چنین‌تفاوتی قائل‌شوند وتااین اندازه عدم‌تناسب وجود داشته باشد این قضیه حرفهای شارل‌دوم را بیاد میآوردکه دریك موردی گفته بود: « درعبورخود مردی را دیدم که‌به‌تیری بسته ودرمعرض انظار عموم گذارده‌اند پرسیدم چرا این‌شخص‌را اینجا گذاشته‌اند؟ جواب‌دادند برای‌اینکه برعلیه وزیران‌اعلیحضرت هجویاتی‌سروده است شارل گفت عجب مرد ابلهی‌بوده چرا این‌هجویات را برعلیه خود من‌ننوشت زیرادراینصورت باو هیچ‌کاری نمیکردند .»

درزمان سلطنت امپراطور **بازیل** هفتاد نفر برعلیه اوتوطئه‌کردند وقتی‌عمل آنها کشف شد بجرم توطئه‌آنهارا شلاق زدند وزلفها و موهای آنها را سوزاندند و درعهد همین‌امپراطور اتفاقاً گوزنی شاخش‌بکمربند شاه درشکارگاه بند شد ویکی

ازملتزمین رکاب کمربندرا باشمشیر برید وامپراطور را نجات داد، امپراطور امر کرد آن شخص را بجرم اینکه شمشیر بروی شاه کشیده است سر بریدند، کی میتواند باور کند که این دوحکم عجیب صادرشده باشد و تا این اندازه بین جرم و مجازات عدم تناسب وجود داشته باشد!

در کشور ما یکی‌ازکارهای بد اینست که برای راهزن عادی وراهزنیکه‌در ضمن‌راهزنی مرتکب قتل میشود کیفر متشابهی تعیین کرده‌اند.

این‌موضوع بدیهی است که برای امنیت عمومی بایستی در کیفر به تناسب جرائم تفاوتی وجود داشته باشد، درچین دزدان بیرحم را قطعه قطعه میکنند ولی سایر دزدان‌را بااین‌شکنجه مجازات نمی‌نمایند این‌امر باعث‌میشود که در آن کشور دزدی میکنند ولی بیرحمی‌نمیکنند یعنی آدم نمیکشند، در روسیه که کیفر دزد و قاتل یکسان است دزدها همیشه مرتکب قتل میشوند ومیگویند مرده‌حرف نمیزند یعنی‌سرقت آنهارا بروز نخواهد داد.

وقتی در کیفر تفاوتی نیست باید درامید عفو تفاوتی قائل شد در انگلستان چون دزد ها را نمیکشند دزدان امیدوارند، کیفر آنها اینست که بیك مستعمره تبعید خواهند شد و از مجازات معاف میگردند، اما قاتلین چنین امیدی ندارند بنابراین قتل کمتر اتفاق میافتد.

برای حکومت‌های معتدل‌عفو وبخشایش وسیلهٔ خوبی‌است، از این اختیاری که پادشاه دارد و میتواند مقصر را عفو کند نتایج نیکوئی میتوان گرفت و اساس حکومت استبدادی که مجرم‌را عفونمیکند دولت را ازاین مزیت محروم‌میدارد[1].

۱ـدراین‌موضوع‌ولترمیگوید: اصل‌عفویکی‌ازنکات‌برجسته وخوب‌روح‌القوانین است‌ولی اختصاص‌عفوبه سلاطین‌مشروطه درخورایراداست زیرا پادشاهان مستبدهم میتوانند عفوبکنند و دیده شده پادشاهان مشروطه ازاین‌اختیار استفاده نکرده‌اند چنانچه شارل اول پادشاه انگلیس **استراتفورد** را نبخشید **وهانری** چهارم پادشاه فرانسه مارشال **بیرن** را عفونکرد. مترجم

فصل هفدهم
شکنجه یابازجوئی ازجنایتکاران

ازآنجائیکه‌افراد بشرشرورند قانون مجبوراست آنانرا بهتر ازآنچه‌هستند فرض کند بدین‌ترتیب گواهی دونفر برای اثبات جرم کفایت میکند قانون اظهارات دونفر گواه را باور میکند وبنظر قانون مبنی برحقیقت تلقی میگردد مثلااینطور فرض میکند هرطفلیکه درطی‌دورهٔ زناشوئی بوجودآمده حلال‌زاده است‌قانون بمادر طفل‌باندازه‌ئی اطمینان دارد که هرگز غیرازعفت دربارهٔ اوتصور دیگری نمینماید.

اما بازجوئی از تبه کاران را با شکنجه نباید قبول کرد ونمیتوان‌آن را پذیرفت.

ما انگلستان را می‌بینیم که این عمل‌را بدون اینکه لطمه‌ئی به حیثیت ملی‌و اصول حکومت‌آنها واردآید طرد میکنند.

بقدری اشخاص باقریحه ونویسندگان زبردست در بارهٔ شکنجه بمتهمین در ضمن بازجوئی‌چیزنوشته‌اند ومضار ومعایب این‌عمل‌را ثابت کرده‌اند که لزومی ندارد بعدازآنها دیگر من‌حرفی بزنم.

میخواستم بگویم درحکومت های استبدادی که اساس همه‌چیز برترس است شاید این‌کار مناسب باشد ونیز فکر کردم‌بگویم غلامان دررم ویونان قدیم‌ازترس شکنجه مرتکب اعمال بدنمیشدند ولی صدای‌طبیعت را میشنوم که برعلیه افکارمن فریاد میزند ومرا ازابراز چنین‌تصوراتی مانع میشود.

فصل هیجدهم
مجازاتهای مالی‌وبدنی

اجداد ما (ژرمن‌ها) فقط جزاهای نقدی را مقرر میداشتند زیرا این مردمان آزادمنش وسلحشور اینطور فکرمیکردند که خونشان غیرازموقع جنگ نباید ریخته‌شود مگروقتیکه سلاح دردست دارند.

ژاپنیها برعکس، این‌قبیل کیفرها را بکار نمی‌بندند ببهانهٔ اینکه متمولین‌از کیفر نقدی متأثر نخواهندشد، ولی نباید چنین تصور کـرد که اشخاص متمول از تلف شدن اموال خود نمی‌ترسند آیا ممکن نیست جزاهای نقدی‌را بنسبت مکنت اشخاص برقرار نمود و برای متمولین آنرا زیاد کرد؟ و همچنین ممکن نیست مجازاتهای ننگ‌آور وترذیلی را هم بکیفر پولی اضافه نمود.

قانونگزاران خوب حد وسط را میگیرند نه همیشه جزای نقدی و نه‌همیشه کیفرجسمانی بلکه مجرمین را به تناسب مجازات میدهند.

فصل نوزدهم

قانون قصاص[1]

دولتهای استبدادی که قوانین ساده را دوست میدارند قانون قصاص را زیاد مورد استفاده قرار میدهند دولتهای معتدل هم گاهی این قانون را می‌پذیرند اما این تفاوت هست کـه دولتهای مستبد آنرا با نهایت سختی اجرا می‌کنند ولی درکشور های معتدل همیشه آنرا مـلایمتر نموده و با اعتدال اجرا مینمـایند.

قانون الواح دوازده گانه فقط در دومورد قصاص‌را قبول میکرد، اول در موقعیکه بهیچ‌وسیلهٔ دیگری نمیتوانستند شاکی‌را آرام‌نمایند، دوم بعدازمحکومیت میبایستی محکوم‌خسارات وغرامات وارده را بپردازد تامعاملهٔ متقابله شده باشد و بااین‌ترتیب تنبید پولی‌جای تنبیه بدنی‌را میگرفت.

[1] ــ قانون قصاص‌را اسلام درقرآن‌درسورهٔ‌بقره‌آیهٔ ۱۷۸ و۱۷۹ مقررداشته است ومخصوصاً تاکید فرموده که قصاص درمقابل‌قتل یك‌امرحیاتی وواجب است و رعایت اعتدال رانیز در اجرای حکم‌قصاص‌دستورداده بدین‌نحوکه اگرمدعی‌خصوصی‌درمقابل اخذمالی بعنوان‌خون‌بها ازتعقیب قاتل‌صرفنظر کرد عمل‌نیکوئی کرده ودیگرحق‌تعقیب ندارد ونیزرعایت شئون حقوق فردی‌را بمقتضای عادات ورسوم عصر نموده است. مترجم

عین آیهٔ ۱۷۸ و۱۷۹ ازسورهٔ بقره: یاایهاالذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی‌القتلی الحر بالحر والعبد بالعبدوالانثی بالانثی فمن‌عفی‌له من‌اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلك‌تخفیف من‌ربکم ورحمة فمن‌اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم ولکم‌فی‌القصاص حیوة یااولی‌الالباب لعلکم‌تتقون.

فصل بیستم

تنبیه پدران بجای پسران

درچین پدران‌رابرای‌خطای‌پسران‌مجازات میکنند ودر پروهم این ترتیب معمول بود اینهم یکی ازافـکار استبدادی است ولو اینکه فلسفهٔ آن این‌باشد که بگویند چون پدران ازقدرت پدری که طبیعت بآنها داده وقوانین هم این‌قدرت طبیعی‌را دربارهٔ آنان تقویت نموده استفاده نکـرده و فرزندان خودرا تربیت ننموده‌اند چه‌آنکه اگر این اصل‌را بپذیریم باید فرض کرد که درچین شرافت موضوع ندارد والاخجلت وشرمساری ازتنبیه برای پدراز اینکه اولادش مجازات شده کافی‌میباشد.

درمیان ماها پدرانی‌که اولادشان محکوم شده‌اند و پسرانی‌که پدرانشان دچار مجازات گردیده‌اند دراثرخجلت و شرمساری خود تنبیه میشوند و این عمل همان نتیجه را میدهد کـه در چین پدر را بجای پسر تنبیه مـی‌کنند تا بایـن نتیجه برسند.

فصل بیست ویکم

عفو پادشاه

عفو یکی ازصفات خاصهٔ پادشاه است در جمهوری که اساس‌آن برتقوی استوار است بعفو کمتراحتیاج هست در حکومت استبدادی هم چون ترس حکمفرماست عفو کمتر مورد استعمال پیدا میکند زیرا باید بادستورهای سخت‌از عملیات بزرگان کشور جلوگیری کرد.

امادرحکومتهای مشروطه که شرافت فرمانرواست وآنچه راکه قانون‌منع میکند غالباً شرافت تجویز مینماید عفوبیشترلازم است.

مغضوب بودن در حکومت مشروطه بمنزلـهٔ مجـازات است حتی تشریفات

محاکمه خودیك نوع تنبیه است، درمشروطیت شرمساری برای مجرمین ازهرطرف فراهم میشود تااقسام مختلف کیفر را تشکیل بدهد.

در این حکومتها رجـال از بیم مغضوب شدن و از دست دادن اعتبارات و دارائی و لذات همیشه بر خود میلرزند و متنبه میشوند در اینصورت سختگیری دربارهٔ آنها فایده ندارد و فقط باین نتیجه منتهی می‌شود که محبت شاه از قلب آنها خارج شده و احترامی را که باید نسبت بمشاغل و مقامات خود داشته باشند از بین ببرد .

همانطوریکه عدم استقرار وثبات رجال وبزرگان کشور جزءطبیعت‌استبداد است وبایدهمه وحشت‌زده ومتزلزل‌باشند، اطمینان‌و آرامش‌خاطر آنها جزء طبیعت حکومت مشروطه میباشد .

پادشاهان بقدری ازعفو فایده و لـذت میبرنـد و بقدری محبت مردم دنبال آنان می‌آید و بقدری عفو موجب تسلی خاطر وسر بلندی پادشـاهان میشودکه همیشه برای‌آنها فرصت‌ابرازمحبت‌خود یکنوع‌سعادت‌وخوشبختی میباشدکه اتباع را نسبت بخود جلب مینماید این‌ترتیب را درکشورهـای ما تقریباً همیشه میتوان بکار برد .

ممکن است گاهی اتفاق بیافتد یك قسمت ازاقتدارات شاه را از اوبگیرند ولی‌هیچوقت تمام‌اقتدارات‌را ازاونخواهندگرفت واگر گاهی‌پادشاهان برای‌حفظ تاج وتخت مبارزه میکنند هرگزبرای زندگی خود مبارزه نمیکنند .

ممکن‌است ازمن‌بپرسید درچه مواقعی شاه باید عفوکند؟ این‌یك موضوعی است که نمیتوان دستور کلی برای‌آن داد وفقط بسته بموقعی‌است که احساس شود عفولازم است، وقتی که عفودارای خطراتی‌است وچنان وانمود میشود بخشش‌ناشی ازترحم‌نبوده‌بلکه ناشی‌ازضعف وعدم قدرت پادشاه بوده که نتوانسته مقصر را تنبیه کند درچنین صورتی عفوخطرناك خواهد بود .

امپراطور **موریس** تصمیم گرفت کـه هرگز خـون اتباع خود را نریزد **آناستاز** هیچوقت جنایاترا کیفر نمیداد **اسحق فرشته** قسم خورد که‌درزمان‌سلطنت خود هیچکس رانخواهدکشت.

اما امپراطوران یونان متوجه نبودند که بیهوده شمشیر بکمر بسته‌اند یعنی نمیدانستند شمشیر بکمر بستن برای اجرای عدالت است .

www.ketabha.org

کتاب هفتم

نتایج اصول حکومتهای مختلف نسبت بقوانین تجملی وچگونگی اوضاع بانوان

فصل اول

تجمل

تجمل همیشه با عدم تساوی مکنت متناسب است ، اگر در یك حکومت تمول بالسویه میان افرادتقسیم‌شده‌باشد هیچگونه تجملی وجود نخواهدداشت‌زیرا تجمل روی وسائل رفاهیتی که برای اشخاص‌دراثر کاردیگران‌فراهم‌میشودبرقرار میگردد .

در صورتی مایحتاج لازم را بایك‌میزان معینی مساوی فرض‌کنیم تجمل کسانی‌که فقط مایحتاج‌لازم‌را دارند مساوی با صفر خواهد بود باین معنی‌که هیچ تجمل نخواهندداشت. حال‌اگر کسی‌دوبرابر مایحتاج لازم را داشته باشد دارای تجمل مساوی به‌یك خواهد بود واگر دیگری دوبرابر اموال آنرا داشته باشد دارای تجمل مساوی به ۳خواهد بود و اگر باز هم دارائی شخص دیگری دوبرابر شخص اخیرباشد دارای تجمل مساوی به ۷ خواهد شد همینطور اگر دارائی سایرین بهمین ترتیب بالابرود وشخص لاحق‌دو برابر شخص سابق داشته باشد این تصاعد بالا میرود و تجمل بنسبت دو برابر بعلاوه یك ترقی میکند و معلوم است بکجاها خواهد کشید و عدم تساوی و تجمل چه صورتی بخود خواهد گرفت .

(۰-۱-۳-۷-۱۵-۳۱-۶۳-۱۲۷-۲۵۵ ...)

در جمهوری زمان **افلاطون** تجمل را بنسبت صحیحی ممکن بود حساب کنند زیرا طبقات ملت بچهار طبقه تقسیم شده بودند و چهار قسم تجمل وجود داشت .

اولی حدی‌بود که‌در آن حد فقر بپایان میرسید، دومی دو برابر، سومی سه برابر، چهارمی چهار برابر، در طبقه اول‌تجمل مساوی‌صفر بود ، درطبقه‌دوم‌مساوی بایك ، درطبقه‌سوم مساوی‌با دو ودرطبقه‌چهارمی مساوی‌با سه‌بود.

اگر تجمل‌ملتهای مختلف را نسبت‌بهم درنظربگیریم در هر کشوری علل پیچیده‌ئی‌هست که عدم تساوی‌ثروت رابین افراد و میان‌دولتها بوجود میآوردمثلا درلهستان ثروتها بی‌اندازه نامساوی است‌اما فقرعمومی مانع از این است‌که این کشور درشمار کشورهای ثروتمندقرار بگیرد.

همچنین تجمل باعظمت هرشهر بخصوص پایتختها متناسب‌است بعلاوه علل دیگری ازقبیل‌تمول‌دولت، عدم تساوی ثروت‌افراد، کثرت افرادیکه دریك محل زندگی میکنند موجبات عدم تساوی ثروت را فراهم میکند.

هرقدر عدهٔ مردمی‌که در یك نقطه جمع شده‌اند بیشتر باشد خود خواهی بیشتر است واشخاص میل‌دارند بوسیلهٔعوامل کوچکی خودرا موردتوجه‌عامه‌قرار دهند واگر عدهٔ مردمی‌که در یك نقطه جمع شده‌اند بقدری زیاد باشدکه مردم یکدیگر را نشناسند میل بتشخص و خودخواهی خیلی بیشتر میشود زیرادر چنین جامعهٔ پر جمعیتی امید موفقیت بیشتر است و تجمل امید موفقیت را زیاد میکند و افراد در صدد این هستندکه زندگانی خود را طوری تنظیم کنند که‌شبیه‌بطبقات مافوق خودشان باشند ولی نتیجهٔ معکوس میگیرند چه‌آنکه از بس‌همه میخواهند از دیگران متمایز باشند میل بجلوگیری عمومی زیادتر می‌شود و همه مساوی میشوند و دیگر کسی‌بردیگری رجحان ندارد و چون هرکس میخواهد باو نگاه کند بهیچکس توجه نمیشود و از این وضعیت یك ناراحتی‌عمومی تولید میگردد .

اشخاصیکه دریك پیشهٔ بخصوص مهارت‌دارند برای هنرخودقیمتی را تعیین میکنند که دلشان میخواهد و کوچکترین قریحدها باین سرمشق تأسی می‌نماید آنوقت میان احتیاجات ووسائل تناسب وجود نخواهد داشت چه‌آنکه تناسب بین احتیاج ووسیله رفع‌احتیاج از ضروریات است زیرا اگر کسی مجبور بمرافعه شود وکارش بدادگاه‌بکشد ناچار یك وکیل‌دعاوی لازم دارد وهمچنین‌اگرشخص‌بیمار شود طبعاً محتاج به‌طبیب‌است.

بعضی‌اشخاص گمان کرده‌اند کثرت جمعیت درپایتخت باعث رکود معاملات میشود بدلیل آنکه مردم با هم فاصله‌ندارند ودر جوار هم زندگی‌میکنند.من‌بااین عقیده موافق‌نیستم زیرا وقتی‌مردم دورهم جمعند احتیاجات و هوسها زیادتر میشود وبالنتیجه معاملات بیشتر خواهدشد .

فصل دوم

قوانین تجملی در دموکراسی

درجمهوریها چون دارائی بالسویه میان مردم تقسیم‌شده است تجمل وجود ندارد بطوریکه سابقاً گفته شد تساوی در تقسیم موجب تعالی و عظمت‌جمهوری‌میگردد بنابراین هرقدر درجمهوری تجمل کمتر باشدآن جمهوری‌کامل‌تر است .

رومیان اوایل هیچ تجمل نداشتند نزد مردم **لاسدمون**هم تجمل یافت نمیشد در جمهوریهائی که مساوات ازبین‌رفته باشد روح تجارت وکار وتقوی‌باعث می‌شود کدهر کسی‌بتناسب‌دارائی خود زندگی کند و بالنتیجه تجمل کمتر میشود قوانین تقسیم اراضی که مردم درجمهوریها اصرار بوضع‌آن داشتند طبعاً عمل سودمندی‌بود وفقط وقتی‌ممکن‌بودمضر باشد که‌بطور ناگهان اجراشود.چه‌آنکه اجرای ناگهانی چنین تقسیمی یکمرتبه‌دارائی‌را ازبعضی گرفته و ببعضی‌می‌دهدودرخانواده‌ها تولید انقلاب‌مینماید وممکن‌است‌انقلاب‌خانواده‌ها تبدیل بانقلاب‌عمومی کشور بشود.

بهمان نسبتی که تجمل در جمهوری برقرار میشود بهمان اندازه هم ذهن

مردم متوجه منافع خصوصی میگردد . برای افرادی که فقط بچیزهای ضروری احتیاج‌دارند آرزوئی‌جزافتخار میهن و سرافرازی‌خودشان باقی‌نمیماند اما روحی که‌با تجمل‌فاسدشده است آرزوهای دیگری‌دارد وبزودی دشمن‌قوانینی میشود که مزاحم او هستند.

تجملی که پادگان‌شهر **رژ** [1] داشت باعث گردید که اهالی‌شهر راسر بریدند وقتی رومیها فاسدشدند امیال و آرزوهای‌آنها بی‌نهایت توسعه یافت ، از قیمتی که برای اشیاء قائل‌شدند باین قضیه میتوان پی‌برد.

یك کوزه شراب **فالرن** صددینار رومی فـروخته میشد ، یك چلیك گوشت نمك‌سوزپون چهارصددینارفروخته‌میشدیکنفر آشپز خوب چهار**تالان** مواجب‌داشت قیمت پسران بقدری گران شده بود که تعیین‌آن مقدور نبود[2].

با چنین وضعیتی که همه باحرارت بطرف هوی وهوس خودمیرفتندمعلوم است تقوای ملی‌باچه سرعتی روبانحطاط میرود .

فصل سوم

قوانین تجملی در حکومت اشرافی

حکومت اشرافی با این بدبختی مواجه‌است که‌ثروت دردست‌اعیان ونجباست وآنراخرج نمیکنند،تجمل که

۱ــ شهر**رژ**منتهی‌الیه جنوب‌ایتالیا نزدیك‌جزیرهٔ‌سیسیل میباشدمردم‌آنجامیترسیدند که مباداکارتاژیها یایونانیان‌بآنها حمله‌کنند ازجمهوری‌رم‌کمك خواستند دولت رم‌بآنها کمك‌کرد وازایالت‌کامیانی که‌مردمان وحشی وبیرحمی‌داشت‌سپاهی‌تهیه کرده به‌فرمانده **دسیوس‌ژوبلیوس** بآنجافرستاداین فرمانده به‌رژ رسید ودیدآن شهرغرق تجمل وثروت‌است خواست‌دارائی‌مردم راتصرف کندبرای این‌مقصودتمام‌اهل‌شهررا میهمان‌کرد وضیافتی‌داد در پایان جشن‌تمام آنها راسربریدند .

۲ـ گرانی‌روزافزون‌امتعه وکالاها علاوه برعلل اقتصادی بیشترناشی از جهل و ترس و فساداخلاق‌عمومی‌است‌که هرکس میخواهدمتاع خودرابیشتربفروشد تابیشترهوی وهوس‌خود را بوسیله‌پول زیادتری‌که‌بدست میآورد اجراکند درجامعه این‌خطر اجتماعی ملت‌را بپرتگاه زوال سوق‌میدهد وزندگی‌برای‌متمولترین افراد مشکل میشود و حال آنکه بین ملت اکثر متمولین‌آنهائی میباشندکه‌دارائی‌آنها فقط بفقر خاتمه میدهد . مترجم

www.ketabha.org

باروح اعتدال مخالف است بایدازاینکشورهاطردشودزیراازطرفی‌اشراف ثروتهای گزافی‌دارندکه راکد مانده وخرج نمیشود و ازطرفی‌دیگر مردمان‌فقیری‌وجود دارندکه کسی بآنها چیزی‌نمیدهد .

در **ونیز** قوانین اشراف‌را مجبور باعتدال وقناعت‌میکند و ازاین راه برای نگهداری وتشویق صنایع استفاده میشودوبقدری اشراف بهپس‌انداز و اقتصادمعتاد شده‌اندکه فقط زنان بدکار میتوانندآنان را بپول خرج کردن وادار نمایند بدین ترتیب‌زنهائی‌که قابل تحقیر هستند پولهای‌گزافی خرج میکنند درصورتیکه باج دهندگان بآنها یعنی‌اشراف تاریکترین زندگی دنیارادارند ودرذلت وامساك‌بسر میبرند .

در جمهوریهای‌خوب یونان‌قدیم‌برای‌این‌قبیل‌مواردمؤسسات مفیدی داشتند. ثروتمندان پولهای خودرا برای جشنها ، آوازه خوانیهای دسته جمعی ، موسیقی ارابه‌ها ، اسبهای مخصوص اسبدوانی و مقامات پرخرج مصرف مینمودند مکنت در آنجا برای ثروتمندان مانندفقر برای فقرا اسباب زحمت بود .

فصل چهارم

قوانین‌تجملی درحکومت مشروطه

تاسیتمیگوید**سیون**ها که یکی ازملل ژرمن بودند ثروت را محترم میشمردند و بدین‌جهت تحت فرماندهی یکنفر زندگی میکردند، معنی این‌عبارت اینست که تجمل اختصاص بحکومتهای مشروطه دارد ودراین کشورها قوانین‌تجملی‌لازم‌نیست‌زیراخودبالطبیعه‌وجوددارد.

ازآنجائیکه در مشروطیت اساس حکومت ثروتها را بطور نامساوی تقسیم نموده است پس وجود تجمل ضروری است اگر در حکومت مشروطه ثروتمندان هیچ‌خرج نکنند فقرا ازگرسنگی خواهندمرد پس‌باید ثروتمندان بنسبت مکنت‌های خود خرج کنند وبدین ترتیب تجمل بنسبت‌دارائی زیاد میشود.

ثروتهای خصوصی‌باینجهت افزایش‌یافته‌است که عده‌ای مایحتاج‌مادی قسمتی

از اهالی را از دستشان گرفته‌اند، صاحبان ثروت این مایحتاج را بایستی بوسیلهٔ خرج کردن مسترد دارند، پس‌برای‌اینکه دولت مشروطه محفوظ بماندبایدتجمل ازطبقات پائین ببالا بتدریج افزایش یابد بدین‌ترتیب‌که از برزگر بپیشه ور واز پیشه ور ببازرگان و از آنان باشراف و از اشراف بزمامداران و رجال‌بزرگ و سرمایه داران وشاهزادگان بتدریج روبافزایش‌برود چه اگرغیرازاین‌باشد همه‌چیزازدست خواهد رفت .

مجلس‌سنای روم که از رجال موقر ومردان دارای افکار قدیمی وحقوق شناسان تشکیل شده بود درزمان سلطنت **اگوست** پیشنهاد کرد اخلاق وتجمل‌زنها اصلاح شود .

درکتاب**دیون** دیده میشودکه **اگوست** باچه مهارتی از قبول ایــن تقاضای بیمورد **سناتورها** طفره رفت زیراکه اویك حکومت مشروطه تأسیس‌میکـرد و جمهوری‌رامیخواست منحل کند. بنابراین‌محتاج بتجمل‌بود ونمیتوانست‌بافکریکه داشت ازآن صرفنظر نموده پیشنهاد **سناتورها** را بپذیرد .

درزمان سلطنت**تی‌بر** نمایندگان **سنا** پیشنهاد کردندکه قوانین‌سابق مربوط بتجمل‌دوباره برقرارشود این‌پادشاه‌که مردی با اطلاع بود با این تقاضا مخالفت کردوگفت: « دولت باوضع فعلی نمیتواند دوام کند چگونه شهر **رم** میتواند با این‌ترتیب زندگی کند؟ ایالات چگونه میتوانند بحیات خود ادامه دهند ؟ دراین دوره ما ثروت دنیارا مصرف میکنیم وبرای ما اربابان وغلامان‌کار میکنند وحال آنکه سابقاً که بیش‌ازیك شهر نداشتیم درکمال قناعت بسرمیبردیم .»

تی‌بر بخوبی تشخیص‌میدادکه قوانین‌مربوط‌بتجمل دیگرلازم نیست .

درزمان سلطنت‌همین‌امپراطوربه **سنا** پیشنهادکردند بفرمانداران قدغن‌کنند همسران خودرا بواسطهٔ‌بی‌انضباطی‌که در ایالات بین‌مردم ایجادمیکنند همراه‌خود نبرند این پیشنهاد رد شد وگفتند : در این عصر زندگی مطبوع تری لازم است و احساس‌میکردند اخلاق تازه تری برای مردم باید قائل گردید وبنابراین‌نبایستی حکام را ازبردن زنها بولایات ممانعت کـرد پس درحکومت های مشروطه تجمل

www.ketabha.org

لازم است ، اما در حکومتهای استبدادی لازم تر میباشد ، در مشروطیت باینجهت لازم‌است که مردم ازآزادی خود استفاده می کنند ولی در استبداد باید از مزایای بردگی استفاده کنند زیرا اصول‌استبداد مبنی براین است که عموم‌افراد ملت غلام باشند وهمواره یکی بردیگری حکومت کند بااین حال غلامانی که برای‌اجحاف بغلامان دیگر انتخاب میشوند خود به سرنوشت هرروزی خویش اطمینانی‌ندارند وخوشبختی آنان منحصر به‌تسکین حرص وغرور وامیال وشهوترانی‌های روزمرهٔ خود میباشد .

ازتمام آنچه گفته شد باین نتیجه میرسیم که تجمل برای جمهوری مضر و برای مشروطیت لازم است جمهوری باتجمل از بین‌میرود ومشروطهٔ بدون‌تجمل و با فقر نابود میگردد .

فصل پنجم

درچه مواردی قوانین تجمل‌درحکومت مشروطه مفید است

دراواسط‌قرن‌سیزدهم دربعضی‌از کشورهامنجمله کشور **آراگون** مطابق اصول‌جمهوری قوانین‌تجملی وضع‌شد **ژاك** اول فرمان داد نه شاه و نه هیچ یك از رعایا حق‌ندارند بیش‌از دوقسم گوشت درهرغذا صرف نمایند ازهر گوشتی باید یك قسم خوراك تهیه شود مگراینکه گوشت شکار ونتیجهٔ دسترنج خود شخص باشد ودرزمان ماهم درسوئد قوانینی مربوط بتجمل وضع کرده‌اند امامنظور اینان غیر ازمقصودی است که در **آراگون** داشتند .

هردولتی میتواند قوانین تجملی بمنظور قناعت کامل وضع کند روح قوانین تجملی در جمهوریت‌ها حکمفرماست و از نوع قانون **آراگون** معلوم میشود که منظور از آن چه بوده و نیز ممکن است قوانین تجملی بمنظور قناعت نسبی وضع شود .

باین ترتیب وقتی دولتی احساس کند ورود کالاهای خارجی گرانبها موجب

صدور مقدار زیادی کالاهای داخلی خواهد شد ، ورود کالاهای خارجی را مطلقاً ممنوع نمیکند اینست روح قانونی که دراین ایام درسوئد وضع شده‌است واین‌قبیل قوانین تجملی برای دولت های مشروطه مناسب‌تر است .

بطور کلی هرقدر کشور فقیر باشد بهمان اندازه بوسیلهٔ تجمل نسبی‌فقیر تر میشود و بالنتیجه قوانین تجملی نسبی لازم است ولی هرقدر کشوری متمول باشد بهمان‌اندازه تجمل نسبی آن را غنی‌تر میکند و باید از وضع قوانین تجملی‌جداً پرهیز کرد .

این موضوع‌را در کتاب تجارت بطور مبسوط وواضح‌تر تشریح خواهیم کرد فعلا فقط موضوع تجمل‌مطلق مطرح میباشد .

فصل ششم

تجمل در کشور چین

دربعضی از کشورها علل خصوصی وضع قوانین تجمل‌را ایجاب میکند مثلا بواسطهٔ تأثیرآب وهوا ممکن است عدهٔ نفوس متعدد ووسائل تأمین معاش ملت محدود وازحیث نوع مختلف باشد دراینصورت بهتراست تمام ملت‌را بکشاورزی وادارند دراین قبیل کشورها تجمل‌خطرناك است وقوانین مربوط بتجمل‌باید خیلی‌شدید وسخت باشد پس‌برای تشخیص‌این که باید تجمل‌را درکشورمنع یاتشویق‌نمود قبلا بایستی‌تناسب شمارهٔ نفوس وسهولت یاسختی معاش ساکنین‌آنرا درنظر گرفت .

درانگلستان مقدار محصولی که اززمین بدست می‌آید بیش‌از میزانی‌است که برای تغذیهٔ کشاورزان لازم است پس‌ممکن است در این کشور صنایع زیبا و بالنتیجه تجمل وجود داشته باشد .

در فرانسه مقدار محصول گندم کفاف خوراك کشاورزان و کارگران را میدهد و بعلاوه تجارت خارجی درمقابل چیزهای بیمصرف کشور احتیاجات لازم مردم رافراهم مینماید در اینصورت نباید ازتجمل باکی‌داشت در **چین** **بعکس** زنان

بقدری پربارند و عدهٔ نفوس چنان باسرعت‌زیاد میشود که هرقدر زمین را زراعت کنند بازهم‌برای خوراك اهالی کفاف نمیدهد پس‌درچنین کشوری‌تجمل خطرناك است وروح‌کار وقناعت خیلی‌لازم است دراینصورت صنایع لازم‌را باید تشویق و از صنایع تجملی جلوگیری کرد .

فرامین امپراطوران چین مبنی برهمین علل است یکی از امپراطور سلسله **تانك** میگوید :

«قدیمی‌ها این‌اصل‌را پیروی میکردند اگرمردی‌پیداشود که بشخم‌نپردازد واگرزنی پیدا شود که نخ نریسد درکشور امپراطوری مردم از گرسنگی‌یاسرما درزحمت خواهندبود .»

بر طبق این اصل همین امپراطور عـدهٔ زیـادی از دیر هـای **بونزها** را خراب کرد[1].

سومین امپراطور چین ازسلسلهٔ بیست ویکم امر کرد در معدنی را که چند جواهر گرانبها از آن استخراج کرده و برای او آورده بودند به بندند زیـرا امپراطور نمیخواست ملت خود را با کاری خسته کند که وسیلهٔ معاش و پـوشاك مردم نیست .

کیاونتی میگوید : «تجملما بقدری زیاد است که مردم وقتی می‌خواهند فرزندان خودرا بفروشند کفشهای قلابدوزی پای آنها می کنند و آنها را آرایش می‌دهند که مورد پسند مشتری واقع شود . » وقتی عده‌ئی برای تهیهٔ پـوشاك یك نفر از اشراف زحمت بکشند چگونه ممکن‌است عدهٔ زیادی ازمردم برهنه وبدون لباس‌نمانند ؟

ازمیان ده‌نفر کشاورز عواید ونتیجهٔ زحمات نه نفرآنها‌نصیب اشراف‌میشود وفقط یکنفر ازآنها اززحمات خود برخوردار میگردد دراینصورت چگونه ممکن است‌عدهٔ زیادی گرسنه وبدون خوراك نمانند ؟

۱ـ **بونز** اسم عمومی روحانیان آئین بودائی‌است و**دیر**هم معبدوپرستشگاه‌آنان است. مترجم

فصل هفتم

نتایج شوم تجمل در کشور چین

در تاریخ چین دیده میشود بیست و دوسلسله از سلاطین درآنجا فرمانروائی کـرده اند نتیجـه چنین گرفته میشود که بیست و دو انقلاب عمومی (غیر از انقلابات خصوصی) درآنـجا پیدا شده و کشور دچار آن گردیده ، سه سلسله اولی مدت مدیدی دوام کردند زیرا عاقلانه حکومت میکردند وکشور هم درعهد آنان چندان وسعتی نـداشت سلسله های بعدی نیز دربدو امر نسبتاً باطرز خوبی شروع بکار میکردند ولی بعد از سه یا چهار پادشاه فساد اخلاق وتجمل وبیکاری و جلب لذات بجانشینان آنها روآور میشد درکاخ سلطنتی روح و فکر سلاطین ضعیف شده زندگانی آنها کوتاه و دچار انحطاط می‌شدند .

علت این وضعیت این بود که در ابتدا سلاطین تقوی و دقت و مراقبتی که لازمه سلطنت بود داشتند ولی در اواخر نایاب میشد و این جریان امرطبیعی بود زیرا امپراطورانیکه درزدوخوردوخستگی‌های جنگ پرورش‌یافته وموفق‌میشدند خانواده‌ئی‌را که غرق لذات بود از تخت براندازند تقوی را که بفوائدومحسنات آن پی برده بودند حفظ میکردند واز شهوت رانیکه نتایج آنرا بچشم میدیدند پرهیز میکردند .

در ادوار انحطاط هرسلسله رجال وبزرگان کشور سربلند میگشتند خواجه سرایان اهمیت می‌یافتند کاخ‌سلطنتی که مأمن درباریان‌بود دشمن کشور میشدزیرا یك گروه بیکار درآن زندگی مینمودند وگروه دیگری ازمردم بیچاره در خارج ازکاخ کارمیکردند ودرباریان آنها را میچاپیدند بچه های خردسال وبی‌تجربه را روی تخت می‌نشاندند که آلت دست رجال باشند درچنین وضعیتی بود که درنتیجه ضعف انحطاط شروع ویك‌نفر غاصب پیدا شده امپراطور را معدوم وتخت وتاج را تصرف نموده سلسلهٔ جدیدی تأسیس‌میکرد وسومین یاچهارمین پادشاه‌همان سلسله

نیز دچار همین وضعیت گشته ودر کاخ خود حبس‌میشد وبنوبه خود بدست غاصبی‌از تخت سلطنت فرود میآمد .

فصل هشتم

عفت عمومی

ازدست رفتن عفت زنان بقدری تأثیرات بددارد و باندازه‌ئی نواقص ومعایب تولید میکند وطوری روح مردم‌را فاسد مینماید که اگر کشوری دچارآن گردد واین اصل‌مهم از بین‌برود بدبختی‌های زیادی از آن ناشی‌میگردد بخصوص درحکومت دموکراسی ازدست رفتن عفت بزرگترین بدبختیها ومفاسدرا باعث میشود تاجائیکه اساس حکومت ازبین‌خواهد برد بااین جهت قانونگزاران خوب عفت را توصیه واززنان توقع وقار دراخلاق‌را دارند .

درجمهوری نه تنها اخلاق فاسد بلکه تظاهر به فساد اخلاق و سبکی را نیز منع کرده‌اند چه آنکه عشوه گری‌وطنازی که ازبیکاری‌زنها تولید میشود نتیجه‌اش آنست که قبل‌ازآنکه خودزنها را فاسد کند دیگران را فاسد می‌نماید زیرا مردم دراثر این رفتار به‌عوامل ناچیز و کوچك‌اهمیت‌بسیارمیدهند وچیزهای‌مهم‌را تحقیر میکنند و بالنتیجه روی اصول مسخرگی‌زندگی‌را ادامه میدهند زیرا زنها دراین رویه مهارت‌کامل دارند ومسخره کردن مردم شیوه آنهاست .

فصل نهم

رفتار زنان درحکومت های مختلف

درحکومت مشروطه‌زنان

کمترخویشتن داری میکنند برای اینکه امتیاز طبقاتی سبب میشود آنهارا بدربار راه دهند ودر دربار آزادانه رفتار کنند بخصوص اینکه سلاطین بااین آزادی بانظر اغماض مینگرند هر کسی ازجلوه گری و رفتارآنها برای پیش‌بردن مقاصد خود

استفاده مینماید وچون ضعف دماغی زنان موجب تکبر وخودخواهی‌است نه‌مناعت ووقار، همواره تجمل‌رادوست دارند زیرا تکبر باتجمل توأم است‌ومناعت باسادگی و قناعت .

در حکومت های استبدادی زنها موجب تجمل نمیشوند بلکه خودشان یك اسباب وآلت تجمل‌هستند وبرای اینکه جزء وسایل واسباب تجمل محسوب شوند باید بی‌نهایت مطیع وفرمانبردار باشند، درکشورهای استبدادی هرکسی از روی حکومت واصول‌استبدادی پیروی نموده ورسم دربار‌را درخانه خود معمول میدارد وچون قوانین در این کشورها سخت و شدید است وبی‌درنگ اجرا میشود مردم می‌ترسند آزادی زنان دردسرهائی تولید کرده ومشکلاتی‌را فراهم نماید.

مهارتیکه این‌روحهای کوچك درمجذوب نمودن و علاقه مند کردن مردان دارند بعلاوه قهروناز ، حقد ، حسد ، دوبهم‌زنی ، سخن‌چینی ، نداشتن کف نفس، افشاء اسرار، خشم وغضب ، تمایلات، هوی وهوس، تنفرات وتمایلات بیجای‌زنان بی‌تأثیر نیست و ممکن است موجب فتنه‌هائی بشود گذشته از این چون پادشاهان مستبد باطبیعت انسانی بازی میکنند وبحیات و موجودیت انسان اهمیت نمیدهند و دارای چندین همسر میباشند هزار قسم ملاحظات آنانرا وادار میکند که زنان خود را حبس کنند وآزاد نباشند .

در جمهوری که زنان بحکم قانون آزادند و اخلاقشان از آنها جلوگیری میکند تجمل‌را طرد نموده‌اند و باطرد تجمل فساد اخلاق ومعایب برکنارمیشود.

در یونان قدیم بهیچوجه خود داری وعفت زنان مرسوم نبود و بی‌عفتی مثل یك عیب پنهانی حکمفرمائی میکرد فسق و فجور تا سرحد جنون رواج داشت و حتی احساسات رقابت آمیزهم در زناشوئی باقی نمانده بود معهذا سادگی طبیعی زنان بحدی بود که هیچ ملتی دراین وضع دیده نشده است مثل یونان دارای انضباط وتربیت بهتری بوده باشد ، تاجائیکه درآتن یك مأمور مخصوصی‌مراقب رفتار زنها بود .

www.ketabha.org

فصل دهم

دادگاه خانوادگی نزد رومیها

رومیها مثل یونانیها مأمورین‌مخصوصی نداشتند که مراقب رفتار زنها باشند اما بازرسان عمومی همان مراقبتی که نسبت برفتار عموم داشتند نسبت بزنان‌هم مبذول میداشتند یك دادگاه خانوادگی دررم وجود داشت که بجای مأمورین یونان ناظررفتار زنها بود دادگـاه خانوادگـی بدین‌ترتیب تشکیل‌میگردید. شوهراقوام زن را گردآورده درحضور آنان زنرا محاکمه مینمود این دادگاه موجب‌حفظ اخلاق حسنه‌بود واخلاق حسنه‌هم‌عدالت دادگاه را حفظ میکرد این‌دادگاه علاوه برتخلفاتی که دراثر نقض‌قوانین‌شده بود نسبت برفتاری‌هم که برخلاف اخلاق حسنه میشد رسیدگی میکرد ، بدیهی است کسانیکه درموارد تخلفات اخلاقی‌بخواهند قضاوت کنند باید شخصاً دارای‌اخلاق حسنه باشند کیفرهای صادره ازاین‌دادگاه اختیاری وبسته بمواردبود، درواقع هم باید اینطور باشد زیرا تخلفاتی که مربوط به‌نقص تکالیف اخلاقی است واموریکه مربوط بقواعد واصول تواضع وفروتنی‌است درتحت اصول‌قانونی قرار نمیگیرد ، قانون وظائف‌انسان‌را نسبت بدیگران میتواندتعیین کند امانسبت بخودش‌نمیتواند اصولی را برقرار نماید .

دادگاه خانوادگی رفتار زنان‌را بطورعموم درنظرمیگرفت ولی‌درموردیك جنایت بخصوص (زنای‌محصنه) علاوه بررسیدگی دادگاه خانوادگی در دادگاه عمومی وعلنی‌نیزمورد قضاوت قرارمیگرفتند علت‌آن‌بود که اولاحکومت‌جمهوری چنین‌عمل رذلی‌را شایستهٔ افراد ملت نمیدانست وثانیاً ممکن‌بود فساد زن شوهررا هم فاسد کند واز این‌میترسیدند که مردان درستکار برای حفظ آبروی خود پنهان کردن این‌جنایت را برافشاء ومجازات دادن‌آن ترجیح بدهند.

فصل یازدهم

چگونه تأسیسات روم باحکومت عوض شد

همانطور کـه تشکیل دادگاه خانوادگی وجود اخلاق نیك را ایجاب مینمود رسیدگیهای علنی باتهامات هم‌وجود اخلاق‌حسنه‌وپاکی‌تقوی راایجاب میکرد امااین دوموضوع‌یعنی دادگاههای‌خانوادگی‌ودادگاههای‌علنی‌باازبین رفتن اخلاق‌نیك‌و باخاتمه‌جمهوریت ازبین‌رفتند، برقراری‌دادگاههای دائمی‌وقضاوت **پرتورها** واصولیکه‌آنان برقرار کردند ودر تمام امور خودشان قضاوت مینمودند نفوذ دادگاههای خانوادگی را ضعیف‌کرده اصول‌آنرا ازبین برد، ضعف دادگاههای خانوادگی از تعجب تاریخ نویسان معلوم میشود، زیرا وقتی **تی‌بر** بوسیلهٔ دادگاه خانوادگی‌حکمی صادر کرد بنظرمورخین عجیب‌آمد واین‌کار را یك‌کاربرخلاف عادت و غریب و تجدید رسوم قـدیمی تلقی کردنـد ، استقرار سلطنت مشروطـه و تغییر آداب و رسوم هم باعث ازبین رفتن رسیدگیهای علنی‌شد چه‌آنکه ترسیدند اتفاقات غیرمنتظره پیش آید وازاین قانون سوء استفاده شود مثلا ممکن است یك مرد نابکاریکه از تحقیر یك زن مکدر شده و یا از امتناع و عدم تسلیم زنی متغیر و یا از عفاف او منزجر گشته بقصد اذیت وآزار و نابودکردن اوبرآید اورا متهم نماید باینجهت قانون **ژولیا** مقرر داشت متهم نمودن یك نفرزن بعمل زنای محصنه وقتی مسموع و قابل رسیدگی است که شوهر اوراهم متهم نمایـد، این قانون این اتهام رامحدودساخت وبلکه میتوان‌گفت از بین برد .

سیکست‌کن میخواست دوباره این موضوع را تجدیـد کند و رسیدگی علنی باتهام زنارا دوباره برقرارسازد اما اگر دقت شود واضح خواهد شد که این عمل او هم مثل طرز حکومتش عقلائی نبود زیرا درحکومت مشروطه این سنخ قوانین بیمورداست .

فصل دوازدهم

قیمومت بر زنان در نزد رومیها

سازمانهای رومی زنان را تحت قیمومت ابدی قرار میداد مگر اینکه تحت اوامر یك نفرشوهر باشند، این قیمومت به‌نزدیکترین خویشاوند ذکورداده میشد زنهاازاین وضعیت خیلی‌درزحمت‌بودند، این رویه درجمهوریت خوب بود اما درحکومت مشروطه لزومی نداشت .

ازمجموع قوانین ملل صحرانشین مستفاد میشود که زنان ژرمنهای اولیه‌نیز تحت قیمومت دائمی بودند در سلطنت مشروطه‌ئی هم که تأسیس کردند این عادت رسوخ کرد اما دوامی ننمود .

فصل سیزدهم

کیفرهائی که امپراطوران برای فحشاء زنان برقرار کردند

قانون **ژولیانا** برای **زنا** کیفرمعین کرد اما عوض اینکه این قانون وقوانین بعدازآن موجب تهذیب اخلاق بشود باعث فساد اخلاق گردید، درحکومت مشروطه‌روش سیاسی‌نسبت بزنان بکلی‌تغییر کرد دیگرصحبتی ازپاکیزه بودن اخلاق‌آنان درمیان نبود بلکه منظور کیفردادن بجرائم‌آنان بود وبس ودر واقع قوانین جدید برای کیفردادن بنفس عمل جنایت وضع‌نمیشد بلکه باین جهت وضع میشد که نقض قوانین و نظامات را کرده بودند .

فسق وفجور مدهش، امپراطورانرا مجبور کرد قوانینی تدوین کنندکه تا اندازه‌ئی ازبی‌عفتی جلوگیری کند ولی‌منظور آنان بطور کلی صرف تهذیب اخلاق نبود وقضایای مثبتی که مورخین نقل کرده‌اند بهتر از قوانینی که وضع شده ثابت میکندکه منظور آنان حفظ احترامات ویا انتقام خودشان بوده است .

ازتألیفات **دیون** بخوبی رفتار اگوست را میتوان فهمید او اغلب تقاضاهای مجازات را بلا جواب میگذاشت احکام سختی که در زمان سلطنت اگوست و تی‌بر

برعلیه بی‌عفتی بعضی‌از بانوان رومی‌داده شده درتواریخ دیده میشود ولی بادرنظر گرفتن وضعیت این دو امپراطور جابر محقق است که این مجازاتها برای تصفیهٔ اخلاق نبوده وروح این‌عملیات را بما می‌شناساند .

اگوست و تی‌بر مخصوصاً علاقمند بودند که فسق وفجور زنان‌خویشاوند خودرا کیفر دهند از اینرو معلوم میشود مقصود آنها این نبود که فساد اخلاق را منع ومجازات کنند بلکه‌یکنوع جرمی‌را که خودشان اختراع کرده بودندوعبارت ازبی‌احترامی‌وبی‌اعتنائی وتوهین بسلطنت بود ودر واقع برای انتقام خویش‌یاحفظ شئونات امپراطور لازم بود کیفر میدادند بهمین جهت مؤلفین رومی باشدت وتندی برعلیه این ستمکاریها قیام کردند .

کیفرهای قوانین **ژولیا** سبك بود ولی امپراطوران خواستند در قضاوتهای خود کیفررا زیادتربکنند واین‌رفتارموجب ناسزاگوئی‌مورخین گردیدامپراطوران نمیخواستند بفهمند زنان متهم مستوجب مجازات هستند یا نه بلکه میخواستند بفهمند قانون مربوط بمجازات نقض‌شده است یانه ، یکی از مهمترین ستمکاریهای **تی‌بر** این‌بودکه ازقوانین سوء استفاده کرده وهروقت میخواست زنی را بیشتر از مجازاتی که درقانون **ژولیا** تعیین شده بود بمجازات برساند برای مجازات او دادگاه خانوادگی قدیم‌را برقرار مینمود این‌رویه دربارهٔ زنان **سناتورها** بیشتر اجرا میشد تادر بارهٔ خانواده های توده زیرا برای متهم‌کردن بزرگان پی‌بهانه میگشتند وفسق‌زنان میتوانست بهانه‌های زیادی بدست بدهد .

آنچه گفته شد درزمان این امپراطوران بثبوت رسیده ومحقق شده است که اخلاق حسنه با اصول‌حکومت استبدادی منافات دارد. اگر کسی‌شك داردبتألیفات **تاسیت، سوئتون، ژوونال، مارسیال** مراجعه نماید .

فصل چهاردهم

قوانین مربوط بتجمل نزد رومیها

ازفسادعمومی صحبت کردیم .

برای اینکه فساد همیشه با تجمل مقرون است واغلب دنبال آن‌میآید و تجمل هم دنبال فساد میآید اگرحرکات قلب راآزاد بگذارید یعنی جلو هوی وهوس را رها کنید چگونه میتوانید ازضعف روحی جلوگیری کنید .

دررم‌علاوه برتشکیلات اجتماعی **سانسورها** بوسیلهٔزمامداران‌قوانین‌چندی مخصوص وادار کردن زنان‌بقناعت وضع‌نمودند[1] قوانین**فانی‌ین، لیسی‌نین،اپی‌ین** برای این‌منظوروضع‌شد درآثار **تیت لیو** بایددید: وقتی‌الغای قوانین اپی‌ین درسنا مطرح گردید ، چه هیجانی در سنا تولید شد و غوغائی برخاست **والر ماکسیم** تصور میکند تجمل روم بعد از الغای این‌قانون دررم شروع شد زیرا این قانون مبنی برقناعت بود و وقتی الغا شد تجمل بروز کرد .

فصل پانزدهم

جهیزیه ومنافع زناشوئی درحکومت‌های مختلف

در حکومت‌های مشروطه جهیزیهٔزنان باید قابل‌توجه ومجلل باشد تاشوهران بتوانند باتجمل زندگی کنند ومقام وحیثیت خودرا حفظ نمایند .

در جمهوریت چون تجمل نمی بایستی وجود داشته باشد ارزش جهیزیه باید کم باشد .

در دولتهای استبدادی جهیزیه تقریباً نباید وجود داشته باشد ، زیرا زنان در لوای چنین حکومتی حال کنیزکان را دارند ، اشتراك اموال میان زن وشوهر که درقوانین‌فرانسه پیش‌بینی‌شده است درحکومت‌های مشروطه خیلی‌مناسب‌است

۱ــ سانسورها دارای قدرت ونفوذ زیادی بودند ودراصلاح اخلاق عمومی وجلوگیری ازمفاسدومعایب باکمال‌تقوی ووطن‌پرستی‌ازروی ایمان اقدام مینمودند عظمت‌فکری این‌رجال دررم‌قدیم بحدی بودکه دقیق‌ترین زوایای اجتماع‌را تحت مراقبت‌قرارمیدادند ومیتوان‌گفت عظمت رم قدیم مرهون صفات حسنهٔ آنان بوده است وقتی پنج‌نفر ازوکلای مجلس سنای رم لایحه در باب اضافه‌کردن یك دهم مخارج جشن‌ها وپذیرائی‌ها بمجلس پیشنهادکردند یکی‌از سانسورها موسوم به**دوروینوس** آنهارا ازمجلس اخراج‌نمود این‌موضوع درکتاب علل عظمت وانحطاط رم به‌تفصیل ذکرشده است. مترجم

زیرا زنها را درکارهای‌خانوادگی علاقمند میکند وخواهی نخواهی بتدبیر منزل و توجه بنظم خانه وادارمیسازد .

در جمهوریت که زنان دارای تقوای زیادتری هستند وفطرتاً بامور خانه و شوهرونظم آن علاقمند میباشند اشتراك اموال چندان ضرورتی ندارد .

در کشورهای استبدادی اساساً اشتراك اموال‌بین زن وشوهر کاربی‌معنی‌است زیرا زن تقریباًخودش قسمتی ازاموال شوهرمحسوب میشود .

ازآنجائیکه زنان بالطبع مایل بزناشوئی هستند استفاده‌ئی که قانون برای آنها از اموال شوهر تعیین می کند فایده ندارد بخصوص در جمهوریت این اصول مضرخواهد بود چه‌آنکه ثروت شخصی‌زن باعث پیدایش تجمل میشود و با اصول جمهوریت مغایرت‌دارد درحکومتهای استبدادی هم تمتع زنان اززناشوئی میبایستی همان اندازه باشدکه معاش‌آنان تأمین گردد وبس .

فصل شانزدهم

عادت زیبای سامنیت‌ها

سامنیت‌ها یك‌عادتی‌داشتند که دریك‌جمهوری کوچك بخصوص باوضع جمهوری‌آنها میبایستی‌نتایج درخشانی ببخشد .

درموقع زناشوئی‌تمام‌پسران‌جوان را گردآورده‌درباره‌آنهاقضاوت مینمودند آنکه بهتر ازهمه تشخیص وانتخاب میگردید هردختری راکه دلش میخواست‌بعقد نکاح درمیآورد سپس‌آنکه در درجهٔ دوم واقع شده بود دختردیگر را برای خود انتخاب میکرد وبهمین ترتیب پسران برای خود زن انتخاب میکردند .

این رویهٔ قابل تحسینی بودکه دراینمورد اعمال‌میکردند و تشخیص بهتر بودن پسران ازنظرصفات‌حسنه وخدماتی که بمیهن کرده بودند مورد قضاوت‌قرار میگرفت وهرکس ازلحاظ این صفات غنی‌ترازهمه بود میتوانست ازمیان‌تمام‌ملت هردختری راکه دلش میخواست انتخاب‌کند .

محاسن دختران هم عشق وزیبائی‌وعفاف و تقوی واصالت وحتی مکنت هم

بود بهتر از این ترتیب وسیله برای مجذوب کردن زن و مرد بیکدیگر و کمك بترقی کشور و تشویق صفات حسنه مشکل است بتوان وسیلهٔ بهتری پیدا کرد .

سامنیت‌ها از اخلاف و نوادهٔ **لاسدمونی**ها بودند، **افلاطون** که قوانینش مکمل قوانین **لیکورك** است این قانون را وضع نموده است .

فصل هفدهم
ادارهٔ امور بوسیلهٔ زنان

فرمانروا بودن زن درخانه برخلاف عقل و طبیعت است، این ترتیب درمصر معمول بود و نتایج خوبی نداشت، اما وقتی زنان در کشور فرمانروائی میکنند برخلاف عقل وطبیعت نیست، درموارد اول ضعف آنان در مقابل مرد اجازهٔ برتری نمیدهد ولی درمورد دوم همان ضعف باعث میشود ملایمت واعتدال بیشتری بآنها بدهد و این اعتدال ناشی از ضعف، بیش از تقوای سخت وخشك موجب تشکیل يك حکومت خوب خواهد شد .

درهندوستان ازحکومت زنان خیلی خوشوقت هستند و اینطور مقرر است اگر فرزندان ذکور شاه از مادر شاهزاده نباشند دخترانی که مادرشان از نسل پادشاه است باید فرمانروا باشند در اینصورت عده‌ئی از رجال را برای کمك بآنها میدهند که درامور مملکت داری بآنها مساعدت نمایند .

برحسب استفاده از تألیفات **مستر اسمیت** معلوم میشود درافریقا هم از حکومت زنان راضی میباشند اگر روسیه و انگلیس راهم درباب مثال باینها بیفزائیم می‌بینیم زنان هم درحکومت مشروطه موفق میشوند هم درحکومت استبدادی[1].

۱ـ منظور مؤلف سلطنت ملکهٔ **الیزابت** درانگلیس وسلطنت ملکه **کاترین** در روسیه بوده است. مترجم

کتاب هشتم
فساد اصول سه نوع حکومت

فصل اول
منظور عمومی این کتاب

فساد هرحکومتی تقریباً همیشه بافساد اصول آن شروع میشود .

فصل دوم
فساد اصول حکومت دموکراسی

اصول حکومت دموکراسی در دوموقع فاسد میشود، اول وقتیکه روح مساوات را ازبین ببرند، دوم وقتیکه روح مساوات را بحدافراط برسانند و هرکس بخواهد بازمامداران ورجال و بزرگان که کشور را اداره میکنند مساوی بشود، درصورت اخیر ملت نمیخواهد اختیاراتی را که برجال داده محترم بشمارد و نمیخواهد اطاعت بکند، وقتی روح مساوات بحدافراط برسد ملت تصمیم میگیرد تمام کارها را خودش بکند میخواهد بجای قوهٔ مقننه مشاوره کند قضات را ازحقوقشان محروم نماید، بجای قوهٔ مجریه وزمامداران قوانین را اجرا وامور را حل وفصل کند درچنین وضعیتی دیگر تقوائی درجمهوریت باقی نخواهد ماند و فضیلتی وجود نخواهد داشت . اگر اینطور بشود ملت بزمامداران وقعی نخواهد گذاشت، برای پدران اهمیت واحترامی قائل نخواهند شد، شوهران را شایستهٔ تکریم واربابان را درخور اطاعت نخواهند دانست، همه لجام گسیختگی رادوست

خواهند داشت، زحمت فرماندهی‌وفرمانبرداری هردو تولید خستگی خواهدنمود زنان و کودکان ومستخدمین دیگربهیچکس اطاعت نخواهندکرد، اخلاق و علاقه بانتظام وبالاخره پرهیزکاری وتقوی ازبین خواهد رفت .

گزنفون درکتاب ضیافت یك تشریح ساده‌ئی ازجمهوری که ملت درآن از مساوات سوءاستفاده کرده است بیان میکنددرآن کتاب هریك‌ازمیهمانان**گزنفون** بنوبت خود میگوید بچه دلیل از وضعیت خویش راضی است ، **شارمیدس** یکی از میهمانان میگوید :

«من بعلت فقر خود راضی هستم زیرا وقتی ثروتمند بودم میبایستی مفتریان را از خود راضی نگه‌دارم و میدانستم بیش از آنچه من میتوانم به‌آنها بدی کنم آنهامیتوانند مراآزار دهند مردم همیشه توقعاتی ازمن داشتند که نمیتوانستم انجام بدهم، ولی از وقتی فقیر شده‌ام اقتداری پیدا کرده باکی از کسی ندارم هیچکس مرا تهدید نمیکند و برعکس من دیگران را تهدید میکنم هرجا دلم میخواهد میروم ، متمولین از جای خود برخاسته و حق تقدم بمن میدهند اکنون همچون پادشاهی‌هستم درصورتیکه سابق‌غلامی‌بودم سابقاً بمردم باج میدادم ولی‌امروزمردم بمن باج میدهند دیگر از اینکه چیزیرا ازدست بدهم نمیترسم زیرا چیزی ندارم بلکه امیدوارم که چیزی بدست بیاورم. »

این است وضع بدبختی ملتی که زمامداران آن و اشخاصیکه ملت خود را بآنها سپرده است برای پنهان کردن فساد خود میخواهند ملت را هم فاسدکنند برای اینکه کسی بجاه طلبی آنان پی‌نبرد همواره دم از عظمت ملت میزنند برای اینکه کسی‌متوجه حرص وطمع‌آنها نشود دائماً ازولع وحرص ملت تمجیدمیکنند فساد دربین فاسدکنندگان روزبروز بیشترمیشود و در میان فاسدشدگان بیش از پیش زیاد میگردد و تفریحات ناشی از تجمل هم بفقر خود علاوه خواهد نمود در چنین وضعیتی با تنبلی و تجمل پرستی میخواهند از خزانهٔ دولت استفاده کنند و همه میخواهند بخدمت وارد شده و با حقوق دولتی روزگار را بگذرانند .

بنابراین نباید تعجب کرد که‌آراء انتخاب نمایندگان‌را در ازای پول‌بدهند زیرا وقتی ملت‌همه چیز رادراختیار گرفت نمیتوان چیزی را ازدستش گرفت‌مگر باواژگون کردن اساس دولت .

هرقدر ملت بیشتر از آزادی استفاده کند بهمان نسبت موقع از دست دادن آزادی حقیقی نزدیکترمیشود آنوقت جباران کوچکی که دارای تمام معایب یك ستمگر بزرگ هستند پیدا میشوند و آنچه که از آزادی باقی‌میماند همان مفاسدی است که غیر قابل تحمل است در این قبیل مواقع یك‌جابر سربلند میکند و ملت همه چیز خود را حتی‌منافع فساد سابق خود را ازدست داده ودرقید عبودیت‌زیست خواهد کرد .

پس دموکراسی باید همیشه‌ازدوافراط احتراز کند: یکی روح عدم مساوات که اورا بطرف حکومت اشرافی و حاکمیت استبدادی سوق میدهد ودیگر روح مساوات‌مفرط که اورا بازبطرف استبدادسخت میکشاند واین استبداد ازبین‌نخواهد رفت مگر باغلبهٔ دشمن خارجی .

دراین مورد فساد جمهوری یونان را باید مورد دقت قراردهیم :

آنانی که جمهوریت یونان رافاسد کردند همه ستمگر نبودند زیرا بفصاحت وبلاغت بیشتر علاقه داشتند تا بفنون نظامی و جنگ ، درقلوب تمام اهالی یونان کینهٔ شدیدی برعلیه‌آنان وجود داشت ودرنتیجهٔ این وضعیت بود که هرج و مرج بجای اینکه به‌ستمگری کشیده شود به‌نیستی منجر گردید ، ولی کشور **سیراکوز** که در میان یك عده حکومتهای اشرافی کوچك وجود داشت‌کارش به ستمگری کشید **سیراکوز** دارای مجلس‌سنائی‌بود که هیچوقت درتاریخ از آن صحبت نشده است وهمین سنا باعث بدبختیهائی برای این کشور شد که فساد معمولی باعث آن بدبختیها نمیشود مردم این شهرهمواره یا درحال لجام‌گسیختگی ویا درتحت فشار بودند و این ادوار را مثل یك طوفان وغوغا تلقی میکردند با وجود قدرتیکه این شهر در خارج از کشور داشت کوچکترین عوامل خارجی باعث انقلابات داخلی میشد وچون **سیراکوز** دارای ملتی‌بزرگ‌بود تمام ادوار زندگی‌را اینطور بسربرد

www.ketabha.org

که گاهی تحت تسلط یکنفر زیسته و گاهی باخودسری ولجام گسیختگی زندگی میکردند.

فصل سوم
روح مساوات مفرط

همان اندازه‌ئی که زمین‌از آسمان دوراست. همان اندازه هم روح مساوات مفرط از روح مساوات حقیقی دور میباشد. روح مساوات حقیقی‌عبارت ازاینست که شخص در عین حالی که بهمنوعان خود فرمان میدهد از آنهااطاعت بکند، نه‌اینکه‌کاری بکند که همه فرمان بدهندوهیچکس فرمان‌نبرد، درلوای روح مساوات حقیقی‌انسان سعی نمیکند که خود سربوده وصاحب‌اختیاری نداشته‌باشد بلکه جهد و کوشش دارد که اشخاص مساوی با خودش صاحب اختیار شوند.

درحال طبیعی افراد بشر مساوی بدنیا میآیند ولی نمیتوانند دراین وضعیت باقی‌بمانند، محیط اجتماع این‌حال‌طبیعی‌را از آنان میگیرد وسپس مساوی‌نمیشوند مگر بحکم قوانین.

فرق میان دموکراسی منظم وغیرمنظم این‌است که دراولی‌مردم همه بعنوان افـراد ملت مساوی میباشند ولی در دومی بعنوان سناتور، بعنوان قاضی، بعنوان پدر، بعنوان شوهر، بعنوان ارباب مساوی میشوند.

فصل چهارم
علت مخصوص فساد

موفقیت‌های بزرگ بخصوص آنهائی که‌ملت‌در آنها مداخله‌داشته وزیادشر کت کرده‌است چنان‌غروری بملت‌میدهد که دیگرممکن‌نیست

۱ــ دراینجا منظورمؤلف این است‌که دردموکراسی غیرمنظم رقابت‌ها، خود پسندیها، حس تفوق وبرتری بااین عناوین مخلوط شده روح مساوات حقیقی را ازبین میبرد و در این کشمکش‌ها هر کس خودرا بادیگری مساوی میداند وحس نوع دوستی ازمیان میرود. مترجم

او را هدایت کنند بزمامداران حسد میبرد حتی بخود امور رشك‌خواهد برد، با فرمانداران دشمن شده وبزودی مخالف اساس حکومت میگردد.

بهمین جهت‌بود که فتح **سالامین** بر علیه ایرانیان یونانیان را مغرور کرد و جمهوری یونان را فاسد نمود و شکست آتنی‌ها جمهوری **سیراکوز** را نـابود کرد.

اما در جمهوری **مارسی** با وجود موفقیت‌ها هیچوقت دچـار این وضعیت نگردید و مغرور نشد، با خردمندی خودرا اداره کرد و اصول خودرا حفظ نمود.

فصل پنجم
فساداصول حکومت اشرافی

حکومت‌اشرافی وقتی‌فاسد میشود که اقتداراعیان‌خودسرانه‌شود در اینصورت نه‌فرمـاندهان پرهیزکار خواهند بود نـه فرمانبرداران، وقتی‌خانواده‌های سلطنتی‌قوانین‌را مراعات‌میکنند وضعیت‌حکومت اشرافی مثل یك‌حکومت مشروطه‌ئی میشود که چندین پادشاه داشته باشد ودرعین حال‌آن پادشاهان از قوانین اطاعت‌بکنند اما وقتی قانونرا اطاعت نکنند وضعیت مثل‌یك‌حکومت استبدادی‌است که‌چندپادشاه مستبد دررأس آن‌باشند درچنین‌صورتی فقط اشراف جامعه‌را تشکیل میدهندوجمهوریت‌میان آنان‌ادامه‌دارد وتوده‌بمنزله هیچ میشود. جمهوریت درمیان هیئت‌حاکمه و اصول حکومت استبدادی در میان فرمانبرداران وتوده مستقرمیگردد و در نتیجه دوهیئتی‌در کشور بوجـود میآید که بکلی با یکدیگر متباین ومخالف‌هستند.

درحکومت اشرافی فساد وقتی بمنتهی‌درجه میرسد که اشرافیت‌موروثی‌شود و اشراف دیگر نتوانند هیچگونه اعتدال داشته باشند درچنین وضعیتی اگر عـدهٔ اشراف کم باشد اقتدار آنها بیشتر ولی امنیت آنها کمتر است وهر گاه شمارهٔ آنها زیاد باشد قدرت آنها کمتر و امنیت آنها بیشتر میشود وروز بروز قدرت زیادتر

و امنیت تقلیل میابد تا برسد باستبداد که حداکثر اقتدار و حداکثر خطررا دربردارد پس زیادی عدهٔ اشراف‌درحکومت اشرافی و موروثی باعث تخفیف‌شدت حکومت میشود ولی چون تقوی در این طرز حکومت کم است‌اشراف‌دچار روح بیحالی و تنبلی ولاقیدی خواهند شد و در نتیجه حکومت نه قدرت‌خواهد داشت نه‌حرکت.

حکومت اشرافی وقتی میتواند قوت واصول‌حکومت خود را حفظ کند که زمامداران احساس کنند خستگی و خطر فرماندهی بیش‌ازلذات‌آنست و دولت دارای وضعیتی باشد که ازعوامل‌خارجی پرهیز نموده ومتوحش باشد و بداند که امنیت او وابسته‌بعوامل‌داخلی‌است‌زیرا همانطور که مختصری‌اعتمادباعث افتخار و امنیت درحکومت مشروطه میشود درجمهوریت اشراف باید برعکس ازیك‌چیزی بیمناك‌باشند تامحکم و محفوظ‌بمانند.

قوانین یونان برای این محفوظ ماندکه از ایرانیان میترسیدند**کارتاژورم** چون از هم می‌ترسیدند محکم و محفوظ‌ماندندچیزعجیبی‌است، عکس‌العمل‌امنیت درحکومت اشرافی‌زیراهراندازه که این قبیل‌حکومتها دارای امنیت باشند بهمان اندازه مانند آبهای‌راکد مستعد گندیدن و فاسد شدن میباشند.

فصل ششم

فساد اصول حکومت مشروطه

همانطور که درفصل قبل‌در باب دموکراسی گفتیم وقتی ملت‌بطرف‌آزادی‌مفرط‌برود وبخواهدتمام‌اختیارات را در دست خود بگیرد و مجلس و زمامداران و قضات را ازمشاغل خود محروم نماید حکومت دموکراسی از بین‌میرود در حکومت مشروطه هم وقتی اختیارات شهرداریها وقوهٔ قضائیه و سایر هیئت‌های زمامداری راازبین‌ببرندحکومت‌مشروطه فاسد میگردد ، فرقی که دارد اینست دردموکراسی‌کارباستبداد عمومی‌میکشد در

مشروطه منجر باستبداد وتسلط یکنفرمیگردد.

یکنفرمؤلف چینی‌میگوید: «علت‌نابودشدن سلسله‌های **تسین وسوئی**این‌بود که‌پادشاهان بجای اینکه یك بازرسی کلی ونظارت عمومی در امور کشوربنمایند خواستنددرامورشخصاًمداخله کنند» مؤلف‌چینی‌علت‌فساد تمام‌حکومتهای مشروطه‌را تقریباً روی‌همین‌اصل بیان‌مینماید .

حکومت مشروطه وقتی فاسدمیشود که‌پادشاه‌بجای تبعیت از قوانین و رسوم جاریه تصور کند قدرت دربرانداختن رسوم و قوانین است.

حکومت مشروطه وقتی ازبین میرود که‌شاه ازروی‌هوی وهوس‌مشاغل بعضی ازاشخاص‌را از دستشان گرفته خودسرانه باشخاص دیگر بدهد وبطور کلی‌ازهوی وهوس‌خودبیشتر ازارادهٔ‌خود تبعیت‌نماید.

حکومت مشروطه وقتی تلف‌میشود که پادشاه‌همه‌چیزرا برای خودبخواهد و منحصربخود کند دولت‌را بپایتخت وپایتخت‌را بدربار و دربار را بشخص خودش منحصر کند وبس .

بالاخره حکومت مشروطه‌وقتی‌فاسدشده وازبین میرود که پادشاه‌قدروضعیت واقتدار خود ومحبت ملت‌رانسبت بخویش ندانسته و احساس نکندکه بین‌ملت‌خود در امان است زیرا پادشاه مشروطه همواره در بین ملت خویش احساس محبت و امنیت خاطر میکند وبرعکس‌یك سلطان مستبد همواره در بین ملت خود در خطر است .

فصل هفتم

دنبالهٔ همین موضوع

اساس‌حکومت مشروطه‌وقتی‌فاسدمیشود که‌مقامات اولیه ازلحاظ‌اطاعت نسبت بشاه وضعیت بندگی‌راپیدا کنند واحترامات‌بزرگان را در انظار ملت کم‌نموده وازبین‌ببرندوآنانرا وسیله اقتدارات پست خودسرانه‌نمایند و همچنین وقتیکه مقامات را باشخاص بدنام و ننگین‌بسپارند زیرادرمشروطه‌اشغال

مقامات عالیه باید با شرافت‌توأم باشد نه پستی و رذالت .

اساس‌حکومت‌مشروطه وقتی از بین میرود که پادشاه عدالت را مبدل به سختگیری کند، مثل امپراطوران رم وازجمله آنها **کمد** که‌یك کله **مدوز**(رب‌النوع قهر وبدی) رابسینهٔ خود نصب میکرد واین‌قیافه مهیب وتهدیدآمیز را بمجسمه‌های خود هم میداد .

اصول حکومت مشروطه وقتی فاسد میشود که اشخاص دنی‌الطبع و پست‌فطرت ببزرگی نـاشی از بندگی خود مباهات کنند وبندگی پادشاه در نظرشان بقدری جلوه کند که بهیچوجه در فکر میهن نباشند همانطوریکه گفته شد ودرتمام ازمنه دیده شده هرقدر قدرت پادشاه زیادتر باشد امنیت او کمتر میشود پس اگر درباریان این قدرت را فاسد کرده وماهیت آنرا تغییردهند آیا برعلیه‌خودشاه‌قیام نکرده‌اند ؟

فصل هشتم

خطراتیکه فساد اصول حکومت مشروطه در بر دارد

اگر دولت ازیك رژیم معتدل برژیم معتدل دیگرمبدل شود مثلا اگر از جمهوریت بمشروطیت یا از مشروطیت بجمهوریت تبدیل یابد چندان خطری نخواهد داشت ولی‌خطر وقتی است که دولت ازیك حکومت معتدل سقوط کرده به رژیم استبداد بیفتد.

هنوز هم اغلب ملل اروپا تحت‌تأثیر حکومت اخلاق ورسوم‌زندگی میکنند امااگربواسطهٔ سوء استفادهٔ طولانی‌از اقتدار یا در اثر فتوحات . استبداد برقرار

۱ ــ از نوشتجات ناسیت استفاده میشود که درزمان‌امپراطوری**تی‌بر**در**رم** باشخاصی که خبرچینی می کردند نشانها ومدالها میدادند ومجسمه‌آنهارا میریختندوانکاربقدری‌افتخارات را پست کرده بود وشرافت مقامات را باپستی و دنائت توأم نموده بود که‌اشخاص‌حسابی ولایق این مقامات را تحقیر میکردند. مترجم

گردد دیگرنه‌اخلاق ونه‌مقتضیات آب وهوا نمیتواند ازاین‌استبدادجلوگیری کند ودر قارهٔ زیبای جهان(اروپا) طبایع‌بشری از آلامی که‌براثراستقراراستبداددرسایر قاره‌ها هست‌دچار عذاب‌میشوند.

فصل نهم

چقدر اشراف متمایل به دفاع از تخت و تاج می‌باشند

اشراف انگلستان با **شارل‌اول** روی تکه پاره‌های تخت وتاج انگلستان مدفون گردیدند و با از بین رفتن این پادشاه از بین رفتند و قبل ازآنهم هنگامیکه **فیلیپ‌دوم** پادشاه اسپانی‌برای اولین دفعه کلمهٔ آزادی‌را بگوش فرانسویان خواند همین طبقهٔ اشراف اطاعت پادشاه را موجب شرافت میدانستند و اختلاط باتودهٔ مردم را بزرگترین ننگها میشمردند و نمیخواستند تودهٔمردم در اقتدارات و اختیارات آنها شریك باشند .

دیده شده است خانوادهٔ سلطنتی اطریش اشراف مجارستان را لاینقطع آزار می‌دادند و نمیدانستند ایـن اشراف یـك روزی چـه قیمتی برای آنها خواهند داشت .

خانوادهٔ سلطنتی ازمردم مجارستان پول میخواستند ولی مردان بزرگی‌را که دربین‌ملت‌بودندنمیدیدند که منوجه آنها میباشند .

وقتی که شاهزادگان، کشورهای اطریش و مجارستان را میان خودتقسیم کردند چون اشراف ازمدتی باین‌طرف موهون و فعالیت آنها راکد شده بود و دیگر نمیتوانستند از سلطنت دفاع کنند آنوقت سلطنت‌ها یکی بعد ازدیگری ازبین رفتند وطبقهٔاشراف که حافظ تاج وتخت‌بودند بیحرکت ماندند ودرجنگهاشرکت نکردند .

فصل دهم

فساد اصول حکومت استبدادی

اساس حکومت استبدادی لاینقطع فاسد میشود زیرا ذاتاً فاسد است، حکومتهای دیگر بـاین جهت از بین میروند که حوادث خاصی اصول آنهارا نقض میکند اما حکومت استبدادی باقتضای عیب داخلی خود فاسد میشود مگر اینکه علل خارجی مانع از فساد او گردد پس استبداد ادامه پیدا نمیکند مگر وقتیکه اوضاع ناشی از مقتضیات زمان یا آب و هوا ومذهب یا وضع وقریحه ملت آنرا مجبور کنند که ترتیبی را مراعات نماید و تابع یک قاعده‌ای بشود این عوامل درطبیعت آن زودتر مؤثر واقع میشود اما آنرا تغییر نمیدهد وظلم و درندگی استبداد سر جای خود باقی میماند منتهی برای مدت محدودی ضعیف شده است .

فصل یازدهم

آثار طبیعی بهبودی و فساد

اصول حکومت بطور کلی

همین که اصول حکومت فاسد شد بهترین قوانین هم بدمیشود و برعلیه دولت برمیگردد ووقتی اصول سالم باشد قوانین بدهم اثر قوانین خوب را دارد، اصول خوب یا بدحکومت همه چیزرا تابع خودمیکند.

اهالی **کرت** برای اینکه زمامداران اولیهٔ خود را مطیع قوانین کنند وسیلهٔ عجیبی استعمال میکردند که عبارت بود ازشورش. باین ترتیب که یک قسمت از اهالی طغیان میکردند وزمامداران را بفرار مجبور مینمودند وسپس آنهارا وادار میکردند با شرایط مخصوصی سر کارها بر گردند.

این کار ظاهراً مطابق قانون بود وچنان بنظر میآمد که طغیان برای جلوگیری از سوءاستفاده اقتدارات زمامداران عادتاً هرجمهوری را ازبین میبرد ولی جمهوری **کرت** را از بین نبرد . ملل باستانی هروقت میخواستند از یک ملـت وطن‌پرست

صحبت کنند مردم **کرت** را مثال میزدند مثلا **افلاطون** میگوید: میهن نامی است که نزد اهالی کرت بی‌اندازه عزیز است و اهالی کـرت بمیهن اسمی داده بودند که حاکی ازمحبت مادربفرزند بود. چون حب‌وطن هرچیزی را اصلاح میکندواهالی کرت هم فوق‌العاده وطن پرست بودند لذا شورشهائیکه میکردند منتهی بـزوال جمهوری نمیشد. درقوانین لهستان هم طغیان وجود دارد اما معایب ناشی ازطغیانهای لهستان بخوبی نشان میدهد که تنها همان ملت کرت بود که میتوانست با موفقیت شورش را برای اصلاح بکار ببرد.

بازهم **افلاطون** میگوید : اهالی **لاسدمون** و کرت آکادمی‌های ورزشی[1] بوجود آوردند که ازپرتو وجودآنها مقام شامخی را در دنیا احراز کردند، براثر احداث این مؤسسات ورزشی درابتدا حس عفاف دچار تشویش شد بواسطهٔ اینکه اغلب برهنه ورزش میکردندامادرمقابل منافع اجتماعی ورزش باین موضوع چندان توجهی نمیشد درزمان افلاطون این قبیل مؤسسات مفید مربوط بهفنون نظامی بود ولی وقتی تقوی ازمیان یونانیان رخت بربست فنون نظامی را هم حتی ازدست دادند اشخاصی که واردمیدان ورزش میشدند بمنظور شهوترانی و فساد اخلاق میرفتند نه‌ازبرای تکمیل قوای جسمانی. **پلوتارك** میگوید در زمان او رومیها معتقد بودند بازیهای ورزشی موجب بندگی و بردگی یونانیان شد ولی قضیه بعکس است بردگی یونانیان موجب فساد مشقهای ورزشی شده بود .

درزمان **پلوتارك** پارکهائی بود که در آنجاها برهنه مبارزه میکـردند و بازیهای کشتی گیری جوانان را بیغیرت کرده متوجه عشق پلیدی مینمود و آنان را مبدل به اوباش وولگرد میکرد معهذا درزمان **اپامی نونداس** مشقهای ورزشی و کشتی گیری باعث شد که اهالی **تب** درجنگ **لوکتر** فاتح گردیدند .

مادامی که حکومت اصول خود را از دست نداده است کمتر اتفاق می‌افتد که قوانین بدبشود.

۱ـ لفظ آکادمی سابقاً بمؤسسات ورزشی اطلاق میشد ومحافل علمی را لیسه میگفتند. اماکنون این لغت بمجلس علماء ودانشمندان گفته میشود . مترجم

اپیکور دراین مورد ضرب‌المثلی دارد، میگوید : «شراب فاسد نشده بلکه خمره فاسد گردیده است . »

فصل دوازدهم

دنبالهٔ همین موضوع

موقعی کـه جمهوریت فاسد میشود هیچیـك از دردهای اجتماعی‌را نمیتوان درمان کرد مگر با ازبین‌بردن فساد وباز گردانیدن حکومت ، از این‌قسمت که بگذریم هرنوع اصلاح دیگری یا بیهوده است یاعیب تازه‌ئی بوجود خواهد آورد .

در رم قضات را از میان **سناتورها** انتخاب میکـردند **گراك ها** این امتیاز را بشوالیه‌ها دادند ، در **وزوس** این حق را بشوالیه‌ها وسناتورها باهم دادند **کوتا** علاوه براین‌دودسته بخزانه‌داران پس‌اندازهم قضاوت را تفویض کرد **سزار** ایندسته آخری را ازاین حق محروم نمود **آنتوان** مجامع ده نفری مرکب از **سناتورها**، **شوالیه‌ها** ، **سانتوریـون‌ها** تشکیل داد ولـی همان موقعی کـه قضاوت در دست **سناتـور ها** بود حکومت رم اصول خود را حفظ میکرد زیرا هنوز اصول فاسد نشده بود وبدون افراط و تفریط قضاوت میشد اما وقتی‌اصول فاسد شد بهرهیئتی که قضاوت را واگذار کردند همیشه بد بود و عیب جدیدی بوجود میآورد زیرا شوالیه‌ها بیش‌از سناتورها تقوی نداشتند وسناتورها[1] هم‌به‌تبعیت از اصول حکومت تقوای اولیهٔ خود را از دست داده بودند .

وقتی که‌ملت‌روم موفق‌شد در زمامداری با اشراف‌شرکت کند تصور میرفت عده‌ای چاپلوس ومتملق بنام ملتخواهی جلو خواهند افتاد و زمام امـور را بدست خواهندگرفت ولی اینطور نشد با اینکه عوام در زمامداری شرکت کردند بازهم

۱ـ دراین‌فصل بعضی اصطلاحات‌را توضیح‌میدهم **سناتورها** نمایندگان مجلس‌سنا بودند **سناتوریونها** رؤساء دستجات‌اصناف وطبقات مردم بودند ، شوالیه‌ها . افسران نظامی بودند. خزانه‌داران پس‌انداز امناء مالیه ومأمورین وصول مالیات‌بودند. مترجم

فقط نجبا برای زمامداری انتخاب شدند و مقامات اولیه بآنها تفویض گردید زیرا با اینکه توده هم‌تقوی داشت وهم‌آزاد بودوهم اقتدار را حقیرمیشمرد وهم‌نظربلند بود معهذا چون اصول حکومت را ازدست‌داده بود ازمدارا واعتدال وخودداری‌در کارها میکاست و به‌تندروی و اقتدارآن رفته رفته افزوده میگردید ، وهمین رویه باعث شد که ملت افراط‌کار نسبت بخودش جابر گردیـده و دربارهٔ خویش مستبد شده ودرعین‌حال بنده وبرده گردد از آن پس نیروی آزادی حقیقی را ازدست داد وآثارطبیعی فساد حکمفرما شده دچارخود سری و ضعف گردید، تمام این وضعیت ناشی ازتسلط روح‌آزادی مفرط بود .

فصل سیزدهم

اثر سوگند درمیان ملت باتقوی

تیت‌لیو میگوید : فساد در بین ملت روم خیلی دیرظاهر شد زیرا میانه روی وفقر در بین این ملت مدت مدیدی مورد تکریم وافتخاربود. قسم میان این‌ملت بقدری قوت داشت که‌هیچ‌چیزبیش‌از آن‌آنها را به‌رعایت قوانین پای‌بند نکرده بود چه بسا اوقات برای رعایت وحفظ سوگندکارهائی میکردند که هرگزبرای افتخارات یامیهن‌پرستی‌نکرده بودندمثلا وقتی‌**کن‌تیوس سن‌سیناتوس** کنسول رم‌خواست برعلیه قبایل **اك** و **ولسك** سپاهی ازمردم شهرتشکیل دهدوو کلای مجلس سنا مخالفت کردند اوتدبیری اندیشید و ازپای بندبودن مردم بسوگند برای اجرای مقصود خویش خواست استفاده کند و گفت کلیه‌اشخاصی که نزدکنسول سال‌گذشته قسم‌یاد نموده‌اند زیرپرچم من‌گرد آیند بعدازاین حرف دیگرهرچه وکلافریاد زدند که این قسم تأثیری ندارد ودر آنموقع**کن‌تیوس** کنسول نبوده مردم گوش ندادند وفایده‌ئی‌نبخشید زیرا باحترام قسم میبایستی‌بکنسول وفادارباشند وتوده ازاشخاصی که میخواستند آنانرا هدایت کنند متدین‌تربود وبه‌تعبیرات نمایندگان گوش نداد .

همین ملت وقتی‌میخواست بطرف کوه‌مقدس برود چون‌احساس کردبرطبق سوگندی که یاد کرده‌است باید دنبال کنسولها بجنگ برود اینکار اورا‌ازحرکت بطرف کوه مقدس بازداشت آنوقت برای اینکه‌برخلاف‌سوگند رفتاری نشده‌باشد بخیال‌چاره‌ئی‌افتادند و تصمیم گرفتند کنسولها را بکشند تا هم‌برخلاف قسم رفتار ننموده وهم‌بکوه مقدس‌بروندمعهذا عده‌ئی بملت‌فهماندند که بعدازقتل کنسولها باز قسم بقوت‌خودباقی است ونبایدآنراشکست .

طرز فکر ملت‌را ببینید که تاچه اندازه باایمان وبقول خود باقی و نسبت بمقدسات وفادار بوده است زیرا ازجنایتی که‌میخواستند برای‌حفظ سوگندمرتکب شوند معلوم‌میگردد که تاچه‌اندازه پای‌بند بحفظ سوگندبوده‌اند.

بعدازجنگ **کان** ملت‌روم وحشتزده شده ومیخواست‌به‌جزیرهٔ **سیسیل** پناهنده شود **سیپیون** [۲] ملت‌را سوگندداد که‌درشهر بمانند ومتواری‌نشوندچون‌ترس‌سوگند شکنی‌برهرترس دیگری غلبه‌کرد ملت درشهر رم ماند و فرارنکرد . بطورکلی روم مانند یك کشتی‌بود که در طوفان حوادث دو لنگرآنـرا نگه میداشت: یکی مذهب ودیگری اخلاق .

فصل‌چهاردهم

چگونه کوچکترین تغییری در قانون

اساسی موجب خرابی اصول حکومت میشود

وقتی‌**ارسطو** از جمهوریت‌کارتاژ صحبت میکندآنرا یك جمهوری‌بسیارمنطقی‌جلوه‌میدهد، **پولیب** میگوید:دردومین

۱ـ کوه‌مقدس‌محلی‌است درکنارشهر**رم** وهنوز هم‌بهمین‌اسم‌باقی‌است واکنون تماشاگاه جهانگردان ومردم است‌سابقاً این‌کوه‌محل‌اجتماع‌توده بوده‌ووقتی‌میخواستندبرعلیه‌طبقه‌اشراف قیام نموده ودر زمامداری‌شرکت‌کنند ویاامورمهمی‌راانجام‌دهند ویـاجابری‌راازبین‌ببرندمردم بکوه‌مقدس رفته وقسم‌یادمیکردند واجتماع‌مینمودند تادرانجام‌مقصودخود پیمان‌شکنی‌نکنند. تپهٔ واتیکان‌که کلیسای‌سن‌پیر درروی‌آن بناشده‌بود نیز ازهمین‌محلهائی‌است‌که سابقـاً رومیهاروی‌آن‌دراین‌قبیل مواقع میرفته‌اند .

۲ـ **سی‌پیون** سردارمعروف‌رومی‌است‌که **آنیبال** راشکست‌داده . مترجم

جنگ **پونیك** (جنگ روم وکارتاژ) وضع **کارتاژ** برای‌این‌بدشده‌بود که‌مجلس‌سنای آن کلیه‌قدرت خودرا ازدست داده بود.

تیت لیو میگویدوقتی **آنیبال** به‌کارتاژمراجعت کردمتوجه‌شد که‌زمامداران و مهمترین وجوه ملت عواید عمومی‌را بنفع خود ضبط کرده و از اقتدارات خود سوءاستفاده مینمایند .

بنابراین تقوای زمامداران و اقتدارات سنا باهم نابودگردید زیرا از یك اصل ناشی‌شده بود .

افراط وزیاده‌روی سانسورها نزد رومیان معروف‌است زمانی رسید که این وضع طاقت‌فرسا گردیدبا این‌وصف آنانرا حفظ کردند زیراا گر**سانسورها**نبودند خطر تجمل بیشتر ازفسادمیشد، **کلودیوس** سانسورها را ضعیف‌تر کرد و در اثر این‌ضعف قضیه‌بعکس‌شد وفساداز‌تجمل‌پیشی گرفت و سانسورها خود بخود از بین رفتند ، زیرا گاهی‌نبودند گاهی دوباره مستقر میشدند و زمانی پی‌کار خود میرفتند تازمانیکه وجودشان بکلی‌عاطل‌وباطل گردید وازبین‌رفتند .اضمحلال آنهامصادف باسلطنت **اگوست** و **کلود** بود .

فصل پانزدهم

وسایل خیلی مؤثر برای حفظ اصول

حکومتهای سه‌گانه

تاچهار فصل‌آینده را نخوانید من نمی‌توانم دراین موضوع مقصود خود رابشما بفهمانم

۱ـ درچهارفصل‌آینده صفات‌ممتازه ومشخصهٔ حکومتهای سه‌گانه تشریح وازآن نتیجه گرفته‌میشود که وسایل‌حفظ هرحکومت‌چیست . مترجم

فصل شانزدهم

صفات مشخصهٔ جمهوریت

طبیعت جمهوری اقتضامیکند که درقلمرو نسبتاً کوچکی برقرار گردد چه در کشورهای بزرگ نمیتواند دوام کند. در یك کشور بزرگ ثروتهای بزرگ پیدا میشودوبالنتیجه در اذهان مردم اعتدال ومیانه روی کمتر حکمفرماست زیرا وقتی ثروتهای بزرگ بدست افراد مردم میافتد در پرتو آن نیرومند میشوند ودرسایه نیرومندی وثروت خیال میکنند میتوانند درخارج ازوطن خود زندگی نموده خوشبخت وسرافرازباشند ولی بزودی میفهمند که اشتباه کرده‌اند وعظمت هرملتی برروی خرابه‌های وطن خودش میباشد وبس .

درجمهوری بزرگ منافع عمومی فدای هزارگونه ملاحظات خصوصی میشود واستثناآت و حوادثی برای آن پیش میآید اما درجمهوری کوچك نفع عموم بهتر محسوس وخوبتر شناخته‌میشود وهریك ازافراد به‌تنهائی در آن ذینفع هستند آنوقت سوء استفاده کمتر توسعه دارد .

چیزی که موجب بقای **لاسدمون** شد این بود که یگانه منظور اهالی آن آزادی بود ویگانه فایدهٔ آزادی افتخار وهردو برای آنها حاصل گردید، این بود که پس از تمام جنگها با همان خاك خود باقی ماند، روح جمهوریهای یونان این بود که باراضی خود اکتفا نمایند همانطوریکه براه و رسم خود قانع بودند ولی وقتی آتن رویهٔ جاه‌طلبی پیش گرفت به‌لاسدمون وجاهای دیگر هم سرایت کرد . منظور جمهوری آتن این بود که بملل آزاد حکومت کند نه‌اینکه بغلامان مسلط گردد، آتن میخواست دررأس یك اتحادی باشد که دنیای آنروز را تشکیل میداد نه‌اینکه دولتهای دیگر را برده کرده و اتحاد آنانرا بهم بزنند[1] اما بمحض اینکه

[1] ــ این همان رویه وسیاستی است که انگلستان دارد. ازقرن هجدهم ببعد که متوجه سایر کشورها شد منظورش همین است ومیخواهد در رأس ملتهائی باشد که آن ملتها خود موجودیت واستقلال داشته وباهم متحد باشند وبعضی‌ها درباره این سیاست انگلیس اشتباه کرده‌اند. انگلیس بهیچوجه نمیخواهد خاك کشورها را اشغال نموده ومردم آنرا برده کند بلکه میخواهد باملل آزاد متحد و در رأس آنها باشد . مترجم

سلطنت دریونان مشروطه شد روح حکومت متوجه توسعهٔ اراضی گردید .

غیراز حکومت جمهوری هر حکومت دیگری بدون وجود اوضاع خاصی مشکل است در یك کشوری دوام کند[1] در چنین وضعیتی پادشاه کشور کوچك سعی میکند ستمگری نماید زیرا قدرتش زیاد است امادارای وسائل کافی برای بهره‌مند شدن ازاین قدرت یا محترم نگهداشتن آن نخواهد بود و باین جهت ملت خود را پایمال خواهد کرد، بعلاوه چنین پادشاهی تحت تأثیرفشار یك قوهٔ خارجی وحتی تحت‌الشعاع یك‌قوهٔ داخلی قرارخواهد گرفت وهرلحظه ممکن است مردم برعلیه اوجلسه واجتماع کنند ویاطغیان نمایند در اینصورت اگرپادشاه یك شهررا بیرون کنند مرافعه‌تمام میشود ولی‌اگرقلمرو آن وسیع بوده وچند شهرداشته باشدپادشاه ازپایتخت بشهر دیگررفته ومرافعه ازنوشروع میشود .

فصل هفدهم

خواص ممتازهٔ حکومت مشروطه

وسعت‌حکومت مشروطه‌باید متوسط باشد زیرا اگر کوچك باشد حالت جمهوری رابخود میگیرد و اگرخیلی وسیع باشد حالت استبداد را پیدا میکند زیرا رجال عمدهٔ دولت که بخودی خود بزرگند وجلوچشم پادشاه نیستند درخارج ازدربارشاه دربارخود را تشکیل‌میدهند وچون از مجازاتهای سریع قوانین واجرای رسوم درامانند ونمیترسند ممکن‌است ازفرمانبرداری خودداری کنند .

در اثر همین وضعیت بود که **شارلمانی** بمحض اینکه امپراطوری خود را تشکیل داد ناچارشد آنرا تجزیه کند زیرا استانداران اطاعت نمیکردند و برای رام کردن آنها مقتضی دید امپراطوری رابین آنها تقسیم نماید و بهر کدام‌قلمروی دهد. پس‌ازمرگ **اسکندر** امپراطوری او تقسیم‌شد چگونه ممکن بود تقسیم‌نشود

[1] ـ وضع‌خاص عبارت ازاینست که پادشاه یك‌کشور کوچك بین دو دولت‌بزرگ زندگی نماید ودرپرتورقابت‌آنان بحیات خود ادامه دهد ولی‌چنین وضعیتی قابل دوام نیست. مترجم

زیرا بزرگان و رجال که هر کدام داعیه‌ای داشتند و ریاست قسمتی ازفاتحین را در این فتح بزرگ دارا بودند دیگر زیربار نمیرفتند، بعد از **آتیلا** امپراطوری او منحل گردید زیرا پادشاهانی که مطیع اوامر او بودند هر کدام دارای عظمت و قدرت بوده کسی نمیتوانست بعدازآتیلاجلوآنها را بگیرد وآنانرا دوباره بزنجیر درآورد .

در چنین مواقعی استقرار سریع قدرت نامحدود یگانـه درمان است و فقط قدرت مرکزی میتواند جلو انحلال را بگیرد ولی متأسفانه این خود یك بدبختی جدیدی است .

همانطور که‌رودها میروند و دردریاها بهم مخلوط میشوند ومعدوم میگردند پادشاهان مستبد هم دراستبداد منقود میشوند .

فصل هیجدهم

مشروطیت اسپانی‌یك وضعیت بخصوصی بود

مشروطیت **اسپانی** را نبایدموردنظرقرارداد وبامشروطیت واقعی‌قیاس کرد زیرا اسپانی برای حفظ امریکاکاری کرد که استبدادهم‌نمیکرد اینموضوع گفته‌های مرا ثابت میکند. اسپانی‌برای حفظ مستعمرهٔ امریکا آنرا درحال تعلق بوجودخودش نگهداشت‌باین معنی که تمام سکنهٔ آنجارا نابود کرد .

اسپانی در هلاند استبدادرا بمعرض آزمایش گذاشت و همینکه آنرا ترك کرد بر اشکالاتش افـزوده شد زیـرا از یکطرف **والون ها** نمی‌خواستند تحت فـرمان اسپانیولیها باشند و از طرفی اسپانیولیهـا نمیخواستند بافسران والون اطاعت بکنند .

تسلط اسپانی در ایتالیا باین جهت مدتی باقی ماند کـه ایتالیائی‌ها در عین حالی که میخواستند از شر پادشاه اسپانی‌آسوده شوند نمیتوانستند از تمول و پول

او صرف نظر نمایند ولی مآلاً اسپانیولیها ایتالیا را متمول وخود را خانه خراب کردند .

فصل نوزدهم

صفات ممتازهٔ حکومت استبدادی

در یك امپراطوری وسیع شخصی که حکومت میکندباید دارای قدرت واختیارات نامحدودباشد .

سرعت اجرای تصمیمات بایـد جبران مسافات بعید و فواصل شهرها را با یکدیگر بنماید تاحکام بترسند ودرنقاط دوردست از مسامحه‌کاری جلوگیری شود وقانون درتحت اراده‌یکنفر بوده وبنسبت حوادثی که درامپراطوری بزرگ بوجود میآید تغییر نماید .

فصل بیستم

نتیجهٔ فصول گذشته

ازآنچه درچهار فصل گذشته بیان شد چنین نتیجه میگیریم کـه خاصیت طبیعی حکومتهای مختلف اینست که دولتهای کـوچك دارای حکومت جمهوری ودولتهای‌متوسط بحال‌حکومت مشروطه وامپراطوریهای‌بزرگ دارای حکومت استبدادی باشند وازاین‌خاصیت طبیعی‌باین نتیجه میرسیم که برای حفظ اصول حکومت باید دولت را بهمان عظمتی که دارد حفظ کرد و بهنسبتی که حدود کشور تنگ‌تریاوسیع‌ترمیشود روح حکومت نیز باید تغییر نموده برطبق‌این خاصیت طبیعی تغییررژیم بدهد .

فصل بیست ویکم

امپراطوری‌چین

درباب تمام مطالبی که دراین کتاب بیان‌شد ممکن است از من سؤالاتی بشود .

پس قبل‌ازاینکه این کتاب بپایان برسد من جواب میگویم .

مبلغین مذهبی ما از امپراطوری پهناور چین طوری صحبت میکنند که گویا یك حکومت شایسته‌ئی است ودراصول خود ترس وشرافت وتقوی را باهم مخلوط کرده دراین صورت اگر اینطور باشد من‌درتعیین اصول سه گانهٔ حکومتها تشخیصات بیهوده‌ئی داده‌ام .

من نمیدانم این چه شرافتی است که از آن صحبت میشود در کشوری و نزد ملتی که هیچ‌کاری بدون ضرب چماق انجام نمیشود چگونه شرافت وجود دارد ! !

بازرگانان ما نمیتوانند معنای آن تقوائی که مبلغین از آن تعریف میکنند بما بفهمانند تا بفهمیم چگونه تقوائی در روابط آنها وجود دارد ، از مشاهدات و اطلاعاتی که تجار بما از وضعیت چین میدهند فقط راجع براهزنی **ماندارن‌ها** (اعیان چین) میتوان اطلاعاتی تحصیل کرد و تصور میرود تقوائی که گفته‌اند راهزنی باشد ! !

دراین موضوع باطلاعات مرد بزرگی چون **میلورد آنسون** باید استناد کرد وهمچنین از مراسلات **پارنین** کشیش فرانسوی که بچین رفته است میتوان بخوبی استنباط کرد که چگونه تقوائی درآنجا وجود دارد .

پارنین درمراسلات خود مینویسد: امپراطورچین از شاهزادگانی که مذهب مسیح راقبول کرده بودند متنفرشده وبرای آنها بانهایت بیدادگری وباخونسردی هرچه تمامتر محاکمه ترتیب داداین وضعیت میرساند تقوی وشرافتی که‌میگویند درآنجا اینطوراست که یك‌نقشهٔ ستمگری وبیدادگری‌دائماً تعقیب گردد وبطبیعت بشری بااصول معینی توهین شود .

باز هم از **پارنین و دومران** مراسلاتی دردست است که وضع حکومت چین رانشان میدهد .

پس‌از ملاحظهٔ این مراسلات معلوم میشود که وضع حکومت چین چطور است و تصور میکنم دیگر سؤال وجواب و ایراد و تعجب در این باب موردی پیدا نخواهد کرد .

ممکن است کشیشهای ما در اثر یك صورت ظاهر منظم و فریبنده‌ئی که از حکومت چین‌دیده‌اند فریب خورده باشند وتصورمیکنم چون خود کشیشها درتمام مدت تحت ارادهٔ یکنفر(پاپ) وقوانین سخت مذهبی‌بوده‌اند دراثر تأثیر این تربیت حکومت استبدادی وانفرادی چین را تقدیر کرده‌اند .

یك تصور دیگر راهم ممکن است نمود . چون کشیشها برای اشاعهٔ مذهب مسیح وارشاد توده در هندوستان گرفتارمشکلات و مصائبی شده و تودهٔ هندی زیر بارحرف آنها نرفته وبعضی‌از فرمانروایان چین با گرویدن بمذهب مسیح کمکهای بزرگی‌بپیشرفت مقاصدآنها نموده‌اند اینهم عامل دیگری شده که کشیشهامجذوب حکومت استبدادی و انفرادی چین شده‌باشند وازآن تعریف میکنند: آری برای انجام این قبیل مقاصد قانع کردن سلاطین آسانتر است تااینکه عموم ملت را راضی کنند زیراهمینقدر که فرمانروا مرامی را می‌پذیرفت بوسیلهٔ او میتوان درسایرین اعمال نفوذ کرد .

بالاخره دراشتباهات هم غالباً یك موضوع صحیح وجود دارد ممکن است . براثر اوضاع خاص وشدید منحصر بفرد حکومت چین تاآن اندازه‌ئی که بایدفاسد شود فاسد نشده باشد ممکن است که این وضعیت بیشتر مربوط بآب وهوا باشد . زیرا دراین کشورعلل طبیعی‌وآب وهوا درعوامل‌اخلاقی‌مؤثرشده که اعمال‌شگفت انگیز وقابل تقدیربوجود میآورد .

آب و هوای چین طوریست که ازدیاد نسل بشر را بطور عجیبی باعث میشود زنهای چین طوری پر بار هستند که نظیرآن در هیچ‌کجای دنیا دیده نمیشود .

بیرحم‌ترین مظالم مانع از ازدیاد شمارهٔ نفوس نمیشود ، در چین پادشاهان نمیتوانند مثل فراعنهٔ مصر بگویند «معقولانه بملت ظلم کنید» بلکه برطبق‌مقتضیات آب و هوا باید مثل آرزوی **نرون** بگویند : «ایکاش تمام نوع بشر فقط یك سر داشتند تامن‌آنرا با یك ضرب شمشیر قطع میکردم .» در کشورچین اثرات آب و هوا وعوامل طبیعی بقدری جمعیت را زیاد میکند که با وجودستمگری فوق‌العاده

کثرت جمعیت همواره برظلم وجورغلبه مینماید .

کشورچین‌مانند همه کشورهائی که درآنجاها برنج‌کاری میشود غالباًدچار قحطی میگردد وچون ملت از گرسنگی درمضیقه میماند برای تهیه‌آذوقه باطراف واکناف پراکنده میشوند تا قوت لایموتی تهیه کنند ودسته‌های سه، چهار، پنج ، نفری از دزدان و راهــزنان تشکیل میدهند ولی در اولین دستبرد کشته و نابـود میشوند این دستجات گاهی‌زیاد شده و گاهی ازبین میروند ولی بواسطه بعدمسافت شهرها گاهی ممکن است یکدسته پیشرفت کنند و وقتی پیشرفت کردند رفته رفته قوی‌تر میشوند و خود را حفظ میکنند وکم کم بشکل سپاهی در میآیند و بطرف پایتخت میروند و رئیس آنها برتخت سلطنت جلوس مینماید طبیعت امرطوری است که‌حکومت بدرچین خودبخود بکیفربدی وعدم لیاقت خودمیرسد زیرا اغتشاش دفعتاً بروزمیکند .

علت‌اینکه‌درسایر کشورها افراط‌کاری وسوء استفاده‌ازقدرت بااشکال‌مرتفع میشود و زیاد دوام دارد اینست که تأثیرفوری و محسوس ندارد، در**چین**پادشاه از خرابی اوضاع بزودی خبردارنمیشود، پادشاهان چین‌مثل سلاطین مامعتقد نیستند که اگربدحکومت بکنند در عقبی مورد بازخواست قرار گرفته ودر این دنیا هم خوشبخت نخواهند شد وقدرت و ثروت‌کافی نخواهند داشت آنها متوجه این نکته شده‌اند که اگر طرزحکومتشان خوب نباشد سلطنت وزندگی را یکدفعه باهم از دست خواهند داد .

باوجودی که مردم اغلب اطفال‌خود را ترك کرده وبچه‌های خود را سرراه میگذارند معهذا شمارهٔ ملت دائماً زیاد میشود، مردم‌باید دائماً کار کنند تا خوراك کافی از زمین بدست بیاورند واین وضعیت مراقبت زیادی را ازطرف دولت ایجاب میکند دولت دائماً مترصد است که همه بتوانندکار کنند تا ازدسترنج خود بهره‌مند گردند این طــرز حکومت بیشتر شبیه بیك حکـومت خانوادگی است نه یك حکومت مدنی .

اینست وضعیت حکومتی که اینهمه از آن صحبت میکنند ، اشخاصی کــه

اینحرفها رامیزنند میخواهند بگویند درچین قوانین را با استبداد اجرا مینمایند.

اما باید دانست چیزیکه باستبداد پیوست دیگرقوتی ندارد، استبداد بیهوده میخواهد درسایهٔ فشار عوامل بدبختی خودرا محدود نموده و تحت قیود درآورد اما غافل از اینکه همین حدود و قیود اسلحه‌های دیگری می‌شوند که استبداد را مدهش‌تر مینمایند .

پس کشور **چین** یکدولت‌استبدادی دارد که ترس‌اساس آنست، شاید درزمان سلسله‌های اولیه سلاطین که امپراطوری چین باین اندازه پهناور نبوده حکومت از روح استبدادی عدول میکرده ولی‌امروز اینطور نیست[1].

۱ـ منظور مؤلف حکومت قرون‌گذشتهٔ چین است .

کتاب نهم

قوانین و ارتباط آنها با قوهٔ دفاعیه

فصل اول

کشورهای جمهوری چگونه امنیت خود را تأمین می‌کنند

برای حکومتهای دموکراسی و اشرافی دو نقص وجود دارد که در هر دو حکومت بالسویه یافت میشود خواه خوب باشند خواه بد، عیب اینست که درد درخود حکومت‌است و هیچ‌چیز نیست که آنرا درمان بکند، خواهید گفت چه‌نقصی است، اینك‌میگویم:

دراین دورژیم اگر کشور کوچك باشد در اثر تسلط‌نیروی خارجی‌بزودی از بین میرود و اگر بزرگ باشد در اثر یك عیب داخلی از بین‌رفته نابود می‌شود.

اگر نوع بشر موفق نمیگردید یك قسم حکومتی ایجاد کند که دارای‌تمام مزایای داخلی حکومت‌مشروطه باشدبیم آن میرفت که تا ابد تحت ارادهٔ حکومت استبداد باقی‌بماند، مقصودمن از این قسم حکومت جمهوریهای متحده می‌باشد که در دنیا بوجودآمده است[1] این شکل حکومت عبارت‌از انعقاد یك پیمان‌است که‌بوسیلهٔ این‌پیمان‌چندهیئت سیاسی رضایت‌میدهندعضویت یك دولت بزرگتری‌را قبول کرده و آنرا تشکیل‌دهند.

۱ــ این حکومت راحکومت جمهوری**فدراتیو** مینامند وازاین‌ببعدحکومت جمهوری متحده ترجمه میشود. مترجم

این حکومت‌شبیه بشرکتی‌است که ازچند شرکت تشکیل شده باشد زیرا شرکت‌اصلی‌میتوانددراثرعضویت‌شرکاء تازه وارد بزرگتر بشودتااینکه نیروی‌آن برای حفظ‌امنیت آنانکه متحدشده‌اند کفایت‌نماید.

همین شرکتها بودند که مدت مدیدی هیئت اجتماع یونان را ترقی دادند بوسیلهٔ این شرکتها بود که رومیها بتمام دنیای عصر خود حمله کردند همچنین سایرین‌درسایهٔ این‌قبیل‌شرکت‌ها توانستند در مقابل قدرت و نیروی روم مقاومت نموده دفاع کنند ووقتی‌روم بـاوج عظمت رسید ملل صحرا نشین در عقب رود **دانوب ورن** از ترس روم همین شرکتها را تشکیل داده و توانستند در مقابل روم مقاومت‌نمایند.

در نتیجه تشکیل این‌شرکتهای‌سیاسی‌است که**هلندیها وآلمانها** و جمعیتهای **سویس** رادراروپامثل یك‌جمهوری ابدی تلقی‌میکنند[1].

در زمان قدیم شرکت شهرها باهم بیش‌از امروز لازم بود زیرا هر شهری به‌تنهائی قدرت‌کافی نداشت ودرمعرض خطرات بزرگ واقع می‌شد واگر از طرف اجنبی اشغال میگردید نه‌تنها قوهٔ‌مقننه ومجریه کلیهٔ دارائی خود را از دست میداد بلکه نیروی‌خارجی‌آن نیز نابود وآزادی وهمه‌چیز آن شهر بباد‌میرفت.

این‌شکل جمهوری که قابلیت‌مقاومت برعلیه‌نیروی خارجی را دارد میتواند باهمان بزرگی خودمحفوظ‌بماند. بدون‌اینکه داخلهٔ آن فاسد بشود نیروی این شرکت ازمضار آن جلوگیری میکند.

۱ــ هلندیها درقرن‌هیجدهم دارای این‌شکل‌حکومت بودند که تقریباً پنجاه جمهوری کوچك یعنی‌پنجاه‌شهرمستقل بااتحادخودحکومت راتشکیل میداد ولی ازمدتی‌باینطرف هلند بشکل حکومت‌مشروطه درآمده‌است‌کشورسویس ازبیست و دو جمهوری مختلف تشکیل یافته و حکومت‌سویس یك‌نمونهٔ‌کاملی ازجمهوری فدراتیو است دولت‌آلمان از۱۸۷۱ببعد تاقبل‌از جنگ دوم‌جهانی امپراطوری‌بشکل‌کشورهای متحده درآمد دولت‌آمریکای شمالی‌بزرگترین وکاملترین حکومت‌های متحده جمهوری‌است‌که با اصول‌دموکراسی‌اداره میشود، رژیم وطرز حکومت دولت روسیه‌بعد ازانقلاب۱۹۱۷ حکومت فدراتیواست واتحادچند جمهوری حکومت مرکزی را تشکیل میدهدکه‌با مرام سوسیالیست افراطی اداره میشود ولی افراطی بودن آن موجب‌مضار بسیاری شده است. مترجم

مثلا اگر کسی بخواهد قدرت را غصب کند در تمام قسمتهای کشور متحد دارای قدرت و اعتبار نخواهد بود و اگر یک قسمت از جمهوری خیلی قوی بشود و دیگران را دچار اضطراب کند و سایر قسمتها را بخواهد تحت تبعیت خود در آورد آن قسمتی که هنوز آزاد است میتواند از او جلوگیری نموده و بر علیه او مقاومت کند و چون قوای این یکی بنسبت قوای دیگری بیشتر است قبل از آنکه بتواند کاری بکند از پا درمیآید و بالنتیجه امنیت جمهوری محفوظ میماند .

اگر درمیان یکی از اعضای این اتحادیه شورشی برپا شود دیگران میتوانند آن را مرتفع سازند اگر در یک قسمت افراط و تفریطی بشود قسمت‌های سالم میتوانند آن را اصلاح کنند چنین دولتی اگر از یک جهت منحل شود از جهات دیگر پایدار است مثلا اگر اتحادیه دول منحل شد متحدین هریک در حاکمیت خود باقی میمانند و از انحلال زیانی وارد نمیگردد بالاخره چون دولت جمهوری متحده از تشکیل جمهوریهای کوچک بوجود آمده است از مزایای داخلی هریک از آنها بهره‌مند میشود و درعین حال از لحاظ قدرت خارجی بر اثر قدرت شرکت و اجتماع این حکومتها دارای مزایای مشروطیت‌های بزرگ میباشد .

فصل دوم

حکومت متحده باید از دولتهائی تشکیل شود

که دارای همان طبیعت بخصوص جمهوری باشند

کنعانی‌ها از بین رفتند باین جهت که سلطنت‌های کوچکی بودند و با هم متحد نشده بودند و متحداً از خود دفاع نکردند زیرا ماهیت سلطنت‌های کوچک با اتحادیهٔ دول فرق دارد .

جمهوریهای متحدهٔ آلمان مرکب از شهرهای آزاد و دولت‌های کوچکی است که تابع پادشاه میباشند .

از آنجائیکه روح حکومت پادشاهی متمایل بتوسعه حوزهٔ اقتدارات خود و بالنتیجه

جنگ است و روح حکومت جمهوری بالعکس طرفدار اعتدال و صلح میباشد این دو شکل حکومت نمیتواند درضمن یک جمهوری متحدهٔ بزرگ باهم دوام کنند مگر باجبار زیرا در تاریخ روم دیده میشود وقتی **وی‌ین‌ها** برای خود پادشاه انتخاب کردند. تمام جمهوریهای کوچک **تسکان** آنهارا ترک نمودند وهمچنین در یونان وقتی در بین **آمفیکتیون** ها پادشاهان مقدونیه جایگزین شدند همه چیز بربادرفت.

اگر دیده میشود جمهوری متحده آلمان که مرکب از شاهزادگان و شهرهای آزاد است دوام میکند باین دلیل است که یک نفر رئیس دارد و این رئیس در عین حالی که زمامدار اتحادیه‌هاست پادشاه اتحادیه هم هست.

فصل سوم

عوامل دیگری که در جمهوری‌های

متحده لازم است

درجمهوری هلند یک ایالت نمیتوانست بدون موافقت ایالت دیگر عقد اتحادی با اجنبی ببندد این رویه درجمهوری متحده بسیار خوب و حتی لازم است درقانون اساسی آلمان این ترتیب وجود ندارد اگر وجود میداشت از هرگونه سوء تصادفی که دراثر بی‌احتیاطی یا جاه‌طلبی یا لئامت یکی از اعضاء جمهوری ممکن بود پیش آمد کند جلوگیری مینمود زیرا یک جمهوری که در اثر اتحاد سیاسی با چند جمهوری دیگر یکی شده همه چیز خود را تفویض نموده و مینماید و دیگر اختیاری برای خود باقی نمیگذارد که از آن سوء استفاده و یا سوء اداره پیش آید .

دولتهائی که متحد میشوند از حیث بزرگی و نیرو مساوی و متشابه نیستند و دراین صورت بایستی حقوق و اختیارات آنها درشرکت سیاسی متناسب باوضعیت آنها باشد جمهوری **لیسی** عبارت بود از بیست و سه شهر که بتفاوت بزرگ و متوسط و کوچک بودند درشورای عمومی شهرهای بزرگ دارای سه رأی و متوسطین دورأی

و کوچك‌ها يك رأی‌داشتند ومالیات‌راهم به‌تناسب‌عـدهٔ آرا میپرداختند ، قضات و مأمورین دولتی شهرها بهمان تناسب ازطرف‌شورای عمومی‌انتخاب میشدند اگر بنا میشد يك‌نمونهٔ‌کامل وزیبائی ازيك‌جمهوری‌متحدارائه شود من جمهوری **لیسی** را نشان میدادم.

اما جمهوری **هلند** کدمرکب‌ازهفت‌ایالت است هريك دارای‌يك‌رأی‌میباشند و نمی‌توانند این‌تناسب‌رادر نظربگیرندزیرا میبایستی تناسب نیروی خودرادرنظر داشته‌باشند قضات ومأمورین دولتی‌هم‌شورای عمومی‌معین نمیکنند بلکه خودشهرها مأمورین خودرامنصوب‌میکنند.

فصل چهارم

دولت های مستبد چگونه امنیت خود را حفظ میکنند

در کشورهــای مستبد سیاست حفظ امنیت بعکس دولتهای جمهوری است یعنی‌اینان باپراکندگی وجداساختن‌قسمتهای کشوراین‌کار راانجام‌میدهند مثلاقسمتی‌از کشوررا فدای‌حفظ‌قسمتی‌دیگر میکنند، مرزها را بهم میزنند و بشکل‌صحراهای لم‌یزرع‌درمیآورند تا بمرکز کشوردست‌رس نباشد این طرزدولت آنچهرا که‌يك دشمن‌خونخوارممکن است برعلیه اواعمال کند خودش‌بر علیه‌خود انجام میدهد وبرای‌خود دشمنی‌است که‌نمی‌توان‌جلوآنرا گرفت.

در هندسه ثابت شده که هر قدر سطح اجسام وسیع‌تر باشد فـواصل نقاط خطوط دورآن نسبت‌بهم کمتراست‌پس‌این سیاست‌تفکيك وتارو مار کردن‌سرحدات در کشورهای‌بزرگ استبدادی‌بیشتر از کشورهای متوسط و کوچك قابل استدلال است .

دولتهای استبدادی بوسیلهٔ يك‌قسم تفکيك‌دیگر امنیت خود را حفظ میکنند باین‌ترتیب که هريك‌ازایالات دوردست را بيك شاهزاده میسپارند که تابع مرکز باشد .

مغول ها ، **ایرانی** ها ، **چینی** ها ، از این قبیل حکام دست نشانده مرکز دارند ترکها هم از این حیث سیاست خوبی اعمال کردند که بین خود ودشمنان خــودشان یعنی قبایل **تاتار** ، **مولداو** ، **والاك** ، **ترانسیلوانی** از این حــکام دست نشانده قرار دادند وبدین وسیله ازخطر آنها محفوظ ماندند .

فصل پنجم

حکومت مشروطه چگونه امنیت خودرا حفظ میکند

حکومت مشروطه مانند حکومت استبدادی خودش را نابود نمیکند ولی‌برای دفاع ازخود وحدود مرزهای کشور باید دارای قلاع مستحکم ودژهائی باشد همچنین برای دفاع و حفظ دژها باید دارای ارتش باشد که کوچك ترین قطعه‌ئی ازخاك کشور بانهایت تهور وجسارت ودرکمال ثبات قدم ومهارت حفظ و دفاع شود زیرا کشورهائی که بحد متوسط وسعت دارند.ممکن‌است مورد استیلا واقع گردند دولتهای مستبد نسبت‌بهم‌رویه استیلا دارند اما صفت جنگیدن‌مخصوص دولتهای‌مشروطه است.

در کشورهائی که حکومت مشروطه برقرار است دژها وقلاع در سرحدات لازم‌است . ولی در کشورهای استبدادی از داشتن دژ و قلعه می ترسند و جرأت نمی‌کنند آنها را به‌کسی بسپارند زیرا هیچ‌کس دولت و پادشاه مستبد را دوست ندارد .

فصل ششم

نیروی دفاعی دول بطور کلی

برای اینکه يك دولتی نیرومند باشد باید وسعت آن باندازه‌ئی باشد که میان سرعت حمله بآن و سرعت جلوگیری از حمله تناسب وجود داشته باشد ازآنجائیکه ممکن است حمله‌کننده در همه جای

www.ketabha.org

کشور ظهور کند باید نیروی مدافع‌هم درهمه‌جا بتواند خود نمائی نمایدبنا براین فضای کشور میبایستی متوسط باشد تاباسرعتی که طبیعت برای انتقال از یك نقطه بنقطهٔ دیگر بیشتر داده است تناسب داشته باشد **فرانسه و اسپانی** دارای وسعت مقتضی‌میباشند زیرا نیروهای کشور در نقاط مختلف‌باهم مرتبط و بهرجا که بخواهند فوراً بهم ملحق‌شده ومیروند و ازمرزها میگذرند و بهیچوجه ازعواملی که مستلزم صرف وقت است بیم ندارند .

درفرانسه پایتخت بمرزهای کشور نزدیك میباشد[1] بخصوص مرزهائی که از آنجاها بیشتر احتمال خطر میرود . پادشاه هر ناحیهٔ کشور را که ممکن‌است در معرض خطر باشد به تناسب احتمال وقوع خطر درمد نظردارد اما وقتی‌یك کشور پهناوری مانند ایران مورد هجوم واقع شود برای جمع‌آوری نیروهای پراکنده در اطراف و اکناف مدت زیادی وقت لازم است و نمیتوان درظرف مدت کوتاهی (پانزده روز) که ما میتوانیم‌سپاهیان خود را بحدود مرز برسانیم سپاهیان آنجا را وادار بتند رفتن‌وسرعت نمود ودراینصورت اگر ارتشی که درمرز است مغلوب شود چون‌محل عقب نشینی‌او نزدیك نیست و کمك دیر باومیرسد پراکنده خواهد شد[2] دراینصورت ارتش‌فاتح که درجلو خود مقاومتی نمی‌بیند بسرعت پیش میآیدو بپایتخت میرسد و آنرا محاصره میکند در حالی که فرمانداران ایالات تازه خبر میشوند که کمك بفرستند .

دراین‌قبیل مواقع آنهائیکه انقلاب را نزدیك تصور میکنند باعدم اطاعت وقوع آنرا تسریع مینمایند زیرا حکام ولایات که از ترس مطیع مرکز میباشند

۱ ـ درعین‌حال نزدیکی‌پایتخت‌بمرزبرای‌کشور فرانسه موجبات بدبختی‌را فراهم‌کرده وبطمع‌تصرف پاریس‌حملات پی‌درپی‌به فرانسه شد زیرا چون نزدیك بمرز بود برای حمله کنندگان زحمتی نداشت .

۲ ـ بطورکلی‌این مثال‌امروز درست نیست درقرن‌هیجدهم‌که وسائل ارتباط وجاده‌های شوسه وراه‌آهن وتلگراف وتلفن وبی‌سیم نبوده یا بسیارکم بوده شاید مثال صحیحی‌بوده ولی امروزکه‌کشورها دارای وسائل ارتباط وراه‌آهن و مرزهای آن بفاصله‌های نسبتاً کوتاهی با مرکزارتباط دارد وبرای رسیدن بهرمرزی‌کمتراز پانزده روز وقت صرف میشود این مثال دیگر مورد ندارد . مترجم

درموقع هجوم‌خارجی که‌خطر تنبیه‌برایشان‌درپیش نیست برای منافع شخصی‌خود کار میکنند و نسبت بمرکز وفادار نخواهند بود آن وقت است که پایتخت مسخر میشود وامپراطوری منحل‌میگردد وفاتح برای تسخیر ایالات یافرمانداران‌بجنگ می‌پردازد .

قدرت‌حقیقی یك‌پادشاه‌دراین‌نیست که بسهولت کشور خود راتوسعه‌دهدبلکه دراینست که بااشکال وزحمت‌بتوان‌باو حمله نمود قدرت‌حقیقی‌در اینست که‌موضوع قدرت تغییر پذیرنباشد والابزرگ‌شدن‌یك دولت‌جهات وزوایا وسوراخ‌های‌جدیدی را بوجودمی‌آورد که‌باعث‌برافتادن آندولت شده و از آنجاها میتوان بتسخیر آن دولت پرداخت.

بنابراین همانطور که سلاطین‌باید عقل‌داشته باشند تاقدرت خودرازیاد کنند باید دارای احتیاط هم‌باشند که قدرت راحفظ کنند ووقتی میخواهندعیوب کشوررا رفع کنند یاآنرا وسعت‌دهند باید مواظب‌باشند و مضار بزرگ شدن راهم درمدنظر قرار دهند.

فصل هفتم

افکار(درمورد نقشهٔ لوئی چهاردهم)

بعضی از مورخین که در زمان **لوئی‌چهاردهم** پادشاه فرانسه میزیسته و غالباً فرانسوی نبوده‌اند بحکم احساسات‌وبیمی که ازقدرت این‌پادشاه داشته‌اند گفته‌اند **لوئی‌چهاردهم**قصد داشته تمام‌قارهٔاروپارا تصرف‌نمایدوسلطنت‌واحدی‌دراین‌قاره‌بوجودآورد بفرض‌اینکه‌این تصوردرست باشد واین‌پادشاه‌چنین خیالی‌را درسرداشته بایدخوشوقت‌بود که‌منظور

۱ ـ همین‌فکراست که درادوارمختلفه تاریخ‌در دماغ‌اغلب ازسلاطین وزمامداران‌مقتدر اروپا رسوخ‌کرده وبرای‌اجرای این‌منظور ورسیدن‌به این‌آرزو جنگهای‌خونینی‌نموده‌اندولی موفق‌نشده‌اند. تاریخ نشان‌میدهد قبل ازلوئی‌چهاردهم وبعد ازآن از زمان شارلمانی تا دوره ناپلئون اغلب‌این فکررا داشته‌انداساس جنگ‌جهانی‌دوم هم‌برروی‌همین‌فکر و حکومت‌برقاره اروپا استوارگردید ودردماغ‌هیتلرچنین فکری بود ولی‌تجربه ثابت‌کرده‌است که‌چنین‌فکری با عدم موفقیت مواجه‌گردیده . مترجم

این پادشاه حاصل نشد زیرا اجرای چنین نقشه نه‌تنها برای قاره اروپا بلکه برای فرانسه بخصوص وملت آن زیان‌های بزرگ داشت گوئی خدای فرانسه که بهتراز عقل ودرایت پادشاه اوازمصالح کشوراطلاع‌داشت دربعضی‌ازجنگها موجبات‌شکست لوئی‌چهاردهم‌رافراهم کرد وازاجرای منظوراوجلوگیری نمود وبجای اینکه اورا پادشاه‌تمام‌اروپا کند در کشورفرانسه‌مقتدر ونیرومند کردتا ازاین‌راه بفرانسه‌خیلی بیشترخدمت کند ، زیرا ملت فرانسه ملتی نبود که بتواند با منظور این پادشاه که تسخیرقاره اروپاست‌تاآخرین‌لحظه معاضدت نماید، فرانسویان ملتی‌هستند بااینکه بافتخارات علاقه‌مند میباشند اماهمینکه ازفرانسه خارج شدندآنچه بیش‌ازهرچیز موردتوجه‌آنهاست بازگشت بفرانسه است که ازلذات وخوشیهای میهن‌خوداستفاده نموده ومتمتع گردند، فرانسوی ممکن‌است خطرات وخستگیهارا تحمل نماید اما ازدست دادن عیش ولذت راتحمل نمینماند وهیچ چیزرا باندازه شادی خود دوست ندارد واز شکست خوردن در جنگ چندان متأثر نشده وبا ساختن تصنیف برای سرداروفرمانده خود را تسلی میدهد، فرانسوی هرگزتاآخرکاری نمیرود وپشت کارندارد موضوع تصرف اروپامستلزم مجاهدت وپشت‌کاردائمی بود ولازمه‌اش این بود که فرانسویها درتمام جنگها فاتح شوند زیرا اگر دریکی ازکشورها شکست میخوردند خیال‌تصرف اروپا نقش‌برآب میشد واگریك حلقه اززنجیرفتوحات‌پاره میشد همه‌چیزازدست‌آنها میرفت .

با توجه باین نکات بهتر آن شد که **لوئی‌چهاردهم** در منظورخویش موفق نگردید .

فصل هشتم

وقتی که قوه دفاع ازقوه تعرض

درکشوری‌کمتر باشد

سیردوکوسی به **شارل** پنجم چنین گفت : «انگلیسها هرگز

باین اندازه ضعیف وباین سهولت قابل شکست خوردن‌نیستند مگراینکه درکشور خودشان به‌آنها حمله کنند.»

همین موضوع‌بود که‌اهالی‌کارتاژراشکست‌داد وازپادرآورد، درباره رومی‌ها هم‌همین‌موضوع‌رامیگفتند، هردولتی که‌بخواهد ارتش‌خودرا بخارج‌بفرستند باهمین وضعیت مواجه‌خواهدشد زیرا دراینصورت‌بایدآنهائی راکه بواسطه‌منافع سیاسی‌یا مدنی‌درکشوردچارتفرقه هستند به‌زورنظم و قدرت نظامی متحدگرداند آن‌وقت دولت‌دراثر همین وضعیت‌همواره ضعیف میشود ودر اثر این علاج‌هم‌که اتحاد و فرستادن بخارج باشدضعیف‌ترمیگردد.

پند **سیردوکوسی** یك‌استثنائی‌است‌برای این‌قاعده‌عمومی که‌نباید درجاهای دوردست بجنگ‌پرداخت واین‌استثناهمان‌قاعده راتأییدمیکندزیرابرعلیه مللی‌واقع شده‌است که خودشان برخلاف‌این‌قاعده رفتار کرده‌اند .

فصل نهم

نیروی نسبی یك دولت

هربزرگی وعظمت ، هر نیرو و توانائی ، نسبی‌است، باید خوب‌متوجه‌بود که‌وقتی‌برای‌ازدیادعظمت‌حقیقی کشورتشبث‌میشود ازبزرگی‌نسبی آن‌کاسته‌نگردد.

در اواسط سلطنت**لوئی**چهاردهم که **فرانسه** به اوج عظمت نسبی خود رسیده بود **آلمان** هنوز پادشاهان بزرگی راکه بعداً پیدا کرد نداشت **ایتالیا** هم همین حال را داشت **انگلستان واکس** یك سلطنت واحدی را تشکیل نمیدادند و ضعیف بودند .

اراگن‌وکاستیل باهم‌متحدنشده بودند قسمت‌های تجزیه شده **اسپانی** ضعیف شده بودندو آنها راضعیف‌ترمیکردند **روسیه** راغیرازکشور**کریمه**جائی‌نمیدانستند اما امروز اینطور نیست و عظمت نسبی **فرانسه** در مقابل سایر کشورها کم شده است .

www.ketabha.org

فصل دهم

ضعف دول مجاور

وقتی درمجاورت یك دولت بزرگی دولت دیگری درحال انحطاط است دولت بزرگ قوی باید از اضمحلال آن جداً احتراز کند و به تضعیف آن کمك ننماید زیرا همین وضعیت وضعف دولت همسایه برای دولت بزرگ موقعیت خوبی است و برای یك دولت ویك پادشاه بهتر ازاین چیزی نیست که در مجاورت خود دولتی داشته باشد که تحت الشعاع او بوده وضربتها وتلخکامیها را بجای او تحمل نماید اگر بفکر تسخیر چنین کشوری بیفتد و یا اصولا اینکشور خیلی ضعیف شده و از طرف دیگران تسخیر گردد برای کشور همسایه فایده ندارد و بقدرت حقیقی او افزوده نخواهد شد بلکه ازقدرت نسبی آن خواهد کاست زیرا درچنین حالی یك کشور و دولت بزرگ وقوی که جانشین دولت ضعیف میشود در همسایگی خود خواهد داشت و برای آن همواره خطرناك است .

کتاب دهم

قوانین وارتباطی که با قوهٔ تعرض دارند

فصل یکم

نیروی تعرضی

نیروی تعرضی براثر برقراری حقوق بین‌الملل که قوانین سیاسی ملل ازلحاظ دارا بودن روابط با یکدیگر تنظیم مینمایند در هر کشوری تشکیل میگردد .

فصل دوم

جنگ

زندگی ملتها مانند زندگی افراد است انسان حق دارد در حال دفاع از نفس مرتکب قتل گردد وحمله کننده را بکشد زیرا زندگی که دراثر حمله در خطر میافتد ازآن اوست همانطور که حیات کسی که حمله کرده وخطر را ایجاد نموده متعلق بوی میباشد . ملل هم حق دارند برای حفظ خودشان جنگ نمایند زیرا حفظ هرملت و دولتی مثل حفظ هردولت و ملت دیگری است که باو حمله کرده است .

در بین افراد حق دفاع طبیعی ضرورت حملهٔ متقابل‌را در برندارد و بجای آن باید بدادگاهها مراجعه شود پس دراینصورت ازاین حق دفاع طبیعی افراد استفاده نمیکنند مگر در مواقع فوری وفوتی که دسترسی بقوای تأمینیه نداشته واگر منتظر کمك قانون بشوند ازبین خواهند رفت دراین صورت حملهٔ متقابل بحمله کننده لازم

میشود اما در مورد اجتماعات و ملل حق دفاع طبیعی گاهگاهی لـزوم حمله را ایجاب میکند یعنی‌مواقعی پیش‌میآید که ممکن‌است یك صلح طولانی ملت دیگر را طوری نیرومند نموده و بحالی درآورد که بتواند ملت دیگـر را نابود کند در اینصورت حمله یگانه وسیلهٔ جلوگیری از اضمحلال است باین‌ترتیب دیده میشود حق دفاع طبیعی دربین اقوام وملل مبادرت بحمله را ایجاب میکند .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته میشود که جمعیتهای کـوچك بیشتر از جمعیت‌های بزرگ میتوانند ازاین حق استفاده کنند یعنی بیشتر حق جنگ کردن را دارا هستند زیرا آنها بیشتر از نیستی می‌ترسند و زودتر ممکن است دستخوش حملهٔ ملل بزرگ واقع گردند پس حق‌جنگ نتیجهٔ ضرورت وصرف عدالت‌است.

اگر اشخاصی که طـرف مشورت و اعتماد سلاطین هستند و یـا راهنمای شوراهای سلاطین و یا معلم ومربی افکار وعقاید آنانند در این‌عقیده استوار نباشند چنین کشوری با نیستی مواجه خواهد شد و همه چیز از بین میرود و اگربجای مصالح کشور بر اصول خود سرانه تکیه شود ویا افتخارات ونزاکت و یا انتفاع مطمح نظر رجال قرار گیرد ومصالح کشور ازجلو چشم آنان عبور ننموده وبسهل‌انگاری همه‌کار بگذرد جنگهائی‌بوجود میآید که در اثر آن سیلهای خون زمین‌را فرا خواهد گرفت .

ازافتخارات‌پادشاه نباید صحبت کرد زیرا افتخاراو عبارت ازتکبروی‌میباشد واین کوچکترین حق مشروع‌شاه نیست بلکه یك تفنن و هوس‌است ، راست است که شهرت وقدرت وتوانائی پادشاه میتواند نیروی دولت اورا زیاد کند اما بایـد دانست شهرت عدالت پادشاه نیز بهمان نسبت نیروی دولت را زیادتر میکند .

فصل سوم

حق تسخیر

ازحق جنگ حق تسخیر بوجود میآید یعنی حق تسخیر ناشی‌از

دارابودن حق جنگ است بنابراین‌حق‌تسخیر باید پیرو روح قوانین جنگ‌باشد.

وقتی یك ملتی مسخرشد فاتح نسبت باوچهار قسم وظیفه دارد که باید ادا کند وهریك ازآنها اصول ومقرراتی دارد که باید رعایت شود :

اول ـ رعایت قوانین طبیعی که بموجب آن‌همه چیز متمایل بحفظ همجنس میباشد .

دوم ـ رعایت قانون معرفت طبیعی که‌برطبق آن باید آنچه را که میخواهیم دیگران بما روا دارند بدیگران روا داریم .

سوم ـ قوانینی که اجتماعات سیاسی را تشکیل میدهد و طوری هستند که طبیعت مدت ودوام آنهارا محدودنکرده ومیبایستی محترم بوده ومرعی گردد .

چهارم ـ رعایت اصول وقواعدی که از خود تسخیر استخراج میشود زیرا تسخیر عبارت ازتحصیل وبدست آوردن‌است‌وروح‌دارا بودن هرچیز روح‌محافظت و استعمال آنرا بنحو احسن در بردارد نه روح تخریب و انهدام پس فاتح بایـد جائی‌را که تسخیر نمود حفظ کند و بنحو احسن و نیکو آنـرا مـورد استفاده قرار دهد .

دولتی که یك کشور دیگررا مسخرمیکندرفتار آن باکشور مسخرشده بیکی از چهارشکل‌پائین خواهد بود ، اول‌حکومت آنرامطابق‌قوانین واصول‌خودادامه میدهد وفقط سیاست خارجی آنرا برای خود نگاه میدارد ، دوم اینکه حکومت سیاسی و مدنی جدیدی در آن تشکیل‌میدهد، طریق سوم‌اینست که جمعیت‌را ضمن جمعیتهای دیگرپراکنده ومتفرق میسازد چهارم برطبق اصول‌ازمنهٔ قدیم تمام‌افراد کشورتسخیر شده را ازبین‌برده ونابود میکند .

شکل‌اول برطبق‌حقوق بین‌المللی ورسومی‌است که امروز ماازآن پیروی‌و تبعیت میکنیم وشکل‌چهارمی مطابق حقوق بین‌المللی واصول رومیهاست از اینرو میتوان تشخیص‌داد که بشرچقدر تغییر کرده وبهترشده‌ومیبایستی‌رقاء فکری‌خود‌را مرهون عقل‌وفلسفه ومذهب وآداب و رسومی باشد که دراعصار جدید دراثر مساعی دانشمندان بوجودآمده ومارا هدایت کرده‌اند .

مؤلفین حقوق عمومی که براساس تاریخهای قدیم افکار خود را استوار کرده‌اند چون از قاعده محکم ومتین اصول امروزی قدم بیرون نهاده وبرای فاتح حقوق خودسرانه قائل‌شده‌اند که هر چه دلش میخواهد بکند دچار خبطهای بزرگ شده وبه‌نتایجی رسیده‌اند که بسیار مهیب ومثل‌اصول آن‌نتایج وحشت آور است‌نمیدانم چرا چنین حقوقی برای فاتح قائل‌شده‌اند؟! وچرا درارتکاب قتل اورا مجاز دانسته‌اند؟! این دستور ها حتی خود فاتحینی که اندك حس و شعور وقوه تشخیص وتمیز داشته‌اند بکار نبسته‌اند، زیرا واضح است وقتی تسخیر عملی شد تسخیر کننده دیگر حق کشتن ندارد چه‌آنکه دیگر درحال دفاع طبیعی و حفظ جان خود نمیباشد.

چیزی که درفکر این‌مؤلفین چنین عقیده را تولید کرده اینست که چون فاتح حق دارد جامعهٔ تسخیر شده را از بین ببرد بااین نتیجه رسیده‌اند که حق دارد مردمانی هم که آن جامعه را تشکیل داده‌اند نابود کند اما اینطور نیست که آنها فکر کرده‌اند این نتیجهٔ غلطی‌است که ازاصل غلط استخراج شده است زیرا **جامعه عبارت ازاتحاد اشخاص است نه ازخود اشخاص** و از اضمحلال جامعه این نتیجه حاصل نمیشود که مردم تشکیل دهنده جامعه هم نیست شوند ممکن است ملت و اجتماع آنها از بین برود ولی افراد ومردم آن جامعه بجای خود باقی بمانند بنابراین فاتح پس‌از تسخیر حق ازبین بردن افراد جامعهٔ تسخیرشده را ندارد.

سیاسیون یك حق بی‌اساس و ناروای دیگری هم برای فاتح ازحق قتل در حال تسخیراستخراج کرده‌اند که حق برده کردن ملت مغلوب میباشد این نتیجه هم‌مثل‌اصول آن موهوم وغلط است، فاتح‌حق بنده کردن مردم‌را ندارد مگر بطور موقت وآنهم در مواقعی که برای حفظ کشور تسخیرشده اینکار لازم باشد زیرا در اینصورت وسیلهٔ حفظ خود آنها خواهدبود اما باید دانست که حفظ کشور تسخیر شده مستلزم بندگی‌مردم آن‌نمیباشد واگر بندگی‌ملت مغلوب ادامه یابد برخلاف طبیعت امراست وملت بندهٔ رعیت است درحالیکه بردگی واسارت در فتح یك امر

موقتی میباشد زیرا وقتی بعد ازمدتی‌قسمت‌های دولت مغلوب بادولت تسخیرکننده دراثراختلاط عادات وازدواجها وقوانین ورسوم وشرکتها و توافق روحی‌متحدشد دیگربندگی واسارت قابل دوام‌نیست ومیبایستی پایان یابد چه‌آنکه حق تسخیر ازاین ناشی‌شده که‌این‌چیزهادربین دوملت وجود نداشته است ومیان دو دولت‌غالب ومغلوب بقدری دوری بوده که نسبت بهم اعتمادی نداشته‌اند و فاتحی که ملتی را مغلوب و بقید اسارت در میآوردباید وسائل متعددی در ذخیرهٔ خود داشته باشد تا بتواند ملت مغلوب را ازحال بندگی خارج کند[1].

من این سخنان را پیش خود نمیگویم پدران و اسلاف ما که امپراطوری روم را مسخر نمودند بهمین ترتیب رفتار کردند قوانینی که آنان در حین عمل و درضمن اشتعال آتش جنگ و در حال تند روی و غرور و فتح و فیروزی وضع کرده بودند و خیلی‌سخت بود، بعد از جنگ ملایمتر کردند و بطرز بیطرفانه‌ای درآوردند.

لمباردها، گوتها، بورگونی‌ها همیشه میخواستند ملت روم یك ملت مغلوب باشد ولی قوانین **اوریك،گنده بو، رتاریس** ملل صحرا نشین و رومیها را بشکل یك ملتی در آوردند **شارلمانی** برای اینکه **ساکسونها** را مطیع کند آزادی ومالکیت اموال را ازآنها سلب نمود **لوئی** شکم بزرگ آنان راآزاد کرد درتمام مدت سلطنتش یك‌کار باین خوبی نکرده بود زیرا مرور زمان و در بندگی بسر بردن اخلاق ساکسونها را ملایم نموده بود ووقتی‌لوئی اینکار راکرد نسبت باو وفادار ماندند.

۱ــ درقرون‌قبل‌اززمان منتسکیویعنی‌تا قبل‌ازانقلاب‌کبیرفرانسه این اصول درجنگها کمتر رعایت میشده وبلکه هیچ‌نبوده است و حقوق فاتح مبنی برقتل وانهدام وتخریب و محو واضمحلال جامعه وافراد جامعه مغلوب‌بوده است حقوق بین‌المللی‌امروزو اصولی‌که درجنگها رعایت میشودومقررات ورسومی‌که‌بعدازفتح مرعی‌میگردد ونزاکتها وتشریفات ورعایت‌حقوق اسرای جنگی ومبادلهٔ‌آنها وحفظ رسوم وآداب ملت مغلوب همه برپایهٔ این تعلیمات و نتیجه دستورات وافکار معتدل وملایمی‌است‌که درکتاب روح‌القوانین‌آموخته شده است . مترجم

فصل چهارم

مزایائی که تسخیر برای ملت مغلوب ایجاد میکند

چه خوب میشد بجای‌اینکه سیاسیون ازحقوق تسخیر بنتایج شوم وبدی برسند ازمزایائی که ممکن است این حق‌برای ملت تسخیرشده‌ایجاد کند صحبت نمایند واگرحقوق بین‌المللی درهمه‌جا رعایت وبرقرارمیگردید واز آن پیروی میشد این مزایابهترمحسوس میگردید .

کشورهائی که تسخیرمیشوند معمولا ضعیف هستند وسازمانشان قوی نیست والاتسخیرنمی‌شدندفساد درآنجاها رخنه کرده وقوانین بخوبی‌اجرانمیشودحکومت جابر گردیده وبدون شك اگرتسخیرمخرب نباشد کشورتسخیرشده ازهمان‌تسخیر وتغییروضعیت مزایائی‌برای خود تحصیل‌خواهدنمود .

اگر یك حکومتی نتوانست خودش را اصلاح کند وکارش بجائی رسید که ضعف براوچیره گردید درصورتی که از نوتشکیلاتی‌درآن بدهند واصول وسازمان نوینی ایجادکنند آیا چیزی ازدست داده؟ نه‌بلکه مزایائی‌بدست‌آورده است .

وقتی‌یك فاتح در خاك ملتی داخل شد میتواند اصول فاسد را بهم بزند در اینصورت ستمگران بی‌سروصدا ومظالم نامحسوس آنها ازسختگیری فاتح ناراضی وبزحمت خواهند افتاد ، زیرا ثروتمندان باهزار مکر و حیله برای غصب حقوق دیگران بسیاری وسایل برای خود فراهم نموده‌اند که ظاهراً محسوس نیست و آنچه اجحاف وناروائی است نسبت به‌بیچارگان اعمال میکنند صورت قانونی پیدا کرده است تیره‌بختان مظالم را تحمل میکنند و تصور میکنند حق ندارند فشار و سختی را احساس کنند ، مثلا دیده شده است کشورهائی که در اثر اعمال ، برده - فروشان در زحمت بودند بدست فاتحین راحت شده‌اند زیرا فاتحین نه احتیاجات پادشاهان ونه‌اصول و مقررات قانونی‌آنها را داشته‌اند واجحافاتی که ناشی ازآن بوده‌خودبخودبرطرف واصلاح‌شده‌است‌بدون‌اینکه فاتح‌درصدداصلاح برآمده‌باشد

خلاصه آنکه وجود فاتح غالباً برای آنانی که دچار رنج وتعب بوده‌اند وسیلهٔ فرج بوده است گاهی قناعت ملت فاتح باعث شده است مایحتاج ملت مغلوب راکه حکومت قانونی و جابر سابق از دست آن‌ها گرفته بود برایشان باقی بگذارد .

یك فتح وتسخیر میتواند اوهام‌زیان‌آور ملت‌مغلوب‌رااز بین‌ببرد واگر بهتر اداکنم میتواندیك قریحهٔجدید وبهتری بملت مغلوب‌بدهد.

چه خوبیها که **اسپانیولیها** می‌توانستند به **مکزیکی**‌ها بکنند و نکردندآنها می‌توانستند بمکزیکی‌ها یك مذهب معتدل بدهند اما متأسفانه یك مشت اوهام و خرافات بآنها آموختند . آنها میتوانستند بمکزیکی‌ها بفهمانند قربانی‌های انسانی بدچیزی است امابرعکس‌خودشان آنها را قتل عام‌نمودنداگربخواهم‌تمام خوبیهائی‌راکه نکردند و تمام بدیهائی راکه‌کردند یك یك بشمارم هرگز تمام نخواهدشد.

وظیفهٔ فاتح‌آنست‌که یك قسمت از بدی‌هائیکه در ضمن‌جنگ‌کرده جبران نماید .

بعقیدهٔ من حق‌تسخیر بایداینطورتفسیرشود :

یك حق لازم ومشروع و فلاکت بارکه بر گردن فاتح برای‌همیشه‌یك‌دین بزرگی را باقی میگذارد و اوبایدبرای ایفای دین‌نسبت‌بنوع بشر و ملت مغلوب اقداماتی بنماید.[1]

۱ـ **منتسکیو** حق‌تسخیرراحق‌لازم، مشروع، فلاکت‌بارتعریف‌کرده‌است. دراینجامقتضی میداند این‌تعریف‌را توضیح‌دهد. هرکشورگشا وجنگجوئی که‌بجهتی ازجهات حیاتی،اقتصادی، تعصبی، احساسی. یاعلل‌دیگر اقدام بجنگ‌میکند اعم‌ازاینکه حمله‌کننده‌بوده ویادفاع‌ازحمله نموده است همینقدر که‌پیروزشد وفتح‌کرد لازمهٔ‌آن‌تسخیر کشور یاکشورهائی است که مغلوب شده‌اندتاجهاتی که‌اورا وادار بجنگ‌کرده مرتفع‌شودپس جنبه‌لزوم‌ازنظر‌تنازع‌بقا ویارفع‌احتیاج است بنابراین‌حق‌تسخیرراالازم شمرده است.

وامامشروعیت: این‌کلمه‌اصطلاحی‌است برای مجازبودن‌امری ازامور ازنظرآمر یعنی اقدام‌به‌آن امربحکم‌شرعی‌که شارع‌آن امر دهنده‌است مشروع ومجازاست‌و شرع را آمر وضع

بقیه درصفحهٔ‌بعد

فصل پنجم

ژلن - پادشاه سیراکوز

زیباترین معاهده‌صلحی که‌در تاریخ‌از آن‌صحبت شده گمان میکنم آن پیمانی‌باشد که **ژلن** بامردم کارتاژ منعقد نمود.

ژلن از کارتاژیها تقاضا کرد عادت قربانی کردن اولاد خود را ملغی نمایند چه عمل شایان تحسینی پس از اینکه سیصد هزار کارتاژی را مغلوب کرده بود از آنها خواهشی میکرد وشرطی را میخواست که برای‌خود آنها بلکه برای بنی‌نوع بشر مفید بود.

مردم **باکتریان** پدران پیر خود را بخورد سگهای بزرگ میدادند وقتی اسکندر آنجا را فتح کرد اینکار را منع نمود . بدیهی‌است این‌فتح‌برعلیه خرافات بود .

بقیه ازصفحهٔ‌قبل

نموده‌پس‌هر اقدامی که‌منطبق باافکار وعقاید واحتیاجات‌شارع آن شرع‌باشد وجنبهٔ‌تفوق‌و برتری و بالاخره‌حیات‌مادی‌ومعنوی‌آنرا‌حفظ کند برای‌اومشروع خواهدبود. چرا این‌حق‌را فلاکت‌بار نامیده‌بدیهی‌است‌تا عده‌ای‌دچار بدبختی‌و فلاکت‌نشوند‌تا مردمی بدیار نیستی‌نروند تا‌عده‌ای‌بازحمت وذلت‌مواجه‌نگردند‌تاخونها‌جاری‌نگردد‌ومدافع‌مغلوب‌نشود‌فاتح‌پیروز‌وموفق‌نخواهدشد‌پس‌تسخیر برای ملت‌مغلوب‌فلاکت‌بار است.

بچه‌جهت فاتح‌رامدیون‌دانسته است.

بدیهی‌است هرفاتحی‌پس‌ازپیروزی وتفوق برضعیف‌ترازخودباید افتادگان را دستگیری کند ونسبت‌به‌آنان‌حس ترحم وشفقت اوتحریك میشود واین‌خودیکی از غرائز طبیعی است بنابراین میبایستی فاتح درصدداصلاح‌ملت‌مغلوب‌باشدمعایب‌اجتماعی‌واخلاقی‌خرافات‌وموهومات مظالم وستمگری‌زمامداران سابق را مرتفع‌نماید تا فشاری‌که تسخیر‌بآنان‌وارد‌آورده جبران و تلافی‌نماید‌تا‌بآن‌ملت بفهماند‌این‌تسخیر‌برای اوموجبات بهبودی‌را‌فراهم کرده‌است ودر‌نتیجه آن‌مفاسد‌مرتفع‌شده‌است تاملت‌مغلوب‌احساس کند‌اگر فدائیانی‌داده درعوض‌بمدارج عالیتری از زندگی‌وتمدن‌ارتقاء یافته‌است‌وچیزهای‌بهتر وتازه‌تری‌نصیب‌آن‌شده‌پس‌ایفای‌دین‌فاتح‌نسبت‌بملت مغلوب ازاین‌جهت‌است. مترجم

فصل ششم

کشور جمهوری که فتح میکند

در کشوریکه از حکومت های جمهوری متحده تشکیل گردیده اگریکی از آن دولتها بخواهد دیگری را تسخیر کندعلاوه براینکه این‌عمل برخلاف‌طبیعت امراست آزادی خودش رادرمعرض‌خطر خواهد انداخت ولی درمیان کشورهای متحده مختلط که ازجمهوریهای کوچك و سلطنت‌های کوچك تشکیل شده‌شاید این عمل کمتراسباب تعجب بشود «اینکاری که بین‌سویسی‌هادراین ایام‌شده‌است بنابراصولی که گفتیم درست‌نبوده و برخلاف‌طبیعت حکومت‌آنجابوده است» اگریك حکومت جمهوری دموکراتیك شهرهائی را که نمیتوانند درحوزهٔ حکومت دموکراسی اوداخل‌شوند تسخیرنماید بازهم برخلاف طبیعت چنین حکومتی‌است زیرا برای‌ملت تسخیرشده‌لازم است بتواندازامتیازات و حق حاکمیت برخوردارشود چنانکه رومیها در آغازاین اصول‌را برقرار نمودند.

تسخیرباید به‌عدهٔ افراد ملتی‌که برای حکومت دموکراسی تثبیت خواهند شد محدود گردد .

اگریك‌حکومت دموکراسی ملتی‌را تسخیر کندبرای اینکه براوحکومت نمایدآزادی خودش را در معرض خطرخواهد انداخت زیرا بمأمورینی‌که برای ادارهٔ کشور تسخیر شده میفرستد باید اختیارات زیادتر ازاندازه بدهد واین خود خطرناك است .

اگر **آنیبال** سردارکارتاژ روم رافتح میکرد جمهوری‌کارتاژ دچار اضطراب بزرگتری میشد زیرا با اینکه شکست‌خورد باعث آنهمه انقلاب درکارتاژ گردید اگرفتح میکرد چه‌کارهائی که درشهرخود درنتیجهٔ غرور نمیکرد !!

هانن کارتاژی با دلائل موجه وعقل ودرایت مجلس سنا را متقاعدکرد که برای‌آنیبال کمك نفرستند زیرا بقول **ارسطو** مجلس سنا بقدری باتدبیر و با تعقل

کارمیکرد که هر گز بدون دلایل موجد تصمیمی نمیگرفت این رویه رونق‌وسعادت این جمهوری را ثابت مینماید .

اما اگر **هانن**حسادت خودرا نسبت به**آنیبال** ابرازمیکرد هر گز نمیتوانست سنارا قانع کند که نباید برای آنیبال کمك بفرستد پس مجلس سنا دانسته وباتعقل ازفرستادن کمك برای آنیبال خودداری کرد زیرا چگونه ممکن‌بود سنانداند که درسیصد فرسنگی چه تلفاتی بآرتش آنیبال وارد میشود .

طرفداران هانن میخواستند آنیبال را بدرومیها تسلیم‌نمایند وازاینرو استنباط میشود کهاز آنیبال سردارخود بیشتر ازرومیها می‌ترسیدند.

بعقیدهٔ مورخین امروز**کارتاژیها** گمان نمیکردند که**آنیبال** موفق شود واز این‌جهت برای او کمك نفرستادند ولی این نظریه صحیح نیست زیراکارتاژیها در همه جاپراکنده بودند واز وضع جبهه جنگ ایتالیا و وضعیت ارتش آنیبال بخوبی مستحضر بودند و چون میدانستند نمیخواستند بهآنیبال کمك بفرستند زیرا **هانن** بعداز فتوحات **تره‌بی، ترازیمن، کان** درعقیده خودثابت‌ترشده بود احتیاط زیادی نداشت امااز آنیبال میترسید .

فصل هفتم
دنباله مطلب

فتوحات دموکراسی‌هایك‌عیب دیگری‌هم‌دارد حکومت آنها همیشه مورد تنفر وانزجار ملل‌تسخیرشده میباشد زیرا دموکراسی برحسب تصور مشروطه است، چنانکه تجربیات تمام ازمنه وتمام کشورهااین‌قضیه رابثبوت رسانده است ملل تسخیر شدهٔ مغلوب کـه تحت تسلط دموکراسی‌ها واقـع شده‌اند حال غمگینی دارند زیرا نهازمزایای جمهوری برخوردارند نهازمزایای مشروطه .

آنچه دربارهٔ حکومت‌های جمهوری گفتیم نسبت به‌حکومت‌های اشرافی‌نیز اطلاق میشود .

فصل هشتم
دنباله مطلب

باین ترتیب وقتی یك دولت جمهوری ملتی را تحت تبعیت خود قرارمیدهد بایدسعی کند معایبی راکه ازتسخیر ناشی‌شده بادادن‌حقوق سیاسی خوب وقوانین مدنی مفید بآن ملت جبران نماید .

یکی از جمهوریهای ایتالیا عده‌ئی‌از جزیره نشینان را (اهالی‌سیسیل) تحت تبعیت خودداشت ولی‌حقوق‌سیاسی ومدنی‌اونسبت بآنها معیوب بود غالباً دیده شده است که این قبیل ملتهای مغلوب امتیازاتی‌راخواسته‌اند وپادشاه فاتح آن امتیازات را برحسب حقوق سایرملل بآنها اعطا کرده .

آیا این فرمان عفوعمومی رابخاطر دارید که بموجب‌آن هیچکس را نباید بموجب علم‌شخصی حاکم بمجازاتهای جنائی محکوم کرد مگراینکه دلائل کافی‌در دست باشد[1]؟ این قبیل حقوق راباید بملتهای مغلوب اعطانمود .

[1] ــ قضاوت روی علم قاضی یکی ازموضوعات حقوقی‌است درادوار مختلفه تاریخ حقوق موردبحث‌بوده است درصدراسلام که گاهی‌ائمه قضاوت بعلم‌مینمودند چون دارای انفاس قدسیه و ارواح‌پاك بودند ودرامانت وصداقت‌آنها کسی تردید نداشت موردقبول‌عامه واقع‌میشد وبرطبق حقیقت امرهم صورت میگرفت معهذادر دستورات اسلام قضاوت بخصوص درامور مهم وجرائم بزرگ محتاج بشهادت عدلین میباشد ولی‌وقتی قضاوت‌بدست حکام‌عرب افتاد واصول مذهب با سیاست توأم‌گردید وخلافت تبدیل بسلطنت وامام جنبه حاکم‌را بخودگرفت قضاوت برطبق‌علم قاضی‌موردقبول واقع‌نمیشد وعلمای حقوق وفقهای اسلام هم ازین‌رو به رامنع مینمودند وقضاوت بعلم رامخصوص امام میدانستند بنابراین قضاوت بایدبرطبق دلایل وشواهد وظاهرامرصورت بگیردوهرگاه قاضی‌بتواند برپایهٔ علم واطلاعات خود قضاوت‌کند چه‌بسا سوء استفاده‌هاممکن است ازاین رویه‌بشود وچه‌بساحقوقی‌که تضییع‌شده وچه‌اختلالهائیکه درنظم جامعه پیش‌خواهد آمد اگرحقیقتاًهم قاضی‌ازوقوع جرمی‌بااطلاع وحتی‌ناظرآن بوده‌باشد بازهم نمیبایستی‌قضاوت کند زیرادرچنین‌صورتی‌بمنزلهٔ شاهد وگواه است وجنبهٔ بیطرفی‌اومخدوش میشود وجنبهٔ‌مدعی راخواهدداشت وبرای‌استماع مدافعات متهم ویاعلل‌ارتکاب وبعضی‌جهات قانونی ازقبیل‌ضرورت یا اجباریااضطراریاعلل‌دیگری‌که ممکن‌است دربرائت متهم‌مؤثرباشد چشم وگوش قاضی‌بسته میشودوصلاحیت‌قضاوت رانخواهد داشت بعلاوه ممکن‌است‌که‌گاهی‌دلائل وشواهدظاهری دوراز حقیقت بوده وقضاوت‌بطورصحیح صورت نگیرد وحقیقت مکتوم‌بماند اماعلاوه براینکه اینکار چاره‌پذیر است بندرت چنین اتفاقاتی‌ممکن‌است بیفتد باکنجکاوی ودقتی‌که دررسیدگی میشود

بقیه درصفحهٔ بعد

فصل نهم

فتوحاتی که دولت مشروطه در اطراف خود میکند

... ..دولت‌مشروطه اگر بتواندقبل‌ازاینکه دراثر توسعهٔ زیادضعیف شود طوری رفتار کند و فعالیت بخرج دهد که باقی‌بماند قدرت ار مادامیکه تحت تأثیردولتهای مشروطه مجاور میباشد دوام خواهد نمود پس‌دولت مشروطه نبایستی بفکر توسعه درتسخیر باشد مگر تاحدی که حدود حکومت اوایجاب میکند ودر آن حدود باقی‌می‌ماند. شرط احتیاط این‌است که تا ازاین‌حد گذشت متوقف‌بشود واز توسعه زیاد احتراز کند .

در این نـوع تسخیر باید هیچ چیز ملت تغییر نـدهند قوانین ، رسوم ، دادگاهها ، امتیازات وهرچیزیکه سابق وجود داشته بحال خود بگذارند غیر از **ارتش ونام پادشاه** تمام‌آداب وشئون اجتماعی راحفظ نموده و دست نزنند تا این توسعه در اصول حکومت فاتح معایبی تولید ننموده و سوء تأثیری ننماید وقدرت آنرا تقلیل ندهد .

وقتیکه یك دولت مشروطه یك‌یاچند ایالت مجاور را تسخیر وبه‌قلمروخود توسعه میدهدباید نسبت باین ایالات بانهایت ملایمت رفتار کند.

اصولاً تسخیرازطرف حکومت مشروطه معایبی‌دارد وکشور رابطرف انهدام سوق میدهدگرچه ظاهر آن فریبنده و تصور میرود که دولت قوی و فتوحاتی نموده وبه‌قلمروخود توسعه داده ولی‌فتح دولت مشروطه‌رامیتوان بوضع کره زمین

بقیه ازصفحهٔ قبل

وبالاخره حقیقت‌آشکارمیگردد ولی‌اگربدلائل‌توجه نشود وقضاوت بعلم قاضی‌تفویض شودمضار ومعایب‌آن بسیاراست‌بخصوص درامورمهم‌که‌پس‌ازاجرای‌مجازات چاره‌پذیرنبوده وقابل‌جبران نیست منظورمؤلف ازذکرفرمان‌عمومی‌که دراین‌موضوع در۱۸اکتبرسال۱۷۳۸ درفرانسه‌صادر شده‌توجه بجنبهٔ سیاسی‌موضوع است نه‌جنبهٔ مدنی‌آن .

مقصود اینست اشخاصی‌که ازطرف فاتح‌برای حل‌وفصل‌دعاوی‌ملت مغلوب تعیین میشوند بایستی روی دلائل قضاوت‌کنند نه‌تحت تأثیر غرور فتح وظفروبنا بعلم وعقیدهٔ خود. مترجم

تشبیه کردهمانطوریکه کره زمین درمرکز آتش و درسطح سبزه وچمن‌زار دارد و میان این دو قسمت‌را اراضی بایروسرد وبیحاصل فرا گرفته،درکشورمشروطه‌ئی هم که مدتها مشغول تسخیر و توسعه‌باشداین وضعیت ایجاد میشود یك تجمل زیاد و مهیب در پایتخت و مرکز کشور ، فقر و فاقه در استانها و نقاط دور دست و در دوانتهای‌آن فراوانی پیدا خواهدشد زیرا شهرها و استانهای سابق چنین کشوری معمولاً پایمال میشوند از اجحافات جدید وقدیم در عذاب میباشند و بار تسخیر بر دوش آنها بوده ازپا درمیآیند، غالباً مردم درچنین حالی شهرها را ترك نمـوده و بطرف پایتخت میروند وشهرها خالی از سکنه میشود ، دولت پس از اینکه جائیرا تسخیر کرد وبه قلمرو خود توسعه داد اگر با ملل مغلوب مثل اتباع سابق خود رفتار کند و فشاروخشونتی درکار باشد برای آن دولت خطرناك و سبب انهدام او خواهدشد واگر باملایمت رفتار کند از پرداخت مالیات سرپیچی خواهند نمود و چیزی بدولت نخواهندداد در چنین وضعیتی مرزهـا خـراب شده و کشور ضعیف میگردد و مردم ازاین‌ترتیب‌دچار احساسات بدی شده حتی آذوقهٔ ارتشی کـه در استانهای جدید کشور تسخیرشده وباید نگاهداری شودتاآنجاها راحفظ کنندتأمین نخواهدشد .

اینست وضع حکومت مشروطه‌ئی که بفتح وتسخیر بپردازد .

فصل دهم

یك دولت مشروطه که دولت مشروطهٔ دیگر را تسخیر میکند

گاهی که‌یك‌دولت مشروطه دولت‌مشروطهٔ‌دیگر راتسخیرمیکند وسیلهٔ حفظ‌دولت‌تسخیرشده بایدمتناسب‌باوسعت‌آن باشد اگردولت مغلوب‌خیلی کوچك‌باشدباقوای نظامی میتوان آنراحفظ کرد ولی‌اگروسعتش‌زیاد باشد باید عده‌ئی ازافراد ملت‌فاتح‌بآنجا بروند ودرواقع‌بوسیلهٔ‌اعزام کوچ‌نشین‌ها آنرا حفظ کنند .

فصل یازدهم

رسوم ملت مغلوب

درفتوحات کافی نیست که برای ملت مغلوب تنها قوانین اورا حفظ کنند بلکه لازم‌تراست رسوم و آداب اوراهم برای او باقی بگذارند زیرا هر ملتی بآداب و رسوم ملی‌خود بیشترپای‌بنداست و آنرا زیادتر دوست‌دارد تا نسبت بقوانین.مثلا فرانسویها ندمرتبدایتالیا راتصرف کردند واز آنجااخراج گردیدند علتش این بود که ایتالیائیها بعفت و عصمت خود پای‌بند بودند ولی فرانسویان نسبت به زنان ودختران ایتالیائی با بی‌عفتی و سبکی‌رفتار میکردند و اینکار برای ملت مغلوب فوق‌العاده طاقت فرساست که هم اوامر ملت غالب را اطـاعت کند و غرور اورا بخرد و درعین حال عفت و عصمت‌خانوادگی وعمومی او راجریحه‌دار نمایند .

فصل دوازدهم

قانون سیروس

سیروس وقتی**لیدی** رافتح کردقانونی وضع‌نمود که اهالی **لیدی**غیراز مشاغل‌پست حق‌نداشتند شغل‌دیگری داشته باشند، بعقیدهٔمن‌این‌قانون خوبی نبود زیرا**سیروس** بعداز فتح‌لیدی عجله داشت کدملت مغلوب یعنی‌لیدی‌ها را مطیع سازد وازطغیان آنها جلو گیری‌نماید غافل ازاینکه‌ممکن‌بود ملل دیگری تهاجم کنند ولیدی وپارس هردورا بگیرند وبراثر اختلاط دوملت‌ایرانیان‌هم‌مانند لیدیها دارای‌مشاغل‌پست ودنائت طبع‌شوند.

بعقیدهٔ من باید بوسیله قوانین مخصوصی خشونت ملت فاتح حفظ شود نه اینکه بوسیله‌این‌قبیل قوانین مثل قانون سیروس سستی وبیحالی ملت‌مغلوب‌بجای خودبماند ودرملت‌فاتح‌هم تأثیر نماید . **آریستودم** حاکم جابر**گوم** سعی میکرد که رشادت جوانان راکم کند و تبدیل بخفت نماید او دستور میداد که **نوجوانان**

مانند دوشیزگان بایستی زلفهایشان را بگذارند دراز شود و موهایشان را باگلها آرایش کنند و پیراهن‌های رنگارنگ که تاپای آنها بیاید برتن سایندوقتی نزد معلم‌رقص و موسیقی میروند زنها برایشان‌چتر وبادبزن و عطر ببرند ودرگرمابه بهآنها شانه وآئینه بدهند این‌طرز پرورش تا بیست سالگی‌ادامه‌داشته‌باشدآیا این اعمال بهمردانگی آنها لطمه نمیزد؟!

این رویه‌برای یك‌حاکم جابر وپادشاه کوچکی که حاکمیت خودرابخطر میاندازد تازندگی خود را دفاع و حفظ‌نماید ممکن است مناسب باشد ولی برای سلاطین وپادشاهانیکه قلمروآنها وسیع است‌چگونه ممکن است‌تولیدمفاسدومعایب بیشماری نکند .

فصل سیزدهم

شارل دوازدهم

این‌پادشاه مقاصدی‌داشت که انجام‌آن‌مستلزم یك‌جنگ بسیار طولانی بود ولی چون‌فقط نیروی شخصی‌خودرابکار میبرد موجب‌سقوط‌خود گردید زیرا کشور او طاقت تحمل جنگ‌طولانی را نداشت **شارل**نمیخواست‌روسیه راکه درحال انحطاط بود براندازد بلکه منظورش این‌بود که از پیشرفت ونمویك امپراطوری بزرگ‌جلو گیری نماید .

شارل درصحراهای لهستان میگشت و خود را فرمانفرمای جهان میپنداشت و بخیال تسخیر روسیه‌کشور خودش سوئد را از دست میداد زیرا دشمن او روسیه خود را برعلیه او تقویت میکرد و او را فشار میداد درکرانه‌های **بالتیك** مستقر میگردید وکشور**لتونی** راکه فاصله بین سوئد و روسیه بود مسخر میکرد اهالی روسیه ازجنگهای شارل استفاده میکردند همانطوری که از یك‌آموزشگاه میتوان استفاده نمود هر شکستی‌آنان را به پیروزی نزدیکتر مینمود در عین حالیکه در خارج شکست میخوردند در داخل طرز دفاع کردن را میآموختند ، اما سوئد شبیه بیك شطی بود که آبهای آن را در سرچشمه قطع‌کنند و در این بین جریان

آنرا تغییر مسیر دهند.

تنهاجنگ **پولتاوا** باعث نیستی**شارل**نشد بلکه اگر دراین جنگ‌هم‌شکست نمیخورد یا اگر اصلا این‌جنگ‌واقع نمیشد شارل درجای دیگر شکست‌میخورد، زیرا تصادفات سرنوشت و شانس را میتوان بسهولت ترمیم نمود اما از قضایائیکه ناشی از طبیعت اشیاء و دائماً تولید میشود نمیتوان جلوگیری کرد طبیعت و سرنوشت هیچیك بر علیه شارل آنقدر قوی نبودند که خود او بر علیه خـودش بود .

شارل امور و افکار خود را روی وضع فعلی اشیاء و بمقتضای طبیعت آنها تنظیم نمیکرد بلکه از روی یك‌سلیقه‌خاص وسرمشق مخصوصی که برای‌خوداتخاذ کرده بود انجام میداد ودرعین حال آن را هم خوب تنظیم نمیکرد ودرست اجرا نمینمود .

شارل میخواست مثل **اسکندر** باشد وشبیه اورفتار کند اماشارل‌اسکندرنبود ولی اگراصول‌خود رابرطبق وضع طبیعی واوضاع و احوال تنظیم مینمود ودرست اجرا میکرد میتوانست بهترین‌سرباز **اسکندر** باشد.

نقشهٔ **اسکندر** باین جهت عملی شد که معقول‌بود زیرا موفقیت‌های‌ناشایسته **ایرانیان** در استیلای یونان و فتوحات **آژزیلاس** وعقب نشینی ده هزار تن تفوق یونانیان‌را درطرز پیکار و نوع‌اسلحه چنانکه باید وشاید نشان‌داده‌بود و یونانیان میدانستند که ایرانیان ازبس خودرا بزرگ میشمارند و مغرورند باصلاح معایب خود نخواهند پرداخت.

از غرورپادشاهان‌ایران میتوان باین‌نکته‌پی‌برد که با ادامهٔ جنگها بسقوط خود کمك‌کردند زیرا چاپلوسی درباریان بد آنان اجازه نمیداد که هیچوقت در عظمت خود تردیدی داشته باشند و این موضوع را یونانیان بخوبی فهمیده بودند .

ایرانیان دیگر نمیتوانستند یونانیان را بوسیله نفاق واختلاف ضعیف‌کنند زیرا یونانیان در تحت فرمان‌یك‌رئیسی‌مثل اسکندر بودند که آنان را برای‌ازبین

بردن دشمنان دائمی خودشان و امید تسخیر آسیا متحد کرده وتشجیع‌مینمود ودر عین‌حالیکه یونانیان مطیع او بودند بوسیله نویدفتح آسیارقیت آنان‌را نسبت بخود ازنظر آنها پوشانده‌بود.

امپراطوری‌بزرگ ایران که یکی از فعال‌ترین ملل آنروزی بود سرزمین حاصلخیزی داشت و از هرحیث درآن وفور و فراوانی بود و بحکم اصول عقاید مذهبی[1] اهالی زراعت میکردند و این وفور نعمت موجب گردید دشمنان ایران اسکندرو یونانیان درآنجا بسهولت راه‌یابند و همه‌قسم وسائل پیشرفت برای آنها فراهم شود .

نقشهٔ اسکندر نه‌تنها معقول بود بلکه معقولانه هم بموقع اجرا گذاشته شد .
اسکندر درحین سرعت عملیات ودرعین ولع والتهابی که داشت باهدایت وراهنمائی عقل خویش کار میکرد آنانیکه تاریخ‌اسکندر را افسانه پنداشته‌اندفکرشان کوچك بوده ولی درعین‌حال نتوانسته‌اند عقل و درایت‌او را منکر شوند پس باید در این موضوع مبسوط‌تر و بافراغت بال‌صحبت بکنیم.

فصل چهاردهم

اسکندر

اسکندر اول مقدونیه را امن کرد و ملل وحشی را که همسایگان مقدونیه بودنداز بین برد وامنیت‌مقدونیه راتأمین نمودآنوقت یونانیان را ازپای درآورد و ناتوانی یونانیان را مبدأ اقدامات آتیه خود قرارداد و از فرسودگی یونانیان برای اجرای نقشهٔ‌خود استفاده کرد رقابت **اسپارتی** ها را ازبین‌بردسپس به ایالات کرانهٔ یونان حمله نمود وارتش‌زمینی خودراازکناردریابرد تا ازنیروی دریائی و ناوکان خود دور نیفتد با وجودکثرت افراد قشون بطور شایسته نظم و انضباط در ارتش خویش برقرار نمود وازآن‌استفاده کرد و از لحاظ‌آذوقه‌بزحمت نیفتاد .

۱ـ مقصود آئین مذهب‌زرتشت است . مترجم

www.ketabha.org

اگر این حرف درست باشد که **فتح وپیروزی‌همه‌چیز را باو داد** اینهم راست است که **اوهمه‌کاری‌کردتاپیروزی‌رابدست‌آورد** زیرا در آغاز کار یعنی اوقاتیکه بیم آن میرفت‌شکست‌بخورد کمترچیزهائی‌را باختیار تصادفات میگذاشت ولی‌وقتیکه اقبال اورا مافوق قضایای عادی‌جلوه دادآن وقت ازتهور خود استفاده کرد .

اسکندر برعلیه **تریبالیس**ها**وایلیری** ها جنگی کرد که شبیه بجنگ **سزار** در کشور گل بود وچون بیونان برگشت **تب** را بی‌اختیار گرفت ومنهدم‌نمودباین ترتیب که در نزدیکی شهر تب اردو زده ومنتظربود اهالی‌تب تقاضای صلح بکنند آنها هم در خانه خرابی خود تسریع کردند و فوراً تقاضای صلح‌نمودند وقتیکه موضوع پیکار با ایرانیان در میان بود تهور **پارمنیون** سردار اسکندر و عقل و تدبیر خودش توأم شده بود و شاهکاری بخرج دادند که ایرانیان راازسواحل‌دریا دور کنند وآنان را مجبور نمایند ناوگان خود راکه وسیله تفوق آنها بود ترك نمایند .

تیر اصولا وابسته بایرانیان بود و نمیتوانستند ازتجارت وبحریه‌اوصرفنظر نمایند اسکندر تیر را خراب‌کرد آنوقت بسراغ مصر رفت درموقعیکه **داریوش** پادگان مصررا تخلیه‌کرد اسکندربواسطه عبور از**کرانیك**[1] مستعمرات یونان را تصرف کردوجنگ **ایسوس**[2] تیرومصررا نصیب‌او کرد سپس‌جنگ**آربل** تمام‌دنیای آن‌زمان رابحیطهٔ اختیار اودرآورد.

بعدازجنگ **ایسوس** اسکندر گذاشت داریوش فرارکند و خود بتحکیم بر تنظیم‌فتوحات خویش‌برداخت پس از جنگ **آربل** بطوری اورا از نزدیك تعقیب میکرد که در تمام امپراطوری هیچ مأمنی برای او باقی نگذاشت **داریوش** در آن موقع درشهرها و استان‌های خود داخل‌نمیشد مگر اینکه بیدرنگ خارج شود پیشروی اسکندربقدری تند بود که گوئی امپراطوری دنیا بهای مسابقه است

۱ـ کرانیك یکی ازرودهای آسیای صغیر درترکیه است.
۲ـ اولین جنگ اسکندر باداریوش‌جنگ ایسوس‌بود. مترجم

نه‌بهای پیروزی[1].

اسکندر فتوحات خود را بدینسان انجام داد حال به‌بینیم چگونه آنها را حفظ کرد .

درمقابل اشخاصیکه میخواستند بین یونانیان وایرانیان تفاوت قائل شوند و آنان را تکریم واینان را تحقیر کنند جداً مقاومت میکرد ودراین فکربود که دو ملت را متحد و یکی کند و تفاوتهای ملت غالب و مغلوب را از بین ببرد پس‌از پیروزی تمام افکاروعوامل اولیه راکه برای موفقیت بکاربرده بود ترك کردآداب ایرانی را قبول نمود تا اینکه ایرانیان را وادارکند رسوم و آداب یونانیان را بپذیرند واز اتخاذآن عادات مغموم نشوند بهمین جهت نسبت بزن و مادر داریوش آنهمه‌احترام‌کرد و کف نفس‌بخرج داد، ازاین لحاظ بود که فقدان اسکندرآنهمه موجب‌تأسف گردید، این‌چه فاتحی‌بود که تمام‌ملل مغلوب برمرگ او میگریستند این چه غاصبی‌بود که همان خاندانی که او را از تخت برانداخته بود در عزایش اشك میریختند این یکی از مختصات این فاتح است که مورخین میگویند ، فاتح دیگری وجودنداشته که این صفات را دارا وبرخودببالد.

هیچ چیز باندازهٔ صفاتی که میان دو ملت تولید اتحاد میکند فتح را تقویت نمینماید بخصوص یکی‌ازعوامل مهم این اتحاد زناشوئی‌است، اسکندر از بین ملتی که مغلوب کرده بود زن گرفت ودستورداد درباریانش هم این‌کار را بکنند مابقی اهالی‌مقدونیه هم همین سرمشق را پیروی نمودند .

لمباردهاهم این‌کاررا اجازه‌داده‌وبلکه تشویق‌نمودند **فران**ها و **بورگون** ها هم‌این ازدواجها را اجازه‌میدادند **ویزیگوت**ها این‌کاررا دراسپانی ابتدامنع‌کردند ولی بعداً اجازه دادند.

وقتیکه رومیها خواستند مقدونیه را ضعیف کنند اینطور مقررداشتند که اتحاد میان قبایل ایالات بوسیلهٔ ازدواج صورت نگیرد.

اسکندر بمنظور یکی‌کردن دوملت عده زیادی ازاتباع یونان را در ایران

۱ـ این رسم دربازیهای‌یونان معمول بود که‌شرط‌بندی روی جریان مسابقه بعمل‌می‌آمد نه روی نتیجهٔ‌آن و موفقیت‌آخری . مترجم

جابجا کرد و شهرهای بیشمار ساخت بطوری که تمام قسمتهای امپراطوری جدید را بهمدیگر مربوط کرد و پس از مرگ او با اینکه اغتشاش و هرج و مرج و مدهش ترین جنگهای داخلی برپا شد و یونان خود بخود از بین رفت معهذا در هیچیك از ایالات ایران شورشی برپا نشد .

برای اینکه یونان و مقدونیه ضعیف نشود اسکندر عدهٔ زیادی از یهودیان را به **اسکندریه** کوچ داد و اهمیت نمیداد که این اقوام چه قسم آداب و رسومی دارند فقط میخواست نسبت باو وفادار باشند .

اسکندر برای ملل مغلوب نه تنها آداب و رسوم بلکه قوانین آنها را باقی میگذاشت و حتی پادشاهان و فرماندارانی که در کشورها و شهرهای مفتوحه او بودند درسر جای خودشان ابقا میکرد ولی مقدونی‌ها را رأس ارتش و مردمان بومی را در رأس حکومت قرار میداد زیرا خطر سرکشی یکنفر یا چند نفر را بخطر شورش عمومی ترجیح میداد .

اسکندر سنن قدیمی و تمام یادگارهای افتخار و غرور ملی اقوام را محترم میشمرد، پادشاهان ایران تمام معابد یونانیها و مصریها را ویران کردند ولی اسکندر آنهارا دوباره تعمیر و آباد کرد ، هرملتی که در مقابل اسکندر سر تسلیم فرود آورد اسکندر در پرستشگاه آن ملت قربانی کرد اعمال او چنان نشان میداد که منظور او از تسخیر ملتها اینست که درعین اینکه پادشاه مخصوص آن ملت باشد نخستین و وفادارترین تبعهٔ آن ملت هم باشد، رومیها هرجائی‌را تسخیر میکردند همه چیز آنجارا خراب میکردند ولی اسکندر هرجارا تسخیر میکرد همه‌چیز آنجارا حفظ میکرد و درهر کشور که میرسید نخستین افکار و مقاصدش همواره این بود کاری بکند که بر آبادی و قدرت آنکشور افزوده شود .

این رویه را در اثر عظمت قریحهٔ خود بدست آورد و درسایه قناعت و صرفه جوئی مخصوصی که مراعات مینمود آن رابکار میبرد و از همه بالاتر و بهتر وسیلهٔ پیشرفت او این بود که برای انجام مقاصد بزرگ و موفقیت **بذل** مال زیادی میکرد دستش برای هزینه های خصوصی بسته بود ولی برای مصارف عمومی **باز** میشد .

وقتی موضوع تنظیم امور خانوادگی بمیان می‌آمد او یکنفر آدم مقدونی بود یعنی یك مرد صرفه جو و قانع و چون میخواست فتوحات خویش‌را باطلاع مردم آتن برساند و هریك از افراد ارتش‌خودرا ثروتمند کند و قروض سربازان خودرا بپردازد آنوقت اسکندر میشد .

اسکندر دو کار بد کرد : یکی اینکه **پرسپولیس** را آتش زد و دیگر آنکه **کلیتوس** سردار خود را کشت ولی کارهای بدخود را با اظهار ندامت و پشیمانی که از خود ظاهر میساخت جبران میکرد و بهمه میفهماند که از کردهٔ خود پشیمان است بطوریکه مردم کارهای بد اورا فراموش میکردند و او را با احترام یاد مینمودند و صفات نیك و تقوای او را بخاطر می‌آوردند و کار های او را عمدی نمیپنداشتند و تصور میکردند از روی تصادف و بدون ارادهٔ او انجام گرفته و یکنوع بدبختی بوده تا حدی که دل مردم بحال او میسوخت و ممکن نبود نسبت باو کینه داشته باشند .

بعقیده من اسکندر خیلی به **سزار** شبیه بوده است زیرا وقتی سزار خواست تقلید پادشاهان آسیارا بکند با این‌قبیل تظاهرات رفتار میکرد ولی رومیها رامأیوس مینمود اما اسکندر ازروی نقشه واصول معین این‌کار راکرد و با ترتیب و نظم واراده از پادشاهان آسیا تقلید میکرد .

فصل پانزدهم

برانگیختن وسائل جدید برای حفظ فتوحات

وقتی پادشاه کشور بزرگی‌را مسخر میکند یك‌نوع اعمال شایسته باید بکار ببرد که استبداد را نسبتاً معتدل ساخته وفتوحات خودرا حفظ کند و آن‌اختلاط بین‌دوملت‌است، فاتحین چین‌این‌عمل‌را اینطور بموقع اجرا گذاشته‌اند.

برای‌اینکه ملت مغلوب‌مأیوس‌نشود وملت غالب‌مغرور نگردد وبرای اینکه حکومت وضعیت نظامی بخود نگیرد دوملت را در حدود وظیفهٔ خود باید حفظ و

نگهداری کنند . خانوادهٔ **تاتار** که اکنون درچین حکومت میکند مقرر داشته است هرلشکری درهراستان وشهرستان نصف **چینی** ونصف **تاتار** باشد تااینکه رقابت درمیان دو ملت آنها را وادار بانجام وظائف بکند اعضاء دادگاهها نیزباید نصف چینی ونصف‌تاتار باشند این‌ترتیب چندین نتیجه خوب دارد :

اولا هریك از افراط وتندروی دیگری جلوگیری میکنند ثانیاً هردودارای قوای‌نظامی ومدنی‌میباشند ویکی‌دیگری را نابود نمیکند ، تعادل بین‌آنها برقرار است ثالثاً فاتح میتواند درهمه‌جای کشورپراکنده شود بدون اینکه ضعیف‌گردد وهمچنین مستعد میشود که درمقابل اغتشاشات داخلی ویا حملات خارجی مقاومت نموده ولیاقت خودرا بخرج دهد.

این‌ترتیب‌بقدری معقول است که نداشتن‌چنین تشخیص وبکارنبردن آن‌باعث ازبین‌رفتن اغلب ازکشورگشایان گردیده است .

فصل شانزدهم

دولت استبدادی که تسخیر میکند

وقتی که کشور تسخیر شده خیلی بزرگ باشد طبعاً استبداد را ایجاب‌مینماید دراین صورت ارتشی که‌بدایالات فرستاده میشودکافی‌نخواهد بود وممکن است نتواند جلو طغیانهای محلی‌رابگیرد آنوقت‌لازم‌استهمیشه یك‌سپاه‌بخصوصی که‌نسبت‌بشاه صمیمی‌ووفادار باشنددراطراف شاه درپایتخت وجود داشته باشد وهرآن حاضرباشند که اگربرعلیه شاه وپایتخت اقداماتی بشود وهرقسمتی ازامپراطوری متزلزل گردد فوراً جلوگیری کنند این سپاه باید جلو سایرین را هم بگیرد وآنهائی راکه مجبور بوده‌اند درامپراطوری قدرتی برایشان باقی بگذارند همیشه بلرزانند .

در پیرامون امپراطور چین یك سپاه تاتار هست که همیشه آماده وحاضر-السلاح است .

نزد پادشاه مغول تاتار وهمچنین در ژاپـن یك سپاه مخصوص هست که بنام

محافظ مخصوص سلطنتی و مستقیماً از صندوق شخصی پادشاه مواجب میگیرند این سپاه غیرازارتش‌عمومی کشوراست که ازعوایدعمومی‌اداره میشود این‌قبیل‌نیروهای خصوصی‌ازطغیان نیروهای عمومی جلوگیری میکنند .

فصل هفدهم

دنباله موضوع‌فصل قبل

گفتیم دولتهائی کـه پادشاه مستبد تسخیر میکند باید تابع اوباشند، تاریخ نویسان دائماً جوانمردی کشورگشایانی که تاج و تخت پادشاهان مغلوب را بدآنهاپس داده‌اند مورد تمجید قرار میدهند بنابراین رومیها که اینکارراامیکردند درهمه‌جا پس‌ازتسخیرپادشاهانی‌درست میکردند وآلت دست خود قرار میدادند خیلی‌جوانمرد بوده‌اند چنین عملی درموقع تسخیر واجب است و نتایج نیکوئی دارد زیرا اگر فاتح نتواند کشور تسخیرشده را حفظ کند فرماندارانی که به‌قسمتهای‌آن میفرستد نمیتوانند جلومردم را بگیرند وخود اوهم نخواهد توانست جلوفرمانداران را بگیرد ومجبورخواهد شدکشورقدیمی‌خودرا ازقوای‌نظامی‌خالی کند وسپاهیان‌آنرابکشورجدید بفرستدبااینحال تمام‌بدبختیهای دوکشورمشترك شده نتیجهٔ جنگ داخلی‌یکی جنگ‌داخلی دیگری‌خواهدشد ولی اگرفاتح‌تخت وتاج را به‌پادشاه‌قانونی کشورمغلوب مسترد کند طبعاً دارای متحدی خواهد بودکه باقوای خاص خودش قوای اورا زیادترخواهدکرد .

درهمین ایام **نادرشاه پادشاه ایران** این جوانمردی راکرد و بعدازاینکه گنجینه های پادشاه هند (محمد شاه مغول) را تسخیر کـرد هندوستان را برای اوباقی گذاشت .

www.ketabha.org

کتاب یازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد وارتباط آنها با اساس دولت

فصل اول

نظریه کلی

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد وارتباطی که آزادی با اساس دولت دارد باید از قوانینی که خود آزادی را تشکیل میدهد وارتباطی که بامردم دارد تفکیك گردد. اولی موضوع این کتاب را تشکیل میدهد دومی در کتاب آینده مورد بحث قرارخواهد گرفت .

فصل دوم

معانی مختلفی که بکلمه آزادی داده میشود

هیچ کلمه‌ئی به‌اندازه کلمه آزادی اذهان را متوجه نساخته است وبهیچ کلمه‌ئی معانی مختلف مانند کلمه آزادی داده نشده است .

برای بعضی ازمردم آزادی عبارت ازاینست که اختیارداشته باشند کسی را که خودشان باو اختیاراتی داده‌اند بمحض اینکه خواست از آن اختیارسوء استفاده کند وجابر وظالم شودبتوانند اورا خلع کنند .

برای عدهٔ دیگر آزادی عبارت ازاینست که بتوانند کسی را که باید مطیع او باشند خودشان انتخاب کنند .

دستهٔ دیگر آزادی را در این میدانند که حق داشته باشند مسلح شوند و زوربگویند .

جمعی هم دارا بودن بعضی امتیازات را آزادی می‌دانند مثل اینکه تحت فرمان یك نفر ازافراد ملت خود و یا درلوای قوانین مخصوص خود اداره‌بشوند.

یك ملتی هم مدتهای مدید گمان میکرد حفظ رسوم وشعائر آزادی است، مثلا تصورمیکرد آزادی دراینست که ریش بلند داشته باشد[1].

بعضی ازملل آزادی را اینطور تفسیر کرده‌اند که اختصاص بیك طرز ورژیم مخصوص و حکومتی دارد که خودشان آن حکومت را دارا هستند مثلاً آنانکه از حکومت مشروطه برخوردار شده‌اند آزادی را مخصوص مشروطیت میدانند و جماعتی که‌مزه حکومت جمهوری راچشیده‌اند آزادی رادرلوای این‌طرزحکومت می‌دانند .

بهرحال هر کسی وهرملتی نام‌آزادی را به‌حکومتی داده است که روش آن باعادات وتمایلات او وفق میدهد وعلت آن اینست: درحکومتهای جمهوری ظاهراً معایبی مشهود نیست عوامل و موجباتی که مردم را ناراحت کند آشکار نمیباشد و چنان بنظر میرسد که قوانین بیشتر تأثیردارند تا مجریان قوانین لذا اهالی آزادی را درجمهوری دانسته وحکومت مشروطه را فاقدآزادی می‌دانند ونیز در حکومتهای مشروطه و دموکراسی چون ظاهراً ملت مختار وهرچه دلش میخواهد میکند ومردم اقتدار ملی‌را باآزادی اشتباه میکنندآنوقت آزادی رامخصوص این نوع حکومت میدانند .

فصل سوم

آزادی چیست ؟

راست است که درحکومت دموکراسی ظاهراًتوده هرکاری

۱ــ منظورملت روسیه وسبك زندگی این ملت قبل‌ازپطرکبیراست. مترجم

دلش میخواهد میکند اما باید دانست **آزادی‌سیاسی این نیست‌که هر‌کس‌هرچه دلش میخواهد بکند** بلکه در جامعه و حکومتی که قوانین حکمفرماست آزادی معنای دیگری دارد .

آزادی آنست که افراد آنچه را **باید** بخواهند بخواهند و بکنند و آنچه را موظف بخواستن آن نیستند مجبور نباشند انجام دهند بعلاوه باید باین نکته توجه کرد که آزادی و استقلال باهم تفاوت دارند .

آزادی عبارت ازاینست‌که انسان حق داشته باشد هر کاری راکه قانون اجازه داده ومیدهد بکند و آنچه‌که قانون منع‌کرده وصلاح اونیست مجبور بانجام‌آن نگردد در اینصورت اگرمرتکب اعمالی‌شود که قانون منع کرده‌دیگر آزادی وجود نخواهد داشت[1].

این است معنی استقلال و آزادی که باید درافکار واذهان مردم رسوخ‌یابد.

فصل چهارم

دنباله موضوع قبل

آزادی سیاسی درحکومتهای معتدل یافت میشود بشرط آنکه زمامداران از مقامات ومشاغل سوءاستفاده نکنند این‌موضوع بتجربه ثابت شده استهر کس که زمام امور رادردست دارد متمایل است که از زمامداری خود بنفع خویش استفاده بکند و این رویه وقتی بیك حد معینی رسید که تبدیل بسوء استفاده شد ملت جلوآنرا گرفته ومتوقفش مینمایدآری نه‌تنها اعمال بدبلکه اعمال خوب وتقوی وفضیلت هم حدودی لازم دارد .

۱ـ درچنین حالی‌تجاوز ازمقررات قانون رفته رفته بمردم تعلیم داده میشود وهمینکه شیوع پیداکرد عادت شده و عیب‌آن از نظرها مستور و از بین مردم‌کسانی یافت میشوندکه خودسری وهوسرانی وپشت پازدن وبی‌اعتنائی بقوانین راشعار خود ساخته بنام‌آزادی‌آزادی دیگرانرا دستخوش هواوهوس خود مینمایند وگاهی‌هم‌این‌خودسری توأم باقدرت ووسائل مادی شده‌تبدیل به‌زورگوئی میگردد آنوقت است‌که دیکتاتورها باقیافه‌های مخوف ووحشتناك پیدا شده‌جامعه را بآتش ظلم وجور میسوزانند باین‌جهت‌است‌که مؤلف‌میگوید بمحض‌اینکه فردی ازافراد مرتکب خلاف قانون شد دیگرآزادی حقیقی وجودنخواهد داشت . مترجم

برای‌اینکه ازاختیارات سوءاستفاده نشود باید سازمان واساس دولت طوری باشد که زمامداران نتوانندکارهائی راکه قانون دستور میدهد به بی‌اعتنائی تلقی کنند وپشت‌گوش بیندارند وهمچنین اصول طوری‌باشد که هیچکس مجبور باعمالی نگردد که قانون‌آن اعمال را الزام‌نمینماید بالاخره‌اوضاع واحوال عمومی کشور طوری باشد که خودقدرت جلوقدرت را بگیرد .

فصل پنجم

منظور دولتها

گرچه منظور عمومی دولتها یکی است و عبارت از حفظ خودشان است ولی درعین‌حال هردولتی‌هم یك‌منظور بخصوص دارد .

منظور دولت رم توسعهٔ‌کشور بود، منظور لاسدمون جنگ بود ، مقصود از قوانین یهود مذهب بود، کشورمارسی میخواست تجارت بکند، قوانین کشور چین آرامش عمومی‌را درنظر دارد، قوانین جزیره رودس کشتی‌رانی‌را تشویق میکرد، منظورازمقررات وحشیان‌آزادی طبیعی‌است. نقطه‌نظردولتهای استبدادی بطور کلی لذائذ سلاطین است، در کشورهای مشروطه افتخارات وسربلندی پادشاه منظورنظر است، قوانین لهستان استقلال‌فردی مردم رادرنظر گرفته که نتیجهٔ‌آن‌ظلم‌وستمکاری عمومی شده است .

امادردنیا یك‌ملتی‌هم وجود دارد که منظور مستقیم او آزادی سیاسی است[1] اکنون درخصوص اصولی که‌آزادی آن ملت برشالوده‌آن استوارشده است مطالعه و تحقیق خواهیم کرد، برای تحقیق و کشف آزادی سیاسی سازمان دولت چندان زحمتی لازم نیست اگر انسان بتواندآنرا ببیندآنرا یافته است و دیگر احتیاجی بجستجو ندارد و برای اینکه آنرا ببیند باید اصول را تحت نظر قرار دهد اگر اصول خوب باشد چون آئینه صاف و روشنی آزادی در آن منعکس و نمودار خواهد شد .

۱ـ مقصود ملت انگلیس است. مترجم

فصل ششم

اساس حکومت انگلستان

درانگلستان آزادی سیاسی نزد هرفردی
ازافراد عبارت ازآرامش خاطراست که ازاعتماد آن فرد باینکه درامان است‌تولید
میشود وبرای اینکه چنین‌امنیت خاطروآزادی راهرفردی دارا باشد درانگلستان
طرزحکومت‌طوری‌است که یك‌فردازفرد دیگر نمیترسد درهمه‌جا هم‌میبایستی‌طریقهٔ
حکومت همینطور باشد تا آزادی سیاسی درهر کشوری برقرار گردد .

من نمیخواهم دراین‌باب بحث کنم که انگلیسها از این آزادی‌بهره‌مندهستند
یانه همینقدر کافی‌است بگویم این آزادی بوسیلهٔ قوانین آنها برقرارشده است وبیش
از این لزومی ندارد چیزی بگویم زیرا من نمیخواهم بدینوسیله سایرحکومتها را
تحقیر کنم ونمیخواهم‌بگویم وجود این‌آزادی سیاسی‌سرشار باید مللی راکه‌دارای
آزادی معتدل‌تری‌هستند سرافکنده کند چگونه میتوانم‌چنین‌چیزی را بگویم‌زیرا
همچون منی که تصورمیکنم حتی‌افراط درعقل هم‌همیشه مطلوب نیست وانسان‌باید
همیشه بااعتدال وحد وسط زندگی نماید وازافراط وتفریط احتراز کند نمیتواند
چنین حرفی‌را بزند .

یکی از محققین روم شرقی **هارینگتن** درکتاب **اسآنا** این مسئله را مورد
بحث قرارداده و میگوید : حد اعلای آزادی که قانون اساسی یك کشور میتواند
بدان نائل گردد در کجاست. باید باو گفت که این آزادی را نشناخته‌ئی‌زیرا اگر
آزادی را میشناخت در بارهٔ تشخیص حد اعلای آن اینقدر غلو نمی کرد . آری
حداعلای آزادی‌آنجا است‌که‌آزادی بحد اعلا نرسد .

درسازمان این کشور سه‌قوه وجود دارد که هریك‌کارخود رامیکنند واز هم
تفکیك شده‌اند .

اول‌قوهٔ مقننه که بوسیلهٔ آن پادشاه یاقانون گزاران برای یك‌مدت معین یا
برای همیشه قوانینی وضع میکنند وقوانین موجوده را اصلاح ویا الغا مینمایند .

دوم قوهٔ اجرا کنندهٔ اموری که مربوط‌بحقوق بین‌المللی است و بوسیلهٔ آن
دولت امنیت‌خارجی کشور را برقرار میسازد ، ازتهاجم و حملهٔ اجانب جلوگیری
میکند ، جنگ میکند ، صلح میکند ، سفیر میفرستد و سفراء سایر کشورها را
میپذیرد .

سوم قوهٔ‌مجریهٔ اموری که مربوط‌بحقوق‌مدنی است و بوسیلهٔ آن دراختلافات
بین‌افراد‌قضاوت‌میکنند دعاوی راحل‌وفصل مینمایند وجرائم‌را کیفرمیدهند که‌آنرا
قوه قضائیه‌هم مینامند.

حال باید فهمید اگر یکی‌ازاین‌سه قوه درکارهای مربوط بهم مداخله کنند و
یاهرسه‌قوه‌دردست یکنفریایك‌هیئت قراربگیرد یاقوه‌مقننه ومجریه مخلوط شود یا
قوهٔ‌قضائیه در اختیار یکی ازآن دو قوه باشد یا بالعکس سازمان دولت و وضعیت
زندگی مردم چه‌صورتی‌خواهدداشت .

وقتی قوهٔ مقننه وقوهٔ‌مجریه‌بهم‌دیگر مخلوط‌شد ودراختیاریك شخص واحد
یاهیئتی که زمامدارهستند قرار گرفت دیگر آزادی وجودنخواهدداشت زیرا باید
ازاین‌ترسید که آن‌شخص یاآن‌هیئت‌قوانین جابرانه وضع کند وجابرانه‌هم‌بموقع
اجرا بگذارد و همچنین اگر قوهٔ قضائی ازقوهٔ مقننه و مجریه مجزا نباشد باز هم
آزادی وجودندارد چه‌آنکه اختیار نسبت‌بزندگی وآزادی‌افراد خودسرانه‌خواهد
بود ووقتی قاضی‌خود مقنن بود وخودش هم اجراکرداقتدارات اوجابرانه خواهد
بود .

اگر یك فرد یایك‌هیئتی که مرکب از رجال یاتوده و اعیان است این سه
قوه‌رادرعین حال باهم‌دارا باشد یعنی‌هم قوانین وضع کند و هم تصمیمات عمومی را
بموقع اجرابگذارد وهم‌اختلافات بین‌افراد راحل کند وهم جنایات راکیفر دهد
آنوقت همه چیزازبین‌میرود.

دراغلب ازکشورهای اروپا که حکومت‌های معتدل برقرار است پادشاه دو
قوه اولی را دراختیاردارد وقوه سومی یعنی‌قوه‌قضائیه را برای رعایای‌خویش‌باقی
می‌گذارد .

www.ketabha.org

در ترکیه که این سه‌قوه‌دردست پادشاه است و در یکجا جمع شده استبداد مدهشی حکمفرماست، درجمهوری ایتالیا که این سه‌قوه‌در یکجاجمع شده آزادی کمتر از کشورهای مشروطه است‌و بهمین‌جهت‌است که دولت برای‌حفظ‌خود‌محتاج بوسائل‌شدیدی مانند ترکیه میباشد، دلیل این‌قضیه وجود مفتشین‌دولتی و صندوقی است که مفتشین هرموقع میتوانند گزارشات اعمال مردم‌رادر آن صندوق‌بیاندازند واشخاص‌را متهم نموده تحت تعقیب‌قرار دهند. چه وسیلهٔ‌شدیدی!در چنین‌جامعه‌ئی حال اهالی چگونه خواهدبود ؟! هیئت زمامداران درعین‌حالی که‌مجریان‌قانونند قدرت وضع قوانین را نیزدارا میباشند پس خواهند توانست با اجرای اراده‌های عمومی کشوررا قرین بی‌نظمی و خراب کنند و چون قدرت قضاوت‌هم‌دارا میباشند با اجرای اراده‌های خصوصی خود نیز میتوانند افراد را ازبین ببرند ، در چنین وضعیتی اگرچه علائم ظاهری استبداد که حاکی از وجود یك پسادشاه ظالم است مشهود نیست معذلك وجود استبداددرهمه جا احساس‌میشود زیراتمام‌قدرت‌دریکجا جمع شده است.

بعضی ازپادشاهان‌اروپا باهمین‌رویه‌تمام‌امور مهمهٔ دولت‌را دردست دارند و هرپادشاهی که خواسته است مستبدانه حکومت کند اول‌تمام اراده‌ها رابدست‌خود گرفته‌است.

حکومت اشرافی موروثی در ایتالیا بااستبداد آسیا شباهت دارد ولی گمان نمیکنم بشدت‌آن‌باشد زیرا زیادی عدهٔ زمامداران گاهی زمامداری را در ایتالیا ملایمتر میکند و تمام‌اشراف همیشه متوجه یك منظور بخصوص‌نیستند دادگاههای مختلف تشکیل‌میدهند که همدیگر را تعدیل‌میکنندمثلادرونیز قوه تقنینیه‌باشورای عالی‌است، قوه مجریه‌با**پرگادی** و قوهٔ قضائیه با**کارانتی** هامیباشدمعهذا چون‌این دادگاهها ازیك‌هیئت تشکیل‌شده ودر واقع یك قوه‌محسوب میشوند دارای همان معایب هستند.

قوه قضاوت‌نباید بدست یك هیئت دائمی داده شود بلکه باید بعده‌ئی که از میان توده دربعضی اوقات سال برطبق مقررات قانون انتخاب میگردند تفویض

گردد وآنان دادگاههائی تشکیل دهند که دوام آن بسته بلزوم آن باشد ، در اینصورت قوهٔ قضاوت که در نظر مردم بسیار مهم است یك حرفهٔ دائمی‌نخواهد بود و در واقع غیر مرئی است و چون قضات همیشه جلو چشم مردم‌نیستند مردم از قضاوت میترسند نه از شخص قاضی و در عین حال قضاوت دردست دولت هم نیست .

در جنایات‌مهم باید متهم‌بتواند برطبق‌قانون قضات خودرا خود انتخاب کند و یا دست کم بتواند از میان اشخاصی که تعیین شده‌اند آنقدر رد کند که باقیمانده برگزیدگان خود متهم محسوب شوند[1] .

حتی قاضی باید دارای‌همان وضع‌متهم و ازهم‌مسلکان اوباشد تا متهم تصور نکند بدست کسانی افتاده که میل دارندنسبت‌باو اجحاف بکنند.

دو قوه دیگررا میتوان بـه هیئت‌های دائمی‌داد زیرا بر هیچ فرد بخصوص حکم فرمائی نمیکنند یکی ازآن دو قوه اراده‌عمومی‌ملت‌است و دیگری اجرای این اراده .

اما نباید این‌موضوع را ازنظر دور داشت که وقتی دادگاهها ثابت نباشند باید احکام بقدری ثابت و محکم باشند که همواره بمنزلهٔ یك متن قانون تلقی گردند چه‌آنکه اگراحکام عقیده شخصی قاضی باشد انسان در جامعه‌ئی زندگی خواهدکرد که درست نمیداند چه‌تعهداتی‌رابعهده گرفته‌است وهرلحظه ممکن‌است تغییر کند.

اگرقوهٔ مقننه بقوه‌مجریه حق بدهد اشخاصی را در هر مورد زندانی کند و

۱ــ این‌نظریه درامرقضاوت بخصوص درامورجنائی یك‌عدالت‌کامل‌رادربرداردونتیجهٔ آن‌اینست‌که بیگناهی‌ناروا بمجازات نخواهدرسید وبا کسیکه دراثر اتفاق یا سهو یا دفاع مشروع یاضروریات‌یا بالاخره‌تحریك‌احساسات گناهی‌مرتکب‌شده‌شدت‌مجازات‌اورا ازبین‌نخواهد برد وعلل‌مخففه بااوضاع واحوال‌اتهام‌دربارهاش رعایت‌میگردد و همچنین‌اگر متهمی دارای ارزش‌اجتماعی ووجودش‌برای خدمت بجامعه‌مفیدتراز اجرای‌مجازات‌است‌مورد‌معافیت‌یاتخفیف یاتعلیق‌مجازات‌قرارمیگیرد، برقراری هیئت‌منصفه‌درموقع‌رسیدگی بجرائم‌جنائی که در قوانین معمول‌است مبنای‌آن‌همین‌تعلیمات‌روح‌القوانین است‌وهمچنین‌اصول‌رسیدگی بجرائم مطبوعات که‌میبایستی‌باحضور هیئت‌منصفه‌بعمل‌آید ودرقوانین ما نیز منعکس‌شده‌است‌براساس این تعالیم استوارشده . مترجم

اشخاصی را که رفتار آنها ظاهراً درست ومعقول است بازداشت نماید آزادی دیگر وجود نخواهد داشت زیرا یك وسیلهٔ جابرانه برای اجحافات وتعدیات بیشمار است مگر اینکه رفتار اشخاص بقدری زننده و مظنون باشد که قانون آنرا مهم بشمارد در اینصورت اگر اینقبیل مردم بازداشت‌شوند درحقیقت آزادند زیرا فقط تابع قدرت قانون میباشند نه دستخوش اراده‌های فردی و همچنین است اگر قوه مقننه احساس کند دراثر یك توطئه‌سری یادر اثر تبانی با دشمنان خارجی دولت درخطر است آنوقت میتواند وبلکه میبایستی افرادمظنون راتوقیف کند واینقبیل افراد آزادی خود را موقةً ازدست میدهند تابرای همیشه آنرا حفظ نمایند ، این رویه یگانه وسیلهٔ عاقلانه‌ایست که میتواند جای استبداد جابرانه رابگیرد.

ازآنجائیکه در یك دولت آزاد هرفردی روح آزادی دارد وباید تحت ارادهٔ خویش باشد هیئت اجتماع توده هم بایستی دارای قوه‌ئی باشد که آن قوه با اظهار اراده خودبنام قانون برجامعه حکومت کند چون این ترتیب یعنی ابراز اراده‌های عمومی توده در کشورهای بزرگ غیرمقدور است ودر کشورهای کوچك هم معایب زیادی دارد پس کاری را که ملت جمعاً نمیتواند بکند باید بوسیله نمایندگان خود انجام‌دهد.

در هر محل عمده اهالی محل یك نماینده باید از بین خود انتخاب کنند زیرا اهالی محل احتیاجات شهر خودشان را بهتر ازاحتیاجات سایرشهرهای دیگر تشخیص میدهند ونیز دربارهٔ احتیاجات نزدیکان و همسایگان بهتر قضاوت‌میکنند تادر باب سایر هم‌میهنان دورخود در اینصورت اعضای هیئت مقننه نبایدبطور عموم ازمیان ملت انتخاب گردند بلکه در هرمحل انتخاب شوندگان باید از اهل محل باشند .

مهمترین مزیت نمایندگان اینست که قابلیت شور درامور رادارنددر حالی که آراء عمومی ملت این‌قابلیت راندارد، همین وضعیت‌است که برای‌دموکراسی عیب بزرگی‌بشمار می‌رود .

چون به نمایندگان دستورهای کلی داده‌میشود دیگر لازم نیست (بطوری که در شوراهای آلمان معمول بوده) راجع‌بهر کاری دستور بخصوصی بآنها داده شود .

راست است که‌درچنین‌صورتی‌ممکن‌است‌تصور شود که اظهارات نمایندگان کاملانماینده صدای‌ملت‌خواهدبود ولی‌این‌ترتیب موجب‌تطویل و تعویق‌کارهامیشود بعلاوه‌هر نماینده‌را فرمانبر سایر نمایندگان میکند و درمواقع‌فوری وفوتی هوا و هوس‌یکنفر تمام‌قوهٔ ملت‌رامتوقف‌خواهدنمود .

وقتی نمایندگان‌نماینده یك هیئت توده باشند (مثل‌انتخابات‌هلند) وانتخاب نمایندگان دردو درجه وغیرمستقیم‌باشد باید به‌آنانکه نمایندگان رابرگزیده‌اند حساب پس‌بدهند اما وقتی‌نمایندگان نماینده‌مستقیم‌شهرها وقصبات میباشندبطرزی که در انگلستان معمول‌است قضیه‌شکل‌دیگری‌پیدامیکند .

در تمام‌نواحی‌مختلفه همه‌افرادبایدحق‌رأی دادن‌برای انتخاب‌نمایندهٔ خود داشته‌باشند مگراشخاصیکه‌مشهور بفساد اخلاق ویا متجاسر بفسق‌بوده و یا سفیه و مهجور باشند .

دراغلب ازجمهوریهای قدیم‌یك‌عیب‌بزرگ وجودداشت و آن این بود که ملت حق‌داشت تصمیمات‌عملی که محتاج باجراست خود بگیرد اما ازانجام اینکاریعنی اجراکردن‌آن تصمیمات خود عاجزبودملت نباید رأساً در حکومت دخالت بکند مگر برای انتخاب نمایندگان . اینکار هم‌کاملا در دسترس او میباشد زیرا اگر اشخاص میزان دقیق استعداد رجال را نشناسند هر کسی آنقدر میفهمد کسی را که انتخاب میکند ازسایرین مطلع‌تر است یانه وبقدرکافی اطلاعات‌لازم را دارا هست یانه.

هیئت نمایندگان‌هم نبایستی‌برای اجرای‌تصمیمات عملی‌انتخاب شوند زیرا اینکاررا نمیتواندبخوبی انجام دهندآنهاباید فقط قوانین وضع‌بکنند و نظارت‌کنند قوانینی‌که وضع‌کرده‌اندخوب اجرا شود .

چون درهر کشوری‌همیشه‌اشخاصی وجوددارند که از لحاظ ثروت و نسب و افتخارات متشخص میباشند واگر باملت‌مخلوط‌شده‌مانندیگران فقط یك‌رأی‌داشته باشند آزادی مشترك برای‌آنها بمنزلهٔ‌بندگی خواهد بود وهیچگونه علاقه‌بدفاع آن نخواهندداشت زیرا اغلب تصمیمات برعلیه خودآنها میباشد پس بایدبه تناسب مزایائی که در کشور دارند سهم‌آنها در قوه‌تقنینیه مشخص و معین گردداینموضوع وقتی عملی میشود که آنها هم هیئتی تشکیل بدهند که حق داشته باشد از عملیات توده جلوگیری کند همانطوریکه توده حق دارد از عملیات اشراف جلوگیری نماید[1] .

باینطریق قوهٔ مقننه به دوهیئتی سپرده خواهدشد که یك‌هیئت از نمایندگان منتخبهٔ‌ملت ویك‌هیئت ازاشراف تشکیل شده‌است وهر یك از این دو هیئت مشاورهٔ جداگانه ونظریات ومنافع‌علیحده خواهندداشت .

ازسه قوه‌ئی که ذکر نمودیم قوهٔ قضائی‌دخالتی‌در دوقوهٔ دیگرندارد ، باقی میماندوقوهٔ دیگراین‌دوقوه هم احتیاج بیك‌قوه‌دارند که آنهارامنظم‌نموده‌وتعدیل کند، برای‌انجام‌این کارهمان‌قسمت‌ازهیئت تقنینیه که از اشراف تشکیل یافته است (مجلس‌سنا)کاملاصلاحیت‌دارد .

هیئت‌اشراف باید موروثی‌باشد(که بالطبع همینطور هم هست) زیرا دراین صورت بیشترعلاقه‌مند میشود و امتیازات رابهترحفظ مینماید ، زیرا این امتیازات بخوبی خود منفور ودر دولتهای آزاد همیشه خطر متوجه‌آنهاست این هیئت نباید قدرت امر کردن داشته‌باشد و قوانین وضع کند بخصوص در مورد قوانین مربوط باخذ پول و مالیاتها وازاین‌قبیل قوانین زیرایك‌قوهٔ موروثی همیشه‌میخواهدمنافع خصوصی‌خودرادنبال‌نماید و منافع‌عمومی توده‌رافراموش میکند .

در مواردی ممکن است علاقهٔ خاصی‌قوانین‌را فاسدکند و تولید معایب و

۱ـ این‌است فلسفهٔ تشکیل‌مجلس‌سنا که درکشورهای مشروطه و دموکراسی و قوه قانونگزاری بمجلس شورای ملی و مجلس‌سنا هردو سپرده میشود . مترجم

مفاسدی نماید پس سهم اشراف در قوه تقنینیه همان قدرت جلوگیری‌آنست که تصمیمات دیگران را الغاء کند وبدیهی‌است کسی که حق‌منع دارد حق تصویب‌هم دارا میباشد یعنی‌تصویب اوهمانست که اعلام میدارد ازحق منع خود استفاده‌نکرده وازآن حق عدول کرده است این حق راتریبون‌های رم داشتند .

منظورازجمله وضع‌قوانین‌آنست که حق‌امر کردن رابخودی خود داراباشد وبتواند امر دیگران را هم‌جرح و تعدیل کند پس قدرت وضع‌قوانین‌ازوظایف و مختصات مجلس‌ملی‌توده وقدرت جلوگیری‌ومنع وتصویب‌قوانین اختصاص‌بمجلس اشراف (مجلس سنا) خواهدداشت .

قوهٔ مجریه باید همیشه دردست پادشاه باشدزیرا این قسمت از حکومت که همیشه محتاج به‌عملیات‌آنی‌وفوری‌است بوسیله یکنفربهتراداره میشود تابمشارکت چندنفردرصورتیکه قوهٔ مقننه عکس اینست وغالباً بوسیله چند نفر بهترمنظم وبیشتر بررسی میگردد تا بوسیله یکنفر.

اگرپادشاه وجود نداشته باشد وقوهٔ مجریه بدست یك‌عده اشخاصی که بین هیئت مقننه انتخاب شده‌اند تفویض گردد وچند نفر درهر دوقوه سهیم شوندآزادی وجود نخواهد داشت ، زیرا هر دو قوه یکی‌میشود و معایبی که سابقاً گفتیم دربر خواهد داشت .

اگر هیئت مقننه مدت مدیدی تعطیل گردد و جلسات خود را تشکیل ندهد یکی ازدوعیب بزرگ پیداخواهد شد یاقوهٔ مجریه تصمیمات قانونی راخود گرفته ومطلق‌العنان میشود ویا اساساً تصمیمات قانونی وجود نخواهد داشت ودولت دچار هرج ومرج میگردد .

هیئت تقنینیه نبایستی همیشه دورهم جمع شوند و دائماً تشکیل جلسه بدهند بلکه باید فواصل معینی بین جلسات تشکیل واجتماع آنها باشدکه نهزیاد طولانی و نه زیاد متوالی باشد چه آنکه اگر متوالیاً دور هم جمع شوند علاوه بر اینکه برای نمایندگان اسباب زحمت است مقدار زیادی وقت قوه مجریه صرف دفاع خواهد شد وهمیشه متزلزل بوده و در فکر اجرا نمیباشد بلکه دائماً در مقام حفظ

www.ketabha.org

حقوق و امتیازات خود میباشد ومیخواهد امتیازاتی که ازحیث اجرادارد درمقابل مجلس حفظ ودفاع کند.

هیئت تقنینیه نبایستی برای همیشه انتخاب‌شود ودورهٔ قانونگزاری غیرمحدود باشد وتجدیدنگردد، زیرادر چنین وضعیتی اغلب کارنمایندگان این خواهد شد که بجای نمایندگان متوفی نماینده جدیدی بگذارند و وقتی متوالیاً هیئت‌های مقننه جای یکدیگررا گرفتند و ملت‌در تجدیدانتخاب مداخله‌ای نداشته‌باشد وقتی‌به‌بینند نمایندگان فاسد گردیده‌اند دچار یأس و نومیدی‌خواهدشد ویا نسبت‌بآنها خشمگین و غضبناك‌شده و دیگر امیدی بقوانین موضوعهٔ آنها نخواهد داشت ولی اگر دورهٔ انتخاب‌مدت‌محدودی داشته باشد در چنین موارد و همچنین وقتی که ملت نسبت بهیئت تقنینیه بدبین شده امیدواری او معطوف به هیئت‌آینده‌میشوداما اگر همیشه همان‌هیئت باقی‌باشد معایبی که گفتیم‌دربردارد.

هیئت مقننه نبایستی بدستجات جداگانه دور هم جمع شده اظهار عقیده نمایند زیرا در چنین صورت فرض میشود هر قسمتی دارای اراده بخصوص میباشد.

هیئت مقننه باید همه باهم در یکجا جمع شوند در غیر این صورت نمیتوان گفت هیئت مقننهٔ حقیقی کدام است قسمتی که دور هم جمع شده یا قسمتی که حضور نیافته.

برای اجتماع‌هیئت‌مقننه باید اوقات مناسبی تعیین‌شود تا نسبت بکیفیاتی که ازآن اطلاع حاصل میکند وقت اجتماع و مدت دوره اجلاسیه بطرز رضایت‌بخشی مقرر گردد وبتواند در اطراف موضوعاتی که طرح میشود با فراغت بحث کند.

هیئت مقننه حق انحلال‌خودرا نداردا گر این‌حق راداشته باشد (گو اینکه ممکن‌است هرگز چنین‌کاری نکند) در صورتیکه بخواهد برعلیه قوهٔ مجریه قیام کند این‌حق‌خطرناك خواهدبود.

قوه مجریه بایدحق داشته باشد جلو عملیات قوه مقننه را بگیرد اگر چنین حقی مقرر نگردد قوه مقننه شکل استبداد را پیدا خواهد کرد وهر گونه‌قدرتی را ممکن‌است بخودداده وتمام قوای دیگررا نابودنماید.

اما عکس این قضیه، قوه‌مقننه نباید جلو قوه مجریه‌را بگیرد زیرا اجرا خودبالطبع محدودهست وبمحدود ساختن‌آن فایده‌ئی مترتب نیست‌بعلاه‌قوه‌مجریه همیشه نسبت بامور بطور موقت اجرا میشود[1].

قوهٔ مقننه باید نسبت‌باعمال‌قوهٔ مجریه قضاوت کند وبه‌بیند قوانینی که‌وضع نموده بچه طرز اجرا میشود[2].

اما بایدمتوجه بوداین حق نظارت نبایستی بقوهٔ مقننه اجازه بدهد نسبت به شخص یا رفتار کسی که اجرا کننده است اظهارنظر کند زیراشخص او باید مقدس باشد و این‌تقدس‌برای دولت لازم‌است‌تا هیئت مقننه بدبین وجابر نگردد واگر او متهم‌شد یامورد سوءظن قرار گرفت دیگر آزادی وجود نخواهد داشت بلکه یك جامعه غیر آزادمیباشد.

چون‌اجرا کننده نمیتواند هیچ‌چیز را بد اجرا کند مگر اینکه مشاوران و رایزنان او بدباشندآنوقت اگرعملیات اجرائی بدشدباید رایزنان‌را که در واقع وزیران‌هستند ومسئول میباشند مؤاخذه وتنبیه کرد، وزیران از لحاظ داشتن سمت وزارت‌ازقانون وقاعده خوششان نمیآید ولی‌بهرحال‌ازلحاظ انسانیت‌قانون‌رامحترم میشمارند و تشویق میکنند[3].

اگرچه‌بطور کلی‌قوه‌قضائیه‌نبایستی‌بهیچ قسمتی‌ازقسمتهای قوه مقننه مربوط باشد ولی درسه مورد این‌حکم کلی استثنائی‌دارد این مواردمربوط‌بمنافع‌خصوصی

۱ـ قدرت وکلای مجلس سنای‌رم‌معیوب‌بودزیرانه‌تنها ازقانونگزاری بلکه ازاجرای قانون‌هم‌ممانعت‌میکردند واین‌قضیه باعث‌بدبختیهای بزرگ‌دررم‌شد.

۲ـ این‌نظارت‌دریك‌دولت آزادمثل‌دولت‌رم به‌قوه‌مقننه‌داده شده‌بودواین‌امرمزیتی‌بود که دولت‌رم‌نسبت بدولت‌کرت ولاسدمون‌داشت‌زیرا درآنجا**افورها**و**کسم‌ها**راجع بطرزاداره امور خودحساب‌پس نمیدادند.

۳ـ**حکومت گنید**قانونش‌اجازه‌نمیداد **آمیمون**ها یعنی‌زمامدارانی که‌همه‌ساله‌ملت‌انتخاب می‌کردند حتی‌پس‌ازخاتمه‌مأموریت‌موردمؤاخذه وبازپرسی‌قرارگیرندوملت نمی‌توانست‌درباره مظالمی که باوشده‌اززمامداران‌مؤاخذه نموده وحساب‌پس‌بگیرد.

متهمین است که مورد تعقیب ومحاکمه قرار میگیرند :

اول ــ چون رجال و بزرگان همیشه مورد حسد میباشند اگر توده آنها را محاکمه کند ممکن است بخطر بیفتند وحتی از امتیازاتی که کوچکترین فرد در کشور آزاد دارا میباشد محروم گردند پس نباید آنهارا درداد گاههای معمولی ملت محاکمه کرد بلکه باید در حضور قسمتی ازهیئت تقنینیه که از اعیان باشندآنانرا محاکمه نمود[1] .

دوم ــ ممکن است گاهی پیش آید که قانون در بعضی موارد زیاد سخت باشد زیرا قانون درعین‌حالی که واضح است مبهم نیز میباشد وقضات نمیتوانند شدت یا سختی قانون‌راتعدیل کنندآنان فقط زبان‌قانون هستند، درچنین صورتی برای‌تعدیل قانون مداخله هیئت تقنینیه لازم میباشد چه‌آنکه اختیار تفسیرقانون ویا تعدیل آن مختص قوه مقننه است وفقط اوحق‌دارد قانونرا بنفع‌قانون تعدیل کند ویا کمتراز آنچه قانون امرمیکند مجازات دهد .

سوم ــ بازهم ممکن‌است یك‌فردی درامورعمومی بحقوق مردم تجاوز کرده مرتکب تبدکاریهائی‌بشود که قضات دادگاه نخواهند ویانتوانند باو کیفر بدهند در اینصورت برای حفظ حیثیت ملت وامنیت افراد باید مجلس شورایملی در مجلس سناطرح ادعا نماید چه‌آنکه قوه مقننه بطور کلی‌نمیتواند دراین‌قبیل موارد ساکت بماند زیرا ازلحاظ نمایندگی‌ملت‌طرف‌مرتکب‌است وبایستی برعلیه اوادعا کند از طرفی‌هم‌درمقابل دادگاههای‌عادی که ازمقنن پائین‌تر هستندوبوسیله‌قدرت‌خودمقنن بوجودآمده‌اندنمیتوانند متهم‌راتعقیب کنند پس‌باید درمجلس سنا که بمنزله‌دادگاه تلقی‌میگردد ودرچنین موارد نه‌منافعی‌دارد ونه‌تقاضاهائی که درباره متهم‌اعمال نظر بخصوصی‌بکند ادعانماید اینهم مزیت این‌نوع حکومت‌است‌نسبت باغلب‌جمهوریهای قدیم که درآنها ملت هم قاضی بود هم‌مدعی .

۱ ــ منظورمؤلف ازرجال و بزرگان درانجا همان وزراء مسئول میباشد وا کنون نیز اصول قانون محاکمات وزراء که با اطلاع مجلس و هیئت تقنینیه بعمل میآید و بازپرسی‌های مقدماتی رامجلس میکند ناشی‌ازهمین مبانی وتعلیمات است . مترجم

بطوریکه گفتم قوهٔ مجریه باید بوسیلهٔ حق جلوگیری درقانونگزاری سهیم باشد درغیراینصورت ازامتیازات خودمحروم خواهدشد. اما اگرقوه مقننه در قوهٔ اجرائیه شرکت کند قوهٔ مجریه را ازبین خواهدبرد و همچنین است اگر پادشاه بخواهد بمناسبت اختیاراتخاذ تصمیمی که دارد درقانونگزاری شرکت کند درچنین صورتی‌آزادی وجودنخواهد داشت، ولی‌ازطرفی‌هم‌برای‌دفاع ازحقوق خودش‌باید درقانونگزاری شرکت داشته باشدآنوقت این شرکت بوسیله حق منع کـه اعلام، تصویب ویاعدم استفاده ازاین حق است اعمال‌میشود[1] .

علت اینکه حکومت روم تغییر کرداین‌بود که مجلس‌سناقسمتی ازقوهٔ‌مجریه رادردست داشت وشرکت‌آن محدود بحق منع نبود .

اینست سازمان حکومتی که ما ازآن بحث میکنیم[2]، درهیئت مقننه‌ئی که از دوقسمت‌ترکیب یافته‌است وباهم مربوط میباشند یك‌قسمت‌آن ازافراط جلوگیری میکند و هر دو آنها وابسته بقوه مجریه و آنوقت قوهٔ مجریه هم وابسته بقوهٔ مقننه است این سه‌قوه که بیکدیگر وابسته‌اند میبایستی‌عملیات یکدیگررا تعدیل کنند و فعالیت وتندروی‌همدیگررامبدل برکود وملایمت نمایند اماچون بواسطه حرکت الزامی اشیاء مجبورند پیش‌بروند ناچارباتفاق‌هم پیش خواهند رفت .

قوه مجریــه چون فقط بوسیله حق جلوگیری در قانونگزاری سهیم است نمیتوانــد در شور مسائل شرکت کند ، حتی چندان لزومی هم نداردکــه قوهٔ مجریــه قضایا را پیشنهاد کند زیرا چون اوهمیشه می‌تواند تصمیمات را رد کند پس خواهد توانست اصلا پیشنهادی نکند یا تصمیماتی راکـه خود تنها مایل است پیشنهاد کند .

در بعضی از اجتماعات قدیم که مجموع ملت در امور شور میکردنــد قوه مجریه امور را پیشنهاد و با ملت شور می‌نمود این رویــه برای آن ترتیب

۱ ــ مؤلف‌توشیح قوانین را که ازطرف پادشاه بعمل میآید درانجاحق منع وعدم‌استفادهٔ ازآنرا تصویب وتفسیرنموده‌که باصطلاح مامنحه گفته میشود.

۲ ــ مقصود سازمان دولت انگلستان است . مترجم

www.ketabha.org

خوب بود چه آنکه اگر غیر از این بود هرج و مرج عجیبی در تصمیمات پیش میآمد .

اگر قوهٔ مجریه راجع باخذ مالیاتهای عمومی رضایت ملت را جلب ننماید آزادی وجود نخواهدداشت زیرادرچنین‌موارد قوهٔمجریه مهمترین نقطه‌قانگزاری رابعوض قوه مقننه در دست خواهد گرفت و همچنین اگر قوهٔ مقننه برای همیشه راجع‌باخذمالیات‌های عمومی‌تصمیم‌بگیردبازهم ملت درمعرض ازدست دادن آزادی خواهدبود بلکه بایدسال بسال اینکارانجام شود[1] ونیز اگرچنین حقی‌برای همیشه دردست قوه مجریه‌باشد دیگر تابع قوه مقننه نخواهدبود .

قوه‌مقننه نظارتی را که درباره نیروی نظامی کشور دارد باید برای هر سال تجدید وتصمیمات خودرا سال بسال اعلام کند نه‌آنکه برای همیشه یکدفعه نظارت کند، تااینکه قوه‌مجریه که نیرورا دردست داردنتواند ظلم واجحاف نماید بعلاوه افراد ارتش که باختیارقوهٔ مجریه گذارده میشوند باید ازبین‌توده تشکیل شده و دارای روح توده باشند .

در رم تازمان **ماریوس** دو وسیله بود که ارتش ازبین توده تشکیل‌شود :

یکی‌اینکه افراد ارتش فقط برای یکسال استخدام میشدند وشرط استخدام آنها در ارتش این بود که باندازهٔکافی دارائی‌داشته باشند تا بتوانند درباره رفتار خود در مقابل سایرین جواب بدهند دیگر آنکه اگراستخدام افراد ارتش دائمی میشدوسربازان سپاه ازمردمان طبقات پائین‌تشکیل میگردید قوه‌مقننه هرلحظه که اراده‌میکرد میتوانست آن‌سپاه رامنحل نماید دراینصورت‌سربازان‌با مردم غیرنظامی

۱ــ مؤلف معتقد است مالیات بایدنسبت بوضعیت حال مردم وعوایدآنها وپیشرفتها و احتیاجات ملت سال‌بسال تعیین‌گردد ودرضمن قانون بودجه نسبت بمیزان وطرز وصول‌عواید هرسال‌تجدیدنظربعمل‌آید نه‌اینکه یك میزان مالیات‌برای همیشه ازملت‌گرفته شوداین‌دستور درعین حالیکه جنبه اجتماعی‌داردجنبه اقتصادی هم‌دارد وبنیه وتوانائی‌اقتصادی ملت هرسال ازنظرمقننین میگذرد ولی‌در کشور مامیزان درآمدرا همیشه باپیش‌بینی ارقام ومبلغ‌آن روی مأخذسال‌قبل درنظر میگیرند ودربودجه‌ها دیده‌نشده درباره نوع مالیات یامیزان اخذآن از مردم‌سال‌بسال نظری داده شود . مترجم

مخلوط شده اردوگاه وسربازخانه ودژهای جنگی درمیان مردم بود .

ارتش همینکه تشکیل شد نباید مستقیماً تحت اوامرقوهٔ مقننه باشد بلکه‌باید تابع قوهٔ مجریه باشدچه‌آنکه این امرناشی‌ازطبیعت شیء است وکار ارتش بیشتر عمل است نه مباحثه .

چون اصولا طرز فکر بشر اینطور است که بجسارت بیش از محبوبیت وبفعالیت بیش از احتیاط و بزور بیش‌از پند اهمیت می‌دهد ارتش با نظر تحقیر بمجلس می‌نگرد ولی‌افسران خود را محترم میشمارد ارتش باوامرصادره ازطرف هیئت واشخاصی که‌آنان را ترسو می‌پندارد وشایسته فرمان دادن برخود نمیداند وقعی نمیگذارد باین جهت بمحض اینکه ارتش تابع هیئت مقننه بشود حکومت نظامی خواهد شد و اگر عکس این قضیه پیش بیاید نتیجه آن کیفیات و اوضاع خارق‌العاده‌ئی خواهد بود باین دلیل‌است که ارتش مرکب ازچندین سپاه‌است که شهرهای‌بزرگ استحکاماتی هستند که فقط باوضعیت خاص خود ازآنها دفاع‌میشود واحتیاجی بارتش ندارند .

هلند وضعیت ارتشش از **ونیز** بهتر و بیشتر در امان است زیرا نیروئی را که طغیان کند ازگرسنگی میکشند ویاغرق میکنند ارتش همیشه در شهرپادگان ندارد که‌افراد بتوانندبسهولت‌آذوقه واحتیاجات خودراازمردم‌بدست بیاورندبلکه درصحراها و بیابانها میباشد بنابراین آذوقه و وضع تهیه‌آن برای ارتش بی‌ثبات وناچار مطیع میباشند اگرموقعی که‌هیئت‌مقننه بارتش حکمفرمائی میکند کیفیات مخصوصی حکومت رامانع‌ازاین‌شود که بوضعیت نظامی درآید کشور دچارمفاسد ومعایب دیگری میگردد ویکی‌ازاین دووضعیت پیش می‌آید: یاباید ارتش‌حکومت را ازبین‌ببرد ویاحکومت ارتش راضعیف کند این وضعیت هم‌علت واضحی‌داردزیرا ازهمان ضعف دولت تولید گردیده است .

اگر بتألیفات **تاسیت** درباب رسوم‌وعادات ژرمن‌ها مراجعه شود خواهیم‌دید این سبك حکومت سیاسی راآنان بنانهاده واین رویه‌های پسندیده ابتدا درجنگلها

پیدا شده است و سایرین از آنان اقتباس کرده‌اند.

دولتهای معظم قدیم **رم، کارتاژ، لاسدمون** برای این نابود شدند که قوهٔ مقننه از قوهٔ مجریه بیشتر فاسد شده بود این دولت هم وقتی تلف میشود که قوهٔ مقننه بیش از قوهٔ مجریه فاسد شود، آن وقت است که آزادی خود را از دست خواهد داد[1].

فصل هفتم

مشروطیتهائی که ما میشناسیم

در سایر مشروطیت های اروپا بر خلاف انگلستان آزادی سیاسی بمعنای حقیقی وجود ندارد بلکه منظور آنها فقط افتخارات دولت و پادشاه و مردم میباشد و از این روح افتخار یك نوع روح آزادی تولید میشود که در این کشورها کارها را بهمان نسبت و همان اهمیت و عظمت انجام میدهد و شاید بهمان اندازه هم در خوشبختی مردم کمك نماید که آزادی حقیقی کمك خواهد کرد.

قوای سه گانه از روی نمونه انگلستان که در فصل قبل تعریف کردیم تشکیل نگردیده بلکه هریك از این سه قوه بطرز مخصوصی استقرار یافته و تقسیم شده است و کم و بیش بآزادی سیاسی نزدیك هستند ولی آن آزادی کامل را در بر ندارند باز هم خوب است زیرا اگر این اندازه هم آزادی نباشد حکومت مشروطه وجود نخواهد داشت و مبدل باستبداد میشود.

۱ــ از تاریخ تألیف کتاب تاکنون قریب دوقرن گذشته و دیده شده است روز بروز بر عظمت واقتدار دولت انگلستان افزوده شده و اقتدارات ملی و قوه مقننه تقویت گردیده تا حدی که دولت درمقابل اراده ملت و اقتدارات ملی و قانون مطیع و تمام اعمالش زیر نظر قوه مقننه است پس ثابت میشود فرض مؤلف درست بوده است زیرا اگر قوه مقننه فاسد شده بود این عظمت واقتدار و آزادی سیاسی را پیدا نمیکرد. مترجم

فصل هشتم

چرا قدیمی‌ها راجع بمشروطیت فکر روشنی نداشتند

قدیمیها طرز حکومت اشرافی و همچنین حکومتی که بر اساس قوهٔ مقننهٔ نمایندگان ملت تشکیل شده باشد نمیشناختند و بآن کمتر آشنائی داشتند.

جوامع یونان و رم شهرهائی بودند که هریك حکومت مخصوصی داشته و در میان چهاردیوار شهر محدود بودند.

قبل از آنکه رومیها تمام جوامع مختلف را درخود مستهلك نمایند تقریباً در هیچ جای اروپا **(ایتالیا، گل، اسپانی، آلمان)** پادشاه وجود نداشت اینها همه ملتهای کوچك و جوامع کوچکی بودند.

افریقا هم تابع دولت بزرگ نبود، آسیای صغیر را یونانیها اشغال کرده بودند، و بالاخره هیچ نمونه‌ئی از انجمن‌های دولتی و نمایندگان شهرها وجود نداشت تنها دولت مقتدر بزرگ در آسیا ایران بود که تمرکز حکومت و اقتدار و عظمت دولت را داشت.

با اینکه میتوان گفت جمهوریهای متحده از ملل کوچك تشکیل میشد و چندین شهر نمایندگانی بانجمن میفرستادند ولی حکومت مشروطه باطرز فعلی و سازمان و تشکیلات امروزه وجود نداشته است.

اکنون چگونگی تشکیل اولین نقشهٔ حکومتهای مشروطه را که میشناسیم بیان میکنیم که چگونه دولت مشروطه بوجود آمده است.

ژرمنهای اولیه که امپراطوری روم را تسخیر کردند چنانکه میدانیم خیلی آزاد بودند و نوشتجات، و آثار تاسیت این موضوع را ثابت میکند.

ژرمنهای فاتح که در کشور روم پراکنده شده بودند اغلب در صحاری زندگی میکردند در شهرها و دهات کمتر بودند وقتی در ژرمانی بودند تمام ملت میتوانستند دورهم جمع شوند ولی وقتی برم رفتند دیگر نتوانستند اینکار را بکنند

وچون عادت داشتند در امور خود باهم شور کنند بهمان سبك سابق ژرمانی بوسیله نمایندگان خود این‌کاررا انجام دادند ازهمین جامبدأ حکومت **گوتیك**[1] در نزدما شروع میگردد .

در بدوامر حکومت مخلوطی‌ازحکومت اشراف ومشروطه بود ولی عیبی که داشت اکثریت توده درحکم غلامان بودند این‌حکومت بخودی خوداستعداد بهتر شدن راداشت و کم کم عادت شد که غلامان راآزاد کنند وبعد بزودی آزادی‌مدنی ملت وامتیازات اشراف و روحانیون وقدرت سلاطین طوری باهم وفق‌داد که گمان نمیکنم در روی زمین حکومتی باعتدال حکومت‌های اروپا مادامی که این‌طرز را دارا بوده‌اند وجود نداشته است .

در عین حال بسیار عجیب است کـه فساد حکـومت یك ملت فاتح بتواند بهترین نـوع حکومتها راکـه تصور آن را انسان نمی‌توانـد بکند بوجود آورده باشد .

فصل نهم

طرز فکر ارسطو

ارسطو وقتی ازحکومت پادشاهی مشروطه بحث‌میکند بطورواضح دچار اشکال میگردد ومعلوم میشود درست ماهیت آنرا استنباط نکرده است زیرا اوپنج‌قسم‌حکومت‌می‌شمارد **ارسطو** حکومت‌هارا ازروی بعضی‌چیزهای جزئی مثل فضائل یا معایب پادشاه یا مسائل خارجی از قبیل غصب حکومت ویا ستمگری یا وراثت و امثال این موجبات تشخیص داده نه از روی شکـل سازمان اساسی آنها . ارسطو حکومت امپراطوری **ایران** و دولت پادشاهی **اسپارت** را جزء حکومت‌های مشروطه شمرده است درصورتیکه ایران یك‌امپراطوری استبدادی و اسپارت یك حکومت جمهوری بود .

۱ـ حکومت **گوتیك** عبارت ازحکومت مدنی‌وسیاسی‌سه سلسله معروف فرانسه است‌که برپایه اصول ومقررات ونظم مستقرگردیده‌اند وهریك‌ازآنها رابنام مخصوصی می‌خوانند‌اولی **مرووتژین** دومی‌**کارلوونژین** سومی‌**کاپسین** ومجموع‌آنها را حکومت‌گوتیك **میگویند**. مترجم

علت این‌طرزفکرعدم شناسائی‌به‌تقسیم سه‌گانه‌درحکومت یکنفری‌بوده‌است و نمیتوانستنددرباب حکومت مشروطه درست فکر کنند .

فصل‌دهم

طرز فکر سیاسیون دیگر

آریباس پادشاه‌**اپیر** برای‌تعدیل‌حکومت یکنفری غیراز جمهوریت وضع دیگری تصور نمی‌نمود.

مولوس ها که نمیدانستند چگونه این‌حکومت راتعدیل کنند دو پـادشاه درست کردند وبا این‌ترتیب‌دولترا بیشترضعیف‌نمودند.

آنها میخواستند دورقیب درست کنند ولی‌دو دشمن تراشیدند زیراوجود دو پادشاه دریك‌کشور قابل تحمل ودوام نیست مگر در لاسدمون ، برای آنکه در لاسدمون پادشاه شخصأ دولت رابوجودنمیآورد بلکه‌خودمطیع‌قانون وجزوسازمان دولت بود .

فصل یازدهم

پادشاهان ازمنۀ قهرمانی نزد یونانیان

درازمنۀ قهرمانی نزد یونانیان یکنوع مشروطیت ایجادشد که دوامی‌نکردزیراآنانی که خدماتی بملت کرده بودند مثلا اختراع‌هنری کرده یا برای ملت‌جنگیده ویامردم‌راجمع‌آوری نموده و اراضی‌بآنها داده‌بودند وقتیکه پادشاه میشدند سلطنت را برای خـویشتن بچنگ‌میآوردند وبرای اولادخودبارث میگذاشتندآنوقت‌آنها هم‌روحانی بودندهم قاضی وهم‌پادشاه، این‌سبك‌یکی ازپنج‌قسم‌حکومت مشروطه‌است که‌ارسطونام‌میبرد این‌یگانه حکومتی بود که‌برطبق‌آن‌میتوانستندطرزتشکیل‌حکومت‌مشروطه‌راخود درفکر مجسم‌کنند ولی نقشۀ آن با سبك مشروطیت‌های امروزی تفاوت بسیاری داشته است.

قوای سه‌گانه در این حکومت طوری تقسیم شده بوده است که قوۀ مقننه

دردست ملت وقوهٔ مجریه وقضائیه‌دردست پادشاه‌بوده درصورتی که‌درمشروطیت‌های امروز پادشاه قوه‌مجریه و قسمتی‌از مقننه‌رادردست دارد ولی قضاوت نمیکند .

در حکومتهای ازمنه قهرمانی که قوای سه گانه خوب تقسیم نشده بود مشروطیتها دوام نمیکرد زیرا بمحض اینکه قوهٔ مقننه بدست مردم داده‌میشد روی کوچکترین هوسی سلطنت را بهم میزدند ، آری این‌طور است ، یك‌ملتی که قوهٔ مقننه‌رادردست دارد و دریك شهر کوچك زندگی میکند معایب سازمان حکومتش بیشتر آشکارمیگردد .

شاهکار قانونگزاری اینست که قوه قضاوت را ببهترین وجهی برقرار کنند مثل‌یونان که این رویه را بخوبی‌عمل کرد اما اگر قضاوت در دست کسی قرار بگیرد که قوهٔ مجریه هم دردست دارد آنوقت به بدترین وجهی قرار گرفته‌وازاین جهت پادشاه برای ملت خطرناك خواهدشد ازطرفی‌هم‌اگرپادشاه درقانونگزاری مداخله نداشته باشد نمیتواندازخوددفاع کند باین جهت پادشاهان درحکومتهای قدیم بیش از حد لزوم قدرت داشتند و در عین حال نمی‌توانستند از خود دفاع کنند .

در ازمنهٔ قدیم هنوز نفهمیده بودند که‌شغل‌حقیقی‌پادشاه‌چیست و نمیدانستند که‌پادشاه باید قضات را تعیین نماید نه‌اینکه خودش شخصاً قضاوت کند باین جهت مفهوم مخالف این‌عمل‌یعنی قضاوت‌پادشاه سبب گردید که‌حکومت یکنفری‌غیرقابل تحمل شود وبالاخره تمام‌پادشاهان جابرازیونان رانده شدند.

یونانیان تقسیم سه‌قوه‌رادرحکومت‌یکنفری تصور نمیکردند واین‌طرزتقسیم را درحکومت چندنفری‌برقرارساخته‌آنرا حکومت **پلیس** مینامیدند.

فصل دوازدهم

در حکومت پادشاهان روم

قوای سه‌گانه‌چگونه تقسیم‌شدند

حکومت پادشاهان روم با حکومت پادشاهان ازمنهٔ قهرمانی یونان‌شباهت داشت ولی‌آنهم مثل آنها بواسطهٔ عیب عمومی خود سقوط کرد.

درعین حال این‌حکومت‌ها بخودی خود و مطابق طبیعت مخصوص خویش خیلی خوب‌بود.

برای شناساندن این حکومت‌ها حکومت پنج پادشاه اولی و حکومت ، **سرویوس‌تولیوس** و **تارکن** را تعریف میکنم:

در زمان‌سلطنت‌پنج‌پادشاه اولیه مجلس‌سنابزرگترین‌سهم را در انتخاب‌داشت و تصاحب‌تاج وتخت انتخابی بود . پس‌ازمرگ‌پادشاه‌سنا بررسی‌میکرد که‌آیاباید شکل حکومتی‌را که برقرار است‌حفظ نمود یانه ؟ اگرحفظ آنرا صلاح میدانست یکنفر از زمامداران را از افراد هیئت خود تعیین میکرد که او پادشاه را انتخاب کند بعد میبایستی سنا این انتخاب را تصویب کند و سپس ملت هم تأیید نماید و **اوسپیس** ها[1] صلاحیت‌اورا تضمین‌بکنند اگریکی از این‌شرائط‌ناقص بودمیبایست انتخاب دیگری‌بعمل‌آیدیعنی این‌جریان‌ازنو تجدید گردد .

اساس حکومت مشروطه و اشرافی وملی‌بود، هم‌آهنگی قوه‌ها بطوری بود که درزمان پادشاهان اولیه نه‌حسادت دیده میشد ونه‌نزاع، پادشاه بارتش فرمان میداد ونظارت‌قربانیها را هم‌خودعهده‌دار بود وقدرت قضاوت درامور مدنی وجنائی رانیزداشت، مجلس‌سنارااحضار میکرد، ملت‌را جمع مینمود بعضی امور را بملت پیشنهادمیکرد وبعضی‌را بامجلس‌سنامتفقاً حل مینمود.

مجلس سنا قدرت زیادی داشت پادشاهان غالباً سناتورها رابرای‌قضاوت با خود شرکت میدادند و هیچ‌کاری‌را تصویب نمیکردند مگر اینکه قبلا در مجلس

۱ـ منجمین و ساحران‌که طالع سعد ونحس‌را میدیدند اوسپیس‌نامیده میشدند. مترجم

www.ketabha.org

سنا مورد بحث واقع‌شده‌باشد، ملت‌حق داشت زمامداران‌را انتخاب کند و بقوانین جدید تن در دهد یعنی آنها را تأیید کند. وقتی پادشاه اجازه جنگ وصلح میداد ملت آن را اعلام میکرد ، ملت قوه قضاوت نداشت ووقتی **تولوس هوستیلوس** قضاوت **هوراس** را بملت واگذار کرد دلائل مخصوصی داشت که **دنیس** آنها را شرح میدهد .

سازمان اساسی حکومت در زمان‌سلطنت **سرویوس‌تولیوس** تغییر کرد زیرا مجلس سنا در انتخاب اوبهیچوجه شرکت نکرده بود واوبوسیله ملت سلطنت خود را اعلام‌نمود این پادشاه قضاوت‌های مدنی و حقوقی را از سرخودباز کرد و فقط قضاوتهای جنائی وجزائی‌را برای خود نگاه داشت تمام امور را بملت مستقیماً عرضه‌میداشت بار عوارض را ازدوش توده برداشته وسبك‌نمود وتمام‌رابدوش‌اعیان گذاشت وبا این‌ترتیب هرقدر قدرت‌پادشاهی‌خود واقتدارمجلس سنا راکم‌میکرد همان اندازه برتوانائی توده میافزود ، ولی **تارکن** درست نقطه‌مقابل‌اوبود**تارکن** را نه‌مجلس‌سنا انتخاب کرد و نه ملت، تارکن سرویوس تولیوس‌رابنظریك غاصب نگاه میکرد وتاج‌را مانندیك حق موروثی تلقی مینمود واغلب سناتورها را نابود کرد و با بازماندگان آنها هم هیچگونه مشورت نمیکرد و حتی در قضاوت‌های خود آنها را دعوت نمی‌نمود رفته رفته قدرت او زیاد شد قدرت ملت را هم غصب کرد وبدون شرکت ملت قانون وضع نمود و حتی برعلیه خودملت قوانینی وضع کرد .

اما بایدمتوجه‌بود دراین قدرت چیزی که منفوربود منفورترشدزیرا**تارکن** قوای سه‌گانه‌را در وجودخود جمع کرد ولی بالاخره ملت متوجه گردید که حق قانونگزاری باملت‌است نه با او آنوقت**تارکن** نابودشد.

فصل سیزدهم

نظریات کلی راجع بدولت روم

پس از اخراج پادشاهان

هیچوقت انسان نمیتواند از رومی‌ها دست بکشد امروز هم در پایتخت آنهاکاخ‌های تازه را میگذارند و بجستجوی ویرانه‌ها میروند عظمت روم قدیم و آثار باستانی آن بقدری است که چشم ازمشاهده‌آن سیر نمیشود انسان درعین‌حالی که روی میناکاری چمنها استراحت‌نموده ومشغول‌تماشاست‌دوست دارد سنگ پاره‌ها و کوه‌های‌قدیمی‌راتماشا کند .

خانواده‌های اعیان در هرزمانی امتیازاتی‌داشتند این تشخصات که درزمان پادشاهان اهمیت‌داشت بعدازاخراج آنان اهمیت زیادتری پیدا کرد. این موضوع حسادت عوام راتحریك مینمود و میخواستند اعیان را تحقیر کنند . از این جهت ایرادات مردم متوجه سازمان اساس حکومت میشد بدون اینکه حکومت‌راضعیف کنند زیرا شرط اینکه اولیای امور اقتدارات خود را حفظ نمایند تنها اصالت خانوادگی‌نبود اولیای امور از هرخاندانی بودند اقتدارات خودراحفظ‌میکردند و هیچ‌فرقی نمیکرد.

حکومت مشروطه انتخابی مانند روم وجود یك هیئت مقتدر اشراف راکه از حکومت نگهداری نماید ایجاب میکند چه در غیر اینصورت حکومت بزودی مبدل به‌ستمگری یاحکومت توده خواهدشد وحکومت‌توده‌احتیاج‌باین‌خانواده‌ها و تفکیك آنها ندارد تا محفوظ بماند بدین جهت اعیان که قسمتهای لازمی از سازمان اساسی زمان پادشاهان بودند در زمان کنسولها و حکومت توده یکقسمت زائدی گردیدند وملت توانست آنها را طرد و تحقیر کند بدون اینکه خودش را نابود نماید ویا سازمان دولت‌را تغییردهد و یا موجب اخلال آن گردد ، هنگامی که سرویوس‌تولیوس‌اعیان راپست وتحقیر کرد روم قهراً از دست پادشاهان بدست

www.ketabha.org

ملت افتاد اعیان را طرد میکرد بدون اینکه تصور کند دوباره روم بدست پادشاهان خواهد افتاد .

هر ملتی میتواند بدو طریق تغییر کند. یا در صورتی که سازمان آن اصلاح شود و یا اینکه سازمان آن فاسد گردد. اگر اصول خود را حفظ کرده باشد وقتی سازمان آن تغییر کند این امر دلیل بر این است که اصلاح میشود ولی اگر اصول خود را از دست داده باشد و سازمان تغییر کند دلیل برفساد اوست ، حکومت روم بعد از اخراج پادشاهان بخودی خود یك حکومت دموکراسی شد زیرا ملت قوه مقننه را در دست گرفته و باتفاق آراء باعث بیرون کردن پادشاهان شده بود و اگر در این راه پایداری نمیکرد امثال **تارکن**ها می‌توانستند هر لحظه دوباره سر کار بیایند ، اگر بگوئیم ملت میخواست پادشاهان را بیرون کند تا دچار بندگی چند خانواده بشود این فکر معقول نیست زیرا اوضاع ایجاب مینمود که روم دموکراسی باشد و برای اینکار لازم بود قدرت رجال عمده تقلیل داده شود و متمولین هم مایل بدموکراسی بشوند تا دموکراسی برقرار گردد.

غالباً دولتها وقتی از یك سازمان اساسی بسازمان اساسی دیگری در حال عدول میباشند بیشتر ترقی میکنند تا موقعی که دارای سازمان قبلی یا بعدی بشوند در خلال این احوال است که تمام قوای محرکه حکومت بجنبش در آمده و تمام افراد ملت که داعیه‌هائی دارند بدستجات مختلف تقسیم شده خواه ناخواه بهمدیگر حمله نموده و یا یکدیگر را کمك میکنند اعم از اینکه مدافع حکومتی باشند که در حال افول است یا هواخواه سازمانی که میخواهد روی کار آید بهر حال دستجات مردم باهم چشمی و رقابتهای شرافتمندانه کار را پیش میبرند.

فصل چهاردهم

چگونه تقسیم قوای سه‌گانه پس از

اخراج پادشاهان درروم تغییر کرد

چهار چیز مزاحم آزادی روم بود که ملت هر

چهار فقره آنرا اصلاح نمود :

۱ـ اعیان تمام مشاغل مقدس وسیاسی ومدنی و نظامی را تحصیل کرده و بخود اختصاص داده بودند.

۲ـ به کنسولها اقتدار نامحدودی داده بودند .

۳ـ بملت توهین‌هائی وارد می‌ساختند و در انتخابات هیچگونه نفوذی باو نمیدادند، این چهار فقره سوءاستفاده را بترتیب پائین ملت خود اصلاح کرد :

درمورد اول ـ ملت مقرر داشت عوام حق دارند بعضی مقامات را اشغال کنند و کم کم موفق شدند تمام مقامات را اشغال کنند مگر مقام «میان شاه»[1].

درمورد دوم ـ کنسولها را تجزیه کرده چندین اداره تشکیل دادند **پروتور** ها را معین کردند که حق داشتند در امور خصوصی قضاوت کنند **کستور** ها را معین کردند که درجنایات عمومی قضاوت نمایند . نمایندگان شهر را منصوب نموده **پلیس** را بآنها واگذار کردند، خزانه‌دارانی برای ادارهٔ اموال عمومی معین نمودند بالاخره با ایجاد **سانسور** ها آن قسمت از قوه مجریه که آداب و رسوم اهالی و هیئت‌های مختلف را تنظیم مینمود از کنسولها سلب نمودند ، تنها امتیازی که برای اعیان باقی ماند این بود که مجلس سنا را احضار کنند و بارتش فرمان بدهند .

درمورد سوم ـ قوانین مقدس دادگاههائی برقرار کرد که میتوانستند هر لحظه از عملیات اعیان جلوگیری کنند و بدینوسیله نه فقط از دشنامهای خصوصی بلکه از توهین‌های عمومی نیز جلوگیری نمودند .

درمورد چهارم ـ عوام نفوذ خود را در تصمیمات عمومی زیاد کردند باین ترتیب: ملت بسه دسته تقسیم شد :

سانتوریها، **کوری**ها ، **قبیله**ها.

این دستجات دور هم گرد آمده بیکی از سه طرز پائین تشکیل و رأی میدادند .

۱ـ میان‌شاه مقام صدراعظم یا باصطلاح امروز نخست‌وزیر بوده که بعد از شخص شاه اولین مقام را دارا میباشد وعلت اینکه میان‌شاه گفته‌شده همانا واسطه میان‌شاه وملت بوده است.
مترجم

تقسیم به‌سانتوری بیشتریك‌تقسیم وسائل‌بود تا تقسیم اشخاص ، تمام ملت به یکصد و نود وسه‌سانتوری‌تقسیم شده‌بودند وهر کدام یك‌رأی داشتند اعیان و رجال نود وهشت‌سانتوری‌صف مقدم‌را تشکیل میدادند وبقیه مردم‌درنود و پنج سانتوری بعدی‌بنا براین‌دراین تقسیم اعیان‌اکثریت‌آراء را حائز بودند.

در تقسیم‌به‌کوری‌ها اعیان دارای آن مـزایا نبودند ولی مزایای دیگری داشتند میبایست ازاوسپیس‌ها (منجمین) که اعیان بر آنها ریاست داشتند مشورت کننددراین‌صورت‌ممکن بودپیشنهادی بملت‌بشود که‌قبلا به‌سنا برده‌نشده و ازطرف شورای‌سنا تصویب‌نشده‌باشد.

اما درتقسیم به‌قبیله‌صحبتی‌ازاوسپیس‌هایاشورای‌سنا دربین‌نبود واعیان‌درآنجا راه‌نداشتند .

ملت همیشه سعی میکرد مجامعی‌را که عادتاً ازسانتوری‌ها تشکیل میشد با کمك ومداخلهٔ کوری‌ها ومجامعی که با کوری‌ها تشکیل میشدبا کمك و مداخله قبیله‌ها تشکیل بدهد ودر نتیجه این ترتیب امور از دست اعیان در رفت و بدست عوام‌افتاد بدین‌طریق موقعیکه عوام حق محاکمه کردن اعیان را تحصیل نمودند (این‌قضیه در موقع‌محاکمه **کوریولان** شروع شد) خواستند اعیان‌رابوسیله‌مجامع قبیله‌ها محاکمه کنند نه مجامع سانتوری ولی وقتی این موضوع صورت گرفت که قضاوت جدید تریبون‌ها ونمایندگان شهربنفع توده مستقر گردید، زیراعوام‌بدواً فقط این امتیاز را تحصیل کرده بودند که بوسیلهٔ کوریها مجامع رابوسیلهٔ قبیله‌ها تشکیل‌دهندبعد که قدرت‌ملت قدری محکمترشد موفق گردیدند مجامع را بوسیلهٔ قبیله‌ها تشکیل دهند .

فصل پانزدهم

چگونه حکومت جمهوری روم که در حال

پیشرفت بود ناگهان‌آزادی خود را ازدست داد

درکشمکش و حرارت منازعه میان‌اعیان وعوام، عوام‌تقاضا نمودند باید قوانین‌ثابت‌باشند تا اینکه‌احکام نتیجـهٔ

اراده‌بوالهوسانه یاقدرت‌خودسرانه‌نباشد.

بالاخره‌پس‌از مقاومت‌های‌زیادسنا این‌موضوع‌را قبول کرد و برای تدوین این‌قوانین یك‌شورای‌ده‌نفری‌باسم **دسمویر** تعیین‌شد.

این‌شورا میبایستی‌با رعایت‌صفات مختلف مردم قانون تدوین کند باین جهت تصور کردندبایدامتیازات زیاد ونامحدودی‌باین‌ده‌نفرداده‌شود.

آنوقت دسم‌ویر انتصاب‌تمام‌زمامداران‌راموتوقف‌ساخت و در **کومیس** (مجمع ملی) فقط مدیران جمهوری تعیین شدند. بااین‌ترتیب ملت باین شورای ده نفری یکدفعه هم‌قدرت کنسولها و هم‌قدرت تریبون‌ها را توأماً اعطا نمود.

قدرت کنسولی به دسم‌ویرها حق میداد که سنا را احضار کنند و قـدرت نمایندگی‌ملت‌حق‌میدادملت‌رادریکجا جمع‌نمایند اما آنها هیچکدام ازاین‌کارهارا نکردند .

در این موقع ده‌نفر در جمهوری روم به تنهائی دارای تمام قوای سه‌گـانه شدند قوهٔ مقننه قوهٔ قضائیه و قوه مجـریه را در دست گرفته و روم را دستخوش ستمگری و ظلمی نمودند که مثل ستمگری و شقاوتهای **تارکن** بیرحمانه و بهمان اندازه‌شدیدبود زیرا وقتی‌تارکن ظلم و تعدی میکرد مردم روم ازقدرتیکه‌اوغصب کرده بود منزجر بودند ولی‌هنگامیکه **دسمویر**ها تعدیات خود را بصورت قانون اجرا میکردندمردم روم‌ازقدرتی که خودشان بآنان‌اعطا کرده بودنددچار حیرت گردیدند.

معلوم‌نیست این‌چه اصول ستمگری بود که بوسیلهٔ اشخاصی بعمل میآمد که اختیارات سیاسی ونظامی‌رادراثر آشنائی بامور کشور بدست‌آورده‌بودند ؟! همان کشوری که‌در آن زمان وضعیتش ایجاب‌میکردمردم درداخل کشورخونسردباشند تابتوانندازدشمنان‌خارجی دفاع‌نمایند .

بنظرمن‌مرگ **ویرژینی** که بواسطهٔ پدرخودش درراه‌آزادی و عفت قربانی شدباعث گردیدقدرت دسم‌ویرها ازبین‌برود آری‌همینطورهم شد .

دراثر اینواقعه هر کسیکه خود را آزاد میدانست تشخیص داد مورد توهین

www.ketabha.org

قرار گرفته‌زیرا تمام مردم‌دارای حقوق ومزایای‌اجتماعی‌بودندوهمه پدر محسوب میشدند. پس‌ازاین‌قضیه مجلس‌سنا وملت‌دوباره بآن‌آزادی نائل گردیدند که خود آنها آن‌را بدست‌ستمگران مضحك دسم‌ویر سپرده بودند.

ملت روم بیش ازدیگران ازمشاهدهٔ‌مناظر فجیع متأثر میشد، مثلادر گذشته مشاهدهٔ جسدخون‌آلود **لوکرس** به رژیم سلطنت خاتمه داد، منظرهٔ بدن بدهکاری که ازطرف طلبکارمجروح و باتن‌پراززخم درمیدان‌عمومی‌آمده خودرا نشان‌میداد بدرژیم جمهوری خاتمه‌داد، این‌دفعه‌هم وضعیت ویرژینی موجب اخراج و برطرف کردن دسمویرها شد همچنین در مورد محاکمه **مانلیوس** دیکتاتور شهر روم ملت رضایت بمحکومیت‌او نمیداد زیرا همواره شجاعت و فداکاری اورا درموقع‌دفاع از **کاپیتول** (قصر سلطنتی و نظامی‌معروف‌روم) در مدنظرداشت و آنهائیکه‌میخواستند **مانلیوس** را محکوم کنند میبایستی بحکم احساسات وحق‌شناسی‌اول‌قصر **کاپیتول** را از بین‌ببرندتا ملت‌آن‌را نبیند وخدمات **مانلیوس** رافراموش کند وازمحکومیت او متأثر نشود والابامشاهدهٔ‌آن قصر و خاطرهٔ دفاع و خدمات **مانلیوس** رضایت بمحکومیت اونمیداد

و نیز در مورد مشاهدهٔ پیراهن خون‌آلود **سزار** چنان ملت متأثر شده بود که این موضوع سبب‌شد به **بندگی** و دیکتاتوری‌تن‌دردهد چه‌آنکه بعد از کشتن **سزار** اوباش برجان ومال‌مردم استیلایافتند و هرج ومرج‌شدیدی حکمفرما شد و همینکه پیراهن خون آلود سزار را دیدند از شدت تأثر مطیع و به **بندگی** تن دردادند .

فصل شانزدهم

قوه مقننه در جمهوری روم

در زمان حکومت **دسموير** حقوقی وجود نداشت که مورد نزاع واقع‌شود اما وقتیکه آزادی اعاده شد رقابتها دوباره تولید و امتیازاتی که برای‌اعیان باقی‌مانده‌بود عوام‌سلب‌نمودند اگر عوام بهمین

اکتفامیکردند و بحقوق‌ملی‌اعیان لطمه‌نمیزدند چندان‌عیبی‌نداشت ولی‌اوقاتی پیش میآمد که اعیان‌اساساً سهمی درقوهٔ مقننه نداشتند وتابع‌قوهٔ‌مقننهٔ عوام‌بودند درابتدا قوهٔ مقننه ازسناتورها واعیان وعوام تشکیل‌میشد ولی‌درحین‌منازعات‌عوام‌این‌مزیت را پیدا کردند که تنها وبدون دخالت‌اعیان ومجلس سنا بعضی‌قوانینی وضع کنندو آن قوانین‌را **پلبیسیت** یعنی مراجعه بآراء عمومی می‌نامیدند و مجامعی که این قوانین درآنجا وضع میکردند مجامع‌قبیله نامیده میشد.

این جریان‌بجای اینکه اصول‌دموکراسی را برقرار کند باصول‌آن صدمه زده زیرا آزادی‌مفرط این‌چنین‌است وچنین قدرت نامحدود و آزادی مفرط حتی اقتدارمجلس سناراهم ازبین‌برد ولی‌یك‌موضوع آنرا محدود میکرد وآن عبارت از اقتدار کنسولها وبعدازآنها قدرت **سانسورها** بود که‌هرپنج‌سال یکمرتبه‌مجمع‌ملی بزرگ‌را تشکیل‌میدادند وهمین مجلس که میتوانست قوانین وضع کندخود مطیع مقرراتی‌بود که سانسورها درمورداو اجرامینمودند.

سیسرون میگوید: **بلیریوس گراکوس** که یکی‌ازسانسورها بودغلامان آزاد شده‌را بوسیله‌یك‌اشاره و بایك‌حرف داخل‌قبیله‌های شهری‌میکرد واین‌قدرت‌دراثر فصاحت‌برای‌او پیدا شده بود.

اگراین‌کارها را او نمیکردو غلامان‌آزاد شده جزء مردم شهری نمیشدند یقین‌داشته باشید این‌اجتماعی که آن‌را امروز بزحمت حفظ میکنیم وجود نداشت ازطرف‌دیگر مجلس‌سنا هم‌این‌قدرت‌را داشت که بوسیله ایجادیك دیکتاتور پادشاه رامطیع وسرتسلیم‌درمقابل‌او فرودبیاورد و این قدرت حکومت‌را از چنگ ملت درمیآورد وبااین‌ترتیب‌رایج‌ترین قوانین پلبیسیت در بوته‌اجمال‌میماند.

فصل هفدهم

قوه مجریه درجمهوری روم

ملت‌روم‌بقوه مقننه‌خیلی علاقه‌مند بود ولی‌نسبت بقوهٔ مجریه کمتر علاقه داشت وتقریباً این قوه‌راتماماً بمجلس سنا و

کنسولها واگذار نموده بود وفقط حق‌انتخاب‌زمامداران وتصویب اعمال سنا و کنسولها وسرداران را برای خودنگه میداشت .

ملت روم حرص فرماندهی داشت و تمایلش‌این‌بود که همه‌چیزرا تابع‌خود بکند، همه‌چیزراغصب کرده بود و بازهم‌میکرد دائماً دست بکارهای بزرگ میزد و اغلب‌دشمنان‌برعلیه او توطئه میکردند یا او برعلیه دشمنان خود اقدام مینمود و ازآنجائیکه مجبوربود ازطرفی دلیر و باشهامت و از طرف دیگر محتاط باشد چگونگی این اوضاع و احوال ایجاب مینمود که‌ادارهٔ اموردردست‌مجلس‌سنا باشد وچون‌بواسطهٔ علاقه زیادی‌بآزادی درباب جزئیات‌قوه‌مقننه وتمام‌شعب‌آن بامجلس همیشه در کشمکش و زد و خورد بود دیگردرباب‌قوهٔ مجریه بهیچوجه‌با سنا طرف نمیشد ومشاجره‌نداشت‌زیرا بافتخارخودنیزعلاقهٔ‌بسیارداشت‌و آزادی‌راتوأم‌باافتخار میخواست .

سهم مجلس سنا درقوهٔ مجریه بقدری زیاد واقتدارش توسعه‌داشت که‌بنا بگفته **پولیب** بیگانگان تصور میکردند روم‌یك‌حکومت اشرافی‌دارد .

مجلس سنا اموال‌عمومی‌را دراختیارخودداشت وعوائدآنها را به‌اجاره‌میداد درامور مربوط بدول متفق روم حکمیت مینمود،راجع‌بصلح وجنگ‌تصمیم‌میگرفت و ازاین‌لحاظ کنسولها را راهنمائی میکرد ، تعداد نیروی روم و نیروی متفقین را سنا تعیین مینمود و استانها وارتش‌را بکنسولها‌یاپرتورها تقسیم میکرد وهروقت یك‌فرمانده مدت فرماندهیش بپایان‌میرسید جانشین آنرا تعیین میکرد، هریکسال یکمرتبه‌سفرا را میپذیرفت، همچنین سفیرمیفرستاد، افتخارات‌اعطاء میکرد،پاداش میداد، مجازات مینمود ، محاکمه میکرد ، لقب متفق‌روم‌رامیداد[1] و سلب‌میکرد و بالاخره پادشاه‌را تعیین‌مینمود.

[1] ــ متفقین روم مللی‌بودندکه ظاهراً تحت‌حمایت‌روم ودرمعنی‌خراج‌بده روم‌بودند و هرسال مبلغ‌گزافی بروم میپرداختندکه ازآنها حمایت نماید دولت روم سالی‌یکمرتبه برای سلاطین‌آن‌ملل‌هدایای‌کوچکی ازقبیل عصای‌عاج یاچیزهائی ازاین‌قبیل که‌چندان قیمتی‌نداشت میفرستاد ولقب‌متفق‌روم‌بآنها میداد . مترجم

کنسولها سربازانی که بایدبجنگ بروندجمع‌آوری‌میکردندبنیروی زمینی و دریائی فرمان میدادند متفقین‌را در اختیار خود داشتند و دراستانها دارای تمام اختیارات جمهوری‌بودند با ملل مغلوب صلح میکردند و شرایط صلح را تحمیل مینمودند یااینکه‌آن شرایطرانزد سنا میفرستادند .

ملت درزمانهای اولیه که‌درامورصلح وجنگ‌سهم‌داشت بیشتربقوهٔمقننه‌توجه مینمود تامجریه،کارملت این‌بود که اعمال‌پادشاهان یا سنارا تصویب کندولی‌برای اعلان‌جنگ اختیار نداشت و اغلب مشاهده میشود که با وجود مخالفت تریبونها کنسولها یاسنااجازه‌جنگ میدادند.

اما ملت درعین اقتدارقوه اجرائیه خودرا زیاد و تریبونهای لژیون راکه سابقاً سرداران تعیین مینمودند خود اومعین کرد و کمی‌قبل ازجنگ پونیك مقرر داشت که تنهاملت حق‌اعلان جنگ‌دارد .

فصل هیجدهم
قوهٔ قضائیه درجمهوری روم

قوهٔ‌قضائی‌درروم‌بملت، بسنا، بزمامداران و به‌برخی‌ازقضات داده‌شده بود ولی‌بایددید که این‌قوه چگونه تقسیم میشد.

اول ازامور مدنی شروع‌میکنیم.

کنسولها بعدازپادشاهان وپرتورها بعدازکنسولها قضاوت میکردندچنانکه سابقاً گفتیم سرویوس تولیوس بار قضاوت در امورمدنی را ازدوش خودبرداشت و کنسولها هم‌دراین‌باب‌قضاوت نمیکردند مگر در موارد خیلی نادر و بهمین جهت قضاوت‌آنان قضاوت فوق‌العاده نامیده شده بود کنسولها بهمین‌قناعت‌میکردند که قضات‌را تعیین کنند و دادگاهائی که‌باید قضاوت نمایند تشکیل بدهند .

بنا به‌نطق **آپیوس‌کلودیوس** که درآثار **دنیس** دیده میشود از سال **۲۵۹** رومی این قضیه مثل یك عادتی نزد رومیان برقرار شده بود و اگر آن‌را تازمان

سرویوس تولیوس جلوبیریم چندان دور نرفته‌ایم.

پرتورها هرسالی یکمرتبه برای طی‌دوره‌یکسال زمامداری خودیك‌فهرست یا جدولی از اشخاصی که برای اشغال مقام قضاوت شایسته بودند در نظر گرفته و انتخاب میکردند و برای هرکاری عدهٔ معینی از میان آن‌ها معین میشد (ایـن ترتیب تقریباً بهمین شکل درانگلستان مرسوم است) و چیزی که دراین موضوع برای‌آزادی خیلی مفید بود این بود که **پرتور** قاضی‌رابا رضایت متداعیین تعیین مینمود .

عدهٔ زیادی ازموارد ردقاضی که امروز درانگلستان‌دیده میشود تقریباًمبنی برهمین‌رسم است.

دادرسها فقطدرامور مادی‌تصمیم‌میگرفتندمثلا برای‌اینکه معلوم‌شودیك‌وجهی پرداخته شده است‌یا نه یا یك‌کاری انجام گردیده است یا نه قضاوت میکردند اما برای امور معنوی چون محتاج بیك صلاحیت خاصی بود قضاوت به **سنتومویرها** یعنی هیئت‌های صدنفری مراجعه میشد.

قضاوت درامورجنائی ازمختصات‌پادشاه بود و از این حیث کنسولها جانشین آنان می گردیدند درنتیجه این‌اقتدار بود که کنسول **پروتوس** فرزندان‌خود وتمام اشخاصی‌را که بنفع تارکن وبرعلیه شاه توطئه کرده بودند بقتل‌رسانیدچنین‌قوه‌ئی ازحد خارج بود وچون کنسولها قوهٔ نظامی را هم دردست داشتند همین قوه را در امورشهرها نیزبکارمیبردند وعملیات‌آنها در صورت ظاهر عدالت بود بیشتر شکل بیداد و اعمال سخت وشدید راداشت تاشکل قضاوت و عدالت .

در نتیجهٔ این وضعیت بود که قانون **والرین** بوجودآمد :این قانون‌اجازه میداد درصورتی بواسطهٔ اوامر کنسولها زندگی یکی از افراد دچار مخاطره شود می‌تواند ازملت‌تقاضای‌تجدیدنظر کند یعنی پژوهش بخواهدآنوقت کنسولهادیگر نتوانستند کسی‌را اعدام کنند مگر برطبق ارادهٔ ملت.

در نخستین توطئه‌ئی که برای مراجعت **تارکن** کردند **کنسول پروتوس**

دربارهٔ مقصرین‌قضاوت کرد ولی در توطئه ثانی **سنا و کومیس** ها را گرد آوردند که دربارهٔ توطئه کنندگان قضاوت نمایند .

قوانین مقدس به عوام تریبونهائی تفویض کرد که تشکیل هیئتی میدادند و ادعای این هیئت در ابتدا بی حد و حصر بود بطوریکه وقتی قانون والرین حق پژوهش از احکام کنسولها را بملت داد عوام اینطور فرض کردند که فقط خطاب بآنهاست وبس‌درصورتیکه منظور قانون والرین تنها عـوام نبود بلکه عموم ملت بود که مرکب از همه طبقات یعنی مرکب از **سناتورها** و اعیان و عـوام باشد در اینمورد دو رویه اتخاذ شد یکی نظریه مجلس سنا که حقوقی را باتسهیلاتی‌اعطا میکرد. ودیگری نظریهٔ توده که با تهور مذمومی دعاوی را زیاد مینمود. « معلوم نیست که تهور مذموم نزد عوام مهمتر بوده یارضایت وسهولت پذیرفتن‌درنزد سنا » اینموضوع مطرح شد که آیا عوام صلاحیت قضاوت دارند یانه ؟ و بالاخره باعث نزاعی شد کـه در نتیجه قضیه**کوریولان** بوجـود آمد و با همان قضیه هم خاتمه یافت .

کوریولان متهم شده بود. و برخلاف روح‌قانون والرین ادعا میکرد چون ازطبقه اعیان است باید کنسولها او را محاکمه کنند و عوام هم بـرخلاف روح قانون والرین ادعا می کردند که فقط ایشان حق دارند کوریـولان را محاکمه کنندو کردند .

قانون الواح دوازدگانه این‌ترتیب را تغییر داد ومقرر داشت راجع‌بمرگ وزندگی یکنفر از مردم باید در جلسات بزرگ ملت تصمیم گرفته شود باینطریق هیئت عوام یا کومیس های قبیله که همان هیئت بود دیگر قضاوت نکردند مگر راجع‌بجزه‌هائی که کیفرآنها جریمهٔ نقدی بود .

برای حکم اعدام یك قانون خاص لازم بود ولی برای محکومیت های نقدی مراجعه بآراء عمومی کفایت میکرد ، مقررات قانون الواح دوازده‌گانه خیلی عاقلانه بود زیرا موافقت کامل‌بین‌سنا و عوام بوجود آورد و چون‌صلاحیت

www.ketabha.org

هریك از آنها بسته باهمیت کیفر و طبیعت جرم بود ایجاب میکرد که با هم‌مشورت کنند .

قانون والرین آثاری‌را که ازحکومتهای سابق(حکومتهائی که‌باحکومتهای ازمنهٔ قهرمانی‌یونان مقارن بود) باقی‌مانده بود از بین برد کنسولها دیگر قدرتی برای تنبیه جنایات نداشتند .

اگرچه تمام جنایات جنبهٔ عمومی‌داشتند معهذا بین‌آنهائی که بیشتر مربوط بروابط مردم باهم و آنهائی که راجع به روابط دولت باافراد بودند تفکیك‌قائل شدند اولی‌هارا جنایات عمومی‌نامیدند .

در جنایات عمومی ملت خودش قضاوت میکرد ولی نسبت بجرائم خصوصی برای هرجرمی بوسیلهٔ یك کمیسیون مخصوص یك بازپرس‌تعیین‌میکردند که‌قضیه را تعقیب کند، غالباً یکی از زمامداران و گاهی‌یك شخص منفردی را ملت برای اینکارانتخاب‌میکرد که‌اورا **کستورپاریسید** مینامیدندودرقانون‌الواح‌دوازده گانه ازاو اسم‌برده شده است .

قاضی تحقیق یعنی‌آن کسی‌را که بازپرس مینامیدند قضات را بحکم قرعه معین میکرد و دادگاه را تشکیل میداد و درتحت فرمان او دادگاه تشکیل و بمحاکمه ریاست مینمود .

خوب است دراینجا سهمی‌را که سنا در تعیین بازپرس داشت تذکر بدهیم تا مشاهده شود چگونه بین‌قوا ازاین حیث موازنه حاصل شده بود .

گاهی سنا یکنفر دیکتاتور معین میکرد که شغل بازپرسی را انجام بدهد گاهی مقرر میداشت که ملت را بوسیلهٔ یك تریبون دعوت کنند تا خودش یك بازپرس تعیین نماید وبالاخره گاهی ملت یك مأمور قضائی را تعیین میکرد که‌در موضوع جنایت رسیدگی نموده بسنا گزارش بدهد و از سنا تقاضای تعیین یکنفر باز پرس نماید .

برحسب نوشتجات **تیت لیو** در محاکمه **لوسیوس سیپیون** این ترتیب معمول شد .

درسال ۶۰۴ رومی برخی ازاین کمیسیونها دائمی شدند و کم کم تمام امور جزائی‌را بقسمتهای‌مختلف که‌بازپرسی‌های دائمی نامیدند تقسیم نمودند **پرتور**های مختلف تعیین کردند وبهریك ازآنان یکی از بازپرسها را محول نمودند برای مدت یکسال بآنها اختیار میدادند که راجع بجرائم مربوطه قضاوت کنند سپس‌با این‌اختیار برای فرمانداری ایالت خود میرفتند .

در **کارتاژ** سنای صدنفری مرکب ازقضاتی‌بود که مادام‌العمر انتخاب‌میشدند اما درروم **پروتورها** که قضاوت میکردند برای مدت یکسال‌تعیین میگردیدند بلکه در واقع یکسال هم نبود چه آنکه آنها را برای هر کار بخصوصی تعیین مینمودند و ما درفصل ششم این کتاب بحث کردیم که این ترتیب چه اندازه برای آزادی مفید بود .

تا زمان **گراكها** قضات را ازمیان هیئت سناتور ها انتخاب می کردند ولی **تیبریـوس گراكوس** مقرر داشت که قضات را ازطبقهٔ **شوالیه ها** انتخاب کنند واین تغییر بقدری مهم بود که **تیبر گراكوس** برخود میبالید ومیگفت با این اقدام‌رشتهٔ قدرت سناتورها را قطع کرده است.

این نکته را باید در نظر داشت که قوای سه گانه می‌توانند نسبت بآزادی سازمان دولت خوب تقسیم شوند اگرچه نسبت به آزادی افراد خوب تقسیم نشده باشند .

درروم که ملت قسمت اعظم قوه مقننه ویك قسمت ازقوهٔ مجریه وقسمتی از قوهٔ قضائیه را دراختیارخود داشت چون حدود اقتدارش وسیع بود میبایست‌بوسیله قدرت دیگری تعدیل شود گرچه سناهم یك سهم ازقوه تقنینه را دردست داشت‌ولی برای موازنه با قدرت ملت‌کافی نبود زیرا میبایستی سنا درقوهٔ قضائیه هم سهیم‌باشد ایامی که قضات ازبین‌سناتورها انتخاب میشدند سنا درقوه قضائی‌شرکت‌داشت‌ولی موقعیکه گراكها را از قضاوت محروم کردند سنا دیگر نتوانست درمقابل ملت مقاومت نماید .

برای اینکه به آزادی افراد کمك کرده باشند به آزادی دولت صدمه زدند

و با ازدست‌رفتن آزادی سازمان دولت آزادی افرادهم ازبین رفت و بالنتیجه ازاین جریان دردهای بی‌حد وحصری تولید گردید . اکنون مختصری‌ازآن مفاسد :

سازمان دولت راهنگامی تغییردادند که درمیان آتش‌نفاق های داخلی می‌سوخت و بزحمت وجود آن احساس میشد . شوالیه ها دیگر آن طبقهٔ متوسط نبود که ملت را با سنا مربوط میساختند ، درچنین وضعی رشته های دولت گسیخته شده بود .

علل مخصوصی وجود داشت که میبایستی ازانتقال قضاوت بشوالیه ها مانع شوندزیرا درابتدا فقط اشخاصی‌میتوانستند سربازشوند که دارائی‌کافی برای‌تضمین رفتارشان داشته باشند وچون شوالیه ها متمولتر از همه بودند و سوارنظام **لژیون**[1] را تشکیل میدادند دولت روی این اصل بر قرار بود ولی وقتی بشئونات آنان افزوده شد ومتشخص شدند و دیگر نخواستند در این سپاه ملی خدمت بکنند آنوقت محتاج شدند سرباز بگیرند و **ماریوس** از هر طبقه مردم را در لژیونها پذیرفت وبالنتیجه فساد رخنه کرده جمهوریت ازبین رفت . گذشته ازاین شوالیه‌ها دلالان اجتماعی شده بودند ، و به بد بختی های مردم بدبختی های تازه‌ئی اضافه میکردند هرروز براحتیاجات عمومی افزوده برای مردم مشکلاتی تولیدمینمودند بجای اینکه باین اشخاص اختیار قضاوت داده شود بهتربود خود آنها تحت نظر قضات قرار بگیرند .

این نکته را درتمجید قوانین قدیم فرانسه باید متذکر شد که نسبت‌بارباب معاملات باهمان سوء ظنی‌نگاه میکردند که نسبت بدشمن معمول بود .

هنگامی که درروم قضاوت بدست دلالان اجتماعی افتاد دیگرنه فضیلتی‌باقی ماند نه پلیسی، نه قانونی، نه قضاوتی ، نه قضاوت کننده‌ئی.

یك تشریح بسیار ساده راجع باین وضعیت وزمان قضاوت شوالیدها درآثار

۱ـ لژیون سپاه پیاده وسوارنظام روم بود که شجاعت وفداکاری وورزیدگی‌آنها مدت ۶۰۰سال باعث سلطه وسیادت روم‌شد ومیتوان‌گفت نیرومندترین وقوی‌ترین سپاهیان دنیا در عصرخود بوده‌اند درکتاب عظمت وانحطاط روم مذکور است‌که فرمانده این‌سپاه به‌سربازان خود میگفت سپاهیان ایران ازهرحیث باشما برابرند ولی‌انضباط آنها بیشتر است . مترجم

و بعضی قطعات **دیودور** و **دیون** یافت میشود .

دیودور میگوید: **موتیوس سه‌ولا** خواست رسوم قدیم را اعاده نماید و با دارائی‌شخصی خویش وپاکدامنی زندگی کند زیرا ازاعمال گذشتگان که درنتیجه معاشرت وتماس بادلالان اجتماعی‌جنایات بسیاری مرتکب شده بودند سخت‌متأثر شده بود باین جهت آنان را تحت محاکمه کشید وکسانیکه دیگران را بزندان میکشانیدند زندانی نمود .

دیون میگوید : **پوبلیوس روتیلیوس** جانشین او نزد شوالیه ها منفور و متهم شده بود هدایائی قبول کرده است ، باین جهت وقتی محکوم به جریمه‌ئی گردید فی‌المجلس اموال خود را تماماً بخشید ومعلوم شد تمام دارائی او کمتراز آن مقداری بود که میگفتند هدیه گرفته است با این ترتیب بیگناهی او مبرهن شد وضمناً قباله ملك خودرا نشان داد وپس‌ازآن دیگر نخواست باچنین اشخاصی معاشرت کند .

باز هم **دیور** میگوید : ایتالیائیها در **سیسیل** دسته‌های غلامان را میخریدند که مزارع ایشان‌را شیار کنند و رمه‌های آنان‌را پرستاری نمایند ولی باین‌غلامان خوراك نمیدادند این بدبختان مجبور بودند که با نیزه وگرز مسلح شده پوست حیوانات برتن نمایند وباسگ‌های بزرگ که اطراف آنهارا گرفته بودند راهزنی کنند تمام ایالات راتاراج میکردند ، مردم مالك چیزی نبودند نه یك **پروتور** ونه یك **پروکنسول** پیدا میشد که بتواند یا بخواهد جلو این بی‌نظمی را بگیرد یا جرأت داشته باشد که این غلامان را تنبیه کند زیرا آنها متعلق بشوالیدها بودند وشوالیه‌هادرروم قضاوترا در دست داشتند تا بالاخره نتیجهٔاین وضعیت منجر بجنگ غلامان شد .

کسانی‌که در دنیاانتظاری غیر ازجلب نفع ندارند وهمیشه میخواهنداز دیگران چیزی بگیرند و هیچوقت چیزی بکسی ندهند حس ترحم ندارند و باحرص وطمع خودنه‌تنها فقرا بلکه اغنیا را هم‌فقیرمی‌کنند اینان هیچگاه

صلاحیت قضاوت را ندارند ، نه تنها در رم بلکه درهیچ جا ودر هیچ کشوری این قبیل اشخاص صلاحیت قضاوت را نخواهند داشت .

فصل نوزدهم

استانداران روم

قوای سه گانه بترتیبی که گفتیم فقط درشهر روم تقسیم شده بود ولی دراستانها و ایالات دور دست بهیچوجه این ترتیب اجرا نمیشد در مرکز آزادی بود ولی درآنجا هاستمگری حکمفرمائی میکرد .

هنگامی که روم فقط درایتالیا حکومت میکرد و کشورهای دیگر را نگرفته بود قبایل ایتالیا مانند ملل متحده اداره میشدند اما همینکه فتوحاتش توسعه یافت دیگر مجلس سنا نتوانست همه جا را زیر نظر داشته باشد و زمامدارانی که در روم بود نتوانستند بطرز امپراطوری فرمانروائی کنند ، این وضعیت ایجاب کرد که عده‌ئی **پرتور و پرکنسول** به ایالات فرستاده شوند آن وقت هم آهنگی قوای سه گانه ازبین رفت، زیرا اشخاصی را که به‌ایالات میفرستادند دارای تمام اختیاراتی بودند که با اختیارات تمام زمامداران روم مساوی بود . من چه میگویم آنان اختیارات سنا و بلکه اختیارات ملت را هم دردست داشتند هرسه قوه را دارا بودند زمامدارانی بودند مستبد و برای نواحی دور دستی که فرستاده می شدند مناسبت داشتند اگر من این عبارات را بکار برم مناسب است که بگویم آنها پادشاهان جمهوری بودند[1] .

درجاهای دیگر گفتیم که این مأمورین بنا به وضع طبیعی حکومت دارای مشاغل لشکری و کشوری هم بودند .

جمهوریت فاتح وقتی به تسخیرمیپردازد نمیتواند حکومت خود را اعلام و معرفی نماید و کشور مسخر شده را مطابق شکل و سازمان اساسی خودش اداره

۱ـ منظور اشاره به حکام امپراطوری روم شرقی است که فرمانروایان مستبدی بودند. مترجم

کند مگر مأمورینی که برای ادارهٔ آن نقاط میفرستند چون دارای قدرت لشکری و کشوری میباشند قوه مقننه هم دارا باشند زیرا کیست که بدون میل آنها قانون وضع کند پس باید فرمانداری که فرستاده میشود دارای قوای سه گانه باشد، بهمین جهت درروم این ترتیب معمول شده بود .

حکومت جمهوری ازیك دولت مشروطه آسانتر میتواند حکومت خود را اعلام کند زیرا فرماندارانی که بنقاط دورمیفرستد یعنی دارای قوه مجریه کشوری و برخی دارای قوهٔ مجریهٔ لشکری میباشند و این ترتیب در دنبال خود ایجاد استبداد نمی کند .

برای رومیان یك امتیاز بزرگی وجود داشت که فقط ازطرف ملت محاکمه میشدند چه درغیراینصورت درایالات مردم تابع قدرت خود سرانهٔ یك پرو کنسول یایك پرتور میشدند و دولت مرکزی فشاری را که در اثر فرستادن آنها به ایالات تابعه وارد میآورد احساس نمیکرد .

دردنیای قدیم رم آنهائیکه آزادبودند بینهایت آزادبودند و آنانیکه غلام بودند بینهایت غلام بودند، درلاسدمون هم همینطور بود بـا این ترتیب مالیاتها با نهایت عدالت وصول میشد و تبعیضی دربین نبود .

طبق مقررات **سرویوس تولیوس** تمام افرادبشش طبقه برحسب ترتیب ثروت آنها تقسیم شده ومالیات هر کس به نسبت سهمی که درحکومت داشت تعیین گردیده بود چنانکه گاهی پیش میآمد از زیـادی مالیات بواسطه بزرگی اعتبار در زحمت بودند و گاهی از کوچکی اعتبار دراثر کمی مالیات تسلی مییافتند.

یك موضوع قابل تقدیر دیگری هم وجـود داشت و آن ایـن بود که چون تقسیمات **سرویوس تولیوس** بطبقات شش گانه مطابق اصل اساسی حکومت بود مالیاتی هم که ازطبقات میگرفتند مطابق اساس حکومت بود وازبین نمیرفت مگر با خودحکومت.

درآنموقع که شهررم مالیاتها را بی زحمت میپرداخت یا اصلا نمیپرداخت[1]

۱ـ پس از فتح مقدونیه مالیات در روم ملغی شد . مترجم

www.ketabha.org

ایالات مورد تاخت و تاز شوالیدها بود و آنها معامله‌گران جمهوری یا دلالان اجتماعی بودند.

ما از اجحافات آنها زیاد صحبت کردیم تاریخ جهان هم مملو از این اجحافات است.

میتریدات میگفت: آسیا مرا مانند یك نجات دهنده منتظر است زیرا غارتهای **پروکنسولها** و اخاذی ارباب معامله و اتهامات و افتراهای بیجا در محاکمات کینهٔ بی‌اندازه‌ئی بر علیه رومیان تولید نموده است.

این بود که نیروی ایالات چیزی بنیروی جمهوری نیفزود و برعکس آنرا ضعیف کرد زیرا ازدست رفتن آزادی شهرد[م] را مانند استقرار آزادی خودشان تلقی میکردند.

فصل بیستم

پایان این کتاب

دلم میخواهد در حکومتهای معتدل که ما میشناسیم جستجو کنم به‌بینم تقسیم قوای سه‌گانه بچه‌ترتیب است و باین وسیله میزان آزادی را که هر یك از آنها دارند حساب کنم اما نباید یك موضوعی را آنقدر حلاجی کرد که چیزی برای خواننده باقی نماند.

مقصود اینست که خوانندگان را زیاد وادار بخواندن نکنم بلکه کمی هم متوجه بتفکر نمایم تا خودشان این مقایسه را بنمایند.

کتاب دوازدهم

قوانینی که آزادی سیاسی را تشکیل میدهد و روابط آنها با مردم

فصل اول

موضوع این کتاب

بررسی در موضوع آزادی سیاسی و روابطی که با سازمان دولت دارد کافی نیست باید آنرا در روابطی هم که با مردم دارد نیز مطالعه کرد.

در کتاب گذشته گفتیم که آزادی در مورد اول بوسیله تقسیم قوای سه‌گانه بعمل میآید، اما در مورد دوم که موضوع این کتاب است باید آزادی را با فکر دیگری در نظر گرفت و آن عبارت از امنیت یا اعتقادی است که انسان به امنیت خودش دارد.

ممکن است اینطور پیش بیاید که سازمان دولت آزاد باشد ولی مردم آزاد نباشند و یا برعکس مردم آزادی داشته باشند ولی سازمان دولت آزاد نباشد.

در این موقع دولت از لحاظ حقوقی آزاد است نه از لحاظ عملی و مردم عملا آزادند نه از نظر حقوقی.

آزادی سیاسی در ارتباطی که با دولت دارد فقط با استقرار، قوانین آنهم قوانین اساسی تشکیل میگردد اما در ارتباط با مردم و رسوم و اطوار و رفتار و سرمشقها آزادی را تولید میکنند و سپس بعضی از قوانین مدنی آن را تأیید مینماید.

بعلاوه چون در اغلب از کشورها بیش از آنچه سازمان دولت اقتضا میکند آزادی مورد مزاحمت و اصطکاك واقع میشود بنابراین خوب است در خصوص قوانین مخصوصی صحبت کنیم که درهر دولتی ممکن است ممد آزادی و یا معاند آن باشند .

فصل دوم

آزادی مردم

آزادی فلسفی عبارت است از اجرای اراده یا لااقل اعتقاد انسان باینکه میتواند ارادهٔ خویش را اجرا کند . درصورتی که بخواهیم در تمام شقوق آن صحبت کنیم :

آزادی سیاسی عبارت از امنیت یا اعتقاد بوجود امنیت است .

این امنیت هیچوقت مورد حمله واقع نمیشود مگر در موقع انتساب اتهامات بنابر این آزادی مردم مخصوصاً بسته بآنست که قوانین جزائی خوب تدوین شده باشد .

اما بایددانست قوانین جزائی را یکمرتبه تکمیل نکرده‌اند بلکه در جاهائی که زیادتر در جستجوی آزادی بودند آنرا کمتر یافته‌اند .

ارسطو میگوید در **کوم** خویشاوندان شاکی میتوانستند شاهد او هم باشند .

در زمان سلاطین روم قوانین بقدری ناقص بود که **سرویوس تولیوس** برعلیه اطفال **آنکوس مارتیوس** حکم صادر کرد و آنها را محکوم بمرگ نمود زیرا متهم شده بودند ناپدری خود را که پادشاه بود بقتل رسانیده‌اند .

در زمان سلطنت نخستین سلسله پادشاهان فرانسه **کلوتر** قانونی وضع کرد که بموجب آن قانون ممکن نبود متهمی را قبل از استماع حرفهای او محکوم کنند و ازاینرو ثابت میشود در بعضی از موارد بخصوص یا نزد برخی از اقوام وحشی

خلاف این ترتیب معمول بوده است یعنی بدون استماع مدافعات متهم او را محکوم میکرده‌اند.

کارونداس مقرراتی وضع کرد تا آنهائی که بناحق شهادت میدهند مجازات شوند .

این موضوع کمك زیادی به امنیت مردم میکند زیرا تا وقتی که امنیت تأمین نشده باشد آزادی معنی نخواهد داشت.

مطمئن‌ترین قواعد که بتوان در امور جزائی و قضاوتهای جنائی مراعات کرد از اطلاعات حاصله در بعضی کشورها تحصیل شده و بشر را نسبت بفهم آن علاقمند نموده است.

فقط روی عمل باین قبیل اطلاعات است که آزادی می‌تواند برپا شود . در هر کشوری که از این لحاظ بیشتر دقت شده و دارای بهترین قوانین باشد میتوان گفت کسی که محاکمه شده و قرار است اعدام شود آزادتر از یك **پاشای** ترکیه میباشد.

فصل سوم

دنباله موضوع فصل قبل

قوانینی که تجویز میکند شهادت یکنفر را بپذیرند و یا شهادت یکنفر موجب محکومیت یکنفر دیگر میشود برای آزادی شوم میباشند عقلائی اینستکه گواه دو نفر باشند زیرا یکنفر گواه که ارتکاب جرمی را شهادت میدهد در مقابل متهم که آنرا انکار میکند دو کفه متعادل را تشکیل میدهد و قضیه حل نمیگردد و این خود یك اختلافی را ایجاد میکند که اظهار شخص ثالثی باید آنرا فیصله دهد .

یونانیان و رومیان برای محکوم کردن عقیده اکثریت قضات را در نظر میگرفتند و این اکثریت هم با فزونی یک رأی حاصل میشد.

در قوانین فرانسه برای اثبات اتهام دو رأی موافق میخواهند .

یونانیان ادعا میکردند که رسم آنان را خدایان برقرار کرده‌اند ولی این رسم خودماست که‌چنین‌است .

فصل چهارم

آزادی دراثر تناسب کیفرها

با طبیعت جرائم‌پایدار میشود

مظفریت آزادی هنگامی‌است که‌قوائین جزائی هر کیفری‌را ازطبیعت خاص‌جرم استخـراج کند آنوقت هر گونه خودسری خاتمه میابد و کیفر تابع هوی وهوس مقنن‌نبوده بلکه تابع طبیعت‌جرم‌است و دیگریك انسان نمیتواند بانسان‌دیگر اجحاف کند.

جرائم برچهارقسمند : عده‌ئی ازجرائم‌بمذهب‌برمیخورند ودسته‌ای باخلاق قسم‌سوم‌بآرامش عمومی وقسم چهارم برعلیه‌امنیت افراد میباشند، کیفرهائیکه داده میشود بایدازطبیعت هریك ازاین‌اقسام‌مشتق گردد .

ازجرائمی که برعلیه‌مذهب‌هستندفقط آن اعمال‌را بایددراین ردیف‌قرار داد که مستقیماً برعلیه‌خودمذهب‌باشند وبمذهب حمله‌بکنند نه‌آنچه‌که اجرای‌آن را مختل می‌سازد مثل **کفر** زیرا جرائمی‌که اجرای مذهب را مختل‌میکنند از آن جرائمی‌هستند که مخل آرامش یاامنیت افراد میباشند وباید جزء این‌طبقه‌ازجرائم قرار گیرند.

برای اینکه کیفر این جرم از طبیعت آن استخراج شود باید عبارت باشد از محروم کردن کلیه مزایای مذهبی مثل‌اخراج‌ازمعابد،محروم کردن‌ازمعاشرت مؤمنین برای مدت‌محدودی یابرای‌همیشه، دوری از کفار و منفور داشتن آنـان ، بدآمدن ومنزجربودن ازاین اشخاص. نعوذبالله گفتن ازکردار آنان و امثال این کیفرها زیرا مجازات در مورد اعمالی که موجب اختلال آرامش یا امنیت کشور میشود قضاوت آن مربوط به عدالت بشر است ولی در اعمالی که بمقام الـوهیت برمیخورد چون عمل عمومی نیست و مربوط بشخص مرتکب است جرمی وجود

ندارد زیرا فقط میان‌انسان و خدا واقع شده‌است وخداموعد ومیزان‌انتقام‌راخود بهتر میداند.

در اینصورت‌اگرقاضی درصدد جستجوی کفربرآید اشتباه کرده‌است وبهتر بگوییم درعملی تفتیش کرده که بازرسی‌درآن لزومی ندارد و این‌کارآزادی افراد را نابود میکند زیرا غیرت و وجدان اشخاص محجوب یا جسور را برعلیه آنـان تحریك خواهدنمود .

عیب‌کار ازاینجاناشی‌شده است که بعضی از روحانیون‌فکرمیکنند بایدانتقام خدا راکشید درصورتیکه باید خدا را تقدیس کرد نه انتقام اورا کشید زیرا اگر بااین طرز تفکر بخواهند رفتار کنند معلوم نیست انتهای شکنجه‌ها بکجا خواهد رسید !

اگر قوانین بشری بخواهندانتقام یك‌موجودلایتناهی یعنی خدا را ازکفار بکشندمستلزم‌آن است‌که قوانین خودرا روی‌اصول لایتناهی ترتیب دهند نه‌روی طبیعت بشری که ازجهالت، هوس، ضعف ترکیب‌یافته است.

یکنفر تاریخ‌نویس قضیه‌ئی نقل میکند که‌بخوبی نشان میدهد این‌طرزتفکر (یعنی‌انتقام خداراکشیدن) تاچه اندازه در اذهان تأثیر بدی نموده و چه اثرات شومی ازخود بروز میدهد.

میگوید یکنفر یهودی باتهام اینکه‌برعلیه‌حضرت‌مریم کفر گفته‌بودمحکوم شده بودزنده پوستش‌را بکنند.

شوالیه‌ها بانقاب‌صورت‌کارد دردست بمحل اعدام رفته‌میرغضب‌راعقب‌میزدند تا اینکه‌خودشان‌انتقام شرافت حضرت مریم‌را کشیده باشند!

من‌نمیخواهم افکار خوانندگان‌را دراین‌باب‌پیشگوئی کنم.

دومین طبقه جرائم آنهائیست‌که بر علیه اخلاق واقع میشوند مثل نقـض قوانین خویشتن داری عمومی وخصوصی یعنی‌ایجاد اختلال در طرزانتظام استفاده از لذاتیکه ناشی از استعمال احساسات و اتحاد دونفر میباشند. کیفراین‌بزه‌ها نیز باید از طبیعت خودآنها استخراج شود مثلا محروم‌کردن از مزایائی که **جامعه**

برای پاکی اخلاق مقرر داشته، جریمه، شرمساری، اجبار بمخفی‌شدن، ننگ عمومی، اخراج ازشهر وازمیان جامعه، بالاخره تمام کیفرهای مربوط به‌مجازاتهای جنحه؛ این‌قبیل مجازاتها برای جلوگیری از بی‌مبالاتی در ارتباطهای زن ومرد کافی است زیرا درواقع این‌چیزها کمتر ازشیطنت ناشی میشود بلکه بیشتر ازفراموشی یا تحقیر و کوچك شمردن آن‌نسبت بنفس مرتکب تولید میگردد.

در اینجا صحبت ما فقط ازجرائمی است که برعلیه اخلاق میباشند نه ازجرائمی که هم‌برعلیه اخلاق و هم‌بامنیت عمومی صدمه‌میزنند مثل‌فراردادن یا ازالهٔ بکارت زیرا این‌قبیل‌جرائم جزء طبقهٔ چهارم قرار میگیرند.

جرائم طبقهٔ سوم آنهائی هستند که بآرامش افراد صدمه میزنند و کیفر آنها نیز باید از طبیعت شیء یعنی ازسنخ خودآنها باشد ازقبیل زندان و تنبیه بدنی وسایر کیفرها که اذهان‌نگران‌را تسکین‌داده و نظام‌عمومی‌را اعاده‌مینمایند.

جنایات برعلیه آرامش را باید باعمالی محدود کرد که حاوی اختلالی در نظامات‌باشند و تولیدتشویق و نگرانی در اذهان مردم بنمایند ولی جرائمی که هم موجب‌اختلال آرامش وهم‌بامنیت حمله میکنند از نوع‌طبقهٔ‌چهارم میباشند.

کیفرجنائی دستهٔ‌چهارم چیزهائی است که شکنجه نامیده میشود این یك‌نوع قصاصی است که جامعه‌نسبت بشخصی که دیگران‌راازامنیت‌محروم کرده‌یامیخواسته بکند مجری میدارد این کیفر از طبیعت شیء و از عقل و از منابع نیکی و بدی استخراج میشود.

اگر کسی امنیت‌را بطوری نقض کرده که زندگی یکنفردیگرراازاو گرفته و یادر صدد گرفتن بوده است مستحق مرگ است، جزای اعدام مانند درمانی است برای چنین بیمار اما وقتیکه امنیت مالی مختل شده باشد ممکن است عللی موجود باشد که جزای اعدام را ایجاب‌نماید ولی‌بهتر اینست و بیشتر طبیعی خواهد بود که جرائم‌برعلیه‌اموال با اتلاف اموال کیفر داده شود ولی این طرز کیفر هم در مورد جرائم برعلیه اموال وقتی خوب است که ثروتها همه‌مساوی و یا مشترك

باشد، چون چنین نیست، کیفر بدنی جای کیفر مالی را گرفته است زیرا آنهائی که مال ندارند بمال دیگران حمله میکنند و این عمل ایجاب چنین کیفری را مینماید.

آنچه گفتیم از طبیعت اشیاء استخراج شده و برای آزادی افراد مفید است.

فصل پنجم

در بعضی اتهامات که مخصوصاً باعتدال واحتیاط احتیاج‌دارند

اندرز مهم: در تعقیب جادوگری و ارتداد باید خیلی محتاط بود زیرا انتساب این‌دو جرم ممکن‌است بی‌نهایت بآزادی‌صدمه‌بزند و اگرمقننین نتوانند آن‌را محدود کنند سرچشمهٔ ستمگری بیشمار میشود، زیرا این‌اتهام مستقیماً متوجه اعمال یك فرد نیست بلکه متوجه تصوریست که دیگران راجع باخلاق متهم‌میکنند و به‌نسبت‌جهالت‌مردم این‌اتهام خطرناك‌میشود وبنابراین یك‌فرد همواره‌درخطر است وحتی بهترین رفتارهای دنیا وپاکترین‌اخلاق و انجام وظائف تضمین‌کافی برعلیه سوءظن مربوط باین جنایت‌نیست.

در زمان زمامداری **مانوئل کومن** یکنفربنام **پروتستاتور** متهم‌شد که‌برعلیه امپراطور توطئه‌کرده وبرای توطئه‌خویش ازبعضی اسراری که‌انسان‌را غیرمرئی میکند استفاده نموده‌است.

همچنین درشرح‌زندگانی همین امپراطور مذکور است: یکنفر **هارون** نام را دیدند مشغول خواندن کتابی ازحضرت سلیمان‌است که نتیجهٔ قرائت آن‌کتاب باعث‌حاضرشدن‌جن‌میشود پس‌اگردرسحرچنین نیروئی‌فرض شود که ساحربتواند تمام بدبختی را برنوع‌بشر وارد نماید درآن‌صورت ساحر آنشخصی است که بیش ازهرکس توانائی مختل‌کردن وزیر و زبر ساختن جامعه را دارد و جامعه باید چنین‌کسی را بی‌اندازه تنبیه‌کند. بعلاوه وقتی درسحر قوهٔ خراب‌کردن مذهب

www.ketabha.org

هم وجود داشته‌باشد درآنصورت انزجار وتنفرمردم ازساحر بیشتر میشود.

تاریخ قسطنطنیه بما نشان‌میدهد وقتی بیك اسقف الهام شده بود که معجزه‌ئی بواسطهٔ جادوی یك‌ساحر خنثی شده است باینجهت جادوگر و پسرش را محکوم بمرگ نمودند. چه‌بسا چیزهای عجیبی که باین موضوع ارتباط داشته است و چه عوامل پیچ‌درپیچی دنبالهٔ رسیدگی باین جرم پیش میآید که درآن باید غور کرد مثلابایستی : وقوع الهام نادر نباشد . الهام راست باشد ، به اسقف الهام شده باشد، معجزه‌ئی وجود داشته‌باشد ، معجزه خنثی شده‌باشد، جادوئی‌درکار باشد ،اینشخص جادوگرباشد، جادو مذهب‌را بزمین‌زده باشد و بالاخره یك‌عمل سحر انجام شده باشد ، تا وقوع‌جرم مسلم گردد .

امپراطور **تئودورلاسکاریس** مرض‌خودرا مربوط بجادو میدانست اشخاصی که متهم باین قضیه بودند برای تبرئه علاجی نداشتند مگر اینکه یك تکه آهن گرم گداخته را بدست بگیرند و دستشان نسوزد و باینوسیله بیگناهی آنها ثابت شود . نزد یونانیان خیلی‌دشوار بود که کسی متهم بجادوگری باشد وخودراتبرئه کند .

حماقت‌آنها باین اندازه افراط داشت که برای یك جنایت موهوم و بدون اساس نامطمئن‌ترین‌دلائل‌را میافزودند.

در زمان سلطنت **فیلیپ** معروف به دراز یهودیان را از فرانسه تبعید کردند باتهام اینکه چشمه‌ها را بوسیلهٔ جذامیها مسموم کرده‌اند این‌اتهام بی‌معنی‌انسان‌را نسبت بتمام اتهاماتیکه مبنی‌بر کینهٔ عمومی‌است بشك میاندازد.

خوانندگان بایدمتوجه باشند دراین فصل‌من نگفتم ارتدادرا نباید کیفرداد بلکه مقصودم این‌بود باید درکیفرآن خیلی احتیاط کرد .

فصل ششم
جنایت بر خلاف طبیعت

نعوذ بالله از این جنایت زیرا این جنایتی است که مذهب و اخلاق وسیاست نسبت بآن اظهار تنفر نموده است ومرتکب‌آنرا بشدت مجازات مینمایند، من‌نیزاهمیت سوء اثرآن را بهیچوجه کم نمیکنم، بایستی آنرا بشدت منع کرد، زیراضعف نفس یك‌نفررا به‌یکنفر دیگرسرایت میدهد وبا یك جوانی‌ننگ‌بار یك‌پیری رذل وشرم‌آور برای مرتکب این‌عمل فراهم مینماید آنچه من خواهم گفت پستی‌های‌آنرا بیان نخواهد کرد وفقط مبالغه‌ئی‌خواهدبود که میتواند در وانمود کردن تنفرآن افراط نماید .

چون طبیعت این جرم اینست که پنهان باشد غالباً اتفاق افتاده‌است بشهادت یك کودك، قانونگزاران مرتکب را کیفر داده‌اند، ولی این رویه باز کردن یك در وسیعی‌است برای افترا ونسبت دادن این‌اتهام و راه اتهام رابسهولت برای‌مردم بازمیکند .

پروکوپ میگوید: **ژوستینین** قانونی برعلیه این جنایت وضع کرد ونه تنها آنهائی که بعداز وضع قانون مرتکب میشدند بلکه‌آنانکه هم قبل‌از وضع قانون مرتکب شده بودند شامل میشد .

شهادت یکنفر کودك وگاهی هم یك‌غلام برای اثبات این جنایت‌کافی بود بخصوص برعلیه ثروتمندان وبرعلیه‌آنانیکه ازدستهٔ سبز[2] بودند .

چیزغریبی‌است درفرانسه سه‌عمل مجازاتش سوختن است که میتوان‌بتحقیق گفت اولی وجود ندارد(مقصود سحر است) ودومی شایستهٔ‌یك سلسله تشخیصات و تعبیرات ومحدودیتهای دقیق است (منظور ارتداد است[3]) و سومی غالباً خیلی مبهم

۱ــ در اصطلاح فرانسویان واغلب ملل اروپا بمعنی لواط استعمال میشود . مترجم

۲ــ دستهٔ سبزاشرافی‌بودند در رم قدیم که‌درمسابقه‌هاخودرا بالباس‌سبزملبس مینمودند وامتیازخاصی داشتند .

۳ـ مرادازاستعمال لغت ارتدادهمان‌کفراست که باصطلاح فارسی‌مرتد شدن یعنی‌گمراه شدن وبعبارت دیگرکافرشدن برعلیه‌مذهب وخدا اظهارنمودن‌است که دراصطلاح‌کافر زندیق‌نیز گفته میشود. مترجم

وتاریك است (یعنی جنایت برخلاف طبیعت) .

بعقیدهٔ من جنایت برخلاف طبیعت در میان یك‌جامعه‌ئی هرگز رو بازدیاد نخواهد رفت مگراینکه ملت‌بواسطه‌بعضی‌اعتیادات‌بآن متمایل شده باشد مثل‌اینکه دریونان پسران‌جوان باتن‌برهنه بەورزش وتربیت بدنی میپرداختند ویا مثل‌اینکه درفرانسه‌تربیت‌خانوادگی‌معمول‌نیست یادرآسیاعده‌ئی‌ازمردم بقدری زن‌میگیرند که‌آنها را بانظر تحقیرمینگرندواز آنها سیرمیشوند ودستهٔ دیگرازمردم نمیتوانند متأهل شوند وزن داشته باشند .

این جنایت را نباید تهیه و تشویق نمود بلکـه باید بوسیله نظامات صحیحی کلیه عملیات‌منافی‌عفت واخلاق رامنع کرد، آنوقت‌ناگهان خواهید دید که‌طبیعت ازحقوق خود دفاع کرده واین‌کارخود بخودکم شده است .

طبیعت خود بسی ملایم ومهربان وحافظ است ولذات رابا دست کریم‌وسخی خود درعالم منتشرساخته ودرحینی که ما را از لذات متنعم ومتمتع مینماید بوسیلهٔ پیدایش اطفال که درواقع زندگی ما را تجدید میکند بحدی سرور و رضایتمندی در زندگی برای ما ایجاد مینماید که ازخودآن لذات هم بزرگتراست .

فصل هفتم

جنایت برعلیه‌پادشاه

.. قوانین چین چنین‌مقررمیدارند، هرکس احترام امپراطور را مراعات نکند کیفراو اعدام است ولی‌چون توضیح نمیدهند که‌مقصود از عدم مراعات احترام‌چه‌چیزاست ممکن‌است هرامری بهانهٔ کشتن ونابودساختن اشخاص بشود وهرخانواده باین بهانه مضمحل شده ازبین برود .

دونفر مأمور بودند روزنامهٔ دربار را بنویسند ودریك واقعه کیفیاتی رانقل کرده بودند که بعد معلوم شد صحت نداشته است باین سبب‌آن دو نفر راکشتند.

آیا نوشتن یك موضوع غیرواقع در روزنامهٔ دربار بمنزلـهٔ هتك احترام پادشاه است ؟ !

یکی ازشاهزادگان اشتباهاً روی یادداشتی که بامهرقرمز امپراطور مسجل بود یك سرگذشت نوشته بود این موضوع چنین وانمود شدکـه این شخص نسبت بامپراطور بی‌احترامی کرده است وبرعلیه او یکی ازمدهش‌ترین شکنجه‌هائی که تاریخ بخاطرداردرا اجرا نمودند .

وقتی جنایت برعلیه پادشاه تـا این حـد مبهم باشد حکومت استبدادی پیدا میشود یعنی‌این موضوع موجب خواهد شد که حکومت تبدیل باستبداد گردد.

دراین موضوع در کتاب طرزتدوین قوانین‌مفصلترصحبت خواهیم کرد.

فصل هشتم

عنوان جرم توهین نسبت

بمذهب وپادشاه بداستعمال شده

این‌هم یك عمل شدیدی است که عنوان توهین بسلطنت باعمالی‌داده شده که‌آن صفت راندارد .

یك قانونی در رم بود که برطبق‌آن کسانیکه در احکام پادشاه چون وچرا میکردند و یا از لیاقت اشخاصی که او بـرای مشاغل انتخاب میکـرد اظهارتردید مینمودندبعنوان توهین بمقدسات تنبیه میشدندکابینه شاه ومحبوب‌القلوب‌های دربار این جرم را تراشیده بودند .

قانون‌دیگری بود که هرکس برعلیه وزراء وافسران پادشاه مرتکب سوء قصدی بشود مثل‌اینست که‌آن عمل رابرعلیه خودشاه مرتکب شده‌است این‌قانون درزمان‌دوپاشاه وضع ورایج شد که ضعف‌آنها درتاریخ‌مشهوراست یکی **آرکادیوس** ودیگری **هونوریوس** .

این دو پادشاه مطیع وزیران خود بودند و مثل چوپانی کـه گله خود را راهنمائی ومیراند، وزیران‌آنهارا بهرطرف میراندند وآنها ازخود اراده‌ئی‌نداشتند درکاخ خود مثل بنده بودند ، درشورای سلطنتی نظیر یك بچه، در ارتش مثل یك

بیگانه رفتارمیکردند که ازهمه چیز بی‌اطلاع است، امپراطور را فقط برای عطایا وبخشش میخواستند که هرروزچیزی بکسی ببخشد .

به‌بینیدچقدر دولت‌درعهد این‌دوپادشاه‌ضعیف‌شده‌بود! بعضی‌اشراف ونزدیکان شاه برعلیه امپراطورتبانی کرده برای واژگون کردن اساس توطئه چیده بودند ، وقتی‌خواستند این خائنین راکیفربدهند مجبور شدند عمل برخلاف قانون بکنند زیراصدمه باشراف ودرباریان بمنزلهٔ توهین بشاه‌بود همین طرزفکرورفتار وضعف دولت بود که منجربفتح روم بدست ژرمنها شد .

یك سوء استفادهٔ دیگراز این قانون؛ **سن مارس**[1] برعلیه **کاردینال ریشلیو** اظهاراتی کرده بود و میخواست آنرا از کرسی صدارت بیاندازد درگزارشی که درباره او دادند چنین‌استدلال کردند، جنایت برعلیه وزیران برطبق قوانین‌اساسی امپراطوران روم بمنزلهٔ جنایت برعلیه شاه و دریك تراز است استدلال این قانون ظاهراً این بود که چون وزیر بدولت و پادشاه خوب خدمت میکند درصورتیکه برعلیه اواقدامی بشود اورا ازهردویعنی ازکشور وپادشاه گرفته‌اند و مثل اینست که شاه را از یك بازوی خویش محروم نموده ویاکشور را ازیك قسمت نیروی خود بی‌بهره ساخته‌اند .

اما بااین استدلال‌آیا ظلم وجورحدی خواهد داشت؟! آیا در دوره بندگی ورقیت هم تااین‌اندازه ستمگری حکمفرما بوده‌است ؟!

طبق یك قانون دیگری **والانتین ین، تئودوز و آرکادیوس** کسانی راکه سکه قلب میزدند بمنزلهٔ مرتکب توهین‌کننده بمقام سلطنت تلقی مینمودند در چنین صورتی‌هم این دوجرم باهم مخلوط شده وازشدت اهمیت توهین بمقام‌سلطنت کاسته میشود .

۱ـ **سن مارس** جوانی بود آزادیخواه‌که درزمان لوئی‌سیزدهم میزیست وهمیشه نسبت به‌عملیات‌زورانه**کاردینال ریشلیو** صدراعظم‌لوئی اظهارات مخالف مینمود بالاخره اورا طوری تنبیه‌کردند‌که نظیرآن قساوت در تاریخ دیده‌نشده این جوان محکوم بمرگ شد باتبرگردن اورا زدند وچون جلاد ناشی‌بود باسی ویك ضربه‌گردن اورا جداکرد . مترجم

فصل نهم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

پولین میگوید : درعهدالکساندر امپراطور روم یك‌نفرقاضی برعلیه اوامرپادشاه حکمی داد و من اجازه خواستم اورا تعقیب کنم، امپراطورجواب داددرعهد من‌جنایت غیرمستقیم توهین بسلطنت نیست‌وتعقیب این‌امر بعنوان توهین‌بمقام‌سلطنت مورد ندارد .

فوستینین بهمین الکساندر نوشت من بجان پادشاه قسم خورده‌ام هرگز غلام گناهکار را عفو نکنم واینك مجبورم برای اینکه مرتکب جرم توهین بمقام سلطنت نشوم همیشه درباره او خشمگین باشم و اورا تنبیه نمایم امپراطورپاسخ داد بیخود بوحشت افتاده‌ئی مگر رویهٔ مرا نمیدانی ؟

یك‌اصولی که ازمراجعهٔ‌بآراء عمومی‌اتخاذ شده بود مقررمیداشت درصورتی مجسمه‌های پادشاه موردپسند واقع نگردد سازندهٔ‌آن مرتکب توهین بمقام‌سلطنت نشده است .

سور، آنتونین امپراطوران روم به**پونتیوس** نوشتند هرکس مجسمه‌های تصویب نشدهٔ امپراطور را بفروشد مرتکب جرم توهین بمقام سلطنت نشده است و نیز نوشتند هرکس‌سنگی‌تصادفاً بطرف مجسمهٔ امپراطور پرتاب کند، نبایدمرتکب جرم توهین شناخته شود .

علت صدور این فرامین نقض قانون **ژولی** بود زیرا قانون ژولی مقررات سختی داشت و این تغییرات را ایجاب میکرد، قانون ژولی نه‌فقط اشخاصی راکه مجسمه‌امپراطور رامیریختند بلکه اشخاصی که هم مرتکب اعمال مشابه‌آن‌میشدند بجرم توهین بمقام سلطنت قابل تعقیب میدانست .

این ترتیب جرائم نامبرده را خیلی‌توسعه میداد پس‌لازم بود همینکه‌جرائم توهین بمقام سلطنت را برقرار کردند آنها را تفکیك کنند باین جهت مشاور حقوقی **اولپین** پس از اینکه گفت : جنایت توهین بمقام سلطنت با مرگ مقصر هم

از بین نمیرود اضافه کرد که این موضوع فقط مربوط بآن جنایاتی است که حاوی سوء قصد برعلیه امپراطوری یا برعلیه زندگی شخصی امپراطور شده باشد وشامل تمام جنایاتی که قانون **ژولی** معین کرده است نمیباشد .

فصل دهم
دنبالهٔ موضوع فصل قبل

درزمان**هانری** هشتم قانونی درانگلیس تصویب شد و بموجب آن کلیه اشخاصی که پیشگوئی‌مرگ پادشاه رامیکردندجزء خائنین بمیهن محسوب میشدند بهمین‌جهت در آخرین بیماری این پادشاه پزشکان جرئت نکردند بگویند زندگی اودرخطراست وبدون شك مطابق همین نظریه هم رفتار کردندآری‌استبدادبقدری مهیب‌است که حتی‌برعلیه مجریان آن نیز باوحشت بکار میرود .

فصل یازدهم
تفکرات

یکنفر ازقبیله **مارسیاس** درخواب‌دید که سر **دنیس**امپراطور رامیبرد چون خوابش‌را بیان کرد وبگوش دنیس رسید دنیس‌اورا بقتل رسانید و گفتاگر روزباین فکرنیفتاده بود شب درخواب نمیدید. این‌یك‌ظلم بزرگی بود فرضاً‌چنین فکری هم میکرد سوء قصدش را اجرا نکرده بود زیرا قوانین فقط عهده‌دارتنبیه اعمال واقع شده میباشند[1].

۱ــ روی همین تعلیمات است‌که قوانین جزائی امروز قصد را قابل مجازات نمیدانند مادامی‌که قصد بمنصه ظهور نرسد وشروع بعمل نگردد نمیتوان جرمی راکه درتخیل وتصور متهم‌بوده تعقیب‌کرد زیرا علاوه براصلی‌که مؤلف بیان‌کرده (قوانین فقط اعمال واقع شده‌را تنبیه می‌کند) .

یك عیب بزرگتری هم‌دارد وآن اینست‌که اگر بناشود فکر ارتکاب جرم وصرف‌قصد قابل‌مجازات باشدباعث می‌گرددکه‌ارتکاب جرائم روبازیاد رود چه‌آنکه وقتی شخص‌دید قصد وعمل هر دو یکنوع مجازات دارد وتعقیب میشود ترجیح میدهدکه قصد خودرا اجراکند و به‌نتیجه برساند وچنین‌فکرمیکندبهرحال مجازات خواهد شد پس‌قصدخودرا انجام‌دهد. مترجم

فصل دوازدهم
سخنان بی‌محابا

اگر نطقها وسخنان بی‌محابا را موضوع جرم توهین قرار بدهند و آن جرم را باین دلیل که فلان‌کس فلان حرف را زده تعقیب کنندخیلی ظالمانه خواهد بود زیرا حرف بقدری شایستهٔ تعبیر وتفسیر میباشد وبین بی‌مبالاتی وشیطنت بقدری فرق‌هست وباندازه‌ئی دراصطلاحاتی که برای‌این دومقصوداستعمال میکنند تفاوت‌کم است که قانون نمیتواند صرف حرف را مستوجب جزای اعدام بداند. مگر اینکه صراحةً سخنانی ذکر شودکه دلالت برشروع جرم بنماید و مجازات را ایجاب‌کند، حرف بخودی خود جرم نیست وفقط درفکر میماندغالباً حرف بخودی‌خود معنی‌نمیدهدبلکه معنی‌آن درلحنی‌است که‌ادا شده وبرای گفتن آن بکارمیرود. اکثرمیتوان همان حرفهاراتکرار کرد بدون اینکه همان معنی‌را بدهد این معنی‌بسته بارتباطی است که حرفها بانیات ومقاصد دارند .

گاهی‌سکوت‌بیش‌ازتمام این حرفها مقصود را بیان میکند، هیچ‌چیز باندازهٔ حرف دوپهلو نیست پس چگونه میتوان آنرا جنایت توهین بمقام سلطنت تلقی کرد درهر کجا که این‌قوانین برقرارشده‌اند نه‌تنها آزادی وجود نداردبلکه سایه‌آزادی هم وجود ندارد .

بیانیه‌ئی از طرف ملکه فقید روسیه برعلیه خاندان **الگورکی** صادر شد و یکی‌ازاین شاهزادگان محکوم باعدام گردید بعلت‌آنکه کلمات خارج ازنزاکت نسبت بشخص ملکه ادا نموده است و همچنین دیگری بعلت آنکه ترتیبات عاقلانه ملکه را برای زمامدارای تفسیر بشیطنت کرده وبذات مقدس ملکه باکلمات عاری ازاحترام توهین‌نموده‌است محکوم باعدام شد، من‌منکر نیستم که تحقیر احترامات شاه عمل‌متفوری است ولی‌میگویم اگربخواهند دراستبداد اعتدالی‌قائل بشوند یك تنبیه جنحه ساده دراین‌موارد مناسب‌ترخواهد بودتااتهام جنایت‌توهین بمقام‌سلطنت که برای بیگناهان همیشه وحشتناك ومخوف است .

زیرا این‌قبیل اعمال هرروز وهمیشه واقع نمیشود واگر واقع‌شود مـردم دقیقاً متوجه‌آن خواهندشد .

دراینصورت یك‌اتهام دروغ راجع باین قبیل‌اعمال بسهولت روشن میشوداما وقتیکه حرفها همراه یك‌عمل باشند طبیعت‌آن عمل‌را بخودمیگیرند مثلا شخصی که در میدان عمومی مردم را بشورش دعوت میکند مرتکب توهین بمقام‌سلطنت‌میشود زیرا که حرف اوباعمل توأم‌است و درآن‌شرکت میکند چیزیکه مورد کیفرواقع میشود حرف‌نیست بلکه عملی است که درضمن ارتکاب‌آن حرفها استعمال‌شده‌است حرفها جرم نیستند مگر وقتیکه یك‌عمل جنایتکارانه را تدارك کرده وهمراه‌داشته باشند و یابعدازآنکه حرف‌زده شد عمل هم واقع‌شود حرف را فقط نشانهٔ جنایت بایددانست نه‌اینکه خودحرف‌را اصل‌جنایت تلقی کرد اگرحرف قابل‌تعقیب باشد همه‌چیز زیر وزبر میشود .

تئودوز، آرکادیوس ، هونوریوس امپراطوران‌روم‌به**روفین**رئیس‌دادگاه می‌نویسند: « اگر کسی ازشخص ما یا از حکومت ما بدگوئی کند ما نمیخواهیم اورا تنبیه‌کنیم زیرا اگر باسبکسری حرف‌زده است باید اورا حقیرشمرد، واگر دیوانه‌است‌باید بحالش دلسوزی کرد، واگرناسزا گفته باید عفوش‌نمود، بنابراین قضایا را بحال خود بگذارید و فقط بما اطلاع‌بدهید تا خودمان ازروی سخنان‌در بارهٔ‌گویندگان قضاوت بکنیم وخوب بسنجیم که بایدآنها را مورد محاکمه قرار دادیا بایدعفونمود».

فصل سیزدهم

نوشته‌ها

......نوشته‌ها بیش ازحرف دوام دارندامابشرط آنکه جنایت‌توهین را تهیه کرده باشند ولی‌درصورتیکه اینکارنشده باشد بهیچوجه موضوع جرم واقع‌نمیشوند معهذا **تی‌برواکوست** امپراطوران روم کیفر جنایت‌توهین‌بسلطنت‌را برای‌نوشته‌های توهین‌آمیز معین کردند .

تی‌بر باینجهت تعیین کیفر نمود که گمان میکرد بعضی نوشته‌ها بر علیه او تحریر یافته **اکوست** باین مناسبت چنین‌کاری راکرد که برخی نوشته‌ها برعلیه مردان وزنان نامی درعهد او تحریریافته‌بود .

کرموتیوس کردوس باین دلیل متهم شد که درسالنامهٔ خـود نوشته‌بود **کاسیوس** پست‌ترین افرادکشور روم میباشد.

هیچ‌چیز بیش ازاین‌عمل که نوشتجات را قابل مجازات دانسته‌اند بـرای آزادی روم شوم نبوده است .

درکشورهای استبدادی نوشته‌های‌فکاهی چندان رایج نیست زیرا خمـود و جهالت نه‌قریحه نوشتن را پرورش میدهد و نه ارادهٔ‌آن‌را . اما در دموکراسی‌ها ازاین قبیل نوشتجات جلوگیری نمیکنند بهمین دلیل که در حکومت‌های یك‌نفری ازآنها ممانعت میشود وچون غالباً این‌قبیل نوشتجات درحکومت‌های دموکراسی که‌توده حکومت‌را دردست داردبرعلیه اشخاص مقتدر تدوین‌میشود موجب تشویق احساسات مردم می گردد .

درکشورهای مشروطه‌ازآنهاممانعت میکنند ولی‌بیشترآنها را یك موضوع خلافی قرار میدهند نه‌یك جنایت زیرا این‌نوشتجات میتوانند حس تنقید مردم را تسکین دهندناراضی‌ها راتسلی‌داده وحسدرا برعلیه‌مقامات کم کنند و بملت طـاقت رنج کشیدن‌بدهند واورا بخندانند.

در حکومت اشرافی بیش ازهمه‌چیز از نوشته‌های فکاهی جلوگیری میشود زیرا در این قبیل حکومت‌ها اولیای امور هرکدام پادشاهان کوچکی هستند که باندازهٔ‌کافی بزرگ‌نمیباشند تا دشنام را حقیر بشمارند ، درکشور مشروطـه اگر تیری برعلیه پادشاه انداخته شود پادشاه بقدری‌بلنداست که‌آن تیربهدف نمیخورد اماآن‌تیربدن یك رئیس اشرافی را سوراخ‌میکند. از همین‌نظربود که **دسمویر**ها چون حکومت اشرافی را تشکیل میدادند برای نوشته‌های فکاهی جزای اعـدام معین نمودند.

www.ketabha.org

فصل چهاردهم

نقض عفت در کیفر جنایات

تقریباً نزد تمام‌ملل‌دنیاقواعدی‌مربوط بعفت وجود دارد اگر بخواهند در کیفرجرائم که مقصود از آن استقرار انتظامات است آن‌قواعدرا نقض کنند، این‌کار بی‌معنی خواهدبود.

شرقیان که زنها رادرمعرض فیلهائی قرارمیدادند که آن فیلها برای یکنوع شکنجه‌های نفرت‌انگیز تربیت‌شده بودند، خواسته‌اند قانونی را باقانون دیگری نقض کنند ؟! یعنی‌برای حفظ انتظامات قوانین عفت را ازبین ببرند ، یك رسم قدیم در روم منع میکرد دختران نابالغرا بکشند **تی‌بر** راه حلی پیدا کرد باین ترتیب که میرغضب پیش از آنکه آنها را بکشد ازآن‌ها ازالهٔ بکارت نماید . این ستمگر دقیق و بیرحم اخلاق را نابود میکرد برای آنکه عادت و رسوم را حفظ کند[1].

دادگاههای ژاپن زنان را برهنه درمیدانهای عمومی‌بمعرض تماشای مردم گذاشته و آنان‌را وادارمیکردند مانندچهارپایان راه بروند وبا این‌عمل خودعفت رابلرزه‌درمیآوردند، ووقتی خواستندیك‌مادر رامجبور کنند... یك پسررا مجبور کنند... طبیعت‌را بلرزه‌در آوردند . من‌نمیتوانم جمله‌راتمام‌بنویسم.

فصل پانزدهم

آزادکردن غلام برای متهم کردن صاحبش

اگوست مقرر داشت غلامان‌اشخاصی که برعلیه او توطئه‌بکنند بسایرمردم فروخته خواهند شد تا بتوانند برعلیه صاحبان خود شهادت بدهند .

در چیزهائیکه ممکن است برای کشف یك جنایت بزرگ کمك کند نباید

۱ــ این اعمال‌بیشتر ازکوته‌فکری وحماقت مفرط بوده است وگرنه نمیتوان‌بشررا‌تا این اندازه ستمگردانست . مترجم

سهل انگاری نمود، در اینصورت در کشوریکه غلامان وجود دارندآنها فقط باید اطلاع دهنده‌باشند ولی‌نباید گواهی بدهند .

وندکس توطئه را که بنفع **تارکن** چیده شده بود خبرداد امابرعلیه‌اطفال **بروتوس** شهادت نداد ، حق و عدالت مقتضی بود چنین شخصی را که بمیهن خود چنین خدمت بزرگی کرده است آزاد کنند اما آزادی باونداد‌ند که خدمت بمیهن را ادامه دهد .

این بود که **تاسیت** حکم کرد غلامان برعلیه صاحبان خود نباید شهادت بدهند ولو در جنایت توهین بسلطنت ، این قانون در جزو قوانین **ژوستینین** دیده نمیشود .

فصل شانزدهم

درجنایات توهین بسلطنت

تنها **سزار**ها نبودند که قوانین اسف‌انگیز توهین بسلطنت راتصورنموده ووضع کردند. دربارهٔ آنها نباید ازحق گذشت زیرا دربدوامر**سیلا** بآنان آموخته بود که نباید مفتریان و تهمت زنندگان‌را تنبیه کرد بعد رفته‌رفته‌کار را بجائی کشاندند که بمفتریان پاداش هم میدادند .

فصل هفدهم

در کشف توطئه‌ها

مفادقانون **دوته رونوم** این بود: «وقتیکه برادر تو، یاپسرتو، یادخترتو، یا همسر محبوب تو، یا دوست تو که مثل روح روان تو است‌درخفا بتوبگویند بسوی خدایان دیگربرو یعنی‌مذهب‌خودرا تغییربده تو اورا باید سنگسار کنی اول دست خودت روی او بلند خواهد شد بعد دست تمام ملت. »

چنین اصول نمیبایستی دربین مللی‌یك قانون مدنی‌باشد چه‌آنکه در را برای تمام جنایات بازمیکند زیراقانونی که باتهدید باعدام امرمیکند توطئه‌هائی راکه‌انسان

خودش سهمی در آنها نداشته فاش کند بسیار قانون سختی‌است. این قانون اگر در حکومت مشروطه استعمال شود باید خیلی آنرا محدود کرد. چنین قانونی را نباید با تمام سختی خود اجرا کرد مگر در مورد جنایت توهین بسلطنت و بعلاوه خیلی مشکل است که رئوس مختلف این جنایت را باهم مشتبه نکنند.

در ژاپن قوانین تمام افکارعقل‌انسانی‌را زیرو زبرمیکند، جنایت عدم کشف (افشانکردن) به‌عادی ترین موارد اطلاق میشود یك سفرنامه حاکی است که دو دوشیزه را دریك‌صندوق که میخهائی بداخل آنها کوبیده شده بود جادادند و آنقدر صبر کردندبمیرند گناه یکی‌ازاین دو آن‌بود که عشقبازی کرده بود و گناه دیگری آن بود که اینکاررا افشانکرده بود[1].

فصل هیجدهم

درجمهوریت بسیارخطرناك است که

مرتکب جرم توهین بدولت را زیاد تنبیه‌کنند

وقتی یك دولت جمهوری‌موفق شد تمام اشخاصی‌را که میخواسته‌اندآنرا سرنگون کنند از بین ببرد باید درخاتمه دادن بانتقامها بکیفرها وحتی بپاداشهاتعجیل وتسریع کند درچنین موقعی تنبیهات وتعبیرات بزرگ‌نمیتوان‌قائل‌شد مگر اینکه قدرت‌زیادی‌باشخاص‌بدهند دراینصورت بهتر آنست که‌بیشترعفو کنندتاتنبیه و کمتر تبعید کنند و بیشتر تحبیب، اموال رابرای صاحبانش بگذارند و کمتر ضبط کنند، چه آنکه ببهانــه انتقام جمهوریت منتقمین ستمگری رابرقرار خواهندکرد.

صحبت در این نیست که شخص مسلط را نابود کنند بلکه مقصود اینست که

۱ـ به‌بینید تفاوت قانون‌چقدراست؟! درقوانین اسلامی ضمن تربیت اجتماعی‌مردم‌امر اکید شده‌است‌که سررانباید فاش‌کرد وسرفاش‌کردن یکی‌ازصفات ناپسند وغیرقابل‌عفو ونزد خدا وخلق‌منفورمیباشد درواقع نفس‌الامرهم‌کسی‌که سری نزداوازدیگری است بمنزله یك‌نفر امین است‌که‌اگرسررا فاش‌کرد خیانت درامانت‌کرده است ولی قوانین ژاپن سرفاش‌نکردنش را بامرگ‌کیفرمیدهند ؟! مترجم

خود تسلط را ازبین‌ببرند وباید هرچه زودتر جریان عادی حکومت را اعاده‌داد که قانون حکمفرما باشد نه اشخاص.

یونانیان برای‌انتقام‌کشیدن ازستمگران یاازاشخاصی که سوءظن‌بستمگری آنان میبردند حدی قائل نشدند گاهی‌اولادآنها رابقتل میرساندند و گاهی‌پنج‌تن ازنزدیکترین خویشاوندان‌آنها را، بسیاری ازخانواده‌ها راتبعید کردند باینجهت جمهوری‌آنها متزلزل شد، تبعید ویا مراجعت تبعید شدگان همیشه هنگامی پیش میآمده که ازتغییر اساس حکومت حکایت مینموده است ولی رومیان عاقلتر بودند، زیــرا وقتی **کاسیوس** بجرم تمایل بستمگری محکوم شد این‌موضوع بمیان آمـد که آیا اطفال او را هـم خواهندکشت یا نه ولی اطفال او بهیچ کیفری محکوم نشدند.

دنیس میگوید: «آنهائی که خواستند این قانون را در آخرجنگ **مارس ها** وجنگهای داخلی تغییردهند واطفال تبعید شدگان رابوسیلهٔ امر **سیلا** ازمحکومیت مستثنی دارند جنایتکاربوده‌اند.»

درجنگهای ماریوس وسیلادیده میشود که تاچه اندازه مردم فاسدشده‌بودند وبعدازاین جنگهاتصورمیرفت که دیگر آن فساد وخرابی‌ظاهرنخواهد گردید زیرا بقدری شوم بود که تصورباز گشت آن نمیرفت امادرزمان زمامداری مدیران‌ثلاثه نه‌تنها فساد سابق‌باز گشت کرد بلکه‌شدیدترهم‌شد چه‌آنکه‌آنها میخواستندمظالم‌را مستورنموده وظاهراً عدالت پیشه‌باشند.

آری سفسطه هائیکه ستمگران برای عمل خود استعمال میکنند تولید تأسف مینماید وبسیارغم‌انگیزاست.

در آثار **آپین** فرمول تبعید دیده میشود ولی طوری تدوین شده کـه گوئی هیچ منظوری غیر از خیر جامعه در آن نبوده است زیرا مزایائی برای آن قائل شده‌اند و باکمال خونسردی راجع به‌آن بحث شده و در آن وسائل خوبی بکار برده‌اند که هم پول داران در امانند و هم طبقهٔ سوم راحت میباشند و باندازه‌ئی از

تهدید مردم‌ترسیده آرامش ارتش رادرنظر گرفته‌اند که مردم خوشبخت وسعادتمند شده‌اند.

وقتیکه **لاپیدس** یکی از مدیران ثلاثه روم بر اسپانی غلبه کرد کشور روم بر اثر جنگ‌های داخلی غرقه بخون بود با این وضع لاپیدس امر کرد بمناسبت فتح اسپانی‌جشن بگیرند وشادمانی کنند درحالیکه در خطر اضمحلال بودند.

فصل نوزدهم
چگونه استعمال آزادی را درجمهوریت
معلق میدارند

در کشورهائیکه بیشتر به‌آزادی اهمیت میدهند قوانینی وجوددارد که آزادی را برعلیه افراد نقض میکند تا برای عموم نگهدارد، این قبیل قوانین درانگلستان وجود دارد مثل لوایح قانونی موسوم به‌اتاندر[1].

منشاء این رسوم قوانین آتن‌میباشد که برعلیه یك‌فرد حکم‌میدادندمشروط براینکه شش‌هزار نفرازمردم بآن رأی داده‌باشند وهمچنین ازقوانین روم سرچشمه میگیرد که بنام امتیازات برعلیه افراد وضع‌میشد رومیها آن قوانین را دراجتماعات بزرگ ملت وضع میکردند ولی بنظر **سیسرون** این قوانین درست نبود او میگفت باید این قوانین راالغو کرد زیراقانون باید شامل همه‌باشد، قوت قانون درآنست که در بارهٔ تمام مردم حکم کند، بعقیده من گاهی باید روی آزادی پرده کشید

۱ـ دردادگاههای انگلستان یك دلیل‌برای اقناع قضات‌کافی نیست‌که برطبق‌آن‌متهم رامحکوم‌کنند ورأی‌بدهند، بلکه دلایل قطعی ومسلم بموجب قانون این‌است‌که لااقل‌برعلیه‌متهم دوشاهد وجود داشته‌باشد. همچنین‌اگر کسی متهم بامری باشدکه جنایت مهم نامیده‌شده وموفق شودگواهان را ردکند بطوری‌که محکوم‌کردن‌اوبوسیلهٔ موازین‌قانونی ممکن نباشدمیتوان‌یك لایحه مخصوص راجع بشخص اوبمجلس بردکه تقریباً جنبه ادعا نامه وکیفرخواست دارد این لایحه منفرداً درباره اوتنظیم وبمجلس برده میشود ودرباره‌آن مثل‌سایرلوایح رفتارمیکنند باین معنی‌که‌باید مجلسین‌آنرا تصویب وپادشاه‌آنرا صحه نمایدمتهم هم‌میتواند بوسیله وکیل مدافع خودازاین‌لایحه دفاع وبرعلیه‌آن صحبت‌کند ودرمجلس هم‌میتواند دراطراف‌آن‌مذاکره بنمایند این‌لایحه را اتاندر مینامند.

همانطور که در گذشته گاهی مجسمه خدایان‌را پنهان میکردند.

دراین‌صورت وضع این‌قبیل قوانین خاص‌درموردبخصوص که برطبق رسوم وآداب‌آزادترین ملل‌جهان بعمل میآید گاهی لازم است، چه منظور ازآن حفظ امنیت عمومی خواهدبود.

فصل بیستم
قوانینی که درجمهوریت برای
آزادی افراد مفید است

غالباً دردولتهای‌جمهوری که ازتوده‌تشکیل‌میشوداتهامات عمومی است یعنی‌راه شکایت برای‌همه‌بازاست وهر کس‌رامیتوانند متهم کنندآنوقت این‌قضیه موجب شده است که قوانینی برای دفاع‌بیگناهان وضع کرده‌اند.

در یونان این‌رسم‌بود که اگر کسی دیگری را متهم میکرد و یك خمس آراء مردم را برله اظهارخود تحصیل نمی‌نمود بهزاردرهم جریمه محکوم میشد، **اشین** که **کتسیفون**را متهم کرده بود و عده‌کافی با او موافق نبودند بـاین جریمه محکوم‌شد.

در روم کسیکه بی‌جهت دیگری را متهم میکرد بدنام میشد و حرف **ك** را روی‌پیشانی او داغ‌می‌زدند واوراتحت‌نظرمستحفظین قرارمی‌دادند تا بتواندبقاضی یا گواهان‌رشوه‌بدهد.

ما دربارهٔ قانون روم وآتن که بمتهم‌اجازه میدادند پیش از صدور حکم از محکمه‌خارج‌شوند سابقاً صحبت کرده‌ایم.

فصل بیست ویکم
بیرحمی‌قوانین‌نسبت‌به‌بدهکاران
در جمهوریت

وقتیکه یکنفر پولی بکسی قرض می‌دهد طبیعةً برای خود نسبت باو تفوق بزرگی قائل می‌گردد از اینجهت کـه وام گیرنده پول را بـرای هزینه

و احتیاج خود قرض میکند و پس از اینکه خرج کرد دیگر آن‌پول را در اختیار ندارد.

حال اگردر جمهوری‌قوانین هم رسم‌بندگی وتفوق دائن‌بمدیون را تشدید نمایندچه خواهدشد؟.

درآتن وروم ابتدااجازه داده‌شده بودمقروضی‌راکه نمی‌تواند دین خود را ادا نماید بعنوان غلام بفروشند **سلن** این‌رسم را درآتن اصلاح کرد و مقرر داشت هیچکس رانمیتوان بعلت دین‌آزارجسمانی‌داده یا بغلامی‌مجبور نمود اما دسمویرها درروم این رسم‌را باپیروی ازدستورسلن اصلاح نکردند و بااینکه آئین نامهٔ سلن را جلوچشم خودداشتند نخواستند ازآن‌پیروی کنند واین تنها وهله نیست که‌اصول قانون الواح دوازده گانه نیت‌دسمویرها را مبنی‌بر اصطکاك با روح مردم میرساند بلکه موارد بسیاری‌دارد.

این قانون بیرحمانه برعلیه بدهکاران موجب شد که جمهوریت روم چندین دفعه بخطر بیافتد مثلا یکوقت شخص بدهکاریکه تنش از صدمات طلبکار پراز زخم بود ازخانه طلبکارخود فرار کرده وخودرا بمردم‌نشان داد وملت از مشاهدهٔچنین منظره‌ئی متأثر کرد و این قضیه باعث‌شد که سایر طلبکاران دیگر جرئت نکردند مدیونین را حبس کنند، مدیونین از سیاه چالهای دائنین بیرون آمدند ولی چون مواعیدی‌راکه بآنها در بارهٔ قبول تسهیلات برای پرداخت‌دیون‌دادند وفانکردند، ملت برای الغای این قانون بسوی کوه مقدس رفت ولی نتوانست موفق بالغای آن گردد دراین‌ضمن‌یك‌قاضی‌بنام مانلیوس‌ازملت دفاع کرد، اومی‌خواست خود‌را محبوب‌القلوب عامه کند بی‌جهت در صدد برآمد افرادی راکه طلبکاران‌بشکل غلام درآورده بودندآزاد کند ولی ازمقاصد اوهم جلوگیری‌شد. این درد اجتماعی باقی بود تا قوانین مخصوصی وضع‌شد و تسهیلاتی برای‌بدهکاران‌دربارهٔ تأدیهٔ دین قائل‌شدند.

در سال ٤٦٨ رومی کنسولها قانونی وضع کردند که بموجب آن اجازه‌داده نمیشدطلبکاران‌بدهکاران رابعنوان‌غلام درخانه‌خود نگهدارند وازاین رویه‌ممانعت بعمل آمد.

یك‌نفر رباخوار **پاپیریوس** نام‌پسر جوانی‌رابنام‌**پوبلیلیوس** در منزل‌خود بمناسبت‌عدم تأدیه دین بزنجیر بسته بود و در صددبرآمد که عفت جوان‌راالکه‌دار کند.

همانطور که جنایت **سکتوس** آزادی سیاسی‌بروم‌داد این‌جنایت هم باعث‌شد آزادی مدنی اعاده گردد.

وضعیت عمومی روی‌این بود که وقوع جنایات تازه و اثرات‌آن در روحیه مردم‌آزادی‌راکه ارتکاب جنایات‌سابق باعث شده بود تحکیم می‌نمود، سوء قصد **آپیوس** نسبت بدوشیزه **ویرژینی** نفرتی راکه بدبختی **لوکرس** نسبت‌بستمگران درقلوب ملت تولید کرده‌بود دوباره تجدید نمود. سی و هفت سال بعد از جنایت پاپیریوس هم یك‌جنایت‌مشابه‌به‌آن باعث گردید که ملت‌روی کوه **ژانیکول** رفت و قانون‌برای امنیت وطرفداری بدهکاران قوت‌جدیدی گرفت از آن‌بعد طلبکاران‌را بجرم پیروی نکردن ازقانون برعلیه رباخواری بیشتر تعقیب‌میکردند تا بدهکاران رابعلت عدم پرداخت‌دین[1].

۱ــ این موضوع‌در ادوار مختلف تاریخ‌قضائی وزندگی‌بشر باشکال‌مختلف‌درآمده‌است مثلادرهمین‌رم‌قدیم‌دوره‌ای‌رسم‌بوده‌است که‌مدیون درموردعدم‌پرداخت‌دین‌بمیزان‌معین تاپرداخت وام برای دائن‌کارمیکرده واغلب‌برده وزرخرید اومیشده وزمانی‌هم اطفال‌وفرزندان‌خود را باودر عوض میداده ودرواقع میفروخته وغالباً منشأ اصول‌بردگی ازاینجا ناشی‌شده‌است‌وگاهی هم دائنین مدیونین را درخانه‌ها وزیرزمین‌ها وسیاه‌چالهای خودزندانی میکرده‌اند وزنجیر می‌نموده‌اند ودوره‌ای هم‌طبق قانون میزهای دوازده‌گانه دائن مدیون را قطعه‌قطعه وهر دائنی سهمی ازآن‌میبرده است سیلیوس حقوقدان‌رومی درکتاب‌الوگل درباره این‌موضوع بحث‌نموده ولی منتسکیو عقاید اورا تقبیح‌نموده‌است‌درهرصورت در تمام موارد ومقررات‌این‌امر بمقتضای دوره جهالت تدوین میشده است و مناسب باسایرشئون‌زندگی‌آنان‌بوده‌است اما متأسفانه‌هنوز دراغلب‌ازکشورها ومنجمله‌کشورما یك‌آثاری ازاین‌قوانین‌ومقررات وجوددارد که‌آن‌بازداشت مدیون ازطرف‌حکومت به تقاضای دائن‌است !!

دراینکه‌اساساً وام‌یکی‌ازاصول‌قضائی ومدنی‌جهان‌متمدن‌است‌وبرای پیشرفت زندگی‌بشر دررفع‌حوائج‌یك‌اصل‌خوبی‌است‌چون‌به‌تجربه‌ثابت‌شده بحثی‌نباید کرد چه‌آنکه‌دراین‌دوره‌ازتمدن

بقیه درصفحهٔ‌بعد

فصل بیست ودوم

چیزهائی که‌در حکومت مشروطه به‌آزادی حمله میکنند

.... .غالباً درحکومت‌مشروطه کمیسرهائی برای قضاوت در امور بخصوصی معین‌میشوند‌این کمیسرها آزادی‌راضعیف کرده‌و بیش‌ازهرچیز برای‌شخص

بقیه ازصفحهٔ‌قبل
بشری‌که مازندگی‌میکنیم‌دیده میشوداصول استقراض یکی‌ازمهمترین‌شعب‌اقتصاد وتقریباً‌دائر مدار زندگی‌اقتصادی‌ملل قرار‌گرفته ولی‌درموردعدم‌پرداخت‌آن‌هنوز اصول ومقررات مناسبی باپیشرفت تمدن وضع‌نشده وقانون اجرای احکام و اسناد رسمی دراینمورد قابل‌بحث وانتقاد و بالنتیجه‌قابل تنقیح‌است. قانون‌اینست: «اگرمدیون نتوانست درموعدمقرریابعداز انقضای مهلت‌های قانونی دین‌خودرابپردازد دائن‌حق داردتقاضای توقیف اورا بنماید مشروط باینکه هزینه‌اعاشهٔ‌ایام محبس‌اورابپردازد.»

این‌حق‌بدون درنظر‌گرفتن‌سایرجهات قضیه صرفاً ازلحاظ حفظ حق‌دائن داده شده‌است درصورتیکه‌میبایستی شقوق مختلف‌آنرانیزدرنظربگیرند یعنی اوضاع واحوال‌مدیون و دائن ازلحاظ فردی‌وجنبهٔ اجتماعی واخلاقی‌و مالی مورد دقت قانونگزارقرارداده‌شود.

مثلا وضعیت‌مالی‌مدیون‌واینکه آیانمیخواهد ویانمیتواند‌دین‌خودرابپردازدو آیاارزش اجتماعی مدیون‌تاچه‌اندازه است وازبازداشت‌اوچه‌صدماتی ممکن است به وابستگان‌او و چه لطماتی‌باجتماع واردگردد وباراه‌اثبات‌اعسار وافلاس‌برای اومسدودبوده ویا اینکه‌نمیخواسته در مقام‌آن‌برآید یادسترسی بدارائی‌خودنداشته‌وامثال‌این‌مواردبایدموردتوجه قانونگزارقرار گیرد معهذاچنین‌حقی بدائن‌نبایدداد وابن‌حق‌آثار مستقیم اعمال‌وحشی‌هاوجباران‌دوره‌جهالت میباشد چه‌آنکه‌مال‌فرع شخص‌است وانسان‌آزاد عاقل‌رانباید برای پرداخت مالی‌که نمیتواند بپردازدازحق آزادی مدنی‌محروم‌نمود بعلاوه‌این‌عمل‌هم‌برای‌دائن ممکن‌است‌نتیجه‌معکوس‌داده ونقض غرض‌شود(بخاطردارم یك افسانهٔ‌قضائی‌که نقل‌میکنم: دریکی ازکشورهای اروپاکه این اصل‌جاری‌بوده دائنی‌بسراغ مدیون‌محبوس‌خود رفته ومیگویدفکری‌برای اداء دین‌کرده‌ای یا نه مدیون جواباً میگوید فکرخوبی‌کرده‌ام وآن‌اینست‌که‌نصف هزینهٔ اعاشهٔ مرابصندوق‌ذخیره آنقدربدهی تامبلغ وام‌پرشود ونصف‌دیگرآنرا درحال‌آزادی بمن‌بدهی‌که‌بنمایندگی توبرایت کسب وتجارت‌کنم وعوایدآنرا نصف نمائیم.)

ای بساممکن‌است این‌کارمدتهاطول‌بکشد ودائن‌بیش‌ازپیش متضررشودومآلاهم‌بحق خود نرسد اصولااجازه‌چنین‌عملی ودادن‌چنین‌حقی بدائن ازاصول‌تمدن وآزادی بشر وحفظ نزاکت برای وجودبشر متمدن یك اجازه و حق خوبی‌نخواهدبود زیرامعایب‌آن زیاد است و علاوه برهتك حیثیت اجتماعی و شئون مدنی مدیون ممکن است به سایرین‌که وابستگان او هستند تضییقات اخلاقی و مالی وارد شود از قبیل اینکه اطفال اوبی‌سرپرست و اعاشه‌آنها درمضیقه بیافتد درصورتی‌که آقای دائن یك هزینهٔ بسیار ناقابلی فقط برای شخص مدیون می‌پردازد
بقیه‌درصفحهٔ بعد

پادشاه بیفایده‌است پادشاه ازوجوداین کمیسرها بقدری کم‌استفاده‌میکند که‌قابل آن نیست‌کارهارا برای استقرارآنها تغییرشکل دهد زیرا شاه اخلاقاً مطمئن است که خود بیش از این کمیسرها روح پاکدامنی وعدالت دارد چه آنکه این کمیسرها همیشه تحت اوامر پادشاه وبعلت ترسی که ازاو دارند و همچنین بمناسبت یك نفع موهوم دولت وبواسطه افتخارانتخاب خود اعمال خودرا مجازمیدانند .

در انگلستان در زمان حکومت **هانری‌هشتم** وقتی کـه یك لـرد را مورد محاکمه قرار می‌دادند قضاوت او را بکمیسرهائی کـه از مجلس اعیان انتخاب شده بودند واگذار میکردند وبا این اصول هرلردی راکه دلشان میخواست‌بقتل میرساندند .

بقیه ازصفحهٔ قبل
و اگر این بازداشت طول بکشد مدتها آزادی یك فرد برای خاطر فرد دیگر بدون اینکه اولی موجب سلب‌آزادی دومی شده‌باشد ولااقل معاملهٔ متقابله‌ئی فرض‌گردد سلب شده است در صورتیکـه اغراض انفرادی نمیبایستی موجب سلب آزادی افراد گـردد والا امیال افراد در درجات متفاوت بسیار است وموجب اضرار جامعه خواهدگردید ونیز امکان اینکه مدیون اگر در ایام بازداشت آزاد بود می‌توانست وسایل پرداخت دین را فراهم‌کند این فرصت هم از او و هم از دائن فوت شده است وهمچنین اثبات اعسار وافلاس برای او درحال بازداشت مقدور نیست واین چنین قانونی‌که مدیون تا اثبات اعسار و افلاس درتوقیف بماند بسیار ظالمانه است .

این موضوع محتاج به‌بحث طولانی‌تر وقابل‌یك رسالهٔ علیحده است‌که تمام شقوق آن تشریح‌گردد. دراینجا منظور اشاره‌ئی‌بود بهرحال راه اصلاح‌آن بنظر نویسنده همان معافیت مدیون تازمان تمکن واجرای اصول (المفلس فی‌امان‌الله) باشرایط خاصی‌است به‌این‌ترتیب که باوضع مجازات‌های شدید برای اشخاصی‌که برخلاف واقع خودرا معسر یامفلس وانمودمیکنند ویا در این باب شهادت میدهند راه‌های سوءاستفاده از این اصل‌را مسدود نمود وهمچنین با برقراری اصول‌پرداخت به‌اقساط به‌تناسب‌کار وحال وحرفهٔ مدیون حق داین راحفظ‌کرد ونیز اثبات‌اعسار رابدون تشریفات زیادبرای معسرامکان‌پذیرنمود واجازه هیچگونه توهینی‌که‌هتك حیثیت اجتماعی‌ازمدیون بنماید ازقبیل تقاضای بازداشت وغیرآن بداین نداد وبعلاوه‌تأمین دین راقبل ازاثبات ازاموال ودارائی مدیون مستنکف تاحدود معینی مجازنموده وتعمیم داد مشروط بآنکه راه حیف ومیل‌آن نیز مسدودگردد .

برمقننین‌است‌که باوضع قوانین‌ومقررات معتدل ومناسب‌که‌آثار دوره جاهلیت رادربر نداشته باشد طرق تأمین‌پرداخت دین رامقرر ووسائل سوءاستفاده را ازدست شیادان‌گرفته و شئون افراد را نیزدرنظربگیرند. مترجم

فصل بیست و سوم

جاسوسان درحکومت مشروطه

آیا درحکومت مشروطه وجود جاسوسان لازم است ؟

اگر چنانچه اشخاص درستکار باین شغل گماشته شوند شاید جاسوسی بد نباشد اما رذالتی که برای اشخاص جاسوس‌لازم است به‌رذالت عمل‌جاسوسی دلالت می کند .

پادشاه بایدنسبت باتباع خود باساد گی‌وصداقت واطمینان رفتار کند کسیکه نگرانی و ترس و سوء ظن داشته باشد ومحتاج بجاسوسی گردد مانند بازیگریست که برای بازی کردن نقش خود وامانده است ولی‌وقتی می‌بیند قوانین بطور کلی درنهایت استحکام ومحترم میباشند میتواند خود را درامان بداند زیرا روش‌عمومی روش افراد را تأمین میکند .

شاه نباید بترسد، شاه نمیداند مردم چقدر او را دوست دارند چرا دوستش نداشته باشند ؟

شاه تقریباً سرچشمه تمام‌نیکی‌هائی‌است که بعمل میآید ولی تمام کیفرها را بحساب قوانین میگذارند .

شاه خود رابملت نشان نمیدهد مگر بایك صورت بشاش، قدرت شاه ملت را حفظ میکند وافتخارش بمردم سرایت مینماید .

دلیل اینکه مردم شاه رادوست دارند این‌است که باو اطمینان میکنند و هر وقت وزیری تقاضائی را رد کند مردم تصورمیکنند اگرخودشاه بود قبول میکرد حتی‌دربلیات عمومی‌شخص شاه را ابداً متهم‌نمیکنند ومردم تصور مینمایند که شاه‌از قضایا اطلاع ندارد یا اینکه اشخاص فاسد دور او را گرفته‌اند وباوبد فهمانده‌اند توده میگوید: «اگرپادشاه میدانست اینطور نمیشد» .

این کلمات مانند یك‌نوع مناجات ودلیل‌اعتمادیست که ملت بپادشاه دارد...

پس اینکار برای پادشاهان خوب نیست که جاسوس تعیین کنند زیرا وقتیکه شخص

نسبت بقوانین وفادارباشد بوظائف خود نسبت بپادشاه عمل میکند درعین حال‌باید هر کس دست کم در خانه خود درپناه بوده و رفتارش در امان باشد ، تا وظائف خودرا بخوبی انجام دهد .

فصل بیست و چهارم

نامه‌های بی امضا

تاتارها مجبورندا‌سم‌خود را روی‌تیرهای خودبنویسند تا دستی که‌آن تیررا انداخته است شناخته شود.

فیلیپ مقدونی درحین محاصره یك‌شهرزخمی شد و روی تیر این عبارات را یافتند: «آستر این ضربت رابفیلیپ زد » .

اشخاصیکه دیگران رامتهم میکنند اگراین‌کار برای نفع عمومی باشد باید در جلو قضات بگویند نه در حضور پادشاه زیرا پادشاه بسهولت تحت تأثیر واقع میشود ولی قضات رانمیتوان بسهولت گول‌زد قضات برای مفتریان قوانینی دردست دارند این اشخاص اگرنخواهند قوانین را واسط بین خودشان ومتهم قرار بدهند دلیل اینستکه میترسند ویابرخلاف حقیقت گفته‌اند .

کوچکترین کیفریکه بآنها میتوان داد اینست که بحرفهای آنها توجهی ننموده گفته‌های‌آنان را باور نکنند.

فقط دربعضی موارد که بطوء جریان دادگستری را نمیتوان تحمل نمود یا هنگامیکه حفظ و سلامت پادشاه در بین است میتوان باین اشخاص توجه کرد و گمان کرد متهم کننده از روی اجبار و درماندگی اقدام باظهارشکایت نزد شاه نموده است .

ولی «وقتی دیده میشود اشخاص اغلب دشمن دارند نمیتوان بگفتهٔ مفتریان گوش داد و سوء ظن پیدا کرد» ولو اینکه یك‌دشمن هم برای کسی وجود داشته باشدکافیست که از روی بغض وعناد اقدام بچنین‌کاری کند .

www.ketabha.org

فصل بیست و پنجم

طرز حکومت در دولت مشروطه

...اقتدار پادشاهی محرك بزرگی است که باید به‌آسانی و بدون صدا حرکت کند.

چینی‌ها یکی از امپراطوران خود را تمجید میکردند و میگفتند «مثل آسمان حکومت میکند» یعنی از آسمان سرمشق میگیرد.

مواردی هست که قدرت باید با تمام قوت خود عمل نماید ولی مواردی هم هست که باید با حدود خود کار کند حد اعلای خوب اداره کردن این است که خوب بدانند کدام قسمت از قدرت را در چه مواردی باید بکار برد.

در حکومت‌های مشروطه تمام خوشبختی از اعتقادی است که ملت بملایمت حکومت دارد.

وزراء ناقابل همیشه میل دارند بمردم بگویند غلام هستید و غیر از عباراتی از قبیل پادشاه متحیر است، پادشاه غضبناك است! یا ترتیبی خواهد داد، چیزی نمی‌نویسند و نمی‌گویند.

یکنوع سهولت در فرمانروائی هست و آن اینست که از یکطرف پادشاه تشویق کند از طرف دیگر قوانین تهدید نمایند.

فصل بیست و ششم

در حکومت مشروطه باید بپادشاه دسترس باشد

اگر مثالی بزنیم این مطلب بهتر روشن خواهد شد.

آقای **پری** می‌گوید **تزار** پطر اول فرمانی منتشر نمود که بموجب آن قدغن کرده بود در هیچ مورد هیچکس حق ندارد باو عریضه تقدیم کند مگر اینکه در باب شکایت خود دو نوبت بصاحب منصبان او قبلا شکایت کتبی کرده باشد و برخلاف عدالت درباره‌اش رفتار شده باشد آن وقت نوبت سوم می‌تواند به تزار عریضهٔ

خود را تقدیم کند و هر کس برخلاف این ترتیب رفتاری بکند و بدون اینکه ذیحق باشد عریضه بشاه بنویسد مستوجب اعدام است، این فرمان باعث شد که از آنوقت ببعد دیگر هیچکس عریضه بتزار عرض نکرد.

فصل بیست و هفتم

در اخلاق پادشاه

اخلاق پادشاه مثل قوانین بآزادی کمك میکند. اخلاق پادشاه میتواند آدمیان را حیوان و حیوانات را آدم کند، اگر پادشاه آزادیخواهان را دوست داشته باشد دارای اتباع آزادمنش خواهد بود و اگر مردمان پست را دوست داشته باشد دارای غلامانی خواهد بود و بس.

پادشاه اگر میخواهد فن بزرگ سلطنت کردن را بداند باید شرافت و تقوی را بخود نزدیك کند و لیاقت شخصی را بسوی خود دعوت نماید. گاهگاهی بطرف قریحه‌ها توجهی معطوف دارد، پادشاه نباید از جائی که رقبای او هستند بترسد و همینکه آنها را دوست داشته باشد طبعاً رقابت آنها برطرف و باآنها مساوی میشود، پادشاه باید قلوب مردم را جلب کند ولی نباید مردم را اسیر نماید.

پادشاه باید خودش را معروف توده نماید و بشناساند و از محبت کوچکترین فرد اتباع خود خشنود باشد زیرا همه آدم هستند، گرچه توده خیلی کم توقع توجه پادشاه را دارد ولی شرط عدالت است که آن توجه دربارهٔ وی مبذول شود، مسافت بی‌نهایتی که میان توده و پادشاه است مانع از این است که توده مزاحم پادشاه بشود اما پادشاه باید با اخلاق خود این مسافت را کوتاه نماید، پادشاه باید بداند ملت از امتناعهای پادشاه در مورد ادعاهای درباریان بهره‌مند و متمتع میگردد پس درعین حالی که تمناها را میپذیرد دعوی ما را نباید قبول کند.

فصل بیست و هشتم

احتراماتی که باید پادشاهان

در بارهٔ ملت مراعات کنند

پادشاهان باید درمورد استهزاء خیلی خودداری کنند زیرا اگر این‌کارمعتدل و جنبهٔ تفریح داشته و باظرافت و نزاکت‌توأم‌باشد اسباب دلخوشی مردم را فراهم‌می‌نماید ووسیلهٔ تحبیب ویکرنگ شدن شاه وملت‌رابدست می‌دهد، درعین حال‌استهزاء نیش‌دار وآزار دهنده‌برای‌پادشاهان کمتر مجازاست. و تنهااستهزاء نیش‌دار پادشاهان است که زخمهای مهلك واردمی‌آورد .

پادشاهان نباید هرگز فحش بدهند زیراآنهارا برای‌بخشیدن وتنبیه کردن برقرار نموده‌اند نه برای فحش‌دادن وناسزا گفتن .

فحش پادشاه بیرحمانه‌تر ازاعمال و رفتارسلطان ترکیه یا تزار مسکو می‌باشد زیرا رفتار مستبدانه‌آن سلاطین موجب سرافکندگی میشوداماهتك‌شرافت ازکسی نمیکند و اگر پادشاه فحش‌بدهد هردو کارراخواهد کردیعنی‌هم‌سرافکنده می‌نماید وهم هتك‌شرافت می‌کند .

اهالی‌آسیا اینطور می‌پندارند که دشنام پادشاه اثریك‌لطف‌پدرانهٔ‌اوست ولی بعقیدهٔ اروپائیان ناسزای شاه نه‌تنها یك‌توهین بزرگی است بلکه بهیچوجه قابل جبران نیست و بنفرت‌آن نومیدی هم‌علاوه می‌کند زیراداماِن آلودهٔ کسیکه‌مورد توهین شاه واقع‌شده هرگز پاك نخواهد شد .

پادشاهان باید بسیار محظوظ باشند که اتباع آن‌ها شرافت را بیش از زندگی عزیز میشمارند زیرا این شرافت خودموجب وفاداری نسبت‌بشاه‌وشجاعت است .

بدبختی‌هائی که‌برای‌پادشاهان‌درنتیجهٔ دشنام‌دادن‌باتباع تولید شده می‌توان بخاطر آورد .

مثل انتقام **کرآ** ، **خواجه نرسس** ، **کنت ژولین** ، **دوشس دو مونپانسیه**

که چون **هانری** سوم‌برخی ازمعایب اورا فاش کرده‌بود او از این قضیه دلخور شده و در تمام مدت عمر خود زندگی هانری سوم‌را مختل‌نمود.

فصل بیست و نهم

قوانین مدنی میتوانند اندك‌آزادی

درحکومت استبدادی بگذرانند

اگرچه حکومت استبدادی بالطبع در همه‌جا یکسان است معهذا کیفیات و معتقدات مذهبی و افکار موهوم و سرمشق‌ها و طرز تفکر و اطوار و آداب مردم تفاوتهای فاحش دارند . خیلی خوبست که بعضی افکار دراینکشورها برقرار شده است. مثلاً درچین‌پادشاه‌را پدرملت‌می‌نامند وبین اعراب درابتدای امپراطوری پادشاه واعظ‌آنها بود.

و همچنین بسیار نیکوست که یك کتاب مقدس بعنوان‌اصول وقواعدبکاررفته و وجود داشته باشد مثل قرآن نزد اعراب وکتاب‌زرتشت‌میان‌ایرانیان، **ودا** نزد هندیان[1] وکتابهای کلاسیك نزد چینیان .

وقتی قانون مذهبی بجای قانون‌مدنی بکار میرود بخودسری افراد حدود ثابتی می‌بخشد ، این‌کار بدنیست که در موارد مشکوك قضات با رؤسای مذهبی مشورت نمایند مثلا درترکیه‌قضات ازملاها پرسش‌می‌کنندد مواردیکه گناهکاری

۱ــ **ودا** قدیمترین کتاب مذهبی دنیا است‌که در هند باستان وجود داشته . مدتها بعلت نبودن خط وکتابت سینه بسینه نقل میشده است . حافظ ودا پیشوای مذهبی وروحانی بوده‌است .

ودا چهار کتاب است : قدیمی‌تر ازهمه **ریك‌ودا** که حاوی سرودهای خدایان و اعمال مذهبی پرپیچ وخمی است، بعد **ساماودا** که متضمن امور مذهبی خاص و در واقع تنقیح شدهٔ اولی است، سومی **یاجورودا** که مربوط بدستورات و احکام وادعیه و مراسم قربانیها است. چهارمی **اتارواودا** که مربوط به‌طلسمات سحری و ادعیه و اوراد توفیق یافتن در زندگی و محفوظ ماندن از شرور میباشد . اولین‌دفعه این‌کتاب بزبان **سانسکریت** پنجهزارسال‌قبل‌از میلاد نوشته شده وسپس **ماکس مولر** مستشرق آلمانی آنرا به زبانهای اروپائی ترجمه‌کرده است بعقیده ماکس‌مولر ریشهٔ احکام و دستورات **زند واوستا** وآئین‌زرتشت از **ودا** اقتباس شده است مترجم

مستحق اعدام باشد مناسبتر است قاضی مخصوصی برای او تعین کنند و از حا کم شرع اظهار عقیده بخواهند تا اینکه قدرت کشوری و روحانی بوسیلهٔ اختیارات سیاسی معتدل‌تر بشود.

فصل سی‌ام

دنبالهٔ همان‌موضوع

در کشورهای استبدادی رسم این است کـه وقتی پدرخانواده مغضوب پادشاه شد زن و فرزند و کسان او نیز مغضوب میشوند، آنها بدون اینکه‌کار بدی کرده باشند بدبخت میشوند.

پادشاه باید میان خودش و اشخاصی که مورد غضب واقع میشوند واسطه‌ها والتماس کنندگانی باقی بگذارد تاغضبش‌را تسکین بدهند وذهنش رادرباب قضایا روشن بکنند و عدالت اورا تشویق‌نمایند .

عادت خوبی در **مالدیو** هست که هر وقت یکی‌ازاعیان مورد غضب پادشاه واقع میشود هرروز بدربار میرود و بپادشاه کرنش و تواضع می‌نماید تـا اینکه دوبـاره مورد مرحمت واقع گردد ، در واقع حضور او غضب پادشاه را تسکین میدهد .

در بعضی کشور های استبدادی تصور می‌کنند اگر بـا پـادشاه برله یك مغضوب صحبت کنند مثل اینست که هتك حرمت پادشاه راکرده‌اند و چنان بنظر میرسد کـه اینان نهـایت کوشش را میکنند تـا خود را از فضیلت رحم محروم بدارند .

در قانونیکه این‌همه ازآن صحبت کردم **آرکادیوس و هونوریوس** مقرر داشتند اشخاصی راکه جرئت میکنند شفاعت مقصرین را بنمایند بهیچوجه نخواهند بخشید این‌قانون خیلی بداست اما دراستبداد بدتراست .

در کشور ایران بهر کس که مغضوب‌میشود ومیخواهداز کشور بیرون‌برود

اجازه میدهند خارج شود این عادت خوبی است گرچه عادت معکوسی است که‌از استبداد سرچشمه گرفته است ، زیرا اتباع را مانند غلامان و بندگان میپندارند و آنهائیکه ازکشور بیرون میروند بمنزلهٔ غلامان فراری تلقی میشوند معهذا این عادت درایران برای استبداد خیلی‌خوب است زیرا ترس ازفرار یا انزوای مردم اجحافات متعدیان وحکام را جلوگیری نموده ویا معتدل میکند .

www.ketabha.org

کتاب سیزدهم

روابط اخذ مالیات با کثرت درآمد عمومی و آزادی ملت

فصل اول

عوائد دولت

عوائد دولت عبارت ازیك سهمی‌است که هر کس ازدارائی‌خود میدهد تابقیه دارائی اودرامان باشد یابرای اینکه ازبقیه دارائی خود بتواند بطرز مطبوعی‌برخوردارشود، برای اینکه این‌عوائد خوب تعیین شود باید هم احتیاجات دولت را درنظر گرفت وهم احتیاجات افراد را ولی این را هم باید درنظر داشت که برای احتیاجات موهوم دولت نباید از احتیاجات حقیقی ملت چیزی برداشت شود .

احتیاجات موهوم دولت آنهائی هستند که‌حرص زمامداران و روحیه‌ضعیف عمال دولت وپیش‌بینی نقشه‌های فوق‌العاده ومیل مفرط به‌تحصیل افتخارات بیهوده تولید میکنند .

غالباً اشخاصی که با روح پریشان درتحت فرمان پادشاه زمام امور رابدست میگیرند گمان میکنند احتیاجات دولت عبارت ازاحتیاجات روح کوچك وپریشان آنها است .

میزان عوائد عمومی رانباید از روی آنچه که ملت میتواند بدهد قیاس کرد بلکه باید از روی آنچه که باید بدهد اندازه گرفت و اگر هم بخواهند به‌نسبت

توانائی ملت اندازه بگیرند بایددست‌کم روی میزانی که همیشه میتواند بدهد درنظر بگیرند .

فصل دوم

استدلال بدی است که بگویند زیادی خراج‌ها بخودی خود خوب است

در برخی ازکشورهای مشروطه دیده شده است کشورهائیکه ازمالیات معاف بوده‌اند مثل‌کشورهای مجاور آنها که زیربار مالیات‌های کمرشکن پشتشان خم شده بیك میزان بیچاره و بینوا گردیده‌اند دلیل عمده این موضوع اینست : کشورکوچکی که ازطرف‌کشور بزرگی احاطه شده نمیتواند صنایع وکارخانجات داشته باشد وازاین جهات از طرف کشوربزرگی که آنرا احاطه میکند دارای صنایع وکارخانجات و هنرهای متنوع است و نظاماتی برقرارمیکند که تمام مزایای این‌کارها را فراهم میسازند .

بنابراین ازکشور کوچك هرقدرهم کم مالیات بگیرند بازهم کشور کوچك فقیر میشود .

آنوقت ازفقر این قبیل دولتها اینطور استدلال کرده‌اند : برای اینکه ملت هنرمند باشد باید مالیاتهای سنگین بدهد ، بهتر این بود استدلال میکردند اصلا نباید مالیات بدهد زیرا تمام بیچارگان از اطراف واکناف درآنجا جمع میشوند که‌کار نکنند زیرا ازسنگینی‌کار مأیوس شده‌اند وتمام‌آسایش وخوشی خود را در تنبلی خود قرار میدهند .

نتیجهٔ ثروت زیاد در یك‌کشور آنست که در قلوب حس جاه طلبی را جا می‌دهد و نتیجه فقر اینست که در دلها تولید یأس می کند ، اولی بوسیلهٔ کار تحریك می‌شود و دومی در اثر تنبلی راضی شده و به آن وسیله خود را تسلی میدهد .

طبیعت نسبت به‌افراد بشر عادل است و آنان را برای زحماتشان پاداش

میدهد باینجهت انسان را زحمت‌کش میکند کـه برای‌کارهای بـزرگ پاداشهای بزرگ مقرر داشته است ، اما اگـر یك قوهٔ خودسرانـه پاداشهای طبیعت را از دست آنان بگیرد ازکار متنفر می‌شوند و بیکاری بـرای آنان یگانه نعمت بنظر میرسد .

فصل سوم

طرز وصول مالیاتها در کشورهائی که

یك قسمت ملت بنده زراعت است

بـردگی خاك برای یك ملت اغلب بعد از .... یك تسخیر برقرار میشود در اینصورت بنده‌ئی که زراعت میکند باید رعیتی باشد شریك ارباب زیرا تنها اشتراك درسود و زیان میتواند ارباب و رعیت راکـه اولی برای بهره‌مند گردیدن و دومی برای‌کار کردن تعیین شده‌اند با هم سازش بدهد

فصل چهارم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

(درصورتیکه یك جمهوری چنین باشد)[1]

وقتی یك حکومت جمهوری ملتی را مجبور کند که برای او زمین را بکارد نمیبایستی اجازه دهـد اربابان مالیات رعایای بـرده را زیاد کنند ، در **لاسدمون** اینکار را اجازه نمی‌دادند زیرا معتقد بودند کـه اگر زارع بداند کارش زیاد نخواهـد شد زمین را بهتر می‌کارد ، اربابان هم اگر انتظار برداشت محصول

۱ ـ مقصود اینست‌که ملت برده زراعت یعنی دهقان بدون مزد باشد اگر بخواهیم اصطلاح برده زراعت را بخوبی ترجمه‌کنیم باید رعایائیکه بعنوان بیگار برای ارباب ده‌کار میکنند درنظربگیریم این‌وضعیت وقتی بعنوان بردگی خاك اطلاق میشود‌که دهقانان سهمی‌از عوائدنبرد و بهرهٔ اوفقط قوت‌لایموت باشد. البته وضع دهقانهای ایرانی درهمه جا چنین نیست زیرا ازعوائد زمین سهم‌میبرند وبندرت بعضی رعایاهستندکه بدون مزدکارمیکنند وفقط قوت آنها تأمین میشود. قوانین اخیر ایران این عمل راطرد ومنسوخ‌کرده است . مترجم

بیشتری نداشته باشند مـردمان خوبی خواهند بود و از افـراد حقیقی ملت بشمار خواهند آمد .

فصل پنجم

همین وضعیت درحکومت مشروطه

درحکومت مشروطه‌وقتی .... اشراف بنفع‌خودشان مردم را وادار بهزراعت‌کنند بازهم مالیات نبایستی زیادبشود علاوه براین خوب است پادشاهان بهاملاك‌خود وبخدمت نظامی رعایا اکتفابکنند، اما اگربخواهند ازغلامان اعیان هم علیحده مالیات بگیرند ارباب‌آنها بایدضامن این مالیات باشد ودرعوض رعیت بهشاه مالیات بپردازد وبعدازآنها پس بگیرد در صورتی این قاعده را عمل نکنند اشخاصی کـه بنام پادشاه مستقلا از رعایا مالیات میگیرند وارباب هم علیحده بگیرد هریك بنوبه خوداسباب زحمت واجحاف رعایا وغلامان خواهند شد و یکی بعداز دیگری‌آنقدر مالیات خواهندگرفت‌که رعیت ازبیچارگی بمیرد یا بجنگلها فرارکند .

فصل ششم

همین وضعیت درحکومت استبدادی

آنچه کـه در فصول .... گذشته درباب پرداخت مالیات‌گفته شد درحکومت استبدادی‌لازم‌تر است زیرا در چنین حکومتی هـرلحظه ممکن است اراضی و رعایا را از دست ارباب بگیرند . بنابراین چندان مایل‌بحفظ‌آنها نیست دراینصورت باید جلوافزایش مالیات‌گرفته شود ، **پطرکبیر** که میخواست بهسبك آلمان مالیات را نقد وصول‌کند آئین نامهٔ عادلانه‌ئی تنظیم نمود که هنوز هم‌آن ترتیب در روسیه اجـرا میشود اعیان مالیات را ازدهاتیان وصول‌کرده به **تزار** میپرداختند، درچنین‌صورتی‌اگرعدهٔ دهقانان کم بشود بازارباب‌مالیات‌را به‌تزار مئپردازد واگرعدهٔ دهقانان زیادبشود ارباب‌مالیات

اضافی نخواهد پرداخت و آنوقت است که برای نفع خود بدهقانان تعدی نمیکند .

فصل هفتم
مالیات در کشورهائی که
رعایای برده وجود ندارد

وقتی در کشور تمام مردم جزء افراد ملت هستند هر-کس درملك خود ارباب است وهر کس در ملك خود همان مالکیت واختیار را دارد که پادشاه نسبت بکشور خود دارد آنوقت میتوان ازشخص وزمین وکالایا از دوتای آنها یاازهرسه تا باهم مالیات گرفت .

درمالیات سرانه اگر مالیات به‌نسبت دارائی محسوب شود غیر عادلانه است زیرا هرکس یك احتیاجات طبیعی دارد که بآن احتیاجات طبیعی نباید مالیات بست ولی به‌آنچه که احتیاجات طبیعی زائد باشد و سود خالص محسوب گردد باید مالیات بست . بعلاوه باید مالیات کمتر از عوائد خالص باشد چه آنکه سنگینی و بزرگی مالیات و فزونی آن برعوائد خالص مانع از پیدایش عوائد خواهد گردید .

در آتن افراد را بچهار دسته تقسیم کرده بودند ، آنهائیکه از اراضی خود پانصد کیله میوه تازه یا خشك برمیداشتند یك **تالان** مالیات میدادند ، آنهائیکه سیصد کیله بر میداشتند نیم تالان میدادند ، آنهائیکه دویست کیله بر می‌داشتند ده مین (یك ششم تالان) می‌دادند و طبقهٔ چهارم یعنی دارندگان کمتر از دویست کیله محصول هیچ مالیات نمیدادند ، این مالیات گر چه نسبی نبود و مطابق تناسب اموال تعین نشده بود ولی چون با احتیاجات مناسب بود عادلانه برقرار شده بود .

در مالیات ارضی فهرست‌هائی درست میکنند که طبقات مختلف املاك را در آنها جا میدهد اما شناختن این تفاوتها مشکل و پیدا کردن اشخاص بی‌غرض که بتوانند تفاوت دارائی مردم را عادلانه تشخیص دهند کار مشکل‌تری است پس

ممکن است دوقسم بی‌عدالتی پیدا شود: اول موضوع تشخیص تفاوت املاك ، دوم بی‌عدالتی مأمورین .

اما بطور کلی اگر مالیات زیاد نباشد و برای ملت مایحتاج فراوانی باقی بگذارند این بی‌عدالتیهای خصوصی چندان مهم نخواهد بود ولی‌اگر برای توده حتی آن چیزراهم که بزحمت کفاف زندگیش را بدهد باقی نگذارند کوچکترین عدم تناسب بزرگترین عواقب سوء را دربر خواهد داشت .

اگر چند نفر از اهالی بقدر کفایت مالیات ندهند چندان مهم نیست زیرا دارائی آنها بالمآل بعموم میرسد اما اگر چندتن زیاده ازحد مالیات بدهند خانه خرابی آنها بضرر عموم تمام‌میشود واگردولت ثروت خود راباثروت اشخاص‌متناسب کند دارائی اشخاص بزودی ثروت دولت را زیاد خواهد کرد .

همه چیزبسته بموقع است آیا دولت رعایای خود را فقیر میکند تا خودش راغنی گرداند؟ یاصبرخواهد کرد که‌دست و بال‌اتباعش بازشده واورا غنی گرداند ؟ طرز اولی نفع‌خواهد داشت یاطریقهٔ دومی؟ با ثروت شروع بکار کند خوب است یا بالاخره ثروتمند شود؟

عوارض برمال‌التجاره مالیاتهائی هستند که ملت کمتر احساس سنگینی آنهارا میکند زیرا مستقیماً ازمردم دریافت نمیشود این عوارض را میتوان بطوری‌عاقلانه ترتیب داد که تقریباً ملت نفهمد چیزی میپردازد یعنی احساس نکند .

باید در این قسم مالیات فروشندگان مالیات را بپردازند زیرا آنها متوجه هستند که خودشان نمیپردازند بلکه مالیات راخریدار خواهد پرداخت که مؤدی حقیقی‌است واین‌کار درترتیب مالیات خیلی‌مهم‌است زیرا خریدار که مصرف کنندهٔ حقیقی است مالیات را بابهاء جنس اشتباه میکند .

بعضی از مصنفین گفته اند که **نرن** مالیات یك بیست و پنجم را که بغلامان درموقع فروش وضع شده بود حذف کرد ولی در واقع او فرمان داده بود بجای خریدارفروشنده این‌مالیات را بپردازد این دستور تمام مالیات را باقی گذاشته‌بود

اما ظاهراً بنظر میرسید که آنرا حذف کرده است .

در اروپادو کشور وجود دارد که مالیات بسیارسنگین بر نوشابه درآنجاوضع شده است دریکی سازندهٔ مشروب مالیات را می‌پردازد ودر دومی ازتمام رعایا که مصرف میکنند بالسویه اخذ میشود، درکشور اولی هیچکس متوجه سختی مالیات نمیشود ولی در دومی آنرا زیان‌آورمیدانند. در اولی آزادی عدم پرداخت رامردم احساس میکنند اما در دومی چیزی احساس نمیکنند مگرضرورتی که هر کس را مجبور بتأدیهٔ مالیات مینماید، بعلاوه برای اینکه مردم آن مالیات را بپردازندباید دائماً درخانه مردم به‌بازرسی‌پرداخت وهیچ چیز بیشتراز این عمل مخالف آزادی نیست، اشخاصیکه این قبیل مالیاتها را برقرار میکنندآن سعادت را نداشته‌اند که با طرزعاقلانه اجتماع را ازخود راضی‌نمایند .

فصل هشتم

چگونه این اشتباه را حفظ میکنند

(اشتباه بین عوارض وقیمت کالا)

برای اینکه بهای کالا وعوارض درمغزپرداخت کننده مشتبه شود باید نسبتی میان‌کالا و مالیات باشد و به‌یك جنس خوراکی کم قیمت مالیات زیاد نبندند .

کشورهائی وجود دارد کـه درآنجاها مالیات هفده یا هیجده برابر ارزش کالاست درچنین صورتی‌پادشاه این خوشبختی خیال راهم ازاتباع خود سلب میکند آنوقت مردم می‌بینند کـه بطور معقول اداره نشده‌اند و احساس میکنند در منتها درجهٔ رقیت وبندگی‌هستند گذشته ازاین برای اینکه پادشاه بتواند یك مالیاتی که اینقدر نسبت به‌کالا بی‌تناسب است اخذکند باید خودش مال‌التجاره را بفروشد و ملت نتواند ازجای دیگربخرد، اینهم هزار گونه معایب دارد .

چون درچنین وضعیتی قاچاق سودمند است؛ و کیفرآنهم چندان مهم نیست و فقط ضبط کالاهای قاچاق میباشدآنوقت قاچاق زیاد خواهد شد .

دولت قدرت جلوگیری این‌کار را نخواهد داشت بخصوص کـه مال‌التجاره

ارزشش خیلی کم باشد پس برای جلوگیری از قاچاق باید بکیفرهای عجیب و غریب که نظیر کیفر بزرگترین جنایات باشد متوسل گردید آنوقت تناسب بین کیفرها و جرائم ازبین میرود و اشخاصی که نمیتوان آنها را مردمانی‌شرور فرض نمود مانند تبه‌کاران تنبیه میشوند ، این‌کار هم باروح حکومت معتدل‌مخالفت‌کامل دارد .

این را هم‌اضافه میکنم هرقدر بملت فرصت بدهند با معامله کننده‌ئی تقلب بکند بهمان اندازه این را متمول و آن را فقیر میکنندآنوقت برای‌جلوگیری‌از تقلب باید بمعامله کننده وسائل تعدی خارق‌العاده‌داد که‌درآنصورت‌همه‌چیزازدست خواهد رفت .

فصل نهم

یکنوع مالیات بد

منظورم مالیاتهائی است که در بعضی کشورها براصول قراردادهای مدنی‌بسته‌شده است[1] .

در این قبیل مالیاتها اجراکننده مجری آئین نامه‌های دولتی است و نسبت باموال مردم اقتدار مطلقی پیدا میکند ، برای دفاع در مقابل اجحافات او باید اطلاعات زیادی‌داشت آنوقت‌این‌امور موردمباحثات دقیق واقع میشود وبرای‌مردم تولید زحمت مینماید.

تجربه نشان‌داده است که یك‌مالیات مشخص ومعین از مالیاتی که بایدروی قرارداد و درجات تشخیص شود خیلی‌بهتر است .

فصل دهم

بزرگی مالیاتها بسته‌به‌طبیعت حکومت‌است

در کشورهای استبدادی مالیات باید خیلی سبك باشد چه اگر غیر از این باشد کیست که بخود

۱ــ مقصود مؤلف مالیاتی است‌که دردرجات عوائد وبا وضعیتهای مختلف‌تغییرمینماید و محتاج ببررسی و بحث و تشخیصات میگردد . مترجم

www.ketabha.org

زحمت کاشتن زمین را بدهد، وانگهی در کشوری که حکومت بجای آنچه باید از رعیت بگیرد همه چیز را بگیرد وهیچ‌چیز برای او نمیگذارد چگونه‌میتوان مالیاتهای هنگفت پرداخت .

در قدرت حیرت انگیز پادشاه و ضعف‌عجیب ملت که دررژیم استبدادی وجود دارد هیچگونه ابهامی درهیچ‌چیز نباید وجود داشته باشد ، مالیاتهـا باید بقدری سهل‌الوصول و بطوری روشن تنظیم شده باشد که مأمورین وصول نتوانند آنرا کم و زیاد کنند .

یك مالیات سرانه ، یك باج صدی‌فلان‌قدر،روی کالاهایگانه مالیاتهای‌مناسب می‌باشند .

در حکومتهای استبدادی خوب است که تجار دارای قدرت و حیثیت شخصی بـاشند و عادت آن شخصیت را محترم بشمارد چه بدون آن در مباحثاتی که با صاحب‌منصبان پادشاه ممکن است پیدا کنند بسیار ضعیف و ناتوان خواهند گشت[1].

۱ـ بیمناسبت نیست از قانون مالیات بردرآمدکشور خودمان صحبت‌کنیم: طرزتنظیم این مالیات بقدری بدوموجب کشمکش بین‌مؤدیان‌ومأمورین وصول‌شده‌که موجب‌تنفروانزجار و یك‌بارسنگین‌بدوش جامعه‌احساس میشود تشخیص‌آن‌روی قرائن وامارات بعمل‌میآیدواختیار اموال مردم دردست مأمورین وصول مالیات‌است غالباً فرع زیاده براصل میشود یعنی‌میزان مالیاتی‌که مأمورین وصول تعیین می‌نمایند اغلب برای‌کسبه و پیشه‌وران‌بسیار کوچك زیادتر ازاصل‌عایدات خالص‌آنها بلکه زیادتر ازتمام‌دارائی‌آنان می‌باشد واگرمؤدی‌اعتراض‌کندآن اعتراض درهیئتی رسیدگی میشود که‌ازمأمورین وصول تشکیل‌میشود و درواقع‌قضاوت دردست مدعی است اعتراض بیهوده ونتیجه‌اش‌اغلب یك‌جریمه میگردد درچنین‌صورت‌مؤدیان مالیات غالباً قدرت پرداخت راندارند واگرهم‌به‌تعویق‌افتاد طبق‌آئین‌نامه‌وصول‌واجرا که‌ازخودقانون شدیدتر و ظالمتر است منجربتوقیف سرمایه وکار وحرفهٔ‌مؤدی‌شده‌بالاخره‌پای‌مزایده و فروش دارائی‌مردم بمیان میآید ازطرفی سرمایه داران هم حداکثر سوء استفاده‌را در عدم پرداخت مالیات ازپیچ وخم قانون‌مینمایند .

این تضییقات موجب شدکه مردم بعناوین مختلف و با انواع تدبیر وحیله و سازش از زیر بار پرداخت مالیات واقعی هم فرار میکنند تعدیل این قوانین و وصول مالیات‌بطور غیر مستقیم و الزام مردم بخرید تمبرهای الصاقی از مسائلی‌است که‌قابل‌توجه‌دقیق‌زمامداران است . مترجم

فصل یازدهم
کیفرهای مالیاتی

...... کیفرهای مالیاتی یك‌موضوع خاصی است که‌دراروپا سخت‌تر از آسیا میباشد دراروپا نه‌تنها کالا را ضبط میکنند بلکه گاهی وسائل نقلیه وحتی کشتی‌راهم ضبط مینمایند درآسیا نه اینکار را میکنند ونه‌آن‌کاررا، علت‌قضیه این است که دراروپا دادرسانی هستند که تاجررا ازتعدی مصون میدارند ولی در آسیا دادرسان استبدادی‌خودشان ممکن‌است متعدی‌بشوندزیرا یکنفر تاجر برعلیه پادشاه که تصمیم بضبط کالاهای او گرفته چه میتواندبکند؟

این نفس تعدی است که شدت‌آن برخودش غلبه کرده ونتیجه‌آن معکوس میگردد یعنی خود را وادار بیك‌اندازه ملایمت میکند .

در ترکیه فقط یك حق ورودیه‌میگیرند و پس‌ازپرداخت‌آن‌دیگردرکشور برای تجاربازاست، اظهارات‌دروغ نه مستلزم ضبط کالااست و نه مستلزم اضافه شدن عوارض .

درچین بسته‌های اشخاصی که تاجرنیستند باز نمیکنند ، نزد مغولها‌تقلب را باضبط اموال وکالاکیفر نمیدهند بلکه عوارض را دوبرابر میکنند ، شاهزادگان **تاتار** که در شهرهای آسیا ساکن می‌باشند از تجاری که عبور میکنند تقریباً هیچ چیز نمیگیرند اگر درکشور ژاپن تقلب در تجارت بمنزلهٔ یك جنایت‌عمده تلقی شده است باین جهت است که‌میخواهند هرگونه ارتباط با بیگـانه را منع کنند در این صورت تقلب درتجارت بمنزلهٔ‌نقض‌قوانین امنیت کشور است نه‌نقض‌قوانین تجارتی .

فصل دوزادهم
تنـاسب بزرگی باجها با آزادی

...... قاعدهٔ عمومی : مالیاتها را میتوان بتناسب‌آزادی اتباع بیشترگرفت و بتناسب ازدیاد بندگان زمامداران مجبورند

مالیات را معتدل‌تر بکنند این قاعده همیشه اینطور بوده وخواهدبودوچون‌ازطبیعت استخراج شده است هیچ تغییر نمیکند در تمام ممالك این قاعده را میابید هرچه آزادی زیادتر باشد مالیات بیشتر وهرچه‌آزادی کمترباشد مالیات کمتر میشود ، این‌قاعدهٔ کلی درانگلستان و درهلندنیزهست در سایر کشورها که بتدریج آزادی کمتر میشود این‌قاعده نیزجاری‌است تابرسدبتر کیه .

چنان بنظر میرسد که کشور سویس از این قاعده مستثنی است زیرا درآنجا هیچ مالیات‌نمیدهند وعلت‌مخصوص‌آن اینست که درآن کوههای بی‌حاصل‌خوار بار بقدری گران است و کشور بقدری پرجمعیت است که یك‌سویسی‌چهارمرتبه‌بیش‌از آنچه یك ترك بسلطان تقدیم میکند بطبیعت میپردازد ، این ترتیب قاعدهٔ کلی را تأیید مینماید .

ملت فرمانروا مانندآتنی‌ها ورومی‌هامیتوانداز تأدیه‌هرگونه مالیات معاف باشد زیراکه اوبرملل دیگر فرمانروائی میکند دراینصورت بآزادی خود مالیات نمیدهد و می‌توان گفت ازاین لحاظ ملت‌خود بمنزلهٔ یك پادشاه است ولی قاعدهٔ عمومی همیشه سرجای خود باقی است باین جهت همیشه در دولتهای معتدل برای سنگینی مالیات یك جبرانی هست که آن آزادی است و در کشورهای استبدادی معادلی‌بجای‌آزادی وجوددارد که‌آن کمی مالیات‌است .

دربعضی‌از کشورهای مشروطهٔ اروپا استانهائی دیده میشود که در اثرطبیعت حکومت محلی سیاستشان بهتر از ایالات دیگر است مردم چنین تصور میکنند مالیات زیادی نمیدهند در صورتیکه اینطور نیست بلکه در نتیجهٔ حسن اداره حکومت مردم میتوانند بیشتر مالیات بدهند واحساس نکنند دولت هم‌تصور میکند مالیات‌کم میگیرد باین‌جهت حکومت را تغییر می‌دهد اما این خبط بزرگی است و بهتر آنست که همان حکومت محلی را بحال خود بگذارند تا سایر ایالات هم بآن تأسی کنند.

فصل سیزدهم

در چه حکومتهائی مالیاتها قابل افزایش میباشند

دراغلب ازجمهوریها میتوان مالیاتهارازیاد کرد زیرامردم می‌دانند که پول بمصرف خودشان میرسد وازآن گذشته وضع‌حکومت طوری‌است که مردم استطاعت پرداخت مالیات‌زیاد رادارند درحکومت‌های‌مشروطه‌هم‌میتوان مالیاتهارا افزود زیرا اعتدال حکومت می‌تواند تولیدثروت بکندولی‌درحکومتهای استبدادی نمیتوان مالیات را زیاد کرد چون که نمی‌توان به منتهای بندگی‌چیزی افزود .

فصل چهاردهم

نوع مالیاتها مربوط بحکومت است

مالیات سرانه برای کشورهائیکه اصول بندگی درآن رایج می‌باشد طبیعی‌تراست در حالیکه مالیات برکالا برای‌آزادی مقتضی‌تر میباشدزیرا مالیات برکالا غیرمستقیم است و مزاحم اشخاص نمیباشد

طبیعت حکومت استبدادی اینطور اقتضا میکند که پادشاه بلشکریان یا درباریان خود هیچ پول ندهد و درعوض زمینها رابآنهاتقسیم کند وبالنتیجه‌مالیات کم بگیرد ولی اگر پادشاه بآنها حقوق بدهد طبیعی‌ترین مالیاتی که می‌تواند بگیرد مالیات سرانه است این مالیات بایستی‌خیلی مختصر باشدزیراچون‌دراستبداد نمیتوان طبقات مختلف و متنوعی برای مردم تشکیل داد و نظر بظلم و اجحاف حکومت وتعدیاتی که از این رژیم ناشی‌میشود بالضروره مالیات‌سرانه روی‌میزان نرخی که فقیرترین اشخاص میتواند بپردازد باید تعیین گردد

طبیعی‌ترین مالیات برای حکومت معتدل مالیات برمال‌التجاره است گرچه در حقیقت این‌مالیات را خریدار میپردازد ولی‌پرداخت کننده‌آن بدولت بازرگان است ودر واقع یك مساعده‌ایست که تاجر بمصرف کننده داده است بنابراین باید

تاجر را مانند بدهکار عمومی دولت و بستانکار تمام افراد محسوب داشت زیرا تاجر باجی‌را که خریدار روزانه و کم کم به تاجر خواهد پرداخت قبلا یك‌جا بدولت می‌پردازد.

پس نتیجه چنین گرفته میشودهرقدر حکومت معتدل‌تر باشد و هرچه بیشتر روح آزادی حکمفرمائی کند و هراندازه بیشتر دارائی مردم درامان باشد بهمان اندازه برای‌تاجر آسانترخواهدبود که‌عوارض ومالیات معتنابه بدولت‌پیش‌پیش‌داده و بمردم آنرا قرض‌بدهد.

در انگلستان یکنفر بازرگان برای یك چلیك شراب پنجاه یا شصت لیره بدولت عوارض میدهد که درحقیقت بمصرف کننده قرض‌داده . کدام تاجرمیتواند در کشورهای استبدادی که مانند ترکیه اداره شده‌باشد چنین‌کارراب‌کند ؟ برفرض که جرئت‌چنین‌کاری را داشته‌باشد چگونه میتواند‌این‌کار را با این ثروت مظنون و مشکوك انجام بدهد.

فصل پانزدهم

سوء استفاده ازآزادی

مزایای بزرگ‌آزادی‌باعث‌شده است که ازآن سوء استفاده کرده‌اند و چون حکومت معتدل نتایج خوبی بارآورده‌است از این اعتدال عدول کرده‌اند .

آری از آزادی ثمرات زیاد بدست آورده و راه افراط را پیش گرفته‌اند خواسته‌اند از آزادی حد اعلای استفاده را بنمایند اما نتیجه این شده که دست سخاوتمند آزادی را که حامل این تحفهٔ گرانبها بوده پس زده وبه بندگی عدول نموده‌اند غافل‌ازاینکه بندگی ازدادن هرچیزی امتناع دارد درصورتیکه آزادی همه چیزرا برایگان میدهد.

آزادی موجب افراط دراخذمالیات‌شده‌است ولی غافل از اینکه نتیجه این

مالیاتهای گزاف است که بنوبت خود تولید بندگی میکند و آنوقت نتیجه بندگی این میشود که مالیاتها را کم بکنند .

پادشاهان آسیا فرمانهائی صادر میکنند که غالباً هرسال یك ایالت کشور را از مالیات معاف میدارند این اظهار ارادهٔ آنان یك نعمتی است برای مردم اما در اروپـا بعکس فرمانهای پادشاه برای مردم تولید غصه مینماید زیرا همیشه درآن فرمان‌ها از احتیاجات پادشاه صحبت میشود نـه از حوائج ملت یعنی برای رفع احتیاجات دربارمالیات را زیاد میکنند نه‌برای جامعه ومردم .

وزراء حکومت استبدادی که تحت تأثیر اوضاع کشور وملت لاابالی هستند برای مردم این فایده را دارند که مالیاتهای جدیدی پشت سر هم برآنها تحمیل نمی‌نمایند . زیرا در اینکشورها مخارج دولت دائماً زیاد نمیگردد، نقشه‌های تازه طرح نمیکنند و اگر اتفاقاً طرح کنند نقشه‌هائیست کـه پایانش دیده میشود نه نقشه‌هائی که هردم شروع شده وبپایان نرسد .

آنهائیکه درکشور حکومت میکنند بمردم درد سر نمی‌دهند زیرا بخودشان نمیخواهنددردسر بدهند. اما برای ما(مقصود ملت‌فرانسه‌است) محال است که‌هرگز قاعده‌ئی در مالیهٔ خود داشته باشیم زیرا ما همیشه می‌بینیم که یك‌کاری میکنیم اما هرگزنمی‌دانیم چه‌کاری میکنیم، نزد ماوزیر بزرگ کسی‌را نمیگویند که درآمد عمومی را عاقلانه تقسیم کند بلکه کسی را میگویند که زرنگ باشدو راه چاره را باتدبیر وحیله خوب پیدا کند[1].

۱ــ مونتسکیو اوضاع کشورهای‌آسیارا در دوقرن پیش، ازلحاظ آرامش ستوده است و درعین‌حال ازاغتشاش وطرزاداره امور فرانسه بواسطه هوسرانیهای زمامداران ووزراء که‌هردم نقشه تازه‌ئی طرح میکرده‌اند واشخاص زرنگ‌آنهائی بوده‌اند که قضایارا با تدبیر وحیله حل میکرده وهیچکس نمیدانست چه میکند انتقادکرده است. این جربان چقدر شباهت بااوضاع فعلی‌کشورما دارد زیرا می‌بینیم درست اوضاع ما اکنون اینچنین است.

زمامداران‌هردم‌طرح نوی‌میریزند سازمان‌تازه‌ئی‌میدهند وبلافاصله تغییرمیکنندهیچکس نمیداند چه‌کارمیکند مالیات بیهوده مصرف میشود احتیاجات حقیقی رادرنظرنمیگیرند اصول اداره‌کشورباسیستم نامه‌نگاری وسلب مسئولیت وبارى بهرجهت پیش‌میرود درجامعه امروزی ما لقب زرنگ‌به‌کسانی اعطا میشود که‌بتوانند خوب قضایارا وازگون نموده بدرا خوب‌جلوه بدهند ومفاسد ومعایب اجتماعی را پرده پوشی نموده ماست مالی‌کنند . مترجم

فصل شانزدهم

فتوحات مسلمین

وجود این باجهای گزاف بود که سهولت عجیبی را بمسلمین درفتوحات خوداعطانمود زیراملتهای تسخیرشده ازطرف اعراب میدیدند بجای یك‌سلسله تعدیاتی که دراثرلئامت امپراطوران بآنها میشد بایك مالیات‌ساده که بسهولت میدهند وبسهولت گرفته‌میشودمواجهوتابع شده‌اند این بود که‌فتوحات مسلمین باکمال سهولت پیش میرفت و ملتها خوشبخت‌تر بودند و ترجیح میدادند بیك ملت صحرانشین‌مطیع بشوند تابیك حکومت فاسدکه درآن حکومت ازتمام معایب وازتمام وحشتها و دهشتهای بندگی ونبودن‌آزادی درعذاب بودند .

درمورد اخذباجهای گزاف افراط نزدیك بجنون را درتاریخ مشاهده کنید:

آناستاز مالیاتی برای استنشاق هوا وضع کرده بود ! !

فصل هفدهم

در افزایش ارتش

یك نوع بیماری تازه دراروپا شیوع یافته وآن‌مرض پادشاهان است که ما را مبتلا کرده وباعث شده عدهٔ بیشماری نیرو نگهداری کنند این‌مرض شدت‌می‌یابد وبالضروره واگیرمیشود، زیراهمینکه‌یك پادشاه‌لشکریانش را زیاد بکند دیگران‌هم خواه ناخواه بسپاهیان خود میافزایند و بالنتیجه چیزی غیرازخانه خرابی‌عمومی‌عائد نمیشود، هرپادشاهی آن مقدارقوائی راحاضرالسلاح نگهداری میکندکه حقاً میبایست در موقع هجوم اجنبی نگهداری کند . یاللعجب این حال کوشش عمومی را که همه برعلیه همه کوشش میکنند صلح مینامند ! !

باینجهت اروپا بقدری خراب شده است که اگر افراد دچار چنین وضعیتی بشوند ازگرسنگی میمیرند .

ما با وجود ثروت و تجارت تمام دنیا فقیر هستیم و از کثرت سرباز بزودی غیر از سربازی چیزی نخواهیم داشت ومانند **تاتارها** خواهیم شد .

پادشاهان بزرگ باین اکتفانمیکنند که لشکریان شاهزاده گان کوچکتررا تحت فرمان خود درآورند بلکه همیشه سعی میکنند ازهر طرف متحدینی برای خویش‌تهیه‌نمایند وبالنتیجه مخارج آنهازیادمیشودآنوقت نتیجهٔ چنین وضعیتی‌ازدیاد دائمی مالیات‌هاست‌چاره‌ئی‌هم‌نیست زیرابرای مخارج‌عوائدی ندارند ناچارباوضع مالیات جدید احتیاجات را رفع میکنند ودر واقع از سرمایه ملی خرج کرده و با آن جنگ میکنند .

کشورهائی را می‌بینیم که در زمان صلح اموال خودرا برهن می‌گذارند و برای خانه خراب کردن خود بوسائلی متشبث میشوند که آنرا موارد فوق‌العاده می‌نامنداین کارعجیبی‌است زیراتصورچنین‌ولخرجیهارا نمیشود کردحتی‌ولخرج‌ترین جوانهائیکه نزد پدر عزیز وباثروت پدرخوشگذرانی مینماید نمی‌تواند تصور این مخارج را بکند ! ؟

فصل هیجدهم

در معافیت مالیات

از اصول امپراطوری‌های بزرگ مشرق بایستی در کشورهای مشروطه پیروی کرد درمشرق زمین مالیات ایالاتی راکه دچار زحمت گردیده وویران‌شده‌اند میبخشند ولی‌نبایداشتباه کرد در کشورهای‌استبدادی‌پادشاه مظالم خود را درتمام کشور بیك نسبت بمردم تحمیل مینماید گرچه ظاهراً بنظر میرسد بعضی ولایات ازمالیات معاف شده‌اند اما ازاین‌حیث بملت‌نفعی‌عاید نمیشود وعموم افراد بیك‌نهج صدمه می‌بینند زیرا اگریك دهی‌را که خوب مالیات نمیدهد معاف میکنند ازده دیگری که توانائی‌دارد بیشترمیگیرند درواقع ده اولی راآباد نموده ودومی راخراب کرده‌اند .

مردم ازترس تعدی وخطرپرداخت مالیات وهمچنین ازترس‌افزایش‌عوارض

همیشه دچاریأس وحرمان وتزلزل هستند حال‌دولت هم مثل‌افراد است‌تمام‌عایدات خودرا خرج میکند و بالنتیجه ضعیف وفقیرخواهد شد .

دولتی که بخواهدهمیشه خوب اداره‌شود بایدهمیشه یك‌مبلغ معینی‌را برای مخارج غیرمترقبه در رقم اول مخارج خود پیش‌بینی کند .

بعضی‌ها فرض کرده‌اند اهالی یك دهکده در مورد پرداخت مالیات باید ضامن یکدیگر باشند تا از پرداخت فرار نکنند وبرای این فرض دلیل هم تهیه کرده و آنرا عقلائی دانسته‌اند دلیل فرض آنها اینست که میان آنها یك توطئه تقلب‌آمیزی برای‌عدم پرداخت مالیات وجود دارد باینجهت اصل تضامن را ایجاد کرده‌اند اما این را از کجا آورده‌اند که روی اساس فرضیات باید یك چنین چیزی را که بخودی خود غیر عادلانه و برای دولت زیان‌آوراست برقرار نمود ، معلوم نیست !

فصل نوزدهم

اجاره[1] یا ادارهٔ مالیات کدام یك

برای دولت وملت مناسبتراست ؟

ادارهٔ مستقیم مالیات از طرف دولت مثل طرز ادارهٔ یك پدرخوبی است که خودش بانظم وصرفه‌جوئی عوائد خود را جمع‌آوری میکند چه‌آنکه بوسیله اداره مستقیم، دولت مختار است وصول مالیات را برحسب احتیاجات خود یااحتیاجات‌ملت جلوانداخته یابتعویق اندازد، بوسیله اداره‌مستقیم ازمنافع سرشارمباشرین که دولت را بهزار وسیله فقیرمیکنند جلوگیری میشود ، بوسیله اداره مستقیم ملت از مشاهده و تمرکزثروتهای ناگهانی که موجب غم و

۱ــ اجاره‌مالیات‌فعلامعمول‌نیست ولی‌میتوان‌گفت عنوان‌خودرا عوض‌کرده وبشرکتهای انحصاری داده‌دولت نباید انحصار تجارت‌کالای بخصوصی‌رابشخص باشرکت مخصوصی بدهدچه آنکه‌شخص یاشرکت بخصوص برای‌حفظ منافع خصوصی هرگونه اجحافی را بمردم میکند واز دولت هم‌نمیترسد زیرا حق‌انحصار بدولت میدهد این‌عمل شبیه اجاره مالیات است‌که درقرن هیجدهم ونوزدهم معمول‌بوده وتغییرشکل داده وبالنتیجه برای جامعه‌زیان بخش است. مترجم

اندوه ملی میشود ممانعت بعمل میآید . بوسیله اداره مستقیم پول بدستهای کم میگردد، بوسیله اداره مستقیم‌دولت ملت را ازاصول وقواعدی که لئامت مباشرین برای جلب منافع آنی‌خود درست کرده محفوظ وازترتیبات زشت ونتایج شومی که ازاین قواعد مآلاً فراهم میشود مصون میدارد .

چون همواره پولدار بربی‌پول تفوق دارد بنابراین مباشرنسبت بخود دولت هم استبداد بخرج میدهد مباشر قانونگزار نیست اما دولترا مجبور بوضع قوانین می‌نماید .

گاهی خوب است یك مالیاتی راکه جدیداً وضع شده است باجاره واگذار کنند زیرا برای جلوگیری ازتقلبات مؤدیان فنون وراههائی‌هست که علاقه‌مندی مباشرین بهتر میتواند آنها را دریابد و دولت نمیتواند آنها را تصور نماید ولی همینکه‌طرز وصول مالیات بوسیله مباشرمستقر گردید باید بلافاصله اداره مستقیم‌را برقرار کرد .

درانگلستان ادارهٔ مالیات غیرمستقیم ودرآمدپست بشکلی که امروز وجود دارد ازمباشرین‌مأخوذ گردیده . ونتیجهٔ تجربیات وعملیات آنانست .

در جمهوریت‌ها عموماً درآمد دولت بطور مستقیم اداره میشود وعکس این وضعیت (دریافت مالیات بطور غیر مستقیم و بوسیلهٔ مباشرین) یك عیب بزرگ و اساسی حکومت روم بود .

در کشورهای استبدادی که ادارهٔ مستقیم برای اخذ مالیات وجود دارد ملت خوشبخت‌تر است دلیل این مدعا ایران و چین است . بدبخت‌تر از همهٔ کشورها کشور هائی هستند که پادشاه بندرها و شهرهای تجارتی آنها را باجاره واگذار می کند تاریخ کشورهای مشروطه پرازمصائبی‌است که بوسیلهٔ مباشرین مالیات تهیه شده است .

نرن از اجحاف مباشرین بتنگ آمده باین فکر عجیب افتاد که تمام مالیاتها را لغو کند غافل از اینکه اگر مستقیماً از مردم مالیات میگرفت چنین

حکمی را صادر نمیکرد **تاسیت** میگوید که نرن بعد از الغاء مالیاتها چهار فرمان صادر کرد ازاینقرار :

اولا مقررات مربوط بمباشرین که تا آنموقع پنهانی‌بود ومؤدیان از آن‌خبر نداشتند علنی کرد .

ثانیاً اگرمباشرین مالیات عقب افتادهٔ رجال را دریافت نکرده بودند دیگر حق دریافت نداشتند .

ثالثاً قاضی‌مخصوصی برای رفع اختلافات تعیین کرد .

رابعاً مقرر داشت تجار برای کشتیها نباید مالیات بپردازند .

فصل بیستم

مباشرین

اگر شغل سودآورمباشرت بوسیله ثروت خود رفته رفته موفق گردد کـه یك شغل شرافتمندی معرفی بشود همه چیز از دست میرود این‌کار ممکن است در کشورهای استبدادی کـه غالباً مباشرت وصول مالیات قسمتی از مشاغل فرمانداران است خوب باشد اما باید دانست در جمهوری خوب نیست و همین‌کار بود که جمهوری روم رانابود کرد ، درحکومت مشروطه هم بـد است زیرا مخالف روح این نوع حکومت است و در چنین صورتی سایـر مشاغل منفور می‌شوند شرافت هرگونه احترام خود را از دست میدهد وسائل کند و طبیعی برای کسب شخصیت دیگـر تأثیر خود را نخواهند داشت بالنتیجه بهاساس حکومت لطمه وارد می‌شود .

در ازمنهٔ گذشته ثروتهای افتضاح‌آوری دیده شد که نتیجهٔ بلای جنگ پنجاه ساله بوداما درآن موقع مردم این نوع ثروتهارا استهزاء میکردند ولی‌چرااماحالا آنرا تقدیر میکنیم؟ !

برای‌هرشغلی نصیبی‌هست، نصیب آنهائی که مالیات میگیرند ثروتمند شدن است وپاداش این ثروتها همان ثروتها میباشند .

اما شرافت و افتخار نصیب اشرافی است که جز نفس‌شرافت و افتخار چیزی را دارائی حقیقی نمیدانند .

احترام و قدردانی متعلق بوزیران و قضات است که پس از انجام‌کار چیز دیگری بجزکار پیدا نمیکنند و روز و شب برای خوشبختی کشور مراقب میباشند و ازاین جهت قابل‌تقدیر وتعظیم واحترام‌هستند .

www.ketabha.org

کتاب چهاردهم

در ارتباط قوانین با طبیعت آب و هوا

فصل یکم
نظریه کلی

صفات روح و عواطف قلب انسانی دراثر آب و هواهای مختلف تفاوت دارند اگر این موضوع را قبول کنیم پس بنا باختلاف طبایع قوانین هم در آب و هواهای مختلف باید تغییر کنند .

فصل دوم
چقدر مردم در آب و هواهای مختلف متفاوتند

هوای سرد

منتهی الیه الیاف خارجی بدن مارا منقبض میکند و این انقباض باعث افزایش فعالیت آنها میشود وموجب مراجعت خون از انتهای بدن بطرف قلب میگردد وهمچنین هوای سرد طول این الیاف را کمتر میکند پس بر نیروی آنها میافزاید برعکس هوای گرم منتهی الیه الیاف را سست و دراز میکند و بدین جهت ازنیرو و قابلیت حرکت آنها میکاهد . بنابراین دراقالیم سردسیر انسان بیشتر قوت دارد وعمل قلب و عکس العمل انتهای الیاف در آنجاها بهتر است وموادمایع بدن حال تعادل بیشتری دارند وخون بهتر بطرف قلب میرود و بالنتیجه قلب بیشتر قوت دارد دراین صورت این زیادی قوه باید تأثیرات متعدد داشته باشد .

مثلا اثرات آن اعتماد بنفس کامل یعنی تهور و فعالیت است و شناسائی بحس تفوق شخصی یعنی گذشت و عدم تمایل بانتقام است واعتقاد محکمی بامنیت یعنی

صداقت کامل ونداشتن حیله و سوء ظن میباشد .

این صفات نتیجهٔ مستقیم توانائی و سلامتی است .

حال اگر یکمرد را دریك محل گرم و محفوظ بگذارند بدلائلی که بیان شد ضعف قلب بیشتری احساس خواهد نمود واگر درچنین وضعیتی یك عمل جسورانه باو پیشنهاد کنند گمان میکنم اورا آماده برای انجام آن نخواهند یافت زیرا ضعف مزاجی اودر روحش تولید یأس و نومیدی میکند وازهرچیزی خواهد ترسید احساس میکند که هیچ کاری نمیتواند انجام بدهد.

مردمان کشورهای گرمسیر مثل پیر مردان ترسو هستند ولی مردمان کشورهای سردسیر برخلاف آنها مثل جوانان متهورند.

اگر بجنگهای اخیر توجه کنیم که وقوع آنها بزمان ما نزدیك است[1] بعضی نتایج دقیق را که از دور غیرمحسوس میباشد بهتر مشاهده میکنیم و متوجه میشویم وقتی ملل نواحی شمالی بکشورهای جنوبی انتقال داده شدند عملیات آنها بخوبی عملیات آنهائی که در آب وهوای طبیعی خودشان بودند رضایت بخش نبود و چون در آب و هوای گرم پیکار میکردند همیشه جسارت و تهور کامل خویش را دارا نبودند .

قوت الیاف بدن ملل شمالی باعث میشود که مفیدترین وکاملترین عصاره‌ها را ازموادغذائی استخراج نموده وحداعلای استفاده را ببرند.

ازاین کار دو نتیجه گرفته میشود :

یکی اینکه **شیل** و **لنف**[2] بواسطه سطح بزرگ خود شایستگی بهتری دارند که روی الیاف الصاق شده و آنها را تغذیه کنند دیگر اینکه بواسطه زمختی استعداد ندارند عصاره عصبی را رقیق نمایند بنابراین مللی که دارای هیکلهای

۱ـ منظور جنگهای تاج وتخت اسپانیاست .

۲ـ دربدن انسان دو دوران بزرگ وجود دارد یکی دوران خون که شیل نامیده میشود ودیگری دوران ماده بلغمی که لنف گفته میشود. این دودوران دربدن دووظیفهٔ مهم دارند که موجب ادامهٔ حیات آدمی است اولی انساج را تغذیه و حفظ میکند دومی اعصاب و استخوانها را نگهداری مینماید . مترجم

www.ketabha.org

بزرگ هستند کمترعصبانی‌میشوند .

اعصابی که ازهرطرف به‌نسج پوست بدن انسان منتهی میشود هر کدام یك دسته اعصاب‌را تشکیل میدهند معمولا در کشورهای گرمسیر که بافت پوست‌سست است انتهای‌اعصاب شکفته شده ودرمعرض کوچکترین‌عمل وضعیف‌ترین اشیاءقرار داده میشوند ولی معمولا تمام عصب تحریك نمیشود بلکه یك قسمت جزئی از آن که منتهی‌الیه‌آن باشد تحریك میگردد.

در کشورهای سردسیر نسج‌پوست منقبض است وبرآمدگیهای‌آن بهمدیگر فشرده‌شده‌اند و در واقع دسته‌های اعصاب فلجشده ویك‌احساس کوچك بمغزتأثیر نمیکند مگرهنگامیکه احساس خیلی قوی‌باشد و از تمام عصب جریان یافته باشد تصورات، احساسات ، سلیقه‌ها، تندی‌ها بسته‌بیك عده بیشماری ازاحساسات کوچك است و باآنها رابطه دارد.

نسج خارجی یك زبان گوسفند را در حالی که باچشم‌نگاه کنیم مستور از برآمدگیهائی بنظر میرسدولی بوسیلهٔ میکروسکوپ که نظر بیفکنیم دیده میشود روی این برآمدگیها موهای کوچك یا یکنوع کرك وجود دارد من این عمل را کردم و دیدم در وسط برآمدگیها هرمهائی وجود داشت که انتهای‌آنها مانند قلم نقاشی کوچکی‌بود ظاهراً این‌هرمها عضو عمدهٔ ذائقه میباشند بعد نصف این زبان رامنجمد کردم وباچشم‌دیدم که این‌برآمدگیهابطورمعتنابهی کوچکترشده وبرخی از صفوف این برآمدگیها در غلاف خود فرو رفتند آنوقت مجدداً نسج را با میکروسکوپ امتحان کردم‌دیگرآن اهرام را ندیدم ، وبه نسبتی که‌زبان‌بازمیشد وانجماد خارج میگردید با چشم دیده میشد که برآمدگیها بلند میشوند و زیر میکروسکوپ‌هم‌موها دوباره ظاهرمیگردند[1].

این ملاحظه آنچه راکه گفتیم تأیید میکند که در کشورهای سرد سیر

۱ـ خوانندگان‌باید متوجه باشند بطوریکه درشرح‌حال‌مؤلف‌بیان شده مونتسکیو یك کتاب‌تاریخی‌طبیعی ویك‌رساله‌درباب شفافیت اجسام ووزن‌آنها همچنین‌یك‌رساله درباب‌مصرف غده‌های‌کلیه تألیف‌نموده وعلاوه‌براینکه یکنفر دانشمند اجتماعی بوده یك‌محقق‌طبیعی‌دان‌نیز بشمارمیآمده است. مترجم

دسته‌های عصب کمترشکفته‌اند و داخل غلاف‌خود میشوند و از عمل و تأثیر اشیاء خارجی محفوظ میباشند بنابراین احساسات تند نیست ومردم در مقابل‌لذات کمتر حساس میباشند ، ولی‌در کشورهای معتدل این‌حساسیت بیشتراست ودر کشورهای گرمسیر بحداعلی میرسد.

همان طوری که طبیعت آب و هوا را با درجات عرض و طول جغرافیائی تشخیص میدهند می‌توان‌بوسیلهٔ درجهٔ‌حساسیت سکنهٔ‌هرمحل هم‌طبیعت‌آب وهوارا - تشخیص داد .

من‌در انگلستان و ایتالیا اپراهائی دیدم که بازیگران و نمایشنامه‌وموسیقی آنها یکی بود ولی همین موسیقی درافکار این دوملت‌چنان تأثیرات متفاوتی‌میکرد که باور کردنی‌نیست بقدری یکی آرام و دیگری پرشور است که نمیتوان تصور کرد .

موضوع درد ورنج‌هم بهمین‌ترتیب ودراثر پاره‌شدن یك‌لیف‌ازالیاف‌بدن‌تولید میشود، آفرینندهٔ طبیعت اینطورمقرر داشته است که‌هرقدراین بهم‌خوردگی بیشتر بشود درد ورنج بزرگترخواهدبود.

مسلم است که هیکلهای بزرگ و تنومند و الیاف زمخت بدن مردم ساکن شمال کمتراز الیاف رقیق مردم‌ساکن جنوب قابل‌بهم‌خوردگی میباشد بنابراین‌در آنجاها روح کمتردرد و رنج را احساس میکند .

پوست بدن‌یکنفر ازاهالی کشورروسیه را بایدکند تا قوهٔ احساس باو داده شود در کشورهای گرمسیر چون اعضاء بدن‌لطیف هستندروح بوسیلهٔ هرچیزی که بمقاربت وتمایلات جنسی‌مرد وزن ارتباط دارد متأثر میشود و هرکاری بقصد این منظورانجام میگردد.

ولی‌در کشورهای شمالی عمل‌طبیعی‌عشق‌بزحمت‌قوهٔ اظهار وجود دارد.

در کشورهای معتدل عشق باهزارمتفرعات همراه است وبوسیلهٔ چیزهائیکه بدواً تصور میرودخودعشق است و حال‌آنکه هنوزخودعشق‌نیست بلکه مغازله‌است عشق مطبوع میشود.

اما در کشورهای گرمسیر عشق‌را فقط برای خود عشق دوست می‌دارند و یگانه موجب خوشبختی همان‌است وعشق عین زندگی است.

در کشورهای جنوب بدن انسان مثل‌یك ماشین دقیق وضعیف ولـی حساس بعشق می‌پردازد درحرمسراها افکارلاینقطع بتولید عشق متوجه میشوند و تسکین می‌یابند و یا بعشق‌دیگری مشغول میگردند و بالنتیجه‌زنهارا بکلی آزادمیگذارند تاهزاران هوس و آشفتگی از آن تولیدشود .

در کشورهای شمال بدن شبیه به‌یك ماشینی است که سالم و خوب ساخته شده باشد اما زمخت است چنین بدنی لذت خود را در چیزهائی میداند که بیشتر اعمال بدنی راتحریك کند و بنابراین از شکار و مسافرت و جنگ و شراب لذت میبرد .

در کشورهای شمالی ملتهائی خواهیدیافت که کمتر معایب دارند و باندازه کافی صداقت و صراحت لهجه و تقوی‌در آنها یافت می‌شود .

ولی بکشورهای گرمسیر وقتی نزدیك می‌شوید گمان خواهید کرد که از سرچشمهٔ اخلاق دور می‌شوید ، عواطف شدید تولید جنایات بزرگ میکندهر کس میخواهد مزایای تسکین امیال وعواطف راازدست دیگری برباید وبخود تخصیص دهد .

در کشورهای معتدل مردمانی خواهیددید که دراطوار ورفتارحتی درمعایب وفضائل ناپایدارند زیراآب وهوا درآنجاها طوری‌است که‌طبایع‌خصال‌ثابت‌بوجود نمی‌آورد تاصفات‌مردم راتثبیت کند.

گرمای هوا ممکن است بقدری‌شدید باشد که بدن مطلقاً بی‌قوت بشود ، آنوقت‌رخوت‌بروح هم سرایت خواهد کرد در این صورت هیچگونه عمل شریف و احساس‌جوانمردانه‌ئی وجود ندارد ، تمایلات همه منفی می‌شود و تنبلی موجب خوشبختی‌است دراین‌قبیل مناطق تحمل‌اغلب از کیفرهای‌ننگ‌آور آسانتر ازتحمل کیفرهای روحی واخلاقی خواهدبود و بندگی آسانتر از قوهٔ اعتماد بنفس است که‌برای هدایت بشرلازم میباشد .

فصل سوم

صفات متناقض‌دراخلاق بعضی ازملل‌جنوبی

هندیها بالطبیعه فاقد رشادت میباشند[1] حتی‌اطفال اروپائی که درهندوستان بدنیا میآیند اثرات آب و هوای اصلی‌خودراازدست میدهند[2] ورشادت آنها بسیار کم‌است .

اماچگونه میتوان‌این‌قضیه‌را باعملیات قساوت‌آمیز و بیرحمانه و توبه‌های وحشیانه وعادات آنها وفق‌داد ؟!

دیده شده درهندوستان مردان خود را دچار دردهای باور نکردنی میکنند و زنها خود را میسوزانند این اعمال در مقابل آنهمه ضعف قوت عجیبی را نشان می‌دهد .

طبیعت باین ملتها ضعفی داده است که آنها را ترسو میکند و همچنین قوه تصوری داده است که ازشدت‌تندی هرچیزی بحد افراط درآنها تـأثیر می‌نماید و لطافت اعضاء باعث شده که آنها ازمرگ می‌ترسند وموجب می گردد که از هزار چیزدیگر هم بیشتر ازمرگ بترسند و بالنتیجه همان حساسیت است که‌موجب‌فرار آنها ازهرخطر وباعث مواجه‌شدن‌آنها باهرمهلکه میشود. مردم این‌قبیل کشورها بیش‌از هرچیز احتیاج‌بقانون‌گزاران خوب دارند زیراپرورش خوب‌برای‌بچه‌ها لازم‌تر است تابرای اشخاصیکه بحدبلوغ رسیده‌اند .

انسان‌هرقدر بیشتر وآسانتر تحت تأثیر واقع شود باید‌کمتر موهومات را قبول کند و بیشترعقل رهنمونش باشد، بسیارمهم است که این ترتیب بطرزمناسب و رضایتبخشی بعمل آید .

در زمانی که روسها متمدن بودند ملتهای شمال اروپا بدون صنایع و بدون

۱ـ **تاورنیه** میگوید : صد سرباز اروپائی هزار سرباز هندی را به‌آسانی می‌تواند شکست بدهد .

۲ـ ایرانیانیکه در هند میمانند و مستقر میگردند در نسل دوم وسوم‌بیحالی‌هندیها را بخود میگیرند . مترجم

تربیت و تقریباً بدون قانون زندگی‌میکردند و با این وصف بواسطهٔ تأثیر آب وهوا عقل و خرد خود توانستند بر علیه قدرت رومیها مقاومت کنند از جنگلهای خود بیرون آمده آن قدرت و عظمت را نابود ساختند.

فصل چهارم

علت تغییر ناپذیری مذهب و آداب

و اطوار وقوانین درکشورهای خاورزمین

اگر به ضعف اعضاء که قوی‌ترین احساسات‌را نصیب ملل مشرق‌زمین میکند اندکی‌هم تنبلی روحی که طبعاً با تنبلی جسمی مربوط است بیفزائید که ذهن قادر بهیچ‌عملی، بهیچ کوششی، بهیچ‌خودداری نباشد خواهیدفهمید روحی که دفعةً تحت‌تأثیر واقع‌شده است دیگر نمیتواند تغییر کند. باین‌جهت‌است که قوانین مذهب ورسوم واطوار حتی‌اطوار بی‌اهمیت مانند طرزلباس‌پوشیدن امروز درخاور زمین بهمان‌حال است که‌هزار سال پیش از این بوده است[1].

فصل پنجم

قانونگزاران بدآنهائی هستند که‌معایب

آب وهوارا تقویت‌کرده‌اند و قانونگزاران خوب آنهائی بوده‌اندکه باآن معایب مخالفت نموده‌اند

هندیها تصورمیکنند که استراحت و نیستی‌اساس‌هرچیزی‌را تشکیل‌میدهد وعدم‌سرمنزلی‌است که همه چیزبآنجا منتهی میشود بنابراین آنها عدم فعالیت صرف را مانند کاملترین حالات و غایت آمال

۱ـ امروزنیز که دوقرن‌ازانتشارافکار مؤلف میگذرد طرزلباس‌پوشیدن چندان تغییری نکرده است و اگر مختصر تغییراتی در بعضی از کشورهای مشرق بعمل‌آمده چون از روی رغبت واستقبال خودمردم نبوده بلکه دراثرفشارحکومت بوده است‌تأثیر کامل‌ننموده‌وبا نفرت عامه مواجه‌گردیده وبمحض اینکه اندکی فشار حکومت کم‌شده بلافاصله بعادت دیرینه رجعت کرده‌اند. مترجم

خود می‌پندارند آنان به‌آفریدگار لقب بی‌حرکت می‌دهند درصورتیکه خودشان بیحرکتندواین قضاوت راروی وضعیت مزاجی خود میکنند.

سیامیهاچنان می‌پندارند که منتهای سعادت دراینست که انسان مجبورنباشد یك ماشین را بحرکت درآورد یایك بدن را بکار وادارد.

در این قبیل کشورها که‌گرمای مفرط انسان را عصبانی و فرسوده میکند راحتی بقدری لذیذ و حرکت بقدری پر زحمت است که اصول حکمت ماوراء‌الطبیعه عادی بنظر میرسد، **فوئه** قانگزار هند که دستور داده انسان بیکاری مطلق را پیشه کند تحت تأثیر آب و هوای مألوف خود این حرف را زده و همان چیزهائی را که احساس میکرده تعقیب نموده است، اصول او که از مقتضیات آب و هوا ناشی گردیده و تنبلی را خود تشویق میکند باعث هزاران بدبختی شده است.

قانونگزاران چین عاقلتر بودندآنان تصور نمیکردند انسان باید براساس آسایش جاویدان که در اثر مرگ نصیبش خواهد شد زندگی کند بلکه در حال حرکت وفعالیت که موجب انجام وظائف و زندگی و ادامهٔ آن خواهد بودانسان را ملاحظه نموده ومذهب وفلسفه وقوانین خود را کلیتاً جنبهٔ عمل داده‌اند.

بنابراین هراندازه که علل‌طبیعی‌انسان‌را بهاستراحت سوق دهدبهمان‌اندازه هم عوامل اخلاقی‌باید اورا ازاستراحت دور کند.

فصل ششم

زراعت اراضی درممالك گرمسیر

زراعت‌اراضی‌بزرگترین کارافراد بشراست هراندازه که‌آب وهوا مردم را ازاینکار میگریزاند بهمان نسبت مذهب وقوانین باید آنان‌را باین‌کار تحریك وتشویق ووادار کند پس قوانین هند

که زمین‌ها را بشاهزادگان می‌بخشد واز افراد روح مالکیت را سلب‌میکنداثرات سوءآب وهوا را زیادتر نموده به‌تنبلی طبیعی مردم کمك میکند .

فصل هفتم
رهبانیت یاتصوف

...... رهبانیت هـم در ممالك گرمسیر همین دردها را تولید میکند واین‌کار درخاور زمین بوجودآمده است زیرا درآنجاها بتفکر بیش‌ازعمل متمایل می‌باشند، عدهٔ دراویش یارهبان به‌نسبت گرمی هوازیاد میشود درهندوستان چون گرمای هوا بحداعلی رسیده است ازاین قبیل اشخاص پراست، در اروپا نیز به‌نسبت اختلاف آب وهوا همین تفاوت محسوس است.

برای غلبه برتنبلی‌ناشی ازآب وهوابایستی در صدد برآیند کـه تمام وسائل زندگی‌کردن بدون‌کار را از بین ببرند اما درجنوب اروپا قـوانین برعکس رفتار میکنند و باشخاصیکه میخواهند بیکار بمانند مشاغلی میدهند کـه مخصوص زندگی فکری است این اشخاص کـه در حال تمکن زندگی میکنند ثروت برای آنها بار سنگینی است باین جهت عاقلانه مازاد دارائی خود را به‌طبقه پست‌تر وفقرا میدهند گرچـه این طبقه بواسطه بیکاری مالکیت اموال را از دست داده‌اند اما در عوض بوسیله دستگیری فقرا بیکاری خودرا جبران میکنند آنوقت‌کار طبقه پائین بجائی میرسد که فقرخود را دوست دارند وقضیه معکوس میشود .

فصل هشتم
یك عادت خوب درچین

...... سفرنامهٔ مربوط بچین از رسمی بحث میکند که درطی‌هرسال‌امپراطور زمین‌ها را افتتاح می‌نماید بوسیله این عمل‌خواسته‌اندعادت عمومی ورسمی ملت را بشیارکردن زمین تشویق کنند بعلاوه همه ساله بامپراطور خبر میدهند که کدام یك ازکشاورزان درشغل خود ابراز شایستگی‌نموده است و

امپراطور او را بدرجه نجابت درجه هشتم ارتقا میدهد.

نزد ایرانیان قدیم هشتمین روزماهیکه خرم روز نامیده میشد پادشاهان از جلال خود صرفنظر کرده باکشاورزان غذا میخوردند این رسومات برای تشویق زراعت شایان تقدیرمیباشد[1].

فصل نهم
وسائل تشویق صنایع

درکتاب نوزدهم روح القوانین بتفصیل بیان شده و ثابت‌گردیده ملل تنبل معمولا مغرور میباشند .

گاهی‌میتوان معلول را برعلیه علت برانگیخت و تنبلی‌رابوسیلهٔ غرورازبین برد ، درجنوب اروپا که ملتها بی‌اندازه تحت تأثیر موضوع شرافت واقع شده‌اند خوب است بکشاورزانیکه بهتر ازهمه مزارع‌خودراکاشته‌اند یابکارگرانیکه‌صنایع خود را پیش برده‌اند جوائزی داده شوداین‌ترتیب میتواننددر تمام‌کشورهاموجب موفقیت باشد در **ایرلند** برای تأسیس یکی ازمهمترین‌کارخانه‌کرباس‌بافی جهان این رویه بکار رفته‌است .

فصل دهم
قوانینی که مربوط بقناعت ملل میباشد

...... در کشورهای گرمسیر قسمت‌آب خون‌بدن بوسیله‌عرق کردن خیلی‌تلف میشود پس‌باید ، بجای‌آن مایعی گذاشت‌آب درممالك گرمسیر فراوان و متداول است نوشابه‌های قوی گلوبولهای خون را که بعداً ازتلف‌شدن آب باقی می‌مانند منجمد می‌سازد .

درکشورهای سردسیر قسمت آب خون بدن‌کمتر در اثر عرق‌کردن تلف میشود و بفراوانی باقی میماند پس میتوان در آنجا نوشابه‌های تند آشامید بدون

۱ـ این عمل جزو آئین‌مذهبی ایرانیان قدیم واز دستورات زرتشت است‌که در زمان ساسانیان مرسوم‌بوده وهم‌اکنون درعصرما نیزروز دهقان مقرر شده ودر مهر ماه این رسم برگزار میشود وشاهنشاه دریکی ازدهات در جشن دهقانان شرکت مینمایند. مترجم

اینکه خون لخت شود، وچون اخلاط درامزجه زیاد است نوشابه‌های تند که‌خون را بحرکت می‌آورنـد ممکن است در آنجاها خیلی مناسب باشد ، پس قـانون محمد(ص) که نوشیدن شراب را منع میکند یك قانونی‌است مناسب با آب و هوای عربستان وپیش ازمحمد(ص) هم آب ساده مشروب معمولی اعراب بود قانونی‌هم که اهالی **کارتاژ** را ازنوشیدن‌شراب منع میکندیك قانون مناسب‌با آب وهوا بود زیرا آب وهوای این دو کشور تقریباً یکسان است، چنین قانون در کشورهای سردسیر که‌آب وهوا ملت را به‌یك‌نوع مستی سوق می‌دهد خوب نخواهد بود .

ملتی‌درتمام روی زمین به‌نسبت سردی رطوبت هوا برقرارشده است ازخط استوابقطب شمال بروید خواهید دید که مستی درتمام روی خطوط ودرجات عرض جغرافیائی شدت میکند و همچنین ازخط استوا بطرف قطب مقابل (جنوب) بروید خواهید دید که مستی در آنجاها هرقدر روبجنوب میرویدبیشترمیشود همانطور که درطرف مقابل هرقدر روبشمال میروید شدت می‌نماید .

طبیعی است درجاهائی که شراب باآب وهوا بالنتیجه باتندرستی‌مخالف‌است استعمال‌آن باید باسختی بیشتری منع شود اما در جاهائیکه‌مستی برای شخص و جامعه کمترضرردارد ومردم راچندان غضبناك نمیکند بلکه ابله می گرداند قوانین فقط ازنظرافرادآنرا منع میکنند پس قوانین کشورها که یکنفرمست راهم برای تقصیری که مرتکب شده وهم برای مستی‌تنبیه‌میکنند مربوط بمستی افراد می‌باشد نه‌برای مستی عمومی وعادی[1] .

مثلا یکنفرآلمانی برحسب عادت می‌نوشد ولی یکنفراسپانیولی‌بندرت وبر سبیل اتفاق مست می‌شود .

در کشورهای گرمسیر در اثر سستی الیاف بدن مقدار زیادی از مایع بدن بواسطهٔ عرق کردن بیرون میریزد ولی قسمتهای جامد کمتر تلف می‌شود : الیاف

۱ـ منظور مؤلف ازمستی عادی هماناعادت عموم باستعمال مشروبات الکلی‌است‌یعنی مشروبات الکلی‌ازلحاظ هوا وهوس یااتفاق یاتفریح نیست بلکه برحسب عادت وبمقتضای‌آب وهوا مردم مشروبات الکلی میخورند وزیاد هم مست نمیشوند . مترجم

کـه عمل ضعیف و کمی نیروی حـرکت دارنـد چندان فـرسوده نمی‌شونـد پس عصارهٔ کمی برای ترمیم اعصاب کفایت میکند بنابراین در آنجاها مردم خیلی کم غذا میخورند .

احتیاجات مختلف درآب و هواهای متفاوت اطوار مختلف زندگی را تولید میکند و این اطوار متنوع اقسام مختلف قوانین بوجود آورده‌اند پس درمیان یك ملت که با همدیگر خیلی مربوطند بعضی قوانین لازم می‌باشد کـه آن قوانین در کشورهائیکه مـردم بهم چندان مربوط نیستند لازم نبوده و قـوانین دیگری لازم می‌باشد .

فصل یازدهم
قوانینی که مربوط بناخوشیهای آب وهوا میباشد

...... **هرودوت** می گوید : قوانین یهودیان راجع بجـذام از رسوم مصریان استخراج شده است زیرا مرض جذام در میان یهودیان همان دواها را ایجاب‌میکرد که درمصر بکار می‌بردند این‌قوانین وآن امراض‌را نه‌یونانیهاشناختند ونه رومیهای اولیه ، آب وهوای مصر و فلسطین‌آنها را بوجودآورد و سهولتی که برای اشاعهٔ این مرض درآب و هوا هست ، مآل‌اندیشی وتعقل را در وضع قوانین محسوس میکند یهودیان هم با کمال خردمندی‌آن قوانین را وضع کرده‌اند.

ما خودمان اثرات آنرا احساس کردیم جنگهای صلیبی جذام را برای ما آوردند . آئین نامه‌های عاقلانه‌ئی که برای جلوگیری از آن تنظیم شد مانـع از آن گردید که توده مبتلا شود .

ازقوانین **لمباردها** مستفاد می‌شود که این مرض در ایتالیا پیش از جنگهای صلیبی‌هم وجود داشته وجلب توجه قانونگزاران را نموده است، **رتاریس** امرکرد یکنفرجذامی که از خانه خودش رانده شده و به‌یك محل مخصوص تبعید گردیده است نمیتواند از دارائی خود استفاده کند باین دلیل که بیرون کردن از خانه در

حکم آنست که آن شخص فوت کرده .

برای اینکه مبتلایان بجذام باهیچکس ارتباط نداشته‌باشند آنان را از آثار اعمال وحقوق مدنی محروم مینمودند .

گمان میکنم این مرض در اثرفتوحات امپراطوران یونان ازمصر وفلسطین به‌ایتالیا سرایت کرده باشد زیرا در ارتش آنها سربازان مصری یا فلسطینی ممکن است وجود داشته وبوسیله آنها آورده شده . بهرحال ازشیوع این مرض تا زمان جنگهای صلیبی جلوگیری شد .

میگویند سربازان **پومپه** درمراجعت ازسوریه مرضی آوردند که تقریباً شبیه بجذام بود گرچه هیچگونه آئین نامه‌ئی راجع بآن بدست ما نرسیده است ولی ظاهراً نظاماتی برای جلوگیری از آن وجود داشته است زیرا مرض نامبرده تا زمان **لمباردها** متوقف شد .

دو قرن پیش‌از این یك بیماری از دنیای جدید (امریکا) بدنیای ما آمد که پدران ما آنرا نمی‌شناختند این بیماری بطبیعت انسان در سر چشمه زندگی حمله کرد .

درجنوب‌اروپا اغلب خانواده‌های بزرگ در اثر یك دردی که ازفرط شیوع شوم شده‌بود ازبین رفتند ولی این دردننگ‌آور نبود حرص بدست‌آوردن طلاباعث سرایت وادامهٔ این مرض‌شد، لاینقطع مردم بامریکا رفتند وهمواره مایه‌های جدید مرض را باخود آوردند[1].

روحانیون و مقدسین خواستند این مرض را یکنوع حالت بخصوصی جلوه بدهند ولی‌چون این‌بلیه درازدواج رخنه کرده وباطفال سرایت کرده بودنتوانستند باین عنوان آنرا بنامند ، از آنجائیکه قانونگزاران عاقل باید متوجه تندرستی مردم باشند خوب بود بوسیله قوانینی بسبك قوانین **موسی** جلو شیوع این مرض را می گرفتند .

طاعون یك بیماری است که شیوعش‌سریعتر است مرکزاصلی آن مصراست که از آنجا بتمام دنیا منتشر می‌شود در اغلب کشورهای اروپا نظامات بسیار خوبی

۱ــ مقصود مرض سیفلیس است. مترجم

بر قرار کرده‌اند که از نفوذ مرض جلوگیری میکنند و در زمان ما یك وسیلهٔ مستحسنی برای جلوگیری ازانتشار آن پیدا کرده‌اند ، دراطراف کشوریکه مبتلا شده است یك خط ارتش تشکیل میدهند که ازهرگونه ارتباط جلوگیری میکند[1]
ترکها دراین باب هیچگونه انتظاماتی ندارند واغلب مردم از مرض تلف میشوند بااینکه می‌بینند مسیحیان‌بواسطهٔ احتراز ازخطرابتلاء مرض محفوظ هستند، معهذا لباس‌های مرضای مبتلا بطاعون را میخرند و میپوشند و راه میافتند ، اعتقاد بیك سرنوشت محکم که بعقیدهٔ آنان همه چیز را قبلا تهیه نموده وتحت انتظام میآورد باعث شده زمامدار یك تماشاچی‌آرام باشد وتصور نماید خداوند همه‌کار را فراهم نموده وقبلاً حاضر کرده است وبرای اوهیچ‌کاری باقی نمانده .

فصل دوزادهم

قوانین بر علیه اشخاصی که خودکشی میکنند

...... ما درتاریخ نمی‌بینیم که رومیان بدون جهت خودرا کشته باشند ولی‌انگلیسها بدون اینکه بتوان تصورهیچگونه علت وموجبی‌را برای اینکارفرض کرد خود را میکشند حتی دیده شده درعین خوشبختی اینکار را میکنند. این‌عمل نزد انگلیسها نتیجهٔ یك ناخوشی است و بسته به‌یك حالت طبیعی ماشینی است که دماغ را خسته میکند ومربوط بهیچ علت دیگری نمی‌باشد ولی درمیان رومیها در نتیجهٔ تربیت وطرزفکر کردن وعادات آنها ناشی می‌شد .

این‌مرض ظاهراً ازیك عیبی‌درتصفیهٔ عصارهٔ عصبی تولید میشود. زیراماشینی که قوای محرکه‌آن هرلحظه بکاراست خود بخودخسته می‌شود روح‌احساس رنج نمی‌نماید اما مشکلات را احساس میکند درد یکرنج محلی‌است وبشر میل داردهر دردی زود خاتمه یابد اما سنگینی زندگی دردی است که محل مخصوصی‌ندارد و انسان را بدیدن پایان زندگی متمایل میکند .

۱ــ مقصود قرنطینه‌های صحی است . مترجم

قوانین مدنی برخی ممالك حق دارند خودکشی را تقبیح کنند امادر انگلستان نمی‌توان آنرا کیفر داد بهمین دلیل که نتایج جنون را نمی‌توان تنبیه نمود .

فصل سیزدهم
نتایج آب وهوای انگلستان

در کشوریکه یك مرض ناشی از تأثیر آب وهوا روح را متأثرمیکند باندازه‌ئی که انسان ازهرچیزحتی از زندگی متنفر میشود مناسبترین طرزحکومت آنست که دولت نتواند دراموری که باعث افسردگی واندوه مردم است دخالت کند و فقط قوانین حکومت بکنند و زمامداران برای تغییر حکومت نتوانند قوانین را زیرو رو کنند .

فرضاً چنین ملتی از اثر آب و هوا صفت کم حوصلگی هم پیدا کرده باشد ونتواند مدت مدیدی یك وضعیت را تحمل کند بازهم مناسبتر ازهمهٔ حکومتها همان طرز حکومتی است که بیان کردیم زیرا این صفت بی‌صبری بخودی‌خود مهم نیست اما چون باشجاعت ملحق گردد خیلی مهم است، این صفت غیر از سبکسری است که انسان یك کاری را بدون جهت شروع میکند و بدون جهت هم ترك مینماید بلکه این صفت بسماجت نزدیکتر است زیرا ناشی ازاحساس شدید دردی است که در اثر عادت قابل تحمل شده است .

این صفت در میان یك ملت آزاد برای برهم زدن نقشه‌های جابرانه که همیشه درابتدا کند وضعیف ودر آخر تند وسریع است خیلی مناسب میباشد زیرا اول یك روی خوشی برای کمك کردن نشان می‌دهد ولی‌بعد باشدت فشارمیآورد .

بندگی همیشه با خواب شروع میشود ولی ملتی که در هیچ وضعیتی راحتی ندارد و دائماً دست ببدن خود می‌مالد و در همه جای آن احساس درد میکند در اینصورت نمی‌تواند بخواب برود وهرگز بنده نخواهد شد .

سیاست یك سوهان بی‌صدائی است که فرسوده میکند وآهسته‌آهسته بمنظور

خود می‌رسد ولی مردانی که ما از آنها صحبت کردیم نمی‌توانند کندیها و جزئیات وخونسردی را درمذاکرات خود تحمل کنند آنها غالباً کمتر ازملل دیگر دراینکار موفق میشوند وآنچه را که با اسلحه فراهم ساخته‌اند ممکن است بوسیلهٔ معاهدات ازدست بدهند .

فصل چهاردهم
اثرات دیگر آب وهوا

پدران ماژرمن‌های باستانی در آب وهوائی زندگی میکردند که درآنجا امیال وعواطف آرام بود. قوانین آنان مربوط بود بآنچه که می‌دیدند و بیش از آن چیزی تصور نمیکردند، توهین بمردان را مثل زخم و بتناسب آن اندازه می گرفتند ولی درتوهین بزنان چندان نزاکت بخرج نمیدادند قانون آلمانها دراینباب عجیب است. اگرسر یکنفرزن بازبود وروپوش نداشت شش‌شاهی جریمه باید بدهد و اگرازساق پا تا زانوی آن پیدا بود نیز همان میزان جریمه میداد اما از زانو ببالا اگرپیدا بود دوبرابر جریمه باید بدهد .

چنان بنظر می‌رسد که قانون ژرمنها میزان توهین بزنان را مانند اندازه گرفتن یك شکل هندسی اندازه می گرفته قانون آنها جرم تصور وخیال رامجازات نمیکرد ولی جرم چشمان یعنی نگاه غیرمجاز را تنبیه میکرد .

وقتی یك قسمت ازملت ژرمن با سپاهی مهاجرت کرد دراثر اقتضای آب و هوا بعضی از قوانین دیگری هم پیدا کردند قوانین ویزیکوتها مقرر می‌داشت که زن آزاد را فصد نکنند مگر در حضور پدر یا مادر یا برادر یا پسرعموی او.

وقتی تصورات مردم حدت میکند قانونگزاران هم بهمان نسبت حرارت بخرج میدهند وقوانین برای ملتی که ازهرچیزی ممکن است سوء ظن داشته باشد نسبت بهمه چیز ابراز سوء ظن مینماید نتیجه این میشود که قوانین توجه زیادی بهر دو جنس بشر معطوف دارند .

کیفرهائیکه ویزیکوتها مقرر می‌داشتند بیشتر برای انتقامهای خصوصی و خوش‌آیند افراد بود و کمترجنبهٔ انتقام عمومی داشت مثلادراغلب موارد مقصر را دربندگی‌وقید والدین یاشوهریکه نسبت باوخیانت شده بود نگاه میداشتند یکنفر زن‌آزاد که بهیك مرد متأهل تسلیم شده بود اورا دراختیار آن مرد می گذاشتندتا هرکاریکه میخواهد باوبکند، قوانین مذکور غلامان رامجبور میکرد اگرزنی‌را درحال زنا بهبینند اورادربندکرده تسلیم شوهرش‌نمایند، باطفال اواجازه میدادند که وی را متهم بکنند ، غلامان او را استنطاق میکردند تا گناه او ثابت شود باین ترتیب بی‌اندازه بهیك موضوع خاصی کـه جنبهٔ شرافت داشت اهمیت میدادند تا بتدوین نظامات خوب اجتماعی، دراین‌صورت نباید تعجب کرد ازاینکه **کنت‌ژولین** تصورکرد برای چنین توهینی باید پادشاه و میهن وی معدوم شوند ، و نیز نباید تعجب کرد ازاینکه مراکشی‌ها نتوانستند باسهولت دراسپانی مستقرشده وبمانند و سقوط امپراطوری خود را بتعویق‌بیندازند زیراچنین اخلاق ورسومی که دراسپانی وجود داشت باعث استقرار آنها گردید .

فصل پانزدهم

تفاوت اطمینانی که قوانین بملت

دارد برحسب اختلاف آب وهوا

ملت ژاپن دارای اخلاق بسیار مدهشی است که قانونگزاران وزمامدارانش‌نتوانسته‌اند باوهیچگونه اعتمادی داشته‌باشند و کیفرها وتهدیدات را جلوچشم مردم گذارده‌اند وبرای هراقدامی او را دستخوش استنطاق وپلیس نموده‌اند .

درژاپن بین هرپنج خانواده رئیس یکی ازخانواده‌ها نسبت بسایرین سمت قضاوت را دارد و برای مجازات یکنفر مجرم تمام خانواده یا یك محله را تنبیه میکنند . در اثر این قوانین هرکجا یك‌مقصر باشد دیگر بیگناهی پیدا نمی‌شود

این قوانین برای آن وضع شده‌اند که هرکس از دیگری سوء ظن داشته باشد و هرکس مواظب رفتار دیگری وبازرس و گواه ودادرس اوباشد .

ملت هند برعکس ملتی ملایم ومهربان ورحم دل‌است باینجهت‌قانونگزاران اطمینان‌زیادی‌نسبت بمردم‌ابرازداشته و کیفرهای کمی‌برقرار نموده‌اند این کیفرها چندان سخت نیستند وحتی‌کاملا اجرا نمیشوند هندیها پسر برادر را بعمو ویتیم را بولی میسپارند همانطور که درسایرجاها بپدرانشان میسپارند .

هندیها میراث را از روی استحقاق وارث معین کرده‌اند وچنان بنظر میرسد قوانین‌اینطورمقرر داشته‌اند که‌هرفردی بایدبحسن نیت‌دیگران اطمینان داشته‌باشد.

هندیها بآسانی غلامان خود راآزاد میکنند وبرای‌آنها زن میگیرند وباآنها مانند اطفال خود رفتار میکنند چقدر این‌آب و هوا سعادت بخش است که سادگی اخلاق وملایمت قوانین را تولید میکند .

www.ketabha.org

کتاب پانزدهم

چگونه قوانین بردگی مدنی با طبیعت آب وهوا ارتباط دارد

فصل اول

بردگی مدنی

بردگی بمعنای واقعی عبارت از استقرار یك حق است که یکنفر انسان را بطوری مخصوص برده یك انسان دیگرمیکند که اوصاحب‌اختیار مطلق جان ومال وی میشود .

بردگی بالطبع خوب نیست نه برای ارباب فائده دارد نه‌برای غلام.

برای غلام از این جهت بی‌فائده است که او نمیتواند‌کاری را ازروی تقوی انجام دهد .

برای ارباب از این جهت بی‌فائده است که دراثر داشتن غلامان همه گونه عادات بـد کسب میکند و بطور نامحسوس به‌آنها معتاد می‌شود بر خـلاف تمام فضائل اخلاقی رفتار می‌نماید ، مغرور، تندخو ، سخت دل ، غضبناك ، شهوانی و بیرحم می‌شود .

در کشورهای استبدادی که بردگی سیاسی وجود دارد بردگی مدنی بیش‌از سایر جاها قابل تحمل است درآنجاها هرکس باید بهمین راضی باشد که روزی و زندگانی خود را داراست و در این صورت وضعیت غلام بدتر از وضعیت رعیت نمی‌باشد .

اما در کشورهای‌مشروطه بردگی‌نباید وجودداشته باشد زیرانبایستی‌انسان را ازپا درآورد و روحیات او را ضعیف نمود .

در حکومت دموکراسی قوانین باید منتهای جدیت را بکند که **همه افراد** تا اندازه‌ئی که طبیعت حکومت اجازه میدهد با هم برابر باشند . پس بردگـی برخلاف اساس و روح دموکراسی است زیرا باربابان قدرت و تجملی میدهد که نباید داشته باشند .

فصل دوم

مبدأ حق بردگی نزد علمای حقوق روم

علمای‌حقوق منشاء بردگی را ازسه طریق پائین استخراج کرده‌اند :

۱ــ حقوق بین‌المللی اینطور ایجاب میکرده که‌اسیران جنگی‌درحکم‌غلامان باشند تاآنها را نکشند .

۲ ــ قانون مدنی روم به بدهکاران که مورد آزار و اذیت بستانکاران واقع میشدند اجازه میداده خود را بآنها بفروشند .

۳ـ قانون طبیعت اولاد یك‌پدری راکه خود غلام است مانند پدرانشان‌غلام میکند زیرا این قانون اینطور ایجاب کرده چون پدر خود غلام میباشد ونمیتواند فرزند را غذا بدهدآنان هم باید درغلامی بسربرند .

اما بایددانست‌دلائل‌علمای حقوق بهیچوجه معقول نیست‌زیرا نمیتوان‌باور کردکه ترحم موجب ایجاد بردگی شده است .

اولا این غلط است که درجنگ بغیر از موقع ضرورت بتوان کسی راکشت وهمینکه یك‌مرد دیگری‌را غلام خودکرد نمیتوان گفت‌برای ارباب‌ضروری بوده غلام خود را بکشد و چون نکشته از لحاظ ترحم او را غلام کرده‌است ، اماحقی که‌جنگ دربارهٔ اسیران‌میدهد اینست که‌آنهارا بطوری حفظ کنند تانتوانندزیانی برسانند ، قتل نفس که پس ازحدت نبرد بدست سربازان واقع شود از طرف‌تمام ملل دنیا طردشده است .

ثانیاً صحیح نیست که یك مرد آزاد بتواند خودش‌را بفروشد، فروش‌مستلزم بهاست غلامیکه خود را فروخته تمام دارائیش جزء ملك ارباب میشود پس‌ارباب باو چیزی نمیدهد و غلام چیزی را دریافت نمیکند و اگر گفته‌اند او دارای‌یك تنخواه میشود تنخواه فرع شخص است و درصورت غلامی شخصیتی در بین نخواهد بود .

زیرا همانطور که کسی اجازه ندارد خودرا بکشد واگر کشت باین طریق وجود خود را ازمیهن خود دزدیده است هیچکس هم اجازه‌نداردخود را بفروشد چراکه‌آزادی هر فرد قسمتی از آزادی جامعه است این صفت در حکومت توده حتی یك قسمتی ازحاکمیت دولت است خودفروشی برای یکی از افراد ملت‌عمل بسیار قبیحی است که نمیتوان‌آنرا ازطرف یك انسان ممکن‌دانست ، اگر آزادی برای خریدار ارزشی دارد برای فروشنده قیمت ندارد قانون مدنی که بمـردم تقسیم اموال را اجازه‌داده است نتوانسته قسمتی ازمردم را که باید این تقسیم را بعمل‌آورند جزء اموال قرار بدهد قانون مدنی که قرار دادهـای مخـدوش را باطل می‌داند نمیتواند قراردادی را که متضمن بزرگترین خدشه‌هاست باطـل نداند .

ثالثاً شکل سوم که عبارت از تولد در حال غلامی پدر باشد این دلیل هم با همان دو دلیل دیگر ساقط میشود زیرا اگر یکمرد نتواند خودش را بفروشد بطریق اولی نمیتواند پسرش را که هنوز بدنیا نیامده است بفروشد اگر یك اسیر جنگی را نمیتوان بنده کرد بطریق اولی بچه‌های او را نیز نمی‌توان بقید بندگی درآورد .

چیزیکه مرگ یك جنایتکار را مشروع میکند قانونی است که او را تنبیه مینماید و بنفع او وضع شده است قاتل از قانونیکه او را محکوم میکند بهره‌مند شده است زیرادرهرلحظه زندگی‌خوداوراهم حفظ‌مینماید بنابراین‌نمیتواندبرعلیه آن قانون اعتراض کند اما وضع‌غلام‌بدین‌ترتیب‌نیست زیرا قانون بندگی‌هرگز

بنفع او نبوده است و در تمام موارد برعلیه او میباشد واین‌اصل‌مخالف اصل‌اساس تمام اجتماعات بشری است .

شاید بگویند این قانون برای‌غلامان ازاین لحاظ مفید بوده‌است که‌ارباب باو خوراك داده است در اینصورت باید بندگی منحصر بکسانی باشد که توانائی کسب معاش ندارند ولی کسی چنین غلامی را باین ناتوانی نمیخواهد .

اما راجع باطفال ، طبیعت که بمادرشیر داده‌است غذای طفل را تأمین کرده و بعدازآن دربقیه سنین طفولیت استعداد مفید بودن را دارند بقدری که نمیتوان گفت کسی‌آنها را غذا میدهد بعنوان اینکه ارباب آنهاست .

گذشته از این بندگی همان قدر از حقوق مدنی دوراست که‌ازحقوق‌طبیعی دور میباشد کدام قانون مدنی می‌تواند یك غلام را که در جامعه نیست و هیچ قانونی باو مربوط نیست از فرار کردن مـانع بشود ؟ جلو فـرار او را نمی‌توان گرفت مگر بوسیلهٔ همان قانون خانوادگی‌پس‌اجرای‌حقوق‌مدنی درباره‌بندگان معنی ندارد .

فصل سوم

منشاء دیگر حق بندگی

...... بعقیدهٔ من‌حق‌بندگی ناشی ازتحقیر یك‌ملت نسبت بملت‌دیگری‌است که مبنی براختلاف عادات و رسوم میباشد .

لوپزدوگومارا میگوید **اسپانیولیها** در نزدیکی **سنت مارت** سبدهـائی یافتند که اهالی در آنها خرخاکی ، حلزون ، جیرجیرك ، سوسك و ملخ‌گذاشته بودند فاتحین این کار را از ناحیه مغلوبین بمنزله یك جنایت تلقی نمودند . این شخص اظهار میکند روی‌همین‌قضیه به اسپانیولی‌ها حق داده شد امریکائیان راغلام خود نمایند .

بعلاوه امریکائیان دخانیات استعمال میکردند وریش خود رامطابق‌اسلوب

www.ketabha.org

اسپانیائی اصلاح نمیکردند همین چیزها باعث تحقیرامریکائیان نزد اسپانیولی‌ها میشد .

معلومات انسان را ملایم میکند و عقل او را بسوی انسانیت سوق می‌دهد فقط افکار مبنی برخرافات و موهومات است که اورا ازانسانیت دور میکند .

فصل چهارم
منشاء دیگر حق بندگی

بعقیدهٔ من مذهب باشخاصی که دارای آن بوده‌اند حق داده آنهائی را که دارای مذهب نمیباشند بغلامی خود درآورند تا بترویج مذهب بطریق سهل‌تری اقدام کنند .

این سنخ فکر بود که ویران کنندگان امریکا را در ارتکاب‌جنایات تشویق می‌نمود و روی این فکر بود که بخود حق دادند آن همه ملت‌ها را غلام خود کنند زیرا این راهزنان مطلقاً می‌خواستند هم راهزن باشند و هم مسیحی خیلی متدین .

لوئی‌سیزدهم از قانونی که سیاهان مستعمرات افریقائی را غلام میپنداشت بی‌نهایت متأذی بود و بغلامی آنها راضی نمی‌شد و چون در ذهن او رسوخ دادند که این امر بهترین وسیله است برای تبدیل مذهب این سیاهان آن وقت رضایت داد .

فصل پنجم
بردگی سیاه پوستان

اگر بنا باشد قبول کنیم که ما حق‌داریم سیاه پوستان را بنده کنیم من اینطور بیان خواهم کرد :

ملل اروپا چون اهالی بومی امریکارا نابود کردند مجبورشدند افریقائیان را بغلامی خوددرآورند تا برای‌زراعت اراضی آنها را بکار گمارند اگر غلامان از

گیاهی که قندرا بعمل میآورد (نیشکر) مراقبت نمیکردند قند خیلی گران میشد . این انسانهای مورد بحث از سرتا پا سیاهند وبینی آنها بقدری پهن‌است که تقریباً محال است باچنین منظره دل‌آدم بحال این اشخاص بسوزد و نمیتوان این فکر را در ذهن رسوخ داد که‌آفریدگار عاقل یك‌روح‌خوب در این‌تن‌باین‌سیاهی جا داده‌باشد .

این مسئله خیلی طبیعی‌است که انسان فکر بکند رنگ جوهر انسانیت را تشکیل میدهد، درملل‌آسیا که مردان‌را خواجه میکنندهمواره‌بدینوسیله سیاهان‌را از نسبتی که بامادارند بطورمحسوسی محروم میسازند .

ازرنگ‌پوست میتوان در رنگ موهم‌قضاوت کرد مصریها که بهترین فلاسفه دنیابوده‌اند باین مسئله بقدری اهمیت میدادند که‌مردان سرخ‌پوست‌رابمحض‌اینکه گیر میآوردند بقتل میرساندند .

یك‌دلیل براینکه سیاه‌پوستان ازشعور محرومند اینست که به یك گردن بند شیشه بیش از گردن‌بند طلا اهمیت میدهند در صورتیکه طلانزدملل‌متمدن‌بینهایت مهم است .

محال است ما بتوانیم‌فرض کنیم که این‌اشخاص ازجنس بشرند زیرا کهاگر فرض کنیم که‌آنها بشرند باید گمان کنیم که خودمان‌هم مسیحی نیستیم ، اشخاص کوته‌نظر درباره بی‌عدالتی که نسبت بسیاهان میشود خیلی اغراق میگویند زیرا اگرچنان بودی که اینان میگویندآیا بخیال‌پادشاهان اروپا نمیآمد که‌ضمن اینهمه قراردادهای‌بیهوده که با هم می‌بندندیك‌قرارداد عمومی هم راجع باغماض وترحم درباره سیاهان به‌بندند[1] .

۱ـ دراین‌فصل مونتسکیو من‌باب تمسخر قضایارا نسبت‌بسیاهان‌بیان‌میکندوافکارعمومی مردم رادرباره‌آن تشریح مینماید ودرعین حال میخواهد بگوید این قبیل افکارکوتاه نباید یك انسان را در حال حیوانیت نگاه‌کند درصورتی‌که تربیت میتواند این عادات را تبدیل به تمدن نماید وامروز مقررات مربوط بحقوق بشرکه مورد قبول ملل عضو سازمان ملل متحد است این‌امتیازات را از بین‌برده وکلیه افراد بشررا دارای‌حقوق واحد شناخته است.
مترجم

فصل ششم

منشاء حقیقی حق بندگی

اینك وقت آنست که منشاء واقعی حق بردگی راجستجو کنیم این حق‌بایستی روی طبیعت اشیاء برقرارشده‌باشد: به‌بینیم آیا مواردی هست که ازآن مشتق نمیشود ؟

درحکومتهای استبدادی خود رافروختن بسیارآسان‌است‌زیرا بردگی‌سیاسی در این حکومت‌آزادی مدنی‌را نابود میکند .

مسیوپری میگوید مردم **روسیه** خود را به‌آسانی میفروشند علت این‌کار را من‌بخوبی میدانم، علتش این‌است‌که آزادی‌آنها ارزشی‌ندارد.

در**آشیم** هر کسی میکوشد که خودرا بفروشد بعضی ازآقایان مهم دست‌کم هزارغلام دارند که عبارتند ازبازرگانان معتبری که خودآن‌ها نیزغلامان‌فراوان دارند و این‌غلامان نیز دارای غلامان‌بسیار دیگری میباشند دسته ازاین غلامان‌را به ارث میبرند وروی‌آنها معاملاتی میکنند ، در این کشورها مردان آزاد که در مقابل دولت خیلی ضعیف هستند سعی میکنند غلامان کسانی بشوند که بحکومت زور میگویند .

این منشاء صحیح ومعقول‌حق‌بردگی خیلی ملایمی‌است کهدربرخی کشورها یافت میشود وبایدهم ملایم‌باشد زیرامبنی‌براینست که یك انسان‌بواسطه مفیدبودن خودیکنفربرای خود انتخاب میکند واین عمل یك نوع قرارداد متقابل میان‌دو طرف‌را تشکیل میدهد.

فصل هفتم

منشاء دیگر حق بندگی

یك منشاء دیگر حق بندگی میان‌مردم‌دیده میشود که غالباً بیرحمانه‌ترین وضع این حق است :

کشورهائی یافت‌میشوند که‌درآنجاها گرما بدن‌را عصبانی میکند وبقدری رشادت راضعیف‌مینماید که‌مردان‌بکارهای پرزحمت‌تن درنمیدهندمگرازترس کیفر پس‌بردگی درآنجاها کمتر مخالف‌عقل بنظرمیرسد و چون ارباب درمقابل‌پادشاه بهمان اندازه سست وبیحال‌است که غلام‌درمقابل ارباب در اینصورت‌بردگی‌سیاسی بردگی‌مدنی را همراه‌خود میآورد و هر دو باهم وجود دارند .

ارسطو میخواهد ثابت بکند غـلام فطرةً وجود دارد ولی آنچه در اینباب میگوید دعوی اوراکاملاً ثابت نمیکند گمان میکنم‌اگرچنین بندگانی‌وجودداشته باشند همانهائی هستند که صحبتشان راکردم . اما در عین حال چون تمام افـراد بشر برابر بدنیا میآیند باید گفت بندگی‌برخلاف طبیعت است ولو اینکه دربعضی ممالك براساس دلیل طبیعی بنا شده‌باشد و باید این قبیل کشورها رااز‌کشورهائی که دلائل طبیعی درآنجاها مخالف بردگی است تفکیك کرده و فرق بگذاریم ، مانند ممالك اروپا که خوشبختانه بردگی درآنجا ملغی‌شده‌است .

پلوتارك در شرح زندگی**نوما** میگوید که در زمان **ساتورن** نه‌ارباب بود نه بنده ، یعنی بردگی وجودنداشت‌اکنون‌هم در کشورهای‌ما مسیحیت این‌عصررا تجدید کرده وبردگی دراثرمذهب مسیح‌ازبین‌رفته‌است .

فصل هشتم

بی‌فائده‌بودن بردگی در میان ما

باید بندگی طبیعی‌را به‌بعضی از کشورهای مخصوص درروی زمین محدود کرد در اغلب کشورها استقرار بردگی لزومی ندارد زیرا مردم هرقدر بخواهندکارهای خطرناك انجام دهند میتوان همه کار را بوسیلهٔ‌کارگران و مردان‌آزاد انجام داد .

نظریه‌ئی کهدربالاذکرشده‌مبنی‌براین قاعده است ، قبل از آنکه مسیحیت در اروپا بندگی مدنی را ملغی کندکارهای معدن را بقدری پر زحمت می‌دانستند

www.ketabha.org

که گمان میکردند فقط غلامان یا مجرمین باید اینکار را بکنند اماامروزمردانی
که در معادن‌کار میکنند خود را خوشبخت‌می‌دانند زیرا بوسیله امتیازات کوچك
این شغل را تشویق کرده‌اند برای اضافه‌کار یك اضافه مزدی قائل شده‌اند
و باین ترتیب‌کارگران این مشاغل شغل خود را بیش از سایر مشاغل دوست
میدارند .

کار هر قدر پر زحمت باشد میتوان آن را با توانائی کسیکه آن کار را
می‌کند وفق داد مشروط باینکه تنظیم کار بوسیله عقل انجام گیرد نه بوسیلهٔ
لئامت .

تمام‌کارهائی راکه غلامان انجام می‌دهند میتوان بوسیلهٔ ماشین‌که زائیده
صنعت است انجام داد .

معادن ترکها در ایالت **تمسوار** ثروتمندتر از معادن مجارستان بود ولی
به‌آن اندازه فائده نمیداد زیرا برای استخراج معادن غیراز بازوی غلامان خود
وسیله دیگری بکار نمیبردند.

من نمیدانم این عقل‌است یاعاطفه‌که این نوشتجات را بمن تلقین میکند و
برشتهٔ تحریر درمیآورد . درروی‌زمین شاید اقلیمی باشد که نتوان درآنجا مردان
آزادرا بکار واداشت. چون‌قوانین‌بدبوده‌اندمردان‌تنبل پیدا شده‌اند وچون‌مردان
تنبل شده‌اند بدبندگی دچار گردیده‌اند .

فصل نهم

مللی که نزد آنها آزادی مدنی برقرار است

هر روز شنیده
میشود که بعضیها میگویندا گر نزد ماهم غلامان وجودمیداشتند خوب‌بوداما برای
اینکه دراینموضوع‌خوب قضاوت شود نبایدفقط بیك اقلیت‌غنی ومتمول‌توجه‌داشت
بدیهی است که‌غلامان برای‌آنها مفید خواهند بود. زیرا گمان نمیکنم هیچیك از
افرادیکه‌این‌قسمت ازملت را تشکیل میدهدحاضر باشدشخصاً زیربار بندگی برود

واگرقرارشود که‌بین‌طبقهٔ متمول‌عده‌ای ازروی‌قرعه به‌بندگی‌انتخاب شوندآنوقت
آنهائی که بیش‌ازهمه بر له‌برده فروشی صحبت میکنند بیشتر از همه ازآن بیزار
خواهندشد وهمچنین‌بینواترین‌اشخاص‌هم‌ازآن‌متنفرخواهند گردید. پس طرفداری
ازبرده‌فروشی، طرفداری‌ازتجمل وشهوت‌است‌نه‌جانبداری ازسعادت‌عمومی.

این‌موضوع‌بدیهی‌است که هرفردی مایل‌است بردارائی و زندگی و عرض
دیگران تسلط داشته‌باشد وازاینکار خشنود میشود و تمام هوی‌وهوسهای‌اودرتعقیب
این‌فکر بیدرنگ‌بیدار میشوند حال اگر میخواهیدبدانید که‌آیااین‌امیال‌مشروع
است یانه امیال وآرزوهای همه‌کس را بررسی نمائید درآنصورت خواهیددید که
عموم ملت با شهوترانی وتجمل‌پرستی یك‌عدهٔ معدودی ازافراد (یعنی اربابـان)
مخالفند و بالنتیجه مخالفت عمومی با بندگی ثابت میشود .

فصل دهم

اقسام مختلف بندگی

دو قسم‌بندگی‌هست : بندگی حقیقی ، بندگی
شخصی .

بندگی حقیقی آنست‌که بنده را بزمین پای‌بند میکند بطوری‌که **تاسیت**
میگوید نزد ژرمنها این‌ترتیب بندگی معمول‌بودغلامان درخانه‌کاری نداشتند و
باربابخود مقداری گندم و دام یاپارچه تحویل میدادند و موضوع بندگی‌آنان‌از
این‌حدتجاوز نمیکرد. این‌نوع‌بندگی هم‌درمجارستان و بوهم وچندین‌ناحیهٔ‌دیگر
آلمان سفلی وجود دارد .

و اما بندگی شخصی مربوط به ادارهٔ خانه است و بیشتر بشخص اربـاب
مربوط میباشد ، نهایت اجحاف در بردگی اینست که بندگی هم شخصی باشد و
هم‌حقیقی .

بندگی **ایلوتها** نسبت به **لاسدمونی‌ها** این قسم بود ، زیرا ایلوتها در
خارج خانه‌مجبور بهرکار ودرداخل‌درمعرض همه‌گونه دشنام بودند این‌قسم‌بندگی

www.ketabha.org

بر علیه طبیعت اشیاء میباشد . ملل ساده فقط بندگی حقیقی دارند زیرا زنها و بچه‌های آنها تمام کارهای خانه‌را انجام‌میدهند. ملل‌شهوت ران بندگی شخصی‌دارند زیرا تجمل آنهاغلامان‌را درخانه ایجاب میکند .

بندگی **ایلوت‌ها** این‌دوقسم‌بندگی‌رادروجودیك‌شخص‌دریك‌جاجمع‌میکرد.

فصل یازدهم

قوانین نسبت‌ببردگی‌چه باید بکنند

طبیعت بندگی هرچه میخواهد باشد باید قوانین مدنی سعی کنند از یك طرف تعدیات و از طرف دیگر خطرات بندگی‌را حذف نمایند .

فصل دوازدهم

اجحاف در برده فروشی

در کشورهای مسلمان مردم نه‌فقط بمال‌و جان کنیزکان مسلط میباشند بلکه‌آنچه که‌عفت یاشرافت آنها نامیده میشود نیزدر اختیارصاحب آنهاست [1].

اینموضوع یکی از بزرگترین بدبختی‌های‌این کشورهاست که گوئی‌قسمت اعظم ملت برای اطاعت باارادهٔ قسمت دیگر خلق شده‌اند بندگی در اثر تنبلی که استرضای‌خاطر بندگان را فراهم می‌سازد جبران میشود ولی‌درعین‌حال‌خوداین‌امر برای‌آنان بدبختی‌دیگری است.

۱ـ بایددانست‌تعلیمات و دستوراتیکه‌درقرآن مقرراست این‌موضوع راتعدیل‌میکند . درآیهٔ ۳۱ و۳۲ سوره نورقرآن دستور میدهد: «اگر بندگان را لایق دیدید ومطمئن شدید کار می‌کنند وتکدی که‌موجب سرشکستگی شما است نخواهندکرد اجازه دهیدبا پرداخت‌مالی آزاد شوند و همینکه آن مال را پرداختند آزاد خواهند بودکنیزکان را مجبور به فحشا نکنید باکنیز وغلام نیك وصالح‌ازدواج‌کنید، وبانکاح‌آنان‌رامورد استفادهٔزناشوئی‌قراردهید نعماتیکه خدا بشما داده است باآنها تقسیم کنید» پس اصول عدالت و مساوات وزهد وتقوی و تفقدنسبت به زیردست ومملوك مرام مسلمان حقیقی است‌نه‌اجحاف و تعدی . مترجم

همین تنبلی است که حرمسراهای مشرق زمین رابرای همان اشخاصی که بر علیه آنها تهیه شده یك منبع لـذات میکند آنوقت اشخاصی که ازکار میترسند میتوانند خوشبختی خود را دراین‌جاهای‌آرام پیدا کنند ولی‌باید دانست که بهمین وسیله روح استقرار بندگی نقض میگردد زیرا عقل ایجاب میکند که قدرت‌ارباب بماوراء آنچه که مربوط بخدمت است تجاوزنکند و بنده برای استفاده‌خدمتی‌باشد نه‌برای شهوت‌رانی . وقتی‌بنده وسیلهٔ تفریح وشهوت‌رانی ارباب شد خودرا همسر و رفیق اومیپندارد .

حق عفاف یك‌حق طبیعی است و باید تمام ملت‌های دنیاآن را احساس و رعایت نمایند . قانونی که عفت بندگان راحفظ‌میکند وقتی‌در کشورهای‌استبدادی خوب باشد قطعاً درکشورهای مشروطه خوبتر خواهد بود و درجمهوری‌ها بسیار خوب میشود .

یك ترتیبی درقوانین **لمباردها** هست که ظاهراً برای تمام حکومتها خوب است . اگر مردی‌همسر غلام خودرا گمراه کند مرد وزن غلام‌هردو آزادخواهند شد ، این اعتدال قابل تقدیری است که‌بدون سختی زیادجلو بی‌مبالاتی ارباب را میگیرد .

دیده نشده که رومیان دراین‌باب یك‌انتظام خوبی‌داشته‌باشند آنهاجلوار بابها را رها مینمودند و حتی غلامان‌رااز‌حق‌ازدواج محروم میکردند غلامان‌نزدرومیها پست‌ترین‌قسمت ملت‌بودند ولی هرقدرهم که پست‌بودندلازم‌بود دارای‌اخلاق‌نیك باشند گذشته‌ازاین ممانعت ازازدواج بندگان ازدواج سایر مردم‌آزادرا هم فاسد مینمود .

فصل سیزدهم

خطر زیادی عدهٔ بندگان (غلامان)

زیادی عدهٔ غلامـان در کشورهای مختلف تأثیرات متفاوت دارد .

بندگی در دولتهای استبدادی بار سنگینی نیست زیرا بردگی سیاسی کـه

در سازمان دولت برقرار است باعث میشود بردگی مدنی را کمتر احساس کنند و آنهائی که مردان آزاد نامیده میشوند بیشتر از آنهائیکه این عنوان را ندارند آزاد نیستند و چون باصفت خاجه، یاغلام آزاد شده یابنده، زمام امور را بدست میگیرند وضع یکمرد آزاد ووضع یك بنده خیلی بهمدیگر نزدیك است بنابراین اعم از اینکه عدهٔ بندگان بیشتر یا کمتر باشد برای جامعه مساوی است . امادرحکومتهای معتدل این مسئله خیلی اهمیت دارد که عدهٔ بندگان زیاد شود . باید از زیادی عدهٔ بندگان جلوگیری کرد که اعتدال حکومت محفوظ باشد .

آزادی سیاسی دراین قبیل کشورها آزادی مدنی را بسیار گرانبها مینماید و هر که از آن محروم باشد از آزادی سیاسی هم طبعاً محروم است . دراین جوامع یکنفر برده جامعهٔ خوشبختی را میبیند که خود او در آن جامعه سمت عضویت ندارد او می‌بیند امنیت برای دیگران هست و برای او نیست برده احساس میکند که روح اربابش میتواند بزرگ بشود ولی روح او لاینقطع مجبور است خفیف و پست بشود اگر انسان همیشه مردان آزاد را ببیند و خودش آزاد نبوده ودرقیدبندگی باشد هیچ چیز اورا باین اندازه بجانوران نزدیك نمیکند . چنین اشخاصی دشمنان طبیعی جامعه هستند وزیادی عدهٔ آنان خطرناك میشود در اینصورت نباید تعجب کرد که شورش بندگان در کشورهائیکه حکومت معتدل دارند مکرر اتفاق افتاده و کشور را دچاراغتشاش نموده است و برعکس در کشورهای استبدادی این قبیل پیش آمدها بندرت اتفاق افتاده .

فصل چهاردهم
غلامان مسلح

خطر مسلح کردن غلامان در حکومت مشروطه از حکومت جمهوری است زیرا درحکومت مشروطه دستجات نظامی وهیئت اشراف جلوغلامان مسلح را بقدر کفایت خواهند گرفت ولی درحکومتهای جمهوری که طبقهٔ ممتازه وجود

ندارد نخواهند توانست جلو اشخاصی را که با افراد ملت مساوی و اسلحه در دست دارند بگیرند .

گوتها که اسپانی را فتح کردند در آن کشور پراکنده شدند ولی بزودی خیلی ضعیف گردیدند .

گوتها در اسپانی سه آئین نامهٔ مهم تنظیم نمودند :

عادت قدیمی که اختلاط آنها را با رومیان بوسیلهٔ تأهل منع میکرد لغو نمودند .

و همچنین مقرر داشتند معاف شدگان از مالیات باید بجنگ بروند وگرنه بحال بردگی خواهند افتاد و نیز مقرر کردند هر یکنفر گوت یك دهم از غلامان خود را مسلح کرده و بجنگ ببرد ، این عده نسبت ببندگان دیگر آنها چندان مهم نبود بعلاوه این غلامان که در معیت ارباب خود بجنگ میرفتند سپاه مخصوصی را تشکیل نمیدادند بلکه جزء ارتش بودند .

فصل پانزدهم
دنباله موضوع فصل قبل

هنگامیکه تمام ملت جنگجو باشد ازغلامان مسلح کمتر باید ترسید .

طبق قوانین آلمانها اگر یکنفر غلام چیزی را که جائی گذاشته شده بود میدزدید بهمان کیفری محکوم میشد که در بارهٔ یکنفر آزاد معمول بود اما اگر یك چیزی را بزور و عنف تصرف مینمود فقط باسترداد آن چیز محکوم میگردید .

اعمالی که بر اصل جسارت وجرئت استوار بود نزد آلمانها منفور نبود وغلامان را در جنگها بکار وامیداشتند در اغلب جمهوریها همیشه سعی کرده‌اند رشادت غلامان خودرا نابود کنند ولی ملت آلمان که از خود اطمینان داشت سعی میکرد رشادت غلامان را زیادتر کند چون خودش همیشه مسلح بودو از غلامان باکی نداشت، غلامان وسیله وموجب سربلندی او میشدند .

www.ketabha.org

فصل شانزدهم
احتیاط‌هائی که باید در حکومت
معتدل منظورداشت

شفقتی که دردولتهای معتدل نسبت بغلامان ابراز میشود از بیمی که خطر زیادشدن‌عده آنها دربردارد جلوگیری‌مینماید .

افراد بشر بهمه چیز عادت میکنند حتی به‌بندگی مشروط باینکه آقائی در بارهٔ آنها از بندگی سخت‌تر نباشد آتنی‌ها نسبت بغلامان خود با نهایت ملایمت رفتار میکردند، هرگز دیده نشد که این غلامان موجب‌اختلال‌امور دولت بشوند ولی در لاسدمون این قضیه پیش آمد ، هیچ دیده نمیشود که رومیان قدیم راجع بغلامان خود نگرانی داشته باشند ولی وقتی نسبت بغلامان‌تمام احساسات‌انسانیت را از دست دادند جنگهای داخلی که آنرا بجنگهای‌پونیك[1] تشبیه کرده‌اندبوقوع پیوست .

ملل ساده که خودشان بکار علاقه‌مند میباشند نسبت بغلامان خود بیش از مللی که ازکاربر کنار هستند ابراز شفقت می‌نمایند ، رومیان‌اولیه بـاغلامان‌خود زندگی وکار میکردند و با هم غذا میخوردند و نسبت‌بآنها خیلی‌ملایمت وانصاف داشتند .

بزرگترین کیفری که برای غلامان در آن دوره معمول بود این بود که چوبی به پشت آنها بسته و با این حالت آنان را از مقابل همسایگان میگذراندند .

در آن زمان قوانین اخلاق برای‌حفظ وفاداری‌غلامان‌کافی‌بود واحتیاجی به قوانین جزائی‌نداشتند .

لیکن ایامی که رومیها بزرگ شدند ودیگرغلامان‌شریك‌کار آنهانبوده‌بلکه وسیله عیاشی و تن‌پروری رومیها محسوب میگردیدند چون اخلاق ساده اولیه از

۱ــ جنگهای کارتاژ و روم را جنگهای پونیك نام‌گذارده‌اند . مترجم

بین رفت و قوانین اخلاقی ضعیف شد ناچارشدند برای غلامان‌قوانین جزائی‌وضع نمایند وحتی لازم‌آمد که‌برای‌حفظ‌امنیت آقایان که‌باغلامان خودزندگی‌میکردند قوانین جزائی‌سختی وضع نمایند زیرا حال آنها شبیه بکسانی بود که بین دشمنان خود زندگی میکنند آنگاه قوانین سختی وضع نمودند و بموجب قانونی که **سیلانی** وکیل مجلس سنا با مراجعه بآراء عمومی گذرانید مقرر شد اگر آقائی بقتل برسد تمام غلامانی که با او دریك‌خانه زندگی میکردند و حتی غلامانی که نزدیك بمحل قتل بودند (بطوریکه ممکن بودصدای اورا بشنوند) بایدمحکوم بقتل گردند واگرشخصی دراین مورد یکی از غلامان محکوم راپناه میداد او نیز محکوم بقتل‌میشد.

قوانینی که برای اطاعت غلامان از آقایان در روم وضع گردید بقدری سخت بود که اگر آقائی بغلام خود امر میکرد که او را بکشد و غلام سر پیچی میکرد و یا غلام مانع‌انتحار آقامیشد محکوم بقتل میگردید و یا گناهکارمحسوب میشد .

هرگاه آقائی درضمن مسافرت بقتل میرسید تمام غلامانی که همراه آن‌آقا بودند محکوم بقتل میشدند .

تمام غلامان فراری وکسانیکه‌آقای خود را ترك نموده بودند نیز اعدام میگردیدند .

خلاصه در طی وضع این قوانین رومیها حتی غلامان بیگناه را هم محکوم بقتل مینمودند تا محرز شود غلام باید در مقابل آقای خود مطیع باشد وهیچ گونه چون و چرا ننماید .

ضمناً نباید تصور نمود قوانین نامبرده جزء قوانین روم بوده بلکه این قوانین بدان جهت وضع شده که حکومت مدنی بمعنای حقیقی در روم‌قدیم وجود نداشت وگرنه چنین‌قوانینی که منافی با روح اعتدال است وضع نمیگردید.

قوانین‌روم قدیم‌درموردغلامان مطابق اصول قوانین جنگ و رفتار در بارهٔ

اسیران وضع گردیده بود با این تفاوت که در این مورد دشمنان روم در خود روم بودند ودر وسط رومیها میزیستند . قانون سیلانی که بامراجعه بآراء عمومی وضع گردید جزیك قانون بین‌المللی‌یعنی قانون جنگ چیزدیگر نبود و گرنه درقانون مدنی چنین مقررات سخت وضع نمیشود .

بدبخت حکومت وملتی که قانونگزاران آن ناچارشوند چنین قوانین‌سختی وضع نمایند زیرا تا وقتی وضع زندگی ملت بقدری سخت نگردد که اطاعت و فرمانبرداری دشوارشود قانونگزاران ناچار نمیشوند چنین‌قوانین سختی‌را برای اطاعت‌و فرمان‌برداری وضع‌نمایند، اگردر رم قدیم آن قوانین سخت برای‌اطاعت غلامان وضع میشداز آنجهت بود که رومی‌ها بقدری باغلامان بد رفتاری میکردند که این طبقه بدبخت هیچ اعتمادی به‌آقایان خود نداشتند واطمینان آنها از قانون نیز از بین رفته بود بهمین جهت اعتماد قانون و قانونگزار هم روز بروز از آنها سلب میشود .

فصل هفدهم

مقررات بین‌غلامان وآقایان‌آنها

دررروم قدیم قانونگزارمی‌بایست
دقت نماید که بغلامان غذا بدهند ولباس بپوشانند چگونگی‌لباس وغذا راهم قانون تعیین نماید و نیز زمامداران امور بایست دقت کنند که آقایان ازغلامان در دورهٔ ناخوشی وپیری آنها نگهداری کنند .

کلود امپراطور روم قانونی وضع کرد که اگر آقایان غلام‌بیمار خود را بیرون کنند واز آنها پرستاری‌ننمایندو بالنتیجه غلام فرار نمایدآقا حقی برغلام نخواهد داشت وغلام‌آزاد است .

ولی این قانون کـه بنفع آزادی غلامان وضع شده بود هیچگونه کمکی برفاهیت و معیشت آنها نمیکرد، وقتی‌که قانونگزاران آقایان را صاحب اختیار جان غلامان نموده وبآنهااجازه داد غلامان‌خود را بقتل برسانند باید مقرراتی‌هم

وضع نماید که آقایان بصورت یك قاضی ازاین اختیار استفاده کنند نه مثل‌شخصی که مالك‌الرقاب مطلق‌است و نیزقانونگزار باید مقرراتی وضع نماید که آقایان هنگام گناهکاری غلامان با تشریفات خاصی از اختیارات خود استفاده کنند وآنها را بمجازات برسانند تا مسلم شود غلام روی هوی وهوس‌آقا کشته نشده‌است .

در روم قدیم‌وقتی‌رسم کشتن فرزندان گناهکار را ازطرف پدران برانداختند وپدران دیگر مجاز نبودند از این اختیار استفاده کنند قانونگزاران مقررداشتند فرزندان گناهکار ازطرف قضات محکوم باعدام شوند نه ازطرف پدرانشان.

در کشورهائی هم که رسم غلامی برقرار میباشد خوبست‌همینطور رفتار کنند یعنی اگرمقررمیدارند که غلامان گناهکار باید بقتل برسند قانون را طوری وضع نمایند که غلام در دادگاه وازطرف قاضی محکوم باعدام شود .

قانون **موسی** درمورد غلامان‌سخت بود زیرا این قانون مقرر میداشت اگر کسی غلام خود را طوری بزند که در اثر ضربه بقتل رسد آقای او مجازات خواهد شد ولی اگر در حین ضرب بقتل نرسید ومثلا یکی دو روز دیگر فوت نمود درآنصورت آقا مجازات نخواهد داشت زیرا صحیح است که غلام از بین رفته لیکن دارائی خود آقا بوده که تلف شده است وبنابراین آقا درخور مجازات نیست .

این قانون بسیار بد قانونی‌است زیرا قانونگزار قانون طبیعی را که رعایت حفظ جان باشد مجمل گذارده ونسبت بآن توجه نکرده است .

پلوتارك می‌گوید : بموجب یکی از قوانین یونان اگر آقائی با غلام خود بد رفتاری می‌نمود غلام می‌توانست تقاضا نماید او را بدآقای دیگری بفروشد .

در ادوار اخیر روم نیز چنین قانونی در آنجا وجود داشت و اگر یك غلام از آقای خود ناراضی بود و یا آقا از غلام شکایت داشت میبایست از یکدیگر جدا شوند .

در کشورهائی که اصول غلامی برقرار است هر گاه شخصی نسبت به غلام شخص دیگر بدرفتاری نماید باید قوانینی‌وجود داشته باشد که غلام بتواندبدادگاه شکایت کند .

در قانون **افلاطون** مقرر شده بود که غلام نمیتواند از دفاع طبیعی استفاده نماید یعنی اگر باوحمله‌ور شدند نمیبایستی برای دفاع ازخود اقدام کند، افلاطون بموجب این قانون حق دفاع طبیعی را ازغلام سلب نموده ودرعین حال حق دفاع مدنی‌هم باو نداده بود یعنی نمی‌توانست بدادگاه مراجعه نماید و شکایت کند ، در صورتیکه میبایست اورا ازحقوق مدنی برخوردار نماید که بتواند بدادگاه شکایت کند واحقاق حق خود را از قاضی بخواهد .

در **اسپارت** غلامان نمیتوانستند در قبال آزاری که بآنها شده و یا دشنامی که بآنها داده‌اند بدادگاه شکایت کنند و غلامان اسپارتی از این حیث بقدری بدبخت بودند که نه تنها غلام یك نفر بلکه غلام جامعه محسوب می‌شدند زیرا همه‌کس میتوانست بدون بیم از قانون آنها را اذیت نماید . در روم قدیم اگر شخصی بغلام آزاری می‌کرد که در خور مجازات بود و از این آزار بصاحب او خسارتی وارد میشد یعنی جراحتی بغلام وارد میگردید که از ارزش غلام میکاست آنوقت باید خسارت را جبران کند و باین طریق جراحات وارده بغلامان را نظیر جراحات وارده بچارپایان میدانستند که اگرصدمه موجب کسر قیمت‌آن بشود درخور جبران است .

ولی در **آتن** اگر کسی بغلام دیگری آزار می‌رسانید بمجازات‌های سخت و حتی به اعدام محکوم می‌شد قوانین‌آتن از این حیث منصفانه بود ، زیرا نمیخواستند غلامی که مالکیت وآزادی خود را ازدست داده امنیت خویش رانیز ازدست بدهد .

فصل هیجدهم
آزادی غلامان

بطور کلی در حکومتهای جمهوری وجود غلامان زیاد اسباب زحمت میشود زیرا نمیتوان‌آنها را تحت انضباط نگهداشت بنابراین‌بایستی عده‌ای از آنها را آزاد نمود ولی ازدیاد غلامان‌آزاد شده نیز اسباب زحمت است زیرا اینگونه اشخاص که قبلاغلام بوده‌اند قادربتأمین معاش‌خود نیستندوبنابراین سربار حکومت وجامعه میشوند وحکومت باید معاش‌آنها را تأمین نماید. پس در حکومت‌های جمهوری دولت باید هم مواظب ازدیاد شمارهٔ غلامان و هم مواظب فزونی شماره آزاد شدگان باشد و همیشه تعادل تعداد غلامان و آزادشدگان را حفظ کند .

قوانین مختلفی که در روم قدیم راجع باین موضوع وضع شد و گاهی جلو آزادی غلامان را گرفتند وزمانی آزادی‌آنها را تسهیل نمودند ناشی ازدشواریهائی بود که موضوع زیادی غلامان وآزاد شدگان برای حکومت ایجاد می‌نمود. حتی زمانی فرا رسید که حکومت روم جرئت نمیکرد در این خصوص قوانینی وضع نماید .

تاسیت میگوید در زمان **نرن** مردم از مجلس سنا تقاضا کردند اجازه دهد آقایان غلامان آزاد شدهٔ نمك ناشناس راکه سروصدا راه انداخته و باعث زحمت ارباب خود شده‌اند مجدداً بغلامی وادارند و آنها را مقید به‌بندگی کنند ولی امپراطور روم ازبیم شورش آزاد شدگان امرداد در اینمورد ممکن است بشکایات خصوصی ارباب رسیدگی شود ولی نباید همه آزادشدگان را مقید به‌بندگی کنند .

بهرحال من در اینجا نمیگویم که حکومت جمهوری چه نوع قوانینی باید دراین خصوص وضع‌نماید چه‌آنکه‌وضع قوانین مربوط باینموضوع مطیع کیفیات عدیده است ولی‌نظریات کلی من ازاین قراراست :

www.ketabha.org

آزاد کردن عدهٔ بیشماری ازغلامان بوسیله وضع یك‌قانون مخصوص صلاح نیست زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه میگردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی دارد مثلا در **ولسینی** چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کردند حائز اکثریت گردیده و قانونی وضع نمودند که بموجب آن هر کس ازافراد آزاد عروسی نماید یکی‌ازغلامان آزاد شده‌باید درشب اول عروسی‌با دختر تازه عروس بخوابد وشب دوم او را تسلیم داماد کنند ! بنابراین آزاد کردن غلامان باید تدریجی‌باشد مثلاممکن است قانونگزار اجازه بدهد غلامان ازعوائد کارهای خود سرمایه گرد آورده و خود را از آقای خویش خریداری نمایند ویا دورهٔ غلامی را محدود کنند همانطور که موسی دورهٔ غلامی عبرانیان را بشش‌سال محدود نمود .

و نیز ممکن است هر ساله عدهٔ معینی از غلامان را آزاد نمایند مشروط باینکه سن وسال وصحت مزاج و کسب وصنعت آنها اجازه بدهد که بتوانند معاش خودرا تأمین کنند .

دیگراز وسائل تقلیل شمارهٔ غلامان اینست که چون قسمت مهمی از اینان وابسته بمشاغل مختلف از قبیل صنعت و تجارت و دریا پیمائی هستند اگر عدهٔ زیادتری از اشخاص آزاد را باین مشاغل بگمارند شمارهٔ غلامان خود بخود کم میشود .

هر گاه شمارهٔ غلامان آزاد شده زیاد شد قوانین مدنی باید حقوق آنها را نسبت بآنها معلوم کند وقرارداد آزادی غلامان و عوارضی که باید آزاد شدگان بارباب سابق خود بدهند مشخص باشد .

درچنین وضعیتی‌صلاح اینست که‌غلامان آزادشده را ازحقوق‌مدنی‌برخوردار نمایند نه‌ازحقوق سیاسی ودرواقع حق رأی دادن ونمایندگی‌مجلس را برای آنها محدود نمایند زیرا حتی دریك حکومت جمهوری هم صلاح نیست که زمام امور مطلقاً بدست عوام باشد .

درکشور روم که شمارهٔ غلامان آزاد شده خیلی زیاد شد قوانین سیاسی‌خوب

برای آنها وضع کردند باینطریق که آنها را مطلقاً از دخول درسیاست منع ننمودند ودرعین‌حال‌طوری آنها را محدود کردند که‌نتوانند رأساًزمام امورراب‌دست بگیرند و حائز اکثریت شوند ، گرچه غلامان میتوانستند وکیل دعاوی شوند ورتبه‌های روحانی رانیزحائز گردند لیکن بواسطهٔ محدودیت‌هائی که درانتخابات برای آنها قائل شده بودند مزایای اجتماعی آنها خنثی‌میشد .

غلامان حق داشتند که وارد ارتش بشوند وظاهراً حق سربازی از آنهاسلب نشده بود ولی‌چون سربازشدن مستلزم داشتن شرایطی‌بود که‌آزادشدگان نداشتند لذا عملاً نمیتوانستند سرباز شده و اسلحه بدست‌بگیرند. در روم قدیم آزادشدگان میتوانستند با خانواده‌های رومی یعنی آنهائی که اصولا آزاد بودند وصلت نمایند ولی حق وصلت باوکلای مجلس سنا از آنها سلب شده بود، فرزندانیکه ازوصلت آزادشدگان باخانواده‌های رومی بوجود میآمد همگی‌آزاد بودند وازتمام حقوق ومزایای اشخاص آزاد برخوردار میگردیدند .

فصل هژدهم

خاجگان[1] وآزادشدگان

در حکومتهای‌جمهوری صلاح‌دراینست که‌وضع حقوقی آزادشدگان پائین‌تراز آنهائیکه ذاتاً آزاد هستندباشد ودر عین‌حال قوانینی وجودداشته باشد که‌آنهارا راضی‌نگهدارد، ولی‌درحکومتهای منفرد که ارادهٔ‌یکنفر برهمه چیزحکومت میکندوضع این قوانین اصولا مورد پیدا نمیکند بدلیل‌اینکه در حکومت‌های منفرد بحکم اوضاع و احوال غلامان‌آزاد شده ذاتاً دارای مقام شامخی هستند ودرقصرپادشاهان وکاخ امراء وبزرگان اداره امور باآنهاست باید بخاطرداشت که این‌غلامان قبل‌از اینکه‌آزاد شوندمدت مدیدی با سلاطین وامراء

۱ ـ دراین‌فصل هرجا کلمه‌خاجه استعمال‌میشودمقصود معنای‌عمومی واصطلاحی‌این‌کلمه بزبان فارسی‌است وهمان خاجگان حرم‌سراها مقصوداست بطوریکه معمول بوده این‌خاجگان بالطبیعه خنثی‌بوده وبا ازطفولیت‌آنان‌را اخته نموده وبرای خدمت زنان درحرم سرا واداره حرم‌اختصاص داده‌میشدند. خوانندگان‌نباید این کلمه رابامعنای لغوی خواجه که شخص‌بزرگ است اشتباه نمایند. مترجم

زندگی نموده و بخوبی روحیات و نقاط ضعف آنهارا میشناسند و میدانند چگونه میتوان بر آنان تسلط یافت.

وقتیکه غلامان جزء خاجه‌سرایان باشند فرضاً هم مدیر و فرمانده باشند نمیتوان آنهارا آزاد دانست زیرا اینگونه غلامان که بواسطه ماهیت خود نمیتوانند خانواده‌ای تشکیل بدهند همواره وابسته به یك خانواده میباشند و خواه ناخواه پیوسته غلام خواهند بود فقط ظاهراً میتوان آنها را آزاد شده دانست.

با این وصف کشورهائی وجود دارد که در آنجاها خاجگان پیوسته مشاغل بزرگ دارند، بطوریکه **دامپیئر** در سیاحت‌نامهٔ خود مینویسد: در **تونکین** تمام زمامداران نظامی و کشوری خاجه میباشند و خانواده ندارند و درعین‌حال بخست و لئامت معروف هستند ولی چون فاقد خانواده میباشند مآلاً سلاطین از این صفت آنها استفاده مینمایند یعنی بعد از مرگ اموالشان را ضبط میکنند.

همین **دامپیئر** درسیاحت نامه خود مینویسد با این وصف خاجگان **تونکین** نمیتوانند از زن صرفنظر نمایند و عموماً متأهل میشوند ولی بدیهی است اولادی از آنها بوجود نمی‌آید و اگر قوانین آن کشور ازدواج این اشخاص را مجاز دانسته ناشی از این است که اولاً در آنجاها این‌قبیل اشخاص مقام ومنزلت بزرگ دارند و ثانیاً زنان در آن سرزمین قدر وقیمتی ندارند و کسی حقوق آنهارا محترم نمیشمارد.

بالاخره در سر زمین تونکین زمامداری لشکری و کشوری را بخاجگان میسپارند زیرا چون آنها خانواده وعلاقه بکسی ندارند باینجهت بیطرفانه قضاوت میکنند و در عین حال ازدواج را برای آنها جایز دانسته‌اند زیرا مقامات شامخی دارند. علاقه خاجگان تونکین بازدواج ناشی از یك قانون طبیعی است و قانون مزبور اینست که وقتی انسان یکی ازخواص خود را ازدست داد بایکنوع کوششی که آمیخته به ناامیدی است سعی میکند بوسیلهٔ خاصیت دیگر نقص اول را جبران نماید همانطور که یکنفر نابینا بوسیلهٔ حس شنیدن ولمس کردن نقصان حس بینائی

را جبران میکند.

اینست که تصور میرود خاجگان چینی هم باحس لامسه نقصان خود راجبران مینمایند نکتهٔ دیگر اینست که در ادوار گذشتهٔ چین قوانین زیادی وضع شد که مشاغل کشوری و نظامی را از خاجگان بگیرند و آنها را از وصول به مقامات عالیه محروم کنند ولی باز هم دیده شده خاجگان مثل یك درد بی‌درمان عود نموده و جای خود را در مقامات کشوری و لشکری باز کرده و برمیگشتند.

www.ketabha.org

کتاب شانزدهم

چرا قوانین بردگی خانگی با چگونگی آب وهوا ارتباط دارد؟

فصل اول

بردگی خانگی

غلامی و بردگی برای خدمت بخانواده‌ها اختصاص داده‌شده، بنابراین غلامان و بردگان جزو خانواده‌ها نیستند وباین جهت بایدبین بردگی بمعنای حقیقی خود ورقیت و بندگی زنان دربعضی از کشورها فرق گذاشت دراین صورت مانوع اول‌را غلامی خانگی مینامیم .

فصل دوم

درسرزمینهای جنوبی حرارت تناسلی زن و مرد زیادتر است

کشورهائیکه دارای آب و هوای گرم میباشند زنان درسنین هشت و نه و ده سالگی بالغ هستند وبعداز اینکه شوهر کردند بارور میشوند بطوری که میتوان گفت در کشورهای گرمسیر ازدواج و باروری زنها بلافاصله پشت هم صورت میگیرد .

پریدو در شرح حال محمد (ص) میگوید که آنحضرت درسن پنج سالگی

خدیجه را بحباله نکاح در آورد ودرهشت سالگی باوی همخواب شد[۱].

این است کـه زنهای کشورهای گرمسیر در سن بیست سالگی پیر هستند و هنگامیکه تازه میخواهد عقلشان بطرف کمال برود پیرشده‌اند وازاین پس گرچه روزبروز عقلشان زیادترمیشود ولی زیبائی آنها ازبین رفته است بهمین‌جهت زنهای ممالك گرمسیر تحت تمکین مردها هستند و آزادی زنان اروپائی را ندارند زیرا درسنین پیری بواسطه از دست دادن زیبائی نمیتوانند درمردان نفوذی داشته‌باشند و حال‌آنکه زنان اروپائی چون در اثر مختصات آب و هوا زیبائی خود را مدتی حفظ میکنند ایام پیری هم‌درمردان‌نفوذ دارند روی‌همین اصل اگرممانعت‌مذهبی در میان نباشد درجاهای گرمسیر مرد میتواندزن خودرا ترك نموده وزن دیگری اختیار نماید ویا چندین زن اختیار کند .

در کشورهائیکه هوا اعتدال دارد نظر باینکه زیبائی زنها مدتی‌باقی میماند ودیرتر بحد بلوغ میرسند و وقتیکه ازدواج مینمایند بواسطه زیادی سن تجربیاتی دارند و در موقع اولاد دارشدن مقداری ازسن‌آنها گذشته وزن و شوهر تقریباً در یك سن ویك موقع پیر میشوند اینست که مساواتی بین زن ومرد برقرار شده و مردها بیش‌ازیك زن نمیگیرند .

در کشورهای سرد سیر چون مردها غالباً و بلکـه عموماً معتاد بمشروبات الکلی هستند دچـار اختلال فکر میشوند ولی زنها کـه طبیعةً مشروبات الکلی نمی‌آشامند (بعلت آنکه استعمال مشروبات الکلی اختیار از دست آنها می گیرد و نمیتوانند در مقابل مردان، از خود دفاع کنند) میتوان گفت از لحاظ فکر و عقل برمردها ترجیح دارند نتیجه‌آنکه وجه امتیاز مرد در طبیعت وقوت است، و وجه امتیاز زن زیبائی میباشد، پس مردی که عقل وقوت خود را از دست بدهد از نظر

۱ـ این اظهار از روی کمال‌بی‌خبری بوده‌وبنظر میرسد **پریدو**خواسته است یك‌واقعه خارق‌العاده وشنیدنی رانقل کند ومبالغه‌درتأثیرآب وهوا نموده‌باشد وچون حضرت محمد(ص) شخص‌فوق‌العاده‌بوده‌چنین امرمافوق‌طبیعت بشررا باونسبت دهد که خواننده‌باور کند والاهر کس مختصر اطلاعی‌ازتاریخ‌زندگانی‌محمد(ص) داشته‌باشد میداند که ازدواج او باخدیجه درسن‌بیست وسه سالگی صورت‌گرفته است واین‌موضوع دراخبارواحادیث اسلامی بطور تواتر ودرهمه جا بیك‌شکل نقل شده است . مترجم

میافتد وهمچنین زنی که زیبائی را ازدست بدهد ازنظرخواهد افتاد .

بنابراین قانون منع تعدد ازدواج در اروپا ومجاز کردن این عمل در آسیا مربوط بمقتضیات آب وهوا است وبواسطهٔ اقتضای آب وهوا است که دین اسلام در آسیا آنهمه توسعه یافت ودین مسیح نتوانست در آسیا توسعه یابد و بهمین جهت دین اسلام در کشور چین نفوذ نمود ولی دین مسیح نتوانست بخوبی در آن کشور نفوذ نماید .

والانتینین امپراطور روم بعلل وجهات مخصوص اجازه داد مردها چندین زن بگیرند ولی چون این قانون با آب و هوای اروپا مناسب نبود از طرف سایر امپراطوران روم مثل **تئودوز** و **آرکادیوس** و **هونوریوس** لغو گردید .

فصل سوم

تعدد ازدواج مربوط باینست که شوهر توانائی اعاشه آنها راداشته باشد

گرچه در کشورهائی که تعدد ازدواج مرسوم است نگه داشتن چندین نفرزن مربوط بهدارائی شوهرمیباشد ولی نمیتوان گفت فقط دارائی و بضاعت مرد در این ممالك باعث تعدد زوجات میشود ، زیرا همانطوری که درمبحث مربوط بمردم وحشی گفتیم در کشورهای گرمسیر فقروفاقه نیز موجب تعدد زوجات میگردد در اینگونه کشورها که احتیاجات اهالی کم و خواربار ارزان و فراوانست مردها میتوانند چندین نفر زن را با فرزندان آنها در اختیارخود نگهدارند .

فصل چهارم

تعدد زوجات و کیفیات مختلف آن

برطبق حسابهائی که شده در اروپا پسر زیادتراز دختربوجود میآید وبالعکس در آسیا وافریقا دخترزیادتر از

پسر زائیده میشود، بنابراین قانونیکه تعدد زوجات را در اروپامنع کرده ودر آسیا وافریقا این‌کار را جایز شمرده ازیك حیث مربوط به‌کمی زن در اروپا وفراوانی بانوان درآسیا وافریقاست .

ولی درنقاط سرد سیرآسیا مثل‌تبت چون‌مثل اروپاپسرزیادتر ازدختربوجود میآید یك زن میتواند چندین شوهر اختیار کند .

ابوالظهیرالحسن جهانگرد عرب درقرن نهم میلادی که بهندوستان و چین رفت این رسم را مشاهده کرد وآنرا دلیل برفحشا میشمارد .

ولی‌من عقیده ندارم تفاوت شمارهٔ موالید زن ومرد کشورهای مختلف‌بقدری باشد که مردها ناچار شوند چندین زن اختیار کنند و یا هر زنی چندین شوهر داشته باشد .

در سیاحت نامه‌ئی نوشته‌اند در **بانتام** شمارهٔ زنها نسبت بمردها آنقدر زیاد است که بهر مردی ده زن میرسد ولی این مورد استثنائی را نباید برای تمام نقاط گرمسیر قاعدهٔ کلی دانست .

بهرحال مطالبی که دراین فصل راجع بتعدد زوجات گفتم دلیل براین‌نیست که با این عمل موافقم و آنرا مشروع میدانم بلکه خواستم کیفیاتی را که موجب تعدد زوجات است ازنظرخواننده بگذرانم .

فصل پنجم

علت‌وضع یکی‌ازقوانین‌مالابار

در سواحل **مالابار** قبیله‌ئی بنام قبیله **نائیر** زندگی مینمایند و مردان این قبیله نمیتوانند بیش از یك زن بگیرند در صورتیکه زنهای آنها میتوانند شوهرهای متعدد انتخاب کنند . بعقیده من عادت وضع این قانون اینست که مردان قبیلهٔ **نائیر** سلحشورترین قبایل میباشند وبواسطهٔ اصالتی که دارند حرفهٔ جنگ با آنهاست و همانطوری که مادر اروپا سربازان را از ازدواج منع میکنیم تاعلائق زناشوئی‌مانع انجام حرفهٔ سربازی‌آنها نشودقبایل

مالابارهم‌سعی‌نمودند حتی‌المقدور مردان **نائیر** را ازعلائق خانوادگی معاف‌نمایند وچون بواسطهٔ گرمی‌آب وهوا ممکن نمیشدهمطلقاً آنان‌را ازازدواج ممانعت‌کنند لذا مقرر داشته‌اند چند مرد دارای‌یکزن باشند تاعلاقه خانوادگی آنها سست باشد ومانع انجام حرفه جنگی آنها نشود .

فصل ششم
گفتگو درخصوص تعدد زوجات

در فصول قبل گفته شد علل مختلف مخصوصاً گرمی‌آب وهوا به‌تعدد زوجات کمك مینماید ولی بطور کلی تعدد زوجات برای نوع بشراعم از زن یامرد خوب نیست زیرا علاقه پدریا مادر نسبت بفرزندان کم مینماید، چه آنکه‌محقق استمردی که‌ده‌زن‌وبیست‌فرزندداردنمیتواند نظیرمردی که دارای دویاسه فرزند است آنها را دوست بدارد، در کشورهائیکه‌تعدد شوهر مجاز است وضع بدتر میشود زیرا محبت پدری اصلا وجود نخواهد داشت ومرد نمیداند فرزندی که از زن اوبوجودآمده متعلق باو ویاسایر شوهرهاست[1] .

میگویند پادشاه مراکش‌درحرمسرای خود ازتمام نژادها اعم ازسفید وزرد وسیاه پوست زن دارد، ولی‌اگراین شخص دوبرابرزنهای کنونی‌خود نیز زن داشته باشد باز هم خواهان زن تازه خواهد بود : زیرا شهوت رانی مثل خست ولئامت است وهرچه شدت کرد زیادتر میشود چنانکه تحصیل سیم و زر زیاد باعث ازدیاد حرص وآز میگردد .

درزمان **ژوستینین** چند نفراز فلاسفه رومی که مورد آزار واذیت مسیحیان قرار گرفته و نمیخواستند مذهب مسیح را قبول کنند روم را ترك گفته و به دربار خسرو پرویز پادشاه ایران پناه‌آوردند و درآنجا چیزی که بیشتر موجب حیرت

۱ــ تعدد شوهران بین اعراب جاهلیت نیزمرسوم بوده وآنرا زواج **ضمد** میگفتند در مورد شناسائی‌اولادبین شوهران هرکدام‌بیشتربطفل شبیه بودند برای پدری اوانتخاب میشدند دربین قبیله **آنداما نیت** زن متعلق بتمام مردان خانواده و ارشد اطفال متعلق به‌ارشد پدران بهمین ترتیب به‌نسبت سن تقسیم میشده‌اند. مترجم

آنهاشد این بود که نه‌تنها تعدد زوجات مرسوم بود بلکه مردها با زنهای دیگران آمیزش میکردند این‌موضوع را **آکاتیاس** مورخ رومی نقل کرده است .

تعدد زوجاتَ نتایج بد دیگری هم دارد وآن این است که رسم عشقبازی مستهجن و مخالف طبیعت را نیز میآموزد و رایج می‌کند زیرا در عرصه شهوت‌رانی هر عملی که از حدود معین خارج گردید باعث اعمال بیقاعده دیگر میشود .

در اسلامبول وقتی‌که برای خلع سلطان احمد شورش کردند واو راازتخت سلطنت پائین‌آوردند در تمام حرمسرای این پادشاه یکزن وجود نداشت . چه‌او با عشقبازیهای مخالف طبیعت[1] روزگار خود را میگذرانید و بطوریکه میگویند هماکنون درالجزیره درحرمسراها زن وجود ندارد و در عوض جوان‌های بدکار وجود دارند .

فصل هفتم
تعدد زوجات و موضوع
رفتار متساوی در باره زنها

وقتیکه تعدد زوجات قانوناًمجازشد شوهر بایددرباره زنهای خود بتساوی رفتار نماید مثلا دین اسلام که گرفتن چهار زن‌را مجازدانسته مقرر کرده‌است شوهرباید دربارهٔ هرچهار نفرازلحاظ غذا ولباس ووظیفهٔزناشوئی بتساوی رفتارنماید .

در قانون **مالدیو** هم که گرفتن سه زن را مجاز کرده دستور داده‌اندشوهر باید باآنها بتساوی رفتار کند .

در قانون**موسی** مقرر شده هرگاه‌شخصی کنیزخود رابرای‌پسرش‌عقد نماید

۱ــ عنوان عمل مخالف طبیعت تقریباً درتمام‌کشورهای اروپا به‌عمل **لواط** گفته‌میشودو منظور مؤلف ازعشقبازی مخالف‌طبیعت عشقبازی بابچه‌های خوش‌صورت میباشدکه در دربار سلاطین عثمانی وجود داشته و نیز دربعضی از دربارهای مشرق زمین هم این عمل ناشایسته مذموم‌که از هوس‌رانی‌های پست و یا بعلت‌آزاد نبودن زنان ناشی می‌شده رواج‌داشته است .

مترجم

و سپس پسر مصمم‌شود زن دیگری (غیر کنیز) اختیار نماید نبایستی از غذا ولباس زن اول بکاهد ووظیفهٔ زناشوئی‌را در مورد او تقلیل‌دهد ولی میتواند بزن‌دوم خود زیادتر بدهد.

فصل هشتم

جدائی مرد و زن ازهم

... در کشورهائی که تعدد ازدواج مرسوم است طبعاً لازم میشود که مردها و زن‌ها از یکدیگر جدا باشند و درغیراینصورت‌انتظام خانوادگی از بین خواهدرفت زیرا در این کشورها بواسطهٔ گرمی‌آب وهوا تمایل زن و مرد نسبت بهم طوری است که تنها با تعالیم اخلاقی نمیتوان عفت وعصمت را حفظ کرد و ناچاربایدزن‌ها را درحرمسرا و پشت دیوارهای بلند جا داد.

اگر در اینگونه کشورها زن ومردی رابدون‌قید وبند دریکجا تنها بگذارید وسوسه بقدری شدید است که مرد فوراً در صدد دست درازی بطرف زن برمیآید وزن هم هیچگونه مقاومتی نمیکند.

آری در اینگونه‌کشورهاست که تأثیر دیوارهای بلند و درهای بسته شده خیلی زیادتر از تعالیم اخلاقی است. در یکی از کتب قدیمه چینی بزرگترین و عالیترین خصلت اخلاقی را این دانسته‌اند که مردی با زن زیبائی در اطاقی تنها باشد وباو دست درازی نکند و حال‌آنکه مردان وزنان اروپا هرروز این خصلت خارق‌العاده را از خود نشان میدهند[1].

۱ـ از بیان مؤلف چنین نتیجه‌گرفته میشودکه طرزرفتارعمومی زنان اروپا در قرن هیجدهم‌باقرن‌بیستم‌خیلی تفاوت‌داشته‌زیرادرقرن‌بیستم‌مخصوصاً بعدازجنگ‌بین‌المللی رفتارزنان اروپامخصوصاً زنان فرانسه‌درنهایت‌آزادی وبی‌قیدی‌به‌عفت وعصمت‌بود وتظاهرات معاشقه‌آمیز منجر به‌فتنه‌های‌بزرگ میشد وفسادی‌که ازآزادی وشهوت‌رانی وخودآرائی و عیاشی‌زنان در محیط فرانسه وجود داشت از حد خارج بود ـ برهنه رقصیدن‌زنان درسن‌های‌تئاتر وواریته‌ها و وجود بسیاری‌از محل‌های عیش و عشرت و شهوت‌رانی و از این‌قبیل اعمال‌که عفت‌عمومی را جریحه‌دار و مردان را تحریك به‌شهوت‌رانی مینماید درآن کشوربحد افراط وجود داشت شاید اغلب‌از خوانندگان‌که باروپا مخصوصاً فرانسه و شهر پارس مسافرت‌کرده باشند این

بقیه در صفحه بعد

فصل نهم

ارتباط اداره کردن خانه

با وضع حکومت‌کشور

... در ممالك جمهوری چون زندگی افراد درحدودقانون محدود است و در عین حال زندگی ملایم و راحتی دارند و این وضعیت ناشی از آزادی است مردها نمیتوانند تسلط‌کامل برزنان داشته باشند وچنانچه‌آب وهوای کشور تسلط مرد را بزن ایجاب نماید حکومت مطلقه وانفرادی باآن کشور بهتر جور میآید.

یکی‌ازعلل اینکه حکومت ملی و**دموکراسی** هرگز درمشرق زمین‌بطرزی ثابت وهمیشگی برقرارنشده همین موضوع یعنی تسلط‌کامل مردان بزنان و رقیت زنان است که با روح حکومت مطلقه واستبدادی خیلی‌موافق است.

درچنین حکومتی‌که یکنفرمالك‌الرقاب همه‌کس و همه چیزاست و اطاعت مطلق را دلیل بروفاداری میداند وهرگونه تظاهربآزادی درنظرش خیانت جلوه میکند همانا بهتر که زنها تحت رقیت مردها باشند ونتوانند ازآزادی استفاده کنند زیراآزادی بی‌قید وبندخانوادگی تولید فساد مینماید.

برای اینکه مطلب بهترفهمیده شود فرض کنیم زنهای اروپائی ما باآزادی و جلفی‌وسلیقه‌ها وخودآرائیها واحساسات وعواطف وفعالیت‌ها وفتنه‌انگیزیهای خود بیکی ازکشورهای مشرق زمین بروندآیاحدس میزنید که وضع زندگی‌آنجا چه خواهد شد؟ بدون تردید درآن حکومتهای مطلقه و استبدادی رفتار زنهای ما باعث فتنه‌ها وخونریزیهای فوق‌العاده خواهد گردید.

بقیه ازصفحه قبل

وضعیت رادیده باشند. واینکه محیط قرن۱۸ که موردتقدیرمؤلف‌است درفرانسه تبدیل‌بمحیط قرن بیستم شده وفساد اخلاق رواج یافته معلول علل‌بسیاری است‌که مهمترین‌آن سوء استفاده ازآزادی بعدازانقلاب‌کبیرفرانسه میباشد و چون بحث دراین موضوع خود محتاج بیك‌کتاب علیحده است بایدبعهده علماء فرانسه واگذار شود مؤلف نیزآزادی بی‌قید وبندرا در همه‌جا تقبیح‌کرده است. مترجم

فصل دهم

اصول اخلاقی درمشرق زمین

وقتیکه تعدد زوجات برقرار گردید ....

چون خانواده‌ها دارای وحدت نخواهند بود قوانینی بایدوضع کرد که این وحدت را بوجودآورد وهرزنی دارای منافع خاصی‌است‌باید مقرراتی‌وضع نمود که منافع آنها مشترك ویکسان باشد، جدائی زنان از مردان و جا دادن‌آنها در حرمسراها این مقصود را تأمین مینماید .

جادادن زنها درحرمسراها وتعیین مقرراتی برای‌آنها ازقبیل رعایت‌حجاب وعفت وبی‌صدائی واطاعت ازشوهر وانجام وظائف خانه‌داری وبچه‌داری منظورفوق را حاصل مینماید ، بهمین جهت است درکشورهائیکه مردها از زنها جدا هستند و حرمسرا بطورمضبوط برقرارمیباشد زنها دارای اخلاق خوبی‌هستند، در کشورهای بزرگ مشرق زمین بهر نسبت که بزرگان بواسطه قدرت خود بتوانند حرمسرا رامضبوط‌نگاهدارند وزنان را از ورود بجامعه منع‌نمایند اخلاق زنان آنها پاکتر میباشد بهمین جهت است که کشورهای ایران ، ترکیه ، چین و ژاپن زنان اخلاق قابل تحسینی دارند .

ولی درهندوستان اینطور نیست، با اینکه حرمسراها هست ولی چون بطور کامل دارای انضباط نیست اخلاق زنان هند فاسد است .

درهندوستان بواسطه ازدیاد جزایر[1] واختلاف مناطق کشورهای بسیاربوجود آمده کـه همگی دارای حکومت مطلقه استبدادی هستند و علل پیدایش حکومت استبدادی دراین کشورهازیاد است من نمیخواهم دراینجاتوضیح بدهم زیرا موجب طول کلام خواهد شد .

در آن کشورها مـردم عموماً فقیر و بی‌بضاعت هستند ، یکدسته از مردم از فرط فقر وفاقه چپاول وغارتگری را پیشه ساخته ودسته دیگررا که آنها نیز فقیر

۱ـ منظورمؤلف از ازدیاد جزایر بنظر میرسد هندهلند وکشوراندونزی فعلی است و الادرهندوستان جزایری وجود ندارد . مترجم

هستند غارت میکنند، اشخاص ثروتمند درآن نقاط کسانی میباشند که باندازۀ اعاشه خود چیزی دارند لذا نمیتوانند مثل ایران و ژاپن وغیره زنهارا در حرمسراهای مضبوط جا بدهند وبالنتیجه اخلاق زنان فاسد میگردد .

در کشورهای کوچك هند تأثیر ناگوارآب و هوای محلی بقدری است که حجب‌وحیای طبیعی‌رامطلقاًازبین‌میبرد بخصوص‌آنکه‌قید وبندی هم‌برای‌جلوگیری ازتأثیر آب وهوای محلی وجود ندارد .

مثلا درسرزمین **پاتان** مردها باید خودرا از شر شهوت پرستی زنها محفوظ بدارند در گینه جدید هم حرارت زنان کمتر از زنهای پاتان نیست بطوریکه جبراً مردها را وادار مینمایند که باآنان همخواب شوند وآنها را تهدید میکنند که در صورت عدم‌اجابت تقاضا بشوهرهای خودشکایت خواهند کرد وآنانرا متهم‌بدست درازی خواهند نمود .

فصل یازدهم

درموردی که زن را باید مقید کرد

ولو اینکه تعدد زوجات دربین نباشد

نه تنهاتعدد زوجات سبب‌میشود که زنها را مقید کنندوآنهارا درحرمسرا جابدهندبلکه‌تأثیر آب وهوا نیز گاهی سبب‌میشود که زنها را مقید نمایند ولواینکه شوهربیش ازیك زن نداشته باشد، بهترین نمونه‌برای نشان‌دادن این حقیقت وضع زندگی زنها درمستعمرات پرتقال است .

در این نقاط که پرتقالیها زندگی میکنند مطابق قوانین مذهب مسیح حق ندارند بیش ازیکزن داشته باشند ولی تأثیرآب و هوای گرم بقدری زیاد است‌که مفاسد وفتنه‌های بسیار ازقبیل قتل، و مسموم کردن وغیره ظاهرمیشود وحال‌آنکه اگر زنهای پرتقالی درآن صفحات آزاد نبودند وبامردهاآمیزش نمیکردند این مفاسدآشکار نمیشد .

پس تنها تعدد زوجات موجب مقید کردن زنها نمیشود بلکه آب و هوای

محلی‌هم دراین قسمت تأثیر بسزائی دارد وبهمین جهت است که مثلا در کشورهای شمالی‌اروپاهیچ حاجتی‌بمقید کردن‌زنهانیست زیرا زنهادراین نقاط احساساتی‌ملایم دارند ویکمرد برای‌آنهاکافی است وهمان عشق ومحبتی که نسبت به‌آن مرد دارند بهترین پاسبان ناموس و عفت‌آنهاست زنهای ممالك شمالی اروپا آزادانه بامردان آمیزش‌میکنندوبازیبائی خودباعث زینت‌مجالس وسرور ونشاط مجلسیان میگردند بدون اینکه‌آزادی‌آنها تولید فتنه وفساد نماید ویاباعث رواج بی‌عفتی‌شود .

فصل دوازدهم

حجب وحیای‌طبیعی

تمام ملل‌جهان دراین عقیده مشترك هستند که‌زنها باید حجب و حیا داشته باشند تا بتوانند خود داری کنند علتش اینست که قوانین طبیعت‌اینطورحکم کرده ولازم دانسته زنهامحجوب باشند وبرشهوات خودغلبه‌نمایند طبیعت مرد را طوری‌آفریده که تهورش زیادتر میباشدولی زن طوری‌آفریده شده که خودداری وتحملش زیادتراست‌بنابراین‌هرگزنباید تصور کردافسار گسیختگی زنها برطبق قوانین طبیعی است بلکه افسار گسیختگی بر خلاف قوانین طبیعت میباشد و برعکس حجب وحیا وخود داری مطابق قوانین طبیعت است زیرا طبیعت ما را طوری‌آفریده که بنقص خود پی‌میبریم وبهمین‌جهت است که دارای حجب و حیا هستیم زیرا حجب و حیا همانا خجلتی است که شخص از نقص و عدم کمال خود دارد.[1]

حال اگر تأثیر آب وهوای محلی‌بقدری زیاد باشد که این قانون طبیعی‌یعنی حجب وحیا رانقض نماید قانون گزاران بایستی‌بوسیله‌وضع قوانین‌مخصوصی این

۱ــ قوانین‌مربوط به‌اصالت وعفت درنتیجه تربیت وعادات ایجادمیشود بعقیده‌من‌باید آزادی را امرطبیعی‌وحیا وحجب وعفت‌را ازمتفرعات تربیت وعادت دانست چه‌آنکه درهمه‌جا دیده‌شده وبتجربه ثابت‌گردیده است‌کسانی‌که‌باعمال زشت وقبیح عادت میکنندکم‌کم قبح‌اعمال ازنظرآنان رفته ودرنتیجه مرور زمان عادت میشود بعلاوه خجلت از نقص وعدم‌کمال وقتی است‌که‌آدمی‌کمالاتی به‌بیند تا به‌نقص‌خود پی‌ببردوخجل شود ودیدن‌کمالات نیزیکی ازمراحل تربیت وعادت است . مترجم

نقصان را رفع کنند تا قوانین‌طبیعی بقوت خود باقی بماند .

فصل سیزدهم

حسادت

ملل و اقوام جهان دو نوع حسادت دارند : یکی حسادت احساسات و عشق، دیگری حسادت مربوط باخلاق و رسوم و عادات است .

حسادت عشق نیروی خطرناکی داردکه شخص را آتش میزند و هرگونه آرامش و استراحت را از او سلب مینماید لیکن‌حسادت دوم دارای این‌قوت‌نیست و غالباً موجب بی‌اعتنائی و نفرت میگردد .

اما حسادت‌عشق رانمیتوان با نفرت و بی‌اعتنائی علاج کرد و این حسادت که منشاء عشق‌است مربوط به‌آب و هواست یعنی دربعضی از مناطق خیلی شدید و در نقاط دیگر ضعیف‌است .

فصل چهاردهم

ادارهٔ امور منزل در مشرق زمین

درمشرق زمین‌نظر باینکه‌زنها را زود بزود عوض میکنند نمیتوان اداره امور خانه را بآنها سپرد، بنابراین‌اداره امور حرمسرا با خاجه‌ها میباشد وکلیدها وصندوقها دردست‌آنهاست. **شاردن**ضمن سیاحت نامه خود مینویسدکه در ایران حتی لباس زنها هم مثل اطفال از طرف خاجه‌ها داده میشود و بااینکه تهیه لباس ازامور اختصاصی زنهاست معذلك زنهای حرمسراهای ایرانی درآن مداخله ندارند .

فصل پانزدهم

طلاق زن و رهاکردن او

فرق بین طلاق زن و رهاکردن‌او‌اینست که طلاق بر طبق رضایت طرفین صورت میگیرد ووقتی زن وشوهر نخواستندباهم

www.ketabha.org

زندگی کنند از هم جدا میشوند لیکن رها کردن برطبق میل و ارادهٔ یکطرف صورت میگیرد بدون اینکه میل و ارادهٔ طرف دیگر در آن مداخله داشته باشد بطور کلی قانونی که اختیار رها کردن را بشوهر واگذار نموده قانون سختی‌است زیرا شوهر بهزار وسیله میتواند زن را در خانه مطیع و فرمانبردار نماید بدون آنکه ناچار برها کردن شود ولی زن خیلی کم میتواند بوسیله رها کردن شوهر را براه راست وادارد چه آنکه زنی که شوهر خود را ترك کرد غالباً بدبخت میشود و برای‌او خیلی دشوار است که بتواند شوهر دیگری پیدا نماید برای اینکه او قسمت مهم زیبائی و جوانی را در خانهٔ شوهر اول ازدست داده و دیگر جذابیت اولی‌را ندارد وهواخواهان‌او قطعاً خیلی کمتر ازسابق خواهندبودوهمچنین یکی از عواملیکه درسنین کهولت زن شوهرش را نسبت‌باو وفادار میکندیادزیبائی و جوانی او هنگام دوشیزگی زن است ولی در خانه شوهردوم زن این مزیت را دارا نیست ودر هرحال مللی که اختیار رهائی را بمرد واگذار نموده‌اند بهتر آن بود که‌این‌اختیار رابزن‌نیز میدادند[1] ودرعوض فقط اختیارطلاق بمرد داده‌میشد.

در کشورهائیکه تعدد زوجات معمول است مرد قاعدةً نبایدزنش‌رارهانماید زیرا اگر اخلاق زن و مرد با هم جور نیست تقصیر مرد و بواسطه تعدد زوجات اوست زن در اینمورد بی گناه است.

در کشورهائیکه رها کردن‌زن بعلت عقیم بودن او جائز است وقتی میتوان از این‌اختیاراستفاده نمود که مردفقط یك‌زن داشته باشد چه درصورت‌تعدد زوجات نمیتواند باستناد اینکه یکی اززنانم عقیم است اورا ترك‌نماید.

در قانون طوایف **مالدیو** مردی که زن خود را رها نموده میتواند مجدداً با او ازدواج کند ولی درقانون**مکزیك** زن ومردفقط بشرطی‌میتوانندمجدداًازدواج

۱ــ درکشورروسیه پس‌ازاستقراررژیم کمونیستی‌این‌حق بزنان‌داده‌شده است ولی‌موجب اختلال درامورخانواده‌ها شده ونتایج‌بسیاربدی‌ازآن گرفته‌شده‌گرچه اینموضوع محتاج‌به‌بحث طولانی‌است ولی اصولا طلاق دراسلام شرایطی‌دارد که‌حتی‌المقدور ازوقوع‌آن‌جلوگیری‌میشود وخانواده‌ها محفوظ میمانند وقوانین مدنی‌ایران شرائط طلاق را بصورتی درآورده که جنبه یکطرفی ورها کردن‌زن (بصورت‌ایقاع) عملااز بین‌رفته‌است. مترجم

کنند که تا پایان‌عمرباهم بسر برند ازاین حیث قانون مکزیك بهتر از قانون مالدیو است چه‌آنکه قانون مالدیو ازدواج ورهائی‌را بازیچه نموده است[1].

در قانون مکزیك زن و شوهر نمیتوانندیکدیگررا رها کنند لیکن‌میتوانند از هم طلاق‌بگیرند وبهمین‌جهت است که ازدواج مجدد آنها با مقررات‌سخت‌صورت میگیرد زیرا آنها بطیب‌خاطر ازهم جداشده‌اند برای اینکه رها کردن عملی است که غالباً براثرخشم وغضب آنی و طغیان احساسات‌بدون اطلاع طرف‌دیگرصورت میگیرد وحال‌آنکه طلاق چون‌بارضایت‌طرفین انجام‌میگیرد ظاهرا یك‌عمل‌عقلائی میباشد که در آن مطالعهٔ عمیق‌شده است.

فصل شانزدهم
متارکه و طلاق در روم قدیم

رمولوسقانونگزارمعروف روم بشوهر اجازه داد که اگر زنش بامرد دیگر همخواب شد ویا در صدد تهیه زهر برآمد و یا کلید ساختگی بکار برد میتواند اورا رها نماید ولی ازاعطای‌این اختیاربزنها امتناع نموده بهمین جهت **پلوتارك** این‌قانون‌را خیلی‌سخت‌میداند.

ولی درآتن زنان ومردان هردوحق رهائی‌داشتند وبعدها که این قانون را ازیونان بروم‌آوردند زنان رومی‌هم دارای حق‌رها کردن شوهر شدند ودرقوانین میزهای ۱۲ گانه گنجانده‌شد **سیسرون** مقنن رومی درخصوص علل رهائی میگوید علل آن در قانون میزهای ۱۲ گانه تشریح‌شده است.

این گفته صحت‌دارد لیکن‌بایددانست علل‌رهائی مندرج درقانون میزهای ۱۲ گانه همان عللی است که رمولوس برای رهائی وضع کرد، اختیار طلاق دادن هم یکی ازمقررات ویاازنتایج قانون میزهای ۱۲ گانه‌بود زیرا وقتی‌مقررشد که زن و شوهر بدون اطلاع‌یکدیگرمتارکه‌نمایند بطریق اولی‌میتوانستند با مشورت

۱ ــ قانون‌اسلام بعد‌ازسه‌نوبت‌رهائی زن ورجوع مرد ازدواج مجدد را موکول به محلل نموده خواسته‌است ازهوسرانی مردان‌جلوگیری وضمناً آنانرا تنبیه وتحقیرنموده‌باشد. مترجم

جدا شوند یعنی طلاق بگیرند .

در قانون میزهای ۱۲ گانه عللی برای طلاق وضع نشده بود زیرا اگر رهائی بدون اطلاع طرف محتاج علل خاصی باشد طلاق که بامشورت و اتفاق صورت میگیرد علل خاصی نخواهد داشت و کاملا واضح است عدم موافقت زن و شوهر علت اصلی آن میباشد .

دنیس ، والرماکزیم ، اولوژل که هر سه از مورخین معروف میباشند در خصوص طلاق درروم قدیم موضوعی را ذکر مینمایند که بعقیده من صحت ندارد، اینها میگویند گرچه درروم قدیم میتوانستند زنهای خودرا رها نمایند ولی بواسطهٔ احترامیکه نسبت بفالگیری وخرافات ناشیه از آن داشتند درمدت پانصدوبیست سال هیچکس زن خود راطلاق نداد وپس ازاین مدت فقط **کارویلیوس روگا** بواسطهٔ عقیم بودن زنش اورا طلاق داد .

اما هر کسی بروحیات بشر آشنا باشد میداند که باید اعجاز بزرگی روی نماید تا یك ملت عظیمی همچون روم باداشتن اختیار رهائی مدت پانصد و بیست سال ازاین اختیار استفاده نکند اگر مردم از اختیار خود استفاده نمیکردند چرا قانون میزهای ۱۲ گانه مقررات قانون رهائی موضوعه از طرف **رمولوس** راوسعت داد زیرا تاوقتی احتیاج بتوسعهٔ قانون نباشد قانون را توسعه نمیدهند وعدهٔ زیادتری را مشمول قانون نمینمایند ازطرف دیگر اگر بپاس احترام خرافات ازطلاق ورهائی خودداری میکردند برای چه قانونگزاران رومی بپاس این احترام از وضع مقررات جدید درخصوص رهائی خودداری نکردند.

اگر گفته سه نفر مورخ مذکور را با گفتهٔ **پلوتارك** مقایسه کنیم این اعجاز ازبین میرود وحقیقت امر ظاهر میگردد ظاهراً پلوتارك در کتاب زندگانی رمولوس میگوید رمولوس قانون سه گانه رهائی را معین کرده و اگر مردی غیراز آن سه مورد زنش را طلاق میداد بموجب قانون پادشاهی باید نصف اموال خود را بزنش داده ونصف دیگررا وقف **سرس** (رب النوع زراعت) بنماید.

بنابراین هر کس میتوانست باتحمل این خسارت زنش را طلاق بدهد ولی

هیچکس زنش را تا زمان **کارویلیوس روگا** طلاق نداد واین شخص بقول پلوتارك زنش را دویست وسی سال بعد از رمولوس طلاق داد و درواقع هنگامیکه اوزوجه‌اش را ترك کرد ۷۱ سال بوضع قانون میزهای ۱۲ گانه که اختیار وعلل رهائی را وسعت داد مانده بود.

سه مورخ مذکور میگویند که کارویلیوس روگا زنش را دوست میداشت لیکن بعلت عقیم بودن او **سانسور** ها وادارش کردند سوگند یاد نموده و زنش را طلاق دهدو زوجهٔ دیگری اختیار نماید تااز او فرزندانی برای جمهوری روم متولد شود .

بقول مورخین نامبرده این موضوع سبب گردید که مردم روم از این مرد بزرگ که زن خود را طلاق داده بود متنفرشوند . اما باید توجه کرد که ملت روم برای این علت بخصوص از **روگا** متنفر نشد زیرا طلاق دادن یکزن موجب نفرت آنها نمیشد بلکه برای این ازاو متنفر شدند که او برای بازرسهای دولت سوگند یاد کرده و باآنها مواضعه کرده بود که قانون را لغو ونقض نماید.

نکته دراینجاست که ملت روم ازدیر زمانی احساس میکرد بازرسها میخواهند ازاختیارات خود سوء استفاده کنند و ملت را تحت رقیت درآورند .

و من در فصل بیست و یکم کتاب بیست و سوم روح القوانین خواهم گفت چرا و چگونه ملت ازاینگونه مقرراتی که سانسورها وضع میکردند ناراضی بود .

اینك میخواهیم ببینیم چه شده است که بین گفتهٔ مورخین سابق الذکر و پلوتارك راجع بطلاق اختلاف حاصل شده است ؟

علت این است که آنان خواسته‌اند یکواقعهٔ خارق‌العاده و شنیدنی رانقل کنند در صورتیکه منظورپلوتارك حقیقت گوئی بوده است .

www.ketabha.org

کتاب هفدهم

چگونه قوانین ومقررات بردگی ورقیت سیاسی باکیفیت آب وهوا ارتباط دارد

فصل اول

رقیت سیاسی

مقصود از رقیت سیاسی اینست که ملتی برملت دیگر غلبه نماید و او را تحت انقیاد قراردهد اثرات این رقیت هم بطوریکه درفصول آینده خواهیم گفت نظیر رقیت خانگی و مدنی تحت تأثیر آب وهوا قرار میگیرد .

فصل دوم

تفاوت ملل از لحاظ فعالیت وتهور وجرئت

بطوریکه گفته شدآب وهوای گرم کم و بیش موجب سستی میشود وبالعکس در آب وهوای سرد اثری است که سکنهٔ آن نقاط راکم و بیش نیرومند مینماید و میتوانند زحمات سخت و طولانی را تحمل کنند . این موضوع نه تنها با مقایسه ملل وکشورهای مختلف ثابت میشود بلکه هر گاه در یك کشور هم سکنهٔ نقاط گرمسیر و سردسیر آن‌را با هم مقایسه نمائید این حقیقت بدست میآید .

مثلا جرئت وفعالیت ملل شمالی چین زیادتر ازفعالیت ملل جنوبی آن کشور است و همینطور فعالیت سکنهٔ شمالی **کره** ازسکنه جنوبی آن بیشتر میباشد بنابراین

نباید حیرت نمود که چراسستی و کم جرئتی ملل گرمسیر آنهارا برده و غلام کرده در صورتیکه ملل کشورهای سردسیر آزاد و آقاهستند ، درامریکا نیزاین حقیقت صدق میکند چه آنکه ملل برده و غلام در نواحی استوائی آن هستند وملل آزاد در شمال و جنوب امریکا ودرنقاط سردسیر آن زندگی مینمایند .

فصل سوم

آب و هوای آسیا

بطوری که در کتب سیاحان وجغرافیامذکور است قسمت شمال آسیا که از چهل درجه عرض جغرافیائی شروع و بقطب شمال ختم میشود و از روسیه تا دریای شرقی محدود میباشد سرزمین سردسیری است که قسمت شمالی آن سیبری وقسمت جنوبی آن تاتارستان میباشد . آب وهوای **سیبری** بقدری سرداست که باستثنای چند نقطه در سایر نقاط هیچ گیاهی نمیروید ودر نقاط مشجر هم درختها منحصر به صنوبرهای کوچك و سرخس است و قبایل فقیر و بی‌بضاعتی شبیه قبایل کانادا بسختی دراین اراضی زندگی مینمایند .

علت برودت این اراضی یکی ارتفاع زمین میباشددیگر آنکه هرقدر بطرف شمال برویم کوهها کم ارتفاع‌تر شده و از بین میروند بطوری که بادهای سرد شمالی بدون اینکه مانعی در مقابل داشته باشند دراین صفحات میوزند و همین باد در نواحی **زامبل جدید** هوا را طوری گرم مینماید که قابل زیستن نیست درصورتیکه در سیبری طوری هوا را سردمیکند که گیاه از زمین نمیروید ولی باد سرد شمالی درصفحات شمال اروپا ازقبیل سوئد و نروژ وغیره با کوههای بسیار مصادف میشود واین کوهها شدت باد را تعدیل مینمایند تا جائی که در **استکهلم** با اینکه در ٥٩ درجه عرض شمالی استوا واقع شده معذلك انواع درختهای میوه‌دار میروید ومیوه میدهد و حتی در آبو واقع در ٦٣ و ٦٤ درجه عرض شمالی زمین حاصلخیز است و معادن نقره دارد .

باز هم در کتب جغرافیا نوشته‌اند : سرزمین **تاتارستان** که در جنوب

سیبری واقع شده یك سرزمین‌سرد ولم‌یزرعی‌است که هیچ نوع درختهای میوه‌دار درآن نمیروید ولی مراتع بسیار در آن یافت میشود سکنهٔ بومی گله‌های خود را درآنها میچرانند گرچه در نزدیکیهای چین ومغولستان اراضی وسیعی‌یافت میشود که درآنها ارزن میکارند ولی دراین‌نقاط گندم وبرنج نمیروید ودرتاتارستان‌چین تمام زمینهائی که در ۴۳ و۴۴ و۴۵ درجه عرض استوائی واقع‌شده مدت هفت‌هشت ماه از سال منجمد هستند بطوریکه برودت آن اراضی شبیه بجزیرهٔ **ایسلند** است درصورتیکه میبایست‌مثل جنوب فرانسه گرم باشند. تاتارستان شهرهـای چندانی ندارد و اگر ازشهرهای منطقهٔ **بخارا وترکستان و خوارزم** صرفنظر نمائیم در سایر نقاط آن شهریافت نمیشود علت برودت‌فوق‌العاده این‌اراضی یکی ترکیبات زمین است که ازشوره و انواع نیتراتها تشکیل‌شده ودیگر ارتفاع آن‌اراضی‌نسبت بسطح دریا میباشد .

ارتفاع این اراضی نسبت بسطح دریـا آنقـدر زیـاداست که میتوان گفت سرزمین تاتارستان یك‌کوه خیلی مرتفع ولی مسطح است و بهمین جهت با اینکه سرچشمهٔ تمام رودهای بزرگ‌آسیا دراین سرزمین میباشد اراضی تاتارستان بی‌آب و جز دراطراف رودخانها و دریاچه‌ها همه‌خشك است .

ازآنچه ذکر شد این نتیجه بدست میآید که در قارهٔ آسیا قسمت اعظمی از اراضی جزو منطقهٔ سردسیر است وسپس منطقه‌گرمسیر قرارگرفته بطوری که‌بین مناطق سردسیر و گرمسیر منطقه معتدله وسیعی وجود ندارد ولی در اروپا بالعکس منطقه معتدله قسمتی ازخاکرا فراگرفته گرچه بین‌آب وهوای‌آسیاونروژشباهتی موجودنیست ولی گرمی و سردی در منـاطق مختلف اروپا تدریجی است یعنی بهر نسبت که ازطرف‌جنوب بسمت شمال میرویم هوا سرد می‌شود نتیجه‌اینکه در اروپا کشورهائی که مجاور یکدیگر هستند ازحیث‌آب و هوا زیاد باهم فرق ندارند و ملل‌آنها هم ازحیث روحیات واخلاق بهم‌شبیه هستند .

ولی در آسیا بواسطه عدم وجود یك منطقه معتدله وسیع و وجود دو منطقه سردسیر و گرمسیر ملل آسیائی بدو ملت فاتح و مغلوب تقسیم شده‌اند باینطریق :

که یك دسته همواره فتح میکنند و ملل دیگر را تحت رقیت در میآورند و دسته دیگرهمواره باید تحت رقیت دسته اول‌باشند ولی دراروپا تقریباً تمام ملل نیرومند هستند و دسته‌ئی مطلقاً قوی ودسته دیگر مطلقاً ناتوان نمیباشند .

این موضوع یکی‌ازعلل قوت اروپا وضعف‌آسیا است وبهمین جهت است که درآسیا هرگزآزادی برقرار نمیشود ولی در اروپا برقرار میگردد منتهی‌شدت و ضعف پیدا میکند .

فصل چهارم
نتیجهٔ فصل قبل

.... آنچه در فصل قبل گفته شد با حقیقت تاریخی نیز وفق میدهد باین طریق :

آسیاسیزده مرتبه‌موردتهاجم قرارگرفته ویازده مرتبه مهاجمین ازشمال‌آسیا آمدند وفقط دومرتبه ازسمت جنوب بتهاجم پرداختند .

سیت‌ها که قبایل شمالی بودند سه‌مرتبه در ازمنه قدیم‌آسیارا مورد تهاجم قراردادند بعد **مادها و پارس‌ها** هریك بنوبه‌خود به‌تهاجم پرداختند وسپس**اعراب** و بعداً **ترکها ومغول‌ها و تاتارها و افغانها** به‌تهاجم پرداختند .

امکنه جنوبی‌آسیا بقدری‌مورد تهاجم قرارگرفته‌که بحساب نمیآیدوسیزده فقره تهاجم بزرگ‌که ذکرشد مربوط به‌امکنه شمالی‌آسیاست . چنانکه بخواهیم تهاجمات محلی و کوچك نقاط جنوبی‌آسیا را بحساب‌آوریم شماره تهاجمات خیلی زیاد میشود .

در اروپا از زمانی کـه کوچ نشین‌های یونانی و فینیقی در آنجا جاگرفتند بیش‌از چهار تهاجم را بخاطرنداریم :

۱ـ تهاجمات روم ومظفریت‌های‌آن .

۲ـ تهاجمات ملل ژرمن که رومیها را ازبین بردند .

۳ـ مظفریت‌های شارلمانی .

www.ketabha.org

۴ـ تهاجمات نورماندها .

لیکن اگر باین تهاجمات دقت کنیم مشاهده میشود که درهر تهاجم ملل مهاجم با مشکلات زیاد مصادف شدند زیرا تمام کشورهای اروپا قوی بودند و حال آنکه درآسیا مهاجمین باسهولت کشورهای بزرگ راتصرف مینمودند .

فصل پنجم

نتایج فتوحات ملل شمالی آسیا بانتایج
وآثارفتوحات ملل شمالی اروپا یکسان نبوده است

ملل شمالی اروپا که درصدد فتح برآمدند و کشورهائیرا مسخر کردند منظورشان این نبود که مردم را بردهٔ خویش نمایند وحال آنکه ملل شمالی آسیا میخواستند مردم راغلام خود بکنند بدلیل اینکه ملل تاتار که معروفترین ملل فاتح آسیاهستند وبیش ازسایرملل آن قاره جهانگیری نموده‌اند خود غلام بودند گرچه درصفحات جنوبی آسیا کشورهائی رافتح میکردند لیکن آن قسمت ازمردم که درخود **تاتارستان** باقی‌مانده بودند از زمامداران مستبد تبعیت میکردند وزمامداران آنها باملت خود نیز نظیر ملل مغلوب رفتار مینمودند یعنی همانطور که افراد ملل مغلوب راغلام خود میدانستند افراد ملت خویش رانیز برده خود میشمردند .

این رسم امروز هم در سر زمین تاتارستان مشاهده می‌شود[1] امپراطور تاتارستان که کشور چین را متصرف شده با رعایای خود نیز نظیر افراد ملت مغلوب یعنی مردم چین رفتار مینماید ، در تاریخ چنین مسطور است امپراطوران چینی کوچ نشینهائی از چینی‌ها بتاتارستان فرستادند که در آنجا سکونت اختیار نمایند ولی چینیها بزودی خوی تاتارها را فراگرفته و طولی نکشید که دشمن خونی نژاد خود یعنی چینی‌ها شدند با این وصف همین انتقال و رفتن عده‌ئی از

۱ـ مقصود مؤلف ۲۰۰ سال قبل درزمان تألیف کتاب است که تاتارها بچین هجوم برده بودند ومغولستان وچین شمالی را تصرف کرده بودند. مترجم

چینی‌ها به تاتارستان سبب گردید که اسلوب حکومت چینیها در تاتارستان رواج گرفت .

غالباً ملت تاتار بعد از مظفریت های خویش از کشورهای مغلوب رانده می‌شدند و به تاتارستان مراجعت میکردند ولی در این بازگشت روح بردگی و رقیت را نیز با خود می‌آوردند زیرا دربین ملل مغلوب به روح غلامی انس می گرفتند .

آنهائیکه میخواهند بهتراین حقیقت را دریابند بتاریخ چین وبتاریخ خودمان مراجعه نمایند ومشاهده کنند **سیت‌ها** با اینکه سه مرتبه آسیارا فتح کردند چگونه از آنجا رانده شدند اینست که می‌بینیم روح حکومت ملل تاتار مطابق روح حکومت ملل مغلوب آسیا بوده و اگر در بین ملل مغلوب آسیا چوب و چماق فرمانروای مطلق ویگانه وسیله حکومت میباشد بین ملل تاتار نیز شلاق یگانه وسیله برقراری انتظامات است وحال آنکه روح حکومت دربین ملل اروپا هرگز چوب و چماق نبوده و آنچه را که ملل آسیا وسیله برقراری انتظامات وتنبیه خلاف کاران مینامیدند در اروپاجنبهٔ توهین وتعدی راداشته‌است، تاتارها که فاتح آسیا بودند بعدازتصرف وانهدام امپراطوری یونان بجایش استبداد برقرار کردند وملل مغلوب را برده و غلام نمودند ولی **گوت‌ها** که ملت فاتح اروپا بودند بعدازتصرف امپراطوری روم درهمه جا اصول آزادی وسلطنت‌های مشروطه برقرار کردند .

رودبك مورخ معروف سوئدی ازملل **اسکاندیناوی**(شمال اروپا) خیلی ستایش کرده با این وصف گمان میکنم یك حقیقت را ناگفته گذاشته و از ذکر آن غفلت کرده و آن اینست که ملل **اسکاندیناوی** سرچشمه و مبدأ آزادی در اروپا بودند و آنچه امروز ما ازآزادی داریم مرهون آنها است !

ژرناندس نویسنده **گوتی** میگوید که شمال اروپا کارخانه آدم سازی اروپاست ولی من میگویم شمال این قاره ساختمان ادوات و ابزاری است که زنجیرهای استبداد صفحات جنوبی اروپا را درهم شکسته وپاره کرده است .

آری ازشمال اروپا مللی برخاستند که درطی تسخیر کشورهای مختلف این قاره زنجیرهای بردگی وقدرت‌های مطلقه را پاره کردند وبمردم فهماندند :

طبیعت همه را یکسان ومساوی خلق کرده واگر عقول بشری لازم دانسته بعضی ازافرادتحت تبعیت دیگران درآیند برای این بوده است که خوشبخت باشند وآسوده‌تر زندگی کنند نه‌اینکه اسیر بردگی واستبداد شوند.

فصل ششم

سایر جهات طبیعی برقراری بردگی

درقاره آسیا وآزادی دراروپا

اگر تاریخ را مطالعه کنید میبینید که در قاره آسیا همیشه امپراطوری‌های بزرگ وجودداشته درصورتیکه دراروپاهیچوقت امپراطوری‌های بزرگ دوام ننموده است .

یکی از جهات آن اینست که درآسیا دشتهای بزرگ وجود دارد که بوسیله کوهها ودریاهای بزرگ بقطعات بزرگ و عظیم منقسم شده‌اند و چون این دشتها در آفاق جنوبی قرار گرفته رودهایش زودتر خشك می‌شوند زیرا برف کوههای آن زودتر ذوب می‌شوند و اصولا کوههای آن قاره نظیر کوههای اروپا برف ندارند باین جهت حکومت‌های آسیا باید استبدادی باشد چه اگر استبداد در آنجاها حکمفرما نباشد کشورهای آن خیلی زود بقطعات مجزا خواهد شد .

اما در قاره اروپا دشت‌ها و جلگه‌ها کوچك است وکشورهای کوچکی با حدود طبیعی از هم جدا شده‌اند و برای حفظ تمامیت این کشورها باستبداد احتیاجی نیست همان حکومت قانون و اصول قانونی کفایت می کند بقدری حکومت قانونی با کشورهای اروپا تناسب دارد که اگر در یکی از آنها قانون

حکمفرما نباشد بزودی دچار انحطاط گردیده و از سایر کشورهای اروپائی عقب میماند .

این وضع طبیعی روح آزادی را دراروپا قوت داده بطوری که یك قوه‌قهریه خارجی نمیتواند هیچیك از قسمتهای اروپا را مطیع نماید و اگر احیاناً یکی از قسمتهای اروپا سرتمکین فرودبیاورد فقط مطابق قانون و درحدود مصالح‌اقتصادی وتجارتی خود اوست .

ولی بعکس وضع طبیعی آسیا موجب تقویت روح رقیت و بردگی گردیده بطوری که درهیچیك ازفصول تاریخ این قاره عظیم مبحثی نخواهید یافت که‌حاکی از بروز وظهور روح آزادی باشد .

فصل هفتم

افریقا وامریکا

از آسیا و اروپا که به‌افریقا میرسیم چون اوضاع طبیعی افریقا شبیه بجنوب آسیاست همانطور گرفتار بردگی‌است، واما امریکا که درقرون شانزده وهفده میلادی منهدم شد وملل اروپا و افریقا درآنجا سکنی گزیدند هنوز زود است ماهیت خودرا نشان بدهد ولی تاریخ گذشتهٔ این قاره نشان میدهد که در آنجا آزادی حکمفرما بوده است[1].

فصل هشتم

موضوع انتخاب پایتخت یك‌امپراطوری

یکی ازنتایج‌مطالبی که درفصول گذشته ازنظرخوانندگان گذشت این‌است که زمامداریك کشوربزرگ

۱ـ امروز هم می‌بینیم روح آزادی معتدل در آمریکا حکمفرماست. برپا بودن اصول دموکراسی و حکومت فدراتیو(جمهوریهای متحده) ودوام‌آن در آمریکا ثابت میکند اوضاع طبیعی وطبیعت آب وهوا دراین قطعه عالم بااصول‌آزادی واعتدال موافق است . مترجم

www.ketabha.org

باید پایتخت‌خود را بادقت انتخاب نماید چه اگر این‌پایتخت را درجنوب‌امپراطوری عظیم خود قرار دهد ممکن است مناطق شمالی کشور ازدستش بدر رود ولی اگر پایتخت درصفحات شمالی باشد نگهداری جنوب مملکت‌آسان خواهد بود. بدیهی است این قاعده کلی ممکن است استثنا آتی نیزداشته باشد زیرا که قواعد علمی هم گاهی دارای استثناء است.

کتاب هیجدهم

قوانین وارتباط آنها با چگونگی زمین و خاك

فصل یکم
چگونه طبیعت خاك درقوانین مؤثر است

وقتی سر زمینی حاصلخیز شد طبعاً مورد توجه دیگران قرار میگیرد و در نتیجه تحت تصرف آنها واقع خواهد شد و کشاورزان چنین سر زمینی که قسمت اعظم سکنهٔ آن حدود را تشکیل میدهند بحفظ استقلال خود علاقه‌مند هستند زیرا بیشتر توجه‌آنهامصروف بکارهای خودشان یعنی‌فلاحت است.

بطور کلی‌مناطق حاصلخیز و ثروتمند همواره مورد توجه غارتگران است و سکنهٔ‌آن همواره ازسپاهیان اجنبی بیمناك هستند.

سیسرون در کتاب خود ضمن مکالمات با **آتیکوس** میگوید :

«کشاورزان وبرزگران‌بسیاست‌کاری‌ندارند دلیلی‌ندارد که مخالف‌مشروطه باشند زیرا منظور اصلی‌آنها داشتن یك زندگی‌راحت وبدون دغدغه است‌اینمنظور را هرحکومتی که تأمین نماید باآن موافق میباشند.»

با توجه بموضوع فوق این نتیجه بدست میآید که اراضی حاصلخیز غالباً تحت سلطهٔ حکومتهای انفرادی قرار میگیرد یعنی مردم آنجا چون آرامش را دوست‌میدارند تسلط وبرتری یکنفررا میپذیرند ولی‌بالعکس مناطقی که حاصلخیز نیست تحت تسلط چندین‌نفرقرارمیگیرد مثلا فقدان اراضی زراعتی در **آتیك**[1] سبب

۱ـ **آتیك** سرزمین وسیعی‌دربالکان‌بوده است‌که یونان واسپارت وآتن جزوآن وقسمتی ازآن محسوب میشده زمانی‌هم‌آتیك قسمت مخصوصی‌را تشکیل میداد که پایتخت‌آن‌آتن بود.
مترجم

شد که حکومت اجتماعی یا اشتراکی در آن تقویت یافت و برعکس مزروع بودن اراضی در اسپارت حکومتی اشرافی را در آنجا بوجود آورد .

با اینکه یونانیان آنموقع هیچ تمایلی بحکومت انفرادی نداشتند معهذا اراضی حاصلخیز اسپارت بحکم طبیعت حکومت اشرافی را در آنجا بوجود آورد که نزدیك بحکومت انفرادی است .

برای اثبات موضوع و اینکه حکومت انفرادی و اشرافی طبعاً با اراضی حاصلخیز بیشتر تناسب دارد ازقول پلوتارك شاهد میآوریم .

پلوتارك در کتاب خود بعنوان زندگی **سلن** میگوید :

«وقتی شورش معروف بطغیان **سیلونی** در کشور آتن ساکت شد اهالی کشور از لحاظ مسلك سیاسی بطبقات مختلف تقسیم شدند باین ترتیب که هریك از طبقات اهالی برطبق مقتضیات اراضی کشور حکومت مخصوصی را خواستار گردیدند، سکنهٔ کوهستان که اراضی حاصلخیز نداشتند خواهان حکومت اجتماعی یا اشتراکی شدند و سکنهٔ دشتهای حاصلخیز حکومت اشرافی را خواستار گردیدند و آنهائی که کنار دریا زندگی می‌کردند حکومت مختلطی می‌خواستند که مخلوطی از هر دو باشد.»

فصل دوم

دنباله موضوع فصل قبل

اراضی حاصلخیز عموماً دشتهائی میباشند که از نظر جنگی نمیتوان در آنها در مقابل مهاجم مقاومت کرد، اهالی تسلیم مهاجمین میشوند، وقتی تسلیم شدند دیگر روح آزادی بین آنها بیدار نمیشود یعنی ازدست دادن اراضی آنها را وادار باطاعت همیشگی مینماید ولی در اراضی کوهستانی مقاومت درمقابل مهاجم امکان‌پذیر است آزادی کوهستانیان بزرگترین دارائی آنها میباشد که قابل دفاع است و بهمین جهت عموماً در کشورهای کوهستانی آزادی برقرار میباشد آنهائیکه میخواهند این قبیل اراضی را فتح کنند بصعوبت بدان دسترسی پیدا خواهند کرد

زیرا بردن مهمات و لشکرکشی بآنجاها مشکل است، ارتش مهاجم نمیتواند آذوقه و اسلحه و مهمات خود را درمحل تأمین نماید و بهمرفته کمتر بفکر هجوم بیك کشور کوهستانی میافتند .

فصل سوم

چه کشورهائی زراعتی است

.... زمینهای زراعتی زمینهائی است که مردم توانسته‌اند در آن زراعت کنند نه آنهائی که طبعاً استعداد زراعت دارند اگر زمین‌های مختلف را ازمد نظر بگذرانیم می‌بینیم در نقاطی که طبعاً استعداد فلاحت دارد گاهی از اوقات هیچ نوع کشت وزرعی نشده و غیر مسکون است و بالعکس در نقاطی که زمین استعداد کشت وزرع ندارد ملل بزرگی بوجود آمده آنوقت متحیر میشویم چرا اراضی از نوع اول (مستعد برای فلاحت) بدون سکنه مانده است.

علت این موضوع را باید در تهاجمات جستجو کرد زیرا وقتی زمین آباد بود بالطبع طرف توجه مهاجمین قرار میگیرد و چون هیچ چیزی مثل تهاجم آبادی اراضی را از بین نمیبرد لذا دراندك مدتی اراضی آباد مبدل به ویرانه میگردد در صورتیکه اراضی غیرآباد مورد توجه مهاجمین قرار نمیگیرد وسکنه که با زحمت بسیار در آن مسکن گرفته‌اند براثر هجوم مهاجمین از بین نمیروند .

از روی همین نظریه دیده می‌شود زمینهائی که استعداد همه‌گونه آبادیرا دارند گاهی از اوقات فاقد سکنه هستند وحال آنکه اراضی شمال زمین با اینکه فاقد استعداد آبادی و زراعت هستند مسکون میباشند بعقیدهٔ بعضی از مورخین ملل اسکاندیناوی بدواً درسواحل رود **دانوب** میزیسته‌اند و از سواحل آباد این رود باراضی شمالی اروپا رفتند، این مهاجرت را نباید فتح ومظفریت دانست زیرا بعید است که ملتی از زمین آباد بیك زمین خراب برود وآنرا تسخیر کند بلکه آنچه باعث این مهاجرت گردید همانا هجوم طوایف دیگر بوده که سکنه سواحل دانوب را اجباراً بنقاط غیرآباد شمالی رانده است .

www.ketabha.org

ارسطو میگوید اسناد ومدارکی دردست است که جزیره **ساردنی** یکی از کوچ‌نشین‌های آباد یونان‌بوده و سکنه‌آن بزراعت‌علاقمند و ثروت‌بسیارداشته‌اند لیکن این سرزمین‌آباد مطمح نظر مهاجمین قرار گرفته و اهالی **کارتاژ** بدانجا تاخته‌اند و بطوریکه گفتیم تهاجم‌کار خود راکرده و آبادی را در این سرزمین برانداخته و حتی **کارتاژی‌ها** مردم را تهدید نمودندکه هرکس در آنجا زراعت نماید محکوم بمرگ خواهدشد.

این تهاجم طوری ساردنی را ویران نمود که امروزهم‌آباد نشده است.

قسمتهای آباد **ایران وترکیه وروسیه ولهستان** نیز بواسطه تهاجمات عدیدهٔ **تاتارها** طوری ویران شده که هنوزهم‌آبادی‌درآنها ظهور ننموده است.

فصل چهارم

اثرات دیگر آبادی و لم یزرع بودن اراضی

سکنهٔ اراضی غیرآباد ونقاطی که استعداد زراعتی آنجا کم است مردمانی صنعتگر و زحمتکش و قانع و سلحشور میشوند زیرا ناچارند براثر عدم استعداد زمین معاش خود را باکوشش‌بسیار تحصیل نمایند ولی برعکس مزروع بودن و آبادی اراضی بباعث می‌شود که سکنهٔ‌آنجا تنبل وتن‌پرور گردیده وحب حیات‌درآنجا قوت بگیرد.

این نکته بثبوت رسیده در بین سربازان آلمانی آنهائی که سکنه نقاط حاصلخیز و ثروتمند هستند شجاعتی ندارند در صورتیکه سربازان نقاط کوهستانی و غیرآباد دارای شجاعت هستند و بنابراین قوانین سربازگیری باید باین نکته توجه داشته باشد و دقت نماید که برای ارتش سربازان شجاع را ازکدام منطقه استخدام کند.

فصل پنجم

سکنه جزایر

استعدادسکنه جزایر برای زیستن درآغوش‌آزادی زیادتر از سکنه قاره‌های بزرگ زمین است زیرا جزایرغالباً وسعت بسیاری ندارند و وضع زندگی در آنجاها طوری است که یك قسمت از سکنهٔ آنها نمیتوانند وقت خود را صرف اذیت وآزار قسمت‌دیگر بکنند و چون دریاآنها را ازقاره‌های بزرگ‌جدا کرده لذا تهاجم بآنجا خیلی دشوار است اینست که جزیره‌نشینان‌ازخطرمهاجمات دور بوده‌قوانین‌خودرا حفظ میکنند و بالنتیجه بیشتر براحتی زندگی‌مینمایند.

فصل ششم

کشورهای صنعتی

کشورهائیکه‌براثرپاره‌ای‌ازصنایع قابل‌زیستن‌شده و آزادی‌آنها وابسته ببقای صنعت است محتاج بحکومتهای اعتدالی و قوانین عادلانه هستند وگرنه‌آن‌صنایع ازبین میرودو کشور ویران میگردد .

برای نمونه سه‌کشوررا مثال میزنیم.

اول دو ایالت آباد**کیانك‌نان** و **چکیانك** در**چین**، دوم کشور **مصر** و سوم کشور**هلاند** .

درکشور چین امپراطوران قدیمی‌خیال‌جهانگیری‌درسر نداشتند واقداماتی که برای‌آبادی‌کشور نمودند نشان داد زمامدارانی‌خردمندمیباشندوبراثراقدامات آنها بودکه دو ایالت‌آباد وصنعتی‌مذکور بوجودآمد و حتی براثر آبادی این دو منطقه‌اروپائیان‌تصور نمودندسراسرچین‌آباداست آبادی این‌دوایالت مستلزم‌دقت و مواظبت همیشگی است وآنهم حاصل نمیگردد مگر اینکه‌ملت از افراط و **تفریط** بپرهیزد و حکومت جابروارادهٔ یك مالك‌الرقاب بوالهوس برآنها حکومت **نکند**

www.ketabha.org

وگرنه صنایع قابل‌دوام نبوده وازبین‌خواهدرفت همانطور که‌در مصرقدیم نیز آن صنایع بزرگ ازبین رفت .

کشور **هلاند** که امروز درصنعت وتجارت مقام بلندی‌رادارااست[1] ازآنجهت است که قوانین عادلانه‌دارد و ملت‌هلاندبایك‌مواظبت ودقت‌همیشگی نگران‌صنعت و تجارت است واگر این دقت و مواظبت مبدل به‌لاابالی گری و بیقیدی شود این آبادی از بین خواهدرفت .

فصل هفتم

کارهای انسانی

.... مساعی و مجاهدتهای انسان‌سبب‌شده‌است که‌اراضی‌برای زندگی بهتر و مناسبتر گردد مثلا درجاهائی که‌آب نبوده کوشش انسان‌آب‌جاری بوجودآورده ودرجاهای دیگر باطلاقها مبدل باراضی زراعتی کرده‌است .

درعصری که ایرانیان درآسیا حکومت مطلقه داشتند هرشخصی‌قناتی‌بوجود میآورد و بانقاط بی‌آب رابواسطه‌آوردن‌آب‌جاری مشروب مینمود اعقاب او حق داشتند تا پنج‌نسل ازحق مالکیت‌آن‌آب استفاده نمایند ، همین موضوع سبب شد که امروزدراراضی خشك ایران‌نهرهائی جاری است که هیچکس‌نمیداند بانی‌آن کیست و ازکجا بوجودآمده است .

همانطور که‌آثار تهاجمات وویرانی ملل متجاسرقرون عدیده‌باقی میماند . آثار آبادانی‌ملل عاقل و زحمتکش نیزقرنها بعد ازآنان باقی است .

فصل هشتم

قوانین‌وسیلهٔ معاش

قوانین همواره ارتباط بسیاری باچگونگی اعاشهٔ ملل مختلف دارد مثلا مللی که از راه تجارت و بحر پیمائی زندگی میکنند خیلی

۱ـ در قرن هیجدهم وضعیت اقتصادی هلاند ازحیث صنعت‌وتجارت‌بقدری‌خوب‌بوده که پول غالب‌کشورهای جهان‌براساس‌پول‌هلاندتسعیر میشده‌است مثل‌امروز که‌روی‌ارزش‌دلار (پول امریکا) پولها راحساب‌می‌کنند علت‌آن بیشتر‌بسط تجارت واستعمارهلندی‌ها درهندواستفاده ازآنجاها وسایر مستعمرات‌هلند بوده است . مترجم

زیادتر از مللی که از راه زراعت معاششان میگذردمحتاج قوانین هستند وهمچنین مللی که وسیلهٔ معاششان زراعت است خیلی زیادتر از مللی که باگله‌داری اعاشه مینمایند قانون میخواهند احتیاج‌قبایل‌گله‌دار نیز بقوانین زیادتر ازآنهائی است که با شکار زندگی میکنند .

فصل نهم

اراضی امریکا

دلیل اینکه درقاره امریکا اینهمه ملل وحشی زیاد است همانا آبادبودن اراضی است ، همینکه زن‌ها در اطراف کلبه خـود مقداری ذرت کاشتند محصول‌ذرت بدست میآید ، شکارحیوانات وصیدماهی هم‌غذای فراوانی در دسترس اهالی میگذارد .

در امریکا گاومیش و گاوهای وحشی خیلی‌زیاد و حیوانات درنده خیلی کم است درصورتیکه قارهٔ افریقا بیشتر مکان درندگان میباشد .

ولی‌اگرما اراضی اروپا را بدون کشت وزرع بگذاریم‌سرزمین‌مامثل‌امریکا پر ازحیوانات قابل تغذیه نخواهدشد بلکه جنگل‌های‌کاج وبلوط ودرختهائی که میوه ندارند این اراضی را خواهد پوشانید .

فصل دهم

شمارهٔ افراد و ارتباط‌آن با نوع معاش‌آنها

. . در مواردیکه ملل‌مختلف ازراه زراعت امرار معاش نمینمایند و زمین را نمیکارند تناسب شمارهٔ افرادآنها ازاین قرار است :

چون این‌ملل‌غذای‌خودرا ازمیوه‌های جنگلی و شکار و صید ماهی بدست میآورند و بهیچوجه دچار قحطی نمیشوند شمارهٔ افرادآنها باندازهٔ مللی است که زراعت کرده وبا استفاده ازمحصولات فلاحتی اعاشه‌نموده ازقحطی بیم‌ندارند.

حال‌اگرمللی بودند که هم کشت وزرع‌میکردند وهم‌بصنایع وحرف‌مشغول

میشدند در آنصورت تناسب افراد آنها مطیع عوامل مختلف میگردید که نمیتوان بادقت معین کرد ولی‌بطور کلی‌مللی که زراعت نمیکنند عظمت ندارند و نمیتوانند جامعه وملتهای‌بزرگی را تشکیل‌دهند وحتی‌قبایل گله‌دار هم‌قادر بتشکیل ملتهای بزرگ نیستند ، زیرا برای‌چرانیدن گله‌های‌خود باراضی وسیع‌نیازمند میباشند و غالباً عدهٔ معدودی‌ازآنها در سرزمین‌های وسیع زندگی میکنند و همین موضوع سبب میشود که نمیتوانند ملتهای بزرگ تشکیل بدهند .

درسرزمین‌هائی که وسیلهٔ معاش مردم‌شکاراست‌نیز ملت‌های بزرگ تشکیل نمی‌شود وچون این‌طبقه‌بزراعت توجه‌ندارند و برای مشروب کردن اراضی‌آبهای جاری بوجود نیاورده‌اندسرزمین‌آنهاجنگلی وباطلاقی است وهرطایفه ودسته کنار باطلاقها و دور از یکدیگر زندگی مینمایند .

فصل یازدهم

فرق ملل وحشی و ملل صحرا نشین

فرق بین قبایل وحشی و طوایف صحرانشین این است که دستهٔ اول دسته‌های کوچکی‌هستند که‌بعلل‌مخصوص و مختلف نمیتوانندمجتمع‌شده‌وملت‌بزرگی‌راتشکیل‌بدهنددرصورتیکه‌طوایف‌صحرا نشین‌جوامع کوچکی‌هستند که‌مجتمع گشته‌و نسبةً ملت‌بزرگی راتشکیل‌میدهند.

ملل‌وحشی عموماًاز راه‌شکار وصید ماهی ارتزاق مینمایند در صورتیکه ملل صحرانشین ازراه گله‌داری اعاشه میکنند ، بهترین مثال برای‌نمایاندن اینکه‌ملل وحشی قادر باجتماع و تشکیل ملت بزرگی‌نیستند طرززندگی‌مردم‌شمال آسیاست در این صفحات‌ملل وحشی سیبری‌نمیتوانند مجتمع گردند وجامعه‌بزرگی‌راتشکیل دهندزیرادرآنجا تهیهٔ وسیلهٔ معاش جامعهٔ بزرگ غیر ممکن است ولی تاتارها که معاششان ازراه گله‌داری میگذرد میتوانند مجتمع‌شوند و همینکه گله‌های خود را جمع‌نمودند تهیهٔ معاش‌یك‌جامعهٔ بزرگ‌آسان میشود.

وقتی که **تاتارها** جمع شده و جامعه بزرگی را تشکیل میدهند دو وضعیت

بین آنها پیدا میشود یا ازهم جدا شده هرقسمتی باگله‌های خود بیکطرف میروند ویا بطرف اراضی جنوبی‌آسیا سرازیر میگردند ومبادرت به‌تسخیراراضی مینمایند.

فصل دوازدهم

حقوق بین‌المللی نزد مللی که زراعت نمیکنند

مللی که زراعت نمیکنند چون دارای اراضی محصور و محدود نیستند غالباً دچار اختلاف میشدند و همانطور که بین ما مردم برای میراث با یکدیگر مرافعه مینمایند آنها سر اراضی لم یزرع باهم منازعه میکنند بین این ملل غالباً برای شکار وصید ماهی واراضی غیر مزروع و چهارپایان و زنها جنگ در میگیرد ، بطور کلی قوانین بین‌المللی آنها زیادتر از ملل متمدن است ولی برعکس قوانین کشوری ندارند ویا خیلی کم دارند زیرا کمترمواردی پیش‌میآید که افراد باهم‌مرافعه نمایند وهمواره بین یك قبیله باقبیلهٔ دیگر نزاع درمیگیرد .

فصل سیزدهم

قوانین مدنی ملل غیر زارع

بدواً باید دانست آنچه باعث ازدیاد قوانین مدنی شده همانا قسمت‌کردن اراضی است ولی چون ملل غیر زارع کشت وزرع نمیکنند وزمین‌های مزروعی‌ندارند که قسمت کنند این قوانین بین‌آنهاخیلی کم‌است بطوری که میتوان گفت وسیلهٔ انتظام اینگونه جامعه‌ها همانارسوم وآداب است نه قوانین .

دراینگونه قبایل پیرمردان وپیرزنان که رسوم قدیمه را بخاطردارند خیلی محترم میباشند بطوریکه میتوان گفت تشخیص افراد به ثروت نیست بلکه به سالخوردگی یا برشادت و شجاعت است ، عمر اینگونه قبایل به‌گردش درمراتع وجنگلها میگذرد وازدواج بین افراد قبیله قانون و روش ثابتی ندارد بدلیل‌اینکه خانه ندارند وبفرض داشتن یك‌کلبه زنان مکلف بخانه نشینی واقامت در مسکن

شوهر نیستند بنابراین مردها بسهولت میتوانند زنان خود راتغییر بدهند ویا نظیر حیوانات بدون هیچ قید وبند با هم آمیزش نمایند .

و اما ملل صحرا نشین که از راه گله داری امرار معاش مینمایند چون نمیتوانند از گله‌های‌خود جداشوند بهمین جهت نمیتوانند از زنان خود جدا گردند وعمر آنها درصحرا میگذرد(زیرا زنان ازحیوانات‌مواظبت‌میکنند) ودائماً درمعرض خطرچپاول وتطاول هستند اینست که قوانین خاصی‌دارند و در مواردی که خودنیز مبادرت به‌تهاجم کنند غنائم جنگی را از روی قوانین مخصوص قسمت مینمایندوبین اینگونه قبائل دزدی بسیارمنفور و مجازاتهای سخت دارد .

فصل چهاردهم
وضع سیاسی مللی که زراعت نمیکنند

مللی که‌زراعت نمیکنند
آزادی بسیاری دارندوچون کشت‌وزرع نمینمایندعلاقه‌ای‌بزمین ندارند وهرجا که دلشان بخواهد میروند واگررئیسی بخواهدآنها را مطیع ومقید نماید وباصطلاح ما اساسنامه سیاسی‌برایشان وضع کند بلافاصله اورا ترك کرده ودرجستجوی‌رئیس دیگر برمیآیند ویا راه جنگل را درپیش گرفته وبا خانواده خود درآنجازندگی میکنند. بین‌اینگونه ملل آزادی طبیعی‌بقدری است که‌آزادی سیاسی را دربردارد.

فصل پانزدهم
مللی که بپول آشنا هستند

.... **آریستیب** پس از اینکه در دریا غرق شدمدتی‌شنا کردو بساحل ناشناسی‌رسیدودر آنجاروی‌خاك‌چشمش بیکی‌ازاشکال‌هندسی افتاد و از مشاهده این تصویر خوشحال شد زیرا دانست که سکنه‌آن حدود وحشی نیستند، غرض از ذکراین جمله اینست اگرشما تنهاباشید ونزدملت ناشناسی‌بروید همینکه‌چشمتان بپول افتاد بدانید که بایك ملت متمدن سروکاردارید ، زیرافلاحت

نیازمند پول‌است بدلیل اینکه فلاحت مستلزم اطلاعات وفنون متعددی است وچون اطلاعات وفنون واحتیاجات بشری همواره بیك روش پیش میرود ناچار یك ملت فلاحتی برای مبادلات مختلف خود نیازمند واحد مقیاس است، سیلاب‌ها وحریق‌ها بما نشان داد که زمین دارای فلزات است وپس‌از آنکه فلزات را بدست آوردیم بکار بردن آنها بصورت پول‌آسان شد .

فصل شانزدهم
قوانین مدنی مللی که از پول بی‌اطلاع هستند

وقتیکه‌ملتی ازپول بی‌اطلاع‌شد ودرعین‌حال بعضی ازافراد این ملت خواستند بدیگران زور بگویند ضعفا جمع شده و برعلیه اقویا از خود دفاع می کنند واین قبیل اقدامات را یك عمل سیاسی‌مینامند ولی‌اگرملتی ازپول باخبر بود ظلمهائی که در آن ملت میشود صرفاً جنبهٔ زور را ندارد چه آنکه در بین این ملت به‌حیله وتزویرهم میتوان ظلم نمود وحیله وتزویرهم‌هزارنوع است بنابراین در بین این ملل ناچارقوانین مدنی وضع مینمایند و بوسیله این قوانین از ظلم و تعدی ناشی از حیله و تزویر ویا زور گوئی جلو گیری کنند ، دربین مللی که پول رواج‌ندارد دزدان غیرازاشیاء مردم چیزی نمیتوانند بدزدند ولی‌این اشیاء بزودی کشف میشودزیرا سارق نمیتواندآنرا پنهان ویامبدل به‌پول نماید ولی دربین‌مللی که پول‌رایج است دزدان‌میتوانند پول را دزدیده ویا اشیاء مشروقه رامبدل به‌پول نمایند باین‌جهت است که بین ملل دسته دوم سرقت زیادترازملل دسته‌اول‌میباشد.

فصل هفدهم
قوانین سیاسی مللی که ازپول بی‌اطلاع هستند

یکی از عللی که به‌آزادی ملل‌غیر زارع کمك میکند آنست که این ملل ازپول بی‌اطلاع هستند وآزادی افراد درآنجا ذاتی‌است البته‌خواهید

www.ketabha.org

پرسید بچه دلیل .

درپاسخ میگویم نزد این‌ملل میوه‌های جنگلی و گوشت شکار وماهیهای صید شده را نمیتوان نگهداشت زیرا فاسد میشود و نیز نمیتوان تبدیل نمود زیرا پول وجود ندارد و بهمین جهت کسی نمیتواند ثروت گزافی بدست‌آورد وبا آن ثروت رجحان خود رابردیگران مسلم‌نماید وبهر کس‌هرچه خواست بدهد وآنها را دور خود جمع کند وبدینوسیله کسب نفوذ نماید .

آری دراینگونه ملل همهٔافرادباهم مساوی هستند وکسیرا بر کسی‌رجحان نیست و رؤسای‌ظالمی‌یافت نمیشود که‌آزادی افرادرا محدود کنند وبهمین علت‌است که میگوئیم دراینگونه ملتها آزادی طبیعی وذاتی است .

فصل هیجدهم

نیروی خرافات

دربین یکی‌ازملل وحشی **ایالت لویزیان** واقع درامریکا رئیس‌قبیله مالك جان ومال افراداست واگرجان آنها را بخواهد نمیتوانندمضایقه کنند، این‌شخص‌در کلبه خود بطوری‌مورداحترام واطاعت افراداست که امپراطور ژاپن اینطورنیست. . .

علتش اینست که نیروی خرافات از نیروی آزادی زیادتراست و هیچ دلیل ومنطقی‌نمیتواند درقبال خرافات‌مقاومت نماید وبااینکه‌ملل وحشی‌ذاتاً آزاد هستند و نمیدانند استبداد چیست افراد این قبیله گرفتار استبداد میباشند زیرا موهومات وخرافات را میپرستند .

افراد این قبیله خورشید را میپرستند و رئیس قبیلـه بآنها گفته من‌برادر خورشید هستم بهمین‌جهت‌مورد‌پرستش‌قرار گرفته است درصورتی که‌رئیس‌قبیله‌این دعوی را نمیکرد افرادقبیله اوراهم مثل خود یکی ازبدبختان وبیچارگان دانسته ومزیتی برای اوقائل نبودند .

فصل نوزدهم

آزادی اعراب ورقیت تاتارها

اعراب وتاتارها هر دو ملتی صحرا-نشین وگله‌دار هستند اما اعراب مثل تمام ملل غیر زارع میباشند ولی ملت تاتار (عجیبترین ملت روی زمین) در رقیت بسرمیبرند .

در فصول قبل علل رقیت تاتارها را گفتیم و در این‌جا علل دیگری ذکر خواهیم کرد .

تاتارها شهر و جنگل و دریاچه و باطلاق ندارند و رودهای‌آنها در غالب فصول سال منجمد است ومحل اقامت‌آنها دشتهای وسیعیست که‌گله‌های خودرا در آنهامیچرانند اگرچه دارای ثروت هستند اما درموقع حمله قبایل‌دیگر نمیتوانند به‌اتکاء شهرها و استحکامات از خود دفاع‌کنند و همینکه قبیله‌ئی مغلوب شد رئیس قبیلهٔغالب رئیس‌مغلوب واولاد وخویشاوندان او را سرمیبرد ولی‌قبیلهٔ اوراتصاحب نمینماید یعنی اتباع قبیلهٔ مغلوب غلام اونمیباشند اما تحت اطاعت‌وتبعیت اوهستند ورقیت‌آنها رقیت سیاسی‌است .

سرزمینی که دائماً معرض تاخت و تازباشد وقبایل مرتباً برهم بتازندو هر قبیله‌ئی چندین مرتبه تحت اطاعت رؤسای قبایل دیگررفته‌باشد وهردفعه رئیس و سران قبیله مغلوب بقتل رسیده باشند مردم دیگـر نمیتوانند آزاد بمانند زیرا هیچ قبیله‌ئی‌نیست که چندین مرتبه تحلیل نرفته باشد .

نکته دراینست که‌ملل‌دیگردرصورت مغلوب شدن‌میتوانندباشرائط‌مخصوصی قسمتی ازآزادی خود را حفظ نمایند در صورتیکه قبایل تاتار پس‌ازمغلوب شدن هیچگونه شرطی بارئیس قبیلهٔ غالب نمیتوانند بکنند .

در فصل دوم همین کتاب گفتیم سکنهٔ دشتهای مـزروع نمیتوانند آزاد بمانند ولی در مورد قبایل تاتار با اینکه دشتهای آنها لم یزرع است باز آزادی ندارند .

فصل بیستم
حقوق بین‌المللی تاتارها

تاتارها با اینکه بین خودشان مردمانی ملایم ورئوف هستند درموقع جنگ خیلی بیرحم میشوند وتمام افراد ملل مغلوب را بقتل میرسانند ووقتی آنهارا فروختند ویا بین خود قسمت کردند تصورمینمایند نسبت بآنها ترحم کرده‌اند .

تعدی این طوایف بقدری بوده که تمام‌آسیا را از ایران گرفته تا مدیترانه چندین دفعه مورد تهاجم قرارداده‌اند ومخصوصاً ایران و کشورهای مشرق ایران ازاین طوایف خیلی صدمه دیده‌اند .

علت پیدایش حقوق بین‌الملل مخصوص تاتارها که آنها را واداشته با سکنهٔ کشورهای مفتوحه اینطور رفتار کنند و همگی را بقتل رسانند بعقیده من اینست :

تاتارها اصلا شهر نداشته‌اند وتمام جنگ‌های آنها برق‌آسا بوده وباسرعت انجام می‌گرفته است هنگامی که با یکدیگر می‌جنگند اگر امید فتح داشته‌باشند با سرعت پیکار می‌نمایند و درصورتی امید فتح نداشته باشند بلا فاصله جنگ را ترك نموده بنیرومندترین قبایل تاتار ملحق می‌شوند با این روحیه ورسوم وآداب هنگامی که بکشورهای دیگر می‌تاختند مقاومت یك شهر راکه نمی‌توانست مطلقاً از پیشرفت آنها ممانعت نماید بر خلاف قوانین بین‌المللی خود می‌دانستند و چون خود دارای شهر نبودند نمی توانستند شهر را بمنزلهٔ سکنای افراد بلادفاع بدانند .

در زمانی که شهرهای مختلف درقبایل تاتارها مقاومت میکردند چون این طوایف ازفن‌محاصره اطلاع نداشتند برای تصرف‌شهر فداکاریهای بسیار می‌نمودند ودر عوض بعداز تصرف سکنهٔ شهر را از دم شمشیر می گذراندند که انتقام کشیده

باشند بعقیدهٔ من علت پیدایش قوانین بین‌المللی مخصوص بین تاتارها بدین‌جهات بوده است .

فصل بیست و یکم
قوانین مدنی تاتارها

پروفسور **دوهالد** میگوید درقبایل تاتاربرای پدرهمواره آخرین فرزند وارث است زیرا بهر نسبت که‌فرزندان برای‌اداره‌امور گله‌داری شایسته میشوند از خانهٔ پدر خارج میگردند و پدر مقداری از حشم خود رابآنها میدهد که مستقلاً زندگی نمایند وبالنتیجه‌آخرین فرزندذکوری که در خانه میماند وارث‌پدر میشود .

شنیده‌ام که چنین رسمی در بعضی از نقاط انگلستان نیز هست و در ایالت برتانی فرانسه و مخصوصاً در دوك‌نشین **دوهان** نیز این عادت جاری میباشد و احتمال میرود رسم یکی از قبایل صحرانشین وچوپان به‌آنجا سرایت کرده باشد، شاید قبایل‌ژرمن این رسم‌را بآنجا برده باشند زیرا برطبق کتب **تاسیت‌وسزار** ما اطلاع داریم که قبایل ژرمن گله‌دار بودند و توجهی بزراعت نداشتند .

فصل بیست ودوم
یکی از قوانین مدنی ملل ژرمن

قانون**سالیك** که‌قانون‌فرانکهای قدیم بوده از طرف مللی وضع شده بودکه زمین را زراعت نمیکردندو یاکم زراعت مینمودند در این قانون مصرح است وقتی مردی دارای فرزندانی بود فرزندان ذکور اواراضی پدری را بمیراث می‌بردند درصورتیکه فرزندان اناث‌از بردن میراث محروم میباشند .

برای اینکه بدانیم وضع اراضی‌سالیك چگونه بوده باید بدانیم قبل‌ازاینکه فرانکها از ژرمن خارج بشوند طرز مالکیت بین‌آنها چگونه بوده است .

آقای **اشارد** ثابت کرده که کلمهٔ سالیك مشتق از کلمهٔ **سالا** میباشد و سالاهم بمعنای منزل است.

بنابراین زمین سالیك معنی زمین منزل‌را میدهد، اینك ببینیم بین‌ملل ژرمن منزل چگونه بوده و زمین منزل چه معنی داشته ...

تاسیت مینویسد ملل ژرمن شهر نشین نبودند و رضایت نمیدادند خانه‌های آنها بیکدیگر وصل شود بهمین جهت وقتی خانه میساختنددراطراف آن محوطه‌ئی ایجاد میکردند که محدود و محصور بود.

گفتهٔ **تاسیت** حقیقت دارد زیرا در قوانین ملل گله‌دار و صحرانشین مقررات و قوانین مخصوصی برعلیه کسانیکه وارد محوطه وزمین دیگری بشوند و یا حصار اطراف آن‌را فرو ریزند یافت میشود.

از طرف دیگر در کتابهای **تاسیت‌وسزار** مسطور است زمینهای زراعتی ملل ژرمن فقط برای یکسال بآنها داده می‌شد و از آن‌پس این‌زمینها عمومی میگردید یعنی آنهارا برای زراعت بدیگران واگذار میکردند و در واقع افراد ملل ژرمن زمین زراعتی شخصی‌نداشتند و زمین آنهامحوطه‌ئی بود که دراطراف‌خانه‌خودایجاد میکردند ووقتیکه میمردند این محوطه (زمین سالیك) بفرزند ذکور آنها میرسید چه اگر آنرا بفرزندان اناث واگذار مینمودند زمین ازتصرف‌خانواده‌خارج‌میشد ولی فرانکها بعد ازاینکه به**گل** هجوم‌آوردند وسایر نقاط‌را گرفتنداراضی جدیدی بدست‌آوردند که به‌آنها تعلق گرفت و این اراضی را هم بنابعادت قدیم خودزمین سالیك نامیدند.

تاوقتی که فرانکها ازژرمن خارج نشده و شروع‌بتصرف‌اراضی‌ننموده‌بودند اموال‌آنها عبارت بود ازغلامان و گله و اسب و اسلحه ووقتی‌فوت میکردند زمین آنها حتی زمینی که اطراف خانه بود بفرزندان ذکوری که میبایست‌در آن اقامت نمایند تعلق میگرفت. ولی وقتی در کشورهای دیگر نائل بتصرف اراضی جدید شدند و اموال‌آنها فزونی گرفت بفکر افتادندنباید فرزندان اناث‌خودراازمیراث محروم نمایند، آنوقت رسمی‌جاری گردید که بموجب آن پدرمیتوانست‌بفرزندان

اناث خویش و اولاد آنها میراث‌بدهد.

این موضوع اشتباه نشود، موضوع‌اعطای‌میراث بدختران جنبهٔ قانونی‌پیدا نکرد بلکه یکنوع رسمی بود که جاری شد و بتدریج عمومیت یافت و آنقدر تعمیم یافت تا بصورت **فرمول** درآمد.

دربین فورمول و یاتصویبنامه‌های قبایل فرانك یکی از آنها بنظر من عجیب آمد و آن اینست که یکمرد میتوانسته نوه‌های خودرا دعوت کند تا با دختران و پسران او متفقاً ارث‌ببرند این موضوع از این‌جهت عجیب است که بموجب‌قوانین سالیك میراث پدر در درجهٔ اول بفرزندان ذکور میرسد و بفرض اینکه رسم‌دادن ارث بدخترها هم جاری شده‌باشد محل تعجب است که نوه‌ها رادرارث دختران و پسران شریك نمایند.

مطابق قانون سالیك زمین سالیك بفرزندان ذکور میرسد ولی‌قبایل‌ژرمن‌از وضع این قانون هیچ توجهی ببقای نام خانواده نداشتند واصلا نظرشان برجحان جنس ذکور براناث نبود واین اصول‌بغرنج بمغز ساده وبی‌پیرایه‌آنهاراه‌نمییافت، بلکه از وضع این قانون صرفاً جنبه اقتصادی‌آن را رعایت میکردند که‌بایدخانه و زمین اطراف‌آن بپسرها داده شود زیرا پسرها باید درآن زندگی کنندو خانهٔ دیگری ندارند و حال‌آنکه دختر ها در منزل شوهرشان مسکن خواهند داشت اینك متن قانون سالیك‌را که مربوط بارث است ازنظر میگذرانیم:

«اول- هرگاه مردی‌بدون فرزند باشد بعد ازفوتش پدر و مادر از او ارث خواهند برد».

«دوم- هرگاه متوفی پدر یا مادر هم نداشته باشد برادر یا خواهرش از او ارث خواهندبرد.»

«سوم- هرگاه متوفی برادر یا خواهر نداشته‌باشد خواهرمادرش(خاله)از او ارث خواهد برد.»

۱ـ **فورمول** درازمنه‌قدیمه به‌اصولی اطلاق میشده است که باصطلاح امروزی‌بایدآنرا بمنزله‌تصویبنامه‌تلقی کرد ودرواقع بمعنای لغوی‌خوداطلاق‌میشده‌که عبارت‌ازدستور باشد. مترجم

«چهارم - هرگاه متوفی خواهرمادر(خاله) نداشته باشدخواهرپدرش(عمه) ازاو ارث خواهد برد.»

«پنجم - هرگاه متوفی خواهرپدر (عمه) نداشته باشد نزدیکترین اقوام ذکورش ازاو ارث خواهند برد.»

«ششم - در مورد آنهائی که فرزند دارند همواره فرزندان‌ذکورارث‌خواهند برد. وهیچیك ازقسمتهای اراضی **سالیك** بفرزندان اناث نخواهدرسید.»

اگر بمتن این‌قانون دقت شود پنج ماده اولیه‌آن مربوط بکسانی‌است که بدون فرزند میمیرند و ماده ششم مربوط به‌آنهائی‌است که‌بعداز مرگ فرزندانی ازخود باقی میگذارند ونیز از مطالعهٔ این‌قانون این نتیجه بدست میآید که وقتی شخصی‌بدون فرزند میمرده حکم قانون این‌بوده که بازماندگان‌ذکور و اناث‌آن باهم فرق نداشته باشند مگر دربعضی از موارد.

مثلادر ماده اول ودوم قانون مزایای ذکور و اناث از لحاظ میراث بردن متساوی است درموارد سوم وچهارم‌مزایای‌جنس اناث ازلحاظ ارث بردن‌برذکور مسلم است ولی‌درمادهٔ پنجم جنس‌ذکور ازحیث‌بردن ارث مزیت دارد.

اینك باید فهمید برای‌چه قبایل فرانك این قانون عجیب‌را برای کسانیکه بدون فرزند میمردند وضع کردند، علت وضع این قانون را در کتاب **تاسیت**باید جستجو کرد.

تاسیت درکتاب‌خودمیگوید: «نزدقبایل‌ژرمن فرزندان‌خواهردرنظر برادر (دائی‌آنها)خیلی‌عزیزمیبودند وآنها را مثل‌فرزندان خوددوست میداشتند».

بهمین‌جهت پادشاهان اولیه فرانسه که از قبائل فرانك بودند اینهمه خواهر خودراعزیز میداشتند و فرزندان خواهر درنظرشان‌محبوب بود طبیعی است وقتی فرزندان خواهر درنظر دائی ویا خاله‌خودمثل فرزندان‌خودشان‌جلوه کندآنهاهم دائی و یا خاله‌خودرا مثل‌پدر و یامادرخود میدانستند.

امااینکه درقانون مربوط‌بمیراث خواهرمادر برخواهرپدر رجحان‌داده‌شده علت اینموضوع‌را هم بایستی‌در سایررسوم و قوانین فرانکها جستجو کرد.

باینطریق وقتی شوهر زنی‌میمرد وبیوه میشد تحت‌تکفل اقوام شوهر قرار میگرفت ولی‌درعین‌حال که‌تحت‌تکفل اقوام شوهر متوفای خود بود قانون سالیك مقرر میداشت تحت‌تکفل خویشاوندان اناث شوهر متوفی‌هم باشد. علت‌مطلب‌این است که وقتی دختری شوهر کرده وارد خانوادهٔ جدیدی شد با اعضای اناث آن خانواده بیش‌از اعضاء ذکور آن‌مأنوس میشود بنابراین قانون سالیك در این‌مورد عقلائی بوده است.

همچنین وقتی کسی مرتکب قتل میشد و نمیتوانست خون بها را بپردازد. قانون مقرر میداشت آنچه میتواند خود بدهد و بقیه را خویشاوندان او بپردازند.

در این مورد پدر قاتل برای پرداخت خونبها مقدم بود و در صورتی قاتل پدرنداشت بمادر و برادر، درغیراینصورت خواهر مادر(خاله)خونبهاراميپرداختند زیراگفتیم که محبت خاله نسبت بخواهـر زاده بین قبایل فرانك خیلی زیاد بوده است، وچون در مورد پرداخت خونبها خاله نسبت بسایر خویشاوندان مقدم‌بود قانون مقرر میداشت درمورد ارث بردن‌نیز خاله‌حق تقدم داشته باشد.

قانون سالیك مقرر میداشت بعد از خواهر پدر یعنی عمه نزدیکترین خویشاوندذکور حق بردن ارث را داشته باشد ولی اگر این خویشاوندذکوراز لحاظ قرابت دورتر از درجهٔ پنجم بود در اینصورت دیگر ارث نمیبرد و در عوض خویشاوند اناثی که نزدیك‌تر ازاو بود وارث‌میشد و درواقع‌زنی که‌ازلحاظ قرابت دردرجه ششم بود ترجیح داشت، گفته شد اگر متوفی‌دارای‌فرزندانی‌بودبرطبق قوانین سالیك اولاد اناث ازمیراث (زمین‌سالیك) محروم بودند و فقط اولاد ذکور ارث میبردند...

ولی باید دانست قوانین سالیك بدون تمایز دختران‌را ازمیراث‌زمین‌سالیك محروم ننموده بلکه فقط درمواردی‌آنها را محروم کرده که پسران آنها را ازارث محروم کنند و دلائل این موضوع ازاین قرار است:

۱- اینموضوع درخود قانون مصرح است وقانون سالیك بعدازاینکه میگوید دختران از زمین سالیك ارث نمیبرند و فقط پسران ارث خواهند برد قیدی در آن گذارده و اضافه میکند : (یعنی پسرواجد میراث پدرخواهد شد.)

۲- متن قانون سالیك در قوانین **ریپوئر** که طبقه دیگر از فرانکها بودند روشن شده و میگوید دختران وقتی از ارث سالیك محروم میشوند که پسران آنها را محروم نمایند .

۳- قوانین ملل ژرمن همگی بهم‌شبیه و هر یك از آنها مفسر دیگری است زیرا روح قوانین و مبدأ آنها یکی بوده، در قوانین **ساکسون‌ها** که یکی‌دیگر از ملل ژرمن‌میباشند چنین‌میبینیم : پدر ومادرباید میراث خودرابرای پسران‌باقی گذارند نه برای‌دختران ولی اگر فرزندپسر نداشته باشد تمام ارث به دختران تعلق خواهد گرفت .

۴- در فورمولهای قدیمی مواردی وجود که خواسته‌اند‌اختلاف دختر وپسر را حل نمایند و آن مواردی‌است که برطبق‌قوانین سالیك پسرهامیخواهنددختران را از میراث محروم کنند .

۵- در یکی ازفرمولها مصرح است که با وجودنوه ذکورمتوفی‌دخترمیتواند ارث ببرد بنابراین دختر فقط درمقابل‌پسرنمیتوانسته است میراث‌ببرد نه‌درمقابل فرزندان‌ذکور متوفی (ازقبیل نوه ونواده و غیره)

۶- اگردختران برطبق قوانین سالیك‌از میراث زمین محروم بودند در این صورت تاریخ پادشاهان فرانك بکلی مفهوم نمیشد زیرا در این تاریخ کراراً در خصوص تصویب نامه‌هاوقوانین مربوط باموال و اراضی‌زنان صحبت شده‌است.

بعضی از مورخین تصور کرده‌اند که زمین سالیك تیول بوده در صورتیکه چنین نیست ، اراضی سالیك بدلائل پائین تیول نبوده است :

۱- عنوان‌قانون مربوط به میراث زمین‌سالیك است یعنی زمین ملکی .

۲- درآغاز ایجادتیول تیولها موروثی نبود تا بفرزندان برسد.

۳- اگرزمین‌های‌سالیك‌تیول بودچرا بعضی‌ازقانونگزاران رسوم‌فرانکهارا

دائر برمحرومیت دختران از ارث زمین تقبیح مینمایند ؟.. زیرا حتی پسران هم ازتیول ارث نمیبردند تاچه رسد بدختران .

۴ ــ احکام وفرامینی که بعنوان شاهد ذکرمیکنند تاثابت کنند زمین‌سالیك تیول بوده است عکس‌منظور را میرساند ونشان میدهد این‌اراضی‌تیول نبوده بلکه ملك شخصی‌بوده است .

۵ ــ رسم تیول وقتی برقرارشدکه فرانکها اراضی‌وسیعی‌راتصرف کردند و حال آنکه قوانین سالیك قبل ازاینکه فرانکها از ژرمن مهاجـرت نمایند جاری بوده است .

۶ - قانون سالیك نبودکه با محدود کردن میراث زنها رسم تیول را بوجود آوردبلکه ایجاد رسم‌تیول[1] بود که باعث محدودیت میراث زنها شد ومقررات‌قانون سالیك‌رادرمیراث بردن آنها تغییر داد .

بهرحال‌درنتیجه مقررات سالیك بود که‌درفرانسه اولاد ذکور پادشاه بتخت سلطنت می‌نشستند زیرا درقانون **بورگونی** (یکی‌دیگر ازطوایف ژرمن)دختران نمی‌توانستند از اراضی پدر میراث ببرند بنابراین ازحق میراث تاج و تخت نیز محروم شدند ولی در قوانین‌ویزیگوت (یکی دیگر از طوایف ژرمن) دختران میتوانستند با پسران از اراضی پدر ارث ببرند بنابر این زنهـا نیز وارث تاج و تخت شدند .

تـاسیت میگوید طوایف ژرمن‌دارای یك سلسله قوانین عمومی‌ودرعین‌حال یك سلسله قوانین خصوصی بودند وموضوع ارث بردن دختران نظیر پسران‌بین طائفهٔ ویزیگوت یکی از قوانین خصوصی بوده است با این ترتیب ملاحظه میشود

۱ ــ مؤلف درجلددوم روح القوانین راجع‌به تیول‌مفصلاصحبت میکند وهر کجا توضیحی لازم‌بوده دادهشده بااین‌وصف دراینجا لازم‌است توضیح‌دهم تیول‌عبارت از زمین هائی بوده که درقرون وسطی باشرایط معین ومخصوصی ازطرف سلاطین به اشراف و نجبا واگذار میشده و ازطرف صاحبان تیول‌به رعایا واتباع برای استفاده زراعتی‌تفویض میشده. مالکیت تیول‌نسل به نسل انتقال میبافته‌وپیدایش‌تیول‌موجب پیدایش‌بسیاری‌ازقوانین شده است . مترجم

بین ویزیگوت‌ها قانون مدنی میراث مأخذیك قانون سیاسی وراثت تاج و تخت گردید .

فقط در این مورد نیست که قانون مدنی مأخذ سیاسی شده بلکه چون در قوانین سالیك تمام برادر ها بیك میزان ارث میبردند در بین فرانك ها و بورگونی ها برادران از تاج و تخت نیز ارث میبردند منتهی بوسیله قهر وغلبه و طغیان وغیره .

فصل بیست وسوم

گیسوان بلند پادشاهان فرانك

مللی که‌بزراعت رغبت ندارند از تجمل بیخبرند بهمین‌جهت است که **ژرمن‌ها** با کمال سادگی زندگی میکردند و چون از فنون وصنایع مستظرفه برای زیبائی بیخبر بودند تجمل و زیبائی را در طبیعت جستجو مینمودند واگر مقرر بود رئیس یك خانواده یا قبیله دارای علائم مشخصه باشد این‌علائم را نیز از طبیعت اقتباس مینمودند ، باین جهت که مشاهده میکنیم **افسرواکلیل** سلاطین فرانك بورگونی و ویزیگوت گیسوان بلند آنها بوده است .

فصل بیست وچهارم

ازدواج سلاطین فرانك

دریکی از فصول قبل گفته شد دربین مللی که کشت وزرع نمینمایند ازدواج ثباتی ندارد ویك مرد ممکن است چندین زن‌را بحبالهٔ نکاح درآورد ولی بقول تاسیت بین‌تمام ملل‌صحرانشین وگله دار فقط ملل ژرمن بودند که بیك زن اکتفا مینمودند واگر دربین این طوایف کسانی یافت میشدند که چندین زن داشتند که ازلحاظ پشت‌پازدن‌بقانون بلکه ازراه تجمل بوده است بهمین‌جهت سلاطین سلسله‌اول وپادشاهان‌فرانك این همه‌زن‌داشتند وچون‌این

ازدواجهاازلحاظ‌تشریفات جزء تجمل ومزایای سلاطین بودمردم‌هیچ ازآنها تقلید نمینمودند .

فصل بیست وپنجم

شیلدریك

شیلدریك بزرگزاده فرانکی است که بواسطه شهوت رانیش‌اورا تبعید نمودند ، علت این‌امررا باید در رسوم آن‌زمان جستجو کرد .

تاسیت میگوید ازدواج نزد ملل‌ژرمن یك امرمقدسی‌بود و کسانی که‌دنبال اعمال منافی عفت میرفتند بشدت مورد نفرت جامعه بودند و کمتر اتفاق افتاده در بین افراد ملل ژرمن کسی‌باصول واجب‌الرعایه ازدواج خیانت کرده باشد .

علت اخراج شیلدریك همین است ، زیرا درآن موقع که فرانکها بتازگی گل‌را فتح کرده بودند رسوم قدیمه را ازدست نداده وتجمل و مظفریت اخلاقشان را فاسد ننموده بود .

فصل بیست وششم

بلوغ سلاطین فرانك

ملل صحرا نشین و گله دار که اصلاً زراعت نمیکنند کشور و اراضی محدود و معین ندارند و همانطوری که سابقاً گفتیم بین این ملل‌جنگ‌یك‌امرعادی استوآنقدر که‌قوانین جنگ (قوانین بین‌المللی) بین این‌ملل‌رایج میباشدقوانین مدنی رواج ندارد بهمین جهت‌است که پیوسته مسلح می‌باشند .

تاسیت چنین میگوید ژرمن ها همواره مسلح بودند ، هیچیك از معاملات خودرا بدون اینکه مسلح باشند انجام نمیدادند ، نظریات مثبت ومنفی‌خود را در معاملات با اشاره باسلحه ظاهر مینمودند همینکه‌سن‌آنها برای حمل اسلحه اقتضا میکرد درمجمع مخصوصی‌حضور بهم میرساندند ودرآنجا یك‌زوبین‌بآنهاداده میشد وازآن پس معلوم بود که ازسن طفولیت خارج ووارد مرحلهٔ‌جوانی‌شده‌اندازاین

www.ketabha.org

پس دیگر آنها نه‌تنها عضو یك خانواده بودند بلکه یکی از اعضاء جامعهٔ ژرمن محسوب میگردیدند .

یکی ازپادشاهان **استروگوت** (یکی از قبایل ژرمن) میگوید هنگامی که جوجه‌های عقاب بزرگ میشوند و بال و چنگال آنها قوت میگیرد دیگر پدر و مادربآنها غذا نمیدهند و کودکان خود باید درطلب اغذیه بر آیند بنابراین ما نیز بایستی‌جوانان‌را وارد خدمت سپاهیگری بنمائیم که قادر باداره امورخودباشند.

مطابق مقررات قانون **ریپوئر** سن ۱۵سالگی‌سنی‌بود که‌جوانان‌اسلحه‌حمل میکردند و درعین حال بباوغ قانونی میرسیدند کما اینکه وقتی شیلدبردوم پادشاه فرانك ببلوغ قانونی رسید و ازطرف عمویش **گونتران** بلوغ اواعلام گردیدپانزده سال داشت .

و نیز درقانون **ریپوئر** نوشته شده هرگاه یکی‌ازفرانکهای ریپوئر بقتل رسید و فرزندی از خودباقی گذاشت فرزند او نمیتواند قاتل را بمبارزه‌دعوت‌نماید و یا برای دوئل طرف‌دعوت واقع شود مگر اینکه سنش بدپانزده‌سال‌برسدودراین صورت میتواند مبارزه نماید و یا وکیلی برای مبارزه انتخاب کند. بنابراین لازم بود روح وجسم اطفال‌برای محاکمه و یامبارزه رشدکافی داشته‌باشد .

در بین طوائف **بورگونی** هم که اختلافات و دعاوی بوسیله دوئل‌حل‌وفصل میگردید مقرر داشته‌بودند جوان‌قبل ازسن۱۵ سالگی نمیتواند مبارزه نماید.

آگاتیاس مورخ مشهور میگوید : نظر باینکه اسلحه فرانکها سبك بود می‌توانستند درسن۱۵ سالگی اسلحه حمل‌نمایند درهمین‌سن بلوغ آنها اعلام میشد ولی‌بعدها بتدریج اسلحه فرانکها سنگین شد تا درزمان **شارلمانی** که اسلحه‌خیلی سنگین گردید ازآن‌ببعد رعایائی که درتیولها زندگی میکردندوبایستی خدمت سربازی نمایند در سن بیست ویك سالگی بخدمت دعوت میشدند که قابلیت حمل اسلحه را داشته‌باشند .

فصل بیست وهفتم
دنبالهٔ موضوع فصل قبل

گفتیم بین طوائف ژرمن تا وقتی طفل به‌سن پانزده سالگی‌نمیرسید بمجمع‌عمومی‌نمیرفت وعضو جامعهٔ ژرمن محسوب نمیگردید وبهمین جهت فرزندان**کلودومیر** پادشاه **ارلئان** کـه سرزمین **بورگونی** را فتح کرده بود بعد از مرگ‌پدر بجای اوبرگزیده نشدند زیرا سن آنها اقتضای رفتن بمجمع عمومی را نمیکرد . و می‌بایست بعد از وصول بسن پانزده سالگی بتخت بنشینند تا زمان وصول بسن بلوغ جدآنها به رتق وفتق امور اشتغال داشت لیکن برادران کلودومیر که عموی این اطفال بودند کودکان را سر بریدند که مبادا پادشاه شوند و سپس کشورهای موروثی اطفال‌را بین‌خود قسمت کردند .

این‌خیانت درقوانین فرانك تغییراتی داد ومقررشد کودکان شاه بعدازمرگ پدر بسلطنت انتخاب شوند ولو اینکه بسن بلوغ نرسیده‌باشند و برطبق این‌قانون شیلدبر دوم درسن پنجسالگی پادشاه شد چه‌آنکه احتمال داشت عمویش اورابقتل برساند .

ولی شاهی که‌پنج‌سال داشت و قبل از سن بلوغ به‌تخت نشسته‌بود سلطنتش فقط اسمی بود و رسمیت‌نداشت و حتی‌احکام و فرامین هـم بنام شاه‌کوچك صادر نمی گردید .

فصل بیست و هشتم
خلافت نزد ژرمن‌ها[1]

نزدقبایل‌ژرمن اگر کسی میخواست شخص را بفرزندی یا جانشینی خود قبول کند وصول بسن بلوغ و اعطای اسلحه باو دلیل

۱ـ دراینجا مقصود از کلمهٔ خلافت معنای اعم ولغوی‌این کلمه‌است که‌جانشین وانتخاب کردن‌شخصی‌به فرزندی یاجانشینی‌باشد ویکی دیگری‌را خلف‌خودقراردهد لذانبایدمعنی‌اخص آنراکه عنوان رؤساء عرب بوده درنظرگرفت . مترجم

خلافت بود یعنی بااین تشریفات‌شخصی‌را بفرزندی یاجانشینی قبول‌میکردند.

مثلاً وقتی **گونتران** پادشاه فرانك خواست بلوغ‌برادرزادهٔ خود **شیلدبر** را اعلام نماید و اورابفرزندی وجانشینی خود انتخاب کندچنین گفت:« من‌این زوبین را بدست تو میسپارم وعلامت‌آنست که کشورخود رابتوداده‌ام » وآن وقت بطرف مجمع عمومی رونموده و گفت :

«شما بخوبی مشاهده میکنید که برادر زاده و فرزندمن اینك یك مرد شده بنابراین از وی اطاعت کنید. »

تئودوریك پادشاه طوایف **استروگوت** که یکی از طوایف بزرگ ژرمن بود هنگامیکه میخواست پادشاه طوایف **هرول** رابجانشینی‌خود انتخاب نماید بدو چنین نوشت :

« یکی ازرسوم پسندیدهٔ ما اینست که شخص بوسیلهٔ دریافت اسلحه بمقـام جانشینی و خلافت میرسد زیرا فقط‌جوانان شجاع وباهمت‌هستند که‌لیاقت‌فرزندی ما را دارا میباشند و از محاسن بزرگ این عمل‌آنست که وقتی کسی اسلحه‌ئی‌را دریافت داشت هزار بارمرگ را برهتك شرف و بی‌آبروئی‌ترجیح‌میدهدبنابراین برطبق رسوم ملی و نظربا‌ینکه شما اینك مرد شده‌اید ما با فرستادن این سپرها و شمشیرها و اسب‌ها شما را بجانشینی خود انتخاب مینمائیم.»

فصل بیست ونهم

خونریزی پادشاهان فرانك

کلویس نخستین‌رئیس قبیلهٔ فرانکها بودکه فرانکها را برای تسخیر اراضی به‌گل کشانید و چون‌دراینکارسودفراوانی وجود داشت سایر رؤسا هم از او تقلید کـردند لیکن چون کلویس بسپاهیان و اطرافیان خود اراضی بسیار میداد هوا خواهان او زیادتر از سایر رؤسا شدند و رؤسای دیگرچون‌ضعیف‌بودند نتوانستند باکلویس رقابت نمایند .

کلویس میترسید مبادا فرانکها پادشاه دیگری را بجای او انتخاب نمایند

باین‌جهت تمام رقیبان را بقتل‌رسانید و سپس‌رسم کشتن و ازبین بردن رقیبان در خاندان او برقرارشد بطوریکه برادران برعلیه‌برادران وحتی‌پدران برعلیه‌پسران خود سوءقصد مینمودند تا اراضی آنها را تصرف کنند ، گرچه قوانین و مقررات مخصوص سهم‌هریك ازافراد خانوادهٔ‌سلطنتی‌را برقرار مینمود واراضی‌وحکومتهائی را بآنها واگذار میکرد معذلك‌حرص و طمع و ترس وجاه‌طلبی مرتباً این قوانین را بهم میزد .

فصل سی‌ام

مجامع ملی نزد فرانکها

مللی‌که دارای آزادی زیاد میباشند کشت وزرع نمینمایند ، ژرمنها بهمین جهت‌آزادی زیاد داشتند . تاسیت میگوید : ژرمنها بزمامداران خود قدرت نامحدود نمیدادند . سزار میگوید : در زمان صلح ژرمنها دارای رؤساء و زمامداران همیشگی و عمومی نبودند بلکه در هر یك از مناطق زمامداران مخصوصی وجود داشت که فقط درهمان‌منطقه اجرای عدالت میکرد .

بواسطهٔ نداشتن زمامداران دائمی فرانکها قبل از آمدن بفرانسه در خاك ژرمن پادشاه نداشتند و این موضوع را **گرگواردوتور** مورخ، خیلی خوب ثابت میکند .

تاسیت میگوید : ژرمنها دارای مجامع عمومی بودند ومسائل مهمه دراین مجامع مطرح میگردید و وقتی عموم ملت از آن اطلاع حاصل میکردند آنوقت آن موضوع را نزد رؤساء میبردند . باز در جای دیگر تاسیت میگوید : جنایات آدم‌کشی نیز ممکن بود در مجامع عمومی مطرح شود ، فرانکها این رسم رابعد از فتوحات خودنیز حفظ نمودند و اشراف بزرگ در این مجامع تحت محاکمه قرار میگرفتند .

www.ketabha.org

فصل سی و یکم

قدرت کشیشان در طی سلطنت

سلسلهٔ اول پادشاهان فرانک

نزد ملل چادر نشین و گله‌دار روحانیان دارای قدرت زیاد هستند زیرا مردم بخرافات و موهومات ایمان دارند و چون ظاهراً اعمال آنها بموجب الهام و مقررات آسمانی است و پیشوای مذهبی هستند بیشتر در مردم نفوذ پیدا میکنند.

روحانیان در بین ملل ژرمن قدرت بسیار داشتند و حتی وظیفهٔ حفظ انتظام مجامع عمومی بعهدهٔ آنها بود.

هیچکس جز روحانیان نمیتوانست امر مجازات صادر نماید و تنبیه بکند و دست محکوم را ببندد و اورا بزند.

در موقع جنگ هم کشیشان حضور داشتند.

بنابراین وقتی فرانکها در فرانسه سلطنت تشکیل دادند در طی سلطنت اولین سلسله سلاطین فرانک کشیشها آن‌همه قدرت داشتند و حکم مجازات صادر میکردند و در مجامع ملی حضور مییافتند و با نفوذ خود تصمیمات شاه را تغییر میدادند و در سایهٔ این نفوذ آنهمه صاحب مال و منال شدند.

کتاب نوزدهم

قوانین و ارتباط آنها با روحیات و اخلاق و رسوم و آداب ملت

فصل اول

موضوع این کتاب[1]

موضوع کتاب نوزدهم روح‌القوانین خیلی مبسوط است و بهمین‌جهت در مباحث مختلف این کتاب توجه من زیادتر بانتظام مباحث آنست نه‌بخود آنها و در بین مباحث مختلف و متنوع این کتاب سعی میکنم راهی برای خود باز کرده و جلو بروم.

آیا هیچ‌در جنگل انبوهی راه پیمائی کرده ودرصدد یافتن راه‌بر آمده‌اید؟.. اگر اینکار را کرده‌باشید منظور مرا خواهید فهمید.

فصل دوم

برای اینکه قانون بخوبی وضع وبموقع اجرا گذاشته شود بهتر آنست روحیات مردم برای قبول آن قانون آماده باشد

ملل ژرمن کسانی بودند که دعاوی بزرگ را در مجامع ملی خود مطرح میکردند و بهمین

۱ـ این کتاب با کتاب بیست و نهم تماس‌مستقیم دارد زیرا در اینجا ارتباط قوانین با روحیات و اخلاق و آداب و رسوم بیان‌گردیده و درآنجا راجع بطرز تدوین قوانین بحث شده‌که میبایستی با کلیهٔ اصول و اخلاق و آداب ورسوم و عادات وآب و هوا ومذهب در هر کشوری تطبیق‌نماید خوانندگان درموقع مطالعه این کتاب بهتر است بلافاصله کتاب بیست و نهم رامطالعه کنند. مترجم

جهت ایجاد یك دادگاه مخصوصی برای طرح دعاوی مثل دادگاههای رم در نظرشان خیلی عجیب جلوه میکرد وروحیهٔ آنها برای قبول این دادگاهها حاضر نبود .

وقتیکه **ژوستینین** امپراطور روم صغری دادگاه مخصوصی را در قبیلهٔ **لاذ** تشکیل داد تا مرتکبین قتل پادشاه آن ملت را محاکمه نماید ژرمنها بقدری از این کار نفرت پیدا کردند که آن را یك کار وحشیانه پنداشتند زیرا روحیه آنها برای قبول آن مهیا نبود .

میترادات پادشاه اشکانی که نزد رومیها زندگی میکرد از فورمالیته و تشریفات محاکمات رومی تعجب مینمود زیراروحیهٔ این شاهزاده اشکانی برای قبول آن تشریفات در محاکمه حاضر نبود همین شاهزاده وقتی نزد **پارتها** یعنی ملت خود برگشت رفتار او موجب حیرت وحتی نفرت آنها شد زیرا او نزد رومیها بسر برده و باخلاق دموکراسی روم عادت کرده بود و میخواست در بین ملت خویش همانطور رفتار نماید ولی پارتها از این پادشاه دموکرات بدشان میآمد و او را ملالت میکردند چرا بدون قید و بند و تشریفات مردم را نزدخود میپذیرد زیرا آزادی در نظر پارتها امری غیرعادی بود و نمیتوانستند آنرا تحمل نمایند . آری گاهی اوقات هوای صاف برای ریهٔ کسانیکه در امکنهٔ باطلاقی بسر برده‌اند زیان بخش است .

در سال ۱۵۹۶ میلادی یك ایتالیائی موسوم به **بالبی** بجهانگردی پرداخت و در مشرق زمین نزد پادشاه قبیلهٔ **پگو** واقع در جزایر ملوك رفت ، این پادشاه وقتی که از او شنید در جمهوری ونیز شاه وجود ندارد بطوری از شدت حیرت خنده‌اش گرفت که بسرفه‌افتاد و نزدیك بود خفه شود .

آیا میتوان بچنین ملتی پیشنهاد نمود که حکومت دموکراسی و جمهوری داشته باشد ؟

فصل سوم

استبداد و ظلم

ظلم و استبداد بر دو قسم است :

اول ، ظلم و استبداد حقیقی ، و آن ناشی ازاعمال حکومتی است که بمردم زور بگوید و اموال آنها را ضبط کند و مردم را از روی هوا و هوس حبس وزجر و تبعید نماید .

دوم ، استبداد فکری یا معنوی و آن عبارت از این است که دولت رسوم و مقرراتی وضع نماید که درنظرمردم عجیب و غریب وغیرعادی بیاید و باذوق مردم موافقت نکند .

دیون مورخ رومی میگوید : **اگوست** امپراطور روم میخواست خود را بنام **رمولوس** که بانی روم بود بنامد ولی از بیم اینکه مبادا اینموضوع در نظر مردم ناپسند آید ازاینکارصرفنظر کرد .

رومیهای اولیه بهیچوجه خواهان پادشاه نبودند، گرچه سزار و اگوست و هیئت مدیرهٔ سه نفری پادشاه حقیقی محسوب میشدند و حتی تاریخ نام او گوست را بعنوان امپراطور ضبط کرده معذلك زندگی عمومی و خصوصی آنها بهیچوجه تشریفات نداشت وشبیه بزندگی سلاطین نبود زیرا ملت روم تشریفات سلطنتی را دوست نمیداشت .

بازهم دیون‌میگوید: او گوست قوانین سختی وضع کرده بود که موجب‌عدم رضایت ملت گردید ولی همینکه دستور داد**پیلاد** آرتیست تآتر را که **تبعید** شده‌بود بروم بازگردانند عدم رضایت عمومی از بین رفت .

روحیهٔ ملت روم چنین بود ، تبعید یك آرتیست مثل تحمل قوانین سخت در نظرشان ظالمانه جلوه میکند .

فصل چهارم

روحیهٔ عمومی ملت

عواملی که بر انسان حکومت میکند عبارت است از :
آب وهوا ، مذهب، سرمشقهای گذشته ، اخلاق ، آداب و رسوم، اصول حکومت.
مجموع این عوامل روحیه عمومی ملت را تشکیل میدهد و بهر نسبت که یکی از این‌عوامل بر دیگران بچربد وقوت پیدا کندعوامل دیگر جاخالی میکنندوعقب میروند.

در میان ملل وحشی عواملی که بیش‌ازهمه‌قوت دارد آب وهوا و طبیعت است در بین ملت چین رسوم و آداب آنقدر نیرومند است که میتوان گفت رسوم و آداب است که بچینی‌ها حکومت مینماید .

در کشور ژاپن قوانین دارای قوت بسیار است و حاکم مطلق میباشد ، در ازمنهٔ گذشته بین ملت **اسپارت** اخلاق قوت واهمیتی بسزا داشت بطوریکه‌اخلاق بآن ملت فرمانروائی مینموده است ، در روم باستانی آنچه واجد اهمیت بوداصول حکومت و اخلاق و آزمایش گذشتگان بوده است .

فصل پنجم

باید دقت کرد روحیه‌خوب‌ملتی‌را تغییر نداد

هر گاه در جهان ملتی باشد که صفات و شرایط ذیل‌را داشته باشد :
خوش‌مشرب و اجتماعی ، دارای قلب‌باز ،خوش خوراك ، عاشق زندگی ، با سلیقه ، صاف و ساده (بطوریکه مکنون قلب خود رابدون اشکال بدیگران‌ابراز کند)، چست وچابك، دلچسب، ودر عین حال گاهی از اوقات بی‌احتیاط و گاهی بی‌ملاحظه ، دارای همت و جرأت وجوانمردی وصداقت ، عـلاقمند به شرافت و آبرو .

قانونگزاران این ملت بوسیلهٔ وضع قوانین نباید در صدد تغییر آداب و رسوم و احیاناً هوا وهوس این ملت بر آیند زیرا اگر جلو هوسهای چنین ملتی

را بگیرند به‌صفات عالیه آن لطمه خواهند زد و خصائـل خوب او را از بین خواهند برد .

در بین این ملت ممکن است قوانینی برای جلوگیری از آزادی زنها و هوس و تجمل پرستی آنها وضع کرد ولی این جلوگیری سلیقه و حسن مشرب آن ملت را از بین می‌برد و به‌ادب و احترامی که بین‌آن ملت رایج است لطمه میزند .

قانونگزار همواره باید روحیهٔ عمومی ملت را مورد توجه قرار دهد مگر درمواردیکه با اصول دولت مخالفت داشته باشد .

وقتیکه قانونگزار روحیهٔ عمومی ملت را در نظر گرفت وقوانین را وضع کرد ملت بامیل ورغبت از آنهامتابعت مینماید زیرا انسان‌وقتی کاری‌را بطیب‌خاطر انجام داد خوب انجام میدهد.

مقنن اگر برای ملتی که ذاتاً خوش مشرب و زندگی دوست است قوانینی وضع کند که آن ملت را خونسرد وبانخوت ومتکبر بار بیاورد هیچگونه استفادهٔ مادی ومعنوی نخواهد کرد .

ملتی که درضمن کار و کندن‌سنگهای بزرگ‌از کوه آوازمیخواند باید گذاشت آوازخود را بخواند و کارهای جدی را باشوخی ومزاح انجام دهد .

فصل ششم

نباید همه چیز را اصلاح کرد

یکی از ظرفای ملتی که دارای همان صفات وشرایط مذکور درفصل گذشته است میگفت: بما کار نداشته باشیدومارابحال خودمان واگذارید طبیعت همه چیزرا اصلاح میکند .

ظریف موصوف میگفت : «گرچه طبیعت بما تهور داده که این تهورممکن است باعث بی‌احتیاطی‌های بزرگ شود ولی درعین حال تهور وحـدت و شدت ما بوسیلهٔ ادب واحترامی که در ما هست تعدیل گردیده و همین ادب و احترام ما را

با سلیقه کرده و سبب شده خواهان مد باشیم و یك رشته بازرگانی بزرگی باین وسیله بوجود آوریم و تمام ملل اروپا البسه واشیاء تجملی ما را به بهای خوب خریداری نمایند.»

باید ما را بحال خود گذارند ودرصدد رفع معایب کوچك بر نیایند که مبادا خصائل بزرگ ما را از بین ببرند.

فصل هفتم

آتنیها واسپارتیها

باز هم ظریف مزبور میگفت: آتنیها ملتی بودند که تا اندازه‌ئی بما(فرانسه) شباهت داشتند وکارهای خود را باروی خوش و نشاط انجام میدادند و بدشان نمیآمد که وکیل سنا پشت تریبون مجلس احیاناً شوخی کند و مطالب جدی را بامزاح بیامیزد و برعکس ملت **اسپارت** ملتی خونسرد وجدی و متین بود وهیچ اعتنائی بشوخی ومزاح نداشت...

اگر برای اسپارتیها وسائل تفریح وخوشگذرانی تهیه میکردند که آنها را بخندانند هیچ نتیجه نمیگرفتند وهمچنین اگر برای آتنیها موعظه وپندمیخواندند و آنها را بمتانت وخونسردی ترغیب مینمودند بیفایده بود.

فصل هشتم

تأثیر اخلاق اجتماعی

بهر نسبتی که ملل با یکدیگر آمیزش نمایند بهمان نسبت زیادتر خوی آنها تغییر میکند زیرا بهتر میتوانند خصوصیات زندگی دیگران را مشاهده نمایند برای اینکه انسان مشخصات زندگی دیگران را بهتر میبیند، وقتی ملتی باملت دیگر آمیزش کرد نشان میدهد مایل است تغییر نماید.

معاشرت با زنان گرچه مفسد اخلاق است لیکن درعوض سلیقه را خوب و لطیف میکند و انسان برای اینکه جلب توجه دیگران را بکند متوسل بزینت

میشود مد لباس را تغییر میدهد و بتدریج مدلباس اهمیت زیادی پیدا می کند و با اینکه دربدو امر جز بازیچه چیزی نبوده در پایان یکی ازفروع بزرگ تجارت میگردد.

فصل نهم

مباهات ونخوت ملل

همان اندازه که مباهات برای ملتی خوب است بهمان نسبت غرور زیان دارد زیرا درسایهٔ مباهات مزایای بسیار نصیب ملل جهان میگردد وسعی مینمایند صنایع وفنون وتجمل خودرا زیاد کنند ولی نخوت برای ملل مختلف دارای مقررات زیادی است وبالنتیجه ملت را تنبل و خود پسند وبیکار و لاابالی وبی‌رحم وخونخوار بار میآورد.

یکنفر اسپانیولی چون دارای نخوت است کار نمیکند زیرا یکی از نتایج مستقیم نخوت کار نکردن و تنبلی است ولی یکنفر فرانسوی چون دارای مباهات میباشد بهتر از دیگران کار می کند و سلیقهٔ خود را بسایرین نشان میدهد، ملل تنبل عموماً متین هستند زیرا آنهائی که کار نمی کنند جنب وجوش وفعالیت را اینوع جلفی وسبکی میدانند. مثلا ملت **آشیم** واقع در آسیا دارای نخوت و تنبل میباشند ودربین افراد ملت آنهائی که غلام ندارند غلامان را کرایه می کنند ولو برای حمل اندکی برنج باشد زیرا تصورمینمایند اگرخودشان خوراك خویش را حمل کنند از شأن آنها کاسته خواهد شد.

زنان هندوستانی فرا گرفتن سواد را ننگ میدانند و میگویند خواندن و نوشتن کارغلامان است که باید درمعابد اوراد وادعیه بخوانند.

دربعضی ازملل هندوستان زنان پشم وپنبه نمیریسند ودربعضی از ملل دیگر سبد وزنبیل نمیبافند ودربعضی ازمناطق زنان ازآوردن آب ازچشمه ننگ دارند ولی چون خصائل اخلاقی برحسب اقتضای آب وهواوترکیب باخصائل دیگر فرق میکند گاهی ازاوقات نخوت نتایج نیکو میدهد مثلا نخوت رومیها چون باصفات جاه‌طلبی

وجهانگیری توأم شده بود نتایج درخشانی داد که از آن مطلع هستیم .

فصل دهم

خصائل اسپانیولیها وچینیها

صفات ملل عالم مخلوطی از خوبیها و بدیهاست بعضی اوقات ازاین اختلاط نتایج نیکو بدست میآید وزمانی آثار بسیار بد از آن حاصل میشودبدون اینکه مردم متوجه‌علل وجهات آن‌بشوند. مثلااسپانیولیها ملتی‌هستند خیلی خوش عقیده وامانت داری آنها درتمام اعصار معروف بوده وغالباً مرگ را برافشای اسرار دیگران ترجیح میداده‌اند، هم اکنون تمام بازرگانانی که با **کادیکس** (یکی از بنادر اسپانیا) معامله مینمایند پولهای خود را به تجار اسپانیا میسپارند وهنوز شنیده نشده که ازاینکارپشیمان شوند[1] ولی این‌خصلت بسیار عالی که‌باتنبلی‌اسپانیولیها آمیختندشد نتیجهٔ بدی‌داد، وآن اینست که دست‌اسپانیولیها ازتجارت کوتاه نموده وملل‌اروپا درمقابل چشم‌آنان‌تمام تجارت‌آن کشور رابخود اختصاص‌داده‌اند ولی‌برعکس چینی‌ها دارای فعالیت بازرگانی فوق‌العاده‌ئی‌میباشند اما چون بواسطه مقتضیات‌آب وهوا عمر آنها کوتاه است میخواهند از ساعات عمر خود حد اعلای استفاده را بنمایند تاجائیکه هیچ ملتی جرئت نمیکند با آنها داد و ستد نماید .

همین‌فعالیت زیادسبب شده که چینیهاتجارت ژاپون رابخود اختصاص‌داده‌اند تاحدی که هیچ بازرگان غیرچینی جرئت ندارد برای تجارت بژاپون برود[2].

۱ــ صفت‌امانت درایرانیان قدیم بمنتها درجهٔ کمال بوده وبطوریکه معروف است امین درمقابل ودایعی‌که باوسپرده میشده یك‌موازسبیل‌خود بگرومیداده وامانت دهنده میپذیرفته واعتمادآن به‌امین تااین حد بوده است .

۲ــ این موضوع ازاواخر قرن نوزدهم ببعد معکوس شده ودراثر ترقی صنعت وتجارت ژاپن تجارت چین رابخود اختصاص داده وبلکه درنتیجه جنگهای متواترقسمت‌های مهمی از چین را اشغال کرده‌بود ولی‌دراثرجنگ جهانی‌دوم‌که منجر بشکست ژاپن‌گردید وتغییررژیم درچین معلوم نیست‌تجارت بین این‌دوکشور چه‌صورتی پیداکرده‌آنچه مسلم‌است تجارت ژاپن درآسیا رواج یافته . مترجم

فصل یازدهم

نتیجه

خوانندگان نباید تصور نمایند من با اظهاراتی که کردم میخواهم‌خوبی وبدی را مخلوط نمایم و بین نیك وبد تفاوت نگذارم ، نهخدا نخواسته باشد که من چنین‌خیالی کرده باشم. بلکه مقصود من این بود که بگویم ملل دنیا چندنوع عیب‌دارند نبایدآنها را باهم اشتباه نمود. مثلاعیب سیاسی غیرازعیب اخلاقی وعیب اخلاقی غیر از عیب سیاسی آنهاست، بر قانون‌گزاران فرض است هنگام تدوین قوانین رعایت این نکات را بنمایند تا قانون با طبایع مردم تطبیق و از آن نتیجهٔ مطلوب گرفته شود .

فصل دوازدهم

رسوم واخلاق در کشورهای استبدادی

یکی ازاصول‌مسلم اینست که هرگزنباید اخلاق و رسوم‌وآداب ملت‌را در کشورهای استبدادی تغییر داد زیرا بلافاصله تولید شورش انقلاب مینماید چه آنکه در کشور های استبدادی قانون بمعنای حقیقی خود موجود نیست و آنچه وجود دارد همانا رسوم و آداب است وقتی‌رسوم واخلاق‌و آداب ازبین‌برود مثل‌اینست که همه‌چیز ازبین رفته‌است.

باید باین‌نکته‌توجه‌نمود که رسوم واخلاق و آداب بیش‌ازقانون درمغزمردم جامیگیرد، زیرا رسوم و آداب واخلاق ذاتی‌وفطری است وحال‌آنکه قانون ذاتی وفطری نیست ومقرراتی‌است که ممکن‌است هرلحظه تغییر نماید وچون قانون‌ناشی ازفکرعده معدود وموقتی‌است اگرقانون را ازبین ببرند فکر وارادهٔ یك یا چند نفر را ازبین برده‌اند ولی اگررسوم وآداب را ازبین ببرند روحیهٔ ملتی‌را ازبین برده‌اند اینست که بشدت تولید عکس‌العمل بدی مینماید .

درکشورهای استبدادی روابط بین‌بزرگترو کوچکترورئیس ومرئوس‌نظیر

کشورهای دموکراسی آزاد ودامنه‌دار نیست وبهمین جهت رسوم وآداب‌دراینگونه کشورها وضع‌ثابتی‌داردومثل کشورهای‌دموکراسی بواسطه کثرت معاشرت وتماس طبقات‌مختلف‌مردم‌بایکدیگر تغییر نمیکنند بنابراین‌زمامداران کشورهای استبدادی باید کسانی باشند که وضع ورفتار آنها بارسوم وآداب وشعائرعمومی‌منافات نداشته وبادوق وسلیقه مردم مخالف نباشد .

درکشورهای استبدادی چون‌زنها عادةً درحجاب ویا مقید هستندو آزادانه بامرد معاشرت نمی‌نمایند به تغییر آداب ورسوم کمك نمیکنند ولی در کشورهای دموکراسی چون زنها بامردها آمیزش میکنند وذاتاً هم میخواهند محبوب واقع شوند وبرای این منظور جلوه گری مینمایند دائماً آداب ورسوم را تغییرمیدهند.

فصل سیزدهم

آداب ورسوم درچین

درکشور چین آداب ورسوم تغییر نمینماید نه‌تنها زنها دور از مردها زندگی میکنند بلکه درآن کشور آداب ورسوم را نظیراصول اخلاقی درمدارس بنوآموزان میآموزند وبهمین جهت وقتی شما باشخصی برخورد کردید ازطرز سلام و تعارف او استنباط مینمائید که آیا باسواد است یانه، آداب ورسومی که استادان درآموزشگاهها بشاگردان میآموزندنظیر نقش‌برسنگ باقی میماند وتغییر نمیکند .

فصل‌چهاردهم

طرزتغییردادن آداب ورسوم دربین یك ملت

درفصل قبل

گفتیم فرق بین‌قانون وآداب و رسوم اینست که قانون ، اساس و شالوده‌ایست که قانونگزار میگذارد در صورتیکه رسوم و آداب ، اساسی است که از طرف عموم افراد ملت گذاشته میشود بنابر این اگر بخواهند آداب و رسوم ملتی را تغییر بدهند نباید از طریق وضع قانون آنرا تغییر داد زیرا درانظار ملت خیلی ظالمانه

جلوه خواهد کرد بهتر این است که برای تغییر و رسوم وآداب بوسائل دیگر متوسل گردند .

وقتیکه یك‌زمامدار میخواهد درکشورخود اصلاحاتی نماید باید اصلاحات قانونی‌را بوسیلهٔ‌قانون انجام دهد واصلاحات ورسوم وآداب مردم را بوسیلهٔ‌آداب ورسوم جدیدی برقرار کند ولی‌اگر بخواهد رسوم وآداب مردم را بوسیلهٔ قانون اصلاح کند این‌کاربسیار بدی است .

مثلا درروسیه قانونی وضع‌شد دائربراینکه مردم‌باید ریش‌های بلند خودرا بتراشند و جامه‌های خود را کوتاه کنند ، این قانون درنظر روسها خیلی ظالمانه جلوه کردبخصوص آنکه **پطرکبیر** درمدخل‌شهرها پاسبان گذاشته‌بود تاهرکه وارد شهرمیشود جامه‌اش‌تازانوقطع نمایند و کوتاه کنند وحتی‌پطرکبیر برای کسانی که ریش‌خودرا نمیتراشیدند مجازات وضع کرده بود [1].

مجازات را باید زمانی وضع کرد که موضوع جلوگیری از جرم در بین باشد برای تغییر دادن آداب و رسوم بهترین وسیله همانا ارائه سر مشق و نمونه است .

روسهانظر باینکه دراندك مدتی‌درجرگهٔ دول متمدن درآمدند ثابت‌کردند استعداد زیادی برای اخذ تمدن اروپائی دارند وبنابراین لزومی نداشت پطرکبیر برای متمدن کردن آنها متوسل بوسائل دشوار شود بلکه ممکن بود با ملایمت اینمنظور را حاصل نماید .

حتی‌خود پطرکبیرهم متوجه شدکه باوسایل ملایمتر و نرمتر منظور بهتر حاصل‌خواهدگردید بهمین طریق زنان روسیه راآزاد کرد زنهای روسیه هرگز

۱ــ درموقعی که اقدام به‌تغییروآداب ورسوم مخصوصا تغییرلباس‌و کلاه‌درایران‌نمودند همین‌اشتباه‌را کردندو برای‌این کارقانون‌وضع‌نمودند وحتی‌جهت متخلفین‌مجازات تعیین کردند . حکومت وقت‌برای‌اجرای‌این‌منظوردستورمیداد مردانی که لباس‌یا کلاه‌خودراعوض‌نکرده‌اندبه ادارات‌دولتی‌ومؤسسات‌عمومی‌و به کافه ورستوران‌واتوبوس‌وغیره راه‌ندهند. این‌عمل با نفرت‌شدید عامه‌مواجه گردید واثرات‌بسیاروخیم‌وبدی‌از آن‌ظاهرگشت‌درنتیجه‌تغییر کلاه‌قدیمی‌ایران به کلاه های‌بین‌المللی‌درمشهدغائله‌ای برپاشد که منجربشورش‌وطغیان وبالنتیجه قتل‌عده‌زیادی‌از مردم گردیدبنابراین‌نظریه مؤلف‌عملا ثابت‌شده که درموقع‌تغییرعادت‌شدت‌وفشارنتایج بسیار سوئی‌در بردارد . مترجم

بامردها آمیزش نمیکردند وهمواره درخانه محبوس وحکم بندگان را داشتندپطر کبیر بوسیله خانمهای درباری زنها را بدربار دعوت کرد و برای آنها پارچه‌های ظریف فرستاده وخیاطهای آلمانی را مأمورنمود لباسهای قشنگ برای‌زنها بدوزند طولی‌نکشید که زنها روی اصل‌رقابت وجلوه گری همه به البسه اروپائی ملبس‌شده و آزادانه بامردها آمیزش نمودند وپطر کبیر دراصلاحات اجتماعی نتایجی گرفت که حتی خود اوهم انتظار آنرا نداشت .

یکی‌ازعواملی که بتغییر زندگی‌اجتماعی روسیه کمك کرد این‌بود که رسوم و آداب قدیم روسیه باآب‌وهوای آنجا اختلاف داشت . این رسوم و آداب ازطرف ملل مختلفی که بروسیه هجوم آورده بودند بآنکشور آورده شده بود و همینکه پطر کبیر درصدد اصلاحات بر آمد چون مقررات اجتماعی او باآب وهوای‌محلی بهترجور میآمد مردم از آنها استقبال نمودند. روسیه کشوری بود اروپائی و پطر کبیرهم میخواست زندگی اجتماعی اروپا را در آن کشور برقرار نماید ، لذا برای حصول منظور احتیاجی بـه فشار نداشت و همان نشان دادن آداب و رسوم اروپائی باکمك آب و هوا کفایت مینمود که مردم روسیه وارد شاهراه‌تمدن شوند.

باید دانست که ملل‌جهان عموماً بآداب ورسوم خود علاقمند هستند واگر بخواهید اجباراً آداب و رسوم آنها را تغییر بدهید باعث آزار و بدبختی آنها خواهید شد . بهترین راه تغییر و رسوم و آداب اینست که خودملت را وادار بترك رسوم و آداب کهنه بنمائید واین‌کار از راه تشویق وارائه سرمشق‌عملی کنید بطور کلی مجازات فقط باید هنگام لزوم یعنی در قبال جنایات و برای جلوگیری از آنها وضع شود . قانونگزار صرفاً نباید قانون را وسیله نشان دادن حکم و قدرت خویش بداند و باید متوجه باشد قانون و موارد اجرای آن با هم مناسبت داشته باشد .

فصل پانزدهم

نفوذ اصول‌خانوادگی درسیاست‌دولت

.... شك نیست آزاد شدن زنهای روسیه دراسلوب حکومت‌آن کشور تأثیرخواهد نمود وهمانطور که استبداد زمامداران روسیه با اسارت زنها وابستگی داشت آزادی زنها نیز از فشار استبداد میکاهدو روح‌آزادی را در آن کشور میدمد[1].

فصل شانزدهم

بعضی ازقانونگزاران رسوم وآداب

واخلاق و قوانین را باهم اشتباه میکنند

رسوم و آداب عبارت‌از: چیزهائی‌است که قانون وضع نکرده یعنی نتوانسته یانخواسته است وضع کند .

فرق‌بین قانون وعادت این است که قانون برای افراد یك ملت وضع‌میشود ولی رسوم و آداب مربوط بافراد بشراست . . .

قانون اعمال انسان را از لحاظ اینکه عضو یك ملت است تحت قاعده در می‌آورد ولی آداب ورسوم اعمال انسان از لحاظ اینکه انسانیت‌را داراست منظم مینماید .

اخلاق و آداب ورسوم هم بایکدیگرفرق دارند باینطریق که اخلاق‌مربوط بباطن و آداب ورسوم مربوط بظاهر است... اخلاق باطن انسان را تصفیه میکند وآداب و رسوم ظاهررا حفظ مینماید لیکن گاهی از اوقات در یك کشوراخلاق و

۱ــ امروز تجربه ثابت میکند که تاچه‌اندازه اظهار این نظریه واین فکردرست بوده است زیرا تغییراتی که در حکومت روسیه بوجودآمد و استبداد شدید را به‌آزادی مفرط و حکومت شوروی تبدیل نمود درنتیجه تغییرآداب و رسوم وآزاد شدن زنها وتطبیق قوانین‌با مقتضیات‌آب وهوای‌آن‌کشوربوده امامتأسفانه رفته رفته‌آزادی بحد اعلی‌رسید ونتیجه معکوس داد و آزادی عموم فدای آزادی یك عدهٔ بخصوص‌گردیده و استبداد مدهشی بوجود آورد که میتوان‌آنرا استبداد سرخ نامید . مترجم

آداب ورسوم قوانین باهم مخلوط میشود، **لیکورك** مقنن **اسپارت** برای اخلاق و قوانین و رسوم و آداب مقررات واحدی نوشت ، قانون‌گزاران چین‌هم همین‌کار را کردند .

ولی نباید تعجب کرد که قانونگزاران اسپارت وچین چرا چند چیز را با هم‌مخلوط کردند زیرابطوری که ذیلاً توضیح‌میدهیم اخلاق‌قانون راقوت می‌بخشد وآداب ورسوم اخلاق‌را تقویت مینمایند. مثلاًمنظورقانونگزاران چین این بود که ملت آنها آسوده وراحت زندگی‌نمایند وباینجهت لازم دانستند مردم خیلی‌بیکدیگر احترام بگذارند وهریك ازافراد احساس‌نمایند که مدیون دیگری میباشند وباین جهت‌آداب و رسوم ونزاکت را خیلی توسعه دادند .

درچین روستائیان باتشریفات و طمطراق مخصوصی باهم برخورد مینمایند ، این تشریفات کمك بزرگی بملایمت اخلاق‌آنها کرده و خشونت را از بین برده چه‌آنکه خشونت ناشی‌ازاخلاق وخوی تنداست ولی‌برعکس تواضع باعث ملایمت انسان میگردد .

باید دانست تواضع از ادب بالاتراست زیرا ادب ممکن است دربسیاری از موارد سبب کبرونخوت دیگران شود ودیگران که شما رادرقبال خود خیلی‌مؤدب دیدند بخویش ببالند ولی تواضع سبب خواهد شد که خود ما خوی تند خود را سرکوبی کنیم ، بالاخره تواضع عبارت از یك ترمزی است که ازسرکشی افراد نسبت بهم جلوگیری مینماید .

اما لیکورك مقنن اسپارتی هنگامی که قوانین خودرا وضع کرد و مقررات اخلاق وآداب ورسوم رامخلوط نمود هیچ توجهی‌بتواضع نداشت زیرا اونمیخواست ملت خود را ملایم باربیاورد بلکه میخواست آنها را ملتی تند و جنگجو پرورش دهد ولی اگربتواضع توجهی‌نداشت درعوض توجه مخصوصی بسایر اصول‌اخلاقی مبذول نمودتا افرادملت‌جنگجو وخشن بتوانند بین خودشان زندگی کنند ورعایت آداب ورسوم را بنمایند .

فصل هفدهم

وضع مخصوص چین

قانونگزاران چین ازلحاظ اختلاط رسوم وآداب وقوانین‌یکقدم جلوتر گذاشتند ومذهب را هم بااینها مخلوط وبالنتیجه درچین‌چهار عامل بزرگ که برانسان حکومت میکند باهم مخلوط ویکی شد .

این چهارعامل عبارت بودند ازمذهب، قوانین، اخلاق، آداب و رسوم .

قوانینی که با اختلاط این چهار عامل بوجودآمد باصطلاح ما نام‌شعائر را برآن نهادند وبراثر اجرای دقیق این شعائر بالاخره حکومت چین موفق شد و کشورچین قرین‌آرامش وانتظام گردید .

کودکان چینی‌تمام‌دورهٔ جوانی خودرا صرف فراگرفتن این‌شعائرمینمودند وپس‌از آن درتمام مدت عمر آنهارابکارمی‌بستند، ادباء وطبقهٔ منورالفکر این‌شعائر را بجوانان میآموختند ، قضات‌آنرا بموقع اجرا می‌گذاشتند، روحانیان در مقام تبلیغ‌آنها برمیآمدند. چون این شعائرحاوی جزئیات و کلیات زندگی بود وقتی خوب اجرا شد انتظام حکومت چین تأمین گردید .

دو چیز سبب شد این شعائر در روح ملت چین جایگزین گردد ، نخست رسم‌الخط چین که بسیار مشکل است وکودکان و جوانان را وادار مینماید مدت زیادی از عمر خود را صرف آموختن رسم‌الخط بنمایند و جز بمحیط بهیچ چیز توجه نداشته باشند تا بتوانند شعائر راکه درکتابها نوشته شده است فراگیرند دیگر اینکه شعائر چینی یك سلسله اصول نظری و معنوی نبود که فراگرفتن‌آن دشوار باشد بلکه اصولی‌ساده وظاهری بود که هرکس میتوانست باکمال سهولت فراگیرد .

درگذشته زمامدارانی‌بودند که میخواستند از راه مجازاتهای سخت وشکنجه اخلاق حسنه را برقرار نمایند غافل‌ازاینکه اخلاق حسنه از راه مجازات وشکنجه برقرار نمیشود زیرا صحیح است شکنجه یکی دونفرراکه ازاصول اخلاقی‌تخطی

کرده‌اند مجازات مینماید ولی اگر ملتی اخلاق حسنه را ازدست داده باشد آنوقت چه خواهد شد؟ بدیهی است اگر شکنجه بتواند جلو یکی دو نفر را بگیرد قادر نیست اخلاق مذموم یک ملت بزرگ را اصلاح کند.

ایست که وقتی چینی‌ها شعائر را رها کردند و اخلاق حسنه ازبین رفت متوسل بمجازاتهای سخت شدند از آن پس شورشهای بزرگ در چین ایجاد گردید.

فصل هیجدهم

نتیجه فصل قبل

...... از آنچه در فصل قبل گفتیم این نتیجه بدست میآید که ملت چین فرضاً مغلوب ملت دیگر بشود قوانین خود را ازدست نخواهد داد برای اینکه درچین آداب و رسوم و اخلاق ومذهب یکی‌است وملت غالباً نمیتواند بزودی همهٔ اینها را تغییر بدهد بلکه برعکس چون اخلاق ورسوم و آداب ومذهب وقوانین ملت فاتح بایکدیگر فرق‌دارد ملت فاتح بتدریج شعائر ملت مغلوب را فرامیگیرد.

متأسفانه بواسطه همین علت است که دیانت مسیح در چین بطور ثابت و عمومی برقرار نمیشود زیرا قسمت‌هائی ازاصول دیانت مسیح مثل ترک دنیا کردن و شرکت زنان در کلیساها واعتراف بگناه و ازدواج با یک زن و غیره باشعائر چینی‌ها منافات دارد.

دیانت مسیح که صدقه و احسان را جزو ثوابهای بزرگ محسوب نموده و بمردم دستور داده جمعاً مقررات مذهبی را انجام بدهند منظورش اتحاد و اجتماع مؤمنین است وحال آنکه شعائر چینی مقرراتی دارد که موجب جدائی مردم از هم و کناره گیری ازیکدیگر میشود!

بنابراین این نتیجه بدست میآید که حکومتهای مشروطه با مذهب مسیح بیشتر مناسبت دارد، واصول استبداد این نوع شعائر را که مبنی برنفاق و جدائی مردم است بهتر تشویق مینماید.

فصل نوزدهم

چگونه قوانین ورسوم وآداب و اخلاق

ومذهب درچین متحد میشود

یگانه منظور قانگزاران چینی این بود که کشور آرام باشد وبرای حصول این منظوراطاعت افراد را بهترین وسیله دانستند وبرای برقراری اطاعت احترام پدر را واجب شمردند ورسوم ومقررات خاصی‌برای این منظور وضع شد که پدر درزمان حیات ومماتِ مورد احترام باشد.

احترام فوق‌العاده پدر را در زمان ممات مربوط باصول مذهبی نمودند و چون پدر بعدازمرگ خیلی‌محترم میشد ناچار در زمان حیات هم میبایست‌محترم باشد ولی احترام پدر در زمان حیات مربوط بکلیهٔ رسوم و آداب و اخلاق و قوانین گردید زیرا همهٔ این مقررات یکی بود که همانا شعائر باشد احترام فوق‌العاده نسبت بپدران طبعاً احترام نسبت به پیر مردان و معلمین و قضات و امپراطور را بوجود میآورد واز طرفی همانطور که فرزندان پدران خودرا محترم می‌شمردند پدران نیز فرزندان را عزیز می‌شمردند و بطور کلی بزرگان و پیر-مردان‌جوانان‌را بنظراحترام مینگریستند وتمام اینها شعائری‌بود که روحیه ملی‌را تشکیل میداد.

اساس‌حکومت چین‌متکی‌بچیزهائی‌بود که ظاهراً وابستگی بحکومت نداشت، بلکه اساس حکومت چین متکی برطرز اداره یک خانواده بود؛ دریک خانواده اگر احترام وقدرت پدر کم شود محبت او نسبت بفرزندان کم میشود. در بین ملت چین اگراحترام نسبت به پدر و بطور کلی نسبت بهسالخوردگان وجود نمی‌داشت سالخوردگان و بزرگان نیز بهجوانان توجهی نمیداشتند و بالنتیجه امپراطور نیز توجهی برعایای خود نمینمود.

پس درحکومت چین اگراحترام نسبت بپدروجود نمیداشت اساس حکومت ازبین میرفت.

www.ketabha.org

شاید در بادی امر اهمیتی نداشته‌باشد هرروز صبح دختری از خواب برخاسته وبافلان طرز بمادر بزرگ خود سلام بدهد ولی اگر درنظر بگیریم که این طرز سلام دادن همواره احساساتی‌را درقلبها نسبت بیکدیگر بوجود میآورد ومجموع این احساسات متقابل روحیه ملی را تشکیل میدهد آنوقت اهمیت و لزوم رعایت آن ظاهر خواهد شد .

فصل بیستم

علت تقلب چینی‌ها

عجب در اینست با اینکه جزئیات زندگی چینیها مطابق شعائر مخصوص معین شده معذلك این ملت متقلب ترین ملت دنیاست و با اینکه در تجارت باید همواره رعایت درستی را نمود این ملت درتجارت هم متقلب ومزور است .

هر کس‌میخواهد چیزی خریداری نماید باید ازخانهٔ خود ترازو ببردزیرا هرفروشنده دارای سه‌ترازواست یکی ترازوی سنگین برای وزن کردن چیزهائی که خریداری مینماید. دیگری ترازوی‌سبك برای وزن کردن اشیائی که‌میفروشد سومی ترازوئی است که درست و متعادل برای معامله با کسانی که مواظب هستند کلاه سرشان نرود .

علت این تقلب عمومی ملت چین بعقیدهٔ من ازاینقرار است :

قانون گزاران چینی‌دومنظور بزرگ داشتند اول‌اینکه ملت چین فرمانبردار ومطیع باشد دوم اینکه‌کار بکند و زحمت بکشد. ولی چون دراثر مقتضیات‌آب و هوا عمر مردم چین کوتاه وبدون ثبات است همه میل دارند حد اعلای استفاده را از زندگی بنمایند .

در بین یك ملت وقتی همگی افراد مطیع بودند و همه‌کار کردند آن ملت قرین نفع پرستی میشود قانون گزاران چین در صدد برنیامدند از تمایل مفرط چینیها برای جلب نفع‌جلوگیری نمایند بلکه برعکس این‌تمایل را تشویق کردند تامردم‌کار بکنند وصنایع را توسعه دهند .

قانونگزاران چینی فقط زورگوئی‌را ممنوع نمودند تاهیچکس جبراً نتواند تحصیل‌سود نماید لیکن درعوض کسب وتجارت وصنعت را آزاد گذاشتند تاازاینراه هرکس میخواهد تحصیل سود نماید .

ما نباید روحیات چینیها رابا روحیه خودمان مقایسه نمائیم چه‌آنکه دربین ملت چین هرکس باید مواظب منافع خود باشد که کلاه سرش نرود پس اگر اشخاص متقلب مواظب حفظ منافع خود هستند اشخاص‌ساده هم باید درفکرخویش باشند زیرا همانطور که در اسپارت دزدی مشروع بود در چین هم تقلب و خدعه مشروع است .

فصل بیست ویکم

قوانین باید با اخلاق وآداب ورسوم متناسب باشد

صحیح است که مذهب ، قانون ، اخلاق ، رسوم و آداب چیزهای مجزائی هستند ونبایدآنها را باهم اشتباه کرد معذلك هریك ازاین چهار عامل بایستی باسه عامل دیگرتناسب داشته باشد، از**سولون** حکیم یونانی پرسیدند آیا قوانینی که تو برای ملت آتن وضع کردی بهترین قوانین موضوعه است . سولون‌جواب دادبلی‌بهترین قوانینی‌است که ممکن بود برای مردم آتن‌وضع کرد.

بعقیدهٔ من تمام قانونگزاران باید این موضوع را در نظر داشته باشند و بدانند قوانین باید طوری وضع شود که با اخلاق و رسوم و آداب مردم تناسب داشته باشد .

خداوند درتوراة بملت یهود میفرماید: «من‌برای شما قوانینی وضع کرده‌ام که‌زیاد خوب نیست» .

اشخاص بی‌اطلاع‌پس‌ازخواندن این کلام خیال میکنند خداوند عامداً برای ملت یهود قوانین بد وضع کرد در صورتیکه مقصود خالق اینست که قوانین نسبةً خوب نیست وبهتر ازآن نمیشد برای ملت یهود قوانین وضع کرد .

فصل بیست و دوم

دنبالۀ موضوع فصل قبل

وقتی ملتی خوش اخلاق شد احتیاجی بقوانین پیچ درپیچ ندارد، قوانین ساده برای او کافی است.

افلاطون در کتاب قانون[1] خود میگوید **رادامانت** بریك ملت مذهبی ومؤمن حکومت میکرد و بهمین جهت دعاوی را بسرعت و بسهولت حل و فصل مینمود، همینقدر کافی بود که یکی ازطرفین دعوی سوگند یاد نماید تامرافعه ختم‌شود لیکن همین افلاطون میگوید وقتی ملتی بدون اعتقاد شد دعاوی را نمیتوان باسوگند حل وفصل نمود، فقط کسانی بایدسوگند یاد نمایند که درماهیت دعوی نفعی نداشته‌باشند ازقبیل شهود وغیره.

فصل بیست و سوم

چگونه قوانین از اخلاق تبعیت میکنند

درادواری که رومیها اخلاق صاف و حسنه داشتند قانون مخصوصی برای مجازات دزدی وجود نداشت وقتی‌هم که دزدی آغازشد بازمجازاتی برای آن وضع نکرده بودند یگانه مجازات سرقت این بود که مال سرقت شده را بصاحبش مسترد میداشتند و خود این‌عمل برای دزد بزرگترین مجازات‌ها محسوب میگردید.

فصل بیست و چهارم

دنبالۀ موضوع فصل قبل

در کشورهائیکه قیمومت صغار بمادران آنها واگذارمیشود منظورقانونگزار اینستکه صغار محفوظ بمانند و از بین نروند، در کشورهائیکه قیمومت صغار بنزدیکترین وارث واگذار میشود منظور حفظ اموال ومیراث است.

در کشورهائیکه اخلاق عمومی فاسد نیست عیبی ندارد قیمومت صغار بنزدیکترین وارث ویابمادر و گاهی بهردو واگذار گردد.

در رم قدیم تازمانی که اخلاق عمومی فاسد نشده بود قیمومت صغار را بنزدیک‌ترین وارث بعدازصغیر واگذار میکردند وعقیده داشتند که وی از حیف ومیل‌شدن مال صغیر جلوگیری خواهد کرد و حقیقةً هم همینطور بود. با اینکه اگر کودك میمرد تمام میراث بقیم میرسید باز قیمها از صغیر مواظبت مینمودند ولی بعداً که اخلاق فاسدشد، نزدیکترین وارث بجان صغیر سوء قصد میکردتاپس از مرگ صغیر مایملك اورا شرعاً تصاحب نماید، ازاین‌پس نظریۀ قانونگزاران تغییر کرد و **کائیوس و ژوستینین** دو نفر از قانونگزاران معروف روم مقرر داشتند: هرگاه موصی بیمناك باشد بعدازمرگ اوقیم برای تصاحب اموال صغیروی بوسائلی متوسل خواهد گشت میتواند وصیت‌نامه را طوری تنظیم نماید که تا قبل از وصول صغیر بسن بلوغ آنرا نگشایدتا کسی ازمحتویات وصیت‌نامه‌درزمان صغارت‌فرزندان متوفی مطلع نشود، بدیهی است وقتی فرزندان صغیر کبیر شدند دیگر از خطر سوءنیت قیمها جسته‌اند.

فصل بیست و پنجم

دنبالۀ موضوع فصل قبل

مقررات قوانین رومی اجازه میداد زن و شوهر قبل از عروسی هدایائی به یکدیگر بدهند ولی بعد از عروسی این‌کار را نمیتوانستند بکنند زیرا رومیها ملتی بودند که سادگی وعدم تکلف را درهمه‌چیز دوست‌میداشتند، ازدواج را برای این کارمیخواستند که‌زندگی منظم و خانوادگی داشته باشند نه‌اینکه آنرا وسیلۀ تحصیل ثروت بدانند.

در قوانین **ویزیگوت** مقرر بود، شوهر نبایستی‌بیش ازیکدهم اموال‌خودرا به زنی که میخواهد بحباله نکاح او درآید بدهد و ضمناً درسال اول عروسی‌شوهر نمیتوانست هیچ‌چیز بزن خود بدهد.

منظور قانون گزاران ویزیگوت این بود که از ولخرجیها و تجملات عروسی اسپانیولیها جلوگیری نمایند و بعلاوه مانع از این شوند که در آغاز ازدواج زن‌ها زیبائی موقت خود را وسیلهٔ فشار به شوهران و چپاول اموال آنان قرار دهند.

فصل بیست و ششم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

درقوانین قدیم رومی‌علل موجه‌طلاق‌از روی اخلاق و رسوم و آداب رومیهای قدیم اقتباس گردیده بود.

یکی ازعلل موجه طلاق این‌بود که‌اگر‌شوهر زن خودرا طوری‌تنبیه نماید که برای یك شخص آزاد(کسی که برده نیست) شایسته نباشد زن‌حق‌طلاق گرفتن خواهد داشت.

لیکن در قوانینی که بعدا برای طلاق وضع کردند این علت فراموش شد بدلیل اینکه متدرجاً اخلاق رومیها فاسد گردید و رسوم و آداب مشرق زمین‌بروم سرایت کرد تا جائیکه رومیها زنهای خود را کتك‌میزدند وحتی یك‌خاجه درقصر سلطنتی ملکهٔ روم زوجهٔ ژوستینین دوم را تهدید بکتك‌زدن نمود.

در اثر برقراری این رسوم و آداب قوانین رومی در مورد طلاق تغییر کرد و قانون تحت تأثیر رسوم و آداب و اخلاق قرار گرفت.

اکنون که دانستیم چگونه قانون از اخلاق تبعیت مینماید میخواهیم بدانیم چگونه اخلاق از قوانین تبعیت میکند.

فصل بیست و هفتم

چگونه قوانین در تکوین اخلاق ورسوم و آداب و خصائل ملتی مؤثر است

عادات یك‌ملت برده و غلام یك‌قسمت از بردگی اوست، عادات یك‌ملت‌آزادهم قسمتی‌ازآزادی او میباشد.

در فصل ششم کتاب یازدهم روح القوانین در خصوص ملت آزاد انگلستان صحبت کردم واصول قوانین و تشکیلات آن ملت را از نظر خوانندگان گذراندم اینك میخواهم بیان کنم اثرات آن اصول قانونی چیست، چه‌خصائلی از آن پیدا شده و چه‌آداب ورسومی بوجود آمده است، من تصدیق میکنم که یك قسمت از اخلاق ورسوم و آداب این ملت براثر آب وهوای مخصوص آن کشور بوجود آمده ولی درعین حال میگویم اخلاق و آداب و رسوم ملت انگلیس ارتباط خاصی با قوانین آن‌دارد.

بطور کلی در کشور انگلستان دو قوه وجود داردیعنی ظاهراً بنظر میرسد که آن کشوردوقوه دارد: یکی قوهٔ‌مقننه، دیگر قوهٔ اجرائیه. چون‌در آن کشور افرادآزاد هستند و میتوانند عقیدهٔ خود را علناً اظهار کنند جمعی هواه خواه قوهٔ مقننه و جمعی دیگر هواخواه قوهٔ مجریه شده‌اندزیرا این‌نکته‌بثبوت رسیده است که اکثریت افرادملت‌آن اندازه انصاف و عدالت وحسن‌تشخیص ندارند که‌نسبت بهردو قوه بیك‌میزان ابراز تمایل و هواخواهی کنند و از طرف دیگر چون قوهٔ اجرائیه تمام مشاغل را در اختیاردارد آنانیکه دراین سازمان‌دارای‌مقامی‌میباشند و از آن راضی‌هستند طبعاً طرفدار قوهٔ اجرائیه میشوند وبهمین‌جهت‌ممکنست‌طرف حسادت آنهائی که شغل و امیدی ندارند واقع گردند.

باید دانست ابراز عواطف در بین ملت انگلیس آزاد است و نتیجه آن این میشود که احساسات رقابت آمیز بحد اعلای قوت خود بروز و ظهور مینماید. و میبایستی هم‌همینطور باشد، چه‌اگر غیر از این باشد ودراجتماع‌همچشمی ورقابت وجود نداشته‌باشد دولت و ملت مثل‌بیماری خواهدبود که از پادر آمده‌باشد وچون دارای هیچ‌قوتی نخواهدبود بالطبع دارای هیچگونه عاطفه‌ئی هم نیست.

رقابت و احساساتی که‌گاهی منجر بخصومت میشود در بین طرفداران قوهٔ اجرائیه و قوهٔ مقننه طولانی وهمیشگی است زیراهردودسته آنقدر قوی نیستند که یکی دیگری‌را ازپادرآورد وبعلاوه‌چون‌هردودسته‌مردمانی آزادمنشند اگر اتفاقاً دسته‌ئی قوی‌تر شد و کفهٔ ترازو بطرف آنها چربید افراد ملت بکمك دسته دیگر

www.ketabha.org

رفته او را تقویت میکنند و نمیگذارند ازپا در آید بهمین‌جهت اعتدال رقابت‌همیشه محفوظ است .

در کشور انگلستان چون همواره افراد آزاد هستند میتوانند بطیب خاطر و برطبق احساسات و عواطف خود رفتار نمایند بهمین جهت افراد گاهی تغییر حزب و مرام میدهند و ازیکدسته بریده بدستهٔ دیگر می‌پیوندند و نتیجه اینست که‌مردم گاهی بارقبا وبلکه دشمنان خود دوست میشوند وازاحساسات‌خویش تبعیت مینمایند ازاین‌جهت بین افراد ملت‌انگلیس آزادی‌باعث می‌شودکه قوانین دشمنی و دوستی آنطوری که بین سایرملل است وجودندارد. پادشاه هم‌دراین کشور مثل افراد است و احیاناً به تبعیت از احساسات و آزادی فکری خویش اصول دشمنی و رقابت را پشت پا میزند .

در بین ملت انگلیس همواره مردم بیمناك‌هستند که مبادا سعادت خود را از دست بدهند در حالیکه نمیدانند آن سعادت چیست و همین بیم موجب میشود همه چیز در این کشور مهم و بزرگ جلوه کند وبزرگ هم‌میشود تمام‌قضایای‌اجتماعی و فردی در نظرملت به منتها درجه اهمیت است ملت درآسوده‌ترین و راحت‌ترین ادوار زندگی خودخویشتن‌را درمعرض‌خطردیده و روح حزم واحتیاط را در تمام شئون خودرعایت میکند .

گرچه ممکن است وبلکه مسلم است این‌بیم بیهوده و هیچ خطری ملت‌را تهدید ننماید . لیکن همین بیم ملت را از خطرهای حقیقی محفوظ و مانع از این است که ملت چشم و گوش‌بسته باشد ویادفعهٔ درمعرض خطرات‌واقعی قرار گیرد.

در این کشور قوه‌مقننه درعین حالی که‌مصالح ملت‌رادرنظرمیگیرد راهنمای آنان است واگر کسانی یافت میشوند که با قوهٔ اجرائیه مخالفت میکنندخودشان نمیتوانند بگویند علت واقعی آن چیست علت آن همانست که همان بیم همه‌چیز را بزرگ جلوه‌میدهد حتی احساسات مخالفت‌آمیزرا ، ازطرفی چون قوهٔ مقننه طرف

اعتماد ملت می‌باشد و ازطبقهٔ منورالفکر جامعه تشکیل شده تأثیرات ملت‌راتسکین میدهد و از طغیان جامعه جلوگیری میکند و بمردم میفهماند که وحشت آنها بیمورد است .

یکی از مزایای بزرگ حکومت دموکراسی انگلستان بر حکومت‌های دموکراسی باستانی همین است که درقدیم‌قدرت ملی‌بلافاصله وبدون واسطه‌وفوری اعمال میشد وهمینکه خطبا و گویندگان ملت راتحریك میکردند ملت‌فوراًقدرت خود را ظاهرمیساخت ولو اینکه بیمورد وغیر موجه‌بود ولی‌در کشور انگلستان و دراصول‌دموکراسی و آزادی آن‌ملت این وسیله مضراستعمال نمیشود و وحشت‌ملت اگرعلل موجهی نداشته و بیموردباشد بمختصر قیل و قال کوچکی خاتمه مییابد و آثار دیگری بر آن مترتب نیست ودرعین حال اگر مسائل نقض‌قوانین و اصول اساسی بمیان‌آید و ملت از این‌لحاظ متوحش شود آنوقت است که قدرت‌ملی آثار بزرگ وشگرفی ازخود ظاهر خواهد ساخت و ممکن است منتهی بطغیان گردد اما همین طغیان هم بصورت ناسزا و یا اغتشاش بروز نمی‌کند بلکه با آرامش و سکوت انجام می‌گیرد . باین ترتیب که یك آرامش و سکوت مدهشی بر افراد غلبه‌کرده وتمام قوای ملی برعلیه آنانی که قوانین را نقض و مهمل شمرده‌اند بکار می‌افتد .

اگر یك دولت خارجی این ملت را تهدید کند منافع کوچك افراد ملت و اختلافات طبقاتی ازبین میرود وجای‌خود را بمصالح‌بزرگ وا گذارمینماید، تمام افراد باقوهٔ اجرائیه متحدمیشوند و پشتیبان او میگردند وهرگاه‌درچنین موقعی بخواهند قوانین اساسی‌را نقض کنند انقلاب ظاهر خواهدشد. درعین‌حال‌این‌قبیل انقلاب هم شکل حکومت و اساس آن را تغییر نمیدهد زیرا انقلاباتی که برای برقراری‌آزادی بود میآید مؤیدآزادی است .

در بین ملتهای‌آزاد همواره ناجی و اداره‌کننده بوجود میآید ولی در بین ملتهای برده وغلام‌غیرازظالم و ستمگر و مستبد چیز دیگری ظهور

www.ketabha.org

نمیکند،کسی که بتواندیکنفر مستبد را ازرأس حکومتی براندمیتواندکوس استبداد او را هم بکوبد .

دربین ملت انگلستان آزادی طوری برقرار است که برای استفاده از آزادی بایدهر کس آنچه را فکرمیکند بتواند بگوید، در واقع حفظ آزادی مستلزم بیان ما فی‌الضمیر است بنابراین دربین چنین ملتی افراد آزادهستند و آنچه را که میخواهند میگویند و مینویسند مگر چیزهائی را که قانون نهی کرده باشد.

ملت انگلیس خیلی زود تحت تأثیر احساسات خود قرار می گیرد و بهمین جهت همواره درحال هیجان والتهاب میباشد وممکنست زمامداران گاهی ازاین صفت استفاده نمایند و اورا وادار کنند برخلاف مصالح خود اقدامی کند درچنین موقع مبعوثان ملت ازاقدام زمامداران جلوگیری میکنند.

علاقهٔ ملت انگلیس بآزادی بحدی است که برای دفاع از آزادی جان ومال و راحتی خود را فدا مینماید وحاضر است سنگین‌ترین مالیاتها را که هیچ پادشاه مستبد نمی‌تواند وضع کند درراه حفظ آزادی تحمل نماید زیرا می‌داند برای چه مصلحتی سنگینی بار این مالیات را تحمل میکند . این ملت چون قدر آزادی را شناخته میداند مالیات سنگین را از اینجهت میپردازد که درآینده نظایر آن را نپردازد دراینصورت فکر پرداخت مالیات گزاف اورا معذب نمیسازد ، ولی در کشورهای استبدادی فکر پرداخت مالیات سنگین بیش ازخودمالیات مردم را معذب میکند زیرا نمیدانند برای چه آن مالیات را می‌پردازند .

ملت انگلیس اعتبار مطمئنی دارد زیراخودش از خود قرض میکند و بخودش می‌پردازد و گاهی ممکن است مبادرت بکارها و معاملاتی بکند که بیش از ثروت عادی دولت و ملت او باشد ویك ثروت خیالی را مورد استفاده قراردهد با اینوصف اعتمادی که بین دولت وملت هست و ثبات اصول حکومت آن ثروت خیالی را بصورت ثروت حقیقی جلوه میدهد ومثل همان مورداستفاده قرارمی گیرد زیرادرموقع لزوم برای

حفظ آزادی دولت از افراد قرض می‌نماید وچون افراد میدانند با ازدست دادن آزادی ثروت وطلب خودرا ازدست خواهند دادبرای حفظ آزادی همواره مجاهدت مینمایند، این مجاهدت جدید افراد نیز برفعالیت عمومی وملی برای حفظ آزادی اضافه میشود .

این ملت جزیره نشین است درصدد فتوحات برنمی آید زیرا فتوحات وجهانگیری موجب ضعف او خواهد گردید وچون درجزیره خود اراضی خوب وقابل استفاده دارد برای تحصیل ثروت احتیاجی بجهانگیری وجنگ ندارد، زیرا هیچیك ازافراد تحت سلطه واقتدار فرد دیگری نیست وبیشتر درصدد حفظ آزادی خویش است تا درصدد تحصیل افتخارات، حرفهٔ مردان جنگی ومشاغل نظامی ازحیث اهمیت بالاتر وبرتر ازحرفهٔ مردان عادی نیست. مردم عقیده دارند که این حرفه هم مثل سایر کارها برای ملت مفید است وامتیاز خاصی ندارد .

چون افراد ملت انگلیس در آغوش آزادی و صلح زیست مینمایند و افکار جهانگیری و انهدام کشورها را ندارند طبعاً تمایل مفرطی بتجارت پیدا میکنند و چون دارای مواد خامی می‌باشند که در صنعت بکار میآید مؤسسات و کارخانجات بزرگی احداث میکنند که مواد اولیه را تبدیل بمصنوعات نمایند وازاین راه حد اعلای استفاده را که ممکن است نمود مینمایند .

این ملت چون درآفاق شمالی کره زمین زندگی مینماید ودارای محصولات بخصوص آن نواحی است وبیش از میزان احتیاج خود هم دارد و ازطرفی فاقد محصولات و مواد نواحی جنوبی زمین است باکشورهای جنوبی باب تجارت را باز می کند و با کشورهائی که بهتر می‌توانند تجارت کند معاهدات و قراردادهای تجارتی میبندد .

در بین ملت انگلیس مردم اغلب تاجر پیشه هستند . شماره منافع خصوصی خیلی زیاد است . طبیعة هر کس میخواهد منافع خصوصی خودرا حفظ کند چون عوامل عدیده‌ای موجود است که ممکن است باین منافع لطمه بزنند در عین‌حالی

www.ketabha.org

که قوانین ملایم و ساده در آنجا حکمفرماست برای‌حفظ منافع تجارتی بقوانین تجارتی و بحرپیمائی سخت وشدیدی‌متوسل میشوند ومقررات‌تجارتی ودریا نوردی بقدری سخت است که گوئی برای‌دشمنان وضع شده است .

اگر دولت و ملت‌انگلیس کوچ‌نشین‌هائی بنقاط‌دوردست میفرستد منظورش توسعه و بسط تجارت است،هرگز خیال جهانگیری ندارد ولی چون انسان طبعاً میل‌دارددر نقاط دیگرهم رسوم و آداب‌خانه خودرا داشته باشداین‌ملت بمستعمرات و کوچ نشین‌های خود حکومتی نظیر حکومت انگلستان می‌دهد بطوری کــه در جنگلهای دور دست ملل بزرگ و آزاد تشکیل گردد و اگر مللی باشند که حس رقابت اورا تحریك نمایند در آن صورت پس از بسط رسوم وقوانین‌خود که‌اصول آزادی است دولتهای آن ملل را نظیر حکومت خود و تابع اصول و نظامات شبیه بنظامات خود نموده افراد ملل‌را آزادمنش بار میآورد .

ملت‌انگلیس چون جزیره‌نشین است وازهرطرف‌دریاها اورااحاطه کرده‌اند و دارای تجارت بزرگی است قوای نیرومندی در دریاها نگهداری میکند تـا از این وضعیت و موقعیت خود استفاده نماید . وچون آزادی داخلی کشور مانع از این‌است که درداخل کشوردژهاوساخلوهای نظامی‌نگهداری‌نماید برای‌جلو گیری از تهاجم‌اجانب نیز قوای دریائی‌عظیمی ایجاد و تمام‌هزینه‌جنگی را صرف قوای دریائی مینماید .

سیادت دردریاها غرور ومباهات‌مخصوصی بملل بزرگ‌دریائی داده‌است‌زیرا چون بوسیله سفائن خود می‌توانند بهمه جا بروند تصور میکنند میتوانند همه جا را اشغال کنند ولی‌در مورد ملت انگلیس این فکر درست نیست چه آنکه طمعی بخاك کشوری ندارد دولت و ملت انگلیس مورداحترام‌مجاورین وهمسایگان‌خود می‌باشد و نفوذبسیاری درهمسایگان ومجاورین‌خوددارد و آنان‌سعی‌می کنندوستی انگلیس را نسبت بخود جلب کنند .

سرنوشت ملتهای‌بزرگ اینست که همواره در خارج دارای نفوذ و احترام عظیمی باشند وهمسایگان از دشمنی آنها بیمناك بوده سعی کنند دوستی آنها را جلب

کنند ولواینکه اوضاع داخلی آنها دستخوش عدم ثبات باشد .

هر گاه‌این کشور مرکز مذاکرات‌بین‌المللی‌اروپا شود وزرا ورجال سیاسی آن‌ازخود امانت ودرستی زیادی نشان خواهند داد بحدی که ازامانت رجال‌سایر کشورها زیادترخواهد بود چه‌آنکه رجال و وزراء این ملت مجبور هستند نتیجه مذاکرات واقدامات خودرا علناً باطلاع پارلمان‌برسانند ، همین موضوع آنان را وادارمینماید درمذاکرات ورفتار خود درست وامین‌باشند ، بعلاوه چون‌دریك کشور دموکراسی ممکن است حوادث واتفاقات غیرمنتظره پیش آید وبرای‌رجال و وزراء و زمامداران تولید مسئولیت کند بهتر آن میدانند همواره از راه راست پیروی نمایند .

چون‌در ادوار گذشته ملت انگلیس‌دارای حکومت‌استبدادی‌بوده در پاره‌ای از شئون اسلوب آن حکومت را حفظ کرده بطوریکه اکنون با آنکه در لوای حکومت دموکراسی زندگی‌میکند ، معذلك آثار حکومت مطلقه دربعضی‌ازشئون آن دیده میشود.[1]

درادوار گذشته چون‌نجبا وبزرگان این‌قوم دارای قدرتی‌فوق‌العاده‌بوده‌اند وپادشاه میخواسته از قدرت آنان بکاهد برای حصول این منظور در صدد تقویت و ترقی ملت برآمده است . سخت ترین ایام زندگی ملت روزگاری بوده که ملت ناظر وشاهد تنزل وانحطاط بزرگان ونجبا بوده ومیخواسته بقدرت خود پی‌ببرد زیرا از این موضوع فشار باطنی و زجر معنوی داشته وبرای این ملت امرشاقی بوده است .

اما درمورد مذهب ، چون دراین حکومت عقیده آزاداست هرکس‌میتواند هرنوع عقیده‌ای که مایل است قبول نمایدممکن‌است پاره‌ای‌از افراد مردم نسبت بمذهب بکلی بی‌اعتنا باشند و یا اکثر افراد مذهب رسمی و عمومی را نپذیرند و یا اینکه مذاهب و فرقه های دیانتی مختلف در این کشور بوجود آید ولی اگر

۱ ـ نه تنها در قرن هیجدهم بلکه امروز هم همین طور است ولی از لحاظ علاقه به سنن قدیمی است . مترجم

مذهبی باشد که بااطاعت و بندگی صرف توأم باشد چنین مذهبی بین این ملت رواج نخواهد یافت زیرا چون این اشیاء واحوال پیوسته بااطراف وجوانب آنان درنظر گرفته میشوند مذهبی که بر اصول بردگی و غلامی باشد بین یك ملت آزاد و دموکرات غیر قابل قبول است در عین حال که این قبیل مذاهب در انگلستان رواج ندارد قوانین این کشور هم برعلیه مذهبی که اصول رقیت و بندگی‌را تبلیغ نماید مجازاتهای خونین وضع نمیکند و طوری با خونسردی و بی اعتنائی نسبت به مبلغین آن رفتار می‌شود که بیش از مجازات‌های سخت لطمه به‌آنان میزند .

دربین انگلیسها طرز زندگی طوری است که روحانیان مزایائی ندارند بلکه مزایای افراد عادی بیشتر از آنهاست و بجای اینکه روحانیان مغرور باشند سر تمکین فرو آورده وحاضرند از لحاظ مزایا با افراد عادی یکسان باشند ولی درعوض با ابراز خصائل مرضیه و زهد و تقوی مزیت خاصی نسبت بدیگران پیدا میکنند .

روحانیان این ملت نمیتوانند در پناه قوای مادی مذهب زندگی کنند واز طرفی ناچارند حقایق مذهب خود را بعموم بشناسانند ناچار قلم بدست گرفته و کتاب مینویسند و بالنتیجه آثار استدلالی بزرگ وجالب توجهی از کلك آنها تراوش میکنند .

اگر کسی اتفاقاً در این کشور پیدا شود که بخواهد در صدد اصلاحات برآید و احیاناً برای اصلاح مجلس را منحل کرده و نواقص و معایب آن را تکمیل و رفع کند ملت زیر بار آن نمیرود زیرا از لحاظ فرط علاقه‌ئی که بآزادی دارد حاضر است مجلس را با همان معایب داشته باشد و چنین مصلحتی پیدا نشود .

درانگلستان مراتب ودرجات جزو قانون اساسی واصول حکومت‌است لذا ثبات و دوام آنها از سایر کشورها بیشتر میباشد و بواسطهٔ سلطهٔ آزادی نجبا و بزرگان با افراد توده نزدیك هستند ، در عین‌حال که افراد یکسان میباشند بین مراتب ودرجات فاصله‌های بزرگ وجود دارد .

چون دربین ملت انگلیس زمامداران تحت اختیار ملت میباشند وقدرت را از آنها بدست میآورند سعی‌میکنند اطرافیان آنها ازاشخاص برجسته وشایستهٔ‌ملت باشند که همواره بدرد بخورند بنابراین افراد متملق وچاپلوس ومسخره و دلقك را بخود راه نمیدهند وحال آنکه در کشورهای استبدادی همواره یکدسته‌چاپلوس ومتملق اطراف سلاطین را گرفته واز جیب آنها امرار معاش مینمایند ، هنر و شایستگی حقیقی در این کشور همواره مورد توجه میباشد وبتظاهرات بی‌اساس و توخالی کسی توجه نمیکند .

در کشور انگلستان تجمل هست ولی یك تجمل اساسی و با ثبات که جنبهٔ تظاهرات نخوت آمیز را ندارد ، آنانی که تجمل دوست هستند همواره‌احتیاجات حقیقی‌را درنظر میگیرند وعیاشی و خوشگذرانی آنها از حدود لذت طبیعی تجاوز نمیکند و چون مخارج بیهوده بین اغنیا و اشراف مرسوم نیست آنهائیکه ثروت فراوان دارند پول‌خودرا باطرزهای نوظهور وعجیب خرج میکنند وبطور کلی‌در خرج کردن عقل آنها برسلیقه میچربد .

ادب مفرط که ناشی‌ازبیکاری است دربین افراداین ملت یافت نمیشود زیرا مردم همواره درفکر کارها ومنافع و کسب ویا صنعت خود هستند و مثل ملل بیکار وقت زیادی ندارند که در راه اینکار صرف کنند در بین ملتهای بیکار که کسب و صنعت وتجارت کم‌است ویکدسته ازجیب‌دستهٔ دیگرامرار معاش مینمایند افرادسعی میکنند موجبات عدم رضایت یکدیگررا فراهم نکنند بهمین جهت روح ادب‌مفرط بین آنها رواج پیدا میکند در صورتی که بین افراد ملت باید اخلاق رواج داشته باشد نه رسوم و آداب صوری وظاهری .

در رم قدیم ادب در زمان استقرار حکومتهای استبدادی رایج شد زیرا حکومت استبدادی مؤید ومبلغ بیکاری است وبیکاری هم مردم را موقر و مؤدب بارمیآورد .

دربین چنین ملتی افراد برطبق دلخواه خویش‌مطابق میل وارادهٔ خود در حکومت شرکت میکنند . معهذا زنها بطور عموم‌شرکتی درامور ندارند وزندگی

www.ketabha.org

خودرا بخانه داری وبچه داری میگذرانند، بهمین جهت ساده ومحجوب بارمیآیند این حجب وحیا از خصائل برجسته آنهاست وبی اندازه جلب توجه نموده مورد تقدیر وتکریم است .

در انگلستان قانون از طرف یکنفر و یا برای یکنفر وضع نشده باینجهت هریك ازافراد ملت خویشتن‌را چون پادشاه میداندبطوریکه گوئی افراد این‌ملت جمعاً یك حکومت متحده را تشکیل میدهند نه‌یك ملت‌را .

در کشوریکه تمام افراد آن در حکومت شرکت مینمایند و همگی منافع سیاسی دارندطبعاً درخصوص مسائل سیاسی‌زیاد صحبت میشود وبهر کس کدبرخورد میکنند درخصوص مسائل‌سیاسی ودولتی گفتگو میکنند وبسا اتفاق میافتد کسانی یافت میشوند که عمر خودرا صرف محاسبهٔ وقایع وحوادث سیاسی مینمایند وحال آنکه وقایع وحوادث سیاسی دنیا بواسطه عوامل بیشماری که موجب بروز آنها میشود حساب صحیحی ندارد و نمیتوان پیدایش حوادثی را درگذشته حتماً وبدون تردید دلیل بروز وقایعی درآینده دانست .

دربین یك ملت‌آزاد مثل ملت انگلیس‌لزومی ندارد افرادهمه درست‌قضاوت کنند وممکن‌است یکدسته ازمردم قضاوتشان صحیح نباشد ولی‌آنچه دارای‌اهمیت است‌همان‌آزادی فکر است وچـون قضاوت آزاد است همان آزادی ضامن صحت قضاوت عموم ملت خواهد بود ، ولی برعکس در یك‌کشور استبدادی قضاوت بـد افراد خیلی اهمیت دارد چه‌آنکه ممکن‌است یك قضاوت‌بد اساس حکومت وملت راسرنگون نماید .

دراین‌کشور چون‌کسی اجباراً مورد محبت یا توجه دیگری واقع نمیشود وهرکس‌مطابق‌میل‌خود زندگی میکند ممکن است احیاناً کسانی یافت شوند که درافکار وتصورات وتوهمات خود فروبروند در اینصورت اگر نیروی اندیشه آنها زیاد باشد این‌تصورات‌آنها را ازهمه‌کس وهمه چیز بیزار مینماید وبالنتیجه‌ممکن است عمرخود را باخوشبختی‌بسر نبرند درصورتیکه دریك‌کشور آزاد ودموکراسی برای خوشبختی وسائل بیشماری فراهم است .

در این کشور چون هیچکس از کسی نمیترسد وهمه‌خودرا مستقل میشمارند افراد ملت همواره سرافراز ودارای مباهات وافتخارمیباشندهمانطور که‌سرافرازی و مباهات سلاطین ناشی از استقلال و اختیاری است که در بارهٔ خود دارند ولی چون دراثـر این آزادی و سربلندی ، بیشتر بخـود میپردازندو بدیگران کمتر توجه دارند غالباً دارای یك نوع حجب و حیا می‌شوند که‌آنها را به‌کناره گیری از دیگران وادار می نماید ، باین جهت است که می گویند انگلیسها خونسرد هستند .

خصائل این ملت زیادتر در کتابهای آنها دیده میشود زیرا نویسندگان بتنهائی فکر کرده و ازجامعه‌دور بوده‌اند ، زندگی در اجتماع معایب ظاهری را بنظر میرساند ولی گوشه گیری ودور از جامعه زندگی کردن عیوب حقیقی را در مدنظر میآورد ، باین جهت اگردر بین ملت‌انگلیس نویسندگان فکاهی‌پیداشوند نوشتجات‌آنها خیلی مؤثر است .

در کشورهای استبدادی مورخین حقایق را نمینویسند زیرا قادر نیستند و مجبورند طور دیگری جلوه دهند اما درکشورهای آزاد اگر حقایق نوشته نشود ناشی ازآزادی است و نتیجهٔ اختلاط افکار است زیرا در اثر آزادی فکر و عقیده هرکس حقیقت را از نظر خود جستجو میکند و بصورتهای مختلف جلوه میکند .

شعرای انگلیسی دارای سبك محکمی هستند ، استحکام افکار و سبك‌شاعری بیش از سلیقه و لطافت درآثارشان هویداست برای‌اینکه این منظور را بهتر درك کنید آثار **میکلانژ** و **رافائیل** را با هم مقایسه کنید آنوقت می‌بینید در آثار **رافائیل** لطافتی وجود دارد که در آثار **میکلانژ** بجای آن لطافت جنبهٔ حماسه بیشتر است .

www.ketabha.org

کتاب بیستم

قوانین وارتباط آنها باتجارت

فصل اول

تجارت

مبحث این کتاب خیلی دامنه دار است ولی من سعی میکنم درحدود امکان آنرا مختصر نمایم .

تجارت تأثیر بزرگی در بهبودی اخلاق ملل دارد ، روح خشونت و وحشیگری را تعدیل مینماید بطوریکه در هرجا تجارت رواج دارد اخلاق مردم آنجا ملایم است .

اگر دیده میشود اخلاق ما امروز خیلی ملایمتر ازاخلاق نیاکان ما میباشد وما آن خشونت وسبعیت را نداریم برای آنست که تجارت اخلاق مارا تعدیل نموده زیرا بازرگانی سبب میشود اقوام وملل مختلف بایکدیگر آمیزش نمایند و به اخلاق وروحیات یکدیگر پی ببرند وباینطریق تباین اخلاقی و اختلافات زندگی که در آغاز خیلی غیرمأنوس میباشد ازبین میرود پس بازرگانی هم مهذب اخلاق وهم مفسد آنست زیرا درعین حالی که دراثر آمیزش موجب تهذیب اخلاق ملل وحشی است باعث فساد اخلاق ملل مهذب میشود وملت هائی که اخلاق پاك دارند بواسطهٔ آمیزش باملل دیگر فاسد میگردند .

افلاطون ـ حق داشت که میگفت : تجارت اخلاق یونانی ها را فاسد نموده است .

فصل دوم

روح تجارت

خاصیت طبیعی تجارت اینست که ملل سوداگر و بازرگان را صلح طلب مینماید زیرا مللی که بازرگان هستند بیکدیگر محتاج میباشند وهمانطور که فروشنده برای فروختن کالای خود محتاج صلح است خریدار هم برای تأمین احتیاجات خویش از راه خرید کالا محتاج صلح است ولی بااینکه خاصیت طبیعی تجارت این است که بین ملل مختلف جهان صلح را برقرار مینماید آنها را بهم نزدیك نمیکند و موجب توسعهٔ روح و داد نمیشود چه بطور کلی افراد یك ملت بازرگان برای همه چیز پول میخواهد ودر ازاء کوچکترین چیز و کوچکترین خدمت بهای مخصوص قائل هستند .

اما در مقابل این وضعیت وقتی تجارت بین افراد ملتی رایج شد و آنها با هم دادو ستد کردند تا اندازه ای روح عدالت بین آنها حکمفرما میشود و بالطبع چپاول و غارتگری ازبین میرود و افراد یك ملت تاجر مثل ملل وحشی و غارتگر برای حفظ منافع خود با شدت پافشاری نمیکنند و گاهی هم حاضر میشوند قسمتی از منافع خودرا فدای دیگران کنند ولی فقدان تجارت بطور مطلق روح غارتگری را قوت میبخشد .

باید دانست چپاول و غارتگری مطلقاً خصائل اخلاقی را ازبین نمیبرد وبلکه پاره ای ازخصائل اخلاقی را قوت میبخشد منجمله حس مهمان نوازی را تقویت مینماید درصورتیکه افراد ملل بازرگان فاقد حس مهمان نوازی هستند .

تاسیت درخصوص مهمان نوازی ملل ژرمن میگوید : اگر یکی ازافراد این طایفه درخانهٔ خود را بروی دیگران اعم از بیگانه یا آشنا میبست مرتکب گناه بزرگی شده بود، وقتی افراد ملل ژرمن ازمهمانی پذیرائی میکردند اورا ازخانه ئی بخانهٔ دیگر میبردند که در آنجا هم مورد پذیرائی قرار گیرد .

اما وقتی ژرمنها اراضی دیگران را تصرف کردند وسلطنت های بزرگ احداث

نمودند روح مهمان‌نوازی بتدریج از بین‌رفت‌وحتی‌مقررات مخصوص برای‌جلو گیری از این‌خصلت شریف وضع گردید ، منجمله درقانون **بورگونی** دوماده‌قانون دیده میشود که مخالف مهمان‌نوازی است .

یکی از این‌دوماده قانون برای اشخاصی که مهمان را بمنزل یکنفر رومی ببرند مجازات وضع کرده و در مادهٔ دیگری مقرر شده است اگر شخصی یك مهمان خارجی‌را بپذیرد مخارج پذیرائی او را بایستی تمام اهالی بالسوید بپردازند .

فصل سوم

فقر ملتها

ملل فقیر بردوقسمتند : یکی ازآنهائی که براثرظلم‌وجور حکام‌و دولتهای خودفقیرشده‌اند، اینگونه اشخاص‌فاقد خصائل اخلاقی‌میباشند زیرا فقر و مسکنت‌آنها جزو رقیت و غلامی آنان است .

نوع دوم مللی هستند که بواسطهٔ عدم‌آشنائی بوسائل‌زندگی و یا بی‌اعتنائی به ثروت وتجمل فقیر میباشند . این ملل دارای خصائل اخلاقی بزرگ هستند و ممکن است اعمال برجسته‌ای‌انجام‌دهند زیرا فقر ومسکنت آنها ناشی از آزادی آنهاست .

فصل چهارم

تجارت در دول مختلف

تجارت همواره با اسلوب حکومت و رژیم .... آن وابستگی دارد مثلادر کشور های استبدادی تجارت اشیاء تجملی رواج پیدا میکند گواینکه در این کشور ها تجارت سایر کالا های دیگر نیز وجود دارد معذلك منظور اصلی بازرگانی تهیه اشیاء تجملی برای تسکین حس غرور و خودخواهی و تن‌پروری اغنیا میباشد ولی در کشورهای دموکراسی منظور از بازرگانی تأمین احتیاجات حقیقی توده است زیرا در اینگونه کشورهاتاجرصرفاً

بیکی دو نفر چشم ندوخته بلکه مصالح اقتصادی‌تمام‌مردم‌را درنظردارد و باینجهت است که‌تجارت اقتصادی‌دراین‌قبیل کشورها رایج میشود نه تجارت تجملی همانطور که در جمهوریهای **تیر،کارتاژ ،آتن ، مارسی ، فلورانس ، ونیز، هلاند** رایج گردید .

اساس تجارت اقتصادی‌وابسته باینست که‌بازرگان بنفع کم راضی باشدونفع بسیاررا درداد و ستد و تجارت دائمی جستجو ننماید ، اینگونه‌تجارت در کشورهای تجمل‌پرست رایج نمیشود زیرا کشورهای تجمل‌پرست همیشه بتجمل و سود بسیار چشم‌دوخته‌اند .

سیسرون نویسنده و خطیب‌روم‌میگفت، من‌میل ندارم یك ملتی در عین حال که فرمانروای‌جهان‌است بازرگان جهان‌نیز باشد زیرادربین چنین ملتی هریك‌از افراد آرزوها و هوی و هوسهای‌بزرگ درسردارند و دراثر تجارت مغزآنها پر از افکار وسوداهای کوچك میشود چه‌آنکه تجارت‌مستلزم توجه بمسائل کوچکست و این دو موضوع با یکدیگر مغایرت‌دارد

ولی نباید تصور نموددر کشورهائی که تجارت اقتصادی رایج است افراد و جماعات ازعهدهٔ انجام‌کارها و معاملات برنمیآیند زیرا دامنهٔ داد وستد وسیع‌است و یك تجارت‌کوچك رفته رفته توسعه یافته و بزرگ میشود و کسی که بنفع کم ساخت بتدریج صاحب ثروت میگردد و میتوانددست‌بکارها ومعاملات‌بزرگ‌بزند.

در کشورهای دموکراسی معاملات و داد و ستدهای بازرگانی با معاملات عمومی توأم است ولی‌در کشورهای استبدادی دادوستد بازرگانی‌بامعاملات‌عمومی توأم نیست زیرا بازرگان از معامله بادیگران (یعنی‌باعموم‌ملت)خودداری‌مینماید و بیمناك است که اراده‌های مطلقه هستی اورا ازدستش بربایند .

بالنتیجه چون در کشورهای جمهوری و مشروطه تاجر خود را مالك مال خویش میداند و مطمئن است که کسی اموالش را جبراً نخواهدگرفت بمعاملات بزرگ دست میزند تابرثروت‌خودبیفزاید ویگانه‌خطری که در این‌قبیل‌حکومت تاجر را تهدید مینماید همانارویه تجارت یعنی رویه ناپسندی است که ممکن‌است

خوداو درمعامله پیش بگیرد .

من نمیگویم در کشورهای استبدادی تجارت‌اقتصادی‌مطلقاً وجودندارد ولی می گویم ماهیت اینگونه دولتها باتجارت اقتصادی موافقت‌ندارد، همچنین نمیگویم درکشورهای دموکراسی‌تجارت تجملی غیرموجود است ولی‌میگویم‌تجارت‌تجملی کمتر باماهیت اینگونه حکومتها ارتباط دارد .

در یك‌حکومت استبدادی مردم حریص هستند اموال خودرا حفظ کنند و بواسطهٔ وحشتی که ازحکومت دارند کمتر آنرا بکار می‌اندازند ولی درحکومتهای مشروطه وجمهوری مردم‌اموال‌خودرا بکار می‌اندازند که سود بیشتر تحصیل نمایند.

فصل پنجم
مللی که بتجارت اقتصادی دست زده‌اند

جمهوری **مارسی** از کشورهائی بود که‌بتجارت اقتصادی‌دست زد. بندرمارسی‌درمدیترانهٔ‌غربی که دریای متلاطمی است یك بندر طبیعی محسوب میگردید و وضع سواحل و تخته سنگهای دریائی طوری بود که کشتیها خواه ناخواه میبایست ببندرمارسی پناه بیاورند و از طرف‌دیگر بیحاصل‌بودن خاك این‌ناحیه سکنهٔ آنرا وادار کرد زیاد زحمت‌بکشند وبا کدیمین و عرق جبین بی‌مهری‌طبیعت را جبران‌نمایند. و درعین‌زحمت کشیدن رعایت انصاف وعدالت رابکنند زیرا سکنهٔ این جمهوری بایك‌عده‌ملل‌صحرانشین و نیمه وحشی سروکار داشتند و اگر رعایت عدالت را نمی‌نمودند نمی‌توانستند با آنها زندگی و داد و ستد کنند و نیز لازم بود صرفه‌جو باشند و بسود کم قناعت کنند تا بتوانند همگی ازطریق تجارت امرار معاش نمایند .

بطور کلی بی مهری طبیعت و سختی معاش و لزوم مجاهدت بسیار تجارت اقتصادی‌را بوجود میآورد بهمین جهت است که می‌بینیم **تیر، ونیز، هلاند**دست‌به تجارت اقتصادی زده‌اند زیرا خاك آنها بیحاصل است وناچارند باکوشش بی‌مهری

طبیعت را جبران نمایند وبوسیله تجارت اقتصادی مایحتاج خویش را از تمام‌نقاط زمین بدست آورند .

فصل ششم
بعضی از نتایج بحرپیمائی

گاهی اتفاق می‌افتد ملتی که بتجارت اقتصادی‌دست‌زده احتیاج‌مبرمی‌بمتاع‌فلان ملت‌داردولی‌نه‌برای‌اینکه‌استفاده‌فوری‌از آن بنمایدبلکه ازاین جهت که متاع مزبور را برای‌معامله باملت ثالثی وسیله‌قرار دهدمثلا ملت **هلاند** که اکنون تقریباً به‌تنهائی‌عهده‌دار تجارت‌شمال اروپا با جنوب این‌قاره است شراب فرانسه را خریداری مینمایدلیکن برای خودلازم نداردبلکه آن را به‌ملل شمالی اروپا می‌فروشد و در واقع این‌کالا بمنزلهٔ پولی است که ملت هلاندآنرا وسیلهٔ داد وستد قرارمیدهد .

درکشور هلاند بعضی ازکالاهائیکه از راه دور آمده است بهمان قیمتی که در محل تولید خریداری شده بفروش میرسد. علتش اینست :

یکنفر ناخدای هلاندی برای‌حفظ توازن انبارهای کشتی‌مقداری‌سنگ‌مرمر میخرد ودرانبارهای خود جامیدهد ویابرای تعمیرات کشتی مقداری چوب میخرد وحمل مینماید واگرچوب بین راه مصرف نشدآنرا درهلاند میفروشد سنگ‌مرمر راهم‌بفروش میرساند وهمین که ازفروش آنها ضرر نکرد مثل اینست که فایده کرده باشد. بهمین دلیل درهلاند چوب ومرمر فراوانست وحال آنکه اینکشور جنگل و معادن سنگی ندارد !

بنابراین نه‌تنهایك تجارت بدون سود ورأس‌المال ممکن‌است نافع شود بلکه یك تجارت زیان‌بخش‌ممکن است‌مفید باشدمثلا درهلاند صیدنهنگ‌رأساً فایده‌ندارد وممکن‌است‌ضرر بدهد ولی‌این‌شکارعده زیادی‌ازسازندگان کشتی وبافندگان شراع وطنابهای کشتی‌را مشغول نموده وبآنها فایده میرساند و وقتی کشتی‌ها برای صید نهنگ‌بدریا رفتنداگر نهنگی صید شد در آن‌صورت‌نفع فراوان خواهد داد، درواقع

www.ketabha.org

شکار نهنگ مثل یك لاطاری است که هر کس بامید بردن جایزه بزرگی در آن شرکت مینماید و همگان نیز در این بازی بدون خطر شرکت میکنند و این شرکت عمومی بنفع تجارت کشور تمام میشود .

فصل هفتم
طرز تجارت انگلیسها

انگلستان با ملل دیگر قوانین و مقررات تجارتی ثابت ندارد باینطریق که مقررات و قوانین تجارتی این کشور با ملل دیگر فرق میکند و هر پارلمانی که روی کار می‌آید مقررات جدیدی برای تجارت با خارجیان وضع و یا مقرراتی را لغو میکند ملت انگلستان بموجب عهد نامه‌های تجارتی با ملل دیگر داد وستد نمینماید بلکه ملل دیگر باید برطبق قوانین انگلستان با آن داد وستد کنند .

اگر در دنیا مللی باشند که منافع سیاسی را بالاتر از منافع تجارتی بدانند و منافع تجارتی را بموجب عهدنامه‌هائی که می‌بندند فدای منافع سیاسی کنند انگلستان برعکس آنهاست یعنی منافع سیاسی را فدای منافع تجارتی میکند و عهد نامه‌های تجارتی نمیبندند مبادا منافع تجارتی فدای منافع سیاسی شود .

ملت انگلستان بیشتر از تمام دنیا سه اصل آزادی و تجارت و مذهب را محترم می‌شمارد .

فصل هشتم
مزاحمت تجارت اقتصادی

در بعضی از کشورهای استبدادی قوانینی وضع شده است که از توسعه و ترقی مللی که تجارت اقتصادی مینمایند جلوگیری میکند ، مثلا قدغن کرده‌اند مردم حق ندارند جز کالاهای خودشان کالای ملل دیگر را آورده و بفروشند همچنین حق ندارند با کشتیهائی که در کشورهای دیگر ساخته میشود تجارت کنند و از این قبیل ممنوعیتها .

ولی ملتی که این مقررات را برای ملل دیگر وضع می‌نماید باید رأساً یك ملت تاجرپیشه باشد وگرنه ضرر متوجه او خواهد شد و خود را از تجارت بزرگی محروم خواهد نمود .

چه بهتر از این‌ما با مللی سروکار داشته باشیم که تجارت اقتصادی میکنند یعنی بنفع کم قانع هستند و ذاتاً صلحجو میباشند هر چه را که میخرند بهای آنرا نقداً میپردازند و هرگز خیال جهانگیری ندارند .

آری بهتر اینست که ما باچنین مللی سروکار داشته باشیم نه مللی که ممکن است روزی رقیب ما گردند .

فصل نهم
تحریم در تجارت

اصل کلی در بازرگانی اینست که تجارت را با هیچ ملتی تحریم ننمایند وگرنه ضرر خواهند کرد ، ملت ژاپن که جز باچینی‌ها وهلاندیها تجارت نمیکند همواره ضرر می‌نماید زیرا چینی‌ها و هلاندیها کالاهای خودرا با نفع هرار درصد بژاپنیها میفروشند وژاپنیها که فقط بااین دوملت تجارت می‌نمایند از این حقیقت بیخبرند که تنها رقابت قیمت کالای بازرگانی را پائین میآورد .

همچنین یك ملتی نباید خود را مجبور نماید کالاهای کشور خود را فقط بملت مخصوصی بفروشد لهستانیها که گندم خود را صرفاً بشهر **دانتزیك** میفروشند و بعضی از راجه‌های هندوستان که ادویه غذائی را منحصراً بهلاندی‌ها میدهند ضرر میکنند مگر اینکه بگوئیم فقر ومسکنت هندی‌ها ولهستانی‌ها امید تحصیل سود زیادتر را از آنها سلب کرده است .

بطور کلی ملتی که امید ثروت دارد و آرزومند است **پیشرفت و ترقی نماید نباید الزاماً متاع خود را به‌یك ملت مخصوص بفروشد .**

فصل دهم

لازمه تجارت اقتصادی

در کشورهائی که تجارت اقتصادی مینمایند بانکهائی ایجاد میشود که دارای سرمایه هستند واین بانکها بواسطه اعتباراتی که دارند کمك بتوسعه تجارت میکنند ولی ایجاد بانك در کشورهای استبدادی که به‌تجارت تجملی‌مشغولند غلط است، زیرا در اینگونه کشورها چون قدرت در دست یکنفراست بین‌سرمایه وقدرت مستبده اختلاف پیدا میشود وقدرت سرمایه را ازبین میبرد فرمانروایان اینگونه کشورها که احیاناً فقیرهستند هرگز نمیتوانند تحمل کنند قدرت عظیمی مثل‌قدرت سرمایهٔ بانکها در مقابل آنها عرض اندام نماید اگر در کشورهای استبدادی‌خزانه‌ئی برای‌تجمع‌پول‌بوجود آید همانا‌خزانهٔ فرمانروای مستبدآن کشور خواهد بود .

و نیز بهمین دلیل است که درکشورهای استبدادی شرکت های بزرگ تجارتی باسرمایه‌های عده زیادی‌ازتجار نمی‌تواند بوجود آید زیرا اینگونه‌شرکتها دارای قدرت زیاد خواهند شد و درکشورهای استبدادی قدرت فقط باید در دست پادشاه باشد .

بعقیدهٔ من شرکتهای بزرگ تجارتی‌حتی‌با کشورهای دموکراسی‌و نقاطی‌هم که بتجارت اقتصادی اشتغال دارند نیز موافق نمیباشد زیرا اگر در این کشورها معاملات‌خیلی بزرگ صورت بگیرد و تجارت طوری باشد که سرمایه های فردی نتوانند از عهده برآیند . بهتر آنست که شرکت های بزرگ تجارتی ایجاد نکنند تا آزادی تجارت را از بین نبرند و رقبای بزرگ در مقابل تجار ایجاد ننمایند .

فصل یازدهم

دنباله موضوع قبل

در کشورهائی که بتجارت اقتصادی مشغولند ورود کالا بطور آزاد وبدون پرداخت عوارض تولید ضرر نمینماید زیرا در این کشورها تمام افراد در زندگی معتدل ومیانه رو هستند وهمگی زحمت میکشند وکار میکنند اگردولت ازدریافت نکردن حقوق گمرکی‌ضرر کند درعوض‌بنیه اقتصادی کشور این ضرر را جبران خواهد کرد ولی در کشورهای استبدادی که تجارت تجملی رواج دارد عدم دریافت حقوق گمرکی خبط بزرگی میباشد زیرا دولت خود را از یگانه نفعی که تجارت تجملی‌دارد محروم میکند بعلاوه دریافت حقوق گمرکی بمنزلهٔ ترمزی است که ازتوسعه این نوع بازرگانی جلوگیری مینماید .

فصل دوازدهم

آزادی تجارت

آزادی تجارت را نباید با آزادی تاجر اشتباه کرد و تصورنمود تاجر هرکاری که دلش میخواهد میتواند بکند، زیراآزادی تجارت در بسیاری ازموارد ازآزادی تاجرجلوگیری مینماید بطوری که درهیچ کشوری‌تجار نظیر کشورهای دموکراسی که‌تجارت‌آزاداست مقید نیستندو برعکس در کشورهای استبدادی تجار آزادی دارند .

درکشور انگلستان که یك کشور دموکراسی است صدورپشم ممنوع است ذغال سنگ انگلستان بایستی الزاماً بوسیله‌کشتی بلندن حمل شود ، کسی حق صدور اسب ندارد، کشتی‌های مستعمرات انگلستان که با اروپا تجارت میکنندباید دربنادر انگلیسی لنگر بیندازند این مقررات گرچه مانع آزادی بازرگانان است ولی درعوض ممدآزادی تجارت میباشد .

www.ketabha.org

فصل سیزدهم
چیست که آزادی تجارت را از بین میبرد

در کشور هائی که
دارای تجارت میباشند گمرك نیزوجود دارد، منظور ازتجارت اینست که صادرات و وارداتی بنفع کشور یادولت صورت بگیرد ومنظور از گمرگ اینست که ازصادرات وواردات عوارضی بنفع کشوریادولت گرفته شود ولی برقراری آزادی تجارت‌دولت باید بین تجار و گمرك بی‌طرف باشد و طوری رفتار کند که‌بین‌این دواختلاف در نگیرد دراینصورت تجارت در آن کشور آزاد خواهدبود .

غالباً دیده شده مقررات مالی و گمرکی دولت بواسطه اجحافات و بی‌عدالتی ها و زورگوئی ها باعث انهدام اساس تجارت گردیده و یا موجب اختلال آن شده است .

در انگلستان که آزادی تجارت برقرار میباشد فورمالیته‌های گمرکی و مالی بقدری آسان است که تجاربا نوشتن دو کلمه معاملهٔ خود را صورت‌می‌دهند و ناچار نیستند اوقات گرانبهائی را صرف انجام فورمالیته های دور و دراز مالی یا گمرکی نمایند .

فصل چهاردهم
قوانین تجارتی مربوط به‌ضبط کالا

در سرزمین آزادی یعنی
در کشورانگلستان ضبط مال‌التجارهٔ بازرگانان خارجی‌درزمان جنگ ممنوع‌است مگر اینکه موضوع معامله متقابله در میان باشد ولی در سال ۱۷۴۰ میلادی که انگلستان و اسپانیا در جنگ بودند اسپانیولی ها قانونی وضع کردند که هر کس کالای انگلیسی‌وارد خاك اسپانیا اسپانیا نماید مجازاتش اعدام است وهر کس کالای اسپانیائی را بانگلستان ببرد بهمین مجازات محکوم خواهد شد. این قانون بعقیده

من جزدر کشورژاپن درجای دیگر نظیر ندارد و بکلی‌برخلاف روحیهٔ اروپائیان است زیرا جرم ومجازات باید باهم تناسب داشته‌باشد، برای‌فروش یك کالای‌ممنوعه که یك نوع خلاف است نبایدمجازات‌اعدام را که مخصوص خائنین بدولت وملت است وضع نمود .

فصل پانزدهم
مجازات بدنی

بطوری که **پلوتارك** میگوید قانونگزار یونانی **سولون**
قانونی‌وضع کرد که‌مدیون‌را نباید توقیف کرد و بزندان‌فرستادسولون این‌قانون‌را ازمصریها اقتباس کرده‌زیرا برای‌اولین‌مرتبه **بوکشوریس** پادشاه‌مصراین قانون‌را وضع کرد. و **سزوستریس** آنرا تأییدنموداین قانون برای‌وامهای‌عادی‌خوب‌است ولی‌برای‌وامهای‌تجارتی خوب‌نیست‌زیرا بازرگانان‌غالباً ناچارهستندپولهای گزافی بهوام بدهند ودرمدت کوتاه طلب خودرا وصول کرده و باز پول‌را بکار بیاندازند بنابراین باید اطمینان داشته باشند بدهکار دین خود را ادا خواهد کرد و از ترس توقیف بدهی‌خودرا میپردازد. در وامهای عادی توقیف بدهکار ناپسندیده‌است زیرا قانون نباید برای حصول رضایت یکنفر یکی دیگر از افرادملت‌را توقیف نماید وآزادی را از اوسلب کند ولی در تجارت‌قانونگزار بایستی یك‌نفر را فدای‌راحتی و حصول رضایت عموم بماید وگرنه تجارت ازبین خواهد رفت[1].

فصل شانزدهم
یك‌قانون خوب ژنو

یکی از قوانین خوب ژنو اینست که اگر کسی
طلب دیگران رانپردازد وبمیرد فرزندان او نمیتوانند عهده‌دار مشاغل‌دولتی‌شوند مگر اینکه دین پدر متوفی را ادا نمایند این قانون براطمینان تجار وکارمندان دولت و بطورکلی براطمینان عمومی می‌افزاید .

۱ــ بهزیرنویس صفحه۳۵۹ مراجعه شود یك توضیح حقوقی داده شده است . مترجم

www.ketabha.org

فصل هفدهم

قانون رودس

اهالی جزیره رودس دراین‌قسمت جلوتر رفتند وبطوریکه **سکتوس آمپریکوس** میگوید در بین اهالی آن ملت هیچ فرزندی نمیتوانست باستنادصرف‌نظر کردن از میراث پدر از پرداخت دین اوخودداری نماید قوانین اهالی رودس برای تجارت وضع شده بود زیرا این ملت تجارت پیشه بوده است لیکن بعقیده من‌برای کمك بتجارت بهتر آن بود قانونگزاران رودس حدودی‌را قائل شده و میگفتند وقتی پسری بالغ‌شد وشخصاً مبادرت‌بتجارت نمودا گرپدرش استقراض کرد و وام‌دارشد پسرنباید ازسودی که برده و اموالی که تحصیل کرده دین پدر را بپردازد چون پسر که خود اکنون یك تاجر است باید در همه حال حدود و تعهدات دیون خودرا بداند نه‌اینکه ندانسته وبدون اطلاع ناچاربقبول تعهدات پدر شود .

فصل هیجدهم

قضات محاکم بازرگانی

گزنفون در کتاب عایدات میگوید باید بقضات محاکم بازرگانی که بسرعت دعاوی‌را میگذرانند و اختلافات تجارتی را حل و تصفیه میکنند جایزه داده شود ، این قانونگزار خیلی خوب احساس کرده که اختلافات تجارتی باید زود تصفیه گردد در واقع بازرگانی را نباید مقید بفورمالیته کرد زیرا امور بازرگانی روزمره‌است وهرروزی که میگذردکارهای تازه پیش میآید برخلاف‌کارهای خصوصی و اموری‌است که هرروز پیش نمی‌آید مثل اینکه‌انسان درتمام‌عمر بیش‌ازیکدفعه ازدواج‌نمیکند وبیش‌از یکدفعه وصیت نامه نمینویسد .

افلاطون در کتاب قانون میگوید درشهری که تجارت‌دریائی نیست مردم چندان بقوانین نیازمند نیستند قوانین مدنی‌در این‌شهر نصف‌قوانین شهرهائی‌است

که دارای بازرگانی دریائی میباشند.

این گفته حقیقت دارد برای اینکه تجارت‌سبب میشود افراد ملل مختلف با ملت بومی اختلاط و آمیزش‌نمایند واز این‌اختلاط مقررات و نظامات جدید بوجود میآید ونتیجه این‌میشود که در یك شهر تجارتی شماره قضات کم و در عوض تعداد قوانین زیاد است .

فصل نوزدهم

زمامداران نباید تجارت کنند

تئوفیل امپراطور روم وقتی دید یکی‌از کشتی‌ها مملوازمال‌التجاره‌ایست که بزوجه‌اش تئودور تعلق دارد دستورداد کشتی‌را بامحمولات آن بسوزانندوسپس گفت من‌یك‌امپراطورهستم وشمامیخواهید مرا یك بازرگان ویا ناخدای کشتی بکنید اگر من و زوجه‌ام تجارت بکنیم در آنصورت افراد ملت که‌بایستی‌ازطریق بازرگانی امرار معاش نمایند چه خواهند کرد ؟!

خوب بود این امپراطور دنبال گفتهٔ خود این حرف را هم زده بود : من امپراطورهستم واگرتجارت بکنم کیست که بتواند مطالبات خود را از من وصول کند وبرخلاف میل من‌مرا وادار بانجام تعهدات خویش نماید،من‌امپراطورهستم واگر مصمم‌شدم که فلان‌کالا راتحت‌انحصارخویش درآورم کیست که بامن‌مخالفت کند ودرمقابل دکان‌من دکان بازنماید .

وقتیکه من تجارت کردم درباریان من نیزمیخواهندتجارت کنندودرآنصورت کیست که‌بتواند ازحرص وآزآنان‌جلوگیری‌نماید؟!

فصل بیستم

دنباله موضوع فصل‌قبل

وقتی که پرتقالیها و اسپانیولیها باب تجارت رابا جزایرهند شرقی گشودند بقدری سودمندبود که سلاطین نیز در آن مداخله

کردند و این موضوع باعث شد تجارت آنها در هندشرقی ازبین‌برود زیرا نایب‌السلطنه‌هندشرقی ببعضی از بازرگانان مزایای‌مخصوص میداد وطولی نمیکشید که از آنهاسلب امتیاز میکرد و بدیگران واگذار مینمود، این‌ترتیب دوام‌تجارت‌رااز بین‌برد و اعتماد را متزلزل کرد ، اسلاف هیچ علاقه‌مند نبودند تجارت را برای اخلاف خویش بگذارند هرکس‌سعی میکرد حداکثر سود رادرحداقل‌مدت‌تحصیل نموده‌وبقیه‌عمررا بخوشی وراحتی بگذراندباین ترتیب تجارت‌پرتقالیهاواسپانیولیها در هند شرقی ازبین‌رفت .

فصل بیست و یکم

تجارت نجباء در کشورهای سلطنتی

در کشورهای‌سلطنتی نجبا نباید تجارت کنند امپراطورهای روم **هونوریوس وتئودوز** میگفتند تجارت نجبا برخلاف مصالح شهرهاست‌زیرابازرگانان‌نمیتوانند باهمان‌سهولتی که‌باهمقطارهای خود خرید وفروش مینمایند با نجبا داد و ستد بکنند و اینموضوع لطمه به تجارت میزند .

تجارت کردن‌نجبا با رژیم سلطنتی نیز وفق نمیدهد و یکی ازعواملی که در کشور انگلستان موجب‌ضعف رژیم سلطنتی شده همانا این موضوع یعنی تجارت کردن نجباست .

فصل بیست و دوم

موارد مخصوص

بعضی‌ازاشخاص‌چون می‌بینند نجبا در انگلستان تجارت میکنند میگویندبهتر آنست در کشورفرانسه نیزقوانینی وضع شود که نجبا بتوانند تجارت نمایند. ولی‌بایددانست وضع‌این قوانین‌درفرانسه باعث از بین رفتن نجبا خواهدشد بدون اینکه کمکی به‌توسعه تجارت‌نماید .

رسوم فرانسه دراینموردخیلی خوب است زیراا گرچه‌بازرگانان فرانسوی

جزو طبقه نجبا نیستند ولی میتوانند بوسیله حسن عمل و درستکاری و امانت وارد طبقه نجبا بشوندواین خود یکی‌ازعواملی است که‌بازرگانان رابه‌درستکاری‌ترغیب مینماید .

در کشور فرانسه‌نباید قوانینی وضع کرد که هرکس ناچارشودحرفه‌پدری پیشه نماید وحق نداشته‌باشد ازطبقه اجتماعی خود خارج شود زیرا چنین قوانینی فقط بدرد کشورهای استبدادی‌میخورد .

بمن‌میگویند اگر چنین قوانینی وضع شود هرکس ناچار میشود حرفه خود رابخوبی انجام دهد زیرا می‌داند که خروج از آن حرفه برای اوغیرممکن است .

ولی من میگویم اگر این شخص بداند که با دقت و مواظبت و حسن شهرت و درستکاری رتبداش[1] بالا خواهد رفت حرفه خودرا خیلی بهتر انجام خواهد داد .

وقتی تاجر دانست پس از تحصیل فلان‌مقدار ثروت بمقام نجابت خواهد رسید سعی خواهد کرد ثروت خود را به آن میزان برساند تا وارد طبقهٔ نجبا بشود .

ممکن است بمن‌ایراد بگیرند باینطریق ثروت قائم مقام خصائل پسندیده خواهد گردید یعنی خصائل پسندیده باپول‌خریداری خواهد شد.

آری اینموضوع صحیح است لیکن‌دولتهائی وجوددارد که اینترتیب در آن مفید واقع میشود. مثلادر کشورفرانسه ارباب جامعه و قلم[2] طبقه‌ای هستند که بین نجبای‌بزرگ وعوام قرار گرفته‌اند گرچه این طبقه‌جلال وجبروت‌نجبای‌بزرگ‌را ندارند ولی ازلحاظ حقوق اجتماعی ومدنی بهیچوجه کمتر از آنها نیستند و اگر یکی ازنجبا بآنها تعدی نماید طبق قانون مجازات خواهدشد.

افراد این‌طبقه عموماً دارای‌مشاغل آبرومندمیباشند و بهر اندازه که ثروت

۱ـ منظوردرجات اجتماعی است که قبل‌از انقلاب کبیرفرانسه‌دراروپامرسوم ومردم‌بسه دستهٔ متفاوت اشراف ونجبا، روحانیون‌وتوده تقسیم میشدند.

۲ـ مقصود ازارباب جامعه وقلم قضات ووکلای دعاوی وشهردارها میباشند. مترجم

وخصائل پسندیدهٔ آنها زیادتر باشد غیرت آنها بیشتر است ومیدانند هر قدر تحصیل ثروت نمایند بازهم بایستی بیشتر تحصیل کنند و درعین حال امیدوار هستند بمقام بالاترخواهند رسید ورتبهٔ نجابت را حائزمیشوند .

ولی طبقهٔ نجبا کسانی‌هستند که جنگ را بزرگترین حرفهٔ خود میدانند و ممکن است بعضی‌از آنها ثروت نداشته باشند لیکن درعوض راضی هستند که دارای نجابت‌میباشند. همانطورکه ثروت بازرگانان را راضی نگهداشته ودرعین‌حال‌امید وصول بمقام نجابت را دارند نجابت نیز طبقه نجبا را راضی‌نگاهداشته وامیدآنها حصول ثروت است واگرثروتی نیزبدست بیاورند بازهم راضی‌میباشند .

این تعادل‌بین‌طبقات مختلف سبب شده است که از دو ویاسه‌قرن قبل‌تاکنون روز بروز عظمت این‌کشور زیادتر بشود چه اگر کشور فرانسه قرین عظمت شده ناشی‌ازخوبی قوانین آنست نه‌دراثر تصادف وقضا وقدر، زیرا تصادف وقضا وقدراین ثبات پایداری راندارد .

فصل بیست و سوم

برای چه ملتی تجارت زیان دارد

دارائی عبارت است از اموال منقول واموال غیرمنقول .

اموال غیرمنقول هریك ازکشورها عادةً در تصرف سکنهٔ همان کشور است مثل‌زمین‌وخانه وغیره بسیاری ازکشورها قوانینی دارند که مانع‌ازاینست‌خارجیان در آنکشور زمین و خانه خریداری نمایند ، لذا اموال غیر منقول بسکنهٔ بومی تعلق دارد ولی اموال منقول از قبیل پول و اسکناس و فته طلب و سهام شرکتها و سفاین وعموم‌کالاهای تجارتی متعلق بتمام دنیاست وازاینجهت تمام دنیا یك‌کشور را تشکیل میدهند وهریك ازملل جهان که بیشتر دارای اموال منقول باشد غنی‌تر خواهد بود .

بعضی‌ازملل‌جهان دارای‌ثروتهای‌بسیارهستند واین ثروتهارا بوسیله‌محصولات

زمین وفعالیت‌کارگران وارباب صنایع واکتشافات خودبدست‌آورده‌اند ولی چون تمام ملل جهان برای تحصیل ثروت حریص هستند اینست‌که دارائی دست بدست میگردد ولی درعین حال ممکن است ملل‌فقیری یافت شوند که نه‌تنها فاقد اموال منقول بلکه فاقد اموال غیر منقول نیز باشند باینطریق که خارجیان آمده زمین‌و خانهٔ آنها را خریداری کنند بطوریکه صاحبان املاك را خارجیان تشکیل دهندیاك چنین‌ملتی فاقد همه‌چیزاست ونمیتواند وارداتی داشته‌باشد وبهترهمانست که‌محروم ازتجارت باشد زیرا با این وضع تجارت بکلی آنرا ازبین خواهد برد. کشورهائی که صادرات‌آنها کمترازواردات است بخودی‌خود تعادل رابرقرار میکنندباینطریق که متدرجاً ازواردات‌آنهاکاسته میشودتاجائیکه بواسطه نداشتن صادرات هیچ‌چیز را هم نتوانند وارد کنند .

در کشورهای بازرگانی که دارای صادرات وواردات‌هستند اگراحیاناً پول نایاب شود اینوضع دوامی‌نخواهد داشت ودوباره پول‌فراوان خواهد شد زیراملل‌ی که پول را برده‌اند بواسطهٔ داد وستد وتجارت مجدداً آنرا پس خواهند داد ولی‌در بین‌ملت‌هائیکه فاقدتجارت هستند اگرپول‌نایاب شودمدت مدیدی نایاب خواهدبود زیرا آنهائیکه پول را برده‌اند بدهکاری و تجارت ندارند که پس بدهند ، مثل کشورلهستان تقریباً فاقداموال منقول است وفقط دارای گندم میباشد. دراینکشور شاهزادگان واشرافی‌هستند که مالك سر زمین‌های وسیع میباشند . از اول تاآخر سال گندم دهقانان وزارعین را ازدستشان گرفته و بخارجه میفرستند تا بتوانند در ازای‌آن اشیاء تجملی مورد احتیاج خودرا وارد کنند حال اگر این کشور تجارت نمیداشت وگندمش بخارج صادر نمیشد اهالی بیچاره‌آن براحتی زندگی‌میکردند زیرا اعیان واشراف گندمهارا بزارعین میدادند واراضی وسیع خود را بین زارعین قسمت میکردند آنوقت اغنام واحشام زیاد میگردید وهمه‌کس از پشم محلی‌لباس میتوانست تهیه‌کند و مثل امروز برای خریدلباس گندمهارا بخارجه نمی‌فرستادند واشراف و اغنیا که تجمل را طبعاً دوست میدارند وسیله فراهم کردن اشیاء تجملی ازخارجه برای‌آنها فراهم نبود، رعایا وکارگران را بکار وصنعت تشویق میکردند

آنوقت صنایع در آنجا رو بتوسعه می گذاشت و لهستان یکی از کشورهای سعادتمند جهان میشد .

اکنون نظری بژاپن می‌اندازیم این کشور اموال منقول یعنی صادرات زیاد دارد و بهمین جهت میتواند واردات زیاد داشته‌باشد بطوریکه بواسطهٔ تعادل‌صادرات وواردات عظمت این ارقام نمایان میشود ولی ارقام عظیم صادرات و واردات ژاپن برای کشور خیلی مفید است زیرا تولید ومصرف را زیاد میکند وصنایع راتوسعه میدهد وعدهٔ بیشتری ازافراد را بکار میگمارد وبالنتیجه برقدرت کشورمی‌افزاید و کشور دارای نفوذ میشود زیرا ملل‌دیگر می‌بینند درموقع احتیاج بهترمیتوانند از چنین ملتی کمك بگیرند درچنین کشوری‌اشیاء وکالاهای زائد هرگز یافت‌نمیشود زیرا یکی‌ازخصائص‌بزرگ تجارت این‌است که اشیاء زائد و بیفایده رامفید واشیاء مفید را واجب ولازم میکند در کشورژاپن که همه‌کس اشیاء لازم را دارد میتواند اشیاء مفید بسیاری تولید نماید. بطور کلی‌مللی که بخارجه هیچ احتیاجی‌ندارند از تجارت سود میبرند ولی‌آنهائیکه درهمه چیز نیازمند خارجه هستند ازتجارت زیان می‌بینند. پس آنهائی که تمام‌مایحتاج‌خوددرادارند بهتراست‌تجارت کنند ولی آنهائیکه در کشور خودچیزی ندارند بهتراست هیچ تجارت نکنند .

کتاب بیست و یکم

قوانین وارتباط آنها باتجارت ازلحاظ تغییراتی که در جهان داشته است

فصل اول

چند نظریهٔ کلی

گرچه تجارت‌دستخوش تبدلات وانقلابات زیاد است ولی گاه اتفاق میافتد که بعضی ازعوامل وبخصوص عوامل طبیعی‌ازقبیل‌آب وهوا ویا چگونگی اراضی برای همیشه وضع تجارت را ثابت میکند و نوع‌آن بدون تغییر باقی می‌ماند مثلایکی‌ازتجارتهائی که درازمنهٔ مختلفه تغییرنکرده تجارت هندوستان است باینطریق که تمام ملل بازرگانی در ادوار مختلف پول بهندوستان برده و در عوض کالا می‌آورند .

رومی‌های قدیم هرسال پنجاه میلیون **سسترس**(واحدپول رومی) بهندوستان برده و مال‌التجاره می‌آوردند، مافرانسویها نیزاکنون پول بهندوستان برده وکالا می‌آوریم‌ملل دیگرهم چه درگذشته‌وچه درزمان حال همواره فلزات برده‌ومیبرند درعوض‌کالامی‌آورند، علتش اینست که اوضاع طبیعی‌و وضع‌اراضی‌تجارت‌هندوستان را اینطورثابت وبدون تغییرنموده است زیرا هندیها مطابق رسوم محلی‌خودزندگی میکنند دارای صنایع هستندکه برای خود آنهاکافیست و هیچ احتیاجی بصنایع وتجملات ما ندارند و بعبارت دیگر وضع آب و هوا بآنها اجازه نمی‌دهدکه از صنایع و اشیاء تجملی ما استفاده کنند این مردم غالباً برهنه هستند و اگر هم لباس

در بر نمایند منسوجات خودشان برای البسهٔ آنها کافی است، مذهب آنها هم اجازه نمیدهد اغذیه ما را بخورند بنابراین یگانه احتیاج آنها بفلزات ماست که بصورت پول مصرف مینمایند و در ازای آن مقدار زیادی مال‌التجاره صادر میکنند زیرا وضع طبیعی هندوستان طوری است که محصولات مختلف را بمقدار زیادی تولید می‌نمایند .

مصنفین قدیمی که در خصوص هندوستان کتابهائی نوشته‌اند طوری از این کشور تعریف می‌نمایند که‌گوئی هم اکنون در مقابل چشم ماست و در واقع وضع کنونی هندوستان از لحاظ زندگی و اخلاق و رسوم و آداب و مذهب همان است که در گذشته بوده و در آتیه هم تغییر نخواهد کرد و تمام مللی که در آینده با هندوستان تجارت خواهند نمود پول خود را به‌آنجا برده و در عوض کالا میآورند .

فصل دوم

ملل افریقا

ملل‌افریقا(مقصود ملل‌سواحل‌افریقاست) عموماً وحشی‌ویا صحرا-نشین هستندصحرا نشینان معاش خود را از راه گله‌داری تأمین‌مینمایند علت‌بربریت ملل افریقااینست که یکقسمت ازاراضی‌افریقا لم‌یزرع وبدون سکنه‌است درصورتی که قسمتهای دیگری از آن مسکون میباشد، نقاط غیر مسکون مناطق مسکون را ازیکدیگر جدا کرده است .

این ملل وحشی و چوپان هیچگونه صنعتی ندارند ، در عوض دارای مقدار زیادی فلزات می‌باشند که با سهولت از زمین بدست می‌آورند و بهمین جهت‌است که ملل متمدن از تجارت با افریقا سود فراوان میبرند باین طریق که اجناس بی‌قیمت را بآنها فروخته و در عوض مقدار زیادی فلزات قیمتی تحصیل مینمایند .

فصل سوم

احتیاجات ملل شمالی با احتیاجات ملل‌جنوبی فرق دارد

ملل شمال و جنوب اروپا مثل دو کفهٔ ترازوئی که در حال تعادل باشند بواسطه کیفیات طبیعی و اکتسابی یکدیگر را تعدیل میکنند ، زیرا ملل جنوبی بواسطه مقتضیات آب وهوا وسائل زندگی وراحتی‌را در دسترس خود داشته واحتیاجات زیادی ندارند و حال‌آنکه ملل شمالی وسائل زندگی و راحتی را در دسترس خود نداشته ودارای احتیاجات زیاد میباشند .

طبیعت بملل جنوبی اروپا مواهب زیاد داده و بالنتیجه این ملل احتیاجاتی ندارند ولی همین طبیعت مواهب خود را از ملل شمالی اروپا دریغ کرده و آنها دارای احتیاجات بسیار میباشند لیکن بواسطه فعالیتی که طبیعت بملل شمالی داده و ملل جنوبی را بالعکس تنبل نموده تعادل برقرار میشود زیرا ملل شمالی برای ادامه حیات محتاج کوشش هستند وحال آنکه جنوبی‌ها احتیاجی به‌کوشش بسیار ندارند ، یکی‌از عواملی که موجب استقرار رقیت در بین ملل جنوبی اروپا گردیده اینست که آنان چون میتوانند بسهولت از فعالیت و تحصیل ثروت چشم بپوشند از آزادی هم بآسانی چشم میپوشند ولی ملل شمالی اروپا احتیاج مبرمی به آزادی دارند که در سایهٔ آن بتوانند ابراز کوشش کنند و احتیاجات خود را برآورند .

بالنتیجه اگرملل شمالی آزاد نباشند برخلاف اوضاع طبیعی‌است وهمچنین اگرملل جنوبی‌آزاد باشند بازهم برخلاف طبیعت میشود .

فصل چهارم

تفاوت تجارت قدماء وتجارت ما

وضع تجارت بمقتضای زمان

تغییر میکند مثلا امروز تجارت اروپا بین ملل شمالی‌وجنوبی صورت میگیرد زیرا بواسطه اختلاف آب وهوائی که بین شمال وجنوب اروپا هست ملل این دو منطقه ازمحصولات یکدیگر استفاده میکنند وبمبادلهٔ محصولات محتاج هستند .

یکی‌از محصولاتی که ملل شمال احتیاج دارند و ملل جنوبی دارا هستند مشروبات الکلی است که قدما از این‌تجارت بیخبر بودند و بهمین جهت است که ظرفیت سفاین در گذشته از روی کیل گندم معین میشد درصورتیکه ظرفیت سفاین امروز از روی بشکه های مشروب تعیین میشود ومیگویند فلان کشتی‌فلان مقدار بشکه ظرفیت دارد[1] .

ولی قدما از تجارت شمالی و جنوبی اروپا بی‌خبر بودند ، تجارت آنان در طول سواحل مدیترانه بود واز این بندر به بندر دیگر صورت میگرفت و چون این بنادر در یك آب و هوا واقع شده بودند و محصولات متشابهی داشتند . چندان بمحصولات یکدیگر محتاج نبودند و در نتیجه تجارت اروپا درگذشته وسعت امروزرا نداشت .

این موضوع با آنچه که در فصل اول این کتاب راجع به هندوستان بیان شد تباینی ندارد زیرا بواسطهٔ اختلاف فوق‌العاده آب وهوا بین اروپا و هندوستان احتیاجات نسبی بین ملل این دومنطقه موجود نیست .

فصل پنجم

تفاوتهای دیگر

بازرگانی منطقه ثابت و معینی ندارد و دارای مرکز مخصوصی در روی کره خاك نیست ، بواسطه تهاجم سلاطین جهانگیر و استبداد فرمانروایان ظالم تغییر مکان میدهد و بمحض اینکه درمنطقهٔ مخصوصی تحت فشار قرار گرفت بجای دیگر میرود بطوریکه بعضی‌ازمراکز بزرگ تجارتی‌زمان گذشته

۱ ــ بشکه مشروب بزبان‌فرانسه تونو نامیده میشودو کلمه تن که‌مقیاس‌ظرفیت کشتیهاست ازهمین کلمه اقتباس شده . مترجم

امروز مبدل بصحاری لم یزرع شده است و برعکس نقاطی که سابقاً جنگل و صحرا ویا سواحل بدون سکنه وسنگستانی بود امروز مراکز تجارتی گردیده .

مثلا سرزمین **کولشید**[1] امروزجزجنگل وسیعی که اقامتگاه عده معدودی از افراد بشر میباشد چیزدیگر نیست ، این‌عدهٔ معدود ناچارند برای حفظ آزادی خود دائماً با ایرانیها وترکها پیکار نمایند دراراضی جنگل‌زار کولشید هیچ اثری از شهرهای آباد ادوار باستانی نمایان نیست بطوریکه اگر در کتب **پلین** و **استرابون** وصف این‌سرزمین وآبادی آنرا نخوانده بودیم تصورمیرفت این نقطه یکی ازآبادترین نقطه های روی زمین وروزی مرکزتجارت بوده‌است .

تاریخ بازرگانی همان تاریخ ارتباط ملل دنیا وجزر ومدهای زندگی‌ملل‌و ایجاد و محو کشور هاست بطوریکه حوادث مزبور وقایع بزرگ تاریخ‌تجارت را تشکیل میدهد .

فصل ششم

تجارت قدماء

خزائن بزرگ **سمیرامیس**[2] بخوبی‌نشان میداد که**آشوریها** آن خزائن گرانبهارا درظرف یکی‌دوروز بدست نیاورده بودند بلکه درطی مدت مدیدی این‌خزائن را از اقوام وملل تحصیل ویاچپاول نمودند وسپس اقوام‌دیگر بنوبهٔ خود خزائن **سمیرامیس** را به یغما بردند .

صنعتی بودن آن خزائن گرانبها وضعیتی نشان میداد که در عهد شکوه و جلال سمیرامیس تجارت توسعه بسیار داشته زیرا یکی از نتایج مستقیم تجارت

۱ــ**کولشید** از ایالات بزرگ آسیای صغیر بوده که در ادوار باستانی کشوری معمور و مرکز تجارت بوده است .

۲ ــ **سمیرامیس** ملکه افسانه‌ئی آشوری‌و کلده‌است درافسانه‌های باستانی‌معروف‌ومیگویند شهر بابل‌را اوبنانهاد وهفت‌باغ‌معلق‌درآن احداث کرد وارمنستان ومصروحبشه ومدی‌وایران‌و عربستان‌راگرفت وشوهرخودنینوس‌را مسموم کرد باسربرید و کشورخودرا به میناس‌پسر خود واگذارنمودو نیزمیگویند این‌ملکه باستانی باهفت‌پسرخود بعنوان‌تقدیس‌ازدواج‌نمودوسپس بشکل کبوتری بآسمان صعود کرد . مترجم

تولید ثروت است و نیز موجد تجمل میباشد و تجمل هم هنرهای مختلف و صنایع مستظرفه بوجود میآورد .

درادوار باستان تجارت در کشور های آسیائی رونقی بسزا داشت بطوریکه یکی ازفصول برجستهٔ تاریخ تجارت را تجارت ملل آسیا تشکیل‌میدهد ولی‌اکنون تغییرات بزرگی در کشورهای آسیا و شهرهای آن بوجود آمده و این تغییرات موجب تغییر مجرای تجارت شده است .

تاریخ **پلین و استرابون** حاکی‌است درشمال شرقی‌ایران و نقاطی که امروز ترکستان وافغانستان‌وخراسان‌است شهرهای‌آبادی وجود داشته که امروزموجود نیست و نیزدرشمال ایران وسرزمینی که بین‌دریای خزر و دریای سیاه واقع است شهرهای بزرگی‌بوده که اکنون وجود ندارد .

اراتوستن و آریستوبول از قول **پاتروکل** جغرافیادان معروف که صحت گفتارش مورد قبول خواص است نقـل میکنند : مال التجارهٔ هندوستان در ادوار باستان از راه **رودجیحون** و دریای خزر بدریای **اسود** حمل میشد و نیز مورخین معروفی مثل **پلین و استرابون و مارك وارون** نقل میکنند هنگامیکه **پمپه** قیصر روم با **میترادات** پادشاه اشکانی‌میجنگید مسافرین در ظرف هفت روز ازهندوستان بماوراءالنهر مسافرت را از راه آب یعنی هیرمند که آنزمان وارد جیحون میشد انجام میدادند ، سپس ازراه جیحون وارد دریای خزر گردیده آنگاه بادریاپیمائی کالای خود را بمصب **رود سیروس** [1] میرساندند و آنگاه درطول این رود حرکت نموده و وارد **فاز** میشدند وچون این رود وارد دریای سیاه میشدلذا مال التجارهٔ هندوستان باینطریق بدریای سیاه میرسید .

باین ترتیب دولتهای بزرگی که در آسیای میانه بوجود آمدنـد از قبیل **آشوریها** و **مادها** و **پارس‌ها** پیوسته از راه آب و بوسیلهٔ ملـل مختلفی که بین دریاهای سیاه وخزر ورود جیحون بودند باهندوستان ومغرب زمین‌ارتباط داشتند. ولی‌امروز اینراه بازرگانی‌بزرگ ازبین رفته وملل این‌حدود براثرتهاجم متوالی

۱ـ رودسیروس‌رودارس فعلی‌است . مترجم

تاتار ها مضمحل گردیده‌اند و هنوزهم تاتارهای ساکن این‌حدود مانع‌ازپیشرفت وترقی آنها میباشند .

رود **سیحون** هم که در ازمنهٔ باستانی حدفاصل بین ملل متمدن‌وتاتارها بود مثل رود جیحون دیگر‌وارد دریای خزر نمیشود تاتارها مجرای سیحون را هم نظیر مجرای جیحون بر گردانیده‌اند ، امروز تنها رودی که ازطرف مشرق وارد دریای خزرمیشود رود **اترك** است که بعضی‌ازجغرافیادانها آنرابنام رود **استرآباد** ثبت کرده‌اند .

بهرحال راه بازرگانی قدیم که بدان وسیله کالای هندوستان از رود های هیرمند و جیحون عبور کرده وارد دریای خزر میشد و از آنجا پس از عبور از رود های ارس و فاز به بحر اسود میرسید بکلی‌از بین رفت و دیگر مورد استفاده قرارنگرفت .

پس‌از مرگ اسکندر که **سلوکید ها** سرکار آمدند **سلوکوس‌نیکاتر** پادشاه معروف سلسلهٔ سلوکید مصمم‌شد دریای خزررا بوسیله رودخانه هائی که در قفقاز هست بدریای سیاه متصل نماید ولی چون او را کشتند این نقشه عملی نگـردید فرضاً هم زنده میماند معلوم نبود بتواند این نقشه را عملی نماید زیرا قفقاز یـك منطقهٔ کوهستانی‌است اگرچه رودهای‌متعدد دارد ولی معلوم‌نیست بتوان‌ازرودهای آن‌برای اتصال‌دو دریا استفاده نمود بخصوص که درآن‌عهد مثل‌امروز ازساختمان سدهای کشتیرانی بی‌اطلاع بودند یعنی‌نمی‌توانستند بوسیله سدآب رود خانه ها را بالا بیاورند .

بعضی ازتذکره نویسان تصور کرده‌اند سلوکوس نیکاترمیخواست در همان نقطه‌که ازطرف **پطرکبیر** اقدام به حفرکانال شد یعنی‌درپیچ رودخانه دون کانالی حفرنموده ورود ولگا را به شط دون متصل نماید که کشتی‌ها از دریای مازندران وارد**ولگا** شده وپس‌ازعبورازکانال وارد شط دون گردیده ودرطول این‌شط‌حرکت نموده بدریای سیاه برسند .

اما درزمان‌سلطنت سلوکوس‌نیکاتر ومدتها بعد از او قسمت های‌شمالی بحر

خزر کشف نشده ومردم آنزمان‌ازوجود ولگا بی‌اطلاع بودند.

درحالی که ملل آسیای وسطی بتجارت‌تجملی‌مشغول‌بودندسکنهٔ **تیر** (مللی که در مشرق‌مدیترانه ومغرب آسیای‌صغیربودند) بتجارت‌اقتصادی اشتغال داشتندنه‌تنها تجارت میکردند بلکه درقسمتهای مختلف مدیترانه کوچ نشین‌هائی تشکیل دادند و حتی از جبل‌الطارق گذشتند در ساحل اقیانوس اطلس هم کوچ‌نشین‌هائی ایجاد کردند .

ولی در آنزمان‌چون‌دریاپیمایان‌مجبور بودند همواره بموازات‌ساحل‌حرکت نمایند وقطب‌نما نداشتند و ساحل‌بمنزلهٔ قطب‌نمای آنها بود لذامسافرتهای دریائی خیلی‌طولانی وباکندی صورت‌میگرفت کما اینکه مسافرت‌دریائی **اولیس** دریونان معروف وشرح‌این‌مسافرت یکی‌از حماسهٔ ملی‌یونان است .

طولانی بودن مسافرت‌های دریائی واطلاعات قلیلی که‌ملل دور دست‌از هم داشتند سبب‌میشدبحرپیمایان وآنهائی که بتجارت اقتصادی‌مشغول‌بودنداستفاده‌های زیاد بنمایند وکالاهای خود را مطابق میل‌خویش بفروشند درآنزمان کشور مصر ازلحاظ مذهبی با ملل دیگر فرق داشت . بین مصر و سایر ملل ارتباطی وجود نداشت و باهیچ ملتی تجارت‌نمیکردمنتهی چون اراضی حاصلخیزی داشت وانواع محصولات‌درآنجا بعمل میآمد مستقلاً احتیاجات خودرا برمیآورد ، از این حیث کشور مصر درآن دوره مثل‌ژاپون دراین زمان بود .

مصریها آنقدر نسبت بتجارت بی‌علاقه‌بودند که‌دریاپیمائی‌دربحر احمررا بملل کوچکی که در سواحل این دریا بنادری داشتند واگذار کردند و باین طریق یمنی‌**ها ویهودیها و سریانیها** دربحراحمردریاپیمائی میکردند ، **سلیمان** معروف اهالی تیررا که دربحر پیمائی سررشته‌داشتند و بحراحمررا می‌شناختندبرای‌دریا- نوردی در دریا استخدام نمود .

یوسف مورخ‌یهودی میگوید که ملت یهود چون صرفاً زراعت پیشه‌بودنداز بحرپیمائی‌چندان اطلاعی‌نداشتند وندرةً دردریای احمر تجارت میکردند در اثر تجارت توانستند در این دریا دو بندر **آلات و آزتون‌کابر** را از یمنی‌ها بگیرند

وتا وقتیکه این‌دوبندردردست یهودیها بوددربحراحمر تجارت داشتند لیکن‌پس از ازدست دادن‌این‌دو بندرتجارت آنها هم از دستشان گرفته شد اما فینیقی‌ها برخلاف ملل‌دیگر مدت‌مدیدی تجارت‌دریائی اروپارا در دست‌داشتند وعلتش آن‌بود که‌این ملت بهیچوجه تجارت تجملی نمیکرد . صرفاً تجارت اقتصادی‌مینمود،هرگزخیال جهانگیری نداشت وچون‌مردمی‌زحمتکش وقانع وصنعتگر و در بحر پیمائی بصیر بودند طولی‌نکشید که محتاج‌الیه ملل آنروزی دنیاشدند .

مللی که در گذشته مجاور بحراحمر بودندجز دراین‌دریا ومشرق افریقادر جای دیگر تجارت نمیکردند ودلیل آن بهت و حیرتی‌است که پس‌ازکشف دریای هندوستان درزمان اسکندر کبیر برجهانیان‌مستولی‌شد . زیراهیچیک‌ازملل‌دریانورد از وجود اقیانوس هند اطلاع نداشتند .

درفصل‌اول‌این کتاب گفتم‌ملل‌قدیمه که باهندوستان تجارت میکردندهمواره طلا و نقره به‌آن کشوربرده وکالا می‌آوردند و هیچ بازرگانی از هند طلا و نقره نمی‌آورد .

اینک ممکن است ازمن‌خرده گرفته و بگویند چون کشتی‌های یهودی‌هادر بازگشت ازبحراحمر طلا و نقره می‌آوردند این نکته دلیل براین است که‌قبل‌از اسکندر هم دریای هندرا می‌شناختند ، اما باید دانست طلا و نقره که سفاین یهودی‌ها در بازگشت از دریای سرخ می‌آوردند ازساحل شرقی افریقا بدست می‌آمد نه‌از هندوستان و این سفاین در ساحل شرقی افریقا زیاد بطرف جنوب نمیرفتند .

ممکن است‌بگویند چون مراجعت سفاین سلیمان وآصف در مسافرت ببحر احمر سه‌سال طول‌میکشید این‌نکته‌دلیل برآن است که‌آنهادرسواحل شرقی‌افریقا خیلی‌بطرف جنوب‌پیشرفت مینمودندغافل ازاینکه طول مسافرت سفاین سلیمان و آصف دلیل براین نیست که آنها درسواحل شرقی افریقا یعنی‌بطرف‌جنوب بنسبت زیاد جلو رفته باشند .

پلین و استرابون مورخین باستانی در کتابهای خود میگویند کشتی‌های

دریای قرمز بانی مغزدار ساخته میشد و بهمین جهت بطیء الحرکت بود و حال آنکه سفاین رومی باچوب ساخته میشد وخیلی تند حرکت میکردند بطوری که راه بیست روزه سفاین دریای قرمز راسفاین رومی درظرف هفت روز طی می نمودند بنا براین مسافرت سه ساله کشتی های سلیمان را سفاین رومی در ظرف یك سال انجام می دادند .

وقتی سرعت سیر دو کشتی متفاوت شد تأخیر مسافرت کشتی های کندرو صرفاً بهنسبت کندی حرکت آنها صورت نمیگیرد و بیش از آنچه حساب ظاهری نشان میدهد مسافرت کشتی های تندروطول میکشد. زیرا در ازمنهٔ گذشته که کشتی های شراعی مطلقاً بموازات ساحل حرکت میکردند ورود بنادر وخروج از آنها برای کشتی های کندرو اشکالات بسیارداشت و غالباً ناچار بودند منتظر باد موافق (باد مراد) باشند وحال آنکه کشتی های تندرو بطوریکه بعدها خواهیم گفت از هر گونه بادی ولو باد مخالف هم برای حرکت خود استفاده میکردند ومثل کشتیهای کندرو مدتهای مدید در انتظار وزش باد موافق منتظر نمیماندند، علتش این بود که کشتیهای بحراحمر و کشتیهای هند چون با نی مغزدار ساخته میشد قاعدهٔ کشتی زیاد درآب فرو نمی رفت وحال آنکه کشتیهای رومی ویونانی که ازچوب ساخته میشد و بست های آهنی داشت زیاد درآب فرو میرفت .

برای فهم این مطلب باید کشتیهای این زمان را درمدنظر بگیریم آنوقت میبینیم مللی که بنادرعمیق ندارند ناچار کشتیهای خودرا طوری میسازند که قاعدهٔ آنها پهن وعریض است .

باین ترتیب کشتی ها زیاد درآب فرو نمیروند و بالنتیجه می توانند وارد بنادر کم عمق **ایتالیا** و **ونیز** و **هلاند** گردیده یا از آن بنادر خارج گردند ولی ملل دیگر مثل فرانسه و انگلستان چون بنادر خوب دارند و آب های بندری آنها عمیق است کشتی های خودرا طوری میسازند که قاعدهٔ آنها بنسبت زیاد درآب فرو میرود .

نتیجه این میشود، کشتیهای عریض که زیاد در آب فرو نمیروند فقط وقتی

میتوانند حرکت کنند که بادازعقب بر بادبانهای آنها بوزد ودرغیر اینصورت مطلقاً متوقف خواهند ماند ولی کشتیهای طبقهٔ دوم که قاعدهٔ باریك دارند و زیاد در آب فرو میروند ازهرطرف باد بوزد حرکت مینمایند و بواسطه داشتن قاعدهٔ باریك نقطهٔ اتکاء خوبی درآب پیدا میکنند وچون طول کشتی زیادتراست بادازهرطرف که بوزد بیکی از دوطرف کشتی خورده وآنرا بحرکت خواهدآورد و آنوقت بوسیله حرکت سکان دماغهٔ کشتی رابطرف مقصد ومحلی که درنظر دارند متوجه میکنند تا بهمان طرف برود ولی وقتیکه قاعده کشتیها عریض بود و زیاد درآب فرو نرفت نقطه اتکائی درآب ندارد و بادآنرا روی آب بحرکت درآورده پیشاپیش خود بجلو میراند و فقط کشتی از جهت مخالف باد میتواند حرکت کند ولی بادهای دریا بولهوس است و هرروز یا هرچندروز ازیکطرف میوزد باستثنای بادهای موسمی و دائمی، نتیجه این میشود که :

اولا ــ کشتیهائی که قاعده عریض یا مدور دارند باید همواره در انتظار باد موافق باشند و اینموضوع طبعاً باعث تأخیر حرکت و مسافرت میشود بخصوص در ازمنهٔ قدیمه که بواسطه فقدان قطب نما کشتیها ناچار بودند بموازات ساحل بروند و چون سواحل هم دارای پیش آمدگیها و عقب رفتگیهاست خط سیر کشتیها هم روز بروز تغییر میکرد .

ثانیاً ـ وقتی کشتی دارای قاعدهٔ عریض ومدور بود نمیتواند بادبانهای بسیار برافرازد و اینموضوعی است که مورد اتفاق عقیدهٔ بحر پیمایان امروزه میباشد .

اکنون که فن ساختمان سفاین بدرجهٔ تکامل رسیده و هرگونه نواقصی را در نتیجهٔ علم و صنعت رفع مینمایند اینهمه تفاوت بین کشتیهای مدور و کشتیهای نوك تیز موجود است، فکر کنید که درسابق بین این کشتیهاچقدر تفاوت موجود بوده .

دیگر اینکه کشتیهای بحر احمر و هندوستان کوچك ولی کشتیهای رومی خیلی بزرگتر و فقط اندکی کوچکتر از کشتیهای ما بوده است و همه میدانند

کشتیهای کوچك خیلی زیادتر از کشتیهای بزرگ دستخوش طوفان میباشند ، مثلا طوفانی که ممکن است یك کشتی کوچك را غرق نماید آسیبی بیك کشتی بزرگ وارد نخواهدآورد .

یك‌قاعدهٔ هندسی وجود دارد که هرقدر جسمی بزرگتر باشد سطح خارجی آن کمتر است برای‌روشن‌شدن مطلب‌توضیح میدهیم. مطابق‌قانون ساختمان کشتی ظرفیت بارگیری کشتی عبارت از وزن نصف‌آبی است که آن کشتی گنجایش آنرا دارد مثلا اگریك کشتی بتواند هشتصدتن آب‌را درخود جا بدهد وپرشود ظرفیت بارگیری آن در دریا چهارصد تن است و کشتی کوچکتری که چهار صد تن آب گنجایش دارد در دریا دویست‌تن ظرفیت دارد.

باینطریق نسبت‌بزرگی کشتی اول‌بمیزان باری که میتواند حمل نمایدنسبت ۸ به ۴است و نسبت‌بزرگی کشتی دوم بمیزان باری که میتواند حمل نماید نسبت۴ به ۲ است حال‌اگر فرض کنیم‌نسبت سطح خارجی کشتی اول‌بسطح خارجی کشتی دوم مثل ۸ به ۶ باشد در اینصورت سطح خارجی کشتی اول نسبت بوزنش ۸ به ۴ و نسبت سطح خارجی کشتی‌دوم نسبت‌بوزنش ۶ به۲ خواهدبود و بالنتیجه کشتی اول‌که بزرگتر است نسبت‌بسطح خارجی خود خیلی زیادتر بار حمل مینماید از طرف دیگرچون بادهای تند و امواج دریا فقط سطح خارجی کشتی را مورد حمله قرارمیدهد کشتی بزرگتردر قبال امواج و طوفان بهتر مقاومت خواهد کرد زیرا سنگین‌تر است درصورتیکه کشتی کوچکتر چون بار کمتری دارد و سبکترمیباشد دستخوش امواج دریا خواهد شد .

اینهم دلیل دیگری است که نشان میدهد کشتیهای رومی و یونانی بواسطهٔ بزرگی‌ازلحاظ بحرپیمائی بر کشتیهای کوچك بحراحمر وهندوستان‌مزیت‌داشته‌اند.

فصل هفتم

تجارت یونانیها

...... یونانیهای اولیه همگی دزد دریائی بودند ، **مینوس** دزد

دریائی‌معروف یونان اگرحوزه عملیاتش فقط منحصر باطراف جزیرهٔ مسکونی او نبود قطعاً تسلط‌بزرگی دردریا پیدا میکرد ولی وقتیکه یونانیها ملت عظیمی شدند روز بروز برتسلط دریائی آنها افزوده‌شد تاجائی که ملت‌آتن‌حقیقةً دارای‌سیادت دریائی بود وبزرگترین سلاطین‌آن دوره را که‌پادشاه ایران‌باشد وادار بقبول‌افکار خودکردند همانطورکه‌نیروی‌دریائی‌**سریانیها** وجزیرهٔ **قبرس** وفینیقیها راشکست دادند اینك درخصوص سیادت دریائی آتن صحبت میکنیم :

گزنفون مورخ میگوید : گرچه آتنیها دارای سیادت دریائی هستند ولی نظرباینکه دریك قاره زندگی میکنند غالباً مورد تهاجم بیگانگان قرارگرفته و دستخوش چپاول وانهدام میگردنددرصورتیکه سفاین‌آتن برنقاطدوردست‌حکومت میکند .

براثر این چپاولها و حملات‌بزرگان‌آتن اراضی‌خود را رها کرده واموال خویش‌را دریکی از جزائر که محل امنی است پنهان میکنند و سایر طبقات هم‌که چیزی‌ندارند از تهاجمات بیمناك نیستند و حال‌آنکه اگرآتن یك جزیره بود در عین‌حال‌که سیادت بحری داشت ومیتوانست بملل دیگر اذیت کند هیچ ملتی قادر نبودکه باوحمله نموده ویاصدمه بزند .

وقتی افکارگزنفون را با اوضاع امروز مقایسه میکنیم گوئی گزنفون میخواسته در بارهٔ **انگلستان** صحبت کند ولی آتن با وجود تمام بزرگان خود و باوجود نقشه‌ها وپروژه‌های عالی‌وجالب‌توجهی که‌ازمغز بازرگانان وبزرگان‌آن کشورخارج میشده معهذا همواره در صدد توسعهٔ سیادت دریائی خود بوده بدون اینکه ازآن‌استفاده نماید و باوجود معادن وبحرپیمایان ونفوذعظیم‌خود نتوانست ازتجارت استفاده نماید درصورتیکه **سولون** قانونگزار بزرگ یونان قوانین‌جالب توجهی برای این‌کشور وضع کرده بود.

تجارت آتن صرفاً منحصر بخود یونان و بحر اسود بود و از این حدود تجاوز نمیکرد ولی برعکس تجارت **کورنت** [1] رونقی بسزا داشت زیرا این شهر

۱ـ کورنت شهری است‌درمنتهی‌الیه جنوبی‌یونان . مترجم

www.ketabha.org

دو دریای شرقی و غربی یونان را از هم جدا میکرد و مدخل و دروازهٔ یونان محسوب میگردید موقعیت جالب توجهی داشت ودر زمانی که‌هر یك‌از شهرهای یونان‌کشورمخصوصی بودنددارای اهمیتی‌بسزا بود وبهمین جهت‌خیلی‌بیشتراز آتن تجارت نمود .

کورنت دارای دوبندربود یکی‌برای توقف کشتیهائی که‌از آسیا میآمدند و دیگری برای لنگر انداختن سفاینی که ازایتالیای فعلی عزیمت کرده بودند زیرا چون عبور ازمقابل دماغه کورنت بواسطهٔ بادهای مخالفی که در این نقطه از دریا میوزید خیلی‌دشوار بود سفاین ترجیح‌میدادند که دریکی ازدوبندر شرقی و غربی این‌شهرلنگر بیندازند و حتی‌ممکن‌بود مال‌التجاره‌را از زمین به‌بندر دیگر منتقل کنند که بار کشتیهای دیگر بشود.

هیچیك ازشهرهای‌یونان باندازهٔ کورنت دارای‌آثار صنعتی وهنری‌نبود ولی افسوس که مذهب اخلاق پاك اهالی‌را فاسد کرد و همچنین‌تجمل هم بفساداخلاق کمك نمود واین دوعامل‌برای فساد اخلاق اهالی کورنت دست بهم داد منجمله برای **ونوس** رب النوع زیبائی معبدی ساختند که هزار دوشیزهٔ زیبا بدان معبد اختصاص‌داشت وبسیاری اززیبایان‌یونانی که آتنه سر گذشت‌آنها را نوشته از این معبد خارج‌شدند .

درزمان **هومر** شاعرمعروف‌یونانی تنها سه‌شهر **رودس وکورنت واورکومن** دارای عظمت ورونق بودند و هومر در کتاب **ایلیاد** میگوید : **ژوپیتر** رب‌الارباب چون اهالی‌رودس را دوست میداشت بآنها ثروت عظیمی داد ووسیلهٔ تحصیل‌ثروت رادردست اهالی کورنت نهاد، درجای دیگر ایلیاد ضمن تعریف‌شهرهائی که خیلی طلادارند در درجهٔ اول شهر**اورکومن**را نام میبرد و میگوید از حیث داشتن طلا مثل شهر **طبس** در مصر است رودس و کورنت عظمت خود را حفظ کردند اما اور کومن رونق وجلال خودرا از دست داد زیرا چون اور کومن نزدیك دریای **هلسپون** و بحر اسود واقع شده بود طبعاً ثروت خودرا ازبحرپیمائی‌دراین‌دریاها بدست میآورد کما اینکه‌افسا**نهٔرشمه‌طلا** که یکی ازافسانه‌های کهنه‌و **اساطیر** یونان

است و دال برثروت اهالی اورکومن میباشد در کناردریای **هلسپون** بوجود آمد و نیز افسانه‌های دیگری که درخصوص‌بحر پیمایان یونانی در کتب‌ضبط کرده‌اند نیز درهمین دریا بوجودآمده است ولی چون بعداً دریاهای هلسپون واسود وغیره معروفتر شدند و سایر شهرهای یونان در آنجاها بنای تجارت را گذاشتند و با ملل وحشی وصحرا گرد تجارت کردند شهر اورکومن متدرجاً رونق و جلال خود را ازدست داد ودرشمار سایر شهرهای یونان‌در آمد .

یونانیها قبل از هومر فقط بین خودشان تجارت میکردند و بتدریج باملل وحشی داد وستد نمودند وبهرنسبت که وسعت وسلطهٔ آنها زیادتر شد ملل‌جدیدی را تشکیل دادند و کوچ نشین‌هائی ایجاد نمودند که هریك ازآنها ملتی گردیدند .

اگر نظری بنقشهٔ‌یونان بیندازید ملاحظه‌خواهید کرد این کشور شبه‌جزیرهٔ عظیمی‌است که ازهرطرف دماغه‌هائی از آن در دریا جلورفته و گوئی دریا را عقب رانده است وضمناً خلیجهائی‌دراطراف‌آن گشوده شده که گوئی برای پذیرائی‌دریا آغوش باز کرده است و کوچ نشینهای عدیدهٔ یونان نظیر یك دایره این کشور را احاطه کرده و بالنتیجه وضع طبیعی سواحل کشور طوری است که در دنیای قدیم این‌ملت ازهر طرف میتوانست تجارت نماید وبادنیای‌آن‌زمان اعم از وحشی وغیر وحشی‌آشنا شود بااینوضع طبیعی یونانیها بهر نقطه که میرفتند کوچ نشین تشکیل میدادند کما اینکه در **سیسیل و ایتالیا** و سواحل دریای‌سیاه و آسیای صغیر کوچ‌نشین‌هائی تشکیل‌داده و ملل‌جدیدی بوجودآوردند وبتدریج شهرهای یونان‌رونق وجلال بزرگی پیدا کرد و یك سلسله جزایر بیشمار هم در صف اول سواحل یونان را احاطه وبرای جلوگیری ازتهاجم بیگانگان موانع بسیارخوبی‌محسوب می‌شدند .

ازآن پس دنیاازیونان حساب میبرد، معابدبزرگ دراین کشوربوجودآمد که‌سلاطین ملل‌مختلف یونان برای‌آنها تحف و هدایا میفرستادند ، اعیاد بزرگی برپا میگردید که‌عموم ملل یونان درآن شرکت مینمودند، خطبا و گویندگانی

www.ketabha.org

بوجود آمدند که نامشان شهرهٔ آفاق شد، دانشمندان یونان درجهان معروف شدند، صنایع وهنرهای زیبا بدرجه‌ئی رسید که بالاتر از آن ممکن نبود .

فصل هشتم

اسکندر وفتوحات او

در زمان اسکندر چهارواقعه اتفاق افتاد که انقلاب بزرگی درتجارت ایجاد نمود، این چهار واقعه عبارت ازتصرف شهر**تیر** وفتح **مصر** وفتح هندوستان و کشف دریای بزرگی که درجنوب هندوستان است .

بعداز اینکه این دریای بزرگ کشف شد یونانیها از راه این دریا که همان اقیانوس هند است مبادرت بتجارت نمودند ولی باید توجه کرد که قبل از اسکندر هم ملت دیگری هندوستان را کشف کرده بود .

ایرانیان قبل از اسکندراقیانوس هند را کشف کرده بودند زیرا امپراطوری **داریوش** پادشاه ایران ازطرف‌مشرق‌برود **سند** محدود بود، داریوش دریانوردان را مأمور نمود جریان رود سند راطی‌نموده وبمصب آن برسند وسپس از مصب رود سند دریانوردی خود را ادامه بدهند، باین‌طریق دریانوردان مزبور تا دریای سرخ جلورفتند بااین وصف ایرانیهاازدریانوردی وبازرگانی‌هند استفاده نکردند ودلیل عدم استفاده آنها ازاین دریاکه دریای ساحلی هندوستان بود ازاینقراراست :

دریای ایران (عمان فعلی) که ازخلیج فارس تارود سند ادامه دارد وازطرف جنوب تاکوههای **پاروپامیزاد**[1] ممتد است در واقع به ایرانیان تعلق داشت ولی قسمتهای جنوبی‌این دریا سواحل لم‌یزرع وغیرمسکون‌داشت ودر داستانها میگفتند ارتش **سیروس** و**سمیرامیس** دراین سواحل تلف شده وحتی‌سواحل شمالی‌این‌دریا (فارس و کرمان کنونی) نیزغیرمسکون ولم یزرع بود اسکندر کبیر که ازسواحل شمالی این دریا گذشت درباز گشت از هندوستان قسمتی از ارتش خود را بواسطه گرمی‌هوا و کم‌آبی ازدست داد در این سواحل قبایلی زندگی میکردند که **پلین**

۱ ــ کوههای پاروپامیزاد سلسله‌کوههای مسقط کنونی است.

قبایل ماهی‌خوار را بآنها نام داده است زیرا این قبایل زراعت نمیکردند ومعاش خودرا فقط باصید ماهی تأمین می‌نمودند بالنتیجه سواحل جنوبی ایران که شمال دریای عمان میشود فاقد شهرها وبنادر تجارتی بود وازطرف دیگر ایرانیها ازبحر-پیمائی سررشته نداشتند ومذهب زرتشت دریاپیمائی رامنع کرده بود[1].

گرچه داریوش پادشاه ایران بوسیله دریانوردان خویش دریای هند را از مصب رود سند تابحر احمر پیمود ولی‌منظور ازاین بحرپیمائی ابراز قدرت‌سلطنتی وتسکین هوی وهوس پادشاه بود نه‌تجارت، بهمین جهت نتیجه مادی ازبحرپیمائی حاصل شد .

نکتهٔ دیگری که سبب شد ایرانیان با هندوستان تجارت نکنند این بود که درآنزمان میگفتند قسمتهای جنوبی هندوستان غیرمسکون است و حکایت میکردند **سیروس** تمام قشون خودرا در آن صفحات ازدست‌داد وبیش ازهفت‌تن ازافراد سپاه اومراجعت نکردند .

وقتیکه **اسکندر** بهندوستان لشکر کشید گرچه از راه شمال واردآن منطقه گردید ولی‌متوجه شد قسمتهای جنوبی هندوستان آباد وپر از شهرهای بزرگست لذا قسمتهای جنوبی‌هند راتصرف کرد، آنوقت مصمم شدهندوستان را بوسیله‌تجارت دریائی با اروپا مربوط نماید اسکندر برای حصول این منظور دستور داد سفاین بسیاری در کنار رود **هیداسپ** که از شعب رود سند میباشد ساخته ، آنگاه کشتیها از این راه سرازیرشده وارد سند گردیدند وبطرف دریارفتند .

در آن‌موقع شهری‌درمصب رود سند بود که بنام **پاتال**خوانده میشد، اسکندر نیروی دریائی و قشون خود را در این شهر گذاشت وخود با معدودی از کشتی‌ها راه دریا رادرپیش گرفت ومقدار زیادی درسواحل هندوستان وبلوچستان جلورفت و در نقاط مخصوص دستور ساختمان بنادر و بار اندازها داد و سپس به پاتال مراجعت کرد !

۱ــ درضمن‌دستورات‌آئین زرتشت رعایت‌نظافت‌آب که یکی‌ازعناصرپاك است تأکید شده باین جهت به کشتی‌رانی توجه نمیشده است‌که‌آب‌کثیف نشود . مترجم

این مرتبه مسافرت بزرگ نیروی دریائی‌اسکندر درطول سواحل دریائی‌هند آغاز گردید درحالیکه نیروی دریائی در طول این سواحل راه می‌پیمود اسکندر با سپاه خود ازخشکی میگذشت که پیوسته بین نیروی دریائی وزمینی ارتباط برقرار باشد وبتوانند بهم کمك کنند .

باین ترتیب قشون زمینی و نیروی دریائی اسکندر از سواحل هندوستان و سواحل طوائف ماهی‌خوار(بلوچستان فعلی) و سواحل **کارامانی** (کرمان حالیه) و سواحل فارس گذشتند .

اسکندر درطول این سواحل شهرهای چندی ساخت وچاههائی برای‌تحصیل آب حفر کرد وبقسمتی‌ازطوائف ماهی‌خوارامر نمود ازخوردن‌ماهی‌صرف‌نظر نموده ودرعوض زراعت نمایند که تادرطول این سواحل ملل متمدن زندگی کنند .

شرح مسافرت نیروی دریائی‌اسکندر ازمصب رود سند تا مصب **شط‌العرب** توسط دونفر از ملاحان سفاین مزبور موسوم به**نه‌آرك و اونزیکریت** نوشته شده وبر طبق‌آن سفرنامه ها معلوم میشود مدت ده ماه طول کشید تا مسافرت اسکندر پایان یافته است و وقتی نیروی دریائی به **شوش** (خوزستان فعلی) رسید با قشون زمینی تلاقی کرد، درآن موقع اسکندر درشوش به‌سپاهیان خودضیافت داده‌است[1] .

بعضی ازتذکره نویسان نوشته‌اند اسکندر شهر اسکندریه‌را درمصر بنا نهاد که با هندوستان تجارت کند غافل ازاینکه وقتی اسکندر این شهر را بنا کرد هنوز به‌هندوستان نرفته واقیانوس هند را کشف نکرده بود، بنا کردن شهر اسکندریه از لحاظ‌تسلط برمصر بود. حتی‌بعدازکشف اقیانوس هندهم باوجودیکه اسکندرخیال داشت از راه این‌اقیانوس اروپا را بهندوستان مربوط نماید باز هم بفکراستفاده از اسکندریه برای تجارت با هندوستان نیفتاد بدلیل اینکه اسکندر نمیدانست دریای احمربین اسکندریه واقیانوس هند وجوددارد[2] .

۱ـ درکتاب مرآةالبلدان‌که در زمان ناصرالدین‌شاه نوشته شده سیاحتنامه نه‌آرك در باب این مسافرت ده‌ماهه دریائی ترجمه وذکرگردیده است .

۲ـ کانال سوئزهم درآن زمان نبودکه اسکندرشهر اسکندریه را به‌بحراحمروصل‌کند.
مترجم

اسکندر اقیانوس هند راکشف‌کرد ولی بحر پیمائی این پادشاه را بهشوش آورد . این بود که مصمم شد از راه بین‌النهرین اروپا را به هندوستان متصل نماید . و بهمین جهت بود که روی فرات و دجله وکارون شروع بهاکتشافات نمود و سدهائی را که ایرانیان روی این رودخانه ساخته بودند خراب‌کرد تا مانع کشتی‌رانی نباشند .

در **بابل** واقع در سواحل دجله بندر بزرگی ساخت‌که هزارکشتی در آن جا میگرفت و مبلغ پانصد **تالان** (واحد پول‌طلا) به **سوریه و فینیقیه** فرستاد که دریانوردان آنجا را استخدام‌کرده ببابل بفرستند تا اسکندر آنها را در طول سواحل **خلیج فارس** و دریای عمان اسکان دهد و مواظب حرکت سفاین باشند .

تمام این اقدامات می‌رساند که اسکندر می‌خواست از راه بابل و خلیج فارس روابط بازرگانی اروپا را با هندوستان برقرار نماید نه از راه اسکندریه وبحر احمر .

بعضی‌ها تصور کرده‌اند اسکندرخیال تصرف عربستان را داشت میگویند که این پادشاه میخواست مرکز امپراطوری خود را در عربستان قرار بدهد ولی این تصورخطاست زیرا اولا اسکندر هنوز نمیدانست عربستان چطور جائی است وآنرا ندیده بودتا بتواند تصور کند برای مرکز امپراطوری او صلاحیت دارد یا نه واز آن گذشته اگربآنجا میرفت میفهمید برای مرکزامپراطوری اواقتضا ندارد زیرا بطوریکه بعداً محقق شد خلفای اسلام با اینکه از عربستان بیرون آمده بودند همینکه قوتی گرفتند و امپراطوری اسلامی تشکیل شد دانستند عربستان برای مرکزامپراطوری خوب نیست وازآنجاخارج‌شده بغداد رابرای مرکزامپراطوری خود انتخاب کردند .

فصل نهم

تجارت یونیها بعداز اسکندر

وقتیکه اسکندر کبیر مصر را تصرف نمود برخلاف امروز مردم ازتمام خاك مصر اطلاع نداشتند، ازسواحل شرقی مصر که سواحل غربی بحراحمر باشد بی‌اطلاع بودند کشورمصردرآن موقع یك‌قسمت از اطراف رود نیل گفته میشد که نوار باریکی را از اراضی آن کشور در کنار این رود تشکیل میداد وهرسال براثرطغیان رود نیل مشروب میگردید مردم نه‌تنها از سواحل شرقی مصر بی‌اطلاع بودند بلکه نمیدانستند اطراف عربستان دریاست و معتقد بودند نمیتوان اطراف شبه جزیره عربستان گردش کرد زیرا آنهائی که در صدد این گردش برآمده بودند قرین موفقیت نگردیدند.

مردم درآنزمان‌میگفتند چگونه ممکن‌است درسواحل شرقی عربستان دریا پیمائی کرد وحال‌آنکه قشون **کامبیز** پادشاه ایران درسواحل شرقی‌عربستان ازبین رفت و قشونی که یکی ازسلاطین **بطالسه** از مصر بکمك **سلوکوس** نیکاتر پادشاه بابل فرستاد ناچارشد ازصحرای عربستان بگذرد ودرعبور از نقاطی که امروزشبه جزیره سینا وصحرای فلسطین‌است دچارمتاعب بسیارسخت گردید وبواسطه‌حرارت آفتاب ناچار بود شبها حرکت نماید.

مردم آن‌زمان در خصوص عربستان اینطور فکر میکردند: عقیده نداشتند بتوان دراطراف عربستان بحرپیمائی نمود، ازطرف دیگر ایرانیها اصلا فاقدبحر پیمائی بودند و بهمین جهت وقتی مصر را تصرف کردند در آنجا هم مطابق رویه همیشگی خودشان توجهی بدریا نوردی ننمودند و اصلا بحرپیمائی در بحراحمر فراموش شد وحال‌آنکه قبل‌ازآن تاریخ و در ازمنهٔ قدیمه بطوریکه درفصول قبل دیدیم یهودیها و سکنهٔ تیر نه تنها در بحراحمر بحر پیمائی میکردند بلکه در تمام اقیانوس هند هم تجارت مینمودند، وقتیکه یونانیها مصر را فتح کردند بین رود نیل و دریای قلزم شروع بشکار فیل نمودند، این شکار وسعت کشور مصر را بنظرشان

رسانید وآنهارا بسواحل بحراحمر آورد، آنها سواحل غربی این دریا راکه سواحل شرقی مصرباشد کشف نمودند تا اینکه بعدها بحراحمر طی سلطنت یونانیها درمصر کشف گردید[1].

بطالسهٔ مصرپس از کشف بحراحمر شروع ببحرپیمائی و بازرگانی نمودند بخصوص‌آنکه در زمان آنها ملت **تیر** که همواره رقیب تمام ملل بحرپیمادربحراحمر واقیانوس هند بود از بین رفته و بطالسه معارضی نداشتند ودرنتیجهٔ این بازرگانی کشور مصرمرکز دنیا گردید.

ایرانیهاهم معارض ورقیب تجارت بطالسه‌نشدند وآنها را بحال خود گذاشتند تا از راه‌بحراحمروجنوب عربستان وهندوستان تجارت کنند زیرا ایرانیها درزمان بطالسه‌مثل سابق‌بتجارت شمال‌هندوستان علاقمند بودندواز راه‌جیحون ودریای‌خزر مال‌التجاره هندوستان رابحرسیاه میبردند.

نکته‌ای که ذکرش لازم‌است اینست، در ازمنهٔ قدیمه وحتی در زمان‌اسکندر وبعد از اوکه **سلوکیدها** در ایران سلطنت کردند همه عقیده داشتند بحرخزر با اقیانوس راه دارد ومیگفتند ازطرف شمال بهندوستان وصل میشود و حتی اسکندر قبل از مرگ خود تصمیم گرفته بود اقیانوس شمالی راکه با هندوستان راه دارد و بحر خزر مربوط است کشف کند.

بعد از اسکندر جانشینان او **سلوکوس وانتیوکوس** نیز همین عقیده را داشتند و برای کشف اقیانوسی که به‌بحر خزر مربوط است سفاینی در این دریا ساختند وهریك قسمتی‌ازدریای خزر راکشف کردند، با اینوصف باز بحقیقت امر پی‌نبردند ونداستند این دریا از هرطرف محدود است، همین توجه دائمی آنها باین دریا و خیال تجارت شمال هندوستان از راه جیحون سبب گردید تجارت اقیانوس هند را برای بطالسه باقی بگذارند و شاید لم یزرع بودن سواحل جنوبی ایران‌که شمال بحر عمان و خلیج فارس باشد نیز در این امر دخیل بوده

[1] ـ مقصود ازسلطنت‌یونانیهادرمصرهمان سلطنت‌اسکندروجانشینان اومیباشدکه بطالسه نام داشتند ومدت مدیدی درمصرطول کشید. مترجم

www.ketabha.org

زیرا طوائفی که در این سواحل زندگی میکردند استعداد بحرپیمائی نداشتند و ملاح نبودند .

سلوکیدها (پادشاهان ایرانی جانشینان اسکندر) نمیتوانستند برای تجارت با هندوستان از آنها استفاده کنند و حال آنکه بطالسه درمصر چون مالك جزیرهٔ قبرس وفینیقیه بودند ازملاحان زبردست این دومنطقه برای تجارت با مصر استفاده مینمودند .

بهرحال چیزی که اسباب تعجب است این‌است که قدما با اصرارعجیبی معتقد بودند دریای خزر باقیانوس راه دارد واکتشافاتی که اسکندر وپادشاهان **سریانی** و **اشکانی** در این دریا نمودند تغییری در عقیدهٔ آنها نداد علتش این بود که اولا قدیمی‌ها مدت مدیدی جز جنوب این دریا را نمی‌شناختند و از سایر نقاط آن بی‌اطلاع بودندوپس‌از آنکه متدرجاً بطرف شمال رفتندتصور نمودند بطرف‌اقیانوس میروند ولی راه پیمائی آنها بسوی شمال ازحدود مصب جیحون درمشرق و آلبانی[1] درمغرب تجاوز نکرد. زیرا بحرخزر در صفحات شمالی باطلاقی ولجن‌آلود است وبرای بحرپیمائی‌مستعد نیست .

برگردیم‌بموضوع‌اصلی، اسکندر درمسافرت‌بهندوستان‌ازحدودرود**هیپانیس** تجاوزنکرد، رود مزبور آخرین وشرقی‌ترین رودی است که برود **سند** میریزد و بهمین جهت یونانیها چون قسمت کمی‌ازهندوستان را می‌شناختند فقط باهمین‌قسمت تجارت مینمودند ولی سلوکوس نیکاتر که بعداز اسکندر درایران جانشین اوشد تا رود**گنگ**جلوزفت و مصب این رود راکشف نمود وبالنتیجه دریائی که امروز بنام خلیج **بنگاله** میخوانند شناخت .

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که قدما دریاها را از راه خشکی کشف میکردند در صورتی که امروز اراضی مجهول را از راه دریا کشف می‌کنند .

۱ـ آلبانی محلی است‌که امروز بنام مخاچ قلعه موسوم‌ودرساحل‌غربی بحر خزر است . مترجم

بعدازاسکندر و سلوکوس نیکاتر دیگران درسمت‌مشرق هندوستان کشفیاتی نکردند ،**استرابون** هم‌در این قسمت تردید دارد ولی کشفیات دیگران بعد از **سلوکوس نیکاتر** درطرف جنوب صورت گرفت و بالنتیجه بنادرجدیدی‌رادرساحل غربی هندوستان کشف کردند که یکی‌از آنهاسرزمین**سیجر** بود و کشف‌این‌سرزمین کمك‌جدیدی به توسعهٔ تجارت باهندوستان کرد .

پلین میگوید قدما برای‌تجارت باهندوستان‌متدرجاً سه راه انتخاب کردند بدواً راه بازرگانی هندوستان‌این‌بود که کشتیهاازدماغهٔ **سیاگر** درمشرق‌عربستان بمصب رود **سند** میرفتند وبعداً جادهٔ دیگری‌راکه کوتاه‌تر ومطمئن‌تر بود انتخاب نموده و ازدماغهٔ سیاگر بسرزمین سیجر میرفتند[1] ولی چون سیجر درجنوب مصب سند قرارداشت لازمه‌اش این بود که راه دوم طولانی‌تر باشد اما از این جهت‌راه دومی درنظرقدماکوتاه‌تر جلوه میکرد که مجبورنبودند درطول سواحل حرکت کنند و میتوانستند ازبادهای موسمی استفاده نمایند عاقبت بازرگانان قدیمی راه دیگری راکه سومین راه هندوستان بود برای تجارت انتخاب کردندو از بنادر **کان ، اوسلی** واقع درمدخل بحر احمر (باب المندب کنونی) عزیمت کرده با استفاده از باد غربی خود را بساحل غربی هندوستان میرسانیدند و بجای مدت مدیدی که در طول سواحل عربستان حرکت نمایند مستقیماً از مغرب بمشرق میرفتند زیرا توانسته بودند موقع وزش بادهای شرقی و غربی را در این حدود بشناسند، در واقع بادهای موسمی و همیشگی برای آنها مثل قطب‌نما شده بود .

پلین میگوید دریانوردان وسط تابستان بطرف هندوستان عزیمت نموده و درپایان پائیز وآغاززمستان ازآنجا مراجعت مینمودند، این‌موضوع‌باگزارشهای رسمی دریانوردان امروزی‌کاملا مطابقت مینماید زیرادر این‌قسمت ازدریاکه بین عربستان وافریقا و هندوستان واقع شده دو باد موسمی وجود دارد اول بادی که ازمغرب بطرف خاور میوزد و این باد در ماههای اوت و سپتامبر که پایان تابستان

۱ـ **سیجر** سرزمینی است‌که پادشاهان یونانی ماوراءالنهرآنرا کشف کردند. مترجم

www.ketabha.org

و آغاز پائیز است شروع میگردد .

دوم بادی که ازمشرق به‌باختر میوزد و این‌باد درماه ژانویه‌اوائل‌زمستان آغاز میشود ، امروز هم دریانوردان ما بتبعیت ازاین دو باد عیناً نظیردریانوردان عصر بطالسه بهندوستان‌رفته و ازآنجا مراجعت میکنند .

نیروی دریائی اسکندر برای وصول بخوزستان ازمصب رودسند ده‌ماه‌صرف وقت نموده وسفاین او درماه ژوئیه از مصب رود سندحرکت کردند یعنی هنگامی عزیمت نمودند که بادموسمی ازمغرب بمشرق‌میوزید، امروزهیچیک‌ازدریانوردان جرئت نمیکنند درچنین موقعی از هندوستان مراجعت نمایند زیرا در فاصله بین‌دو باد موسمی یک‌بادی ازشمال میوزد و بابادهای موسمی مخلوط گردیده‌در نزدیکی سواحل طوفان‌های مهیبی را ایجاد میکند چون نیروی دریائی اسکندر در طول سواحل حرکت میکرد ووزش بادموسمی برخلاف خط‌سیر کشتیها بوددریانوردان او دچار طوفان سختی شدند .

باید دانست در نتیجهٔ مرور زمان دریانوردی بسیار ترقی کرده است زیرا نیروی دریائی داریوش برای وصول‌بدریای سرخ ازمصب رودسنددوسال‌ونیم‌وقت صرف کرد و نیروی دریائی اسکندر که ازرود سند حرکت کرده بودده ماه طول کشید تا بخوزستان رسید، از این مدت سه‌ماه‌را در رودسند و هفت ماه را دردریا طی طریق میکرد ولی‌بعدها دریانوردان بطالسه چهل‌روزه ازدریای سرخ بساحل هندوستان میرفتند .

پلین میگوید : قدما از اراضی واقع بین**هیپانیس**ورود**گنگ** که مصبش در مشرق هندوستان است چندان اطلاعی نداشتند ، در بین دریانوردان کمتر کسانی یافت میشدند که تا مصب رود گنگ بروند.

حقیقت هم همینطور است زیرا دریانوردان گذشته که با تبعیت از بادهای موسمی به هندوستان میرفتند فقط با سواحل غربی هندوستان تجارت مینمودند تا بتوانند درهمان سالی که رفته‌اند مراجعت کنند، واگر ازدماغه کمرن که جنوبی ترین نقاط هندوستان است عبور نموده و برای رسیدن به رود گنگ هندوستان را

دور میزدند فصل بادهای موسمی میگذشت ودیگرنمیتوانستند درهمان سال از هند مراجعت نمایند .

اگر ازسواحل‌شرقی هندوستان صرفنظر کنیم بازرگانی یونانیها وروميهای قدیم باهندوستان تقریباً باندازه بازرگانی‌فعلی‌ما باآن اقلیم توسعه داشته درصورتی که‌ما امروزتمام‌ملل هند رامیشناسیم وقدما تمام این‌ملل رانمیشناختند ورویهمرفته آنها خیلی‌آسانتر ازما باهندوستان تجارت میکردند .

همین امروز اگر ماصرفاً باسواحل غربی هندوستان تجارت میکردیم و با جزایر سوماترا وجاوه وگینه وملوک و غیره تجارت نداشتیم خیلی بهتر و آسانتر بودزیراازدریای سرخ‌بهندوستان میرفتیم‌ومتحمل زحمت‌بزرگ دور زدن‌قاره‌افریقا وعبور ازدماغه امید نیک نمیشدیم .

فصل دهم

دور زدن دورافریقا

بطوریکه تاریخ‌نشان میدهد قبل‌ازاختراع قطب‌نما پیشینیان چهار مرتبه درصدد برآمدند اطراف قارهٔ افریقا را بپیمایند باین طریق که یک‌مرتبه **نکو** ودفعه دوم **اودوکس** دریانوردانی‌ازاهالی فینیقیه مأمور کردند که ازبحر احمرحرکت‌کرده و افریقا رادور زده وخود را بمدیترانه رسانیدند و بعد ازآنها**ساتاسپ** در زمان**گزرسس** پادشاه ایران‌برای سومین مرتبه درصدد دور زدن قاره افریقا برآمد واز**جبل‌الطارق** خارج گردید ولی نتوانست بمقصودنایل آید وافریقا را دور بزند .

برای‌چهارمین‌مرتبه **هانون** ازطرف**کارتاژیها** برای دور زدن افریقافرستاده شد واونیز مثل سومی(ساتاسپ) از جبل‌الطارق خارج گردید ولی قادر به‌پیمودن اطراف قاره افریقا نگردید .

علت اینکه دونفراولیه بمقصود نائل آمده و افریقا را دور زدند این بود که ازبحر احمر برای پیمودن اطراف قاره افریقاحرکت کردند زیرا سواحل شرقی افریقا خیلی‌بهترازسواحل غربی‌آنست واز اینراه زودتر میتوان بدماغه امید نیک

رسید در صورتیکه از سواحل غربی‌باید راه زیادی را پیمود و مشکلات بسیار را متحمل شد‌باین‌جهت تاقطب نما اختراع نشد دریانوردان نتوانستند راه وسط دریا را پیش بگیرند وازساحل غربی افریقا بدماغه امید نیك نرسیدند .

اشکال‌دور زدن افریقاسبب گردید که قدمافقط به‌تجارت سواحل‌شرقی‌افریقا اکتفا نمودند وبدون اینکه اطراف این‌قاره عظیم را بپیمایند درقسمتی از سواحل شرقی و غربی‌آن شروع بتجارت کردند، یعنی از راه بحراحمر بسواحل شرقی و از راه جبل‌الطارق بسواحل غربی‌افریقا رفتند .

نخست **بطالسه** که پادشاهان یونانی‌مصر بودند بحر احمر راکشف نموده وقسمتی از این دریا راکه ازشمال‌آن آغاز و به **باب المندب** ختم میشود پیمودند و ازآنجا بدماغه **آرمات** رسیدند که انتهای بحر احمر ودرمشرق افریقا واقع است نکته دراینجاست که قدما از این دماغه بعد از راه خشکی سواحل افریقا راکشف کردند این اکتشاف بعداز زمان **استرابون** صورت گرفت و بهمین جهت است که استرابون ازآن اکتشافات نام نمیبرد .

بعداز این مورخ رومیها درسواحل شرقی افریقا متدرجاً دماغه‌های **راپتوم** (سومالی) **پراسوم** (زنگبار) راکشف نمودند و بطوریکه ملاحظه میشود نامهای رومی برای این‌دماغه‌ها انتخاب کردند .

بطلمیوس جغرافیادان رومی که در زمان **آدرین** زندگی میکرد میگوید انتهای سواحل شرقی‌افریقا دماغه پراسوم است که درچهاردرجه جنوبی خط استوا واقع گردیده است .

نویسنده گمنام رومی که سیاحت‌نامه دریای **اریتره** را نوشته میگوید انتهای سواحل شرقی افریقا دماغه راپتوم است که در ده درجه جنوب خط استوا **قرار** گرفته است .

علت اختلاف این دونفر درتعیین‌انتهای سواحل‌افریقا اینست که **بطلمیوس** محلی را انتهای افریقا میدانست که سابقاً کشف شده ولی دریا نوردان به‌آنجا نمی‌رفتند و باآن محل تجارت نمیکردند و حال‌آنکه صاحب سیاحت نامه دریای

اریتره نقطه‌ای را انتهای‌سواحل افریقامیدانست که‌دریانوردان‌بآنجا رفته وتجارت مینمودند .

چیزیکه مؤید این فرض میباشد اینست که قبایل افریقائی دماغه **پراسوم** آدمخوار بودند و **بطلمیوس** که از این دماغه نام میبرد هیچ نمیگوید بین دماغه **راپتوم و پراسوم** چه اراضی و سواحل واقـع شده و حال آنکه همین نویسنده نقاط واقع بین **آرمات** ودماغه **راپتوم** را بتفصیل‌ذکر مینماید.

بهرجهت رومیها گرچه سواحل‌شرقی افریقا راکشف کردند ولی زیادباآنها تجارت ننمودند زیرا تجارت باهندوستان بازرگانی سواحل شرقی افریقارا تحت‌الشعاع‌قرارداد ازآن گذشته بطوری که گفتیم قدما این سواحل‌را از راه‌خشکی و یابرحسب اتفاق و بواسطه طوفانهائی که‌سفاین را باین سواحل میانداخت کشف نمودند، باین جهت از راه دریا بآن نقاط‌آمد و شد نمیکردند .

ما امروز سواحل افریقا را خیلی خوب میشناسیم ولی از درون این قـاره بی‌خبریم ، لیکن قدما این قاره‌را خیلی خوب میشناختند و از سواحل آن اطلاع نداشتند .

گفته شد فینیقیها دو مرتبه برحسب دستور **نکو وادوکس** دور افریقاراطی کردند ولی بطلمیوس این مسافرت‌بزرگ‌راظاهراً افسانه وبدون حقیقت میداند و بهمین جهت میگوید از دماغه پراسوم(زنگبار) تا دریای **سینوس مانیوس** (خلیج سیام فعلی) سرزمینی است که از افریقا به‌آسیا میرود نتیجةً بقول این نویسنده دریای هندوستان یك دریای مسدودیعنی دریاچه است .

جغرافیا دانهای‌دیگری هم که بعداز بطلمیوس‌آمدند این سرزمین موهوم‌را درجنوب دریای هندقرار دادند بخصوص آنکه تجارت هندوستان از راه ایران و ماوراءالنهر صورت میگرفت ومردم قدیم بجزدرمواردی که ذکرشد از راه جنوب به‌هندوستان دسترسی نداشتند .

فصل یازدهم

مارسی و کارتاژ

کارتاژیها قانون بین‌المللی غریبی داشتند و آن این بود ،

تمام کشتی‌هائی که بین جزیره **ساردنی و جبل‌الطارق** تجارت مینمودند غرق میکردند . قانون سیاسی کارتاژیهاهم‌عجیب‌بود، منجمله‌اهالی‌ساردنی‌حق کشت‌زمین را نداشتند ودرصورت مبادرت باینکار اعدام میشدند .

کارتاژ بواسطه قدرتی که داشت متدرجاً بر ثروت خود افزود و همین ثروت موجب مزید قدرت‌او شد درعین حال که در تمام سواحل جنوبی مدیترانه تجارت مینمود مصمم شد در سواحل اقیانوس اطلس نیز تجارت نماید و**هانون** دریا نورد معروف‌کاتاژی برحسب‌امر مجلس سنای‌کارتاژ سی‌هزار نفرکارتاژی را کوچانیده و بین جبل‌الطارق و سرنه مسکن داد .

هانون در شرح مسافرت خود میگوید، هراندازه که‌کارتاژ از جبل الطارق دور است سرنه نیز همان اندازه ازجبل‌الطارق دور میباشد ، بنابراین‌معلوم‌میشود سرنه چندین درجه دورتر از جزایر **خالدات** (کاناری) یعنی در جنوب خالدات بوده‌است .

وقتی هانون درسرنه مقیم‌شد مصمم گردید بازهم‌بطرف جنوب برود و مدت ۲٦ روز درطول سواحل غربی افریقا بطرف جنوب رفت ولی‌عاقبت بواسطه‌نداشتن آذوقه مراجعت نمود وکارتاژیها از این اکتشاف جدید هانون استفاده نکردند و **سیلاکس** سیاح کارتاژی میگوید در ماورای سرنه دریا قابل کشتی‌رانی نیست وپر از لجن وعلف‌های دریائی میباشد[1] .

آلودگی این‌دریا به‌علف و لجن مانع از این بود که کارتاژیها از اکتشاف جدید **هانون** استفاده نمایند گرچه هانون دارای شصت کشتی بود و هریك از

۱ـ امروز هم دریای این حدود مستور ازعلفاست و دریانوردان‌اروپائی‌آنرا دریای علف‌زار مینامند . مترجم

کشتیهایش پنجاه پارو داشت و توانست از این دریاعبور نمایدولی‌سفاین‌بازرگانی نمیتوانستند ازآنجا عبور کنند، فراموش نباید کرد مسافرتی که جنبه حادثه‌جوئی و اکتشاف‌دارد و پشتیبان‌آن جرئت و تهوراست غیر ازمسافرتهای‌عادی‌بازرگانی میباشد .

شرح مسافرت هانون درسواحل‌غربی افریقا خیلی جذاب و خواندنی است زیرا نویسنده این سیاحت‌نامه خودهانون‌است و چون دریانوردان و کاشفین‌بزرگ همواره مشهودات خودرا بسادگی مینویسند شرح عملیاتشان خواندنی میشود چه آنکه عمل‌آنها بزرگتر ازآنست که پیرایه لازم داشته باشد .

تمام مطالبی که هانون درکتاب خود راجع‌بآب و هوا و اوضاع سواحل و قبایل افریقا مینویسد عین مطالبی است که ما در کتب دریانوردان کنونی خود میخوانیم .

هانون هنگامیکه با سفاین خود درطول‌سواحل افریقا بطرف‌جنوب میرفت مشاهده نمودهنگام‌روز سکوت‌کامل در خشکی برقرار است ولی همینکه شب شد صدای انواع ادوات موسیقی از خشکی شنیده‌میشد وهمه‌جا آتش واشعهٔ آن‌نمودار گردید .

امروز هم دریانوردان ما اوضاع این سواحل را همین طور تعریف میکنند علتش اینستکه روزها قبایل وحشی ازحرارت آفتاب پناه بسایه جنگلها برده و در شب برای‌دور کردن جانوران درنده آتش میافروزند وموسیقی و رقص‌را در شب دوست میدارند .

درجای‌دیگرهانون **فوران** یکی ازآتش فشانهای سواحل افریقا را بیان میکند وشرح اوعیناً نظیر وضعیت فوران کوه‌آتش فشان**وزو** در ایتالیااست .

شرح مشاهده‌دو نفرزن‌پشم‌آلود که درسواحل افریقادیده‌شده‌ورضایت‌ندادند همراه‌کارتاژیها بروند وآنها زنهارا کشته پوستشان‌را به‌کارتاژ برده‌اند آنقدرهادور ازحقیقت نیست .

بعدها رومیها گفتند این‌سیاحت نامه افسانه است. علتش این بود که چون

کارتاژیها مبادرت باین اکتشاف نموده بودند رومیها از نظر تحقیر آن‌را افسانه پنداشتند بین روم و کارتاژ بقدری رقابت بود که حتی پس از اینکه رومیها کارتاژ را ویران کردند رضایت ندادند مفاخر تاریخی و اکتشافات آن باقی بماند.

متجددین هم بشیوهٔ رومیها منکر این اکتشافات شده‌اند ومیگویند کجاست آن‌شهرهائیکه هانون درسواحل‌غربی‌افریقا بنا کرد؛ کجارفتند آن کوچ‌نشین‌هائی که‌در این شهرها سکنی‌داد؟

غافل از آنکه اگر آن شهرها و کوچ‌نشین‌ها باقی میماند عجیب‌بود زیرا شهرهائیکه‌هانون درسواحل‌غربی افریقا بنا کرد نظیر شهرهای آتن و کورنت نبود که ما بتوانیم امروز آثار و بقایای آن‌را از زیر خاك یاروی خاك بدست آوریم.

هانون درسواحل‌غربی افریقا بسرعت بناهای سبکی میساخت و عده‌ئی از کارتاژیها را در آن بناها جا میداد ووسایل محافظت آنها رادر قبال طوایف وحشی‌و حیوانات درنده فراهم میکرد و آنوقت بنقاط دیگر میرفت که آبادی‌های‌جدیدی بنا نماید، وقتی ازشکوه وعظمت کارتاژ کاسته‌شد وبحرپیمائی آن قطع‌شد از دوحال خارج‌نیست یا این کوچ‌نشین‌ها تلف‌شده و ازبین‌رفتند ویا فرزندان آنها جزوقبایل وحشی‌در آمدند فرضاً اگر آثاری از آن‌شهرها باقی‌مانده باشد امروز کیست که در وسط جنگلها وباتلاقها بتواند‌آن آثار را کشف کند؟

ولی همانطوریکه گفتیم این شهرها و کوچ‌نشینها وجود داشته کما اینکه **سیلاکس و پولیب** دوجهانگرد کارتاژی درسیاحت‌نامه‌های خوداز آنها اسم میبرند اما متدرجاً کوچ‌نشینها و شهرهای کارتاژی در سواحل‌غربی افریقا از بین‌رفته است و امروز جز آثار مختصری‌چیزی‌از آن‌باقی‌نیست ولی‌اگر کارتاژیهادرطول‌سواحل غربی افریقا جلومیرفتند وتاچنددرجهٔ دیگر خودرابسواحل‌طلامیرسانیدند آنوقت ثروت عظیمی نصیب آنها میشد، فلزات قیمتی بسیاری بچنگ میآوردند همچنانکه امروز این فلزات را بعضی از ملل از آمریکا بدست میآورند.

این را هم‌بگوییم، ملل‌قدیمه گاهی از اوقات بسرزمین‌هائی رسیده و فلزات قیمتی زیاد از آن نقاط بدست آورده‌اند منجمله بطوریکه **ارسطو** می گوید وقتی

فینیقیها به**تارتز** (والانس) واقع‌درسواحل‌شرقی اسپانیارسیدندبقدری نقره تحصیل کردندکه‌نتوانستند با سفاین خود حمل‌نمایند و اثاثه و لوازم آشپزخانه خود را ازنقره ساختند. **دیودور** مورخ رومی میگوید: وقتی‌کارتاژی‌ها بکوههای پیرنه رسیدندآنقدر طلا و نقره‌نصیبشان‌شدکه لنگرهای کشتی‌خودرا ازطلا و نقره‌ساختند، **استرابون** ازقول‌پولیب جهانگرد کارتاژی میگوید که در سرچشمه رود**بتیس** واقع دررم معادن‌نقره‌ئی‌بود که چهل‌هزار نفر در آن‌کار میکردندوروزی ۲۵هزاردرهم ازاین معدن استفاده میکردندکه بحساب‌پول‌امروزی فرانسه پنج میلیون **لیور** در سال‌میرسید، کوههائیکه این‌معادن‌در آنجاها بود بنام کوه‌نقره‌میخواندندولی‌امروز در**هانور** آلمان معادنیست که‌کارگران آنها ربع‌کارگران معادن‌رومیست‌معذلك درآمدروزانهٔ آن‌خیلی‌زیادتراز آن‌معادن است علت اینکه معادن بتیس در نظر یونانیها و استرابون که یونانیست جلوه‌نموده اینستکه‌رومیهافقط معادن مس‌داشتند و چندان معادن‌نقره‌نداشتند، یونانیها هم جزمعادن محقرخودشان چیزی نداشتند باین جهت ازمحصول معادن‌بتیس حیرت کرده‌اند.

اخیراً جنگهائیکه بین فرانسه و اسپانیا راجع بوراثت تاج وتخت‌در گرفت شخصی‌بنام **مارکی دوردس** که‌میگفتند برسرمعادن طلاورشکست‌شده و درعوض ازادارهٔ مریضخانه‌ها ثروت‌خوبی‌بدست آورده ازروی مأخذهای تاریخی رومیها و کارتاژیها بدربار فرانسه پیشنهاد کرد مجدداً در معادن پیرنه شروع‌بکار نماید وپس از صدور اجازه شروع بکار کرد ولی هر چه زیادتر میجست کمتر طلا و نقره می‌یافت.

اهالی‌کارتاژ که در گذشته تجارت طلا و نقره را دردست داشتند مصمم شدند تجارت سرب‌و قلع‌راهم بخوداختصاص‌دهند، آن‌موقع‌سرب‌وقلع‌ازجزایر**کاسیترید** بدست میآمدکه درمشرق انگلستان ومغرب فرانسه‌واقع‌وامروز معروف بجزایر **سیلی** میباشد بدینطریق سرب وقلع‌این‌جزایر بنادرغربی گل(فرانسه) حمل میشد وازآنجابوسیلهٔ ارابه و گردونه آن‌رابسواحل‌جنوبی‌فرانسه وبنادر مدیترانه حمل میکردند و کارتاژیهادر آن‌جافلزات‌مزبوررا خریداری مینمودند ولی برای اینکه

ازدست اول این فلزات را خریداری کنند مردی موسوم به **هیمیلکن** را بجزایر **کاسیترید** فرستادند که در آن‌جا تجارتخانه تأسیس نماید و پس از آن بانگلستان‌هم رفتند و با آنجا هم مربوط‌شدند رفت و آمد کارتاژیها بانگلستان در مخیله بعضی‌ها این فکررا ایجاد کرده که‌شاید آن‌ها قطب‌نما داشته‌اند و بهمین‌جهت ناچار وملزم نبوده‌اند درطول سواحل حرکت نمایند ولی حقیقت آن است که آن‌ها نظیر تمام ملل دریانورد مدیترانهٔ آن‌زمان در طول سواحل حرکت میکردند وشاهد من در اینجا سرگذشت آن‌ملاح کارتاژی است که‌هنگام مسافرت‌بسوی انگلستان‌همینکه دیدیك کشتی‌رومی‌ازقفای اومیآید کشتی خود را روی خشکی انداخت که جادهٔ انگلستان را بکشتی رومی‌نشان ندهد بهمین‌جهت‌مجلس سنای کارتاژ باو پاداش‌داد این موضوع‌میرساند که کشتیهادرطول‌ساحل‌حرکت‌میکردندو گرنه‌ملاح کارتاژی نمیتوانست کشتی خودرا روی خشکی بیندازد ، بااین‌وصف بعیدنبود ملاحان‌رومی یا کارتاژی طوری‌حرکت نمایند که‌گوئی قطب‌نما داشته و میتوانسته‌اند دور از ساحل ودرناف دریا حرکت نمایند زیرا وقتی هوای‌دریابرای مدت یکی دو هفته و زیادتر خوب‌بودهرروز آفتاب میدمید هرشب‌هواصاف‌بود و ملاحان می‌توانستند ستارهٔ قطبی‌را که‌درشمال واقعست ببینند آن وقت بکمك ستارهٔ قطبی و آفتاب طوری حرکت میکردند که گوئی قطب‌نما داشته‌اند ولی‌باید دانست اینگونه بحرپیمائیها استثنائی‌بوده و عمومیت نداشته است .

ملت کارتاژیك‌ملت‌بحرپیما بودوعلاقه‌زیادی‌داشت‌بحرپیمائی‌رابخوداختصاص دهد، بهمین‌دلیل‌پس‌ازخاتمه نخستین‌جنگ کارتاژ و روم‌ضمن مذاکراتیکه هانون برای انعقاد معاهده صلح بارومیها مینمود به آنها گفت من بهیچوجه قبول نمیکنم شما قدم بدریای **سیسیل** بگذارید ودست‌خودرا درآب این دریابشوئید از شرایط آن‌عهدنامه این بود که رومیها حق‌ندارند با جزیرهٔ سیسیل وساردنی وشمال‌افریقا تجارت‌کنند و بایستی فقط باخود کارتاژ تجارت نمایند .

این‌استثنا برای آن‌مقررشده‌بود که‌رومیهاجز کارتاژی‌هاملل‌دیگررا نشناسند وهمواره کالارا ازدست دوم‌خریداری کنند که بنفع کارتاژ تمام شود .

همان‌اندازه که‌کارتاژعلاقه بسیادت دریائی‌داشت روم‌خواهان سیادت‌خشکی بود هریك‌ازدوملت با کمال‌پافشاری وحسادت خواهان‌حفظ سیادت درقلمرومربوط بخود بودند .

علاقه‌کارتاژ بحفظ سیادت دریائی‌سبب گردید که‌جنگهای‌بزرگی‌بین‌کارتاژیها ومارسی خصوصاً برسر صید ماهی در گیرد ولی‌بعدا صلح کردند وبرقابت یکدیگر بتجارت پرداختند ودرعین‌حال اهالی‌مارسی‌بکارتاژیها خیلی‌حسد میورزیدند زیرا با آنکه از لحاظ بحرپیمائی وصنایع دریائی باآنها برابر بودند از حیث توانائی و زور ازکارتاژپست‌تر وضعیف‌تر بودند .

همین موضوع‌سبب گردید که مارسی‌بارقیب‌کارتاژیعنی‌روم طرح الفت‌بریزد وباصمیمت خاصی دردوستی روم پایدار بماند .

از جنگهائی که رومیها بر علیه‌کارتاژیها در اسپانیا کردند مارسی استفادهٔ شایانی کرد زیرا در وسط راه بود و وسائل جنگ را فراهم نموده به‌رومیها میفروخت .

وقتی‌کارتاژ در شمال افریقا و کورنت در جنوب یونان ویران گردید چون مارسی دیگرمعارضی‌نداشت برقدرت ورونقش افزود وورومیهاهم بدون اینکه‌نظری نسبت بمارسی‌داشته‌باشندازآن حمایت میکردند واگرجنگهای خانگی‌نبود مارسی میتوانست باسعادت وآسودگی زندگی‌نماید .

فصل دوازدهم

جزیرهٔ دلوس ـ میتریدات

وقتیکه رومیها **کورنت** را ویران کردند تجار این شهربجزیرهٔ دلوس مهاجرت نمودند تادرامان باشند زیرابموجب معتقدات و شعائر ملل آنزمان (بطوریکه **استرابون** درکتاب دهم خودمیگوید) جزیرهٔ **دلوس** مکان امنی‌بود وهرکس بآنجا میرفت امنیت داشت .

اما بازرگانان **کورنت** صرفاًازلحاظ امنیت باین جزیره نرفتند بلکه‌چون

www.ketabha.org

این جزیره وسط راه ایتالیا و آسیا واقع بود و بعد از انهدام کارتاژ و یونان بهترین محل تجارت بین شرق و غرب بود .

سابقاً گفته شد یونان در ابتدا کوچ نشینهائی به اطراف و من جمله به آسیای صغیر و سواحل بحر اسود فرستاد و این کوچ نشینها تحت تسلط سلاطین ایران رسوم و آداب خود را حفظ کردند ، اسکندر هم متعرض آنها نشد و بعدها در این کوچ نشینها سلاطین و دولتهائی بوجود آمدند که **میتریدات** پادشاه اشکانی از آنها استفاده کرد و در سایه اتحاد با آنها مرتباً توانست پول و قشون و وسائل جنگی برای نبرد با رومیها بدست آورد و بتدریج قشون خود را بطرز رومی بسیج کرده و تعلیمات بدهد و بالنتیجه ارتش نیرومندی بوجود آورد. اگر این پادشاه بواسطه تجمل و عیاشی فاسد نمیگردید بلاشك یکی از پادشاهان بزرگ محسوب میشد .

با این ترتیب زمانی که رومیها در منتهای عزت و اوج سعادت بودند و کارتاژ و کورنت و سایر رقیبان را از بین برده بودند میتریدات رم را بار دیگر بجنگ کشانید و مزایای فتوحات سابق رم را از بین برد .

در جنگی که بین رومیها و اشکانیها در گرفت نظر باینکه طرفین جنگجو و قوی بودند ملل آسیا و اروپا اعم از دوست یا دشمن مصائب بسیار کشیدند و رنج بیشمار بردند. جزیره **دلوس** شکوه و جلال خود را از دست داد و بازرگانی آن از بین رفت زیرا مللی که با این جزیره تجارت میکردند از بین رفته بودند. برطبق آنچه در فصول قبل گفتیم رومیها ملتی بودند فاتح لیکن مظفریت را در انهدام سایر کشورها و ملل میدانستند بهمین جهت بود که کارتاژ و کورنت را از بین برده و منهدم نمودند و اگر این ملت تمام خشکیهای اروپای قدیم را تصرف ننموده بود بی‌شك از بین میرفت ولی سلاطین آسیای صغیر پس از اینکه کشورهای یونانی سواحل دریای سیاه را فتح کردند برخلاف رومیها از انهدام آنجاها خودداری نمودند و همین موضوع بود که به‌عظمت و اقتدار آنها کمك کرد .

فصل سیزدهم

استعداد رومیها برای دریانوردی

رومیها برای پیکار در خشکی استعداد خاصی داشتند و در جنگهای زمینی رشادتهای بسیار بخرج داده و تا آخرین نفس میجنگیدند و در میدان کارزار جان میسپردند. ولی از جنگهای دریائی بی‌اطلاع بودند و نمیتوانستند به‌شیوه کارزار در دریا پی‌ببرند و نیز نمیدانستند اسلوب جنگ در دریا با شیوه جنگهای خشکی تفاوتی بسیار دارد .

جنگجویان دریائی گاهی برای جنگ مهیا شده و در آخرین لحظه میدان را خالی میکنند و بار دیگر ظاهر گردیده و تا آنجا که ممکن است از خطر پرهیز مینمایند غالباً بحیله و خدعه بیش از زور و شجاعت متوسل میگردند ولی این طرز پیکار با استعداد جنگی یونانیها و خصوصاً رومیها تناسب نداشت ، بهمین جهت بود که رومیها به حرفهٔ دریانوردی زیاد توجه نداشتند و طبقات عالیه رومی زیر بار این شغل نمیرفتند و فقط غلامان آزاد شده این شغل را قبول می کردند. ولی امروز اینطور نیست و ما دربارهٔ جنگجویان خشکی و دریائی مبالغه نمی کنیم یعنی نه سربازان زمینی را موجوداتی بزرگ و فوق‌العاده تصور مینمائیم و نه سربازان دریائی را با نظر حقارت مینگریم ، بعبارت دیگر ارزش هریك از این دو صنف در نظر ما باندازهٔ سودی است که از آنها عاید جامعه می‌شود و استفاده‌ئی است که از آنها میکنیم .

فصل چهاردهم

استعداد رومیها برای تجارت

تذکره نویسان باستانی همگی عقیده دارند رومیها در تجارت بخیل نبودند و حسادت نداشتند و اگر بکشور کارتاژ حمله‌ور شدند برای این نبود که بازرگانی آن کشور را بخود منحصر نمایند بلکه علت حمله

www.ketabha.org

رومیها بکارتاژ رقابت سیاسی بود، بهمین جهت است که رومیها با بعضی از کشورها مساعدت کردند تا تجارت آنها رونق بگیرد و تحت‌تبعیت کارتاژ نباشند و باز بهمین علت است که تجارت مارسی رونق گرفت زیرا رومیها شر بعضی از کشورها را از سر مارسی دفع کردند.

رومیها چون سوداگر نبودند از ملل بازرگان بیمناك نمیشدند و توجهی هم به تجارت نداشتند بخصوص آنکه استعداد و خصائل ملی و شعائر و مفاخر تاریخی و تربیت نظامی و بالاخره اسلوب حکومت و رژیم دولتی آنها را از تجارت دور میکرد.

شهر نشینان روم جز بجنگ، انتخابات، قانونگزاری، دادرسیها، نطقها، خطابه‌ها، بچیز دیگر توجه نداشتند، برزگران و رعایای رومی هم کارشان فلاحت بود و در ایالات و ولایات هم رژیم استبدادی و رفتار ناهنجار حکام مانع از این بود مردم به‌تجارت توجه نمایند همان اندازه که رژیم حکومت رومیها مانع از توسعه تجارت بود بهمان نسبت هم قوانین بین‌الملل روم با توسعه بازرگانی منافات داشت در این موضوع **پومپونیوس** که یکی از حقوق دانهای معروف روم است میگوید:

گرچه مللی که باما دوستی و اتحاد ندارند و بین‌ما و آنها رسوم میهمان‌نوازی مرسوم نیست دشمنان ما محسوب نمیشوند لیکن اگر آنها مالك اموال ما گردند و چیزی که متعلق بماست بدست آنان بیفتد دراینصورت افراد ملل مذکور دارای حق مالکیت خواهند شد و آنوقت مردان آزاده ما برده آنها خواهند گردید و در حقیقت مثل اینست که رومیها غلام آنان باشند.

قوانین کشوری رومیها نیز مانع از توسعه تجارت بود تا آنجا که در پاره‌ئی ازموارد زنان بازرگان وسوداگر در زمره زنهای ولگرد و بدعمل محسوب میشدند مثلا در قانون **کنستانتین** چنین مقرر میدارد: فرزندان عوام که با طبقه بالاتر (اشراف) وصلت کرده‌اند حرامزاده هستند و زنهائی که دکانداری میکنند نظیر

زنهائی هستند که در میکده‌ها و تآترها و منازل عمومی و فاحشه‌خانه‌ها مشغول کار می‌باشند.

و نیز در همین قانون مقررات دیگری است که زنان سوداگر و بازرگان را با زنهای بدعمل و دختران مردی که صاحب فاحشه‌خانه است یکسان دانسته و در مورد دیگر ازهمین قانون تصریح میکند، اگر زنی دکانداری نماید و تجارت کند نظیر دختران مردی است که محکوم شده درصحنه تآتر باحریف خود پیکار نماید[1].

خوانندگانی که این فصل را میخوانند ممکن است بمن ایراد بگیرند و با رعایت این نکته که تجارت برای هر کشوری سود فراوان دارد و اینکه کشور روم یکی‌از متمدن‌ترین ممالك جهان بوده بگویند کشور روم برای توسعهٔ تجارت سعی فراوان کرده ولی حقیقت تاریخی همین است که از نظر خوانندگان گذشت یعنی نه‌تنها کشور روم تجارت را تشویق نکرد بلکه با مقررات وقوانین خاصی از توسعه آن جلوگیری نمود.

فصل پانزدهم

تجارت رومیها با ژرمنها

رومیها باتسخیر قسمت مهمی از آسیا و اروپا و افریقا امپراطوری بزرگی بوجود آوردند و از جمله عواملی که کمك بعظمت امپراطوری روم نمود این بود که زمامداران ممالك مفتوحه قدرت نداشتند و مللی که تحت تسلط آنها در آمدند فاقد شهامت ملی بودند.

دولت روم پس‌از اینکه ممالك موصوف را بتصرف درآورد برای حفظ آنها سعی داشت با ملل دیگر (یعنی آنهائیکه مطیع دولت روم نبودند) ارتباط نداشته باشد و برای اینکه آنها رسم جنگ وتسخیر ممالك را از روم فرا نگیرند حتی‌از

[1] ـ یکی از رسوم عجیب روم‌قدیم این‌بود که پاره‌ای ازمحکومین ومنجمله‌عیسویانی‌را که‌تازه بدیانت مسیح گرویده بودند درصحنه‌سیرك باجانوران‌درنده بجنگ میانداختند‌مقصود ازجملهٔ فوق که مؤلف بیان نموده اشاره باین رسم است. مترجم

تجارت واستفاده‌های بازرگانی ملل دیگر صرفنظر نمودند مثلاً رومیها قوانینی وضع کردند که هیچکس باملل ژرمن تجارت ننماید ومقررات مخصوصی را بموقع اجرا گذاشته که کسی بمقصد ژرمن شراب و روغن زیتون وسایرمشروبات راصادر نکند ولو برای نمونه، ازجمله قوانینی که برای حصول این‌منظور در روم وضع شداین بود که کسی بمقصدژرمن طلاصادر ننماید واگر قبایل‌ژرمن‌دارای طلاهستندبالطائف‌الحیل ازدستشان خارج کنند ونیزهیچکس آهن بآن سرزمین صادر ننماید وهر کس ازاین قوانین تخلف کند مستوجب اعدام است .

یکی ازسلاطین روم موسوم به **دومیسین** درختهای انگور سر زمین گل را با ریشه از زمین کند که مبادا تاکستانهای فرانسه قبایل‌ژرمن را بدانسوی جلب‌نماید زیرا تاکستانهای ایتالیا قبایل ژرمن را به‌آنجا کشانیده بود اماسایر سلاطین روم از قبیل **پروبوس و ژولین** که چندان بیمی از ژرمنها نداشتند کشت درخت انگور را در گل تشویق کردند .

هنگامیکه کشور روم ازاوج سعادت بحضیض‌ذلت فرودآمدقبایل‌ژرمن‌دولت روم رامجبور نمودندباآنهاتجارت نماید همین‌موضوع میرساند که رومیهاذاتاًخواهان تجارت نبودند وروحیهٔ آنها باتجارت وفق نمیداد .

فصل شانزدهم

تجارت رومیها باعربستان وهندوستان

یگانه تجارتی که رومیها میکردند باعربستان وهندوستان بود چون اعراب از دریا وجنگلهای خود استفاده شایان میکردند ومتاع بسیاری فروخته ودر عوض کالاهای کمی میخریدند ثروت زیادی اندوخته کرده وسیم وزرممالك دیگر را بطرف خودجلب نمودند.

اوگوست زمامدارمعروف روم که‌آوازهٔ ثروت‌آنهارا شنید مصمم شددوستانه ویاخصمانه ازاین ثروت استفاده نماید و لذا **الیوس‌گالوس** را از مصر بعربستان فرستاد تاآن سرزمین رامسخر کند .

گالوس پس‌از ورود به‌عربستان دید قبایل عرب مردمانی آرام و تن‌پرور و تقریباً صلح طلب هستند و بهمین جهت با آنها جنگید زیرا مظفریت را حتمی میدانست اما گرمی هوا وتزویر راهنمایان قشون و فقدان خواربار و بیماریهای مختلف واتخاذ تصمیماتیکه مخالف با اوضاع محلی‌بود قشون اورا تار و مار کرد واز بین برد این بود که رومیها با اعراب از در صلح درآمدند و مثل سایر ملل رضایت دادند در ازای خریدکالای آنها سیم و زر بپردازند امروز هم تجارت با اعراب بهمین طریق صورت می‌گیرد یعنی سیم و زر دریافت کرده و کالا می‌فروشند .

اوضاع طبیعی اعراب را برای تجارت آفریده بود و اقتضا نداشت که این ملت جنگجو باشد ولی پس از اینکه اعراب بین قلمرو اشکانیان و رومیان قرار گرفتند گاهی با این وزمانی باآن همدست شدند ومتدرجاً با جنگ آشنا گردیدند تا زمانی که **حضرت محمد**(ص) ازاستعداد جنگی آنها استفاده کرد وآنها رابکشور گشائی کشانید .

باری بعد از اعراب رومیها با هندوستان تجارت می‌کردند و بطوریکه **استرابون** مورخ مشهور یونانی در مسافرت بمصر دریافته ۱۲۰ کشتی رومی با هندوستان تجارت می‌کردند و رومیها مرتباً زر و سیم به هندوستان فرستاده وکالا وارد مینمودند. بطورمتوسط هرسال پنجاه میلیون‌سسترس (واحدپول رومی) ازروم به‌هندوستان فرستاده میشد .

پلین میگویدکالائی‌که از هندوستان بروم می‌آمد صد برابر بهای کشور مبدأ فایده میکرد ولی این موضوع در نظرمن اغراق است ، شاید یکی دو مرتبه کالاهای هندی باین قیمت در روم فروخته شده باشد ولی‌همواره اینطور نبوده زیرا دراینصورت تمام افراد ملت بفکر تجارت میافتادند. آنوقت قیمت متاع هندوستان تادرجه صفرتنزل میکرد .

میخواهیم بدانیم آیا تجارت هندوستان وعربستان برای‌رومیها فایده‌ئی‌داشته است یانه ؟

www.ketabha.org

تردیدی نیست که رومیها برای خرید متاع هند وعربستان ناچار بودند سیم و زرخودرا بآن‌نقاط بفرستند وازطرفی‌مثل‌ما که امروز از سیم و زر امریکااستفاده میکنیم‌آنها این وسیله استفاده را نداشتند تاجبران صادرات پولی آنها بشود ، من یقین دارم یکی‌ازعلل‌ترقی‌بهای پول در روم‌قدیم همین بود که مقدار زیادی ازپول روم‌بهندوستان‌رفت وفرضاً که متاع هندصدبرابر بهای‌اصلی آن در روم‌بفروش‌میرفت باز این موضوع کمکی بتزیید ثروت ملی نمینمود زیرا رومیها ازخودشان استفاده میکردند نه‌ازدیگری . درعین حال باید باین‌نکات توجه نمودآنوقت استنباط کرد تجارت هندوستان برای روم بازهم‌مفید بوده‌است زیرا تجارت هندوستان بدریانوردی روم کمك میکرد و متضمن سیادت بحری‌آن دولت بود وکالاهای جدید ونو ظهور تجارت داخلی‌راتوسعه میداد وبصنایع‌مستظرفه وصنایع سنگین‌قوت میبخشیدووسیله اعاشه رازیادترمینمود ودرنتیجه بازدیاد نفوس کمك میکرد .

بطوریکه در فصول قبل گذشت تجارت مؤید تجمل است وچون تجمل برای حکومت انفرادی مفید میباشد (همانطور که برای حکومت اشتراکی زیان دارد) روم هم که مرکزثروت دنیابود بایست تجمل وثروت جهان راباز گرداند وهرچه راکه بخود جلب کرده است ازاین‌راه پس بدهد باین‌جهت تجارت هند وعربستان بطورکلی برای روم مفید بوده است .

استرابون میگوید رومیها خیلی بیش‌ازمصریها باهندوستان تجارت میکردند این نکته ممکنست در نظرما عجیب بیاید وبگوئیم بااینکه رومیها استعداد تجارت نداشتند چه شد که بیش‌ازمصریها باهندوستان تجارت کردند وحال‌آنکه فاصله‌مصر تاهندوستان خیلی‌نزدیکتر ازفاصله هندوستان تا روم است وبیك تعبیر میتوان گفت هندوستان مقابل‌چشم مصرقرار گرفته‌است .

علت موضوع از اینقراراست: پس از مرگ اسکندر پادشاهان مصر تجارت دریائی را باهند بر قرار نمودند و در عین حال پادشاهان سریانی که ایالتی در شرقی‌ترین‌نقاط امپراطوری مصر وبالنتیجه‌هندوستان بدست‌آورده بودند تجارتی‌را که در فصل‌ششم این کتاب‌بدان‌اشاره کردیم و ازراه خشکی‌و دریا صورت میگرفت

دوام دادند بخصوص آنکه کوچ نشین‌های احداث شده از طرف اسکندر در خاورزمین این تجارت‌را زیاد تسهیل میکرد بطوریکه اروپا از دو راه باهندوستان ارتباط داشت یکی از راه مصر و دیگری از راه کشور سریانی حتی پس از اینکه کشور سریانی تجزیه شد باز این تجارت باقی بود بعدها بازرگانان مقدونیه که بهندوستان رفت وآمد میکردند کشفیات جدیدی درآن اقلیم نمودند وکاری را که پادشاهان گذشته انجام نداده بودندآنها انجام دادند . این موضوعی است که **مارن** یکی ازاهالی کشور**تیر** بدان‌اشاره می‌نماید وبطلمیوس جغرافیادان نیزاز اواقتباس وذکرمیکند .

اهمیت کشفیات بازرگانان مقدونیه بقدری زیاد بود که ازهندوچین‌هم‌تجاوز نموده وخودرا بقسمتهای شرقی وشمال چین رسانیدند .

بهرحال در زمان سلطنت سلاطین سریانی وبعداز تجزیه کشورآنها وتشکیل کشور **سغد**،(باکتریان) بازرگانان‌جنوب هندوستان‌ازراه سند وجیحون وبحرخزر باروپا میرفتندوبازرگانان چینی‌ازراه هندوچین ودریا یاخشکی خویشتن‌را بفرات میرسانیدندوبطورکلی‌خط سیربازرگانان اخیرازمناطقی بودکه ازچهل‌درجه‌عرض شمالی‌خط استوا می‌گذشت ودرآن‌زمان این مناطق کشورهای متمدنی را تشکیل میدادند زیراهنوزمورد تاراج وغارت تاتارهاقرارنگرفته بودند .

ازآنچه گفتیم‌این نتیجه بدست می‌آید، پادشاهان سریانی که ازنژاد رومی و جزء روم بودندتجارت باهندوستان را از راه خشکی‌توسعه‌دادند وحال‌آنکه کشور مصرنتوانست بخوبی‌باهندوستان تجارت نماید ودرواقع‌تجارت روم‌باهندوستان‌بیش ازتجارت مصرتوسعه داشت .

ازاین پس دوره سلطنت اشکانیان‌آغاز گردید وبزودی قدرت یافتند ورومیها کشور مصر را مسخر نمودند ولی هنگامیکه روم کشور مصر را تصرف کرد ، اشکانیان باوج عظمت رسیده و از آن پس اوقات امپراطوری روم صرف مبارزه با اشکانیان شد .

اشکانیان و رومیها بشدت رقیب یکدیگر بودند و دائماً باهم می‌جنگیدند تا

جائیکه کشورهای فیمابین این‌دو امپراطوری‌مبدل بویرانه شد ودیگر نه‌تنها مجالی برای بازرگانی باقی‌نماند حتی دو امپراطوری‌روم واشکانی ارتباط عادی راهم با یکدیگر نداشتند و غرور وخود پسندی وحقد وحسد و اختلاف‌عقیده ومذهب بکلی آنها را ازیکدیگرجدا نمود .

قبل ازاشکانیان راه بازرگانی هندوستان متعدد بود وبازرگانان اروپائی از چندین راه با کشور هند تجارت میکردند ولی پس از اشکانیان بواسطه جنگ‌های دائمی روم واشکانی راه تجارت هندوستان منحصر بفرد گردید وتجارخواهی نخواهی میبایست از راه مصریعنی‌اسکندریه‌تجارت نمایند بهمین‌جهت اسکندریه قرین‌عظمت وشوکت گردید .

واما تجارت داخلی روم ، در واقع روم تجارت داخلی نداشت ویگانه رشتهٔ تجارت داخلی آن خرید وفروش گندم بود که برای ادامهٔ زندگی این ملت کمال لزوم را داشت تا آنجا که میتوان گفت تهیهٔ گندم برای روم جزء مسائل سیاسی بود نه‌یك موضوع تجارتی .

روی همین‌نظر **سوئتون** یکی ازمورخین رومی میگوید : دولت بملاحانیکه گندم بروم میآوردند جایزه میداد زیرا بقای رومیها وابسته بمجاهدت آنان بود .

فصل هفدهم

تجارت اروپا بعد ازانهدام روم

وقتیکه امپراطوری روم مورد تهاجم قبایل‌ژرمن قرار گرفت تجارت آن ازبین رفت زیرا قبائل‌ژرمن همانطوریکه برای فلاحت ارزش زیادی قائل نبودند بتجارت هم‌اهمیت نمیدادند وبزودی‌تجارت ازاروپای‌آن زمان‌رخت‌بربست بخصوص آنکه متدرجاً‌نجبا واشراف روی‌کار آمدند واین طبقه اصلابه‌تجارت توجه نداشتند .

در یکی از قوانین **ویزیگوت** قانونی دیدم که مقرر کرده بود کشتی‌ها حق ندارند بیش‌از نصف رود را درطی‌حرکت اشغال نمایند ونصف دیگر رودخانه باید

آزاد بماند تاماهیگیران ماهی‌بگیرند، این‌موضوع میرساند که‌تجارت و کشتیرانی در اراضی متصرفی آنها رونقی‌نداشته و گرنه چنین قانونی راوضع نمیکردند.

دراراضی‌متصرفی ژرمنها قانون بیربطی بوجودآمد وآن تصرف اموال‌غرق شدگان بود زیرا مردم آنزمان چون بازرگان نبودند هیچگونه حقی را نسبت بخارجیان رعایت نمیکردند یعنی فقط خود را ذیحق میدانستند اموال‌کشتی ـ شکستگان و غرق شدگان را تصرف کنند بدون اینکه کوچکترین اقدامی برای نجات غریق بنمایند، این سنخ فکر ناشی ازطرز اعاشه ژرمن‌ها بود زیرا این طبقه که در آفاق شمالی‌اروپا زندگی کرده وهمواره فقیر بودند بهرچیز کوچکی‌توجه داشتند و بی‌بهاترین اشیاء برای‌آنها دارای ارزش بود و در سواحل سنگستانی و خطرناك خود چشم بدریا دوخته بودند که یك کشتی بسنگستان ساحلی برخورده منهدم شود تا آنها محمولات‌آنرا بغنیمت ببرند ولی رومیها که مردمی تاجر پیشه بودند وملل‌عدیده را اداره کرده برای‌آنها قانون‌وضع مینمودند برای غرق کشتی نیزقوانین خوبی‌وضع‌نمودند ومانع‌ازاین‌شدند سکنهٔ ساحلی‌اموال کشتی‌شکستگان را بیغما ببرند ویا از آنها مالیاتهای مخصوصی دریافت شود .

فصل هیجدهم

مقررات مخصوص

در قوانین ویزیگوت نظامنامه‌ئی بوده است که اگر بین بازرگانان دریائی وسکنهٔ محلی اختلافی پیدا میشد اختلاف مطابق قوانین‌ملی وبوسیله قضات ملتی که بازرگانان جزوآنها بودند حل‌میگردید شاید تصور کنید که ویزیگوتها این قانون را برای‌تسهیل‌تجارت وضع کرده‌بودند وحال‌آنکه‌چنین نیست وضع این قانون ناشی‌ازاسلوب خاص زندگی ژرمن‌هاست زیرا یکی ازآئین زندگی‌ژرمن‌ها این بود که‌افراد هرقبیله مطابق قوانین مخصوص خود موردقضاوت قرار بگیرند وما در کتابهای آینده مفصلا دراین خصوص صحبت خواهیم کرد .

www.ketabha.org

فصل نوزدهم

تجارت بعداز ضعیف شدن

رومیها درخاور زمین

...... پس ازاینکه اسلام‌ظهور نمود، ابتدا کشورهارا گرفت ، ولی وقتی امپراطوری اسلامی‌تجزیه گردید و کشورمصر مستقل شد وسلاطین خاص پیدا کردمصر مثل‌سابق باهندوستان تجارت مینمود، بهمین جهت ثروت آن زمان در مصرجمع شدوسلاطین‌مصر قوی‌ترین پادشاهان آن زمان شدند ودرعین‌حال بارعایت عقل واستفاده معتدل ازقوای خودتوانستند جلو صلیبیون را بگیرند واز آسیب آنها مصون بمانند .

فصل بیستم

چگونه پس‌از تهاجم وبرقراری ژرمن‌ها

تجارت دراروپا احداث شد

بعد از اینکه دورهٔ تهاجمات ژرمن بپایان رسید و ژرمنها در اروپا مستقر شدند عدهٔ قلیلی از متفکرین و دانشمندان اروپائی فریفته فلسفه و کتب **ارسطو** گردیدند و بزودی عقاید و آراء این‌فیلسوف رامنتشر کردند ومکتب‌فلسفی مخصوصی‌بنام مکتب مشائی(طرفداران ارسطو) ایجادشد. طرفداران فلسفه ارسطو که در همه چیز تابع نظریه استاد خود بودند در مورد **ربح و تنزیل** هم نظرهای ارسطورا که درکتاب سیاست اومندرج است اقتباس نموده وبکلی آنرا حرام کردند وحال آنکه اگر بدانجیل مراجعه مینمودند مقررات بهترو‌ملایم‌تری دراین خصوص میبافتند .

نتیجه این شد بازرگانی که تا آنزمان کم و بیش مورد نفرت بود یکباره جزو اعمال ناشایسته‌شمرده شد وهر کس اینکار را می کرد مردم اورامتقلب ودغل میشمردند این یك قاعده کلی‌است که هروقت ازاموری‌طبیعی وچیزهائیکه طبعاً لازم وجائز است جلوگیری نمایند آنهائی را که مبادرت بآن‌کار میکنند دغل ومتقلب و گناهکار خواهند شمرد .

ازآن پس تجارت اروپا مختص‌ملتی شد که بد نام بودند (مقصود یهودیان هستند) دیری‌نگذشت که دیگر کسی‌نمیتوانست بین‌تجارت و رباخواری وانحصار وحتی اعمال ناشایست ازبرای تحصیل‌پول‌فرقی بگذارد.

یهودیان گرچه براثراعمال بی‌رویه و معاملات خود ثروتمند شدند ولی بچنگ حکام و زمامداران حریص افتادند و همانطور که آنان با بیرحمی ازمردم پول درمیآوردند حکام و زمامداران نیز با بیرحمی هستی آنها را از دستشان میگرفتند .

مثلا **جمس** پادشاه انگلیس برای تصرف اموال یهودیان آنها را بزندان انداخت و باین هم اکتفا ننموده کسانی‌را که از دادن دارائی‌خودامتناع‌میکردند شکنجه می کرد ، بین یهودیان کمتر کسانی بودند که یك چشمشان کور نشده باشد .

یکی از یهودیها که بدادن پول رضایت نمیداد مورد شکنجه قرار گرفت و مدت هفت روز روزی یك دندانش را کندند تا روز هشتم راضی شد ده هزار مارك پول بدهد .

هانری سومپادشاه انگلستان ازیکنفر یهودی موسوم به **آرائون** (هارون) که ساکن ایالت **یورك** بود چهارده هزار مارك برای خود وده‌هزار مارك برای ملکه گرفت .

در آن زمان سلاطین چون نمیتوانستند بکیسه ملت چشم طمع بدوزند ناچار هستی یهودیان را ازدستشان می گرفتند زیرا یهودیان را بنظر ملت حقیقی نگاه نمیکردند و ضمناً مطلع بودند که مردم یغمای اموال یهودیان‌را بانظررضایت می‌نگرند .

همین پادشاه‌قانون‌عجیبی‌درمورد یهودیان وضع کرد وآن این بود که‌اگر یکنفر یهودی تغییر مذهب بدهد ومسیحی بشود اموالش ضبط خواهدشد، هانری سوم که این قانون راوضع کردبهانه‌اش‌این‌بود : باید اموال یهودیان راضبط کنند تا دیگر وسوسهٔ شیطان در قلب آنها باقی نماند و تمول که نمونه و مظهر و آئین

www.ketabha.org

یهوداست از بین برود ولی حقیقت چیز دیگر بود ، سلاطین و حکامی که طرفدار اجرای این قانون بودند درواقع میخواستندسرچشمه دخل‌خودرا که‌براثرمسیحی شدن یکنفر یهودی‌خشك میشد یکباره جبران کنند .

رویهمرفته در آن ادوار یهودیان خیلی مورد آزار قرارگرفتند و هزاران نغمه برای ایذاء این جماعت‌ساز میکردند مثلادر یك موقع بعنوان اینکه‌مسیحی شده‌اند اموال‌آنها راضبط میکردند ودر موقع دیگربجرم اینکه چرادیانت‌موسی را ترك نکرده ومسیحی نشده‌اندآنها را میسوزانیدندبا این وصف ودر بین اینهمه مشکلات تجارت توسعه گرفت ویهودیها که توانسته بودند اموال خودرا پنهان کنند خود را محتاج‌الیه حکام و زمامداران قرار دادند و از این پس دیگر زیاد مورد آزار قرار نگرفتند چگونگی پنهان کردن اموال اینطور صورت میگرفت :

بازرگانان کلیمی فته طلب (سفته) را ابداع کردند و باینطریق اموال و دارائی خودرا بطورپنهانی مبادله مینمودند و هیچ اثری از معاملات باقی نمیماند ضمناً طرفداران فلسفهٔ ارسطو وفقها درعقایدخود تجدید نظر کردند و آنراتعدیل نمودند بطوریکه متدرجاً ازقبح تجارت‌کاسته شد .

ازبین رفتن تجارت دراروپا بعدازغلبهٔ ژرمن‌ناشی‌ازعقاید افراطی طرفداران فلسفه ارسطو وحرص بی‌پایان حکام و زمامداران بوده‌است ، ولی بعدازاینکه‌حکام و زمامداران اسلوب‌حکومت خودراتعدیل کردند بتدریج‌تجارت‌پیداشدو کشورها رونق گرفت و خودحکام و زمامداران هم متوجه شدند رونق و گشایش‌جزدرسایه یك‌حکومت معتدل حاصل نخواهد شد و رویه افراطی غیر از فقر و بدبختی کشور نتیجه ندارد .

آری مردم درعین‌حال که امیال وغرائز افراطی دارند باید رویه اعتدال‌را نیز پیش گیرند صلاح وصواب‌آنهادراینست که خودرابدست وسوسهٔ امیال وغرائز نسپارند زیرا اعتدال درهرامری ممد پیشرفت تمدن است .

فصل بیست ویکم

اکتشاف دو دنیای جدید و وضع

اروپا نسبت به‌آن

بعد از اختراع قطب‌نما ملاحان بتدریج آسیا و اروپا راکشف کردند و حال‌آنکه قبل‌ازآن جز نقاط مختصری از این دو قاره را نمی‌شناختند امریکا را هم‌دراثر وجودقطب‌نما کشف نمودند درصورتیکه قبلاً بهیچ وجه ازآن اطلاع نداشتند .

پرتقالیها طی دریانوردی در اقیانوس اطلس جنوبی‌ترین نقاط افریقا راکه دماغه **امیدنیك** باشد کشف کردندو در آنجا چشمشان بدریای عظیمی افتادکه همانا اقیانوس‌هندمیباشد . وهمین اقیانوس‌آنها رابهندوستان رسانید**کاموئن** شاعر معروف پرتقالی دراشعار حماسی خود عظمت و اهمیت اکتشاف دماغه امیدنیك و هندو کلکته و موزامبیك و غیره را بخوبی وصف کرده بطوری که اثرحماسی اوبا آثار حماسه سرایان‌یونان باستانی برابری مینماید .

قبل ازکشف دماغه امید نیك تجارت هندوستان در انحصار **ونیزی**ها بود و آنها از راه ترکیه بامشکلات بسیار و پرداخت عوارض زیاد با هندوستان‌تجارت میکردند لیکن پس ازکشف دماغه امید نیك ، ایتالیا و ونیز از مرکزیت افتاد و دیگر مرکز تجارت اروپا با هندوستان محسوب نشده بلکه در شمار یکی از نقاط دور افتاده اروپا محسوب گردید . اکنون نیز همین حال را دارد و اگر امروز ایتالیا با هندوستان تجارت مینماید تجارت او فرعی و تبعیت دول دیگر است .

پرتقالی ها پس ازکشف هندوستان نظر باینکه خود را فاتح و جهانگشا میدانستند برطبق‌اصول فتح وغلبه با هندوستان تجارت مینمودند و قوانین جابرانه که هماکنون ازطرف هلاندی‌ها در هندوستان اجرا میشود مسبوق بطرز رفتار

www.ketabha.org

سابق‌پرتقالی‌ها در این کشور است .

از آن پس خانوادهٔ سلطنتی اطریش در اروپا باوج قدرت رسیده و کشورهای مختلف منجمله اسپانی را تصرف کرد ، دست تقدیر هم جلال و شکوه این خانواده‌ها را تکمیل کرد و قاره امریکا بدست کریستف کلمب برای اسپانیا کشف گردید و با اینکه اسپانیا نیروی مختصری باین قاره فرستاد معذلك دو امپراطوری بزرگ و چند کشور دیگر را در امریکا تصرف نمود . درحالیکه اسپانیولیها ازطرف مغرب یعنی درقاره امریکا باکتشافات خود توسعه میدادند پرتقالیها ازطرف مشرق یعنی در هندوستان و جزایر هندشرقی مبادرت باکتشاف مینمودند ، عاقبت این دو ملت در کشفیات خویش بهم تلاقی کردند و نزدیك بود جنگ و خونریزی بزرگی بین آنها بوجود آید ولی **پاپ الکساندر** ششم در اختلاف آنها مداخله کرد و عاقبت مقرر گردید از جزایر **خالدات** بطرف مغرب هر چه کشف میشود باسپانیا تعلق داشته و اراضی مکشوفه در سمت مشرق آن جزایر متعلق به پرتقال باشد ، ولی ملل دیگر هم مداخله کردند اروپائیها نگذاشتند اسپانیا و پرتقال از اکتشافات خود بهرهٔ کامل ببرند منجمله هلاندی‌ها بمستعمرات پرتقال تاختند و جزائر هند شرقی را تقریباً از آنها گرفتند و همچنین سایر ملل اروپائی در امریکا راه یافتند و متدرجاً در آنجا مستقر شدند .

اسپانیولیها بعداز تصرف امریکا و سایر متصرفات خود فقط باین دلخوش بودند که اراضی وسیعی را تصرف کرده سیم و زر آن‌را به یغما میبرند و دلشان به جهانگیری خوش بود اما ملل دیگر که باهوش‌تر از آنها بودند پس از استقرار در این اراضی دریافتند که از آنها استفادهٔ تجارتی بسیار میتوان کرد بهمین جهت شرکتهای بازرگانی بزرگی تشکیل دادند که بزودی عظمت پیدا کرد .

این شرکت‌ها بدون آنکه باعث زحمت و سربار دول متبوع خود بشوند کمك شایانی بعظمت و قدرت آنها نمودند ، براثر تشکیل این شرکتها کوچ‌نشین‌هائی از ملل اروپائی در مستعمرات تشکیل شد .

ولی باید دانست این کوچ‌نشینها با کوچ‌نشین‌های قدیم روم و یونان خیلی فرق داشت زیرا منظور دول اروپائی از تشکیل این کوچ‌نشین‌ها تجارت بود و میخواستند باشرایطی بهتر ومناسب‌تر از تجارت اروپا با آنها تجارت نمایند بهمین جهت تجارت آنها را منحصر بخود نمودند ، بنابر این یك انگلیسی نمیتوانست با کوچ‌نشین هلاندی تجارت کند و فقط دولت هلاند میتوانست با کوچ‌نشین خود تجارت نماید .

امروز یکی از قوانین اساسی و بین‌المللی اروپا اینست که اگر دولتی با کوچ‌نشین دولت دیگر تجارت کند مستوجب مجازات است و بمنزله اینست که انحصار تجارت اورا زیرپا گذاشته درصورتیکه سابقاً اینطور نبود و هر دولتی میتوانست با کوچ‌نشین‌های یونان وروم تجارت نماید .

و نیز یکی از قوانین اساسی دول اروپا اینست که اگر دولت‌های اروپائی فیمابین روابط تجارتی داشته باشند دلیل براین نمیشود که متقابلاً با کوچ‌نشینهای یکدیگر تجارت نمایند گرچه با این مقررات سخت کوچ‌نشین‌ها از آزادی تجارت محروم میشوند ولی درعوض این مزیت را دارند که همواره تحت حمایت دولت متبوع خود میباشند و دول متبوع آنها با کمال قوا از آنها حمایت میکنند . باین مناسبت یك قانون بین‌المللی دیگری در اروپا بوجود آمده و آن اینست که : مثلا اگر دولت انگلستان حق نداشته باشد با کوچ‌نشینهای هلاند تجارت کند حق نخواهد داشت در آبهای کوچ‌نشین‌های آن کشور نیز بحرپیمائی نماید بارعایت نکته فوق مشاهده میشود ملل دنیا هم درجهان ازحیث روابط ومعاملات خویش عیناً مثل افراد هستند وهمانطوری که یکفرد عادی زمین خود را بدیگری واگذار مینماید یك ملت هم دریای خویش را بملت دیگر وامیگذارد .

این ترتیب منحصر بامروز نیست بلکه در گذشته نیز سابقه داشته و منجمله **کارتاژیها** با رومیها عهدی بسته بودند که سفاین رومی حق ندارند ازحدود معینی تجاوز نمایند و نیز یونانیها با سلاطین ایران پیمان منعقد کرده بودند که سفاین ایرانی باید

همواره باندازه یك‌میدان اسب‌ازسواحل یونان‌دور باشد[1].

۱ــ موضوع تملك آبهای ساحلی کشورهائی که حدود آنها بدریاها وخلیجها منتهی میشود ازقرون قدیمه بین کشورها که باهم تجارت میکردندیاجنگ داشتندمورد منازعه‌وگاهی منجربانعقاد قراردادهائی بین دو ویا چنددولت میگردید. درقرون قدیمه تا اواخر قرون وسطی آزادی دریاها وجود نداشت و دولتهای قوی میخواستند آنرا منحصر بخود کنند و در سال ۱۶۰۴ درانگلیس ترتیبی معمول شده‌بود که در امتداد دو دماغه آبهای ساحلی دریاها تحت تسلط کامل دولت صاحب ساحل باشد وگویا هنوز هم‌معمول است. اینموضوع همواره در تغییر وتبدیل‌وکشمکش بین کشورها بود وگاه‌گاه بین دویا چندکشور درامور تجاری و غالباً بعد ازجنگها در مورد سیرسفاین جنگی‌یا بازرسی ونظارت بحری درآبهای ساحلی یا حقوق ارتفاقی بطور معاملهٔ متقابله رفتار میشدولی قاعدهٔ مسلم عمومی وجودنداشت بعداراختراع قطب‌نما که کشتیها توانستند از ساحل دور شوند ووسط دریاها بروند راههای بحری‌هردولتی که ازوسط اقیانوس میگذشت متعلق بخودآندولت‌بود**اسپانیولیها وپرتغالیها** استفاده‌انحصاری راههای بحری هند شرقی و غربی (امریکا) رابخود اختصاص داده وپاپ‌الکساندر ششم‌درسال ۱۴۹۳ فرمان داده بود کشتیهای سایر دول باید به کشتی‌های‌آنها سلام بدهند و برصیدهـای بحری‌مالیات برقرار کرده بودند و ازتجارت‌سایر کشورها در دریاها جلوگیری میکردند اما بعد ازکشف امریکا موضوع آزادی دریاها مطرح شد و بین دوکشور انگلیس و هلاند که تجارت دریائی داشتند اختلاف شدیدی درگرفت دولت انگلیس میخواست از سیر کشتیهای هلندی جلوگیری کند دونفر حقوقدان هلندی وانگلیسی برای تأیید نظر دولتهای کشورخود هر یك کتابی نوشتند**کروسیوس** هلندی تساوی حقوق کلیه دول را در دریاها درکتاب خود مطرح‌کرد و **سلدون** انگلیسی بررد نظر او معتقد به استفاده انحصاری ازدریاها بود و نام کتاب‌خود را دریای مسدودگذاشته بود که درسال ۱۶۳۵ منتشر کرد بعد از دو قرن کشمکش بالاخره در اکتبر سال ۱۸۸۸ یك قرارداد بین‌المللی بین دول بزرگ برپایه عقاید علمای حقوق منعقد و میزان آبهای ساحلی هرکشور را تاحدودسه‌میل بحری قبول وبیطرفی کانالها و آزادی سیرسفاین را پذیرفتند **وانکلهارت** عالم حقوق سیاسی قرن۱۸ درکتاب خود موسوم به‌دریاها وانهار بین‌المللی‌چنین‌نوشت‌چون هیچ کشوری‌وسیله‌انقیاد دریاهارا نداردزیرا انقیاد دریاهابا حرکت‌دائمی که طبیعت‌آنهاست متناقض‌است و دریاها برتمام کره زمین‌محاط میباشند نمیتوانندملك‌اختصاصی کسی یا کشوری‌باشند درهمین زمینه‌انجمن حقوق‌بین‌المللی سال۱۸۹۴ میزان‌یك‌میدان اسب‌یایك تیررس راکه از ازمنه‌قدیمه‌میزان‌آبهای ساحلی‌بود وبعداً به‌سه‌میل محدودشده‌بود بعلت تغییر وتبدیل وترقی‌اسلحه ومقیاس تیررس اضافه‌کرد و درزمان‌صلح شش میل و درزمان جنگ نه‌میل تعیین‌کرد و اصل‌آزادی دریاها را باستثنای دریاهای داخلی و دریاهای ساحلی تصویب و تأیید نمودبکلیه دول عالم پیشنهاد نمود وسپس درسال ۱۹۱۰ در بروکسل قراردادی بعنوان تعاون‌بحری بین‌دول‌بزرگ منعقدگردید ونیز بعد از خاتمهٔ‌جنگ بین‌المللی اول درسال۱۹۱۹ یکی از شرایط چهارده‌گانه **ویلسون** رئیس جمهور امریکا در

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

بهرحال گرچه کوچ‌نشینهای ما (فرانسه) ازمرکزدوراست ولی این دوری برای‌آنها خطرناك‌نیست زیراهمانطوریکه ما ازآنها دور هستیم ملل رقیب هم که احیاناً خیال تصرف کوچ‌نشین‌های مارادارند ازآنان دورهستندوازآن گذشته‌این دوری‌یك‌حسن دارد وآن اینست که فرزندان فرانسه‌وقتی بکوچ‌نشینهارفتندچون اصلاً باآب وهوای‌محلی‌انس والفت ندارند ناچارندتمام وسائل‌زندگانی خودرا از فرانسه‌ببرند و همواره وابسته بمرکزباشند وباینطریق کوچ‌نشین‌ها پیوسته متعلق بفرانسه خواهد بود.

در ازمنهٔ باستانی وقتیکه کارتاژیها **ساردنی وکرس** را تصرف نموده و در آنجا کوچ‌نشین برقرار کردند مقرر نمودندسکنه‌این‌جزیره‌حق کشت‌وزرع‌نداشته وباید آذوقه خود را ازکارتاژ ببرند تا باینطریق همواره نیازمندکارتاژ باشند و در نتیجه کوچ‌نشین‌ها درتبعیت‌کارتاژ باقی ماند ولی ما امروز بدون اینکه آن قوانین سخت را وضع نمائیم ازلحاظ وابسته بودن کوچ‌نشین‌ها عین‌همان نتیجه را بدست می‌آوریم.

بهر حال‌یکی ازنتایج مستقیم‌کشف امریکا این‌شد که افریقا وآسیاازلحاظ

بقیهٔ پاورقی ازصفحهٔ قبل

کنفرانس صلح ورسای‌آزادی کامل دریاها بود که انگلیسیها جداً ازقبول آن‌خودداری کردند زیرا به سیادت بحری‌آنها لطمه‌میزد.

بالاخره درسال۱۹۳۰ برای تدوین حقوق بین‌المللی در شهر لاهه‌کنفرانسی تشکیل‌شد و دومطلب دراین باب مورد قبول عموم‌کشورها قرارگرفت یکی آزادی‌کامل دریاها برای سیرسفاین تمام‌کشورها دوم تسلط و حکومت‌کامل هرکشور درآبهای‌ساحلی خود شناخته شد و راجع به عبورکشتیهای جنگی و تجارتی و بنادر و لنگرگاهها و تنگه‌ها و جزایر و مصب رودخانه‌ها در دریـاهای ساحلی‌آئین‌نامه‌های بین‌المللی وضع وتصویب شدکه‌درحقوق‌بین‌المللی به تفصیل بحث وذکرشده. با این ترتیب آبهای ساحلی‌هرکشوری جزء خـاك‌آن‌کشورمحسوب است واز لحاظ حقوق جزائی و مدنی و سیاسی و تجارتی بمنزلهٔ خاك‌آن‌کشور و قوانین‌آن قابل اجراست.

در ایران(کشورما) قانونی برپایهٔ همین اصول در تیرماه‌سال ۱۳۱۳ تصویب شده‌که حدآبهای ساحلی را تاشش میل و منطقه نظارت بحری رابرای‌بازرسی کشتیها بارعایت آئین نامه‌های‌بین‌المللی دوازده میل درحدود بیست کیلومتر تعیین‌کرده است. مترجم

تجارت باروپا وابسته گردید و فلزات قیمتی امریکابصورت پول ومال‌التجاره‌وسیلهٔ مبادلات تجارتی باآسیا و افریقا شد وضمناً کارگران افریقائی (مقصود غلامان و بردگان است) که خیلی در معادن امریکا مورد احتیاج بودند بامریکا برده شده و بکار مشغول گردیدند و امروز در سایهٔ تجارت سه قاره (آسیا و افریقا و امریکا) اروپا بچنان قدرت وعظمتی رسیده که درهیچیك از ادوار سابقه نداشته‌است ودر هیچ‌دوره از تاریخ مشاهده نمیکنیم اینهمه ثروت فراوان وداد وستدشده‌باشد.

آقای **دوهالد** پدر روحانی میگوید تجارت داخلی چین خیلی زیادتر از تجارت تمام اروپاست.

این نکته صحیح است اما بشرط اینکه ما تجارت خارجی اروپا را بحساب نیاوریم زیرا اروپا امروز با تمام قاره‌های کره خاك تجارت مینماید همانطورکه تمام تجارت داخلی اروپا بدست فرانسه و انگلستان وهلاند میباشد.

فصل بیست و دوم

ثروتی که اسپانیولیها از امریکائیها بدست آوردند

وقتی دیده میشود اروپا از بازرگانی امریکااینهمه استفاده نموده و مینماید همه بفکر می‌افتند اسپانیا که کاشف امریکا بوده و زر وسیم آن قاره را استخراج کرده قطعاً زیادتر ازهمه از امریکا استفاده نموده است ولی آنچه راکه مردم ازآن‌بیخبرند اینست که تصرف زر وسیم امریکا موجب فقر وبدبختی‌اسپانیا شد و **فیلیپ دوم** پادشاه اسپانی که بعد از **شارل‌کن** برتخت سلطنت نشست ناچار شد خود را ورشکسته جلوه بدهد درتمام مدت سلطنت این پادشاه گرفتار بی‌پولی بود وهمواره سپاهیان وی ازعدم دریافت حقوق خود شکایت داشتند.

از آن تاریخ تا امروز هم متدرجاً امپراطوری‌اسپانیا تنزل‌نموده ومینمایدو علتش اینست که اینکشوربزرگ مبتلابمرض مزمنی‌شده که بایدآن‌را بیماری طلا و نقره نامید.

چون طلا ونقره وسیلهٔ مبادلهٔ کالاست ومثل خوار بار وپوشاك مصرف واقعی ندارد واز طرفی خیلی دوام میکند و دیر فاسد میشود هر قدر برمقدار زر و سیم بیافزایند ارزش آن کمتر خواهدشد.

وقتیکه اسپانیولیها امریکارا کشف کردند بجای‌اینکه بمنابع‌نباتی وحیوانی این قاره توجه نمایند فقط بفکرجمع‌آوری زر وسیم افتادند زیراآن هنگام طلا و نقره در اروپا کمیاب بود و اسپانیولیها میخواستند با آوردن زر و سیم استفادهٔ شایان ببرند غافل از اینکه هر قدر سیم وزرزیاد بشود ازارزش آن کاسته خواهد شد. زیرا چنانکه گفتیم طلا و نقره بذاته قیمتی ندارند و فقط وسیلهٔ مبادلهٔ کالا هستند.

بخصوص که اسپانیولیها برخلاف سکنهٔ بومی امریکا(که فقط‌بمعادن کوچك وروی زمین توجه داشتند و بطرز ساده استخراج میکردند) در کشف و استخراج طلا ماهربوده و میتوانستند بنسبت زیاد ازاراضی زرخیز آن قاره سیم و زر بیرون بیاورند.

وقتیکه براثر آوردن سیم وزر فراوان باروپا پول زیادشد و تقریباً مضاعف گردید قیمت‌همه‌چیز ترقی کرد وآنچراکه مردم مثلاً ببهای‌یك‌لیور میخریدند ناچار شدند ببهای دولیور خریداری نمایند اسپانیولیها هم باکتشاف سیم وزرادامه دادند وسکنهٔ بومی‌را در معادن بضرب شلاق بکار واداشتند و با استفاده از املاح جیوه وآبشارها استخراج معادن‌را توسعه داده و زر و سیم رابار سفاین‌خودنموده باروپا آوردند، درخلال‌این‌احوال یکباردیگر پول‌اروپا مضاعف شد وآنچه راکه مردم بدبهای دولیور میخریدند اجباراً ببهای چهار لیور خریدند ولی اسپانیولیها از اینموضوع غافل‌بودند و نمیفهمیدند یکمن طلای آنها که فی‌المثل ده لیورقیمت داشته در وهله‌اول پنج‌لیور واینك بیش ازدولیور ونیم‌قیمت ندارد وحتی‌بهای زر و سیم ازاین نسبت هم کمترشد باین‌دلیل:

همه میدانند که استخراج اززمین وحمل‌آن تااروپا خرج داشت و مابرای سهولت فهم مطلب‌فرض‌میکنیم خرج آن‌نسبت یك بهشصت وچهار بوده یعنی‌اگریك

لیورخرج میکردند شصت وچهارلیور ازطلا استفاده مینمودند .

در مرحلهٔ اول که پول مضاعف شد و هزینه زندگانی هم مضاعف گـردید اسپانیولیها ناچار شدند بجای یك‌لیور در قبال شصت و چهار لیور ـ دو لیور خرج نمایند و بنا بر این خرج و دخل آنها نسبت دو به ـ شصت و چهار را پیدا کرد با اینکه سفاین اسپانیولی‌باندازهٔ دفعهٔ اول طلاباروپا حمل کرده بودند اما قیمت آن نصف طلای دفعهٔ اول بود در در دفعهٔ سوم نسبت مخارج با استفادهٔ زر و سیم چهار نسبت به شصت و چهار شد و اگر بهمین نسبت قیاس کنیم میبینیم که نه‌تنها بهای طلا و نقره مرتباً در اروپا تنزل میکرد بلکه اسپانیولیها ناچار بودند بهمـان نسبت برای استخراج زر وسیم مخارج زیادتری را متحمل‌شوند .

اینك مدت دویست سال‌است که اروپائیان وخصوصاً اسپانیولیها ازمعادن‌سیم وزر امریکا استفاده کرده‌اند وهرچه زر و سیم‌زیاد شده مخارج استخراج‌هم‌فزونی یافته وبی‌شك بهمین ترتیب روزی خواهدرسید که استخراج زر و سیم‌معادن‌امریکا مطلقاً فایده‌نخواهدداشت وبلکه ضرر خواهد کرد .

قاعدهٔ کلی اینست که هرقدر معادن طلا و نقره زیاداستخراج‌شودبهمان‌نسبت استفاده ازآن کم خواهدشد وچون اخیراً هم پرتقالیها معادن طلای‌زیادی‌دربرزیل پیدا کرده‌اند شك نیست که بزودی بهای طلا تنزل خواهد نمود و بازار استفاده اسپانیولیها بیشتر کاسته خواهد شد من چندین مرتبه شنیده‌ام فرانسویها رفتار **فرانسوای‌اول** پادشاه فرانسه را در مورد **کریستف‌کلمب** تقبیح میکنند ومیگویند این‌پادشاه کار بدی کرد که پیشنهاد کریستف کلمب را برای کشف امریکانپذیرفت ولی‌ممکن‌است بمصداق (عدوشود سبب‌خیرا گرخدا خواهد) آنهائیکه کور کورانه فرانسوای اول‌را ازقبول تقاضای کریستف کلمب ممانعت کردند کار خوبی کرده باشند زیرا درغیر اینصورت ما امروز ازحیث فقر وفاقه حال اسپانیولیهارا داشتیم، وضع اسپانیولیها پس از غوطه‌ور شدن در زر وسیم امریکا شبیه بآن پادشاهی است که دستش کیمیا بود وبهرچه‌دست می‌زد طلامیشد، آن‌وقت ناچار گردید که‌بدرگاه خدا تضرع نماید تا این خاصیت را از او بگیرد تا ازگرسنگی نمیرد.

تنها چیزی که دراین میان باسپانیولیها کمك کرده اینست که‌چون‌پرتقالیها برای تجارت با هندشرقی نیازمند طلا و نقره هستند قسمتی‌ازطلا ونقره‌اسپانیولیها را در مقابل کالا از آنها دریافت میکنند و اینموضوع برای اسپانیولیها بمنزله روزنه گشایشی است وتااندازه‌ای آنها را ازشر طلا و نقره‌شان آسوده میکندشگفت اینجاست که بااین‌فراوانی طلا و نقره باز هم در اسپانیا قانونی وضع‌شده که‌مردم حق ندارند طلا ونقره را بمصرف ساختمان‌ظروف وآلات‌زینت‌برسانند‌درصورتیکه این کار تا اندازه‌ای سبب مصرف طلا ونقره شده وازمیزان اشباع آن (تورم‌پول) دربازار میکاهد.

نظریات من‌در خصوص معادن طلا ونقره مربوط به معادن زر و سیم آلمان و مجارستان نیست زیرا سود معادن زر و سیم‌آلمان و مجارستان کم است و ضمناً چندین هزار کارگر دراین معادن کار می کنند و آذوقه فراوان و زائد کشور را مصرف مینمایند استخراج این‌معادن نه‌تنها زیان نداشته بلکه مفید هم میباشد .

با اینکه امریکا و اسپانیا تحت تسلط یك پادشاه است وظاهراً بایستی‌اسپانیا مرکز و امریکا تابع باشد معهذا وضع اقتصادی و بازرگانی اینطور اقتضا نموده که امریکا مرکز و اسپانیا تابع شده است زیرا امریکا در سال پنجاه میلیون لیور مال‌التجاره دریافت مینماید و از این مقدار زیاد کشور اسپانی بیش از دو میلیون ونیم لیور آن‌رابرای امریکانمیفرستد گرچه پادشاه اسپانی از مال‌التجاره وواردات امریکا گمرك گزاف دریافت مینماید ولی این گمرك صرفاً عوائد دولتی است و کمکی بثروت ملی اسپانیا نمیکند و اسپانیولیها همانطور فقیر هستند منتهی یك پادشاه ثروتمندی که از راه دریافت حقوق گمرکی غنی میباشد بر آنها حکومت میکند .

اگر پادشاه اسپانی این عوارض را از تجارت و داد و ستد و عوائد داخلی کشور تحصیل میکرددر آن‌صورت چون‌ثروت‌او نتیجه‌ثروت‌افراد ومؤسسات‌داخلی کشوربود بررونق صنعت وتجارت اسپانیا می‌افزود وملت ثروتمندمیشد وآن‌وقت پادشاه اسپانیا بجای داشتن‌یك گنجینهٔ بزرگ و یك‌ملت‌فقیریك گنجینهٔ کافی ویك

www.ketabha.org

جلد دوم

ملت ثروتمند می‌داشت .

فصل بیست و سوم

یك نكته

من نمیگویم چون اسپانیا رأساً نمیتواند با امریکا تجارت نماید آنرا آزاد کند تا خارجیان با امریکا بازرگانی کنند[1] اظهار این مطلب بمن مربوط نیست ولی من معتقدم اکنون که اسپانیا رأساً با امریکا تجارت نمیکند بهتر آنست تا آنجا که سیاست خارجی آن کشور اجازه میدهد برای خارجیان تسهیلاتی برای تجارت با آمریکا قائل گردد زیرا درحال حاضر کالائی که دول و بازرگانان مختلف بامریکا میبرند بقیمت گران فروخته میشود و در نتیجه سکنهٔ امریکائی ناچارند در ازای این کالاها طلا و نقرهٔ زیادتری بپردازند و اینموضوع بسهم خود در تنزل بهای سیم و زر امریکا مؤثر است ولی وقتی که قیود تجارتی از بین رفت و دول و ملل زیادتری توانستند با امریکا تجارت نمایند طبعاً موضوع رقابت بمیان می‌آید و بازرگانان بهمچشمی یکدیگر و برای بدست‌آوردن بازار تجارتی کالای خود را ببهای ارزانتر خواهند فروخت و سکنهٔ امریکا در ازای کالائی که می‌خرند طلاو نقرهٔ کمتری خواهند پرداخت یعنی نرخ سیم و زر نسبت به‌کالا ترقی میکند .

این نکته‌ایست که بنظرمن باید مورد توجه دولت اسپانیا قرار بگیرد و البته در عین حال نباید نکات دیگری را از نظر دور داشت زیرا در حال حاضر اگر قیود تجارتی سبب شده‌کالا در قبال سیم و زر امریکا بهای گزافی داشته باشد در عوض خطر تهاجم و یا اشکال برقراری چند قسم گمرك برای هر یك از دول بازرگان درمیان‌نیست ضمناً نباید انکار کرد که گاهی اوقات مخاطرات فرضی‌خیلی زیادتر ازخطرهای حقیقی‌است وخطرحقیقی ازخطر فرضی کمتر می‌باشد .

پایان جلد اول

۱ـ بدیهی‌است اینموضوع مربوط بزمان تألیف کتاب یعنی دوقرن قبل میباشد مترجم

کتاب بیست و دوم

قوانین و ارتباط آنها با مصرف پول

فصل اول

علت مصرف پول

ملل وحشی که برای تجارت متاع قلیلی دارند و بعضی از ملل متمدن که بیش از دو سه نوع کالا ندارند بوسیله مبادله تجارت میکنند کاروانهائی که از شمال افریقا بطرف **تمبوکتو** میروند تا در مرکز افریقا نمك را با طلا مبادله نمایند اصلا محتاج بپول نیستند این کاروانها هنگام مبادلهٔ کالا نمك خود را در یك کفهٔ ترازو میگذارند و سیاه‌پوستان هم طلای خود را در کفهٔ دیگر مینهند درصورتیکه نمك زیادتر از طلا باشد قدری از آن برمیدارند و یا بر طلا میافزایند و تا وقتی که وزن هردو برابر شود وطرفین موافقت حاصل نمایند.

اما وقتی یك ملت مقدار زیادی کالا دارد و با آن تجارت میکند ناچار است متوسل به پول شود زیرا چون حمل و نقل پول آسان است بنسبت زیادی از حمل و نقل کالا برای مبادله میکاهد.

ملل جهان گرچه از لحاظ تجارت بیکدیگر محتاج هستند ولی احتیاجات آنها متفاوت است گاهی ملت احتیاج زیاد به کالای ملت دیگر دارد وحال آنکه آن دیگری نیازمندی بسیاری ندارد ولی وقتی پول و مسکوك بین ملل مختلف رایج گردید ملتی که احتیاج بیشتری دارد مازاد کالاهای دریافتی را پول میپردازد و در نتیجه وقتی پول و اصل خرید و فروش بین ملل مختلف رایج بود تجارت به نسبت احتیاج مللی که خواهان کالاهای بسیار هستند همواره توسعه میبابد در صورتیکه

بامبادلهٔ کالاتجارت هرگزازحدود احتیاج‌مللی که خواهان کالاهای کمتری‌میباشند تجاوز نمیکند زیرا این قبیل ملل نمیتوانند مابه‌التفاوت را تأدیه کنند و حساب خودرا تفریق نمایند .

فصل دوم

ماهیت پول

پول چیزی است که شاخص ارزش انواع کالاها میباشد. برای پول همواره فلزاتی‌را انتخاب مینمایند که دوام داشته ودرطی‌استعمال ازبین‌نرود و بتوان آنرا باجزاء مختلف تقسیم کردضمناً برای‌اینکه حمل‌ونقل پول آسان‌باشد فلزات قیمتی‌را برای پول انتخاب میکنند فلزات قیمتی صلاحیت مخصوصی برای پول رایج دارند زیرا میتوان ارزش متحدالشکلی جهت آنها قائل گردید آنوقت هریك ازدول علامت خودرا که سکه باشد روی‌پول میگذارند وشکل‌خاصی برای آن انتخاب مینمایند تاقیمت ووزن آن معلوم باشد و بتوان بسهولت بهای پول را تعیین نمود .

یونانیهای قدیم که بفلزات آشنائی نداشتند گاو را بجای مسکوك بکار میبردند[1] رومیها هم برای این‌منظور از میش‌استفاده میکردند ولی باید متوجه بود که دو گاو یادومیش‌ازهرحیث باهم متساوی نیستند وحال‌آنکه دوسکه پول کاملا باهم مساوی وشبیه‌میباشند. همانطوریکه‌شاخص‌ارزش‌مال‌التجاره است کاغذ **اسکناس** نیزشاخص ارزش‌پول‌است و وقتی‌بصورت حواله وبرات درآمده و باندازه شاخص ارزش پول‌شد دیگرتفاوتی بین‌آن دو وجود ندارد و همانطوری که پول شاخص ارزش انواع‌کالاها میباشد انواع کالاهم شاخص ارزش پول هستند وهرقدر بین‌این

۱ـ هردوت میگوید : نخستین‌ملتی که فن‌بکار بردن فلزات راآموخت لیدیها بودندو سپس یونانی‌ها این‌فن‌را ازآنها آموختندوسکه پول یونانی‌ها شکل‌گاو بودکه پول‌قدیمی‌یونان محسوب میشد .

مؤلف میگوید یکی‌از این سکه هارا درمنزل یکی ازدوستان خودکنت پمبروك دیده بوده است. مترجم

دو شاخص‌یعنی ارزش پول وارزش‌کالا تساوی‌برقرار باشد بهمان نسبت کشورقرین رفاهیت وسعادت میگردد .

این‌تساوی‌فقط در کشورهائی که‌دولت بامردم بااعتدال رفتارمینمایدبرقرار میشود لیکن دراین کشور ها هم همواره بین ارزش پول و مال‌التجاره و بالعکس مساوات برقرار نمیگردد.

مثلا فرض‌میکنیم‌دریکی از این کشورها دولت‌بایك تاجرورشکسته مساعدت نماید واورا از پرداخت بدهی خود معاف کند در این صورت اموال تاجر مزبور دیگر نماینده شاخص پول نیست وهمچنین در کشورهائی که اصول ظلم و استبداد برقرار است کالاها واشیاء شاخص پول‌نیستند زیرا مردم‌ازترس‌عمال دولت‌پولهای خود را پنهان و دفن میکنند و در نتیجه توازن و تساوی بین پول و اشیاء از بین میرود بعضی ازقانونگزاران کشورهای مختلف بواسطه بصیرتی که درامورِاقتصادی داشتند مقرراتی وضع کردند که نه‌تنها اشیاء کالاهای شاخص حقیقی پول شدند بلکه تبدیل بخود پول گردیدند مثلا **سزار** قیصر روم مقرراتی وضع کرد که بدهکاران بجای پول اراضی خود را ببهائی که قبل از جنگ های خانگی داشتند بطلبکاران بدهند .

تیبر یکی دیگر از امپراطوران روم امر کرد کسانیکه محتاج پول هستند میتوانند بخزانه دولت وثیقه بسپارند و نصف بهای وثیقهٔ‌خود پول دریافت کنند نتیجه این شد که در زمان **سزار** قیمت پول واراضی یکسان بود ولی درزمان **تیبر** بهای زمین نصف بهای پول محسوب میشد بطوریکه در انگلیس مرسوم است اگر اموال منقول یك بدهکار برای پرداخت بدهی او کافی نباشد نباید اموال و یا اراضی او ضبط نمود با این‌ترتیب در انگلستان نیز تمام اشیاء و اموال نماینده و شاخص پول میباشند .

درقوانین طوایف ژرمن‌پول را وسیلهٔ تأدیه کفارهٔ گناه و جنایات میدانستند ولی چون بقدرکافی پول در میان آنها نبودآنرا ببهای غلات ویاچهارپایان تقویم مینمودند واین تقویم‌بسبت کمی وزیادی بضاعت قبایل مختلف تغییر میکرد منظور

اینست که درمیان این قبایل پول مبدل بغلات وچهارپایان و مال‌التجاره میگردید وبرعکس غلات وچهارپایان ومال‌التجاره مبدل‌بپول میشدند، درفصول بعدخواهیم گفت که نه تنها پول شاخص ونماینده اشیاء و اموال است بلکه شاخص و نماینده خود پول‌هم میباشد .

فصل سوم

پول‌فرضی‌یاپول‌قراردادی

ازیك نظرپول‌را میتوان بردوقسمت‌تقسیم کرد: پول حقیقی، پول‌فرضی. پول حقیقی‌عبارت ازآنست که ارزش واقعی‌خودرا داشته باشد ولی‌پول فرضی‌پولی است که فاقد ارزش واقعی‌خودباشد، درآغاز رواج پول مسکوك پول فرضی وجود نداشت و تمام پولها حقیقی بود مثلا وقتی میگفتند فلان‌سکه يك‌لیوراست این‌معنی‌را میداد که وزن‌آن‌يك‌لیور میباشد وبهای معلومی دارد ولی بزودی بواسطه احتیاج یا سوء نیت از وزن مسکوك کاستند بدون اینکه نام‌آنرا تغییربدهند ویا بهای‌آنرا پائین‌بیاورند. این‌عمل بجائی رسید که‌لیور حتی يك بیستم وزن اولیه را هم‌نداشت با این وصف آنرا لیور میدانستند وهمان قیمت را برای آن واجزای آن (شاهی) قائل بودند چنین‌پولی‌راکه وزن وعیار حقیقی خود ندارد پول فرضی‌مینامند وقتی پای مصرف پول فرضی‌بمیان آمد ممکن‌است هرنوع مسکوکی‌را بهروزن وعیاری که باشد بنام لیور خوانده و همان قیمت را برایش‌قائل گردید بعقیده من‌برای اینکه وسیله سوء استفاده وابراز سوء نیت‌ازبین برود وبتوسعه بازرگانی کمك بشود بهتراینست تمام دول مسکوك حقیقی‌رامصرف کنند و از عملیاتیکه باعث ایجاد پول فرضی میشود خود داری نمایند زیر ایگانه چیزی که باید همواره مصون ازتغییرباشد همانا مقیاس پول‌است که وسیله تجارت میباشد بخصوص‌آنکه بازرگانی اصولایك‌کارقابل تغییر وبی‌ثباتی است ونباید این تزلزل‌را با عدم ثبات مقیاس پول زیادتر کرد .

فصل چهارم

مقدار طلا ونقره

وقتی‌که ملل متمدن برجهان سیادت داشته باشند زر وسیم سال بسال زیادتر میشود زیرا ملل مزبور با استخراج معادن‌و بازرگانی بافزایش زر وسیم کمك مینمایند ولی وقتی ملل وحشی برجهان حکومت مینمایند برعکس‌ازمیزان زر وسیم کاسته میشود، بهمین جهت بود که درادوار هجوم قبایل **گوته ، واندال ، تاتار** و قبایل شمال افریقا از میزان زر و سیم بمقدار زیادی کاسته شد .

فصل پنجم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

نقره‌هائی‌که از معادن امریکا استخراج گردیده وباروپا فرستاده شد وازآنجابه خاور زمین‌حمل گردید بتوسعه کشتی‌رانی کمك کرد ولی‌همین‌نقره‌ها باعث‌تنزل قیمت‌پول‌شد زیرا فراوانی‌طلا ونقره‌بصورت مال‌التجاره برای توسعه تجارت مفید است اما باعث تنزل‌بهای مسکوك طلاونقره یعنی پول‌میشود زیرا فزونی بهای پول‌ناشی‌از کمی‌طلا ونقره است قبل‌از جنگهای پونیك بهای نقره ۹۶۰برابر مس‌بود وامروز فقط ۷۳ ½ برابر مس‌است حال‌اگر بهای نقره بمیزان سابق برگردد عمل‌پولی خود را بهتر انجام میدهد .

فصل ششم

چرا پس از اکتشاف هندوستان بوسیله دریانوردان اروپائی نرخ تنزیل پائین‌آمد ؟

در کتاب تاریخ جنگهای خانگی اسپانیولیها **اینکاکارسی‌لاسو**مینویسد: پس‌ازاکتشاف هندوستان نرخ مرابحه که در اسپانیادیناری بیست‌درصدبود بده‌درصدتنزل نمودباید همین‌طور باشد زیرادفعةً مقدار

زیادی طلا و نقره باروپا حمل‌شد وقیمت همه چیز به استثناء طلا و نقره تنزل کرد و آنهائی که بدهکار بودند دین خود را پرداختند ، مافرانسویهاهم دورهٔ اصلاحات اقتصادی **لاو** را بخاطر داریم که همه چیز بجز پول‌ترقی نمود و بالنتیجه کسانی که پول داشتند بواسطه تنزل آن نرخ مرابحه را تقلیل دادند .

پس از کشف هندوستان و امریکا دیگر نرخ‌مرابحه به زیادی سابق‌نرسید زیرا طلا و نقره و پول سال بسال در اروپا فراوان‌تر میشد و دولت ها که از راه تجارت ثروت گزافی تحصیل کرده بودند پول خود را به نرخ کم قرض میدادند وضمناً بواسطه رواج‌حواله وبرات مبادله پول آسان شد و برخلاف‌ادوارقدیمه دیگر بعضی از نواحی اروپا گرفتار کم پولی نشدند .

فصل هشتم

چگونه قیمت کالا درقبال پول تعیین میشود ؟

این نکته‌مسلم است که پول‌بهای کالاها وغلات ومواشی وغیره میباشد ولی باید دانست چگونه این بها تعیین‌میشود یعنی‌شاخص ونماینده هرجنس‌چه‌مقدار پول است اگرماموجودی طلا ونقره جهان را باموجودی اموال وکالاهای جهان مقایسه نمائیم‌ناچاردرمقابل هرجزئی از اجزاء مال‌التجاره باید جزئی از اجزاء طلا ونقره وجود داشته‌باشد و چون مجموع اجزاء پول مساوی با مجموع‌اجزاء مال التجاره است ناچار هر جزئی ازکالا مساوی بایك‌جزء ازپول است بنابراین صدجزءکالا مساوی باصدجزء پول وهزارجزءکالا مساوی باهزار جزء پول خواهد بود ولی نبایدفراموش کرد که مجموع اموال‌کالاهای نوع بشر همواره در بازار تجارت نیست همانطور که مجموع پول هم پیوسته درمعرض داد وستد نمیباشد وهمچنین نباید ازنظر دور کرد اموالی که امروز بازنشده ممکن است یکماه دیگر وارد بازار شود همانطور که پول را که امروز ممکن‌است فردا ببازار بیاید بنابراین‌نرخ‌کالا درقبال‌پول‌مطیع جزرومد سه‌عامل است :

۱ـ مجموع پول موجود درجهان نسبت بمجموع کالاهای موجوده.

۲ـ مجموع اموال موجوده دربازار ومعرض داد و ستد نسبت بمقدار پولیکه مورد معامله وداد وستداست.

۳ـ اموال وپولی که بعداً وارد بازار عرصه‌داد وستدخواهدشد.

روی این اصل‌است که میگویند دولتها نمیتوانند بزورحکم ومقررات‌برای اشیاء و مال‌التجاره تعیین قیمت بنمایند .

ژولین امپراطور روم شرقی وقتی مقرر کرد بهای گندم جبراً در شهر **آنتیوس** تنزل نماید این حکم اجباری سبب گردید که قحطی سختی در آن شهر بروز نماید زیرا نمیتوان بهای کالارا بااراده شخصی تعیین کرد.

فصل هشتم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

سیاحان‌سواحل‌افریقاشاخص‌بهای کالاهاشان پول نیست بلکه مبنی بربهای فرضی هریك ازکالاهائی‌است که بدان احتیاج‌دارند مثلا فلان‌کالا و یا فلان غله‌پنج‌ماکوت (واحدمحلی) وکالاهای دیگر هفت‌ماکوت وکالای دیگر ده ما کوت ارزش دارد بنابراین بهای‌کالای اخیر دوبرابر کالای‌اول است که فقط پنج ما کوت می‌ارزید باینطریق قیمتی که سیاهان سواحل‌افریقابرای کالاها تعیین می کنند ازمقایسه بین‌کالاهای مختلف بدست میآید وبهیچوجه پول ندارند بلکه هریك ازکالاها برای نوع دیگرپول محسوب میشود.

حال اگر ما اسلوب نرخ بندی سیاهان را بکشور خود بیاوریم این نتیجه بدست میآید که تمام‌کالاها وغلات و اموال موجوده درجهان یك مقدار ما کوت . فرضاً هزارما کوت میارزد و بالنتیجه پول موجوده درجهان هم کهمساوی بااموال دنیاست هزارما کوت خواهد ارزید و یك‌هزارم پول مساوی با یك‌ما کوت‌خواهد شد اینك اگرپول دنیا دوبرابر بشود درقبال یك ما کوت بایستی دوهزارم ویادو جزء پول بدهیم و چنانچه با مضاعف کردن پولهای جهان ما کوت‌های دنیا را هم

مضاعف کنیم بازپول وماکوت برابر میشود .

اگر اززمان کشف امریکا و هندوستان پول اروپا بیست‌برابرشده باشد لازم است بهای کالا هم دراین‌قاره بیست برابر بشود ولی اگر از یکطرف پول بیست برابر و کالا دو برابر شده باشدآنوقت نسبت ترقی پول و کالا نسبت‌یك‌بده‌خواهد بود بالنتیجه میزان کالا و غلات و حبوبات با فزونی تجارت زیاد میشود و تجارت بهر نسبتی که توسعه یافت باعث‌افزایش پول میگردد که متدرجاً وارد بازارمیشود و افزایش کالا و تجارت پول سبب می گردد که باب معادله با اراضی‌و کشورهای جدید و رابطه با آنان باز شود که این نیز خود ممد توسعه تجارت و فزونی کالاست .

فصل نهم

قلت نسبی طلا و نقره

غیر از کمی و زیادی مطلق طلا و نقره گاهی اتفاق می‌افتد که‌یکی ازاین فلزات نسبت بدیگری کم وزیاد میشود مثلا اشخـاص ممسك طلا و نقره‌را پنهان کرده وباین‌طریق آنها رااز‌دسترس‌مردم دور نموده وباعث قلت یکی‌از آنها میشوند بخصوص آنکه اطمینان دارندطلا و نقره ازبین نمیروند و مدت مدیدی باقی میمانندهمین‌اشخاص‌پنهان کردن‌طلارا برنقره‌ترجیح‌میدهندزیرا چون همواره ازدستبرد دزدان بیمناك هستند فلزی را برای پنهان کردن انتخاب مینمایند که سبك وزن و سنگین قیمت باشد، بهمین‌جهت وقتی‌نقره پول رایج کشور شد طلا کم میشود یعنی ازطرف اشخاص ممسك پنهان میگردد و موقعی که نقـره کمیاب گردید طلافراوان میشود زیراآنهائی که فلزمزبور راپنهان کرده‌اندناچار بیرون‌آورده خرج میکنند بنابراین موضوع کمی و زیادی طلا و نقره بترتیبی که گفتیم یك قاعدهٔ کلی است ودر فصول‌بعد در خصوص کمی وزیادی نسبی و قلت و فزونی حقیقی طلا و نقره بیشترصحبت خواهیم کرد .

فصل دهم

مبادلهٔ ارز

مبادلهٔ پولی با ارز، ناشی‌از کمی وزیادی نسبی‌پول در کشورهای مختلف است و خود ارز عبارت ازتثبیت داخلی نسبت به‌پول خارجی و بالعکس میباشد .

نقره دونوع نرخ دارد: اول بهای تجارتی و آن درصورتی است که نقره را یکنوع کالا بدانیم .

دوم بهای پول آنست ، شکی‌نیست اگر نقره صرفاً بهای تجارتی میداشت‌و یکنوع کالا بود از بهای‌آن بنسبت زیاد کاسته میشد ولی نقره وقتیکه پول‌شد بهای آن به‌طریق مخصوصی از طرف فرمانروایان تعیین میشود واینکه میگوئیم بطریق مخصوصی برای این است کـه جز بدان طریق نمیتوان بهای پول را تثبیت نمود فرمانروایان بدواً بهای تجارتی‌نقره را درنظر میگیرند وقیمت‌آنرا معین‌مینمایند وآنوقت بهای پولی همان مقدار نقره را تعیین میکنند و ضمناً وزن و بهای سایر فلزاتی‌را که بمصرف پول می‌رسد نیزمعین مینمایند وبرای هرنوع مسکوك وزن و قیمت مخصوصی را قائل میشوند ونرخ فرضی‌آنرا بشرحی که قبلا گفته شد نیز تعیین مینمایند این نوع نرخ بندی پول رامن نرخ‌بندی مثبت مینامم زیرا میتوان بوسیله قانون مخصوصی‌آنرا تثبیت کرد. غیر ازاین نرخ‌مثبت‌پول‌هریك‌از کشورها دارای یك‌نرخ‌نسبی است وآن درصورتی‌است که‌نرخ‌آنرا بانرخ پول کشوردیگر بسنجیم ، نرخ‌نسبی را همواره اصول ارز و مبادلات تعیین مینماید، بازرگـانی و نظریات تجارهم درآن دخالت دارد فرمانروایان نمیتوانند نرخ مبادلات وارز را تعیین نمایند وبوسیله فرمان وقانون مخصوصی بهای‌آنرامعین کنند زیراتعیین‌نرخ نسبی‌پول بسته بمبادلات بین‌المللی‌میباشدوعوامل‌مختلف‌در آن دخالت‌دارد وپیوسته تغییر میکند .

هنگام تعیین نرخ ارز ملل مختلفه از مقررات کشوری تبعیت میکنند که

www.ketabha.org

بیشتر از همه پول دارد یعنی بهای پول خود را با پول آن کشور می‌سنجند و اگر کشور مزبور بتنهائی بیش از تمام کشورها پول داشته باشد هر ملتی پول خود را با پول آنکشور میسنجد، باین طریق مثل اینست که تمامی کشورها پول خود را با یکدیگر سنجیده باشند، چون کشور هلاند بیش از سایر کشورها پول دارد نرخ نسبی پول یعنی نرخ ارز بامقایسه‌نسبت به‌پول هلاند معین‌میشود در کشورهلاند پولی است که بنام **فلورن** خوانده میشود و هرفلورن بیست شاهی ویاچهل نیم‌شاهی است . نیم شاهی را بنام گرو میخوانند برای سهولت فهم مطلب فرض میکنیم در هلاند غیر ازگرو پول دیگری نباشد یعنی فلان شخص بجای هزار فلورن مالك چهل هزار گروباشد دراینصورت مبادله پولی باکشورهلاند اینطور صورت میگیرد که هر کشوری میخواهد بداند پول او چند گرو ارزش دارد و چون بازرگانان فرانسه حساب پول خود را باسکه‌های سه‌لیوری نگاه میدارند مبادله پول فرانسه وهلاندداراى اینصورت خواهد بود که هرسه لیور چند گروهلاندی‌است‌اگرمأخذ نرخ ارز ٥٤ باشد یك سه لیوری فرانسه ٥٤ گرو هلاند ارزش خواهد داشت و چنانچه مأخذ نرخ ارز٦٠باشد سه‌لیور فرانسه ٦٠ گرو خواهد ارزید ودر صورتی که پول در فرانسه‌کم باشد سه لیوری در ازای گرو زیادتر مبادله خواهد شد و چنانچه فراوان باشد در مقابل مقدار کمتری گرو مبادله میشود لیکن باید توجه کرد این کمی وزیادی پول که باعث تغییر نرخ ارز میشود کمی و زیادی حقیقی نیست بلکه قلت و فزونی نسبی است باین معنی که وقتی فرانسه در کشور هلاند محتاج سرمایهٔ زیادتری است و برعکس کشور هلاند احتیاجی بداشتن سرمایه در فرانسه ندارد در آنصورت پول در فرانسه زیاد و درهلاندکم میشود و بالعکس ، برای اینکه مطلب در نظرخوانندگان روشن‌تر شود فرض میکنیم مأخذ نرخ ارز بین فرانسه وهلاند٥٤ باشد ونیز فرض میکنیم فرانسه و هلاند یك کشور و یا یك شهر باشند درچنین وضعیتی یك نفر فرانسوی وقتی یك مسکوك سه لیوری ازجیب خود بیرون‌آورده وبیك هلاندی داد واوهم٥٤ گرو از جیب خود بیرون‌آورده و بفرانسوی خواهد داد وهر دو راضی‌شده پی‌کار خود میروند لیکن چون فرانسه و

هلاند یك کشور وپاریس وآمستردام یك شهر نیستند وقتی که فرانسوی سه لیور به هلاندی داد هلندی باو میگوید برو ٥٤ گرو را در هلاند دریافت کن و برای حصول این‌منظور یك برات ٥٤ گروئی بعهده هلاند بفرانسوی میدهد بنابراین مردهلاندی ٥٤ گرو به فرانسوی‌نداده بلکه یك‌کاغذ داده است که در هلاند ٥٤ گرو ارزش خواهدداشت وممکن است نزدتجارپاریس هم این‌ارزش راداشته باشد.

اینك برای تشخیص کمی و زیادی پول باید فهمید که‌آیا در فرانسه برات ٥٤ گروئی بیشتر است یا درهلاند. براتهای سه‌لیوری فرانسه زیادتر میباشند اگر درفرانسه براتهای ٥٤ گرو زیاد ودر هلاند براتهای سه‌لیوری کمترباشد دلیل‌این است که پول درهلاند زیاد و در فرانسه‌کم است و بواسطه این کمی‌ارزش پول در فرانسه‌زیادتر میباشد ویا بالعکس، بالنتیجه بهای ارزبالا می‌رودیعنی‌درقبال‌سه‌سکه سه لیوری فرانسوی باید بیش از ٥٤ گرو بدهند وگرنه فرانسوی راضی بدادن سکه خود نخواهد شد بااین ترتیب ملاحظه میکنیم که عملیات مختلف ارزی یك حساب درآمد و هزینه را تشکیل‌میدهد که دائماً باید بدان رسیدگی کردوحساب را تفریق نمود زیرا دولتی که ازروی مأخذ ارزبدهی خودرا میپردازد عیناً شبیه‌به شخصی‌است که‌برای‌پرداخت دین‌خود پول را مبادله میکند برای روشن شدن این مطلب هم‌مثالی‌میزنیم :

فرض میکنیم درجهان بیش‌از سه‌کشور فرانسه و اسپانیا و هلاند نباشد و نیز فرض میکنیم یك‌عده ازتجار اسپانیائی مبلغ صد هزارمارك (واحد قدیم پول اسپانیا) بفرانسوی‌ها بدهکار و یکعده از فرانسوی‌ها هم صدوده هزار مارك بـه اسپانیولی‌ها مدیون هستند وهردو طرف‌میخواهندیکدفعه پول‌خود را دریافت کنند در این‌صورت مبادلات‌پولی چه‌صورتی بخودخواهد گرفت؟. بفرض‌اینکه‌فرانسویها صدهزار مارك‌به‌اسپانیولی‌ها بدهند وآنهاهم‌صدهزارمارك‌بفرانسوی‌هابپردازند باز فرانسویهاده‌هزارمارك‌به‌اسپانیولیها بدهکارهستندیعنی‌اسپانیولی‌هاده‌هزارمارك‌بعهدهٔ

فرانسه‌برات دارند در صورتیکه فرانسوی‌ها براتی بعهدهٔ اسپانیولی‌ها ندارند و باز فرض میکنیم که تجار کشور ثالث یعنی هلاند ده هزار مارك بفرانسوی‌ها بدهکار باشند در اینصورت فرانسوی‌ها بدهی خود را به اسپانیولی‌ها بدو طریق خواهند پرداخت یا بطلبکاران اسپانیولی خود حواله‌هائی میدهند که از مدیونین فرانسوی‌ها یعنی‌هلاندی‌ها دریافت نمایند و یااینکه ده‌هزارمارك پول نقددر کیسه ریخته و باسپانیا جهت‌طلبکاران خود میفرستند ازلحاظ‌اصول‌برای یك دولت فرق نمیکند که بدهی خودرا بدولت دیگر نقداً و یا بوسیله حواله بپردازد ولی در این مورد که پای فرانسه و اسپانیا وهلاند درمیان است و با رعایت این نکته که هلاند پولدارترین کشور دنیا میباشد وپول سایر کشورها بمأخذ پول او نرخ‌بندی‌میشود بایددید آیا هلاند درقبال ده‌هزار مارك پول نقد زیادتر فلورن هلاندی میدهد ویا در قبال ده هزار مارك برات و البته در پرداخت پول نقد مخارج حمل پول و نرخ بیمه درنظر گرفته می‌شوداگردرقبال مبلغ ووزن معینی ازپول فرانسه‌ووزن و مبلغ معینی ازپول هلند بمن‌بدهند دراین‌صورت میگویم که مبادله باارز مساوی است اکنون که سال ۱۷۴۴ میلادی است سکه سه‌لیوری فرانسه ۵۴ گرو هلاندی قیمت دارد وچنانچه مبادله‌زیادتر از ۵۴ گرو باشد یعنی درقبال سکه فرانسه ۵۵ گرو بدهند میگوئیم مبادله درترقی‌است وچنانچه از۵۴ گرو کمتر باشد میگوئیم ارز درتنزل است.

برای اینکه بدانیم تحت شرایط مخصوص مبادلات آیا دولتی نفع میکندیا ضرر باید فرض کنیم این دولت هم طلبکاراست و هم بدهکار، هم خریدار است وهم فروشنده ودرعین‌حال تابلوی پائین‌را ازنظر بگذرانیم :

یك سکه‌فرانسه برابر با۵۴ گرو درحال تساوی است .

یك سکه فرانسه برابر با۵۵ گرو در ترقی است .

یك سکه فرانسه برابر با۵۳ گرو درتنزل است .

فهم‌تابلو بالا خیلی آسان است معذلك توضیح میدهیم :

با فرض اینکه نرخ کنونی سکه فرانسه بنسبت گرو ۵۴ باشد اگر درازای

یك سکه فرانسه ۵۵ گرو بما بدهند معلوم میشود که مبادله ترقی کرده زیرا قیمت پول ما زیادترشده که ۵۵ گرو بما می‌دهند و چنانچه ۵۳ گـرو بما بدهند نرخ مبادله تنزل کرده یعنی قیمت پول ما کم‌شده ودرعوض پول هلاند ترقی کرده است .

حال اگر نرخ مبادله‌در تنزل باشد دولت در صورت بدهکار نبودن ضرر میکند زیرا پولش‌تنزل کرده و باید زیادتر پول بدهد و چنانکه طلبکار باشد ، منفعت میکند زیرا پول هلاند ترقی کرده زیادتر دریافت مینماید و نیز چنانچه خریدار باشد ضرر میکند زیرا باید در مقابل کالائی که میخرد پول زیادتر بدهد و اگرفروشنده‌باشد نفع میکند زیرا درمقابل کالائی که تسلیم مینماید پول زیادتر دریافت میکند.

بهمین مناسبت است که در موقع تنزل مبادلات پولی تاجری که‌کالا بخارج میفروشد نه‌تنها ضرر نکرده بلکه ممکن است نفع نماید زیرا سرمایه‌ئی که‌برای این منظور بکار انداخته باپول هلاند که در ترقی است برمیگرداند ولی اگریك دولت و یاحکومتی هنگام تنزل ارزپول بخارج بفرستد ضرر مینماید زیرا پولش تمام برنمیگردد .

هنگامی که تجار در یك کشور زیاد معامله میکنند نرخ مبادلات در آن‌جا بالامیرود زیرا تعهدات بسیاری رابرعهده میگیرند وکالای زیادخریداری مینمایند وبرای پرداخت آنها بعهده کشورهای خودشان برات صادر میکنند و این‌موضوع باعث ترقی نرخ مبادله میشود بطور کلی نرخ‌مبادلات کشورهای مختلف همواره با یکدیگر متناسب میشود مثلا اگر نرخ پول ایرلاند زیادتر از نرخ پول انگلستان ونرخ پول انگلستان زیادتراز نرخ پول هلاند باشدنرخ‌پول‌ایرلاند خیلی‌زیادتر از نرخ پول هلاندخواهدشد زیرایك‌هلاندی که‌درایرلاندپول‌داردسعی‌خواهد کرد مستقیماً پول را از ایرلاند بهلاند بیاورد نه از راه انگلستان زیرا مقداری‌ازبهای آن‌کاسته‌میشودزیراهمواره‌پول‌ایرلاندشیرین‌تر وبهادارتر ازپول‌انگلیس‌خواهدبود

www.ketabha.org

باید دانست‌عملیات سفته‌بازی و صرافی مربوط باین مبحث نیست واز آنها ذکری نمی کنیم .

وقتی دولتی قیمت پول خودرا بالامیبرد ، مثلا سکه‌ای راکه سابقاً سه‌لیور مینامید شش‌لیور بنامد بدون اینکه وزن آن سکه تغییری کرده باشد تفاوتی در مبادله حاصل نخواهد شد یعنی اگرهلاندی‌ها درقبال سه‌لیورسابق ۵۴ گرومیدادند در قبال این‌شش‌لیورهم همان ۵۴ گرو را خواهندپرداخت و اگرتفاوتی درمبادله حاصل شود فقط ازلحاظ تازه بودن وناگهانی بودن این واقعه است که درعملیات صرافی تأثیر میکند .

وقتی یك دولت بوسیله ایجاد پول جدیدی(نه تغییراسمی ونه‌تغییر قانونی) درصدد تغییر پول خود برمیآید ومصمم میشود که‌یك‌پول سنگین عیار را بپول‌سبك عیاری تبدیل نماید در طی مدت تبدیل دونوع پول در کشور پیدا میشود یکی پول کهنه وسنگین عیار که ازرواج‌افتاده وجزدرضرابخانه جای دیگر پذیرفته نمیشود ودیگری پول جدید و سبك عیار که‌رایج میباشد، بنابراین مبادلات هم بایستی بر مأخذ پول‌جدید تنظیم‌بشود مثلا اگردرفرانسه عیارپول را نصف‌نمایندآنوقت‌سکه قدیمی‌درهلاند ۶۰ گرو قیمت‌داشته وسکهٔ‌جدید بیش ازسی گروقیمت‌نخواهدداشت.

گرچه دربالا گفتیم مبادلات بایدبرمأخذپول‌جدید تنظیم شود لیکن‌ازطرف دیگربنظرمیرسد مبادلات بایستی بر مأخذ پول قدیم تنظیم گردد زیرا فراموش نکنید که براتها بمأخذ پول سابق که سنگین‌عیاربوده صادر میشود و تاجری که براتهای خارجه را خریداری مینماید ناچار است بمأخذ پول سنگین عیار آنها را بپردازد ودرعین حال باید پول‌سنگین عیارخودراازصندوق‌بیرون آورده‌و بضرابخانه برده درعوض پول‌جدید و سبك‌عیار دریافت نمایدیعنی‌ضرر کند.

دراینجا صراف که بایدبروات‌خارجی را بپردازد با وضع ناگواری‌مصادف میشود که ازهرطرف باعث ضرر اوست مگر اینکه نرخ مبادلهٔ حدوسط بین‌پول جدید و قدیم قرار گیرد که همواره همینطور هم میشود، حد وسط اینطور بدست میآید که‌پول سنگین عیار سابق متدرجاً قیمت‌خودرا ازدست میدهد وتنزل مینماید

ودرعوض‌پول سبك عیار جدید بتدریج مورد اعتنا قرار گرفته و نسبت بپول‌قدیمی ترقی میکند ودر بازار رایج میشود .

علت اینکه پول سنگین عیار قیمت خود را از دست میدهد اینست که تجار نمیتوانند برای همیشه‌آن پول‌را درصندوق‌های خود نگاه دارند وسرمایهٔ بزرگی را راکد بگذارند و ازطرفی هم‌نمیتوانند آن‌را در بازار مصرف کنند برای‌مصرف آن پول‌یگانه‌راهی که دارند هزار سکه بضرابخانه داده وهزار سکه پول جدیدرا که سبك عیار است بهمان قیمت دریافت نمایند ولی چون خارجی‌ها این‌پول سبك عیار را برسمیت پول سابق نمی‌شناسند این است‌که نرخ مبادلهٔ‌پول بین‌سکه‌قدیم و سکه‌جدید قرار میگیرد در چنین حال اگر بازرگانان موفق شوند پول‌سنگین عیار سابق را ازکشور خارج کرده و مثلا به هلاند ببرند برای آنها نفع می کند زیرا همان شصت گرو سابق در قبال پول خود دریافت خواهند کرد این است که غالباً در این قبیل مواقع تقریباً تمام پول سابق و سنگین عیار ازکشور خارج می‌شود و نفعی که دولت از سبك کردن عیار پول منظور داشت عاید بازرگانان می گردد .

برای جلوگیری از این عیب دولت قبل ازتغییر پول‌مقداری ازپول سنگین عیار سابق را نزد دولتی که نظریاتش در تغییر نرخ ارز مؤثر است میفرستد باین طریق‌اعتباری نزد آن دولت تحصیل مینماید بطوریکه دولت مزبور پول جدید و سبك عیار را تقریباً ببهای پول سابق بپذیرد گرچه با این وصف باز هم بین پول قدیم و جدید تفاوت وجود خواهد داشت لیکن چون این تفاوت بها نازل است بازرگانان دیگردرصددخروج پول قدیم ازکشور برنمی‌آیند زیرا با خطراتی‌که قاچاق پول دارد و با مخارجی‌که جهت حمل‌ونقل‌پول بایدکرد خروج‌پول‌دیگر صرفه ندارد .

برای اینکه مطلب روشن شود مثالی میزنیم : دولت تاجری بنام **برنار** را مأمور مینماید که بنام او با دولت هلاند معاملات بانکی بکند و این تاجر مرتباً مقداری از پول کهنه و سنگین عیار را برای هلند میفرستد وبالنتیجه نرخ مبادله

www.ketabha.org

را بالا میبرد وازطرف‌دیگر باصدورحواله‌در داخل کشور و دریافت پول تمام پول
داخلی‌یعنی پول سبك عیار را جمع‌آوری مینماید بطوری که سایر صرافان براثـر
کمی پول ناچار میشوندپول کهنهٔ‌خودرا بضرابخانه برده ومبدل‌بپول جدیدبنمایند
وچون بطورغیرمحسوس‌تمام پولها نزدبرنارجمع‌آوری میشود بروات‌صرافان‌دیگر
را با کسر تنزیل‌زیاد خریداری مینمایند این ترتیب گرچه ممکن است بدواًزیان
داشته‌باشد لیکن نفع‌نهائی زیان بدوی راجبران‌خواهد کرد.

در خلال این‌احوال بحران مالی شدیدی در کشور ایجاد میگرددزیراپول
در کشور کم میشود برای اینکه باید قسمت مهمی ازآنرا ازجریان خارج کرد و
قسمتی را بخارج فرستاد وضمناً مردم‌هم‌درصددپنهان کردن پول‌قدیم برمیآیندزیرا
همه‌کس میخواهد نفع ببرد و هیچکس حاضر نیست سود خود را بدولت واگذار
نماید این است که عملیات مربوط بتغییر پول بایستی نه خیلی سریع و نه‌چندان
بطیء باشد و بهراندازه که دولت بخواهد از تغییر پول زیادتر سود ببرد اشکالات
و معایب‌زیادتر خواهدبود.

سابقاً گفتیم اگر قیمت پول‌خارجی کمترازپول داخلی باشد نفع درآن‌است
که پولرا ازکشور خارج کنند و در صورتی زیادتر باشد بکشور وارد کنند ولی
گاهی ممکن است ارزش‌پول داخل و خارج برابرباشد با این وصف‌نفع درخارج
کردن سکه داخلی است واین وقتی است که بخواهند پول‌راخارج کرده ودرآنجا
سکهٔ جدید تهیه‌کنند در آن صورت مجدداً که پول‌را با عیار سبك تهیه کنند نفع
خواهند کرد.

گاهی اتفاق میافتد شرکتی تأسیس میشود و سهام زیادی صادر مینماید
و درظرف چند ماه بهای این سهام به بیست و پنج برابر بهای اولیه میرسد حال
اگر شرکت مزبور ازطرف دولت تأسیس شود و بانکی هم در کشور وجودداشته
باشدکه اسکناس صادر کند ولی برای موازنه با بهای فوق‌العاده سهام شرکت
بر شماره اسکناسها بیفزاید آنوقت بهای سهام شرکت و اسکناس‌ها تنزل خواهد
کرد .

علتش اینست که در نتیجهٔ ترقی مصنوعی بهای سهام هر یك از افراد ملت
ثروت هنگفتی بپول‌کاغذی گردآورده وبرای تأمین این ثروت و بعلت‌اینکه‌براثر
اخلال نرخ اسهام وپول داخلی این ثروت ازبین نرود هرکس سعی مینماید ثروت
خود را در جای مطمئنی بسپارد یعنی بخارجه ببرد ، آنوقت است که اگر مثلا
بهای یك سکه پول فرانسوی‌چهل گروهلاند باشدصرافان هلاند در مقابل‌اسکناس
فرانسه چهل‌گرو نپرداخته بلکه ۳۹ و ۳۸ و ۳۷ و ۳۶ گرو خواهند پرداخت و
کار بجائی میرسد که بهای اسکناس فرانسه به ۵ گرو هلاندی و حتی کمتر تنزل
نموده و بهای پول‌کاغذی بکلی از بین میرود دراین حالت آنچه نسبت بهای پول
کاغذی و پول نقره‌راترقی و تنزل میدهد همانانرخ مبادلات یعنی‌نرخ‌پول‌خارجی
است .

در زمان **لاو** یك سکه سه‌لیوری فرانسه بپول هلاند چهل گرو ارزش‌داشت
لیکن یك اسکناس سه‌لیوری بیشتر ازهشت‌گرو نمیارزید یعنی بهای یك پنجم‌بهای
پول مسکوك بود .

فصل یازدهم

عملیات رومیها راجع بپول

عملیات پولی فرانسه که این هنگام
متوالیاً صورت گرفته یك‌ابتکارجدید نیست بلکه رومیها درقدیم ابتکار بهتری‌ازخود
نشان دادند البته اینکار در دورهٔ هرج ومرج جمهوریت روم و دورهٔ دیگری که
رژیم جمهوریت‌آن‌کشور قرین‌فسادشده‌بود صورت نگرفت بلکه زمانی عملی شد
که‌رومیها پس‌از تصرف تمام شهرهای ایتالیا با امپراطوران کارتاژکوس رقابت
میکوفتند و باکارتاژی‌ها میجنگیدند .

بطوریکه **پلین** در کتاب تاریخ‌طبیعی خود می‌نویسد ابتکاری که رومیها از
لحاظ تغییر پول ازخودنشان‌دادند این بود :

آس یعنی واحد پول روم که بدواً **انس** مس بود مبدل بدوانس و بعدمبدل

بیك انس گردید[1] و علتی که رومیها را وادار بسبك کردن وزن‌پول نمود همانست که امروز ما را وادار بسبك کردن مسکوك نقره مینماید تا بتوانیم یك مسکوك شش لیوری را مبدل بدو سکه شش‌لیوری یعنی ۱۲ لیور بکنیم این تغییر پول و وزن آن در روم قدیم هنگام نخستین جنگ روم و کارتاژ صورت گرفت و ما از جزئیات آن بی‌خبر هستیم ولی چگونگی عملیات پولی رومیها در دومین جنگ روم و کارتاژ معلوم و علت آن واضح است و حاکی ازحسن تدبیر زمامداران‌روم میباشد .

آنموقع جمهوری روم مقداری مقروض‌بود و بواسطهٔ قلت پول‌نمیتوانست بدهی خود را بپردازد ضمناً **آس** که واحد پول باشد دوانس‌مس وزن‌داشت ویك دینارده‌آس و بنابراین وزنش بیست انس مس بود دولت امر کرد که آس بجای دو انس یك انس مس داشته باشد وبه این طریق پول موجود در ضرابخانهٔ دولت دوبرابر شد وجمهوری روم دیون خود را بادیناری که ده‌انس وزن داشت پرداخت ولی این‌عمل لطمهٔ بزرگی بمعاملات زد زیرا لازم میآمد که‌مردم‌هم دیون‌فیمابین خود را با همین‌پول بپردازد آنگاه دولت فکر بدیعی کرد و حکم نمود دینار که تاآن وقت ده‌آس بود درمعاملات فیمابین مردم شانزده آس باشد، نتیجه این شد که اگر طلبکاران دولت از نصف حق‌خود محروم شدند در عوض طلبکاران بازار و عامه بیش از یك پنجم از حق‌خود محروم نگردیدند و بعبارت دیگر پول روم بیش از یك پنجم تنزل نکرد و قیمت اجناس بیش از یك پنجم بالا نرفت .

بنابراین مشاهده میشود تغییرات پولی رومیها عقلائی‌تر از ما فرانسویها بوده زیرا ما ازعملیات‌پولی‌خود نه‌تنها معاملات دولت بلکه معاملات ملت را هم دستخوش تزلزل کردیم .

در فصول‌آینده خواهیم‌دید که رومی‌ها در موارد دیگر هم بهتر از ما عمل نموده‌اند .

۱ ـ انس واحد وزن در روم بوده است .

فصل دوازدهم

کیفیت عملیات پولی در روم قدیم

طلا و نقره سابقاً درایتالیا ... کمیاب بود زیرا این کشور معادن طلا و نقره‌نداشت واگرهم‌داشت چندان ازآن استخراج نمیشد وقتیکه قبایل **گل** ایتالیا رافتح کردند درآن کشور بیش از هزار لیور طلا یافت نمیشد و حال‌آنکه قبایل مزبور تقریباً تمام‌شهرهای‌بزرگ‌ایتالیارا تاراج نموده و طلای‌آنها را جمع‌آوری کرده‌بودند فقدان طلا و نقره‌سبب گردید مدت مدیدی مسکوك رومیها پول مس باشد و فقط بعد از فتح پیروس باندازهٔ کافی نقره بدست‌آورده و سکه ساختند مسکوك نقره رومیها دینار بود که ده آس میارزید و هرآس یك‌لیور مس داشت و از آن پس نسبت ارزش نقره بمس نسبت ۹۶۰ بیك شد زیرا دینار رومی ده‌آس و یا ده‌لیور مس ارزش‌داشت وچون ده‌لیور مس ۱۲۰ انس میشد و از طرف دیگر یکدینار نقره یك هشتم آس بود بنابراین نسبت ارزش نقره ومس نسبت ۹۶۰ بیك میگردید .

بعد از اینکه رومیها بر قسمتی از خاك ایتالیا که بین یونان و سیسیل بود مسلط شدند وبین‌دو کشور ثروتمند یعنی **یونان وکارتاژ** قرار گرفتند موجودی نقرهٔ آنها افزایش یافت وازآن پس تعادل ۹۶۰بیك بهم‌خورد و رومیها عملیاتی‌در مورد پول نمودند که بر ما مجهول است ، همینقدر میدانیم که در آغاز دومین جنگ روم و کارتاژ دینار رومی بیش از۱۵ انس مس نمیارزید و باینطریق نسبت ارزش بمس مبدل به نسبت۱۶۰ بیك شد بعد از خاتمه اولین جنگ‌کارتاژ و روم رومیها برسیسیل‌مسلط‌شدند واز آنجابه **ساردنی** و بعد به **اسپانیا** رفتندموجودی نقره باز هم در روم افزایش یافت و رومیها بعملیاتی متوسل شدند که قیمت دینار نقره را بشانزده‌انس رسانیدند و ازآن پس نقره و مس نسبت ۱۲۸ بیك را پیدا کرد .

تاریخ‌روم نشان میدهد که رومیها همواره درعملیات مربوط بپول کمال عقل و تدبیر را از خود نشان داده‌اند .

فصل سیزدهم
تغییرات پولی در دورهٔ امپراطوری

تغییرات پولی دورهٔ جمهوری روم نتیجه احتیاجات ملت بود ولی تغییرات پولی دورهٔ امپراطوری آن کشور ناشی از احتیاجات امپراطوران شد در دورهٔ جمهوری هر گزدخالتی در عیار پول نمیشد ولی امپراطوران روم که بواسطه خودمختاری نیازمند و درمانده شده بودند از راه توسل باختلال پول چاره اندیشیدند باین ترتیب که قسمتی از نقره پول را برداشته و بجایش مس میگذاشتند تا درپرداختها و بذل و بخششها وعطایای آنان تفاوتی حاصل نگردد ولی ازبهای پول کاسته میشد . هنوز در موزه‌ها مدالهائی دیده‌میشود که از مس ساخته شده و دارای روکش نقره است و کسانیکه بخواهند در این خصوص اطلاعات مبسوط‌تری بدست آورند باید بکتاب شناسائی مدالها تألیف **ژوبر** مراجعه نمایند .

نخستین امپراطوری که متوسل باختلال پول شد **دیدیوس ژولین** بود و پس از او **کاراکالا** عیار پول را تقلیل دادبطوری که پول کاراکالا نصفش غش بود.

در زمان **الکساندرسور** دوثلث پول غش داشت و بهمین ترتیب عیارپول تنزل کرد تا زمان **گالین** که پول روم جزمس آب‌دیده چیز دیگری نبود، ولی باید دانست که در دورهٔ مانمیتوان بوسیلهٔ ترکیب فلزات مختلف بهای پول را تنزل داد و اگر دولتی مبادرت باینکار نماید ممکن است خودرا گول بزند ولی دیگران را گول نخواهد زد زیرا نرخ ارز و مبادلات بین‌المللی سبب شده که صاحبان بانکها و صرافان بهای حقیقی پورا نسبت بطلا و نقره تعیین نمایند .

فصل چهاردهم
نرخ مبادلات مزاحم دول مستبد است

دولت روسیه میخواهد احکام مستبدانه خود را در کشوراجرا نماید ولی نمی‌تواندبرای اینکه کشور بدون

تجارت و تجارت بدون مبادلات باقی نمی‌ماند وعملیات مربوط به‌ارز ومبادلات‌مانع ازاجرای احکام مستبدانه دولت روسیه است .

برای عملیات مربوط بمبادلات بود که در سال ۱۷۴۵ امپراطریس روسیه فرمانی صادر کرد که تمام یهودیان را از کشور اخراج نمایند زیرا آنان پولهای خود و خارجیانی راکه در خدمت روسیه بودند بکشورهای خارج می‌سپردند باز هم بموجب فرمان دیگر امپراطریس هیچیك ازاتباع امپراطوری روسیه‌نمیتوانستند از کشور خارج شوند ویادارائی‌خودرا خارج نمایند مگر بموجب اجازه‌مخصوصی ولی‌این فرمان بکلی‌مخالف با مبادلات پول است که محتاج آزادی است . توسعه و رونق تجارت نیز با احکام مستبدانه امپراطریس روسیه منافات دارد زیرا سکنهٔ روسیه بر اثر احکام و قوانین مختلف جز مشتی برده چیز دیگری نیستند منتهی بعضی ازآنها بندگانی‌هستند که بنام برزگرمشغول‌جان کندن میباشند وطبقه‌دیگر بندگانی اصیل و روحانی هطتند که درعین حال ارباب غلامان طبقه اول میباشند ، تصورمیرود در روسیه طبقه سومی وجود نداشته باشد که بصنعت و تجارت بپردازند بالنتیجه تجارت درآنجا رونق ندارد .

فصل پانزدهم
رسوم بعضی‌از کشورهای ایتالیا

در بعضی از کشورهای ایتالیا (سابقاً کشورایتالیا مشتمل برچند کشوربوده است) قوانینی وضع شده که مردم‌حق ندارند اراضی خودرا فروخته‌وپول‌آنرابخارجه‌ببرند این‌قوانین برای‌موقعی‌خوب بود که‌ثروت‌هر کشوری بخوداوتعلق‌داشت و نمیتوانستندآنرا ازسرحد خارج کنند ویا اخراج‌آن‌مقرون به‌دشواریهای بسیاربود لیکن‌از زمانی که مبادلات بین‌المللی رایج شده ثروت‌بهیچوجه انحصار یك‌دولت نیست وبنابراین قانون فوق‌زیان‌بخش است زیراشخص نمیتواند برای معاملات وتجارت خارجی خویش ازثروت اراضی

خود استفاده نماید، عیب دیگراین قانون این است که برای اموال منقول نسبت بغیر منقول قائل به رجحان میشود و مردم را از کشاورزی و آباد کردن اراضی بیزار می‌نماید ومانع خارجیان هم می‌شود که با دارائی خودبکشور بیایند وسکنی بگیرند .

فصل شانزدهم
کمك صرافان بدولت

وظیفه صرافان مبادله پول است نه‌قرض دادن و در صورتی دولت بمبادله پول اکتفا نماید مختصر نفعی که بصرافان بدهد درنظر آنها ارزش خواهد داشت وبیش از آن مطالبه نخواهد کرداما درصورتی که دولت ازصرافان قرض‌نماید ویاصرافان‌بدیگران قرض‌بدهند اگرمطالبه نفع‌بسیار نمایند حق با آنهاست ونبایدآنان را متهم برباخواری نمود .

فصل هفدهم
دیون عمومی

بعضی ازمردم‌تصور کرده‌اند خوبست یك دولت ویا کشوری بخودش مقروض باشد یاعقیده‌شان اینست بدینوسیله ثروت افزون خواهدشد زیرا زیاد جریان پیدا میکند بعقیدهٔ من‌این اشخاص اوراق اسکناس رابابروات تجارتی و اوراق نماینده دیون کشوراشتباه کرده‌اند اوراق اسکناس وبروات باعث‌جریان ثروت است ولی اوراق تعهدات دیون کشور باعث رونق ثروت نیست و فقط سندی است که بموجب آن شخصی که قرض‌داده اطمینان‌دارد طلب خودرا دریافت‌خواهد کرد ولی‌عیوب ناشی‌از اوراق دیون ازاینقراراست :

۱ـ درصورتیکه خارجیان بسیاری از این اوراق‌را دردست داشته‌باشند هر سال مقدار زیادی بابت ربح قرض ازداخل کشوربخارج میبرند .

۲ـ درکشوریکه‌همواره‌مدیون است نرخ مبادلات‌تنزل میکند یعنی‌نرخ پول داخلی‌نسبت بپول خارجی‌تقلیل میابد .

۳ـ مالیاتی که‌برای‌پرداخت ربح‌این قرض ازمردم گرفته میشودبصنعتگران زیان میرساند زیرا اجرت‌کار را زیاد میکند .

٤ـ عایدات دولت یعنی مالیات از کسانی گرفته میشود که صنعتگر و کارگر نمیباشند وفقط اوراق تعهدات قروض دولت را دردست دارند .

درواقع برای کسانی که‌کار نمیکنند وسائل‌راحتی فراهم مینمایند ودرعوض برای کسانیکه زحمتکش هستند باعث اشکال میشوند چیزی که همیشه باعث اشتباه میشود اینست وجود اوراقی که تعهدین کشور می‌باشد دلیل برثروت کشور یادولت است نه‌فقر آن زیراچنین دولت ثروتمنداست که میتواند ازعهده انجام‌تعهد بهاء این اوراق بدون ورشکست شدن برآید و حتی چنین دولتی باید ثروت بسیار داشته باشد .

بالنتیجه گرچه رواج‌تعهدات دیون‌دولت دارای معایبی‌است ولی‌چون وسیله جبران دارد یعنی‌شاخص ثروت دولت میباشد میگویند بدون عیب است .

این قاعده کلی است که اگر درمقابل یك عیب حسنی وجود داشت این دو یکدیگر راخنثی خواهند کرد ولی اگرمیزان حسن برعیب خیلی چربید میتوان گفت عیب وجود ندارد .

فصل هیجدهم
پرداخت دیون عمومی

بین‌قرض‌وطلب دولت همواره باید تناسبی‌وجود داشته باشد و گرنه اعتبار دولت از بین میرود دولت ممکن است مبالغ نا محدودی طلبکارباشد ولی‌بدهی دولت نباید ازحدود معینی تجاوز نماید درغیر اینصورت‌اعتبار دولت متزلزل خواهدگردیدتاوقتی که اعتبارهردولتی متزلزل نشده میتوان نظیر انگلستان مقدار زیادی وجه تهیه نموده وبیدهکاران خودبپردازد ودرعین حال‌مبلغ ربح خود را تعیین نماید زیرا همانطوریکه موقع وام خواستن دولت مبلغ ربح را

مردم تعیین میکنند هنگام پرداخت هم مبلغ ربح را دولت تعیین مینماید تنها تقلیل مبلغ ربح کافی‌نیست، بلکه سود تقلیل‌ربح باید باندازه‌ای باشد که اعتباری تشکیل بدهد و در سایه آن اعتبار بتوان هر سالـه مقداری از اصل مبلغ را پرداخت در صورتیکه اعتباردولت کافی وکامل نباشد بازهم ایجاد اعتبار فوق‌الذکر از راه‌تقلیل مبلغ ربح مفید است برای اینکه با کمکی که بپرداخت اصل مبلغ می‌نماید باعث اعتماد عمومی میشود .

در کشورهای جمهوری ودموکراسی که نقشه‌های دولت همواره برای‌مدت مدیدی طرح میشود لزومی‌نداردسرمایهٔ‌استهلاك دین زیادباشد لیکن در کشورهای غیر دموکراسی باید این سرمایه زیادتر باشد .

مقررات سرمایه استهلاك دین باید بطوری باشد که دولت و مردم متساویاً عهده‌دار ایجاد این سرمایه باشند وآنهائیکه از دولت طلبکارهستند با پولیکه برای سرمایهٔ استهلاك دین میدهند درواقع طلب خود را وصول مینمایند .

طبقات ملت که دیون دولت را میپردازند چهارطبقه میباشند :

اول ـ ملاکین وصاحبان اراضی .

دوم ـ بازرگانان وکسبه یعنی آنهائی که از راه خرید و فروش زندگی می‌نمایند .

سوم ـ زارعین وصنعتگران .

چهارم ـ طلبکاران دولت یعنی رباخواران .

ازمیان این چهار طبقه دسته اخیر کمتر باید مورد رعایت قرار گیرند زیرا این طبقه ازمردم در کشور یك‌طبقه بیکار هستند درصورتیکه طبقات دیگر کارکن و زحمتکش میباشند و دولت بنیروی سعی و عمل آنها باقی‌است با این وصف نباید طبقه چهارم رامورد اجحاف قرارداد زیرا اعتماد عمومی از بین میرود . این‌قاعده کلی‌است که درهر کشور رفتار اجحاف‌آمیز نسبت بیك‌طبقه باعث سلب اعتمادسایر طبقات مردم میگردد لذا دولت باید بااین طبقه‌هم مثل‌سایر طبقات و طلبکاران‌خود با اعتدال رفتارنماید .

فصل نوزدهم

قروض بانفع

پول شاخص ونمایندهٔ ارزشهاست و همانطورکه انسان میتواند سایرمایحتاج خود راکرایه نماید درصورت نیازمندی‌باین شاخص‌باید بتواندآنرا هم کرایه نمایدتفاوتی که پول باسایرچیزهادارد اینست که میتوان چیزهای دیگر را اجاره کرد وهم‌خریداری‌نمود وحال آنکه پول‌رافقط میتوان اجاره کرد وقابل خریداری نیست مگراینکه بصورت طلا ونقره بازرگانی‌یعنی مال‌التجاره درآید، اگرانسان پول‌خود را بدون نفع بدیگری قرض بدهدکار خوبی کرده ولی این عمل که در ادیان بدان توصیه شده یك‌کار اخلاقی نه‌یك قانون و رسم‌کشوری و اجتماعی برای رواج تجارت باید پول نفع داشته باشد مشروط بر آنکه نفع آن ازحدود معینی تجاوزنکند زیرا اگرنفع پول زیاد شدآنوقت تاجر برای تجارت پولی قرض نمیکند زیرا فایدهٔ تجارت او باندازه‌ای نیست که بتواند هم نفع پول را بپردازد وهم‌خود انتفاع ببرد وچنانچه پول هیچ‌نفعی نداشته‌باشد بازهم موجب رکود تجارت است زیراهیچکس آنرا قرض نمیدهد ودست تجاری که نیازمندپول هستند بسته میماند ولی ازآنجائیکه باید همواره‌کار جامعه راه بیفتد ولی‌پول ربح رسمی وتجارتی نداشت اصول رباخواری رایج میگردد واین اصول دارای معایبی است که درتمام ادواردیده شده است .

درقانون محمد (ص) نظرباینکه ربح رسمی پول با رباخوای یکسان فرض شده وممنوع گردیده مردم نمیتوانند رسماً پول خودرا قرض داده و ربح معتدلی بگیرند باین‌جهت‌اصول رباخواری رایج گردیده وچون‌ازلحاظ ممنوعیت‌خطرناك می‌باشد رباخواران هم زیادتر ربا میگیرند که درقبال خطر احتمالی خود رابیمه نموده باشند[1].

۱ ـ اصولادرجامعهٔ عرب‌قبل‌ازاسلام رباخواری رایج بودوقانون مدونی‌برای ربح‌رسمی وجودنداشت‌تافرقی‌بین ربح‌وربا باشد وچون ظاهراًنتیجه‌هردویکی‌است قانون اسلام‌آنراممنوع

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

فصل بیستم

ربا در معاملات دریائی

ربا در معاملات دریائی زیاد است بدو دلیل :

دلیل اول اینست که دریاپیمائی خطرناك است و بهمین‌جهت آنهائی که پول می‌دهند ربای زیادتری می‌خواهند .

دلیل دوم این است که در معاملات دریائی داد و ستدهای خیلی بزرگ صورت میگیرد اینهم موجب دیگری برای فزونی ربا میباشدلیکن در معاملات زمینی چون هیچیك از این دو عامل وجودندارد میزان ربا ازحدود اعتدال تجاوز نمیکند .

فصل بیست و یکم

قروض قراردادی

ربا در روم قدیم

غیر از قروض تجارتی که ربح‌بدان تعلق میگیردمردم‌هم‌بیکدیگر قرض میدهند واین‌قروض که متکی باسناد و قرارداداست دارای ربح میباشددررم قدیم بهر نسبت که توانائی توده و ملت نسبت بدولت زیادتر میشد قانونگزاران

بقیهٔ پاورقی‌از صفحهٔ قبل

گردبعنی‌باصطلاح قرآن حرام‌دانست وعلت‌این‌تحریم‌همان‌علتی‌است‌که مؤلف‌درفصل‌گذشته‌بیان نمود زیرادرآن‌عهدرباخواری‌بشدت‌زیادی‌بین‌پولداران‌عرب رواج‌کاملی‌داشت‌وباعث‌شده‌بودیك طبقه‌از مردم‌بیکار وباردوش طبقات زحمت‌کش‌باشند واگرمحمد(ص) میخواست‌ربح راتاحدی جایز و ربارا ممنوع‌کند نقض غرض میشد .

او میخواست سرمایه‌داران به‌کار وبازرگانی‌پرداخته ازبیکاری و استفاده‌ازنفع‌پول‌که منشاء مفاسد اجتماعی وعیاشی‌وهرزگی وغرور ونخوت وسایرصفات‌رذیله است‌پرهیزواجتناب کنند چه‌آنکه اگرسرمایه زیادباشدهمان‌نتیجه که ازرباعایدصاحب سرمایه‌میشود همان‌نتیجه‌هم ازربح رسمی عایدخواهدشد باتفاوت‌اینکه‌درصورت‌اول رباخوارلااقل‌ترسی از حکومت دارد و تزلزلی درخاطر اوراه میبابد وممکن‌است با مدیون تا حدی مراعات‌کندکه‌کار او بدادگاه نکشد ولی درصورت دوم باکمال‌قدرت وبی‌پروائی ربح رادریافت‌میکند وچون تحت عنوان قانونی است هیچگونه مراعاتی‌هم در باره مدیون‌نخواهدکرد بنابراین‌همیشه قضایارانمیتوان ازیك جهت‌موردبررسی قراردادبلکه باید ازتمام جهات دقت ومطالعه‌کرد . مترجم

برای جلب‌رضایت توده درصدد وضع قوانین و مقررات برمیآمدند .

بدواً ازمیزان ربح‌کاستند وسپس ربح گرفتن‌را ممنوع نمودند ونیز تضمین بدنی و جسمانی‌رادر قبال‌دین لغو کردندتا بجائی که‌حتی‌قرض‌دادن‌را لغو نمودند و هر وقت یکی از وکلای ملت میخواست وجیه‌الملة شده و محبوبیت‌حاصل‌نماید موضوع اخیر را مطرح میکرد این تغییرات و ممنوعیت‌های مختلف نسبت برربح سبب شدکه در رم قدیم اصول ربا خواری رایج گردیدزیرا اشخاصی که بتودهٔ ملت پول قرض میدادند وقتی دیدند توده هم بدهکار و هم قانونگزار و هم قاضی آنهاست دیگر بقراردادهای مربوط برربح اعتماد ننمودند ، فقط وقتی‌حاضرشدند بملت قرض بدهند که امید دریافت نفع خیلی زیاد در میان باشد حتی‌در مواقعی هم‌که قوانینی برعلیه ربح‌وضع نمیشد باز طلبکاران خائف بودند زیرا مشاهده میکردندکه ملت از ربح ناراضی است نتیجه این شدکه انواع قروض و وام‌های عادلانه در روم قدیم از بین رفت ودر عوض اصل‌رباخواری‌منفوری‌جانشین‌آن شد و این عیب ازآنجا ناشی گردیدکه در ربح رعایت اعتدال را ننمودند ، این‌قاعدهٔ کلی است **قوانین افراطی‌که برای بهبود اوضاع مردم وضع میشود نتایج معکوس می‌بخشد .**

فصل بیست و دوم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

رومیهای اولیه‌قوانینی‌نداشتند که‌مقررات ربح را تعیین نماید یعنی در روم قدیم ربح وربا یك‌معنی‌داشت درمبارزه‌هائیکه بین طبقات اشراف و توده مردم در گرفت وایامی که توده برای لغو امتیازات اشراف به‌تپه مقدس‌رفتند ودرآنجا تحصن‌نمودند بازهم‌مقررات‌ثابتی‌برای‌ربح وضع نشد ، فقط‌کاری که‌کردند این بود که طول‌مدت‌قرض را تغییردادند واعتمادبین دائن و مدیون ازبین‌رفت وربح‌یاربابامطیع‌مقررات فردی وخصوصی‌شد، گمان میکنم بطور عادی نرخ‌مرابحه‌صدی‌دوازده برای‌مدت یك‌سال بود زیرا آنچه فرض مرادراین

خصوص تأیید مینماید اینست که در روم قدیم ربح شش درصد بنام نصف ربح و ربح سه درصد بنام **ربع** ربح نامیده میشد بنابراین ربح کامل صدی دوازده درسال بوده است .

اگر از من بپرسند چطورشد در بین این ملت فقیر که تجارتی نداشت چنین ربحی برقرار گردید جواب میدهم این ملت ناچار بود غالباً بجنگ برود و برای جنگ احتیاج به پول داشت وچون پس از خاتمهٔ جنگ غالباً باسود بسیار مراجعت مینمود ومیتوانست دین خود را بپردازد لذا اصل مرابحه دررم قدیم رایج گردید این موضوع ازچگونگی مناقشات آن عصر مستفاد میشود زیرا در طی آن مناقشات بدهکاران از حرص رباخواران شکایت ننمایند بلکه شکایت از این میشود که اگر خوش رفتار بودند و در زندگی میانه روی میکردند میتوانستند بدهی خود را بپردازند .

برای اطلاع از این موضوع بنطق **آپیوس** درکتاب معروف **دنیس** باید مراجعه شود .

در طی مباحثات و مناقشاتی که برای پرداخت دیون درمیگرفت مقرراتی وضع میکردند که فقط نتیجهٔ آنی داشت مثلا مقرر مینمودند آنهائی که بجنگ میروند از تعقیب طلبکاران معاف باشند وکسانی که برای بدهی خود در زندان هستند آزاد شوند ومفلسین ومساکین که قادر به تأدیه دین نمیباشند به مستعمرات اعزام گردند و احیاناً برای پرداخت دیون عمومی خزانه دولت هم گشوده میشد مردم هم که درسایه مقررات موقتً راحت وراضی شده بودند ساکت شده ودیگر درفکر آینده نبودند و بالنتیجه نمایندگان ملت یعنی مجلس سنا هم توجهی بآینده نداشت ، هنگامی که مجلس سنا در خصوص ربح اظهار نظر میکرد و مناقشات مربوط به اینموضوع را به نفع بدهکاران حل و تصفیه مینمود ملت روم زندگی ساده وبدون پیرایه داشت و حتی فقر و مسکنت را دوست میداشت قانون اساسی کشور طوری بود که تمام مخارج دولت به گردن اغنیا میافتادو توده ملت هیچ چیز نمی‌پرداخت .

تاسیت میگوید : قانون میزهای دوازده گانه میزان ربح را به یك در صد در سال تثبیت نمود ولی **تاسیت** اشتباه کرده وقانون دیگری را که اکنون درباره‌اش صحبت خواهیم کرد بجای قانون میزهای دوازده گانه گرفته است . زیرا اگر قانون میزهای دوازده گانه این موضوع را تثبیت کرده بود چرا بعد از آن قانون هنگامی که مشاجره بین طلبکاران و بدهکاران درگرفت از آن قانون استفاده نکردند .

در قانون میزهای دوازده گـانه هیچ اثری از مقررات مربوط به ربح نیست .

در قانون خاتمه‌دادن به مبارزه اشراف و توده‌هم که هشتاد سال بعدازقانون میزهای دوازده گانه وضع شد وبنام واضع آن معروف به قانون **لوسینی** استنیز مقررات ثابتی برای ربح وضع نگردید این قانون یك قانون آنی بود که موقتً مردم راساکت کرد و دستور داد بدهکاران آنچه راکه بابت ربح پرداخته‌اند از اصل بدهی کم کنند و بقیه‌را به‌سه قسط مساوی بپردازند .

درسال ۳۹۸ رومی دونفر از نمایندگان ملت موسوم به **دوئلیوس و منیوس** قانونی را بتصویب رسانیدند که میزان ربح را به یك درصد ۰/۱ . درسال تنزل داد و همین قانون است که **تاسیت** آن‌را باقانون میزهای دوازده گانه اشتباه کرده .این نخستین مرتبه‌ایست که در روم قدیم قانونی برای تثبیت نرخ ربح وضع گردیده ده سال بعد ازاین ربح به نصف تقلیل داده‌شد وسپس بکلی ربح‌را لغو کردندهمانطوری که تاسیت میگوید :

اگر به گفتهٔ بعضی از مصنفین که کتاب **تیت لیو** را دیده‌اند توجه نمائیم لغو ربح هنگام قونسولی **س .مارتیوس رویتلوس و ك. سرویلیوس** در سال ۴۱۳ رومی واقع شده است نتیجه‌این قانون عیناً نظیر نتایج مواردیگری شد که قانونگزاران رویه افراطی را پیش گرفتند گرچه بدواً ربح را لغو کردند ولی بعد ناچار شدند قوانین دیگری برای برقراری واصلاح وتعدیل ربح وضع نمایند گاهی از قوانین بکلی صرفنظر کرده و برای تنظیم ربح برسوم اهالی متوسل گردیدند وگاهی

رسوم مردم را رها نموده بقوانین متوسل میشدند ولی‌بازدرهرصورت آداب ورسوم مردم تأثیر خودرا میبخشید .

وقتی یکنفر رومی‌متوسل به‌قرض میشدقانونی که برای حمایت او وضع‌شده بود برعلیه وی تأثیر خود را میبخشید **آپین وتیت لیو** تذکر میدهند یکنفر طلبکارموسوم به **سامپرونیوس‌آسلیو** به بدهکاران خود نوید دادمطابق قانون‌ربح با آنها رفتارخواهد کرد ولی‌سایر طلبکاران اورا کشتند زیرا میگفتند اقدام این مرد سختیهای قانون ربح را تجدید خواهد نمود این واقعه در سال ٦٦٣ رومی اتفاق افتاده است .

کمی هم ازشهر رم خارج شده ونظری به قصبات و آبادی‌های اطراف بیندازیم .

درکتاب یازدهم فصل نوزدهم **روح‌القوانین** گفته‌شد استانها و شهرستانهای رومی درآتش بیداد یك حکومت مستبد و ستمگر میسوخت ، اینك میگویم که علت‌بدبختی مردم ایالات وولایات‌روم تنهارفتارحکومت نبودبلکه رباخواری‌هم‌در آن تأثیر داشته است .

سیسرون در کتاب مراسلات بعنوان **آتیکوس** نامهٔ بیست و یکم جلد پنجم مینویسد که مردمان سالامین میخواستند از رومیها پول قرض کنند ولی بواسطهٔ وجود قانون گابینی نمیتوانستند ، باید فهمید قانون گابینی چه بوده است ؟

برای فهم این موضوع باید بدانیم که‌در روم قدیم وقتی قروض‌باربح‌ممنوع گردید مردم‌برای‌اینکه‌مشمول این‌قانون نشوند بوسائل‌مختلف متوسل میشدند و چون متحدین روم و ملت لاتین مشمول این قانون نبودند یکنفر لاتینی و یایکی از افراد دول دیگررا که متحدروم‌بودند واسطه‌میکردند که ظاهراًخودرا طلبکار معرفی‌نماید درصورتیکه طلبکارحقیقی‌رومی‌بود .

ملت روم‌ازاین‌وضعیت قاچاق‌معاملات‌شکایت کردو **مارکوس‌سامپرونیوس** نمایندهٔ‌ملت درسال٦٥١رومی‌بامراجعه بآراء عمومی قانون منع قروض با ربح را

تکمیل کرد پس‌ازآن نه‌تنها این قانون شامل یك بدهکار و بستانکار رومی میشد بلکه هر گاه معامله قرض‌بین یکنفررومی ویکی ازافراد ملل متحد ولاتینی‌صورت میگرفت بازاین قانون شامل حال آنها میگردید .

در آنموقع ملل متحد بملل ایتالیائی اطلاق میگردید که سر زمین آنها تا ناحیه **آرنو وروبیکن** ادامه داشت و طرز ادارهٔ آنها غیر از ادارهٔ ولایات روم بود.

وقتی که مردم دیگر نتوانستند بنام یکی از افراد ملل متحد قرض نمایند آنوقت متوسل بمردم ولایات روم شدند و چون طرز ادارهٔ ولایات روم با مرکز فرق داشت رباخواران متوسل بمردم ولایات شده و بنام آنها قرض میدادند . این دفعه وضعیت ایجاب‌کرد قانون جدیدی بر علیه این قاچاق وضع نمایند لذا **گابینوس** درسال٦١٥ رومی‌قانون معروف خود را که موسوم بقانون گابینی‌میباشد بتصویب رسانید .

این شخص میاندیشید برای خاتمه دادن به رباخواری بایدکاری کرد که مردم اصلاً قرض نکنند ویکی از وسائل مؤثر آن اینست که ازتقلب درانتخابات و رشوه دادن‌برای گرفتن رأی جلوگیری نمایند بطوری که ازمراسلات سیسرون خطاب به‌آتیکوس بر می‌آید همواره در موقع انتخابات استقراض توسعه می‌یافت وآنهائی که میخواستند وکیل بشوند برای بدست‌آوردن رأی محتاج پول‌بودند.

قانون گابینی قانون سابق را (قانون سامپرونی) که بر اثر مراجعه بآراء عمومی بدست آمده بود شامل ولایات و ولایات روم هم‌کرد و از آن پس دیگر اهالی‌سالامین نمیتوانستند بواسطه ممنوعیت‌های این قانون ازشهر رم تحصیل‌قرضه بنمایند .

ولی **بروتوس** باسامی مختلف قرضه‌هائی بربح چهار در صد ٤٪ در ماه به اهالی سالامین داد وبا مراجعه بآراء عمومی ثابت گردید این قرضه‌ها قاچاق نمیباشد و حاکم **سیلیسی** رأی داد طلبکاران میتوانند بموجب قرارداد قرضه‌طلب

خودرا از بدهکاران سالامینی دریافت نمایند[1].

بهر حال چون قانون گابینی مطلقاً وام دادن و وام گرفتن بین مردم شهر رم و ولایات آن کشور رامنع کرد وازطرفی پول دنیای آنزمان دردست مردم روم و ولایات آن جمع میشد آنهائی که نیازمند پول بودند ناچار شدند با پرداخت ربحهای زیاد پول داران را تحریص بوام دادن نمایند که خطرمشمولیت مجازات قانون ربح ازنظرشان برود وضمناً چون درشهر روم رؤساء وامنائی بودند که نفوذ بسیار داشتند ومانع ازاجرای قانون میشدندآنهارا بیش‌ازدیگران وعلنی‌ترازتودهٔ مردم مبادرت بدادن و گرفتن وام مینمودند[2].

بالنتیجه ولایات روم نوبه بنوبه در آتش اجحاف رباخواران سوخت وچون هرحاکمی بولایات میرفت خودسرانه نرخی برای ربح تعیین مینمودندکار بجائی کشید که رباخواران ومجریان قانون دست‌بدست‌هم دادند وزیان آن متوجه‌جامعه ومردم شد[3].

درهر کشوری‌کارها همواره باید بجریان بیفتد ورکود ووقفه درامورحاصل نشودوازآن گذشته در روم‌مواردی وجودداشت که‌مردم شهرنیازمندپول واستقراض بودند ولو اینکه برای مرمت خرابیهای ناشیه از عملیات قشونهای اجنبی و رشوه دادن‌برؤساء وسایراموریاشدمجلس سنا که‌قدرت‌رادردست داشت‌برای راضی کردن مردم ویااینکه احساس میکرد حقیقةً مردم محتاج هستند بامراجعه بآراء عمومی اجازه میداد مردم وام بدهند وبگیرند لیکن نکته دراینجاست که همین مراجعات بآراء وافکارعمومی هم بموجب قانون ممنوع بود زیرا سبب میشد مردم بدینوسیله امتیازات مخصوصی بخواهند مثلاً تقاضا کنند که اصلاً بدهی خودرا نپردازند.

۱ـ سالامین ازولایات روم بود که تحت مسئولیت حاکم سیلیسی اداره میشد.

۲ـ درمراسلات سیسرون خطاب به‌آتیکوس مذکوراست که پمپه قیصر روم مبلغ‌ششصد تالان(واحد پول روم‌قدیم) به‌پادشاه **آریو بارزان** بعنوان قرض پرداخت و هر ماه سی‌وسه تالان آتنی بابت ربح‌آن دریافت میکرد.

۳ـ بطوریکه از مراسلات سیسرون خطاب به‌آتیکوس برمیآید نرخ تنزیل رایك در صد۱٪ درماه تعیین کرده بود وچنانچه تاآخرسال دین‌پرداخته نمیشد به‌تنزیل سالیانه ربح تعلق میگرفت بموجب حکم سیسرون طلبکاران‌ناچاربودند مدتی به‌بدهکارخود مهلت بدهند و اگر درپایان مدت طلب‌آنها داده نمیشدآنوقت ربح در ربح دریافت مینمودند.

طلبکاران که از این مراجعات بافکار عمومی میترسیدند وسرمایه خود را در معرض خطر میدیدند برمیزان ربح میافزودند وهرسخت‌گیری جدید بازسبب‌بالا رفتن نرخ تنزیل‌میشد.

همیشه گفته‌ام وباز میگویم اعتدال بایدهمواره بین مردم حکمفرما باشد و ازافراط وتفریط بپرهیزند.

پس‌ازاینکه جمهوری روم از بین رفت آنوقت قانونگزاران متوجه اصلاح قوانین مربوط بتنزیل شدند و در اصلاحات اصول قرضه های طویل المدت را نصب‌العین قرار دادند بدون اینکه در نرخ تنزیل زیاد سخت‌گیری نمایند و بگفتهٔ **اولپیون** که میگفت «هرکس بدهی خودرا دیرتر پرداخت کمتر پرداخته است» عمل کردند.

کتاب بیست وسوم

قوانین وارتباط آنهاباشمارهٔ سکنه وافراد

فصل اول

انسان وحیوان وموضوع ازدیاد نسل آنها

شعر

ای ونوس ، ای رب‌النوع عشق . . .

همینکه قدرت تو نخستین روزهای خوش سال را باز گرداند، در پرتو لطف وعنایت تو ازنسیم‌های فرح‌بخش رایحه عشق استشمام میشود. سطح زمین باالوان رنگارنگ ودرخشان مزین میگردد، هوا با روایح عطر آگین گلها معطر میشود ، صدای پرندگان بگوش میرسد که باهزاران صدای دلپذیر بازگشت وحضورتو را تبریك میگویند. وازطرف دیگرهریك ازحیوانات نرونیرومند برای مادهٔ قشنگ خود در دشتها، جست وخیز مینمایند واز رودخانه‌ها عبور میکنند سکنه جنگلها ، کوهساران ، دشتها مرغزارها . دریاها در حالی که وجودشان بر اثر نفوذ تو از حرارت عشق و اشتیاق میسوزد در صدد بر میآیند بنیروی جاذبه تمایل و عشق جانداران زمین را زیاد کنند همه آرزومندند در سرزمین عشق . . . آن سر زمینی که موجب زیبائی وجلوه گری جانداران است ازتو پیروی‌نموده ودرلوای‌عطوفت تو زیست کنند . . .



دورهٔ بارداری جانوران وفصل‌باروری آنها تقریباً ثابت است ولی‌چگونگی باروری زنان ثبات وموقع معینی‌ندارد زیرا درنوع انسان اخلاق وامیال وغرائز

وهوی وهوس ومیل مفرط بحفظ زیبائی و مشکلات ناشی‌از بارداری و دشواریهای زندگی ازلحاظ تأمین معاش فرزندان باعث تغییر واختلال تولید نسل میشود.

فصل دوم

ازدواج

. . . . ازدواج رسمی ناشی ازاین شده است که شوهر مجبور به‌تأمین معاش فرزندان خود باشد وبوسیلهٔ عقد ازدواج این وظیفه برای اومسلم میشود، این‌رسم ازلحاظ اصول تقریباً درتمام ملل‌متمدن جهان یکسان است .

در میان ملل متمدن پدر کسی است که قوانین کشوری و دینی بوسیله آئین ازدواج اوراباین سمت انتخاب می‌نماید وصلاحیت او را برای پدری تصدیق می کند

وظیفه پدری در حیوانات بدشواری وظیفه انسان نیست و غالباً در حیوانات مادر برای نگاهداری فرزندان کافی میباشد گرچه فرزندان انسان دارای عقل و شعور میباشند ولی چون رشد عقل و شعور فرزند انسان تدریجی است تنها تأمین معاش کودکان کافی نمی‌باشد و برای اینکه بتوانند رشد نمایند باید آنها را مواظبت و هدایت کرد . و وصلت‌های نامشروع کمکی بازدیاد نسل نمی‌نماید زیرا پدر که برای تأمین معاش‌فرزندان الزام طبیعی دارد در وصلت‌های نامشروع ثابت نیست ومادر هم که بسهم‌خود باید فرزند را نگهداری وتربیت کند با موانع بسیار ازقبیل خجالت وپشیمانی مصادف گردیده وغالباً وسیله مادی تربیت‌فرزندان را ندارد .

زنهائی که علناً شغل فحشارا پیش میگیرند برای نگهداری فرزندان خود بقدری با اشکالات مصادف میشوند که نمیتوانند کودك را مواظبت و تربیت نمایند بعلاوه قانون هم‌بآنها اعتماد ندارد وآنهارا برای تربیت و نگهداری کودك صالح نمیداند نتیجه این میشود که یکی ازعوامل اصلی ازدیاد نسل داشتن یك زندگانی آبرومند ومطابق موازین قانون است .

فصل سوم
وابستگی کودك

بطوری که عقل حکم میکند کودکی که براثر ازدواج بوجود آمده وابسته به‌پدر است لیکن اگر ازدواجی صورت نگرفته باشد وابسته به‌مادر میشود و بهمین جهت در کشورهائیکه اصول خرید وفروش کنیز رایج میباشد طفل وابسته به‌مادر است .

فصل چهارم
خانواده

دراغلب کشورهای جهان رسم است که پس‌ازازدواج زن بخانوادهٔ شوهر میرود ولی عکس آنهم ضرری ندارد، بطوریکه **دوهالد** در سیاحت‌نامه‌خود مینویسد درجزیرهٔ فرمز (چین‌ملی) مردها پس‌از ازدواج بخانوادهٔ زن میروند و تشکیل عائلهٔ جدیدرا میدهند .

یکی از قوانین خوبی که باعث ازدیاد نسل میشود این است که خانواده مرکب از یك‌سلسله‌افراد ذکور پسر بعدازپدر وافراد اناث‌دختر بعدازمادر تشکیل میگردد و خانواده‌رادر نظرافراد مردم بصورت ملك و مالی جلوه میدهد که باید نگهداری کرد و ازاتلاف آن جلوگیری نمود بهمین جهت است که مردان‌ازداشتن فرزندان اناث‌راضی میشوندزیرا میدانند که فرزند ذکور نسل خانوادگی را ادامه خواهد داد و از اتلاف فامیل جلوگیری خواهد نمود در صورتیکه فرزندان اناث کمك بازدیاد نسل خانواده‌های دیگر میکنند نه‌خانواده‌پدر خودشان.

اسامی خانوادگی‌نیز ممد ازدیاد نسل است زیرا این اسامی فکر تسلسل را در ذهن افراد آن خانواده بوجود میآورد ولازم‌میدانند باازدیاد نسل‌ازمحو اسامی مزبور جلوگیری کنند .

فصل پنجم
انواع زنهای شرعی

قوانین کشوری ودینی چندنوع وصلت تعیین نموده‌اند وهمه‌آنها را مشروع‌دانسته‌اند مثلامسلمین چندنوع‌زن‌دارند که همگی‌شرعی‌میباشند و اطفال آنان‌هم طفل‌شرعی‌هستند ولو اینکه مادرشان کنیز باشد.

واقعاً بایدهمینطور باشد و کودکان این‌زنان‌طفل شرعی‌محسوب شوند زیرا معقول‌نیست قانونیکه زنان مزبور را مشروع میداند کودکانشان‌را مشروع نداند وآنهارا از ارث محروم کند .

ولی در کشور ژاپن با اینکه زن شرعی چند نوع است معذلك فرزندان‌یکی ازآنها ارث میبرد وآنهم فرزندان زنی است که از طرف امپراطور اعطا شده باشد و مراسم ازدواج آنزن با شعائر مخصوصی بنام امپراطور صورت گرفته باشد زیرا سیاست اینطور اقتضامیکند مالی که از طرف امپراطور یابنام‌امپراطورداده‌شودنباید بین دیگران تقسیم گردد زیرا مسئولیت و وظائف خاصی‌برآن مترتب است.

در بعضی از کشورها منجمله کشورچین با اینکه ممکن است‌چندزن‌مشروع وغیرمشروع درخانه شوهر زیست نمایند معذلك فرزندانی که ازآنهابوجودمیآیند مطابق قانون متعلق بزن اول‌است وآداب ورسوم این‌ترتیب‌را طوری مستقرنموده که فرزندان‌هم جززن اول پدرشان مادری برای‌خود نمیشناسند و فقط اورابچشم مادری‌دیده ودرمرگش عزاداری میکنند . با این ترتیب دیگر اشکالات ناشیه از حرامزادگی کودك ازبین میرود یعنی در کشورچین اساساً کودك حرامزاده وجود ندارد وهمگی فرزندان مشروع میباشند ولی‌در کشورهائیکه این‌رسم وجود ندارد و درعین‌حال مردها زن‌غیرشرعی درخانه نگاه‌میدارند ناچار شده‌اندبقانون‌مشروع کردن اطفال‌حرامزاده متوسل‌شوند که خود یك‌قانون غیرمتجانس‌مورد نفرت و عدم‌قبول‌اکثریت مردم میباشد .

www.ketabha.org

ضمناً بایددانست در کشورچین تصوراینکه زن شرعی ویاغیرشرعی مردی با مرد دیگرش آمیزش نموده و فرزندی از او بوجود آید وجود ندارد زیرا وجود حرمسراهای مضبط و مستحفظین وخاجه‌ها و غیره این فرض‌رامحال نموده است و برفرض که اتفاقاً وجودپیدا کند زن و طفل او هر دو معدوم خواهند شد .

فصل ششم

اطفال حرامزاده در کشورهای مختلف

در کشورهائیکه تعدد ازدواج مرسوم است تمام‌فرزندانیکه‌بوجود میآیند مشروع‌هستندوحرامزاده وجود ندارد ولی در کشورهای دیگر که تعدد ازدواج ممنوع است و مردان باید بیك زن اکتفا نمایند اطفالی که از زنان دیگر بوجود میآیند مشروع نبوده و حرامزاده میباشند .

در کشورهای جمهوری که اخلاق‌عمومی باید پاك‌تر از کشورهای‌دیگر باشد فرزندان نامشروع بیشتر طرف نفرت عموم میباشند .

در رم قدیم مقررات سختی برعلیه‌فرزندان‌نامشروع وضع شد ولی‌شماره‌این قبیل‌افراد بی‌نهایت کم‌بود زیرا اصول ادارهٔ روم قدیم طوری بود که مردم مجبور بازدواج بودند هروقت هم که زن خود را نمیخواستند طلاق داده و زن دیگری انتخاب میکردند لذا فرزندان حرامزاده یافت نمیشد زیرا لازمهٔ ازدیاد این قبیل اطفال فساداخلاق عمومی و وصلت‌های نامشروع است .

لیکن باید دانست سخت گیریهائی که در روم قدیم نسبت بحرامزادگان میشد بیشتر جنبه سیاسی‌داشت نه جنبه اخلاقی باین معنی که چون یکی ازشرایط واجد شدن حقوق اجتماعی و انتخاب نمایندگان مجلس همانا حلال‌زادگی بود و اکثریت ملت هم حلال زاده بودند و بحقوق اجتماعی خود مباهات میکردند نمیخواستند حرامزادگان را از این‌حق برخوردار نمایند با این وصف بطوریکه **ارسطو** در کتاب سیاست خود میگوید بعضی از اوقات برای اینکه توانائی خودرا

در مقابل‌اشراف زیادنمایندحاضرشدندحرامزادگان‌رامثل‌خودشان‌بدانندیعنی‌آنهارا واجد حقوق اجتماعی کند مثلا درآتن‌هنگامیکه پادشاه‌مصر برای‌افرادملت‌یونان گندم میفرستاد یونانیها حرامزادگان‌را هم جزء افراد رسمی ملت‌محسوب‌نمودند که‌گندم زیادتری دریافت کنند وباز ارسطو در کتاب سیاست خود مینویسد سکنه بعضی ازشهرهای یونان کم بود حرامزادگان‌جزء افرادرسمی‌ملت گردیده وبااین عنوان واجد حقوق مدنی و اجتماعی‌شده وارث میبرند .

فصل هفتم

لزوم رضایت پدر برای ازدواج

رضایت‌پدر برای ازدواج ازاین جهت لازم‌است که پدرخودرامالك‌فرزند میداند وازطرف‌دیگر بفرزندخودعلاقمند میباشد ومیداند که فرزنداو بواسطه جوانی وطغیان‌احساسات فاقدتجربه است.

در بعضی از کشورهای جمهوری ویا کشورهای دیگر ممکن است قوانین و مقرراتی وجودداشته باشد که نمایندگان دولت در ازدواج بازرسی نمایند ، وضع این‌قوانین ازلحاظ رعایت مصالح جامعه است مثلا افلاطون تمایل داشت که امنای دولت در ازدواج جوانان بررسی نمایند و نگذارند وصلت‌هائی صورت بگیرد که برخلاف مصالح جامعه باشد ولی امروز وظیفه نظارت‌درامر ازدواج باپدران‌است و احتیاط آنها دراین‌کاربیش از سایرین میباشد و مایلند که همسر فرزندان آنها کسانی باشند که بتوانند فرزندانیکه لایق‌نام‌آنهاباشد بوجودآورند ولی گاه‌اتفاق میافتد بخل ولئامت‌پدران درامرازدواج سوءتأثیر میکند و حتی ممکن است‌دولتها هم‌درامرازدواج ازلحاظ نفع‌مالی نظر داشته‌باشند.

توماس‌گاژ در سیاحت نامه‌خود راجع‌برفتاراسپانیولیها در هندوستان‌چنین میگوید:

برای‌اینکه شمارهٔ افراد ملت زیاد شود ودر نتیجه شماره مالیات دهندگان زیادگردد اسپانیولیها مقرر داشته‌اند تمام هندیان‌درسن۱۵ سالگی ازدواج نمایند

www.ketabha.org

سن ازدواج‌را برای‌پسران ۱۴ سالگی و برای دختران ۱۳ سالگی تعیین نموده‌اند و میگویند توانائی جسمانی جبران قلت سن مرد وزن را مینماید، با این ترتیب دیده میشود در امری که تمام ملل روی‌زمین آزادی‌دارند و میتوانند مطابق میل خود رفتار نمایند هندیها هنوزمحکوم به اطاعت امر اسپانیولیها و بمنزلهٔ غلام آنها میباشند.

فصل هشتم
دنباله موضوع فصل قبل

در انگلستان دخترها گاهی‌بدون درنظر گرفتن مقررات قانون بدون رضایت پدران خود شوهر میکنند میگویند علتش این‌است که قوانین انگلستان‌تارك شدن دختران ودخول‌آنها را درصومعه‌هاقدغن نموده‌اند و باین‌جهت دختران ناچارندشوهر اختیار نمایند وغیر از این در زندگی خط‌مشی دیگری ندارند.

ولی در کشور فرانسه نظربا ینکه‌تارك دنیا شدن دختران مرسوم استوآنها میتوانند بدون شوهر بمانند لذا قانون رضایت پدر.برای ازدواج باوضع اجتماعی دختران مناسب است.

با رعایت نکات فوق رسوم اسپانیا و ایتالیا در امر ازدواج خوب نیست‌زیرا درعین حال که‌رسم‌تارك‌دنیا شدن در آنجاها هست دخترها میتوانند بدون رضایت پدر شوهر اختیار نمایند.

فصل نهم
دختران

از آنجائیکه دختران غیر ازوسیلهٔ ازدواج آزادی خود را بوسیلهٔ دیگری نمیتوانند تحصیل‌نموده و کسب لذت‌کنند وچون دختردرخانه پدرچشم و گوش‌بسته‌است وزندگی اوازحدود مخصوصی تجاوزنمینماید همواره‌برای ازدواج

مهیا میباشد تابتواند ازاین حدود تجاوزنماید وازقیودی که درخانه‌پدرداشته‌رهائی یابد بنابراین تشویق دختران به‌ازدواج‌موردندارد ولی‌پسران‌بایستی‌برای‌ازدواج تشویق شوند.

فصل دهم
علت ازدواج

هرجائی که مکانی‌برای‌زندگی دونفرباشد مرد و زن ازدواج مینمایند و همینکه توانستند براحتی‌در آن‌مکان زندگی کنندغرائز طبیعی آنها را وادار به ازدواج مینماید مگر اینکه مشکلاتی از لحاظ تأمین معاش در میان باشد.

مللی که تازه بوجودآمده‌اند کثیرالنسل میشوند وشمارهٔ افرادآنها بانهایت سرعت روبافزایش میگذارد.

مردان و زنان‌ملل‌جدیدالتشکیل نمیتوانند باعزوبت‌زندگی کنندوبهیچوجه ازداشتن فرزند زیادملول ومعذب نخواهندشد ولی وقتی که ملت تشکیل و شماره افرادآن فزونی گرفت آنوقت عکس این وضعیت پیش میآید وعزوبت زیاد باعث زحمت نمیشود.

فصل یازدهم
سختی زندگی و ازدواج

اشخاص بی‌بضاعت و فقرا کثیرالنسل‌میشوند وفرزندان زیاد ازآنها بوجودمیآید زیرا این‌اشخاص مثل‌ملل‌جدیدالتشکیل‌هستند و تربیت‌کردن فرزندبرای‌پدر اشکالی‌ندارد و بسهولت میتواند فن خود را بآنها یاد بدهد و در مورد گدایان اطفالی‌که بوجود میآیند ممدگدائی پدر و مادر میشوند.

این قبیل اشخاص یعنی نسل گدایـان درکشورهای ثروتمند زیاد میشود

زیرا آنها هیچ کمکی بجامعه نمینمایند بلکه سربار جامعه‌هستند یعنی جامعه است که از آنها نگهداری‌میکند .

ولی اشخاصی که ذاتاً گدا نیستند بلکه عـدم بضاعت آنها بواسطه سختی روزگار ویاسختی‌اسلوب‌حکومت‌است‌وهمواره‌برای‌فردای خود دغدغه‌دارندپیوسته قلیل‌النسل میباشند.

چون این اشخاص خوراك وپوشاك خودشان‌رانمیتوانند تأمین نمایندد‌ر این صورت چگونه ممکن است‌خوراك و پوشاك ووسائل تربیت و نگهداری فرزندان خویش را تهیه کنند این قبیل‌اشخاص اگر ناخوش شوند مخارج مداوای خود را ندارند دراینصورت ممکن است بتوانند کودك یعنی یك ناخوش دائمی‌راپرستاری و نگهداری کنند .

بنا براین اینکه گفته‌اند هرچه انسان فقیرتر باشد بیشتر باوخوش میگذرد گفتهٔ پوچی است آنهائیکه روی این‌عقائداولاد زیادمیآورند گاه سختی روزگار و سختی‌اسلوب‌حکومت برای آنها بدرجه‌ای‌میرسد که حتی‌احساسات‌طبیعی‌مادری‌راهم برای همان احساسات طبیعی خفه مینماید .

مثلاازنان امریکائی سقط‌جنین مینمایند[1] که فرزندان آنها گرفتار زمامداران بیرحم و ظالم نشوند و البته این بیرحمی مادر ناشی‌از همان حس مادری است که نمیخواهد فرزند خودرا زیردست ظالم ببیند.

فصل دوازدهم
شمارهٔ پسران و دختران در کشورهای مختلف

من در کتاب شانزدهم فصل‌چهارم روح‌القوانین گفته‌ام که در اروپا پسر قدری زیادتر از دختر متولد میشود ولی دیده‌شده‌است که در ژاپن شماره دختران زیادتراز‌پسران است یعنی دختر زیادتر از پسر متولد میشود و نظر باینکه‌شماره دختران در ژاپن

۱ـ در قرن ۱۷ و۱۸ در موقع تسلط اسپانیا و فشاری که بربومیان وارد میآوردند این قبیل کارها میشده است . مترجم

زیادتر است پس‌شمارهٔزن یعنی‌شماره مادردر آنجا زیادتر ازاروپا میباشد وبنابراین نسل ژاپن بسرعت‌زیاد میشود .

در کتب‌جهانگردان ذکرشده که در **بانتام** شمارهٔ دختران بقدری‌زیاداست که بهرپسری‌ده دختر میرسد ولی‌نباید تصور کرد که‌باین‌دلیل‌در آنجاخانواده‌های بزرگ وجود دارد زیرا کمتر کسی‌است که‌استطاعت‌داشته باشد چنین خانواده‌های بزرگی‌را که مرکب اززنان بسیار باشند نگهداری‌نماید .

فصل سیزدهم
در بنادر دریاها

...... در بنادر که ملوانان وجاشوان زندگی‌میکنند وکسانی‌در آنجا سکنی دارند که بوسیله کشتی بنقاط دور دست میروند و خود را در معرض خطرات عدیده‌قرارمیدهندشمارهٔ مردان کمتر اززنان میباشد . بااین وصف دراین بنادر فرزندان زیاد متولدمیشود وعلت آنها سهل‌بودن‌اعاشه است وشایدهم‌خوردن روغن ماهی در بنادر دریائی تأثیر زیادی در تولید مثل و کثرت نسل داشته باشد و ممکن است یکی ازعلل کثیرالنسل بودن ژاپنی‌ها و چینیها هم‌خوردن‌انواع‌ماهی باشد .

اگر این فرض حقیقت داشته باشد بعضی از رسوم کلیسا که در بعضی ازایام سکنهٔ صومعه‌ها را وادار بخوردن ماهی میکند وغیرازآن برای‌آنهاغذائی جائز نمیدانندبرخلاف‌روح‌قوانین کلیساست زیراخوردن‌ماهی‌باعث تحریك‌شهوات‌نفسانی میشود .

فصل چهاردهم
محصولات‌زمین و رابطه‌آن‌با شمارهٔ افراد بشر

جمعیت مرغزارها و مراتع کم است زیراشمارهٔ افرادی که دراین اراضی نائل به تحصیل کار میشوند کم میباشد و در عوض شماره سکنهٔ اراضی زراعتی زیادتر است بعلت

www.ketabha.org

آنکه‌مردم میتوانند دراین قبیل اراضی تحصیل‌شغل نمایند وبهمین‌دلیل‌شماره‌افراد اراضی تاکستانها هم زیاد میباشد .

در انگلستان باین حقیقت برخورده‌اند که افزایش‌مراتع باعث کمی‌جمعیت میشود وبرعکس در فرانسه افزایش اراضی زراعتی وتاکستان‌برجمعیت‌میافزاید.

درکشورهائیکه معادن‌ذغال‌هست ومردم آن‌نواحی‌میتوانندبجای ذغال‌چوب ذغال معدنی بسوزانند این مزیت وجود داردکه احتیاجی به جنگل ندارند و میتوانند تمام جنگلها را مبدل به‌اراضی‌زراعتی کنند.

درکشورهائیکه مزارع برنج وجود دارد و قوت غالب اهالی برنج است چون احتیاج مبرمی به‌آب‌دارند وآبیاری‌مزارع برنج‌کاری زیاد و پرزحمت‌است بعده بیشتری آدم احتیاج هست وبهمین‌جهت عده‌زیادی‌ازمردم‌میتوانند‌دراین‌اراضی تحصیل‌شغل کنند .

مزیت‌دیگر این اراضی این‌است که نسبت بکشت محصولات دیگر از قبیل گندم وغیره‌اراضی کمتری‌برای تأمین‌معاش یک‌خانواده مورد احتیاج میباشد.

مزیت سوم‌اینکه‌در نقاط دیگر یک‌قسمت از اراضی را اختصاص به علوفه حیوانات میدهند و حال اینکه در اراضی برنج خیز تمام اراضی بمصرف غذای انسان‌میرسد .

مزیت چهارم این زمینها آنست‌تمام‌کارهائی که درنقاط دیگر بوسیله‌حیوانات انجام میشود دراینجاها بدست انسان عملی میشود وزراعت‌برنج‌کار گاه‌بزرگیست که عده زیادی ازافرادرابکار وامیدارد .

فصل پانزدهم

شماره افراد و رابطهٔ‌آن باحرف وصنایع

وقتیکه کشوردارای یک قانون فلاحتی شد وزمین‌بالسویه بین افرادآن کشور تقسیم گردیددرآنصورت جمعیت آنجا بسرعت رو بازدیاد میگذارد ولو اینکه اهالی فاقد حرف و صنایع

باشند زیرا هریک‌ازافرادآن کشور بوسیله‌کارهای فلاحتی واستفاده اززمین‌خویش معاش خود و عائله‌اش را تأمین مینماید و تمام افرادآن‌کشور به هیئت اجتماع باتمام محصولات اراضی خویش زندگی میکنند وآنهارا مصرف‌مینمایند .

این‌رسمی‌بودکه دربعضی ازجمهوری‌های‌قدیم وجودداشت ولی‌در کشورهای امروز چون اراضی‌بدون‌مساوات قسمت گردیده محصولات زمین در بعضی ازنقاط بقدری زیاد است که تولیدکنندگان محصولات مزبور نمیتوانند همه‌را مصرف نمایند درچنین‌نقاط اگر بحرف وصنایع توجه‌نمایند وتمام‌هم‌خود را صرف‌فلاحت کنند‌در آنصورت کشور پرجمعیت نخواهدشد.

آنهائیکه زراعت میکنند ویا دیگران‌را وادار بزراعت مینمایند چون مقدار زیادی‌محصول تولید مینمایند و نمیتوانند تمام محصولات خود را مصرف کنندسال بعدکار نخواهندکرد ودست بزراعت نخواهندزد و ازطرف دیگر اشخاص بیکاری که‌در آن منطقه یاکشور هستند نمیتوانند محصولات زمینی را مصرف نمایند زیرا شخص‌بیکار بواسطه نداشتن درآمد قادر بمصرف کردن اجناس و خرید محصولات نیست .

برای حصول تعادل دراین کشورها باید‌صنایع و حرف‌بوجودآید و جمعی خودرا مشغول بصنایع نمایند‌تا محصولات فلاحتی را مصرف کنند در هر کشوری کشاورزان باید بیش‌ازمیزان احتیاج خودتولید کنند تاعلاقهٔ تهیهٔ ثروت در آنها تولیدشود و مایل‌شوند بیش ازمیزان‌احتیاج خود وزندگی‌عادی‌مبل واثاثه داشته باشند وبرای‌حصول‌این‌منظور کالاهای خود را بدیگران‌بفروشند ودرعین‌حال طبقه صنعتگری وجود داشته‌باشد که این‌کالاها را بخرد .

ماشین‌هائی که درحرف و صنایع‌بکارمیرودگرچه باعث کوتاه نمودن طول مدت ساختمان مصنوعات میگردد معذلک همواره مفیدنیستند . زیرا یک مصنوع که از طرف یک‌کارگر ساخته میشود وبمبلغ‌معینی آنرا بخریدار میفروشد وازفروش آن امرار معاش مینماید چنانچه براثر وجود ماشین‌آلات طول مدت‌ساختمان آن

تقلیل یابد ودر نتیجه مقدارزیادی از آن مصنوع وارد بازار شود باعث خواهد شد کارگران کمتری‌ازراه ساختن‌آن مصنوع امرار معاش نمایند زیراکاری‌راکه‌باید یك‌کارگر انجام‌دهد ماشین انجام خواهدداد .

بهمین جهت است که من‌عقیده‌دارم ماشین‌همواره‌مفید نیست و اگر استفاده ازآسیاب آبی در همه‌جا مرسوم نشده بودوجود این‌آسیاب‌راآنطوری که‌میگویند مفید نمیدانستم زیراسبب شده است که یك مشت‌ازمردم که سابقاً گندم‌را با دستاس آرد میکردند بیکار بشوند و یکعده ازاشخاص هم ازمصرف آبی که اکنون صرف گردانیدن‌آسیاب میگردد محروم شده‌اند وهمچنین زمین‌های‌پهناوری که سابقاً با این‌آب مزروع ومشروب میشد بایر بماند .

فصل شانزدهم

نظریه قانون‌گزاران‌نسبت بازدیاد نسل

مقررات مربوط به

کم وزیادی‌افرادیك کشورمربوط بعوامل مختلفی‌است و قانون‌گزاران هر وقت بخواهند درصدد ازدیاد ویاتقلیل افراد یك کشور برآیندآن کیفیات را تحت نظر میگیرند ولی‌کشورهائی هم وجود دارد که قانون‌گزاران برای ازدیاد نفوس دخالتی نمیکنند و مقرراتی وضع نمینمایند زیرا اوضاع‌طبیعی‌آن کشورها بخودی خود باعث افزایش‌سکنه‌میشود ودخالت قانونگزاران مورد پیدا نمیکندبدیهیست وقتی‌آب وهوای‌یك‌کشور باعث ازدیادسکنه‌آنجا شد دیگردلیل‌ندارد‌قانون‌گزار در این امر مداخله نماید و مقررات خاصی وضع کند تا مردم فرزندان بیشتری بوجودآورند .

گاهی میشود آب وهوای یك کشور برای ازدیاد نسل انسان مساعد است اما وضعیت تولید محصول زمین اجازه نمیدهد که کشور دارای جمعیت زیاد باشد بهمین جهت است که در کشورچین هرچند سال‌یکمرتبه میلیونها نفر از گرسنگی میمیرند .

همین‌علت‌یعنی‌مساعدت‌آب‌وهواوعدم‌مساعدت‌زمین‌در کشور **تنکن**(هندوچین)

نیز همان‌اثررا میبخشد و باعث‌مرگ عده‌زیادی از افراد براثر گرسنگی میشود و بهمین جهت است که سکنهٔ کشورچین ونقاط‌دیگر دخترهای خود را میفروشند و فرزندان خودرا بغلامی میدهند .

عقیده بعضی ازجهانگردان‌عرب که شرح‌مسافرت‌آنان‌را **رنودو**ذکر کرده در مورد فروش دختران صحیح نیست‌زیراآنان‌اینکاررا معلول‌علل روحی دانسته و گفته‌اندعامل اخلاقی و معنوی باعث فروش‌دختران میشود، بطوریکه گفته‌شداین رسم بواسطه مساعد نبودن وضعیت زمین و محصولات پیدا شده است چنانکه همین علت یعنی مساعدبودن‌آب وهوابرای ازدیادنفوس وعدم مساعدت‌زمین برای تولید محصول‌کافی باعث‌شده که درژاپن زنها‌نمیتوانند دارای‌فرزندبشوند مگراینکه‌سن آنها ازسی وپنج‌سال کمتر نباشد وچنانچه قبل‌ازاین‌سن بارور گردیدند راهبه‌های ژاپونی وسائل سقط جنین را فراهم خواهندنمود.

فصل هفدهم

یونان و شماره سکنه آن

همانطوری که علل‌طبیعی در بعضی‌از کشورها موجب ازدیاد نفوس‌شده ومیشود ویاعللی ازقبیل قحطی وعدم مساعدت زمین باعث تقلیل نفوس میگرددعلل دیگری هم باعث این‌امرمیشود .

دریونان قدیم طرز حکومت طوری‌بود که گاهی کمك‌بازدیاد نفوس‌میکرد وزمانی‌آنرا تقلیل میداد .

یونان ملت بزرگی بود و شهرهای عدیده داشت که هر یك از آنها دارای اصول‌حکومت خاصی‌بودند بطوری که طرز حکومت هر شهری باشهر دیگر فرق داشت در عین حال این ملت مثل‌هلاندی‌ها و سویسی‌ها وآلمانیها جنگجو بودند وفتح‌ومظفریت‌رادوست‌میداشتندلذاقانونگزاران‌درهریك‌ازشهرهای یونان مقررات و قوانین‌را طوری وضع کردند که‌در داخل کشور باعث‌سعادت‌ورفاهیت‌افراد باشد

و در خارج کمك بنیروی کشور کند بطوریکه نیروی خارجی کشور از کشورهای مجاور (سایرشهرها) کمتر نباشد .

با این طرز یعنی محدود بودن خاك وجمع بودن وسائل زندگی طبیعی سکنهٔ شهرهای یونان رو بازدیاد میگذاشت ، آنوقت برای اینکه جمعیت کم شود مردم باقتضای طبیعت یعنی لزوم پیدا کردن وسیله معاش مهاجرت میکردند ودر نقاط دیگر کوچ نشین‌هائی تشکیل میدادند ویا بعنوان سربازمزدور دیگران میشدندوقانون ـ گزاران هم این کارها راتشویق مینمودند که ازشمارهٔ نفوس کاسته شود.

در کشورهای یونان قوانین و مقررات عجیب و غریبی وجود داشت مثلا مقررات بعضی از کشورها ایجاب میکرد که افراد مغلوب و مطیع وسیله معاش ملت فاتح را فراهم نمایند مثلا **ایلوتها** معاش سکنه **لاسدمون** را تأمین میکردند وسکنهٔ **پرلیسی** معاش مردم **کرت** را تهیه مینمودند واهالی **پلنست** موظف بتهیه معاش اهالی **لستالی** بودند .

نتیجه این شد که افرادملل فاتح نمیبایستی از شماره معین تجاوز نمایند و گرنه ملل مغلوب یاغلامان قادر بتأمین معاش آنها نمیبودند .

اهالی لاسدمون جنگجو بودند وجز سربازی کاری نداشتند ومعاش آنها از طرف غلامان یعنی افراد ملت مغلوب که کشاورزی میکردند تأمین میشد .

اگر دستهٔ سپاهی (آزاد) فزونی مییافت دیگر کشاورزان نمیتوانستند معاش آنها را تأمین نمایند بنابراین همانطور که ما امروز عقیده داریم بایدافراد ارتش محدود باشد دریونان قدیم هم عقیده بمحدود بودن افراد ملل غالب یعنی سپاهیان داشتند .

بالنتیجه دریونان قدیم قانونگزاران بتنظیم شمارهٔ افراد ملت توجه مخصوص داشتند .

افلاطون در کتاب قوانین خود مینویسد سکنهٔ هر شهر نباید از پنجهزار دسته چهل نفری تجاوز نماید و همچنین عقیده دارد بنسبت احتیاج هر شهر باید ازدیاد نسل وتقلیل آنرا تشویق نمود مثلا وقتی ملت محتاج افراد زیادتری است

باید خانواده‌های کثیرالنسل را مورد احترام وتکریم قرارداد ودرعکس اینصورت اینگونه خانواده‌ها را تحقیر وتخفیف نمود .

افلاطون در کتاب دیگر خود بنام جمهوری عقیده دارد برای تنظیم شماره افرادملت باید ازدواج تحت نظردولت باشد که درموقع لزوم بتواند از کثرت افراد ملت جلوگیری نمود .

ارسطو در کتاب سیاست مینویسد درصورتیکه قوانین کشور فروش اطفال را منع نماید بایدشمارهٔ فرزندان هرخانواده محدود باشد وچنانچه پس از تکمیل شمارهٔ فرزندان یك خانواده بازهم مادر بارورشد لازم است قبل از رشد جنین درشکم مادر اورا وادار بسقط جنین نمود .

اهالی جزیرهٔ **کرت** برای جلوگیری ازتزاید فرزندان وسیله مکروه وقابل نکوهشی داشتند که ارسطوذکر کرده ولی حجب وحیا و رعایت نزاکت و عفت قلم مانع از اینست که من در این کتاب آنرا ذکر نمایم بنابر این از شرح آن صرفنظر میکنم، بازارسطو درجای دیگر کتاب سیاست میگوید:

بعضی از نقاط که شمارهٔ افراد ملت قلیل است بموجب مقررات قانون خارجیها واطفال حرامزاده را نیز در شمارافراد ملت محسوب مینمایند و نیز فرزندانی را که پدرانشان خارجی ومادرانشان از اتباع داخله بوده است در زمرهٔ افراد ملت می‌پذیرد ولی همینکه شماره افرادملت باندازهٔ کافی رسید دیگراین کاررا نمیکند.

وحشی‌های سرزمین کانادا عادةً اسیران جنگی رامیسوزانند لیکن هنگامی که شمارهٔ افرادآنها کم است و کلبه‌هائی در دسترس خود دارند که فاقد سرنشین میباشد درآنصورت اسیران جنگی رادرآن کلبه‌هاجای داده وآنهارا درزمرهٔ افراد ملت خود می‌پذیرند .

شوالیه‌پتی در طی مطالعات خود مینویسد : در انگلستان قیمت یك انسان با رعایت سطح ثروت عمومی آن کشور شصت لیره انگلیسی و باندازهٔ قیمت یکنفر غلام در بازار غلامان الجزیره است اگراین حساب صحیح باشد بایدگفت که در

انگلستان بهای یك انسان نسبةً زیاد است زیرا کشورهائی وجود دارد که در آنجا قیمت یك انسان تقریباً هیچ میباشد .

فصل هیجدهم

وضع ملل دنیا قبل از روم قدیم

در کشورهای قدیم از قبیل **ایتالیا ـ سیسیل ـ آسیای صغیر ـ اسپانیا ـ ژرمن ـ گل** وغیره شمارهٔ افراد ملت زیاد بود و احتیاج بوضع مقررات مخصوصی برای ازدیاد سکنه نداشتند و بهمین جهت در آن کشورها قوانینی برای ازدیاد نفوس وجود نداشته است .

فصل نوزدهم

قلت سکنهٔ جهان

پس از اینکه کشورروم باستانی بوجود آمد تمام کشورهای مذکوردرفوق ازقبیل ایتالیا وسیسیل وغیره جزو کشور روم شد وازآن پس سکنهٔ آنها بطورغیرمحسوس رو بتقلیل گذاشت .

تیت‌لیو میگوید اگر اهالی ولسك جمعیت بسیاری نداشتند چگونه توانستند آن همه بجنگند ودرجنگها غالباً مغلوب شده وتلفات بسیار بدهند ولی امروز اگر باین ناحیه‌نظر بیاندازید خواهید دید که سکنهٔ آن خیلی‌قلیل وباستثناء چند سرباز رومی وچندنفرغلام بکلی‌فاقد سکنه است .

پلوتارك درمآثر اخلاقی خود نکتهٔ دیگری را تذکرمیدهد که مؤید گفته تیت‌لیو ودرخصوص تقلیل سکنهٔ نواحی منضمه بروم میباشد، اومیگوید:

رسم خطبه خواندن بنام خدایان بکلی برافتاد زیرا درنقاطی که خطباسخن میگفتند شمارهٔ جنگجویان رو بتقلیل نهاده وامروز در تمام یونان بیش ازسه‌هزار مرد جنگی نمیتوان یافت .

استرابون در صفحه ٤٩٦ از کتاب خود میگوید که از ناحیه **اپیر** و مناطق

اطراف آن تقریباً خالی از سکنه گردیده و تقلیل نفوس این مناطق که مدتی پیش شروع شده امروز نیز ادامه دارد بطوریکه اردوگاه سربازان رومی دراین مناطق منازل متروك و خالی ازسکنه میباشد **استرابون** قلت نفوس این مناطق را مربوط بجنگ میداند ومیگوید پس‌از آنکه **پل امیل** سر زمین اپیررا فتح کرد هفتاد شهر از شهرهای آنرا ویران نمود و یکصد و پنجاه هزارتن را باسیری برد وازآن پس سکنهٔ این‌نواحی بتدریج تقلیل‌یافت تابوضعیت امروز رسید .

فصل بیستم

رومیها مجبور شدند برای ازدیاد نفوس قوانین مخصوص وضع کنند

رومیها که همواره در جنگ و ستیز بودند و ملل مختلف را ازبین میبردند بتدریج خودشان را هم ازبین بردند ومثل‌شمشیری بودند که دائماً درکارباشد وبالنتیجه رفته رفته فلز آن‌کاسته شودآنوقت در صدد برآمدند تلفات خود راجبران کنند وبرشمارهٔ افراد خودبیافزایند، بعدها خواهیم گفت که چگونه‌اینکاررا انجام دادند اکنون فقط صحبت مادرخصوص قوانینی‌است کەبرای ازدیاد نسل وضع نمودند اما در باب تصمیماتی‌که برای ازدیاد اتباع خود اتخاذ کردند واتحادیه‌هائی که برای این منظور تشکیل دادندو حقوقی که بەاتباع روم اعطا نمودند صحبت نمیکنیم وهمچنین دربارهٔ تدابیر سیاسی ودر خصوص تصمیمات رومی‌ها برای جلب اتباع ملل دیگر بحثی نمی‌کنیم فقط در اطراف قوانین خواهیم گفت که این قوانین کمك شایانی بمنظور آنها کرد زیرا اطلاع از آن بی‌فایده نیست .

فصل بیست ویکم

قوانین رومی درخصوص ازدیادنسل

قوانین قدیم رومی‌حاوی مقررات مخصوصی بود که اتباع روم را وادار بازدواج میکرد و مجلس سنا و

www.ketabha.org

ملت روم غالباً نظامات‌مخصوصی برای ازدواج وضع مینمودند .

دنیس مورخ معروف روی همین اصل که ازدواج در روم قدیم‌اجباری بود یك قسمت از تاریخ قدیم روم را تردید مینماید و میگوید من تصور نمیکنم پس از جنگ معروف **فابین** باقبایل **وئی** که ۳۰۵ خانواده فابین در این جنگ ازبین رفتند یکنفر از افراد خانواده فابین باقی مانده باشد تا نسل این خانواده را حفظ کند زیرا آنموقع رومیها ناچار بودند ازدواج نمایند و منظور اصلی از ازدواج‌هم ازدیاد نسل علاوه بر قوانین مخصوصی که برای وادار کردن مردم بازدواج‌وضع شده‌بود. فصحا وبلغا هم در امر ازدیاد نسل نظر داشتند و برحسب احتیاجات ملی ضمن انتقادات خویش مردم را بازدواج تشویق مینمودند ، ولی بعدها که اخلاق عمومی فاسد شد سبب گردید مردم نسبت بازدواج بی رغبت شوند و آنرا بمنزله قیدی میدانستند که مانع از عیش و خوشگذرانی است یکی ازخطبای روم که در ضمن انتقادات خودمردم راتشویق به ازدواج مینمود **متلوس نومیدیکوس** میباشد که در یکی از خطبه‌های انتقادی خود چنین میگوید :

«اگر مقرر بود انسان بتواند بدون زن زندگی کند البته ما خود را ازاین قید رها میکردیم ولی چون بحکم طبیعت نسل انسان بدون زن باقی نمیماند واز طرفی نمیتوان با زن به خوشبختی زندگی کرد ناچار ما بایستی بقای نسل را بر چیزهای دیگر ترجیح داده و ازدواج نمائیم .»

گرچه اصول انتقاد برای تصفیه اخلاق عمومی در رم قدیم بوجود آمدولی فساداخلاق بجائی رسید که وسیله‌تصفیه‌اخلاق را بلا اثر کردو بهمین جهت‌انتقادات منتقدین تأثیر نمیبخشید و مردم زیر بار ازدواج نمیرفتند .

منازعات داخلی ونفاق وروح‌عدم اطمینان ازیك طرف وتأثیر دوره‌حکومت (هیئت مدیرهٔ ثلاث) واقدامات شدید برعلیه افراد و جماعات ازطرف دیگربقدری موجبات ضعف دولت روم را فراهم نمود که هیچ جنگی اینطور باعث ضعف روم نمیشد .

سکنه روم روبه تقلیل گذاشت و غالب مردم متأهل نبودند بطوریکه وقتی سزار درصدد سر شماری بر آمد معلوم شد در رم بیش از صدوپنجاه هزار رئیس خانوار وجود ندارد آنوقت **سزار واگوست** که هر دو امپراطور روم بودند در صدد دفع این عیب بزرگ بر آمدند و مقرراتی وضع کردند که باعث ازدیادنفوس شود .

سزار برای کسانی که دارای فرزندان زیاد بودند جوائز خاصی مقرر کرد و قدغن نمودزنانی که سنشان کمتر ازچهل‌و پنج سال میباشد وشوهریااولادندارند نمیتوانند جواهر استعمال کنند ویا درتخت روان بنشینند . وقتی دقت کنیم مقررات سزارخیلی عقلائی بوده استزیرا احساسات نخوت وتجمل پرستی زن‌ها راتحریك مینمود و آنها را وادارمیکرد برای‌جلوه گری هم که شده ازدواج نمایند.

قوانینی که اگوست برای ازدواج وضع کردسخت‌ترازقوانین سزاربود.

در سال ۷۳٦ رومی برای کسانی که بهیچوجه‌ازدواج نکرده‌اندمجازاتهائی بر قرار و بالعکس برای آنهائیکه ازدواج نموده و صاحب اولاد شده‌اند جوائز وعطایائی تعیین کرد .

تاسیت این قوانین‌را بنام ژولین مینامد و معلوم است که ترکیبی ازقوانین قدیم مجلس سنا و ملت روم و منقدین میباشد وقوانین اوگوست برای ازدواج با موانع زیاد برخورد نمودو ۲٤ سال بعد از وضع این قوانین یعنی در سال ۷٦۲ رومی نجبای روم تقاضای لغو آنرا کردند قوانین اوگوست‌ملت روم را بدو طبقه متمایز قسمت کرده‌بود یکی ازآنهائیکه متأهل بودند و دیگری‌آنهائیکه ازدواج ننموده وزن نداشتندعدهٔ طبقه اخیر زیادتر از طبقه اول بود.

در این مورد **اوگوست** مثل منقدین باستانی ملت روم را مخاطب ساخته و گفت :

« در اینموقع که جنگها و ناخوشیها اینهمه باعث تلفات میشود اگر مردم ازدواج نکنند سرنوشت روم چه خواهد شد ؟!! مگر شما نمیدانید که تمدن فقط

منحصر بخانه و بازار ومیدان نیست ؟ مگر شما نمیدانید این انسان است که باعث ایجاد تمدن و شهرها میشود ؟

آیا شما انتظار دارید که نظیر گفته افسانه سرایان آدمها از زمین تولید شوند ؟! وکارهای شما را اداره نمایند ؟ اگر شما حقیقةً اززن پرهیز مینمودید و بازنان آمیزش نمیکردید میتوانستم بگویم که بطیب خاطر تجردرا پیشه ساخته‌اید و تصمیم دارید بدون زن زندگی کنید ولی هر یك از شما بازنان چندی آمیزش مینمائید که رفیق سفره و شریك خوابگاه شما هستند ممکن است ایراد بگیرید در کشور روم دختران باکره‌ئی میباشند که ترك دنیا نموده وشوهر اختیار نمیکنند ولی این دختران اگر مقررات عفت را رعایت ننمایند مجازات میشوند و شما هم در آن صورت بواسطهٔ عدم رعایت عفت مجازات می‌شوید .

فرضاً که چنین باشد و شما همگی تارك دنیا شوید و رعایت عفت را بنمائید باز هم رعایای بدی هستیدزیرا برای سراسر ملت روم سرمشق بدی خواهدبود و ممکن است آنها هم تارك دنیا شوند و بالاخره نسل ما منقطع گردد .

بهر حال منظورمن بقای ملت روم ازراه ازدیاد نسل است و برای این‌منظور قوانینی وضع‌نموده‌برای کسانی که‌ازمقررات این قوانین‌سرپیچی نمایندمجازاتهائی مقرر کرده و بالعکس برای کسانی که از مقررات آن اطاعت نمایند پاداشهائی تعیین نموده‌ام .

پاداشهائی که دراین قوانین وضع‌شده بعقیدهٔ من بزرگترین‌پاداشی است که درقبال رفتار پسندیدهٔ افرادملت میتوان داد تبعیت ازاین اخلاق پسندیده وخصلت حمیده برای شما زحمتی نخواهد داشت و تکلیف شاقی نخواهد بود وحال آنکه در زندگی ملتها ساعاتی فرا میرسد که برای تبعیت از یك اصل نیك و پسندیده هزاران نفر باید جان خودرا فداکنند ولی در اینمورد یگانه تکلیفی که بر شما وارد میآید این است که زن و فرزندان خودتان را نان بدهید وازآنها نگهداری نمائید .»

آنگاه‌قوانینی‌بنام‌قانون**ژولیا** که‌نام‌شخص‌او گوست‌بودوقوانین**پاپیا و پوپیا**

وضع گردید، وجه‌تسمیهٔ این دوقانون اینستکه واضع‌آنها دونفرمستشار رومی بنام **مارکوس پاپیوس و پوپیوس‌سابینوس** بودند .

بطوریکه **دیون** در کتاب خود میگوید دو قانون اخیر در نظر ملت روم خوب‌جلوه نکرد وعلتش این بود مستشارانی که واضع‌آن بودند شخصاً زن و بچه نداشتند .

با این وصف قوانینی که درزمان اگوست‌درخصوص ازدواج وضع‌شدیکی‌از بهترین قوانین کشوری روم‌میباشد و البته منظور ما ازقوانین زمان اگوست‌قوانین اخیر است نه قانونی که بدواً بدست اگوست وضع گردید و موسوم بقانون**ژولین** شداشخاصی که بخواهند مجموع‌این قوانین را بدست آورند باید بمأخذهای‌چندی مراجعه نمایند .

یکقسمت از این قوانین در مجموعهٔ **اولپین** آمده و قسمتی دیگر در کتب تاریخ نویسانی که در خصوص قوانین روم‌قدیم نویسندگی کرده‌اند موجود است.

این قوانین ابواب بسیاری داشته وسی وچهار باب آن بدست آمده یکی از ابواب‌آن بطوریکه **اولوژل** در کتاب دوم‌بخش پانزدهم باب هفتم مینویسد مربوط به پاداشها ومزایائی بوده که این قانون در بارهٔ آنهائی که فرزند دارندقائل‌شده است .

قبل از اینکه در خصوص این پاداشها صحبت کنیم میگوئیم رومی ها چون غالباً از شهرهای **لاتینی** بوجود آمده بودند وشهرهای لاتینی هم‌مدت مدیدی‌تحت تصرف اهالی **لاسدمون** بوده‌مطابق‌آداب‌ورسوم‌اهالی‌لاسدمون برای سالخوردگان قائل باحترام خاص بودند وهنگامیکه سکنهٔ کشورروم روبتقلیل گذاشت ولازم‌شد مقرراتی برای ازدواج وازدیادنسل وضع شود مزایائی‌را که برای معمرین‌درنظر گرفته بودند نظیرش را برای متأهلین و صاحبان اولاد قائل شدند .

یك‌قسمت از این مزایا مختص متأهلینی بود که اولاد نداشتند وبنام حقوق شوهران خوانده میشد ، قسمت دیگر اختصاص بشوهرانی داشت که واحد اولاد بودند ، بهترین مزایا بکسانی اعطا میگردید که دارای سه اولاد بودند بنابراین

www.ketabha.org

نباید این سه‌نوع مزیت را باهم اشتباه کرد مثلا مردهائی که عیال داشتند ولی فرزند نداشتند مزیتشان این بود که در تآتر دارای مکان مخصوصی بودند، آنهائیکه فرزند داشتند از مزایای زیادتری برخوردار میشدند، کسانی که بیشتر فرزند داشتند امتیازاتشان زیادتر بود.

مستشاران رومی که فرزندان زیادتری داشتند قبل از مستشاران دیگر حرکت میکردند و پیشاپیش آنها راه میرفتند و مقر مستشاری خود را شخصاً تعیین می‌نمودند و هر یك از ایالات روم را که میخواستند برای حوزهٔ مستشاری خویش انتخاب میکردند.

هریك از وکلای مجلس سنا که فرزندانشان زیادتر بود نامشان در دفتر اسامی وکلا بالاتر ازدیگران ثبت میشد و نیز برای ایراد خطابه درمجلس حق تقدم داشتند فرزندان زیاد بداوطلبان شغل قضاوت اجازه میداد که قبل ازسن قانونی بمقام قضاوت برسند وداشتن هرفرزند برای نیل بمقام قضاوت بمنزلهٔ یکسال محسوب میشد بنابراین شخصی که سه فرزند داشت میتوانست سه سال قبل ازرسیدن بسن قانونی بمقام قضاوت برسد.

هریك ازاتباع روم که سه فرزند داشت هیچ نوع عوارضی باو تعلق نمیگرفت زنان آزاد که دارای سه فرزند بودند از حیث مزیت اجتماعی و از جهات دیگر با زنانی که سابقاً برده بوده و سپس آزاد گردیده و صاحب چهار فرزند شده بودند حقوق مساوی داشتند و در واقع داشتن چهار فرزند سبب می‌شد زنی که سابقاً برده بود ازحیث حقوق اجتماعی با یك زن آزاد که دارای سه فرزند است مساوی باشد.[1]

بهمان نسبت که برای متأهلین وصاحبان اولاد پاداش‌هائی تعیین کرده بودند برای کسانیکه ازدواج ننموده و اولاد نداشتند مجازاتهائی وضع شده بود مثلا

۱ــ در روم قدیم مردم بسه طبقه تقسیم می‌شدند که هریك مزایا وتکالیف خاصی داشتند: اول ـ اشخاص آزاد. دوم ـ غلامان. سوم ـ غلامان آزاد شده. دستهٔ سوم با اینکه دیگر برده نبودند ولی مزیت اشخاص آزاد را کاملا نداشتند مگر باواجدشدن شرایط خاصی که یکی از آن شرایط داشتن اولاد زیاد بود. مترجم

کسانیکه تأهل اختیار نکرده بودند نمیتوانستند از دیگران میراث ببرند و فقط ازپدر ومادر خود ارث میبردند وهمچنین کسانیکه متأهل شده ولی فرزند نداشتند فقط از نصف میراث اصلی از دیگران ارث میبردند.

پلوتارك مورخ معروف یونانی میگوید: موضوع ارث بردن در روم قدیم خیلی اهمیت داشت و مردم برای اینکه دارای فرزند و وارث نشوند متأهل نمیشدند بلکه متأهل میشدند که مشمول مقررات قانون شده وبتوانند ازدیگران ارث ببرند.

مقدار اموالی که یك زن و شوهر میتوانستند بیکدیگر بدهند برحسب اینکه فرزند داشته، یانداشته باشند فرق میکرد مثلا اگر زن و شوهر ازیکدیگر اولاد داشتند هرچه داشتند و هرچه میخواستند میتوانستند بیکدیگر بدهند و اگر اولاد نداشتند بعد از مرگ فقط یکدهم اموال یکدیگر را میتوانستند بارث ببرند.

و چنانچه زن یا شوهر فرزندانی از همسر ماقبل داشتند میتوانستند بنسبت شمارهٔ فرزندان مزبور یك‌عشر از اموال خود را بیکدیگر ببخشند باینطریق که اگر ازهمسر ماقبل دواولاد داشتند میتوانستند دوعشر ازدارائی خود را بیکدیگر بدهند و اگر سه نفر اولاد داشتند سه‌عشر و ...

هرگاه شوهری بعلتی غیر ازعلل موجه وکارهای مربوط بخود و یا امر بوط بکشور از زن خویش کناره میگرفت وغیبت مینمود درصورت فوت زن نمیتوانست از آن زن ارث ببرد.

اگرزن وشوهری ازهم جدامیشدند یعنی طلاق بمیان میآمد زن وشوهر بایستی بموجب مقررات قانون تا یکسال و نیم بعد ازطلاق ازدواج جدیدی نکنند ودرصورت مرگ یکی از زوجین دیگری مکلف بود تا دوسال بعد ازمرگ همسر خود ازازدواج خودداری کند.

پدرانی که مایل بازدواج فرزندان خود نبودند ویا ازدادن جهیزیه بدختران خود امتناع مینمودند بموجب مقررات قانون مکلف بموافقت ازدواج ودادن جهیزیه بدختران میشدند.

تاریخ نامزدی‌با تاریخ ازدواج نمیبایست بیش ازدوسال فاصله داشته باشدو چون غالباً دختران‌درسن دوازده سالگی ازدواج میکردند تاریخ نامزدی‌نمیبایست جلوتر از سن ده سالگی باشد.

مقصود قانون‌گزاران از وضع این قانون آن بود که نامزدها ناچارشوند عروسی کنند نه اینکه بعنوان نامزدی ازمزایای ازدواج برخوردار گردند.

مرد شصت‌ساله نمیتوانست زنی را که پنجاه‌سال داشت بحباله‌نکاح در آورد زیرا چنین زنی بچه نمیزائید، قانون‌گزاران که مزایای بسیاری را برای‌متأهلین قائل‌شده بودند تا فرزندان زیادتولید کنند نمیخواستند ازدواجی صورت‌بگیرد که ازلحاظ ازدیاد نسل فایده نداشته باشدبهمین دلیل ازدواج زنی که بیش‌ازپنجاه‌سال داشت با مردی که سنش از شصت سال کمتر بود قانونی شمرده نمیشد زیرا چنین مردی‌هم عادةً نمیتوانست تولید نسل کند مگر بطور استثنا.

تیبر یکی دیگر از امپراطوران روم بر شدت این قانون افزود ومقرر کرد مردی که‌شصت سال دارد نمیتواند بازنی که سنش کمتر از پنجاه‌سال است ازدواج کند ولی **کلود** امپراطور دیگر این قانون را لغو کرد وسخت‌گیریهای تیبررا از میان برداشت.

باید دانست‌یك قسمت‌ازمقررات‌این قانون فقط باآب وهوای ایتالیا تناسب داشت که‌زنها در سن پنجاه سالگی عقیم میشدند و مردها در شصت سالگی توانائی تولیدمثل را ازدست‌میدادند ولی در مناطق شمالی اروپا زنانی بوده وهستند که‌بعد از سن پنجاه بارور میشوند ونیروی مردان‌تاهفتادسالگی وزیادتر برای تولیدمثل باقی میماند.

اوگوست برای اینکه‌ازدواج را آزاد بگذارد ومردم بتوانند مطابق تمایل خویش زن اختیار کنند به تمام اشخاص آزاد که وکیل مجلس سنا نباشند اجازه داد باکنیزکان‌آزاد شده ازدواج نمایند.

در قانون‌پاپیه ازدواج وکلای مجلس‌سنا هم باکنیزکان‌آزاد گردیده وفقط بازنانی که روی صحنه تآتر نمایش داده بودند ممنوع شد.

اگربعقب برگردیم می‌بینیم‌حتی اززمان **اولپین** هم‌مردان‌آزادنمیتوانستند بازنانی که سابقهٔ عفت آنها خوب نیست ازدواج نمایند و یا بازنانی که روی صحنه تآتر نمایش داده و یا در یکی از دادگاههای عمومی محکوم‌شده‌اند وصلت نمایند.

کنستانتین قانونی‌وضع کرد که نسبت‌به‌امنای دولت ممنوعیت‌های‌ازدواج را شدید تر نموده بموجب این قانون نه تنها وکلای مجلس سنا نمیتوانستند با کنیزکان آزاد شده وبازنانی که روی‌صحنه تآتر نمایش داده‌اند وصلت نمایندبلکه امنای دولت و حتی‌کارمندان دون پایه دولت هم نمیتوانستند باکنیزکان‌آزاد شده و زنانی که روی صحنهٔ تآتر بازی کرده‌اند وصلت نمایند ولی **ژوستینین** قانون **کنستانتین** را لغو کرد وبهمه کس اجازه‌داد که‌باهر کس که‌دلش میخواهدازدواج نماید و در نتیجه تأثیر همین قانون است که امروز وضع ازدواج ما اینگونه شده یعنی هر کس میتواند با هر که میخواهد ازدواج نماید.

مجازاتهای این‌قوانین برای کسانی که‌برخلاف‌مقررات قانون‌ازدواج‌رفتار میکردندعیناً درباره کسانی که هیچ‌ازدواج‌نمینمودندا‌جرامیشد کسانی که‌برخلاف مقررات قانون‌ازدواج رفتار میکردند ازمزایای حقوق ازدواج استفاده نمینمودند و بعد از مرگ زوجهٔ خود از تصاحب جهیزیه او محروم بودند.

ازطرف دیگرمیراث زن وشوهری که برخلاف‌مقررات قانون‌رفتارمیکردند از طرف دولت ضبط میشد و بخزانه عمومی میرفت و بالنتیجه قوانین ازدواج اوگوست نه فقط یك قانون سیاسی و اجتماعی بود بلکه یك قانون مالیاتی هم بود اینموضوع و قیود دیگری که در قوانین ازدواج وجود داشت سبب گردید که مردم از این قوانین اظهار عدم رضایت کردند و بعد از مرگ اوگوست بواسطه عدم رضایت مردم تیبر مجبور گردید بشرحی که در کتاب تاسیت مسطور است این قوانین را تغییر بدهد و از آن پس نرون امپراطور دیگر روم از عوارض مالیاتی این قانون‌کاست و مقرر داشت چنانچه ازدواج بر خلاف مقررات قانون صورت‌گرفته باشد و یکی از زوجین مرده باشند بر خلاف گذشته که خزانه

دولت تمام میراث زوج دیگر را تصاحب مینمود فقط یك چهارم آن را تصاحب نماید .

امپراطور دیگر تراژان درعوارض مالیاتی‌قانون ازدواج تجدید نظر کرد و مجدداً **سور** یکی دیگر از امپراطوران روم قانون را تغییرداد بطوریکه قانون‌گزاران قانون ازدواج را بنظر نفرت مینگریستند و میگفتند قوت قانونی آن‌ازبین رفته‌است در واقع‌هم‌همینطوربود و تجدید نظرهای مختلف امپراطوران روم قانون راضایع کرده‌بودزیرا آنهابدون استحقاق واقعی شوهران وزنان مشروع وآنهائی را که‌دارای‌چند اولاد بودند بکسانی‌داده بودند که استحقاق نداشتند و نیز یك‌عده را که مشمول مقررات مجازات این قانون بودندمعاف کردند و برای‌دستهٔ دیگر استثناآتی قائل شدند وحال‌آنکه درجائی که پای مصالح عموم درمیان است نباید قائل به‌استثناء شد .

گرچه در قانون ازدواج اولیه که درزمان‌او گوست تدوین‌شدنیزاستثناآتی وجود داشت وبطرزعقلائی دختران تارك‌دنیارا واجد مزایای یك‌زن بچه‌دار کرده بودند(دراثر خدمات اجتماعی‌بزرگی که این‌دختران تارك‌دنیا انجام میدادند) و نیز بسربازانی که نمیتوانستند عیال اختیار کنند مزایای یك‌مرد معیل رااعطانموده بودند . زیرا سربازان مزبورهمواره درجنگ بودندوفرصت ویا وسیله ازدواج‌را نداشتند. شخص امپراطور هم مشمول بعضی از مقررات قانون ازدواج ازقبیل‌ارث وغیره نبود همه‌اینها درقانون ازدواج او گوست جنبه استثناء داشت ولی‌بقواعد کلی یعنی اصل‌قانون لطمه نمیزد اما اصلاحات وتجدید نظرهای امپراطوران روم بعداً قانون ازدواج او گوست را بصورتی درآورد که از آغاز تا انجام استثنا و بعبارت دیگر قاعده کلی و اصل قانون جزو مستثنیات شده‌بود . یکی از عللی که بتضعیف قانون ازدواج او گوست کمك کرد این بود که متدرجاً فلسفه درروم رخنه کردو دسته‌هائی که هریك هواخواه روش فلسفی مخصوص بودند در روم بوجود آمدند و افکار رومی‌ها که در گذشته فقط مصروف صلح و جنگ و مقتضیات حیاتی میشد از قبیل جبران تلفات وارده در جنگ بوسیله ازدیاد نفوس بمسائل فلسفی متوجه

گردید و ازقیود وتکلفات‌زندگی خانوادگی که‌مخالف با مشاهدات در طبیعت و تفکر در ماوراءالطبیعه بود رهائی‌یافت وطولی‌نکشید که دیانت‌مسیح آمد وافکار و نظراتیکه قبلا شالوده‌اش با فلسفه ریخته شده‌بود تثبیت گردید .

پس‌از آمدن مسیحیت قوانین دیانت مسیح با حقوق رومی مخلوط شد زیرا حقوق کشوری همواره بادیانت ارتباط دارد، حقوق معروف **تئودوزی** موسوم به **کدتئودوزی** غیرازیك‌سلسله احکام دینی که ازطرف امپراطوران‌مسیحی روم‌صادر شد چیزدیگری نیست .

یکی از امپراطوران‌مسیحی‌روم که قوانینی مطابق‌روح دیانت مسیح وضع کرد کنستانتین است او میخواست قوانینی وضع نماید که ممد برقراری اصول مسیحیت باشد ، ازاین تصمیم‌دونتیجه‌بدست آمد اول‌اینکه‌علمای روحانی مسیحیت ازآن پس در وضع قوانین دست پیدا کردند، دیگر اینکه بعضی‌ازمقررات‌قانونی روم قدیم از بین رفت وبجای آن قوانینی که‌ناشی از کمال‌مسیحیت بود جای‌آنرا گرفت مثلاقانون‌مربوط به‌مجازات‌اشخاصی که زن نمیگرفتند ویاکسانیکه‌فرزند نداشتند ازبین رفت زیرا پیشوایان مسیحیت معتقدبودند بوجودآوردن فرزند تنها بدست بشر نیست بلکه دردست خداوند است وبنابراین‌شایسته نیست شخصی برای نداشتن فرزند مورد مجازات قرار بگیرد ولوآنکه مجازات جنبه‌سرزنش وتخفیف داشته‌باشد .

اما نتیجه اجتماعی‌مهمی که از این‌قوانین (قوانینی که مطابق روح مسیحیت وبدست‌امپراطوران و کشیشهای مسیحی وضع‌شد) درروم‌پیدا شد این‌بود که‌موجب کمی جمعیت گردید .

مذاهب گاهی به‌ازدیادجمعیت کمك کرده‌اند و گاهی‌سبب تقلیل‌شمارهٔ‌نفوس شده‌اند .

دیانت اسلام ویهود و گبر وبودائی‌بازدیاد نفوس کمك کرده‌اند ولی قوانین ازدواجی که برطبق روح دیانت مسیح‌درروم وضع شد سبب تقلیل گردید .

تئودوز امپراطور روم یکقسمت ازقانون قدیم ازدواج رادایر براینکه‌زن

و شوهر بتناسب شمارهٔ فرزندان خودبیکدیگر مال ببخشند حذف کردزیرا مسلم شدبرای آنها که‌تولیدفرزندبدست بشر نیست بلکه‌دردست خداونداست .

درقوانین قدیم‌روم برای‌زن وشوهری که بعد از مرگ همسر خود دوباره ازدواج نماید قائل بمزایا شده‌بودند ولی **ژوستینین** امپراطور مسیحی‌روم‌برعکس برای کسی که پس از فوت همسرخوددوباره ازدواج نکندقائل بمزیت‌شدزیرادین مسیح که‌مردم‌را تشویق بتقوی وعفت میکرد بطور ضمنی تشویق‌مینمود که‌ازلذات دنیوی چشم بپوشند .

در قوانین قدیم رومی هیچکس نمیتوانست صلاحیت زن و مردی را برای ازدواج و تولیدنسل ازاو سلب نماید مثلا هیچ پدری نمیتوانست فرزند خود را سوگند بدهد که هیچ‌زن نگیرد ویاهیچ استادی نمیتوانست شاگرد خود را وادار نماید که از ازدواج صرفنظر کند و همچنین اگر میراثی‌بکسی میرسیدمکلف‌نبود برای‌استفاده از ارث ازدواج ننماید ودرتمام عمر بتجرد زندگی کند این شرط در پیشگاه قانون ارزش نداشت یعنی‌شخص می‌توانست هم ازدواج نماید و هم‌ازارثی که نصیب‌اوشده‌استفاده کند ولی قوانین مسیحی این‌شرط‌را برقرار نمود وتاامروز هم باقی است و شوهرانی هستند که برای زوجهٔ خود ارث باقی میگذارند وزن‌تا زمانی‌می‌تواند ازدرآمد میراث استفاده کند که شوهر دیگر ننماید و بمحض اینکه شوهر کرد بموجب وصیتنامه شوهر متوفی خود حق استفاده از میراث از او سلب خواهدشد .

گرچه درقوانین امپراطوران مسیحی روم موادی وجود نداشت که‌صریحاً ازدواج‌را منع ویاتحقیر کندولی‌در کشوری که‌تجردمورد توجه ومعناً‌تشویق گردید ازدواج رابصورت‌خوبی نگاه نمیکنند و همان علل‌معنویکه مشوق‌تجردبودبزودی لزوم تجردرا محرز کرد.

خدانکند که من در طی این نوشتجات بخواهم تجرد مذهبی و ترک دنیا را مذمت نمایم نه ... منظورمن مذمت‌از رسم ترک دنیا نیست که در صومعه‌ها معمول میباشد بلکه‌میخواهم آن‌تجردی را منع کنم که‌زن ومرددرعین‌حالیکه ازشهوترانی

استیفای لذت میکنندحاضر نیستند بطریق مشروع وعقلائی بایکدیگرمتحد شوند و رویه نیکورا پیش‌گرفته وروش ناپسندراترک‌نمایند .

یکی از رسوم طبیعت که برقرار گردیده این‌است : هرقدر شماره ازدواجها کم بشود بهمان‌نسبت ازدواج ماهیت واقعی خود را از دست می‌دهد یعنی زن و شوهری که بطریق مشروع وصلت نکرده‌اند کمتر نسبت بهم وفادار خواهند شد و برعکس هرچه شمارهٔ ازدواجها زیادتر باشد وفاداری زن و شوهر نسبت بهم زیادتر است .

در مثل مناقشه‌نیست میتوانیم شمارهٔ ازدواج ووفاداری زن وشوهررابشمارهٔ دزدان و عمل دزدی تشبیه کنیم همان طوریکه براثر کثرت شمارهٔ دزدان سرقت درشهر زیادتر میشود براثر ازدیاد ازدواج هم وفاداری زن و شوهران نسبت بهم زیادترمیگردد .

فصل بیست و دوم

قتل کودکان

مقرراتی که رومیهای قدیم در خصوص قتل اطفال وضع کرده بودند قابل‌توجه است بطوری که **دنیس** در کتاب روم باستانی میگوید**رومولوس** مقرر داشته بود رومیها میبایست فرزندان ذکور و اناث خود را تربیت و بزرگ نمایند و چنانچه اطفال ناقص‌الخلقه بوجود میآمدند ویا هیکل‌های عجیب داشتند آن‌وقت پدر و مادر می‌توانستند پس ازنشان دادن‌نوزاد به‌پنج‌نفر از همسایگان نزدیک‌خودآن‌را بقتل برسانند .

باید این نکته را متذکرشد که قوانین اولیه روم پدران را صاحب اختیار مرگ و حیات فرزندان قرار داده‌بود وبهمین‌جهت بعدها یعنی درزمان رومولوس قانون برای‌جلوگیری ازقتل‌اطفال وضع‌شد ولی برای‌اینکه بین‌این‌قانون‌وقانون سابق موافقتی وجود داشته‌باشد رومولوس مقررات زیررا وضع کرد :

۱ــ هیچ پدری نمیتواند کودکی را که سنش کمتر ازسه‌سال است بقتل‌رساند

www.ketabha.org

۲ـ پدران میتوانند دختران صغیر را بقتل برسانند . لیکن درعین‌حال‌براثر وضع واجرای قانون مربوط بلزوم ازدواج ونگهداری وتربیت‌فرزندان که تادر سال ۲۷۷ رومی دارای قوت‌بود اختیار پدران راجع بقتل اطفال بنسبت‌زیادتعدیل گردید . میگویند درقانون میزهای دوزاده گانه که در سال ۳۰۱ رومی وضع شد مقرراتی راجع‌بقتل اطفال وجودداشته لیکن ماازاین مقررات بی‌خبرهستیم وفقط **سیسرون** خطیب معروف‌در کتاب خودنکته‌ای را ذکر میکندکه مختصراً به این قانون‌اشاره مینماید و میگوید : داد گاه ملی که اینهمه‌موردتوجه‌عموم‌بود و همگی آرزوی تأسیس آنرا داشتند بعد از بوجود آمدن قانون قتل اطفال ناقص‌الخلقه برطبق قانون میزهای ۱۲ گانه معدوم گردیده .

تاسیت درخصوص‌اخلاق‌طوائف‌ژرمن‌میگوید: ژرمن‌ها بواسطه‌اخلاق‌نیکوئی که‌داشتند فرزند خودرا بقتل نمیرساندند و تأثیر اخلاق نیکوی آنها در زندگی احتماعی خیلی‌زیادتر ازقوانین‌خوبی‌است که دیگران برای‌زندگی‌خودوضع‌میکنند از فحوای این عبارت معلوم میشود که در روم قدیم قوانینی برعلیه قتل کودکان وجودداشته که رومیها ازآن تبعیت نمیکردند و ازطرف‌دیگرجز قانون‌رومولوس که قتل‌اطفال‌رامقید بشرایطی نموده‌درهیچیك ازادوار روم‌بقانونی برنمیخوریم که قتل اطفال‌را مجاز کرده باشد .

اینست که تصورمیرود قتل اطفال‌ازرسوم بدی‌است که بعداً درروم پیداشد و هنگامی که تجمل‌پرستی مآلاً منتهی‌بفقر گردید ومردم ازحیث‌فقر و دارائی‌تفاوت بسیارباهم پیدا کردند و تربیت کودکان‌برای پدران خانواده گران‌تمام‌شد وتصور میکردند هرچه‌درراه‌بزرگ کردن کودك مصرف کنند ازجیب آنها رفته‌است آنوقت این رسم بد شایع گردید.

فصل بیست و سوم

دنیا بعد از انهدام روم

قوانینی که رومیها برای رواج ازدواج و ازدیادنسل وضع کرده‌بودند آثار نیکوی خودرا بخشید وجمعیت روم‌فزونی گرفت و تجارت وصنعت‌رواج یافت و فرضاً تلفاتی‌هم‌بروم واردمیآمد درراه کسب افتخار وعظمت روم‌بود وبزودی‌با فزونی نسل جبران میگردید.

ولی‌دردورهٔ اضمحلال‌روم‌قوانین نیکوئی که پیشینیان وضع کرده‌بودندیگر سودی نبخشید زیرا هرج ومرج داخلی وضعف‌حکومت وبرقراری حکومت‌نظامی و استبداد و زمامداری سلاطین ضعیف‌النفس و دربارهای موهوم‌پرست تأثیرنیکوی قوانین گذشته‌را یکی‌بعدازدیگری ازبین برد.

روم باستانی که‌باقوانین و مقررات‌نیکوی خود جهان‌آنروز را مسخر کرده بود گوئی‌برای این‌مقصودبتسخیر جهان همت گماشت که سپس آن‌را تسلیم هرج و مرج و تاخت وتازقبایل وحشی نماید ، ملل وحشی **گوت، ژتیك ، تاتار،** قبایل وحشی‌افریقاهریك‌نوبه‌بنوبه برقسمت‌های مختلف کشور عظیم روم تاختند بطوریکه از روم نشانی باقی نماند بلکه همان قبایل وحشی بودند که با یکدیگر ستیزه میکردند گفتهٔ افسانه‌نویسان‌راست شد بعدازطوفان نوح و انهدام جهان‌انسان‌های مسلحی از زمین پدیدار میشوند که با اسلحه بجان هم افتاده و یکدیگر را نابود مینمایند .

فصل بیست و چهارم

تغییراتی که‌ازلحاظ جمعیت‌دراروپاحاصل‌شده

بعد از هجوم قبایل وحشی کسی‌تصور نمیکرد اروپا بار دیگر قرین رونق و سعادت شود بخصوص که **شارلمانی** تمام اروپا را مبدل بیك امپراطوری وسیع کرده بود و در جبین این امپراطوری که مرکب از نژادهای مختلف بود نور امیدی دیده **نمیشد**

ولی در دوره ملوك الطوایفی که بعد از شارلمانی آغاز گردید وضع حکومت در قسمت‌های مختلف اروپا طوری شد که به‌رونق وسعادت آن کمك کرد زیرا درقارهٔ اروپا صدها وبلکه هزارها حکومت‌نشین کوچك تأسیس گردید که یکی‌ازاشراف در رأس هریك از آنها قرار گرفت ولی چون این حوزه‌های حکومتی کوچك بود و از یك‌شهر و احیاناً از یك دهکده تجاوز نمیکرد و از طرفی حکام و اشراف از ترس دیگران را درمعرض امنیت نمی‌دیدند مگر اینکه شمارهٔ رعایا و اتباع آنها زیادباشد، بهمین منظور باکمال جدیت در صدد ازدیاد سکنه و تهیه وسائل ترقی کشورهای کوچك خودبر آمدند و این مساعی بطوری نتیجه‌بخش شد که باوجود جنگهای دائمی آنزمان و تنگی حدود تجارت شمارهٔ ساکنین اروپا در آن دوره زیادتر از امروز بود من‌دراینجامجال ندارم وارد این مبحث شوم همین قدر بطور اشاره میگویم که اگر سکنهٔ اروپا درآن هنگام زیادتر ازامروز نبود نمیتوانست آن سپاهیان عظیم صلیبی‌را بخاور زمین بفرستد علت کم شدن سکنهٔ اروپا الحاق دول کوچك بدول بزرگ واجتماع چندین حکومت بصورت یك‌حکومت‌میباشدچه این موضوع درکم شدن جمعیت تأثیر بسیار دارد مثلا در همین فرانسه سابقاً هر دهکده مرکز یك‌حکومت وپایتخت محسوب میگردید در صورتیکه امروز درتمام فرانسه جز یك پایتخت که مرکز حکومت باشد وجود ندارد و همین‌پایتخت‌است که بیك تعبیر روح حکومت را تشکیل میدهد .

فصل بیست وپنجم
دنباله موضوع فصل قبل

گرچه ازدوقرن باینطرف در نتیجه توسعهٔ بحرپیمائی افراد سکنهٔ اروپا زیاد شده‌است ولی‌درعین‌حال ازشمارهٔ افرادآن‌کاسته میشود مثلا کشورهلاند هرسال ملاحان بسیاری‌بمشرق‌زمین و هندوستان میفرستد که فقط دوثلث آنها بازگشت مینمایند وبقیه‌دردریا تلف‌میشوند ویا مشرق زمین را

برای محل اقامت انتخاب مینمایند وسایرمللی هم که‌دریانوردی‌دارندبهمین ترتیب هرسال عده‌ای‌ازافراد خودرا ازدست میدهند .

دریانوردی اروپا را نباید با بحر پیمائی یك‌دولت بخصوص اشتباه کرداگر یك‌دولت بخصوصی بحرپیمائی نماید البته شمارهٔ افراد آن زیاد میشود چون ملل مجاور مرتباً برای‌شرکت دربحرپیمائی بآن کشور میآیند و از هرطرف‌ملاحانی وارد شده و در آن کشور اقامت کرده و کمك به‌تکثیر جمعیت می‌نمایند ولی با این‌ترتیب که اروپا بواسطهٔ دریاها و صحراهای بزرگ ازقاره‌های دیگر مجزی است و بعلاوه اختلاف مذهبی هم با سکنهٔ آن قاره‌ها دارد سکنهٔ اروپا زیاد نمی‌شود .

فصل بیست وششم
نتیجه

از آنچه‌بیان کردیم این نتیجه بدست می‌آید که در اروپای امروز باید قوانینی وضع شود که کمك بتکثیر نفوس نماید .

یونان قدیم سکنه بسیارداشت وافرادواوان چرخهای‌امور کشوررابگردش درمیآوردند برخلاف ما که محتاج بتکثیر نفوس‌هستیم وبایستی برای حصول این منظور وسائل مقتضی‌را پیدا کنیم.

فصل بیست وهفتم
قانونی که درفرانسه‌برای‌ازدیادنفوس وضع‌شد

لوئی .... چهاردهم برای ازدیادنفوس مقرر داشت بکسانیکه دارای ده فرزند هستند مقرری مخصوص بدهند و بکسانیکه دوازده فرزند دارند مقرری زیادتری اعطا نمایند ولی در این قانون اسمی از سایر افراد که فرزندان کمتری دارند برده نشده و باین جهت نتیجه منظور رانبخشید برای ازدیاد نفوس باید قوانینی نظیر قوانین

روم وضع کرد که همگان را مشمول مقررات پاداش یافتن فرزند نماید و تمام متخلفین از ازدواج را مجازات کند .

فصل بیست و هشتم

چگونه میتوان قلت نفوس را جبران کرد

وقتیکه یك کشور در نتیجهٔ حوادث غیرعادی ازقبیل جنگ و یا قحطی و ناخوشی وغیره گرفتار تقلیل نفوس میشود قابل جبران است زیرا آنهائیکه باقی میمانند میتوانند با ابراز حسن نیت ومجاهدت برای ازدیاد نفوس وترقی وسعادت کشور وملت کوشش نمایند.

ولی وقتی تقلیل نفوس علل عمیق‌تری ازقبیل فساد ملت ویامناسب نبودن طرز حکومت داشته باشد در آن‌صورت علاج آن خیلی دشوار و حتی گاهی غیر ممکن میشود در اینگونه حکومتها افراد با یك بیماری غیر محسوس که ناشی ازفساد و سختگیری حکومت و فقر و فاقه است مواجه شده ومیمیرند بدون اینکه خودازعلت واقعی مرگ خویش اطلاع داشته باشند.

در کشورهائی که ملت گرفتار سرپنجهٔ استبداد است و یا روحانیان از نفوس خود سوءاستفاده مینمایند تعداد نفوس بتدریج رو بتقلیل میگذارد .

درچنین کشورها نباید انتظارداشت با متولد شدن فرزندان زیادتقلیل نفوس جبران شود زیرا مردم بواسطه نداشتن بضاعت وصنعت وتجارت رغبتی بازدواج و ازدیاد نسل ندارند وحتی قوه کار کردن هم ازآنها سلب شده وزمین‌هائیکه بایدمعاش عدهٔ کثیری را تأمین نماید بواسطه همین ضعف قوه کار حتی برای تأمین معاش یك خانواده هم کفایت نمیکند ازآن بالاتر بواسطه استبداد حکومت و ضعف نیروی کار افرادملت حتی زمین بایر هم دردسترس افراد نیست زیرابراثرفقر عمومی طبقه‌اشراف بتدریج وبطرز نامحسوس مالك تمام املاك واراضی شده‌اند .

گرچه این اراضی بایراست و در آن کشت وزرع نمیشود ولی بواسطهٔ جنگلها ومراتعی که در آنها یافت میشودبازدیاد ثروت اشراف کمك مینماید .

برای آباد کردن چنین کشورهای بایر وخراب باید متوسل بوسائلی گردید که رومیهای قدیم درنظر گرفته بودندیعنی اراضی زراعتی رابین خانواده‌های بی‌بضاعت قسمت نمایند تا درصددآباد کردن آن اراضی برآیند .

تقسیم این اراضی هم بایستی تدریجاً صورت بگیردیعنی بهر نسبت که دهقانانی برای دریافت اراضی پیدا میشوند زمین‌هارا به آنها واگذار نمایند چه آنکه نباید ازخاطر دور نمود که در اینکشورها شماره افراد براثر فقر وفاقه وعلل دیگر کم شده و ممکن استدربدو امر برای دریافت تمام اراضی کشاورزان کافی وجودنداشته باشند .

فصل بیست و نهم

دارالعجزه

نباید بصرف اینکه فلان شخص مالك چیزی نیست اورافقیر دانست و درزمرهٔ اشخاص بی‌بضاعت محسوب کرد زیرا شخصیکه چیزی ندارد و در عوض کار میکندعیناً نظیرشخصی است که بدون کار کردن درآمد دارد .

شخصی که چیزی ندارد و درعوض دارای صنعتی است که از ممرآن معاش خودرا میگذراند عیناً مثل کسی است که دارای ده جریب زمین است و برای معاش خود باید در آن کشت وزرع نماید .

کارگری که هنگام مرگ صنعت خود را برای فرزندان خودبمیراث گذاشته مال قابل توجهی را برای آنان نهاده که بشمارهٔ تعداد فرزندان این مال چندبرابر میشود ولی آن کسیکه هنگام مرگ ده جریب زمین برای فرزندان خود باقی میگذارد نه‌تنها به نسبت شماره فرزندان این مال چند برابر نمیشود بلکه بهمان نسبت تقلیل می‌یابد ومثلا اگرپنج پسرداشته باشدبهریك دوجریب میرسدوبنابراین هریك از فرزندان جزیك پنجم ازدارائی پدر میراثی نمیبرند .

درکشورهائیکه مردم از طریق تجارت وصنعت امرار معاش مینمایند دولت غالباً ناچار میشود معاش سالخوردگان و عجزه و بیماران و یتیمان را عهده‌دار گردد .

www.ketabha.org

دریك کشور متمدن دولت مخارج نگهداری‌این‌اشخاص‌را از خود صنعت و تجارت‌بدست می‌آورد .

گرچه ممکن است دراین کشورها مردم‌بعجزه و بیماران و سالخوردگان صدقه بدهند و باآنها مساعدت نمایند لیکن این صدقات خصوصی سلب تکلیف از دولت نمیکند زیرا دولت میبایست وسیلهٔ معاش و لباس افراد ناتوان را بطرزیکه مخالف بهداشت نباشد فراهم نماید وبرای آنها مؤسسات مخصوصی ایجاد کندکه درآنجا تحت‌پرستاری قراربگیرد .

اورنگ زیب پادشاه معروف هندوستان میگفت من کشور خود را بقدری ثروتمند خواهم کرد که احتیاجی‌بساختن دارالعجزه وبیمارستان‌نداشته باشیم ولی بهتر این‌بود میگفت من کشور خود را ثروتمند مینمایم و در عین حال دارالعجزه و بیمارستان هم میسازم زیرا هر قدر کشوری ثروتمند باشند بواسطهٔ تعدد وتنوع صنایع‌وحرف گاه اتفاق‌میافتد که صاحبان کارمحتاج‌میشوند ویاکارگران‌احتیاجات فوری وآنی پیدا مینمایند که باید رفع کرد در اینگونه مواقع دولت بایدمداخله نماید یعنی‌برای رفع بیچارگی مردم آنها را بنگاههای خیریه بفرستد و فرضاً برای رفع بیچارگی اینکاررا نکند ازلحاظ جلب رضایت خلق واینکه مردم‌شورش ننمایندآنهارا ببنگاههای خیریه راهنمائی نماید و در صورت عدم وجود بنگاههای خیریه مقررات ونظاماتی وضع کندکه بداد مردم برسد ولی دربین ملتهائی که‌فقیر هستند چون فقرافرادتابع‌فقراجتماعی است (نه‌فقر اختصاصی) تمام بیمارستان‌ها و دارالعجزه‌های دنیا نمیتوانند رفع بدبختی ملت‌رابنمایند وحتی‌قضیه برعکس‌میشود باین معنی که وجود بنگاههای خیریه و دارالعجزه زیاد روح تنبلی را در افراد پرورش‌داده وبازدیاد فقر وبدبختی عمومی کمك مینماید.

هانری‌هشتم وقتی‌خواست درانگلستان‌باصلاحات اجتماعی‌دست بزند وفقر عمومی را ازبین بردارد دو اقدام کرد .

نخست اینکه صومعه‌ها را خراب نمود زیرا این صومعه‌ها بیك تعبیر

تنبل‌خانه کشیشان و نجبا واشراف‌شده بود وعمرخودرابا بیکاری وبطالت‌درصوامع بسر میبردند.

اقدام دیگرش این‌بود که تمام دارالعجزه‌ها را منحل‌نمود و مردمان تنبلی که دراین‌بنگاه‌ها زندگی میکردند واداربه‌کار کرد همین‌دواقدام نتیجه خودرا در اصلاحات اجتماعی انگلستان بخشید وموجب‌رواج صنعت وتجارت شد .

دررم قدیم دارالعجزه وجود داشت‌ولی برای بینوایان بود ولی آنهائی که میتوانستندکار بکنند وصنعت و تجارت داشته‌باشند یازراعت بنمایند در این اماکن پذیرفته نمیشدند البته یك کشور ثروتمند هم محتاج دارالعجزه وبنگاههای خیریه هست‌زیرا ممکن است اتفاقی‌رخ‌دهد که باعث بدبختی اشخاص گردد ولی‌ازطرف دیگرچون اینگونه وقایع موقتی میباشد و دائمی نیست وسیله علاج آنهم بایستی موقتی باشد تابراثروفور ودوام دارالعجزه‌ها وبنگاههای خیریه روح‌تنبلی‌درمردم ایجاد نشود .

کتاب بیست و چهارم

قوانین و ارتباط آنها با مذاهب هر یك از کشور های جهان ارتباط قوانین با تعلیمات مذاهب

فصل اول

مذهب از نظر عمومی

همانطوری که در بین تاریکیها بعضی از آنها ظلمانی‌تر از دیگری است و شخص میتواند این تفاوت ظلمت را استنباط نماید همانطور هم بعضی از مغاکها عمیقتر از مغاکهای دیگر است و انسان میتواند تفاوت عمق را تشخیص بدهد.

درمیان مذاهب باطله نیز مذهبهائی یافت میشود که بدون اینکه باعث سعادت جاویدان شخص گردد و در آن دنیا انسان را سعادتمند نماید به بهبودی زندگی این دنیا کمك میکند.

بنابراین اگر در خصوص مذاهب در اینجا صحبت میکنم فقط از لحاظ منافعی است که در زندگی دنیوی خلق داشته است اعم از اینکه آن مذاهب آسمانی و یا زمینی باشند یعنی از طرف خدا فرستاده شده یا نشده باشد ضمناً بگویم چون من یك عالم مذهبی نیستم و فقط یك نویسنده سیاسی میباشم ممکن است مطالبی در این مبحث نوشته شود که فقط از لحاظ زندگی عادی بشر حقیقت داشته باشد و اگر بخواهیم آن را از لحاظ مذهب و معتقدات مذهبی و اصول دیانت تحت بررسی قرار دهیم حقیقت نداشته باشد پس آنهائی که این کتاب را میخوانند نباید تصور کنند نویسنده به معتقدات مذهبی بی‌اعتنا بوده و خواسته است مسائل سیاسی را بحقایق مذهبی رجحان بدهد.

منظور من فقط تطبیق مسائل سیاسی با اصول مذهبی است نه اینکه خواسته باشم موضوعات سیاسی را بالاتر از معتقدات مذهبی قرار بدهم.

زیرا چیزی بالاتر از معتقدات مذهب مسیح نیست لیکن این مذهب که برای نزدیك کردن مردم به یکدیگر و تولید محبت در دلها از آسمان نازل شده مایل است مردم بعد از معتقدات مذهبی بهترین اصول و قوانین سیاسی داشته باشند که در سایه آن بتوانند براحتی زندگی کنند.

آری پس از معتقدات مذهبی هیچ چیزی برای یك ملت بهتر از قوانین اجتماعی و سیاسی خوب نیست.

فصل دوم

خلاف‌گوئی بایل

آقای **بایل** میگوید انسان اگر بکلی منکر وجود خدا باشد و هیچ خدائی نپرستد بهتر از آنست که بت‌پرستی را شعار خود نماید در واقع آقای بایل میگوید اگر انسان هیچ مذهبی نداشته باشد بهتر از آنست که یك مذهب بد را قبول کند.

آقای بایل برای موجه ساختن این بیان چنین اظهار عقیده میکند که من اگر هیچ وجود نداشته باشم بهتر از اینست که وجود داشته و مردم مرا یك آدم بد و شرور و مردم آزار بدانند.

ولی آقای بایل باین نکته توجه نکرده که اگر بگویند فلان آدم وجود ندارد در زندگی نوع بشر تأثیری نمینماید و تغییری حاصل نمیشود و نیز وجود او تغییری در زندگی جامعه بزرگ بشری نمیدهد ولی هر گاه بگویند که خدا هست این اعتقاد تأثیر بزرگی در زندگی نوع بشر خواهد داشت.

وقتی گفتیم خدا نیست بلافاصله فکر آزادی و خودسری نوع بشر بخاطرها خطور مینماید و این خودسری در نوع انسان بدرجه طغیان و شورش نسبت بهمه چیز میرسد ولی وقتی گفتیم خدا هست آنوقت فکر آزادی نامحدود و خودسری در نوع

www.ketabha.org

بشر پیدا نمیشود اگر شما بگوئید اعتقادبخدا و یا داشتن مذهب وسیله جلوگیری ازخودسری‌نیست بدلیل اینکه همواره وهمه‌جا ازخودسری افراد بشر جلوگیری نمینماید باین میماند که‌بگوئید وضع‌قوانین کشوری وسیله جلوگیری‌ازخودسری اشخاص نیست زیرا گاه میشود که با وجود این قوانین باز اشخاص خودسری مینمایند .

آقای بایل تمام معایبی که از مذاهب باطله ناشی شده است در کتاب خود جمع‌آوری کرده درصورتیکه از محاسن آن‌ها هیچ ذکری نکرده است ، من هم اگر بخواهم تمام معایب‌ناشیه ازرژیم‌های مختلف استبدادی و جمهوری و سلطنتی و دموکراسی وغیره‌را ذکر نمایم وازمحاسن آن‌ها هیچ‌اسمی‌نبرم چنین‌بنظرمیآید که هیچیك از این‌رژیمها بدرد اداره زندگی مردم نمیخورد .

فرضاً بگوئیم مذهب بدردمردم نمیخورد ولی‌نمیتوان منکر شد که معتقدات مذهبی‌برای سلاطین و زمامداران خوب است‌یعنی‌بنفع جامعه تمام‌میشود زیرااین معتقدات بمنزله ترمز اعمال آنهاست که هیچ بیمی از مجازات خلق و بازخواست دنیوی ندارند و از مسئولیت مبرا و مصون از تعقیب میباشند حتی اگر سلاطین و زمامداران مذهب را بدون اعتقاد باطنی وفقط ازراه ترس قبول نموده‌باشند بازهم به‌نفع جامعه تمام میشود زیرا اگر پادشاهی از روی حقیقت معتقدات مذهبی را بپذیرد بمنزله شیری است که بطیب خاطر با انسان الفت پیدا میکند و اگر از روی‌ترس مذهب را بپذیرد و قلباً ازآن تنفر داشته باشد همچون شیری است که در قفس‌محبوس گردیده و الزاماً ناچارباطاعت‌میباشدلیکن پادشاهی که‌هیچ‌مذهب ندارد آن شیر درنده‌ایست که‌آزادانه درشهر و صحرا گردش مینماید وهر کس‌را مایل‌است میدرد واز گوشت او تغذیه مینماید .

نتیجه این میشود که اگر شخص یا ملتی‌مذهب داشته ودرعین حال گاه‌گاه از اصول‌مذهب تمرد نموده و یا سوء استفاده کرد بهتر از آنست که مطلقاً مذهب نداشته باشد .

نویسندگان ومنجمله‌آقای‌بایل برای اینکه از وخامت ونتایج‌سوءلامذهبی

مطلق بکاهند بت پرستی را بباد انتقادگرفته و عیوب آنرا میشمارند و میگویند بت‌پرستان حتی برای‌عیوب بزرگ و مثلا بیماریهای سخت‌هم‌بت تراشیده آنها را پرستش میکردند .

غافل از اینکه اگر بت‌پرستان برای عیوب بزرگ و بیماریهای سخت بت میتراشیدند نه‌اینست که این‌عیوب را می‌پسندیدند و یا خواهان آن بودند بلکه برعکس بواسطهٔ نفرتی که ازآن عیوب داشتند برایشان بت میتراشیدند که از شر آنها درامان‌باشند .

مثلا وقتی اهالی جنگجوی‌اسپارت معبدی برای وحشت برپانمودندمعنایش این نبود که ترس‌را دوست میداشتند و میخواستند همواره ترس به‌سراغ‌آنها بیاید بلکه برعکس از ترس متنفر بودند و آرزو میکردند که هرگز وحشت در قلوب سربازان‌آنها پیدا نشود .

فصل سوم

مناسبت حکومت معتدل با مذهب

مسیح وحکومت استبدادی بادیانت اسلام[1]

.... چون دردیانت مسیح رعایت ملاطفت وملایمت تأکید گردیده‌است ازظلم و تعدی دور میباشد سلاطین و زمامدارانی که دارای‌مذهب‌مسیح‌هستند نمیبایست گردظلم وتعدی‌بگردند وباخشم‌زمامداری کنند.

در مذهب مسیح‌چون تعدد زوجات ممنوع گردیده سلاطین وزمامدارانی که دارای این مذهب‌هستند ناچارباملت خویش زندگانی میکنند یعنی از آنها دوری نمینمایند و بهمین جهت بیشتر به احتیاجات جامعه آشنا و از احساسات انسانیت برخوردار هستند و بالنتیجه تمایل آنها برای مشمول شدن بقوانین زیادتر است.

زمامداران و سلاطین اسلامی با خونسردی مردم را به قتل میرسانند و از ملت خود دورهستند اما در مذهب مسیح سلاطین با خود سری سبب مرگ مردم

۱ـ به‌زیرنویس صفحه ۶۷۱ و ۶۷۲ توجه شود.

www.ketabha.org

نمیشوند وچون بواسطه آمیزش با جامعه حجب و حیای آنها زیادتر، خونخواری آنان کمتر میباشد .

بالاخره با اینکه مذهب مسیح ظاهر جز تأمین سعادت جاویدان یعنی سعادت دنیای بعد ازمرگ منظور دیگر ندارد وسائل زندگی این دنیا را نیزفراهم کرده است .

براثر برقراری مذهب مسیح در کشور حبشه با وجود شدت آب و هوا و عظمت کشور اصول استبداد وظلم و جور رواج ندارد چون ولیعهد حبشه مسیحی است ازلحاظ اطاعت و رأفت و ملایمت سرمشق اتباع خود گردیده وحال آنکه در همان نزدیکی یعنی درسرزمین **سنار** وقتی پادشاه مرد اطفال او را زندانی نمودند ، آن وقت شورای سلطنتی اطفال معصوم پادشاه را بنفع شخصی که مدعی سلطنت بود بقتل رسانید .

اگر قتل عامهای یونانیها و رومیها را بخاطر بیاوریم و بیندیشیم که آنها چگونه شهرها و آبادیها را ویران مینمودند و قتل عام چنگیز و تیمور رابیاد آوریم که بدون رعایت قواعد و اصول انسانیت هزاران نفر را بخاك هلاك میانداختند آن وقت ملتفت میشویم چگونه دیانت مسیح سبب شده است فاتحین در جنگها رعایت اعتدال را نموده وتا اندازه ای حقوق افرادرا مراعات کنند .

در نتیجه دیانت مسیح است که در کشورهای مغلوبه اروپا جان ومال و آزادی عقاید مردم درامان است و کسی بآنها تعدی نمینماید .

فصل چهارم

نتایج اخلاق دیانت مسیح و اسلام

وقتی به نتایج اخلاقی مذهب مسیح و اسلام برمیخوریم بدون تردید این فکر بخاطر میرسد که باید مذهب مسیح را قبول کرد زیرا مذهب مسیح اخلاق را تعدیل و برعکس مذهب اسلام باعث تشدید اخلاق میشود .

یکی از بدبختیهای بشر اینست که هرفاتحی دیانت خودرا برجامعه مغلوب تحمیل مینماید .

دیانت اسلام که بزور شمشیر بر مردم تحمیل شده چون اساس آن متکی برجبر و زور بوده باعث سختی و شدت شده است واخلاق وروحیات مردم را شدید میکند[1] .

---

[1] ـ من نمیخواهم ازافکار این دانشمند انتقاد کرده باشم ولی لازم میدانم سوء تفاهمی که برای او ایجاد شده توضیح دهم وحقایقی که ازنظرش پنهان مانده است آشکار سازم تا برای سایرین همان سوء تفاهم ایجاد نشود .

در اعصار گذشته وقتی دیانتی درناحیه وکشوری بوجود میآمد طبعاً بارژیم وحکومت آن منطقه رفته رفته مألوف میگردید یعنی یکی ازدیگری برای پیشرفت مقاصد خود تبعیت مینمودند بدین ترتیب :

حکومت مروج مذهب میشد وبدان احترام میگذارد که بوسیلهٔ آن انضباط و اطاعت مردم را نسبت بخود جلب کند مذهب ازحکومت پشتیبانی میکرد وگاهی زمام حکومت را خود بدست میگرفت که بواسطه تسلط واقتدار آن درمردم نفوذ نموده آنان را وادار به پیروی از افکار وعقاید خود بنماید .

مؤلف هم در موارد متعددی این موضوع را تأکید و ثابت نموده است بنابراین مردمی که باآن مذهب الفت پیدا میکردند اسلوب سایرمذاهب راازنزدیك بخوبی نمیشناختند وفقط طبقات ممتازه ودانشمند روی یك سلسله اطلاعات عمومی وظواهرامر واعمال و رفتار زمامداران دارای آن مذهب یابعضی ازکجروان و منافقین اظهارنظر و انتقاد میکردند وگاهی هم رفتار ناشایسته یك فاتح و یایك پادشاه دارای آن مذهب حقایق آن مذهب را از نظر سایرین مستور ویا معکوس جلوه میداد و بانتقاد آنان صورت صحت داده مردم را اغوا مینمود، تصور میکنم مؤلف مذهب اسلام راروی اعمال بعضی ازخلفاء عباسی یااموی یابعضی سلاطین مغول مسلمان قضاوت کرده است ولی بایددانست حقیقت اسلام غیرازاین است که اوازرفتار بعضی ازفرمانروایان استخراج کرده است . اسلام دربدوامر یك مساوات و یك دموکراسی حقیقی رادر مدنظر داشته و ترویج میکرده است واگر بجزئیات دستورات وتعالیم مذهبی واخلاقی اسلام دقیقاً توجه شود ثابت میگردد اصول تعدیل اخلاق و تهذیب وتزکیه نفس ورأفت وملایمت ومذمت ازظلم وستمگری در خلال تمام آنها آشکار است محمد(ص) پیغمبر اسلام صریحاً فرموده (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) برای تکمیل فضایل اخلاقی آمده ام. درهمه جا صحبت اوازبرابری وبرادری ومساوات وآزادی وعدالت و انصاف میباشد وبهمه کس درس نیکوکاری وتقوی میدهد عادات مذموم و امتیازات بیجا که براقوام عرب حکومت میکرد وناشی ازجهل بود ومنع ومذمت میفرمود او میفرمود اگر مسلمانی ازحال همسایه و برادر دینی خودبی خبر باشد ودرشدائد آن کمك و مساعدت ننماید گناه کرده است حقیقت جمهوری ودموکراسی وآزادی اجتماعی ازتعلیمات قرآن آشکار است .

دستور نمازجماعت ومخصوصاً واجب دانستن نمازجمعه یکی ازاصول وحدت اجتماع ومنظور

بقیه درصفحهٔ بعد

در اینجا تاریخ زندگی **ساباکون** پادشاه رعیت‌پرور مصر شنیدنی است ... این پادشاه شبی در خواب دید که خدای **تبس** باو حکم مینماید که تمام رعایای خود را بقتل رساند شاه وقتی از خواب بیدار شد حیرت کرد و گفت معلوم میشود

بقیه از صفحهٔ قبل
از آن یگانگی و نزدیکی مسلمانان است ووسیله‌ایست که باپیروی ازیك روح وحدت اجتماعی مردم زندگی کنند وازاین‌اصول روح اعتدال و برابری کاملا استنباط میشود .
دستور حج ودرهرسال یکدفعه اجتماع مسلمین در کعبه علاوه برسایر مزایا و محسنات اجتماعی همانا منظور اطلاع مسلمانان ازحال یکدیگر و درواقع یك کنگره اسلامی بوده است که روش جمهوریت است، قرآن ومحمد(ص) پسندیده‌ترین صفات بشریت رابمردم یادداد و مروت و جوانمردی، دستگیری ازضعفا مرام اسلام بود دراخبار معتبرهست که محمد(ص) وعلی(ع) شبها بطور ناشناس بخانه‌های ضعفاوایتام وبیچارگان میرفتند وکمال انسانیت که دستگیری از ضعفاست آنان بجا میآوردند در اینصورت یقین‌دارم مؤلف ازجزئیات وحقایق مذهب اسلام وروش مسلمین اولیه و پیغمبر اسلام(ص) اطلاع کافی حاصل نکرده بوده بعلاوه چون شخصاً مسیحی بوده ودر کشورو جامعه مسیحی زندگی میکرده قطعاً عادت وتعصب و الفت بامذهب مسیح مانع آن بوده است که اسلوب اسلام رادرست بررسی کند والاچنین اظهارعقیده نمینمود .
واما اینکه گفته است بدبختی بشر این است که یك فاتح دیانت خودرا برجامعهٔ مغلوب تحمیل می‌نماید وازاین مطلب اشاره باسلام نموده است .
دراین‌مورد هم باید توضیح بدهم، شروع به‌ترویج دیانت اسلام و بعثت پیغمبر اسلام(ص) و دعوت مردم آن عصر به خدای واحد پرستیدن وتهذیب اخلاق و منع مردم ازشرك و بت‌پرستی وخرافات و اوهام باطله وافکار وعقاید کهنه و رمالان وجادوگران ودخترکشی وسایر عادات مذموم قبایل عرب دربدوامر بوسیله موعظه وپند ونصیحت وتبلیغ صورت می‌گرفت وکاملا جنبه ملایمت و رأفت داشته ومبنی برفتوحات و آزارمردم نبوده است وحتی وقتی مردم مکه بنا به عادات دیرینه خود با محمد (ص) مخالفت می‌کردند ودرصدد آزار واذیت او برمیآمدند شدائدرا تحمل می‌فرمود تا اینکه ناگزیر ازمکه وطن مألوف خود بمدینه مهاجرت فرمود و درآنجا به تعقیب هدف ومنظور خودکه همان اصول مقدس اسلام بود وبرای سعادت نوع بشر وضع مینمود ونتیجه‌اش عاید جامعه انسانیت گردید پرداخت باز بوسیله وعظ ونصیحت وتحریك احساسات بود ولی کفار ومخالفین دست از رویه خودبرنداشتند وباآواز راه کینه وعناددشمنی می‌کردند این بود که درمقابل آنان دفاع کرد وبجنگ پرداخت .
بعدها که خلفاء اموی خلافت راتبدیل بسلطنت کردند و روش اسلام راتغییر ماهیت دادند مسلمانان درایران و مصر وبالکان وسواحل مدیترانه والجزایر واسپانیا فتوحاتی کردند این جنگها صرفاً برای‌ترویج مذهب نبود بلکه علل دیگری ازقبیل علل اقتصادی وحیاتی وکشورگشائی داشته است و بالنتیجه درآنجاها مذهب اسلام که مذهب فاتحین بوده رواج یافته واین امری بوده تبعی چنانکه دیده شده ووقایع ادوار مختلفه تاریخ جهان شاهد است هر فاتح و کشورگشائی طبعاً مورد تکریم و تعظیم اکثریت مردم مخصوصاً ملل مغلوب قرار می‌گیرد و در اثر ترس و غلبه و قدرت خواه و ناخواه مردم روش ومرام فاتح را می‌آموزند واگر دوام پیداکند رفته رفته عمومیت پیدا میکند وگاهی هم با انحطاط دورهٔ فاتح ازبین میرود کما اینکه اسلام ازاسپانیا رخت بربسته ولی درالجزیره ومصر و تونس وبعضی ازکشورهای بالکان باقی مانده‌است . مترجم

خدایان دیگر مایل بسلطنت من نیستند وگرنه چنین حکمی راکه برخلاف ارادهٔ معمولی خودشان میباشدصادر نمی‌نمودندبهمین‌جهت ساباکون‌سلطنت را ترك کرده و به‌حبشه‌رفته درآنجا معتکف شد .

فصل پنجم
مناسبت مذهب کاتولیکی با رژیم سلطنتی
و مذهب پروتستان با رژیم جمهوری

وقتی دیانتی در کشوری بوجود میآید طبعاً با رژیم و طرزحکومت آن کشور مألوف و تطبیق میشود زیرا مردمی که با آن رژیم الفت پیدا کرده‌اند اسلوب‌حکومت‌دیگری‌را نمیشناسندآنها تصور نمیکنند که ممکن‌است رژیم دیگری را هم اختیار کرد.

دوقرن‌قبل ازاین‌هم که یك‌واقعه ناگوار در دیانت مسیح حادث شد و آنرا به دومذهب کاتولیك و پروتستان قسمت کرد سکنه نواحی شمالی اروپا مذهب پروتستان‌را پذیرفتند وسکنه نواحی جنوب که کاتولیکی بودند بهمان مذهب باقی ماندند علتش این بود که سکنه نواحی شمال اروپا دارای روح استقلال هستند و سکنهٔ نواحی جنوبی آن روح را ندارند ، بهمین جهت مذهبی که ظاهراً دارای رئیس نیست با روحیهٔ آنها موافق‌تر است تامذهبی مثل کاتولیك که رئیس روحانی مشخصی دارد .

حتی‌در کشورهائی که مذهب‌پروتستان بوجود آمد براثر ایجاد این مذهب شورشهائی برپا شدآن شورش‌ها مطابق‌رژیم حکومت آنجا ایجاد گردید.

لوتر که یکی از پیشوایان پروتستان است در کشورهائی نهضت خود را آغاز کرد که تحت نظر شاهزادگان اداره میشد و آنان حاضر بقبول مذهبی که ریاست ظاهری ندارد نبودند بهمین جهت لوتر ناچار گردید مذهب خود را متکی بکلمات مسیح نماید و باینطریق‌قدرت یك رئیس مشخص و معنوی روی نهضت‌لوتر سایه افکند .

اما **کالون** یکی دیگر از پیشوایان پروتستان در کشورهائی نهضت خود را آغاز کرد که جمهوری بودند و بهمین جهت ممکن بود بدون یك پیشوای مشخصی نهضت را بوجود آورند، لذا کالون مذهب خود را متکی به گفته‌های حواریون کرد .

فصل ششم

خلاف‌گوئی دیگر بایل

آقای **بایل** پس‌از اینکه بتمام ادیان ناسزا میگوید دیانت مسیح رانیز موردسرزنش قرار میدهد ومیگوید مسیحیان حقیقی‌و آنهائیکه واقعاً دارای این دیانت هستند قادر بتشکیل دولتی که بتواند دوام نماید نمی‌باشند .

این چه عقیده‌ایست ؟ ! ! برای چه مسیحیان نمیتوانند دولتی تشکیل داده و آنرا اداره کنند؟! در صورتیکه آنها کسانی هستند که وظایف خود را خوب میشناسند وبا کمال جدیت این وظائف را انجام میدهند وبه‌حقوق دفاع طبیعی از کشور آشنا و بهر نسبتی که بیشتر بمذهب ایمان داشته باشند بهمان نسبت علاقه آنها بمیهن زیادتر است .

اصول دیانت مسیح اگر بخوبی در دل جای بگیرد خیلی نیرومندتر از احترامات تصنعی رژیم سلطنتی و نوع‌پرستی رژیم‌جمهوری وترس ووحشت‌رژیمهای استبدادی است .

خیلی غریب است که شخصی مثل آقای **بایل** بروح دیانت خود یعنی دیانت مسیح پی‌نبرده ونتوانسته‌است احکامی‌را که جهت برقراری مذهب مسیح صادرشده است از خود مذهب، تفکیك کند وبین نصایح واندرزهای انجیل و قوانین آن فرق بگذارد شخصی که انجیل راآورده خوب ادراك مینمود که باید بین قوانین ونصایح واندرزها تفاوت وجود داشته‌باشد زیرا اگر نصایح‌رابصورت قوانین درانجیل ذکر میکرد آنوقت ازقوت قوانین کاسته میشد .

فصل هفتم

قوانین دینی و کمال بشریت

قوانین بشری چون برای افرادمردم وضع شده است باید دارای مقررات باشد واحتیاجی به‌پند واندرز ندارد اما قوانین دینی چون برای روح و قلوب مردم وضع شده بایستی بیشترپند و اندرز داشته و کمتر حاوی مقررات باشد .

مثلا وقتی در دیانت قواعد و مقرراتی وضع میشود که شخص نه تنها خوب بلکه بهترین افراد باشد وهمچنین رفتاری‌تأکید میگردد که شخص را باعلا درجه کمال برساند درآنصورت بایستی‌این قواعد ومقررات بصورت پند واندرزذکرشود بدلیل اینکه وصول باعلا درجهٔ کمال چیزی نیست که درخور استعداد همه افراد بشرباشد درصورتیکه شارع بخواهد بجای پند واندرز قوانینی وضع نمایداز قوت قوانین‌کاسته خواهد شدو تازه برای‌اجرای هریك از قوانینی که بمنظور رساندن بشر به‌اعلای کمال وضع شده باید قوانین بیشمار دیگری را وضع نمود تا منظور شارع حاصل گردد .

در دیانت مسیح اندرز داده‌اند که‌آدمی‌برای وصول به‌اعلادرجه کمال باید با تجرد زندگی‌نماید وهمسراختیار نکند اینموضوع فقط جنبه نصیحت واندرز را داشته لاغیرولی‌بعداً برای طبقه‌ئی‌ازاشخاص که رهبانان باشند این اندرز رابصورت قانون درآوردند وبلافاصله ناچار شدند که درپی‌آن‌قوانین بسیاری وضع نمایند تا طبقهٔ نامبرده این قانون‌را اجرا کنند.

وضع این قوانین باعث خستگی‌قانونگزاران شد و جامعه را هم خسته کرد درصورتیکه اگر آنرابصورت قانون درنمیآوردند وبهمان حال میگذاشتند اشخاص بخصوص پیدا میشدند که برای وصول بمراحل کمال تجرد را پیشه ساخته وبرای خود همسری انتخاب نکنند .

www.ketabha.org

فصل هشتم

لزوم موافقت قوانین اخلاقی با قوانین مذهبی

در کشورهائیکه مذهب آسمانی وجود ندارد لازم است قوانین مذهبی باقوانین اخلاقی تطبیق شود زیرا مذهب ولواینکه ناحق باشد بهترین ضامن امانت ودرستی انسان میباشد مذهب **پگو** در هندوستان بااینکه یك مذهب آسمانی نیست ولی این حسن رادارد که باقوانین اخلاقی تطبیق میشود واصول آن عبارت از اینست که مؤمنین هیچکس را بقتل نرسانند و سرقت نکنند وازناپاکی بپرهیزند وکاری نکنند که باعث عدم رضایت دیگران شوند.

همین اصول اخلاقی سبب شده که این ملت باوجود اینکه فقیر ودارای نخوت است رئوف وملایم شده و نسبت به تیره‌بختان ترحم میکند.

فصل نهم

اصول اخلاق ملت اسه[1]

اصول مذهب ملت اسه این بود که نسبت بتمام افراد بشر رعایت عدالت را بنمایندو بهیچکس بدی نکنند وازظلم بری باشند وبزیردستان خود با اعتدال رفتار نمایند ودرفرماندهی ملایمت را ازدست ندهند و همواره طرفدار حقیقت بوده خواهان سودهای نامشروع نباشند.

فصل دهم

فلسفه رواقیان

در ادوار گذشته مسلکهای فلسفی چندی درمیان افراد بشر پیدا شد که هریك ازآنهارامیتوان بمنزلهٔ یك مذهب دانست درمیان مسالك فلسفی مختلفی که در ادوار قدیم بوجود آمد هیچیك ازآنها برای سعادت نوع بشر بهتر و

۱ــ اسه یکی ازطوایف قوم یهود است. مترجم

شایسته‌تر ازمسلك فلسفی که **زنون**[1] آنرا وضع کرد نبود

من اگر یك مسیحی نبودم بجرئت میگفتم که از بین رفتن مسلك فلسفی زنون یکی از بدبختیهای نوع بشر بود در این مسلك بزرگ کراهت و نفرت از هیچ چیز وجود نداشت مگر نفرتها و کراهتهائی که بذاته جزو خصائل خوب و فطری بشراست . . . از قبیل کراهت ازعیش وعشرت زیاد و بی‌اعتنائی بدرد و رنج وغیره.

تنها دربین پیروان این مسلك بود که افراد بزرگ تربیت میشد و مردان شریف بوجود میآمد ودرسایه تعلیمات این‌مسلك عالی‌بود که امپراطوران بزرگ وخوب تربیت میشدند.

اگر لحظه‌ای ازحقایقی که بر نوع‌بشر کشف شده صرفنظر کنید خواهید دید درتمام‌اعصارزندگی‌بشرانسانی‌بزرگ‌تراز **آنتونن** امپراطورعدالت‌پرور رم وجود نداشته است حتی **ژولیین**.

آری ژولیین هم بپای او نمیرسیده است. «بشرط اینکه تصور نکنید من طرفدار تغییرمذهب مسیحی این امپراطور هستم» او یگانه زمامداری بود که بتمام

۱ــ **زنون** فیلسوف یونانی است که درحدود ۳۰۰ سال قبل ازمیلاد میزیسته‌زنون‌پسر تاجری بوده که‌اموالش در دریا غرق میشود ودرآتن به‌تدریس فلسفه مخصوص‌میپردازد وعدهٔ زیادی‌مرید وپیرواو بوده‌اند پیروان اورا ازاینجهت رواقیان گفته‌اند که‌حوزه درس‌واجتماعات آنهادریکی ازرواقهای شهرآتن منعقدمیشد وچون بزبان یونانی رواق را Stoa میگفتند در زبانهای اروپائی‌رواقیان را Stoictens وحالت اخلاقی آنها را Stoique گفته‌اند اصول زنون‌مبنی‌برفلسفه‌وحدت وجود وانسانراعالم‌کوچکی میدانست که درعالم‌بزرگ‌طبیعت محکوم عقل‌کل‌است‌واموزعالم‌راضروری‌میدانست ودرواقع دارای مذهب‌جبری بوده‌است زنون‌بالاخره برای رهائی‌ازرنج پیری در رواق‌پاسیل خودراکشته است ودر بین پیروان این‌مسلك مردان بزرگی درشرق وغرب بوجودآمده‌اند که درعالم دانش وخدا شناسی فرید دهربوده‌اند علمای بزرگ‌ایرانی که‌درلوای‌اسلام تربیت شده‌اند وعرفان وخداشناسی ومکتب قرآن‌راپیروی‌نموده به‌تفسیر وتعلیم پرداخته‌اند غالباً دارای مسلك وحدت وجود بوده‌اند ملاصدرالدین شیرازی که ازبزرگان عرفاست درشعری این مسلك را بسیار شیوا تفسیرنموده:

یك‌نقطه‌دان‌حکایت‌ماکان‌ومایکون آن‌نقطه‌که صعودنماید گهی‌نزول

بدیهی است منظورش‌ازنقطه ذات باریتعالی‌است‌که تمام موجودات را نشئه‌ئی ازوجود واجب‌الوجودمیداند مؤلفهم باکمال وضوح خود را ازپیروان‌فلسفه زنون معرفی‌نموده‌است.
مترجم

معنی لیاقت زمامداری نوع بشر را داشت. اما آنتونن اصول عالی خود را در زمامداری ازفلسفه رواقیان اقتباس کرده بود.

طرفداران مسلك زنون هیچ توجهی بثروت و عظمت دنیوی و درد و رنج شخصی وعیش وعشرت نداشتند ودرعین‌حال اوقات آنها مصروف این بود که برای سعادت افراد بشر کار کنند و حقوق جامعه را محترم بشمارند آنها عقیده داشتند که فقط برای جامعه بوجود آمده‌اند وسرنوشت و وظیفهٔ آنها اینست که برای جامعه کار کنند وازاینکارهیچ منظور نداشتند یعنی عقیده‌شان این بود که همان کار کردن پاداش زحمت آنهاست وبعبارت دیگر پاداش در خود زحمت ومجاهدت است و هر چه دیگران خوشبخت‌تر باشند خوشبختی آنها زیادتر خواهد شد.

فصل یازدهم
تفکر وتعمق دراسرار جهان

... انسان برای‌این بوجود آمده‌است که زندگی کند یعنی‌غذا تهیه نماید ولباس‌بپوشد وخود را حفظ کند ووظائف اجتماعی خود را انجام بدهد بنا براین دیانت او نباید طوری باشد که ویرا وادار بتفکر و تعمق دراسرار جهان نماید وبالنتیجه او را از زندگی‌باز دارد.

مسلمین چون ناچارند در شبانه‌روز پنج مرتبه نماز بخوانند و دراین پنج وعده همه چیز زندگی را فراموش کنند و جز در فکر معبود در هیچ فکری نباشند طبعاً باسرار جهان و دنیای دیگر فکور بار می‌آیند و نتیجه این می‌شود که نسبت به امور دنیوی زیاد علاقه‌مند نیستند حال اگر یك حکومت مستبده هم بر آنها حکومت کند و قوانین مربوط بمالکیت هم طوری نباشد که آنها را نسبت بملك ذیعلاقه نماید در آنصورت بکلی نسبت به‌امور دنیا و زندگی بی‌اعتنا خواهند شد.[1]

۱ـ بازهم ناچارم اشتباه مؤلف رابرای‌سایرین‌رفع‌کنم اگراین حرف بجای‌خودصحیح

بقیه درصفحهٔ بعد

در گذشته دیانت زردشت باعث رونق وسعادت ایران گردید واز آثار ناگوار استبدادی جلوگیری کرد ولی‌امروز مذهب اسلام باعث عقب افتادگی ایران شده است.[1]

فصل دوازدهم
روزه

... روزگرفتن وقتی برای فرد وجامعه مفید است که شارع فکرکار کردن

بقیه ازصفحه قبل

باشد فوائدی‌که نماز برای زندگی‌همین دنیادارد ازنظرمؤلف نگذشته علاوه برفوائد معنوی وبیادخدا بودن‌که خودوسیلهٔ تزکیه‌نفس وتقویت ملکات‌فاضله درنفس آدمی است.

اولارعایت اصول‌دائمی بهداشت است ازلحاظ نظافت‌و پاکیزگی وطهارت‌و همچنین از حیث‌تمرین دائمی‌ورزش که‌جسم‌آدمی راسالم ونیرومندوپاکیزه نگه‌میدارد.

ثانیاً ملحوظ‌داشتن سایرشرایط نمازازقبیل غصب نبودن لباس‌ومکان نماز گذارو غیره که‌اصول اخلاق‌وتعلیم صفات‌پسندیده وبالنتیجه احترازاز مفاسد اجتماعی است.

ثالثاً اجتماع مسلمین درنماز جماعت نتیجه‌اش آگاه شدن مسلمین ازحال یکدیگرو معاشرتهای اجتماعی است‌که درواقع میتوان‌اصول جمهوریت را برآن استوار دانست بعلاوه تمام‌کلمات وجملات نمازتکرار اعتراف‌واقرار به وحدانیت خدای یکتاست ونتیجه‌اش تقویت ایمان وفراموش‌کردن پرستش‌خدایان متعدد وبت‌پرستی است که‌هدف اصلی‌اسلام دربدو بعثت پیغمبر اسلام(ص) بوده است.

۱ـ بایددانست ایرانرا اسلام‌عقب نیانداخته واین‌موضوع یك اشتباهی است‌که ممکن استهرکس دچارآن شودبلکه رفتار زمامداران مسلمان‌که مذهب آنها فقطاسمی بوده است ایران‌را عقب‌انداخته‌بعلاوه رفتارطبقه روحانیان اسلام‌که اکثریت‌آنها بنام‌دیانت وحفظ‌اصول ظاهری باخدعه‌توده رااز‌حقایق اسلام‌آگاه نمیکردندو ازنفوذ خود سوء استفاده مینمودندو اقتدارو کامرانی خودرادرجهالت‌مردم میدیدند ایران‌راعقب انداخت اگراسلام‌واقعی‌ومساوات آن‌رایج میگردید روزگارایران غیرازاین بود.

اغلب‌پیشوایان و زمامداران تمام منهیات مذهبی‌اسلام رادرزیر پرده مرتکب ونتیجةً فسق‌وفجور رایج‌میگردید. روحانیان نیزدرخفا اغلب‌از منهیات‌را مرتکب‌میشدند. آنوقت انعکاس‌این رفتاردر دنیای‌خارج ازاسلام این‌قبیل افکاررا تولید ودرداخل بفسادملت وخرابی کشور منجرمیگردید همچنین اختلافات بین‌افکارو عقاید سران مذهبی موجب‌گردید که‌بعضی اشخاص‌خودپسند واحمق‌دعوی رهبری‌روحانی نموده‌وبدعتهای‌باطل‌از خودنشان دهندودستجات مختلف باآراء وعقایدباطل و بیمعنی‌دربین مسلمانان بوجود آیند یکی‌ازآن فرق‌باطل‌وبیمعنی دسته‌بابی وبهائی‌بودکه ازیکقرن‌قبل درایران بوجود‌آمد وباعث مفاسد بسیارگردیدو عده‌ای ازمردم‌را باا‌باطیل فریفته‌وازطریق سعادت وسلامت منحرف نمودند ودوئیت ونفاق‌که منشاء عقب‌افتادگی است رایج کردند.

بنظرمن اگراصول حقیقی‌اسلام دربین‌مردم ایران یاهر کشور دیگری‌رواج کامل‌داشته باشدآن ملت‌وکشور سعادتمندترین مردم جهان خواهندبود. مترجم

را درمغزمؤمنین جای‌بدهد یعنی بآنها بفهماند کـه روزه گرفتن نبایستی وسیله و بهانهٔ تنبلی وکارنکردن باشد و همچنین بآنها بفهماند کسانیکه روزه میگیرند باید بدانندکارنیکی میکنند نه اینکه تصور نمایندکار عجیب و خارق‌العاده مینمایند واز این حیث برخود ببالند و بعلاوه این فکررا در روح‌مؤمنین جای بدهد که‌غرض از روزه گرفتن‌امساك درطعام است[1] واین موضوع نباید وسیله شود مردم خسیس و لئیم بشوند.

فصل سیزدهم

گناهان غیرقابل جبران

سیسرون درقسمتی‌از کتب پیشوایان‌میگوید رومیهای‌قدیم معتقدبودند گناهانی وجود دارد که‌غیرقابل‌جبران‌باشند ونتوان بهیچ قسم کفارهٔ آنهارا تأدیه‌نمود.

زوزیم مورخ معروف یونانی که درقرن‌پنجم میلادی میزیسته بعنوان همین گناه‌غیرقابل جبران اهمیت تغییر مذهب کنستانتین و ژولین را بنظر خوانندگان میرساند و میگوید آنان گناه‌غیرقابل عفوی را مرتکب شدند هر دو نفر آنان از امپراطوران مسیحی‌روم بودند که دیانت‌مسیح‌راترك کردند.

آری در ادیان مشرك قدیم که گناهان معدود وفقط عبارت از چند گناه بود و باحساسات‌قلبی توجه نمیشد معاصی غیرقابل جبرانی‌وجود داشت ولی‌مذاهب آسمانی که باحساسات وعواطف‌آدمی توجه دارد صرفاً عمل انسانرا گناه ندانسته بلکه عواطف و احساسات سوء را گناه میداند.

مذهبی که بـا علائق بسیار نوع بشر را بعالم ماوراء طبیعت وصل مینماید مذهبی که عدالت آسمانی را مافوق عدالت بشری میداند و در عین حال عدالت

۱ــ غرض ازروزه‌تنها امساك‌درطعام‌نیست بلکه‌رعایت بهداشت و تصفیه وتزکیه‌نفس‌و اطعام به‌مساکین وبینوایان نیزهست. روزه دار دروغ نمیگویدخدعه نمیکندفعل‌حرام‌مرتکب نمی‌شود در زمان روزه‌داری همواره بیاد خداست و درعین حال روزه‌دار کار روزانه وعادی خود را هم انجام میدهد. مترجم

بشری را مهمل نگذاشته است، مذهبی که برای‌این‌بوجود‌آمده تادرقلوب انسانها تولیدعشق ومحبت نماید و احیاناً شخص‌رااز کرده‌های‌نامطلوب خود پشیمان کند، مذهبی که بین گناهکار وقاضی مطلق او یعنی ذات خداوند واسطه‌ئی قرار داده تا گناهکار بوسیلهٔ او در صدد توبه و استغفار برآید نمیتواند و نباید دارای گناهان غیرقابل جبران باشد.

ولی چنین مذهبی درعین‌حال بمؤمنین میفهماند گرچه هیچ گناه غیر قابل جبران وجود ندارد و شخص همواره میتواند ببخشایش الهی امیدوار باشد ولی ممکن است گناهان در طول مدت یك عمر غیر قابل جبران گردند پس شخص نباید همواره با ارتکاب گناه و استغفار و توبه موجبات تصدیع دستگاه ملکوتی‌را فراهم کند.

زیرا یك‌شخص گناهکار که سابقهٔ‌معصیت‌دارد نظیرمدیونی‌است که‌هنوزقرض خودرا ادا نکرده بنابراین شایسته‌نیست‌با وامهای‌جدیدبارقرض‌خودرا سنگین‌نماید زیرا روزی خواهد رسید که دیگرعفو و کرم الهی شامل حال اونخواهد گردید و باستغفار و توبهٔ اوتوجه نخواهدشد.

فصل چهاردهم

لزوم‌تطبیق‌نیروی قوانین مذهبی با قوانین‌کشوری

نظر باینکه قوانین مذهبی و کشوری هر دو باید طوری باشند که اشخاص‌را براه راست وادارند وقتیکه یکی ازاین‌دوقانون‌این‌منظور انجام‌نداد و یاآن‌طوریکه باید بدان توجه ننمود لازم‌است‌دیگری باینموضوع بوسائل‌مقتضی بیشتر کمك‌نمایدمثلادر کشورژاپن چون اصول مذهبی واجدمجازات‌اخروی‌نیست و بهشت و جهنمی‌درآن مذهب یافت نمیشود (مذهب بودا) قوانین کشوری خیلی شدید است وباکمال دقت هم اجرا میشود.

اگر یك مذهبی‌افرادرا وادار بجنب وجوش وفعالیت نماید چون ممکنست این‌رویه باعث اصرار جامعه شود قوانین کشوری باید قدری سخت‌تر گردد تا از

فعالیتهای سوء وجنب وجوش‌های زیانبخش افراد جلو گیری‌نماید.

ولی درصورتیکه مذهب افرادرا بعدم فعالیت تشویق نماید در آنصورت باید قوانینی وضع کرد که افرادرا بکاروفعالیت وادارد مثلا در مذهب اسلام که تقدیر و سرنوشت قوت‌خاصی دارد مؤمنین فعالیتی‌ندارند زیرا معتقدند آنچه باید بشود خواهدشد ونیازی بجنب وجوش انسان نیست در چنین مذهبی باید قوانینی وضع گردد که افرادرا وادار بفعالیت کند .

وقتی قوانین مذهبی چیزهائیرا لغو کند که قوانین کشورعین آنهارا تقویت نموده درآن‌صورت‌قوانین کشوری نبایدعکس این عمل را بنماید و اموری راکه قوانین مذهبی تصویب نموده لغو کند زیرا این موضوع اختلافات‌قوانین کشوری و مذهبی را زیادتر خواهد کرد و بقدری تأثیر این تفاوت زیاد خواهد شد که بزرگترین جنایات یك امر عادی و یك امر عادی بزرگترین تبه‌کاری‌ها محسوب خواهد شد پس همواره باید بین قوانین‌مذهبی و کشوری‌هم آهنگی‌وجود داشته باشد.

خواندن سیاحت‌نامه **ژان‌دوپلان‌کارپن** که در سال ۱۲۴۶ میلادی ازطرف پاپ چهارم **اینوسان** بکشور **تاتارها** فرستاده شد این موضوع را خوب روشن می‌نماید .

درکشور تاتارها و چنگیز گذاشتن‌کارد در آتش و تکیه کردن بدسته شلاق وزدن اسب باافسار و شکستن یك استخوان با استخوان دیگر بزرگترین گناهان است ولی درهمین سرزمین دزدی و هتاکی وحتی‌قتل‌نفس یك امرعادیست وبهیچ وجه گناه محسوب نمیشود .

بالنتیجه قوانینی که مسائل بی‌اهمیت را بصورت مسائل اصلی و لازم جلوه میدهد این‌عیب‌را داراست .

سابقاً گفتیم مردم ژاپن بجهنم عقیده ندارند مقصود این بود بگوئیم که ژاپنی‌ها برای گناهان حقیقی بجهنم اعتقاد ندارند ولی برای مسائل عادی بجهنم معتقدهستند .

مثلا اگر کسی درفلان فصل‌برهنه کنار دریا بروردویادرفلان‌فصل بجای‌لباس نخی ابریشمی بپوشد ویادرفلان‌موقع‌خرچنگ دریائی‌را شکار نماید بجهنم خواهد رفت ولی‌درعوض مستی وارتکاب فحشا درنظر افراد این ملت بهیچوجه گناه نیست و حتی شهوترانی و فحشاء دختران و پسران خودرابا نظر تمجید نگاه میکنند و گمان دارند که موجب‌رضایت‌خدایان است .

وقتیکه مذهبی پاداش را وابسته‌بیك‌حادثهٔ‌بی‌اهمیت کرد فکر ارتکاب‌معصیت وانتظار مجازات را از مغز مؤمنین خارج مینماید مثلا در هندوستان هندیها معتقد هستند که اگر درکنار رودخانه گنگ بمیرند وجسدآنهادرآب‌آن رودخانه‌بیفتد بسعادت جاویدان نائل خواهند شد و بهمین جهت همواره از اطراف هندوستان جعبه‌هائیکه پر ازخاکستر اموات سوخته‌شده است بطرف رودخانه گنگ فرستاده میشود که درآب‌افتاده وباعث سعادت‌جاویدان‌اموات بشوند[1] حال برای‌یکنفرهندی چه فرق میکند که تمام‌عمر مرتکب گناه‌ویاصواب گردد؟! زیرابرای‌اومحقق‌است که بعد از مرگ همینکه در آب رودخانه‌گنگ افتاد بسعادت جاویدان خواهد رسید ولزومی‌ندارد یك‌عمر کارهای نیك کند ، زیرا فکر وجود یك مکانیکه‌بهشت جاویدان و عالم خوشی همیشگی است باعث میگردد که تصور مجازات و وجودیك جهنم که محل عذاب است ازمغز مؤمنین خارج شود . باین‌ترتیب قوانین کشوری تأثیر خود را برای‌جلوگیری از اعمال بی‌رویه افراد از دست می‌دهد زیراآنهائی که بسعادت جاویدان و مطمئن عقیده دارند از مجازات قضاوت بشری نمیترسند و میدانند درهمان ساعت که بدست قاضی بشری اعدام شدند بسعادت‌جاویدان‌نائل خواهند شد .

۱ـ قبل از تسلط انگلستان درهندوستان‌نعش‌مرده‌ها را در رودگنگ میانداختند و جریان‌آب‌جنازه‌ها رابداخل جنگلها میبرد وبه‌تنه وریشه درختان کهن‌گیر میکرد و موجب نشرمیکرب وتولیدامراض مخصوصاً وبا میگردید و امراض‌بومی‌هندناشی‌ازاین‌اعمال وگرمی هواهم‌کمك میکرد لکن بعد ازتسلط انگلیسها بادادن جوائز و سکه‌های بزرگ طلا ونقره صاحبان مرده‌ها را وادارمیکردند اجسادرا سوزانده و خاکسترآنها را درجعبه به‌رودگنگ بریزند . مترجم

www.ketabha.org

فصل پانزدهم

چگونه گاهی از اوقات قوانین کشوری از قوانین بد مذاهب باطل جلوگیری میکنند

چون مردم گاهی از اوقات برای چیزهای قدیمی قائل باحترام هستند از این احترام که غالباً آمیخته بموهومات است قوانینی بوجود میآید که ممکنست زندگی‌داشته باشد. مثلادرقوانین‌قدیمی یونان زنان و فرزندان مجاز نبودند برای اجرای بعضی از شعائر بمعبد بروند. آنوقت قانون مخصوصی وضع شد که پدران میتوانند بجای زنان و فرزندان خود برای اجرای شعائر بمعبد بروند این قانون درزمانی وضع شد که یونانیها دارای مذهب بودند بااین وصف درسایه این‌قانون کشوری شعائر و رسوم در قبال مذهب حفظ گردید.

اگوست پسران ودختران‌رااز‌حضور در مراسم و تشریفاتی که شبها صورت میگیرد ممنوع داشت مگر اینکه بایکی از ابوین‌یا اقوام‌بزرگتر خودهمراه‌باشند اینهم یك‌قانون کشوری بود که قانون‌مذهبی را برای‌حفظ عفت‌اصلاح‌میکرد همین اگوست‌پس از برقرار کردن اعیاد **لوپرکال** که‌متضمن‌شادیها و خوشیها بود قدغن نمود جوانان حق ندارندبرهنه‌دوندگی کنند وباید لباس در برداشته باشند دراین مورد هم یك‌قانون کشوری‌برای‌حفظ عفت وعصمت‌مداخله کرد زیرااعیادلوپرکال که اگوست برقرار نمود یك عید مذهبی‌بود که‌در گذشته نیز وجودداشت.

فصل شانزدهم

چگونه قوانین مذهبی عیوب قوانین و تشکیلات سیاسی را رفع میکنند

از طرف دیگر مذهب میتواند هنگامیکه قوانین کشوری و سیاسی ناتوان و قاصر است ممد تشکیلات و قوانین‌سیاسی‌باشد مثلا هنگامیکه کشوری گرفتار جنگ‌داخلی‌است قوانین مذهبی میتواند ازسرایت

جنگ ببعضی از نقاط کشور جلوگیری نماید بطوریکه‌آن نقاط قرین صلح و آرامش باشدمثلا در یونان قدیم که غالباً جنگ بود ناحیه **اله** همواره در صلح میزیست ومعبد **آپولون** و کشیش‌های‌آن همواره درامان‌بودند و کسی بآنها کاری نداشت در کشور ژاپن هر وقت جنگ آغاز میگردد شهر مآکو که شهر مقدسی است در امان میباشد و نیز سایر نقاط کشور کم وبیش ازآتش‌جنگ‌داخلی‌مصون میماند همین موضوع سبب شده که‌در کشور ژاپن همواره‌تجارت دارای رونق است و حال‌آنکه ژاپن یگانه کشوری است که درهای کشورخودرابروی خارجیها بسته و باآنها داد وستد نمینماید اوقاتیکه جنگها بدون مشورت آغاز میشود و قوانین کشوری‌هم قادربجلوگیری از جنگ‌نیست و پایان جنگ‌هم معلوم نیست قوانین مذهبی مداخله نموده و یك مدت معینی را برای صلح و یا متارکه جنگ معلوم مینماید تا درطی‌آن مدت بتواند بوظائف حیاتی خود که بدون آنها ادامه زندگی ممکن‌نیست اقدام نماید.

مثلا درمیان‌مسلمین هر سال چهار ماه جنگ حرام‌بود تا اعراب بتوانند در طی این‌مدت بزراعت‌مشغول باشند و محصول‌خود را جمع‌آوری نمایند[1] درزمانی که‌اشراف کشور فرانسه غالباً با یکدیگر میجنگیدند کراراً اتفاق افتاده که روحانیان مداخله نموده و مقرر داشتند دربعضی‌ازفصول‌متارکه برقرارشود.

فصل هفدهم

دنباله موضوع فصل قبل

وقتیکه علل نزاع و اختلاف در کشوری زیاد باشد دیانت‌باید کوشش نماید که‌وسائل آشتی ومسالمت وجلوگیری‌ازتندخوئی را در کشور فراهم کند. برای‌مثال میگوئیم: اعراب که ملت صحراگرد وقطاع‌الطریق‌بودندخیلی یکدیگررا آزار میدادند و بهم ظلم‌میکردند محمد(ص) پیغمبر اسلام این حکم را برای آنهاصادر نمود:

۱ــ ماههای حرام ماههای ذیقعده، ذیحجه، محرم، رجب‌بوده‌است که‌درآیه ۳۶ و۳۵ سوره نهم قرآن‌کریم یعنی سوره‌توبه‌ذکرشده. مترجم

www.ketabha.org

« اگر برادر کسیرا کشته باشند و اوخون برادرخودرا برقاتل‌حلال نماید معذلك میتواند خسارت مادی ناشی از قتل را ازاو دریافت کند لیکن‌هرگاه‌دو نفر باهم نزاع کنند وبعدآشتی نموده وازیکدیگر رضایت‌حاصل‌نمایندآنگاه‌یکی‌ازآنها درصدد کینه‌ورزی و انتقام‌برآید درروزجزاباآتش‌جهنم خواهدسوخت.»[1]

صدوراین‌حکم برای برقراری مسالمت و از بین بردن روح کینه ورزی و انتقام‌بود .

درقبایل **ژرمن** گرچه انتقام ارثی‌بود وازپدر به‌پسرمیرسید ولی‌همواره‌باقی نمیماند بطوریکه **تاسیت** مورخ معروف‌میگویدشخصیکه‌طرف‌خصومت‌بودمیتوانست باتأدیه کفاره یعنی دادن چهارپایان طرف را راضی‌نماید و باین طریق بکلی رفع خصومت میشد .

من گمان میکنم این‌آشتیها غالباً تحت‌نظر ویامداخله‌پیشوایان‌مذهبی‌صورت میگرفته زیرا پیشوایان‌مذهبی نفوذ و احترام‌زیادی‌نزدژرمن‌ها داشتند ولی‌درمیان قبایل‌جزائر **مالزی** چون آشتی مرسوم نیست و شخص قاتل بطور تحقیق میداند بقتل‌خواهد رسیددچاریأس‌وغضب شدیدی‌شده وهرکس‌رادرسرراه‌خود ببیندمقتول و یا مجروح میکند .

فصل هیجدهم

چگونه‌قوانین مذهبی دارای تأثیر قوانین‌کشوری هستند ؟

یونانیهای قدیم ملل کوچکی‌بودندکه دور از یکدیگر زندگی میکردند وکارشان این بود که دردریا راهزنی کنند و درخشکی بیکدیگر تعدی‌نمایند هیچ قانونی دربین‌آنها نبود و هیچ نیروئی‌برای انتظام وجود نداشت هرکس هرکاررا که میخواست بکند میکرد وهرکه‌را که‌مایل بود میکشت‌بهترین

۱ـ این حکم درآیه ۱۷۷ و ۱۷۹ سوره بقرهٔ درقرآن‌است‌که زیرنویس‌صفحه ۲۱۱ ضمن‌توضیح حکم‌قصاص بیان‌شده‌است . مترجم

نمونه زندگی یونانیان اولیه همانا عملیات **هرکول** پهلوان معروف یونان و نزه میباشدکه خوب میرساند یونانیها چقدرخودسر بوده‌اند .

اینك ملاحظه میشود که قوانین مذهبی باچه طرز شایسته درمیان‌ملت یونان ازقتل‌نفس جلوگیری کرد.

قوانین مذهبی مقررداشت :

اولا روح‌شخصیکه بقتل رسیده همواره برعلیه قاتل خشمگین است و پیوسته موجب وحشت وآزار او میشود .

ثانیاً مایل‌است مکان‌خودرا بقاتل واگذار نماید .

ثالثاً هرکس به‌قاتل دست بزند ویا بااوصحبت نمایدملوث و پریشان‌خاطر خواهدشد.

رابعاً چون بعلت فوق قاتل نباید درشهر بماند لذا بایدکفاره‌خطای‌خودرا تأدیه نموده وبمجازات‌برسد .

فصل نوزدهم

خوبی مذهب ازلحاظ زندگی بشری‌درصحت و سقم عقایدآن نیست بلکه در خوبی و بدی نتایجی است‌که ازآن عقایدگرفته میشود

ممکن است صحیح‌ترین و اساسی‌ترین عقـاید مذهبی وقتی بصلاح جامعه نبود نتایج بدداشته و برعکس باطل و مهمل‌ترین‌عقاید مذهبی دارای نتایج خوب‌باشد مثلاازعقیدهٔ مذهبی‌پیمبرچینی**کنفوسیوس** که‌منکر بقاء روح است ویا عقیده مذهبی**زنون** مبتکر فلسفه رواقیان نتایجی بدست‌آوردند که بصلاح جامعه بوده است وبرعکس ازعقایدمذهبی‌هندی **تائو و فوئه** که‌معتقد ببقای روح میباشند نتایج بدی گرفته‌اند که بصلاح جامعه‌نیست .

در تمام کشورهای جهان ودرتمام ادوار زندگی وقتی‌بشرعقیده بقای روح پیدا کرد این‌عقیده صحیح طوری بصورت بد رایج گردید یعنی‌نتایج‌بدازآن گرفته

شد که **مردها ـ زنها ـ غلامان ـ رعایا ـ بیچارگان** درصدد خودکشی برآمدند تا در دنیای دیگر بسعادت جاویدان نائل گردند . ببینید چه نتیجه بدی از چه عقیدهٔ صحیحی !! واقعاً عجیب است .

در هند غربی (آمریکا) مردم برای وصول بسعادت جاویدان و باالحاق به دوستان درگذشته خود را میکشتند و هم امروز در **دانمارك** و **ژاپن** و **ماکاسار** و سایر نقاط این رسم برقرار است .

علت اینکه مردم ازعقیدهٔ اساسی وصحیح بقای روح این نتیجه بد و ناپسند را گرفته‌اند این است که بآنها آموخته‌اند روح انسان بعداز مرگ در آن دنیادارای همین خوشیها و ناخوشیها و احتیاجات و لذات میباشد اینست که در صدد خودکشی بر می‌آیند که در دنیای دیگر با زندگی جاویدان لذات جاویدان داشته باشند ولی اگر مردم را هدایت میکردند و میگفتند روح در عین حال که جاویدان است دارای این زندگی و این احتیاجات نیست آنوقت مردم در صدد خودکشی برنمی‌آمدند .

تنها بوجود آوردن يك عقیده کافی نیست بلکه باید آن‌عقیده‌را هدایت کرد آنهم طوری که مقرون بصلاح جامعه باشد و این کاری است که دیانت مسیح بخوبی از عهدهٔ آن برآمده ودرعین‌حالیکه مردم رابیقای روح معتقد نموده بآنهافهمانده که این زندگی جاویدان روح معنوی‌است نه‌مادی وجسمانی[1] .

۱ـ تصور میکنم‌این خدمت را اسلام بعالم انسانیت تکمیل‌نموده باشدزیراتعلیمات‌اسلام درعین‌حالی که بشررا معتقد به‌بقای‌روح بعدازمرگ‌نموده‌اعمال‌دوره زندگی‌این‌دنیا وطرزرفتار وسلوك واجرای‌دستورات مذهبی راملاك سعادت وباشقاوت روح درعالم جاویدان قرارداده که همین منظورمؤلف است ازصدرتاذیل تمام تعالیم اسلامی تأکید این‌مطلب است که‌روح درعالم جاویدان موقعی‌سعادتمند وراحت است که اعمال دوره زندگی مقرون بصواب وبرطبق تعالیم اخلاقی و مذهبی باشد . مترجم .

فصل بیستم
دنبالهٔ موضوع فصل قبل

...... در کتب مقدس ایرانیان قدیم نوشته شده اگر میخواهید در زمرهٔ پاکان باشید فرزندان خود را بخوبی تربیت کنید زیرا تمام اعمال نیکی که از آنها سر میزند منسوب بشما خواهد شد و همچنین توصیه شده است که مردم زودتر ازدواج نمایند وفرزند بوجودآورند زیرا فرزندان در روزجزا بمنزلهٔ پلی‌هستند که شخص میتواند از روی آن‌عبور نموده وببهشت‌برود و کسانیکه فاقد فرزند میباشند پل‌نخواهندداشت وبالنتیجه آنها را ببهشت دسترسی نخواهد بود البته این‌عقیده صحت نداشت وغلط بود ولی‌ازلحاظ اجتماعی خیلی‌مفید وسبب میشد که مردم بداشتن فرزند وتربیت اوعلاقمند شوند .

فصل بیست ویکم
تناسخ

... عقیدهٔ بقای روح وزندگی جاویدان آن بسه شعبهٔ بزرگ تقسیم میشود :
یکدسته عقیده دارند روح بهمین صورت که درجسم انسان است بعد ازمرگ برای همیشه باقی میماند، دستهٔ دوم عقیده دارند که روح تغییر مکان میدهد[1] دستهٔ

۱ـ مسئله جاودانی‌بودن روح‌بشر یاتغییرمکان دادن‌یا انتقال‌بجسم دیگربعد ازمرگ ازموضوعات فلسفی‌است که ازقدیمترین اعصار زندگی‌بشر وازدورانی که آدمی‌بکمك‌دانش‌در جستجوی‌حقیقت حیات‌خویش‌برآمده دراین‌باب تحقیق‌و تفحص‌نموده‌است.

درباره‌روح بشر دانشمندان‌طبیعی، علمای‌مادی‌وفلاسفه ماوراء طبیعت وپیشوایان مذهبی عقائدی اظهارکرده ویکتا بخانه علوم‌دانش بشراهدا کرده‌اند.

پیمبران‌و رهبران مذاهب که موهبت‌رسالت خداوند نصیبشان شده‌اینموضوع را وسیله مؤثری برای‌پیشرفت‌واجرای‌اصول‌وعقایدخود قرارداده وآنرابا خداشناسی وتزکیه‌نفس‌ارتباط داده‌اندوالحق‌نتایج‌مؤثر وعالی‌گرفته‌اند اماتمام‌عقائد به‌نتیجه‌مسلم‌ومثبتی‌نرسیده‌وماداماکه‌بشر باروش‌فعلی زندگی‌میکند وطرزتغذیه‌وتفکراو بنحوفعلی است‌تصور نمیرود‌بیش‌ازآنچه‌تاکنون فهمیده‌است‌بتواندپیشرفت‌بیشتری‌کند مگراینکه ساختمان‌مغزوهوش و بالنتیجه طریقه‌تفکر او

بقیه در صفحهٔ بعد

سوم که تناسخی‌هستند معتقدندروح‌ازجسمی‌واردجسم دیگرمیشودواین‌عقیده‌ئی‌است که درهندوستان‌رواج داردوسابقأدرمیان ملت سیت (مللی که درشمال شرقی اروپا وشمال غربی آسیا بودند) رایج بود وبین‌مسیحیان هم‌طرفدار دارد .

باعقیدهٔ دودستهٔ اول‌کاری ندارم وصحبت من برسرعقیدهٔ دستهٔ سوم است .

این عقیده برحسب اینکه نتایج خوب یا بد ازآن گرفته شده در زندگانی اجتماعی‌بشر تأثیر نیك‌ویانا گوارداشته‌است‌مثلایکی‌ازنتایج‌نیکوی آن درهندوستان اینست‌که خونریزی را طرف نفرت مردم قرار داده وبهمین‌جهت درآن سرزمین کمترقتل‌نفس واقع میشودوبااینکه مجازات اعدام درهندوستان وجود نداردمردم مبادرت بقتل‌نفس نمینمایند مگربطوراتفاق .

بقیه ازصفحهٔ قبل

تغییر کند مؤلف ماهم‌فقط درمورد نتایجی‌که ازعقیده تناسخ گرفته شده‌بحث بسیار مختصری نموده‌و ازبیان‌هرگونه توضیحی خودداری‌کرده است زیرا مونتسکیو یك‌فیلسوف روانشناس‌یا یك‌شیمیست نبوده‌بلکه یك‌محقق جامعه‌شناس بوده است‌که نتایج‌وضع قوانین‌را بررسی‌و فلسفه تاریخ‌را استنتاج کرده‌است .

برای‌روشن‌شدن‌ذهن‌خوانندگان‌بعضی‌عقائدعلمای‌طبیعی‌و برخی‌بحث‌های‌فلسفی که‌درنتیجه پیشرفت دانش‌اظهارشده دراینجامتذکرمیشویم.

هردانش پژوهی‌ابتدا باین‌فکر میافتدکه روح‌وجود داردیانه سپس فکرش متوجه‌این میشودکه روح موجود مجرد و علیحده است ویااثرامتزاج اجسامی است که کالبد آدمی را تشکیل داده .

آنگاه تلاش میکند کیفیت وجودی روح را بفهمد وبداند کاوشهای علمی چه نتایجی داده است و برای رسیدن‌به این مقصود فرضیه های مختلف و عقائد علما را پژوهش میکند بالاخره میخواهدبداند ازلی‌بودن و تجرید روح ارتباطی با خداشناسی دارد و آیا ازراه تزکیه‌نفس وریاضت‌وجهاد دراین‌طریق‌ازراه توسل‌به‌عقائدباطنی‌ومعنوی و درسایه‌تلاش وصول‌بحقیقت وسلوك‌درمقامات عرفانی وشناسائی پروردگار عالم میتوان‌پی‌به کیفیت وجودی روح‌آدمی برد یانه .

بایدداننست درنتیجه‌کاوشهای علمی‌وفلسفی بردانشمندان بشرثابت شده‌است روح وجود دارد ولی‌دربیان‌کیفیت این‌وجود عقیده‌متفقی‌بین‌آنان‌حاصل‌نشده ازادوارقدیم روح‌راباقروض واسامی‌متفاوت‌بیان کرده ونام‌نهاده‌اند دردوره **ودا** نزدهندیان‌آنرا **آکاسا** ومصریان آنراطلسم مینامیدند. فینیقیهاویونانیان **هراکلیت** وآتش‌سرایت‌کننده وعبرانیان‌روشنائی جهان وفلاسفه

بقیه درصفحهٔ بعد

ازطرف دیگر نتیجهٔبدی که ازعقیدهٔ تناسخ گرفته شده‌این است‌که زنانرابعد ازمرگ‌شوهر باجنازه متوفی‌میسوزانند وباینطریق یك‌موجود بیگناه باشکنجهٔشدید راه دیارعدم را درپیش میگیرد .

فصل بیست ودوم

قوانین مذهبی نباید برای چیزهای بی‌اهمیت تولیدنفرت نماید

یکی ازخرافات مذهبی‌هندوها اینست‌که‌فرقه‌های مختلف سکنه هندوستان ازیکدیگر نفرت دارند وبا هم‌آمیزش نمیکنند ودرصورت آمیزش تصور مینمایند نجس وپلید شده‌اند، این‌عدم تجانس وعدم‌آمیزش مربوط بتفاوتهای خانوادگی‌نیست ونبایدتصور نمود همانطور که خانواده‌های اشراف‌اروپا بامردم بی‌بضاعت‌آمیزش نمینمایند درهندوستان هم اشراف ازگدایان متنفر هستند

بقیه از صفحهٔ قبل

آن‌را جوهرمجرد وشعورباطنی،مظهرضمیرباطنی،محرك‌احساسات، محرك اندیشه‌و تفکر،بوجود آورنده رؤیاها وبالاخره عرفای‌متصوف وفلاسفه‌اشراق‌آنرا پرتوی ازوجود واجب الوجود و نمونه‌کوچکی ازمنشاء هستی‌نام‌نهادند اینهااسامی‌است که‌باتفسیرهای گوناگون‌به‌تفصیل‌درباب اثبات‌وجودروح واین‌نیروی‌حیات‌بخش اظهارشده‌است .

عده‌ای‌میگویندروح‌موجودی‌مجردوازلی‌است که‌قبل‌ازپیدایش جسم‌درعالم امکان وجود دارد وبنابتوجه‌خالق‌متعال بایك‌جهش‌طبیعی واردجسم‌میشود وآنرانمود میدهد با اومیآمیزد اورا پرورش‌میدهد بحرکت‌وامیدارد،قوه‌عقل‌وادراك وشعوروفهم وضمیرووجدان وتشخیص‌وغیره باومیدهد وپس‌ازطی‌زمانی‌همینکه‌جسم‌پیروفرسوده ویادراثرسوانح ازحرکت‌بازماند روح‌بجای خودبرمیگردد وجان‌بجان‌آفرین متصل‌میشود دراینموردعلمای ثبوتی‌فرضیه علت و معلول را قبول‌نموده وشرح‌وتفسیرهای مفصل‌میدهند .

دسته‌دیگر معتقدند این نیروموجودی است که‌درنتیجه امتزاج اجسام وعناصرتشکیل دهنده‌کالبد بوجود میآید ویك‌اثر مکانیکی‌است ومثل همهٔ موجودات طبیعت بعداز فنای جسم بلافاصله ویابتدریج درعوامل دیگر طبیعی‌جذب وتحلیل‌میرود ویاجزء اجسام دیگرشده تغییر مکان میدهد عقاید اهل تناسخ ازاین فلسفه بوجود آمده است وشواهد و مواردی پیش آمده که دلیل آنهاست .

بقیه درصفحهٔ بعد

نه، اینطور نیست درهندوستان‌تفاوت وامتیازات صفات مختلف مردم منحصراً مربوط بعقائد مذهبی است وبهمین جهت ممکن است فلانشخص گدا حاضرنشود با پادشاه خود غذا صرف نماید زیرا خودرا نجس خواهد دانست بدلیل اینکه پادشاه راجزو دسته نجس‌ها محسوب مینماید .

اینگونه عقاید مذهبی سبب تفرقه ودوئیت افراد بشرمیشود وحال آنکه‌هیچ مربوط به‌امتیازات خانوادگی‌وثروت یافقرهم‌نمیباشد درمذهب مسیح این‌امتیازات خانوادگی‌هم‌باعث دوئیت‌افراد نمیگردد زیراتوصیه شده‌است که اشخاص بابضاعت وتوانگران نسبت بزیردستان ترحم وشفقت نمایند .

بنابراین قوانین مذهبی بایدطوری وضع شود که افراد از ارتکاب اعمالیکه باعث بدبختی‌فرد وجامعه میگردد منع کند وهرگزنبایداین‌قوانین‌را طوری وضع

بقیه ازصفحهٔ قبل

دسته‌اول علمای بشری ــ ازرؤیاها وخوابهای مغناطیسی‌والهامات‌وآثاری که اززندگی مرتاضین‌دیده‌شده ودلائلی که‌برای‌وجود عوالم‌ماوراء طبیعت‌انسانی وجهان‌مادی ثابت‌گردیده استشهاد میکنند وشناسائی روح‌را مربوط‌به‌شناسائی‌حقیقت عالم وجود وپی‌بردن باسرارخلقت ورازدهر میدانند ولی‌دلائل ریاضی‌و قابل‌قبول طبایع‌ساده که‌درخور فهم‌عامه مردم‌باشداظهار نمیکنند. بهمین‌جهت موضوع پی‌بردن بروح راکار هرکس نمیدانند وبلکه فهم چنین مطلب غامضی‌را شایسته فکرافرادی میدانند که ازعوالم غیب‌ملهم شده‌ودر راه‌شناسائی حقیقت‌مرتاض و ممتاز باشند .

امادسته دوم‌که دنبال اثرات اجسام و ترکیب آنها رفته‌اند میگویند چون ازترکیب ۹۵ با ۱۰۰ ماده‌ئی‌که تاکنون در روی زمین کشف شده ملیاردها مواد دیگربوجود میآید که خاصت وکیفیت جداگانه وعلیحده دارند وگاهی اثرات جدید محیرالعقول وفوق‌العاده است این‌خاصیت یعنی‌روح هم‌ازترکیب اجسام تشکیل دهنده جسم آدمی بوجود میآید بدلیل اینکه علمای فیزیك ثابت کرده‌اند مقداری امواج مغناطیسی بالای‌آبی، و زیر قرمز دائماًاز بدن انسان ازراست وچپ‌ساطع ولامع میگردد که باوسائل علمی‌میتوان آنهارا درخارج حفظ‌کرد بعلاوه اثراتی‌که درنتیجه‌اصطکاك وفعل‌وانفعال‌اجسام نیروی‌عظیم الکتریسیته‌رابوجودمیآورد وهمچنین نیروی‌عظیم وشگرفی‌که از قدرت ذرات غیرقابل تجزیه (اتم) حاصل میشود آنانرا دراین عقیده راسخ‌تر کرده‌است .

عمل‌دکتر کارل دانشمند طبیعی‌دان امریکائی‌درباب تزاید غیرقابل تصورحجم یك‌تکه ازقلب جوجه‌ای که‌درظرف ۲۴ساعت درنتیجه پرورش دوبرابر شده‌وبا این‌تصاعد ممکن‌است

بقیه درصفحهٔ بعد

کرد که افراد را ازیکدیگر دور کند ودرجامعه تولید تفرقه بنماید ودرقلوب‌یك طبقه نسبت بطبقه دیگر کینه ودشمنی ایجاد کند .

مذهب هندوها ومذهب اسلام چون درقسمت مهمی از کرهٔ زمین بسط یافته پیروان زیاددارد وملل بسیاری هستند که دارای این دومذهب میباشند ولی‌بواسطهٔ قوانین‌مخصوص این دومذهب همواره بین‌قبایلی‌هم که دارای‌یك مذهب هستند کینه ونفرت حکمفرماست . هندوها از مسلمین متنفرند بعلت آنکه آنان گوشت گاورا میخورند و گاونزد هندوها بسیار محترم است مسلمانان از هندوها متنفرند بعلت آنکه‌آنان گوشت خوك میخورند وحال اینکه‌گوشت خوك خوردن نزد مسلمانان حرام است .

بقیه ازصفحهٔ قبل

خارق‌العاده بزرگ‌شود دلائل‌علمای مادی است‌که روح نتیجه ترکیب جسم‌است.

تحولات موجودات درطول زمان‌پیدایش نمونه‌های موجودات ماقبل‌تاریخ وتغییرشکل ورنگ وصفات آنهادر طول‌اعصار وقرون آنانرا درعقاید خود راسخ‌تر کرده است از طرفی ثابت‌شده قوه‌تفکر وتعقل درمغزآدمی تنهااثر سلولهای مغزنیست بلکه‌از تمام ژن‌هاوذرات بدن‌است زیرادیده شده‌اختلال درجسم‌باعث اختلال درروح نیزتاحدی‌میشود وبالعکس ـ ولی هم‌اینان وهم‌حکمای ماوراء طبیعت متفق‌العقیده‌اند که‌بهیچ چیز وهیچ جسمی درعالم امکان ازبین‌نمیرود ودرواقع عدم مطلق وجود ندارد و موجودات در تحولات خود فقط تغییر شکل میدهند .

پس‌عقیده فنای‌روح بطورقطع مورد تخطئه قرارمیگیرد اماصاحبان عقیده اثرات‌ماده هم‌بهیچوجه نمیتوانند بگویندجسم اولی‌از کجا آمده و چرا ترکیب شده ومیشود وآیا روح اولیه‌غلیظ شده‌وجسم رابوجود آورده ویاجسم اولیه‌رقیق شده وروح‌را بوجودآورده‌و نیروی اولیه‌که جسم‌یاروح اولیه‌در پرتوآن بوجودآمده وازکجا وچگونه‌بوده ؟!!!

این‌مطلب همان‌عالم رازعالم وجوداست که‌برهمه دانشمندان مکتوم است وبایدگفت تمام‌فرض‌ها واقوال تصوری بیش نیست حقیقتی فاش نگردیده همینقدر دانسته‌اند که نیروئی وجوددارد یابوجود میآیدودر وجودآدمی احساس میشودو ازبین نمیرود .

بعضیها نیروی جاذبه‌زمین راکه‌تمام اشیاء رابخود جذب‌میکند ونیروی‌فرار ازمرکز راکه‌تمام اجسام ازآن‌دوری میجویند علل اولیه هستی تصور کردند کپلر آلمانی‌و نیوتون انگلیسی مدتی‌این عقیده‌را داشتند وتوانستند کشف‌کنند هرقدر جسم بزرگترو فاصله کمتر باشد نیروی‌جاذبه قوی‌تر وبیشتر است و بالعکس،ولی بعدها ثابت شدکه موجودات در فضاو جاهائی‌که قوه‌جاذبه زمین‌نیست‌بازهم‌وجود دارندو اینهم‌راز دهرنبود وفقطیك قانون‌فیزیکی

بقیه درصفحه بعد

فصل بیست و سوم

اعیاد

وقتیکه یك مذهب باحترام یکی از بزرگان خود جشن میگیرد . و بدین مناسبت‌دستور میدهد مردم کار روزانه خودرا تعطیل نمایند بایداحتیاجات مردم راهم درنظر بگیرد وحتی رعایت احتیاجات مردم را برعظمت خود که برای تجلیل آن عظمت جشن گرفته میشود ترجیح بدهد .

گزنفون در کتاب جمهوری آتن مینویسد یکی از معایب زندگی مردم در یونان‌قدیم این‌بود که خیلی‌جشن‌میگرفتند وشمارهٔ اعیاد زیاد بود زیرا ملت‌یونان که ملتی‌جهانگیربود بربسیاری ازنقاط تسلط یافته وتمام شهرهای یونان میبایستی اختلافات خود را درآتن حل وتصفیه‌نمایند ولی بواسطهٔ کثرت اعیادکارها در آنجا بتأخیرمیافتاد وآتنی‌ها بخوبی‌نمیتوانستند بکارهای مردم رسیدگی‌نمایند .

بقیه ازصفحهٔ قبل

شناخته شد . واما فرضیه‌های تکامل بعد از انحطاط عقاید قدماء در قرون جدید ابتدا **کوویه** فرانسوی عالم طبیعی راجع به انقلاب زمین و پیدایش موجودات کتابی درباره طبقه بندی پستانداران نوشت ولی نوشتجاتش رنگ تعصب و عقاید مسیحیت داشت بعداز اوآلسید دوربین باستان‌شناس شاگرد او تحولات زمین و موجودات را به ۲۸ دوره محدود کرد وسپس لوئی‌آکاسیز سوئیسی این‌فرضیه بدون دلیل‌را شرح وبسط داد و از عقائد چینیان اقتباس کرد (چینیان معتقدبودند پانکو خدای‌فرضی آنان‌در دومیلیون‌سال قبل‌از تاریخ پس‌از بیست‌هزارسال تلاش جهان‌راآفرید وعناصر دیگرازاوتراوش‌کرد ازگوشت‌بدنش زمین، ازرگهایش رودخانه‌ها، ازعرق‌بدنش باران؛ ازنفس‌اوباد، ازموهایش‌نباتات واشجار، ازصدایش‌رعد وبرق‌از،حشرات بدنش‌انسان بوجودآمد) عقائده چینیان باعقائدعلمای‌طبیعی فرق‌زیادی‌نداشت فقط تفاوت‌درلفظ وطرزبیان اختلاف‌آنهاست.

عده‌دیگری ازعلمای‌طبیعی معتقدشدند زندگی‌ازکرات دیگرتوسط سنگهاو گردوغبارها بزمین‌ما منتقل‌شده ولی‌وقتی‌سنگی راکه‌از آسمان درایتالیا بزمین سقوط کرده بود پاستور شیمیست‌شهیر موردآزمایش قرارداد‌به نتیجه‌مثبت‌نرسید سپس‌فرض دیگری‌اظهارشدوعده‌ای‌از علماء گفتندزمین ازخورشید جداشده وبصورت‌یك توده مذاب بوده‌و کم‌کم سردشده‌و درنتیجه تغییرحرارت وتغییرشرایط گیاهان‌و جانوران‌بوجود آمده‌اندو درمرکززمین‌هنوزتمام اجسام درحال‌ذوب هستنداین‌عقیده باینجهت پیداشدکه‌در نتیجه پائین‌رفتن باعماق‌زمین کم‌کم درجه حرارت‌زیادمیشد و فرض‌کردند درعمق دوهزارمتری‌یابیشتر درجه‌حرارت‌طوری‌است که‌هیچ

بقیه درصفحهٔ بعد

هنگامی که **کنستانتین** دستور داد مردم هفته‌ئی یکروز تعطیل و استراحت نمایند وروزهای یکشنبه‌کار نکنند این دستور را فقط برای شهرنشینان صادرنمود ولی مردم صحرا نشین میبایستی روزیکشنبه راکار کنند زیرا کنستانتین دریافته بود که اهمیت‌کارمردم صحرا نشین زیادترازکارهای مردم شهری است و آنهاهستند که باکشت وزرع بایستی‌وسیله اعاشه مردم را فراهم نمایند وبنا براین نبایستی‌کارشان تعطیل شود.

در کشورهائی که شغل‌اصلی‌مردم‌آنجا بازرگانی‌است شمارهٔ اعیاد وروزهای تعطیل‌بایستی‌باتجارت مردم مناسب باشد نه‌اینکه کثرت اعیاد ازرواج تجارت‌بکاهد.

کشورهای‌کاتولیك‌و کشورهای‌پروتستان‌ازلحاظ شماره‌اعیاد بایدباهم‌تفاوت داشته‌باشند زیرا کشورهای کاتولیکی‌مذهب‌درجنوب اروپا و کشورهای‌پروتستانی مذهب درشمال‌اروپا واقع شده‌اندچون‌آب‌وهوای شمال اروپا ازآب وهوای جنوب این قاره سخت‌تر است ومردم برای تأمین معاش خود بایستی‌زیادترکار کنند لذا کمی‌اعیاد در کشورهای پروتستانی‌مناسبتر از کشورهای کاتولیکی‌است .

بقیه ازصفحه قبل

جسمی‌نمیتواند بصورتی غیرازمذاب وجود داشته‌باشد. اینهم‌همه‌جائی نشدوموردقبول همه‌قرار نگرفت ومخالفین‌زیادی پیداکرد. بعدازآن پیروان‌مکتب‌ارسطوشاگرداول افلاطون‌فرض کهنه وقدیمی‌پیدایش‌خودبخودموجوداترا از نورواج‌دادندو گفتندچون‌قسمت‌عمده‌ترکیب‌موجودات و نقطه‌اصلی آنان‌آب‌است‌وموادی که‌درقشرزمین وجودداردرآب‌حل‌میشودپس آب‌درساختمان و ترکیب‌موجودات‌زنده‌دخیل‌است‌وقسمت‌اعظم‌موجودات‌راآب‌تشکیل‌میدهدوپیدایش‌خودبخودامری جبری‌است حتی‌اینان‌معتقدبودند چون‌مقدارکمی‌از این موادکه تشکیل انسانرا میدهد دارای هوش‌وعقل‌وادراك‌میگردد پس‌میلیونهاتن ازاین‌موادانباشته رویهم‌که طبیعت را تشکیل میدهد دارای‌کمال‌هوش‌وعقل وادراك‌بزرگ‌است این‌طبایع‌ساده‌چون تحت‌تأثیر نمودهای خارجی قرار گرفتند ازروش تجربه‌وتجزیه وتحلیل‌شیمیائی چیز زیادی نمیدانستند اما کم‌کم آزمایشهای پاستوردانشمند نیمه‌دوم‌قرن‌نوزدهم این‌عقیده‌را هم تخطئه‌کرد زیراپاستور ثابت‌نمودتاموجود زنده‌ئی‌نباشد موجودزنده‌دیگر بوجودنمیآید و موجودات بسیارریز وکوچك زنده را بنام ویروس‌شناخت پاستورهم ازکتاب‌لایب‌نیتز استفاده‌کرده‌بود زیرااوقبل‌از پاستور کتابی به‌نام مفاهیم بشری منتشرکرده ودرآن‌عناصربسیارکوچك رادرطبیعت‌شناخته‌بود .

بعدازپاستور شیمی‌دانان دیگرثابت‌کردند ساختن‌ماده‌زنده ازترکیب مواد آلی که‌باید

بقیه درصفحهٔ بعد

دامپیر در جلد دوم کتاب خود بعنوان مسافرت جدید در اطراف زمین خاطر نشان مینماید که تفریح سکنه نواحی مختلف زمین بمناسبت تفاوت آب وهوا فرق میکند.

در نواحی گرمسیر نظر باینکه گرمی هوا بروئیدن انواع گیاهها و پرورش درختهای میوه‌دار کمك مینماید و سکنه بومی بسهولت غذای خود را از میوه‌های جنگلی بدست میآورند قسمت مهمی از اوقات خود را صرف تفریح واعیاد میکنند ولی بومیهای نقاط سردسیر زمین بواسطهٔ سختی آب وهوا ناچارند همواره مشغول شکارو صید ماهی باشند تاغذای خودرا تأمین کنند وبهمین‌جهت فرصت زیاد ندارند که اوقات خودرا بتفریح وجشن‌وشادی بگذرانند بنابراین مذهبی که دراین‌نواحی برقرار میشود باید بدین‌نکته توجه کندوتاممکنست روزهای عید را کم بنماید که کارهای‌لازم بومیان تعطیل‌نشود.

بقیه ازصفحهٔ قبل

گفت زنده‌اند بصورت‌ترکیب‌شیمیائی امکان دارد.

درطی‌پیدایش ورواج وازبین‌رفتن این‌عقائد **لامارك** طبیعی‌دان واستاد جانور شناسی ثابت کرد تحت‌تأثیرتغییرشرائط‌ومحیط‌موجودات تغییرشکل‌میدهندودراثراستعمال‌یاعدم‌استعمال پیداویااز‌بین‌میروند واخلاف‌ازاعقاب‌واسلاف‌خود همه‌چیزرابارث میبرند ولی‌مردم‌عصرلامارك اورا بباد ناسزاوتهمت وانتقادگرفتند تاوقتی‌که‌داروین دانشمندبزرگ انگلیسی پیداشداین دانشمندکه‌قبلا ازجمله‌علماء ثبوتی‌والهی بود پس‌ازپنجسال جهانگردی تغییرعقیده‌داد وگفت انسان‌ازنسل میمون‌است وانتقال صفات‌وغرائز ازموجودی بموجود دیگرهمرنگی وهمآهنگی وتغییرشرائط‌باعث‌تغییرشکل ورنگ‌وپیدایش وتکامل‌وارتقاء موجودات‌شده‌است ونمونه‌هائی از موجودات راپیداکرد که‌در محیطهای متغیرودرمحلهای مختلف‌رنگ‌وشکل‌وصفات‌خودراتغییر داده‌ومیدهند ولی‌بازهم‌مجامع دینی‌وعلمای ثبوتی اورا تخطئه کردند و شیخ‌الملحدین یا رهبر گمراهان نام‌نهادندیری‌نگذشت‌که معلوم‌شد علمای الهی حق‌داشتند زیرا علوم زیست‌شناسی- ژن‌شناسی- سلول‌شناسی- جنین‌شناسی‌عقیده داروین‌رامردود دانست وتتبعات‌علمای سلول‌شناسی ثابت‌کرد موجودات‌زنده درنتیجه یك **جهش** بوجودمیآیند وتکامل و پیدایش تدریجی صحیح نیست ونظریه هاگل که‌پیرو مکتب‌داروین‌بود و انسان‌را خلف‌صدق میمون میدانست مردود واقع‌گردید ومسلم‌شد حلقه‌های بین‌خلقت‌انسان ومیمون درسیرتکاملی متصل‌نمیشودونتوانستند آنراپیداکنند ومسلم‌گردیدمغزانسان ۹ میلیاردسلول‌دارد وحال‌آنکه‌شبیه‌ترین میمون‌بانسان سلولهای مغزش $\frac{۱}{۳۲}$ کمتراست ولی‌علماء زیست‌شناسی‌گفتند اگردرسیرطبیعی میمون مستعدی

بقیه درصفحه بعد

فصل بیست وچهارم
قوانین مذاهب محلی

در مذاهب مختلفه قوانینی وجود دارد که قوانین محلی‌است‌یعنی‌بامقتضیات محلی‌وفق میدهد وممکنست‌این‌قوانین برای‌نقاط دیگرخوب نباشد.

مونته زوما حق‌داشته که‌گفته است مذهب اسپانیولیها برای کشورخودشان ومذهب مکزیکیها هم برای کشورخودشان خوبست.

مثلاعقیدهٔ تناسخ واینکه روح‌انسان بعدازمرگ دربدن حیوان‌حلول‌مینماید فقط برای‌آب و هوای هندوستان تناسب دارد و برای اهالی‌آنجا مفید است زیرا بطوریکه **برنیه** درجلد دوم سیاحت نامه خود مینویسد درآنجا شدت حرارت تمام

بقیه ازصفحهٔ قبل

سلولهای مغزش ناگهان زیادمیشود (طبق‌عقیده‌جهش) ممکن‌است‌شباهت بیشتری بانسان پیدا کنندااماچنین‌امری از بدوپیدایش جهان و تاریخ بشر بوجود نیامده و همیشه میمون میمون و انسان انسان بوده و علل تکامل با وجود تمام این تلاشها محققاً پیدا نشده و آخرین نظر علمی همان جهش آنی است که‌میتوان گفت تفسیرکامل و روشن آن منطبق‌با عقائد عرفا وفلاسفه ثبوتی‌است که در راه خدا شناسی طی طریق میکنند و رهبران مذاهب‌و پیمبران‌که رهبری‌بشررا بعهده‌گرفتندروح‌رانشانه ازتوجه‌خالق‌متعال میدانند فلاسفه اشراق وآنانی‌که وحدت‌وجودرا قائلند تمام‌موجودات راپرتوی ازوجود واجب‌الوجود وذات احدیت میدانند علمائی‌که درماوراء طبیعت بررسی کرده‌اندمیگویندقبل ازپیدایش‌موجودات نیروی ازلی ومجردی بوده‌که موجودات‌را بوجود آورده از آنجمله انسان و روح آن است پیغمبران‌که بشررا بسوی‌تقوی‌و فضیلت‌وتزکیه‌نفس وراه‌راست وصفات‌حمیده‌دعوت‌کرده‌وروش زندگی انسانیت را آموخته‌اندو قوانین‌و دستورات اخلاقی‌برای او آورده‌اند شك‌نیست‌که‌از این‌نیرو بهره‌بیشتری برده‌و ملهم‌از طرف‌خداوند متعال‌بوده‌اند زیرافرادعادی بشرنمیتوانند این‌چنین فکری ونبوغ‌را داراباشندقطعاً این‌نبوغ‌ناشی ازموهبت‌و الهام وتوجه خداوندبزرگ بوده‌که چنین موفقیتهائی نصیب‌آنان‌کرده است‌که بشررا ازوادی‌جهالت‌و ظلمت جهل رهائی داده‌اندپس این‌الهام باعقیده جهش‌طبیعیون خیلی‌دورنیست وفقط اختلاف درلفظ است‌بنابراین روح‌بشرکه موجودی معنوی‌ولطیف است‌وقتی‌ممکن است‌شناخته‌شود وکیفیت‌وجودی آن‌معلوم گرددکه‌بشردر راه‌خداشناسی‌قدم بالاترنهد وباتزکیه‌نفس وریاضت وحتی‌تغییرروش تغذیه‌قوه تفکرش آنقدرقوی‌شود که‌بتواند ازطبیعت‌پافراتر نهدسعدی استادبزرگ زبان فارسی‌میگوید

بقیه درصفحهٔ بعد

مراتع طبیعی را میسوزاند و برای تغذیه چهارپایان علف یافت نمیشود واشخاصیکه دارای حشم هستند همواره از بدست نیامدن علوفه بیمناك میباشند و بواسطهٔ کمی مراتع‌طبیعی‌تربیت گاو در آن کشور رونقی‌نداردوغالباً گاوان بیچاره تلف میشوند بارعایت نکات فوق‌یك‌قانون‌مذهبی که بحفظ گاوها کمك‌نمایدبرای چنین کشوری خیلی مفید است .

ولی در عین حال که مراتع طبیعی بواسطه حرارت آفتاب‌می‌سوزد بر اثر آبیاری و احداث نهرها برنج بمقدار زیاد در هندوستان میروید و همچنین بقولات فراوان است .

دراینصورت یك‌قانون مذهبی که غذای اهالی‌را برنج تعین مینماید و توصیه میکند که برنج وبقولات را زیادتر ازاغذیهٔ دیگرمصرف کنند برای چنین کشوری

بقیه ازصفحهٔ قبل

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نه بیند | بنگر که تاچه حداست مقام آدمیت

مسلماً درجهاد بانفس و تزکیه و تلطیف آن میتوان بحقایق نزدیك شد. اگرخشم وشهوت وحقد و حسد و کینه و عداوت و آرزو طمع رامهار کنیم واززیاده طلبی‌وخودخواهی‌جسم‌وروح‌را برهانیم میتوانیم حدود توانائی خودرا وسیع‌تر نموده وقوه تفکر واندیشه وادراك خود را قوی‌تر سازیم وشاید روح خودراهم‌بشناسیم وبماهیت آن‌پی‌ببریم وبحقایق این‌جهان نزدیك شویم‌پس امری‌محال نیست ولی‌میتوان وباید گفت چون‌بشر کامل‌نیست این تأویل وتفسیرهای گوناگون که هردم‌خلافش ثابت‌میشود ناشی‌از نقص‌وجودی ماست پس باید برای اقناع خود دست‌توسل بدامان عرفاو متصوفین‌زده بگوئیم :

دیدن‌روی‌تورا دیده‌جان‌بین باید | این کجا مرتبهٔ‌چشم‌جهان‌بین‌من‌است

زیرا: گوهرجام‌جم‌از کان‌جهان‌دگراست | ماتمنا ز گل کوزه گران میداریم

آری بشربایدبداند آستان خداوند والاتر وبالاتر ازاندیشه کوتاه ونارساوناقص اوست ازجوهر ملکوتی ومجرد ذره بسیار کوچکی به‌بشر داده تاهستی اونمود کند وهنوز زود است پی براز دهروسر آورینش ببرد چه‌آنکه :

این‌همه‌عکس‌می و نقش مخالف که‌نمود | یك‌فروغ رخ‌ساقی است‌که درجام‌افتاد

واگرروزی بی‌پرده دراین عالم نمودار شود آنچنان غوغائی برپا خواهد شد که‌بشر نمیداند چه‌خواهد شد !!!

درپایان این‌بحث بدرگاه قادرمتعال واین نیروی ازلی‌عالم امکان‌روی‌آورده میگوئیم خدایا ماراهدایت کن‌درراه شناسائی تو توفیق یابیم‌و بفلاسفه و علماء و دانشمندان‌میگوئیم معشوق‌چون نقاب‌زرخ برنمیکشد هرکس حکایتی به‌تصور چرا کند. مترجم

مفید است .

برینه درجلد دوم سیاحت‌نامه خود می‌نویسد که در هندگوشت چهار پایان طعم و لذتی ندارد و مردم گوشت گاو نمیخورند در عوض ازشیر و کره آن استفاده مینمایند .

بنابراین قانون مذهبی هندوها که خوردن گوشت گاو را حرام کرده و در عوض استفاده ازشیر وروغن این‌حیوان را مجاز نموده غیرمعقول‌نیست .

دریونان قدیم ملل‌بسیاری زندگی میکردند وشماره افراد زیاد بود ولی‌در عوض خاك یونان استعداد زراعت وتربیت احشام واغنام رانداشت باین‌جهت یکی ازاصول مذهبی این شد که هرکس میخواهد بخدایان هدایائی تقدیم نماید تا محبت آنها را جلب کند بهتر این‌است که هدایای کوچك تقدیم کند زیرا خدایان از دریافت هدایای کوچك زیادترراضی می‌شوند تا اینکه گاو رابرای آنهاقربانی کنند .

فصل بیست وپنجم

عیب انتقال مذهب ازکشوری بکشور دیگر

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست می‌آید که غالباً انتقال یك مذهب ازکشوری بکشور دیگردارای معایب است وبدیهی‌است مذهب مسیح ازاین قاعده مستثنی‌است‌زیرابطوریکه درفصل اول کتاب بیست وچهارم‌روح‌القوانین گفتم دیانت مسیح مآلاً مایهٔ سعادت جاویدان واولی‌تر ازهمه مذاهب روی زمین‌است[1] .

---

۱ ـ درست‌است که مذهب مسیح ازاغلب‌مذاهب‌عالم‌بهتروبرآنهارجحان‌دارد‌ولی‌نمیتوان گفت که‌اولی‌ترازتمام‌مذاهب است‌اگراین‌دعوی‌را علمای اسلام‌بنمایند شایدبیشتر مورد داشته باشد زیرا مذهب اسلام کاملتر از مذهب مسیح وکاملتر ازسایرادیان است .

مذهب مسیح یك مذهبی‌است احساسی‌وغالب دستورات‌آن‌تحت تأثیراحساسات وعواطف تعلیم داده شده‌است واساس آن‌براصول‌تواضع واخلاق‌است ونمیتوان آنرادرتمام‌شئون‌اجتماعی

بقیه درصفحهٔ بعد

آقای **بولن‌ویلیر** در کتابی که بعنوان زندگی محمد (ص) نوشته میگوید در کشورعربستان‌خوك خیلی کمیاب میباشد زیرا وسائل‌تربیت خوك دراین کشور موجودنیست وجنگل‌وجود ندارد که خوکها درآن تربیت شوند وهمچنین وسائل تغذیه این حیوان در عربستان موجود نیست لذا قانونی که خوردن گوشت خوك را در عربستان حرام نموده مطابق مقتضیات طبیعی میباشد بخصوص آنکه اعراب بواسطه خوردن آب شور مستعد ابتلای بیماریهای پوستی هستند و خوردن گوشت خوك استعداد انسانرا برای ابتلای بیماریهای پوستی زیاد میکند ولی قانونی که خوردن گوشت خوك را در عربستان حرام کرده برای اغلب نقاط عالم و منجمله کشورچین‌خوب‌نیست زیرا در کشور اخیر گوشت خوك ازغذاهای اصلی می‌باشد.

اظهار این موضوع که گوشت خوك‌استعداد انسان‌را برای‌ابتلای بیماریهای جلدی زیادترمیکندمتکی‌بنظریه**سانکتوریوس**میباشد زیرا اودر کتاب طب‌احصائی میگوید: «خوردن گوشت خوك باعث نقصان تعریق بدن میشود واین نقصان به‌یك ثلث میزان تعریق عادی بدن‌میرسد واز طرفی چون فقدان یانقصان تعریق بدن باعث ایجاد و.یا ممد بیماریهای پوستی میشود بنابراین خوردن گوشت خوك در کشورهائیکه‌بیماریهای پوستی‌زیاداست‌جایز نمیباشداین کشورهاعبارتند ازعربستان ومصر وفلسطین وازاین قبیل .

بقیه ازصفحهٔ قبل

و حتی انفرادی بشربکاربرد معلاوه روحانیان مسیحی بقدری پیرایه به‌آن‌بسته‌اندکه بکلی اساس آنرا واژگون نموده است و حتی تواضع و اخلاق را که جزو دستورات اولیه مسیح است به‌خشونت وخرافات تبدیل‌نموده‌اند، مخصوصاًدرعصرمونتسکیونفوذآنان باندازه‌ای بود که چرخ‌امور کشورروی افکاروعقایدآنان میچرخید ازخلال‌غالب‌بیانات‌مؤلف‌نیز برمی‌آیدکه اودرعین‌حالی‌که یکنفر مسیحی‌معتقدبوده ازطرزرفتارروحانیان‌مسیحی واعمال آنها بشدت انتقادمیکرده ودراغلب ازمواردبطورصریح‌وبعضاً با کنایه واشاره‌وسربسته‌اعمال‌آنان‌راگوشزد و باادله ومنطق‌طرد میکرده‌است .

مثلا میگویند‌اسپانیولیها باقساوت‌بسیار‌بنام‌اشاعه‌دیانت مسیح بومیان‌مکزیك‌را بقتل میرساندندغافل‌ازاینکه‌اوضاع‌طبیعی کشورمکزیك‌بااشاعه وبرقراری‌مذهب‌مسیح‌مناسب‌نبودجای دیگرهم‌بعنوان‌نامهٔ‌دوشیزهٔ یهودی‌روحانیان‌وکشیشان‌رابباد‌ناسزاگرفته و رفتارآنان راتنقید کرده‌است . مترجم

فصل بیست وششم
دنباله موضوع فصل قبل

آقای شاردن درجلد دوم کتاب خودبعنوان مسافرت بایران میگوید :

درآن کشور باستثنای‌رودخانهٔ‌کور[1] که‌درانتهای کشورواقع شده رودديگری که قابل کشتی رانی‌باشد وجود ندارد .

بنابر این‌قانون زرتشتیها که کشتیرانی روی رودخانه را منع کرده بود با اوضاع جغرافیائی ایران مناسبت داشته ولی همین قانون در کشور هائیکه شطوط آنها قابل کشتی‌رانی است باعث وقفه ویانکث تجارت وحمل ونقل میشود.

در کشورهائیکه هوا گرم است شست وشوی بدن مطبوع میباشد و بخصوص برای سلامتی‌بدن نافع است‌بنابراین قوانین مسلمین وهندوها که عبادت را وابسته بشست و شو نموده قانون خوبی است در هندوستان یکی از بهترین عبادتها این است که در آب جاری فرائض مذهبی را بجای آورند ولی این قانون که برای نقاط ونواحی گرمسیر خیلی‌مفید میباشد برای نقاط دیگر ومثلا نواحی‌سرد سیر مفید نمیباشد .

لذا قوانین مذهبی همواره باید با آب وهوای‌محلی وفق‌داشته باشد و بهمین جهت هروقت قوانینی باآب وهوای محلی وفق نداشته‌درآنجا پایدارنمانده و دیر یازود ازبین‌رفته‌است. روی‌همین‌اصل‌میتوان گفت‌آنچه حدود قلمرو مذهب اسلام و مسیح‌راترسیم و محدودنموده همین‌آب وهوا میباشد .

بهرحال ازآنچه‌ذکرشداین‌نتیجه‌را بدست می‌آوریم که‌مذهب باید همواره دونوع‌معتقدات داشته باشد :

یکی معتقدات عمومی که با هرآب و هوائی وفق دهد و دیگری معتقدات خصوصی که مختص آب و هوا و محیط کشوری باشد که مذهب در آنجا بوجود

[1] ــ بنظر میرسد منظور رودخانه‌کارون باشد که درانتهای جنوبی وغربی ایران واقع شده و تنها رودخانه‌ایست که قابل‌کشتی رانی میباشد . مترجم

آمده است .

در معتقدات‌عمومی مذهب هرگز نباید وارد جزئیات شد، قوانینی که روی معتقدات‌عمومی وضع میشود باید جنبهٔ کلی‌راداشته‌باشد مثلاً اگرمذهبی مقرردارد مردم امساك نمایند باید‌بوضع‌همین قانون کلی‌اکتفا کند ودیگر چگونگی امساك را تعیین ننموده وجزئیات آنرانگویدزیراممکن‌است در آب وهوای‌مختلف‌غیرقابل اجرا باشد و همچنین است وضع مقررات دیگری از قبیل تزکیه نفس بوسیلهٔ ریاضت وغیره .

مذهب‌مسیح‌این‌حسن‌را دارد که‌مقررات کلی وعمومی‌را ازخصوصیات‌قوانین مجزا نموده وبهمین‌جهت قوانین این‌مذهب درهمه‌جا قابل‌اجرا است.

کتاب بیست و پنجم

قوانین وارتباط‌آنها بابرقراری‌مذهب درکشورها و اجرای مقررات مذهبی

فصل اول
احساسات شخص نسبت بمذهب

شخص مؤمن و مردلامذهب‌هر دو از مذهب حرف میزنند با این تفاوت که شخص مؤمن مذهب را دوست دارد و با محبت وعلاقه آنرا یاد مینماید و شخص لامذهب چون از مذهب متنفر است با تنفر آنرا یاد میکند .

فصل دوم
علل علاقه‌مندی انسان بمذاهب مختلف

عللی که‌اشخاص مؤمن را وادار مینماید بمذاهب خودعلاقه‌مندبشوندیکسان نیست‌و باهم‌فرق‌دارد، این موضوع بسته باینست که یك‌مذهب تاچه‌اندازه‌باافکار واحساسات‌مردم‌موافقت داشته باشد .

مثلا بااینکه توجه ما نسبت بامور دنیوی و مسائل مادی زیاد است و این موضوع ما رابطرف‌بت‌پرستی‌میکشاند با اینوصف از مذاهب‌بت پرستان‌متنفرهستیم و بالعکس بااینکه توجه ما نسبت‌بمسائل معنوی و روحی کم است معذلك مذاهب معنوی و باطنی را دوست میداریم علت علاقه ما بمذاهب معنوی و باطنی اینست

که اینگونه مذاهب باافکار واحساسات‌ما وفق میدهد یعنی درنتیجه تفکر ماخودرا میستائیم و از خود راضی میشویم وبرخلاف بت‌پرستان معبودی را ستایش‌وپرستش مینمائیم که جزو مادیات نیست وبعبارت دیگرماموفق‌شده‌ایم مقام الوهیت را از مراحل نازلی که بت‌پرستان‌برای او تعیین کرده‌اند بالاتر ببریم .

این رضایتی که ما از افکار واحساسات خود حاصل میکنیم سبب میشود که مذهب بت پرستان‌را مذهب اشخاص کوته‌نظر وسبك فکروخشن‌و وحشی‌بدانیم و برعکس آنهائی راکه دارای مذهب معنوی و باطنی هستند جزو ملل منورالفکر بشمار آوریم .

حال اگر بعد ازاین‌فکر اصلی یعنی فکر اعتقاد بیك مبدأ باطنی و معنوی بتوانیم افکار و تصورات معنوی وحساس‌را هم‌بفکر اصلی ملحق کنیم در آنصورت علاقهٔ مابمذهب حویش زیادتر میشود زیرا علل‌دیگری پیدا خواهد شد که افکار و احساسات مارا بیشتر راضی نماید چه آنکه ما ذاتاً خواهان چیزهای باطنی و معنوی‌هستیم .

مثلاکاتولیکها که باشیاء معنوی و حساس علاقه زیادتری دارند بیش از پروتستانهای‌بمذهب خود علاقمند میباشند وغیرت‌مذهبی آنها از پروتستانهازیادتر است .

درقرن‌پنجم میلادی‌شورای‌بزرگ روحانیان مسیحی درشهر **افز** تشکیل شد وروحانیان‌تصمیم گرفتند که‌بعدازآن‌حضرت مریم‌بعنوان‌مادرخداخوانده شود این تصمیم حساس ورقت‌انگیزطوری موجب شادی شهرافزشد که هلهله کنان دست‌های روحانیان را میبوسیدند وزانوی‌آنان‌را دربغل میگرفتند .

حال‌اگریك مذهب باطنی‌ومعنوی فکرامتیاز دادن ازطرف خداوندراهم در مخیله ما بوجودآورد یعنی ماتصورنمائیم که خداوند بین کسانیکه اورا میپرستند و کسانیکه معتقد باونیستند فرق میگذارد وطبقه‌اول رابردوم ترجیح میدهد درآن صورت علاقه مابمذهب زیادترخواهد شد .

علت علاقهٔ مسلمین بدین‌خود این‌است که درمیان ادیان معنوی خودرا جزو

طبقهٔ ممتازه‌میدانند و گمان‌دارندخداوندآنها را بیش‌ازهمه دوست میدارد، ودرعین حال‌وقتی‌نسبت‌به‌بت‌پرستان برای خودقائل برجحان میشوند ، برای خدای‌یگانه ازبتها وبت‌پرستان انتقام‌می کشند .

مذهبی که قواعد عملی زیاد دارد بیشتر پیروان خود را بخویش علاقمند می کند[1] زیرا انسان بچیزی که دائماً بدان مشغول شد زیادتر علاقمند میگردد و بهترین نمونه این علاقه زیاد مذهبی علاقمندی مسلمانان ویهودیها بمذهب خودشان می‌باشدچه‌آنکه‌دراین دومذهب قواعدعملی زیاد وجود دارد که مؤمنین بایدمرتباً عمل کنند .

نمونهٔ دیگر بیعلاقگی بمذهب رفتارملل وحشی میباشد که بسهولت میتوان مذهب آنها راتغییرداد زیراملل وحشی تمام اوقات درشکار ویاجنگ هستند هرگز بقواعد عملی‌مذهب عمل نمیکنند ویاخیلی کم عمل‌مینمایند .

امیدواری‌وترس هم‌درعلاقمند شدن مردم بمذاهب خود دخیل‌است ومذهبی که فاقد پاداش‌ومجازات وبعبارت دیگر فاقد بهشت ودوزخ باشد مورد علاقهٔ مردم واقع نمیشود .

درمذهب ژاپونیهاجهنم وبهشت وجود ندارد وبهمین‌جهت مذاهب خارجی که بژاپن میرود بسهولت ازطرف ژاپنیها پذیرفته میشود وبا حرارت بسیار آن مذهب راقبول‌نموده وایمان می‌آورند زیراآن مذاهب دارای پاداش ومجازات است

وهمچنین‌برای‌اینکه مذهبی‌مورد علاقه‌مردم بشود بایداصول اخلاق‌پسندیده داشته‌باشد زیرا مردم اخلاق پاك وصاف را دوست میدارند گرچه دربین افرادبشر اشخاص متقلب و دغل نیز یافت میشوند ولی بطور کلی عامه مردم طرفدار اخلاق پسندیده ونیکوهستند واگردراینجاوارد بحث مذهبی نبودم واین موضوع جدی‌را مطرح‌نمینمودم میگفتم که علاقهٔ مردم نسبت باخلاق پسندیده درتآتربخوبی آشکار

[1] ــ خوانندگان نباید تصور کنند این‌موضوع باآنچه که دریکی‌ازفصول‌قبل‌راجع باعیاد مذهبی‌بیان‌شد منافات‌داردزیرا درآن فصل‌راجع به‌رواج مذهب‌صحبت‌میکردیم واینك‌درخصوص علاقمندی‌افراد به‌یك مذهب صحبت میکنیم و اگر بآن مراجعه کنید خواهید دید بین این دو گفته منافاتی‌ندارد .

میشود ودیده میشود احساساتی که ازلحاظ اخلاق پسندیده است موردتوجه وعلاقهٔ مردم قرار میگیرد و برعکس احساساتی که ازلحاظ اخلاق پسندیده نیست ازطرف مردم بانفرت تلقی میشود .

وقتی شعائر و مراسم مذهبی با تشریفات مخصوص انجام گرفت نظر باینکه روح تجمل پرستی افراد را راضی می کند موجب علاقمندی مردم بدان مذهب میگردد و بهمین جهت ثروت و تجمل عبادتگاهها و روحانیان ممد علاقمندی مردم بمذهب میشود .

فصل سوم

پرستشگاه‌ها

.... نظر باینکه تقریباً تمام ملل متمدن دنیا در خانه‌ها زندگی مینمایند لذت‌این فکر برای آنها پیدا شد که‌برای‌خداوندهم خانه‌بسازند که بتوانند در آن خانه اورا پرستش کنند وهنگام بیم وامید درآنجا باو متوسل گردندیکی‌از چیزهائی که فوق‌العاده موجب تسلی مردم میشود اینست که محلی داشته باشند تا در آنجا خداوند را حاضر وناظر بدانند وبتوانند مستقیماً بدبختی‌ها ومصائب خود را بگوش او برسانند ولی ساختن پرستشگاه در بین مللی پیدا میشود که زراعت پیشه هستند زیرا ملل مزبور که درنقطهٔ مخصوصی سکونت اختیار مینمایند برای خود خانه میسازند وآنوقت در صدد ساختمان خانه برای خداوند برمیآیند ولی مللی که زراعت پیشه نیستندچون‌خود خانه ندارند بفکر ساختن‌خانه برای‌خداوند نمی‌افتند .

وقتی که‌چنگیز کشورهای‌اسلامی‌رافتح کرد درخصوص‌عقیدهٔ‌مسلمین از آنها سؤالاتی نمود و پاسخهای‌آنانرا پسندیده و عقایدشان راتقویت کرد ولی نتوانست بفهمد برای‌چه‌مردم‌مسجد میسازند وخداوند رادرآنجا پرستش میکنند‌درصورتیکه بقول اوانسان میتواند خداوند را درهمه‌جا پرستش نمایدعلت این‌بود که‌چنگیزاز قبیله‌تاتاربوجودآمده وتاتارهاهم صحراگردبودندوخانه‌نداشتند ونمیتوانستندفکر

ساختمان مسجد وپرستشگاه را بکنند .

بهرحال‌مللی که پرستشگاه ندارند برخلاف‌مللی که دارای پرستشگاه‌هستند بمذهب خودعلاقمندنمیباشند وبهمین جهت‌است که تاتارها بمذاهب خودعلاقه‌ندارند ونیز بهمین جهت است که ملل وحشی پس‌از اینکه امپراطوری روم را فتح کردند حتی‌یک‌لحظه بفکرقبول مسیحیت نیفتادند وبازبهمین دلیل‌است که ملل‌وحشی‌بومی امریکا بمذهب علاقه‌ندارند ولی‌ازوقتیکه مبلغین مذهبی‌ما در **پاراگوای** برای آنها کلیسا ساختند نسبت بمذهب مسیح ابرازعلاقه مینمایند وحتی در علاقمندی غیرت زیادی بخرج میدهند .

چون مقام‌الوهیت وخانه او که‌پرستشگاه باشد مأمن وملجأ اشخاص بدبخت است و همواره بیچارگان ودرماندگان به‌پرستشگاه روی میآورند تادرد خود را بگویند ونظر باینکه‌هیچیک ازافراد بشرازیک‌تبهکاربدتر وبدبخت‌تر نیست طبعاًاین فکربوجودآمد که پرستشگاه پناه‌گاه وملجأ گناهکاران باشد .

این‌فکر بخصوص‌دریونان قدیم‌قوت گرفت زیرا دریونان تبه‌کاران را ازشهر میراندند وبآنها اجازه نمیدادند باافراد همنوع خودزندگی کنند وبهمین جهت‌بود که‌جنایتکاران‌جزپرستشگاه محلی‌وجز کشیشان‌پشتیبانی‌نداشتند پرستشگاه درابتدا ملجأومأمن کسانی شد که بدون قصد واراده‌مرتکب قتل‌نفس‌شده بودند ولی‌پس‌از اینکه جنایتکاران عمدی وآنهائیکه با ارادهٔ قبلی مرتکب قتل میشدند بمعبد روی میآوردندآنوقت مردم دودسته شدند یکدسته با اقامت‌آنان درپرستشگاه موافقت کردند و گفتند برای احترام خانه‌خدا نبایدآنها را ازمعبد خارج کرد ولی دستهٔ دیگرمعتقدبودند که‌بایدآنهارا اخراج نمود زیرا کسیکه‌مرتکب قتل‌نفس‌شدچون بخلق خدا تعدی و جسارت نموده بنابراین جای او درخانه خدانیست بطوریکه **تاسیت** میگوید پرستشگاههای یونان پراز کسانی شده بود که مرتکب خلاف و یا جرم شده بودند ونه‌تنها تبه‌کاران‌بلکه‌بدهکارانی که‌بدهی‌خودرا نپرداخته وغلامانی که فرارکرده ویا با ارباب خود بدرفتاری کرده بودند بپرستشگاه میآمدند ودر آنجا اقامت میکردند بطوریکه این موضوع باعث زحمت زمامداران شد و دیگر

نمیتوانستندانتظامات‌راحفظ کنند زیرامردم‌باعقیده‌وایمانی که بپرستشگاه واحترام
آن‌را داشتندازجرمها وجنایات حمایت میکردند ولی‌بعد مجلس سنا مجبورشد عده
زیادی ازتبه‌کاران را جبراً ازمعابد بیرون بیاورندوبمجازات برسانند.

قوانین موسی دراین قسمت بهتراز قوانین دیگر بود قوانین یهودیان مقرر
داشته جنایتکاران بدون اراده یعنی آنهائیکه بدون قصد وسهواً مرتکب قتل شده‌اند
بیگناه میباشند ولی‌نباید چشم پدرومادروخویشاوندان‌مقتول‌بآنهابیافتد وبهمین‌جهت
برای اقامت آنان پناهگاه ساختنداما تبه‌کارانی که با قصد قبلی مرتکب شده بودند
پناهگاه نداشتندوضمناً بایددر نظرداشت که مدتی مدید پرستشگاه یهودیان سیار بود
ومعبد ثابت وجودنداشت اصولافکرپناهگاه ازبین رفت .

دراین مورد اشکالاتی پیدا شد، تبه‌کاران عمدی که در پناهگاه راه نداشتند
مطابق عقاید روحانیان لازم بود خدا را بپرستند و برای پرستش او بمعبد بروند
وسعی نمایند بخشایش الهی‌را شامل‌حال‌خود کنند ولی ازطرف دیگراگرتبه‌کاران
بمعابد میرفتند ومقیم‌آنجامیشدند باعث اختلال مراسم مذهبی‌میگردیدند دریونان
قدیم هم موضوع بی‌پناهی وسرگردانی تبه‌کاران تولید اشکال کرد زیرا بیم‌داشتند
که مبادا این اشخاص ویلان وسرگردان دین‌خود را رها کرده و درصدد پرستش
خدایان اجنبی برآیند .

باتوجه باین اشکالات بالاخره راه حل را دراین یافتند که بعضی‌ازشهرها را
مخصوص اقامت تبه‌کاران کنند وآنها میبایستی تاهنگام مرگ رئیس کل روحانیان
در آن شهر بمانند .

فصل چهارم
عمال مذهب

.... بطوریکه **پروفیر** میگوید انسانهای اولیه جزعلف چیزی در
راه الوهیت قربانی نمیکردند و این‌کارخیلی ساده‌بود و مراسم پیچیده و دشواری
نداشت لذا هرکس در خانواده خود عامل مذهب وکشیش محسوب میشد. لیکن

بعدهافکر جلب دوستی ومرحمت خداوند سبب شد که مراسم متعدد وپیچیده برای
قربانی پیدا شود ومردم که مشغول کشت وزرع بودند نتوانستند همگی این‌مراسم
را انجام‌دهند وجزئیات آنرا بموقع‌اجرابگذارند ووقتی مصمم‌شدند برای‌خدایان
خانه های مخصوص بسازند آنوقت لازم شد که خدمه هم برای این خانه‌ها تعیین
نمایندتاهمانطور که هرکس‌برتق وفتق امورخانهٔ خود مشغول است آنهاهم‌مواظب
رتق وفتق امور خانه‌خدا باشند .

باینطریق عمال روحانی یاکشیش بوجود آمد ، مللی که عمال روحانی یا
کشیش ندارند غالباً وحشی هستند ملت **پدالی** هم‌که روحانی نداشتند در قدیم
وحشی بودند وامروزهم ملت **ولگوسکی**واقع درسیبری که روحانی‌ندارند وحشی
میباشند .

متدرجاً عمال مذهب یاکشیش‌ها مورد توجه و احترام ملل قرارگرفتند
خصوصاً درمیان‌مللی که‌سطح‌فکرشان‌ترقی کرده وتصورمینمودند ورود بپرستشگاه
مستلزم این است که جسم وروح پاک‌باشد وشخص‌بارعایت اصول وشرایع‌مخصوصی
وارد پرستشگاه شود .

ازطرف دیگر چون مواظبت امورخانهٔ خدا ورعایت اصول ومقررات‌مذهب
مستلزم صرف وقت و توجه دائمی بود ملل متمدن در صدد افتادند عمال مذهب یا
روحانیان را ازسایرطبقات جدانمایند وطبقه خاصی بنام روحانیون و برای انجام
فرائض وشعائرمذهبی تشکیل دهند .

باینطریق در کشور مصر و ایران و دربین یهودیان نه‌تنها طبقهٔ خاص بلکه
خانواده‌های مخصوصی‌بودند که روحانیت وانجام فرائض مذهبی منحصربآنها بود
ودر تمام عمر غیر از رسیدگی بامور دیانت‌کار دیگری نداشتند بعضی از مذاهب
دیگر برای اینکه فکر عمال مذهب هیچ مشوش نشود وگرفتاریهای دنیوی
مانع از انجام‌وظایف مذهبی آنها نگردد درصدد برآمدند که ازگرفتاری تشکیل
خانواده نیز آنها را معاف نمایند و این رسمی است که در دیانت مسیح برقرار
میباشد .

دراینجاراجع بقانون تجرد روحانیان صحبت نمیکنم ولی البته‌خوانندگان ملتفت میشوند که وقتی جامعهٔ روحانیان توسعه‌یافت وافراد این طبقه‌فراوان‌شدند قانون‌تجرد زیان بخش‌است زیرا موجب تقلیل نفوس‌میشود طرزاستنباط بشراینطور است که درمسائل‌مذهبی‌چیزهائی رادوست میدارد که مستلزم محدودیت وصرفنظر ازخودسری وخودمختاری باشد .

بهمین جهت تجرد وعدم تأهل روحانیان که‌مستلزم کف نفس وبذل‌مجاهدت معنوی است مورد پسندمردم میباشد ولی استقبال مردم‌نسبت باین‌موضوع برحسب مقتضیات محیط فرق میکند .

مثلادر نواحی‌جنوبی‌اروپا مقتضیات‌آب وهوا طوری است که شخص نمیتواند مجرد بماند وبایستی ازدواج کند. و درنتیجه رعایت تجرد دراین نواحی مستلزم کف‌نفس‌است بهمین دلیل رسم تجرد درنواحی‌جنوبی اروپا باقی مانده زیرا مورد توجه و احترام مردم میباشد ولی درنواحی شمال اروپا مقتضیات‌آب و هوا طوری است که مجرد ماندن باعث‌آزار انسان نمیشود و یك امرعادی است بهمین جهت در آنجا رسم مجرد ماندن روحانیان قوت نگرفته است البته خواننده میفهمد که من باصل موضوع که تجرد باشد کاری ندارم بلکه صحبت ما درخصوص توسعه ویا محدود بودن تجرد است بنابراین کسی نباید تصورنماید که من اصل تجرد را در روحانیت مورد انتقاد قرارداده‌ام .

فصل پنجم
قانون باید برای دارائی کشیشها حدودی قائل شود

...... خانواده‌های عادی ومعمولی نظربا ینکه متلاشی‌میشونددارائی آنهامصرف مخصوصی‌ندارد وبرحسب مقتضیات زمان این دست بدان دست میگردد لیکن طبقهٔ روحانیان مذهب خانواده‌ئی هستند که هرگز نمیمیرند و جاویدان میباشندبنابراین دارائی این خانواده‌ها هم بایستی همواره در بین خود آنها باشد

وخارج نشود ازطرف‌دیگرچون خانواده‌های عادی براثرمرور زمان زیادمیشوند دارائی آنها هم باید زیاد شود ولی روحانیان خانواده‌ئی‌هستند که زیاد نمیشوند و شمارهٔ افرادآنها از حدود معینی تجاوز نمینماید پس باید دارائی این خانواده هم محدود باشد .

درمذهب یهود و درکتاب معروف **لویتیك** قوانینی برای دارائی روحانیان وضع شده که مورد توجه است ولی این نکته را ذکر نکرده است که حدود این دارائی چقدر خواهد بود و پس از وصول بچه میزان و چه موقع کشیشها نباید بردارائی خود بیافزایند و دارائی جدیدی بدست آورند ، زیرا معقول نبود که کشیشان بتوانند برای‌همیشه وبطریقی‌نامحدودتحصیل اموال نمایند، این موضوع بقدری مخالف عقل و منطق عمومی است که هرکس طرفداری ازآن نماید احمق شمرده خواهد شد .

در مواقعی که دارائی حوزه‌های روحانیت زیاد شده و از حدعادی گذشته است برای قوانین کشوری خیلی دشوار شده که بتواند جلو ازدیاد دارائی آنهارا بگیرد .

علتش این است که اینموضوع مربوط بمذهب میباشد و قوانین کشوری که خود احترام مقررات مذهبی‌را رعایت نماید نمیتوانند باآن مخالفت کند .

در اینگونه مواقع بهتر آنست که قانون‌گزاران بجای حمله بدارائی کشیشان و وضع قوانینی برای محدود کردن دارائی بوسائل غیر مستقیم متوسل شوند یعنی‌کاری بکنند که خود کشیشان از زیادکردن این دارائی صرفنظر نمایند و بعبارت دیگر اختیار ازدیاد دارائی را برای آنها بگذارند و این اختیار را از آنها سلب نکنندو در عوض آنان را بصرف نظر کردن از افزایش ثروت تشویق نمایند .

مثلادربعضی‌ازکشورهای‌اروپائی که‌تحت‌نظراشراف‌اداره میشود(کشورهای کوچك) از املاك روحانیان یعنی از املاك کلیسا مالیات مخصوصی بنفع اشراف دریافت‌میگردد واینموضوع سبب میشود که دیگرحوزه‌های روحانی درصددازدیاد

ثروت واملاك بطورنامحدود برنمی‌آیند .

در کشور **کاستیل** که چنین مالیاتی ندارد کلیسا تقریباً تمام املاك را تصاحب کرده و باز هم تصاحب مینماید ولی بر عکس در سر زمین **آراگون** که از املاك کلیسا عوارض گرفته میشود املاك روحانیان کمتر میباشد .

در کشور **فرانسه** که املاك کلیسا باید مالیات بدهد و بخزانه دولت مدد و کمك نمایدواملاك روحانیان کمترازجاهای دیگراست وحتی می‌توان گفت که یکی ازعوامل ثروت و رونق فرانسه همین موضوع یعنی کم‌بودن اموال‌و دارائی کلیسا میباشد .

پس باید دولت وقوانین کشوری بوسائل غیرمستقیم ازقبیل وضع مالیات از ازدیاد بی‌اندازه املاك ودارائی کلیسا جلو گیری نماید ولی درعین حال باید حقوق حاکمیت آنها را محترم بشمارد و املاك قدیمی را بحال خودبگذاردکه همچنان در تصرف کلیسا مثل خودکلیسا جاوید بماند و مانع از این باشدکه روحانیان املاك جدیدی تحصیل نمایند و حتی باوضع عوارض املاك جدید را از دست آنان بیرون بیاورد .

در روم قدیم هنگامی که بین دولت وروحانیان اختلاف افتاد دولت یادداشتی صادر نموده و در طی آن گفت : روحانیان‌بر خلاف‌آنچه در کتب دینی گفته شده بایدبا دادن مالیات بمخارج دولت کمك نمایند بدیهی است کسانیکه این یادداشت را صادر نمودند با اصول باج وخراج بیش از اصول مذهبی آشنائی داشتند .

فصل ششم
صومعه‌ها

جامعه روحانیان که درصومعه‌ها و کلیساها زندگی‌میکنند واملاك صوامع و کلیساها متعلق بآنهاست یك خانواده هستندکه عمرجاویدان دارندیعنی همواره باقی میباشند و چون عمر آنها را پایانی نیست بنابراین‌عقل قبول‌نمینماید که دارائی خود را بفروشند و یا قروضی بمدت عمر تحصیل نمایند .

مگر اینکه برای دیگران قرض کنند یعنی وارث اشخاصی بشوند وقروض آنها را بعد از مرگ از محل دارائی موروثی بپردازند .

فصل هفتم
امحاء خرافات

افلاطون در کتاب دهم قوانین میگوید ، «آنهائیکه بنیان مذهبشان سست است و یا اصلاً دین ندارند منکر وجود خدایان میشوند و فرضاً بوجود خدایان ایمان بیاورند میگویندآنها هیچ کاری بکارهای زمینی‌کار ندارند و یا میگویند انسان میتواند با قربانی خشم و غضب خدایان را از بین ببرد و حال آنکه این سه عقیده هر سه باطل است » .

نظریه افلاطون صحیح است و روشن ترین نظریه‌ئی میباشدکه تاکنون یك مغز متفکر در بارهٔ مذهب گفته است .

گرچه‌جلال وشکوه خارجی ارتباطزیادی‌با تشکیل‌و توسعهٔدولتها داردولی کشورهای خوب و مترقی نه تنها از شکوه و جلال و تجمل پرستی جلو گیری کرده‌اند بلکه ازموهومات هم که یکنوع تجمل باطنی است[1] جلو گیری‌نموده‌اند. در بعضی از مذاهب برای جلو گیری از تجمل پرستی توصیه شده است که مردم صرفه‌جو باشند وپس‌انداز کنند وبعضی از قوانین **سولون** حکیم یونانی برای این موضوع وضع شده وهمچنین قوانین‌افلاطون راجع بتشییع جنازه برای صرفه جوئی وضع گردیده است .

قوانینی که **نوما** در ضمن قوانین میزهای دوازده‌گانه راجع بقربانی وضع کردفقط‌برای صرفه‌جوئی بود،**سیسرون** خطیب‌وحکیم معروف یونان برای‌تشویق صرفه‌جوئی در قربانی میگوید: پرندگان وتابلوهای نقاشی که دریك روز کشیده شده باشد برای خدایان بهترین هدیه است .

یکنفراسپارتی‌میگوید مادرراه‌خداوند چیزهای‌عادی‌و کم‌بها را نذروقربانی

۱ ـ مؤلف موهومات وخرافات‌را نوعی تجمل باطنی ومعنوی تفسیر کرده است. مترجم

www.ketabha.org

میکنیم که بتوانیم هر روز از این هدایا تقدیم نموده و خداوند را پرستش نمائیم.

بایددانست صرفه‌جوئی مردم‌در قربانی هیچ منافاتی‌باشکوه وجلال خارجی ندارد و نباید تصور نمود ایندوباهم تناقض دارند.

یونانیها میگفتند : «ما هرگز در راه خداوندگنجها و ذخایر زر را فدا نمی‌نمائیم زیرا این‌هدایا لایق خداوند نیست بدلیل اینکه خداوند خواسته‌ماذخائر زر را خوار بشماریم».

افلاطون میگوید : «هدیه‌وقربانی اشخاص بی‌ایمان و یا سست ایمان لایق خداوندان‌نیست زیرا یك‌شخص‌عادی‌هم ازدریافت آنها شرمنده‌میشود.»

بالنتیجه مذهب نبایدبعنوان نذر وقربانی در راه خداوند مایحتاج زندگی مردم‌را از دستشان بگیرد وبهمین جهت است که افلاطون میگوید اشخاص ساده و باایمان باید درراه خداوند نذرها وقربانیهائی بنمایند که مثل خودشان‌یعنی‌ساده‌و بی‌پیرایه باشد.

و همچنین افلاطون معتقد بود نباید مخارج تشییع جنازه زیادباشد ، نظریه او متکی بیك‌امرطبیعی‌است زیرا بعداز مرگ فقیر وغنی‌یکسانند و در این مورد که بین فقیر وغنی فرقی‌نیست نباید تفاوت ثروت بعنوان تشییع‌جنازه و تدفین در انظار وانمود شود.

فصل هشتم
ریاست روحانیان

وقتی عمال‌مذهبی‌زیادشدند طبعاً بایدرئیسی‌داشته‌باشند که مافوق‌عمال مزبورباشد و آنها را اداره‌نماید.

در کشورهای‌سلطنتی که امور کشور بایدتابع‌نظم ومقررات باشد و نمیتوان تمام‌اختیارات‌را بدست‌یکنفرسپرد بهتر آنست که ریاست روحانیان از سلطنت مجزا باشد ولی اینموضوع در کشورهای استبدادی رعایت نمیشود زیرا در کشورهای مزبور طبعاً قدرت در دست یکنفراستوچون‌همهٔ‌اختیارات راشخص رئیس‌حکومت

در دست دارد محتمل است که‌اومذاهب‌را هم‌ناشی ازاختیارات واقتدارخویش‌بداند و بخواهد بفهماند خود او مبتکر و واضع قوانین مذهبی بوده است بنابراین بهتر آنستکه هر مذهبی دارای اصول و مبانی مخصوص و دارای کتب مقدسی باشد که قوانین مذهبی‌را در آن ثبت وضبط کرده باشند.

با این ترتیب فرضاً شخص پادشاه خودرا رئیس مذهب‌بداند نمیتواند بطیب خاطر درمقررات مذهبی دخل وتصرف کند و آنهارا جرح وتعدیل نماید همانطور که در ایران بااینکه پادشاه ریاست مذهب را داراست[1] معذلك قرآن امورمذهب را اداره‌مینماید.

در کشورچین نیزریاست مذهب باپادشاه است بااین وصف کتبی وجوددارد که در دست مردم است و مردم ازروی‌آن کتابها بقوانین مذهبی خود عمل‌میکنند وقتی یکی‌ازامپراطوران چین میخواست کتب مذهبی‌را از بین بردارد مردم بر او شوریدند واورا ازسلطنت خلع کردند.

فصل نهم
سهل‌انگاری در بارهٔ مذاهب یا تعدیل آنها

بدواً این‌نکته‌را متذکر میشوم که بحث من اصولا دراین‌کتاب یك بحث سیاسی است وباعلم دین کار ندارم ولی یکنفرعالم دینی‌هم‌اعتراف خواهد کرد که سهل‌انگاری دربارهٔ یك ویاچند مذهب وموافقت با بقای‌آن‌مذهب دلیل برآن نمیشود که شخص‌هواخواه آن مذهب باشد ومقررات آن‌را تصویب کند و دیانت‌مزبورراقبول‌نماید بنابراین که وقتی در کشوری چند مذهب وجود داشت بهتر آنست قوانین کشوری در بارهٔ آن مذاهب ارفاق وتسهیلاتی برای‌آن‌ها قائل شوند ومذاهب مزبوررا وادار کنند برای‌یکدیگر تسهیلاتی قائل شوند.

۱ـ دورهٔ سلاطین‌صفوی منظور مؤلف است. مترجم

www.ketabha.org

زیرا یکی ازاصول کلی اینست که اگردربارهٔ مذهبی سختگیری شود وآنرا تحت فشارقراردهند آن مذهب هم بنوبه خودروزی سختگیر خواهدشد ومذهب شمارا تحت فشار قرار خواهدداد تا جائیکه آن فشارجنبهٔ ظلم و سفاکی را بهم رساند. باین جهت قوانین کشوری باید طوری تدوین شوند که مذاهب موجوده در کشور باعث اختلال امور دولت نشوند و در عین حال موجب اختلال امور یکدیگر هم نگردند افراد ملت هم باید بدانند که اطاعت از قانون تنها در این نیست که مخل امور دولت نباشند بلکه اطاعت در آنستکه مخل امورزندگی سایرافراد هم نگردند.

فصل دهم
دنباله موضوع فصل قبل

مذهب تا وقتیکه سختگیر نباشد نمیتواند در کشورهای مختلف رواج پیدا کند زیرا یك مذهب سهل انگار نمیخواهد سایرمذاهب کشورهای دیگررا ازبین برده وجای آنهارا بگیرد.

با درنظر گرفتن این نکته بهتر اینست که وقتی مذهبی در کشوری برقرار شد دولت اجازه ندهد مذهب جدیدی در آنجا برقرار گردد واین طریق بهترین روش رفتار دولت نسبت بمذهب است یعنی وقتی دولت اختیارداشته باشد مذهب جدیدی را در کشورخود بپذیرد بهتر آنست که ازپذیرفتن آن صرفنظر نماید و در صورت پذیرفتن دربارهٔ آن ارفاق نماید ودربارهٔ آن قائل بتسهیلات باشد.

فصل یازدهم
تغییر مذهب

زمامداری که میخواهد مذهب کشوری راتغییر بدهد دچار مشکلات بسیار خواهد شد خاصه اگر رژیم حکومت او استبدادی باشد زیرا مردم برای نجات ازچنگ استبدادهم که شده است شورش خواهند کرد و موضوع مذهب هم مزید بر علت میشود ودر واقع وسیله بدست آنان میدهد.

علتش اینست که مذهب و اخلاق وروحیات مردم فقط با امر زمامدار تغییر پیدا نمیکند چه آنکه مذهب قدیم با آب و هوا ومحیط موافقت پیدا کرده و مردم با آن انس گرفته‌اند درصورتیکه مذاهب جدید ممکن است بامحیط و آب وهوای آنکشور سازگار نباشد در این صورت مردم از قوانین و مقررات مذهب جدید اظهار نفرت میکنند و حاضر نیستند یك دفعه مقررات مذهب جدید را بپذیرند آنوقت برای مدت مدیدی افراد ملت چه ازلحاظ سیاسی وچه از نظر مذهبی باعث زحمت زمامداران خواهندشد.

فصل دوازدهم
قوانین جزائی در مذهب

هیچ مذهبی نباید قوانین جزائی داشته باشد خواهید گفت چون قوانین جزائی تولید وحشت مینماید مفید است و مردم را براه راست وامیدارد ولی باید دانست که مذهب خود دارای مقررات جزائی معنوی و باطنی است، با این وصف اگر مقررات جزائی دیگری وضع نمایند یکی از این دو تأثیر دیگری را ازبین میبرد ودر وسط دو وحشت متضاد که ناشی از مقررات جزائی مادی ومعنوی استروح مؤمنین خشن وافراد قسی القلب میشوند.

مقررات جزائی مذهب ازلحاظ معنوی بقدری شدید و برعکس امیدواریهای پاداش مذهب معناً و باطناً بقدری تسلی بخش میباشد که وقتی مقابل چشم انسان آمد هیچ نوع قانون جزائی قائم مقام آن نخواهد شد و هر نوع تهدید وترسی را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

روح مردم را از خوف و وحشت مجازاتهای مختلف جسمانی پر کردن در تغییر معتقدات آنها و ترك مذهب سابق و اختیار مذهب جدید کمکی نخواهد کرد بنابراین اگر بخواهند بمذهبی حمله کرده و مردم را ازآن بیزار نمایند و متمایل بمذهب جدید کنند بهتر آنست که بجای مجازاتهای شدید امیدواریهای بسیار در قلوب مردم ایجاد کنند و ارواح را بمژده نیل بآرزوهای دور و دراز تشویق نمایند.

بطور کلی برای تغییردادن‌مذهب مردم‌دعوت و امیدوار کردن‌تأثیرش‌زیادتر از مجازات‌است و هرقدراین‌مجازاتها شدیدباشد روح مردم بیشتر عاصی و نسبت بمذهب جدید متنفر میشود در ژاپن‌مردم برعلیه مجازاتهای سخت شوریدند در صورتی که درقبال‌مجازاتهای نسبتاًخفیف‌تر که‌مدتش‌هم طولانی‌تربود مثل‌حبس‌ابد بهیچوجه شورش نکردند.

بشهادت تاریخ‌مجازاتهای‌سخت‌ازلحاظ مذهبی تأثیری جزازبین بردن مردم نداشته و هیچ کمکی بتجدید مذهب و برقراری مذهب‌جدیدنکرده‌است.

فصل سیزدهم
ایراد خاضعانه بمفتشین مذهب
دراسپانیا وپرتقال

.... یك‌دختر هیجده‌ساله که‌اخیراً درشهر لیسبون بحکم‌دادگاه‌تفتیش عقاید زنده در آتش‌سوزانده‌شده‌قبل ازمرگ رسالهٔ کوچکی نوشته که ذیلاً از نظر خوانندگان میگذرد .

بعقیدهٔ من‌نوشتن این‌رساله بی‌فائده بوده است زیرا وقتی شخص ناچار شد یك موضوع‌بدیهی ومسلم را ثابت نماید وطرفرا وادار به‌قبول‌آن‌کند قطعاً قادر به‌متقاعدکردن‌آن نخواهدبود فرض‌کنید شما میخواهید لزوم آب را برای بقای زندگی انسان وحیوان ثابت‌نمائید و باشخصی برخوردنمودید که از این حقیقت مسلم و بدیهی بی‌اطلاع بود و فکر و عقلش نیروی ادراك اینموضوع مسلم و ثابت‌را نداشت در اینصورت قدر متیقن‌اینست که نخواهید توانست او رامتقاعد کنید بهر حال این دختر در طی رساله خویش اظهار مینماید که مذهب مسیح را محترم میشمارد ولی احترام و محبت او برای این مذهب از حدود معینی تجاوز نمیکند تا زمامدارانی که مسیحی‌نیستند نتوانند او را آزار نمایند و آنوقت چنین میگوید :

« شما شکایت میکنید برای چه امپراطور ژاپن درکشور خود مسیحیان را

درآتش میسوزاند اگراین‌سؤال را ازژاپنیها بکنید میگویند طرز رفتار ما با شما آنطور است‌که شما بادیگران رفتار میکنید یعنی باکسانیکه‌هم‌مذهب شما نیستند اینطور رفتار میکنید بنابراین ازما شکایت‌نکنید بلکه ازناتوانی‌خود در خاك ژاپن شکایت نمائید زیرااگرشما درخاك ژاپن توانائی میداشتید بدون شك با ما همین رفتارراميکردید .»

دوشیزه‌یهودی پس از این قسمت چنین‌میگوید « : شمامسیحی‌ها خیلی از ژاپنی‌ها بیرحم‌ترهستید زیراآنها کسانی را درآتش می‌سوزانند که‌عقیده‌شان بکلی مخالف عقیدهٔ آنهاست در صورتی که عقیده ما مطلقاً مخالف عقیده مسیحیان نیست شما می‌دانید که ما مذهبی داریم که سابقاً مورد توجه خداوند بود و جزو مذاهب آسمانی محسوب میگردد و تفاوتی که از لحاظ این مذهب بین ما و شما وجود دارد اینست که ما گمان می کنیم خداوند هنوز مذهب یهود را دوست می‌دارد و شما معتقد هستید و تصور میکنید که خداوند دیگر این مذهب را دوست نمی‌دارد بدین‌جهت شما باکمال بیرحمی ما را میسوزانید بصرف اینکه‌ما میگوئیم خداوند آنچه را دوست میداشته امروزهم دوست میدارد و حال‌آنکه فرضاً این عقیده ما اشتباه باشد یك‌اشتباه قابل بخشایش است‌گرچه شمانسبت بما خیلی بیرحم هستید ولی بیرحمی شما نسبت باطفال ما زیادتر است زیرا شما اطفال ما را شکنجه و آزار مینمائید فقط بجرم‌آنکه مذهب پدران و مادران خود را قبول کرده‌اند واز تعلیمات‌آنها تبعیت نموده‌اند و حال‌آنکه تبعیت از تعلیمات پدر و مادر گناه‌نیست بدلیل آنکه درمذهب شما و تمام جهان مقررشده است‌که فرزندان پدر و مادرخود را نظیر خداوند محترم بشمارند و تعلیمات آنان را بپذیرند وقتی شما میخواهید مارا بمذهب خود بیاورید از شما می‌پرسیم که مزیت مذهب شما چیست و برای چه میخواهید ما مذهب شما را قبول کنیم شما خواهید گفت‌مزیت مذهب مادراین است‌که یك مذهب آسمانی میباشد و در یك مدت‌کم با وجود شکنجه و آزار مشرکین که مسیح را بسخت‌ترین وضعی کشتند این مذهب توسعه یافته است ولی هم اکنون شما رفتار مشرکین را در پیش گرفته‌اید و همانطور که آنان شما را

www.ketabha.org

شکنجه میکردند شماهم مارا شکنجه مینمائید آیا در اینصورت ما نمیتوانیم بگوئیم
مزیت مذهب ما در این است که تحت شکنجه قرار گرفته ومی گیریم مابنام‌خداوند
تقاضا نمیکنیم که با ما مطابق عدل رفتار نمائید زیرا ما و شما هر دو خدا را
میپرستیم بلکه بنام حضرت مسیح از شما تقاضا میکنیم که برای مسیحی کردن ما
طوری‌رفتار کنید که اگر خود حضرت مسیح روی زمین حاضر بودبا ما همانطور
رفتار میکرد .

یاللعجب شما میخواهید ما رامسیحی کنید ودرعین حال ازقوانین ومقررات
مسیح تبعیت نمی‌نمائید؟!!

ولی اکنون که مطابق رفتاریکنفر مسیحی حقیقی ومقررات و قوانین مسیح
با ما رفتار نمیکنیداقلاً مطابق یك‌انسان باما رفتار نمائید زیراانسان‌ممکن است
ازاصول وقواعدمذهب‌برخوردار نبوده و قلب‌او بنور ایمان روشن نشده باشد ولی
همین انسان از رعایت عدل و انصاف که کم وبیش‌ازطرف طبیعت در نهاد مابودیعه
گذاشته‌شده برخوردار میباشد شما میگوئید که چون محبوب خداوند هستید ولی
کودکان ما چه گناهی دارند که شما آنها را آزار مینمائید و حال آنکه گناه این
موجودات کوچك جز این نیست که مطابق اصول تورات تعلیمات پدر و مادر را
(یعنی تعلیمات کسانیکه بعقیده شمامحبوب‌خدا نبوده وبالنتیجه حقیقت‌را ندیده‌اند)
فراگرفته‌اند؟؟!

اگر شما بر طبق دعوی خود دارندهٔ این حقیقت هستید چرا آن را پنهان
میکنید زیرا اینطور که شما حقیقت را بما عرضه می دارید باعث پنهان کردن
آن میشود .

ماهیت حقیقت آنست که در ارواح و قلوب اثر کند ولی این حقیقتی را
که شما بما عرضه می‌دارید و بضرب شکنجه می‌خواهید ما را طالب حقیقت کنید
بمنزلهٔ آنست که ضعف و ناتوانی خود را در شناختن حقیقت بما ثابت مینمائید.

برای ما ممکن بود که برحسب ظاهر عقیده شما را بپذیریم وشما راگول
بزنیم ولی اینك که حاضر بگول زدن شما نشده‌ایم اگر شما عقل و انصاف داشته

باشید نباید ماراشکنجه کنید وهر گاه مسیح‌شما فرزند خداوند باشد ما یقین داریم
که ازماراضی‌خواهدشدزیرا ما نخواستیم بدروغ خودرا عارف بحقایق اوبدانیم و
باین‌طریق‌آن حقایق را ملوث کنیم و یااهانتی بدان حقایق نموده باشیم از طرف
دیگرما معتقدیم خداوندی که موردپرستش ما وشماست از ما راضی خواهد بود و
مارا مجازات نخواهد کرد زیرا ما اینك برای مذهب خود یعنی برای مذهبی
جان میسپریم که او بما داده واین مذهب را دوست میداشته وما تصورمیکنیم که
بازهم آنرا دوست میدارد شما دردوره‌ئی‌زندگی میکنید که ذهن افراد بشرروشن
شده‌واصول فلسفه روح‌راوسعت داده وفضائل‌اخلاقی انجیل‌شما بهتر آشکار گردیده
وحقوق افراد نسبت بیکدیگرومزایای معنوی یکی‌نسبت بدیگری ثابت شده‌است
حال‌اگردرچنین‌دورهٔ نورانی شما خرافات قدیم‌خود را ازدست ندهیددرآنصورت
معلوم خواهدشد که آنها خرافات نبوده و نیستند بلکه حس کینه ورزی و خشم و
غضب شما میباشند؛ آنوقت باید اعتراف کرد که شما هرگز اصلاح نخواهید شد
زیرا خشم و کینه چشم حقیقت بین‌شمارا نابینا کرده.

وای بحال ملتی‌که زمام مقدراتش دردست اشخاصی‌مثل‌شما باشد .

آیا میخواهید که صاف وساده عقیدهٔ خودمان رابشما بگوئیم؟ عقیدهٔ مااین
است که شما ما را دشمن مذهب خود نمیدانید بلکه مارا دشمن خودتان میدانید
زیرا اگر شما مذهب خود را آنقدر دوست میداشتید که نمیخواستید برای آن
دشمنی وجودداشته باشد هرگز این احساس‌رابا جهل وبی اطلاعی‌ونادانی‌مخدوش
نمی‌نمودید .

اینك بعنوان خبردار یك موضوع‌را باطلاع شما میرسانم و آن اینست که
اگردراعصار آینده شخصی‌سؤال کندآیا ملل‌اروپا دراین قرن متمدن بوده‌اند باو
پاسخ منفی‌خواهندداد وخواهند گفت ملل‌اروپا دراین دوره وحشی بوده‌اند زیرا
اعمال‌شما سبب خواهد شد تمام ملل‌اروپای امروزرا وحشی‌بدانند .»

رسالهٔ دوشیزهٔ یهودی دراینجا خاتمه میابد .

فصل چهاردهم

چرا مذهب مسیح در ژاپن طرف نفرت واقع شد

در جای دیگر گفتم ژاپنیها اخلاق و روحیات خشنی دارند و نافرمانیها در آنکشور مستوجب مجازاتهای شدید است وقتی مذهب مسیح بژاپن رفت وژاپنیها مشاهده کردند دراین مذهب برای سرپیچی ازدین و خروج از آن مجازاتهای شدیدی وضع شده است مصمم شدند آنها هم در مورد مذهب خود سخت‌گیری نمایدبنابراین بکسانی که مسیحی‌شده‌بودندامر کردند این‌مذهب‌راترك کنند ولی‌مسیحیان از اجرای امرخود داری نمودند وچون عدم اطاعت در ژاپن بمنزلهٔ جنایت است این جنایت را بسختی مجازات کردند و هر چه سرپیچی ادامه یافت‌مجازات آن‌سخت ترشد.

درکشور ژاپن عدم اطاعت بمنزلهٔ ناسزائی‌است‌که بامپراطور واردمیشود و مجازات این عدم اطاعت را نیز بچشم انتقام امپراطور از ناسزا دهنده میگیرند.

بهمین جهت وقتی مسیحیان با خواندن و شادی و سرودن نغمه های مذهبی میمردند اینوضعیت عدم اطاعت را نمایان میساخت و نظیر ناسزا گفتن بشاه تلقی میشد آنوقت مجازات‌را شدیدتر نمودند.

وقتی‌که مسیحیان یقین داشتند در اثر مرگ بمقام شهادت میرسند دست از مقاومت برنداشتند وباین‌طریق مبارزه شدیدی بین‌اجراکنندگان قوانین کشوری ژاپن‌وشهدا درگرفت ومسیحیان دراثراصطکاك اجرای قانون ژاپن ورعایت‌قانون خودشان دچار شکنجه های طاقت فرسا میشدند.

فصل پانزدهم

توسعه مذهب

ملل خاورزمین‌باستثنای مسلمین اصولا دارای تعصب‌مذهب نیستندوبتمام مذاهب بیك چشم نگاه میکنند واگراحیاناً نسبت ببعضی از مذاهب

نظربد داشته باشند نه ازلحاظ مذهب است بلکه ازاین‌جهت تنفر ویا بیم دارندکه میترسندمبادا آن‌مذهب باعث اختلال درامور کشور وتغییرحکومت بشود درژاپن بااینکه چندین‌فرقهٔ مذهبی موجود است وحتی هرچندی رئیس‌مذهب عوض‌میشود هرگز درخصوص مسائل‌مذهبی‌مناقشه درنمیگیرد.

درکشور **سیام** هم‌همینطور است ومناقشات مذهبی وجود ندارد.

درکشور **کالموك** بالاتر ازاین است وعقیده دارند باید هرنوع مذهبی را باخوشروئی تلقی کرد.

در **کلکته** قاعده کلی واصل اینست‌که هرمذهبی خوب میباشد ولی بااین وصف‌نباید تصورکرد مذهبی‌که ازراه دورآمده وبا مقتضیات محیط وآب وهوای این‌نواحی موافق نیست مطابق منظور پیشوایان مذهب درآن نواحی توسعه یابد وقرین موفقیت شود،درآن نواحی‌که غالباً حکومت مطلقه واستبدادی وجوددارد بدواً بمذهب‌تازه وارد توجه نمیکنند زیرا می‌بینند بی‌آزاراست وبشاه‌وزمامداران کاری ندارد وحدود فکر اهالی‌هم بقدری نیست‌که بتوانند نتایج آیندهٔ ورود یك مذهب‌را پیش‌بینی نمایند خصوصاً مذاهبی‌که ازطرف اروپائیان آورده میشودبدواً باخوشی‌تلقی میگردد زیرا سکنهٔ محلی ازاطلاعات ومعلومات مبلغین مذهب جدید استفاده مینمایند.

ولی‌بمحض‌اینکه مذهب قدری پیشرفت‌کرد وموفقیت آن بامنافع بعضی‌از اشخاص تصادم نمود یکدسته از مردم آگاه میشوند و درصدد مخالفت با مبلغین و کسانی‌که مذهب جدید را نموده‌اند برمیآیند این‌موضوع باعث بهم‌خوردن امور واغتشاش میشود وچون دولت یاحکومت خواهان آرامش است ونمیخواهد براثر اغتشاش متزلزل شده وازبین برود مذهب جدید را لغو و قدغن مینمایند باینطریق مذهب جدید ازبین میرودبخصوص اگر دربین کسانیکه مذهب‌جدیدرا پذیرفته‌اند اختلاف حاصل‌شود زیرامردم وقتی‌دیدند بین پیروان مذهب جدید اختلاف‌حاصل شده زود تر ازآن‌دلسرد میشوند.

www.ketabha.org

کتاب بیست و ششم

قوانین و ارتباط آنها با انتظام طبیعی امورى که براى آن امور قوانین وضع میشوند

فصل اول

موضوع این کتاب

قوانینی که بر انسان حکومت میکند ناشی از چند نوع حقوق است .

اول ـ حقوق طبیعی.

دوم ـ حقوق ملکوتی یاحقوق آسمانی که حقوق مذهب است .

سوم ـ حقوق شرع که درحقیقت حافظ انتظام وپلیس مذهب است .

چهارم ـ حقوق بشر که بیك تغییر حقوق مدنی دنیاست یعنی همانطور که در یك کشور هر فردی ازحقوق مدنی برخوردار است در جهان هم هرملتی از حقوق بشریت برخوردار میباشد ودرقبال این حقوق هرملتی در جهان حکم یکفرد را درجامعه بشری دارد .

پنجم ـ حقوق سیاست عمومی که سبب شده نوع بشرجوامع بوجود آورد.

ششم ـ حقوق سیاست خصوصی که مربوط بهریك ازجامعه هاست .

هفتم ـ حقوق فتح و مظفریت این حقوق ناشی از اینست که یك ملت خواسته وتوانسته و یاناچار بوده است که بملت دیگر حمله نماید وجبراً اورا تحت اختیار خود درآورد .

هشتم ـ حقوق مدنی افراد که درسایهٔ آن هرفردی دریکجامعه بتواند مال

و جان خود را در قبال تعدیات سایر افراد حفظ کند .

نهم ـ حقوق اهلی یاحقوق خانگی این حقوق ناشی ازاین است که جامعه تنها مرکب از افراد نیست بلکه مرکب از خانوادهها میباشد و آنها برای زندگی محتاج حقوق و طرز حکومت خاصی هستند .

بنابرآنچه گفته شد چون حقوق افراد وجماعات متعدد ومتنوع است قوانین هم تعدد و تنوع دارد قدرت استعداد فکر بشر از اینجا معلوم میشود که بتواند بفهمد هر یك ازاین حقوق مربوط بچه موارد و هرقانونی مربوط بچه حقی است که باید آنرا تنظیم نماید و طوری نکند که حق صاحب حق باطل گردد و درعین حال قوانین مختلف راکه مربوط بحقوق مختلف است با هم مخلوط ننماید .

فصل دوم

قوانین ملکوتی و قوانین بشری

مسائل وموضوعاتی راکه باید با قوانین آسمانی حل وتصفیه کرد نبایستی بوسیلهٔ قوانین زمینی حل و تصفیه نمود و همچنین قضایا و مسائلیکه باید بوسیله قوانین زمینی حل گردد نباید با قوانین آسمانی تصفیه شود : برای اینکه این دونوع هم ازحیث مبدأ وهم ازحیث ماهیت و مقصد باهم تفاوت دارند .

همه کس از این اصل استحضار دارد که قانون زمینی غیر از قانون آسمانی است ولی این اصل مطیع ومربوط باصول دیگری است که ذیلا شرح دادهمیشود:

اول ـ ماهیت قوانین بشری اینست که مطیع حوادث ووقایع مختلف میشود یعنی حوادث در آن تأثیر مینماید و حال آنکه قوانین آسمانی برطبق حوادث و تغییر ارادهٔ انسان تغییر نمییابد : قوانین بشری همواره راه حل خوب را در مد نظر داردولی قوانین ملکوتی بهترین راهحلها را پیدا میکند راه حل خوب ممکن است متعدد باشد زیرا خوبیها جنبههای مختلف و انواع مختلف دارند ولی بهترین راه حل منحصر بفرد میباشد و بنا براین قابل تغییر نیست انسان میتواند قوانین

www.ketabha.org

بشری‌را تغییر بدهد زیرا ممکن است‌یك‌قانونی دریك موقع‌خوب ودرموقع‌دیگر خوب‌نباشد ولی‌مؤسسات مذهبی همواره‌بهترین‌قوانین‌رادرمد نظر میگیرند و چون نمیتوان‌بهتراز آن پیدا کرد لذا غیرقابل تغییر است .

دوم ــ کشورهائی وجود دارد که در آنجاها قانون دارای ارزش نیست‌یعنی قانون جز بوالهوسی زمامداران چیز دیگر نمیباشد حال اگر درآنجاها قوانین مذهبی هم مثل قوانین کشوری باشد در آن صورت آنهم بدون ارزش و متزلزل میشود در صورتیکه در هر جامعه باید قوانین و مقررات ثابتی وجود داشته باشد که دستخوش‌هوی وهوس‌زمامداران نشود، این مقررات ثابت هماناقوانین‌مذهبی است .

سوم ــ نیروی واقعی قوانین مذهبی‌در این‌است که مردم بآنهاایمان واعتقاد دارند وحال آنکه نیروی‌قوانین کشوری‌درترس ووحشتی‌است که‌مردم‌از آن‌قوانین دارند ازطرف‌دیگرقوانین مذهبی‌هرقدرقدیمیتر باشند تأثیر آنها زیادتر است‌زیرا تصورات وافکارجدید در آن‌ها رسوخ پیدانمیکند و برعکس‌نیروی‌قوانین کشوری در تازه بودن‌آنهاست زیرا قانونگزاران با رعایت مقتضیات کنونی و اوضاع فعلی جامعه آنها را وضع مینمایند و هر قدر رعایت مقتضیات فعلی زیادتر باشد نیروی قوانین کشوری زیادتر میشود.

فصل سوم

قوانین کشوری که‌مخالف‌قوانین طبیعی‌است

افلاطون

در کتاب‌نهم‌قانون خود مینویسد هر گاه‌یك‌غلام‌درحین‌دفاع‌ازخود یکمرد آزاد را بقتل‌برساند مجازاتش‌مثل‌مجازات شخصی است که مرتکب قتل پدر خود شود این قانون کشوری‌برخلاف قانون طبیعی است زیراقانون‌طبیعی انسان‌را وادارمینماید که وقتی موردحمله قرار گرفت ازخود دفاع کند .

در زمان **هانری‌هشتم** قانونی وضع شد که میتوان متهمی را بدون حضور

شهود محکوم نمود این قانون هم برخلاف قانون طبیعی بود زیرا باید شهود و متهم‌یکدیگررادر دادگاه‌به‌بینند تاشاهدبتواند بدون اشتباه بگویداین همان‌مردی است که اودیده مرتکب قتل‌شده یانه ومتهم هم بتواند در صورت وقوع اشتباه ذهن شاهد را روشن نماید وبگویدآن کسیکه اودیده متهم نبوده است .

بازهم درزمان هانری‌هشتم قانون دیگری بتصویب رسید مشعربراینکه‌اگر دختری قبل‌از ازدواج بامردی رابطهٔ نامشروع داشته وهنگام ازدواج این‌موضوع را بشاه بروزندهد محکوم خواهدشد .

این قانون‌هم برخلاف قانون طبیعی‌است زیرا منافی‌با حجب وحیای جبلی زن‌میباشد تقاضای‌ابرازاین‌مطلب را ازدختری‌نمودن‌عیناً‌شبیه‌اینست که شما بمردی حکم کنیداگرطرف حمله قرار گرفت ازخود دفاع نکند .

درزمان **هانری دوم** قانونی وضع شد که اگر دختری سقط جنین نمایدو یافرزندش بمیرد واوقبلاًبارداری خودرا باطلاع زمامداران مربوطه نرسانده باشد محکوم باعدام خواهد شد .

این قانون نیزمثل قانون هانری هشتم برخلاف طبیعت است و بجای چنین قانون سختی‌کافی بود که بدختر توصیه‌کنند بارداری خود را به‌یکی از منسوبان یامحارم خود بگوید تا اوترتیب‌کاررا بدهد وفرزند را تربیت نماید زیرا دختری که مشمول مجازات چنین قانون شده نمیتواند مطابق دستور قانون‌گزار بارداری خودرا اعتراف نماید چه آنکه تربیت خانوادگی و اجتماعی طوری او را محجوب وبا حیا بارآورده است که حتی بمرگ رضایت میدهد و این موضوع را ابراز نمیکند .

سابقاًدر خصوص قانونی صحبت می‌کردند که در انگلستان وضع شده بود وبموجب‌آن یك دخترهفت ساله میتوانست بمیل خویش شوهر اختیار نماید واین هم یکی از قوانینی است که برخلاف طبیعت می‌باشد زیرا این موضوع را توجه نکرده‌اند که طبیعت برای بلوغ جسمی و عقلی موعدی را معین نموده که تا آن موعد نرسد روح و جسم بحد بلوغ نخواهدرسید و بالنتیجه دختر برای ازدواج

صلاحیت نخواهد داشت .

در روم‌قدیم پدر میتوانست دختر خود را وادار نماید که آزشوهرش‌طلاق بگیرد ولو اینکه دختر مایل بطلاق وجدائی نباشد این قانون نیز برخلاف طبیعت بود زیرا نمیبایست اختیار طلاق بدست شخص ثالثی بیفتد بلکه همواره زن وشوهر بایستی اینموضوع را خودشان حل وتصفیه نمایند و باختیار خود ازیکدیگر جدا شوند درغیراینصورت طلاق یکی‌از بدترین قوانین جهان خواهد شد وبهیچوجه با قوانین طبیعی‌موافقت نخواهد داشت .

فصل چهارم

دنباله موضوع فصل قبل

گونده‌بو پادشاه **بورگونی** مقرر داشته بود هر گاه زن یافرزند سارق تبه‌کاری شوهریا پدرخود را بروز ندهند باید محکوم بغلامی شوند .

اینهم یکی‌ازقوانینی است که برخلاف قوانین طبیعی وضع شده زیراچگونه ممکن است زن و یا فرزند تبه‌کاری شوهر یا پدرخود رابروز داده و او را بدست مجازات بسپارند ؟...

شخصیکه این قانون را وضع کرده بود باین نکته توجه نداشت که برای مجازات یك‌تبه‌کاری مردم راوامیداشت که تبه‌کاری شدیدتری را مرتکب بشوند .

قانون **رسه‌سوئند** باطفال زنی که مرتکب فحشاء گردیده ویا باطفال شوهر آن زن اجازه میداد که تقاضای مجازاتش را بنمایند وبرای بدست‌آوردن حقیقت غلامان خانه را تحت استنطاق قراردهند این‌قانون هم برخلاف طبیعت‌وظالمانه‌بود زیرا منظور ظاهری قانونگذار از وضع قانون این بوده است که عفت وعصمت و پاکی اخلاق را تأمین نماید غافل از اینکه این قانون انتظام طبیعت را از بین میبرد و حال آنکه عفت و عصمت وپاکی اخلاق از قوانین طبیعی سرچشمه گرفته است .

نمیدانم آیا تراژدی **فدر** را در صحنه تآتر دیده‌اید یانه! اگرمشاهده کرده باشیدوقتی‌فدر زن‌پدرهیپوپولیت[1]عاشق اومیشود عشق خودرا بهجوان ابرازمینماید شرمساری وپشیمانی واضطراب وجدان عجیبی برجوان مستولی‌میگردد وبهیچوجه حاضر نیست تسلیم‌زن‌پدرخود شود تاوقتیکه این موضوع باعث غضب فدرشده ونزد پدر ازاونمامی مینماید ومیگوید فرزندتوعاشق من است وبچشم خیانت بمن نگاه میکند وپدر برپسرخود خشمگین‌شده اورا بغضب خدایان میسپارد تاوقتیکه جوان ازشدت اندوه ونفرت وپشیمانی خودکشی مینماید .

نکته‌ئی که میخواستم‌بگویم‌این‌است بااینکه جوان بی‌گناه بود هرگزقلب ووجدانش‌اجازه نمیداد خیانت زن‌پدر ونامادری خودرا باطلاع پدربرساند وحتی تا دم مرگ هم‌قادرنبود سراورافاش نماید .

این‌است‌قانون‌طبیعت، اینست انتظام طبیعی که مانع‌آنست‌فرزندان بهپدران ومادران وبرادران خودحتی بخواهران و بهنامادری خود خیانت‌کنند حال اگر قانونی‌وضع شود که برخلاف این‌قانون طبیعی‌باشد ومثلا فرزند را وادار بخیانت نسبت بپدرنماید ظالمانه‌است .

فصل پنجم

درجائیکه قوانین مدنی میتواندقوانین طبیعی را تعدیل‌کند

درآتن قانونی وضع شد که بموجب مقررات‌آن فرزندان موظف بودند وسیلهٔ معاش پدران خود را درصورتیکه فقیرشده باشند فراهم نمایند ولی این‌قانون سه‌مورد را استثناء نموده بود یعنی درآن سه مورد فرزندان موظف بتأمین معاش پدران بی‌بضاعت نبودند .

[1]ــ هیپوپولیت پسر**تزه** پادشاه‌آتن‌بوده‌است وفدرزن‌دوم‌تزه ونامادری‌اوبوده این‌قصه شبیه بقصه یوسف وزلیخاویاسیاوش وسودابه‌وکیکاوس میباشد برای‌شعرا ونویسندگان‌رم‌ویونان ونقاشان ونویسندگان عهد تجدد اروپا موضوع‌دلکشی‌شده‌بودکه در اطراف اونمایشنامه‌ها و اشعار وغزلیات‌تراژدی واخلاقی نوشتند . مترجم

اول : در صورتی که فرزند ازیك وصلت نا مشروع بدنیا آمده باشد یعنی حرامزاده باشد .

دوم : درصورتیکه پدرفرزند خود را وادار بکار هائی کرده باشد که برخلاف آبرو وشرافت است .

سوم : درصورتیکه پدربفرزند خود حرفه‌ئی نیاموخته‌باشد که بتواند معاش خودرا تأمین کند .

اساس نظریه قانون گزار نسبت باین سه‌مورد این بود که در مورداول نظر باینکه پدروظیفه‌طبیعی‌خودرامشخص‌وقانونی‌نکرده‌وباسهل‌انگاری وصلت‌نامشروع نموده درخودمساعدت نیست .

درمورد دوم‌نظر باینکه‌آبرو وشرافت فرزند رالکه‌دار نموده وباضایع کردن اخلاقش بزرگترین لطمه را باو وارد کرده مستحق همراهی نمیباشد .

درموردسوم چون بواسطه تعلیم ندادن حرفهٔ مخصوص پسررا درمیدان‌تلاش معاش دچارمشکلات بسیار نموده چنین پدری قابل مساعدت نمیباشد .

دیده میشود دراین سه‌مورد قانون‌آتن برابطه طبیعی پسروپدر توجه نداشته وفقط رابطهٔ سیاسی ومدنی‌آنها را ازلحاظ حفظ انتظام جامعه مورد توجه قرارداده بوده است .

زیرا قانون‌گزاران‌آتن بموضوع پاکی‌اخلاق خیلی توجه داشتند وبرای آنهائی که مخل‌ومسبب فساداخلاق جامعه بودندمجازات‌های‌سخت تعیین میکردند اما بعقیدهٔ من اگردردومورد اول‌نظریه‌قانونگزاران آتن صحیح‌باشد درمورد سوم صحیح نیست .

درمورد اول پدرمقصراست زیرا برخلاف طبیعت رفتار کرده وطوری‌وصلت نموده که ممکن‌بود بعدها پسراساساً پدر را نشناسد در مورد دوم‌هم باز پدر مقصر است زیرا بدست خویش پسر را بغرقاب بدبختی سوق داده ولی در مورد سوم ممکن است پدر مقصر نباشد زیرا هر کس استطاعت ندارد که حرفه‌ئی بفرزند بیاموزد وفرضاًهم‌برای پدر آموختن‌حرفه‌بفرزند میسر بوده وازاین‌کار قصورنموده

قصور او جنبهٔ قصورمدنی‌را دارد و یك تقصیر طبیعی یعنی تقصیر برخلاف قوانین طبیعت نیست .

فصل ششم

موضوع ارث مربوط بقوانین‌سیاسی و مدنی‌است

و مربوط بقوانین وحقوق طبیعی نیست

درقانون **وکن** اجازه‌داده‌نشده‌بود که زنی ارث‌ببرد ولواینکه‌دخترمتوفی‌باشد .

سن‌اوگوستن پیشوای‌روحانی‌دیانت مسیح میگفت هیچ‌قانونی ظالمانه‌تراز این‌قانون نیست که زنان‌را ازارث محروم‌مینماید.

مارکولف کشیش عیسوی که در قرن هفتم میلادی میزیست این قانون را ظالمانه میداند ومعتقداست بایددختران ازپدران ارث ببرند .

ژوستینین امپراطور مسیحی‌روم طرفدار ارث بردن زنان است و قانونی که زنان‌را ازارث‌محروم نماید وحشیانه‌میخواند .

این نظریات و طرفداریهائی که از زنان شده ناشی ازاینست که بعضی از قانونگزاران حقوق فرزندان را درارث بردن ازپدر یك حق طبیعی‌دانسته‌اند در صورتیکه اینطور نیست گرچه قانون طبیعی بپدران حکم میکند فرزندان خود را بزرگ کنند ووسائل‌معاش آنها را فراهم‌نمایند ولی پدران‌را مجبور نمینمایدمیراث خودرا نیز بفرزندان‌بدهند .

سهم کردن اموال‌در زمان حیات وبعدازمرگ بصورت‌ارث‌ودادن این اموال بفرزندان وبازماندگان درپرتو تشکیل جامعه‌صورت گرفته زیرا درآغاززندگی بشرهمواره بعدازمرگ یکی ازافراد درخصوص‌دارائی اوجامعه‌اتخاذتصمیم‌مینمود بنابراین تنظیم مسئله ارث مربوط بقوانین سیاسی ومدنی است‌نه‌قوانین‌طبیعی.

گرچه انتظام طبیعی غالباً اقتضامینماید که فرزندان ازپدران‌خودارث‌ببرند ولی این‌موضوع ازنظرحقوق طبیعی الزامی نیست .

www.ketabha.org

در قرون وسطی که اصول ملوك‌الطوایفی برقراربود بجهات معقولی‌دراروپا مقررداشته بودند ارشد اولاد ذکور ودرصورت نبودن فرزند ذکورنزدیکترین‌فرد ذکور خانواده‌ارث ببرد ودختران‌بکلی بی‌حق باشند .

ولی درقوانین طوایف **لومبارد** مقرر شده‌بود نه‌تنها دختران‌ارث‌ببرندبلکه خواهران و فرزندان غیر مشروع‌متوفی ودرصورت‌فقدان آنها خزانه‌عمومی کشور نیزازمیراث سهم داشته‌باشد .

دربعضی ازسلسله‌های سلاطین چین مقررشده بود فرزندان شاه‌بعد از مرگ پدر به‌تخت سلطنت جلوس ننمایند بلکه میراث تاج و تخت ببرادران شاه برسد .

آنهائیکه چنین قانونی‌را وضع کردند منظورشان مصالح کشور بود زیرا فرزندان شاه بواسطه صغرسن و نداشتن تجربه و اینکه تحت نفوذ حرمسرایان و خاجگان بودند برای سلطنت صلاحیت نداشتند درصورتیکه‌برادران شاه‌باکبرسن و داشتن تجربه‌برای‌اشغال مقام‌سلطنت‌صالح‌تر بودند ولی‌آنانیکه برادران‌راغاصب تاج وتخت‌معرفی کردندمصالح چین رادرنظر نداشته و فقط آداب و رسوم را مورد توجه قرارداده‌اند .

برحسب آداب ورسوم کشور**نومیدی** (الجزیرۀ فعلی) وقتی**اولساس** پادشاه آنجا مرد برادرش**گالا**بجای اوبرتخت نشست و پسر اولساس برخلاف تصور ما بسلطنت‌نرسید .

امروزدرمنطقۀ **بربرها** واقع در شمال‌افریقا هردهکده یك رئیس دارد و وقتی رئیس فوت کردعموی او ویا یکی‌دیگرازافرادخانواده وارث مقام اومیشوند و پسرش از وصول‌بمقام پدر محروم است .

در جهان کشورهائی‌هست که اصول سلطنت آنها انتخابی است[1] یعنی همین

۱ــ سلطنت انتخابی معایب بسیاری‌دربرداشت‌که رفته‌رفته ازبین‌رفت وامروزدر رژیم هیچیك ازکشورهای جهان چنین‌اصولی وجود ندارد در قرون‌گذشته دربعضی ازکشورها مثل مجارستان لهستان امپراطوری مقدس ژرمن و گویا افغانستان وجود داشته و چون موجب اغتشاش و پیدایش مدعیان سلطنت شده وچون‌نتیجه‌مطلوب ازآن نگرفتندآنرا طرد کردند . مترجم

که‌شاه مرد با مراجعه به‌آراء ملت شاه دیگری انتخاب میشود بدیهی است دراین صورت موضوع واگذاری میراث تخت وتاج پادشاه متوفی نیز مطابق مصالح‌افراد و جامعه برپایه قوانین سیاسی ومدنی تنظیم‌میگردد و قوانین معلوم مینماید درچه مورد باید میراث را به‌فرزندان‌شاه متوفی و در چه مورد به‌کسان دیگر واگذار کرد .

در کشورهائی که تعدد زوجات مرسوم است شاه غالباً فرزندان‌بسیاری پیدا میکنند و موضوع جانشینی شاه مصادف با اشکالات زیاد میشود در چنین کشورها فرزندان شاه ممکن است بمقام سلطنت نرسند و مثلا فرزندان خواهر شاه بتخت سلطنت جلوس نمایند .

زیرا رقابت‌بین فرزندان شاه‌برای‌تحصیل مقام سلطنت موجب کشمکش‌های داخلی بسیار میگردد ولی خواهر شاه چون فرزندان‌کم ومحدود دارد یکی از فرزندان خویش‌مثلاً ارشد اولاد ذکور خود را برای سلطنت انتخاب میکند و به‌تخت مینشاند دربعضی‌ازکشورها مثل هندوستان شعائر مذهبی و یا ملی مقرر داشته است همواره سلطنت در یك خانواده باشد وازآن خارج نشود وچون‌درعین حال تعدد زوجات هم درآنجا مرسوم است برای اینکه محقق گردد جانشین شاه متوفی دارای خون‌پاك خانواده سلطنتی است فرزندان خواهر ارشد شاه را برای جانشینی سلطان متوفی انتخاب مینمایند .

بالنتیجه تربیت وتأمین‌معاش اطفال ازطرف پدر جزو وظایفی است که‌حقوق طبیعی معین‌نموده ولی ارث دادن بفرزندان جزو وظائف حقوق‌مدنی وسیاسی‌است.

فصل هفتم

وقتی قوانین طبیعی وجود دارد نباید باقوانین مذهبی تصمیماتی درباره امور طبیعی گرفت

حبشیها یك روزۀ پنجاه روزه دارند که خیلی سخت‌است وبعد ازاین پنجاه روز طوری ضعیف میشوند که فعالیت

از آنها سلب میگردد ، ترکها هر وقت میخواهند بآن‌ها حمله نمایند بعد از این روزه‌حمله میکنند .

روزهای شنبه برای یهودیان روز استراحت مقرر گردیده و برای اینکه از کارهای‌هفته بیاسایند دستور داده شده دراین‌روز هیچ‌کار نکنند ولی کمال بی‌عقلی است که اگردر روز شنبه دشمنی بریهودیان‌حمله‌نماید بعنوان اینکه‌روز بیکاری‌است ازخود دفاع‌نکنند .

کامبیز پادشاه ایران وقتی بمصر حمله‌کرد و **پلوز** را محاصره نمود در صفوف اول سپاهیان ایرانی حیواناتیرا قرار داد که درنظر مصری‌ها مقدس‌بودند و بهمین جهت پادگان شهر جرأت نکردند تیراندازی نمایند بالنتیجه شهر سقوط کرد وحال آنکه بحکم عقل دفاع طبیعی از هر قانونی ولو قانون مذهبی بالاتر است .

فصل هشتم

مسائلی که باقوانین کشوری تنظیم شده نباید

با قوانین مذهبی تنظیم گردد

بموجب قوانین رومی اگر کسی یك شیئ بخصوصی‌را ازمحل مقدسی سرقت‌نمود فقط بمجازات سرقت میرسید ولی بموجب قوانین شرع‌همین شخص محکوم به اهانت نسبت به مذهب هم میشد زیرا قوانین مذهبی بمحل‌سرقت توجه‌داشت درصورتیکه قوانین کشوری توجهش فقط مربوط بشیئ سرقت شده بود . صرفاً بمحل سرقت توجه داشتن سبب میشود که توجه قانونگزار بماهیت سرقت و بچگونگی اهانت مذهبی جلب‌نگردد .

در گذشته همانطور که مردمیتوانست‌بواسطه خیانت زن تقاضای طلاق‌نماید زن هم میتوانست بعذر عدم وفاداری مرد تقاضای طلاق کند ولی باید دانست که این قانون بکلی‌برخلاف رسوم وآداب رومیها بود وفقط پس ازاینکه مذهب‌مسیح درروم توسعه یافت این‌رسم برقرار گردید .

علتش این‌بود که پیشوایان و قانونگزاران مذهب فقط بقوانین شرع‌توجه داشتند وازدواج را ازنقطه‌نظر قوانین مذهبی مینگریستند بدیهی است باین‌ترتیب خیانت و یاعدم وفاداری زن وشوهر مساوی‌بود وباهم‌فرق‌نداشت‌ولی‌قوانین‌سیاسی وکشوری تمام‌ملل‌دنیا بین‌عدم وفاداری‌زن ومردفرق گذاشته‌اند و همانطوری که عقل حکم مینماید این دو موضوع را از یکدیگر جدا نموده و نظرشان این‌بوده است که خودداری و عفت پرستی زن زیادتر از مرد باشد زیرا زن همینکه عفت خود را از دست داد تمام صفات حسنه خود را از دست میدهد و همینکه قانون ازدواج را از لحاظ وفاداری و حفظ عصمت نقض‌نمود وابستگی‌خودرا نسبت‌بمرد و خانواده ازدست میدهد میتوان گفت چون طبیعت نمیخواسته است زن‌خائن‌باشد خیانت اورا باعلائم مشخص‌ظاهر ساخته باینطریق که اگرزن خیانت‌کرد و طفل نامشروعی زائید نگهداری‌این طفل‌الزاماً برعهدهٔ مرد است درصورتیکه فرزندان نامشروع مرد را بهیچوجه زن او نگهداری نمینمایند و تأمین معاش آنها بعهدهٔ وی نیست .

فصل نهم

موضوعاتی که بوسیله اصول حقوق مدنی

حل و تصفیه میگرددکمتر اتفاق میافتدکه با قوانین مذهبی حل و تصفیه شود

بطورکلی قوانین مذهبی دارای ابهت و شکوه و روحانیت است و حال‌آنکه‌قوانین‌مدنی درعوض دامنه‌دار ومتوجه‌احتیاجات‌جامعه میباشد قوانین‌مذهبی که برای تکامل افراد بشر وضع گردیده بیشتر متوجه‌خوبی وسعادت‌افرادی‌است که‌بقوانین‌مزبور عمل میکنند و سعادت جامعه دردرجه‌دوم از اهمیت است .

ولی قوانین مدنی برخلاف قوانین مذهبی متوجه خوبی وسعادت‌عموم‌افراد یعنی جامعه‌است .

لذا قوانین مذهبی هرقدر باشکوه وقابل احترام‌باشد نبایستی مبنای قوانین مدنی‌قرار بگیرد .

در ازمنهٔ گذشته رومیها برای‌تزکیهٔ اخلاق و حفظ عفت زنهاقوانینی وضع کرده‌بودند که جنبهٔ مقررات سیاسی داشت و پس از اینکه سلطنت درروم برقرار گردید راجع بهمین موضوع قوانینی وضع شد که جنبهٔ قوانین مدنی داشت ولی وقتی مذهب مسیح‌درروم‌برقرار گردید قوانینی که از لحاظ حفظ عصمت زنهاوضع نمودند بیشتر بجنبه قدس و ورع‌ازدواج توجه داشت و آسایش جامعه مورد توجه قانونگزاران نبود مثلا بدواً بموجب قانون رومی هر گاه مردی زن خود راپس ازمحکومیت اخلاقی(یعنی محکومیت برای‌فحشاء) بخانه میآورد مثل این‌بود که شریك‌جرم او باشد .

ژوستینین امپراطور مسیحی‌روم مقرر داشت‌مرد میتواند زن محکوم‌رابخانه بیاورد مشروط بآنکه زن دوسال دریك صومعه اقامت کرده باشد .

اگر مردی بجنگ میرفت و زن خبری از او نمی‌شنید میتوانست بسهولت شوهر کند زیرا اختیارطلاق در دست او بود لیکن قانون**کنستانتین** مقرر داشت چنین‌زنی بایستی چهارسال‌صبر کند وپس ازچهارسال آن‌وقت میتواندتقاضای‌طلاق نموده و شوهر نماید در آن‌صورت اگرشوهرش مراجعت نمود نمیتواند زن‌رامتهم بفحشاء نماید.

لیکن **ژوستینین** بموجب قانون دیگری مقرر کرد هرقدر از موقع غیبت مرد گذشته باشد زن نمیتواند شوهر نماید مگر بموجب شهادت و سوگند فرمانده جنگی مرگ شوهر خودرا ثابت کند.

ژوستینین که این قانون را وضع کرد نظرش تأمین اهمیت و مقام قدوسی ازدواج بود ولی دراینقسمت راه افراط را پیمود زیرا اززن تقاضای‌ارائه‌یك‌مدرك مثبت‌برای‌نشان‌دادن مرگ شوهر میکرد در صورتیکه یك مدرك منفی یعنی عدم بازگشت شوهر در مدت معین کفایت مینمود .

این قانون اززن تقاضا مینمود یك‌کارخیلی دشوار انجام بدهد و سرنوشت

مردی را که بجنگ رفته و در معرض صدها حوادث غیر مترقبه است تعیین نماید تا ثابت شود که‌مرد از زن‌خود دست نکشیده وفرار نکرده درصورتیکه قبول‌مرگ شوهر در این مورد یك امر عقلائی و طبیعی محسوب میگردید و در نتیجه قانون مذکور بنفع افراد لطمه میزد زیرا سبب میشد که زنی بدون شوهر و سرپرست بماند و دچار خطرات عدیده شود و بطور غیر مستقیم بنفع جامعه نیز لطمه وارد می‌آورد .

بموجب‌قانون ژوستینین امپراطورمسیحی روم اگرزن وشوهری میخواستند از هم جدا بشوند فقط بیك شرط میتوانستند طلاق بگیرند که موافقت نمایند در صومعه اقامت بگزینند .

این‌قانون برای جنبه مذهبی‌ازدواج اهمیت شایانی را قائل گردیده ومطلقاً نفع‌افراد رامهمل گذاشته وبااصول قوانین‌مدنی‌مغایرت داشت‌زیرا عللی که موجب طلاق میشود مختلف ومتنوع است و نمیتوان این علل را هنگام ازدواج پیش‌بینی کرد اگرسختگیری‌های قانون مذهبی برای‌طلاق همانا حفظ عفت وعصمت باشد میتوان بطریق آسانتری این منظور تأمین نمود بخصوص اینکه اینموضوع یعنی حفظ عفت وعصمت از تمایلات جبلی‌بشراست ازاین گذشته قانون مذهبی ژوستینین با اصول طلاق مغایرت داشت زیرا عقلاً طلاق برای این‌صورت میگیرد که زن و شوهر بتوانندسپس ازدواج نمایند واین قانون آنها را وادار می کرد بصومعه‌بروند واز ازدواج صرفنظر نمایند .

فرضاً منظور قانون گزار این بود که زن وشوهروجود خود را وقف عبادت خداوند نمایند باز هم منظور حاصل نمیگردید زیرا آنها بطیب خاطر این‌کار را نمیکردند و عمل آنها فاقد نیت باطنی بود وحال آنکه در اینگونه اعمال نیت لازم است .

فصل دهم

در کجا بایدازقانون مدنی‌اطاعت کرد

واز قانون مذهبی‌تبعیت ننمود

اگرمذهبی که باتعدد زوجات مخالف است وارد کشوری شدکه تعدد زوجات درآنجا جائزمیباشد درآنصورت قوانین مدنی نباید اجازه دهدمردی که‌دارای زنهای عدیده است این مذهب راقبول نماید زیراناچار است زنهای خود را طلاق دهد مگراینکه بموجب قوانین دیگر برای سرنوشت و وضع اجتماعی زنها چارهٔ مخصوصی بیندیشند وگرنه سرنوشت زنها تأسف انگیز خواهد شد وازمزایای اجتماعی‌زندگی‌خود محروم میگردند .

فصل یازدهم

اصول محاکمات بشری نباید مطابق

اصول محاکمات عقبی باشد

محکمهٔ تفتیش عقاید عمومی که مطابق محکمه روز جزا ازطرف کشیشان تشکیل شده و برطبق روح‌آن دادگاه گناهکاران را در آتش می‌سوزانند برخلاف مدنیت است بطوریکه مشاهده می‌کنیم ایجاد و بقای این محکمه درهمه‌جا مصادف با اعتراضات ومخالفتهای شدید شده واگرتاکنون این دادگاهها باقی‌است فقط برای اختلافی است که بین معارضین و مخالفین آن وجود دارد این محکمه درهر کشوری وهرنوع حکومتی‌تشکیل گردد زیان‌بخش است وهیچ فائده برآن مترتب نیست زیرا درحکومتهای سلطنتی‌باعث پروراندن خائنین میشود ودر کشورهای جمهوری کمك بفساد اخلاق مینماید ودرحکومتهای استبدادی نظیر اصول استبداد مخرب جامعه میباشد .

فصل دوازدهم

دنباله موضوع فصل قبل

یکی از اصول ضد ونقیض دادگاه تفتیش عقائد[1] که برخلاف اسلوب محاکمه میباشد اینست که وقتی دونفر متهم را بدادگاه میآورند کسی که بگناه خود اقرار کرد مصون از مجازات است و برعکس شخص که منکر گناه خود میشود درآتش‌میسوزد اینگونه صدور رأی ناشی‌ازافکارمذهبی است و روحانیان عقیده دارند کسی که منکر گناه خویش میباشد سرکش و طاغی است ولی کسیکه بگناه خوداعتراف مینماید ودرصدد استغفارمیباشدآمرزیده‌است.

لیکن بایدتوجه کرد که‌این‌اصل مذهبی‌درمحاکم بشری قابل اجرانمیباشد زیرا محکمه عدالت بشری فقط بعمل‌اشخاص توجه دارد وهر کسی‌راکه مرتکب عمل بد شد قابل‌مجازات میداند .

بعبارت دیگرعدل بشری ازقلوب افراد ودلهای مردم آگاه نیست وفقطعمل آنها راموردتوجه قرارمیدهد ولی‌عدل‌الهی‌چون بقلب افرادهم راه‌دارد میتواندبین تبهکاران وتوبه‌کاران فرق بگذارد .

فصل سیزدهم

درمورد ازدواج‌چه موقع باید ازقوانین مذهبی

وچه موقع باید ازقوانین مدنی تبعیت نمود؟

در تمام ادوار زندگی‌بشر ودر تمام کشورها مذهب کم وبیش درامرازدواج مداخله کرده است زیرا بمحض‌اینکه موارد نامشروع ویا ناپاکی‌بنظرمردم‌رسید ازمذهب استمداد نموده‌اندتا برای‌آنها چاره بیندیشد ومذهب هم گاهی‌آنها را تصویب نموده و صورت شرعی بدان داده وزمانی درمواردی رد کرده است ازطرف دیگر نظربا‌ینکه ازدواج یکی ازاعمالی

۱ــ مقصود از دادگاه تفتیش عقاید اصول **انکیزیسیون** قرون وسطی است‌که تا اواخر قرن هیجدهم رواج داشته است . مترجم

www.ketabha.org

است که‌فوق‌العاده مورد توجه‌جامعه میباشد ناچار لازم‌شده قوانین مدنی هم در آن دخالت داشته باشند و آنرا تنظیم کنند .

تمام مسائلی که مربوط باهمیت ازدواج وطرز عقدآن میباشد و تمام مسائلی که بازدواج جنبه ملکوتی وقدوسی میدهد وبه‌افراد وجماعت میفهماند که این‌امر مورد توجه خاص خداوند است بمذهب ارتباط دارد .

ولی نتایج‌ازدواج ازلحاظ مالی ومزایائیکه زن وشوهر برای یکدیگر قائل میشوند و مسائل مربوط بخانوادهٔ جدیدالتأسیس و خانواده‌هائیکه زن وشوهر از آن خارج شده‌اند مربوط بقوانین مدنی‌است .

چون‌یکی‌ازمقاصدبزرگ‌ازدواج‌اینست که‌ازارتباطهای نامشروع‌جلوگیری نماید لذا قوانین مذهبی و مدنی این منظور را باکمك یکدیگر حاصل مینمایند وباین طریق همانطوریکه مذهب درامرازدواج مداخله مینماید تا این وصلت‌طبیعی مشروع باشد قوانین مدنی هم مقررات دیگری را بموقع اجرا میگذارد که بر استحکام بنیان عقد بیفزاید علت اینکه قوانین مدنی‌ممد استحکام بنیان عقدازدواج میباشد این است که اصطکاکی با قوانین مذهبی ندارد مثلا اگر قوانین مذهبی تشریفات مخصوصی را برای ازدواج مقرر داشته قوانین مدنی نیزرضایت والدین را لازم‌دانسته واین دوموضوع‌هیچ بایکدیگرمغایرت ندارد ولی‌اگرقوانین‌مذهبی ومدنی از لحاظ فسخ عقد ازدواج متفاوت باشد درآنصورت ممکن است بین آنها اصطکاك حاصل شود مثل اینکه قانون مذهبی طلاق را جایز نداند و قانون مدنی آنرا جایز بداند .

گاه اتفاق میافتد که قوانین مدنی بجای اینکه ازدواج رافسخ نماید زن و شوهر را برای اینکارمشمول مجازات میکند[1] .

در رم‌قدیم‌بموجب قوانین **پاپی** ازدواجهائیکه مطابق‌شرائط مخصوص‌صورت نمیگرفت مشمول مجازات میشد ولی منجر بطلاق وجدائی زن و شوهرنمیگردید

۱ــ این موضوع در فصل بیست و یکم کتاب بیست و سوم روح‌القوانین ارتباط قوانین باشماره افراد بیان‌وتشریح گردیده. مترجم .

تا وقتیکه **آنتوان** امپراطور روم نطقی درین باب ایراد کرد وآنگاه بآراء عمومی مراجعه نمود و در نتیجه اینگونه ازدواجها بکلی ممنوع گردید .

این‌ممنوعیت تأثیرزیادی‌درتقلیل‌ازدواجها نمودبطوریکه‌تقریباً دیگرزناشوئی نمیکردند .

در گذشته گفتیم قوانین مدنی بر حسب مقتضیات وضع میشود بهمین جهت گاهی از اوقات در جلوگیری از زیانها و یا ترمیم آنها مؤثرتر است .

فصل چهاردهم

موضوع ازدواج بین خویشاوندان وارتباط‌آن

با قوانین طبیعی و قوانین مدنی

موضوع ممنوعیت ازدواج‌بین اقارب یك‌موضوع بسیار دقیقی است و تشخیص اینکه موضوع مزبور آیا مربوط بقوانین طبیعی ویا قوانین مدنی است دشوار میباشد و برای فرق‌گذاشتن بین این دو باید اصولی را در نظر گرفت که ذیلا شرح داده میشود .

ازدواج پسر با مادر از نظر طبیعی جائز نیست و بحکم قانون طبیعی ممنوع میباشد زیرا ازدواج مزبور نظم طبیعی را بهم میزندچه‌آنکه پسر بایستی پدر را محترم شمرده وازاواطاعت کند وازطرفی زن باید شوهررا محترم بشمارد واطاعت ازاو را فرض خود بداند و وقتی پسرو مادر با هم وصلت کردند این ازدواج باعث واژگون شدن مبنای احترام و اطاعت میشود وازطرف دیگر قوانین طبیعی موعد زائیدن زن را جلوانداخته وموعدی که مرد میتواندفرزندی تولید نماید عقب رفته حال اگر پسر ومادر با هم وصلت کنندهنگامیکه پسربسن بلوغ رسیده ومیتواند تولید فرزند نماید زن استعداد زائیدن را از دست داده است وچنین ازدواجی بر خلاف قوانین طبیعی است[1] .

۱ــ آیا دراینمورد نمیتوان علل دیگری‌که برخلاف قانون طبیعی است درنظرگرفت که آن عبارت از اختلاط دوخون اولیه است چه آنکه اختلاط دوخون بیگانه همیشه موجب

بقیه در صفحه بعد

ازدواج پدر با دختر گرچه نظیر ازدواج مادروفرزند از لحاظ طبیعی نفرت آور است ولی تا آن اندازه منفور نیست زیرا از نظر طبیعی دو مانع مذکور در فوق وجود ندارد و بهمین‌جهت است که تاتارها با دختران خودوصلت مینمایندولی هرگز با مادران خویش ازدواج نمیکنند[1].

و اما علت اینکه ازدواج پدر با دختر از نظر طبیعی نفرت‌آور است. پدر موظف بتربیت و اعاشه فرزندان خود میباشد و در عین حال نگران حفظ عفت و عصمت آنهاست بطوریکه دختران با جسمی سالم وروحی پاك بزرگ‌بشوند زیرادر سایهٔ داشتن این دو مزیت است که بعدها سعادتمند خواهند شد،بدیهی است چنین پدری نمیبایستی مرتکب حرکاتی گردد که شخصاً باخلال عفت وعصمت دختر خود کمك نماید و اگر گفته شودازدواج موجب اخلال عفت‌وعصمت نیست باید دانست قبل از ازدواج زن وشوهر باید یکدیگر را بپسندند و مجذوب یکدیگر بشوند همین مذاکرات‌و مغازله‌های مقدماتی است که بشدت مورد نفرت پدران میباشد بنابراین باید بین مربیان دختر و خود دختران و بین آنهائیکه تعلیم میدهند و آنهائیکه تعلیمات را دریافت میدارند از لحاظ عفت‌وعصمت فاصلهٔ وحد معینی‌وجود داشته باشد که عفت دختران محفوظ بماند و برای همین حفظ عفت وعصمت است که پدران با کمال دقت مواظبت‌مینمایندختران باجوانانیکه باید در آینده شوهر آنها بشوند آمیزش ننمایند تا مبادا بعفت آنها خللی وارد گردد.

بقیه از صفحهٔ قبل
بهبودی اخلاق و آداب و رسوم وهوش و ارتباط ومعاشرت و سایر ملکات در ساختمان آدمی میگردد ودر ازدواج مادر با پسرخون فرزندی که تولید میشود همان دو خون اولیه است که هیچگونه‌تغییری در آن راه نیافته‌بعلاوه از نظر اجتماعی در ازدواج بیگانگان یك خانواده جدید تشکیل میباید و در چنین‌ازدواجی خانواده جدیدی تشکیل نمیگردد ونیزآیا میتوان قصورکرد در چنین ازدواج رغبت و ذوق و تمایلات‌جنسی که موجب تحکیم مبانی دوستی و علاقه‌مندی میگردد وجودخواهد داشت؟!! هرگز.. مترجم

۱ـ قانون ازدواج با دختران یکی ازقوانین قدیمی تاتارهاست بطوریکه پریکوس‌در سیاحت نامهٔ خودکه در عین حال شرح سفارت اوست بیان میکند **آتیلا** با دختر خود **اسکا** ازدواج‌کرد و در بین بعضی از قبایل وحشی قرون قدیمه نیزمعمول بوده ولی دردنیای‌امروز در بین هیچیك از اقوام وملل وجود ندارد واگر چنین امری اتفاق افتد بصورت یك‌واقعه مهم و خارق‌العاده وحتی درکشورهای متمدن بعنوان یك جنایت تلقی میگردد. مترجم.

موضوع ازدواج خواهر وبرادرهم بهمان‌علت ازدواج پدرودختر برخلاف طبیعت است وهمینکه‌پدر و مادر با اصول اخلاق فرزندان خود را بزرگ کردند طبعاً خواهر وبرادریکه زیردست آنها تربیت‌شده‌اند بشدت از ازدواج با یکدیگر تنفردارند.

دربعضی ازکشورها حتی پسر عمو و دختر عمو هم نمیتوانند با هم وصلت کنند و علتش اینست درقدیم زمانیکه مردم هنوز بتجمل عادت نکرده بودند و دو برادر متأهل در یك خانه زندگی میکردند و فرزندان این دو برادر از کودکی با هم بزرگ میشدند و یکدیگر رابچشم خواهری وبرادری مینگریستند و همان حجب وحیائی که بین خواهروبرادر ایجاد میگردید بین پسر عمو و دختر عموهم بوجود میآمد.

موضوع زندگی دسته‌جمعی یك‌خانواده‌بزرگ‌دریك‌خانه‌وبالنتیجه‌تولیدنفرت درازدواج بین‌اقارب‌بقدری مؤثراست که آثار آن تقریباً در تمام کرهٔ زمین دیده میشود و منحصر بنقطهٔ مخصوصی نیست و حال آنکه بین‌آن نقاط مختلف در قدیم هیچ‌نوع ارتباطی وجودنداشته‌است مثلا هیچیك ازاهالی‌کشور روم ژاپن مسافرت نکرده بودند که بآنها بیاموزند ازدواج بین پسر عمو و دختر عمو ممنوع میباشد ونیزبین اعراب ومنطقه **مالدیو** روابطی برقرار نبوده بااینوصف مشاهده‌میشود که درهردوجا ازدواج‌بین‌خواهر وبرادر ممنوع میباشد.

اگر بعضی از ملل قدیمه ازدواج بین پدر ودختریا خواهر وبرادرراجائز دانسته‌اندملل‌بامعرفت‌ازآنها تبعیت‌ننموده‌اند ازآن‌گذشته عقائد مذهبی هم دراین اعمال‌بی‌رویه تأثیرداشته‌است ومردم تحت‌تأثیر قوانین مذهبی باین قبیل ازدواجها تن‌درمیدادند مثلا هرگاه **آشوریها** با مادران و **ایرانیان** با خواهران در قرون قدیم ازدواج مینمودند دستهٔ اول برای احترام **سمیرامیس**[1] و دسته دوم بر حسب دستورمذهبی **زرتشت** بوده‌است.

۱ـ سمیرامیس ملکه افسانهٔ بابل‌است‌که باهفت‌پسرخودبنام تمرك وتقدیس ازدواج کرد وبه‌آسمان‌صعودنمود وسابقاًدراین‌باب‌توضیح‌کافی‌داده‌شده است. مترجم

اگر مصریها با خواهران‌خود وصلت‌مینمودند برای پیروی ازحکم‌مذهب و پیروی‌از حکم **ایزیس** بوده‌است و چون قوانین مذهبی در قدیم طوری بوده که اشخاص میبایستی برخلاف میل باطنی‌در راه خدایان‌کارهائی انجام بدهند اینگونه ازدواجها را نبایدازدواج طبیعی دانست .

اکنون میتوانیم بفهمیم که چه ازدواجهائی مطابق قانون طبیعی و کدام‌یك از آنها برطبق‌قانون مدنی ممنوع گردیده است .

نظر باینکه اطفال‌درخانهٔ پدر ومادر خود زندگی میکنند و بعد از عروسی هم ممکن‌است‌در آنجا زندگی‌نمایند برای‌حفظ حیای‌طبیعی ازدواج داماد با مادر زن وازدواج عروس‌با پدر شوهر ممنوع است واین‌ممنوعیت طبیعی‌میباشد وبطریق اولی‌قانون‌مدنی نباید آنرا جائزبداند.

دربین بعضی ازملل که‌پسرعمو ودخترعمودریك‌خانه مسکن میکنندازدواج آنها بحکم طبیعت ممنوع‌است ودربین‌بعضی از ملل دیگر که درخانه‌های‌جدا گانه آنها زندگی مینمایند این ازدواج جائز میباشد و درنقاطی که طبیعت این‌ازدواج را جائز دانسته‌اند قوانین مدنی‌هم آنرا مجاز میدانند .

نظر باینکه عادةً شوهر خواهر وزن برادر در یك خانه زندگی نمیکنند بنابراین ازدواج آنها بحکم طبیعت‌ممنوع‌نیست وجائز است واگر احیاناً دربعضی ازنقاط این ازدواج ممنوع‌است بحکم قانون مدنی است نه قانون طبیعی و مطیع کیفیات مخصوص و اخلاق وآداب محلی میباشد.

ممنوعیت‌های طبیعی ازدواج یعنی ممنوعیتهای‌ناشی ازقوانین طبیعی همواره غیرقابل تغییر است زیرا مطیع یك امرغیرقابل تغییر میباشدکه همانا اقامت پدر ومادر وفرزندان‌دریك‌خانه است .

ولی ممنوعیتهای قانون مدنی در موارد ازدواج تغییر مینماید زیرا مطیع عوامل تغییرپذیر میباشد زیرا گاه میشود دخترعمو وپسر عمو دریك‌خانه‌زندگی میکنند و گاه‌دریکخانه‌زندگی‌نمینمایند اینست که درمورداول ازدواج جائزنیست ولی درمورد دوم جائزاست.

بهمین علت است که قانون موسی و قوانین مصریها ازدواج بین شوهر خواهر وزن برادر را جائز دانسته و حال‌آنکه درملل دیگر این ازدواج ممنوع بوده است.

درهند این ازدواج جائز است زیرا در آن اقلیم عمو حکم‌پدررادارد وباید برادرزاده‌های خودرا بچشم فرزندی دیده ووسائل زندگی ووصلت آنهارا فراهم نماید وباز درهمان اقلیم بواسطهٔ وجود احساسات رقیق و قابل تحسین ازدواج با خواهرزن جائز است و اگرزوجهٔ مردی بمیرد میتواند باخواهرزن خود وصلت نماید چه دراینصورت زن‌جدیدخالهٔ فرزندان‌آنمردخواهد بود ومثل‌اولادخویش ازآنها پرستاری‌خواهد نمود .

فصل پانزدهم

مسائلی که باید مطابق‌حقوق سیاسی حل و تصفیه‌گردد نبایدبرطبق‌حقوق‌مدنی تصفیه شود

افرادبشر بدواً آزادی طبیعی و وحشی داشتند ولی بعداً ازاین‌آزادی‌طبیعی‌صرفنظر نموده وخودرا تحت مقررات قوانین سیاسی قرار دادند ودرعین حال شرکت طبیعی در اموال یکدیگر را نیز ترك‌نموده و حاضرشدند تحت مقررات قانون مدنی‌زندگی کنندباین‌ترتیب که‌مال هر کس‌متعلق بخوداوباشد.

قوانین سیاسی‌سبب گردید افراد متمدن واجد آزادی‌بشوند و قوانین مدنی هم مالکیت آنها را تأمین کرد اینك نباید مسائلی راکه مشمول مقررات قوانین مدنی است وبوسیلهٔ‌آن قانون‌باید حل وتصفیه شود در سایه اجرای قوانین سیاسی حل وتصفیه‌نمود.

زیرا همانطوریکه گفتیم قوانین سیاسی برای‌اداره کردن اصول آزادی‌افراد وضع شده وحال‌آنکه قوانین مدنی ضامن مالکیت افراد میباشد .

اشخاصیکه میگویند مصالح افراد بایدفدای مصالح جامعه شود و باینطریق

میخواهند بفهمانند که مال یکنفر باید درراه مصالح یك ملت مصرف گردد . الغاء شبهه مینمایند .

آری مصالح فرد باید فدای مصالح جامعه شود ولی هنگامیکه موضوع قوانین سیاسی در میان است دراین حال میتوان آزادی یك و یا چند نفر را فدای مصالح کشور کرد مثل زمان جنگ ولی این تعریف هنگامیکه پای اموال ومالکیت مردم در میان است صدق نمیکند زیرا مصالح جامعه اقتضا میکند و حتی مصالح جامعه عبارت از اینست که هر یك ازافراد آن جامعه بموجب مقررات قانون مدنی مالك اموال خود باشند .

سیسرون میگفت : قوانین فلاحتی (قوانین تقسیم اراضی فلاحتی) قانون بدی است زیرا اساس تمدن براین اصل استوار شده که هر کس مالك اموال خود باشد و این قانون باین اصل لطمه میزند.

بنا براین همواره باید این اصل را ملحوظ داشت که مصالح جامعه بهیچوجه در این نیست که بموجب مقررات قوانین سیاسی حق مالکیت شخص را از او منتزع نمایند وحتی یك قسمت از اموال او را تصاحب کنند مگر اینکه بموجب مقررات قانون مدنی خسارات اورا جبران نمایند .

هر وقت جامعه برای خود محتاج وجوهی بشود بهیچوجه نباید متوسل بقوانین و مقررات سیاسی گردد . . . اگر زمامدار کشور بخواهد برای مصالح عمومی عمارتی بسازد و یا جاده‌ئی احداث کند لازم است که مخارج آنرا تأدیه نماید و جامعه‌ئی که خواهان این عمارت یا جاده است عیناً نظیر یك آدم معمولی است که با یك آدم معمولی دیگر معامله میکند وقانون مدنی هم ضامن تأمین مصالح معامله کنندگان میباشد .

هرگز نمیتوان باتکای قوانین سیاسی شخص را وادار بواگذاری میراث وی کرد زیرا یکی از بزرگترین مزایای قانون مدنی برای افراد اینست که کسی نتواند دراموال آنها دخل وتصرف نماید .

حتی بعدازآنکه ملل وحشی کشور روم را مسخر نمودند با اینکه خود را

آزاد میدانستند همین آزادی آنها را بسوی عدالت وانصاف راهنمائی نمود وشدیدترین ووحشی‌ترین حقوق خود را با ملایمت و مسالمت استیفا میکردند، کسانیکه این موضوع را باور ندارند بکتاب **بومانوار** راجع باسلوب قضاوت در قرن دوازدهم میلادی مراجعه نمایند .

اسلوب جاده سازی آن ملل وحشی عیناً نظیر امروز بود ، وقتی ساختمان یك جاده خیلی خرج برمیداشت جاده دیگری می‌ساختند که ارزانتر باشد و حتی‌المقدور جادهٔ جدید را نزدیك بجادهٔ قدیم میساختند ، بهای زمین مردم را که وسط جاده میافتاد از عوارض راه میپرداختند و با مردم مطابق قوانین کشوری رفتار میکردند .

فصل شانزدهم

مسائلی را که باید با قوانین سیاسی حل کرد

نباید بوسیله قوانین مدنی حل و تصفیه نمود

اگر مقرراتی که مربوط بحق مالکیت افراد کشور است با مقرراتیکه مربوط بحق آزادی آنهاست اشتباه نشود چگونگی تمام مسائل آشکار خواهد شد ومعلوم میگردد هریك ازمسائل را با کدام یك از این قوانین باید حل و تصفیه کرد .

مثلا درجائیکه موضوع دخل وتصرف دراملاك ومحل سکونت دولت درمیان است، این موضوع بایستی بوسیلهٔ قوانین سیاسی حل وتصفیه شود نه بوسیله قوانین مدنی علت آن این است ، همانطور که در کشور برای تنظیم مالکیت مردم بایستی قوانین مدنی وجود داشته باشد همانطورهم لازم است دولت برای بقای خود ومحل سکونت خویش املاکی داشته باشد .

حال اگر املاك دولت را ازدستش بگیرند ودرآن دخل وتصرف کنند دولت ناچاراست برای املاك ومحل سکونت خویش سرمایه دیگری گردآورد و چون

بایستی این پول و سرمایه را از ملت بگیرد موجبات عدم رضایت ملت و در نتیجه واژگون شدن اساس دولت فراهم میگردد.

پس املاك ومحل سکونت سرمایه دیگری برای دولت است لیکن‌نباید در این املاك دخل وتصرف نمود وآنرا ازدست دولت گرفت.

قانون‌وراثت درحکومتهای سلطنتی‌مقرون بصلاح دولت است، تاوقتیکه‌این قانون باقی‌است واجرا میشود معایب ناشیه ازحکومت استبدادی که همه‌چیزخود سرانه وهیچ قانونی‌رعایت نمیشود بروزنخواهد کرد.

اشتباه نشود قانون وراثت در حکومتهای سلطنتی برای اصلاح خانوادهٔ سلطنتی وضع نشده بلکه برای صلاح مملکت وضع گردیده زیرا صلاح کشور دراین است که سلطنت موروثی‌باشد واموال سلطان بعدازمرگش‌بفرزند وخانوادهٔ او برسد.

قانونیکه میراث افراد را تنظیم مینماید و بموجب آن اموال متوفی بنسبت معلوم ومعینی‌بازماندگان اومیرسد يك قانون مدنی است که حافظ وضامن منافع افراد است لیکن قانونی که مسئله وراثت را در حکومتهای سلطنتی تنظیم مینماید يك قانون‌سیاسی‌است زیرا منظور آن حفظ وضمانت حقوق افراد نیست بلکه‌صلاح وبقای دولت رادرمد نظردارد.

نتیجه این تعریف اینست که وقتی قانون سیاسی وراثتی را بر قرار کرد و سپس اصل موضوع یعنی‌موضوع وراثت ازبین رفت درآنصورت معنی ندارد کسانی باتکای قانون مدنی ادعای میراث نمایند. وهمچنین نمیتوانند باتکای قوانین‌مدنی ملل دیگرتقاضای میراث کنندزیرا قوانین هرملتی مخصوص‌بخودآن ملت میباشد وهرملتی برای خود قانون وضع مینماید نه‌برای ملل دیگر.

مثلا قوانین مدنی کشور فرانسه قابل اجرا نیست همانطور که قوانین ملل دیگر درآنجا قابل اجرا نمیباشد.

وقتیکه قانون سیاسی يك‌خانواده را از ارث محروم نمود دیگرآن‌خانواده نباید و نمیتواند باتکای قانون مدنی تقاضای میراث کند زیراهمواره موزد ادعای

اینگونه خانواده‌ها تصرف کشورها و فرمانروائی بر ملل بزرگ و کوچك است وخیلی مضحك است درجائی که مسئله کشور ویا جهان دربین است چنین موضوع را روی اصول حقوق مدنی که مربوط بدعوای فلان شخص در باره ناودان و یا راه آب می‌باشد حل و تصفیه کرد (این جمله از کتاب قانون **سیسرون** اقتباس شده است).

فصل هفدهم
دنباله موضوع فصل قبل

تبعید یا نفی بلد بطوری که در یونان قدیم مرسوم بوده بایستی‌مطابق قوانین‌سیاسی‌صورت بگیرد نه‌قوانین مدنی[1] اینگونه‌تبعید برخلاف تصور بعضی‌نه‌تنها باصول حکومت جمهوری که مبتنی بر آزادی است لطمه نمیزند بلکه برعکس مؤید آزادی است، آنهائیکه تبعید و نفی بلد را در یونان قدیم برخلاف اصول حکومت مردم تشخیص داده‌اند از آن جهت است که تصور کرده‌اندآن نفی‌بلدها مثل تبعیدهای امروزجنبه مجازات داشته درصورتیکه‌اینطور نبوده است ارسطودر کتاب جمهوری میگوید: دریونان حکمامعتقد بودند این‌رویه خوب است وحال که یونانیهای قدیم این رویه را خوب میدانسته‌اند ما نبایدآنرا بد بدانیم زیرا زمان‌ما باآن زمان فاصله زیاد دارد وما قادرنیستیم ازدریچهٔ چشم مردم آن زمان و قضاوت‌آن دوره اینموضوع را قضاوت نمائیم این قانون جنبه مجازات نداشت وبلکه باعث تکریم وتجلیل محکوم میشد و بهمین جهت وقتی در شهر آتن از قانون نفی بلد سوء استفاده کردند وبجای اشخاص بالیاقت و صاحب نفوذ اشخاص بی‌لیاقت را تبعید نمودند قانون نفی بلد روح خود را از دست دادو منسوخ گردید.

۱ ــ نفی‌بلدو بقول یونانیهای‌قدیم **استراسیزم** ازمقرراتی بود که‌یونانیها برای‌جلوگیری از بروز دیکتاتوری وضع کردند باین طریق که هروقت نفوذ یکی از زمامداران زیاد میشد وتصور میکردند ممکن است‌بخیال دیکتاتوری بیفتندبرای مدت‌پنج‌سال اورا نفی‌بلدمیکردند ولی این تبعید برخلاف امروز جنبه‌مجازات نداشت وحتی کم‌وبیش حاکی‌ازتقدیر وتکریم‌بود.
مترجم

علت حسن این‌قانون این بود که وقتی اشخاص با لیاقت خیلی‌متنفذمیشدند وبیم دیکتاتوری آنها میرفت بدون اینکه آنان را اذیت و آزار نمایند بادادن عنوان نفی‌بلد براحترام ومقام معنوی آن‌ها میافزودند و آنها را راضی‌ومسرور کرده ودر عین‌حال ازعملیات بی‌رویه وشدید آنها جلو گیری مینمودند .

فصل هیجدهم

آیا قوانین متناقض وآنهائی که ظاهراً

مخالف یکدیگرمیباشند ازیکنوع هستند؟

بطوریکه **پلوتارك** صریحاً در کتاب خود بعنوان مقایسه بین **لیکورك** و **نوما** میگوید در روم قدیم‌شوهرها مجاز بودند زن خودرا بمرد دیگری امانت بدهند .

در شرح زندگی **کاتن** دانشمند رومی مسطور است که او زوجه خود را به **هورتانسیوس** امانت داد . بدیهی است‌کاتن آدمی نبود که برخلاف مقررات کشور خود رفتارنماید .

ازطرف‌دیگرقانون مخصوصی‌در روم‌وجود داشت که هر گاه مردی‌ازخیانت زن‌خودآگاه شود واورا برای مجازات بمحکمه نفرستدویا بعدازمحکومیت‌مجدداً اورا بخانه خود بیاورد درخورمجازات است .

این دو قانون یعنی قانون امانت دادن زن‌وقانون بالابرحسب ظاهر باهم متناقض میباشند[1] درصورتیکه اینطور نیست زیرا قانون امانت دادن زن از قوانینی است که طبعاً ازاسپارت بروم سرایت کرده ومنظور از وضع این‌قانون‌آن بوده که کشور فرزندان قوی‌البنیه و نیرومند داشته باشد ودر نتیجه یك‌قانون سیاسی است ولی‌قانون‌دیگر که حاوی مجازات شدیدی برای‌زنهای خائن میباشد برای‌تزکیهٔ اخلاق وحفظ عفت وعصمت وضع شده ودر نتیجه یك قانون مدنی یا کشوری است

۱ـ دلیل عدم تناقض این دوقانون اینست که درامانت دادن شوهر بمیل وبا اطلاع‌خود زن را بامانت میداد ولی در فحشاء زن بدون اطلاع شوهر مرتکب‌فحشاء میشده وباوخیانت میکرده بنابراین درظاهرهم متناقض نیستند و دومورد متفاوت هستند . مترجم

این دو قانون از یکنوع نیستند و بر خلاف آنچه ظاهراً استنباط مشود متناقض نمیباشند .

فصل نوزدهم

مسائلی که باید بوسیله قانون‌خانوادگی حل

وتصفیه شود نباید باقانون مدنی حل وتصفیه‌گردد

یکی از قوانین طوایف **ویزیکوت**این‌بود که اگرغلامان‌خانواده‌مشاهده کردند درآنجا زن‌ومردی‌بطریق نامشروع‌باهم‌آمیزش نموده‌اند زن ومردرا بیکدیگربسته وهردورا برای‌مجازات نزد شوهریاقاضی‌ببرند این قانون خیلی‌بد وحتی‌سهمگین بودزیرا وظیفه مجازات کردن و کشیدن انتقام را برعهدهٔ غلامان یعنی اشخاصی گذاشته بودند کـه خیلی پست وفاقد خصائل حمیده‌بودند .

در کشورهای خاور زمین که رسم حرمسرا برقرار است و غلامان عهده‌دار حفظ حرمسرا و عدم‌آمیزش زنهای حرم با اجنبی هستند این رسم بد نیست . . . در آنجاها غلامان زنان و مردان فاسد الاخلاق را دستگیر کرده و بمجازات میرسانند که نه فقط آن‌ها مجازات شده باشند بلکه ثابت کنند وظیفه خود را بخوبی انجام داده و بهیچوجه غفلت نمینمایند و از این حیث نباید سوءظنی‌متوجه آنها بشود .

ولی درکشورهائیکه زنان آزاد هستند و محبوس حرمسرا نمیباشند این قانون خیلی بد است زیرا خانم خانه را تحت اطاعت غلامان و خدمتگزاران میگذارد .

فرضاً هم که خانه را تحت اطاعت غلامان وخدمتگزاران بگذارند این رسم نباید هرگز ازحدود مقررات خانوادگی‌تجاوز نماید وصورت یك‌قانون مدنی را بخود بگیرد .

فصل بیستم

مسائلی که باید بموجب مقررات حقوق بشر حل و تصفیه شود نبایستی با قوافین مدنی حل و تصفیه گردد

(منظور از حقوق بشر حقوق بین‌الملل است)

آزادی عبارت از این است که شخص مجبور نباشد برخلاف مقررات قانون کاری را انجام دهد ، این آزادی حاصل نمیشود مگر اینکه قانون مدنی در کشور اجرا گردد .

بنابراین وقتیکه ما میگوئیم آزاد هستیم معنایش این است که تحت لوای قانون مدنی زندگی میکنیم .

ولی نظر باینکه رؤسای دول و زمامداران بین خودشان یك قانون مدنی ندارند که تحت لوای آن زندگی کنند فیما بین آزاد نیستند و همواره ممکن است تحت فشار قرار بگیرند و یا به زمامداران دیگر فشار وارد آورند بهمین جهت معاهداتی را که اجباراً منعقد کرده‌اند عیناً مثل معاهداتی است که بطیب خاطر امضانموده باشند و دارای اعتبار میباشد زیرا بقای حالت اجبار وضع عادی زندگی آنها است .

ما افراد ملت که تحت لوای قانون مدنی زندگی میکنیم اگر وقتی ناچار شدیم قراردادی را برخلاف مقررات قانون منعقد نمائیم بهاستناد همان قانون مدنی میتوانیم آنرا لغو کنیم وخود را ازفشار تعهدات غیرقانونی آزاد نمائیم ولی رؤسای دول و کشورها نمیتوانند این کار را بکنند و چون زور گفتن و زور شنیدن وضع عادی زندگی آنهاست ناچارند تعهدات قراردادی را که جبراً برآنها تحمیل شده بپذیرند، زیرا اگر شانه از زیر بار تعهدات خالی کنند بدان میماند که از وضع عادی و زندگی همیشگی خود شکایت نمایند ویا بخواهند مافوق سایر رؤساء دول

قرار بگیرند ویا سایر فرمانداران را اتباع خود بدانند وبالاخره مثل اینست که بخواهندبرخلاف طبیعت اشیاء واحوال آنهارفتار کنند.[۱]

فصل بیست و یکم

مسائلی که بایدبوسیله حقوق‌بین‌المللی حل و تصفیه‌گرددنبایستی بوسیله‌حقوق‌سیاسی حل و تصفیه‌شود

قوانین سیاسی‌مقررمیدارد هرمجرمی‌درمحاکم‌جنائی ومدنی کشوری که در آنجاهست محاکمه‌شود وتحت‌نظر زمامداران آنجا باشد ازطرف‌دیگر بموجب قوانین‌بین‌الملل سلاطین و رؤساء دول نمایندگانی را بنام سفیر بدربار یکدیگر میفرستند لیکن دلایل طبیعی اجازه نمیدهد این نمایندگان مطیع سلاطین و محاکم کشوری باشند که بدانجا اعزام شده‌اند .

علتش این است که نمایندگان‌نامبرده. نماینده قول و تعهدات پادشاه‌متبوع خود میباشند و این قول و تعهد بایدآزاد وهیچ نوع مانعی در مقابل خودنداشته باشد .

گاهی‌ممکن است‌سفرا ونمایندگان طرف‌نفرت درباری که‌در آنجاه‌أموریت دارند واقع شوند زیرا آنها ازطرف‌پادشاه‌خود که‌آزادو بلامانع است‌سخن‌میگویند ودراین‌صورت‌بایدمصونیت داشته و موردتعذیرواقع نگردند سفیر و نماینده دولت دیگررانبایدبرای عدم پرداخت وام و یا باتهام جنایت توقیف کرد زیرا در چنین صورتی توقیف آنها آسان میشود بهمین‌جهت سلاطین هرگزاشخاصی‌را برای‌سفارت انتخاب نمیکنند مگر اینکه‌از خصائل‌حمیده آنان اطمینان داشته وبدانندمرتکب اعمالی‌نخواهندشد که لطمه به‌حیثیت‌پادشاه متبوع آنها بزنند .

بالنتیجه در مورد سفرا ونمایندگان‌سلاطین ورؤساء دول بیگانه باید اصول

۱ـ این‌تصورات وفروض‌درارمنه‌نی‌بوده که مجمع‌اتفاق‌ملل‌شورای‌امنیت ومرجع شکایت ازتخلفات ونقض‌قراردادها وجودنداشته ولی‌امروزکه‌ملل عالم‌این‌مجامع و مراجع را بوجود آورده‌اند دیگراین‌فروض نمیتواند‌کاملا مصداق پیداکند . مترجم

حقوق بین‌المللرا درهر کشوری رعایت کرد و نسبت به آنان طبق قوانین سیاسی رفتار ننمود و اگر سفیر یا نماینده‌ئی ازمقام خود سوء استفاده کرد باید به پادشاه متبوع اوشکایت کرد دراینصورت ازدوحال خارج نیست یا پادشاه چنین نماینده را مجازات‌خواهد کرد ویاشریك اعمال‌اوخواهدشدومعلوم‌خواهد گردیداعمال بی‌رویهٔ او برحسب دستورپادشاه متبوع‌خود بوده است.

فصل بیست ودوم

سرگذشت شوم اینکاآتوآلپا

وقتی اسپانیولیها مکزیك را تصرف نمودند اصولی‌را که گفتیم بابیرحمی لغو کردند و سفیر مکزیك **اینکاآتوآلپا** را بقتل رسانیدند این شخص جز بوسیله حقوق بین‌المللی نمیبایست بطریق دیگری تحت محاکمه‌قرار گیرد ولی اسپانیولیها بوسیله قوانین سیاسی ومدنی اورامحاکمه کردند و باتهام اینکه چندین‌نفر از اتباع‌خودرا کشته و زنان متعدد داشته او را محکوم نمودند و بدتر ازهمه بوسیله قوانین سیاسی ومدنی اسپانیول‌او را محاکمه کردند نه‌بوسیله قوانین مکزیك وبااین‌عمل‌حقوق‌بین‌المللی‌را نقض کردند .

فصل بیست وسوم

وقتی که قوانین سیاسی بر اثر بعضی کیفیات

موجب‌انهدام دولت‌شدبایدبقوانین‌سیاسی دیگرمتوسل گردیدکه دولت‌را حفظ کند این‌قوانین‌گاهی از اوقات‌باعث‌پیدایش‌حقوق‌بین‌المللی میشود

وقتی که قانون سیاسی درکشوری اصولی‌را برای وراثت حکومت و دولت تعیین مینماید و این اصول باعث انهدام آن حکومت یا دولت میشود نباید تصور کرد قانون سیاسی‌دیگری قادر به تغییر وجبران آن‌نیست و نیز نباید تصور نمود این قانون معارض و متناقض قانون اول

میباشد زیرا بطور کلی اساس وضع هرقانونی‌ناشی ازاین‌اصل‌است که‌نجات‌وسعادت ملت‌تأمین گردد. وضع قانون خوداساسی‌ترین قانونهاست .

درجاهای دیگر روح‌القوانین گفته‌ایم وقتی یك دولت بزرگی فرع دولت دیگری گردید ضعیف خواهدشد و دولت‌دیگررا ضعیف‌خواهد کرد زیرا صلاح‌هر کشوری در آن است که زمامدارش درخودآنکشور باشد و در مصارف‌وجوه‌عمومی و خزانه‌دولت نظارت‌دقیق کندتاپول کشور از سرحدات خارج نگردد وباعث‌فقر آنکشور وثروت کشوردیگر نشود .

این نکته دارای اهمیت فوق‌العاده میباشد که زمامدار هرملت باید دارای هدف وایدآل بخصوصی بوده و مغزش از اصول‌ایدآل ملل‌دیگر پر نشده باشد و نخواهد آن افکاررا در کشوری که تحت‌نظراوست اجرا کند زیرا هرملتی قوانین و رسوم وآداب خودرا دوست میدارد و از آنها راضی است، کمتر اتفاق افتاده که بتوانند بدون خون‌ریزی یکمرتبه‌آداب ورسوم وقوانین‌ملتی‌راعوض نمایند. تاریخ تمام ملل‌دنیا مؤید این‌حقیقت‌است.

بارعایت نکات فوق وقتی وارث‌سلطنت وولیعهد کشوری زمامدار کشوردیگر شد صلاح کشور اولی اینست که‌حق سلطنت رااز‌او سلب نماید و صلاح کشور دوم هم دراین است که‌پادشاه‌آن زمامداری کشوراولی‌راقبول‌ننماید و حق‌سلطنت‌بر آن کشوررا ازخود سلب کند .

برای‌رعایت همین مصلحت‌بود که دراوائل سلطنت ملکه **الیزابت** درکشور روسیه قانونی وضع شد که‌پادشاه هیچ کشوری نمیتواند ازراه وراثت‌پادشاه کشور روسیه‌بشودقانون کشور پرتقال‌هم سلطنت‌خارجیان‌رادر کشور پرتقال‌ازراه وراثت ممنوع نموده‌است .

هرگاه ملتی بیمناك باشد که براثر وصلت دو خانوادهٔ سلطنتی فرزندانی بوجودآیند که دعوی وراثت سلطنت‌رانمایند و یا در نتیجه این وصلت خاك کشور تقسیم شود میتوانند بموجب قوانین مخصوص فرزندانی که از این وصلت بـوجود

www.ketabha.org

میآیند ازحق وراثت‌محروم کنند، بدیهی‌است محروم‌شدگان بهیچوجه حق شکایت ندارند .

فصل بیست وچهارم

نوع مقررات پلیس بانوع مقررات مدنی فرق دارد[1]

ازیك نقطه‌نظر تبه‌کاران بر دوقسمت‌هستند :

یکدسته‌از آنها کسانی میباشند که‌مجریان‌قانون آنان‌را مجازات میکنند‌دسته دیگر آنانی هستند که اجرا کنندگان قانون آنها را اصلاح مینمایند .

دستهٔ اول‌یعنی تبه‌کارانی که مجازات‌میشوند مطیع‌نیروی قانون‌میباشند ولی دستهٔ دوم یعنی آنهائی که اصلاح میگردند مطیع‌صلاحیت‌قانون هستندیعنی‌صلاحیت قانون دربارهٔ آنهامجری‌است .

دسته اول‌بحکم قانون از جامعه دورمیشوند که کیفر اعمال خود را به‌بینند ولی دستهٔ دوم را وادار می‌نمایند تا مطابق مقررات و نظارت جامعه زندگی کنند .

درمقررات پلیس‌یاتهذیب اخلاق‌تأثیر و مداخله مجری قانون زیادتر است ولی‌درموردمجازات تبه‌کاران تأثیر و مداخله قانون بیشتر میباشد.

مواردیکه مشمول مقررات پلیسی‌میشود وقایع وحوادث و اتفاقات کوچك و روزانه است که‌حل وتصفیه‌آن طول‌مدت‌وتشریفات زیاد قانونی لازم ندارد ولی مواردی که مشمول‌مجازاتهای بزرگ میشودحوادث روزانه‌نیست وهرلحظه اتفاق نمیافتد ، حل وتصفیهٔ‌آن محتاج باجرای تشریفات قانونی و طول مدت میخواهد

۱ــ در این‌فصل هرجا که **مونتسکیو** از مقررات پلیس اسم‌میبرد‌مقصودش جنبه‌عمومی این لغت‌میباشد که تهذیب‌اخلاق‌است .

درموارد خاص‌هم منظور ازمقررات پلیسی جزتهذیب‌اخلاق وانتظام‌جامعه چیز دیگری نیست . مترجم

تابحکم‌قانون دربارهٔ آنهاقضاوت شود .

مواردیکه مشمول مقررات پلیسی میشود چون کوچك و متعدد و روزمره میباشد لذا درخورمجازاتهای بزرگ نیست و این موارد را میتوان با آئین نامه‌ها حل وتصفیه‌کرد بنابراین‌نباید خلاف‌های کوچك‌را باتبه‌کاری‌های بزرگ اشتباه نمود و مواردی راکه مشمول مجازاتهای خفیف است بجای موارد مهم مشمول مجازاتهای مندرج درقانون گرفت زیرا این‌دو مورد از حیث‌نوع باهم‌تفاوت‌دارند لذا قانونیکه درایتالیا وضع شده وحمل‌سلاح گرم‌را مشمول مجازات اعدام نموده برخلاف اهمیت طبیعی واحوال شیئی میباشد چه‌آنکه دراین قانون مجازات حمل اسلحه‌بقدری‌شدیدتعیین گردیده که بامجازات‌استعمال آن‌اسلحه‌وقتل‌نفس‌برابراست وحال‌آنکه‌عمل اول‌یك‌خلاف‌پلیسی و عمل‌دوم یك تبه‌کاری و جنایت است و نباید مجازات این دوعمل‌یکی‌باشد[1]

میگویند در زمان قدیم امپراطوری حکم‌کرد نانوائی را در تنور بیندازند زیرا نانوا کم فروخته بود و این عمل در نظر تودهٔ مردم یك عمل قابل تحسینی جلوه‌کرددرصورتیکه عمل امپراطور دراینمورد جالب تحسین نمیباشد و بلکه‌ظلم است زیرا مجازات بامیزان وچگونگی جرم تناسب‌ندارد .

فصل بیست وپنجم

موارد خاصی‌راکه محتاج حل وتصفیه‌مخصوصی است و طرز تصفیه‌آنها وابسته بماهیت خودشان میباشد نبایدمطیع‌مقررات قانون مدنی‌کرد

رسوم و مقررات وقوانینی‌راکه سابقاً برای کارکنان کشتیهای‌جنگی ویابازرگانی در طی مسافرت وضع کرده‌اند نباید بکلی کنار گذاشت وبجای آن‌ها قوانین مدنی‌رابرقرار کرد مگربنسبت معینی که‌اسلوب

۱ــ عیب‌بزرگ چنین‌قانونی آنست که‌آدم کشی واستعمال‌اسلحه‌راتشویق میکندچه‌آنکه وقتی‌حامل‌اسلحه به کیفراعدام برسدو آدم کشی‌هم همین‌مجازات‌راداشته باشد هرحامل‌اسلحه به‌فکر استعمال‌آن‌خواهدافتاد زیرا نتیجه‌برای‌او یکی است . مترجم

زندگی کارکنان دریا هنگام مسافرت باوضع زندگی سکنهٔ شهرنشین شبیه میشود .

فرانسواپیرار در کتاب خود میگوید؛ دریانوردان پرتقالی اصول ومقررات قدیم کارکنان کشتی‌ها را اجرا نمیکردند ولی دریانوردان فرانسوی این‌اصول را رعایت مینمودند .

اما حقیقت اینستکه چون بین زندگی دریانوردان و سکنهٔ شهری وجد مشابهت خیلی کم است بقای اصول مزبور با جرح و تعدیل بهتر از آنست که بکلی لغو شود زیرا کارکنان دریا کسانی هستند که فقط مدت قلیلی باهم در دریا زندگی میکنند و در طی این مدت احتیاجاتی ندارند وسائل زندگی آنها در کشتی‌های جنگی دولتی و در کشتی‌های بازرگانی بنگاههای تجارتی تأمین شده است ویگانه منظورشان هم بپایان رساندن دورهٔ مسافرت است، درطی‌این مسافرت هم درجامعه زندگی نکرده بلکه در کشتی زندگی میکنند ودر واقع سکنهٔ کشتی هستند نه‌سکنهٔ کشور .

آیا با رعایت نکات فوق جائز است قوانین ومقرراتی که برای حفظ انتظام یك جامعه و تأمین ضروریات او وضع شده در مورد کشتی‌نشینان هم بهمان طریق اجرا شود ؟ ! . هرگز

قوانین دریانوردان بمقتضای زمان‌تغییراتی‌نموده که ناشی‌ازوضع دریانوردی است‌مثلا هنگامیکه کشتیهافقط بموازات ساحل‌حرکت‌میکردند وجرئت رفتن‌وسط دریا رانداشتند اهالی‌جزیرهٔ رودس واقع درمدیترانه قانونی‌وضع کردند که‌هنگام طوفان وظیفهٔ نگهداری کشتی‌ومحمولات‌آن‌برعهدهٔ کسانی‌است که در کشتی هستند وکسانیکه بساحل پیاده شده‌اند هیچ مسئولیتی‌ندارند .

بدیهی‌است این قانون برای امروز که کشتیها وسط دریاها حرکت میکنند بیمعنی‌است .

کتاب بیست وهفتم

مبدأ قوانین رومی درباب میراث وتغییرات‌آن

فصل اول

قوانین رومی درباب ارث

موضوع‌ارث وتفحص درمبدأ آن‌بازمنهٔ خیلی قدیم مسبوق میشود و برای یافتن مبدأآن ناچار هستیم درقوانین‌اولیه روم تفحص نمائیم، معلوم نیست که‌آیاقبل ازنویسندهٔ این کتاب دیگران درصدد یافتن مبادی قانون میراث رومی برآمده‌اند یانه ؟

بهرحال‌بطوریکه **پلوتارك** در کتاب خود بعنوان مقایسه بین**نوما** و **لیکورك** مینویسد و همچنین **دنیس** در کتاب خود ذکر مینماید **رومولوس** بانی شهر روم اراضی کشور کوچك خویش را بین اتباع خودقسمت نمود وازاینجهت تصورمیرود قانون میراث رومی از آنجا سرچشمه گرفته باشد زیرا مقرراتی که برای تقسیم اراضی‌وضع‌شده بودچنین‌اقتضامیکرد که‌ملك یك‌خانواده بخانوادهٔ دیگرمنتقل‌نشود وبهمین جهت برای هرخانواده دوطبقه وارث تعیین نمودند .

دسته اول فرزندان ونواده‌هائی بودند که تحت اداره و توجه پدر زندگی میکردند که آنها را وارث طبقه اول خواندند . دسته دوم کسانی بودند که در صورت فقدان طبقه اول نزدیکترین خویشاوند خانواده محسوب میشدند بشرط آنکه از یك عضو ذکور خانواده بوجودآمده باشند که آنها را وارث طبقه دوم می‌خواندند .

نتیجه‌این شدخویشاوندانی که ازنسل‌اناث خانواده بوجود میآمدند ازارث

محروم گردیدندزیرا ثروت‌خانواده‌ای رابخانوادۀ دیگرمیبردندوحال آنکه اصل
این بود که‌ثروت خانواده بجای دیگرمنتقل نشود .

روی همین‌اصل‌مقررشدفرزندان ازمادرنباید ارث ببرند ونیزمادران‌نبایستی
ازفرزندان میراث ببرند زیرا ثروت خانواده را بخانوادۀ دیگرمیبردند .

بنابراین قاعده در قانون الواح دوازده گانه نیز مقرر شد درصورت فقدان
وراث طبقه اول‌وراث طبقه دوم میتوانند ارث ببرند ولی مادر وفرزند نمی‌توانند از
میراث یکدیگر نصیبی‌داشته باشند .

تفاوتی نداشت که وراث طبقۀ اول یا طبقۀ دوم مردیازن‌باشد زیرا چون از
طرف مادر بهیچوجه‌ارث نمیبردند واگرزنی که ارث باو رسیده شوهر اختیارمیکرد
اموال موروثی‌همواره‌بخانواده‌ای که‌ازآنجا خارج شده بودبازمیگشت بهمین‌جهت
در قوانین میزهای دوازده گانه تفاوتی بین وارث از لحاظ اینکه زن و یامرد باشد
قائل نبودند .

نتیجۀ دیگری که ازاین اصل بدست‌آمد این بود که نوه‌های پسری از پدر
بزرگ خود ارث میبردند ولی‌نوه‌هائی که از دختریك مرد بوجودآمده بودند از
پدر بزرگ‌خود ارث نمیبردند وبرای اینکه اموال پدربخانوادۀ دیگر منتقل نشود
وارث طبقه دوم ذکوریك پدر برنوه‌های دختری اومقدم شمرده میشدند باینطریق
دختر از پدر خود ارث میبرد ولی اطفال او ارث نمیبردند بالاخره در روم‌قدیم‌زن
ارث میبرد مگراینکه ارث‌بردن او باقانون تقسیم اراضی‌منافی‌باشد یعنی‌سبب انتقال
ملك ازیك خانواده بخانوادۀ دیگرشود .

بنابراین قانون میراث در روم‌قدیم یك‌قانون داخلی‌بوده که ازقانون تقسیم
اراضی سرچشمه گرفته و مثل بعضی از قوانین دیگر رومیها آنرا از خارجیان
اقتباس ننموده بودند زیرا زمانی ملت روم نمایندگانی بیونان فرستاد تادرقوانین
آن کشور مطالعاتی بکنند و در بازگشت آنان رومیها بعضی از قوانین یونانی را
پذیرفتند .

دنیس میگوید در زمان امپراطور **سرویوس تولیوس** چون قوانین

رومولوس و **نوما** کهنه‌شده بود این امپراطور آن قوانین را تجدید کرد ومقررات
جدیدی وضع نمود که باعث تقویت قوانین نامبرده گردید . بالنتیجه میتوان گفت
قوانین مربوط بارث از طرف این سه نفر **روموس ، نوما ، سرویوس تولیوس**
وضع گردیده است .

چون مقررات مربوط بمیراث در روم روی شالودۀ حقوق و قانون سیاسی
وضع شده بود کسی مجاز نبود بمیل خود آنرا تغییر بدهد و بطیب خاطر خود
وصیت‌نامه بنویسد ولی با این وصف خیلی سخت بود که انسان درآخرین روزها و
ساعات عمرخود اختیارمال خویش رانداشته ونتواند بوسیلۀ عطایا وبخششها درحق
دیگران نیکی کند .

برای رفع این‌عیب واینکه قوانین کشوری راباتمایل‌طبیعی افراد وفق‌بدهند
مقرر شدمردم قبل‌ازمرگ حق‌دخل وتصرف درمال‌خودشان را داشته باشندمشروط
براینکه وصیتنامه خودرا درمجلس ملی بنویسند باینطریق وصیتنامه‌ها دارای قوت
قانونی شد زیرادرمجلس ملی‌تنظیم میگردید .

قانون میزهای‌دوازده گانه بصاحبان میراث وکسانیکه میخواستند وصیتنامه
تنظیم نمایند اجازه داد هرکس رامیخواهندبسمت وارث تعیین نمایند .

دراینمورد بایدبدونکتۀ مهم توجه‌نمود: اول‌اینکه قوانین قدیم‌روم بطوریکه
گفتیم شمارۀ اشخاصی راکه میتوانستند بدون وصیت‌نامه ارث ببرند خیلی محدود
کرده‌وازطرف‌دیگرهمین قوانین‌اجازه دادصاحب میراث هرکس رامیخواهدبرای
وراثت انتخاب نماید .

این دو موضوع ظاهراً متناقض بنظرمیآید درصورتیکه اینطور نیست زیرا
روح ومبادی این‌دوقانون با یکدیگرتفاوت دارد روح قانون اولی موضوع تقسیم
اراضی بود که نمیخواستندزمین ودارائی‌ازخانه خارج شود ولی‌مبدأقانون دومی از
اینجاناشی‌بود که‌چون‌بموجب قانون **رومولوس** پدرمیتوانست‌فرزندخودرابفروشد

www.ketabha.org

بطریق اولی میتوانست آنها را از میراث محروم نموده و میراث خود را بدیگری واگذار نماید .

در قوانین قدیم آتن تنظیم وصیت نامه مجاز نبود و اهالی آتن حق نوشتن وصیتنامه نداشتند .

ولی **پلوتارك** در کتاب زندگانی سولون مینویسد :

«سولون تدوین وصیتنامه را مجاز نمود و فقط کسانیکه دارای فرزندنبودند نمیتوانستند وصیتنامه بنویسند یعنی مال‌خودرا بدیگران منتقل کنند .

اما مقننین رومی ازلحاظ برتری وتوانائی پدر برپسر اجازه دادند صاحبان میراث میتوانند برعلیه منافع پسر خود وصت نامه بنویسند و آنها را از میراث محروم کنند .

باید تصدیق کرد که قوانین قدیم آتن در قسمت ارث برقوانین روم رجحان داشته زیرا در روم مردم میتوانستند بدون هیچ قید و شرط وصیت نامه بنویسند و میراث خود را بهرکس که میخواهند بدهند روح وفلسفه قانون سیاسی میراث که مبدأ آن تقسیم اراضی‌بود از بین رفت واین موضوع باعث‌شد تفاوت فاحشی بین طبقهٔ فقیر وغنی‌ایجاد گردد وبواسطه اینکه چندین ارث بیکنفر میرسید واراضی بسیاری را متصرف میگردید نسبت بدیگران که چیزی نداشتند رجحان میافت وآنوقت این تفاوت طبقاتی واختلاف فاحش بین طبقه فقیر وغنی سبب شد که مردم روم در ازمنه مختلف مرتباً‌تقاضای تجدید تقسیم اراضی را نمودند چه در زمانیکه سادگی زندگی آمیخته بفقروفاقه ازخصائص ملت روم بود، چه در دوره‌های تجمل‌پرستی‌و اصراف وتبذیراین تقاضاهارا داشتند .

بهرحال نظر باینکه مقرر بود وصیت‌نامه‌ها را درمجلس ملی‌تدوین نمایند تا صورت قانونی‌داشته‌باشد وآنهائی که درمیدان جنگ بودند نمیتوانستند در مجلس ملی‌حاضرشوند باین جهت بسربازان اجازه داده بودند وصیت نامه‌های خود را در حضورچندنفراز رفقای‌خود تدوین‌نمایند، این وصیت‌نامه عیناً نظیروصیت‌نامه‌ئی‌بود که درمجلس‌ملی‌تدوین شده‌باشد وصورت قانونی‌داشت .

ازطرف‌دیگرچون مجلس‌بزرگ ملی هرسال‌بیش ازدو مرتبه تشکیل‌نمیشد و ضمناً برشماره افراد ملت روم افزوده شده وکارها رونق و توسعه یافته بود مقرر کردند مردم حق داشته باشند وصیتنامه‌های خودرادرحضورپنج‌نفر آدم‌بالغ که‌هر یك ازآنها نمایندهٔ یکی ازطبقات پنجگانهٔ ملت روم باشند تنظیم نمایند و درحضور این‌چندنفر وارث‌ما ترك وصیت کننده را از اوخریداری میکرد یعنی بخود منتقل مینمود و شخص دیگری بوسیله ترازو قیمت ماترك مزبور را تعیین نموده و بهای آنرا میکشید زیرا رومیها در آن‌تاریخ پول‌نداشتند و بهای اشیاء را با وزن‌کردن بعضی ازفلزات تعیین مینمودند .

باید دانست‌در این معامله خریدار که وارث باشد همه چیز صاحب میراث‌و حتی‌خانواده اورا خریداری‌میکرد اما **ژوستینین**میگویداین‌خریدوفروش‌مجازی و خیالی‌بود .

در اوائل حقیقت داشت ولی‌بعدها مجازی‌شد ؛ قسمت‌مهمی از قوانین رومی که بعداً برای میراث وضع شد منشأش همین خرید و فروش بوده و اشخاصیکه بخواهند دلائل کافی‌برای تأیید این موضوع بدست آورند باید به **اولپین** مراجعه نمایند .

اشخاص دیوانه و لال وکر نمیتوانستند وصیتنامه تنظیم نمایند زیراکرها گفتارخریدار را نمیشنیدند و لالها نمیتوانستند شرائط و مقررات معامله را بیان نمایند و نام وارث را برزبان آورند و دیوانه‌هاهم که‌ازهر نوع‌خریدوفروش‌ممنوع بودند نمیتوانستند خانوادهٔ خودرابفروشند .

چون وصیت نامه‌ها بدواً در مجلس ملی تدوین میشد جنبه حقوق سیاسی را داشت نه‌حقوق مدنی و در واقع بمنزله حقوق عمومی بود نه حقوق خصوصی و شخصی .

باین جهت پدر نمیتوانست به‌فرزند خود اجازه تنظیم وصیت‌نامه‌را بدهد و ازحق‌شخصی خویش استفاده‌نماید.

دربسیاری ازملل قدیم تنظیم وصیتنامه با یك معامله عادی فرق نداشته است

زیرا وصیت‌نامه راهم مثل معاملات عادی و تابع اراده فردی و استفاده از حقوق شخصی می‌دانستند .

لیکن در روم قدیم چون وصیت‌نامه درمجلس ملی تنظیم میشد وجنبه حقوق عمومی‌راداشت دارای تشریفات خاصی‌بود که‌مطابق تنظیم و تدوین معاملات‌واسناد عادی نبود امروز هم‌این تشریفات‌در کشورفرانسه که قوانین آن ازحقوق‌روم‌قدیم استفاده‌شده هنوز باقی است .

چون وصیت‌نامه در مجلس ملی تدوین میشد و جنبه قانون ملی را داشت میبایستی طوری تدوین‌شود که نظیر قانون صریح و آمرانه باشد بهمین جهت در روم قدیم‌هیچ کس نمیتوانست ماترك خود را بدیگری واگذار کندمگر با عبارتی که جنبه‌امر کردن را داشته‌باشد مثل اینکه بگوید (تی‌تیوس تو واوث من باش) وبهمین دلیل میتوانستند ماترك خودرا بدیگری واگذارنمایند و وارث حقیقی را از ارث محروم کنند ولی هیچگاه نمیتوانستند برای واگذاری میراث میانجی و واسطه انتخاب نمایند یعنی ازکسی خواهش و یا تقاضا کنندکه میراث آن‌ها را بدیگری واگذار کند برای اینکه در این‌عمل وصی و موصی‌باهم روبرو نمیشدند و امرصریحاً ازطرف صاحب‌میراث بوارث ابلاغ‌نمیگردید .

وقتیکه پدرپسر خود را وصی خویش قرار نمیداد و در عین حال او را از میراث محروم نمینمود وصیتنامه لغو میشد و اگر دخترخویش را وصی خود قرار نمیداد و درعین‌حال اورا ازارث محروم نمینمود وصیت‌نامه بقوت‌خودباقی‌بود.

بعقیده من علتش‌این است که درمورد اول نوه او از ارث محروم میگردید چه‌آنکه بموجب وصیتنامه پدر بزرگ پدرش وارث نبود فقط خود میراثی برده بود ولی‌درمورد دوم لطمه بحق‌فرزندان دختر واردنمی‌آمد زیراآنها بدون‌وصیت نامه هم از مادر ارث نمی‌بردند برای اینکه جـزء خویشاوندان طبقه اول و دوم موروث‌نبودند .

بطوریکه گفتیم قوانین اولیه روم در خصوص میراث ناشی از تقسیم اراضی بود ونظری‌بمحدود کردن‌ثروت‌زنان‌نداشت وچون همواره ثروت و تجمل پرستی

توأم میباشد باینطریق وسیله تجمل برای زنها پیدا شد ولی در بین دومین وسومین جنگ روم و **کارتاژ** عیب تجمل‌پرستی وثروت فوق‌العاده زنها آشکار شد و در این هنگام یکی از وکلای مجلس ملی **کتوس‌وکونیوس** قانونی را پیشنهاد کرد که موسوم بقانون **وکونی** شد .

گرچه در خصوص قانون نامبرده تاکنون مطالب بسیاری نوشته شده است ولی‌چون مطالب مزبورمبهم بوده من سعی میکنم‌آنها را روشن نمایم وبرای اینکه بدانید چرا مطالب روشن نبوده است بعضی نمونه‌های‌آنها را بیان نموده و سپس بشرح نظریه خود میپردازم .

سیسرون درضمن یکی ازخطابه‌های خود بطور مبهم میگوید قانون **وکونی** با ارث بردن زنان مخالفت کرده اعم‌از اینکه شوهر کرده باشند یانه .

تیت‌لیو هم که از قانون **وکونی** اسم برده توضیحی در باره‌آن نداده است بطور کلی از گفته‌های سیسرون و**سن‌اوگوستن** معلوم میشود که حتی یگانه‌دختر متوفی از ارث محروم بوده‌است .

کاتن باتمام قوای خود کوشیده که قانون وکونی‌را اجرا نماید .

اولوژل دریکی از خطابه‌های خود ازاین قانون دفاع میکند وعقیده دارد که اگرزنان ازمیراث محروم گردندتجمل‌پرستی ازبین میرود وجای دیگرهمین **اولوژل** برای ازبین بردن تجمل‌پرستی باقانون پیشنهادی یکی از وکلاء مجلس بنام اوپیوس موافقت کرده بود .

درتذکره‌های **تئوفیل وژوستینین** درخصوص فصلی‌ازقانون وکونی‌صحبت میشود که هبه‌کردن راقدغن کرده وبعضی از اشخاص که این فصل را خوانده‌اند تصور میکنند علت قدغن‌کردن هبه در قانون وکونی این بوده که مبادا صاحب میراث بقدری اموال خود را هبه نماید که دیگر وارث بواسطه ناچیزی ماترك‌از قبول‌آن خودداری کند . ولی باید متوجه بود منظور قانونگزارچیزدیگری بوده است ، قانون‌گزار میخواسته مطلقاً زنها را از ارث محروم نماید و اگر مردها میتوانستند امـوال خود را هبه نمایند ممکن بود قبل از مرگ دارائی خود را

بزنان‌هبه کنند وباینطریق زن‌صاحب ماترك مرد میگردید بدون اینکه ازوی ارث برده باشد .

اکنون نظریه من درخصوص قانون وکونی . . . قانون و کونی اصولا برای این وضع شد که ازثروت زیاد زنان جلوگیری نماید وبهمین‌جهت تصاحب میراثهای بزرگ رابرای‌زنان ممنوع کرد ودرضمن اینکه زنها را ازمیراث‌محروم نمود مقرر داشت مبلغی‌بزنهای محروم بپردازند زیرا میراث کم ممدتجمل نمیشود ولی‌**سیسرون** نمیگوید این مبلغ چقدر بوده امابقول **دیون** مبلغ مزبور صد هزار سیسترس رومی بوده است .

باید دانست قانون و کونی برای این وضع شد که ثروت را محدود نماید نداینکه فقروفاقه را محدود کند لذا فقط کسانی مشمول این قانون بودند که‌جزء طبقات پنجگانه ملت روم نامشان ثبت شده بود .

فقط طبقات پنجگانه ملت روم[1] مشمول این قانون بودند و طبقهٔ ششم مشمول نمیشدند همین استثنا سبب گردید که یکعده از زیر بار قانون و کونی‌شانه خالی کنند .

خوانندگان‌میدانند مردم‌قدیم‌روم فوق‌العاده مقیدبتشریفات بودند وهمواره اصرارداشتندنص قانون را بموقع اجرا بگذارند نه‌روح قانون رابنابراین‌پدرانی بودند که اصلا نام‌خودرا درصورت طبقات پنجگانه ثبت‌نمیکردند تابتوانند ماترك خود را برای دخترخویش بمیراث بگذارند وقانونگزاران هم اینکاررا برخلاف قانون نمیدانستند زیراپدران برخلاف نص قانون حرکتی نمیکردند مثلا شخصی بنام **آنیوس‌اسلوس** دخترخودرا وارث خویش‌تعیین کردوبقول سیسرون‌کارخلاف قانونی را هم مرتکب نشده بود زیرا اسم خود را درشمارهٔ طبقات پنجگانه‌محسوب نکرده بود ولی شخص دیگری بنام **ورس** که قاضی بود این وصیت نامه را لغو کردآنوقت سیسرون میگوید این شخص‌کار بد و خلافی کرده شاید منظور سوئی داشته والا از رسمی که سایرقضات تبعیت کرده‌اند اوهم تبعیت مینمود و وصیت‌نامه

۱ ــ طبقات پنجگانه ملت روم را مولف بعداً بتفصیل تشریح میکند . مترجم

رالغو نمیکرد ولی در اینجا یك نکته هست وآن اینست که در روم قدیم هرکس نامش در شمار طبقات پنجگانه ثبت نمیگردید واجد حقوق ملی نبود نام ملیت بر او اطلاق نمیگردید در اینصورت چگونه میتوانست برای دختر خود میراث باقی بگذارد .

دنیس صریحاً میگوید بموجب اساسنامه **سرویوس تولیوس** درروم قدیم‌هرکس که نامش درصورت طبقات پنجگانه ثبت نمیگردیدآزاد نبود درشمار غلامان محسوب میشد سیسرون وزوناراس نیزاین موضوع را تأیید مینمایند .

پس معلوم میشود که احصاء شدن در طبقات مختلف بموجب قانون و کونی با مقررات اساسنامه سرویوس تولیوس فرق داشته است زیرا اساسنامه اوملت را بشش طبقه تقسیم کرده بود که‌آخرین آنها طبقه‌کارگران بی‌بضاعت و ناچیزترین افرادآزاد ملت بودند ولی قانون و کونی طبقه بابضاعت ملت را از لحاظ کمی و زیادی ثروت بپنج طبقه منقسم کرده بود ودر این مورد تمایلات طبیعی‌بقدری نافذ بود که پدران‌بطیب خاطرازشماراین‌پنج‌طبقه محترم خارج شده وخودرا جزء طبقهٔ ششم میکردند که بتوانندماترك خود رابدخترخود بدهند وحتی‌خویشتن رادرشمار طبقهٔ پائین‌ترهم قرار میدادند .

سابقاً گفتیم قوانین رومی درامر میراث واسطه ومیانجی قائل‌نبود که‌بوسیلهٔ او میراث بدیگری برسد ولی‌برای فرار از زیر بار قانون و کونی این رسم‌مرسوم گردید و مردم اشخاصی را واسطه قرار داده میراث خود را بدو میدادند که او بزنها تسلیم نماید .

این اشخاص اغلب رعایت امانت را نموده و میراث را بزن مورث تسلیم میکردند وگاهی‌هم‌شخصاً ماترك متوفی‌را ضبط مینمودندزیرا قانوناً وارث متوفی بودند چه بطوریکه خوانندگان حدس میزنند این‌کار خلاف قانون پنهانی صورت میگرفت باین‌طریق که صاحب میراث علناً ورسماً ماترك خود را بشخصی که‌قانوناً میتوانست ارث ببرد وا گذارمینمود وسپس پنهانی از اوخواهش میکرد که میراث اورا بفلان زن تسلیم‌نماید .

www.ketabha.org

از کسانیکه میراث را بهوارث حقیقی تسلیم نمودند**سکتوس‌پدوسوس** بود
با اینکه هیچکس ازاصل موضوع خبر نداشت واین شخص میتوانست اموال متوفی
رابرای‌خود ضبط نماید معذلك بسراغ بیوه‌زن متوفی‌رفت واموال رابا‌وتسلیم‌نمود
ولی‌دیگران ومن‌جمله**سکستیلیوس روفوس** میراث راضبط کردند وسیسرون‌بااین
موضوع اشاره کرده دریکی ازخطابه‌های خود میگوید :

در زمان‌جوانی **سکستیلیوس روفوس**ازمن خواهش کرد باتفاق وی‌بمنزل
رفقایش برویم وباآنها مشاوره نمائیم که‌آیا بایستی ماترك کنتوس فادیوس گلوس
را بفادیا دختر او تسلیم نماید یا نه ؟ پس‌از ورود بمنزل با حضور رفقایش وچند
نفر ازاشخاص معروف اینموضوع مطرح گردید وجملگی عقیده داشتند که اونباید
تمام‌میراث متوفی‌رابدخترش تسلیم‌نمایدوفقط بایستی‌باندازه‌ای بدهد که درقانون
و کونی اجازه داده شده‌بااینطریق سکستیلیوس مالك ثروتی شد که اگر میخواست
ازعدالت‌وشرافت پیروی‌نماید وصرفاًازاصول‌قانون تبعیت کند مالك آن نمیگردید
در اینجا خطاب بطرفداران **اپیکور** فیلسوف معروف نموده و میگوید:«من یقین
دارم اگر شما بودید این ثروت را بدختر تسلیم مینمودید و بعلاوه تصور میکنم
که اپیکور هم آن را تسلیم میکرد با اینکه برخلاف اصول وقوانین خود رفتار
کرده بود»...



یکی ازمعایب زندگی بشراینست که قانونگزاران ناچار شوند نظیرقانون
و کونی قوانینی وضع‌نمایند که برخلاف احساسات طبیعی‌انسان باشد.

علتش اینست که دروضع قوانین قانونگزاران‌بمصالح جامعه بیش ازمصالح
افراد ملت وبمصالح افراد بیش ازمصالح یك انسان اهمیت میدهند وبعبارت دیگر
انسان ویك‌فرد ملت را فدای مصالحه جامعه مینمایند فرض کنید مردی از دوست
خود خواهش مینماید میراث او را بدخترش تسلیم کند در نظر قانون گزاران
و کونی احساسات طبیعی و پدری وصیت کننده قابل نکوهش است همانطور که
احساسات طبیعی دختر هم قابل نکوهش میباشد و توجهی بوضع واسطه و میانجی

ندارد و نمیخواهد بداند که او در انجام این مأموریت گرفتار چه مشکلاتی
می‌شود .

زیرا اگر ثروت متوفی را بدخترش‌تسلیم مینمود برخلاف قانون وبرخلاف
وظیفهٔ ملی خود که رعایت قانون است رفتار کرده ودر صورتی که از تسلیم
ثروت خود داری میکرد برخلاف امانت رفتار نموده بود وحال آنکه این عمل
یعنی شانه خالی کردن از زیر بار قانون برای مردشرافتمند سهل‌تر از خیانت در
امانت است شخص اولی یعنی پدر آدم خوبی بوده است زیرا تا آدم خوبی نبود
ثروت خود را برای دختر باقی نمیگذارد و شخص دومی هم باز آدم خوبی‌بوده
است وگرنه پدر او برای انجام این مأموریت که لازمه‌اش داشتن امانت است
انتخاب نمیکرد .

ممکن است بگوئیم قانونی که اینطور تدوین شده باشد که فقط اشخاص
خوب از زیربارآن شانه خالی کنند بذاته قانون بدی نیست چنانکه همینطور هم
بود وهنگامیکه قانون و کونی‌وضع شد اهالی روم هنوزبسیاری ازخصائل‌واخلاق
خوب قدیم را دارا بودند ورعایت امانت را میکردند بطوریکه قانونگزاران‌برای
رعایت قانون و کونی مردم را وادار بایراد سوگندوفاداری مینمودند وبااینطریق
صفت امانت وحفاظت‌مال‌دیگری‌را باصفت رعایت قانون بجنگ‌میانداختند که‌اینهم
برخلاف منطق‌است وعذر**سکستیلیوس** در نگهداری میراث وعدم انتقال‌آن‌به**فادیا**
همین بود که وی سوگندیاد کرده بود قانون و کونی را رعایت نماید .

ولی‌بعداً اخلاق اهالی‌رم‌فاسد شد وموضوع انتقال ارث بوسیلهٔ دیگری سبب
گردید که وارث حقیقی‌ازمیراث محروم شدند وواسطه‌ها اموال را بنفع خودضبط
کردند آنگاه جنگهای خانگی سبب اتلاف نفوس وقلت جمعیت گردید بطوریکه
در زمان **اوگوست** تقریباً رم خالی‌ازسکنه‌بود وآنوقت برای ازدیاد نفوس قوانین
پاپی راوضع‌نمودند ودرآن مقرراتی راگنجانیدند که مردم را تشویق بازدواج و
تکثیر نسل نمایند[1].

۱ـ دراینموضوع به‌فصل‌بیست ویکم‌کتاب بیست وسوم مراجعه شود . مترجم

www.ketabha.org

یکی ازوسائل تشویق مردم بازدواج وتکثیراولاد بردن ارث بود ودرعوض آنهائیرا که‌ازقانون‌پاپی‌تبعیت‌نمیکردندازارث محروم‌نمودند وچون‌قانون و کونی زنان را از ارث محروم کرده بود درقانون‌پاپی تاحدی این محرومیت ازبین‌رفت وازآن ببعدزنهائیکه دارای‌فرزندبودند میتوانستندبرخلاف مقررات‌قانون و کونی از شوهر خود ارث ببرند وحتی درصورت داشتن اولاد میتوانستند از دیگران نیز میراث ببرند ولی‌باوصیت‌نامه .

بااین ترتیب‌روح قانون و کونی‌درقانون پاپی‌باقی‌بودبایتطریق وقتی‌مردی دارای یك فرزند بود میتوانست بوسیلهٔ وصیت‌نامه از یك خارجی ارث ببرد ولی زنان وقتیکه دارای سه فرزند نمیشدند نمیتوانستند بوسیلهٔ وصیت نامه از دیگری ارث ببرند .

گرچه در قانون پاپی زنها مجاز بودند در صورت داشتن سه اولاد بموجب وصیت‌نامه ازیك خارجی‌ارث ببرند ولی درمورد ارث بردن از خویشاوندان مطلقاً مشمول قانون قدیم و کونی بودند .

وقتیکه‌کشور روم مرکز ثروت ملل مجاور گردید موضوع جلوگیری از تجمل از بین رفت . دیگر کسی در فکرجلوگیری ازتجمل نبود **اولوژل** نویسندهٔ معروف که در زمان **آدرین** میزیسته گفته در زمان او بواسطهٔ ثروت فوق‌العاده قانون و کونی هیچ رعایت نمیشد و مقرراتی وضع گردید که بر خلاف قانون و کونی بود .

بموجب فرمان **پل** وخطبه‌های **اولپین** که در زمان **الکساندرسور** میزیست خواهران پدری میتوانستند ارث ببرند و فقط خویشاوندان دورتر مشمول قانون ممنوعیت و کونی میشدند .

در زمان شکوه‌وجلال وثروت روم قوانین‌قدیمی‌سخت وناهنجار جلوه کرد وقانون‌گزاران بسوی‌عدالت وانصاف وملایمت گرائیدند وبالنتیجه‌مقررات قانون و کونی بتدریج ضعیف شد .

در قسمتهای قبل گفتم بموجب قدیمی‌ترین قوانین روم مادرها نمیتوانستند

از فرزندان خود ارث ببرند وپس‌ازوضع‌قانون و کونی‌هم که‌زنان‌ازمیراث‌محروم گردیدند علت‌جدیدی‌برای‌محرومیت مادرها ازمیراث بوجود آمد.

ولی **کلود** مقررداشت که‌مادران درازای‌داغ وفات‌فرزند حق‌خواهندداشت ازپسرخود ارث ببرند .

در زمان **آدرین** بموجب پیشنهاد **ترتولین** که‌به‌آراء عمومی‌مراجعه گردید مقررشد زنهای آزاد در صورتیکه سه فرزند داشته باشند میتوانند ارث ببرند و همچنین کنیزکان‌آزاد شده در صورت داشتن چهار فرزند از میراث فرزند متوفی برخوردار خواهند شد و عاقبت **ژوستینین** مقرر داشت زن‌ها بدون رعایت شمارهٔ اطفال ازمیراث برخوردار گردند .

همان‌عللی که باعث شد قوانین مربوط بمحدود کردن میراث زنان از بین برود وزنها دربردن ارث‌آزاد شوند همان ملل بتدریج ممنوعیت ارث بردن‌ازطرف زن یعنی‌ازقوم وخویش‌اناث را نیزازبین‌برد قوانین قدیم که میراث زن‌رامحدود کرده‌بود ازاینجهت وضع شد که روح تجمل‌پرستی درمیان زنها ازبین برود و از راه‌تحصیل ثروت و امید پیدایش ثروت این‌روح‌در آن‌ها تقویت نشود ولی پس از اینکه روم قرین‌شکوه و ثروت شد ورژیم امپراطوری ممد تجمل پرستی گردید و ازدواجها سنگین وپرخرج‌شد مردان دیگر زیر بار مخارج سنگین نمیرفتند مگر اینکه زنشان ثروتمند باشد ویا بعداً میراثی‌باو برسدبااینطریق مقررات قدیم راجع بارث ازبین‌رفت و بواسطه‌ثروتمند شدن زن‌ها حتی خویشاوندان بنام زنها خوانده شدنددرصورتیکه سابقاً بنام مردها خوانده میشدند .

آنگاه **اورفیتین** بموجب پیشنهادیکه بآراء عمومی‌مراجعه نمود قرارداشت فرزندان‌ازمادر خود ارث ببرند وسه‌امپراطوربنام **والانتینین**، **تئودوز**، **آرکادیوس** مقررداشتند نوه‌های‌دختری ازپدر بزرگ باید ارث ببرند .

عاقبت ژوستینین بقیه آثار قدیمی قوانین ارث را از بین برد وارث را بسه طبقه تقسیم نمود .

اول اسلاف مثل پدر ومادر وجد وجده .

دوم اخلاف‌مثل‌دختر وپسرو نوهٔ دختری وپسری.

سوم منسوبین‌طبقه‌دوم که عبارت ازعموو‌عمه وخاله و فرزندان آنها باشند و در این تقسیم بندی تفاوتهائی که سابقاً از لحاظ ارث بردن بین زن ومرد و اقوام منسوب‌بزن و یامرد وجودداشت ازبین‌برد.

ژوستینین تصورمینمود دراین‌تقسیم بندی از قوانین طبیعی استفاده مینماید و گمانش آن‌بود که او اشکالات قوانین قدیم‌را ازبین‌برده‌است.

کتاب بیست و هشتم

مبداءپیدایش‌وتغییرات‌قوانین مدنی در بین فرانسویها

فصل اول

جنبه‌های مختلف قوانین ملل ژرمن

پس از اینکه فرانکها از کشورخود خارج گردیدند بوسیلهٔ دانشمندان قوم خویش قانون**سالیك** راتدوین نمودند و بعد از اینکه قبایل فرانکهای **ریپوری** در زمان **کلویس** بآنها ملحق گردیدند قانون سالیك بقوت‌خود باقی‌ماند.[۱]

تئودوریك پادشاه اوسترازی(مشرق گل) مقرر داشت قوانین سالیك را بنویسند وهمچنین دستور داد قوانین و رسوم و آداب قبایل **باویر وآلمانیها** را برشته تحریر درآورندزیراقبل از او این قوانین هنوز نوشته نشده‌بود علت‌تحریر مقررات و قوانین قبایل باویر وآلمان‌بدستور تئودوریك این‌بود که‌آنها‌تحت‌تسلط تئودوریك میزیستند، منحصر بنوشتن قوانین قبایل‌باویر وآلمان نیست‌تصورمیرود مقررات وقوانین قبایل **تورنژ** نیز ازطرف تئودوریك تدوین شده باشد زیرا قبایل سرزمین تورنژ هم تحت‌ادارهٔ این‌پادشاه بودند.

درآنزمان کشور**ژرمن** (آلمان‌امروز) بواسطهٔ خروج قبایل مختلفه خیلی ضعیف شده بود، فرانکها که بدواً اراضی غربی گل را تصرف کردند بواسطهٔ ضعف

۱ـ درآلمان‌قدیم دوقبیله بزرگ‌از فرانکها زندگی‌میکردندیکی‌موسوم‌به‌فرانك‌سالیك دیگر فرانك‌ریپوری. مترجم

ژرمن مجدداً بکشور آباء و اجدادی خود توجه نموده بااینکه خود از آنکشور برخاسته‌بودند درصدد تصرف آن بر آمدند باینواسطه در زمان تئودوریك سرزمین باویر و آلمان که جزو خاك‌ژرمن بود مجدداً بتصرف‌فرانکها در آمد.

درزمان سلطنت **شارل‌مارتل** و **پین** پادشاهان‌فرانك قبایل **فریزون** نیزتحت تسلط این‌دوپادشاه قرار گرفتند و آنها برای‌قبایل مزبور قانون‌نوشتندلذا قوانین فریزون[1] درعهدسلطنت این‌دوپادشاه تدوین شده‌است.

درزمان‌سلطنت **شارلمانی** سرزمین **ساکسون**[2] بتصرف این‌پادشاه‌در آمد وبار دیگر قانونی‌نوشته شد که امور این‌قبایل را اداره نمایند و این‌همان‌قانون‌است که هنوزماداریم.

اگر بدوقانون اخیر یعنی‌قوانینی که **شارل‌مارتل** و **شارلمانی** نوشتندتوجه شود معلوم میگرددکه قوانین مزبور بوسیلهٔ فاتحین نوشته شده تا مقرراتی را برمغلوبین تحمیل نمایند درصورتیکه قوانین ویزیگوت‌ها وبور گونیهاولومباردها که هریك دولت و سلطنتی تشکیل دادند اینطور نبوده و آنها نخواسته‌اند رسوم و مقررات خودرا برملل مغلوب تحمیل نمایند بلکه از رسوم و مقررات ملل مغلوب پیروی کردند.

درقوانین سالیك وفرانکهای‌ژرمن و آلمان‌ها وقبایل‌تورنژوفریزون‌سادگی جالب توجهی مشاهده میشودگرچه دارای خشونت است لیکن خشونت آنهم ناشی از سادگی روح قانونگزاران بوده که تحت تأثیر عوامل دیگری قرار نمیگرفتند.

قوانین مزبور بعداً هم چندان تغییرنکرد زیرا مللی که دارای‌آن قوانین بودند درژرمن باقی ماندند و فقط فرانکها ازژرمن خارج‌شدند بااین‌وصف‌قسمت مهم‌دولتهای‌فرانك در ژرمن تشکیل شد و بهمین جهت قوانین آنها قوانین ژرمن بود ولی قوانین ملل بور گونی و لومبارد و ویزیگوت خیلی تغییر کرد و ملل

۱ ــ قبایل فریزون درهلاند فعلی‌زندگی‌میکردند.

۲ ــ سرزمین ساکسون‌درمشرق‌فرانسه‌امروزبوده‌است . مترجم

مزبور بواسطهٔ اقامت در مناطق جدید قسمت زیادی از قوانین خود را از دست دادند.

سلطنت بور گونی چون زیاد طول نکشید قوانین‌آن زیاد تغییرنکرد وفقط در زمان **کوندهبودسیژیسموند** تغییراتی درقانون پیداشد ایندو نفر آخرین‌پادشاه بور گونی بودند و پس ازآن‌ها سلطنت بور گونی از بین رفت قوانین **لومباردها** نیز تغییراتی ننمود ولی چیزهائی بدان اضافه شد باینطریق که زمامداران آن‌ها از قبیل **روتاریس** و **گریموآلد** و **لوئیت پراند** و **راشیس** چیزهائی بقوانین لومبارد اضافه کردند . ولی‌آن‌را تغییرندادند . اما قوانین ملت **ویزیگوت** خیلی تغییر کرد وسلاطین آن‌ها این قوانین‌را جرح و تعدیل نموده و بوسیلهٔ روحانیان تغییردادند.

سلاطین نژاد اولیه ملل مختلف فرانك بعد از ظهور مسیحیت قسمت‌هائی از قوانین **سالیك** وژرمن را حذف کردند ولی‌اساس آن‌راباقی گذاشتند در صورتیکه قوانین**ویزیگوت**ها بکلی تغییر کرد[1].

ملت بور گونی و بخصوص **ویزیگوت** مجازات جسمانی را در قوانین خود پذیرفتند ولی سالیك وریپوئرمجازاتهای جسمانی‌را نپذیرفتند.

بور گونی و ویزیگوت‌چون‌درسرزمینهای‌جدیددر معرض خطر بودند برای جلب‌دوستی سکنهٔ سابق آن سرزمینها مجازات جسمانی را از لحاظ اخلاقی بطور تساوی برای غالب ومغلوب‌پذیرفتند ولی‌پادشاهان فرانك که ازقدرت‌خوداطمینان داشتندبدین موضوع توجه نکردند.

ساکسونها که تحت تسلط فرانکها میزیستند دارای اخلاق خشن بودندو همواره شورش میکردند و بهمین جهت در قوانین آن‌ها خشونتی وجود دارد که عادةً در قوانین ملل فاتح یافت میشود ولی این خشونت در سایر ملل وحشی‌قدیم موجود نیست.

۱ ــ قوانین‌مربوط به‌سالیك قوانین‌یکدسته ازفرانکهائی‌بودکه از ژرمن مهاجرت کردند وقوانین‌ریپوئر که‌در گذشته بنام‌قانون‌فرانکهای‌ژرمن بیان کردیم‌قوانین‌فرانکهائی‌بودکه‌درژرمن باقی ماندند . مترجم

درمجازاتهای مالی ومادی قوانین ساکسون روح قوانین ژرمن یافت‌میشود ولی مجازاتهای بدنی آن روح یك ملت فاتح محسوس میگردد ، اگرافراد ملت ساکسون در کشور خودشان مرتکب جنایت میشدند بمجازاتهای بدنی محکوم میگردیدند ولی اگرهمین جنایت را در خارج کشورخویش مرتکب میگردیدند آنوقت مطابق روح قانون ژرمن محاکمه میشدند ومجازات آنها مالی‌بود .

تبه‌کاران **ساکسونی** در کشورخودشان بهیچوجه‌امان نداشتندوحتی نمیتوانستند در کلیساهم‌بست بنشینند وحتماً بایستی‌بمجازات بدنی‌برسند .

درزمان سلطنت **ویزیگوتها** روحانیان در دربار سلاطین این ملت قدرت و نفوذ بسیار داشتند و همواره امور مهمه کشور در شوراهای اسقفها حل و فصل میشد امروز هم تمام اصول و شرایع دادگاه تفتیش عقائد انگیزیسیون از قوانین ویزیگوتها اقتباس شده یعنی عمال محکمه تفتیش عقائد قوانینی راکه سابقاً اسقفهای ویزیگوت وضع نموده بودند امروز برعلیه یهودیان بکار میبرند واجرا میکنند قوانین گونده بودپادشاه بورگونی برای ملت خودش عادلانه‌بود و همچنین قوانین **روتاریس** پادشاه **لومبارد** و سایر پادشاهان این ملت مزبور عادلانه‌تر بوده است .

اما قوانین ویزیگوت و خصوصاً قوانینی که چند نفر از سلاطین آنها بنام **رسه‌سوئند** و **شنداسوئند** و **اژیکا** وضع کردند اغلب موهوم و حتی ابلهانه بود و هیچ هدفی نداشته و سراپای قانون پر از انشاء مغلق و کلمات پوچ و بیمعنی بوده است .

فصل دوم

تمام قوانین قبایل وحشی

خصوصی بوده است

یکی‌ازخصوصیات قوانین ملل وحشی‌اروپا این‌بود که‌قانون اختصاص بکشور و قلمرو مخصوصی نداشت وبلکه مختص بقبایل بود دریك‌قلمرو

بخصوص هرملتی‌مطابق قانون خود محاکمه‌میشدمثلافرانکها بواسطه‌قوانین‌فرانك وآلمانها بوسیلهٔ قوانین آلمان وبورگونیها بوسیله قوانین بورگونی‌و رومیها بوسیلهٔ قوانین رومی‌محاکمه میشدند ونه‌تنها قوانین ملل فاتح متحدالشکل نبود بلکه‌اگر ملتی‌ملت دیگررا مغلوب میکردبفکر نمیافتاد برای ملت مغلوب قانون وضع کند وقوانین خود را در کشورمفتوح جاری نماید .

من تصور میکنم علت این وضع اخلاق و وضع زندگی متفاوت ملل مختلف اخلاق و عادات ژرمن بود زیرا ملل مختلف ژرمن بوسیلهٔ جنگلها و دریاچه‌ها وباتلاقها و رودخانه‌ها ازیکدیگر جدا بودند حتی بطوریکه **سزار** در کتاب خود مینویسد خیلی‌دوست میداشتند ازهم جدا شوند و منفرداً زندگی نمایند ولی بعدها بواسطه وحشتی که‌از رومیها داشتند ناچار شدند مجتمعاً زندگی کنند با این وصف دراین زندگی اجتماعی باز هم هر فردی مطابق رسوم وآداب ملت خود محاکمه میگردید .

درجامعه بزرگ ژرمن هرقومی ازلحاظ قانون‌آزاد بود واستقلال داشت و با اینکه‌بیشترازیك وطن‌نداشتندلیکن شمارهٔ قبایل‌بسیار بود وهرقبیله مطابق‌قوانین و رسوم وآداب خودمحاکمه میگردید.

هنگامیکه ملل مختلف ژرمن بقصد جهانگشائی براه افتادند این رسم‌قدیمی را باخود بممالك مفتوحه بردند و رسم قوانین خصوصی‌را در آن نقاط نیز رعایت کردند بدین جهت این رسم دراصول قانونی تمام ملل‌وحشی دیده میشودمخصوصاً درقوانین **ریپوئر** و در احکامی که پادشاهان نژاد اولیه قبایل صادرمینمودند.

رسم مزبور تأثیر خود را در فرامینی که هنگام سلطنت پادشاهان سلسلهٔ دوم‌قبایل‌فاتح‌صادرمیگردیدنیزظاهر گشت وبموجب‌آن فرامین‌فرزندان ازقوانین پدران و زنان از قوانین شوهران تبعیت میکردند و زنان بیوه که در زمان حیوة شوهر از قوانین شوهران اطاعت مینمودند پس از مرگ او بقوانین اولیه خویش رجوع میکردند غلامان آزاد شده از قوانین ارباب و صاحبان خود پیروی مینمودند و بعلاوه هرکس‌اختیار داشت هر قانونی راکه مایل است اختیار نماید

لوتر اول پادشاه لومبار داساسنامه‌ای نوشت که اختیار تبعیت هر نوع قانون برای افراد آزاد باشد.

فصل سوم

تفاوت اساسی بین قوانین سالیك

وقوانین ویزیگوت و بورگونی

درفصل اول کتاب گفته شد بورگونیها وویزیگوتها بیطرف بودند قوانین آنها بین یکنفر بورگونی تفاوتی قائل نمیشد وهردو را یکنوع محاکمه ومجازات میکردند ولی قوانین سالیك که ازطرف فرانکها وضع شد بین یکنفر رومی ویکنفر فرانکی تفاوت بسیار قائل گردید.

مثلا بموجب قوانین **سالیك** اگر شخصی یکنفر فرانکی ویا یکنفر وحشی از قبایل دیگر فرانك ویا شخصی که دارای قوانین فرانکی بود تحت اداره این قانون میزیست بقتل میرساند میبایست دویست **سو**(واحد پول) به بازماندگان او بپردازد وحال آنکه اگر این شخص یکنفر رومی آبرومند وملاك را میکشت فقط صد سو بباز ماندگان او میپرداخت واگر مقتول یکی از افراد توده بود خون بها به ۴۵ سو تقلیل مییافت وهمچنین اگر مقتول رعیت خاص شاه یعنی جزو طبقه امراء وبزرگان کشور بود قاتل بایدششصد سو خونبها بپردازد ولی چنانچه یکنفر رومی که درباری شاه بود بقتل میرسید قاتل باید سیصد سو خونبها بدهد[1].

بدین ترتیب قوانین سالیك بین یك رومی ویك فرانکی، یك متمول ویك صاحب اسم ورسم ویك شخص عادی تفاوت قائل بود ولو اینکه متمول یا فقیر هردو از ملت فرانك باشند.

بموجب قوانین سالیك هرگاه شخصی برای قتل یکی از فرانکها مردم را جمع میکرد و آن شخص را درخانه‌اش بقتل میرسانید میبایست ششصد سو ببازماندگان

۱ـ پادشاهان فرانك وفرانکها بطور کلی سواد نداشتند وبرای نوشتن ازرومیها استفاده میکردند واغلب چندنفر رومی ازطبقات مهم دردربار بودند که بشغل دبیری اشتغال داشتند و منتسب بدربار بودند. مترجم.

مقتول بدهد ولی اگر برای کشتن یك رومی آزاد یاغلام آزاد شده مردم را تحریك واغوا مینمود سیصد سو باید بپردازد.

بازبموجب قوانین سالیك اگر یك رومی یکنفر فرانکی را بزنجیر میانداخت و حبس میکرد باید سی سو جریمه بدهد ولی اگر یکنفر فرانکی اینکار را در مورد یك رومی میکرد بیش از ۱۵ سو نمیپرداخت اگر رومی یکنفر فرانکی را لخت میکرد باید **۶۲** سوونیم جریمه بدهد ولی اگر یکنفر فرانکی یك رومی را لخت میکرد بیش ازسی سو جریمه نمیداد، بدیهی است این تبعیضات برای رومیها شاق بود.

با این وصف بعضی از مورخین میگویند حکومت فرانکها در کشور **گل** (فرانسه) بر اساس دوستی و صمیمیت بین فرانگها و رومیها بوده است در صورتی که اینطور نیست وفرانکها به رومیها دشمنی میکردند و رومیها به فرانکها عداوت داشتند.

فرانکها پس از اینکه رومیها را با اسلحه خود مطیع نمودند بوسیله وضع قوانین شاق زندگی را بر آنها خیلی سخت کردند پس نام این کار را نمیتوان دوستی گذاشت و اگر چنین چیزی قائل بشویم به آن میماند که بگوئیم **تاتارها** با آن صدماتی که به چینی‌ها پس از تصرف آن کشور زدند دوست آنها بودند.

گرچه بعضی از کشیشهای کاتولیکی برای ازبین بردن رقبای مذهبی خود بافرانکها گرم گرفتند که آنها را وسیله انجام مقصود خویش کنند ولی اینموضوع دلیل این نمیشود که کشیشهای کاتولیکی که خود ازاهالی روم بودند خواسته باشند تحت تسلط فرانکها با دوستی زندگی نمایند، آنچه محقق میباشد اینست که هرقدر فرانکها ازرومیان مطمئن شدند ودانستند ازطرف ایشان صدمه بآنها نمیرسد بیشتر درصدد ایذاء و آزار آنها برآمدند.

در هر حال مصنفینی که عقیده بدوستی فرانکها و رومیها دارند و من جمله **آبه‌دوبس** نظریه خود را از مأخذهای غیرصحیح اخذ کرده وبکتب شعرا وخطبا

مراجعه نموده‌اند وحال آنکه در نوشتن تاریخ باید کتبی را مأخذقرارداد که برای خوش‌آمد وتملق‌نوشته نشده ومبنی برمبالغه‌نباشد .

فصل چهارم

چرا حقوق رومی درقلمرو وحکومت فرانکها

از بین رفت لیکن درحوزه حکومت گوتها وبورگونی‌ها باقی‌ماند

ازمطالبی که گفتیم نکات دیگری روشن میشود ازاین قرار :

کشوری که امروز بنام فرانسه موسوم است در لوای حکومت اولین نژاد قبایل وحشی که به **گل** هجوم آوردند وبوسیله‌قانون رومی‌معروف بقانون **تئودوزی** وقوانین مختلفه سایر قبایل وحشی که در آن میزیستند اداره میشد، قبایل مزبور عبارت بودند از **فرانکها** ، **ویزیگوتها** ، **بورگونیها** .

درقلمروحکومت فرانکها قانون **سالیك** برای فرانکها و قانون **تئودوزی** برای‌رومیها اجرا میشد ولی‌درقلمروحکومت **ویزیگوتها** برحسب امر **آلاریك** پادشاه ویزیگوت خلاصه‌ئی از قانون تئودوزی را تدوین نمودند که بدان وسیله اختلافات رومیها حل و فصل میشد لیکن اختلافات افراد قبایل **ویزیگوت** بوسیله قوانینی که ناشی ازرسوم همان قبیله بود حل میشد، این قوانین را **آلاریك** پادشاه ویزیگوت من‌غیرمستقیم تدوین کرده بود .

اگر بخواهیم بفهمیم برای چه در قلمرو حکومت فرانکها قوانین سالیك رایج شد و قوت یافت و قوانین رومی ازبین رفت و بالعکس در قلمرو حکومت ویزیگوتها قوانین رومی توسعه یافت ؟ باید باین نکته توجه کنیم که فرانکها قائل به تبعیض بودند ، شخصی که تحت اداره قوانین سالیك میزیست و از قبیله فرانك بود مزایائی داشت که یکنفر رومی یا شخصی که تحت اداره قانون روم میزیست فاقدآن بود باینجهت مردم ازقوانین رومی دست میکشیدند برای اینکه تحت اداره قوانین سالیك زندگی کنند .

اما درقلمرو حکومت ویزیگوت‌ها چون قوانین‌قائل به‌تبعیض‌نبودند برای افراد قبیله ویزیگوت نسبت به رومیها مزایائی قائل نمیشدند لذا جهتی نداشت که رومیها قوانین خود راترك کرده و قوانین ویزیگوت‌ها را اختیارنمایند این‌بود که قوانین خود را حفظ کردند .

فقط روحانیان بودند که قوانین رومی را حفظ میکردند و از آن دست نمیکشیدند زیرا ترك این قوانین برای‌آنها سودی نداشت بدلیل اینکه قوانین و فرامین مخصوص برای روحانیان وضع شده بود که از لحاظ پرداخت جریمه استیفای خسارت بافرانکها برابر بودند باین جهت روحانیان قوانین رومی‌راحفظ میکردندبخصوص که‌این قوانین ازطرف‌امپراطوران مسیحی روم وضع شده‌وبحال آنها نافع‌تر بود .

بهرنسبتی که مادرتاریخ جلومیرویم اینوضعیت بهتر ظاهرمیشود. مثلاقانون **گونده‌بو** پادشاه **بورگونی** از لحاظ بیطرفی برقانون ویزیگوتها رجحان داشت و بین افراد قبیله بورگونی و رومیها تفاوتی قائل‌نبود. ازمقدمهٔ این قانون چنین مستفاد میشود که نه‌تنها برای بورگونیها وضع گردید بلکه برای حل اختلافاتی که ممکن بودبین بورگونیهاورومیها تولید شود نیزوضع شده‌بود ودرصورت‌اخیر اختلافات طرفین‌درداد گاهی که‌اعضایش بطورتساوی مرکب از رومی وبورگونی بود حل وتصفیه میشد، این موضوع ازلحاظ وضع رسیدگی بامور بطوریکه درآن زمان مرسوم بود کمال لزوم راداشت (راجع باینموضوع‌درفصل‌ششم وهفتم وهشتم ونهم کتاب سی‌ام صحبت خواهیم کرد) .

بهرحال با این ترتیب قوانین رومی‌دربورگونی‌باقی‌مانده تا اینکه رومیها اختلافات فیمابین را در سایهٔ آن قوانین حل و تصفیه نمایند ، پس دلیل‌نداشت که رومیها سرزمین بورگونی مثل رومیهای سرزمین فرانك قوانین خود را ترك کنند بخصوص که قوانین سالیك هم در سرزمین بورگونی رخنه نکرده واینموضوع از نامه‌ای که **آگوبار** به‌**لوئی‌شکم بزرگ**[1] نوشته معلوم‌میشود .

زیرا **آگوبار** پادشاه فرانك ازلوئی‌شکم‌بزرگ تقاضا میکرد قوانین سالیك

۱ـ این‌پادشاه‌دارای‌شکم‌بسیار بزرگی‌بود و بهمین‌جهت‌معروف به‌شکم‌بزرگ‌شده‌بود. مترجم

را دربورگونی رایج نماید. از اینرو معلوم میشود این قوانین دربورگونی رایج نبوده است. بالنتیجه قوانین رومی هنوز هم در مناطقی که سابقاً جزء بورگونی بوده باقی است.

در اراضی قلمرو طوائف **گوت** حقوق رومی وهمچنین حقوق گوتی باقی ماند ولی قوانین سالیك هرگز دراین نقاط پذیرفته نشد.

هنگامیکه **پپن** و **شارل مارتن** مسلمین افریقا را از سرزمین گوت‌ها راندند ایالاتی که بتصرف این سلاطین درآمدند تقاضا کردند قوانین و رسوم خود راحفظ کنند، این تقاضامورد قبول سلاطین مزبورواقع‌شد وحال آنکه مخالف رسوم آنزمان بود زیرا تمام قوانین جنبه شخصی وخصوصی‌داشتند وبالنتیجه قانون رومی در این سرزمینهاقانون اساسی وهمیشگی‌شد این‌نکته‌ازفرمانی که **شارل‌طاس**[1] درسال ۸۶۴ مسیحی درشهر **پیست** صادرنموده است معلوم میشود.دراین فرمان نقاطی‌دعاوی که بوسیله قوانین رومی رسیدگی میشدبانقاطی که بوسیله آن قوانین رسیدگی نمیشد متمایز گردیده است.

درمناطقی که بموجب آن فرمان قانون رومی‌اجرا بودهم‌اکنون نیزقوانین رومی اجرا میشود مثلا در فرمان تصریح شده که در کدام یك از مناطق فرانسه دعاوی باید بوسیله رسوم محلی و در کدام مناطق بوسیله قوانین مصوبه مدون‌حل وتصفیه گردد.

قبلا گفتیم که درآغازسلطنت قبایل وحشی تمام قوانین خصوصی‌بود وبهمین جهت وقتیکه فرمان **پیست** بین مناطقیکه مطیع قوانین روم بودند با مناطق دیگر قائل بتفاوت شدباید اینطوراستنباط کرد که درمناطق‌مطیع قوانین روم مردم‌بطیب خاطراین قوانین راخواستاربودند وقانون دیگری نمیخواستند وهمچنین درمناطق مطیع قوانین دیگر اکثر مردم خواهان آن قانون بخصوص بودند وقانون رومی را نمیخواستند.

من میدانم که این مطالب در نظر مردم خیلی‌تازه جلوه می‌نماید ولی‌علیرغم

۱ـ شارل‌طاس‌دراثر ریزش‌موی‌سرطاس‌شده‌بودوباین جهت شارل‌طاس نامیده میشد. مترجم

این‌تصوراین حقایق‌خیلی‌قدیمی‌است وفرقی‌ندارد که ازدهان من یاعمرو زیدخارج شود زیرا حقیقت ازهردهانی‌خارج شود شنیدنی‌وقابل قبول است.

فصل پنجم
دنباله موضوع فصل قبل

قانون **گونده‌بو** مدت‌های مدید در بورگونی‌باقی‌ماند درعین حال قانون رومی‌هم وجود داشت وحتی در زمان لوئی شکم‌بزرگ‌این‌قانون باقی‌بود و این موضوع هم ازنامه **آگوبار** که بلوئی‌نوشته و سابقاً بیان کردیم واضح میگردد.

گرچه در زمان **پیست** سرزمین قبایل **ویزیگوت** در زمرهٔ مناطقی‌محسوب میشده که قوانین رومی درآن اجرا میشده است بااین وصف قانون ویزیگوت در آن سرزمین رواج‌داشت واین‌موضوع‌ازشورائیکه درسال ۸۷۸ میلادی یعنی‌چهارده سال بعدازصدورفرمان **پیست** درشهر **ترویس** درزمان سلطنت **لوئی‌الکن**[1] منعقد شده معلوم میشود ولی‌بعداً قوانین **گوت‌ها** و **بورگونیها** بعلل عمومی که درفصل نهم و دهم‌ویازدهم‌این کتاب‌ذکرخواهدشددر کشورهای آنها ازبین‌رفت‌واین‌علل‌درهمه‌جا قوانین‌خصوصی‌ملل وحشی‌را ازبین‌برد.

فصل ششم
چگونه حقوق رومی درسرزمین‌لمباردها
ازبین‌نرفت ومحفوظ ماند

اصولی که من سابقاً گفتم همه جا باحقیقت مطابقت دارد واینك‌شاهددیگری برای‌تأیید آن‌میآورم‌قوانین لماردها که درایتالیابودندبیطرفانه بود بنابراین‌ملتی‌وجود نداشت که رومیها آن قوانین‌را اختیار وقوانین خودرارها کنندباین‌جهت حقوق رومی درسرزمین ایتالیا دوش بدوش قوانین‌لمبارد باقی‌ماند وحتی گاهی‌اتفاق افتادقوانین‌لمبارد تحت‌الشعاع قوانین رومی‌قرار گیرد ودرواقع

۱ـ لوئی‌الکن لکنت زبان داشته است. مترجم

www.ketabha.org

جنبه قانون یك ملت فاتح را ازدست بدهد گرچه هنوز بزرگان لمبارد از قوانین خودشان تبعیت میکردند معذلك اکثر شهرهای ایتالیا رژیم جمهوری را اختیار نمودند و از قوانین رومی تبعیت کردند و بزرگان لمبارد هم قرین انحطاط شده ورفته رفته از بین رفتند (در اینخصوص بنظریات **ماکیاول** راجع بانحطاط نجبای فلورانس مراجعه شود).

مردم در جمهوریهای جدید تمایل زیادی بقبول قوانین لمبارد نشان ندادند وازقوانینی که رسم دوئل‌را مشروع میدانست و نتیجه برقراری اصول شوالیه‌ها بود متنفر بودند.

ازآن پس روحانیان مسیحی که نفوذآنها در ایتالیا خیلی زیاد بود وتحت تبعیت‌قوانین رومی میزیستند فزونی گرفتند وآنهائی که مطیع قوانین لمباردبودند روزبروز کمترمیشدند.

ضمناً باید دانست قوانین لمبارد عظمت قوانین رومی را نداشت و مثل‌آن قوانین مردم روم را بیاد سلطه و قدرت دیرین و زمانی که بر دنیا تسلط داشتند نمی‌انداخت.

وقتیکه شهرهای ایتالیا رژیم‌جمهوری را انتخاب کردند قوانین رومی‌لمبارد بارژیم‌این شهرها موافقت‌نموده ومکمل‌قوانین آنها شد ولی قوانین لمبارد بواسطه محدود بودن‌نمیتوانست این‌خاصیت را داشته باشد وحال‌آنکه‌قوانین رومی‌بواسطه توسعه واحاطه‌ئی که داشت این مزیت را دارا بود وتنها شامل یکی دو شهر نبوده بلکه شامل تمام شهرها میشد.

فصل هفتم

چگونه حقوق رومی دراسپانیاازبین‌رفت

شرح آن از اینقراراست: دونفرازپادشاهان‌آن سرزمین بنام **شنداسوئند** و **رسه‌سوئند** قوانین رومی را تحریم کردند وحتی اجازه ندادند در محاکم این قوانین‌بزبان‌آورند و

ضمناً ممنوعیت ازدواج‌بین گوتهاو رومیها راهم‌لغو کردند زیرا قانون‌منع ازدواج بین این‌دودسته بزرگترین‌علت‌اختلاف‌بود.

گرچه‌سلاطین **ویزیگوت** قوانین‌رومی‌را در اسپانیا لغو کردند معذلك این قوانین دراملاکی که سلاطین نامبرده‌در**گل** جنوبی داشتند رایج بود این سرزمینها که‌دور ازمرکزسلطنت بودند استقلال زیادی داشتند و بطوریکه از تاریخ **وامبا** پادشاه اسپانیا که درسال ۶۷۲ میلادی بتخت نشست مستفاد میشودسکنه‌این‌سرزمین پس از شورشی که کردند از قوانین رومی تبعیت مینمودند و قوانین**گوتها** در آن نقاط رواجی نداشت زیرا قوانین**اسپانیا** باوضع زندگی آنها مناسب نبود از این جهت هواخواه قوانین روم بودند که میخواستند بدان وسیله نائل باستقلال شوند بعلاوه قوانین **شنداسوئند درسه‌سوئند** حاوی مقررات سختی بر علیه یهودیان بود که در گل‌جنوبی‌خیلی بانفوذ بودند بطوریکه نویسندهٔ قانون **وامبا** این سرزمینها را ملك یهودیان میداند.

بهر حال آنچه محقق است وقتی که مسلمین بافریقا آمدند مردم هواخواه مسلمین‌شدند و ازآنها دعوت کردند، شك نیست که این دعوتها ازطرف رومیها و یهودیها بعمل آمد پس‌ازآمدن‌مسلمین بافریقا گوتها که قبلا ملت‌فاتح بودند تحت فشارقرار گرفتند وازشدت وحشت بمنطقه**گل‌ناربن** واقع در اسپانیا پناه‌بردندیعنی بنقطه‌ای‌پناه‌بردند که هنوز درمقابل مسلمین دفاع میکردنداز مجموع‌این اتفاقات نتیجه آن‌شد که‌شماره آنهائیکه‌در گل جنوبی‌تحت‌اداره‌قوانین‌ومقررات**ویزیگوت‌ها** میزیستند بازهم کمتر گردید.

فصل هشتم

یك اشتباه در موردبنچاق[1]

بنوالویت بیچاره‌دچاراشتباه‌غریبی شده و قانون **ویزیگوت‌ها** را دایر بمنع استعمال قوانین رومی ناشی از صدور فرمان

۱ـ لغت **کاپیتولر** که معنای فارسی‌آن بنچاق وسندقدیمی است به‌تصویب نامه‌های سلاطین فرانك گفته‌میشده که‌در تکمیل وجرح وتعدیل‌قوانین‌صادرمینموده‌اند وغالباً تحت‌نظر کشیشهای مسیحی‌در شوراهای‌بزرگ روحانی تدوین میشده است این‌لغت دربعضی جاها فرمان و در برخی‌مواردبنچاق ترجمه‌شده است. مترجم

یکی از سلاطین فرانك دانسته و حتی بعدازاواین بنچاق را منسوب به **شارلمانی** نموده است .

بنوالویت با این اشتباه یك قانون خصوصی رامبدل‌بقانون عمومی کرده و گوئی میخواسته حقوق رومی‌را درتمام‌دنیا لغونماید .

فصل نهم

چگونه قوانین قبایل وحشی وبنچاقهااز بین رفت

قوانین **سالیك، بورگونی، ریپوئر، ویزیگوت** بتدریج در فرانسه از رواج افتاد وعللی که باعث‌ازبین‌رفتن آنها شد ازاینقرار است :

اشرافیت بتدریج موروثی‌شد وفرزندان اشراف بتدریج زیاد شدند و از آن پس رسومی‌بوجودآمد که قوانین مذکور با آنها تطبیق نمیشد.

گرچه روح قوانین گذشته که‌عبارت از گرفتن جریمه و خسارت باشدباقی بود وبسیاری ازدعاوی راباگرفتن خسارت وجریمه و حل و فصل میکردندولی اصول آن تغییر کرد و بهمین جهت از طرف اشراف احکام بسیاری صادر میشد که میزان جرم‌را در دادگاه کوچك قلمرو اشرافیت تعیین مینمودند و اگر از نص قوانین گذشته اطاعت نمینمودند از روح آنها تبعیت میکردند . از طرف دیگر کشورفرانسه منقسم بحوزه‌های اشرافیت کوچك و متعددشده بود که‌مطابق‌اسلوب ملوك‌الطوایفی اداره میشدند یعنی وحدت سیاسی نداشتند بهمین جهت خیلی مشکل بوددرتمام‌این‌مناطق اشراف‌نشین قانون‌متحدالشکلی‌را اجرانمود.

بواسطه برقرارشدن اسلوب‌ملوك‌الطوایفی‌رسم گذشته که صاحبمنصبانی‌برای نظارت اجرای قانون وعدالت میفرستادند ازبین‌رفت و حتی بطوریکه از احکام‌آن دوره مستفاد میشود وقتی سلاطین بموجب اوامر خویش اشرافهای جدیدی‌بوجود میآوردند حق فرستادن ناظر و نماینده را در حوزه‌های آن اشراف از خود سلب میکردند ، وقتی سراسر کشورمبدل‌بحوزه‌های اشراف‌شددیگر نظار وصاحبمنصبان سابق‌ازکار افتادند وقانون واحدومشترك نیز ازبین رفت زیرا هیچکس نمیتوانست

ازقانون واحد ومشترکی تبعیت‌نماید .

این بودکه قوانین **سالیك، بورگونی، ویزیگوت** طرف بی اعتنائی‌شد و این عدم توجه که از نسل دوم اشراف‌آغاز شده بود در نسل سوم بجائی رسید که کسی ازقوانین مذکور صحبتی نمیکرد در نسلهای اول و دوم اشراف غالباً طبقات ممتاز ملت یعنی اشراف و کشیشان را جمع میکردند و منظور از این اجتماع این بود که‌برای اسقف‌ها حدودی‌قائل‌شوند زیراروحانیان طبقه‌ای‌بودند که‌میخواستند مافوق همه باشند و واجد امتیازات مخصوص بشوند. قوانینی که در این مجامع وضع میشد وبتصویب‌شاه‌میرسیدهمان‌است که ما امروز بنام بنچاق میخوانیم ، این بنچاقها کم وبیش سبب میشد که‌درحوزه‌های اشراف قوانین‌صورت مشترك‌وواحدی داشته‌باشد ولی‌بعداً که قوانین مربوط باشراف وضع شد و قسمتی از اموال کلیسا بموجب قوانین اشراف اداره گردید وبین روحانیان‌جدائی زیادتری‌پیداشددیگر روحانیان برای‌اصلاح‌قوانین اقدامی نمیکردند زیرادیگر یگانه مصلح نبودند و نمیخواستند دراصلاح قوانین شریك داشته باشند.

بالاخره وقتی روحانیان بجای بنچاقها قوانین کلیسا و تصویبنامه‌های‌پاپ را که مبدأ عالیتر وپاکتری میپنداشتند بصورت قانون پذیرفتند و بواسطه توسعه اصول اشرافیت و ملوك‌الطوایفی سلاطین نظاری بولایات برای اجرای قوانین نفرستادند و بنچاقها که یگانه وسیلهٔ توحید قوانین بود ازبین‌رفت بطوریکه در نسل سوم اشراف‌دیگر کسی‌نام بنچاق‌را نشنید .

فصل دهم

دنباله موضوع فصل قبل

چون‌بقوانین **لمبارد، سالیك، باویر** چندین بنچاق اضافه‌شده بعضی‌ها خواسته‌اند علت افزودن این بنچاق‌هارا بقوانین مزبور بدانند .

برای فهم این علت باید بدین نکته توجه کرد که بنچاق برچند قسم بوده یك‌قسم‌آن جنبه‌سیاسی و قسم دیگر جنبه اقتصادی و بعضی جنبه روحانی داشته و

www.ketabha.org

قسمتی هم مربوط بمسائل مدنی بوده است ، نوع اخیر بقوانین افراد هرملتی ارتباط داشته است و بهمین جهت آن‌ها را بقوانین مدنی ملل مختلف ملحق مینموده‌اند .

پس علت الحاق بنچاق ها بقوانین لمبارد و غیره بواسطه ارتباطی بوده که بین بنچاق‌های مختلف و قوانین مذکور وجود داشته است و اما اینکه گفته‌انددر آنها برخلاف قانون رومی چیزی تدوین نشده و اینموضوع‌هم حقیقت دارد زیرا آنچه ازبنچاق‌ها که مربوط بجنبه‌های اقتصادی و سیاسی و روحانی بوده اساساً ارتباطی‌بقانون رومی نداشته وبکلی‌غیرازآن بوده ، بنابراین مخالف آن‌محسوب نمیشده‌آن‌قسمت از بنچاق‌ها هم که جنبه مدنی داشته باقوانین ملل وحشی مربوط بوده نه باقوانین‌رومی وقوانین مزبوررا کسر و اضافه و یا جرح وتعدیل‌میکرده است ولی بعقیده‌من این بنچاق‌ها که بقوانین ملحق شد روح وفلسفه بنچاق را از بین‌برد همانطور که غالباً خلاصه کتاب اصل کتاب‌را از بین میبرد .

فصل یازدهم

سایر علل ازبین قوانین ملل وحشی و
قوانین رومی و بنچاق‌ها

وقتی که ملل ژرمن امپراطوری روم را فتح کردند دیدند درآن‌جا نوشتن مرسوم است ، آن وقت بتقلیدرومیها رسوم وآداب خود را نوشته و بصورت قانون درآوردند ولی در دوره‌های انحطاط که پس از سلطنت **شارلمانی** پیش آمد وتهاجمات **نورماندها** و جنگهای داخلی سبب‌شد که ملل‌فاتح یعنی ملل ژرمن در ظلمات جهل و نادانی که ازآن خارج شده بودند دوباره فرو رفتند و خواندن ونوشتن را فراموش کردند .

این فراموشی سبب گردید که قوانین نوشته شدهٔملل‌ژرمن و قوانین رومی و بنچاق‌ها نیز فراموش‌شود ولی‌در ایتالیا بواسطه حکومت **پاپها** و امپراطوران یونانی و وجود شهرهای بازرگانی و با رونق‌رسم نوشتن‌باقی‌ماند و کشور**گل** هم

بواسطه مجاورت باایتالیاازاین‌مزایا بی‌نصیب نماند وحقوق رومی در آنجاهم‌باقی ماند بخصوص که‌حقوق‌مزبوردراین‌منطقه یکنوع قانون ارضی و امتیاز مخصوصی محسوب میگردید .

اما در اسپانیا نیز بعلت فراموشی خط‌قوانین **ویزیگوت‌ها**درمحاق‌فراموشی افتاد .

وقتی که قوانین درنقاط مختلف از بین رفت متدرجاً رسوم وآداب استقرار یافت وجانشین‌قوانین‌شد وبراثر برقراری آداب ورسوم‌قوانین خصوصی گذشته هم بمحاق نسیان افتاد وبازهم‌جریمه میگرفتند و خسارت‌تأدیه میکردند **ورسم‌فردا**را رعایت مینمودند.[۱]

همانطور که هنگام برقراری سلطنت قبایل ژرمن آداب ورسوم را مبدل به قوانین مکتوب و مدون نمودند دراینموقع‌هم‌قضیه معکوس‌شد و از **قوانین مدون** بسوی‌آداب ورسوم عدول نمودند .

فصل دوازدهم

رسوم محلی و تحولات قوانین ملل
وحشی و حقوق رومی

بموجب مدارکی که دردست‌است‌معلوم‌میشوددربین‌نژاد اول ودوم‌ملل وحشی رسوم محلی وجود داشته است[۲] در این مدارك راجع برسوم محلی ورسوم‌قدیمی وآداب‌رسوم‌بطور مطلق ورسوم وقوانین‌صحبت‌میشود.

بعضی از مصنفین تصور کرده‌اند آنچه در این مآخذ بنام رسوم خوانده شد همانا قوانین ملل وحشی بوده وآنچرا که در این مآخذ بنام قانون خوانده‌اند

۱ــ درفصل بیستم ازکتاب سی‌ام راجع به‌فردا و فردوم که‌جریمه‌ئی بوده مفصل صحبت شده است . مترجم

۲ــ در هرجای این‌کتاب صحبت از نژاد اول و دوم میشود مقصود نژاد اول و دوم ملل وحشی پس‌ازاستیلای براراضی وتشکیل سلطنت است . مترجم

همانا قوانین رومی‌بوده است وحال‌اینکه‌اینطور نیست ومن‌اینموضوع را بیان‌خواهم کرد .

پپن دستور داد درهر نقطه که‌قانون‌نیست‌بایداز رسوم محلی تبعیت کردلیکن رسوم محلی‌نباید برقانون رجحان داشته باشد حال اگر ما بگوئیم حقوق رومی برقوانین ملل وحشی رجحان داشته صریحاً برعلیه مأخذهای قدیمی اظهار عقیده نموده وحتی برخلاف قوانین وحشی اظهار نظر کرده‌ایم که خلاف اینرا میگویند ازطرفی‌هم نباید گفت این‌رسوم همان قوانین ملل وحشی بوده بلکه قوانین‌مزبور نظیرقوانین شخصی‌باعث‌ایجادرسوم گردیده است .

مثلا قانون **سالیك** یك قانون خصوصی بود ولی در نقاطی که محل اقامت فرانك‌های **سالیك** بود درعین‌خصوصی بودن جنبهٔقوانین کشوری رابخودمیگرفت و خصوصی نمیشد مگر نسبت بفرانکهائیکه‌در جای دیگر اقامت داشتندحالااگر در نقطه‌ای که قانون سالیك‌قانون کشوری بودیکعده آلمانی و بورگونی و غیره زندگی میکردند و اختلافاتی حاصل میشد این اختلافات مطابق قوانین خصوصی آلمانیهاو بورگونیها حل و تصفیه میگردید ، آن‌وقت احکام جدید دادگاهها که برطبق قوانین خصوصی بود آداب و رسوم جدیدی در کشور بوجود میآورد حالا میفهمیم‌برای چه‌**پپن** حکمی را که گفتیم صادر کرد زیرا این رسوم وآداب شامل فرانکهای سالیك هم‌میشد، آنهاهم تحت نفوذ این آداب در کشور خودشان قرار گرفتند ولی البته‌این‌آداب و رسوم‌هرگز برقانون سالیك که قانون کشوری بود رجحان‌نداشت .

باینطریق در هر نقطه یك قانون کشوری بود که بررسوم و آداب رجحان داشت ودر عین حال‌آداب ورسومی هم‌بود که گاه مکمل قانون میگردید و زمانی باقانون تصادم میکرد و گاهی هم مکمل قوانین غیر کشوری میگردید مثلا اگر دریك نقطه که قوانین سالیك قوانین کشور بود یکنفر بورگونی مطابق قوانین خودش محاکمه میشد و قانون بورگونی مادهٔ مخصوصی برای حل وفصل دعوی

و یا صدور مجازات نداشت آن‌وقت مرد بورگونی مطابق رسوم محل محاکمه میگردید .

در زمان **پپن** آداب ورسوم ضعیفتر ازقوانین بود ولی‌بزودی بر آن‌رجحان یافت وآنرا ازبین‌برد وچون‌همواره نظامات ومقررات‌عبارت از دوائی است که‌درد کنونی‌را نشان‌میدهد . معلوم میگردد در زمان پپن هم مردم آداب و رسوم را برقوانین ترجیح میدادند .

ازآنچه گفتیم‌معلوم میشود بچه‌علت‌حقوق‌رومی اززمان اول قانون کشوری گردید زیرا همانطوریکه در فرمان پیست مسطور است که چگونه قانون گوتی رواج نیافت وهمانطور که فتوای ترویس درفصل پنجم این کتاب گفته شد ، قانون رومی قانونی‌بود شخصی وعمومی ولی قانون گوتی یك قانون شخصی و خصوصی بود و در نتیجه قانون رومی بواسطه عمومیت خود قانون کشوری محسوب میگردید .

ولی‌بایـد فهمید چه شد کـه در نتیجه بیسوادی قوانین خصوصی ملل‌وحشی همه‌جا از بین رفت درصورتیکه‌قانون رومی بعنوان قانون کشوری در کشورهای ویزیگوت وبورگونی‌باقی ماند ؟

آری نه‌تنها قوانین خصوصی براثر بیسوادی ازبین‌رفت‌بلکه‌قانون رومی‌هم گرفتارهمان‌سرنوشت شد درغیراینصورت امروزدرایالاتی که قانون رومی قانون کشوری‌است ما باقوانین تئودوزی مصادف‌میشویم.وحال‌آنکه‌اکنون‌در آن‌ولایات قانون **ژوستینین** جاری‌است .

آری در آن ولایات قوانین‌رومی با قوانین مکتوب ازبین رفت وفقط نامی‌از آن قوانین روی‌آنکشورها باقی ماند و درعین‌حال‌خاطراتی‌ازعشق وعلاقه‌بقانون رومی دراثرتمایلات طبیعی درقلوب بجا مانده بود وبهمین‌جهت‌است که وقتی‌قانون رومی **ژوستینین** ظاهر شد با آغوش بازآنرا پذیرفتند و بعنوان قانون در ایالات گوت وبورگونی پذیرفته‌شد وحال‌آنکه درسایر قلمروهای‌فرانك بعنوان‌استدلال و یااندرز آنراتلقی‌میکردند نه‌قانون .

فصل سیزدهم

تفاوت قوانین سالیك با قوانین ریپوئر

و سایر ملل وحشی

قانون سالیك دلائل منفی‌را بهیچوجه نمی‌پذیرفت‌یعنی‌بموجب آن مقررات **شخصی** که دعوی میکرد و یاشخصی را متهم مینمود باید دعوی خود را ثابت نماید ضمناً تنها انکار کردن متهم را تبرئه نمیکرد این موضوعی است که تقریباً درقوانین تمام ملل دنیا مشاهده میشود ولی قوانین ریپوئر دلائل منفی را میپذیرفت و ازاین‌حیث روح آن قوانین با قانون سالیك تفاوت داشت .

بموجب قوانین ریپوئر اگر شخصی متهم بگناهی میشد و یا از او ادعائی میکردند میتوانست در بسیاری از موارد با ایراد سوگند درحضور شهود بیگناهی خود را ثابت نماید ولی بنسبت اهمیت موضوع شماره شهود زیاد میشد و تا ۷۲ نفر میرسید.

قوانین **آلمانیها ، باویرها ، لمباردها ، تورنژها، فریزها،ساکسونها، بورگونی‌ها** نیز مطابق روح قانون ریپوئر تدوین شده بود .

گفتیم که قوانین سالیك دلائل منفی را نمی‌پذیرفت بااین وصف بعضی‌موارد وجود داشت که دلائل منفی پذیرفته میشد ولی بتنهائی و بدون وجود دلائل‌مثبت قابل قبول نبود یعنی صرفاً انکار را نمی‌پذیرفتند .

طرز عمل در اینمورد از اینقرار بود که مدعی شهود خود را میآورد و آنها ادای شهادت میکردند، آن کسی‌هم که متهم و منکر بود شهود خودرا میآورد آنها نیز ادای شهادت مینمودند و قاضی حقیقترا بین اظهارات شهود یافته وحکم‌صادر مینمود این‌رسمی است که هم‌اکنون درانگلستان جاری میباشد .

اینگونه عمل با اسلوب قوانین ریپوئر و سایر قوانین ملل وحشی اختلاف داشت زیرا دراین‌قوانین متهم سوگند یادمیکرد که گناهکار نیست وازخویشاوندان خود تقاضا مینمود بربیگناهی او سوگند یاد نمایند این قبیل قوانین برای مللی

خوب‌است که سادگی جزء صفات جبلی آنها باشد و نتوانند دروغ بگویند بهمین جهت بود که‌قانونگزاران بعداً درقوانین سالیك و ریپوئر اصلاحاتی نمودند که مردم نتوانند ازاین‌مقررات سوءاستفاده نمایند .

فصل چهاردهم

تفاوتهای دیگر

قانون **سالیك** جنگ‌تن‌بتن «**دوئل**»راجائز نمیدانست و اجازه‌نمیداد دلیل حقانیت را در موفقیت دوئل بدانند ولی قانون **ریپوئر** و تقریباً تمام قوانین ملل وحشی جنگ تن بتن را برای ارائه دلیل وثبوت حقانیت جائز میشمردند .

بعقیدهٔ من مجازشمردن دوئل طبعاً ناشی ازقوانینی‌شد که دلائل منفی وانکار را جائزمیشمردند زیرا وقتی شخصی ادعای‌حقی کرد ودید طرف اوباستناد انکار و باایراد سوگند از ادای حق وی استنکاف دارد در اینصورت برای مدعی که مرد پیکار بودچاره‌ای‌باقی‌نمیماند جزاینکه جبراً احقاق‌حق خود را بنماید و طرف را دعوت به پیکارانفرادی کند.

ولی درقانون‌سالیك چون ادله‌منفی وانکارموردقبول نبود احتیاجی نداشتند که متوسل بارائه دلیل بوسیلهٔ دوئل شوند در صورتیکه بالعکس قوائین ریپوئر و سایرملل وحشی چون ادله منفی وانکار را میپذیرفتند ناچار شدند اصول پیکار تن بتن‌رابرای‌ثبوت‌حقانیت‌برقرار نمایندا گرخوانندگان‌بمقرراتی که**کونده‌بو**پادشاه **بورگونی** راجع‌باینموضوع وضع نموده مراجعه نمایند خواهند دید که وضع آن مقررات ناشی‌ازماهیت طبیعی موضوع بوده زیرا نظرقانونگزار این‌بودشخصی که میخواهد ازسوگندسوءاستفاده کند نتواند موفق‌شود .

در ایالت**لمبارد** بموجب‌قانون **روتاریس** مقرر شد شخصی که برای برائت خویش متوسل بسوگندشده دیگربجنگ‌انفرادی‌دعوت‌نشود و بعدها این‌رسم‌قانونی توسعه‌یافت لیکن‌بطوریکه‌درفصل هیجدهم این کتاب‌بیان‌خواهیم کرد ازرواج این رسم‌معایبی‌برخاست وناچارشدند برسم‌قدیم بر گردند .

فصل پانزدهم

تفکر

ممکن است برمن ایراد بگیرند و بگویند براثر تغییراتی که در قوانین ملل وحشی حاصل‌شد ومقرراتی که بدانها الحاق گردیدبالاخره‌دربنچاقها چیزهائی هست که نشان میدهد رسم دوئل ناشی از قبول ادلهٔ منفی وانکار نبوده‌است من این‌نکته‌را تا اندازه‌ئی قبول نموده و موافقت دارم که در طی قرون عدیده ممکن است کیفیت بخصوصی باعث برقراری‌بعضی ازقوانین شده‌باشد ولی دراینجاصحبت من مربوط بکلیات روح‌قوانین ملل ژرمن است و در خصوص مبدأ و ماهیت آن‌ها گفتگو میکنیم و از رسوم قدیمه این ملل سخن میرانم که سپس بوسیلهٔ قوانین آنها مسجل و برقرار گردیده ولازم‌الاجرا شده وغیراز این صحبت چیز دیگری‌در میان‌نیست .

فصل شانزدهم

اثبات بیگناهی بوسیله‌گذاشتن دست

درآب‌جوش طبق قوانین سالیك

درقانون‌سالیك‌مقرربودمتهم برای‌اثبات‌بیگناهی خود بایددست در آب جوش‌بگذارد تااگردستش نسوخت‌بیگناه‌است‌ولی‌چون‌ابراز چنین‌دلیل خیلی‌سخت‌بودقانون وسیله‌ئی‌برای‌تعدیل آن یافته‌بود بدین‌ترتیب شخص متهم که‌حاضرنمیشد دست‌خودرادر آب‌جوش بگذاردمیتوانست‌بارضایت مدعی‌خود دستش را خریداری نماید دراینصورت مدعی درقبال دریافت مبلغی پول شهادت و سوگند چند نفر شاهد را که برای بیگناهی متهم قسم میخوردند میپذیرفت ، این یکی از موارد مخصوص قانون سالیك بود که دلیل منفی و انکار پذیرفته میشد .

اثبات بیگناهی بوسیله‌گذاشتن دست در آب جوش همانطور که گفتیم سخت

بود ازطرف‌دیگر قبول دلیل منفی باسوگند شهود و انکار متهم‌یکنوع رسم‌ومقرراتی بود که قانون قبول و تحمیل میکرد ولی تجویز نمینمود و در واقع وسیله‌ئی در دسترس مدعی گذاشته‌بود که بارضایت‌خویش ازمتهم بگذرد و انکار طرف را قبول نموده ودرعین‌حال خسارت‌خود را جبران نماید همچنین که مدعی‌میتوانست مطلقاً ازحق‌خود صرفنظر کرده وشکایت‌نکند .

علت اینکه قانون اینوسیله تعدیل را در دسترس طرفین میگذاشت این بود که متهم‌ازترس‌شکنجه و مدعی‌باقیددریافت پول و تحصیل سود از شکایت و دعوی صرفنظر کرده وباهم‌آشتی میکردند .

بدیهی‌است پس ازآن‌طرفین‌از یکدیگرراضی میشدند وپی‌کار خود میرفتندو دیگر دوئل نمیکردند بنابراین‌نباید تصور کرد رسم‌دوئل ناشی از این‌ماده قانون سالیك میباشد .

فصل هفدهم

طرز تفکر پدران ما

خیلی‌غریب‌است که‌پدران ما باین‌طریق‌شرافت وثروت وحیات‌افرادرامتعلق‌به‌چیزهائی کرده‌بودند که‌مربوط‌بعقل ودلیل‌نبودبلکه با تصادف وبرخوردارتباط داشت ولاینقطع دلائلی‌را مورداستنباط قرار میدادند که هیچ‌چیزی‌راثابت‌نمیکرد نه‌باجنایت‌نه‌با برائت‌و نه‌با بی گناهی وابستگی نداشت .

ولی بطوریکه **تاسیت** میگوید ژرمنها که‌مطیع‌این‌اوهام‌نبودند آزادی‌بیشتری داشتند وحتی میتوان گفت دارای‌آزادی‌مطلق‌بودند وخانواده‌ها برای‌قتل وسرقت وناسزا مبادرت بجنگ میکردند .

بعداً ژرمنها این رسم را تغییر دادند باینطریق که برای این جنگها قائل بآداب ورسوم‌شدند و مقررشد جنگها برحسب دستور و مقابل چشم قضات صورت بگیرد بدیهی است این‌ترتیب بروضع سابق‌ترجیح‌داشت زیراآزادی مطلق پیکار و قتل نفس‌را محدود میکرد .

همانطور که امروز ترکها در طی جنگهای خانگی خود معتقدند که جبهه غالب با تأییدات خداوند نائل به‌فتح شده وغلبه دلیل برحقانیت اوست ژرمنها نیز مظفریت فاتح را دلیل برحقانیت او میدانستند ومعتقدبودند دست باطنی‌باینوسیله جنایت‌کار ویاغاصب‌را تنبیه کرده است.

تاسیت میگویدهر گاه یکی از قبایل ژرمن میخواست با قبیله دیگر بجنگد بدواً سعی مینمودند چندتن از افراد آن قبیله را اسیر نمایند ، آن‌وقت اسرارا با چندنفر ازجنگ‌جویان خود بجنگ وامیداشتند و اگردراین پیکار غالب میشدند عقیده داشتند درجنگ‌باقبیله‌مزبور نیزفاتح‌خواهند شد .

با رعایت این‌نکته که جنگ تن‌بتن در یك جنگ بزرگ و عمومی مؤثر است وبالنتیجه‌یك‌جنگ عمومی خواهدشد و باختلافات کلی خاتمه‌خواهدداد طبعا این‌فکر درافراد قبایل ژرمن پیدا میشد که جنگ تن بتن باختلافات فردی نیز خاتمه میدهد یعنی میتوان اختلافات فردی‌راهم‌بوسیله جنگ تن بتن حل وتصفیه کرد **گونده‌بو** پادشاه قبیله بور گونی از سلاطینی بود که بیش از دیگران رسم جنگ تن‌بتن وپیکارهای فردی‌راتوسعه‌داد درقانونیکه برای‌پیکار وضع کرده‌علت آنرا هم‌ذکر نموده و چنین میگوید :

منظور ما اینست که اتباع ما روی مسائلی که تاریك و مبهم میباشد سو گند یادنکنندویادرموردقضایای‌روشن و محقق ناچار بسو گند دروغ‌نشوند.

بالنتیجه درحالی که‌روحانیان بارسم پیکارهای فردی مخالف‌بودند وقوانین مربوط‌به‌آنرا کفرمیدانستند پادشاه قبیله بور گونی رسم سو گند و قانون مربوط به‌آنرا ناپسند و کفر میدانست .

باید متوجه بود اینکه پیشینیان حقانیت را موفقیت در جنگ تن به تن و اصولا درجنگ میدانستند اینموضوع بدون علت‌نبوده و بلکه‌آزمایشهای زندگی این نکته را برآنها روشن کرده بود زیرا قبایل ژرمن همگی جنگجو بودند و بلکه میتوان گفت یگانه صفت آنها جنگجوئی بود و در چنین جامعه‌ئی اشخاص ترسو طرف نفرت عامه قرار میگرفتند و هر کس ترسو بود نشان میداد معایب

دیگری‌هم دارد ومطابق رسوم و آداب‌عمومی‌تربیت‌نشده ودر کودکی‌اصول‌تعلیمات کلی را نیاموخته وبشرافت‌آبرو پابند نمیباشد .

یك مرد ترسو در چنین جامعه‌ئی یك‌مرد غیر عادی بود و ظاهر می‌ساخت که بنفرت عمومی اهمیت نمیدهد و سعی ندارد مورد توجه و تکریم عموم واقع گردد .

درچنین جامعه‌ئی همینقدر که فردی دارای پدر و مادر حسابی باشد طوری تربیت میشود که بشرافت و آبرو اهمیت بدهد وطبعاً برای‌حفظ شرافت ودفاع از حیثیات خویش‌زورمند و باهمت‌بارخواهدآمد .

بعلاوه درجامعهٔ جنگجو که زورمندی وهمت وغیرت وشجاعت مورد تکریم است جنایات و اعمال ناشایسته غالباً وبلکه همیشه‌ناشی از حیله و تزویر و ترس می‌باشد .

این‌بود که دلیل‌حقانیت را جنگ یعنی ابراز شجاعت و غیرت و همت قرار داده بودند .

و اما اینکه بچه جهت متهمین را وادار مینمودند دست خود را درآب‌جوش ویا روی‌آهن گداخته بگذارند و سپس دست آنها را در کیسه بسته و سرکیسه را میبستند واگر تاسه‌روز آثار سوختگی روی‌دست ظاهر نمیشد به‌برائت متهم رأی میدادند اینموضوع هم‌ناشی ازعادت اینقبائل به‌کارهای سخت بوده است یك جامعه و یاملتی که دائماً مشغول بکاربردن اسلحه است طبعاً دارای دست‌های زبر وخشن میشود وبعیدنیست که خشونت پوست دست بجائی برسد که‌آب جوش در آن تأثیر ننماید واگرتأثیر کرد آن‌وقت نشان خواهدداد صاحب‌دست باصطلاح‌فارسی‌نازك نارنجی است .

جای‌دور نرویم‌اکنون دهاقین‌ما که دستهای‌خشن دارند آهن نسبةً گداخته را بدست میگیرندبدون اینکه‌آثار سوختگی‌روی‌دستشان ظاهرشود.

و اما زنهاآنهائیکه‌کار میکردند میتوانستنددست‌خودرادرآب‌جوش‌بگذارند بدون اینکه علائم سوختگی روی دست ظاهر شود ، خانمهای محترم نیز همواره

www.ketabha.org

حامی‌داشتند وجوانمردانی‌یافت میشدند که از آنها دفاع میکردند و برای‌حمایت آنها پیکارمینمودند ویادست خود را بجای‌آنها در آب جوش میگذاشتند .

مطابق قانون قبیله **تورنژ** که یکی از قبایل ژرمن بود اگر زنی متهم به خیانت نسبت بشوهر خود میگردید میبایست برای اثبات بیگناهی و عفیف بودن خود دست خویش را در آب جوش بگذارد ولی این رسم وقتی اجرا می‌گردد که جوانمردی برای حمایت از این زن یافت نشود که برای حفظ آبروی او پیکار نماید .

در قبیله **ریپوئر** رسم دست گذاشتن در آب جوش برای اثبات بیگناهی زن وقتی اجرا میگردید که زن نتواند شهودی برای اثبات بیگناهی خود بیاورد، در اینصورت از گذاشتن دست در آب جوش معاف میگردید .

حال اگرزنی‌یافت میشد که هیچیك از اقوام و خویشاوندان برای دفاع و حمایت اواقدام نمیکردند و یا مرد متهمی نمیتوانست برای اثبات بیگناهی خود شهود بیاورد ، همین موضوع بذاته آن زن و یا آن مرد را محکوم بگناهکاری مینمود .

بالاخره در آن ایام که مأخذ بیگناهی گذاشتن دست در آب جوش ویا بدست گرفتن‌آهن گداخته و جنگ تن بتن بود این قوانین بقدری با وضع زندگی و آداب و رسوم مردم مناسبت داشت که بر خلاف ظاهر آن آنقدر ظالمانه نبود ، گرچه قوانین سختی محسوب میشد ولی آثار ناشیه از آن چندان از مردم سلب حق نمیکرد .

فصل هیجدهم

چگونه برای اثبات حقانیت پیکار ادامه یافت

از نامه‌ای که **آگوبار** روحانی‌معروف به**لوئی**شکم بزرگ‌پادشاه بورگونی‌مینویسد چنین‌مستفاد میشود که رسم پیکار وجنگ‌تن بتن دربین‌فرانکها مرسوم نبوده‌است زیرا **آگوبار**

درطی این‌نامه قانون گونده‌بو پادشاه بورگونی رادایر باینکه جنگ تن بتن‌مأخذ حقانیت باشد تقبیح میکند و توصیه مینماید که در سر زمین بورگونی اختلافات مطابق‌قوانین‌فرانکهاحل وتصفیه‌شود‌ازطرف دیگرمامیدانیم که این‌رسم‌بین‌فرانکها معمول‌بود واین موضوع بانامه**آگوبار** تناقض پیدا میکند لیکن‌اگر بآنچه‌من در فصول‌قبل گفتم‌توجه‌شود‌مسئله‌حل‌خواهد گردید چه‌آنکه فرانکها دودسته‌بودند‌یك دسته‌آنهائی که رسم جنگ تن‌بتن راداشتندیعنی‌قبایل‌ریپوئر، دستهٔ دیگرفرانکهای سالیك،منظور ازنامهٔ آگوبارمربوط بآن‌دسته بود که این رسم را پذیرفته بودند .

معهذا با وجود مخالفت آگوبار و روحانیان دیگر رسم **دوئل** برای اثبات حقانیت روز بروز درفرانسه زیادتر توسعه یافت وهم اکنون خواهیم دیداین‌خود روحانیان بودند که مآلاً باعث توسعه‌این‌کارشدند ، دلیل آن اینست :

ازمدتی مدید در سرزمین **لمبارد ها** «شمال ایتالیای فعلی» رسم بدی شایع شده‌بود که هر کس نسبت بمیراثی‌اعتراض داشت ومدعی‌بود که فلان قباله وبنچاق تقلبی‌است صاحب قباله یابنچاق بانجیل سوگند یادمیکرد که قباله من صحیح‌است وباینطریق‌میراث راتصاحب‌مینمود ولواینکه‌بدروغ‌قسم‌خورده بود وقتیکه‌امپراطور لمباردموسوم به**اوتون اول** درشهر رم‌تاجگذاری کردهمانموقع پاپ **ژان‌دوازدهم** شورای روحانی‌بزرگ تشکیل داد و بزرگان ایتالیا توجه اتون را نسبت بمضار این رسم جلب کردند والغاءآنرا از امپراطورخواستند اتون دراین خصوص باپاپ مذاکره کرد وهردوتصمیم گرفتند اینموضوع را بشورای روحانی مذکور درفوق که میبایستی درشهر**راون** منعقد گردد احاله نمایند .

این شوری در سال ۹۶۷میلادی باحضور **اوتون‌اول وژان‌دوازدهم** تشکیل شد و بزرگان ایتالیا تقاضای خود را تجدید کردند ولی ببهانه غیبت چند تن از بزرگان حل‌اینموضوع بتأخیرافتاد .

سپس درسال ۹۸۸ **کنراد** پادشاه بورگونی باتفاق **اتون دوم** پادشاه‌لمبارد بایتالیا آمدند بزرگان ایتالیا بآنها مراجعه و تقاضای لغو آن رسم ناپسند را نمودند وعاقبت اوتون‌دوم‌قانونی‌وضع کرد بدین مضمون: «اگر دونفر درخصوص

www.ketabha.org

ارثی باهم اختلاف داشتند ویکی بخواهد ارث را باستناد قباله تصاحب کند ودیگری قباله راجعل وتقلبی بداند درآنصورت اختلاف آنها بوسیله جنگ تن‌بتن حل خواهد شد وعین این مقررات درمورد اراضی و تیول هم که از طرف نجبا بمستخدمین آنها واگذارمیشود[1] بایداجرا گردد وقاطع اختلاف جنگ تن بتن مقررمیگردد عمال کلیسا هم موظف برعایت آن هستند ولی چون روحانیان نمیتوانند بجنگند حامیان آنها بجای آنها جنگ خواهند کرد .

بدین‌ترتیب رسم پیکار برای اثبات حقانیت درمورد حل اختلافات ارثی رایج گردید و اگر نجبا خواهان الغای رسم سوگند بودند روحانیان بواسطهٔ سوء استفاده‌ئی که‌از آن میشد ومعایبی که‌این رسم مذهبی داشت وعیب آن کاملاآشکار بود علیرغم فشار نجبار اضی بلغو آن نمیشدندتاعاقبت براثر اتحادنجبا وزمامداران‌واراده **اوتون** که میخواست درایتالیا قدرت خودرا نشان دهد این رسم‌برقرار گردید واز آن‌پس دوئل برای اثبات حقانیت یکی از مزایای نجبا گردید و آنرا بمنزلهٔ سد شدیدی درقبال بی‌اعتدالیها وتأمین‌مالکیت خود میدانستند بخصوص که‌امپراطوران دارای قدرت و خانوادهٔ اوتون در ایتالیا امپراطوری بزرگی را تأسیس نموده و روحانیان نیزضعیف شده بودند .

اکنون گفتار گذشته ما تأییدمیشود چه‌آنکه اگر بکسی‌میگفتندقبالهٔ‌میراث توجعلی‌است او فوراً سوگند یاد میکرد که‌قباله من جعلی نیست یعنی دلیل منفی اقامه میکرد و این سوء استفاده از دلیل منفی نجبای ایتالیا را واداشت نزد **اوتون** شکایت کنند وبرای‌اصلاح‌این‌عیب وجلوگیری‌ازسوء استفاده‌ایتقاعده چاره‌بخواهند وآنرا الغاء کنند‌این بود که‌عاقبت منتهی بایجاد رسم دوئل گردید ورفع مناقشات باینوسیله انجام میگرفت ورفتدرفته توسعه یافت .

پس محقق گردید باعث دوئل روحانیان بودند که رسم سوگند را بر قرار

۱ــ موضوع واگذاری تیول ازطرف نجبا بمستخدمین خود یکی ازاصول زندگی اجتماعی قرون وسطی بود واین موضوع تاریخی بحث مفصلی دارد که درفصول آینده روح‌القوانین درحسب مطالبی که مؤلف بیان میکند دراینخصوص توضیح خواهم داد. مترجم

کرده بودند گرچه‌اقامه دلیل منفی‌ازقبایل وحشی سرایت نموده بود ونفوذ کلیسا را بآن علاوه کردند تا کسی سوگند بدروغ یاد ننماید .

قبل‌ازاینکه **اوتون** دوم درصددرفع‌معایب سوگند برآیدبازهم دراینخصوص بین‌روحانیان وطبقات دیگر اختلافاتی بوجودآمده بود **ولوترا**ول یکی‌ازپادشاهان **لمبارد** درصدد برآمداین‌اختلافات را حل نماید وبرای تثبیت مالکیت مقرر داشته بود که اگرراجع بقباله بین دو نفر اختلاف حاصل شد ویکی مدعی جعلیت قباله دیگری‌شد تدوین کننده قباله یعنی‌متصدی دفتررسمی باید سوگند یادنماید که‌قباله جعلی‌نیست واگرفوت کرده‌باشد شهودی که‌قباله را امضاء نموده‌اند بایستی‌سوگند یاد کنند .

ولی این قانون رفع عیب نکرد وعیب همچنان باقی‌بود تاعاقبت رفع عیب را دربرقرار کردن رسم پیکاردانستند .

من تصورمیکنم‌قبل‌ازاین تاریخ هم‌درشوراهای عمومی که ازطرف**شارلمانی** تشکیل میشد ملت نظریه خود را درخصوص سوگند باین نحو گفته و تذکرداده بود « کمتر اتفاق می‌افتد تهمت زننده و یا متهم سوگند بدروغ یاد ننماید و بهتر اینست برای رفع مناقشه رسم پیکار برقرار شود» وشارلمانی این رسم را برقرار کرده بود و چون در سر زمین بورگونی رسم سوگند محدود بود رسم پیکار توسعه یافت .

آنگاه **تئودوریك** پادشاه ایتالیا مقرر داشت **استروکوتها** یعنی‌کوتهای غربی حق ندارند پیکار کنند و دنباله این دستور قوانین **شنداسوئند و رسه‌سوئند** حتی فکرپیکار را هم خواستند ازبین ببرند ولی در **ناربون** واقع درجنوب‌فرانسه که کوتها ساکن بودند این قوانین بخوبی پذیرفته نشد وپیشرفت نکرد زیراآنها پیکار را ازمزایای مختص بخود میدانستند .

لمباردها که پس از محو شدن استروکوت**ها** بدست یونانیها ایتالیا را مسخر نمودند رسم **پیکار**را بازباخودآوردند ولی قوانین اولیه‌آنها که دراینخصوص وضع شد رسم **پیکار** را محدود نمود .

مقرراتیکه سلاطین دیگر از قبیل **شارلمانی** و **لوئی‌شکم‌بزرگ و اتون** در خصوص پیکار وضع کردند رفته رفته این رسم را که مخصوص امور جنائی و حل مناقشات ازاین قبیل بود بامور حقوقی هم سرایت دادند بطوریکه در مورد ایراد سوگند و تصاحب میراث و اصالت و جعلیت بنچاق گفتیم لیکن این سرایت بامور حقوقی تولید معایبی کرد زیراهمان طوریکه یکنفر میتوانست بوسیله یك سوگند دروغ مال دیگری را تصاحب کند بوسیله دوئل هم ممکن‌بود بدون حق‌مال‌غیررا تصاحب کند .

بهمین جهت ایندو رسم پیکار تن بتن و سوگند درقبال یکدیگر باقی بودند گاهی این وزمانی‌آن مورد توجه قرارمیگرفت .

ازیکطرف‌عمال‌روحانی‌و کشیشان مایل بودند که تمام اختلافات ومناقشات آن عصربدست‌کلیسا حل وتصفیه شود وازطرف دیگر نجبا با غرور ذاتی خویش میخواستند دوئل وشمشیررا قاطع مناقشات قراردهند .

برای رفع‌سوء تفاهم باید متوجه بود فقط کشیشها نبودند که باعث‌برقراری رسم سوگند شدند بلکه اصول‌اقامه دلیل‌منفی بود که ازقبایل وحشی سرایت‌نمود منتهی بعداً این فکر بوجود آمد که چون بر اثر اقامه دلیل منفی گناهکاران میتوانند خود را تبرئه نمایند لذا باید ازنفوذ وحیثیت کلیسا استفاده کرد که کسی سوگند دروغ یاد ننماید و الاروحیان معناً با دلیل منفی مخالف بودند ومادرآثار بومانوار مشاهده میکنیم که دادگاههای روحانی هرگز دلیل منفی رانمیپذیرفتند وهمین موضوع سبب شد که بتدریج اقامه دلیل منفی از بین رفت ومقررات وآئین نامه‌های قبایل وحشی دراینخصوص سست شد .

بازهم درجای دیگر مشاهده میکنیم که دادگاههای غیر روحانی‌اقامه دلیل منفی ودوئل را برای قطع‌کردن مناقشات می‌پذیرفتند در صورتیکه دادگاههای روحانی هردو را ردمیکردندواین نیز قرینه دیگری‌است که‌نشان میدهد کشیشان رأساً رسم سوگند را بر قرار ننموده بودند بهر حال ملتی که دوئل را برای اثبات حقانیت خود می‌پذیرفت در واقع از غریزه جنگجوئی خود تبعیت میکرد و نباید

تصور شود برقراری مبارزه برای قطع مناقشات از راه توکل بخدا بوده که ذات باری تعالی با مظفریت فاتح ذیحق بودن غالب را اعلام میدارد . چه آنکه نسبت عملیات متداعیین برای اثبات ادعادست گذاشتن درآب جوش یاآهن گداخته یاآب سرد مقرر بود توجه و توکل بدست غیب و خداوند برقرار بود و هر کس فاتح میشد معتقد بود دست باطن برای اثبات حقانیت با او مساعدت نموده است .

شارلمانی مقررداشت‌اگراختلافاتی‌بین‌فرزندان‌او روی دهد بوسیله‌سوگند اختلافات را حل کنند، لوئی‌شکم‌بزرگ‌ایراد سوگند رافقط برای حل اختلافات روحانیان واهل کلیسا جایزدانست. فرزند او **لوتر** اصولا ایراد سوگند را برای حل اختلافات در تمام موارد ردکرد حتی اقامه دلیل بوسیله دست‌گذاشتن درآب یخ رانیزمنع کرد با اینوصف‌چون درآن دوره انتشار رسوم وآداب‌وقوانین جدید بکندی صورت میگرفت باز هم کلیساهائی بودند که رسم سوگند را حفظ کرده بودند بخصوص‌آنکه دریکی ازانتشارات **لوئی‌فیلیپ** درسال ۱۲۰۰ میلادی باین موضوع اشاره مینمایدولی رویهمرفته سوگند رواج بسیاری نداشت و **بومانوار** در آثار خود از انواع دلائل برای اثبات حقانیت گفتگو میکند، منجمله در خصوص‌دوئل برای ثبوت ادعاصحبت می‌نماید ولی درخصوص ایراد سوگندچیزی نمیگوید .

فصل نوزدهم

علل جدیدی که سبب فراموش شدن‌قوانین

سالیك ورومی ومقررات شوراهای مذهبی‌گردید

در فصول قبل گفتیم بچه‌علت قوانین رومی و سالیك و مقررات شوراهای مذهبی اهمیت خود را از دست داد و متدرجاًفراموش شد، اینك میگوئیم یکی‌ازبزرگترین علل ازبین‌رفتن این‌قوانین شیوع رسم دوئل برای حل‌وفصل مناقشات بوده است .

درمقابل شیوع رسم دوئل قوانین سالك که مخالف این رسم بود طبعاً ازبین

www.ketabha.org

رفت و نیز قوانین رومی که با این رویه مخالفت داشت بمحاق فراموشی افتاد از آن پس هم قانونگزاران مصروف باین شد که فقط برای دوئل اصول ومقرراتی وضع نمایند و حتی مقررات شوراهای مذهبی (بدون اینکه بتوانیم بگوئیم در چه موقع این اصول از بین رفت وقوانین دیگری قائم‌مقام آن گردید) درمحاق فراموشی افتادند .

ملتی که دارای خوی جنگجوئی است ودوئل رابرای اثبات حقانیت انتخاب نموده محتاج قوانین منشور ومکتوب نمیباشد واگر قوانین باینترتیب وجود داشته باشد بسهولت ازبین میرود. زیرا همینکه بین دوطرف اختلاف ومناقشه بروزمیکرد بلافاصله رأی میدادند باهم پیکار نمایند ، دیگر مقید به‌تشریفات مطول نبودندتمام اختلافات حقوقی وجزائی بوسیله دوئل حل وتصفیه میشد، نه‌تنها برائت ومحکومیت باینوسیله معین میگردید بلکه بطوریکه بومانوار مورخ میگوید: حکمیت نیز بوسیله دوئل معلوم میگردید .

وقتی بتواریخ مراجعه‌شود مشاهده‌میگردد در آغازسلطنت‌سومین سلسله‌سلاطین فرانسه مقررات قضائی صرفاً بر محور حفظ شرافت وحیثیت و آنهم برمحور **دوئل** دورمیزده، عجب اینست که حتی اگرمحکومی ازقاضی اطاعت نمیکرد قاضی او را بدوئل دعوت میکرد، درشهر **بورك** اگر کلانتر شخصی را احضارمیکرد واوحاضر نمیشد کلانتراو رادعوت بدوئل میکرد ومیگفت: «من برای احضارتومأمورفرستادم وتوازآمدن استنکاف کردی اینك بایدحقانیت خودرا دراین استنکاف بشبوت برسانی» وسپس بایکدیگرمبارزه میکردند ولی **لوئی چاق** (نباید اورا بالوئی شکم بزرگ اشتباه نمود) این رسم راملغی کرد .

در سرزمین **اورلئان** برای هرگونه قرضی جنگ تن بتن مرسوم بود ولی **لوئی جوان** مقررداشت فقط هنگامی میتوان برای وام جنگید که میزان قرض از پنج سو زیادتر باشد این مقررات فقط جنبهٔ محلی داشت و در نقاط دیگر مجری نبود زیرا در زمان **سن لوئی** برای وامهائیکه مبلغ آن زیادتر از دوازده دینار بود مبارزه میکردند **بومانوار** در آثار خود میگوید من شنیده‌ام سابقاً رسم بدی

در فرانسه مرسوم بود که هر کس میتوانست برای جنگهای تن بتن دیگریرا اجیر کندتابرای اوپیکارنماید و از این گفته چنین برمیآید که رسم مبارزه برای اثبات حقانیت در آنزمان بسیار شیوع داشته‌است.

فصل بیستم

مبدأ علاقه بشرافت و آبرو

درقوانین ملل وحشی نکات پیچیده وجود ندارد که علل وجهات نامعلوم باشد مثلادرقوانین قبایل **فریزون** «سکنه هلاند» هر کس که بوسیلهٔ چوب مورد ضرب قرار میگرفت نیم سو غرامت دریافت میکرد ولی کوچکترین جراحتها خیلی زیاد غرامت داشت بموجب مقررات قوانین سالیك هرگاه یك مرد آزاد شخص آزاد دیگریرا بسه ضربه چوب مینواخت میبایستی ۳۰ سو باوغرامت بدهد ودرصورتیکه ازاین ضربت خون جاری میشددرحکم آن بود که طرف را باآهن مجروح کرده باشد ودراین صورت ۱۵سو غرامت میپرداخت وهرقدر جراحت بزرگتر بود بهمان نسبت میزان غرامت زیادتر میشد .

در قوانین **لمباردها** غرامات متفاوتی برای یك ضربت و دو ضربت و سه ضربت تعیین شده‌بود و اگر کسی سه‌ضربت بدیگری وارد میآورد سه برابر بیش ازیك ضربت غرامت میپرداخت ولی درزمان‌ما یك ضربت باصد هزار ضربت مساوی است .

در قانون اساسی شارلمانی که بعداً در قوانین لمباردها ثبت شده مقرر است هر کس میخواست جنگ تن بتن نمایدبایدبا چوب مبارزه کند، از این قانون چنین برمیآید شارلمانی میخواسته درحق کشیشان که‌نمیتوانستند با شمشیربجنگند ارفاق نماید و یاازخونریزی زیادجلوگیری کند .

در فرمان **لوئی شکم** بزرگ مندرج است مبارزه کنندگان مختارند با چوب ویابا شمشیر و اسلحه‌بجنگند وازآن به‌بعد نجبابااسلحه‌میجنگیدند ومبارزه باچوب فقط اختصاص بطبقات عوام داشت .

از آن پس اصولی که هم‌اکنون نیز حافظ‌شرافت و آبروی‌ماست بوجود آمد مدعی‌درحضور قاضی‌اظهارمیداشت‌فلان‌شخص‌فلان‌عمل را مرتکب شده ومتهم‌اظهار مدعی‌را تکذیب میکرد ودر نتیجه قاضی دستورمیداد مبارزه کنند ، درواقع‌اصل‌این بود که‌هر کس‌متهم بدروغگوئی گردید مبارزه نماید .

بومانوار میگوید وقتی‌یکنفر داوطلب‌مبارزه‌میگردیدنمیتوانست‌ازجنگیدن ابانماید ودرصورت استنکاف بمجازات مخصوصی محکوم میگردید ، واز اینجارسم جاری شد که مردم بقول خود وفانمایند واگر کسی تعهدی‌میکرد و یاقولی‌میداد شرافت وحفظ آبرومانع‌ازاین‌بود که بعهدخود وفا ننماید .

نجبا واشراف درحالیکه سواراسب‌بودند بااسلحه‌خود میجنگیدند مردم‌عوام «طبقات‌غیرنجیب» باچوب مبارزه مینمودند سپس این‌رسم‌جاری‌شد که استعمال‌چوب جزوآلاتی که موجب توهین وهتك شرف باشدشناخته‌شد زیرااگر کسی‌را باچوب میزدند دلیل براین‌بود که اورا جزو عوام‌دانسته‌اند.

از آنجائیکه فقط مردم عوام هنگام مبارزه صورتشان باز بود نجبا صورت خودرا میپوشاندند و بوسیلهٔ لبهٔ کلاه خود اینکار رامیکردند ، چهره عوام که باز بود غالباً مضروب و مجروح میگردید ، بهمین جهت سیلی در عداد وسایل هتك شرف گردید زیرا سیلی صورت را مضروب میکرد و کسی که سیلی خورده بود بمنزلهٔ این‌بود که درشمارعوام درآمده سیلی توهین بزرگی بود که جز با ریختن خون بطریق‌دیگر جبران‌نمیگردید.

همانطوریکه فرانسویان قدیم بشرافت و حیثیت زیاد اهمیت میدادند ژرمنها هم برای شرافت اهمیت بسیاری قائل بودند و بلکه خیلی زیادتر از فرانسویها بحیثیات خوداهمیت میدادند و حتی اقوام وخویشاوندان‌دوردست‌برای‌جبران‌هتك شرف وناسزادرپیکارشرکت مینمودند وتمام‌اصول وقوانین آنهابرمحورحفظ‌حیثیات وشرافت دورمیزد.

درقوانین **لمباردها** مقرراست اگر کسی‌باتفاق‌کسان خویش برای‌مبارزه باشخصی‌برود که اونتوانداز خود مواظبت نماید و منظور از این اقدام هتك شرف

او باشد بایستی‌جریمه‌سنگینی‌بپردازد میزان جریمه‌ای که برای اینکار تعیین کرده بودند درست نصف مبلغ جریمهٔ شخصی‌بود که غفلةً وبدون اعلام‌قبلی وپیکارقانونی کسی‌را بقتل‌برساند .

حال اگر کسی برای توهین بدیگری ودر حالیکه وی مواظب خود نیست باتفاق‌کسان خود او را مغلوب میکرد میزان جریمه‌اش سنگین‌تر بود و بایستی سه‌ربع جریمهٔ قاتل مذکور را بپردازد .

از آنچه گفتیم این‌نتیجه بدست میآید که پدران‌ما به‌توهین وهتك‌شرف‌خیلی اهمیت میدادند . ولی‌ازتوهین‌های مخصوص «ازقبیل‌اینکه بنقطهٔ مخصوصی از بدن آنها بوسیلهٔ آلت مخصوصی ایراد ضرب‌بشود» اطلاع‌نداشتند و یگانه‌توهین‌را در کتك‌خوردن میدانستند وهرقدر کتك‌خوردن‌شدیدتر بود بهمان‌نسبت توهین را هم بزرگتر میدانستند .

فصل بیست ویکم

نظریات جدیدراجع‌باصل شرافت

و حیثیت نزد ملل ژرمن

بطوریکه **تاسیت** میگوید اگریکی ازجنگجویان **ژرمن** سپرخود را در حین پیکار از دست میداد ببدنامی بزرگی گرفتار میشد بطوریکه چندین‌نفر پس از این واقعه ناگوار خودکشی کرده‌بودند چون‌ازدست دادن‌سپر بدنامی بود بموجب مقررات قانون‌قدیمی **سالیك** اگرشخصی‌بدیگری‌میگفت سپر خود را از دست داده‌ئی ناسزائی بود که میبایست ۱۵ سو غرامت این حرف را بپردازد .

شارلمانی قانون **سالیك** را اصلاح کرد و در اینمورد غرامت را به سه‌سو تقلیل داد.

ولی نباید تصور کرد که این پادشاه با تقلیل این جریمه انضباط سربازی و

www.ketabha.org

نظامی را ضعیف کرد بلکه اینموضوع ناشی‌ازتغییر اسلحه میدان جنگ بود زیرا تغییر اسلحه بسیاری ازرسوم و آداب را تغییرداد.

فصل بیست ودوم

خصائل و صفات مربوط بجنگ

علت اینکه ما میخواهیم با زنها مربوط باشیم اینست که درارتباط آنها خویشتن‌را خوشبخت می‌بینیم و احساسات ماقرین‌لذت میشود ، خیلی‌میل‌داریم آنها را دوست بداریم و طرف محبت آنهاواقع شویم ونیز مایلیم بانوان مارا بپسندند وبرای‌ما قائل به‌ارزش‌شوند، زیرا زنهادر شناسائی لیاقت وشخصیت افراد مهارت دارند .

تمایل ما برای مطلوب و محبوب واقع شدن سبب میشود که با زنها مغازله کنیم ولی نباید مغازله و عشق‌را باهم‌اشتباه کرد زیرا مغازله جزعشق‌دروغین چیز دیگری نیست .

برحسب کیفیات زندگی ملل در ادوار مختلف عشق مظاهر متنوعی‌داشته‌در زمانیکه‌مااز آن‌سخن میگوئیم وجنگهای‌تن‌بتن رایج‌بوده روش مغازله‌شیوع بسیار داشته است .

در قوانین **لمباردها** مذکور استاگر یکی از مبارزه کنندگان دارای گیاهی‌بودکه خاصیت سحر وجادو را داشت وغلبه را نصیب‌او میکرد قاضی قبل ازپیکار گیاه را از او میگرفت و سوگندش میداد که دیگر از آن گیاه‌همراه‌نداشته باشد .

میگویند‌این‌عقیده‌ناشی ازترس‌بود وحال‌آنکه‌چنین نیست بلکه‌علت‌دیگری باعث بروز این‌عقیده‌شده است .

مردم وقتی میدیدند در میدان پیکار مبارزه کنندگان سراپا مسلح هستند و بااسلحهٔ تهاجمی وتدافعی سنگین بیکدیگر حمله‌ور میشوند و برحسب ظاهر با یکدیگر تفاوتی‌ندارند وفقط فزونی‌نیرومندی وهمت وشجاعت باعث پیروزی‌یکی

ازآنها میشودمتدرجاً عقیده پیدا کردنداسلحه‌بعضی‌از جنگجویان دارای خاصیتی است که اسلحهٔ دیگران‌ندارد .

درنتیجهٔ این عقیده بود که اصول قابل تحسین سوارکاری و جوانمردی پیدا شد و ارواح برای سیر درعالم‌دیگر آماده گردید . داستان‌ها و افسانه‌هائی‌بوجود آمدکه درضمن آنهاصحبت ازسحر وعملیات جادوگران و پهلوانان و شمشیرزنان میشد ...

دراین‌افسانه‌ها ازمردان‌روئین‌تن واحضار کنندگان اموات واسبهای بالدار ومردان نامرئی سخن‌بمیان میآمد از جادوگرانی‌صحبت میکردند که عمر خودرا وقف‌تربیت اطفال بزرگان وشاهزادگان مینمایند تاآنهارا مطابق بهترین اسلوب جوانمردی‌بار بیاورند در نتیجه دردنیای مادنیای دیگری بوجود آمدکه‌سرزمین زندگی شیرمردان وسوارکاران بود ودنیای حقیقی یعنی دنیای زندگی عادی را برای مردم فرومایه‌باقی گذاشتند در آن دنیای افسانه پهلوانان همواره‌سوار براسب و برقلاع‌دزدان و قطاع‌الطریق‌میتاختند وافتخار وشرافت‌خودرا در این میدانستند که ازضعفا حمایت کنند بهمین جهت دراین ازمنه دیده میشود فکرشجاعت همواره با مغازله وحمایت ازضعفا توأم بوده است .

بهرحال مغازله ناشی ازاین‌شد که مطابق فکر عامه مردان فوق‌العاده عمر خود را وقف حمایت ازپریرویان نیکو خصال می‌کردند و برای‌آنها هر خطری را تحمل نموده و این موجودات لطیف و ضعیف را در قبال دیو سیرتان حمایت می‌نمودند .

افسانه‌های‌سوارکاری وجوانمردی روح‌مغازله‌راتقویت کرد وآنرادرسراسر اروپا رایج نمود وحال‌آنکه‌درقدیم این‌طرزفکر و روحیه وجود نداشت درتاریخ می‌بینیم که در ازمنهٔ قدیم ثروت و تجمل و جلال‌شهر رم مسبب عیاشی و تن‌پروری گردید و سکون و آرامش دشتهای یونان احساسات عشق را تقویت کرد و فکر سوارکاری وجوانمردی وحمایت ازضعفا وپریرویان‌نیکوخصال روح مغازله رادر اروپا بوجودآورد

www.ketabha.org

بعدها جنگ تن‌بتن و عملیات پهلوانی بروح مغازله اهمیت‌خاصی‌داد زیرا مردها ازاین‌جهت پیکار مینمودند که هم‌لیاقت خودرا ثابت نمایند وهم‌جلب‌عشق و دلبری کنند .

فصل بیست وسوم

اصول قضائی پیکارهائی که برای‌اثبات حقانیت درمیگرفت

شاید مردم تعجب کنند برای‌چه در گذشته روی این‌رسم مهمل وغلط که عبارت ازدوئل باشد مقررات واصول قضائی وضع کرده بودند ولی باید دانست افرادبشرچون ذاتاًعاقل هستندحتی برای موهومات وخرافات خودقوانین ومقررات وضع‌میکنند .

البته جنگ تن‌بتن برخلاف مصلحت مردم و یك‌عمل بدی بود ولی همینکه مردم قائل به‌آن‌شدند برای آن مقرراتی وضع کردند که‌ازحدودمعین ومخصوصی تجاوز ننمایند ودرموردآن رسوم واحتیاطات اجرا شود .

برای فهم اصول قضائی دوئل بایستی با کمال دقت مقرراتی‌را که **سن‌لوئی** برای آن وضع کرد و درنتیجه تغییرات زیادی دراصول قضائی بوجودآوردمطالعه کرد برای این منظور باید به‌کتب **دفونتن** که معاصر **سن‌لوئی** بوده و بکتب **بومانوار** که بعد از سن‌لوئی میزیسته نیز مراجعه‌کرد و همچنین مراجعه بکتب دیگران که بعد از سن‌لوئی میزیسته‌اند خالی از فائده نیست و نشان میدهد چه تغییراتی درمقررات **دوئل** حاصل شده‌است .

فصل بیست وچهارم

مقررات پیکار برای اثبات حقانیت

بومانوار میگوید وقتی شماره مدعیان ویا وارد کنندگان اتهام چند نفرمیشد لازم بود مدعیان توافق نظر حاصل نمایند فقط یکی از آنها مدعی باشد و در صورتی نمی‌توانستند توافق‌حاصل

کنند قاضی‌یکی‌ازآنهارا انتخاب‌مینمود تادعوی‌را تعقیب‌نماید.

هرگاه یکنفر نجیب‌زاده یکی‌از افراد عوام را بمبارزه می‌طلبید ناچار بود پیاده وباچوب وسپر مبارزه کند ودرصورتی میخواست سواره و بااسلحهٔ خود پیکار نماید ممانعت مینمودند و وادارش میکردند زره خودرا ازتن بیرون کرده فقط با پیراهن مبارزه کند .

قبل‌از **دوئل** قاضی‌سه‌حکم صادر میکرد.

بموجب حکم اول‌بخویشاوندان‌متداعیین‌اعلام‌میگردید دورشوند، برحسب حکم دوم بمردم خطاب میشد آرام باشند ، وطبق حکم‌سوم قدغن میگردید کسی بطرفین کمك ننماید و در صورت کمك کردن مرتکب بمجازاتهای سخت محکوم میگردید وحتی‌اگریکی ازمبارزه کنندگان براثر کمك‌شخص ثالث بقتل میرسید شخص‌ثالث‌را بقتل میرساندند .

قاضی وعمال عدالت در موقع پیکار انتظام میدان جنگ را حفظ مینمودند و درصورتیکه یکی‌از جنگجویان دم از آشتی میزد عمال عدالت نظارت میکردند طرفین مبارزه‌بحال اولیه باقی‌باشند تااگرصلح برقرارنگردید و جنگ شروع‌شد یکی از آنها در طی مذاکرات مربوط بصلح نسبت بطرف دیگر وضع مساعد و مرجحی برای‌خودآماده‌نکرده‌باشد که مآلامنتهی برغلبهٔ اوشود .

هرگاه علت مبارزه جنایت و یاقضاوت غلط بود طرفین نمیتوانستند بدون فرمانده نظامی صلح کنند وهرگاه‌یکی‌ازطرفین مغلوب میشدند صلح بدون رضایت فرمانده نظامی منطقه‌صورت نمیگرفت و در حقیقت فرمانده نظامی محل طرف مغلوب را می‌بخشید همانطور که امروز سلاطین گناهکاران را میبخشایندحال‌اگر شخصی مرتکب قتل‌میگردید و مخدوم اورضایت میداد با طرف صلح نماید وثابت میگردید همراهی‌مخدوم باخادم[1] در اثر دریافت رشوه بوده در اینصورت مخدوم

۱ـ در قرون وسطی‌مخدوم کسی‌بودکه یك‌قسمت‌اززمین خودرا به‌شخصی‌موسوم‌به‌تابع‌یا خادم واگذارمیکرد واین‌تابع‌نسبت بمتبوع خود وظایف‌خاصی‌داشت‌متبوع‌نیز نسبت به تابع دارای وظایف مخصوص بود . مترجم

محکوم بپرداخت شصت لیور غرامت میگردید بعلاوه بعدها نمیتوانست از حق خودبرای تنبیه گناهکار استفاده نماید بلکه این حق بفرمانده نظامی محل منتقل میگردید پاره‌ئی از اشخاص که نمیتوانستند پیکار نمایند پس از اثبات اینکه قادر بدوئل نیستند حق داشتند دیگری‌را برای پیکار بجای خود اجیر نمایند. ایـن وکیل‌بایستی باکمال جدیت پیکار نماید و از حق موکل خود دفاع کند، برای اینکه مبادا تصور کنند ازحق‌خود دفاع ننموده اگر مغلوب میشد مچش را قطع میکردند.

من فکر میکنم درزمان گذشته (یك‌قرن‌قبل) که رسم‌دوئل را قدغن کردند ومقررنمودند هرکس‌دوئل کند اعدام خواهدشد بهتر این بود بجای این مجازات مچ‌دوئل کننده را قطع میکردند زیرا چون برای‌یك‌مرد جنگجو هیچ چیز تأثر-انگیزتر ازدست‌دادن خاصیت جنگی نیست قطعاً این مجازات تأثیر زیادی برای جلو گیری از دوئل مینمود.

هرگاه درموردقتل‌نفس کاربمبارزه‌میکشید وطرفین‌برای‌دوئل وکیل‌انتخاب میکردند هنگامیکه وکلا مشغول پیکاربودند طرفین دعوی‌را در محلی‌جامیدادند که‌نتوانند مبارزه‌را ببینند وهریك ازآنها متصل بطنابی بودکه در صورت مغلوب شدن وکیلش باهمان‌طناب اورامصلوب‌مینمودند.

زیرا بطوریکه درآغاز دوئل گفتیم‌مغلوب شدن‌درپیکار بمنزله محکوم‌شدن به‌بیحقی و در مورد قتل‌نفس بمنزله اثبات‌تبه‌کاری بود.

شخصی که در میدان جنگ مغلوب میشد کلیه مورد اختلاف را از دست نمیداد یعنی بکلی محکوم به بیحقی نمیگردید مثلا اگر در خصوص تراضی و یا حکمیت دوئل میکردند شخص مغلوب فقط در مورد تراضی یا حکمیت بی‌حق میشد.

فصل بیست و پنجم

محدودیت‌هائی که برای استفاده از پیکار قائل‌شده بودند

وقتی که موضوع پیکار یك موضوع حقوقی کم اهمیت بود متبوع طرفین را وادار میکرد ازدوئل صرفنظر نمایند.

درموارد معلوم ومعین ازقبیل اینکه شخصی درانظار بقتل‌رسیده‌باشدقاضی‌را امربه پیکار نمیکرد و حتی شهود را هم احضار نمینمود بلکه قاضی شخص قاتل را بمجازات خود میرسانید.

وقتی در دربار یکی ازمتبوعان بعضی‌ازمرافعات را بطریق مخصوص حل و تصفیه میکرد دیگر برای قطع آن مناقشات متوسل بدوئل نمیشدند تا دوئل‌باعث تغییر آن رسم نشود.

هیچکس نمیتوانست جز برای خود یا خویشاوندان و یا متبوع خودطلب مبارزه نماید.

اگر بیگناهی متهم بثبوت میرسید ومدعی از پیکار صرفنظر میکرد کسی از اقوام مدعی‌دیگر نمیتوانست طلب‌مبارزه کند زیرا درچنین‌صورتی‌مرافعه‌هرگز تمام نمیشد وخویشاوندان یکی‌بعدازدیگری طلب مبارزه میکردند.

اگرشخصی غائب میشد وکسانش بتصور قتل وی میخواستند انتقام بکشند و در خلال این احوال آن شخص حاضر می‌شد پیکار صورت نمی گرفت همینطور بود اگر غیبت به‌شیاع میرسید یعنی عموماً معتقد بغیبت آن شخص می‌شدند نه قتل او.

هرگاه مضروبی قبل از مرگ به‌بیگناهی متهم اعتراف میکرد و دیگری را قاتل وضارب خود معرفی مینمود دیگرمتوسل به‌پیکار نمیشدند ولی اگردیگری را معرفی نمینمود در اینصورت اعتراف او را بمنزله بخشایش تعبیر میکردند و میگفتند او میخواسته فقط قاتل را ببخشد و همچنان قضیه را تعقیب مینمودند

و با متهم مبارزه میکردند و حتی در بین نجبا ممکن بود کار به جنگ عمومی بکشد.

اگر قرار بود جنگ عمومی بین نجبا در بگیرد و یکی از طرفین اعلان دوئل میداد جنگ عمومی موقوف میشد و درعوض مبارزهٔ تن بتن میکردند واین موضوع راچنین تعبیرمینمودند که نجبامیخواهند بجای جنگ عمومی اختلاف خود را از راه عدالت معمولی یعنی دوئل حل وتصفیه کنند.

این یکی‌ازمزایای بزرگ دوئل بود که ازبروزجنگهای عمومی جلوگیری میکرد و جنگ عمومی را مبدل بمبارزه تن بتن مینمود و بالنتیجه بر قوت بنیان قضاوت وداد گاههامیافزود زیرامسئله‌ئی که باید بوسیلهٔ قوانین بین‌المللی حل‌شود (درصورتی منتهی بجنگ عمومی‌میگشت) بوسیله قوانین مدنی حل میشد.

همین‌موضوع نشان‌میدهد که‌اگر نوع بشر دربسیاری ازمواقع مسائل‌عاقلانه را مبدل بدیوانه‌بازی مینماید درعوض گاهی‌ازاوقات هم‌کارهای دیوانگی‌راعاقلانه بانجام میرساند.

هر گاه شخصی را برای اتهام قتل احضارمیکردند واومیگفت خود احضار کننده قاتل‌است دیگر برای تعیین گناهکاربدوئل متوسل نمیشدند وبطریق قضاوت عمل میکردند زیرا بدیهی‌است یك‌تبه‌کارهمواره دوئل را برقضاوت واقعی ترجیح میدهد چه نتیجه دوئل نامعلوم و نتیجه قضاوت معلوم است و باین ترتیب به‌تبه‌کار مجال نمی‌دادند بوسیله دوئل‌ازچنگ مجازات فرار کند.

وقتیکه مرافعات باحکمیت حل وتصفیه میشد ویابداد گاههای روحانی‌احاله میگردید هرگز دوئل نمیکردندوهمچنین برای‌کابین‌زن‌دوئل نمی‌نمودندزنها حق دوئل نداشتند واگرزنی تقاضای دوئل‌میکرد ومردی را برای حمایت خودمعرفی مینمود بجای‌اودوئل‌نماید تقاضای اوپذیرفته نمیشد زیرا پس‌ازمعرفی حامی‌بایستی شوهرش هم راضی‌باشد والادوئل صورت نمیگرفت.

اگرسن طرفین مبارزه کننده‌از ۱۵ سال کمتر بوددوئل‌واقع نمیشد.

کشاورزان میتوانستند دوئل کنند بشرط اینکه باکشاورز دیگر مبارزه

نمایند ودرصورتی ازطرف یك‌مردآزاد یا یك نجیب‌زاده دعوت بدوئل‌میشدندباید دوئل‌نمایند[۱] ولی‌اگرآنها نجیب‌زاده‌ئی‌رابدوئل می‌طلبیدند نجیب‌زاده‌میتوانست از دوئل استنکاف نماید وحتی‌ارباب ملك وکشاورز میتوانست چنین کشاورز جسوررا ازملك خود بیرون کند.

با این وصف یکنفر کشاورز میتوانست برحسب امر کتبی ارباب خود و یا حسب‌المعمول بایك مردآزاد مبارزه کند ویکی ازمزایای کشاورزان املاك کلیسا همین حق مبارزه بامردان‌آزاد بود.

فصل بیست وششم
جنگ برای اثبات حقانیت بین یکی‌از متداعیین‌ویکی‌ازشهود

بومانوار میگوید اگر شخصی مشاهده میکرد مدعی او میخواهد شاهدی‌برعلیه وی بیاوردمیتوانست شهادت‌آن شاهدرا‌تکذیب نماید وبااو مبارزه کند وچنانچه شاهدمغلوب میگردید مسلم‌میشدشهادتش‌دروغ بوده وبالنتیجه حقانیت‌آنشخص ثابت میشد.

در اینمورد اگر مدعی دو شاهد میداشت چون دروغ یکی ازشهود در اثر مبارزه بثبوت رسیده‌بود شهادت‌شاهد دیگرمؤثرواقع نمیشد وبالنتیجه مدعی‌محکوم به‌بی‌حقی میگردید ولی اگر شاهد اولی بمبارزه خوانده نمی‌شد مدعی میتوانست شاهدهای دیگرهم بیاورد.

بومانوار میگوید هرگاه شاهد حاضر بمبارزه نمیگردید بشخصیکه او را

۱ـدرقرون وسطی کشاورزان آزاد نبودند ومثل‌چهارپایان روی ملك‌خرید وفروش میشدند ازآثاراین رسم که‌ناشی‌ازندانی‌ووحشیگری‌بوده هنوزهم باقی‌است بیشتردرکشورهای‌مشرق‌زمین هنوزهم وقتی‌صحبت معامله ملك‌میشود خریدارسؤال میکند چندنفر رعیت‌دارد وتعداد رعیت وجفت‌گاوملاك‌قیمت دهبود تنهامختصرتفاوتی که بعدازمشروطیت پیدا کرده‌بوداین‌بود که رعایا بنده خاك‌نبودند ومیتوانستنددست ازرعیتی کشیده‌بکاردیگربپردازند اماغالباً قادرنیستند که‌از این‌حق‌استفاده کنند خوشبختانه دراینموقع که روح‌القوانین تجدیدچاپ میشودنه‌تنهااملاکی‌خاك بلکه‌اسم‌رعیت‌هم‌درایران باوضع‌قانون‌اصلاحات‌ارضی‌واجرای‌آن‌ازبین‌رفته‌ومنشورمعروف انقلاب شاه ومردم سیستم ارباب ورعیتی راملغی کرده‌است وکشاورزان ازاین‌قید‌آزادشده وخودمالك گردیده‌اند. مترجم

برای شهادت همراه آورده میگفت :

من حاضر نیستم برای مرافعه شما با طرف مبارزه کنم اگرشما مایل هستید مبارزه کنید تاراستگوئی‌من‌ظاهرشود. آنوقت درچنین وضعیتی آنکه شاهد را آورده بود الزام داشت برای ثبوت صحت شهادت شاهد خود بامدعی‌علیه مبارزه نماید و اگردر این مبارزه مغلوب میگردید ارزش شهادت او ازبین میرفت. کسی که شاهد را آورده بود میتوانست در این حال متوسل بو کیلی بشود که بجای او برای ثبوت صحت گفتارشاهد مبارزه نماید. لکن اگر و کیل مغلوب میگردید مچش‌را قطع میکردند .

من تصور میکنم مقررات دوئل در موردآوردن شاهد ناشی از رسوم قدیمه است که بعدتغییر کرده و آنچه مؤید تصورمن است همانا قوانین **باویر و وکونی** میباشد که درآوردن شاهد قائل بمحدودیتی نبودند .

درفصول قبل بقانون اساسی **کونده‌بو** راجع بدوئل واینکه روحانیان‌با‌آن مخالفت کرده بودند اشاره کردیم .

این پادشاه درمورد شهادت اینطورعقیده داشت:

وقتی یك متهم شهودی اقامه کرد تا ثابت کند مرتکب جنایت نشده مدعی میتواند یکی از شهود را بمبارزه بطلبد ، بر شاهد فرض است برای صحت گفتار خویش واطلاع از حقیقت مبارزه نماید تا نشان دهد شهادت او راست است و باین ترتیب کونده بو بشاهد مجال نمیداد از زیر بار پیکار شانه خالی کند و راه فرار داشته باشد .

فصل بیست وهفتم

پیکار برای اثبات حقانیت بین یکی‌ازطرفین

دعوی ویکی ازقضات انتخابی ازطرف متبوع و شکایت ازقضاوت ناصواب

چون ماهیت اثبات حقانیت بوسیله پیکار این بود که دعوی را مطلقاً ختم کند لذا مرافعاتی که اینگونه حل و فصل میگردید دیگر

باستیناف وپژوهش‌نمیرفت فرانسویهای قدیم که دعاوی‌خود را با دوئل حل وفصل میکردند ازتجدید‌طرح دعوی واستیناف باآن طرز که در رم قدیم وحقوق کلیسا مرسوم بود اطلاع نداشتند

این ملت جنگجو که به‌حیثیت و شرافت خود خیلی اهمیت میداد و تمام اختلافات را با پیکار‌حل وفصل میکرد از استیناف بیخبربود. اگر کسی از مرافعه و قضاوتی شکایت داشت بجای مرافعه بیك محکمه بالاتر همان‌کاریرا که با مدعی خود میکرد با قاضی‌هم مینمود . بین این ملل استیناف عبارت از این بوده است که حریف‌را بمیدان جنگ احضار وبااسلحه پیکار نمایند تااختلاف طرفین باخونریزی حل وفصل‌شود نه‌اینکه مثل‌ما بوسیله گفتگو وجر وبحث ومناقشات قلمی اختلاف حل کنند .

بدین‌جهت استیناف دادن ازقضاوت درمیان این‌قبایل امرمنفوری بوده‌است.

سن‌لوئی پادشاه فرانسه در قانون اساسی خود میگوید: «هر کس مبادرت به‌استیناف نماید نه‌تنها امری را برخلاف اخلاق و شرافت مرتکب گردیده بلکه برخلاف عدالت رفتار کرده است .»

بومانوار میگوید: «هر گاه شخصی میخواست برعلیه سوء قصدی ویاظلمی که از طرف اربابش باو شده شکایت نماید بدواً باو اخطار میکرد که من از تیول تویعنی ازملکی که بمن واگذار کرده‌ئی خارج خواهم شد وسپس درحضور ارباب مافوق‌تری ارباب ظالم را احضارنموده واخطارمیکرد با او مبارزه کند ولی اگرعکس این موضوع پیش میآمد یعنی اربابی ببرزگر تابع خود اعلان پیکار میداد اگراورا درحضور مافوق خویش ویافرماندارنظامی محل احضارمیکرد این عمل بمنزلهٔ این بودکه مرتکب عمل زشتی گردیده و شرافت خود را لکه دار نموده است .

ولی باید دانست اگر متبوع یا برزگر میتوانست از ارباب خود شکایت کند هرگز نمیتوانست او را متهم‌بقضاوت ناصواب نماید وبگوید او درفلان‌دعوی بد قضاوت کرده است .

یک‌قسمت ازمحاکم آن زمان که‌اختلافات را از بین برزگران یاتابعان‌حل وفصل میکردند دارای‌قضاتی‌بودند که تحت ریاست‌ارباب‌رأی میدادندبرزگران هم نمیتوانستند ارباب یارئیس را متهم بقضاوت ناصواب بنمایند چه‌آنکه نمک ناشناس جلوه‌میکردندولی‌بجای‌ارباب که ساحتش‌ازاسائه ادب‌محفوظ بود از قضات‌دادگاه شکایت میکردند وبدون اینکه خود را متهم بنمک بحرامی کنند بقضات اسائه ادب میکردند زیرا متهم کردن قاضی‌برأی ناحق جزاسائه ادب چیزی نبود . ولی‌همین اسائه‌ادب بقضات‌واعلام کردن‌بآنها که‌ناحق‌رأی داده‌اند نیزکار چندان‌آسانی نبود، اشکال‌اینکار را بطور مختصر بیان میکنیم :

فرض کنید دعوائی بدادگاه مراجعه‌وحکمی‌برخلاف حق‌صادرمیشد همینکه غیرموجه بودن‌آنرا باطلاع‌قضات میرسانیدند ناچار بودندباتمام‌قضات یا بااکثریت قضات که رأی ناحق داده بودند مبارزه کنند .

برای جلوگیری از این اشکال بوسیلهٔ دیگری متوسل میشدند باینطریق که از رئیس دادگاه «ارباب» خواهش میکردند ازقضات تقاضا نماید یکایک رأی خودرا باصدای بلند اعلام نمایند واین درمواقعی‌بود که تصورمینمودند رأی‌دادگاه برخلاف مصالح‌آنها صادر می‌شود. بالنتیجه قاضی اول رأی خودرا صادرمی کرد و بمحض اینکه قاضی دوم‌لب‌بسخن میگشود ورأی میداد باومی گفتند که تودروغگو و متقلب هستی و آنوقت فقط با همین یکنفر قاضی پیکار مینمودند خاصیت این رویه‌آن بود که جزبا یکنفرپیکار نمی کردند وثانیاً بدینوسیله ازصدور رأی‌سایرین ممانعت می کردند .

دفونتن یکی از مورخین معروف قرون وسطی میگوید بعد از اعلام رأی قاضی‌اولی صبر می کرد تا سه نفر دیگر ازقضات رأی بدهند ، آنوقت غلط بودن رأی را اعلام می‌داشتند در اینصورت بایست با هر سه نفر پیکار نمایند وگاهی اتفاق میافتاد که نه تنها با قضات بلکه با اطرافیانی که موافق رأی قضات بودند دوئل میکردند .

اختلافاتی که بین **بومانوار ودفونتن** دونفرمورخ قرون‌وسطی دیده‌میشود

از آنجهت است که آن ایام قوانین و مقررات مثل امروز عمومی نبوده و هر ولایتی از یک رسم و عادت بخصوص تبعیت میکرد رسوم شهر **کلرمن** که **بومانوار** حکایت میکند با رسوم شهر **ورماندوا** که **دفونتن** ذکر کرده متفاوت بوده است .

وقتیکه یکی ازبرزگران ویا یکی ازقضات برخلاف کسی که استیناف داده ازحکم صادره طرفداری مینمود، ویقین‌حاصل‌میکردمدعی دراعتراض‌خودپافشاری خواهد نمود با اوپیکار میکرد ولی‌بامستأنف‌علیه یعنی‌قاضی که‌حکمش طرف‌تخطئه واقع شده بودکاری نداشتند زیرا اورا از اطرافیان ارباب میدانستند وازاین حیث برای او قائل‌باحترام میشدند .

اگر قاضی نمیتوانست حقانیت رأی خود را ثابت نماید شصت لیور بارباب یا «متبوع» جریمه میپرداخت‌وچنانچه استیناف دهنده قادر نمیشد خطای رأی‌قاضی را بثبوت برساند دو جریمه میداد شصت لیور بارباب وشصت لیور بقاضی که حکم اومورد اعتراض قرار گرفته‌بود وبعلاوه اگرقضات دیگری هم بودند که رأی‌آنها هم مورد تخطئه بود بهریک ازآنها بایستی شصت لیورغرامت بدهد.

هرگاه شخصی قویاً بگناه تبه‌کاری مظنون میشد و او را دستگیر نموده و محکوم میکردند نمیتوانست بحکم قاضی اعتراض نماید زیرا اگر مجاز بودکه استیناف بدهد ازاینوسیله سوء استفاده میکرد تا مجازات خود را بتأخیربیاندازد و یا بامدعیان خصوصی صلح کند.

اگر کسی بحکمی اعتراض میکرد و برای اثبات دعوی پیکار نمینمود در صورتی که ازطبقه اشراف بود ده سو واگر ازطبقه‌رعایا وبرزگران‌بود پنج سوباید جریمه بدهد .

قضاتی که رأی خطا صادر کرده بودند هرگز محکوم باعدام ویاقطع اعضا «از قبیل دست بریدن و امثال‌آن» نمیشدند ولی اگر استیناف دهنده نمیتوانست دعوی خود یعنی خطای قاضی را ثابت نماید وموضوع محاکمه هم قتل بود دراین صورت محکوم باعدام میگردید .

www.ketabha.org

این مقررات که در باب اعتراض برعلیه رأی قضات وضع گردیده بود برای این‌بود که مردم ارباب یا متبوع‌رااموردااستیناف قرار ندهند ، ولی هرگاه اتفاق میافتاد که ارباب قاضی نداشت و یا شمارهٔ قضات او کم بود در اینصورت با دادن پول قضات ارباب دیگری راکه مافوق او بود بعاریت میگرفت و از آنها استفاده مینمود[1].

این قضات که برای کمك میآمدند موظف بدادن رأی نبودند و میتوانستند بگویند ما فقط برای مشاوره آمده‌ایم دراینصورت ارباب ناچار بود شخصاً قضاوت نماید وحکم‌صادر کند و چنانچه بحکم او اعتراض میکردند واستیناف میدادند او میبایست شخصاً دفاع کند .

اگریکی ازمتبوعان یاارباب‌بقدری بی‌بضاعت بود که نمیتوانست با تحمل مخارج‌لازمه قضات ارباب دیگررا بعاریت بگیرد ویا بر اثر سهل‌انگاری و غفلت ازقضات دیگر استفاده نمیکرد و یا ارباب دیگر از دادن قضات خود باو استنکاف مینمود در اینصورت ارباب بی‌بضاعت نمیتوانست بتنهائی و بدون مشاوره قضات قضاوت کند ، کسی هم مجبور نبود برای حل و فصل اختلاف باومراجعه نماید ، دراینصورت مردم دعوای‌خودرابداد گاه‌ارباب‌دیگر که‌مافوق آن‌ارباب‌بودمیبردند.

بعقیدهٔ من یکی ازعواملی که سبب شد درقرون وسطی بین صاحبان تیول و عمال عدالت جدائی بیفتد همین بود که بسیاری از صاحبان تیول وار بابان آدم و تبعه نداشتند و بالنتیجه نمیتوانستند برای‌رسیدگی‌باختلافات محکمه‌تشکیل‌بدهند، باینطریق حق اجرای عدالت رفته‌رفته از آنها سلب گردید و دیگرنتوانستند این حق رااحراز نمایند بهرحال رسم‌این‌بودتمام‌قضاتی که در دادگاه شرکت کرده‌اند هنگام صدور رأی حضور داشته‌باشند تا اگر کسی برأی‌آنها اعتراض کرد وآنرا خطا دانست بتوانند باعتراض مزبور ترتیب اثربدهند.

---

[1] ـ مطابق مقررات قرون وسطی اربابان ویامتبوع ها بطبقات مختلف تقسیم میشدند وهمانطورکه امروز افسران ارتش درجات مختلف دارند وهردرجه مافوق درجه دیگراست و صاحبان درجات مادون از مافوقها اطاعت مینمایند اربابان قرون وسطی هم درجات مختلف داشتند وزیردستان از زبردستان تبعیت میکردند . مترجم

دفونتن میگوید حضور قضات هنگام صدور رأی مبتنی بررعایت نزاکت و صداقت بود و نمی‌بایست از انجام این تکلیف شانه خالی نمایند اصولا قضات میبایست درتمام مدت محاکمه‌درداد گاه حاضرباشند.

شاید بواسطه همین سابقه است که اکنون هم درانگلستان برای صدور رأی اعدام تمام قضات‌دادگاه باید متفق‌العقیده باشند وباتفاق آراء حکم اعدام‌راصادر کنند .

بازهم **دفونتن** میگوید . یکنفر قاضی نمیتوانست باستناد اینکه عدهٔ قضات دادگاه قلیل است ازصدوررأی خودداری نماید و نمیتوانست بگوید تاقضات چهار نفرنباشند من‌رأی نمیدهم .

بقول همین مورخ یکنفر قاضی نمیتوانست باستناد اینکه همگی‌قضات‌نیستند ویا خردمندترین و یابرجسته‌ترین قضات حضور ندارند از صدور رأی خودداری نمایدزیرا استنکاف قاضی ازرأی دادن بمنزله این‌بود که‌در میدان پیکار ببهانه‌اینکه همه جنگجویان و همراهان نیستند از دفاع مخدوم و یا متبوع خویش خودداری نماید بطور کلی یکنفر تابع نسبت بمتبوع خوددووظیفه بزرگ‌داشت اول‌جنگیدن دوم‌قضاوت و اجرای عدالت این دو وظیفه‌بقدری مهم بود و بایکدیگروابستگی داشت که قضاوت نیز مثل جنگیدن و حمایت از متبوع تلقی میشد و متبوع هم وظیفه‌داشت پیوسته خردمندترین و جوانمردترین اتباع خود را برای انجام وظیفه قضاوت وعدالت انتخاب نماید .

یکنفر ارباب که در منطقه نفوذ خویش بر علیه یکی از اتباع خود اقامه دعوی مینمود ومحکوم میگردید می‌توانست یکی از قضات خودرامتهم‌بصدور رأی ناصواب نماید ولی از آنجائیکه بموجب عهد و پیمان یکنفر میبایست متبوع خویش‌را همواره محترم بشمارد و متبوع‌هم بموجب همان پیمان میبایستی درباره متبوع خویش مراعات بکند ارباب منحصراً ومستقیماً یکنفرتابع‌از قضات را متهم بصدور رأی ناصواب نمینمود بلکه بطور کلی رأی دادگاه را غلط جلوه می‌داددر اینصورت لازم نبود پیکار نماید زیرا مبارزه وقتی صورت میگرفت که بشخص‌معینی

توهین نمایند ودرچنین مورد ارباب فقط بدادگاه خود یعنی بحیثیت خود توهین نموده بود وچون کسی بنفس خویش توهین نمینماید مبارزه واقع نمیشد .

ولی ارباب بوسیله دیگری هم متوسل میگردید باینطریق که بدون توهین بدادگاه و بی آنکه رأی یکی‌ازقضات‌را غلط‌جلوه دهد برای اینکه بهانه‌ئی برای دوئل داشته باشد زندگی‌خصوصی واخلاقی یکی ازقضات‌را مورد توهین قرارداده وبدوئل میانجامید درچنین وضعیتی رسم این بود که اگر یکی از طرفین مغلوب میشد محکوم باعدام میگردید و اموال او هم‌ضبط میشد که سایرارباباب ومتبوعان رعایت تبعه‌را بنمایند و تبعه نیز حدود وحقوق خودرابشناسند وهرروز برای یك بهانه جزئی باهم‌پیکار نکنند .

این رویه که فقط اختصاص باین‌مورد‌داشت بتدریج عمومی گردید وبطوری که **بومانوار** میگوید هرگاه کسی از رأی دادگاه ناراضی بود بجای اعتراض بر علیه رأی باخلاق و خصوصیات قاضی توهین مینمود و مبارزه‌آغاز میشد و چنانچه برأی یکی از قضات اعتراض داشت قاضی معترض علیه اختیار داشت که قضیه را بوسیله دوئل حل وفصل کند و یا باوسائل حقوقی خاتمه‌دهد .

این موضوع که از تاریخ بومانوار اقتباس شده صحت‌دارد و برقراری این رسم ناشی ازاین است که در زمان بومانوار سعی میکردند در حدود امکان دوئل را برای حل و فصل اختلافات محدود نمایند وگرنه باعلاقه‌ئی که مردم‌آن‌زمان بحفظ حیثیات خود داشتند و با رعایت اینکه قضات موظف بودند آبرو و حیثیات ارباب متبوع خودراحفظ کنند وازاودفاع نمایندمعلوم میشود این‌رسم‌جدیدی بوده است که‌بین فرانسویان‌شایع‌شده بود .

ازطرف دیگر من‌نمیگویم درآن‌دوره تمام اعتراضات بر رأی قاضی بوسیله دوئل حل و تصفیه میشد زیرا این موضوع هم مثل‌سایر مواردی‌که دوئل پیش میآمد مستثنیاتی داشت که من قسمتی از آنها را در فصل بیست و پنجم این کتاب تذکرداده‌ام ولی در این مورد دادگاه دیگری قضاوت میکرد که آیا باید دوئل صورت بگیرد یانه .

درقرون وسطی کسی نمیتوانست برأی دادگاه دربار سلطنتی اعتراض نماید زیراکسی‌با پادشاه برابر نبود و هیچکس نمی‌توانست به رأی او اعتراض کند و بهمین‌دلیل نیز کسی‌نمیتوانست از شاه و قضاتش بجای دیگرشکایت نماید .

این قانون مطلق تااندازه‌ئی ازسوءاستفاده قضائی آن‌زمان‌میکاست‌زیراوقتی اربابی بیمناك بود که مبادا رأی دادگاه اورا نقض کنندوباینطریق او و یا شخصی راکه ذیحق است بی‌حق نمایند بدادگاه شاه متوسل میگردید یعنی از قضات شاه دعوت مینمود که بمحل او بیایند وقضاوت کنند وچون رأی این دادگاه غیر قابل استیناف بود در موارد حقوقی مردم اطمینان داشتند که بحق خود خواهند رسید **دفونتن** میگوید **فیلیپ** پادشاه فرانسه تمام قضات خود را بولایت**کوربی** فرستاد تادردادگاه کشیش آنجا قضاوت‌نمایند.

و اگر یکی‌ازارباباب بقضات شاه دسترسی نداشت درآن صورت میتوانست قضات خودرا بدربار شاه بفرستد و دادگاه‌خود را در دادگاه‌شاه تشکیل بدهد در اینصورت هم حکم این دادگاه غیرقابل استیناف بود ولی باید دانست در بین تمام متبوعان آنهائی که بدربار شاه دسترسی داشتند فقط یك‌رتبه از شاه پائین‌تر بودند واشراف واعیان دیگر بایستی برطبق سلسله مراتب از یك دادگاه بدادگاه دیگر مراجعه‌نمایند تا بدادگاه شاه‌برسد .

باینطریق درآنزمان که حتی‌فکر استیناف هم در میان‌نبود برای نقض‌احکام ناحق بشاه متوسل میشدند وشاه منبعی‌بود که تمام‌اختیارات واقتدارات ازآن‌ناشی شده وبآنجا ختم میگردید .

فصل بیست وهشتم

اعتراض برعلیه عدم رسیدگی باحقاق حق

...... اگر یکی‌از بزرگان یا اشراف یا اربابان بشکایت مدعی و مدعی‌علیه رسیدگی نمیکرد و یا رسیدگی را بتأخیر میانداخت درآن‌صورت شاکی‌میتوانست برعلیه عدم رسیدگی باحقاق‌حق اعتراض نماید.

www.ketabha.org

برای توضیح این‌مطلب و اینکه‌چگونگی این‌اعتراض‌برخوانندگان‌روشن شود باید بگوئیم :

در دورهٔ سلطنت دومین سلسلهٔ سلاطین فرانسه فرماندار نظامی هر ناحیه که‌بعنوان **کنت**خوانده میشد یك‌عده‌افسر داشت گرچه مطیع اوامر او بودندولی‌از لحاظ قضائی استقلال‌داشتند و خودشان می‌توانستند بشکایات رسیدگی کنند این افسران عیناً نظیر فرماندار نظامی در دادگاههای خود اعم از اینکه خودشان در دادگاه حضور می‌داشتند یا نه‌اختلافات را حل وفصل می‌نمودند منتهی‌نوع‌شکایاتی که بدادگاه آن‌ها مراجعه میگردید با نوع شکایتی که بدادگاه فرماندار نظامی «**کنت**» احاله میشد فرق داشت فرماندار نظامی میتوانست تبهکاران را محکوم باعدام نماید و یا متهمین را آزاد و دستور صادر کند اموال مردم را بآن‌ها پس بدهند ولی اینان در دادگاه خود اختیار رسیدگی باین دعاوی را نداشتند بهمین دلیل دعاوی مخصوصی وجود داشت که فقط درمحاکم شاه مطرح میشد ومخصوصاً دعاوی سیاسی ازقبیل اختلافات بین کشیشان وفرمانداران نظامی واشراف بزرگ وغیره در آن‌جا مطرح می گردید .

در اینگونه مواقع شاه باحضور تابعین بزرگ یعنی اشراف بزرگ بدعوی رسیدگی وحکم صادر می کرد از آنچه بیان شد خوانندگان فهمیدند که اشراف درقرون وسطی‌همگی حق قضاوت داشتند منتهی درجات این قضاوت و نوع دعاوی مطروحه دردادگاههای آنان متفاوت بود .

بعضی ازمورخین گفته‌اند اگر کسی از فرماندار نظامی یك منطقه شکایت داشت یعنی او را متهم بعدم احقاق حق میکرد بنماینده پادشاه شکایت مینمود ولی بنظر من مورخین نامبرده اشتباه کرده‌اند برای‌اینکه‌دادگاه فرماندار نظامی و نمایندهٔ شاه ازحیث مقام مساوی‌بودند ویکی‌ازاین‌دو نمی‌توانست‌در بارهٔ دیگری قضاوت کند واشتباه مورخین‌ناشی‌ازاینست که‌نمایندهٔ‌شاه درچهارماه‌اولیه‌سال‌دادگاه خود را برای رسیدگی بشکایات مردم تشکیل میداد ولی فرماندار نظامی یك منطقه در هشت ماه دوم دادگاه‌خود را برای رسیدگی بشکایـات تشکیل می‌داد.

هر گاه کسی در دادگاه محکوم میشدو تقاضا میکرد برای بار دوم او را مورد محاکمه قرار دهند وبازهم محکوم میگردید در آن صورت باید پانزده سو جریمه بپردازدویا پانزده ضربه شلاق ازدست قضاتی که اورا محکوم کرده‌بودند بخورد .

هر گاه فرماندار نظامی یك‌منطقه ویا نماینده شاه نمیتوانستند درداد گاه‌های خود بزرگان را وادار به‌قبول راه حل‌منصفانه نمایند در آن صورت آنها را به دادگاه شاه احاله میکردند مقصود ازاین احاله نه این بود که مرافعه برای دفعه دوم ودرمرحلهٔ استیناف‌مورد قضاوت قرار گیرد بلکه درمرحلهٔ بدوی موردقضاوت قرار میگرفت .

در رأی صادره شورای روحانی **متز** که درسال ۷۵۷ میلادی صادرشده مقرر گردیده درصورتیکه رأی قضات دادگاه را خطا بدانند بدادگاه شاه مراجعه کنند دررأی صادره ازیازدهمین‌شورای روحانی‌منعقد درعهد**شارلمانی** درسال۸۰۷میلادی مقرراست اگر محکومی از قضاوت شهردارها (که در آن زمان حق صدور حکم وقضاوت داشتند)اطاعت ننمود ودرعین‌حال بر آن حکم هم‌اعتراض نکرد اورا در زندان نگاهدارند تا وقتیکه اطاعت نماید ولی درصورتیکه اعتراض مینمود او را بدادگاه شاه راهنمائی میکردند تا دعوی مجدداً مطرح شود .

پس در این ازمنه موضوع رسیدگی بشکایات مردم واستنکاف از قضاوت در میان نبود و مردم نه‌تنها از فرمانداران نظامی و سایر اشراف که دارای دادگاه بودند بعلت عدم تشکیل دادگاه شکایت نمیکردند بلکه شکایت از این مینمودند که این دادگاهها‌زیاد تشکیل میشود تا اینکه مقرراتی وضع شد که فرمانداران نظامی «کنت‌ها» وافسران آنها درسال سه‌نوبت دادگاه بیشتر تشکیل ندهند .

اما وقتی شمارهٔ اشراف ونجبا فزونی گرفت ودرجات تابع ومتبوع زیاد شد بعضی ازاشراف برای رسیدگی بشکایات بمردم اهمال نمودند، آنوقت این اهمال مورد اعتراض مردم‌واقع شد و افراد ازعدم رسیدگی بشکایات آنها شکایت نمودند

www.ketabha.org

این شکایت سبب گردید که دادگاه مافوق و یا اشراف و اربابان مافوق جریمه بپردازند و متحمل زیان بشوند حالا چه شده که در رسیدگی اهمال میکردند؟ علت اینست که بتدریج رسم دوئل برای احقاق حق وسعت یافت گرچه دوئل هم میبایستی برحسب دستور قضات انجام شود ولی در بعضی ازموارد یا مواقع گردآوردن قضات در یك نقطه بخصوصی برای صدور حکم واجرای عدالت دشوار میشد بهمین جهت در رسیدگی شکایت مردم اهمال میکردند.

شاکی وقتی میدید بحق او نمیرسند اعتراض میکرد و این اعتراض صورت پژوهش خواستن برای اثبات حقوق مدنی وسیاسی را پیدا کرد ودر واقع شاکی از اینکه حق مدنی و سیاسی او را سلب کرده‌اند استیناف میدادا ینگونه پژوهش‌خواهی غالباً ازموارد جالب توجه تاریخ ما میباشد واحیاناً منتهی بجنگ شده‌است زیرا بهانهٔ جنگ در آن زمان نقض حقوق سیاسی بوده همانطور که امروز بهانه جنگ نقض حقوق بین‌المللی است.

بهر حال **بومانوار** که شواهد زیادی ازکتاب او در فصول قبل آوردیم میگوید در مورد سلب حقوق مدنی واعتراض شاکی ازاینکه بدعوای او نمیرسند هرگز دوئل اتفاق نیفتاد برای اینکه شاکی نمیتوانست از لحاظ رعایت احترام ارباب وصاحب تیول رابمبارزه دعوت نماید بمبارزه طلبیدن قضات ارباب هم‌پیوسته با معاذیر موجه مصادف میگردیدیعنی قضات باستنادکار زیاد و رعایت نوبه واینکه درهرسال دادگاه بیش‌ازچند نوبت تشکیل نمیشود برای رسیدن بشکایت صاحبان دعوی از خود سلب مسئولیت میکردند و ازهمه گذشته قاضی وقتی بدوئل خوانده میشد که رأی خلاف حقیقت بدهد ودر این مورد قضات اصلاً رأی نداده بودند که ناچار بدوئل گردند این بود که شاکی بدادگاه بالاتر مراجعه میکرد و درآنجا با آوردن شهود قصور و یا تقصیر دادگاه مادون راکه بدعوایش رسیدگی نکرده بودند ثابت می‌نمود و چون طرف هم که قضات باشند شاهد میآوردند مبارزه بین شهودویا بین صاحب دعوی وشهود قضات درمیگرفت وباین طریق بحیثیات‌ارباب وقضات اهانت نمیشد.

دفونتن میگوید:

۱ـ درصورتیکه قضات ارباب، رسیدگی‌بدعوای مردم را بتأخیر میانداختند ویا بعد از رسیدگی‌درمدت معین رأی خودرا صادر نمیکردند شاکی میتوانست از آنها به‌محکمه‌بالاتر شکایت‌نماید وچنانچه در آنجا محکوم میشدند جریمه‌مخصوصی را بارباب خودشان میپرداختند در این مورد ارباب نمیتوانست از قضات تقصیر کار خود حمایت نماید بلکه برعکس اموال آنها را توقیف میکرد تاهریك شصت لیور جریمه بدهند(اینهم رسم قسمتی‌ازایالات فرانسه بود).

۲ـ درصورتیکه عدم رسیدگی بدعوای شاکی ناشی ازقصور ارباب بودیعنی ارباب باندازهٔ‌کافی قاضی‌نداشت که قضاوت‌نماید ویاقضات واطرافیان خود رابرای تشکیل دادگاه جمع نمینمود و یا بجای قضات غائب کسان دیگری را نمیگماشت آنوقت شاکی‌بدادگاه بالاتر شکایت مینمود ولی چون اصل رعایت احترام متبوع یا ارباب در هر حال لازم‌الاجرا بود ارباب را تحت‌محاکمه نمیکشیدند بلکه ارباب قضات خود را برای حضور درداد‌گاه مافوق حاضر ومعرفی میکردآنوقت محاکمه آغاز میشد و چنانچه ثابت میکردند شاکی دروغ میگوید یعنی محکمه مادون بکارش رسیدگی میکرده و آنوقت رسیدگی بشکایت اصلی شاکی بارباب مرجوع میگردید و ضمناً ارباب شصت لیور جریمه دریافت میکرد ولی چنانچه شکایت‌شاکی‌ازلحاظ اینکه ارباب‌بدعوای اورسیدگی‌نکرده ثابت میگردیددادگاه مافوق بدعوای اصلی شاکی رسیدگی مینمود وحکم صادر میکرد ومنظورشاکی‌از اینکه بدعوای اوبرسند حاصل میشد.

۳ـ هرگاه شخصی که جزو تیول ارباب بود برعلیه خود ارباب در دادگاه او شکایت میکرد و در واقع شکایت می‌کرد چرا بدعوای او رسیدگی نمی‌کنند (اینگونه دعاوی فقط در مورد مسائل مربوط به تیول پیدامی‌شد) در این صورت شخص مزبور صبر می‌کرد تا تمام مهلت های قانونی بگذرد آن وقت بمعتمدین محلی اطلاع میداد که دادگاه بشکایت او برعلیه ارباب رسیدگی نمینماید سپس متوسل بشاه میشد.

نکته در اینجاست که شاکی هرگز برای شکایت برعلیه ارباب بقضات او متوسل نمیگردید زیرا میدانست قضات هرگز نمیتوانند برعلیه ارباب رأی‌بدهند ولی‌میتوانستند برله ارباب حکم صادر کنند.

گاه اتفاق میافتاد نه‌تنها از عدم رسیدگی بدعوی شکایت مینمودند بلکه از صدورحکم خطاهم شکایت میکردند واین درصورتی بود که متبوع بدعوی رسیدگی وحکم صادر کرده باشد.

اگر یکی از اتباع بخطا ارباب خود را متهم میکرد که بشکایت او رسیدگی نکرده مجبور بود مطابق میل و رضای ارباب باو جریمه بپردازد برای مزید مثال میگوئیم اهالی‌ولایت **کانت** ارباب خود**کنت دوفلاندر** را متهم کردند که بدعوای آنها در دادگاه خود رسیدگی نمینماید و برای این موضوع نزدشاه شکایت نمودند ولی چون هنوز تمام مهلت‌های قانونی نگذشته بود و اهالی‌کانت بقدر مدت قانونی صبر نکرده بودند تا بدعوای آنها رسیدگی شود محکوم گردیدند و شاه آنها را نزد ارباب خود شان**کنت دو فلاندر** فرستاد و ارباب هم باندازه شصت لیور از اموال اتباع خود را بعنوان جریمه این جرم ضبط نمود.

اتباع**کنت دو فلاندر** در قبال پرداخت اجباری این جریمهٔ سنگین مجدداً بشاه متوسل شدند و تقاضا کردند جریمهٔ آنها را کمتر نمایند ولی مقرر شد: نه‌تنها کنت دوفلاندر میتواند این جریمه را ازاتباع‌خوددریافت کند بلکه بیش ازاین‌هم میتواند دریافت نماید **بومانوار** دراین قضاوت حضورداشته است.

۴ـ گاهی ممکن بود ارباب بمناسبت اموالی که جزو تیول نبود و یا بسبب هتك احترام و غیره با یکی از اتباع خویش اختلاف پیدا کند در این صورت بین تابع و متبوع شکایت ازعدم رسیدگی بدعوی در میان نمیآمد زیرا این دعوی در دادگاه ارباب که خود طرف دعوی بود مطرح نمیشد بلکه در دادگاه بالا مطرح میگردید زیرا درموارد هتك شرف تابعین‌حق نداشتند ارباب را مجازات جسمانی

کنندیعنی با او دوئل نمایند[1].

در خاتمه‌این‌فصل‌یاد آور میشودمن سعی نمودم حتی الامکان مطالب پیچیده مربوط باعتراض و عدم رسیدگی بدعوی را روشن نمایم زیرا این مطالب در کتب مصنفین این زمان بقدری پیچیده است که چیزی از آن فهمیده نمیشود.

فصل بیست ونهم

دورهٔ سلطنت سن لوئی

سن لوئی پادشاه معروف فرانسه بموجب مقرراتی که وضع کرد ومخصوصاً طبق اساسنامه معروف خود **دوئل** را برای حل‌و فصل اختلافات در قلمرو سلطنت خویش ممنوع نمود معهذا اجازه داد در سرزمین بارون‌ها دوئل مرسوم باشد مگردرمواردی که **اعتراض** برعلیه حکم خطا درمیان باشد در عین حال بموجب اساسنامه خویش مقرر داشت هیچکس نمی‌تواند حکم صادره در دادگاه‌های قلمرواوراخطاقلمداد کند زیرا این‌کار بمنزله خیانت‌به‌متبوع وبطریق اولی خیانت به‌پادشاه است.

این حکم سن‌لوئی انقلاب بزرگی درامر قضاوت بود ورسم پیکار با قضات که ازمدتها مرسوم بود منسوخ شد.

توضیح لازم: در زمان سن‌لوئی سرزمین فرانسه بدو قسمت بزرگ تقسیم شده بود:

اول قلمرو شاه که مرکب از تمام اشرافی بود که تحت تبعیت مستقیم شاه میزیستند وهریك مطابق رسوم ملوك‌الطوایفی برای خود یك دادگاه داشتند.

---

[1] ـ درقرون وسطی اتباع که عموماً کشاورزبودند بدوطبقه تقسیم میشدند:
اول کشاورزان نجیب که باید همواره مورد احترام اربابان قراربگیرند وازآنها هتك حیثیت وشرف نشود
دوم کشاورزان عادی که جزوطبقهٔ نجبا محسوب نمیگردیدند درقسمت چهارم این فصل آنچه مربوط باصول هتك شرف اتباع از طرف ارباب نوشته شود راجع به‌طبقه اول کشاورزان نجیب است. زیرا کشاورزان درجه دوم اصولا حیثیتی‌نداشتند تا قوانین ورسومی برای‌آن یا هتك‌آن وضع گردد. مترجم.

دوم قلمرو بارونها که تحت اداره‌اشراف بزرگی بعنوان بارون قرار گرفته بود این بارونها کاملا مستقل بودند تا حدی که در اساسنامه سن لوئی که از طرف خود او نوشته شده فرانسه را بدو قسمت کرده است اول سرزمین مطیع شاه ، دوم سرزمینی که خارج از حوزهٔ اطاعت و تبعیت شاه است مطابق این تقسیم هر وقت سن‌لوئی‌وسایر سلاطین آنزمان‌مقرراتی‌برای قلمروخودوضع میکردندلازم الاجرا بود ولی چنانچه مقررات آنها شامل قلمروبارونها هم میگردید ناچاربایستی‌موافقت آنها راجلب نمایند والابارون‌ها درصورت رعایت صرفهٔ خویش آن مقررات‌راقبول مینمودند ودرغیر آنصورت نمی‌پذیرفتند .

اکنون که این‌توضیحات داده‌شد فهم بیانات آینده برای خوانندگان آسانتر خواهد بود .

سن لوئی درعین حال که اعتراض براحکام دادگاههای تابعهٔ قلمروخود را لغو کرد مقرر داشت اصحاب دعوی میتوانند تقاضای خسارت کنند ولی نه ازلحاظ اینکه حکم دادگاه برخلاف حق و از روی غرض صادر شده بلکه ازاین‌جهت که حکم دادگاه باعث ضررشده است . . .

با این وصف سن‌لوئی به‌اصحاب دعوی اجازه داد حق داشته باشند بر حکم صادره از دادگاه بارون ها اعتراض نمایند و باستناد خطا بودن آن احکام استیناف بدهند .

تقاضای خسارت ازاحکام صادرهٔ دادگاههای قلمرو شاه در همان دادگاهی که حکم داده بود بعمل میآمد و در صورتیکه دادگاه بتصویب خسارت راضی نمیشدآنوقت شاکی میتوانست برای دریافت خسارت بدادگاه شاه مراجعه نماید درمورد دادگاه بارونها که اعتراض برحکم آنهاجایزبود سن‌لوئی‌بموجب اساسنامهٔ خود مقرر داشت هرکس حکم آنها را خطا بداند بدادگاه بالاتر و یا بالاتر از همه بدادگاه شاه مراجعه نماید ولی در دادگاه مافوق نمیبایستی اختلاف بوسیله دوئل حل و فصل شود بلکه میبایست بوسیله آوردن شاهد و بموجب مقررات مخصوصی که پادشاه وضع کرده تصفیه گردد بهر حال‌اعم‌ازاینکه بر حکم دادگاه

اعتراض کنند و یااختیار اعتراض رانداشته‌باشندبهیچوجه حل‌اختلاف نمیبایستی با دوئل بعمل آید .

ممکن است‌بپرسیدبرای‌چه سن‌لوئی‌این‌تفاوت‌رابین دادگاههای قلمروخود ومحاکم قلمروبارون‌ها قائل گردید و اجازه داد برحکم دادگاه بارونها اعتراض کنند ولی‌بررأی دادگاههای قلمرو خوداعتراض‌نکنند ؟

پاسخ این‌سؤال‌اینست :

سن‌لوئی درمورد دادگاه‌های قلمرو خودباکمال‌آزادی مقرراتی‌وضع کرد ولی درمورد دادگاههای بارون‌ها تا اندازه‌ای ملاحظه‌نمودورسوم گذشته‌را رعایت کرد زیرا یکی از مشخصات دادگاه بارون‌ها و اشراف نیمه مستقل این بود که هرگز دعوی ازدادگاه‌بجای‌دیگر نمیرفت مگراینکه‌برحکم‌اعتراض بشود وآنرا خطا بدانند وچون اینکار خطرناك بود ومنجر به دوئل میشد کسی برحکم‌دادگاه بارونها اعتراض نمیکرد و بارونها از این حیث قدرت و نفوذ خاصی داشتند ولی سن‌لوئی رسم اعتراض را باقی گذاشت و در عوض رسم دوئل را برانداخت‌و این موضوع در ضعیف کردن نفوذ اشراف و بارونها از راه صدور حکم مؤثر بود .

ولی مقررات سن‌لوئی ازطرف‌عموم پذیرفته‌نشد وبالنتیجه‌دورسم در فرانسه برقرار گردید یکی رسم سابق در خصوص اعتراض بر حکم دادگاهها که منجـر بدوئل میشد و دیگری مقررات جدید سن‌لوئی . یکدسته از اشراف و بارونها از مقررات قدیم ودسته‌دیگر ازاشراف میتوانستند هریك از دو مقررات راقبول‌نمایند ولی اگردردعوائی مطابق رسم دیرین رفتار میکردند دیگر نمیتوانستند در وسط کار مطابق رسم نوین رفتار نمایند .

بومانوار میگوید فرماندار ولایت **کلرمون** مطابق رسم نوین رفتار می‌نمود ولی اشراف زیردست او مطابق رسم‌دیرین رفتار میکردند بهمین جهت فرماندار کلرمون گاه‌گاه برسم دیرین برمیگشت که نفوذ اوکمتر از اشراف زیر دست وی نباشد.

www.ketabha.org

همانطور که بارونها از احکام قلمرو شاه اطاعت نمیکردند اشراف کوچکتر نیز نسبت به‌بارونها همین‌حال‌راداشتند فقط گاهی بطیب‌خاطر ودرصورت تمایل ازاحکام قلمرو مافوق اطاعت میکردند .

قانون‌اساسی‌سن‌لوئی فقط ازطرف آنهائی پذیرفته شدکه صرفهٔ خود را در پذیرفتن می‌دانستند **روبرت** فرزند سن‌لوئی این‌قانون را در قلمروحکومت خود پذیرفت لیکن اشراف دیگر پذیرفتن آن را مقرون بصرفهٔ خود ندیدند (قلمرو حکومت پسرسن‌لوئی ولایت کلرمون بوده‌است .)

فصل سی‌ام

ملاحظات‌درخصوص‌استیناف یاپژوهش‌خواهی شخصی

که ازحکمی استیناف می‌داد و منتهی بمبارزه می گردید بایستی بلافاصله پس از صدورحکم استیناف بدهد ، **بومانوار** می گوید اگر کسی بلافاصله پس از صدور حکم استیناف نمیداد وپی‌کار خود میرفت دیگر حق استیناف نداشت ودلیل براین بود که حکم را صحیح دانسته این رسم در فرانسه باقیمانده تا زمانیکه دوئل را برای‌حل و فصل دعاوی محدود کردند .

فصل سی و یکم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

کشاورزانی که‌ازطبقه نجبا بودند وبطور کلی اتباع غیرنجیب نمیتوانستند حکم صادره ازدادگاه‌ارباب راباطل بدانند‌این‌موضوع بقول **دفونتن**درقانون اساسی **سن‌لوئی** تأییدشده ومیگوید :

«ای ارباب بین تو و اتباع‌غیرنجیب‌تو دادرسی وجودندارد . »

چیزی که باعث‌شد اتباع غیرنجیب نتوانند برحکم دادگاه اعتراض نمایند موضوع دوئل بود زیرا این طبقه‌نمی‌توانستند مثل نجبا و شوالیه‌ها دوئل کنند ولی بعداً که اتباع غیرنجیب هم برحسب فرمان مُخصوص و یارسم و عادتی که برقرار

گردید توانستند دوئل کنند میتوانستندبرحکم دادگاه‌هم اعتراض‌نمایند وباقضاتی که ازطبقه‌نجبا بودندپیکار کنند **دفونتن** که خوددر آن زمان میزیسته علل و جهاتی راذکر مینماید که به‌تصورخوداین‌رسوائی(رسوائی مبارزهٔ یکفرد غیرنجیب‌بانجبا) راپرده‌پوشی کند.

ولی وقتیکه دوئل ممنوع گردید ورسوم‌جدیدی برای استیناف دادن‌معمول شد بفکر افتادند همانطوریکه‌نجبا حق استیناف‌دارند افرادعادی وغیرنجیب‌هم‌باید حق‌استیناف‌داشته‌باشند و گرنه‌آنها ظلم‌خواهدشد زیرا درقبال‌حکم‌ظالمانه وناحق ارباب وسیله دفاع ندارند ازآن‌پس دادگاهها تقاضای استیناف افراد غیرنجیب را مثل‌نجبا پذیرفتند .

فصل سی و دوم

دنباله موضوع فصل قبل

هرگاه کسی بر حکم دادگاه متبوع خود اعتراضی میکرد وبدادگاه بالاترمتوسل‌میگردید متبوع شخصاً در دادگاه مافوق حضور بهم میرسانید که ازحکم‌دادگاه‌خود دفاع‌نماید .

ونیزاگر اعتراض راجع بعدم رسیدگی بدعوابود بازهم ارباب در دادگاه بالاترحضور بهم‌میرسانید ولی اگر اعتراض شاکی بثبوت نمیرسید ارباب دعوای او را دردادگاه خود مطرح‌میکرد این‌دو موضوع که هر کدام یك اصل جداگانه بود بتدریج توأم‌گردید و انواع و اقسام اعتراضها مخلوط شد بطوریکه‌ارباب ناچار بود قسمتی از اوقات خود را صرف حضور دردادگاههای دیگر بنماید واین رسم درنظرناپسند‌آمد تابموجب‌حکم **فیلیپ‌دووالوا** مقررشدفقط رؤسای دادگاهها در دادگاههای‌دیگر حضور بهم‌رسانند نه‌ارباب وقضات .

وقتی رسم استیناف دادن خیلی متداول شد دیگـر رؤسای دادگاهها هم در دادگاههای بالاتر برای‌دفاع‌ازحکم‌حاضر نمیشدند و بلکه طرفین دعوی در آنجا حضور بهم‌میرساندند.

درفصل سی‌ام گفتیم در صورتی که‌ثابت‌میشدداد گاه ارباب بشکایت رسیدگی نکرده مجدداً میتوانست دعوی‌را در دادگاه خودمطرح کند ولی‌اگر خود ارباب طرف دعوی بود ومعلوم میشد بدعوی‌رسیدگی‌نکرده بدادگاه‌بالاتر **شصت‌لیور** جریمه میداد و بتدریج این‌رسم معمول گردید بطوریکه هروقت صحت استیناف و یا اعتراض معترضین بثبوت میرسید ازارباب جریمه‌میگرفتند .

این‌رسم مدت مدیدی‌باقی بودتا بوسیله فرمان مخصوص **روسیون** تأیید شد ولی‌بعدها چون‌معلوم گردید رسم‌مهمل و غلطی‌است ازبین‌رفت .

فصل سی و سوم

دنبالهٔ موضوع فصل‌قبل

فرض میکنیم **ژاك واسمیت** دعوائی دارند که بدادگاه احاله داده‌اند ومطابق رسوم‌قرون وسطی ازاین دادگاه‌حکمی صادر شده است ژاك براین‌حکم اعتراض دارد وآنرا باطل‌میداند ومطابق مقررات باید باقاضی مبارزه نماید حال‌اگر ژاك دراین‌مبارزه مغلوب گردددردعوای‌خودبرعلیه اسمیت‌نیزمغلوب‌شده‌است ولی‌اگردردوئل فاتح میشد دردعوای خودبرعلیه اسمیت فاتح نمیگردیدزیراغلبهٔ‌ژاك برقاضی‌نبایدباعث‌شود اسمیت‌محکوم به‌بیحقی گردد .

اینك‌اگرژاك میخواست براسمیت هم‌غلبه‌نماید وحق‌خودرا محرز کندبعداز غلبه برقاضی میبایست بااسمیت هم‌دوئل نماید .

دوئل کردن با اسمیت نه‌برای‌این‌بود که‌بدانندآیا حکم دادگاه حق است یاباطل‌زیرامبارزه ژاك‌باقاضی وغلبه‌برقاضی‌باطل بودن‌حکم دادگاه‌را مطلقاً ظاهر میساخت،ژاك ازاین‌حیث بااسمیت‌دوئل‌میکرد که‌بدانندآیادعوی‌اوحق‌است‌یاباطل .

بعقیده من‌رسم کنونی دادگاههای ما که میگویند (محکمه استیناف[1] تقاضای استیناف ویا موضوع‌مورد استیناف[1] رارد مینماید) ناشی ازهمین‌رسم میباشد.

۱ـدرلغات‌جدید استیناف‌راپژوهش‌ودادگاه‌آنرابرحسب‌محل دادگاه استان و تقاضای رسیدگی مجددرا پژوهش‌خواهی‌اصطلاح کرده‌اند . مترجم

زیرا وقتی معترض‌برحکم (استیناف‌دهنده) درپیکار باقاضی‌مغلوب میگردید استیناف او رد میشد و درصورتی که غلبه میکرد حکم دادگاه لغو میگردید و در عین‌حال استیناف هم ازبین‌رفته و موضوع مورد دعوی میبایست مورد اعاده محاکمه قرار گیرد .

لیکن اگر دعوائی را درطی تحقیقات حل و فصل میکردند این رسم اجرا نمیگردید .

آقای **روش‌فلاون** مورخ زمان ما میگوید دادگاه تحقیق که‌امروز موسوم بدایره استنطاق ورئیس آن قاضی تحقیق‌است‌درآغازپیدایش خودنمیتوانست‌مطابق این‌رویه عمل نماید .

فصل سی و چهارم

چگونه محاکمات علنی پنهانی شد ؟

هنگامیکه‌دوئل‌وسیله‌حل و فصل‌مناقشات‌بود محاکمات جنبه‌علنی‌راداشت زیرا مدافع ومهاجم هردومعلوم و شهودنیز بایدشهادت‌خودرا علناً بگویند قاضی هم‌علناً اظهار عقیده مینمود .

مورخ دیگر که درشرح‌حال **بوتیلیه** تحقیق کرده ازقول‌او نقل میکند : درقدیم محاکمات قضائی درفرانسه‌نظیر روم‌قدیم علنی‌بود واین موضوع وابستگی خاصی به‌بیسوادی مردم و بی‌اطلاعی ازنوشتن داشته زیرا چون مردم نمیتوانستند شرح محاکمات را بوسیله نوشتن تثبیت نمایند ناچار یگانه وسیله تثبیت جریان محاکمه را در این میدانستند که عده کثیری در طی محاکمه حضور بهم‌رسانیده و شاهد قضیه‌باشند و چون ممکن بود راجع بچگونگی محاکمات گذشته و طرز عمل قضاوت قدیم و قطع و فصل مرافعات شك و تردیدی حاصل شود میتوانستند بوسیله شهودی که محاکمات سابق را دیده‌بودند اسلوب قضاوت گذشته را بخاطر بیاورند این شهودرا بنام **رکورد** میخواندند ولی برخلاف شهود عادی محاکمه که ممکن بود به دوئل دعوت شوند کسی رکوردها را دعوت به دوئل نمی‌کرد

چه در این‌صورت جریان محاکمات بقدری طولانی میگردید که هرگز پایان نمیپذیرفت .

ولی بعدها طرزمحاکمه‌عوض‌شد وخصوصی و پنهانی گردیداین‌همان‌اسلوبی است که امروز در کشور ما ودرمحاکمات رایج میباشد.

دراین‌دوره «دوره پنهانی‌شدن محاکمه»بازجوئی و کسب اطلاعات ومواجهه وغیره ازمعرض مناظره عموم خارج شد. اسلوب محاکمه‌علنی باطرز حکومت آن وقت مناسب‌بود همانطور که محاکمه پنهانی باطرز حکومت‌امروز تناسب‌دارد .

این تغییر ازسال۱۵۳۹ درفرانسه‌حاصل‌شد ولی من تصورمیکنم تغییرمزبور دفعتةً صورت‌نگرفته بلکه بتدریج از اینشهر بآنشهر سرایت‌کرده وبهر نسبت که دوئل منسوخ شده و اساسنامه **سن‌لوئی** برای منع دوئل قوت گرفته محاکمات پنهانی وخصوصی زیادترشده‌استزیرابقول **بومانوار** فقط درزمانی که‌اعلان‌دوئل میدادند علناً دعوت شهود را استماع می‌نمودند درغیراینصورت استماع شهادت‌شهود پنهانی صورت میگرفت و شهادت آنهارا روی‌کاغذ ثبت میکردند .

بالنتیجه پنهانی‌شدن محاکمات ارتباط خاصی باازبین‌رفتن رسم دوئل‌دارد .

فصل سی و پنجم

مخارج محاکمه

درکشورفرانسه‌سابقاً مثل‌امروزپرداخت‌مخارج‌محاکمه مرسوم نبود شخصی که در محکمه محکوم میگردید باندازه‌کافی بارباب و قضات دادگاه جریمه میپرداخت .

در محاکمات جنائی شخصی که براثر دوئل محکوم شده بود حد اعلای جریمه را میپرداخت زیرا هم‌بقتل‌میرسید وهم‌دارائی اوضبط میشد ودرمحاکمات دیگر هم چون میبایست بارباب جریمه بپردازد و غالباً تعیین میزان جریمه بسته باراده‌ٔ ارباب بود دیگر مخارج محاکمه دریافت نمیشد وترس ازپرداخت‌جریمه

سبب میگردید مردم کمتر دعاوی‌رابمحکمه مراجعه کنند .

بدیهی است چون در آن ادوار دخل محاکمات بجیب ارباب میرفت خرج محاکمه را هم خود او متحمل میگردید ، خرج محاکمه عبارت بود از هزینهٔ جمع آوری قضات و تهیهٔ وسائل برای جریان‌محاکمه وصدور رأی وغیره«ازقبیل تهیه محل‌مخصوص برای دادگاه».

ازآن‌گذشته چون محاکمات آن دوره طولانی نبود چندان خرج نداشت زیرا همواره دعوی فوراً حل وفصل میشد ومثل امروز که‌مدتی‌مدیداوقات‌محققین و قضات صرف نوشتن‌اوراق بسیار میشودنبود ولی‌برقرار شدن اسم استیناف سبب گردید که پولی‌بابت مخارج‌محاکمه بپردازند.

مثلا **دفونتن** میگوید پس‌از وضع اساسنامه سن‌لوئی هر کسیکه‌بموجب‌این اساسنامه استیناف میداد پولی بابت مخارج آن میپرداخت ولی اگرمطابق رسم قدیم استیناف میدادند یعنی رأی قاضی را باطل‌دانسته ودوئل میکردند دیگرپولی بابت مخارج محاکمه نمیپرداختند زیرا از محکوم جریمه گرفته‌میشد .

وقتی‌رسم استیناف دادن معمول و متداول گردید اصحاب دعوی برای این کار ناچارشدند نقل و انتقالهای زیاد بنمایند و مدتی درخارج از مسقط‌الرأس خود زندگی کنند و اسلوب جدید محاکمات جریان محاکمه را طولانی‌نمود و برای حل کوچکترین مناقشات اجرای تشریفات بسیارلازم‌آمد و دلائل دعوی در طی صحائف بسیار ومجلدات قطور مستور گردید وفنون‌نوین حمله ودفاع‌درمحاکمات ابداع شد آنوقت ناچار شدند با وضع مخارج سنگین مردم‌را بترسانند تاکمتر بمحاکمه متوسل شوند و درعین حال صاحبان دعوی را وادار کنند اجرت زحمات زیاد محاکمه را بپردازند، **شارل‌زیبا** درسال ۱۳۲٤ فرمان مخصوصی‌برای تعیین میزان مخارج محاکمه صادر کرد .

فصل سی‌وششم

دادستان (مدعی‌العموم)

بطوریکه سابقاً گفتیم در قوانین سالیك و ریپوئر وبطور کلی‌درقوانین طوایف ژرمن‌مجازات قتل‌همواره‌نقدی‌بود وبنا براین مثل‌امروز دادستان‌نداشتند که موظف بتعقیب تبهکاران باشدزیرا وقتی کیفر تبه‌کاری جریمه نقدی قرارداده شد هر کس‌میتواند بعنوان مدعی « صاحب خون » تقاضای جبران‌خسارت بنماید ودیگرلزومی بوجود مدعی‌العموم نیست .

و از طرف دیگردرحقوق رومی‌چون محاکمه علنی‌بود و عموم در آن نظر داشتند انتخاب یکنفربرای انجام وظائف‌مدعی العموم موردنداشت ضمناً بایدتوجه کرد که مرسوم‌بودن دوئل برای‌حل وفصل‌مناقشات مانع ازرایج‌شدن رسم‌انتخاب مدعی‌العموم بود زیرا هیچکس حاضرنبود تمام عمرخویش‌راصرف‌مبارزه‌بامدعیان نماید ولی من درمجموعهٔمقرراتی که ازطرف **موراتوری** جمع‌آوری‌شده ومربوط بقوانین **لمبارد ها** است دیدم درعهد دومین سلسلهٔ سلاطین فرانسه یکنفر مدعی ـ العموم وجود داشته است ولی اگر باکمال دقت این مقررات خوانده شود معین میگردد شخصی که انتخاب میشده و آقای موراتوری او را مدعی‌العموم دانسته ازحیث انجام وظائف بکلی باکسانی که ما امروز مدعی العموم میخوانیم تفاوت داشته است.

زیرا آنها عمالی‌بودند که برتق وفتق کارهای سیاسی اشتغال داشتند نه رتق وفتق‌کارهای جزائی و هیچیك ازآنها نظیر مدعی‌العموم‌های امروز در صددتعقیب تبهکاران و یا بامور صغار رسیدگی نمیکردند . آقای موراتوری عمالی‌راکه بنام مدعی‌العموم میخواند میگوید دوئل میکردند و دوئل آنها بموجب قانون اساسی **هانری‌اول** پادشاه فرانسه مجازشده‌بود .

ولی‌اگرما قانون‌اساسی‌هانری‌اول‌پادشاه فرانسه را بخوانیم مطلب روشن و اشتباه موراتوری آشکارمیشود دراین‌قانون چنین‌نوشته شده :

هرگاه کسی‌پدر ـ برادر ـ برادر زاده ویایکی دیگر از خویشاوندان‌خود ـ را بقتل‌رساند دیگرحق‌بردن ارث‌ازآنها نخواهدداشت ومیراث‌مقتول‌بخویشاوندان دیگر قاتل خواهدرسید بعلاوه دارائی قاتل هم ازطرف خزانه دولت ضبط خواهد شد .

در اینمورد است که بموجب اساسنامه هانری عامل دولت برای وصول‌حق خزانه میتوانست باشخصی که مدیون‌است دوئل نماید ولی‌چنین موردی را نباید با وظیفه مدعی‌العموم اشتباه نمود .

در مقرراتی که آقای موراتوری جمع‌آوری نموده مشاهده میشود نماینده دولت میتوانسته درمواردذیل‌اقدام نماید :

اقدام بر علیه شخصی که دزدی را دستگیر نموده وبفرماندار نظامی تحویل نداده است .

اقدام برعلیه کسی که مردم را برعلیه حاکم نظامی تحریك کرده و بدین منظور تشکیل جلسه‌داده است.

اقدام برعلیه شخصی که ازطرف‌حاکم نظامی مأمور اعدام شخصی‌بوده‌واو ـ را نجات داده‌است .

اقدام برعلیه نمایندهٔ کلیسا که‌حسب‌الامر حاکم مأمور تسلیم دزدی بوده و دزدرا تسلیم‌نکرده است.

اقدام‌برعلیه کسی که اسرار شاه‌را بخارجیان بروزداده‌است.

اقدام بر علیه شخصی که مسلحانه در صدد تعقیب و محو نماینده امپراطور برآمده .

اقدام بر علیه کسی که حکم امپراطور را ناخوانده گذاشته واجرا نکرده باشد .

اقدام بر علیه شخصی که پول رایج شاه را نپذیرفته، بالاخره‌این‌عامل‌موظف بوده است حق خزانه دولت را وصول و ایصال نماید ولی بهیچوجه دیده نمیشود این‌مجریان عدالت مأمور تعقیب‌قاتلین هم بوده باشند و تبهکاران عادی راهم‌دستگیر

نمایند یادرزمانیکه دوئل قدغن بود مباشرین این عمل را بسزای خود برسانند و مسببین حریق‌را مجازات کنند وحتی درزمانیکه قاضی در دادگاه خود بقتل رسیده مشاهده نمیکنیم این عمال عدالت نقش مدعی‌العموم را بازی نمایند هنگامی هم که موضوع بردگی و آزادگی افراد در میان بوده است نیزاز اقدامات آنها اثری نیست .

مقرراتی که آقای موراتوری جمع‌آوری کرده مربوط بقوانین لمبارد ها است البته رسوم عدالت رادرطی‌سلطنت دومین سلسلهٔ سلاطین فرانسه خیلی خوب نشان میدهد ولی بعد از دومین سلسلهٔ سلاطین فرانسه عمال عدالت مذکور در یادداشتهای آقای موراتوری باسلاطین‌آن سلسله از بین‌رفته‌اند همانطور که دیگر نمایندگانی از طرف شاه بایالات و ولایات فرستاده نمیشد برای اینکه در کشور قانون متحدالشکل وخزانه عمومی نبود تا این رسم و ترتیب فایده داشته باشد و حکام نظامی ایالات و ولایات نمیتوانستند اجرای عدالت کنند بالنتیجه این‌گونه عمال عدالت که وظیفه‌آنها حفظ قدرت حاکم وشاه بودانتخاب نمیشدند.

در دوره سلطنت سومین سلسلهٔ سلاطین فرانسه یگانه وسیله اجرای عدالت دوئل‌بود و برقرارشدن رسم دوئل اجازه نمیداد یکنفر مدعی‌العموم تبدکاران‌را بنام قانون تعقیب نماید .

بوتیلیه دبومانوار هرگز نامی از مدعی‌العموم نبرده‌اند و فقط نام قاضی و زیردستان آنهارا برده‌اند وهمچنین‌در قانون اساسی **سن‌لوئی** هم‌نامی‌ازمدعی‌العموم برده نشده است .

تنها اثری که ازشغل‌مدعی‌العمومی میتوان بدست‌آورد در قوانین **ژاك دوم** پادشاه جزیرهٔ **ماژورك**[1] است که در آن قوانین برای تبه‌کاران‌شغل ووظیفه‌مدعی‌العموم پیش‌بینی شده ولی پیدایش این شغل و وظیفه بطوری که از همان قوانین مستفاد میشود زمانی بوده که اصول قضائی بکلی تغییر کرده‌است.

۱ ـ ماژورك یکی از جزائر بزرگ‌مجمع‌الجزائر بالئاردرمغرب مدیترانه‌است. مترجم

فصل سی و هفتم

چگونه قانون‌اساسی سن‌لوئی درمحاق فراموشی‌افتاد

قانون‌اساسی **سن‌لوئی** پس‌ازاینکه تصویب‌شد وبدان عمل‌نمودند در اندك‌مدتی‌ازبین‌رفت علتش‌این‌بود بااینکه برای تمام کشوروضع‌شده‌بود معذلك هرگزدرتمام کشور اجرانگردید دراین‌قانون راجع بتمام‌امور کشوری ومیراث‌و نقل وانتقالات اموال بین زندگان وجهیز و مزایای‌بانوان ومختصات‌تیول وحفظ انتظامات مقرراتی وضع گردیده است ولی‌چون درآن ایام هر شهر وقصبه و بلکه هردهی دارای رسوم و آداب مخصوصی بود وضع این قانون سبب میشد که در تمام فرانسه یکدفعه‌آداب ورسومیکه مردم بدان‌انس والفت گرفته‌بودند ازبین برود .

لیکن این‌نکته‌را باید درمدنظر قرارداد که‌عمومی کردن عادت و رسوم‌نقطه بخصوصی حتی‌درآن زمان که سلاطین همه جا مورد احترام و اطاعت بودند امر معقولی نبود زیرا اگر معایب و محاسن رسوم وآداب بایکدیگر برابر باشندتغییر آنها چندان‌نیکو ومقرون بصواب‌نخواهدبود واگر معایب آنها زیادتر از محاسن باشد بطریق اولی‌صلاح‌نیست .

ازطرف‌دیگر چون‌در آن‌زمان رسم‌ملوك‌الطوایفی در اروپا برقرار بود و در هرنقطه‌ئی حکام وفرمانروایان برای خویش مزایای‌خاصی قائل بودندتغییررسوم وآداب تمام کشور طبعاً با مقاومت حکام‌واشراف برخورد میکرد وآنها نمیتوانستند و یانمیخواستند زیربار بروند .

براثر مخالفت اشراف و نجبا قانون اساسی‌**سن‌لوئی** در پارلمان تصویب نگردید این‌نکته در نسخه خطی کتاب موجود در شهرداری‌**آمین** قیدشده است و آقای **دوکانی** مورخ زمان‌ما نیزاشاره کرده است .

دربعضی‌ازکتب خطی دیده شده که **سن‌لوئی** قانون اساسی خود را در سال ۱۲۸۰ وقبل ازاینکه بسمت تونس عزیمت‌نماید تصویب کرد ولی این نکته صحیح نیست زیرا **سن‌لوئی** درسال۱۲۶۹بتونس‌رفت و بهمین‌جهت آقای‌دوکانی معتقد است

قانون اساسی درغیاب‌سن‌لوئی تصویب‌شد ولی این‌نظریه‌هم صحت نداردزیراپادشاه عاقل وباتدبیری مثل سن‌لوئی رضایت نمیداد قانون اساسی یعنی مقرراتی که طبعاً بامخالفت اشراف و توده برخوردخواهد کرد و ممکن‌است موجب‌طغیان‌بشود در غیاب‌او تدوین گردد لازمه تدوین‌یافتن این قانون آن بود که خود سن‌لوئی حضور داشته‌باشدنه‌اینکه تدوین آنرا بیك نایب‌السلطنهٔ ضعیف‌النفس واگذار کند و بدست اعیان و اشرافی بسپارد که باآن مخالف بودند. اشراف بزرگ فرانسه در زمان سن‌لوئی‌عبارت‌بودند از**مانیو- آبه‌دوسن‌دنیس - سیمون دوکلرمون-کنت‌دونسل کنت‌دوپونتیو** وغیره .

اینها کسانی‌بودند که باطناً نمیخواستند قانون اساسی سن‌لوئی‌تصویب واجرا شود وما سابقاً گفتیم که کنت‌دوپونتیو در قلمرو نفوذ خودبااجرای‌این‌قانون‌اساسی مخالفت کرد .

نکته دیگر این‌است که درقوانین کنونی‌ما (فرانسه) گرچه نام‌قانون‌اساسی سن‌لوئی برده شده است ولی‌ازلحاظ‌قضائی قوانین ما باقانون اساسی سن‌لوئی‌بکلی فرق دارد باید توجه کرد که در قوانین ما فقط نام قانون اساسی سن‌لوئی برده شده و تا اندازه‌ئی‌از آن‌قانون اقتباس گردیده وقوانین کنونی فرانسه قانون‌اساسی سن‌لوئی نیست ونیز باید بین قانون‌اساسی‌بخصوص **سن‌لوئی** وقانونی که بعداًتحت این عنوان وضع‌شد فرق گذاشت ، منظوربومانوار که‌غالباً درخصوص قانون‌اساسی سن‌لوئی صحبت میکند همان قانون بخصوص خود سن‌لوئی است نه مقررات درهم وبرهم وعمومی که بعدها وشایددر اواخر زندگی سن‌لوئی ویابعد ازمرگ‌اوتحت این‌عنوان منتشر کردند .

فصل سی‌وهشتم

دنبالهٔ موضوع فصل قبل

گفتیم که باید بین‌قانون‌اساسی بخصوص‌و قانون‌عمومی‌**سن لوئی**فرق گذاشت‌قانون‌اساسی‌عمومی‌مقررات‌درهم‌وبرهم‌وپیچیده‌و

صعب‌الفهمی بود که درآن اصول قضائی روم وفرانسه مخلوط گردیده و بعضی از مقررات آن ازطرف قانون گزاران وبعضی‌ازناحیهٔ آشنایان‌بروح‌قوانین وضع‌شده و در واقع‌قانون و فلسفه وضع‌قانون‌رامخلوط کرده وراجع‌بتمام‌شئون حیاتی‌واصول زندگی مقرراتی وضع‌نموده بودند .

اینك میخواهیم بفهمیم‌این‌قانون اساسی عمومی‌از کجا آمده‌است؟:

برای فهم این موضوع باید وضع زمان **سن‌لوئی** را در مد نظر آوریم : سن‌لوئی که وضع ناپسند زمان خود و اصول قضائی بد آنرا دید برای اصلاح‌آن مقرراتی چند جهت دادگاه حوزه وقلمرو حکمرانی خودواشرافش وضع نمود و این مقررات بزودی مقبول واقع شد بطوریکه **بومانوار** که اندکی بعد از مرگ این‌پادشاه کتب‌خودرا نوشته میگوید : مقررات موضوعه ازطرف‌سن‌لوئی در قسمت مهمی ازدادگاههای اشراف جاریست باین‌ترتیب منظور سن‌لوئی از وضع‌مقررات وی حاصل شد و با اینکه مقررات او صورت یك قانون کلی نداشت که در تمـام دادگاههای کشور اجرا شود ولی طوری وضع گردیده بود که هرکس بتواند ازآن تبعیت نمایدسن‌لوئی عیب را نشان داد وراه حل آن یا رفع عیب را نیزارائه نمود .

مردم وقتی دیدند درداد گاههای شاه و اشراف تابع‌اواصول‌قضاوت‌طبیعی‌تر و عقلائی‌ترمیباشدوبیشترباموازین اخلاقی‌تناسب‌دارد وجان و مال مردم را تأمین مینماید رسم قضاوت‌قدیم‌را ترك‌نموده وازآن‌اصول تبعیت‌نمودند .

مهارت سن‌لوئی‌دراین‌بود که محاسن مقررات جدید را بنظر مردم رسانید و نشان‌دادچقدرملایمتر وبرای‌تأمین‌جان ومال‌مردم مؤثرتراست و درعین‌حال‌باعقل تطبیق مینماید .

استدلال عقلائی یك منطق نیرومند است‌که نمیتوان‌باآن مقاومت‌کرد و فرضاً مدتی باآن مقاومت‌کنند عاقبت تسلیم‌خواهندشد..

قوانین سن‌لوئی هم چون عقلائی بود بزودی موفقیت پیدا کرد . سن‌لوئی برای نشان دادن عیوب و نواقص اصول قضائی آنزمان فرانسه دستور دادحقوق

رومی را ترجمه کردند و در دسترس قانون گزاران فرانسوی قراردادند**دفونتن** که نخستین مصنف حقوقی قرون وسطی است استفاده‌های زیادی از حقوق رومی نمود بطوری که میتوان گفت کتاب او مرکب‌از حقوق رومی و اساسنامهٔ سن‌لوئی وحقوق قدیم فرانسه است وهمچنین **بومانوار** مصنف دیگر گرچه کمتر از حقوق رومی استفاده کرده ولی درعوض حقوق قدیم فرانسه را با اساسنامهٔ سن‌لوئی وفق داده است .

بهرحال بعقیدهٔ من بعد ازاین دومصنف چندتن از قضات فرانسوی بااستفاده ازآثار آنها حقوق و قوانین فرانسه را جمع‌آوری کردند و این مجموعه همانست که ما امروز بنام اساسنامهٔ سن‌لوئی میخوانیم .

در عنوان این مجموعه نوشته شده قوانین موجودهٔ آن برحسب عادات و رسوم **پاریس و اورلئان** وقلمرو بارونها تدوین گردیده ونیز درمقدمهٔ آن‌مذکور است رسوم و آداب تمام فرانسه و سرزمین **آنژو** و قلمرو بارونها در آن وجود دارد .

ولی معلوم‌است همانطور که کتب **دفونتن‌وبومانوار** برحسب رسوم قضائی کنت‌نشین**کلرمون** و **ورماند** تدوین‌شده‌این مجموعه‌هم شامل رسوم قضائی پاریس و اورلئان وآنژو میباشد و اما چون خود بومانوار میگوید قسمتی از قوانین سن‌لوئی در قلمرو بارونها نفوذکرد لذا صاحب مجموعهٔ اساسنامه سن‌لوئی بخود حق‌داده بگوید مجموعهٔ اوشامل رسوم قضائی قلمروبارونها نیزهست.

بین‌عنوان ومقدمهٔ این مجموعه شباهتی وجود ندارد و درهم و برهم است و کسی که این‌مجموعه‌را تهیه‌نموده اساسنامهٔ سن‌لوئی را با رسوم وآداب‌نقاط‌مختلف کشور توأم‌کرده ولی‌اگر با تعمق خوانده شود میتوان ازآن استفاده کرد زیرا شامل رسوم قضائی**آنژو** واساسنامه خصوصی سن‌لوئی بنحوی که درآن زمان‌اجرا میشده و همچنین رسوم قضائی قدیم فرانسه میباشد مشخصات این مجموعه‌ازاینقرار است :

برخلاف کتب **دفونتن وبومانوار** در این مجموعه رسوم و مقررات

آمرانه تدوین‌شده و بایستی‌هم اینطورباشد زیرا قانون و مقررات مکتوب جنبهٔ آمرانه‌دارد .

این‌مجموعه بیك تعبیر ذوجنبتین است زیرا اصول قضائی فرانسه با قوانین رومی‌درآن مخلوط‌شده و دوچیزی که باهم ارتباط نداشته و غالباً مخالف یکدیگر بوده‌اند دراین مجموعه گردآمده‌است .

گرچه در دادگاههای فرانسه هنگامیکه رأی غیر قابل استیناف صادر میگردید قاضی بصدای بلند میگفت « من‌محکوم میکنم یا تبرئه مینمایم» و این طرز صدور رأی ازرسوم محاکم عمومی‌روم قدیم‌بوده‌بااین وصف محاکم‌فرانسوی بعدازسن‌لوئی کمتر ازاصول قضائی روم قدیم استفاده کردند و بالعکس از رسومی که بعداً امپراطورها برقرار نمودند بیشتر استفاده کرده ودرمجموعهٔ مذکور در فوق وارد نمودند وبدانوسیله اصول قضائی فرانسه‌را محدود واصلاح و یابسط و توسعه دادند .

فصل‌سی و نهم

دنباله موضوع فصل قبل

مقررات قضائی که از طرف **سن‌لوئی** وضع شد بطوریکه گفتیم دیری‌نگذشت ازبین‌رفت وعلتش این‌بود که‌سن‌لوئی بفرع بیش از اصل توجه‌داشت فرع‌این‌بود که مقرراتی وضع‌نمایند تا جانشین مقررات سابق شود و اصل این‌بود که بهترین‌راه قضاوت را پیدا کنند .

برای حصول منظور اول میبایست مردم را از مقررات سابق بیزار نمایند و برای حصول منظور دوم مقررات تازه وضع شود ، ولی چون مقررات جدید دارای عیوب ونواقصی بود بزودی تغییر کرد وجای‌خود را بقوانین‌دیگر واگذار نمود .

اساسنامه سن‌لوئی بذاته اصول قضائی فرانسه را تغییر نداد بلکه وسیله‌ئی برای تغییرآن قوانین‌شد وراه را برای ایجاد محاکم جدیدی بازکرد و همینکه

www.ketabha.org

مردم توانستند با سهولت بمحاکم‌دسترسی پیدا کنند حل و فصل دعاوی که سابقاً مطابق‌رسوم محلی صورت میگرفت و هرمحلی رسم‌مخصوصی‌داشت مطیع مقررات عمومی و متحدالشکل گردید .

درسایهٔ اساسنامهٔ سن‌لوئی احکامی در تمام فرانسه یکنواخت بموقع اجرا گذاشته شد که سابقاً بطور عمومی اجرا نمیگردید ولی وقتیکه قوانین و احکام عمومیت یافت اساسنامهٔ سن‌لوئی فراموش شد وبهتر بگویم اساسنامهٔ‌سن‌لوئی‌بمنزلهٔ چوب بستی بود که برای ساختن عمارت بکار میبرند و همینکه عمارت ساخته شد چوب‌بست را خراب‌مینمایند، تأثیرقوانین سن‌لوئی در تعمیم و متحدالشکل کردن قوانین بقدری‌زیاد بود که کمتر قانونی توانسته این شاهکار را بوجود آورد زیرا بطوریکه می‌دانیم غالباً قرون عدیده لازم است تا درجامعه تغییرات اساسی حاصل شود .

براثر همین اساسنامه‌کار بجائی رسید که در مرحلهٔ آخر تمام اختلافات و دعاوی کشور درپارلمان حل و تصفیه میشد . قبل‌ازاین‌دوره‌پارلمان فقط‌باختلافات بین **دوك‌ها، کنت‌ها، بارونها، اسقف‌ها، کشیشان** و اختلاف بین‌شاه واتباع‌درجه اول‌اویعنی اشراف‌رسیدگی‌مینمود و این‌اختلافات هم غالباً جنبهٔ‌سیاسی‌داشت نه‌جنبهٔ مدنی .

ولی ازآن‌پس پارلمان بتمام اختلافات و دعاوی رسیدگی مینمود و بهمین جهت لازم‌شد جلسات‌آن همواره دایر باشد تا بتواند باختلافات عدیده رسیدگی نماید وچون بازهم یك پارلمان کفاف رسیدگی بدعاوی را نمیداد ناچار چندین پارلمان بوجودآوردند و همینکه پارلمانها هیئت ثابتی‌را برای‌حل وفصل دعاوی و اختلافات تشکیل دادند احکام آنها را بصورت قانونی و مقررات جمع‌آوری و تدوین نمودند **ژان‌دومونلوك** درزمان‌سلطنت **فیلیپ‌زیبا** مجموعه‌ای‌ازاین احکام‌را ترتیب‌داده که امروز بنام**اولیم** آنرا میخوانند .

فصل چهارم

اتخاذاسلوب‌قضائی‌روحانیان بچه‌سبب بوده است ؟

میخواهیم‌بدانیم پس‌ازترك‌رسوم‌قضائی‌موجوده چرا بجای‌اینکه‌اسلوب قضائی روم راتقلیدنمایند درصدد پیروی از اسلوب قضائی کلیسا برآمدند؟:

علتش‌این بود که‌آنها بچشم خود روش قضائی کلیسا را میدیدند ولی هیچ دادگاهی‌یافت نمیشد که مطابق‌روش‌قضائی روم قدیم قضاوت نماید و مردم ازآنها سرمشق بگیرند .

ازآن‌گذشته درآن زمان برخلاف امروز بین محاکم شرع و عرف تفاوت زیاد وجود نداشت وحدود انجام وظائف این دو نوع محکمه مثل امروز معلوم و مشخص نبود و اشخاصی بودند که بدون تفاوت و امتیاز دادن گاهی در محکمه عرف وزمانی درداد‌گاه شرع اقامه‌دعوی میکردند و نیز موارد اختلاف و دعوی نیز بهمین ترتیب بدون تفاوت بیکی‌از این دو محکمه ارجاع میگردیدحتی‌میتوان گفت اگر موارد اختلاف بین‌تابع ومتبوع‌نبود وجرائمی اتفاق نمیافتاد که‌ارتباط بکلیسا نداشته باشد کسی‌بمحکمهٔ عرف‌مراجعه نمیکرد وهمگی بدادگاههای‌شرع مراجعه میکردند .

اختلاف مربوط بقراردادهای مالی وتعهدات پولی نیزبمحاکم شرع‌ارجاع میشدگرچه محاکم شرع‌نمیتوانستند بزورسرنیزه محاکم عرف را وادار باجرای احکام‌خود نمایند ولی این‌کار را بطریق دیگر صورت میدادند یعنی بتکفیر متوسل میشدند و با تهدید باینکه متخلف ازحکم دادگاه شرع تکفیر خواهد شد احکام‌خودرااجرا میکردند .

وقتی‌محاکم عرف خواستندرسوم‌وطرز عمل‌خود را تغییر دهند و باصطلاح اسلوب‌قضاوت‌راعوض نمایندهیچگونه‌سرمشقی‌جزمحاکم‌شرع‌نداشتند وچون‌ازطرز عمل‌این‌محاکم‌مطلع‌بودند همان‌رسم‌را سرمشق قراردادند ولی‌بواسطه بی‌اطلاعی‌از اسلوب‌قضاوت روم قدیم نمیتوانستنداز آن پیروی کنند.

فصل چهل و یکم

جزر و مد قضاوت شرع و عرف

.. . . در زمانی که‌زمام امور و قضاوت عرف دردست‌عده زیادی‌ازنجبا واشراف‌بودقضاوت‌شرع‌بااستفاده ازاختلافات آنان وتنوعی که دراسلوب‌قضاوت آنها وجود داشت جای خودرا باز کرده وتوسعه یافت ولی‌بعدها براثر اختلافاتی که بین‌قضاوت شرع وقضاوت اشراف‌بوجودآمدمتدرجاً قضاوت سلطنتی وقدرت‌پادشاهی قوت یافت وقضاوت‌شرع‌راعقب زد از طرف دیگر پارلمانها که میخواستند محاسن‌قضاوت شرعی‌را اقتباس‌نموده و بدان‌عمل کنندمتوجه شدند این‌قضاوت جزمعایب چیزدیگری‌ندارد(بطوریکه گفتیم مقصود ازپارلمان‌در اینجاهمان پارلمان‌قدیمی‌است که یکنوع‌دادگاه بوده است.)

بالنتیجه روزبروز قضاوت سلطنتی قوت یافت ودرصدد اصلاح‌معایب‌قضاوت شرع‌برآمدند. معایب قضاوت شرع بقدری زیاد بود که متدرجاً غیر قابل تحمل میشد، کسانی که میخواهند در اینخصوص اطلاعات جامع تحصیل نمایندخوب‌است بکتابهای **بومانوار وبوتیلیه** و احکام سلطنتی آن دوره مراجعه کنند زیرا احکام سلطنتی‌مزبور برای‌رفع معایب‌قضاوت شرع صادرمیشد.

حکام شرع در قبال این اصلاحات‌سکوت را پیشه کرده و باینطریق مثل‌این بود که خود نیزبااین اصلاحات موافق میباشندسکوت‌حکام‌شرع در قبال‌اصلاحات قابل‌تحسین‌بود برای اینکه بدانیدمعایب قضاوت‌شرع تاچه‌اندازه بوده‌بطور نمونه مثالهائی‌را ذکرمینمائیم:

هر کس که قسمتی از اموال خود را به کلیسا نمیداد وقتی فوت مینمود هنگام دفن درباره او مراسم مذهبی را بجا نمیآوردند و حتی از تدفین محروم میگردید.

هرگاه کسی بدون نوشتن وصیت‌نامه فوت میکرد وقسمتی ازاموال خودرا بحکام شرع و اهل کلیسا نمیداد بازماندگان او ناچار بودند بحکام شرع

مراجعه نمایند وحکام شرع برای تعیین سهمیهٔ خود از ماترك متوفی یك نفر حکم تعیین میکردند تامعین نماید متوفی قبل ازمرگ چقدر از اموال خود را میبایست بکلیسا داده باشد.

زن‌و شوهر درشب اول عروسی و همچنین در دو شب دیگر نمیتوانستند در آغوش یکدیگر بخوابند مگر اینکه قبلابادادن مقداری پول‌از کلیسا کسب‌اجازه کنند، نکته دراینجاست که کلیسا اصرار داشت برای‌سه‌شب اول‌پول‌بگیرد زیرا میدانست که برای شبهای دیگر زن‌و شوهر پول قابل توجهی نخواهند پرداخت اما پارلمان این معایب را اصلاح کرد در فرهنگ قضائی تألیف **راگو** یکی از احکامی که ازطرف پارلمان برعلیه اسقف روحانی شهر **آمین** صادر شده و حاکی ازاقدامات اصلاحی پارلمان میباشددیده‌میشود.

باتوجه بمطالبی که دراول این‌فصل گفتیم. وقتی در یك کشور ویا دریك حکومت سازمانها و صاحبمنصبان مختلف آن سعی نمایند هر یك نسبت بدیگری مزایائی تحصیل کنند واولویت برای خود قائل شوند این کوشش وجد وجهد را برای تحصیل امتیازات نباید دلیل برفساد آن حکومت و یا آن سازمان دانست چه آنکه بحکم طبیعت بشری رجال بزرگی که رویهٔ اعتدال را در زندگی و ریاست پیش میگیرند کمتر یافت میشوند زیرا تبعیت از نیروی نفسانی‌خیلی‌سهلتر ازآنست که جلو غریزه ونیروی باطنی‌رابگیرند ازاینجهت دریك‌دولت‌و حکومت بیشتراشخاصی‌راپیدامی کنید که خیلی استعداد دارند ولی نمیتوانید و یا کمتر میتوانید رجالی را بیابید که خیلی عاقل و معتدل باشند و بتوانند جلو هواهای خود را بگیرند.

برای اینکه روح انسان از حصول اولویت و برتری نسبت بدیگران کسب لذت مخصوص مینماید و آنهائی که طرفدار عدل و انصاف و نیکوئی هستند بواسطه داشتن این غریزه نمیتوانند گاهی از اوقات از بروز حسن نیت خود ممانعت کنند.

فصل چهل ودوم
احیای حقوق رومی ونتایج آن
وتغییرات دردادگاهها

بعداز اینکه‌قانون اساسی **ژوستینین** امپراطور رم‌درسال۱۱۳۷ میلادی بدست آمدبار دیگرحقوق رومی‌احیا گردید بخصوص آنکه‌قبل ازآن به قسمتهای‌دیگری‌از حقوق **ژوستینین** دست‌پیدا کرده بودندآنگاه‌درایتالیامدارسی تأسیس شد که‌در آنهاحقوق رومی‌را بدانش‌آموزان میآموختند بطوریکه متدرجاً حقوق رومی‌قوانین **لمباردها** رادرایتالیا تحت‌الشعاع قرار داد .

آنوقت دانشمندان‌ایتالیائی حقوق‌رومی رابفرانسه بردندو درآنجا تدریس کردند قبل از آن تاریخ فرانسویها از حقوق رومی فقط **تئودوز** امپراطور روم رامیشناختند و از حقوق **ژوستینین** بی‌اطلاع بودند بدلیل این که وقتی ژوستینین حقوق خود را وضع کرد مدتی از استقرار طوائف **ژرمن** در **گل** یعنی فرانسه گذشته بود .

حقوق‌رومی جدید که بوسیله دانشمندان ایتالیائی بفرانسه آورده شد کم‌و بیش‌مورد مخالفت قرار گرفت و **پاپها** برای‌حمایت ازقوانین کلیساآن راتکفیر کردند ولی بطوریکه گفتیم **سن‌لوئی** پادشاه فرانسه به‌نشر حقوق رومی کمك کردو دستورداد آنهاراترجمه کنند، هنوزنسخهٔخطی این‌ترجمه‌هادر کتابخانه‌های ما(فرانسه) هست.

فیلیپ‌لوبل پادشاه فرانسه گر چه بـا تعلیم قوانین رومی موافق بود ولی مقرر داشت این قوانین فقط در قسمتی از خاك فرانسه کـه اختلافات مطابق رسوم قدیم حل وفصل میشود من‌باب اشاعهٔ دانش تدریس گردد و قدرت قانونی داشته باشد .

واماموضوع رسوم‌در گذشته گفتیم حل اختلافات بوسیله **دوئل** سهل وساده بود ، آنهائی که قضاوت میکردند احتیاجی بداشتن معلومات تازه نداشتند و در هرناحیه وولایت مطابق شعائر و رسوم محلی اختلافات بوسیله دوئل حل‌و تصفیه

میشد . درزمان **بومانوار** اجرای‌عدالت بدو طریق صورت میگرفت .

دربعضی‌از نواحی که قضات مستقل اجرای عدالت میکردند مطابق رسوم و شعائر قضاوت خود رفتارمینمودند وعموماً آنرا **پر** میخواندند.

درقسمتهای دیگر که قضات نیمه مستقل بودند و بنام شاه اجرای عدالت مینمودندرسوم محلی‌ازطرف‌ریش‌سفیدان بآنها تلقین میشد زیرا خودشان از رسوم محلی اطلاع نداشتند وچون از طرف شاه بجاهای دیگر میرفتند اینگونه قضاوتها مستلزم داشتن معلومات و سواد نبود ولی وقتیکه قوانین سن‌لوئی و سایر کتب حقوقی منتشرشد وحقوق رومی‌را ترجمه نموده در آموزشگاهها تدریس کردند و رسیدگی باختلافات و قضاوت تقریباً فن مخصوصی شد قضات مستقل و نیمه مستقل که بیسواد بودند نتوانستند قضاوت کنند و بتدریج محاکم را ترك کردند زیرا دیگر جای‌آنها نبود و صاحبان و بانیان اصلی دادگاهها هم که اشراف و نجبا بودند اقدامی برای‌جمع‌آوری و جلب قلوب قضات بیسواد ننمودند زیرا قضاوت جنبه سابق خود را از دست داده‌بود و از مفاخر نجبا محسوب نمیگردید که‌بدان رغبتی داشته‌باشند زیرا کمك به‌شهرت‌آنها نمیکرد ، لازمه تحصیل این فن زحمت کشیدن و درس‌خواندن بود وهمه‌میدانیم اشراف قدیم‌چقدر ازتحصیل‌علم گریزان بودند .

در خلال این احوال قضات‌نیمه‌مستقل که بدواً بی‌سواد بودندمتدرجاً باسواد شدند یعنی‌شاه اشخاص‌قانون‌دان و باسواد را تعیین میکرد که‌بنام اوقضاوت‌نمایند گرچه‌بازهم ریش‌سفیدان رسوم محلی‌را بقضات نیمه مستقل تحمیل میکردند ولی چون‌بی‌سواد بودند نفوذآنها درقبال‌قضات‌نیمه مستقل‌باسواد ازبین‌رفت تا جائیکه قضات‌نیمه‌مستقل بااستقلال‌قضاوت کردند .

بطوریکه‌از قوانین **سالیك** و شوراهای مذهبی و کتب نویسندگان سومین سلسله سلاطین‌فرانسه استفاده میشود در ادوار سلاطین قدیم یکنفر قاضی بتنهائی قضاوت نمیکرد ولی پس از نشر حقوق رومی یکنفر بتنهائی قضاوت می‌نمود منتها چون در قبال افراط سابق این ترتیب هم‌جنبه تفریط داشت لازم دانستند در

بعضی از نواحی برای قاضی یکنفر معاون تعیین نمایند که هنگام صدور حکم طرف مشورت قاضی باشد ، این‌معاونین جای ریش‌سفیدان را گرفتند و منظور از انتخاب معاون این‌بود که قاضی بدون‌دقت وسرسری حکم صادر ننماید .

ولی‌بعدها که اعتراض بر حکم قضات آسان شد وتوانستند از رأی قاضی استیناف بدهند این معاون هم از بین‌رفت ویکنفر قاضی به‌تنهائی حکم‌صادرمیکرد، مردم هم خاطری آسوده داشتند که اگر رأی قاضی خطا باشد میتوانند استیناف بدهند .

فصل چهل و سوم
دنباله موضوع فصل‌قبل

برخلاف تصور بعضیها هیچ قانون بخصوصی وضع‌نشد که اشراف‌را از داشتن دادگاه محروم نمایدهمچنین‌هیچ‌قانون‌مخصوصی برای‌محروم کردن‌قضات‌مستقل از قضاوت و ایجاد قضات نیمه مستقل باسواد وضع نگردید بلکه‌جریان‌طبیعی‌حوادث‌سبب‌از بین‌رفتن‌قضات‌بی‌سواد گردید زیرا انتشار حقوق‌رومی‌قوانین ورسوم‌جدیدی‌بوجود آورد که عمل کردن بآنها محتاج سواد و تحصیلات‌بودنجبا وعوام که بیسوادبودند نمیتوانستندباین‌قوانین عمل نمایند.

یگانه‌حکمی که راجع باینموضوع در دست میباشد حکمی است که در سال ۱۲۸۷ میلادی‌صادرشده وبموجب آن‌مقرر گردیده اشراف و نجبا قضات باسواد را از بین افرادی که اهل کلسیا نباشندانتخاب نمایند وعلت‌صدوراین‌حکم درخودحکم ذکر گردیده باینطریق : که اگرقضات‌مرتکب‌اعمال بد شدند بتوان آنها را تنبیه کرد برای اینکه در آن عهد بواسطهٔ مزایای خاصی که اهل کلیسا داشتند کسی نمیتوانست آنها را تنبیه نماید و فرضاً که مرتکب خلاف میگردیدند از مجازات مصون بودند.

بهرحال... نه‌تنهاقضات بیسوادبراثرجریان‌عادی اوضاع از قضاوت بر کنار شدند بلکه بسیاری از مزایا و حقوقی که اشراف سابق داشتند با جریان طبیعی

وبدون اینکه کسی‌درصدد غصب حقوق آنها برآمده باشد از بین رفت یعنی یك قسمت از این حقوق و مزایا براثر غفلت و سهل انگاری خود اشراف و قسمتی براثر تغییراتی که در قرون مختلف روی‌داد و با آنها تناسب‌نداشت ملغی گردید .

فصل چهل و چهارم
دلیل خواستن بوسیلهٔ شاهد

درزمانیکه‌قضات برطبق‌رسوم وشعائر قضاوت مینمودنددرهراختلافی‌بشاهدمراجعه‌میکردندوازروی‌اظهارات گواهان‌رأی میدادند. ولی‌پس‌ازاینکه‌رسم **دوئل** برای‌حل و فصل مناقشات از بین رفت در صدد برآمدندبرای‌صحت‌وسقم دعوی بخط متوسل شوند و گواهی گواهان را روی‌کاغذ بیاورند .

دراین‌حال گرچه‌شهادت شهود روی‌کاغذ میآمد ولی در واقع غیر از شهادت شفاهی‌چیزدیگری‌نبود زیرا فقط‌اظهار شاهد را در برداشت ودرعین حال باعث‌صرف وقت و ازدیاد مخارج محاکمه میشد وآنهائیکه شهادت را مینوشتند مزد دریافت میکردند ، بدینجهت مقررات خاصی وضع کردندتا هنگام رسیدگی بدعاوی‌ناچار نشوند برای‌هرموضوع جزئی و هرتحقیق مختصر متوسل بشهادت گواهان بشوند برای این‌منظوردفاتری‌تأسیس‌نمودند که‌درآنهابسیاری از مسائل و احوال‌اشخاص ازقبیل‌تاریخ تولد ونجابت وازدواج وغیره ثبت میگردید زیرا محقق بود مدرك کتبی شاهدی است که کمتر میتوان درآن تقلب کرد ودرعین‌حال زحمت تحقیق‌را هم کم‌میکند چه‌بوسیله‌یك‌مدرك کتبی که دردفتری ثبت‌شده آسان‌ترو زودتر میتوان فهمید که‌مثلا**لوئی** فرزند **آلبرت** است‌تااینکه‌برای ثبوت‌فرزندی‌اوبگواهان‌عدیده متوسل گردید.

بدیهی‌است وقتی‌در کشوری‌رسوم‌وآداب‌عمومی‌بسیاری وجود دارد نوشتن و تدوین رسوم و آداب مزبور دریك دفتر و با یك قانون خیلی آسان‌تر از اینست

که مردم را وادار نمایند برای‌هریك‌ازحوادث ووقایع و ثبوت آنها متوسل بگواه شوند .

برای تبعیت از این رویه عقلائی عاقبت قانونی وضع گردید که برای ثبوت طلب نقدی‌بیشتر ازصدلیور شهادت گواهان مسموع نیست یعنی اگر کسی ادعا از دیگری داشته وبگوید بیش ازصد لیور از او طلبکار میباشد باید مدرك کتبی ارائه دهد .

فصل چهل و پنجم
دنباله موضوع فصل قبل

بطوریکه بیان گردید کشور قدیم فرانسه بوسیله رسوم و آداب محلی که‌روی کاغذهم آورده نشده‌بوداداره‌میگردید واین‌رسوم محلی‌قانون مدنی نواحی مختلف را تشکیل میداد لیکن بین این رسوم و آداب تفاوتهای زیادبودبطوریکه **بومانوار** بااحاطه‌ای که‌بقوانین آنزمان‌داشته‌میگوید:در تمام‌فرانسه‌دوقلمرو اشراف‌نشین‌نبوده که نظامات و قوانین آنها متشابه‌باشد.

تفاوتهای بسیار بین رسوم و آداب اماکن مختلف دو علت بزرگ داشته است :

علت‌اول همانست که‌درفصل‌دوازدهم اینکتاب ذکر کردیم .

علت دوم هم ناشی ازموارد مختلفی بود که‌موجب دوئل میگردید .

در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه پادشاهان بتدریج فرامینی صادر کردند که‌بعضی از آنها خصوصی و بعضی عمومی بود که‌درفصول قبل‌شرح آنرا دادیم از قبیل فرامین و قوانینی که **فیلیپ اگوست** و **سن‌لوئی** و غیره تدوین نمودند .

ضمناً اشراف بزرگ هم باموافقت اشراف کوچکتر درحوزه‌های‌دوك‌نشین

۱ــ تنوع مواردقضاوت‌دروضعیت‌های‌مختلف‌دوئل‌خود موجب‌پیدایش رسوم‌و آداب‌جدید میشده‌است ومعمرین وریش سفیدان آنها را بخاطرنگهداشته وبکارمی‌بستند وبسایرین تلقین میکردندتاوقتی که‌قوانین کتبی‌بوجود آمد . مترجم

ویا کنت‌نشین مطابق مقتضیات قوانینی وضع نمودند از قبیل مقرراتی که **جفرای** برای ایالت **برتانی** راجع بتقسیم اراضی اشراف وضع کرد و رسوم و آدابی که **دوك‌رائول** برای ایالت **نورماندی** و مقرراتی که‌**تیبو** درایالت‌شامپانی وضع‌نمود وهمچنین‌اصولی که **سیمون** در **مونتفو** رواج‌داد .

این‌مقررات ورسوم سبب گردید که قوانین کتبی بوجودآید آنوقت قوانین کتبی‌عمومی‌تر ازرسوم موجوده در اینولایات‌شد .

در آغاز سلطنت‌سومین‌سلسله سلاطین فرانسه تقریباً تمام عوام تابع ومملوك بودند وعلل چندی سلاطین واشراف را وادار کرد آنها را آزاد کنند ولی پس از اینکه مملوك‌ها را آزاد نمودند ناچار شدند بآنها زمین و اموال بدهندو پس از اینکه زمین واموال‌دادند لازم‌شدقوانینی‌برای‌آنهاوضع‌نمایند که‌اختلافات‌خودشان را حل کنند .

ازطرف‌دیگر پس‌ازاینکه سلاطین واشراف مملوکهای‌خود راآزاد نموده و بآنها زمین‌دادند خویشتن‌را از اراضی و اموال خود محروم‌نمودند . آنوقت لازم شد در قبال اراضی ازدست‌رفته حقوقی‌برای خود قائل شوند وقائل‌شدن این‌حقوق نیز مستلزم مقررات خاصی‌بود.

بهمین‌جهت حقوق اشراف و مملوکهای آزاد شده بموجب فرامین آزادی بندگان معلوم‌شد واین‌فرامین تشکیل رسوم و آدابی راداد که‌بعدها بصورت‌قانون مدوّن و کتبی‌در آمد .

درزمان سلطنت سن‌لوئی و سلاطین بعدی قضات باسوادی از قبیل **دفونتن** و **بومانوار** وسایرین آداب ورسوم حوزهٔ قضاوت خودرا کتباًتدوین‌نمودندومنظور این‌نویسندگان وسعت دادن اصول قضاوت زمان خودشان بود ونظر تاریخ‌نویسی نداشتند که رسوم زمان خود را درخصوص حل و فصل دعاوی‌برای‌ما‌باقی‌بگذارند معذلك همه‌چیزدر کتابهای آنها دیده‌میشود و شك نیست که آثار آنها کمك مهمی باحیای حقوق فرانسه نموده است .

برجسته‌ترین دوره‌های تبدیل آداب و رسوم محلی بقوانین کتبی در زمن

شارل‌هفتم وجانشینان او بوده که رسوم و آداب مختلف‌را نوشتند و در تدوین قوانین کتبی مقررات خاصی‌را رعایت کردند.

تدوین‌قوانین کتبی ولایت بولایت صورت میگرفت وهرولایتی که درحقیقت یك‌حوزه قلمرو اشراف بود مجموع رسوم و آداب محلی‌خودرا بمجمع‌عمومی ویا مجمع ملی‌آن ولایت میآورد که مستوفیان بنویسند وتدوین کنند .

این‌ترتیب‌سبب‌شد که درصددبر آمدند رسوم و آداب‌ولایات مختلف راتا آنجا که بمنافع‌خصوصی‌لطمه‌نزندیکنواخت و متشابه‌نمایند .

درنتیجه اولا قوانین ورسوم فرانسه در اوائل کتبی نبود کتبی‌شدثانیاً قوانین و رسوم فرانسه در ولایات‌مختلف کم وبیش بهم شباهت‌پیدا کردثالثاً چون‌این‌آداب ورسوم حسب‌الامرشاه‌تدوین میشد بصحه پادشاه رسید.

بعداً دررسوم وآدابی که بصورت قوانین درآمده بود جرح و تعدیل‌هائی کردند تا متدرجاً بصورت امروز درآمد گرچه قوانین فرانسوی که ناشی‌ازآداب ورسوم است مثل این‌است که باحقوق رومی اختلاف‌دارد. و بخصوص این‌اختلاف در مورد تقسیمات اراضی زیادتر نمایان میشود ولی حقیقت اینست که قسمتی از حقوق رومی وارد رسوم وآداب فرانسه‌شده خصوصاً هنگامی که برای مرتبه‌دوم درصدد جرح وتعدیل برآمدند وبخصوص در ازمنهٔ نزدیك بما که بازهم قوانین‌را جرح وتعدیل کردند .

کسانیکه‌در ازمنهٔ نزدیك بماقوانین فرانسه را جرح وتعدیل‌نمودندبحقوق رومی‌آشنائی‌داشتند وبرخلاف امروز بی‌اعتنائی بحقوق رومی‌راباعث مباهات‌خود نمیدانستند بلکه اطلاع ازآن‌حقوق را برای شغل قضاوت لازم میشمردند وتفریح و تعیش دائمی مثل‌امروز که‌درآن دوره حتی‌کارزنها هم نبود آنها را از مطالعه باز نمیداشت .

در خاتمهٔ این‌کتاب یادآوری میکنم که من میبایست مطالعات زیادتری در خصوص منشأ قوانین‌فرانسه‌مینمودم وتمام تغییرات‌جزئی‌را که پس ازبرقرار شدن رسم استیناف باعث تدوین حقوق جدید فرانسه گردید ذکر میکردم ولی آنوقت

لازم‌بود کتاب بزرگ علیحده‌ئی بنویسم .

اینست که میگویم مطالعات من در خصوص منشأ قوانین فرانسه‌کامل نیست درحال من شبیه بآن عتیقه فروشی است که برای‌دیدن‌آثار تاریخی‌مصر به‌آنکشور رفت و فقط نظری به **اهرام** انداخته مراجعت نمودبدون اینکه چیزدیگری‌دیده باشد .

کتاب بیست و نهم

چگونه باید قوانین‌را تدوین کرد

فصل اول

لزوم رعایت اعتدال

قانونگزار باید همواره رعایت اعتدال را در وضع قوانین بنماید

حتی گمان‌میکنم نوشتن این کتاب فقط برای‌اثبات‌همین موضوع است زیرامصالح سیاسی واخلاقی همواره‌بین‌افراط و تفریط و در سرحد اعتدال قرار گرفته‌است .

مثلا تشریفات قانونی‌برای اینکه عدالت‌آزادانه صورت بگیردبرای‌تشکیل یك‌پرونده لازم است ولی این‌تشریفات نبایدآنقدرزیاد باشد که باروحیه و منظور قانونگزار منافات داشته‌باشد .

زیرا وضع این تشریفات برای آزادی دراجرای عدالت است که در نتیجه احقاق حق مردم را دربرداشته باشد ولی وقتی شمارهٔ آنها زیاد شد جریان دعاوی درداد گاهها طول میکشد واختلافات‌مردم راجع باموال و املاك سالها بحال خود باقی میماند بدون اینکه تکلیف آنها و املاکی که مورد دعوی است معلوم شود و درنتیجه طرفین متضرر و احیاناً ورشکست میشوند در این صورت مردم دیگر بعدالت اطمینان نخواهند داشت زیرا مدعی نمیتواند دعوی خود را ثابت نماید متهم قادرنیست که از خود سلب اتهام کند و مآلاً امنیت قضائی و آزادی مردم از بین میرود .

فصل دوم

دنباله موضوع فصل قبل

سیلیوس نویسنده و حقوق دان رومی در کتاب **الوگل** در خصوص محاسن قانون میزهای دوازده گانه صحبت کرده و میگوید : یکی از مزایای این‌قانون‌آنست که‌اگر مدیون‌بدهی خود را نپرداخت طلبکار میتواند او را قطعه قطعه نمایدودر تعقیب‌این مدیحه‌سرائی‌اضافه میکند:این قانون سبب خواهد شد که مردم بیش از میزان استطاعت خود قرض نمایند در صورتیکه چنین‌نیست و یك‌قانون‌بیرحمانه رانمیتوان گفت قانون خوبی‌است.[1]

فصل سوم

قوانینی که ظاهرا برخلاف منظور

قانونگزار است غالباً عکس آن نتیجه میدهد یعنی بامصلحت جامعه تطبیق میگردد

قانون **سولون** حکیم یونانی مقرر میداشت یونانیانی که هنگام شورش بیطرفی پیشه کرده برله و یا بر علیه یکدسته وارد کار نمیشوند ازحلیه شرافت عاری خواهندشد .

این قانون برحسب‌ظاهر برخلاف‌نظر قانونگزار جلوه مینماید زیرااوسعی دارد هنگام شورش مردم حتی‌الامکان بیطرف باشند و وارد عمل نشوند بلکه به کسب وکارخود مشغول گردند لیکن باید وضع مخصوص آن زمان و کیفیاتی که این قانون برطبق‌آن وضع شده در نظر گرفت چه‌آنکه یونان قدیم مرکب از کشورها و دول کوچك بود وقانون‌گزار بیم داشت مبادا هنگام شورش و طغیان اشخاص خردمند و محتاط گوشه‌نشینی را اختیار نمایند و در نتیجه فتنه‌خطرناکتر شود .

دریونان‌قدیم بواسطه کوچکی کشورها هر وقت شورشی درمیگرفت قسمت

۱ـ دراین‌مورد بزیرنویس‌مفصلی که‌مترجم‌درصفحه ۳۵۸ توضیح‌داده‌مراجعه‌شود. مترجم

اعظم سکنهٔ آنکشور کوچك وارد عمل میشدند برعکس کشورهای بزرگ امروز که
همواره شورش ازطرف دسته کوچکی از افراد کشور آغاز و اکثریت اهالی ازفتنه
و فساد شورش و طغیان دور هستند لیکن در یونان قدیم بالعکس این اکثریت با
کشورهای کوچك بود که فتنه میانگیختند وشورش میکردند در کشورهای بزرگ
امروزی قانونگزاران سعی دارند مردم غیر شورشی که اکثر اهالی هستند آرام
باشند زیرا شورشیان در اقلیت هستند ولی **سولون** میخواست آن دسته کوچکی که
دریونان قدیم گوشه گیر هستند و در شورش‌ها مداخله نمینمایندبدا کثریت بپیوندند
یعنی به شورشیان ملحق شوند زیرا آن اقلیت غیر شورشی همواره مردمی با عقل و
آرام بودند و الحاق آنها بهشورشیان ممکن بود ازشدت فتنه بکاهد وحرارت شورشیان
را خاموش کند همانطور که در آغاز فساد یك خمره شراب میتوان باچکانیدن چند
قطره شراب پاك فساد را علاج وجلو گیری کرد.

فصل چهارم

قوانینی که مخالف منظور قانونگزار نتیجه میدهد

گاهی ازاوقات قانونگزاران قوانینی وضع میکنند که بواسطهٔ عدم
مطالعهٔ دقیق در آنها و یا بعلل دیگر مخالف منظور قانونگزار نتیجه میدهد.

در فرانسه قانونی هست که هرگاه دونفر توأماً مدعی مال و یا نفعی باشند و
یکی از آن دو نفر فوت نماید آن ادعا بمدعی دیگر میرسد. شك نیست منظور
قانونگزار ازاین قانون خاتمه دادن بدعوی و جلوگیری از توسعهٔ اختلاف بوده
ولی نتیجهٔ بدی بخشیده زیرا روحانیان باستناد این قانون ادعاهای بزرگی میکنند
و درانتظار مرگ مدعیان بقدری مجادله مینمایند که احیاناً منتهی بمرگ هر دو
میشود و مدعی به باقی میماند.

فصل پنجم

دنبالهٔ همین موضوع

اشین مورخ و نویسندهٔ یونانی نقل مینماید در
یونان قدیم سوگندی وجود داشته که دارای جنبه قانونی بوده است.

« من سوگند یاد میکنم که هرگز یکی ازشهرهای کشور **آمفیك‌تیون** را
ویران ننمایم و آبهای جاری آنرا برنگردانم و هرگاه کسی جسارت این کاررا کرد
من باو اعلام جنگ خواهم داد وشهرش را ویران خواهم کرد.»

قسمت اخیر این قانون که ظاهراً برای مسجل کردن قسمت اول آن وضع
شده بکلی مخالف تسجیل آن است زیرا بطوریکه تاریخ یونان نشان میدهد منظور
از ایراد این سوگند و یا وضع این قانون آن بوده که شهرهای یونان ویران نشود
وحال آنکه ایراد کنندهٔ سوگند درپایان آن میگوید من شهرهای مختلف را ویران
خواهم کرد.

پس چنین قانون مطابق نظریهٔ حقیقی قانونگزار نیست واگر قانونگزار
میخواست حقیقةً شهرهای یونان را ازویرانی مصون بدارد میبایست در ذهن مردم
یونان این حقیقت را جا بدهد که ویران کردن شهرها کار فوق العاده بدی
است بطوری که حتی نباید شهرهای یك مهاجم ویران کننده را نیز ویران
کرد.

در اینکه چنین قانونی مطابق انصاف بوده تردیدی نیست زیرادرقبال انهدام
شهرهای دوست بایدشهرهای دشمن را ویران کرد لیکن رعایت حزم و احتیاط را
در آن نکرده بودند و بهمین جهت مورد سوء استفاده قرار گرفت، مثلا **فیلیپ**
قسمتی از شهرهای یونان را باستناد اینکه آنها ویران کنندهٔ شهرهای دیگر
بوده‌اند ویران کرد حال اگرمیخواستندقانونی وضع نمایند که از لحاظ جلوگیری
از ویرانی شهرها مفیدباشد میبایست مقرردارند یك قسمت از نواب واشراف ملت
اجم‌رادر قبال ویرانی یك و یا چند شهر بقتل برسانند و یا تهدید کنند که اگر

ملتی مبادرت بانهدام شهرهای دیگر نماید سران ارتش اوبقتل خواهند رسید و یا اینکه ملت مهاجم غرامت مخصوصی خواهدپرداخت .

نتیجه‌آنکه قانون باید بیشتر بجبران‌خسارت توجه‌نماید نه اینکه خسارت تازه‌ئی برای جبران خسارت وارده ایجاد نماید مثلاشهرآبادی را درقبال ویرانی شهردیگر منهدم نماید .

فصل ششم

قوانین‌متشابه‌ممکن‌است‌آثار‌متشابه‌نداشته‌باشد

سزار

قیصر معروف روم مقررداشت رومیها حق ندارند بیش از ۶۰ سسترس (واحدپول) نزد خود نگهدارند وباید مازاد پول خودرابکار اندازند . این قانون درروم‌خیلی مفید بود زیرا اغنیا را وادار میکرد که باشخاص بی‌بضاعت وام‌بدهند در صورتیکه بدهکاری قادربه تأدیهٔ بدهی خود نبود میتوانست از دیگری وام‌بگیرد .

نظیر همین قانون زمان **سیستم**[۱] درکشور فرانسه وضع‌شد ولی‌نتایج‌ناگوار ازآن حاصل‌گردید زیرا منظور قیصر روم از این‌قانون‌آن بود که‌بین مردم پول گردش‌نماید و حال‌آنکه دردورهٔ سیستم نتیجه وضع قانون منع نگهداری پول و جمع شدن تنخواه در یکجا یعنی‌خزانه دولت بود.

در روم‌قدیم اگر مردم پول‌خودرا قرض میدادند درمقابل وثیقه‌های‌مطمئن ازقبیل اراضی زراعتی ویا مستغلات بدست می‌آوردند و حال آنکه در دوره سیستم در ازای پول چیزی غیر ازکاغذ دریافت نمیکردند آنهم‌کاغذی که بذاته ارزش نداشت بدلیل اینکه دولت بموجب قانون مردم را مجبور میکرد که‌آن کاغذ را خریداری نمایند .

۱- دورهٔ سیستم درکشور فرانسه یکی از ادوار اقتصادی معروف بوده‌است که‌درآغاز قرن هفدهم‌میلادی پیداشده وبرای‌نخستین‌مرتبه درآن‌دوره اوراق خزانه برسم‌جدیدبین‌مردم منتشرگردیده است . مترجم

فصل هفتم

باید قوانین را بخوبی تدوین کرد

در ادوارقدیم قانون نفی‌بلد در سه کشور که عبارت از **آتن،آرگس وسیراکوز** باشد برقرار گردید ، نتیجه قانون نفی‌بلد این‌بود که هر گاه یکی از افراد طوری قوی میشد که‌احتمال‌داشت بفکر دیکتاتوری بیفتد برای مدت پنجسال اورا تبعید میکردند واین‌تبعید موقتی و مرور زمان عملا اورا از انجام خیال خود باز میداشت .

ولی در سرزمین سیراکوز این قانون نتایج ناگواری‌بار آورد زیرادرنفی بلد رعایت اعتدال را نمینمودند واشخاص متنفذ بدون ملاحظه یك برگ انجیردر دست یکدیگر میگذاشتند[۱] وهمدیگر را تبعید میکردند وباینطریق‌قسمت اعظم از رجال لایق وبرجسته ازکارها برکنارشدند .

لیکن در کشور آتن بااعتدال صورت‌گرفت و نتایج نیکو داد زیرا گاهی آنهم بیش‌ازیکنفر را تبعید نمیکردند و برای تبعید او به آراء عمومی مراجعه مینمودند وچون باید اکثریت حاصل شود خیلی دشوار بود بدون جهت بتوانند کسی را تبعید کنند بخصوص که نفی بلد میبایست در فاصله پنجسال صورت بگیرد .

فصل هشتم

قوانینی که ظاهراً یکسان است ممکن است

ازحیث علل و جهات فرق داشته باشد

بسیاری ازقوانین‌رومی که‌در خصوص میراث وضع گردیده در کشور فرانسه مورد قبول‌قرار گرفته غافل ازاینکه جهات وعللی که قوانین میراث را در روم قدیم بوجود آورد چیز دیگری بود قوانین میراث در روم قدیم از این جهت وضع شد که‌روحانیان میخواستنداز میراث‌سهمی

۱- نهادن‌برگ‌درخت‌انجیردردست دیگری‌یکی‌ازتشریفات قانونی نفی‌بلدبوده‌است. مترجم

ببرند و هروارثی ناچار بود مقداری از ارث را بروحانیان بدهد و بهمین جهت مقرر گردید هیچکس نباید بدون وارث بمیرد و اگر کسی بدون وارث مرد از حلیهٔ شرافت عاری خواهد بود . بدین‌جهت بود که رومیهای‌قدیم درمواقع‌اضطرار حتی غلام خود را وارث خویش میکردند و باینطریق‌انتقال‌ماترك باشخاص‌بیگانه مرسوم گردید ولی این وضعیت فقط در صورتی بود که وارث اصلی از قبول‌میراث استنکاف میکرد بالاخره در روم قدیم قوانین میراث برای این وضع نشده‌بود که ماترك متوفی در خانوادهٔ او بماند بلکه برای این وضع گردید که اگر شخصی وارث نداشت الزاماً یکنفر را پیدا نموده و وارث خود نماید تا روحانیان نیز ضمناً بحق خود برسند .

فصل نهم

قوانین روم و یونان انتحار را در خور

مجازات دانسته‌اند لیکن منظور آنها یکی‌نبوده

افلاطون در کتاب قانون خود میگوید: هرگاه شخصی‌درصدد قتل کسی‌برآید که فوق‌العاده وابسته‌باوست یعنی اگر کسی در صدد قتل خویش برآید و این انتحار از لحاظ حفظ آبرو نبوده و برحسب امر قاضی هم نباشد بلکه از روی ضعف نفس صورت گرفته باشد در خور مجازات است .

قوانین رومی هم انتحار را در خور مجازات دانسته ولی نه انتحاری که از روی ضعف نفس‌وفشارزندگی‌و بی‌تابی‌درقبال‌دردورنج‌صورت‌بگیرد‌بلکه‌انتحاری که صرفاً ناشی‌ازپشیمانی وجدان وبراثرارتکاب جنایت باشد ، بنابراین دیده میشود که قوانین‌روم انتحار ناشی ازضعف نفس رادرخور مجازات نمیداند و حال آنکه قوانین یونانی انتحار ناشی از سست‌عنصری‌و ضعف‌نفس را مستوجب‌مجازات‌میداند علتش اینست که قوانین یونانی برطبق روحیه ملت اسپارت تدوین شده و بین‌آن ملت احکام مجازات لازم الاجرا بود وبی‌آبروئی بزرگترین بدبختیها و سستی و

ضعف نفس بالاترین جنایتها محسوب میگردید ولـی قوانین رومی باین افکار و منظورهای بزرگ توجه نداشت وبلکه صرفاً یك‌قانون مالیاتی بود.

خواهیدپرسید چگونه این‌قانون یك‌قانون مالیاتی بود ؟

اینك تـوضیح من : هنگـامیکه رژیم روم جمهوری بود قـانونی که انتحار را مجازات نماید وجود نداشت و تمام مورخینی هم که شرح حال انتحار کنندگان را نوشته‌اند چیزی ذکری ننموده‌اند چگونه آنها در خور مجازات بوده‌اند ولی وقتیکه رژیم حکومت روم امپراطوری شد امپراطوران خانواده‌های بزرگ رابمحاکمه کشیدند وآنها را محکوم باعدام کردند وبتدریج رسم جاری شد که اشراف برای نجات ازمحکومیت انتحار میکردند زیرا فایدهٔ اینکار این بود که جنازهٔ آنها درمقبرهٔ مخصوص دفن میشد واگر وصیت‌نامه مینوشتندبوصیت آنها عمل میگردید وحال آنکه درصورت محکومیت و اعدام شدن از این مزایا محروم بودند و چون قانونی برای مجازات انتحار وجود نداشت برای نجات از محکومیت انتحار مینمودند آنوقت متدرجاً امپراطوران روم درصدد افتادند که‌نه تنهااشراف رااز بین ببرند بلکه ماترك‌آنها راهم تصاحب نمایند واگر تاآنموقع فقط بیرحم بودند از آن پس حرص فراوان هم ضمیمه بیرحمی آنهاشد این‌بود که قانون‌مخصوصی‌وضع نمودندو مقرر داشتندهرگاه کسی که گناهکاراست خویشتن رابقتل برساند این انتحار جنایت دیگری محسوب خواهد گردید وبا مردهٔ او مثل‌یك تبه‌کار رفتار خواهد شد یعنی بوصیت نامهٔ اوعمل نخواهند کردواموالش راضبط خواهند نمود باینجهت گفتیم قانون مجازات انتحار در روم یك قانون مالیاتی بود وبرای ضبط اموال مردم‌وضع شده بود در عین‌حال امپراطوران روم استثنائی هم قائل شدند که هرگاه شخصی براثر ارتکاب جنایت مبادرت بانتحار نماید ولی جنایت اولیه او مشمول مجازات ضبط اموال نباشد بعدازانتحاراموالش ضبط نخواهد شد .

فصل دهم

قوانینی که ظاهراً اختلاف دارند گاهی

ازاوقات دارای منشأ واحدی میباشند

امروز مرسوم است مأمورین جلب بخانه مردم میروند وآنهاراجلب نموده بدادگاه میبرند ولی‌در روم‌قدیم کسی‌نمیتوانست اینکار رابکند، زیرا درروم قدیم دادخواهی یك‌عمل شدید ویکنوع آزارجسمانی بودهو کسی‌نمیتوانست بمنزل دیگری رفته و او را برای چنین کاری بدادگاه بکشاند امروز هم درکشور ما کسی نمیتواند برای گرفتن طلب‌خود بمنزل کسی رفته واورابزندان بیندازد پس‌قوانین رومی و همچنین قوانین ما مقرر میدارد هر کس‌درخانهٔ‌خودآزاداست و خانه برای‌افراد پناهگاهی است کدنباید درآنجامورد آزار وفشارقرار بگیرد.

فصل یازدهم

چگونه میتوان قوانین مختلف

راباهم مقایسه نمود

درکشور فرانسه اگر کسی بدروغ شهادت بدهد محکوم باعدام است ولی درانگلستان اینطور نیست و شهادت دروغ این مجازات سخت را ندارد حال‌برای اینکه بفهمیم کدامیك ازاین دوقانون بهتر است باید آنهارا باهم مقایسه نمود:

در کشور فرانسه مرسوم است جنایتکارانرا تحت استنطاق سخت و احیاناً شکنجه قرارمیدهند ولی‌در انگلستان این کار مرسوم نیست از طرف دیگر در فرانسه شخصی که متهم به تبهکاری است شاهد نمیآورد ولی در انگلستان بر عکس میتواندشاهد بیاورد بهمین ترتیب مدعی‌العموم نیز میتواندشاهد بیاورد.

پس درکشور انگلستان چون شکنجه کردن متهم مرسوم نیست قاضی هم

امیدوار نیست‌بتواند ازخود متهم‌اطلاعاتی بدست آورد وناچار است بشهود مراجعه نماید و برای اینکه شهود بتوانند آزادانه شهادت بدهند قانونگزار آنها را از مجازات‌های سخت معاف کرده که مبادا مرعوب بشوند و از ادای شهادت خودداری کنند.

ولی‌در فرانسه‌اجباراً ازخود متهم میتوان اطلاعاتی بدست‌آورد وقانونگزار ازمرعوب کردن شهود هراسی ندارد حکم میکند باید شهود را بشدت مرعوب نمود که جز براستی و درستی شهادت ندهند بدلیل اینکه متهم نمیتواند برای برائت‌خود شاهد بیاورد وفقط دادستان این حق را دارد و چون سرنوشت متهم وابسته بشهادت گواهان مزبور میباشد لذا جز براستی و درستی نباید شهادت بدهند.

ولی چون‌در کشورانگلستان علاوه بر دادستان متهم هم میتواند شاهد بیاورد و نتیجهٔ محاکمه ازگفتگوی بین شهود حاصل خواهد شد شهادت ناصواب چنان نتایج وخیم نخواهد داشت زیرا بطوریکه گفته شد متهم هرقدر که بخواهد میتواند شاهد بیاورد.

بهرحال برای‌اینکه بدانیم کدامیك از دو قانون فرانسه و انگلستان بهتر است‌نباید هر یك از این دو قانون را بتنهائی با قوانین دیگر مقایسه کرد بلکه توأماً بایدآنها رامقایسه نمود.

فصل دوازدهم

قوانینی که ظاهراً یکی هستندگاهی

ازاوقات‌حقیقةمتفاوت‌میباشند

در قوانین رومی و یونان کسی که مال دزدی را میفروخت‌یعنی کسیکه بادزدهمدست بود واموال مسروقه‌را باصطلاح‌ما آب‌میکرد مجازاتش برابربامجازات دزدبودو اینك‌هم‌قوانین‌فرانسه کسبهٔ همدست دزدرا مثل دزدمجازات مینمایندولی‌اگر قوانین‌رومی ویونانی دراین‌مورد عقلائی بوده قانون

فرانسه عقلائی نیست زیرا درروم ویونان مجازات دزدها جریمهٔ‌نقدی‌بوده وبهمین جهت کسبهٔ همدست دزدرا هم نقداً مجازات میکردند ومیگفتند هرکس باعث‌زیان دیگری شود باید خسارات‌را جبران نماید ولی‌در کشورفرانسه مجازات دزدی‌یك مجازات‌بدنی واحیاناً اعدام است وبااین‌ترتیب وقتی‌فروشنده‌همدست‌دزدرامحکوم باعدام نمایند راه افراطرا پیموده‌اند . چه‌آنکه شخصیکه اموال مسروقه رادریافت میکند گاهی وحتی غالب ازاوقات ممکن است بی‌گناه باشد و نداند اموال دزدی بوده وحال‌آنکه شخصیکه مبادرت‌بسرقت میکند مسلماً سارق است و در این بین یکی بدون تردید مرتکب جنایت گردیده و دیگری ممکن است مرتکب آن‌جرم نشده و بی‌اطلاع باشد بعلاوه‌عمل دزدی یك‌عمل‌مثبت‌است درصورتیکه‌عمل‌دیگری تقریباً یك‌عمل منفی میباشد .

دزد میبایستی نیروی زیادتری بکار برد و موانع بیشتری را از پیش پای بردارد وبالنتیجه روح‌اوزیادتر برای مبارزه باقانون و ارتکاب جنایت‌توانامیشود ولی قانونگزاران طور دیگری قضاوت کردند و گفتند مجازات فروشنده همدست دزد زیادتر از دزد است زیرا اگرفروشنده‌نبود دزدی صورت نمیگرفت برای‌اینکه سارق نمیتوانست اموال مسروقه راآب کند و یا مدت مدیدی پنهان نمایداین‌طرز قضاوت درصورتی خوب بود که فروشنده مال دزدی را محکوم بمجازات نقدی مینمودند زیرا در موردجبران خسارت‌کاسبی که همدست دزد است‌بضاعت وتوانائی زیادتری جهت پرداخت وترمیم‌زیان صاحب مال دارد ولی وقتی‌مجازات‌دزداعدام است باید مجازات‌دیگری برای فروشنده وضع کرد .

فصل سیزدهم

قانون را نباید ازموردی که برای‌آن وضع شده جداکرد

«قوانین رومی راجع بدزدی»

اگر دزدی با اموال مسروقه دستگیر میشد یعنی سارق فرصت پیدا نمیکرد

اموال مسروقه را پنهان نماید رومیها آنرا دزدی علنی‌مینامیدند[1] ودرغیراین‌صورت هنگامی که سارق فرصت پنهان کردن اموال مسروقه را یافته بود میگفتند دزدی غیرعلنی‌است .

قانون الواح دوازده گانه مقرر میداشت در مورد دزدی علنی هرگاه‌سارق مردی بالغ‌باشد اورا چوب بزنند ومحکوم بغلامی نمایند ودر صورتیکه‌بالغ‌نباشد فقط چوبش بزنند ولی درمورددزدی غیرعلنی‌سارق را محکوم بپرداخت دوبرابر اموال مسروقه مینمودند .

خیلی غریب است که قوانین‌رومی تا این اندازه بین دزدی ظاهری و غیر ظاهری فرق گذاشته باشد زیرا اعم از اینکه سارق بااموال مسروقه دستگیر بشود یانه در ماهیت جرم تغییری حاصل نخواهد شد ولی بعقیدهٔ من قوانین رومی‌راجع بسرقت ازقوانین اسپارت‌اقتباس شده باینطریق که : **لیکورك** قانونگزار اسپارتی برای اینکه اسپارتیها چابك و ورزیده شوند مقرر داشت کودکان را بدستبردعادت دهند و چنانچه طفلی در حین دستبرد گرفتار میشد بشدت چوبش میزدند که چرا زرنگ و محیل نیست[2] . درنتیجهٔ این رسم دریونان و سپس در روم تفاوت فاحشی بین مجازات دزدی ظاهری وغیرظاهری قائل گردیدند.

در روم قدیم اگر یك غلام مرتکب سرقت میگردید او را ازکوه بدره سرنگون میکردند یعنی او را از سنگستان **تاریه**پائین میانداختند ولی‌این‌مجازات از اسپارت اقتباس نشده بود زیرا اسپارتیها مجازات خاصی برای دزدی غلامان نداشتند خیلی غریب است که رومیها در یکجا آن اندازه از اصول اسپارتی تقلید نموده ودرجای‌دیگرمطلقاً بدان‌اعتنائی نداشته باشند ولی‌هماطوریکه گفتیم‌اگریك طفل درروم قدیم هنگام سرقت دستگیر میشدنظیررسم اسپارتیها اوراچوب‌میزدند.

باید دانست اسپارتیها هم رسوم خود را از جای دیگر یعنی از سکنه

۱ــ جرم مشهود که درقوانین‌فرانسه وکشورما وسایرکشورهاوجود دارداز همین‌منشاء سرچشمه گرفته‌است . مترجم

۲ــ به‌زیرنویس‌مفصلی که درذیل‌فصل‌ششم کتاب‌چهارم صفحات۱۳۲ و۱۳٤ نوشته شده مراجعه شود . مترجم

جزیره **کرت** اقتباس نمودند و **افلاطون** در کتاب قانون خود راجع باینموضوع گفته است :

«اهالی کرت فرزندان‌وجوانان خودرا برای‌جنگ‌تربیت‌میکردند وطوری آنها را بارمیآوردند که بتوانند در منازعات خصوصی دردها را تحمل‌نمایندوهنگام دستبرد خودرا پنهان کنند».

چون قوانین مدنی همواره باقوانین سیاسی ارتباط‌داردوقوانین‌مدنی برای جامعه وضع شده وجامعه هم دارای قوانین سیاسی است‌بنابراین وقتیکه میخواهند قانون مدنی کشور دیگری را اقتباس نمایند باید قبلا دقت کنند آیا مورد وضع قانون باماٌخذ قانون‌مدنی کشور مشابهت دارد یانه .

بهمین جهت وقتی قوانین مربوط بدزدی از **کرت** به **اسپارت** رفت دراسپارت نیز یك‌قانون‌عقلائی محسوب میشد زیرا قوانین سیاسی کرت و اسپارت بیکدیگر شباهت‌داشت وطرز اداره کرت شبیه باسپارت بود لیکن وقتی همین قوانین بکشور روم رفت نظر باینکه اسلوب اداری روم غیر از کرت و اسپارت بود یك قانون غیر متجانس جلوه‌نمود وبسایرقوانین‌رومی شباهت نداشت .

فصل چهاردهم

باید فهمید قانون درچه کیفیتی وضع شده

و هرگز نباید قوانین را از کیفیاتی که درآنها وضع شده جدا نمود

یکی از قوانین آتن این‌بود که وقتی شهری محاصره‌شدتمام سکنۀ بیمصرف شهررا که‌هنگام دفاع‌کاری از آنها ساخته‌نیست تلف نمایند .

این قانون بیمعنی و مضر ناشی ازقوانین بین‌المللی آنزمان بوده زیرا در آن دوره وقتی دولتی با دولت‌دیگر میجنگید وشهرهای او را تصرف مینمود تمام سکنۀ شهررا بغلامی میبرد و خود شهرهارا هم خراب‌میکرد بطوریکه مغلوب‌شدن یك شهر درحکم انهدام و محو مطلق آن بود .

این قانون بین‌المللی ناصواب سبب‌شدکه نه تنها سکنۀ شهرهای محصور تا آخرین نفس دفاع نمایند و تسلیم نشوند بلکه قوانین‌ناصواب دیگری‌بوجودآید که یکی ازآنها قانون مذکور دربالاست .

در روم قدیم اگرپزشکی درنتیجه غفلت و یا بی‌اطلاعی باعث مرگ و یا بیماری سخت یکی‌ازافراد میشدمستوجب مجازات‌بود و در این‌صورت‌اگر پزشك از اطبای معروف بود محکوم به تبعید میگردید و اگر غیر معروف‌بود اعدامش میکردند ولی قوانین ما مجازات پزشکان را طوردیگری معین کرده‌است .

مجازات سخت پزشکان برای‌آن بود که درآن‌عهد اطباء مثل امروزدارای تحصیلاتی نبودند وهرکس دلش میخواست طبیب میشد و حال‌آنکه امروز اطبای ماناچارهستند تحصیل کنند وازحرفۀ خود مطلع‌باشند .

فصل پانزدهم

گاهی از اوقات قانون‌باید ذاتاً نواقص خودرا

جبران و معایب خویش را اصلاح کند

بموجب قانون الواح دوازده‌گانه اهالی روم میتوانستند دزد شبانه‌را بقتل برسانند ونیز میتوانستند در روز دزد فراری را که تحت تعقیب قرارگرفته و در صدد دفاع از خویش برآمده است مقتول کنند ولی شرط کشتن دزدآن بود که کشنده فریاد بزند واهالی را نزد خود بخواند و آنها را خبر نماید .

قسمت اخیر این قانون‌کاملا عقلائی است زیرا وقتی قانون بمردم‌اجازه‌داد که شخصاً اجرای عدالت نمایند لازمه‌اش اینست که اینکار در حضور مردم صورت بگیرد و شخصیکه اجرای عدالت مینماید فریاد بزند ومردم‌رانزد خودبخواند تا عموم‌شاهد اجرای‌عدالت وبیگناهی‌اجراکنندۀ عدل باشند .

درچنین موقع گناهکار وبیگناه خیلی زودتر معلوم میشود و طرزحرکت و رفتار و گفتار واشیائی که در دست طرفین میباشد بخوبی نشان میدهد که کدامیك

www.ketabha.org

صاحب مال مسروقه است ولی قانونیکه بمردم اجازه‌میدهد شخصاً و بتنهائی اجرای عدالت نمایند برخلاف امنیت و آزادی افراد است زیرا هر کس میتواند بایك اتهام بیمورد دیگران را بقتل برساند اما وقتی این امر درحضور مردم صورت گرفت عیب قانون رفع میشود .

فصل شانزدهم
نکاتی که هنگام تدوین قانون باید
مورد توجه قانونگزاران باشد

آنهائیکه توانائی ایجاد قوانین را دارند ومیخواهند برای ملت خود و یاملل دیگر قوانین وضع نمایند باید **هنگام تدوین قوانین متوجه نکات دقیقی باشند** از اینقرار :

۱.انشاء ومضامین قانون باید صریح باشد، بهترین نمونه برای نشان‌دادن یك قانون صریح الواح دوازده گانه‌است که تمام اطفال رومی آنرا فراگرفته و حفظ میکردند ولی برعکس قانون **ژوستینین** امپراطورروم بقدری غیرصریح وپیچیده بود که لازم شد آنرا خلاصه نمایند.

۲. انشاء قانون باید ساده باشد وشخص برای دریافتن معنی آن محتاج تفکر نگردد و تاآنجاکه‌ممکن است از طمطراق و عناوین بزرگ وکوچك احتراز نمایند ...

درقوانین اولیهٔ روم قوانین بقدری ساده نوشته شده که درآن هیچ فرقی بین شاه و گدا ورعیت نگذاشته‌اند وعناوینی برای شاه قائل نشده‌اند.

۳. مضامین قانون بایدطوری نوشته‌شودکه‌همه از آن یك مطلب بفهمند نه اینکه هرکسی از آن یك مطلب علیحده استنباط نماید ... کاردینال ریشلیو میخواست قانونی وضع نماید که مردم بتوانند از وزیر نزد شاه شکایت کنند واورا نزد شاه متهم نمایند مشروط باینکه اگر اتهام ثابت شده چندان اهمیت نداشت خود شاکی تنبیه شود این چنین قانون صراحت نداردهر کس از آن مطلبی میفهمد

زیرا درست معلوم نیست که چه اتهامی دارای اهمیت و کدامیك بی‌اهمیت است و نتیجه‌این‌میشود که‌هیچ کس از وزیر نزد شاه‌شکایت نخواهد نمود.

در روم قدیم قانونی وجودداشت‌دایر براینکه هر گاه کسی یك غلام آزاد شده را بازبغلامی ببرد ویا در صدد تشویش‌خاطر اوبرآید مجازاتش اعدام است.. دراین‌قانون جمله‌درصدد تشویش خاطر اوبرآید مبهم است زیرا معلوم نیست که کهچه چیزی باعث تشویش خاطر شخص میشود، مشوش شدن خاطر شخص بسته بمیزان حساسیت اوست .

۴. وقتی‌میخواهنددرقانونی‌مجازات مالی‌وضع‌نمایندحتی‌المقدورنباید مجازات‌مالی‌رابنرخ‌پول وضع کرد برای‌اینکه‌بهای‌پول به‌تبعیت‌زمان وعوامل دیگر تغییرمیکند ودرنتیجهٔ‌کم‌شدن بهای پول‌چنین جرمی رایج میشود(۱)

درروم‌قدیم‌شخصی‌در کوچه‌ها و خیابانها‌بمردم‌سیلی میزد و بهر یك‌از آنها ۲۵شاهی میپرداخت زیرامطابق قانون‌الواح دوازده گانه‌غرامت سیلی‌زدن ۲۵شاهی‌بود‌البته درزمانیکه قانون نامبرده وضع شده ۲۵شاهی‌پول جالب‌توجهی بود ولی در زمان این شخص بکلی‌بهای خود را ازدست داده بود.

۵. هرگاه‌درقانون‌حدود وحقوق‌اشخاص‌بطورمشخص‌معلوم‌گردیدنباید عبارات ومضامینی بکاربرده‌شودکه جنبه‌ابهام‌داشته‌وبالنتیجه‌حدود وحقوق اشخاص‌را غیر معلوم‌کند .

لوئی‌چهاردهم برای‌مجازات مواردی که بمقام‌سلطنت اهانت و سوء قصد میشود قانونی وضع کردوبطورمشخص مواردمختلفه‌رامعین‌نمود ولی‌در آخر قانون این کلمات‌را اضافه کرد:

(بعلاوه‌تمام‌مواردی که‌قضات‌سلطنتی‌تاکنون‌رسید گی کرده‌وخواهند کرد.)

عبارت اخیر‌سبب‌شد که‌موارد مشخصه در قانون مزبور بصورت اول‌درآمد و مثل‌این‌بود که اصلا موارد مزبوررا تفکیك و تشخیص‌ننموده باشند .

۱ ـ قانون تجارت‌ایران درماده ۱۶و۱۸ برای‌بازرگانانی که‌دفتر تجارتی ندارند و یا به‌ثبت‌نرسانند جریمه‌نقدی از ۲۰۰ الی ۲۰۰۰ ریال تعیین کرده وهرتاجری میتواند برای فرار ازپرداخت‌مالیات وسایراعمال‌خلاف بدون‌دفترباشد واین‌جریمه رابدهد برقانونگذاران است که‌آنرا اصلاح کنند . مترجم

شارل‌هفتم در مقدمه قانونی که راجع باستیناف دادن وضع کرده است میگوید :

بقراریکه شنیده‌ام مردم سه ماه چهار ماه‌پنج‌ماه‌و بلکه‌شش‌ماه بعد از صدور حکم محکمهٔ ابتدائی استیناف میدهند در صورتیکه میبایست بلافاصله از حکم استیناف دهند مگر اینکه ندانند مدعی‌العموم اشتباه و یا خیانت کرده و یا اینکه علل و جهاتی آنهارا مانع شده باشد بلافاصله پس از صدور حکم بدوی استیناف بدهند در اینجا هم قسمت اخیر قانون بکلی اثر قسمت اول را از بین برده زیرا هر کس میتواند متعذر بمعاذیری گردیده و استیناف را بتأخیر اندازد کما اینکه در نتیجه این قانون مردم‌حتی‌سی سال بعد از رأی دادگاه بدوی استیناف میدادند .

۶- درقانون باید مسائل مادی را بامادیات ومسائل‌معنوی‌رابامعنویات سنجید نه‌اینکه مسائل معنوی را با مادیات ومسائل مادی‌رابامعنویات مورد سنجش قراردهند قانونگزاران **لمبارد** این‌اشتباه‌را کردند ومسائل‌مادی را با مسائل معنوی سنجیدند مثلا در قوانین لمبارد ها مقرر بود زنی که لباس روحانی پوشید ولواینکه رسماً تقدیس‌نکرده و وارد خدمت کلیسا نشده‌باشدنباید ازدواج کند زیرا مردی که متأهل‌شده و حلقه‌انگشتر‌ازدواج‌را بانگشت زن کرده دیگر نمیتواند زن دیگر اختیار کند وبنابراین‌زنی که لباس روحانی پوشید چون زوجه خداوند شده وعذراست[1] دیگرحق اختیار شوهر ندارد .

۷- درقانون‌نبایدقضاوت معلق‌بنظریه‌اشخاص و اشخاص‌معلق‌بشغل‌ومقام آنهاشوند ..

کنستانتین امپراطور معروف رومیةالصغری در یکی از قوانین خود مقرر داشته شهادت یکنفر کشیش برای ثبوت ادعاکافی است و شهادت‌دیگری لازم‌ندارد این قانون خوب نیست بدلیل اینکه‌قضاوت‌معلق بنظریه شخص و آنشخص هم معلق بشغل او که کشیش است شده .

۱ـ مسیحیان‌حضرت مریم‌را عذرا میگویند وچون‌عذرا بمعنای باکره‌است‌هرزن‌تارک دنیارا نیز‌باین نام میخوانند . مترجم

۸-قوانین هرگز نبایدلطیف ودقیق‌نوشته‌شود وقانونگزارنوع استدلالی و منطقی خودرا درآن بکار برد زیرا قوانین برای‌کسانی نوشته میشودکه فهمشان‌کم است وفقط دلائل ساده وعادی‌را میتوانند بفهمند .

۹- در قانون‌باید حتی‌المقدور موارد استثنائی‌کم باشد وبهتراست‌که اصلا موارد استثنائی وجودنداشته‌باشد زیراموارداستثنائی ووارد شدن در جزئیات شخص را وارد استثناآت و جزئیات دیگر میکند .

۱۰ - تغییر دادن قوانین بدون دلیل کافی جائز نیست . . . ژوستینین قانونی وضع کرد که هرگاه شوهری نتوانست ازتاریخ ازدواج تا دو سال زوجهٔ خود را تصرف کند زن میتواند طلاق بگیرد بدون‌اینکه مهریه اوازبین‌برود یعنی مهریه خودرا هم‌میتواند بگیرد وطلاق هم بگیرد این‌قانون شاید خوب بود لیکن ژوستینین بدون دلیل‌کافی آنرا تغییرداد و مدت دوسال‌را مبدل بسه‌سال‌نمودغافل‌از اینکه درموردی‌که شوهر نتواند درمدت دوسال زوجه خود را تصرف کند سه‌سال هم برای اوهمان صورت را خواهدداشت پس تغییراین قانون که دلیل‌کافی برای تغییر آن وجود نداشته جایز‌نبوده است .

۱۱- دلیل موجه‌کردن قانون بایستی‌عقلائی باشد. . . وقتی میخواهند برای موجه‌کردن قانون‌دلیل بیاورند این‌دلیل‌بایستی‌عقلائی ودرخورعظمت و حیثیت قانون‌باشد ... مثلا یکی از قوانین رومی مقرر داشته بود نابینایان نمیتوانند در دادگاه اقامه دعوی نمایند ودفاع کنند زیرا قادربدیدن‌تزئینات‌قضات نیستند این دلیل برای موجه کردن این قانون خیلی کودکانه است و حال آنکه میتوانستند دلائل بهتر وعقلانی‌تری ذکر نمایند .

پل که یکی ازحقوق دانان روم قدیم بود میگفت : گاهی از اوقات طفل هفت‌ماهه متولد میشود وخاصیتی را که **فیثاغورث** برای عدد هفت‌قائل شده این موضوع را بثبوت میرساند ولی‌خیلی غریب‌است‌که یکنفر قاضی‌این‌موردرا بخواهد از روی خاصیت اعداد بثبوت برساند .

بعضی از قانونگزاران فرانسوی‌سابقاً میگفتندوقتی پادشاه کشوری‌راتصرف

کرد کلیساهای آن کشور از نظر حقوقی تحت‌تسلط شاه قرار میگیرد بدلیل اینکه تاج‌شاهی مدوراست !

من در اینجا راجع بحقوق سلطنت نسبت بکلیساها صحبتی نمیکنم و وارد این بحث نمیشوم که آیا کلیساهای یك کشور مغلوب باید بشاه تعلق بگیرد یا نه فقط میخواهم این‌نکته‌را تذکردهم که چنین حقوق‌مقدس ومحترمی‌را بایدبااصول و شرایع بزرگ وعقلائی دفاع نمود ومشروع بودن آنرا موجه ساخت نه‌اینکه بگویند چون تاج شاهی مدور است حق‌تسلط بر کلیساها را دارد زیرا عقل قبول نمیکند حقوق و مزایای اصلی وحقیقی یك مقام بزرگ را وابسته ومتعلق بعلامت صوری آن مقام بنمایند **داویلا** صدراعظم فرانسه‌میگوید: در آغازچهاردهمین سال عمر **شارل‌نهم** پادشاه فرانسه بلوغ قانونی او در پارلمان شهر**روئن** اعلام گردید و درتعقیب‌این‌موضوع چنین‌بیان مینماید :

اگر موضوع رد اموال یکنفر صغیر درمیان باشد باید چهارده سال تمام از سن صغیر گذشته باشد که بتوان او را بالغ دانست ولی‌درمواردیکه جوان‌غیر بالغ باید حائز افتخارات و احتراماتی بشود و مناصبی باو اعطا گردد وصول بآغازسال چهاردهم عمر کافی است و در آغاز این سال تمام آن‌سال را بحساب عمر جوانان نابالغ میگذارند . من‌راجع‌بخود این قانون ایرادی ندارم زیرا تاکنون ضرری از آن عاید کشور نشده ولی میگویم دلیلی که صدراعظم فرانسه برای اعلام بلوغ قانونی شارل نهم ذکر مینماید درست نیست زیرا زمامداری واداره کردن کشور صرفاً قائل‌شدن‌بیك احترام و منصب محسوب نمیگردد بلکه زمامدار باید وظائف بزرگی‌را بعهده‌بگیرد .

۱۲ـ فرضیات‌قانونی‌همواره‌باید‌بر فرضیات‌افراد و تصورات‌آنان‌رجحان داشته‌باشد. مثلا: مطابق‌قوانین فرانسه تمام معاملاتیکه یکنفر تاجر ورشکسته ده روز قبل از ورشکست شدن انجام داده غیرمشروع و تقلبی است یعنی قانون‌فرض میکند دراین‌ده‌روز تمام معاملات تاجر تقلبی بوده‌است .

در روم قدیم هم قانونی وجودداشت که هر گاه مردی‌بعدازخیانت زوجه‌اش

اورا در خانه نگه‌دارد مستوجب مجازات است مگراینکه‌شوهر از ترس آبرو و یا ازبیم تحمل مخارج محاکمه طلاق این‌کار را نکرده وزن را از خانه اخراج ننموده‌باشد .

در مورد اول یعنی درمورد تاجر ورشکست فرض از طرف قانون‌است ولی در مورد دوم فرض از ناحیه افراد است ، در مورد اول تکلیف قاضی مشخص و معلوم است و تمام معاملات ده روز قبل از ورشکست شدن را تقلبی میداند لیکن در مورد دوم قاضی باید بیندیشد چه عواملی باعث شده شوهر زن خود را بعد از خیانت اخراج ننموده است. درمورد اول چون پیش‌بینی ازطرف قانون‌شده‌تکلیف قاضی روشن است ولی در مورددوم چون قاضی باید بقوهٔ استنباط و فرضیات خود متوسل شود محاکمه و صدور رأی دادگاه جنبهٔ شخصی‌را پیدا میکند.

سابقاً گفتیم‌بموجب قانون‌افلاطون هر گاه کسی‌خودکشی‌میکرد اگر انتحار برای حفظ آبرو صورت‌نگرفته و در اثر ضعف نفس این‌کار را میکرد مستوجب مجازات بود یعنی اورا درقبر نمیگذاشتند وبوصیتش عمل‌نمیکردند.این قانون‌یك قانون خوبی‌نبود برای اینکه سرنوشت متهم را معلق بفرضیات افراد یعنی قضات مینمود زیراچون‌متهم وجود خارجی‌نداشت ومرده بود کسی نمیتوانست‌ازاوبپرسد علت حقیقی انتحار اوچه بوده لذا قاضی باید مطابق فرض خویش علتی را برای خودکشی متهم پیدا نماید .

۱۳ـ قانونگزاران بایدمتوجه‌باشندهیچگاه قوانین‌بی‌فایده وضع‌ننمایند زیرا قوانین‌بی‌فایده‌اثر قوانین‌مفیدرانیز‌از بین‌میبرد و بطور کلی‌همواره‌باید متوجه بودقانون اثر داشته‌باشد. مثلا درروم قانون**فالسیدی** مقرر میکرد وارث فقط‌یك‌چهارم‌اموال‌مورث‌راببرد وقانون‌دیگری‌مقرر‌میداشت‌مورث حق‌دارد وارث را ازبردن یك چهارم اموال خودمحروم کند ...این‌طرز قانونگزاری قانون را بازیچه مقننین قرار میدهد زیرا قانون دوم اثر قانون اول را بکلی از بین میبرد چه اگر مورث نظر خوشی نسبت بوارث داشت‌محتاج بقانون **فالسیدی**‌نبودواگر

مورث نظر خوشی به وارث نمیداشت او نمیتوانست ازقانون برای دفاع ازحق خویش کمك بخواهد .

۱۴ - قوانین موضوعه هرگز نباید بااخلاق حسنه عمومی و اهمیت طبیعی وعادی اشیاء وعوامل مخالف باشد... مثلا **فیلیپ دوم** پادشاه اسپانی بنام خداوند وخادم کلیسا (خود راخادم کلیسا میدانست) قانونی وضع کرد که هر کس شاهزاده **اورانژ** (شاهزاده معروف اسپانیولی) را بقتل برساند ۱۵هزار کو (واحدپول طلا) دریافت خواهدنمود و درشماره اشراف درخواهدآمد. و اگر خودش در قید حیات نماند این مبلغ بورثه او پرداخته خواهد شد ولی باید دانست تحریك بقتل نفس بنام خداوند وخادم کلیسا برخلاف دیانت میباشد و نیزاعطای رتبه نجابت برای آدم کشی برخلاف شرافت و اخلاق حسنه است .

۱۵ - چون قانون غالباً وبلکه همیشه برای تنبیه بدکاران و جلوگیری از تقلب وخدعه مکاران وضع میشود بایستی خالی ازخدعه وتزویر واغراض وبطورکلی بدون گناه باشد.

مثلا یکی از قوانین ویزیگوتها که در اسپانی سکونت داشتند این بود که یهودیان را جبراً وادار میکردند انواع اغذیهٔ آمیخته بگوشت خوك را بخورند این قانون ظالمانه وناشی از غرض خصوصی بود زیرا چون یهودیان اصولا گوشت خوك را نمیخوردند آنهارا وادار بخوردن گوشت خوك مینمودند ، در مواردی هم که اجازه میدادند هرچه میخواهند بخورند وآنها را آزادمیگذاشتند برای این بود که بهتر اخلاق یهودیان را بشناسند .

فصل هفدهم

اسلوب‌های بد در وضع قوانین

امپراطوران روم مثل سلاطین ما منویات خویش را بوسیله فرامین و احکام بملت ابلاغ میکردند بااین تفاوت که آنان بقضات و افراد مردم اجازه داده بودند در اختلافات خویش بوسیله نامه از امپراطور کسب تکلیف نمایند و پاسخی که از طرف امپراطوران داده میشد جنبه

قانونی را پیدا میکرد امروزهم پاسخهائیکه درقبال نامه‌ها برای حل اختلافات ازطرف پاپ صادر میشود جنبه قانونی را دارد لیکن باید متوجه بود آنهائی که برای حل اختلافات خصوصی خود بدینوسیله کسب تکلیف مینمایند و نائل بدریافت جواب میشوند موجب اختلال قوانین کشوری میگردند .

زیرا پرسش‌هائی که دراین موارد میشود جنبه خصوصی دارد و بهمین جهت **ژول کاپیتولن** میگوید امپراطور معروف روم **تراژان** غالباً از پاسخ باینگونه پرسشها خودداری میکرد تا جوابی که فقط برای یك مورد بخصوص صادر گردیده جنبه قانونی بخود نگیرد .

ماکرن یکی دیگر ازامپراطوران روم مصمم گردید مقررات ناشیه از این قبیل فرامین را لغو نماید بهمین جهت قوانینی که باینطریق از طرف امپراطوران قبل بدون ملاحظه وضع شده بود نسخ کرد ولی بالعکس **ژوستینین** عده‌زیادی از این قوانین رادرمجموعه حقوقی وقانونی خود وارد نمود.

بنابراین کسانیکه قوانین رومی را میخوانند و در آن بررسی مینمایند باید بین فرامینی که جنبه قانونی پیدا کرده باقوانین دیگر که ازطریق مراجعه به آراء عمومی ویاقانون اساسی امپراطوران وضع شده است فرق بگذارند .

فصل هیجدهم

قوانین متحدالشکل

قوانین متحدالشکل که ناشی از افکار و تصورات متحدالشکل است گاهی ازاوقات مورد توجه اشخاص بزرگ واقع میشود ولی بزرگان گاهی ازاوقات تحت تأثیر وحدت شکل این قوانین قرار میگیرند اما اشخاص کوچك و عوام همواره مجذوب قوانین متحدالشکل میشوند و این تشابه صوری را دلیل بر کمال وعظمت قانون میدانند مثلا وقتی دیدند درهمه‌جا پلیس قوی است و درهمه‌جا واحد مقیاس طول ووزن و حجم وغیره یکی است و در تمام نقاط یك مذهب وجود

www.ketabha.org

دارد این تشابه را دلیل بر تکامل قوانین تصور میکنند ولی در اینکه آیا تشابه‌لازم است یا نه ؟

موضوعی‌است که بایددر آن‌بحث کرد وحتی میتوان گفت یکی‌ازعلائم‌بارزه نبوغ اشخاص‌این است که تشخیص‌داده‌اند درچه موردباید قوانین متحدالشکل و درچه موردبایستی متفاوت‌باشد .

در کشور پهناور چین سکنه هریك از نواحی‌بموجب شعائر ورسوم‌مخصوص اداره میشوند یعنی قوانین آنها متحدالشکل‌نیست با این وصف درزندگی‌ملت‌چین اختلالی‌پیدا نمیشود وملتی نظیرچینی‌ها که بآرامش و انتظام خیلی علاقمندهستند دارای قوانین غیرمتجانس و بی‌شباهت بیکدیگر میباشند، ملت **تاتار** هم‌همین‌حال را دارد .

بنابراین وقتیکه سکنه محلی‌حاضرشدند ازقوانینی اطاعت نمایند آیا لازم است ازقوانین متحدالشکل اطاعت نمایند یا نه ؟

فصل نوزدهم
قانونگزاران

...... هیچ قانونگزاری‌نیست که در قانون‌نظر خصوصی‌نداشته‌باشد، علتش اینست هرقانونگزاری دارای‌عواطف وافکارمخصوصی‌است و در حین وضع قانون میخواهد نظرات‌خودرا در آن بگنجاند .

ارسطو در وضع قوانین گاهی میخواست احساسات حقدوحسدخودرا نسبت به افلاطون تسکین بدهد و زمانی علاقه و محبت خود را نسبت به**اسکندر** ظاهر سازد .

افلاطون از استبداد ملت **آتن** بیزار بود واین‌نفرت‌درقوانین او محسوس است .

ماکیاول ـ دوك‌والانتینوا را دوست میداشت و این محبت از قوانین او فهمیده میشود .

توماس‌مور که خیلی تحت‌تأثیر کتب گذشتگان‌قرار گرفته بود میخواست تمام‌کشورها را بسادگی یکی‌ازشهرهای یونان اداره نماید .

هارینگتون یگانه قانون‌درست را قانون جمهوری انگلستان میدانست در حالی‌که‌نویسندگان دیگر عقیده داشتندا گر کشوری سلطنتی نباشد دارای قوانین درست نخواهد بود .

مقصود اینست‌قانون همواره با عواطف و احساسات قانونگزاران برخورد مینماید وگاهی اوقات عواطف واحساسات مزبور اندکی در قانون تأثیر نموده و گاهی‌هم قانون‌مطلقاً وبطور کامل‌تحت‌تأثیر عواطف و نظرات‌خصوصی‌قانونگزاران قرار میگیرد ...

کتاب سی‌ام

قوانین ملوك‌الطوایفی در فرانسه و ارتباط آن‌بابرقراری اصول سلطنتی

فصل اول

قوانین ملوك الطوایفی

.... من‌اگر قوانین ملوك الطوایفی اروپا را در کتاب خود ذکر نمیکردم کتابم ناقص بود زیرا : ملوك‌الطوایفی واقعه‌ئی بود که فقط یکمرتبه در دنیا بوجودآمد وممکن است دیگر بوجود نیاید .

قوانین ملوك‌الطوایفی دفعةً وبدون‌توجه وارتباط باقوانین ما قبلاً در اروپا بوجودآمد واین قوانین محاسن ومضار بیشمار داشت :

گاهی از اوقات این قوانین اراضی و اموال مردم را میگرفت و در عوض حقوقی بآنها اعطا میکرد که هیچ ارزشی نداشت ومردم هستی خودرا ازدست داده ودرعوض بباد هوا دلخوش‌بودند.

در مورد دیگر قوانین ملوك‌الطوایفی برای یکنفر در موردیك‌چیز ویا یك شخص‌چندین نوع حقوق وآقائی ومزایا قائل میشدومنظور از آن‌این‌بود که پایه آقائی و سیادت را محکم نماید ولی‌برعکس‌همین محکم‌کاریها باعث‌تزلزل‌آقائی و اشرافیت میگردید قوانین ملوك الطوایفی قوانین عجیب و غریبی بود که گاهی از اوقات درسایهٔ هرج و مرج انتظامات را بوجود میآورد و زمانی باستناد انتظامات باعث هرج و مرج میگردید بحث‌در خصوص قوانین‌ملوك‌الطوایفی‌محتاج‌به‌نوشتن کتاب مخصوصی‌است .

خواننده وقتی فصول آینده را در اینخصوص میخواند تصور میکند خود من این قوانین‌را بوجودآورده‌ام اما اینطور نیست قوانین مزبور وجودداشته‌اند ومن فقط درموردآنها بحث کرده‌ام .

خواهیدپرسید چرا خواننده موقع خواندن‌آنها باین فکر میافتد .

اجازه بدهید برای شما مثالی بزنم : گاهی شما در صحرا راه میروید و از دور چشمتان بیك درخت بلوط کهن سال میافتد بدیهی است که از راه دور جز شاخه‌های درخت چیزی نمی‌بینید و وقتی نزدیك شدید ساقه‌درخت رامی‌بینید ولی ریشهٔ آنرا نمیبینید برای مشاهدهٔ ریشهٔ درخت باید زمین را حفر کنید تا آنرا ببینید .

قوانین دورهٔ ملوك الطوایفی هم از دور منظرهٔ قشنگی دارد ولی‌برای‌یافتن مأخذ و منشأآن باید ریشه‌درخت را یافت واگرحمل‌برخودستائی‌ننمائید نویسنده اینکاررا انجام‌داده‌ام .

فصل دوم

ریشه‌های قوانین ملوك‌الطوایفی

ملل که امپراطوری روم را فتح کردند از نژاد ژرمن بودند وبااین که اطلاعات ما در خصوص طوایف مختلف ژرمن کم است معذلك دو کتاب در دست داریم که اخلاق وآداب ملل‌ژرمن را بما نشان میدهد یکی از این‌دو کتاب توسط **قیصرروم** نوشته شده و سزار که‌با ژرمنها جنگیده است درطی کتاب خود اخلاق وآداب‌آنها را نوشته وحتی قسمتی ازرسوم آنها را نیزدرزمان سلطنت خویش اقتباس نموده است .

کتاب دیگر در خصوص اخلاق ورسوم ملل‌ژرمن ازطرف **تاسیت**نوشته‌شده است . گرچه این کتاب مختصر است ولی مثل تمام کتب تاسیت در عین اختصار جامع میباشد اظهارات این دو مصنف درمورد قوانین ملل‌ژرمن بقدری‌باهم شباهت دارد که هر جا ما قوانین ملل ژرمن را بخوانیم مثل این است که کتاب این دو

مصنف را مطالعه میکنیم و هر کجا کتاب این دو مصنف را مطالعه کنیم مثل اینست که قوانین ملل ژرمن را میخوانیم (بدیهی است آن قوانینی که در دست است) .

در موقع بحث در قوانین ملل‌ژرمن و دورهٔ ملوك‌الطوایفی‌هرجائی که‌رشته سخن از دستم بدر رفت بکتابهای این دو مصنف مراجعه‌مینمایم ودر آن‌صورت‌یقین دارم سر کلاف را بدست‌خواهم‌آورد .

فصل سوم

مبدأ تابعیت

سزار قیصر روم در کتاب خود میگوید: ملل ژرمن هیچ علاقه بزراعت نداشتند وقسمت‌اعظم آنها باشیر وپنیر و گوشت چهارپایان تغذیه مینمودند و هیچکس دارای اراضی مخصوصی که محدود بحدود معین باشد نبود . امراء و قضات ملل ژرمن هرسرزمینی را که مورد نظرهریك ازافراد بود ودرهرجائی که او میخواست باو میدادند وسال‌دیگر آنهارا مجبورمی‌نمودند تغییرمکان دهند یعنی بجای دیگر بروند .

تاسیت میگوید : هریك از امراء ژرمن‌دارای یکدسته افرادی بودند که‌باو علاقه داشتند وهرجا که امیر میرفت آنهاهم باوی همراه‌بودند ، او برطبق‌اصطلاح خویش ایندسته‌را همراهان مینامید.

همراهان امیر برای اینکه مورد توجه واقع شوند و امتیازی حاصل نمایند در ابراز لیاقت رقابت مینمودند همانطور هم امراء بواسطهٔ همراهان بیکدیگر فخر میکردند. فلان امیر رشادت و لیاقت همراهان خود را به رخ امیر دیگر میکشید .

تاسیت میگوید : قدرت و مباهات امراء ژرمن دراین‌بود که‌پیوسته یکدسته از جوانان را در اطراف خود داشته باشند ، این جوانان و همراهان درزمان‌صلح جزء تشریفات امیر وهنگام جنگ جزء سربازان و جنگجویان او بودند ، امراء

همواره بشمارهٔ همراهان خویش وشجاعت آنها بین‌ملل وامراء دیگرفخر میکردند واز طرف‌ملل و امراء دیگر هدایائی برای آنها ارسال میکردند و یا سفرا و نمایندگانی‌را نزدآنان میفرستادند .

ولی این رقابتها ومباهات فروشیها غالباً منجر بجنگ میشد و در جنگها امراء کوشش میکردند از حیث رشادت و شجاعت از همراهان خودکمتر نباشند همراهان هم سعی مینمودند از لحاظ شجاعت و رشادت دست‌کم از امراء نباشند ، بدترین ننگها این بود که همراهان از محافظت امیر خود کوتاهی‌نمایند وامیردر میدان جنگ کشته شود وهمراهان صحیح و سالم بمانند حفظ امیر بزرگترین و مقدس‌ترین وظیفهٔ همراهان بود.

در جای دیگر تاسیت میگوید : هرگاه‌یکی از کشورهای ژرمن درآغوش صلح میزیست امراء‌چون نمیتوانستند بیکار بمانند نزد امرای‌دیگر که درجنگ بودند رفته و باهمراهان خود باو کمك مینمودند ، باینطریق دوستان بسیار برای خود تحصیل میکردند همراهان امیر همواره اسب جنگی ونیزه پیکار را از امیر دریافت مینمودند اغذیه‌آنها زیاد مطبوع نبود لیکن در عوض فراوان بوددرجنگها و دستبردها امراء از همراهان خودزیاد حمایت میکردند.

باز در جای‌دیگر تاسیت‌میگوید: ژرمنهامردمی‌بودند که‌جنگ وخونریزی را برسایر کارهاترجیح میدادند و محال‌بود چیزی را که‌بتوانند بوسیله خونریزی بدست‌آورند باکار تحصیل نمایند .

خوانندگان متوجه میشوند امرای ژرمن برخلاف امرای ملوك الطوایفی مملوك نداشتند بلکه تابع‌داشتند و همراهان‌آنها تابعین بودند .

علت نداشتن مملوك واضح بود زیرا برای اینکه امیری مملوك داشته باشد باید مالك زمین بوده واراضی را بنام تیول‌بین‌مملوکها قسمت نمایددر صورتیکه امرای ژرمنی فاقد زمین بودند و تیول نداشتند مگر آنکه‌بگوئیم‌تیول‌آنهااسبهای جنگی‌ونیزه پیکارواغذیه فراوان بود که بهمراهان خود میدادند بهرحال‌همراهان امرای‌ژرمن همان‌تابع‌ها‌بودندزیرا اینها بموجب‌عهد و پیمان معنوی وابسته بامیر

www.ketabha.org

بودند. و در جنگها شرکت میکردند ولی تقریباً همان خدماتی‌را انجام میدادند که در ادوار بعد مملوکها انجام دادند.

فصل چهارم
دنبالهٔ موضوع فصل قبل

.... **سزار** میگوید: وقتی‌یکی ازامراء درمجمع عمومی اظهار میداشت خیال جنگ دارد واز دیگران تقاضا میکرد در تعقیب او برای پیکار روان شوند آنهائی که بانقشه امیر موافق بودند ازجا برمیخاستند و باینطریق آمادگی خود را برای کمك بامیر ابرازمینمودند وهرچه‌شماره‌این‌افراد زیادتر میشد بیشترطرف تحسین قرار میگرفتند ولی‌اگر داوطلبان یعنی آنهائیکه ازجابرخاسته‌بودند وظیفه خویش راانجام نمیدادنداو به‌تعهدات خودعمل نمینمودند بنظر خیانت‌به‌آنها مینگریستند و آنهارا خائن میخواندند.

اینموضوع ونکته‌ای که درفصل‌قبل‌ازقول **تاسیت** ذکرشده‌اساس‌تاریخ‌سلسله اول سلاطین فرانسه را تشکیل میدهد آنهائیکه تاریخ سلسله اول سلاطین را میخوانند شاید تعجب کنند برای چه یك پادشاه در هر یك‌ازجنگهای‌خودمیبایست قشون جدیدی استخدام نماید وافراد جدیدی را بطرف خویش جلب کند و دائماً پول بدهد و اراضی را باین وآن واگذار نماید ودرعین‌حال‌پولها واراضی‌جدیدی بدست‌آورد و قلمرو او دائماً وسعت یافته و مرتباً کم بشود اگر پدری کشوری را بیکی از فرزندان خود واگذار مینمود ناچار بود خزانه مخصوصی را نیز ضمیمه تاج سلطنت نماید (خزانه برای سلطنت بقدری لازم بوده که حتی پدر نمیتوانسته بعنوان جهیز قسمتی ازآنرا بدخترخود بدهد و یا قسمتی از خزانه را بدون رضایت سلاطین دیگر که از خانواده سلطنتی فرانسه بودند به خارجیان واگذار نماید.)

علت‌این‌جزرومدهاهمانست که **سزاروتاسیت** در کتابهای‌خود گفته‌و نوشته‌اند و ما ازنظرخوانندگان گذراندیم.

فصل پنجم
مظفریت‌فرانکها

خوانندگان‌میدانند فرانکها یکی ازملل‌ژرمن‌بودند که‌سرزمین **گل** رافتح کردند بعضی‌ازمورخین‌مانوشته‌اند: فرانکهاهمینکه گل‌رافتح کردندتمام اراضی آنرا مبدل به‌تیول نموده وبه‌مملوکها دادند که‌آنهازراعت کنند ولی این موضوع حقیقت ندارد و مورخینی که اینطور فکر کرده‌اند از اینجهت بوده که دیده‌اند درپایان سلسله دوم سلاطین فرانسه تمام اراضی مبدل‌به‌تیول‌شده است غافل از اینکه موضوع علت‌خاصی داشته که ماآنرا ذکر خواهیم کرد.

مورخینی که اینطور فکر کردند یعنی گفتند فرانکها بلافاصله پس از ورود به گل اراضی را مبدل به تیول کردند از این اشتباه یك نتیجه غلط هم گرفته‌اند یعنی میگویند فرانکها برای برقراری تیول مقررات و قوانین هم وضع نموده‌اند.

این قبیل مورخین دقت نکرده‌اند زیرا: اگر درآن ایام پادشاه فرانك میتوانست بطیب خاطر تمام‌اراضی را تیول نموده وبهر کس که میخواهد واگذار کند و از هر کس که مایل‌است بگیرد وپادشاه‌مالك تمام اراضی‌فرانسه‌باشددرآن صورت‌چون‌شاه یگانه‌مالك کشورمیشد قدرت وعظمتش‌ازامپراطورهای‌امروزعثمانی خیلی زیادتر میگردید و این موضوع جریان تاریخ فرانسه را بکلی واژگون میکرد.

پس محققاً فرانکهاپس‌ازغلبه‌بر گل اراضی را تیول‌نکرده‌اند.

فصل ششم
گوتها، فرانکها، بورگونی‌ها

ملل ژرمن که سرزمین ما یعنی گل رافتح کردند قبایل متعددی بودند یکی از آنها **ویزیگوتها** بودند که ایالت

www.ketabha.org

ناربون را فتح کردند و تقریباً تمام جنوب فرانسه‌را متصرف شدند دسته دیگر بورگونی‌ها بودند که صفحات شرقی فرانسه‌را متصرف‌شدند وفرانکهاهم‌سایر نقاط گل‌را بتصرف درآوردند .

شك نیست که این ملل وقتی گل را تصرف کردند اخلاق و آداب مخصوصی داشتند و دفعةً تغییر ماهیت ندادندزیرا هیچ ملتی دفعةً تغییر ماهیت‌نمیدهد وطرز فکر و عملش آناً عوض نمیشود در کتب تاسیت و سزار دیدیم ملل ژرمن رغبتی بزراعت نداشتند و خیلی کم دنبال این کار میرفتند و در عوض بیشتر بگله‌داری مشغول بودند اینست که مقررات قوانین ملل ژرمن تقریباً همه بر روی اصول زندگی گله‌داری است حتی **روریکون** مورخ معروف فرانکها یکنفر چوپان بوده است .

فصل هفتم

طرزهای مختلف تقسیم زمین

قبایل **گوت وبورگونی** که از طوایف‌ژرمن‌بودندهمانطوریکه وارد گل شدندبه بهانه‌های مختلف وارداصپراطوری روم نیز گردیدند ورومیها برای اینکه‌جلو خرابکاریهای‌این طوایف‌رابگیرندناچار شدند خرجشان‌را بدهند و معاش آنان را تأمین نمایند برای اینمنظور بدواً بآنها گندم‌دادند وچون دیدند اینکار مقرون بصرفه نیست بهتر آن دانستند بآنها زمین بدهند و امپراطوران وزمامداران روم‌قراردادهائی راجع‌بتقسیم‌اراضی با آنها بستند واین قراردادها در قوانین و تذکره‌های ویزیگوتها و بورگونیها دیده‌میشود.

ولی فرانکها که یکی دیگر از طوایف ژرمن بودند برطبق این نقشه عمل نکردند **یعنی** ازدولت مغلوب اول گندم نگرفتند که بعدزمین بگیرند ... فرانکها همینکه غلبه کردند وهرچه‌خواستند تصرف‌نمودند و اگر هم قراردادهائی بستند بین خودشان‌بود نه‌با دیگران ، بهمین جهت است که در قوانین فرانکها اثری از تقسیم اراضی مشاهده نمیشود .

فصل هشتم

دنبالهٔ موضوع فصل‌قبل

بعضی‌از مورخین نوشته‌اند ملل ژرمن یعنی **بورگونی‌ها و ویزیگوتها** تمام اراضی روم را غصب کردند ولی اینطور نیست ، علتی که سبب شده مورخین اینطور فکر کنند آنست که در قوانین بورگونی و ویزیگوتها نوشته‌شده این‌دوملت‌ژرمنی دوسوم‌اراضی‌روم‌راتصرف‌نمودند ولی‌حقیقت اینست که دوسوم اراضی بعضی‌از نقاط روم‌بآنها داده شده نه‌دوسوم تمام‌اراضی‌روم دلیل این موضوع اینست**گونده‌بو** پادشاه بورگونی در قوانین بورگونی‌میگوید ملت بورگونی هنگام‌استقرار در امپراطوری‌روم دوسوم اراضی را دریافت‌نمودند درضمن همین‌قوانین اضافه میکند اگربازهم قبایل بورگونی به‌روم بیایند بیش از نصف‌زمین بآنها داده‌نخواهدشد .

اینجا باید درست توجه کرد اگردر دفعه اول بورگونی‌هادوسوم‌تمام‌اراضی روم را تصاحب‌کرده بودند چگونه آنهائیکه بعد میآمدند میتوانستندنصف‌اراضی را ببرند زیرا دراینصورت دیگر زمینی باقی‌نمانده بود که‌آنهاتصرف‌نمایند وتمام اراضی در دفعه اول قسمت‌شده‌بودپس اینطور نیست وفقط‌دوسوم قسمتهائی‌از اراضی خاك‌روم به‌بورگونی‌ها واگذارشده‌بوده‌است.

فرانكها هم‌که بسهم خویش قسمتی از امپراطوری روم را تصرف نمودند مثل بورگونی‌ها بااعتدال رفتار کردند و تمام اراضی روم را تصرف ننمودندزیرا تمام این اراضی بکارشان نمیخورد و آنها فقط‌باندازه احتیاج خوداراضی‌راتصرف نموده و بقیه‌را برای‌خود رومیها گذاشتند .

www.ketabha.org

فصل نهم
قوانین بورگونی و ویزیگوت درباب تقسیم اراضی خوب اجرا شد

بایدتوجه‌نمودتقسیم‌اراضی‌ازطرف **بورگونی وویزیگوت** ظالمانه و مستبدانه صورت نگرفت بلکه مطابق روح تأمین احتیاجات دو ملتی که باید در یك کشور زندگانی‌نمایند صورت گرفته است .

در قوانین بورگونی ذکر شده «بورگونی‌ها بایستی‌بصورت‌مهمان از طرف رومیها پذیرفته‌شوند» واینموضوع که‌حتی‌درقانون‌ذکرشده کاملا مطابق روح‌طوایف ژرمن‌است . زیرا بطوریکه تاسیت میگوید ژرمن‌ها بیشتر ازتمام ملل روی زمین مهمان دوست بودند .

درقانون بورگونی‌ها تقسیم اراضی روم اینطور مقرر گردید که دوسوم‌زمین و یك‌سوم از برزگران آن متعلق به‌بورگونی‌ها باشد ، اینموضوع مطابق عدالت بود زیرا با طرز اعاشه دوملت روم وبورگونی وفق میداد . چه‌آنکه بورگونی‌ها گله‌دار بودند وبایستی گله‌های خود را بچرانند لذا اراضی زیادتری لازم داشتند ولی چندان برعیت نیازمند نبودند چون زراعت نمیکردند گلداری آدمهای زیاد نمیخواست ولی‌رومیها چون‌زارع بودند و گله‌چرانی نمیکردند برعایای زیادتر و به‌اراضی کمتر محتاج بودند .

رومیها وبورگونی‌ها زمین‌را اینطور قسمت کردند اماجنگلهارا نصف‌نمودند زیرا احتیاج هردو ازلحاظ‌جنگل مساوی‌بود .

درقوانین بورگونی‌ها ذکرشده هریك ازافراد ملت بورگونی نزد یکنفر از رومیها جای‌گرفتند ولی رومیهای بسیار بودند که میهمان نداشتند ، چه آنکه تعداد بورگونی‌هائی که وارد روم شدند بقدری نبود که هر یکنفر رومی یکنفر مهمان داشته باشد .

در این تقسیم‌بندی خسارات وارده به‌رومیها خیلی کم بود زیرا بورگونی‌ها

چون رغبتی بزراعت نداشتند برای گرفتن اراضی قابل‌زراعت اصرار نمینمودند و کشتزارهای خوب را هنگام تقسیم اراضی رومیها برای خود برمیداشتند وضمناً گله‌های بزرگ بورگونی‌ها که در اراضی رومیها میخوابیدند بکشتزارهای آنها رشوه داده و باعث تقویت اراضی زراعت میشدند .

فصل دهم
رعایا

درقانون طوائف‌بورگونی ذکرشده وقتی طوائف‌مزبور در کشور گل (فرانسه) مستقرشدند دوسوم از اراضی ویك‌سوم از رعایای تیولی راتصرف‌نمودند از روی این‌قاعده‌معلوم‌میشود که‌بردگی رعایا و وابستگی آنها به‌تیول‌قبل‌از آمدن بورگونیها به گل مرسوم بوده است.

در همین قانون که نه‌تنها مربوط بطوایف بورگونی میباشد بلکه بطوائف گل هم ارتباط دارد مقرراتی است که‌بطور وضوح‌طبقه نجبا رابا آزادگان(آنهائی که برده نبودند) ورعایای برده رابا رعایای تیولی‌فرق گذاشته وچون‌در آن‌زمان کشور گل اقامتگاه رومیها بود لذا معلوم میشود بردگی رعایا منحصر به رومیها نبوده همانطوریکه نجابت و اشرافیت اختصاص بطوائف ژرمن نداشته است. دراین صورت طوائف بورگونی‌نیز دارای نجبا ورعایا و تیول بوده‌اند لذابازهم‌درهمین قانون مقرر میدارد هرگاه یکی از رعایای تیولی بورگونی مبلغ‌مخصوصی رابه ارباب خود که‌رومی باشد بپردازد و ثلث اراضی ارباب خود را دریافت ننماید همچنان رعیت تیولی ارباب است از این‌قانون معلوم میشودبعدازورود بورگونی‌ها بسرزمین گل ملاکین رومی‌این‌سرزمین آزادی‌داشتند و بااینکه‌قبل‌ازبورگونی‌ها یکمرتبه مورد تهاجم **فرانك‌ها** قرار گرفته‌بودند نه درمورداول ونه در مورد دوم آزادگی خود را از دست ندادند والا دلیلی نداشت رعایای بورگونی‌یعنی‌رعایای یك ملت فاتح که‌جزو تیول مالکین رومی‌هستند ناچار گردند بوسیله پول آزادی خود را خریداری نمایند .

www.ketabha.org

اینجاست که یکی از مورخین معاصرما آقای **کنت‌دوبولن‌ویلر** دچار اشتباه شده و یك قسمت از کتاب او دایربراینکه فرانکها جهت بردگی رومیها مقرراتی وضع نمودند با حقیقت تطبیق نمینماید بخصوص آنکه‌مصنف‌نامبرده این قسمت را ثابت ننموده است.

باید دانست این مصنف بزرگوار کتاب خود را بسادگی و بدون پیرایه و بسیارسلیس نوشته وهنگام نوشتن کتاب‌خویش خصایل‌نیك و اصالت خود رابمنصهٔ بروز وظهور رسانیده ، بهمین‌جهت‌است که‌خواننده فوراً بمزایای کتاب پی میبرد و از مباحث مفیدآن استفاده مینماید و در عین حال اشتباهات کتاب نیز بنظرش میرسد.

اینست که من در صدد انتقاد اینکتاب برنمیآیم ، همینقدر میگویم‌جذابیت اینکتاب بیش ازحقایق‌آنست وبا اینکه حقایق کتاب‌بپایهٔ شیوائی‌آن‌نمیرسد معهذا نبایدآنرا بدیدهٔ حقارت نگریست زیرا معلوم است نویسنده کتاب‌درخصوص‌تاریخ قوانین فرانسه اطلاعات زیاد دارد.

در عصرحاضر (قرن‌هیجدهم) دونفر مورخ داریم که‌هریك ازآنها کتابی در خصوص قوانین وتاریخ گذشته فرانسه نوشته‌اند.

یکی ازآن دو نفرآقای **کنت‌دوبولن‌ویلر** و دیگری آقای **آبه‌دوبس** می‌باشند.

آقای کنت خواسته است یکباره طبقه رعیت فرانسوی را از قدر و منزلت بیاندازد و آقای آبه‌مایل‌بوده برای طبقه‌نجبا واصیل زادگان آبروئی‌باقی‌نگذارد وهریك ازاین‌دو کتاب بسهم‌خود بمنزله ادعانامه وهجونامه شدیدی برعلیه طبقات رعایا واصیل‌زادگان فرانسوی میباشد.

ولی ما در اساطیر یونانی خوانده‌ایم وقتی‌خورشیدجهانتاب‌بیکی‌ازفرشتگان و یا ارباب انواع که موسوم‌به **فائتون** بود دستورداد تا ارابه اورا برانند و اورادر وسط‌آسمانها سیر دهند . فائتون‌را مخاطب ساخته وچنین گفت : « اگر خیلی بالا بروی آسمان را خواهی‌سوزانید و چنانچه خیلی پائین بیائی زمین سوخته خواهد

شد و اگر خیلی بطرف راست میل کنی ستارگان تمساح[1] سوخته خواهند شد و اگرخیلی بطرف‌چپ میل نمائی ستارگان محراب[2] میسوزند بنابراین بهترآنست حدوسط را از دست ندهی . »

بهتر این‌بودآقایان مصنفین مذکور هم حدوسطرا از دست نمیدادند و رویه افراطی پیش نمیگرفتند .

فصل یازدهم
دنبالهٔ موضوع فصل‌قبل

...... عاملی که سبب شده بعضی از مصنفین تصور نمایند طوایف ژرمن ازقبیل فرانکها وبورگونی‌ها بعدازتصرف فرانسه مقررات مخصوصی وضع نموده و تمام رومیها راکه درآن زمان مقیم فرانسه بودند رعایای تیولی وبرده‌خود کردند اینست که : درآغاز سومین سلسله‌سلاطین‌فرانسه (سومین نژاد) بردگی در فرانسه رواج‌کامل داشته وچون‌مصنفین سیرتدریجی‌برقراری‌این وضع را ازنظر دور داشته‌اند بهمین جهت گمان کرده‌اند بموجب‌مقررات‌خاص‌تمام فرانسویان رعایای تیولی شده‌اند .

برای‌روشن شدن‌مطلب‌میگوئیم درآغاز سلطنت اولین سلسله سلاطین‌فرانسه عده بیشماری مردان‌آزاد درفرانسه میزیستند (یعنی آنهائی که‌برده و رعیت‌تیولی نبودند) این آزادگان قسمتی از طوایف فرانك و قسمتی هم رومی بودند ولی بتدریج شماره رعایای تیولی(بردگان) طوری زیاد شد که در آغاز سلطنت سومین سلسله سلاطین فرانسه نه‌تنها تمام‌کشاورزان بلکه تقریباً تمام سکنه شهرها برده و جزء تیول ارباب بودند و حال آنکه در بدو سلطنت نخستین سلسله سلاطین فرانسه درشهرها برده وجود نداشت و سازمان‌شهری‌عیناً مثل‌روم‌بود باین‌معنی که یك طبقه بازرگان وکاسب وجود داشت و هر شهری دارای یك‌مجلس سنا و هیئتی مرکب از قضات‌بود که باختلافات مردم رسیدگی میکردند اما در آغاز سلطنت

۱ و۲ـ تمساح‌ومحراب‌دراصطلاح‌هیئت‌قدیم هریك‌اسم‌دسته‌ای‌ازستارگان‌آسمان‌میباشد.
مترجم

سلسله سوم سلاطین فرانسه درشهرها جزمشتی رعیت که جزوتیول ارباب بودند و یك یاچند ارباب چیز دیگر وجودنداشت .

علت رواج بردگی اینست که وقتی طوایف ژرمن جائی را مورد حمله قرار میدادند نه‌تنها طلا ونقره واثاثه ولباس را میبردند بلکه مردها وزنها و کودکان را نیز باخودبرده وبین خویش قسمت میکردند ولی همین طوایف بمحض اینکه بعد از حمله وتهاجم صلح میکردند بهیچ چیز مغلوبین کار نداشتند و بهیچوجه ازآنهاسلب آزادی نمینمودند حقوق بین‌الملل آندوره اینطور بود که در موقع جنگ همه چیز ملت مغلوب وحتی افرادآنرا به‌بردگی میبردند ودر موقع صلح بهیچ چیز آن نظر نداشتند .

ولی نکته در اینجاست که بعد ازتهاجم اول وبرقراری صلح وپس از اینکه فرانکها در فرانسه مستقر گردیدند بین خود وورومیهاهیچگونه فرق و امتیازی را قائل نبودند و سلطنت سلسله اول سلاطین آغازشد ویك سلسله جنگهای خانگی در فرانسه روی داد که در تمام آنها حقوق بین‌الملل مذکور در فوق رعایت میگردید یعنی براثر جنگ همه چیز ملت مغلوب را بیغما میبردند .

تاریخ سلسله سلاطین فرانسه را بخوانید تا ببینید چقدر پدرها و پسرها و برادرها وبرادرزاده‌ها برای تخت وتاج سلطنت باهم جنگیدند و در تمام این جنگها هستی و لشکریان طرف مغلوب بغنیمت برده میشد و مطابق حقوق بین‌الملل ورسوم جنگی آنزمان بین فاتحین تقسیم میگردید .

باین جهت رفته رفته بردگی طوری در فرانسه شیوع یافت که نظیر آنرادر هیچیك ازکشورهای قدیم مشاهده نمینمائیم .

گرچه فتح و غلبه یك حال موقتی است ودر قبال دوره صلح کوتاه میباشد ولی چون درهر یك ازفتوحات وغلبه‌ها اموال و افراد مغلوب بیغما وغنیمت برده میشدو تقسیم میگردید ومدت چندین قرن این رسم درتمام مظفریت‌ها جاری بود بردگی و تیول درفرانسه ریشه کرد وعمومیت یافت برای ذکر شاهد میگویم وقتی **تئودریك** پادشاه فرانك بسرزمین **اورنی** که یکی ازایالات فعلی فرانسه است حمله می کرد

بهمراهان خودمیگفت « من شما را بسرزمینی میبرم که نه‌تنها طلا ونقره فراوانی نصیب شما خواهد گردید بلکه گله‌های بیشمار و بردگان بسیاری بدست خواهید آورد و تمام مردم آنجا را بکشور خود متصل خواهید نمود . »

درمورددیگردرموقع جنگ بین **گونتران و شیلپریك** شهر **ورژ** که‌اکنون هم هست تحت محاصره قرار گرفت وسربازانی که‌ازاین جنگ برگشتند آنقدر آدم باخود بردند که تقریباً درشهر کسی باقی نماند .

در مورد دیگر **تئودریك** پادشاه ایتالیا که میخواست همواره نسبت بسایر سلاطین فرانسه برتری داشته باشد وقتی قشون خودرا بفرانسه فرستاد تا تمام یا قسمتی ازآنرا تصرف نماید بفرمانده قشون چنین نوشت :

« ما مایل هستیم که شما در کشور گل مطابق قوانین رومی رفتار کنید و همواره طرفدار آزادی باشید و مبادرت بچپاول وانهدام شهرها ننمائید ، ما میخواهیم مثل سلاطین دیگر جان ومال مردم را مورد نهب وغارت قرارندهیم، ما میخواهیم طوری شهرها را مسخر نمائیم که سکنهٔ آنها پشیمان باشند چرا زودتر به‌تبعیت ما درنیامده‌اند .»

در اینجا مقصود پادشاه ایتالیا از رسم سلاطین دیگر همانا حقوق بین‌المللی سلاطین فرانك وبورگونی است که بدون هیچ ترحم جان ومال مردم را ملك خود میدانستند .

این طرز حقوق بین‌المللی در دوره سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانك نیز باقی بود زیرا وقتی **پپن** بایالت **آکیتن** حمله کردمقدارزیادی غنیمت وغلام باخود بفرانسه آورد .

من میتوانم موارد بسیاری راذکر کنم که همه آنها مؤید این نظریه میباشد و نشان میدهد درتمام جنگها نه‌تنها اموال مغلوبین بلکه افراد هم ببردگی میرفتند و جزو تیول فاتحین میشدندآنهائیکه میخواهند شواهدبسیاری درتأیید این نظریه بدست آورند خوبست شرح زندگی بردگان وروحانیان آن زمان را بخوانند زیرا روحانیان آنزمان که ازمشاهده وضع رقت‌بار بردگان متأثر میشدند برای خرید

آنها نه‌تنها اراضی کلیسا بلکه گاهی اوقات‌ظروف وقندیل‌های‌صومعه را میفروختند که این‌بردگان‌بدبخت رااز فاتحین خریداری کرده ونگذارند آنهارا بکشورهای خود ببرند .

دراثر برقراری این‌رسم درطی چندین قرن بود که‌بردگی درفرانسه رواج یافت و رعایای تیولی اینهمه در فرانسه زیاد شدند .

کتب تاریخی وحقوقی رابخوانید تا مشاهده کنید برای تأیید نظریه فوق چندین هزار مدرك در آن کتب وجود دارد وتمام جملات وعبارات و سرگذشتهای خشك وبیروح آن کتابها مؤید این‌نظریه است که من دراین فصل گفته‌ام .

بهرحال وقتی فاتحین افراد آزاد را ببردگی میبردند اراضی وسیعی بدون صاحب‌باقی میماند آنوقت اربابان مجاور که‌تیول و رعایای بسیارداشتند این‌اراضی را متصرف‌شده ودر آن آبادیها و قصبات میساختند و بردگان یعنی رعایای تیولی خود را در آن اماکن سکونت میدادند .

افرادآزادی که برده میشدند وباسارت میرفتند همه زارع نبودند بلکه يك قسمت از آنها صنعتگر بودند و پس‌ازبرده‌شدن وجزو تیول ارباب قرار گرفتن‌باز به‌صنایع و حرفه‌خودمداومت میدادندومتدرجاً آبادیها وقصبات آنها وسعت‌میگرفت و مبدل بشهری میشد درحالیکه‌صنعتگران وصاحبان مشاغل مختلف همچنان جزو تیول ارباب بودند .

فصل دوازدهم
اراضی متعلق‌بافراد قبائل ژرمن مالیات‌نمیدادند

قبایل ژرمن مللی بودند ساده و بی‌بضاعت که تمام عمر را آزادانه به شبانی و حشم‌داری مشغول ویا بجنگ وجدال میپرداختند وهیچ‌نوع‌صنعتی‌نداشتند کلبه‌های‌خودرا بانی میساختند و وقتی باتفاق رؤسای خود مسافرت میکردند و اراضی دیگران را متصرف میشدند برای این بود که سودی ببرند. ازاین عوائد مالیاتی نمیپرداختند منظورشان گرفتن باج وخراج از دیگران بود .

اگر بعضی‌ازقبایل‌ژرمن مالیاتی بنام مصارف جنگ‌میپرداختندپرداخت‌باج و خراج بعد از استقرار آن‌قبایل در کشورهای مفتوحه بوده والا قبلاچنین مالیاتی نمیپرداختند .

در تاریخ نوشته‌شده **شیلپریك وفردگوند** دونفر از پادشاهان فرانك مالیات مخصوصی‌وضع کردند که ازهرجریب زمین يك کوزه شراب بعنوان مالیات گرفته میشد لکن باید دانست فرانکها این مالیات را فقط برای رومیها وضع کردند و بعداً هم که برعلیه این مالیات اعتراض شد اعتراض از ناحیه رومیها بعمل آمد و اساساً کشیشان آن عصر که همه رومی بودند برعلیه این مالیات اعتراض نمودند .

نکته دیگر اینکه این مالیات بیشتر بسکنه شهرها تعلق گرفت و آنهم برای این‌بود که‌سکنه شهرها را رومیها تشکیل میدادند و بالنتیجه قبایل‌فرانك که‌ژرمن بودند مالیات اراضی نمیپرداختند .

گرگواردوتور مورخ معروف فرانسوی درجلدهفتم کتاب خودموضوعی‌را نقل‌مینماید که مؤید این‌موضوع است .

این مورخ میگوید بعدازمرگ **شیلپریك** یکی از قضات‌آنزمان ناچار شد ازترس‌مردم بکلیسا برود ودر آنجا بنشیند تا کسی او را آزار ننماید زیرا قاضی مزبور در زمان **شیلپریك** ازحمایت و نفوذ این‌شاه استفاده کرده و قبایل فرانك را بااینکه‌آزاد بودند وجزو رعایای تیول‌محسوب نمیشدند مشمول مالیات کرده بود .

این موضوع ثابت میکند که قبایل فرانك‌چون جزو رعایای تیولی نبودند مالیات نمیپرداختند .

یکی از مورخین عصر حاضر یعنی آقای **آبه‌دوبس** این قسمت از تاریخ گرگواردوتور را که بزبان لاتینی نوشته شده طوری تعبیر کرده که باعث خجلت آشنایان بزبان لاتینی است .

اومیگوید : درآن‌دوره فرانکها اصالةً آزاد نبودند بلکه‌برده بوده وسپس

آزاد گردیدند ، آنوقت کلمهٔ لاتینی **انژنوئی** را که‌بمعنی آزادی‌اصلی وحریت‌مرد میباشد بمعنای (آزاد ازمالیات) تعبیر کرده است .

وحال آنکه تمام‌آشنایان بزبان لاتین میدانند اگرمادرزبان‌فرانسه‌بتوانیم مفهوم کلمه (آزاد از مالیات) راکم و بیش قبول کنیم باید (معاف از مالیات) بگوئیم .

هیچ لاتینی‌دان جمله (**انژنوئی‌تریبوتیس**) راکه معنی آزاد از مالیات‌بدهد نخواهد فهمید و قبول نخواهد کرد .

بهر حال از مطلب دور نشویم ... قبایل فرانك بدواً مالیات نمی‌پرداختند گرگواردوتور جای دیگر در تأیید این مطلب میگوید فرانکها یك نفر قاضی موسوم به **پارتینوس** رابه‌قتل‌رسانیدند زیرابرای‌آنها مالیات وضع کرده بود.

آقای آبه‌دوبس که این قسمت را خوانده برای اینکه گریزگاهی‌پیدا نماید بدون تأمل میگوید : اگر فرانکها این‌آدم را کشتند نه از این لحاظ بود که مالیات برای‌آنها وضع‌کرد بلکه چون مالیات اضافی وضع نموده بود او را بقتل رسانیدند .

در قوانین **ویزیگوت** مقرراتی هست که هر گاه یکی از افراد قبیله اراضی یکنفر رومی‌راتصرف نماید بایدحتماً آنرا بیك‌رومی دیگر بفروشد تااینکه‌اراضی مزبور مشمول پرداخت مالیات‌شود.

این قانون‌هم‌خیلی‌خوب میرساند که **ویزیگوتها** مالیات‌اراضی نمیپرداختند بلکه‌رومیها بودند که بایستی مالیات بدهند .

آبه‌دوبس برای اینکه‌حرف خود را ثابت‌کند و بگوید فرانکها و سایر قبایل ژرمن مالیات میدادند متوسل بقانون **ژوستینین** امپراطور روم‌شده ومیگوید چون مطابق‌آن قانون استفاده‌های جنگی در روم مشمول مالیات بود فرانکها هم برای فوایدجنگی و تیول‌خودمالیات‌میدادند ودرتعقیب‌این‌استدلال‌میخواهدبگوید در فرانسه تیول‌براثر رسوم ومقررات رومی‌برقرارشد .

غافل ازاینکه‌آن دوره‌ای که مردم تصور میکردند تیول در فرانسه برطبق

رسوم رومی برقرار گردیده است مردم فقط تاریخ روم را میدانستند و از تاریخ خود فرانسه بی‌اطلاع بودند در صورتیکه ما امروز تاریخ قدیم فرانسه را خیلی خوب میدانیم و فهمیده‌ایم آنچه باعث برقراری تیول شد عوامل دیگر بوده است .

آقای **آبه‌دوبس** مدارك تاریخی‌را برخلاف روح‌حقیقی‌آنها تعبیر مینماید و این اشتباه هم منحصر بیکی دو مورد نیست مثلا میگوید قبایل فرانك مالیات می‌پرداختند غافل‌از اینست که رعایای‌تیولی آن قبایل‌مالیات‌میپرداختندنه‌آنهائی که آزاد بودند .

درجای دیگر که صحبت ازسربازی بمیان میآورد بازهم اشتباه میکند زیرا رعایای تیولی سرباز نمیدادند بلکه فرانکهای آزاد خدمت سربازی میکردند و بطور کلی مردم‌آزاد سرباز میشدند .

فصل سیزدهم

عوارضی که‌گلواها هنگام زمامداری‌سلاطین فرانك در فرانسه میپرداختند

رومیها و گلواهای کشور فرانسه تا وقتیکه تحت تسلط امپراطوران روم میزیستندمالیاتهای مخصوصی‌میپرداختند وپس‌ازاینکه‌تهاجم قبایل ژرمن آغازشد و فرانکها گل(فرانسه) راگرفتند و رومیها و گلواها مغلوب آنها شدند بازهم تا مدتی مالیات‌میدادند ولی بعد از این‌مالیات‌مبدل‌بخدمت‌نظامی شد ، من نمی‌دانم فرانکها بااینکه بدواً پرداخت مالیات رادوست میداشتندچه شد که آنرا مبدل بخدمت نظامی کردند .

چیزی که مؤید این موضوع‌است یکی‌از فرامین لوئی شکم بزرگ پادشاه فرانك است چه‌آنکه درزمان این پادشاه جمعی از قبایل‌ژرمن که دراسپانیا بودند از ترس **مسلمانان** بفرانسه‌آمدند ولوئی برای‌تنظیم زندگی‌آنها فرمانی‌صادر نمود که مفادآن ازاینقرار است :

« این قبایل مثل احرار و مردان آزاد بارؤسای نظامی خود بجنگ خواهند رفت ودرراه پیمائی تحت نظر و اوامر فرمانده خود نگهبانی خواهند کرد و بسفراء و نمایندگان شاه که ازدربار بنقاط دیگر میروند و یا از نقاط دیگر بدربار می آیند اسب وارابه خواهندداد تا آنها بتوانند محمولات خودرا حمل کنند و نیزمقرراست ازافراد هیچ‌نوع عوارض ومالیات گرفته‌نشود و ازاین حیث مثل سایرافراد آزاد هستند .»

این مقررات یك‌رسم تازه‌ئی نبود که درمورد قبایل‌جدیدالورودبه‌موقع‌اجرا گذاشته شده باشد بلکه رسم‌جاری قبایل فرانك بود.

یك قانون دیگر که سال ۸٦٤ میلادی وضع‌شدصریحاً قیدمینماید :

« مطابق‌رسوم قدیمه خدمت‌سربازی با افرادآزاد است وآنها باید علاوه‌بر خدمت جنگی اسب واراب‌ه مذکور درفوق‌را برای‌رفع احتیاج‌سفرا و نمایندگان شاه دردسترس آنها بگذارند .»

این یکی ازعوارضی بوده که بافراد آزاد تعلق میگرفته لیکن آنهائی که دارای تیول بودند این‌عوارض‌را نمیپرداختند[1].

قانون دیگری در زمان **شارلمانی** در سال ۸۱۲ میلادی وضع شد که کسی نمیتوانست از افراد مالیات بگیرد ولی همانطوریکه گفته‌شد افرادآزاد درهرحال بایستی‌بجنگ بروند ولو اینکه دارای تیول‌باشند .

هر کس دارای چهار **مانوار** زمین بود یعنی تیول وی مرکب ازچهارقطعه زمین بزرگ بود که هریك‌ازآنها را مانوار مینامیدند در هر حال بایستی بجنگ برود .

کسی که سه‌مانوارداشت‌باشخص‌دیگری که‌دارای یك‌مانواربودشریك‌میشد ولی‌در این مورد آن کسی که بجنگ نمیرفت و در خانهٔ خود میماند میبایست باندازهٔ **دومانوار** باج‌وخراج بپردازدو بدینوسیله خدمت سربازی خود راخریداری

۱ـ یکی‌ازرسوم‌قرون‌قدیم‌دراروپا این بود که افرادآزاد افتخار انجام خدمات جنگی راداشتندبعلاوه بهیداست واراب‌ه برای‌رفع‌احتیاجات‌شاه‌وپذیرائی‌سفرا بعهده‌آنان بوده است . مترجم

نماید حتی آنهائیکه بیش از دومانوار نداشتند بایکدیگر شریك‌میشدند وآنکسی که بجنگ نمیرفت و در خانه میماند مالیات خاصی میپرداخت که بهای خدمت سربازی او بود .

ولی بطور کلی مقررات ونظامات عدیده‌ئی هست که درزمان سلطنت سلاطین فرانك هیچیك از فرمانداران نظامی وصاحبمنصبان سلطنتی نمیتوانستند از اراضی تیولی که متعلق‌بافراد آزادبودمالیات بگیرند .

در آغاز این فصل گفتیم سکنهٔ فرانسه یعنی رومیها و گلواها هنگامیکه فرانسه تحت تسلط امپراطور روم بود باج و خراج و مالیات مصارف جنگ را میپرداختند ولی‌بعدازتسلط‌فرانکها باج وخراج و مالیات مصارف جنگ در کشور فرانسه ملغی‌شد . زیرا فرانکها ملتی‌ساده بودند و ازپیچ و خم مقررات وقوانین رومی سردرنمیآوردند واصلا بفکرشان نمی‌رسید که ممکنست یك چنین عوارضی را گرفت .

هم‌اکنون اگر **تاتارها** بقاره اروپا بتازند وآنراتصرف کنند گمان‌نمیکنم هیچیك ازصرافان ورجال‌مالی مابتوانند نکات‌دقیق‌مالی ومسائل‌مربوط باقتصادیات را بآنها بفهمانند، آنان هم که‌ازاین مسائل سردرنمیآورند طبعاً روش خودراپیش خواهندگرفت .

از مطلب دور نشویم نویسنده گمنام زندگی‌**لوئی** شکم بزرگ در خصوص فرمانداران نظامی وصاحبمنصبان سلطنتی که از طرف **شارلمانی** در ولایات**آکیتن** بمشاغل‌مختلف‌منصوب‌شده بودندچنین‌میگوید :

«آن‌ها موظف‌بودند سرحدات را حفظ کنند و درموقع جنگ‌به‌پیکار بروند وضمناً امور املاك‌سلطنتی‌را اداره‌نمایند .»

این موضوع میرساند که دردورهٔ دومین‌سلسله سلاطین فرانسه املاك سلطنتی از طرف فرمانداران نظامی وصاحبمنصبان پادشاهی اداره‌میشد معذلك باید دانست در این دوره نیز افراد آزاد برخلاف دوره رومیها مالیاتی نمیپرداختند و تمام

عوارض آن‌دوره مبدل باین‌شده بود که افراد آزاد سرحدات‌را حفظ کنند و بجنگ بروند .

درجای‌دیگر همین‌نویسنده گمنام میگوید :

«لوئی برای‌ملاقات پدرخودشارلمانی بآلمان‌رفت و پدرش‌پس‌ازجویا شدن‌از شرح‌حال‌او تعجب کردچرا فرزند وی‌باداشتن‌مقام‌سلطنت فقیر است‌لیکن‌لوئی به‌پدر گفت من‌فقط اسماً پادشاه‌هستم ودارای‌ضیاع وعقاری‌نمیباشم شارلمانی بعدازاطلاع ازاین موضوع یك‌عده‌ضابط و مباشرفرستادتااملاك‌لوئی‌را اداره کنند وعوائدآنرا جمع‌آوری‌نمایند و بفرزند خود توصیه کرد مستقیماًدراملاك‌خویش مداخله‌ننماید که مبادا مورد خشم ونفرت عموم واقع‌شود زیرالوئی قسمت‌مهمی‌ازاملاك خودرا بدیگران‌بخشیده‌بود واگررأساً درآن‌املاك میخواست مداخله کند طرف نفرت و خصومت واقع میگردید .»

شاهددیگرراجع‌بعوارضی که افرادآزاد میپرداختنداینست که‌طبقه‌روحانیان نامه‌ئی به **شارل‌طاس** نوشته وباو گفتند :

«لزوم‌صواب اندیشی مارا وادار می‌نمایدبشما بگوئیم‌بعدازاین وقت‌زیادتری برای اداره اراضی واملاك‌خودصرف‌بنمائید تامجبورنشوید دائماً باوسائل‌مؤسسات روحانی مسافرت‌کنید و رعایای آنانرا باگرفتن اسب وارابه خسته نمائید و نیز بتوانیدازدرآمد خودتان اعاشه‌کنید و ازسفرا پذیرائی نمائید .» این نامه میرساند عوائد سلاطین آن‌زمان منحصر به‌درآمداملاك واراضی آنها بوده و درآمد دیگری نداشتند .

فصل چهاردهم

معنی مالیات‌صنفی وطبقاتی یعنی چه؟

برای فهم مطالب این فصل بایدبگوئیم در ادوار گذشته ودوره‌های تمدن روم طبقات رومیان بدسته‌ها و اصناف مختلف قسمت میشدند وهریك‌ازآنها مطابق صنف و طبقه خویش مالیاتهائی میپرداختند وهریك‌از این‌طبقات‌را **سان** می‌نامیدند .

پس‌از اینکه‌ملل‌ژرمن ازسرزمین‌خودخارج‌شدند و کشورهای‌دیگرراتصرف نمودند درصددبرآمدندقوانین و رسوم‌خودرا بنویسندوروی‌کاغذ بیاورند ولی‌چون نوشتن‌کلمات وجملات‌ژرمنی باحروف‌لاتینی دشواربود بزبان‌لاتینی‌نوشتند .

درخلال این‌احوال‌براثر تغییرات‌ناشیه ازفتوحات و مظفریت‌های‌ملل‌ژرمن بسیاری‌ازآداب‌واحوال تغییر شکل‌داد و برای اینکه بتوانند رسوم وآداب جدید را توضیح‌بدهند ناچارشدند بلغات‌قدیم‌لاتینی(یعنی‌رومی) وبخصوص‌لغاتی که‌بیشتر با اوضاع و کیفیات جدید تناسب داشته باشد متوسل گردند این بود که برای مسائل وموضوعهائی که بیش وکم با طبقات رومی مناسبت داشت کلمه صنف را انتخاب کردند و وقتی‌دیدنددرپاره‌ئی موارد این کلمه بامواضع‌جدید وفق نمیدهد بکلمه دسته متوسل گردیدند بعدها کلمات صنف و دسته که بدون قاعده معین و خودسرانه بکار میرفت اشتباهاتی تولید کرد ، بهمین جهت مفهوم این کلمه در دوره اول و دوم سلسله سلاطین فرانسه مبهم است وحتی نویسندگان و مصنفین جدیدهم در مورد این دو کلمه اشتباه نموده‌اند و چون‌مشاهده کردند کلمات صنف ودسته در روم قدیم با هم بوده با خود گفتند قطعاً سلاطین فرانسه در سلسله اول و دوم ازروش امپراطوران روم تقلید کرده و همان اسلوب حکومت آنان را در فرانسه پیش گرفتند .

روی همین اصل تصور کردند بعضی از عوارضی که در دوره سلطنت سلسله دوم سلاطین گرفته میشدهمان‌عوارض اصنافی و طبقاتی روم قدیم بوده و چون در این‌دوره‌املاك‌سلطنتی‌غیرقابل انتقال‌بوده‌است (ولی قبل ازآن این املاك بدیگران منتقل‌میشده ویاازدیگران‌بشاه منتقل میگردیده) باین جهت مصنفین جدید تصور کرده‌اندآن‌نقل و انتقالات غیر مشروع و ظالمانه و غاصبانه بوده است اما این اظهارعقیده ازطرف مصنفین و محققین‌جدید اشتباه بزرگی است زیرا اینان بتصور اینکه طرز زندگی‌هزارسال‌قبل ازاین عیناً مثل امروز بوده وضع زندگی امروز را باآن دوره قیاس نموده‌اند جای‌آن دارد که من مصنفین جدید را طرف خطاب

قرار دهم ومثل کَهَنَه مصر که **سولون** حکیم‌یونان را کودك خواندندبآنهابگویم: آقایان ... شما کودکی بیش نیستید .

فصل پانزدهم

مالیات صنفی از رعایای تیولی اخذ میشد

نه‌از افراد آزاد

.... شاه وروحانیان و اشراف هر یك از رعایای تیولی خود مالیات میگرفتند .

البته خوانندگان‌بخاطردارند که‌رعایای تیولی در حقیقت برده بودند وهیچ گونه‌آزادی نداشتند .

مالیاتهای‌صنفی که‌آن‌عهدبنام **سانسوس**خوانده‌میشدبرخلاف‌مالیاتهای‌امروز بخزانه‌دولت نمیرفت بلکه‌جنبه‌خصوصی داشت‌وفقط از رعایای‌تیولی‌اخذمیگردید.

دلائلی که من‌برای اثبات این‌نکته دردست‌دارم‌ازاینقرار است :

اول ـ در یکی از فرامین سلاطین فرانك دیده میشود هیچکس نمیتواند در سلك روحانیان درآید مگر اینکه آزاد بوده و نامش در شمارهٔ مؤدیان مالیات **سانسوس** ثبت‌نشده‌باشد ازروی این‌فرمان استنباط‌میشود افرادآزاد این مالیات‌را نمی‌پرداختند .

دوم ـ **شارلمانی** هیئتی را بایالات **ساکسون** فرستاد واهالی آن سامان‌را به دین مسیح دعوت کرد وپس از اینکه آنها دیانت مسیح را قبول نمودند شاه از پرداخت مالیات **سانسوس** همه‌را معاف و آزاد کرد بنابراین معلوم میشود طبقات آزاد مالیات سانسوس را نمیپرداختند .

سوم ـ بطور کلی خارجیانی که بفرانسه میآمدندباآنها نظیر رعایای تیولی رفتار میشد ولی در عهد **شارلمانی** که یك عده از **اسپانیولیها** بفرانسه آمدند شاه فرمانی صادر کرد وبه‌حکم‌نظامی امرداد هیچ نوع مالیات از آنها نخواهند و

باآنها نظیررعایای تیولی‌رفتار نکنند . این موضوع‌هم‌میرساند که‌آزادگان‌مالیات نمیپرداختند .

چهارم‌ـ**شارل‌طاس** در سال ۸۴۴ میلادی فرمانی صادر کرد که‌آنهم برله اسپانیولیها بود وبموجب آن‌مقرر داشت رفتارحکام وفرمانداران نسبت باسپانیولیها نبایدمادون رفتاری باشد که نسبت به‌فرانکها میکنند وباآنها بایدنظیر آزادمردان رفتار کنند وهیچگونه مالیات سانسوس‌ازآنها نخواهند این‌موضوع نیزثابت میکند که‌آزادگان‌مالیات سانسوس‌را نمیپرداختند .

پنجم ـ ماده‌سی‌ام فرمان معروف به‌فرمان **پیست** چنین‌مقرر میدارد :

« بطوریکه مشاهده میشود یك‌عده ازصاحبان املاك کلیسا ویااتباع سلطنتی قسمت مهمی از املاك خود را بروحانیان و اشرافی که همرتبه آنها هستند میفروشند و فقط قسمت کمی برای خود باقی میگذارند ودرنتیجه املاك مزبور با فقدان رعایای تیولی مشمول پرداخت مالیات نمیگردد لذا بوسیله این فرمان مقرر میگردد از فروش این اراضی به‌اشراف خودداری نموده وبگذارند همچنین زمینها از طرف رعایای تیولی کشت وزرع شود تا بتوان از رعایای مزبور مالیات گرفت .»

این فرمان هم میرساند پرداخت مالیات برعهده رعایای تیولی بوده‌استنه آزادگان .

بنابدلائل فوق محقق‌استدردورهٔ سلطنت‌فرانك‌در کشورفرانسه مالیات‌بطور عموم وبرای تمرکز در خزانه دولت گرفته‌نمیشد بلکه هرصاحب ملکی‌ازرعایای تیولی خویش‌بنفع خود مالیات‌میگرفت همانطور که‌شاه‌هم مالیات‌راازرعایای‌املاك تیولی‌خود بنفع‌شخصی خود میگرفت بازهم فرامین و احکام‌بسیاری هست که این نکته‌را ثابت میکند .

۱ـ فرمان‌صادره سلطنتی‌درسال ۸۰۵ میلادی مقرر میدارد:

« اراده ما براین است در تمام نقاطی که سابقاً بطریق مشروع مالیات

www.ketabha.org

سانسوس سلطنتی دریافت میگردید باردیگر این سانسوس سلطنتی رااز همان نقاط دریافت نمایند. این‌فرمان میرساند شاه فقط از املاك‌سلطنتی مالیات‌میگرفته.

۲ـ درسال۸۱۲ میلادی‌فرمانی‌از طرف‌شارلمانی صادر شد که این مفهوم را داشت : برفرستادگان فرض استدر ولایات جستجوی‌کافی نمایند تا تمام مؤدیان مالیات که سابقاً جزو املاك سلطنتی‌بوده‌اند معلوم گردد تا از آنهاسانسوس‌دریافت شود .

این‌فرمان‌هم میرساندشاه فقط‌ازرعایای تیولی و املاك خودمالیات میگرفت نه ازسایرافراد ملت .

۳ـ درجای‌دیگرهمین‌شاه یعنی شارلمانی فرمانی صادر میکند که این‌عبارت درآن‌دیده میشود :

«هرگاه کسی موفق به‌تحصیل ملکی‌شده که ماسابقاً برحسب معمول از آن سانسوس دریافت میکردیم..»

این موضوع نیزمؤید گفتار ما است .

٤ـ شارل **طاس** در یکی از فرامین خود راجع به املاکی صحبت میکند که مالیات آن در تمام ادوار از طرف شاه دریافت میشده است ، این موضوع میرساند شاه فقط از املاك مخصوصی مالیات دریافت میکرده نه از تمام املاك کشور .

بارهم‌نکته دیگر که مؤید این‌نظریه میباشداینست :

سابقاً گفتیم افرادآزاد میبایست اسب وارابه بفرستادگان‌شاه وسفراء بدهند وغیرازاین عوارض بآنها تعلق نمیگرفت اینموضوع در بسیاری از قوانین سلطنتی صریحاً قیدشده که عوارض آزادگان‌همانا تهیه اسب وارابه‌است‌ولی عوارض‌رعایای تیولی پرداخت مالیات است فقط دریك‌مورد دیده میشود برای آزادگان موضوع پرداخت مالیات بمیان میآید آن مورد درفرمان **پیست**صادره درسال ۸٦٤ مشاهده میشود. دراین‌فرمان مقرر است :

« افرادآزادی که‌درسنوات قحطی برای رهائی ازگرسنگی خودرا فروخته

و جزو تیول شده‌اندگرچه‌برحسب امر شاه‌آزاد میگردند ولی بایستی‌آن افراد مالیات سرانه‌بدهند.»

فقط درهمین یك‌مورد افرادآزاد مالیات میپرداختند و اینمورد هم استثنائی است که مؤید قاعده کلی استزیرامسئله پرداخت مالیات از طرف رعایای تیولی بقدری ثابت بوده که حتی رعایای تیولی که‌بموجب امر شاه آزاد میشدند باز هم مالیات مخصوصی میپرداختند .

بهر حال .. همانطوریکه گفته شد بهیچوجه نبایدتصور کرد درزمان سلطنت فرانکها دولت مثل امپراطوران روم از عموم افراد ملت مالیات عمومی میگرفت وآنچه‌موسوم به **سانسوس** بوده مالیاتی‌است که‌هر یك‌ازصاحبان املاك از رعایای تیولی خود میگرفتند .

در اینجا از خوانندگان معذرت میخواهم که با توضیحات مفصل و ذکر جزئیات‌باعث کسالت آنها شده‌ام ولی منظورمن ازاین توضیحات آن‌بود که‌اشتباهات **آبه‌دوبس** (نویسنده کتاب سلطنت فرانسه در زمان گل)را اصلاح نموده باشم تا خواننده بحقایق پی‌ببرد زیرابرای کسب اطلاع صحیح اول باید اشتباه را اصلاح کرد آنگاه درصدد کسب اطلاع‌برآمد .

فصل شانزدهم
یاوران

در فصول قبل گفتیم بزرگان و رؤساء طوائف ژرمن وقتی بجنگ میرفتندعده‌زیادی باآنهاهمراه‌بودند واین‌رسم‌بعدازتسخیر کشورهای‌دیگرومنجمله کشور فرانسه باقیمانده .

تاسیت که شرح حال قبایل ژرمن را نوشته این اشخاص یعنی اطرافیان رئیس قبیله‌را که‌با او بجنگ میرفتند بنام (همراهان)میخواند، در قوانین **سالیك** این اشخاص را بنام (وفاداران) قلمداد میکنند، مورخین اولیه ما یعنی مورخین فرانسه نیز آنها را وفاداران میخوانند ، همین طبقه هستند که بعداً نام اشراف و

www.ketabha.org

نجبارا بخود گرفتند و تاریخ قرون وسطی‌رادر اروپا بوجود آوردند .

ولی‌چون مادرطی‌نگارش خود در آغاز کارهستیم وهنوز بآنجا نرسیده‌ایم که همراهان‌اشراف و نجباشده‌اند لذا آنان‌را بنام یاوران میخوانیم.

یاوران که طبعاً بقصد تحصیل اموال با رؤساء خود همراه میشدند غالباً منظورشان حاصل میگردید واملاکی بدست میآوردند که بعدها املاك اختصاصی یاوران در اثر مرورزمان و ادوار مختلف نامهای‌جدیدبخود گرفت‌بطوریکه گاهی آنهارا املاك اختصاصی وزمانی املاك افتخاری و بالاخره تیول نامیدند : در این نکته تردیدنیست که تیول یاوران که بعدتیول‌اشراف و نجباشد بدواً قابل انتقال بود یعنی‌شاه می‌توانست تیول‌هر کس را از دستش بگیرد و شواهد بسیاری وجود دارد که این‌حقیقت را ثابت میکند من‌جمله **گنتران** که از پادشاهان سلسله اول سلاطین فرانسه است بعداز اینکه برادرزاده خود **شیلدبرت**را بتخت سلطنت نشاند پنهانی باو توصیه کرد : برای استحکام اساس سلطنت خود بایستی تیول یکعده از اشخاص‌را بگیرد وبدسته دیگر تیول‌بدهد. این موضوع میرساند که‌برخلاف‌ادوار بعد تیول‌نجبا قابل‌انتزاع وانتقال‌بوده است .

در جای دیگر دیده‌میشود یکی از سلاطین فرانك نه‌تنها عوائد تیول خود بلکه عوائد تیول‌دیگری‌راهم‌بشخص‌ثالث واگذار میکرد. اینموضوع نیز میرساند تیول قابل انتزاع و انتقال و دخل و تصرف بوده است .

بالاخره تمام‌تواریخ وقوانین و مدارکی که از ملل مختلفه ژرمن برای ما باقیمانده میرساند که تیول یاوران در آغاز قابل انتقال بوده ولی بعد سلاطین و بزرگان تیول‌را مثل املاك و مستغلات‌امروز برای‌مدت‌یکسال‌یازیادتر بدیگران واگذار میکردند اما بطوریکه همه میدانیم بالاخره تیول مادام‌العمر شد و وقتی تیولی‌را بشخص واگذارمیکردند او تاپایان حیات از آن برخوردار می گردید و کسی‌نمی‌توانست تیول‌را ازاو منتزع نماید.

فصل هفدهم

خدمت سربازی مردان آزاد

در ادواریکه موضوع صحبت ماست دو طبقه مشمول خدمت سربازی‌بودند اول یاوران کل وجزء که دارای‌تیول‌بودند و بحکم‌داشتن‌همین‌تیول بموجب سوگند مخصوصی بشاه وفادار و میبایستی حتماً بجنگ بروند . دوم‌مردان آزاد که آنها هم موظف بخدمت‌سربازی بودند این طبقه اعم از اینکه‌ازاهل‌فرانك یاروم یا گل‌بودند میبایست تحت فرماندهی حکام نظامی بجنگ بروند .

افرادآزاد بکسانی گفته میشد که فاقد تیول بودند و از این حیث موظف بوفاداری‌نسبت‌بشاه‌نبودند ونیز نظیر رعایای تیولی بردگی نداشتند وموظف‌نبودند مادام‌العمر برای صاحبان تیول زراعت کنند .

افرادآزادزمینهائی داشتند که نه‌تیولی و نه‌مثل اراضی‌بردگان بود بلکه‌بنام زمینهای آزاد خوانده میشد .

گفته شد آزادگان مثل صاحبان تیول اما تحت امر حکام نظامی بجنگ میرفتند و هنگام‌جنگ حکام نظامی(**کنت‌ها**) افراد آزاد را جمع‌آوری نموده‌و بمیدان‌کارزار میبردند .

این سربازان بدسته‌های صدنفری تقسیم میشدند و هر یك از دسته‌ها تحت فرمان یك صاحب‌منصب بود ، صاحبمنصب مزبور تحت فرمان افسران دیگر قرار میگرفتند کنت‌ها بر تمام آنان فرمانروائی داشتند .

در آغاز سربازان فرانکها بدسته‌های صد نفری تقسیم نشده‌بودندبلکه‌پس‌از اینکه فرانکها برفرانسه حمله کرده و آنجا را تصرف کردند دونفر از پادشاهان فرانك که جزء سلسله اول فرانسه‌بودند این‌رسم‌را برقرار و فرانکها را بدسته‌های صدنفری تقسیم‌نمودند.

این‌دو پادشاه بدواً تمام فرانکها را بدسته‌های صد نفری قسمت‌کردند و منظورشان از این تقسیم‌بندی این‌بودازسرقتهای پی درپی که آن زمان رواج داشت

و هرروز زیاد میشد جلوگیری‌نمایند وبالاخص این منظور را داشتند که اگر در محلی سرقتی شدبلافاصله بمسئولین دسته‌های صدنفری مراجعه‌وسارق را دستگیر کنند بعدها که لزوم ایجادقشون‌محرزشد برای‌تقسیم‌بندی دسته‌های سربازان نیز ازاین وضع‌استفاده کردند و سربازان را هم‌بدسته‌های‌صدنفری یاباصطلاح امروز بگروهانهای عدیده قسمت نمودند .

همانطوری که فرمانداران نظامی افرادآزادرا بجنگ میبردند اشراف نیز اشراف کوچکتر ازخودرا جمع آوری کرده وبمیدان‌کارزارهدایت میکردند.

اسقفها نیز کشیشان و روحانیان راگرد آورده و آنان را برای پیکار میبردند .

ولی چون اسقفها ازرفتن بمیدان جنگ‌دچار زحمات بسیار میشدند وضع زندگی و کسوت‌روحانی آنها با جنگ‌مناسب نبود از **شارلمانی** تقاضانمودندآنها را ازرفتن بمیدان جنگ‌معاف نماید .

شارلمانی این تقاضا را پذیرفت و کشیشان را ازجنگیدن معاف نمود ولی طولی نکشیدکه باز صدای شکایت آنان بلند شد و گفتند چون ما بمیدان جنگ نمیرویم و پیکار نمیکنیم جامعه ما را بنظر حقارت مینگرد آنوقت شارلمانی ناچار شد مقررات خاصی وضع نماید که مردم احترامات روحانیان را رعایت نموده و آنها را بنظر حقارت نگاه نکنند .

بعضی از مورخین معتقدند گرچه کشیشان بعد ازحکم‌شارلمانی‌دیگر بمیدان جنگ‌نمیرفتند ولی نجبائی که صاحبان تیول کلیسا بودند[1] از طرف فرمانداران نظامی جمع‌آوری‌شده وبمیدان جنگ برده میشدند .

اینموضوع راباید اینطوربیان کرد: گرچه‌نجبائی که جزو ابوابجمعی کلیسا بودند بمیدان‌جنگ برده میشدند ولی کنتها آنها را جمع‌آوری نمینمودند بلکه همواره تحت فرماندهی کسیکه خودشان بریاست انتخاب مینمودند و از طبقه

[1]ـ روحانیان دارای‌تیول‌بودندویك‌عده‌از نجبای کوچك‌تحت‌اوامرآنان‌زندگی‌میکردند وبجنگ میرفتند ودرواقع‌نجبای روحانیان‌هم مثل‌نجبای‌اشراف طبقاتی داشتند . مترجم

روحانیان بودبمیدان جنگ میرفتند .

نکته‌قابل توجه در این موضوع آنست که همواره طبقات مختلف نجبای‌آن دوره رؤسای مخصوصی داشتندکه از بین خودشان انتخاب میشد و پیوسته تحت فرماندهی این‌رؤسا بمیدان‌جنگ میرفتند .

شاهدما برای‌تأیید این‌نظریه یکی از قوانین لوئی شکم بزرگ‌فرانسه است که‌درسال۸۱۹ میلادی‌صادرشده: دراین فرمان شاه نجبا را بسه‌طبقه متمایز قسمت کرده استاز اینقرار :

اول ـ نجبائی که جزو ابوابجمعی شاه بودند.

دوم ـ نجبائی که‌جزو ابوابجمعی اسقفها بودند .

سوم ـ نجبائی که جزو ابوابجمعی فرمانداران نظامی بودند .

نجبائی که جزو ابوابجمعی شاه بودند همواره از طرف یاوران شاه یعنی نجبای درجه اول شاه بمیدان جنگ برده میشدند و همچنین نجبای دیگر تحت فرماندهی نجبای درجه‌اولی که جزو صف‌آنها بودند بمیدان جنگ‌میرفتند وفقط در یك‌مورد فرمانداران نظامی(کنتها) نجبای شاه را بمیدان جنگ میبردند و آن موقعی‌بود که یاوران یعنی‌نجبای‌درجه اول شاه بواسطه گرفتاریهائی که‌دردربار داشتند نمیتوانستند شخصاً نجبای‌شاه رابمیدان جنگ ببرند .

و اما خودیاوران ... که نجبای درجه اول شاه‌بودند همواره تحت فرمان شاه بمیدان جنگ میرفتند ، این‌موضوع در بعضی از مواقع‌سبب رنجش روحانیان میشد وشکایت‌میکردندچرا‌شاه‌دررأس‌نجبای کلیسا بمیدان‌جنگ‌نمیرود ولی‌سلاطین اولیه فرانك که پادشاهان غیرتمند و شجاعی بودند هرگز قبول نمیکردند باتفاق نجبای کلیسا بمیدان‌جنگ بروند بلکه پیوسته ملتزمین رکاب‌را ازبین‌نجبای‌درجه اول سلطنتی که درصداقت و وفاداری آنها هیچگونه تردیدی وجود نداشت‌انتخاب میکردند وفرماندهی‌یاوران و نجبای ابواب جمع خود را در میدان جنگ بعهده میگرفتند .

شارلمانی فرمانی‌درسال ۸۱۲ صادر کرده که مؤید اینموضوع است :

تمام نجبای ابواب جمع‌یاوران وهر کس که چهار مانوار[1] زمین دارد باید هنگام جنگ‌ازیاوران پیروی کرده وبمیدان‌کارزار برود منظور شارلمانی ازصدور این‌فرمان‌آن بود که صاحبان‌اراضی تیول درپیرو نجبائی که‌حامی تیول آنهاهستند بمیدان جنگ‌بروند ولی افرادآزادی که زمین تیولی ندارند و دارای زمین آزاد هستند تحت‌امرفرماندهان نظامی پیکار کنند .

آقای **آبه‌دوبس** مصنف‌معاصر که کراراً دراین کتاب از او نام برده‌ایم در اینجاهم دچاراشتباه شده ومیگوید: وقتی که در فرامین از ابوابجمع نجبا برای رفتن بمیدان‌جنگ صحبت میشود مقصودرعایای تیولی است ، آنوقت برای اثبات گفتهٔ‌خود برسوم و عادات قبایل ویزیگوت که در اسپانیا زندگی میکردند اشاره میکند وحال‌آنکه بجای اینکار اگر بخودفرامین سلاطین فرانك‌استنادمیکرددچار این‌اشتباه نمیشد .

اصل مسلم این‌بود که‌رعایای تیولی(بردگان) هرگز بجنگ‌نمیرفتند وفقط افرادآزاد اعم‌ازنجبا وغیره بادشمن میجنگیدند و این‌حقیقتی‌است که تقریباًازتمام فرامین و مقررات سلاطین فرانك استنباط میشود .

طرزحرکت دستجات مختلف بمیدان‌جنگ ازاین قراربود:

سپاهیان فرانك هنگام جنگ بسه‌طبقه تقسیم میشدند :

اول ـ سپاهیان ابوابجمع یاوران که نجبای درجه اول‌بودند و در عین حال خود یاوران تحت فرماندهی شاه‌بمیدان جنگ میرفتند .

دوم ـ نجبای ابوابجمع کلیسا که‌تحت‌فرماندهی یکی‌ازنجبائی که‌خودانتخاب میکردند پیکار مینمودند .

سوم ـ افرادآزاد که‌تحت‌فرماندهی‌فرمانداران‌نظامی(کنت‌ها) بمیدان‌جنگ میرفتند . برای رفع‌شبهه باید بگویم گاه اتفاق میافتاد بعضی از طبقات نجبا تحت فرمان فرمانداران نظامی بمیدان جنگ میرفتند زیرا بطور کلی مقام و نفوذ کنت‌ها زیادتر از آنان ودائره اقتدارشان وسیع‌تر بود ولی اینموضوع‌تقریباًجنبه

۱ـ **مانوار** مقیاس تقسیم‌بندی اراضی وتقریباًباندازه سه‌جریب‌بوده . مترجم

استثنائی داشت و همین قدرت و مقام بود که سبب میشدگاهی از اوقات‌کنت‌ها نجبا را جریمه میکردند وبرای عدم انجام تعهدات آنها را مورد بازخواست قرار میدادند .

فصل هیجدهم

قضاوت نظامی و کشوری

یکی‌ازاصول‌حکومت‌سلاطین فرانك‌یعنی سلاطین اولیه فرانسه این‌بود که تمام‌نجبا ومردان‌آزاد وبطور کلی‌تمام‌افرادی که تحت فرماندهی‌نظامی‌یك‌شخص‌بودندتحت فرماندهی کشوری اونیزقرار میگرفتند و کلیه امور ودعاوی ومناقشات‌آنها بوسیله همان شخص حل وفصل میشد .

فرمان **لوئی**شکم بزرگ درسال۸۱۵ برای**کنت‌ها** نه‌تنها قائل‌بفرمانداری نظامی شده بلکه حق قضاوت‌کشوری را نیز برای آنان قائل گردیده و چون فرمانداران نظامی پیوسته مردان آزاد را بطرف جنگ میبردند در محاکم خود نیز بمناقشات‌آنان رسیدگی میکردند و بهمین جهت دادگاه کنت‌ها مدت مدیدی بنام دادگاه مردان‌آزاد خوانده میشدو در این محاکم بمناقشات مربوط بآزادی رسیدگی میکردند .

باید دانست یکی از عللی که‌سبب میشد کنت‌ها نتوانند نجبای کلیسا و یا اشراف‌صنف‌های دیگررا بجنگ ببرند این‌بود که نجبای مزبورمشمول‌حق‌قضاوت کشوری کنت‌ها نبودند وچون کنت‌ها نمیتوانستندآنها را درمحاکم‌کشوری خود محاکمه نمایند حق نداشتندآنها رابجنگ ببرند .

بطور کلی درتمام ادوار گذشته حق قضاوت نظامی و کشوری دوش بدوش‌هم پیش میرفته واتباع هریك ازنجبا و کنت‌ها همانطوری که تحت اوامر نظامی‌آنها بودند تحت اوامرقضائی‌آنها نیزقرار میگرفتند ودعاوی خود را بایستی درداد‌گاه اشراف و کنت‌هائیکه متبوع آنهاهستند مطرح کنند .

یکی‌ازعواملی که سبب شد نجبا و کنت‌ها دارای این دوحق باشند موضوع

www.ketabha.org

اسب‌وارابه‌بود، زیرا بطوریکه گفتیم چون سپاهیان (مردان آزادی که بجنگ میرفتند) باید اسب و ارابه تهیه نمایند و این عمل تحت نظر اشراف و نجبائی که متبوع آنان بودند صورت میگرفت بتدریج نجبا درضمن اینکه ابوابجمع خودرا بجنگ میبردند حق قضاوت کشوری راهم درمورد آنان احراز نمودند .

بهرحال گرچه در ادوار مختلف تغییراتی در وضع کنت‌ها ونجبا حاصل شد ولی همواره حق قضاوت نظامی و کشوری هردورا دارا بودند ومرافعات ومناقشات ابوابجمع آنها در دادگاههای فرمانداران نظامی کنت‌ها و یا اشراف حل و فصل می‌شد .

کنت‌ها گرچه فرماندار نظامی بودند ولی رؤساء ومافوق‌هائی داشتند که آنها را بنام دوك مینامیدند .

بعضی از مورخین گفته‌اند دوك ها هریك چندین نفر کنت زیر دست داشتند که صرفاً بامور نظامی رسیدگی نموده و خودشان بمرافعات کشوری رسیدگی می‌نمودند .

ولی اینموضوع مقرون بحقیقت نیست وهمانطور که کنت‌ها علاوه برمسائل نظامی بمسائل کشوری رسیدگی مینمودند ، دوك‌ها نیز بمسائل کشوری و نظامی رسیدگی میکردند درعین حال کنت‌هائی بودند که مافوق نداشتند یعنی تحت اوامر دوك نبودند ودرحوزه فرمانروائی خویش تقریباً استقلال داشتند .

حقوق کنت‌ها و دوك‌ها و سایر اشراف منحصر بحق نظامی و کشوری نبوده بلکه حق وصول مالیات را نیز داشتند و همانطور که گفتیم مالیات را از رعایای تیولی میگرفتند .

ممکن است خوانندگان تصور نمایند در زمان سلطنت سلاطین فرانك سکنهٔ کشور فرانسه روزگار را بسختی میگذراندند و زیر بار ظلم و جور کمرخم کرده بودند زیرا چون اشراف ونجباء حقوق نظامی و کشوری ومالی را بخود اختصاص داده بودند هر چه میخواستند میکردند و کسی را یارای چون و چرا نبود ولی حقیقت غیر از اینست نجبا واشراف فرانك هرگز نظیر حکام و زمامداران ترکیه

وایران بتنهائی قضاوت نمیکردند ومحال بودیك دعوای نظامی ویا کشوری مطرح شود و چندین نفر قاضی برای حل و فصل مناقشه دعوت نشوند بدیهی است باین ترتیب دعاوی حتی‌الامکان باعدل وانصاف حل‌وفصل میگردید وقتی بتاریخ آنزمان مراجعه میکنیم یك سلسله اسامی مختلف از نظر میگذرد که در ادوار عدیده زمام امور قضاوت را دردست داشته‌اند وممکن است تفاوت اسامی موجب الغاء شبهه شود وتصور کنید اینان نظیر حکام استبدادی خودسر و بر طبق هوی‌وهوس خود قضاوت مینمودند .

ولی حقیقت اینست تمام این اشخاص باداشتن اسامی مختلف نواب فرمانداران نظامی و اشراف بودند که بسمت قاضی در دادگاههای نظامی و کشوری جلوس مینمودند وبطور معمول هریك از کنت‌ها واشراف هفت نفر قاضی برای رسیدگی بدعاوی داشتند ولی چون میبایست حتماً دوازده نفر قاضی در دادگاه جلوس نماید بقیه قضات را ازبین معتمدین محلی انتخاب مینمودند .

محال بود کنت‌ها یا دوك‌ها یاشاه ویا اشراف بتنهائی قضاوت کنند، این یکی از رسوم پسندیده‌ئی بود که فرانکها از سرزمین ژرمن باخودآورده بودند. تأثیر اینگونه قضاوت هنوز دردادگاههای ما مشاهده میشود[1].

باتوجه بمطالب بالا خوانندگان متوجه میشوند اشراف نمیتوانستند بطیب خاطر ازحقوق قضاوت نظامی و کشوری خود سوء استفاده نمایند وحتی وسیله سوء استفاده ازاختیار در دریافت مالیات نیزازآنها سلب شده بود زیرا قوانین ومقررات دقیقی برای دریافت مالیات وجود داشت که تکلیف ارباب و رعیت را بطور صریح بدون ابهام معین میکرد .

۱ـ اکنون نیز تأثیرآن درقوانین جزائی فرانسه موجوداست وبموجب اصول محاکمات جنائی فرانسه رسیدگی باتهام قتل باحضورهیئت منصفه بعمل میآید . مترجم

فصل نوزدهم

جریمه دربین قبایل ژرمن

.... برای اینکه خوانندگان مطالب این فصل‌را بخوبی‌بفهمندناچاریم‌قدری درخصوص رسوم‌و آداب قبایل ژرمن‌صحبت کنیم.

تاسیت مورخ معروف میگوید: «دربین قبایل ژرمن بیش ازدو عمل جنایت بزرگ نبود که یکی‌از آن دوجنایت خیانت نسبت بملت ودیگری ترس بود.

ژرمن‌ها مرتکبین این دوجنایت را بسختی‌مجازات میکردند. خائن رابدار میآویختند وترسوها رادر رودخانه‌میانداختند، ازاین‌دوتبه‌کاری که‌بگذریم‌تبه‌کاری بزرگی که مستوجب مجازات اعدام‌باشد وجود نداشت.»

هرگاه شخصی بدیگری توهین میکرد و یا موجب خسارت اومیشد اقوام شاکی ومتهم بمیان میافتادند و وسیله اصلاح را فراهم نموده و نمیگذاشتند کینه و خصومت دوام پیدا کند.

اگر شخصی دیگری را بقتل میرسانید باز هم اقوام طرفین واسطه شده و وسیله اصلاح را فراهم مینمودند فقط دربین یکی‌ازقبایل ژرمن موسوم به **فریزون** برای انتقام اختیارات نامحدودی را قائل شده بودند، اگر شخصی بقتل میرسید اقوام مقتول هرفشاری میخواستند بقاتل و کسان او وارد میآوردند واین‌انتقام را تا وقتی‌ادامه داده وتاحدی جلومیبردند که‌آتش کینهٔ‌آنهاخاموش شود دربین‌همین قبیله هم‌بعداً این قانون سخت را تعدیل کردند ومقررشد انتقام حدود معینی‌داشته باشد واقوام‌مقتول‌بخویشاوندان قاتل‌کاری نداشته باشند وفقط ازشخص قاتل‌انتقام بگیرند قاتل هم تا وقتیکه مورد قضاوت قرار نگرفته و محکوم نمیشد هیچکس نمیتوانست درخانه‌اش‌متعرض اوشودوقاتل حق‌داشت آزادانه‌بکلیسارفته ومراجعت نماید و آزادانه بدادگاه رفته وبر گردد.

خلاصه‌آنکه دربین قبایل‌ژرمن سعی‌میشد بوسیله صلح و آشتی از ادامه‌کینه و خصومت جلوگیری شود مثلا در قوانین سالیك که یکی از قبایل فرعی فرانك

بودند دیده میشود اگر کسی نبش قبرمیکرد وجنازه را ازقبر بیرون میآورد باید از جامعه خارج گردد و بتنهائی زندگی نماید تا وقتیکه او رضایت خاطر اقوام مرده را جلب نماید، تاوقتی‌اقوام مرده ازاو رضایت نمیدادند هیچکس حق‌نداشت این شخص را بخانه خود راه داده وباوغذا بدهد وحتی زوجه‌اش نمیتوانست‌برای اوغذا ببرد.

ولی بعداً عقلای قبایل ژرمن در صدد افتادند برای موارد مختلف از لحاظ حصول رضایت شاکی مقرراتی‌وضع نمایند عقلای قوم مصمم شدندکاری راکه‌اقوام و خویشاوندان طرفین برای میانجیگری و حصول رضایت و ایجاد صلح و آشتی میکردندآنها بکنند و برای جرمهاوخلافهای مختلف جرائمی معین نمایند.

انصافاًدراینکار عقل ومآل‌اندیشی‌خودرا ثابت کردند، ما امروزوقتی‌مقررات آنهارا راجع‌بجرائم مختلف می‌بینیم‌واضح‌میشود قانونگزاران‌طوایف ژرمن‌مردانی عاقل و دقیق وموقع شناس و روانشناس بوده‌اند.

آنهاخلافها وبزه‌هاوجنایات مختلف راطبقه بندی کرده وبرای هریك‌جریمه خاصی معین نمودند تا شاکی‌ومتهم بدون ابهام تکلیف خودرا بدانند ومدعی‌بفهمد تاچه اندازه مادةً یا معناً براو زیان وارد آمده، مدعی‌علیه هم واقف گردد برای جبران ضررهای مادی ویامعنوی چه‌مبلغ باید بپردازد.

چون در بدو امرملل ژرمن پول زیادی نداشتند قانونگزاران این قسمت را نیز پیش بینی و مقرر کرده بودند که در صورت فقدان پول جرائم با اغنام و احشام و سگهای خانگی وعقابهای شکاری واراضی مزروع و شکارگاهها پرداخته شود.

برای‌من محقق‌است مقرراتیکه ما امروز درخصوص جبران اهانت وخلاف وپرداخت‌جریمه داریم‌ازهمان قوانین‌سرچشمه گرفته‌است باید بر آن‌قانونگزاران آفرین گفت که‌چنین قوانین عادلانه برای‌جبران خسارت وجراحات وضع‌نمودند و وسائل ترضیه خاطر آنهائیکه مورد اهانت و جرح قرار میگیرند فراهم نمودند در واقع این قانونگزاران با وضع این قبیل قوانین عادلانه ملل خود را ازحال

بربریتی که داشتند بیرون آوردند. ولی باید دانست که در ادوار بعد میزان جرائم زیاد شد ومنجمله ملت **لومبارد** که بایتالیا هجوم کردند برمیزان جرائم افزودند. علتش بیشتر این بود که لومباردها پس از تصرف ایتالیا ثروتمند شده ومثل روز اول بی‌بضاعت نبودند ومجروحین رضایت نمیدادند جریمه‌سابق را دریافت دارند بهمین جهت **روتاریس** یکی ازقانونگزاران وسلاطین لومبارد برمیزان جریمه افزودتا شاکیان رضایت‌خاطر حاصل کنندو کینه‌بردل نگیرندو نیز تصورمیرود بعداز لومباردها سایر ملل ژرمن نیز در میزان جریمه تجدید نظر کردند و مقررات مختلفی وضع نمودند که اینك بما رسیده است.

بهرحال بزرگترین جریمه‌ئی که‌در بین قبایل ژرمن از مجرم دریافت میشد جریمه قتل بود وقاتل میبایست این جریمه را بپدر ومادر یا خویشاوندان نزدیك مقتول بپردازد. لیکن‌میزان‌جریمه برحسب مقام ورتبه اجتماعی مقتول‌فرق‌میکرد اگرمقتول یکی‌از اشراف بود قاتل میبایست ششصد سوجریمه بپردازد، اگریکی از افرادآزاد بقتل‌میرسید درآنصورت قاتل‌دویست سوجریمه میپرداخت وخونبهای رعایا ویا بردگان ازسی‌سو تجاوز نمیکرد.

بنابراین جرائم مذکور نه‌تنها یك کیفرقانونی بود بلکه وسیله خاصی‌برای تفاوت و امتیازطبقات مختلف مردم نسبت بیکدیگر محسوب میگردید و آنهائی که مقام و مرتبه بزرگی داشتند چون دارای خونبهای بیشتری بودند بین افراد خشن ومشهورآن عهد بهترخود راحفظ میکردند ومردم ازترس خونبهای هنگفت‌جرأت نمیکردندآنها را بقتل برسانند.

از قوانین ملت **باویر** استنباط میشود قانگزاران این ملت طبقات مختلف را از لحاظ خونبها بطرزی شایسته از هم تفکیك نموده بودند مثلاخونبهای افراد بعضی از خانواده‌ها بواسطه حیثیت و شهرتیکه داشتند دو برابر خونبهای افراد آزاد بود از این مرتبه بالاتر بطبقه اشراف می‌رسیدیم که آنها عموماً از نژاد **دوك**ها بودند وهمواره **دوك**ها را از این خانواده‌ها انتخاب میکردنـد خونبهای

این طبقه چهار برابر افرادآزاد بود[1] لیکن خونبهای دوکها از همه زیادتر و یك ثلث ازخونبهای طبقه اخیر زیادتر بود.

حال اگر مدعی بعد از دریافت خونبها (جریمه) در صدد انتقام برمیآمد و مجرم را مجروح کرده یا میکشت در آنصورت بر طبق تشخیص قانونگزاران ژرمن مرتکب جنایت بزرگی شده بود و این جنایت را بسختی تنبیه می کردند زیرا مدعی نه‌تنهامرتکب جنایت شده بود بلکه نسبت بمقررات وقوانین‌بی‌اعتنائی کرده بود.

درادوار بعد که ملل ژرمن پادشاه پیدا کردند و ازصحرا نشینی بشهرنشینی گرائیدند وبالنتیجه روح‌آزادی طبیعی آنها مطیع مقررات شهرنشینی واصول تمدن گردید جنایات جدیدی بین گناهان بزرگ ملل ژرمن پیدا شد، قانونگزاران تبه‌کاری جدیدی بر ردیف تبه‌کاری گذشته افزودند وآن این بود: که اگرپس‌از ارتکاب قتل یا ایراد جرح مدعی بهیچ وجه راضی بدریافت خونبهانشود ویا مدعی حاضر بپرداخت خونبها وجریمه نگردد جرم بزرگتری مرتکب شده.

عدم تراضی مدعی و مدعی‌علیه برای دریافت پرداخت جریمه خود جنایت بزرگی محسوب میگردید زیرا رفتار مدعی دال بر این بود که کینه سختی در دل دارد ومیخواهد انتقام بکشد و رفتار مدعی‌علیه هم که در پرداخت جریمه استنکاف نموده بود حاکی از این امر بود که میخواهد کینه را درقلب مدعی باقی بگذارد و اورا وادار بانتقام کند درصورتیکه صلحا وعلماء قوم این کینه ورزی را برخلاف مصالح جامعه میدانستند و بهمین جهت دربعضی از قوانین ملل ژرمن دیده میشود مقننین اجباراً طرفین‌را وادار بتراضی‌میکردند وجریمه را ازیکی گرفته بدیگری میپرداختند وحال آنکه در ازمنه پیشین این‌عمل اجباری نبود وفقط قانونگزاران

[1] ــ دراین‌کتاب نام اشراف مختلف دورهٔ قرون وسطی ازقبیل‌کنت ــ بارون ــ دوك زیاد برده‌شده‌باین‌جهت‌توضیح‌میدهم که‌اشراف‌اروپا در قرون‌وسطی درجاتی‌داشتند که‌بالاتر‌ازهمه دوکها بودند وبعدازپادشاه‌بزرگترین طبقه اشراف‌کشورمحسوب میشدند وهنوزهم درانگلستان وایتالیا لقب‌دوك به‌اشراف درجه اول کشور داده میشود جزشاهزادگان بلافصل ویا آنهائی که ازمنسوبان درجه دوم پادشاه هستندهیچکس نائل بدریافت این لقب نمیگردد. مترجم

از مدعی دعوت میکردند رضایت بدهد و بمدعی علیه هم توصیه می‌نمودند وسائل رضایت مدعی را فراهم نماید ، بین دعوت وپیشنهاد وتکلیف واجبار خیلی فرق هست .

قانون مربوط بمجازات نبش‌قبر و بیرون‌آوردن اموات یکی‌ازمواردی‌بود که قانونگزار فقط اقوام‌مرده را دعوت بدریافت جریمه میکرد ولی آنهارامجبور نمینمود حتماً جریمه را دریافت کنند بهمین جهت مرتکب این تبه‌کاری مادامی که خویشاوندان مرده رضایت حاصل نمیکردند باید درخارج ازشهر ودور ازجرگه انسانها زندگی کند وکسی‌نباید باونان وآب بدهد .

بهرحال قوانین ژرمنهادربارهٔ جرائم که مأخذ یك‌قسمت ازقوانین امروزی ماست ازاین‌قراربود ودرعین‌حال استثنائات قابل‌توجهی هم داشت مثلا اگر یکنفر سارق در ضمن سرقت بقتل میرسید قاتل بخویشاوندان او خونبها نمی‌پرداخت و همچنین اگرشوهری زوجه خودرا بجرم زنا طلاق میداد بهیچوجه مدیون اونبود ونمیبایستی چیزی بپردازد واگراقوام زن درمقام ادعائی برمیآمدند تحت تعقیب قرارگرفته ومجازات میشدند .

درقوانین ملل ژرمن جرائمی‌هم برای اعمال غیرعمدی پیش‌بینی‌شده لیکن این‌جرائم بخصوص‌درقوانین‌لومباردها باطرزی عاقلانه وضع گردیده، قانونگزار توصیه نموده در این موارد مدعی از احساسات جوانمردی خویش تبعیت کند و خودرا راضی نماید کمتر جریمه بگیردمخصوصاً درمورد قتل‌غیر عمد اقوام مقتول بهیچوجه جریمه نگیرند یکی‌از این قبیل قوانین عاقلانه قانون**کلوتردوم** پادشاه فرانك است که مقرر داشته‌بود «اگر اموال کسی را سرقت نمایند اوحق ندارد از سارق پنهانی جریمه دریافت کند بلکه میبایستی جریمه را علناً وبرطبق‌حکم قاضی دریافت نماید» درفصول‌بعد خواهیم‌گفت چه‌علتی **کلوتر** را وادار بصدور این‌فرمان ووضع چنین قانونی نموده بود .

فصل بیستم

رسیدگی بدعاوی وقضاوت درامور مردم

ازطرف ارباب واشراف

باید دانست غیرازجریمه‌ئی که برای ارتکاب قتل‌مرتکب باقوام‌مقتول میداد ویابرای‌ایراد جرح‌وهتك شرف بمدعی میپرداخت پول‌دیگری هم میبایست بدهد .

درقوانین ملل ژرمن این پول را **فردوم** میخواندند .

ما در این فصل راجع باینموضوع خیلی‌صحبت خواهیم کرد: **فردوم** عبارت ازعوارضی بود که مدعی علیه میپرداخت تا از شرانتقام مصون ومحفوظ بماند و در واقع بوسیله فردوم صلح بامدعی‌را خریدارمیشد، اکنون نیز در زبان سوئدی**فرد** بمعنای صلح است .

نزد ملل ژرمن که افرادی خشن و در عین حال ساده بودند عدالت مفهوم غریبی داشت‌وعبارت بود ازحمایت متهم درمقابل انتقام مدعی‌باینجهت شخص مجرم راتحت حمایت قرار میدادند تا اقوام مقتول و یا کسیکه مجروح شده و یا مورد اهانت قرارگرفته بشدت وسختی ازاوانتقام نگیرد .

در قوانین ملل ژرمن موارد مختلفی که باید فردوم دریافت شود ذکر گردیده در هر مورد که‌اقوام مقتول نمی‌توانستندانتقام بکشند یعنی نمی‌بایستی مبادرت بانتقام نمایند فردوم پرداخته نمی‌شد زیرا فردوم عوارضی بودکه برای مصونیت از انتقام می‌پرداختند وقتی خود انتقام در بین نبود پرداخت فردوم نیز مورد نداشت .

درقوانین **لومباردها** اگر کسی‌سهواً دیگریرا بقتل میرسانید فقط‌خونبهای او را می‌پرداخت و فردوم نمی‌بایستی بپردازد زیرا چون بسبب قتل سهوی اقوام مقتول نمی‌توانستند از قاتل انتقام بکشند دیگر قاتل عوارضی برای مصون‌ماندن از انتقام نمی‌پرداخت .

www.ketabha.org

درقوانین **ریپوئر** هم اگر شخصی بر اثر اصابت چوب ویا اشیائی که بادست ساخته شده بقتل میرسید (درصورتیکه انسان مداخله نداشته باشد) آن شئی ویا چوب را که موجب قتل شده باقوام مقتول میدادند دراینمورد دیگر فردوم نمیپرداختند واقوام مقتول هم باعتقاد اینکه چوب ویاشیءموصوف گناهکار است و کسی گناهی ندارد آنرا برای خود ضبط میکردند .

بر طبق قوانین **سالیك** اگر کودکی قبل از سن دوازده سالگی مرتکب قتل میشد و یا گناه دیگری مرتکب میگردید فقط جریمه مقرره را میپرداخت فردوم را نمیبایستی بپردازد زیرا ژرمنها میگفتند چون کودك قادر بحمل اسلحه نیست اقوام مقتول ویاشخصیکه موردصدمه واهانت کودك قرار گرفته نمیتواند ازاوانتقام بکشد تا کودك ناچارشود برای مصون ماندن از انتقام فردوم بپردازد یعنی انتقام نبودتا فردوم بجای آن پرداخته شود .

اکنون ممکن است سؤال کنند شخصی که فردوم را میپرداخت بچه ترتیب مورد حمایت قرار میگرفت و او را در قبال شدت انتقام اقوام مقتول چگونه حفظ میکردند ؟ . .

چون قضات محلی اورا تحت حمایت قرار میدادند فردوم هم بقضات مزبور پرداخته میشد و بتدریج دریافت فردوم از حقوق مسلم قضات و فرمانروایان گردید وهمین حقی است که ما امروز بنام حقوق دیوانی در محاکم عدلیه بدولت میپردازیم .

درقوانین **ریپوئر** مقرراست قاضی ویا حاکم نباید هرگز فردوم را دریافت نماید بلکه مدعی پس از حصول رضایت باید فردوم را از مدعی علیه دریافت کرده وشخصاً برای قاضی ویاحاکم ببردتابدین ترتیب کینه‌ورزی در بین افرادقبیله شیوع پیدا نکند وصلح همیشه جای آنرا بگیرد .

میزان فردوم بنسبت بزرگی و کوچکی افراد و به‌نسبت میزان حمایتی که از آنها میکردند فرق می‌نمود مثلا فردومی که برای حمایت شاه دریافت

میشد خیلی زیادتر از حق صلحی بود که برای حمایت اشراف و اعیان دریافت میگردید .

یکی ازعواملی که سبب شد اشراف ونجبا قضاوت و رسیدگی بدعاوی مردم را بخود اختصاص دهند همین موضوع یعنی دریافت حق قضاوت و بقول ما حق دیوانی بود .

هریك ازاشراف قرون وسطی دارای تیولهای بزرگ بودند، پادشاهان هیچ گونه حقی ازاین اراضی دریافت نمینمودند وصاحبان اراضی حداعلای استفاده را از تیول خود میکردند ، نه‌تنها از عوارض ارضی برخوردار میشدند بلکه برای رسیدگی به‌دعاوی واختلافات مردم نیزعوارضی دریافت میکردند اخذ این عوارض از راه دریافت جریمه وحق فردوم صورت میگرفت باین ترتیب که جریمه رابمدعی داده فردوم را خود استفاده میکردند .

بتدریج حق قضاوت و رسیدگی بدعاوی مردم جزو حقوق مسلم تیول شد و هر کس دارای تیولی میگردید بخودی خود حق قضاوت نسبت بسکنهٔ اراضی خودرا پیدا میکرد و این موضوع از قباله‌های نقل وانتقال تیول و یا واگذاری آنها به‌اشراف واعیان برای همیشه مستفاد میشود .

علاوه براین یك سلسله از قوانینی که سلاطین صادر کرده و در آن بصاحب‌منصبان و درباریان خود قدغن نمودند برای اجرای عدالت رسیدگی باختلافات وارد تیول مردم نشوند ثابت میکند قضاوت و رسیدگی از حقوق صاحبان تیول بوده است و درباریان و قضات شاه نمی‌توانستند در تیول اشراف مبادرت باجرای عدالت نمایند .

درباریان و قضات شاه نمی‌توانستند در تیول مردم از اصحاب دعوی ضامن بگیرند ومدعی‌علیه را بقصد ضمانت آزاد کنند ولی صاحبان تیول این‌حق راداشتند و از حق خود نیز استفاده میکردند این عوائد یك نوع در آمدی بود که مثل سایردرآمدهای ارضی وسر درختی بجیب صاحبان تیول می‌رفت وچون بعداً تیول موروثی شد و ازپدر بپسر منتقل می گردید بهمین جهت بعضی از مورخین گفته‌اند

درقرون وسطی عدالت موروثی بوده درصورتی که باید بگویند عدالت جزوحقوق ومزایای تیول بوده است .

بعضی ازتذکره نویسان تصور کرده‌اند قضاوت نجبا و اشراف وحقی که از این حیث برای خود قائل شدند ناشی از این بود که رعایای برده خود راخریدو فروش ویاآزاد میکردند .

لیکن باید دانست تنها ملل ژرمن رعایای برده خود را خرید وفروش و یا آزاد نمیکردند بلکه ملل دیگر هم این‌کار را مینمودند معهذا در بین ملل دیگر قضاوت حق‌مسلم‌شاه بود واشراف ونجبادرقبال‌شاه وبدون‌توجه باراده‌او نمیتوانستند قضاوت کنند .

ازآن گذشته درهمان ادوار نخستین تهاجم ملل ژرمن افرادآزاد مثل‌رعایای برده مطیع‌قضاوت اشراف ونجبا بودند وبطور کلی‌هر کس که درتیولی‌میزیست‌اعم ازاینکه رعیت ویاآزاد بود مطیع قضاوت صاحب تیول بود .

بنابراین استقرار رسم‌قضاوت اشراف ونجبا را درتیول باید ناشی‌ازآداب و رسوم‌قدیمه‌ملل ژرمن دانست نه‌موضوع خرید وفروش ویاآزاد کردن رعایا وآنچه باعث برقراری این اصول گردید موضوع دریافت جریمه وفردوم بود .

یکدستهٔ دیگر ازتذکره نویسان برای اینکه‌کارخود راآسان کنند ومحتاج به‌تحقیق نشوند صاف و ساده گفته‌اند نجبا واشراف حق قضاوت شاه راغصب کردند غافل ازاینکه دربین ملل دیگرهم نجبا واشراف گاهگاهی حقوق سلطنتی راغصب میکردند ولی‌هر گزرسم مخصوص‌قضاوت تیولی قرون‌وسطی دربین آن ملل بوجود نیامد وآن امتیازات دائمی پیدا نشد .

یکی از تذکره نویسان معاصر (قرن هیجدهم) **لوایزو** میگوید اشراف قرون وسطی حق قضاوت پادشاه را غصب کردند و دربارهٔ چگونگی این غصب توضیحاتی میدهد و مفصلا لطائف الحیل اشراف را برای این غصب بیان میکند کسی که این کتاب را میخواند خیال میکند اشراف قرون وسطی مردمی محیل و زیرك بوده‌اند ومثل سیاسیون زبردست امروزحقوق دیگران‌را غصب می کردند .

نویسندهٔ این کتاب نمیداند و یا نمیخواهد بداند بزرگان گذشته‌از لطائف‌ـ الحیل امروزبی‌خبر بودند وبزرگترین قانون‌آنها جنگ بود، اگرمیخواستندحق کسی را غصب کنند متوسل بجنگ میشدند نه‌حیله و تزویر و فرضاً اگر حیله داشتند تزویروخدعه‌آنان مثل رفتارشان ساده بودورنگ وصورت تزویروحیله‌های امروزی را نداشت .

آقای لوایزو در حقیقت افسانه نوشته نه تاریخ زیرا اگر منظورش تاریخ نویسی بود به حقایق اشیاء و احوال توجه می کرد و قهرمانان کتاب خود را برطبق‌امیال خویش‌روی صحنه بحرکت درنمیآورد وطرز قضاوت خود را درتاریخ مدخلیت نمیداد .

فرق مورخ وافسانه نویس اینست مورخ حقایق اشیاء واحوال‌را مینویسدو جهان را باتصورات خود آرایش نمیدهد وحال‌آنکه افسانه نویس همه چیز را با افکار وتصورات خود تطبیق‌مینماید وآنها را برنگ افکارخود درمیآورد.

فصل بیست ویکم

کلیساها دارای حق قضاوت شدند

روحانیان وعمال کلیساها

دارای ضیاع و عقار بسیار شدند و سلاطین اراضی وسیعی را بکلیساها دادند یعنی روحانیون دارای تیولهای بزرگ شدند وچون حق قضاوت یکی از مزایای تیول بود کلیساها نیز بقضاوت دست زدند و نظر باین که صاحبان تیول وظائف خاصی نسبت به‌پادشاه‌داشتندازقبیل خدمت در دربارو رفتن بجنگ‌روحانیان‌نیزمثل اشراف ونجبا بجنگ میرفتند اما بعداً بطوریکه دریکی از فصول گذشته یادآورشدیم ازشاه تقاضانمودندآنها را ازجنگ معاف نماید .

بهر حال روحانیان هم مثل صاحبان تیول از محکومین جریمه و **فردوم** دریافت می کردندوچون‌لازمهٔ دریافت‌جریمه‌وفردوم‌این‌بود که صاحبمنصبان‌وقضات شاه نتوانند در اراضی‌صاحبان تیول قضاوت کنند باین‌جهت حق قضاوت روحانیان

در اراضی مربوط باصطلاح کشیشان آندوره مصونیت نامیده شد عمال کلیساها در ادوار قرون وسطی مثل صاحبان تیول حق قضاوت ومصونیت داشتند نه‌تنها درمورد رعایای برده بلکه در مورد آزادگان نیز قضاوت میکردند زیرا در قانون **ریپوئر** ذکرشده اگر رعایای برده کلیساها ازطرف روحانیان آزادشدند حق ندارند اختلافات خود را بمحاکم دیگر ببرند بلکه باید اختلافات آنها از طرف کلیسائی که سابقاً رعیت آن بوده‌اند حل‌وتصفیه شود ، این‌موضوع میرساند که کلیساها نسبت بافراد نیز حق قضاوت داشتند .

از مجموع فرامین و قوانین ومقررات گذشته بر می‌آید که کلیساها حقیقةً دارای حق‌قضاوت ومصونیت بوده‌اند ودلائل کافی هست که کاملا از این حق‌استفاده میکرده‌اند .

کلوتردوم پادشاه فرانك اسقف‌ها وروحانیانی‌را که درنقاط دوردست‌دارای اراضی‌وسیعی‌بودندو نمیتوانستند شخصاً باراضی‌خود رسیدگی کنندمخیر نموده‌مطابق میل‌خودقضاتی‌را انتخاب‌نمایند که‌در آنها‌قضاوت‌نمایند وحقوق آنهارا دریافت کنند.

۲ـ همین‌پادشاه بین قضات دربار وقضات کلیسامیانجی‌شد وخاطرنشان‌ساخت قضات دربار نباید درامورقضات کلیساها مداخله نمایند .

۳ـ **شارلمانی** درسال۷۰۲میلادی فرمانی صادر نمود ودرطی‌آن گفت گرچه قضات کلیسا آزاد هستند وازطرف کلیسا انتخاب میشوند ولی باید دارای صفات و مشخصات مخصوصی باشند .

۴ـ همین پادشاه فرمان دیگری برای صاحبمنصبان وقضات دربارصادرنمود که بموجب آن قضات دربارحق ندارند درمورد رعایائی که زمین کلیسا را زراعت مینمایند قضاوت کنند مگراینکه رعایای مزبور سابقاً در املاك دیگرزراعت کرده وبرای فرار ازپرداخت عوارض جزو تیول کلیسا شده‌باشند .

۵ـ درسال ۸۵۸ میلادی اسقف‌های کلیسا درشهر **رمس** اجتماع کرده‌بیانیه‌ئی صادر کردند اعلام داشتند تیول کلیسا دارای مصونیت است وکسی‌نباید بکارهای آنها مداخله نماید .

۶ـ شارلمانی در سال ۸۰۶ میلادی فرمانی صادر کرد و بموجب آن حق قضاوت جزائی و حقوقی کلیسا را در مورد کسانی که مقیم اراضی کلیسا هستند تأیید نمود .

۷ـ **شارل** سرطاس پادشاه فرانسه بموجب فرمان مخصوصی تصریح کرد که قضاوت سلطنتی غیراز قضاوت اشراف کلیسا است واین سه‌نوع قضاوت‌نباید بحدود یکدیگر تخطی کنند .

گمان میکنم دلائل‌فوق برای اثبات اینکه کلیساها دارای‌حق قضاوت بودند کافی‌باشد وبیش ازاین دلیل نمی‌آورم .

فصل بیست ودوم

قضاوت اشراف قبل ازپایان سلطنت

دومین سلسلهٔ سلاطین فرانسه برقرار شد

بعضی‌ازمورخین گفته‌اندقضاوت‌اشراف و نجبا با قضاوت تیولی در پایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه‌یعنی سلسله **کارلوونژین** که اوضاع فرانسه قرین هرج ومرج بسیاربود برقرارشد .

این طبقه نیزدچاراشتباه‌شده‌اند زیرا قضاوت اشراف ونجبا قبل ازاین هرج ومرج‌برقرار گردید نه‌اینکه نتیجهٔ هرج‌ومرج‌باشد چه‌آنکه احکام وقوانینی‌هست که قبل‌ازهرج ومرج ایندوره وضع شده وفحوای آنها کم وبیش حاکی‌ازبرقراری حق قضاوت اشراف وصاحبان تیول است ازاینقرار :

۱ـ درقانون **باویر** که یکی از قبایل ژرمن بوده‌اند ذکر شده اگر شخصی یکی از افرادآزاد (غیرغلام) رابقتل برساند خون بهای او را باید به‌اقوامش‌بدهد ودرصورتیکه مقتول‌اقوامی‌نداشته باشد در آن صورت باید خون‌بها رابصاحب تیول که مقتول در آن میزیسته است بپردازد .

۲ـ در قانون **آلمانی**‌ها که یکی از قبایل ژرمن بوده‌اند ذکرشده هرگاه

www.ketabha.org

شخصی غلام دیگری را برباید شاکی بایستی نزد ارباب سارق برود وجریمه را از او دریافت کند .

۴- **شیلدبر** پادشاه اولین سلسلهٔ فرانسه درسال۵۹۵ میلادی فرمانی بمضمون ذیل صادر کرد :

«هرگاه‌یکنفریوزباشی[1] دزدی‌را دراراضی‌یوزباشی‌دیگرویادر اراضی رعایای ما مشاهده کرد و او را بمجازات نرسانده و بیرون نکرد بمنزلهٔ دزد محسوب خواهد شد .»

ازاین‌فرمان‌شیلدبرچنین‌برمیآید که اراضی‌یوزباشی‌هاغیراز اراضی رعایای شیلدبر بوده است این فرمان شبیه‌فرمانی است که کلوترصادرکرد واین‌دوفرمان دارای یك مفهوم است فقط عبارات آن بایکدیگرفرق دارد .

۴- **پپن** پادشاه‌ایتالیا که‌مدتی‌قبل‌ازپایان سلطنت دومین‌سلسله سلاطین‌فرانسه برقرار شد فرمانی بداین مضمون صادر کرد :

«هرگاه یکی ازافراد ملت فرانك ولمبارد که دارای تیول است از اجرای عدالت‌امتناع نماید ونخواهدقضاوت کند. درآنصورت قاضی‌سلطنتی موقةً این‌شخص را ازحقوق ومزایای تیولی محروم خواهد نمود ودر خلال این احوال در تیول اوقضاوت خواهد کرد وعدالت را اجرا مینماید . »

۱ـ استمال کلیه یوزباشی که یك‌کلمه ترکی‌ودرزبان فارسی‌مصطلح‌است باین‌جهت‌بود که درزبان‌فارسی کلمه بهتری که‌مفهوم‌ومقصودمؤلف رابرساند پیدانکرده‌ام درقرون وسطی‌مخصوصاً در دورهٔنخستین‌سلسله سلاطین فرانسه‌برای جلوگیری ازدزدی سکنه اراضی‌را به‌قسمتهای‌صد نفری‌تقسیم‌میکردند وهرقسمتی‌را به‌شخصی واگذار واورا فرمانده‌آن صدنفرمیخواندندبرطبق گفته‌خاورشناسان ایرانیان درازمنه‌باستانی‌افسران‌گروهان راکه‌فرمانده صدنفری‌سربازبودند صدبان میخواندند یعنی‌فرمانده صد نفربعدها مفهوم این‌کلمه راترکها وتاتارها اقتباس‌نموده وبنام یوزباشی‌خواندند ومجدداًاین‌کلمه درزمان‌هجوم مغولها به‌ایران بازگشت‌نموده وباهمان لحن ترکی‌معمول‌گردید کلمه سروان وستوان‌که ازطرف فرهنگستان برای درجات‌افسران‌جزء ارتش‌که فرمانده ستون وبافرمانده‌گروهان وبالاخره صدنفرهستند ازهمان‌کلمه‌صدبان‌اقتباس شده وتحریف‌گردیده وهمچنین‌کلمه رسدبان‌که چندی قبل‌برای، پایوران جزء شهربانی تعیین کردند نیزازهمین لغت صدبان ریشه میگیرد . مترجم

۵ ـ یك فرمان سلطنتی **شارلمانی** که در سال ۸۱۳ میلادی صادرشده نشان میدهد که تنها شاه عوارض **فردوم** را نمیگرفت اعیان واشراف دراملاك خودنیز این عوارض را دریافت میکردند .

۶ـ یك‌فرمان‌صادره ازطرف **لوئی** شکم‌بزرگ‌حاکی‌ازاین است که هرگاه یکی‌ازدارندگان تیول از اجرای عدالت استنکاف مینمود شاکی‌باید درخانه او بست نشیند تاوقتیکه اورا وادار باجرای عدالت کند .

۷- **شارل** سرطاس‌درسنوات۸۶۴ و۸۶۱میلادی دوفرمان صادر کرد وبموجب فرمان اول‌حق قضاوت صاحبان تیول راتأیید نمود، بموجب فرمان دوم بین‌تیول خودو دیگران تفاوت قائل شد .

مدارك مذکور در فوق همگی گواه براین است که قضاوت صاحبان تیول مدتی قبل ازپایان سلطنت دومین سلسله سلاطین فرانسه برقرارشد نه‌اینکه اشراف واعیان بااستفاده ازهرج ومرج این دوره قضاوت سلطنتی را غصب کرده باشند.

حالا ممکن است ازمن بپرسند اساساً خود تیول بموجب چه‌مدرکی‌برقرار شد؟ وازمن تقاضا کنند قباله‌ها و بنچاقهای تیول را ارائه دهم وبگویم فلان پادشاه بموجب فلان قباله فلان سرزمین‌را بعنوان تیول بدیگری واگذار نمود .

انجام این‌کار از من ساخته نیست زیرا تیول اولیه بموجب قباله و بنچاق واگذارنشده بلکه فاتحین بعد ازغلبه وتسخیر اراضی دیگران سرزمین متصرفی‌را بخود اختصاص میدادند و جزو تیول آنها میشد و چون تیول اولیه دارای قباله و بنچاق نبودباین جهت نمیتوانیم اسناد ومدارکی‌نشان بدهیم که حاکی ازبرقراری قضاوت صاحبان تیول باشد.

قضاوت‌اشراف واعیان‌نیزبموجب قباله‌وبنچاق برقرار نگردید بلکه بخودی خود وبا تبعیت ازتحول اوضاع برقرارشد .

قوانین واحکام عدیده‌ای که درادوار بعد راجع بانتقالات ویابخشایش تیول صادرشده نشان میدهد که قضاوت صاحبان تیول ناشی ازذات شیئ بوده یعنی تیول داشتن فی‌نفسه داشتن حق قضاوت را الزام مینموده است .

خواننده ممکنست باز برمن ایراد بگیرد و بگوید : اگر قضاوت صاحبان تیول در ادواراولیه تهاجم ملل ژرمن بموجب قوانین‌مخصوصی برقرار نشده و ناشی از ذات شیئی بوده پس‌چطورشد قضاوت کلیساها درتیول خودشان بموجب فرامین مخصوص برقرارشد وامروز این فرامین دردست است ؟ . .

جواب این ایراد اینست اولا کلیساها و جوامع روحانی همانطوریکه با کمال دقت کتب یونانی و رومی ومذهبی رانگهداری کرده واز آفات‌ادوارجاهلیت قرون وسطی‌حفظ نموده وبما رسانیده‌اند همانطور هم قباله‌ها وبنچاقها وفرامینی را که مورد استفاده آنها بود حفظ نمودند وحال آنکه اعیان واشراف این فرامین را بدون اهمیت فرض کرده وازدست دادند .

ثانیاً واگذاری تیول بکلیساها چون برخلاف اصول و رسوم حکومت آن زمان‌بودفرامین واحکام مخصوصی‌لازم‌داشت‌همانطور که برقراری‌قضاوت‌روحانیان درتیول مربوطه بآنها نیزمحتاج احکام مخصوصی بود درصورتی که تیول اعیان و اشراف وتمام آنهائی که ما درفصول‌قبل بنام **یاوران** خواندیم جزو اصول حکومت آن زمان ویك امرعادی بود وفرمان وحکم مخصوصی را لازم نداشت و همینکه یاوران با پادشاه بجنگ میرفتند اراضی متصرفی را با رضایت شاه بین خودقسمت مینمودند وجزو تیول آنها میشد .

باین‌جهات برقراری تیول اولیه اعیان واشراف بدون‌فرمان‌وحکم‌مخصوصی بوده است .

فصل بیست وسوم

یك نكته راجع بكلیات این كتاب یعنی چگونگی

ایجاد سلطنت در سرزمین‌گل برطبق نظریه آبه دوبس

.... قبل از پایان کتاب سی‌ام روح‌القوانین خوب‌است قدری درباره کتاب **آبه‌دوبس** صحبت کنیم‌زیرا بین‌نظریات من و او مرتباً تفاوت وتناقض وجود دارد ودرهرجا که او نائل‌بکشف‌حقیقت شده

من‌بهیچوجه حقیقتی ندیدم .

کتاب آبه‌دوبس که در زمان ما منتشرشده خیلی مورد توجه اشخاص واقع گردیده برای‌اینکه‌او کتاب خودرا بازبردستی‌نوشته‌ومضامین آنرا طوری‌تدوین‌نموده که همه‌جا فرض و گمان‌جای‌حقیقت‌را گرفته ومؤلف یك‌سلسله‌فرض‌ها و تصورات را بنظرخواننده رسانده‌است واز آنهاتصورات وفرضیات دیگری استنتاج میکند تا جائی که خواننده گمان میکند بنتیجه حقیقی ومنطقی رسیده غافل از اینکه اساس گفته‌های آبه‌جزوهم وپندارچیزدیگرنیست .

هنر این‌شخص‌درنوشتن این کتاب آنست که از بس طولانی است و مطالب فرعی در کتاب‌خود گنجانده است‌ذهن‌خواننده‌از اصول متوجه فروع شده و عاقبت در آن گیج میشود وچون‌امثله وشواهدبسیار در آن‌موجوداست برای اثبات نظریه خودتفحصات وتحقیقات زیاد نموده بطوری که خواننده یقین میکند نویسنده نائل بکشف‌حقیقت شده یعنی چنان می‌پندارد چون راه‌درازی پیموده بسرمنزل مقصود رسیده است .

هروقت کتاب آبه‌دوبس‌را ازنظر میگذرانم بفکر آن‌پهلوان افسانه باستانی می‌افتم که مشت‌های او خیلی‌بزرگ‌بودلیکن‌درعوض‌عضلات‌بازوهایش بسیارضعیف وبا کوچکترین‌لطمه‌ئی ازپادرمی‌آمد وهیچ‌نمی‌توانست‌ازمشت‌بزرگ وتوانای‌خود استفاده کند .

کتاب آبه‌دوبس‌هم مثل‌همان‌مشت‌های سنگین و سهمگین آن پهلوان اساس و پایهٔ درستی ندارد و بواسطه نداشتن شالوده و اساس صحیح این‌امر ناچارشده کتاب خودرادرسه جلدقطور وخسته کننده‌بنویسد وازهر طرف برای اثبات نظریهٔ وهمی خویش شاهد و مثال بیاورد و حال‌آنکه اگربحقایق اوضاع توجه می‌کرد برای اثبات گفتار خود دلائل پیش پا افتاده داشت و تاریخ سیاسی و حقوقی کشور فرانسه باومی‌گفت«چرااینقدرجستجومیکنید وراههای دور ودرازرا پیموده و خود راخسته‌مینمائید ... همگی شاهد صدق گفتار شما هستیم و اظهارات شما را تصدیق میکنیم .»

فصل بیست و چهارم

دنباله موضوع فصل قبل

آقای آبه‌دوبس بکلی منکر این‌است که قبایل فرانك بقهر وغلبه وارد سرزمین گل‌شده‌باشند و میگوید اهالی گل که تحت تسلط امپراطوران روم میزیستند از فرانکها دعوت کردند و آنها هم دعوت اهالی گل را پذیرفتند و وارد آنجا شدند وجانشین امپراطوران روم گردیدند .

غافل از اینکه‌اگر **کلویس** نخستین رئیس‌قبیلهٔ فرانك که به‌گل حمله کرد بادعوت‌اهالی آمده بود ومردم‌باآغوش بازاو رامی‌پذیرفتند دلیلی‌نداشت‌خونریزی کند و شهرها را غارت نماید و برای **سیاگریوس** صاحبمنصب رومی که از طرف امپراطوری روم در گل فرمانروائی داشت یادداشت اتمام حجت بفرستد و اراضی اورا تصرف کند .

لیکن آبه‌دوبس بدون‌توجه‌باین‌جنگ‌واین‌خونریزی‌ها صاف وساده‌مینویسد اهالی گل از کلویس دعوت کردند واوهم باقبایل‌خودبگل آمد اگراینطور بود میبایست بگوید برای‌چه‌از اودعوت کردند و چه عللی باعث گردید که نخواستند تحت تسلط امپراطوران روم زندگی کنند و مایل‌شدند**کلویس** پادشاه آنها باشد و اگر نمیخواستند تحت‌فرمانروائی رومیان‌زندگی کنندچرا‌مستقلازندگی‌نکردند و خواهان استقلال نشدند .

یك‌چیز هست که تااندازه‌ای‌بانظریهٔ‌آبه‌دوبس وفق‌میدهد و آن این‌است که پس از مظفریت‌های **کلویس** و بعداز اینکه قسمت مهمی‌از اراضی گل‌راتصرف‌نمود قسمت‌های دیگر که هنوز بتصرف او درنیامده بود بزودی تحت تصرف او درآمد ولی این‌تصرفات‌ناشی‌ازعلاقهٔ‌مردم نبود بلکه علل دیگری داشت که‌آبه‌دوبس علل واقعی‌آنرا نگفته است .

برطبق گفته آبه‌دوبس این‌قسمت از گل که هنوز بتصرف فرانکها درنیامده

بود دوناحیه‌بود اول جمهوری **آرمریك**[1] که رومیهارا ازخاك‌خود رانده و دارای استقلال شدند ودر صورت لزوم از فرانکها دفاع میکردند دوم ناحیه‌ئی که تحت تصرف رومیها بود ولی آبه‌دوبس هیچ ثابت نمیکند که رومی‌ها از امپراطوری روم سرپیچی کرده و فرانکهارا بنقاط متصرفی خود دعوت کرده‌باشند و همچنین ثابت نمیکند چگونه جمهوری **آرمریك‌از‌کلویس** دعوت کرد و خاك خود را باو تسلیم نمود و باوی‌معاهده‌بست .

عجیب‌تر آنکه آبه‌دوبس بااینکه بسیاری از وقایع آن عهد را بطور دقت تشریح نموده در خصوص جمهوری‌آرمریك توضیحاتی نمی‌دهد وحتی مثل اینست که این‌جمهوری وجود نداشته است تنها چیزی که راجع‌بتاریخ‌جمهوری‌آرمریك در کتاب‌آبه‌دوبس می‌خوانیم اینست که درزمان‌امپراطوری**هونوریوس** امپراطور روم بعضی ازقسمت‌های گل که تحت‌تصرف‌رومی‌ها بودشوریدند وجمهوری‌آرمریك را تشکیل دادند ولی‌این‌موضوع دلیل نمی‌شود که جمهوری مزبور تازمان**کلویس** باقی‌مانده باشد زیرا از زمان **هونوریوس**تاعهد**کلویس** فاصلهٔ بسیاری است و از آن گذشته درخلال این‌مدت کراراً رومیها با اهالی گل جنگیدند وایالات طاغی‌را مطیع نمودند .

بهرحال گفته **آبه‌دوبس** دایربراینکه بعدازفتوحات‌اولیه**کلویس** وگرفتن مقدارزیادی از اراضی گل‌جمهوری‌آرمریك و قسمت‌هائی که متلق برومیها بود با عشق و علاقه کلویس‌را بسوی خود خواندند و اراضی را باو تسلیم نمودند بسیار مبهم وبازمحتاج به توضیحات و دلائل متینی است که یك خوانندهٔ چیزفهم آن را بپذیرد زیرا وقتی‌پادشاهی باقهر وغلبه وارد کشوری‌شد و قسمت‌های مهمی‌از آنرا تصرف‌کرد منطق جهانگشائی اینطوراقتضا میکند که قسمت‌های دیگرهم باقهر و غلبه تحت‌تصرف‌اودرآمده‌باشد .

باری‌چون‌اساس‌نظریهٔ‌آبه‌دوبس غلط است و فرانکها برخلاف تصور او با قهر وغلبه وارد گل‌شدند هر نتیجه‌ئی که او از نظریات خودمیگیرد آن نتیجه نیز

۱- جمهوری‌آرمریك‌منطقه‌ایالت‌برتانی فعلی فرانسه بوده‌است مترجم

www.ketabha.org

غلط است یکی از نتایجی که آبه‌دوبس از نظریه‌خود میگیرد القابی است که ازطرف رومی‌ها به کلویس داده‌شد ومیگوید اورا رئیس‌قوای‌چریك‌رومی کردنددرصورتی که این موضوع مطلقاً پندارخود اومیباشد. سند تاریخی این‌موضوع این است که بعدازغلبهٔ کلویس **سن‌رمی** پاپ‌روم‌باو تبریك گفت ولی‌این تبریك برای‌سلطنت او بود ومعنای‌دیگری ندارد بهیچوجه اورافرمانده‌چریك‌رومی نکردند، معقول‌نیست معنای صریح و واضح یك سند تاریخی را دور انداخته و معنای خیالی برای آن قائل شویم .

آبه‌دوبس‌با تبعیت از این فکر (که کلویس با دعوت رومی‌ها به‌گل آمد) می گوید :

آناستاز امپراطور روم‌کلویس را رتبهٔ کنسولی داد در این موضوع حرفی نیست اما همه‌میدانند رتبه کنسولی‌در آنزمان‌فقط برای‌مدت‌یکسال داده‌میشدبدیهی است برای‌شخصی‌مثل کلویس که پادشاه کشور بزرگی چون گل شده‌بودآنهم رتبهٔ کنسولی‌برای‌یکسال امر مهمی‌نبوده وچندان دلپذیر و مطبوع نبوده است و دلیل این‌نمیشود کلویس مطیع امپراطور روم بوده باشد.

آقای آبه‌دوبس در کتاب خود میگوید محتمل‌است امپراطور روم قرارداد مخفی باکلویس منعقد کرده بود که اوبرای همیشه کنسول باشد ولی من میگویم بهیچوجه چنین مقاولهٔ نامه مخفی وجود نداشته است زیرا **گرگواردوتور** مورخ معروف کلیسا که ازبزرگترین مورخین باستانی‌است وقتی‌صحبت کنسولی کلویس را بمیان میآورد هیچ‌نمیگویداو برطبق یك‌معاهده مخفی ویافرمان‌علنی برای‌مدت عمر کنسول‌شده باشد .

بعلاوه وقتی امپراطور روم کلویس را بسمت کنسولی‌برگزید او خودعملاً پادشاه فرانسه بود وتمام حقوق ومزایای یك‌پادشاه‌را داشت و رتبهٔ کنسولی چیزی برمزایای او نمیافزود بطوریکه میتوان گفت امپراطور روم برای‌جلب کلویس از روی ترس او را بمقام کنسولی برگزید ، نه اینکه کلویس ازاین‌کار رهین منت امپراطور روم‌شده باشد .

دلیل دیگری که آبه‌دوبس برای اثبات نظریه خود بیان میکند اینست که **ژوستینین** امپراطور روم شرقی از حقوق و مزایای خود در باره سرزمین گل صرفنظر کرد و مقرر داشت حقوق و مزایای او ارثاً بفرزندان کلویس برسد باستناد این دلیل میگوید کلویس برحسب دعوت رومیها به گل آمد نه با قهر وغلبه .

تاریخ این نظریه موهوم هم اینست کلویس و سایر پادشاهان فرانك عملا پادشاه گل بوده وتمام مزایا وحقوق سلطنت را واجدشده‌بودند و ژوستینین که‌آن موقع امپراطور روم شرقی بود بعنوان اینکه جانشین امپراطوران روم‌غربی(روم بزرگ) میباشد حقی برای خودنسبت به‌گل‌قائل بود زیرا همه میدانند در زمان ژوستینین مدتی بود روم بزرگ سقوط کرده و روم شرقی که خود را جانشین روم غربی میدانست نسبت بایالات روم غربی دعوی حق میکرد اما این دعوی اسمی بود نه‌عملی وژوستینین هیچگونه نیروئی نداشت که‌بتواند این‌حق‌را بگیرد یاحفظ کند و یا فرمانروایان مستعمرات قدیم روم را که از آنجمله گل بود دست نشاندهٔ خود کند .

بنابراین اعم ازاینکه ژوستینین نسبت بسرزمین گل از خودسلب حق‌مینمود یانه فرزندان کلویس بعد از اوپادشاه فرانسه بودند وتمام‌حقوق مزایای سلطنت‌را داشتند .

دلیل دیگری که آبه‌دوبس برای اثبات گفتهٔ خود میآورد اینست که : **اسقف‌ها** و کشیشهای گل به کلویس تملق میگفتند و این موضوع دلیل اینست که اورا دعوت کرده‌اند ولی‌هرکس می‌فهمد تملق ناشی از ضعف و ترس است و اگر اساقفه و روحانیان ازکلویس نمیترسیدندو یا درقبال اوناتوان نبودند بوی تملق نمیگفتند بعلاوه تملق وترس‌روحانیان‌و کشیشان‌حتی‌مورخ‌بزرگ **گرگواردوتور** بعدازتهاجم و استقرار کلویس‌در گل‌بوده وقبل ازآن کلویس در گل‌نبوده تاکسی از اوتملق کند .

پس ازاینکه بتفصیل آدم کشی‌ها و قتل و غارتهای اورا شرح میدهد ناچار

www.ketabha.org

است بگوید درهمه‌جا دشمنان کلویس‌سر کوب وپایمال میشدند و کلویس‌راه‌خدا رامیپیمود و ازجانب‌خدا نصرت میگرفت .

وقتیکه کلویس دیانت مسیح را قبول کرد روحانیان نفسی براحتی کشیدند زیرا دانستند از آن پس میتوانند بدون خجالت از کلویس تملق‌نگویند و بعلاوه مسیحیت این پادشاه مزایائی‌را نصیب روحانیان نمود و برنفوذ آنان افزود لیکن اگرروحانیان رضایت‌خاطر حاصل کردند هر مورخی میداند ملت گل در نتیجه جنگها وقتل وغارتها وتغییر حکومت‌رومی بحکومت ژرمنی مصائب بسیار دید و بدبختیهای‌زیادبر آنها وارد آمد .

اگر گفته آبه‌دوبس درست باشد و اهالی گل و فرمانروایان رومی آنها از کلویس و جنگجویان او دعوت کرده و بطیب خاطر سلطنت او را پذیرفته باشند لازمه‌اش اینست که تمام‌رسوم و آداب‌سکنهٔ گل‌ازبین برود‌ورسوم و آداب فرانکها جانشین آن گردد ولی همانطوری که هیچ فاتحی نمیتواند کاملا رسوم و آداب کشورهای مغلوب‌را تغییر بدهدسلاطین فرانك‌بااینکه زحمات بسیاری‌برای‌تغییر رسوم و آداب سکنهٔ گل کشیدند معذلك نتوانستند عادات و اخلاق آنها را تغییر دهند و اینموضوع میرساند سکنه گل بطیب‌خاطرطوق اطاعت فرانکهارا‌بر گردن نینداختند .

من اگر بخواهم مثل آبه‌دوبس‌قضاوت کنم باسهولت میتوانم قسمت مهمی از حقایق تاریخی را تغییر بدهم و مثلا ثابت کنم یونانی‌ها ایران را مسخر نکردند بلکه دوستانه وبرادرانه وارد ایران‌شدند واگردلیلی‌ازمن بخواهند مثل‌آبه‌دوبس میگویم بعضی از شهرهای یونان باایران پیمان بسته بودند ! بعضی از یونانیها در خدمات حکومت ایران بودند ! وقتی اسکندر بایران آمدهمه جا از او استقبال کردند ! وحکام ورؤسای‌محلی وروحانیان‌به‌پیشوازاو‌آمدند ! همانطور که کلویس پس‌ازآمدن به‌گل‌لباس رومی‌پوشید اسکندرهم لباس ایرانی پوشید و کلاه ایرانی برسر گذاشت پادشاه ایران داریوش بدست خود ایرانیها کشته شد ! که اسکندر زودتر برتخت‌سلطنت ایران‌بنشیند ! ! وقتی که اسکندر مرد زن و مادر داریوش

بر مرگ اسکندر گریه کردند ! و حال آنکه سبب شکست پادشاه ایران شده بود آنوقت این‌جریانات راکه درحین قهر وغلبه واقع‌شده دلیل‌دوستی‌بیاورم وحقایق تاریخی را واژگون کنم وبا تمام این دلائل برای اثبات‌اینکه اسکندر باقهر وغلبه ایران را فتح‌نکرده است بگویم‌بعضی ازمورخین صدیق وبزرگ گفته‌انداسکندر باقهر وغلبه ایران رافتح‌نکرد مثل آبه‌دوبس مغلطه کرده و جواب دهم مورخین اشتباه کرده‌اند وآن‌زمان چاپ وجود نداشت و وقایع ادوار ماقبل با تغییر شکل بسیار بآنها میرسید وآنان‌هم‌هرچه‌شنیده بودندمینوشتند. وبااین‌مغلطه‌فکر ناصحیح خود را ثابت کنم .

چنین است اساس وشالوده کتاب آبه‌دوبس که بعنوان ایجاد سلطنت فرانکها در گل منتشر کرده‌است .

فصل بیست و پنجم

اصالت نژادی در فرانسه[1]

آقای آبه‌دوبس معتقد است در آغازسلطنت ...

۱ـ اصالت نژادی مذکور در این فصل‌را نباید با مفهوم اصالت‌نژادی‌که دراین‌عصر (قرن‌بیستم) ازطرف‌بعضی‌فلاسفه‌اجتماعی اظهارشده اشتباه‌نمود ... گرچه منظورمترجم‌توضیح عقیده‌فلاسفه اجتماعی‌عصرحاضرنیست ولی‌برای‌توضیح‌میگویم‌اینان‌اصالت نژادی را بدین نحو تعبیرمیکنند :

میگویند در بدو تشکیل‌اجتماعات بشری یکدسته ازانسانهارشیدتر وشجاع‌تر وقوی‌تر و بالاخره‌نجیب‌تر بوده‌اند واختلاف‌آنان‌اعم ازاینکه ازخانواده محترم وبزرگ‌یا متوسط یا کوچك یاازهرطبقه ودسته‌ای‌که‌باشند درهرحال‌برسایرین‌رجحان‌دارند این‌موضوع‌رادربدوامر **کنت‌دوگوبینو** فرانسوی‌که درنیمه‌دوم قرن‌نوزدهم بعنوان مستشار سفارت و وزیر مختاری بایران‌آمده درکتاب‌**سه‌سال‌درآسیا** تشریح نموده وبه‌نظرخودثابت کرده‌است که‌اصیل‌ترین‌نژاد بشرآریائی است **نیچه**‌نیز دراین‌باب‌بحث‌نموده تاحدی‌که‌زرتشت‌راانسان‌کامل‌میداند وبالاخره درقرن‌بیستم‌عده دیگراین‌فلسفه‌را تعقیب نموده‌و بااصول **نازیسم**‌آنرا بمرحله‌عمل‌گذاردند و مرام خود رابراین‌اصل استوار نمودند .

اما ازنظرفلسفه اجتماع این‌موضوع‌درست‌نیست‌زیراافراط درپیروی‌ازاین‌عقیده‌موجبات عجب ونخوت رابرای‌صاحبان‌این‌عقایدفراهم میکند ولازمهٔ‌قبول‌آن‌آقائی‌دسته‌ای وبندگی‌دسته

بقیه درصفحهٔ بعد

فرانك‌ها در فرانسه افراد ملت فرانك بیش از يك‌طبقه نبودند ودربین آنها اعیان و نجبا وجود نداشت ، همه با هم‌مساوی بودند .

اگر این عقیده را قبول کنیم که سلاطین ما از نژادی هستند که در بین آن اشراف و نجبا وجود نداشته و همه عوام بوده‌اند نه‌تنها توهین بسلاطین فرانسه میباشد بلکه آبه‌دوبس به‌نژاد و تبارما نیز توهین نموده است .

بنا بگفته ایشان رومیها برخلاف فرانکها دارای اشراف و نجبا بودند ورومی‌های گل بسه طبقه تقسیم میشدند که طبقه آخری آنها عوام الناس بوده است .

دلیلی که آبه‌دوبس‌برای اثبات نظریه خودمیآورد اینست که برطبق قوانین **سالیك** جریمه قتل یکی از افراد ملت فرانك دویست **سو** بود و از این حیث بین یکنفر فرانکی ثروتمند و یابی‌بضاعت‌تفاوتی‌قائل نمیشدند و حال آنکه‌بین‌رومیها جریمه قتل‌برحسب شخصیت و نجابت مقتول تغییر میکرد : جریمه قتل در طبقه اول سیصدسو و درطبقه دوم‌یکصدسو ودرطبقه عوام چهل وپنج سو بوده است‌برطبق ایندلیل آبه‌دوبس میگوید بین فرانکها افراد مردم از لحاظ شخصیت مساوی و همگی جزو طبقه عوام محسوب میشدند وحال آنکه رومیها دارای طبقات خواص و عوام بوده وقسمتی جزء طبقه نجبا و دسته دیگر جزء توده محسوب میشدند .

من تعجب میکنم چرا آبه‌دوبس متوجه اشتباه‌بزرگ خود نشده زیرا این اشتباه بقدری بزرگ است که طبعاً مؤلف باید بدان توجه نموده و آنرا تصحیح

بقیه ازصفحهٔ قبل
دیگر است وبااصول‌آزادی‌فردی واجتماعی واحترام‌افکار وعقایدوحتی‌بافلسفه‌طبیعی‌حیات‌بشر مخالف است ...

بهرحال‌منظور منتسکیو همان اصالت نژادی خانوادگی‌است که کم وبیش‌درایران‌ماهم مرسوم بوده وهنوزهم‌هست وبعضی‌ازمردم‌مباهات‌میکنند وافتخاردارند که‌ازاخلاف‌فلان‌خانواده بزرگ‌هستند ودرفرانسه‌این‌موضوع یعنی وابستگی‌به خانواده‌های‌بزرگ وداشتن‌اجدادمعروف خیلی‌بیش ازایران اهمیت‌دارد‌چنانچه‌بعداز ۱۷۰ سال که‌ازانقلاب کبیر میگذرد هنوز بعضی از خانواده‌های فرانسوی‌بنام‌فامیل‌خود مباهات‌میکنند وبعضی‌ازبازماندگان‌لوئی‌شانزدهم‌وناپلئون بناپارت‌مدعی تاج وتخت‌فرانسه هستند. مترجم

کند زیرا خیلی غریب است که رومیها درعین تبعیت از فرانکها از لحاظ شخصیت بالاتراز آنهاباشند وباآنکه همگی‌تحت تسلط فرانکها زیست میکردند خون‌بهای یکنفر رومی ازيك افسرفرانکی‌تجاوزنماید وفرانکها رضایت بدهند ازلحاظ‌مزیت و شخصیت مادون رومیها قرار گیرند خاصه آنکه برحسب گفته خود آبه‌دوبس در سایرملل ژرمن تفاوت طبقاتی وجود داشته واین ملل بعداز اینکه کشورهای‌دیگر را مسخرنمودند به‌طبقات مختلف از قبیل اعیان وملاکین وافرادآزاد وعوام‌الناس یا بردگان منقسم شدند .

حقیقت اینست که آبه‌دوبس بمفهوم قوانین سالیك توجه‌کامل نکرده ومتن قوانین را بر خلاف واقع فهمیده است و ما اشتباه او را به‌ترتیب پائین تصحیح می کنیم .

برطبق قوانین سالیك جریمهٔ قتل يك‌نفرازهمراهان پادشاه (یکی‌ازیاوران) ششصد سوتعیین شده ونیز برای قتل یکنفر ازهمراهان که رومی بوده باشند سیصد سو میپرداختند و عموماً اینگونه اتباع رومی راکه جزء همراهان و اتباع خاصه بودند میهمانان شاه می‌نامیدند.

ازاین طبقه‌پائین‌تراتباع عادی فرانك بودند که جریمه قتلشان دویست سو بود وازآنها پائین‌تر ازافراد عادی رومی قرار گرفته بودند که یکصد سوخون بها داشتند درصورتیکه مقتول ازرومی‌هائی‌بود که جزء بردگان ویاجزء غلامان‌آزاد شده محسوب میگردید درآنصورت‌چهل وپنج سوخون بهاداشت .

نکته در اینجاست که قوانین سالیك برای فرانکهائی که دربردگی زیست نمایند ویاغلامی‌آزاد شده باشند خون بهائی تعیین نکرده بودند واین دلیل اینست که اساساً فرانك‌ها برده نداشتند و همگی آزاد بودند بهر حال این بود مقررات قانون سالیك راجع بخون بهای فرانکها ورومیها . . . ولی‌آبه‌دوبس درضمن‌بیان مقررات این قانون اولا طبقه اول فرانکها راکه همراهان خاص پادشاه ویاوران باشند فراموش‌کرده وسپس افرادعادی فرانك راکه دویست سو خون بها داشتند با اشراف طبقه اول رومی که میهمانان پادشاه (مستوفیان) بودند مقایسه نموده

واینطور نتیجه گرفته که خون بهای اینان سیصد سو بوده پس‌فرانکها بطورعموم از رومی‌ها پست‌تر بوده‌اندوعاقبت اینطور تصور کرده که فرانکها ازلحاظ طبقات اجتماعی با هم‌تفاوت نداشتند ودارای اشراف و نجبا نبودند و حال آنکه رومیها از این‌حیث تفاوت داشته‌اند و بالنتیجه دارای نجبا بوده‌اند .

آبه‌دوبس قوانین سالیك را بدون توجه بمفهوم حقیقی آنهاشاهد می آورد و ازذکرقوانین **بورگونی** چشم‌پوشی‌مینماید در صورتیکه سلطنت بورگونی‌ها یکی ازشاخه‌های‌بزرگ‌شجره‌سلطنتی‌فرانسه‌بوده اوتوجه‌نمی‌نماید که درقوانین‌بورگونی برای طبقات مختلف رومیها سه‌نوع خون بها تعیین شده بود .

اول خون بهای اشراف رومی و اشراف بورگونی، دوم جریمه قتل عادی بورگونی ورومی که‌من آنهارا طبقه متوسط مینامم . سوم خون‌بهای عوام الناس در بین دوملت روم وبورگونی ، این قانون بخوبی نشان میدهد بورگونی‌ها نیزمثل رومیها دارای نجبا بوده‌اند اما آبه‌دوبس این قانون را ذکر نمی‌نماید .

آبه‌دوبس چون قائل شده فرانکها دارای نجبا واشراف نبوده‌اند بسیاری مدارك تاریخی را ندیده انگاشته وهرجا صحبت از نجبا بمیان آمده می گوید این القاب صرفاً جنبه نزاکت و تعارف را داشته است ورتبه و درجه خاصی که مزایای مخصوصی‌داشته باشد نبوده وقوانین معینی درمیان آنها وضع نشده است.

درجاهائی که متن احکام وفرامین وقوانین صریح است وابهام ندارد وبطور مشخص نام نجبا و اشراف برده شده آبه‌دوبس میگوید مقصود ازاین اشراف‌همانا نجبای رومی است و اگر دلیلی از او بخواهید می گوید بدلیل اینکه فرانك‌ها دارای نجبا نبودند وهمگی یك طبقه محسوب میشدند ونیز در جاهائی که نامی از فرانك‌های مادون‌تر برده شده و گفته شده فلان دسته ازفرانکها پائین‌تر ازطبقه دیگر بوده‌اند آبه‌دوبس میگوید مقصود قانون ویافرمان همانا بردگان فرانکی میباشند .

یکی‌ازاین مواردکه درآن نامی‌ازفرانکهای نازلتر برده شده فرمانی‌است که **شیلدبر** پادشاه فرانك صادر کرده و در آن نوشته : هر گاه قاضی بتواند دزد

معروفی را دستگیرنماید اگر آن دزد از اشخاص مقتدرباشد باید او را نزد پادشاه بفرستد وچنانچه ازطبقه نازلتری‌باشد در آن‌صورت قاضی‌او را درمحل بدار بزند.»

عین کلمات لاتینی که در این فرمان بکار رفته اینست که (شاه می گوید) هر گاه این دزد **فرانکوس** باشد در آن صورت نزد پادشاه فرستاده خواهد شد و چنانچه **دو بیلیر پرسنا** (یعنی‌شخصی‌ازطبقه‌نازلتر) باشددرمحل بدار آویخته‌خواهدشد.

آقای آبه‌دوبس میگوید دراین فرمان کلمه **فرانکوس** یعنی‌یك مردآزاد و کلمه **دو بیلیر پرسنا** یعنی یك رعیت برده و سپس چنین نتیجه میگیرد باستناد این فرمان در گذشته تمام افرادآزاد مستقیماً وشخصاً از طرف پادشاه‌محاکمه میشدند درصورتیکه رعایای برده را قضات دیگرمحاکمه میکردند .

ازخوانندگان‌خواهشمندم دقت کنند و از روی فهم واستنباط خویش‌قضاوت نمایندآیامن درست میگویم یاآبه‌دوبس ؟

من عجالةً بمعنی کلمه فرانکوس‌کار ندارم ودرخصوص کلمه دیگر(دوبیلیر پرسنا)صحبت میکنم که معنی‌مسلم ومحقق‌آن‌شخصی ازطبقه نازلتر می‌باشد .

همه میدانند درتمام‌السنه دنیا بزرگی و کوچکی سه درجه دارد ازاینقرار بزرگ- بزرگتر - بزرگترین . کوچك - کوچکتر - کوچکترین .

حال اگر برحسب گفتهٔ آبه‌دوبس منظور ازفرمان شیلدبر مردآزاد وبرده بود در اینصورت صاف و ساده می‌نوشتندآزادگان از طرف شاه محاکمه میشوند و بردگان را قضات دیگر محاکمه مینمایند، هیچ لزومی نداشت بجای کلمه برده جمله شخصی ازطبقه نازلتر بکار رود پس وقتی این جمله بکار برده‌شدلازمه‌اش این است فرانکوس بجای مرد آزاد معنی دیگری داشته که جمله اولی در دنبال‌آن بنویسند وباین ترتیب فرانکوس معنی یك‌شخص مقتدر را میدهد وشاه می‌خواسته بگوید اگر سارق دستگیرشده شخص مقتدری بود برای مجازات او را نزدشاه بفرستند واگر از طبقه نازلتر بود در محل وی را بدارآویزند و فلسفه صدور این فرمان آنست که در بین فرانکها همواره اشخاص مقتدر و گردن کلفت بودند که قضات وحکام محلی نمیتوانستند آنها را محاکمه کنند و ناچار برای مجازات آنها

میبایست بپادشاه متوسل‌شوند .

تعبیری که من از این‌فرمان‌میکنم با بسیاری‌از احکام و فرامین دیگر تطبیق مینماید زیرا درطی مواردی که‌باید مقصرین‌ازطرف‌شاه مجازات شوند با مواردی که قضات دیگرمیبایستی‌تبه‌کاران‌رامحاکمه‌نمایند تفاوت دارد.

مقصود من‌اینست آبه‌دوبس برای‌اثبات‌نظریه خوددائر براینکه‌فرانکهادارای طبقه نجبا نبوده‌اند تمام فرامین واحکام‌را برطبق تصور خویش تعبیر مینماید و در آنجاهائی که صحبت ازطبقه نازلتردر میان است بسادگی و بسهولت میگوید آنها رعایای برده وبطور کلی برده‌بودند درجای‌دیگر آبه‌دوبس‌شرح‌زندگی‌**لوئی**شکم بزرگ را برحسب نظریه‌خود تفسیر می‌نماید و درآنجا که صحبت ازروحانیان در میان‌است خصوصاً روحانیانی که قبلارعیت‌وبرده‌بودند وبرحسب فرمان‌این‌پادشاه آزاد شدندبرای اثبات‌خود تاریخ‌را تغییر میدهد.

تگان که شرح زندگی لوئی‌شکم‌بزرگ رانوشته در توبیخ ومذمت یکی از روحانیان‌آنزمان که موسوم به**هبون** واسقف شهر**رمس** بوده میگوید : ای هبون امپراطور نسبت بتوبسیار نیکی‌های زیاد کرد وازبردگی تراآزاد نمود ولی‌توقدر احسان اورا ندانستی واظهارعدم رضایت کردی و انتظارهای دیگر داشتی و حال آنکه امپراطور نمیتوانست پس‌ازاینکه‌تراآزاد نمود جزوطبقه نجبا درآورد.

این‌توبیخ بطورصریح نشان‌میدهد درزمان لوئی‌شکم بزرگ‌ملت‌بچند طبقه تقسیم‌میشده که یکی‌ازآنهااشراف ونجبا بوده‌اند ولی‌آبه‌دوبس‌مطلقاً این‌حقیقت‌را زیرپا میگذارد ومیگوید مقصودتگان‌ازاین‌موضوع آنست که‌چون‌هبون اسقف شهر رمس‌بوده لذابراشراف ونجبا برتری‌داشته وبهمین‌جهت‌امپراطور نمیتوانسته‌مزیت دیگری‌باو بدهد زیرا خوداسقف‌برتر از نجبا بوده است .

واقعاً ببینیدآیا منظورتگان اینست؟ وآیامعنی‌صریح‌این‌عبارت چنین‌است که امپراطورنمیتوانست یك‌بردهٔ آزادشده‌را درسلك‌نجبا منسلك‌نماید ؟!

آن معنائی که آبه‌دوبس باین عبارت میدهد و میگوید منظور تگان همانا رجحان روحانیان‌براشراف ونجبا بوده بهیچوجه دراین عبارت نیست.

لیکن‌آبه‌دوبس در پیرو استدلال غلط خود می‌گوید : این جمله از گفته تگان ثابت می‌کند درزمان سلطنت فرانك‌افراد آزادعرفاً نجیب خوانده‌می‌شدند و هر کس آزاد بدنیا می‌آمد یعنی پدر و مادرش برده نبودند ، عادةً نجیب بود .

عجبا ... چون درزمان‌ما یك عده‌ازکسبه و تجار جزو طبقه نجبا درآمدند وبعلاوه نجابت بنسبت زیادی مفهوم اولیه‌را ازدست‌داده آیا این امر دلیل براین میشود که درزمان سلطنت لوئی‌شکم‌بزرگ هم همینطوربوده است؟

آیا آداب ورسوم این‌دوره راهم‌می‌توان سیرقهقرائی‌داد و باسیزده‌قرن‌قبل تطبیق کرد ؟.

ولی‌آبه‌دوبس میگوید شایدهبون اسقف شهررمس در بین فرانکها غلام‌نبوده بلکه‌دربین ملل‌دیگر ژرمن ازقبیل **ساکسون‌ها** وغیره بردگی میکرده و در بین آن ملل افرادملت بچندین‌طبقه‌قسمت میشدند.

بالاخره آبه‌دوبس میخواهد فقط بااحتمال ثابت‌کند بین‌فرانکها اشراف و نجبا وجود نداشته است ولی این احتمال هیچ در اینجا مورد ندارد بدلیل اینکه درگذشته هر برده‌ای که آزاد میشد تحت تبعیت قوانین ارباب خود درمیآمد چون هبون بعد ازآزادشدن تحت تبعیت قوانین فرانك درآمد این‌نکته ثابت میکند که وی بین فرانکها غلامی‌میکرده نه‌بین‌قبایل **ساکسون** چه در اینصورت بعدازآزادی مطیع مقررات و رسوم ساکسونها میگردید .

بهرجهت چون دراین‌فصل من‌بدیگران حمله‌کرده‌ام بایدآمادهٔ دفاع نیز باشم زیرا ممکنست بمن‌بگویند چون در زمان سلطنت‌فرانکها تیول بتدریج‌ازاین دست‌بآندست دیگر منتقل میگردیدرفته‌رفته‌نجابت اولیه که مختص یاوران‌شاه‌بود ازبین‌رفت دیگریاوران‌دارای‌آن نجابت موروثی وثابت اولیه‌نبودندو کم و بیش باافراد عادی یعنی کسبه وکارگران وغیره مخلوط‌شدند.

این نظریهٔ‌آقای **والوا** نویسندهٔ عالیمقام معاصر است (قرن هیجدهم) و آبه‌دوبس هم نظریهٔ خود را از ایشان گرفته منتهی این نظریهٔ ساده را بواسطهٔ

ذکر دلائل مهمل خراب کرده است .

ولی بهر حال این نظریه نباید مورد استناد آبه‌دوبس قرار گیرد زیرا مشارالیه صریحاً میگوید فقط رومیها دارای اشراف بودند و بسه طبقه تقسیم میشدند ولی فرانکها اصلانجبا و اشراف نداشتند اعم از اینکه بتدریج ضعیف شده باشند یا نه .

اینك من بآقای **والوا** ودیگران پاسخ میدهم تا چگونگی انتقال تیول قدری معلوم شود :

یاوران شاه که‌صاحب‌تیول‌بودند فقط ازلحاظ داشتن تیول بدین نام‌خوانده نمیشدند و این‌عنوان‌را پیدا نمیکردند بلکه چون یاوران شاه بودند بآنها تیول واگذار میشد و اگر خوانندگان بمضامین فصول اولیه کتاب سی‌ام روح‌القوانین مراجعه نمایند خواهند دید براثر جنگها و غلبه‌ها وغیره گاهی تیول یك ناحیه از دست آنها میرفت و در عوض تیول دیگری نصیب آنها میشد ولی بهر حال خانواده‌های یاوران پیوسته حق‌داشتن تیول را واجد بودند و غالباً وقتی نوزادی در یك خانواده بوجود میآمد شاه تیولی را باو واگذار مینمود و بطوری که میدانید این تیول نیز بر طبق تشریفات مخصوص و در مجمع عمومی واگذار میگردید .

بهر صورت یك‌عده خانواده بودند که بواسطه مزایای خودخویشتن‌راواجد صلاحیت داشتن تیول میدانستند و بیشتر اوقات صلاح پادشاهان نیز در این بود که تیول را واگذار کنند و بعداً عده زیادی‌ازافراد آزاد جزونجبا شدند وصاحب‌تیول گردیدند همانطور که امروز پادشاهان ما مردم رادرسلك نجبا درمیآورند وبآنها مقام و مستمری میدهند.

ولی یك نکته محقق است که در دورهٔ سلاطین اولیه فرانك محال بود یك برده آزاد شده بمقام و رتبه نجابت‌برسد وبتواندعنوان نجیب‌را بخود ببندد بهمین جهت است که‌لوئی شکم بزرگ با اینکه **هبون** را از بردگی نجات داد و آزاد کرد واورا اسقف شهررمس نمود معهذا نمیتوانست اورانجیب نمایدچه‌دراینصورت

عموم نجبا را برعلیه خود میشورانید .

در زمان سلطنت لوئی شکم بزرگ رسوم‌قدیمه خیلی ضعیف شده بود وبهمین جهت یك برده‌آزاد شده مثل **هبون** بمقام شامخ اسقفی‌رسید ولی درزمان**شارلمانی** رعایت نجابت خانوادگی بقدری زیاد بود که هیچوقت مناصب و درجات را ولو اینکه درجات روحانی باشد بیکی از عوام‌الناس نمیدادند تاچه رسد باینکه عنوان بزرگ نجیب وشوالیه را برای‌آنها قائل شوند.

درخاتمه باید اذعان نمود کتاب‌آبه‌دوبس فصول قابل استفادهٔ بسیارهم دارد و نظریات جالب توجهی در این کتاب دیده میشود بنابراین اگر اشتباهاتی درآن بنظر برسد باید با دیده اغماض نگریست .

درخاتمه این‌کتاب ازگفته‌های خویش این نتیجه را میگیرم :

وقتی مرد بزرگ ودانشمندی چون‌آبه‌دوبس درکتاب خود دچار اشتباه‌شده من نیزبیمناکم ومیترسم مبادا منهم دچار اشتباهات بزرگی شده باشم .

www.ketabha.org

کتاب سی و یکم

قوانین دوره ملوك‌الطوائفی فرانکها و ارتباط آن با تغییرات رژیم آنها

فصل اول

تغییرات درمناصب وتیول

در بادی امر فرمانداران نظامی یعنی **کنت‌ها** فقط برای مدت یکسال انتخاب میشدند وپس از اینمدت شخص دیگری بجای آنها انتخاب میگردید ولی طولی نکشید که توانستند بوسیله دادن پول‌دورهٔ حکومت خود را ادامه بدهند و منصب فرمانداری مثل یك متاع تجارتی خرید و فروش میشد .

بیش از دونسل اززمان**کلویس** [1] نگذشته بود که مناصب ومشاغل ابتیاعی شد زیرا بطوری که**گرگواردوتور** مورخ باستانی مینویسد در زمان سلطنت نوادهٔ کلویس شخصی موسوم به **پئونیوس** که درشهر **اوکزر** فرماندار نظامی بود پسر خود را بامقداری پول نزد پادشاه فرستاد تازمامداری او تمدید شود ولی این پسر که بنام **مومولوس** خوانده میشد پول را بنام‌خود به‌پاشاه داد وبجای پدرفرماندار نظامی شد .

در این مدت کم سلاطین فاسد شدند زیرا قدرت و منزلت الطاف خود را ندانستند و نمی‌فهمیدند شخصی که مورد مرحمت واقع شد نباید بدون جهت مطرود ومغضوب شود .

۱ ـ **کلویس** نخستین پادشاه فرانك بود که سرزمین گل‌رافتح کرد ودر آنجاسلطنت‌تأسیس نمود مترجم

اما در موضوع تیول ... در آغازسلطنت فرانکها تیول‌قابل انتقال بود وشاه میتوانست تیولی‌را از شخصی گرفته به دیگری منتقل‌نماید ولی این کار از روی هوا وهوس صورت نمیگرفت بلکه درمجمع عمومی ملت بعمل میآمد و همه‌بچشم خود طرز عمل را میدیدند و علت انتقال را میفهمیدند ولی بعدها همانطور که مناصب پولی شد تیول نیز ابتیاعی گردید و سلاطین تیولی را که‌مادام‌العمر بکسی واگذار کرده بودند پس از چندسال و گاهی بعد از چند ماه از او گرفته بدیگری میدادند .

اینموضوع عدم رضایت‌های بزرگی تولید کرد و موجب‌انقلابات عدیده‌شد که مورخین کم وبیش‌نوشته‌اند.

این عدم رضایت‌ها و انقلابات با قتل و شکنجه ملکه برونهو پادشاه فرانك شروع شد .

امروز که تاریخ ادوار گذشته‌را میخوانیم تعجب می کنیم‌چگونه ممکن است ملکهٔ باعظمتی‌مثل‌برونهو که شوهر وپدر وبرادران وفرزندانش‌شاه بودند وشخصاً هم‌ملکهٔ باکفایتی بود وخصائل بزرگی داشت ، دانشمند و ادیب بود موردشکنجه قرار گیرد وباوضع فجیع او رابکشند.[1]

درست است که‌چون کلوتر مدعی اوبود و تاج وتخت فرانسه را میخواست

۱ ـ ملکه **برونهو** پادشاه‌فرانسه بود ودراثرعللی که‌مؤلف‌درهمین‌فصل‌ذکرمیکندبدست اطرافیان خودگرفتار شدمردم‌فرانسه‌این‌ملکه‌هشتادساله‌راچندروزبدون غذا وآب در زندانی حبس کردند سپس‌مفاصل‌اورا قطع‌نمودند ودرحالی که‌بدن اوآویزان‌بود سوار شترکرده واز جلو مردم عبور دادند وچون شترچیز تازه‌ای‌بود (یکی‌از خلفای عباسی شتر را برای‌دربار فرانك هدیه داده بود) بیشتر جلب‌نظرمردم‌را میکرد پس از اینکار بدن این‌زن رااز‌نقاطی که مفاصل قطع نشده بود به‌چهاراسب سرکش بستند واسبهارا ازچهارجهت‌مخالف‌راندند‌بعد از قطعه‌قطعه‌کردن بدن برونهو قطعات را درخرمن آتشی سوزاندند و خاکسترآنرا به‌آب دادند این‌زن‌در تمام‌مدت‌شکنجه چنان‌مقاومتی‌ازخود نشان‌داد که‌تا کنون‌نظیرش‌دیده نشده تمام مدت باکمال نخوت‌وتکبر اطرافیان‌را نگاه میکرد وکوچکترین صدا و حرکت‌وتضرع ازاو دیده و شنیده نشد .

شکنجه **برونهو** درتاریخ جهان مشهوراست وغالباً درالسنه‌اروپائی‌ضرب‌المثل‌میباشد وقتی میگویند فلان‌شخص شکنجه برونهو‌را تحمل کرد یعنی‌سخت‌ترین‌مصائب‌را بدون‌شکایت و تضرع تحمل نمود . مترجم

برونهو برای دفع او بوسیله توطئه‌ها و دسیسه‌ها موجب قتل ده نفر از شاهزادگان بزرگ شده بود ولی این جنایات مستقیماً بدست برونهو صورت نگرفت و اگر دادگاهی برای رسیدگی باین تبه‌کاری تشکیل میگردید برونهو را تبرئه می‌نمود کلوتر مدعی او هم مرد بیگناهی نبود و شخصاً چندنفر از شاهزادگان را کشته بود بعلاوه ملت فرانك چون باعمال جنایتکارانه ملکه دیگری موسوم به **فردگوند**[1] با نظر بی اعتنائی مینگریست عادةً میبایستی با عمال برونهو هم همین رویه را پیش گیرد !

پس قتل برونهو علل دیگری داشت و آن عدم رضایت اشراف و صاحبان تیول وارباب مشاغل و مناصب وصاحبمنصبان لشکری و کشوری بوده مثلا برونهو معشوقی داشت موسوم به **پروتر** این مرد املاك و تیول اشراف را ازدستشان میگرفت ببهانهٔ اینکه بخزانه دولت میدهد ولی بمصرف شخص خود میرساند و یا باطرافیان خویش میداد هیچکس بمال خویش اطمینان نداشت واشراف همواره بیمناك بودند که هستی آنها ازدستشان برود .

مردم بر **پروتر** شوریدند و هنگامیکه در خیمه خود خوابیده بود بضرب خنجر اورا ازپای درآوردند برونهو بسختی انتقام این قتل را کشید آنوقت عدم رضایت شدیدتر شد ومخصوصاً عدم رضایت بین سپاهیان مباشر قتل پروتر بیشتر تولید شد درخلال این احوال **کلوتر** رقیب ومدعی برونهو از عدم رضایت مردم و سپاهیان استفاده کرد و فرصت را غنیمت شمرده وتوطئه بزرگی برعلیه برونهو تهیه نمود و اعمال جنایتکارانه وجنایات برونهو را باشاخ وبرگ جلوه داد و تبلیغ کرد بطوری که مردم را شوراند تا برونهو را محو کنند.

یکی از عمال مهم کلوتر که در توطئه برعلیه برونهو اقدام می‌کرد **وارناشر** بود این شخص بدواً شهردار شهر **بورگونی** و در ازای حسن

[1] ۱ـ **فردگوند** ملکه فرانك است که درجوانی رقیب برونهو بوده و یکی ازتبه‌کارترین زنان عالم بشمارمیآمد درکتابخانه ملی پاریس تالار مخصوصی وجوددارد که تمام کتب واسناد و مدارك مربوط به تبه‌کاریهای این زن مهیب ضبط‌شده ودردسترس مراجعه کنندگان است.
مترجم

خدمت ازکلوتر تقاضا کرد مادام العمر شغلش را از او نگیرد کلوتر هم بعد از غلبه بربرونهو این تقاضا را پذیرفت و وارناشر تا وقتی زنده بود این سمت را داشت و همین موضوع برای تصدی شهرداری سابقه شد و از آن ببعد شهردارها مادام‌العمر انتخاب می‌شدند و برخلاف حکام و صاحب‌منصبان دیگر قابل عزل نبودند .

عواملی که مردم و سپاهیان را برعلیه برونهو شورانید همانا محرومیت از املاك بود زیرا آنانی که ملکشان ازدست میرفت نمیتوانستند بهیچکس و هیچ‌مقام شکایت نمایند قوانین آنزمان مقررداشته بود تیول قابل انتقال است و شاه‌میتواند اندازه صاحبانش گرفته بدیگران واگذار کند اگر این انتقال وسلب‌مالکیت برای مصالح ملت و کشورصورت میگرفت شاید مورد اعتراض نمیشد ولی چون خدعه درکار بود ظاهراً باین‌عنوان ودرباطن بنفع شخصی ازسایرین انتزاع مالکیت میکردند یادرازای خدمات غیرقابل توجهی بدیگران میدادند تاعاقبت صبر و شکیبائی صاحبان املاك سرآمد وبا تقویت کلوتر شورش کردند.

مظالم واجحافات برونهو راآنطوری که بوده درکتب‌تاریخ ضبط نکرده‌اند زیرا تذکره‌نویسان آن‌دوره از سیاست بی‌اطلاع بودند و وقایع را روی اطلاعات ناقص خود می‌نوشتند ولی‌قوانین و مقرراتی که کلوتر بعد از اشغال سلطنت وضع کرد بخوبی نشان میدهد در زمان برونهو تیول را از صاحبان آنها میگرفتند و موجبات عدم رضایت مردم واشراف‌را فراهم مینمودند کلوتر مقررداشت اشخاصی که درزمان سلاطین گذشته و مخصوصاً در دوره برونهو تیول‌داشته‌اند تیول خودرا تصاحب کنند و باینوسیله اشراف‌را راضی کرد بعلاوه روحانیان را نیز بطرف خود جلب نمود ومزایائی راکه برونهو ازآنان سلب کرده بود مجدداً اعطا کرد و به درباریان قدغن نمود درکارهای روحانیان مداخله‌نکنند مالیات‌های‌جدید را ملغی کرد وباج راه راکه درزمان برونهو برقرارشده‌بود ازبین‌برد ودستور داداحشام و اغنام سلطنتی‌رادرچراگاه مردم نچرانند.

فصل دوم

اصلاحات مدنی در زمان کلوتر

بعد از خلع ومحو برونهو مثل ....

این‌بود که مردم از خواب عمیقی بیدار شده‌اند و بفکر افتادند که در امور مدنی مبادرت باصلاحات کنند نتیجه این توجه این‌شد که تغییراتی درامورمدنی‌درزمان کلوتر صورت گرفت ونه‌تنها اشراف وصاحبان تیول‌بلکه توده‌هم‌از آن اصلاحات بهره‌مند گردید.

تاریخ ازمنه قبل از کلوتر نشان میدهدسلاطین فرانك عموماً ظالم و سفاك وبی‌رحم بودند و چپاول امرعادی آنها بودفقط دیانت گاهی‌از مظالم آنهاجلو گیری می کرد زیرا روحانیان با تهدید به اعجاز حواریون و باتکای قوانین مذهبی و عقوبت‌هائی که در مذهب مسیح برای گناهان مقرر بود تا حدی از خود دفاع می کردند .

سلاطین فرانك از تکفیر می‌ترسیدند و نمیخواستند از طرف کلیسا تکفیر شوند معهذاکارهائی میکردند که مستوجب‌تکفیر بود شاید تعجب کنید چگونه‌ملت این مظالم‌را تحمل می‌نمود علتش این است که خود ملت هم‌جماعتی سفاك و ظالم بودند وستمگری سلاطین‌درنظرشان جزو امور عادی تلقی میشد و با اینکه‌قوانین و مقرراتی برای جلوگیری‌ازبیداد ورعایت عدالت وجود داشت لیکن سلاطین‌به موجب فرامین مخصوصی ازاجرای این‌قوانین‌جلو گیری میکردند وجریان‌آنرا متوقف میساختند .

در تاریخ**گرگواردوتور** دیده میشود چگونه‌سلاطین فرانك بدون ملاحظه مرتکب قتل میشدند ومتهمین‌را بدون رسیدگی اعدام می کردند فرامینی برای سلب حق میراث و محروم کردن وارث و ازدواج دختران تارك دنیا وغیره صادر می‌نمودند ازدواجهای غیرمشروع را تجویز میکردند درزمان کلوتراین‌اجحافات اصلاح‌شد مردم‌را بیجهت نمیکشتند متهم‌راموردرسیدگی‌قرار میدادند بعد مجازات

میکردند فرزندان‌بعدازمرگ والدین ارث میبردند تمام فرامین که برای ازدواج های نامشروع وضع شده‌بود لغوشد وهرکس ازدواج نامشروع میکرد وباخواهر یادخترخود وصلت میکرد بسختی مجازات میگردید .

دوقانون اساسی برای اصلاحات وضع شد که اولی‌دارای تاریخ ومحل‌وضع می‌باشد ومسلم‌است که در زمان کلوتروضع شده ولی‌دومی‌چون دارای تاریخ‌نیست ومتمم‌قانون اساسی‌اولی‌است ومحل‌ووضع آن‌نیز نامعلوم‌است بعضی‌ها تصور کرده‌اند متعلق بـزمان کلوتراست منجمله آقای **بالوز** که مجموعه‌کاملی ازکلیهٔ قوانین قدیم فرانك ترتیب داده متمم این قانون را منتسب به دوره کلوتر می‌داند ولی بدلائل پائین متمم قانون اساسی مربوط به‌دوره**کلوتردوم** نوه کلوتراول‌است.

۱ـ درمتمم‌قانون‌نوشته شده مصونیت‌هائی که ازطرف‌پدروجدما برای کلیسا وضع شده رعایت‌خواهیم کرد، چون کلوتراول‌مسیحی‌نبوده رعایت مصونیت کلیسا ازطرف کلوتردوم که مسیحی بوده بنظر می‌آید .

۲ـ قوانین و مقرراتی که کلوتر اول برای جلوگیری از مظالم وضع کرد کافی‌نبود ظلم واجحافات‌طوری ریشه دوانده بود که از کلوتر اول در دوره سلطنت **گنتران** هم‌آثارش باقی بود کلوتردوم نواده کلوتر اول باوضع متمم‌قانون اساسی ازآن اجحافات تاحدی جلوگیری کرد .

۳ـ درقانون متمم اشاره شده‌بعد ازمرگ کلوتراول بساط هرج ومرج‌سابق تجدید گردید وآسودگی وآرامش دوره کلوتر اول ازبین‌رفت شکایات‌مردم‌شروع شد لذا کلوتردوم‌برای رسیدگی بشکایات وجلوگیری ازاغتشاش قانون دومی را وضع کرد .

اینها دلائلی است که قانون متمم در عهدکلوتر دوم نوه کلوتر اول وضع شده است .

فصل سوم

قدرت حکام دربار

حکام دربار ویا باصطلاح‌امروزه وزراء دربار کسانی بودند که‌ازطرف‌شاه‌انتخاب‌میشدندودرزمان‌سلطنت‌سلاطین‌فرانك‌باموردداخلی‌سلطنت رسیدگی میکردند وبمنزله پیشکارخصوصی‌شاه محسوب میشدند، وظائفشان رتق و فتق امورکاخ سلطنتی بود در امور کشور مداخله نداشتند ولی‌پس از نهضتی که در زمان کلوتر بوجود آمد وزراء دربار از طرف ملت انتخاب شدند ودرامور کشور هم مداخله کردند پس بایدبین این‌وضعیت فرق گذاشت و وزراء دربار دوره قبل ازکلوتررا با وزراء دربار زمان کلوتر و بعد از آن اشتباه‌نکرد زیرا قبلاً وزراء دربار جزو رجال کشور نبودند ولی در دوره‌های بعد وزراء دربارجزورجال‌درجه اول کشور محسوب‌میشدند ودرامورمداخلات مؤثر و مستقیم مینمودند.

اولین دفعه‌انتصاب وزرائی که‌ازطرف ملت انتخاب شدنددرزمان کلوتربعمل آمداین‌پادشاه‌رجال واشراف‌راجمع کرد بآنها گفت‌چون‌درعهد**برونهوو فرگوند** سلاطین سفاك و ظالم وزراء دربار خودسر بودند و هرچه میخواستند میکردندمن مایل نیستم وزراء من با سرنوشت مردم بازی کنند لذا هرکس را مایلید بوزارت انتخاب کنید وچون اعیان و اشراف بعدالت کلوتر اطمینان داشتند گفتند ما وزیر نمیخواهیم شما خود عهده‌دارکارهای وزیر دربار هم باشید.

کلوتر چهار پسر داشت که بعد از او در قسمت‌های مختلف حکومت نشین فرانك سلطنت کردند یکی ازاین‌پسرها بنام **داگوبر** بود که عیناً درانتخاب وزیر رفتار پدر را تقلید کرد و مردم هم بخود او اظهار اعتماد نمودند ولی داگوبر از این اعتماد سوء استفاده کرد وهوس‌رانی او رابشهوت‌رانی و خونریزی کشانید ومورد تنفرمردم‌واقع گردید وعدم‌رضایت‌شدت‌یافت‌تااینکه‌قبایل‌نیمه‌وحشی**اسکلاو** که اجداد اسلاوهای فعلی باشند و در سرزمین بوهم و مراوی و کرواسی فعلی میزیستند بمشرق گل هجوم آوردند و آنجا را مورد چپاول و یغما قرار دادند

و اشراف و اعیان بواسطه تنفراز **داگوبر** مقاومت بخرج ندادند داگوبر که این وضعیت را دید برای جلب رضایت آنان حاضر شد ازسلطنت اوسترازی[1] دست بکشد وقرار گذاشت‌فرزند خود رابسلطنت آنجا برگزیند وباندازه‌کافی‌باو زر وسیم‌بدهد تابتواند سلطنت کند و اسقف شهر**کولونی** را بهوزارت دربار او انتخاب نماید، با این‌ترتیب رضایت خاطراشراف واوسترازی جلب شد وبا اواتحاد نموده اسکلاوها را ازمشرق گل راندند.

بعدازمرگ‌داگوبرپسردیگرش**کلویس** وزنش **نانچیلد** بنابروصیت‌داگوبر زمامدار شدند داگوبر وصیت کرده بود تا وقتی فرزندم بحد رشد برسد و شخصاً سلطنت کند زنم باید به‌نیابت‌کارها را اداره نماید وهردوجانشین من هستند وآنهارا به **آگا**وزیر دربار سپرد.

اشراف سرزمین‌غربی **نوستری**[2] پسر کوچك رابسلطنت پذیرفتند وآگاوزیر دربار داگوبرونانچیلد زنش توأماً بعنوان وزیردربارکارها را اداره میکردند.

نانچیلد اموالی راکه شوهرش ازمردم گرفته بود مسترد کرد وباین‌وسیله عدم رضایت وشکایتهای مردم نوستری وبورگونی‌را تسلی‌داد وازبین برد اماطولی نکشید که‌آگا فوت کرد وکلویس کوچك هم بزرگ نشده بود نانچیلد ازاشراف تقاضا کرد **فلوآشاتوس** را بوزارت دربار انتخاب کنند وپس از اینکه این شخص بوزارت دربار رسید وبرای جلب قلوب اعیان واشراف‌و روحانیان مراسلاتی‌بآنها نوشت ومواعیدی داد که شغل‌ومقام وامتیازات آنها محفوظ خواهد بود وبرای‌جلب اعتمادآنها سوگند نیزیاد کرد.

بعد از مرگ **فلوآشاتوس** وزرای دربار بانتخاب منصوب میشدند **فردگر** مورخ‌معروف که از اهالی **بورگونی** بود به‌تفصیل درخصوص وزرای دربارصحبت میکند، رسم انتخاب آنان از طرف ملت در **اوسترازی** و **نوستری** و **بورگونی**

۱- مقصود از استرازی سرزمین شرقی‌گل میباشدکه قسمت اعظم فرانسه فعلی است‌که بنام اوسترازی خوانده میشد ومقرسلطنت داگوبردراین‌قسمت بود.

۲- مقصود ازنوستری سرزمین غربی‌گل‌میباشد درقدیم سرزمین غربی‌گل را نوستری میگفتند. مترجم

متداول بوده است زیرا مردم میتوانستند به کارهای وزرا ایراد بگیرند و از آنها
بازخواست کنند ولی درمقابل اراده پادشاه که‌قدرت موروثی‌ومطلق‌داشت‌نمیتوانستند
چون وچرا نمایند .

فصل چهارم
فهم و کیاست فرانکها را درانتخاب وزراء
دربار باید تحسین کرد

.... برای ما اسباب تعجب است که ملتی دارای پادشاه باشد
وپادشاه هم از مزایا وقدرت خود استفاده نماید ولی وزیر او را ملت انتخاب کند
ولی فرانکها در ادوار نخستین این کار را میکردند و این رسم از رسوم قدیمه
ژرمن‌ها ویا اخلاق و غرائز آنها بوده است زیرا بنا بروایت **تاسیت** ژرمن‌ها در
مورد انتخاب پادشاه بیشتر باصل ونسب و نجابت خانوادگی او نظرداشتند ولی در
مورد انتخاب فرمانده و رئیس و وزیر بصفات نیکو و خصائل مرضیه وی توجه
میکردند این ترتیب باوضع‌حکومت نخستین سلسله پادشاهان فرانك موافق‌بنظر
میآمد که سلطنت موروثی ومناصب وزارت و ریاست انتخابی بوده‌است. درعین حال
سلاطین هم دارای صفات نیك وخصائل مرضیه بودند زیرا اگر فاقدآن می‌بودند
ملت نسبت بآنها اطاعت نمیکرد ودعوت آنها را بجنگ نمی‌پذیرفت حتی‌ملت‌علاوه
برمقام سلطنت سلاطین را شایسته فرماندهی و ریاست نیزمیدانست و بهدایت‌آنان
جنگ‌های تهاجمی ویا تدافعی‌رامیکردند ولی بعدها که سلاطین‌بتدریج فاسدشدند
وملت استنباط کرد شایسته فرماندهی وریاست نیستند وزرائی‌انتخاب میکردند که
آنها امور کشور را اداره نمایند .

بهرحال رسم فرانك‌ها قابل تحسین است وثابت میکند آنان در اداره امور
کشور باهوش و مدبر بوده‌اند انتخاب وزراء را بشاه محول نمی کردند زیرا
می‌دانستند مفاسد بسیاری از آن ناشی میشود ، برای نمونه‌کافی است طرز عمل و

رفتار **آربوگاست** وزیر**والانتینین** امپراطور روم را مثال بزنیم وقتی این شخص
بوزارت وفرماندهی سپاه‌ازطرف امپراطورانتخاب شد طوری بین ملت وشاه‌جدائی
انداخت که هیچکس نمیتوانست درباب مشاغل مدنی ونظامی باشاه صحبت کندو
بکلی رابطه شاه بامردم قطع شد ودرواقع امپراطور را درکاخ خود محبوس نمود
درصورتی که ازطرف ملت انتخاب شده بود این وضعیت پیش نمی‌آمد .

فصل پنجم
چگونه وزراءفرمانده‌سپاه شدند

... تا وقتیکه سلاطین فرانك
شخصاً زمام‌ارتش رادردست داشتند وفرماندهی‌سپاه را بعهده گرفته‌بودندملت‌فرانك
درفکرانتخاب رئیس وفرماندۀدیگری‌نبود وشاه‌را همه‌کاره میدانست ولی‌وقتی‌هرج
ومرج در ارتش شدت کردصلحاء قوم‌بفکرچاره‌افتادند وفکرایجادفرماندهی‌واحد
وخاتمه‌دادن‌بخودسری‌رؤساء مختلف‌ارتش‌قوت گرفت‌وتشخیص‌دادندبایدفرماندهی
واحدی وجود داشته‌باشد تاهمه ازاواطاعت کنند وانضباط نظامی را برقرار نمایند
آنوقت این فکرباعث شد فرماندهی سپاه را بوزراء واگذار کنند.

پیدایش هرج‌ومرج علل متعددی داشت که بعضی ازآنها را ذکرمیکنیم :

درآغاز که**کلویس** وچهار اولاد او در رأس ملت فرانك وارتش آنها بودند
مظفریتهای‌زیادی برای‌این‌ملت‌تحصیل کردندسلاطین دیگرهم که شخصاًفرماندهی
ارتش را داشتند ملت ازآنها اطاعت میکرد اولین پادشاهی که ازاین قاعده عدول
کرد **تیبول** بودکه بواسطه صغرسن و بیماری و ضعف مزاج نمیتوانست عهده‌دار
فرماندهی ارتش گردد بهمین‌جهت درکاخ خود اقامت گزیده ازقشون کشی برعلیه
نرسس دشمن‌فرانکها که درایتالیابود امتناع کرد ولی‌ملت که علاقۀمفرطی بجنگ
بانرسس وسرکوبی او داشت دونفرفرمانده از طرف خود علیرغم میل شاه انتخاب
کرده به‌ایتالیا فرستادند وباخصم جنگیدند .

بعد از این پادشاه **گنتران** که یکی از فرزندان **کلوتر** بود بفرماندهی

www.ketabha.org

ارتش توجه نکرد و نیز سلاطین بعد از اوهم خود را از زحمت فرماندهی‌ارتش و جنگ رفتن خلاص کردند ولی چون متوجه بودند اعطای اختیارات بیکنفر خطر ناك است لذا فرماندهی قشون را بین رؤسا یا دوکها تقسیم نمودند تقسیم فرماندهی ارتش بین رؤساء متعدد که طبعاً تولید حسادت و نفاق نمود مشکلات زیادی برای فرانکها تولید کردوانضباط واطاعت را ازبین‌برد وبجای اینکه‌ارتش وسیله تهدید دشمنان خارجی شود سپاهیان موجب وحشت و بیم افراد ملت شدند و جان ومال‌وناموس مردم دستخوش هواوهوس آنان میگردید درموقع عزیمت‌بجبهه بقدری بمردم آزار میرساندند و اموال آنها را میچاپیدند که بغنائم دشمنان توجه نمیکردند .

گرگواردوتور مظالم واجحافات‌این ارتش وبرادرکشی وخودسری‌آنانرا شرح داده وحتی**گنتران** هم ازرفتار ناستودهٔ ارتش دچار تأثرشده و گفته است: ما نبایدامید مظفریت داشته‌باشیم‌زیرا مابکلی‌عوض شده‌ایم وملت‌آن ملت سابق‌نیست دیگر نمیتوانیم‌آنچه پدرانمان بدست‌آورده‌اند حفظ نمائیم .

بالنتیجه این وضعیت وهرج و مرج فکر ایجاد فرماندهی واحد را تقویت کرد و وزراء دربار که شاخص‌تر ازسایرین بودند بدواً رسیدگی باموركاخ‌وادارهٔ امور املاك شاه بدست آنها بود صلاحیت خود را توسعه داده باموركشور وتیول هم رسیدگی کردند مقام فرماندهی سپاه راهم حائزشده اختیار صلح وجنگ‌بدست آنها افتاده و همه‌کاره شدند علت تفویض فرماندهی سپاه بوزراء بیشتر این بود که جمع‌آوری واستخدام سربازان بیش از اداره‌کردن‌آنها اشکال داشت فقط کسانی میتوانستند برطبق دلخواه سربازان را جمع‌آوری نموده و مسلح کنند که نسبت‌به تیول اختیارات زیاد داشته باشند وبتوانند صاحبان‌تیول را وادار بشرکت درجنگ وتهیه‌سرباز کنندوچون وزیران‌دربارنسبت به‌تیول‌اختیارات زیاد داشتندومیتوانستند باوعده پاداش یا تهدید صاحبان تیول را رام‌کرده مجبور بشرکت در **جنگ کنند** فرماندهی‌سپاه بآنان واگذار گردید .

فصل ششم

دورهٔ دوم انحطاط وتنزل سلسله اول

سلاطین فرانك

دورهٔ اول تنزل سلاطین فرانك زمانی بود که اختیارات‌بدست وزراء دربار افتاد تاجائیکه امور مربوط بجنگ را هم بدست گرفتند دراین دوره که بعدازشکنجه برونهو شروع‌شد گرچه وزراء دربارقدرت بسیارپیدا کردندمعهذا در جنگها ظاهراً سلاطین اسماً ریاست سپاه را داشتند ولی پس از ایندوره بتدریج سلاطین‌حتی‌شوکت وابهت ظاهری‌هم‌نداشتند واین‌دوره دومین‌دورهٔ انحطاط‌سلاطین فرانك است که ازسال۶۸۷میلادی شروع شد .

دراین سال**دوك پین** یکی ازاعیان **اوسترازی** بر**تئودوریك** ووزیراوتاخت وآنها را شکست داد کمی بعد **شارل‌مارتل** یکی‌دیگر ازاشراف نسبت به**شیلپریك** ووزیر اوهمین رفتار راکرد جنگهای فوق که منجر بغلبه‌گل شرقی برگل غربی شد سبب گردید حکام سرزمین **اوسترازی** نسبت به سلاطین و اشراف دیگر رجحان پیدا کنند و بهمین نسبت وزراء دربار استرازی هم بر سایر وزراء گل رجحان یافتند بخصوص وزراء دربار خانواده **پین** که با خانواده سلطنت وابستگی داشتند قدرت وزراء دربارگل شرقی از یکطرف و بیمی که از پیدا شدن رقیب داشتند ازطرف دیگر باعث جدائی‌شاه وملت شد ونگذاشتند مردم بسهولت‌دسترسی بشاه‌پیدا کنند حتی‌زمانیکه وزراء دربارازطرف ملت انتخاب میشدند باز هم‌وزراء ازنزدیك شدن مردم بشاه بیمناك بودند زیرا میترسیدند سود پرستان وتوطئه‌کاران وفتنه‌انگیزان وجود شاه‌راآلت اجرای مقاصدشوم خود کنند ودر کشور شورش و انقلاب ایجاد نمایند .

در این دوره سلاطین همواره درکاخهای خود میزیستند و تقریباً شبیه بیك زندانی بودند فقط سالی یکمرتبه آنها را بمردم نشان میدادند . در این دوره شاه فرامینی انشا میکرد و احکامی صادر می‌نمود ولی فرامین واحکام ازطرف وزیر دربار الغا می‌شد همین دوره است که بعقیدهٔ تمام مورخین وزراء دربار فرانك

www.ketabha.org

سلاطین حقیقی و پادشاهان بمنزلهٔ رعایای آنها بودند و عجیب اینکه در ایندوره علاقه مردم اوسترازی بخانوادهٔ پپن تا اندازه‌ئی بود که یکوقت یکی از کودکان این خانواده‌را بوزارت دربار **داگوبر** انتخاب کردند و باین ترتیب نه‌تنها‌شاه‌را یك‌هیکل بیروح کردند بلکه وزیردربار هم آلتی شد که برای او نیز قیم دیگری تراشیدند .

فصل هفتم

مشاغل ومناصب‌بزرگ وتیول در زمان

زمامداری وزرای دربار

چون وزرای دربار باتکای اعیان و اشراف حکومت میکردند ناچار بودند معاضدت آنانرا جلب کنند لذا مشاغل ومناصب‌بزرگ‌مادام‌الحیات باعیان واگذار میشد این‌رسم‌بیش از پیش توسعه یافت و تیول هم بتبعیت مشاغل‌مادام‌الحیات واگذار میگردید نه‌فقط مادام‌الحیات بودبلکه‌موروثی‌هم‌شد و بعدازمرگ صاحب‌تیول بفرزندان آن میرسید . این‌نظریه‌دلائلی‌دارد:

در پیمان **اندلی‌گنتران‌وشیلدبر** متعهد میشوند مشاغل ومناصب تیولی که‌از طرف پادشاهان سابق باعیان و اشراف واگذار گردیده محترم بشمارند و مادام که زنده هستند دارا باشند و ملکه‌ها و دختران و زنان بیوه پادشاهان حق دارند اموالی که ازخزانهٔ دولت دریافت داشته‌اند مادام الحیات حفظ نموده و بموجب وصیت‌نامه برای‌ورثهٔ خود بگذارند، این پیمان صریحاً نشان‌میدهد تیول موروثی هم بوده است .

مارکولف وقایع نگار دربار سلاطین‌فرانك که وقایع‌روزانه راثبت‌میکرده درطی‌تذکره‌های خود ذکر کرده که‌پادشاهان تیول ومناصب‌را مادام‌العمر باشراف میدادند ودلیل‌مسلمی براین‌امر است.

دراثراین‌بخشش‌ها گاهی‌دست دولت‌تهی میماند و عوایدی برای نگاهداری

ارتش نبود آنوقت درصددتغییراتی‌درتیول‌بر آمدند که‌عوایدی برای‌دولت وقشون پیدا شود.

شارل‌مارتل تغییراتی‌درتیول‌داد و تیولهای جدیدی احداث کرد که نبایدبا تیول قبل از آن اشتباه نمود اوباارتش نیرومندی که باین‌وسیله تهیه کرد ازتجاوز مسلمین بخاك فرانسه جلوگیری نمود .

بهرحال‌مقصود ازذکراین وقایع‌این‌بود که‌وقتی‌سلاطین دراثرفسادحکومت و یا بلزوم جلب‌اعیان واشراف ناچار شدند مناصب و مشاغل‌بزرگ‌را برای تمام عمر واگذار نمایند تیول‌راهم‌برای‌تمام‌عمر واگذار میکردند .

فصل هشتم

اراضی ملکی و خصوصی چگونه مبدل به تیول شد

مارکولف مینویسد مردم املاك‌خصوصی خودرا برای اینکه تبدیل به تیول شود بشاه واگذارمیکردند وشاه‌عین آن اراضی و املاك را بصاحبان آن برمیگرداند و صاحب تیول هرساله از روی محصول املاك خودچیزی بشاه‌میداد و در عین حال وارث خود را تعیین میکرد که بعد از مرگش عوائد املاك را بشاه بپردازد باین ترتیب ملك خصوصی تبدیل به‌تیول میشد اما چرا این‌کار را میکردند ؟

نبایدتعجب کردبلکه باید علت‌آنرا درسبك و کیفیت زندگی اشراف‌واعیان جستجو کرد.

در ادوارملوك‌الطوایفی آنهائی که‌تیول‌داشتند دارای‌مزایای‌خاصی‌بودنداگر کسی بآنها اهانت میکرد بایستی جریمهٔ گزاف بپردازد مثلا اگریکی از یاوران شاه که جزء اشراف وصاحب تیول بودبقتل میرسید قاتل بایستی ششصد سو جریمه بدهد درحالیکه خونبهای دیگران دویست سو بود وخونبهای افراد رومی یکصد سوبود ، بعلاوه مزایای دیگری‌داشتند .

اگر یکی از افراد از طرف دادگاه احضار میشد وازحضور امتناع‌میکرد

بامرشاه احضار میگردید و اگربازهم امتناع میکرد شاه‌دیگرازاوحمایت نمیکرد هیچکس اورا راه نمیداد، نان و آذوقه باو نمیدادند تا از گرسنگی بمیرد واموالش را هم ضبط میکردند .

ولی اگر چنین شخصی جزء صاحبان تیول بود این رفتار با او نمیشد و قانون گزاران چنین قضاوت میکردند که شئون او اجازه نداده در دادگاه حاضر شود .

اشخاص‌عادی که متهم‌بارتکاب جرمی‌بودنددستشان‌رادر آب جوش‌میگذاشتند اگر نمیسوخت متهم‌را تبرئه میکردند ولی در مورد اشراف وصاحبان‌تیول چنین رفتاری نمیشد مگر درمورد قتل .

کسی‌نمیتوانست اشراف را وادار کند در دادگاه‌برعلیه صاحب تیول شهادت بدهند بااینکه موضوع شهادت در آنعهد کمال اهمیت را داشت افراد عادی که از خدمت سربازی امتناع میکردند فرماندار نظامی آنهارا شصت‌سو جریمه میکرد و مادامی که این وجه را نداده بودند ببردگی و مشاغل پست گمارده میشدند ولی اشراف و صاحبان تیول اگر ازخدمت سربازی سرپیچی میکردند بتعدادروزهای غیبت بایستی ازخوردن گوشت و شراب خودداری نمایند.

برای استفاده ازاین مزایا عدهٔ زیادی ازمردم املاك خود را تبدیل به‌تیول مینمودند که درسلك اشراف درآیند و از مزایای آن‌برخوردار شوندتابعدازمرگ هم اموالشان‌بعنوان تیول بورثه‌برسد .

این رسم‌مدت مدیدی‌رواج داشت بخصوص در دوره هرج ومرج سلسله دوم سلاطین فرانسه خیلی‌رایج بودزیرا همه احساس میکردند باید جزء طبقه اشراف باشند که‌حامیان‌بزرگ ونیرومندی‌ازآنان‌حمایت کند تا مال و جان آنها محفوظ بماند در دوره سومین‌سلسله سلاطین فرانسه نیز این رسم دوام داشت ولی از املاك تیول مواظبت کامل نمیشد بخصوص که وقتی تیول به ارث منتقل میگردید وراث توجه ازملك نمیکردند و مورد اهمال و تبذیر واقع میشد تا اینکه وضعیت املاك تیول رفته رفته بد شد بالاخره **شارلمانی** قوانین و مقررات زیادی برای

توجه از املاك تیول وضع کرد و دستورداد باید ازتیول‌مثل‌املاك‌خصوصی‌مراقبت شود .

باید دانست صاحبان املاك بطوردلخواه تیول رابراملاك اختصاصی ترجیح نمیدادند بلکه برای‌تحصیل‌مزایا و اینکه‌درسایه تحصیل آن مزایا متشخص ومتعین میشدند این‌کاررا میکردند .

فصل نهم

چگونه اموال کلیسا تبدیل به‌تیول‌شد

درآغازسلطنت‌فرانکها ....

درگل عوائد دولتی فقط بمصرف‌لشکرکشی میرسید چون‌پیکار وتهاجم جزوامور عادی بود وجنگهاتعدد وتنوع‌داشت اموال‌غنیمتی‌جزو عوائد خزانه‌میشدولی‌بعدها عوائد دولتی بمصارف دیگری رسید وخزانه دولت تهی‌شد بطوریکه **شیلپریك** نوه کلویس دریکی ازنطق‌های خود شاکی‌است خزانه تهی‌شده و اموال‌رابه‌کلیساها بخشیده‌اند وعزت و جلال متعلق به‌کشیشان‌است شکایت سلاطین‌باعث‌شد که‌وزرای دربار بجان روحانیان و ارباب‌کلیسا افتادند ودرصدد تصرف‌اموال آنهابرآمدند تاحدی که ایندفعه صدای کشیشان بلند شد .

پپن پادشاه گل شرقی برای ورود به‌گل غربی این موضوع را بهانه کرد و گفت کشیشان مرا برای حمایت خود و دفع شر وزرای دربار دعوت کرده‌اند[1] وچون بهانه اواین بودنمیتوانست‌اموال‌کلیسا را تصاحب کند از طرفی اطرافیان خواهان تحصیل ثروت‌بودند و از جنگ غنائمی میخواستند **پپن** هم برای تسکین حرص‌آنان اموال‌اشراف ونجبای گل‌غربی را تصاحب کرد و پس از پایان جنگ بمعاضدت‌روحانیان و کشیشان قدرت‌خودرا بسطداد. بعدازپپن‌پسرش **شارل‌مارتل**

۱ــ پادشاهان گل شرقی باروحانیان‌رفتار خوبی‌داشتند و درآنجا به‌روحانیان خوش میگذشت آنهانیززهد وتقوای‌سلاطین را تقدیر میکردند حتی‌بعضی از سلاطین شخصاً مقامات روحانی‌را اشغال‌میکردند وبآنها میگفتند چون مادر سلك شما هستیم شما را آزاد نخواهیم کرد . مترجم

اسلوب قدیمی تیول‌را بهم‌زد وچون‌دید خزانه دولت تهی است و قسمت عمده‌املاک مادام‌العمر به‌اشراف و نجبا واگذار شده. سهم‌بزرگی هم درعهد پدرش‌به‌روحانیان داده‌شده و ثروتها اعتدال ندارد روحانیان دائماً هدایا و اموال موقوفه را ازمردم میگیرند اموال کلیسارا گرفت وبرای دفعه دوم تیولی ایجاد کرد که شامل اموال کلیسا هم شد .

فصل دهم

ثروت روحانیان

روحانیان خیلی ثروتمند بودنداموال زیادنصیب آنها میشد بطوری که درطی ادوار تاریخی فرانسه چندین مرتبه ثروت تمام کشور بدست آنان جمع‌شد ولی آنچه که سلاطین واشراف به‌روحانیان و کلیسا میبخشیدند باعناوین‌و وسائل مخصوصی‌از چنگ آنها بیرون میآوردند .

علاقمندی بمذهب باعث شد در دوره سلسله اول سلاطین کلیساهای بزرگی ساخته شود و بانیان برای حفظ کلیساها اموال زیادی‌وقف مینمودند ولی بعداً کشورگشایان اموال کلیسارا تصاحب نموده وبه اطرافیان خود میبخشیدند و یا برای فرزندان خویش میگذاشتند .

در زمان هجوم **نورماندها** کشیشان زیاد مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و اموال آنها بتاراج‌رفت زیرا نورماندها درعهد شارلمانی صدماتی دیده بودندآن پادشاه بت‌های آنها را درهم‌شکست و آنهارا بدین‌مسیح دعوت‌نمود تصور میکردند محرک‌آن آزارها وصدمات کشیشان بوده‌اند در این‌عهد تقریباً تمام کلیسا از بین رفت و کشیشی باقی‌نماند که دعوی اموال کند معهذا در دوره سلسله سوم سلاطین فرانسه باز دراثر علاقه‌سلاطین و اشراف ومردم بمذهب‌ارباب کلیسا دارای‌ثروت شدند منتهی اشخاصی که در کمین‌این‌اموال بودند مثلا اگرفلان‌پادشاه‌یا نجیب‌زاده اموال خوددادر موقع‌مرگ بکلیسا میداد فرزندش ازچنگ‌روحانیان در میآورد باین جهت بین اشراف و روحانیان اختلاف بسیار روی داد گرچه گاهی کشیشان

بفکر حامی میافتادند وازفلان‌دوک یافرماندار کمک میخواستند واوهم‌مدتی‌حمایت کشیشان‌را میکرد لیکن‌دوامی‌نداشت سرانجام خود او در پایان‌بفکر‌ضبط اموال کشیشان‌افتاده ازدست آنها میگرفت .

در عهد بعضی از سلاطین سلسله سوم که علاقه به نظم و امنیت داشتند روزگار کشیشان خوب بود ولی در دوره بعد باز اموال کلیسا مورد یغما قرار میگرفت .

وقتی **کالون** سنگ اول بنای مذهب‌پروتستان‌را گذاشت تمام ظروف و آلات و ادوات سیم وزر کلیسارا سکه‌زدند ودر موارد دیگر قباله و بنچاق‌های‌املاک آنها را میسوزاندند و اموال کلیسارا دست‌بدست گرو میگذاشتند ودست کشیشان‌بجائی نمیرسید.

بالنتیجه کشیشان در ادوار مختلف اغلب اموال زیادی بچنگ آورده و از دستشان میگرفتند ومجدداً اموال‌بیشتری بدست میآوردند .

فصل یازدهم

وضع اروپا درزمان شارل مارتل

شارل مارتل برای‌ضبط اموال کلیسا باعوامل مساعد چندی مصادف‌شد و باین واسطه از داد وفریاد و اعتراضات آنان بیمی نداشت .

اول آنکه سپاهیان وی اورا دوست‌میداشتند وازنتایج‌اقدامات‌شاه نیز نصیبی میبردند .

دوم آنکه خودحامی مسیحیت بود وبا جنگ‌های معروف خود جلو تجاوز مسلمین‌را گرفت .

سوم آنکه‌پاپ احتیاج مبرمی بدوستی او داشت وبا مخالفت شدید لمباردها مواجه‌شده بود دوستی پادشاه مقتدر فرانک برایش لازم بود بهمین جهت **گرگوار سوم** درسال ۷۴۱ میلادی سفیر فوق العاده‌ئی بدربار شارل مارتل فرستاد زیرا

برای مقهور کردن لمباردها وتحکیم اساس سلطنت و محتاج بدوستی ومساعدت شارل بود .

عدم رضایت روحانیان و کشیشان وضبط اموال آنها باعث شد که درسال۸۵۸ میلادی اسقف شهر **اورلئان** موسوم به **سن اوشر** درعالم معراج روحانی منظره‌ئی را مشاهده کند .

این منظره موجب حیرت سلاطین وحکام آن زمان شد وتمام کشیشان فرانك در شهر **رمس** جمع شده صورت مجلسی تهیه کردند و برای **لوئی لوژرمانیك** فرستادند زیرا لوئی بقصد تاراج وتطاول اموال کلیسا وارد فرانك شده بود .

منظرهٔ معراج روحانی **سن اوشر** عبارت ازاین بود که بآسمان پرواز کرده وشارل مارتل رامیبیند درطبقه پائین جهنم میسوزد علت این مجازات را **ازحواریون** که حضور داشته‌اند میپرسد میگویند بعلت غصب اموال کلیساست وحتی گناه تمام اشخاصی که دراموال کلیسا نصیبی برده‌اند به گردن شارل است واو باید قبل از روز جزا سزای گناهان خود را ببیند .

کشیشان در ذیل صورت مجلس این منظره توضیحات پائین را نیز علاوه کردند . پدر شارل مارتل برخلاف فرزند ناخلف خود با کلیسا بعدالت رفتار می کرد و اموال کلیسا را ازغاصبین گرفته‌مسترد نمود و مقرر کرد هر کس اموال کلیسا را در دست دارد دوازده دینار بحساب هرخانوار بکلیسا بپردازد و همچنین **شارلمانی** با کلیسا بعدالت رفتار کرد و در اموال کلیسا دخل و تصرف ننموده و به بازماندگان خویش نیز این توصیه راکرد که باکشیشان بهمین ترتیب رفتار کنند .

توضیحات کشیشان درست بود **پپن** همین رویه را داشت حتی امر کرد خانه‌های کشیشان و صومعه‌ها را مرمت کنند همچنین در مورد رفتار شارلمانی نیز صحیح بود زیرا اودرسال۸۰۳ میلادی درشهر **اکسلاشاپل** در مورد اموال کلیسا فرمانی صادر کرد که از دخل وتصرف مصون باشد وازجانشینان خود این تقاضارا کرد لوئی شکم بزرگ هم برطبق فرمان ووصیت شارلمانی رفتار نمود ولی بعداز

اوفراموش شدتاحدی که امراء وحکام درحوزه حکومت خود وبرطبق ارادهٔ شخصی اسقفها را ازصومعه‌ها و کلیساها اخراج میکردند .

کلیسا واموال آن برای کشیشان موروثی‌شد وازپدر بپسرمیرسید امراء هم توجهی بنگاهداری کلیسا نمیکردند وبعضی از کشیشان وسائل انجام شعائر مذهبی را از کلیسا برداشته وبجای دیگر میرفتند تادرعهدشارل طاس در۸۶۸میلادی‌فرمانی صادرشد که‌نماینده شاه میتواند درصوامع و کلیساها به‌تفتیش بپردازدآنوقت‌دخالت درباریان در امر کلیسا رسمی شد .

برای‌استرداد املاك واموال کلیسا مقرراتی‌وجود داشت ولی‌سلاطین وامراء توجه نمیکردند .

پاپ درسال ۸۶۵ کتباً کشیشان را ملامت میکرد چرا طبق مقررات در صدد احقاق حق خود برنمیآیند کشیشان‌جواب دادند باقدامات واظهارات ما ترتیب‌اثر داده نمیشود کشیشان به **شارل طاس** نامه نوشته ومقررات را خاطر نشان کردند و استرداد املاك کلیسا راخواستند ولی‌شارل ترتیب اثر نداد .

مشاجره واختلاف کلیسائیان و حکومت دوام داشت تا وقتی که نورماندها بسرزمین‌فرانك‌هجوم آوردندوهمه‌چیز روحانیان‌را ازدستشان گرفتندو به‌اختلافات خاتمه دادند .

فصل دوازدهم

وضع باج مخصوص برای کمك به کلیسا

باج مخصوصی که پپن‌مقرر‌داشت‌غاصبان‌تیول کلیسا بپردازندمواجه‌بامشکلاتی‌شدوعملاً بکلیسا کمکی نکردآنوقت ناچارشدمقررات‌دیگری وضع کند**شارل‌مارتل** هم‌اموال کلیسا رابین نجبا وسران سپاه قسمت کرد تازمان شارلمانی نیزاین وضعیت باقی بود شارلمانی نمیتوانست این‌اموال رامسترد کند زیرا ازطرفی‌بسپاه‌ولشکرمحتاج بود وازطرفی متدین بود ومایل‌نبود بواسطه فراهم نبودن وسائل مالی وضعیت صوامع و کلیساها

www.ketabha.org

بد باشد لذا مقرر داشت آنانی که اموال کلیسا را بعنوان تیول‌دارند باید عوارض و یا باج مخصوصی بپردازند نتیجه این قانون آن شد که غصب اموال کلیسا مسلم گردید و در ادوار بعد مدرك ادعای روحانیان شد بعضی از مورخان گفته‌اند وضع باج کلیسا مربوط بزمان قبل از شارلمانی بوده ولی دلائل خود آنها برخلاف منظورشان میباشد زیرا چندین قرن قبل از شارلمانی اساسنامه **کلوتر** مقرر میداشت نباید از اموال کلیسا باج ومالیات گرفت این اساسنامه ثابت میکند نه فقط کلیسا باج نمیگرفته بلکه باج میداده که چنین قانونی برای معافیت آن وضع شده است بعد از آن درصورت مجلس شورای مذهبی شهر **ماکون** که در ۵۸۵ میلادی منعقد شده اسم مالیات و باج را درمورد کلیسا میشنویم این صورت مجلس نیز نشان میدهد کلیسا قبلاً مالیات میداده و از تاریخ انعقاد شورای مذهبی ماکون دیگر نپرداخته است.

واما اینکه کلیسا ازدیگران بعنوان باج یا مالیات یا کمك خرج یامستمری چیزی دریافت میداشته دراینمورد بایددانست روحانیان در تمام ادوار مردم را بدادن مستمری تشویق مینمودند لیکن جنبه قانون والزام نداشت بلکه دوستانه واخلاقی بود وقتی پپن مقرر داشت به کلیسا باج بدهند چون قانون بی‌سابقه‌ئی بود بامقاومت و نفرت شدید اشراف و نجبا مواجه شد بخصوص که خود پپن نمیداد ولی شارلمانی خود مقدم‌تر از همه بکلیسا باج داد ومقرر داشت تمام املاك تیول او بکلیسا باج بدهند باین جهت عده زیادی ازاشراف به‌تبعیت پادشاه عوارض کلیسا را پرداختند لکن توده رغبت کاملی نداشت و نمیخواست برخلاف منافع خود به کلیسا باج بدهد آنوقت در یك سال قحطی شورای مذهبی درسال ۷۹۴ در **فرانکفورت** صورت مجلسی تدوین و امضا گردید که مفادش این بود:

«علت قحطی این است که بسیاری ازخوشه‌های گندم خالی و ثمر نداشته‌اند وصدای شیاطین شنیده شده که گندمها را خورده‌اند ومیگفتند چون صاحب املاك ومزارع مستمری کلیسا را نداده‌اند ما گندمها را خوردیم.»

از آن پس مقرر شد عموم مردم به کلیسا باج بدهند ومالیات مخصوصی وضع شد که تمام بصندوق کلیسا میپرداختند وضع این مالیات نیز با مقاومت توده مواجه

شد زیرا پرداخت این مالیات سربارعوارضی بود که بر طبق قوانین کشوری مردم برعهده داشتند.[۱]

باین جهت با کمال عدم‌رضایت میدادند حتی بعداز مرگ شارلمانی هم این عدم رضایت وجود داشت تادرزمان لوئی شکم بزرگ مردم حاضر شدند یکجا مبلغی بپردازند وازدادن عوارض بطور مستمری معاف شوند ولی نه **لوئی** قبول کرد نه فرزندش **لوتر** وخواه وناخواه عوارض بکلیسا پرداخت شد.

از آنچه گفتیم این نتیجه بدست میآید که وضع باج و عوارض کلیسا در زمان **شارلمانی** صورت گرفت وعلتش این بود که شارلمانی شخصاً مسیحی متدین بود و برای تظاهر وریا یاسیاست با کلیسا کمك نکرد بلکه ایمان داشت، شارلمانی پادشاه بزرگی بود میخواست کشورش قرین نظم باشد و کارهای افراد مردم رونق داشته باشد بهمین جهت برای مالیات کلیسا مصارف مخصوصی معین کرد دستور داد این عوارض را چهارقسمت کنند یك قسمت را صرف احداث کلیساهای جدید و مرمت کلیساهای سابق بنمایند قسمت دوم را بمصرف کشیشان برسانند قسمت سوم صرف معاش روحانیان شود قسمت چهارم برای فقرا و مستمندان مصرف گردد. برای اینکه اجحافات جدش شارل مارتل را جبران کند وصیت کرد اموال منقول او را سه قسمت متساوی کنند دو قسمت آنرا بین ۲۱ مرکز روحانی امپراطوری پهناورش تقسیم نمایند و هریك از آن قسمتها بین مرکز حوزه روحانی واساقفه تابع آن تقسیم شود یك ثلث دیگر از اموال را بچهارقسمت کنند، یکربع آنرا بفرزندان و نوه‌های خود تخصیص داد، سه ربع دیگر رانیز مخصوص روحانیان و خیرات ومبرات نمود، رویه او نشان میدهد که درعین خیرات منظورش نظم وترتیب کشور نیز بوده است.

[۱] ــ پرداخت **مالیات** بروحانیان در مذهب یهود سابقه داشت ولی جزو اصول سیاسی بود. یهودیان غیر از آن چیز دیگری نمیپرداختند دراسلام نیز آنچه که مردم میدادند همان بود که بیت‌المال را تشکیل میداد امادرمذهب مسیح که حکومت ومذهب ازهم تفکیك شد مردم یك مالیات بدولت میدادند و یك مالیات هم به کلیسا. مترجم

فصل سیزدهم

انتخاب اعضای روحانی در حوزه‌های کشیشان و صومعه‌ها

وقتی کلیساها گرفتار فقر و فاقه شدند سلاطین به کشیشان توجه نکردند و انتخاب اعضای روحانی را بخود روحانیان واگذار کردند و از توقعات و زحمات این‌کار فراغت یافتند ودراثراین‌وضعیت‌حاکمیت کلیسادرحوزه خود مسلم شد و در واقع تعویضی بود که بجای املاك کلیسا بآن تفویض گردید برطبق این‌رویه **لوئی‌شکم بزرگ** ملت روم رادرانتخاب‌پاپ آزاد گذاشت و آزادی انتخابات رادرمورد **واتیکان** مقرپاپ وحوزه‌های‌روحانی‌رعایت کرد .

فصل چهاردهم

تیول در عهدشارل‌مارتل

شارل مارتل جد **شارلمانی** اموال کلیسا را ضبط کرد و بدیگران بخشود وقسمتی‌را بعنوان تیول‌مادام‌العمر واگذار کرد و قسمتی‌را برای همیشه بعنوان تیول داد که‌بین فرزندان صاحبان آنها تقسیم‌میشد و قسمتی را هم بعنوان ملك‌شخصی بدیگران واگذار کردزیرا صاحبان آنها جزء طبقه مردمان آزادوبشاه خدمت میکردند درجنگ‌ها شرکت‌می‌نمودندبهمین‌جهت این املاك‌را شاه‌بعنوان ملك‌شخصی‌بآنها میداد .

فصل پانزدهم

دنباله موضوع

چون اموال کلیسا درعهدی‌مبدل‌به‌تیول وتیول‌درعهدی‌مبدل باموال‌کلیسا میشد صاحبان این دو نوع‌ملك خصوصیات‌یکدیگر را کسب کردند واموال‌هم‌مقررات‌مربوط بهم‌را دارا شدند ارباب کلیسا مثل صاحبان تیول دارای

افتخارات مخصوصی شدند وچون‌حق‌قضاوت همواره باداشتن تیول توأم بودارباب کلیسا نیزمثل‌اشراف دارای‌حق قضاوت‌شدند .

فصل شانزدهم

اختلاط وزارت درباربا سلطنت

درپایان سلطنت‌سلسله‌اول‌سلاطین فرانسه (**مرووتژین**) وزراء دربار دارای قدرت زیاد و سلاطین فقط اسمی بیش نبودند زیرا وزرای دربار از طرف ملت انتخاب میشدند اما سلطنت موروثی بود و چون ملت همواره علاقه‌مند بود پادشاه از خانواده سلطنتی انتخاب شود وزراء دربار اگرمی‌خواستند بمیل خویش پادشاهی‌را برتخت‌بنشانندبنابتمایل‌ملت‌ازهمان خانواده مرووتژین انتخاب میکردند.

چون ملت بسلطنت وپادشاهی وقع میگذاشت **پپن** بفکرافتاد این دوعنوان را باهم مخلوط کند وبنفع خویش استفاده نماید فکر پپن عملی شد ودرآغازسلسله دوم سلاطین فرانسه شغل وزارت دربار و سلطنت با هم مخلوط شد و ملت وزیر دربار را همواره ازخانواده‌سلطنتی که خانواده پپن بود انتخاب می کرد سلطنت‌نیز در خانواده پپن موروثی شد تا وقتیکه شارلمانی نواده پپن‌بسلطنت‌رسید وبمناسبت عظمت و اقتدار او دومین سلسله سلاطین فرانسه‌بنام **کارلو ونژین** نامیده‌شد واغلب مورخین‌شارلمانی‌را سرسلسله‌کارلوونژین می‌دانند .

چون پپن اساساً ازخانواده مرووتژین‌نبود و غاصب‌تخت و تاج بود **کوانت** مورخ معاصر می‌گوید پاپ هرگز رضایت نداد سلطنت از خانواده مرووتژین بخانواده پپن منتقل شود بدلیل اینکه اینکار برخلاف عدالت بود ولی این مورخ درستکار دارای قلب صاف وپاك است و تاریخرا از دریچه احساسات خود مینگرد و حال‌آنکه نمیتوان تاریخرا با احساسات شخصی تغییر دادحقیقت اینست که بعد از فتح **دوك‌دوپپن** جد خانواده پپن خانواده مرووتژین سلطنت نداشتند و وقتی پپن تاج سلطنت برسر گذاشت‌فقط زینت سلطنت‌را برتن نمود و چیزی بر مزایای

او افزوده نشد ودرواقع انتقال سلطنتی نبودتا پاپ رضایت ندهد بعضیها تاجگذاری پپن‌را بمنزلهٔ انقلاب‌تلقی کرده‌اند درصورتیکه نتیجهٔ انقلاب‌بود وبعداز آن‌هیچگونه تغییری درشئون زندگی فرانسویها پیدا نشد .

انقلاب واقعی در آغاز سلطنت سومین سلسلهٔ سلاطین فرانسه وقتی‌که **هوک‌کاپه** بر تخت نشست صورت‌گرفت زیرا رژیم هرج و مرج اواخر سلسله دوم برژیم سلطنتی تبدیل شد و تیول بزرگی بسلطنت ضمیمه گردید وقسمت اعظم اشراف و نجبا وصاحبان تیول طوق اطاعت شاه‌را بر گردن نهادند و هرج و مرج از بین رفت .

فصل هفدهم

رسم مخصوص انتخاب سلاطین کارلوونژین

وقتی **پپن** نزدیك مرگ بود پسران او **شارل** و **کارنومان** در کلیسا تقدیس‌شدند وروغن‌مقدس روی پیشانی آنها مالیده شد اشراف فرانسه عهد کردندهیچکس راجز از خانواده پپن بسلطنت انتخاب ننمایند.

فرانکها همواره پادشاهان را ازخانواده سلطنتی انتخاب‌میکردند ولی‌وقتی سلطنت بسلسله‌دیگری‌منتقل شداین رسم‌قدیمی‌ومقدس‌ازبین‌رفت‌وازقید‌آن آزادشدند.

پپن دردم مرگ باحضور اشراف وروحانیان در شهر **سن دنیس** دوسال۶۷۸ برحسب اختیارات پدری و تمایل وجوه ملت کشورخود را بین این دوپسرش‌تقسیم نمود و این ترتیب ثابت میکند ملت حق داشته پادشاه انتخاب کند بشرط اینکه از خانواده سلطنتی باشد در تمام دوره سلسله دوم سلاطین فرانسه این رسم جاری بود شارلمانی هم‌بموجب وصیت نامه امپراطوری خویش را بین سه فرزندش تقسیم نمود و توصیه کرد در صورتی ملت با انتخاب اولاد یکی از فرزندان او بسلطنت موافقت کند عموهای او نباید مخالفت کنند **لوئی شکم بزرگ** نیز عیناً بهمین ترتیب وصیت کرد و کشور را بین فرزندان خود تقسیم کرد . **لوئی الکن** وقتی

پادشاه شد درضمن‌سوگند وفاداری به کشور وملت خود گفت: «من بیاری‌خداوند بزرگ و تمایل ملت بسلطنت انتخاب شده‌ام سوگند یاد مینمایم که همواره حامی ملت وحافظ کشور باشم .»

نه تنها سلاطین سلسله دوم بلکه کشورهائی که بعد از تجزیه امپراطوری شارلمانی بوجود آمدند این رسم را داشته و رژیم آنها در مورد انتخاب شاه باین ترتیب بود که با تمایل‌ملت ازبین خانواده سلطنتی شاه‌را انتخاب مینمودند مثلاً در سال۸۹۰درشهر**والانس**یکی‌ازایالات کنونی‌اسپانیا جوانی‌موسوم بهلوئی رابسلطنت سرزمین**آرلس**انتخاب کردند وعلت‌آن‌این بود که‌ازخانواده سلطنتی بود پادشاهان عهد اونیزوی را برسمیت شناخته بدربارش سفیرفرستادند .

فصل هیجدهم

شارلمانی

شارلمانی یکی‌ازسلاطین بزرگ‌دنیا بود. اصلاحات بزرگی کرد که هرگزازصفحات تاریخ محو نمیشود این پادشاه ازاجحاف اشراف ونجبا بهسایرین ممانعت کرد شارلمانی اختیارات دولت را تعدیل نمود زمام امور در دست خودش بود و اشراف را همیشه مشغول میکرد و بجنگ میکشاند که هوای سلطنت‌نکنند پسران خودرا طوری تربیت کرد که ازتوطئه خودداری‌نموده‌و آلت اجرای‌مقاصد اوباشند ومقررات خوبی وضع واجرا کرد شارلمانی نابغه‌ئی مآل اندیش‌بود قبلاً عوامل فسادرا ازبین میبرد که زیردستان اوبهانه برای مفاسد خویش نداشته‌باشند ونتوانند سهل‌انگاری وعذر تراشی کنند بطوریکه شیوه سلاطین‌بزرگ‌است‌مقصرین راتنبیه میکرد ولی‌ازعفوهای بموقع هم دریغ‌نمینمود نقشه‌های او درعین حالی که وسیع بود با نهایت سادگی اجرامیشد بهاینجهت‌کارهای بزرگ‌را با سهولت انجام میداد وبرمشکلات فائق می‌آمد .

شارلمانی همیشه درکشور پهناورخود گردش میکرد وهر نقطه‌ئی را محتاج بهاصلاح میدید در آنجا توقف میکرد اولین پادشاهی بود که تشخیص داد پایتخت

www.ketabha.org

پادشاه اگر متحرك باشد بهتر از آنست که دریك نقطه ثابت بماند این پادشاه از مخاطرات نمیترسید و در عین حال از مخاطرات بی‌ثمر پرهیز مینمود و با مهارت کامل از توطئه اطرافیان جلوگیری میکرد .

شارلمانی اخلاق ساده‌داشت و بسادگی‌زندگی‌میکرد ومایل بود بااطرافیان خویش زندگی کند .

تنها ایرادی که به‌او گرفته‌اند اینست که زنها را خیلی دوست میداشت ولی پادشاهی که اینهمه مشاغل سنگین را بر عهده داشت محتاج تفریح است و باید مغزش را تسکین دهد و برای روز بعد آماده باشد بنابراین از این رویه شارلمانی میتوان صرفنظر کرد .

این‌پادشاه درمخارج رعایت اعتدال رامیکرد واملاك خودرا با دقت‌مواظبت ونگهداری می‌نمود وهرمسئول خانواده باید طرزخانه داری وعقل معاش را از او یاد بگیرد .

شارلمانی ثروت زیادی بهم زد ولی از راه عدل و انصاف بود زیرا درجمع آوری عوائد خویش دقیق بودحتی دستور میداد علفهای هرزه باغ وتخم‌مرغهای اورا بفروشند ازفرامین ومقررات اوبرمی‌آید مردی منصف وعادل بوده است زیرا ثروت قبایل وحشی تاتار و هون را بین ملت قسمت کرد و کمك بزرگ به‌ازدیاد ثروت ملی‌نمود .

فصل نوزدهم
دنباله موضوع فصل قبل

شارلمانی و جانشینان نسل دوم و سوم او که کشورپهناوری داشتندمی‌ترسیدند اشراف وامراء رابحکومت‌ولایات دوردست بفرستندباین جهت‌مراکز روحانی‌بوجودآوردند وحکومت را درجاهای دوردست به‌اساقفه واگذار نمودند وبآنان تیول دادند. از اینکارچند فائده بردند .

اولا کشیشان درحفظ تیول دقیق‌تر ومراقب‌تربودند .

ثانیاً وجود عدهٔ زیادی مراکز روحانی مانع ازتهاجم ملل دیگر بخصوص ساکسون‌ها میشد .

ثالثاً روحانیان ملل مغلوب را برعلیه سلاطین تحریك نمیکردند بلکه در مقابل آنان محتاج حمایت شاه‌بودند .

فصل بیستم
لوئی‌شکم بزرگ

اگوست امپراطور روم وقتی بمصررفت دستور داد قبر اسکندر را بشکافند تا جسدآن جهانگشای بزرگ را به‌بینند. درباریان گفتند آیا مایل هستید جسد سایرسلاطین بطالسه را هم‌به‌بینید اوگوست گفت مقصودم دیدن جسد یك پادشاه است نه‌اینکه لاشه امواترا به‌بینم ،در تاریخ دومین سلسله‌سلاطین فرانسه هم **پپن وشارلمانی** پادشاهانی بودند که جلب‌توجه میکنند سایرین درحکم لاشه اموات هستند یکی ازآنها همین‌لوئی شکم بزرگ پسرشارلمانی‌است که مرد احمق و بوالهوسی بود اگر خصائل نیکوئی هم‌داشت‌عملاً کاری‌نکرد که‌آن‌صفات بروز کند این پادشاه نتوانست جلب قلوب کند بلکه دشمن زیادی برای خود تراشید قبل از اینکه‌به**دربار** برود عده‌ای را فرستاد تاآنهائی که فحشاء خواهران او را تشویق کرده بودند دستگیر ومجازات نمایند و مأمورین او باکمال بیرحمی مردم را اذیت کردند . اندکی بعد **برنارد** پادشاه ایتالیا راکه برادر زاده‌اش بود کور کرد و او از این‌درد مرد. موهای سر برادران خود را تراشید که‌آنها را از سلطنت محروم کند[1] وکاملاً خلاف وصیت پدرش رفتار نمود .

بعد ازمرگ زوجه‌اش **هیرمن‌گارد** با **ژودیت**ازدواج نمود و یك پسر از او پیدا کرد این پادشاه با هوسرانیهای‌خود باعث تشتت و هرج و مرج خانواده سلطنتی گردید دائماً تقسیم املاك خویش‌را تغییر میداد و فرزندان خودرامأیوس

۱ ـ در آن عهد مردم برای‌موهای‌سرسلاطین‌اهمیت زیادقائل‌بودند واگرکسی‌گیسوان بلندنداشت اورا به سلطنت انتخاب نمیکردند. مترجم

www.ketabha.org

میکرد به‌اینجهت اشراف و نجبا به‌سو گند او بی‌اعتنا میشدند و فرزندان او برای تحکیم مالکیت خود بروحانیان متوسل میگردیدند بالاخره **آگوبار** یکی از فرزندان او حیله‌ئی کرد و گفت من سه روز روزه گرفتم و به راز و نیاز مشغول شدم تا ازآسمان بمن الهام شد باید امپراطور شوم و نماینده‌ای نزدپاپ فرستادم تا اومرا امپراطور کند املاك خود را برطبق الهام آسمانی بین اولادخودقسمت کرده‌ام این دعوی **آگوبار** ناشی از حمایت روحانیان و موهوم پرستی پدرش لوئی بود بالنتیجه دشمنان زیادی برای **لوئی** پیدا شد که یکی دو دفعه نزدیك بود او را بکشند .

فصل بیست ویکم

دنباله موضوع

سیاست ماهرانهٔ شارلمانی آنقدر دوراندیش بود که باوجود عدم لیاقت وبوالهوسی **لوئی** بازهم خارجیان ازحکومت لوئی میترسیدند .

سلاطین گذشته یعنی **شارل‌مارتل، پپن، شارلمانی** برحسب اقتضای وقت گاهی با روحانیان برعلیه اشراف وزمانی‌بانجبا برعلیه روحانیان متفق میشدند وهمواره تعادل راحفظ میکردنداما **لوئی** هم نجبا وهم‌روحانیان‌را ازخود رنجاند روحانیان را ازجنگ ولباس رزم پوشیدن ممنوع کرد بعضی از اشراف ونجبا را ازمشاغل و مناصب خودمحروم نمود وبرخی‌طبقات پست را درسلك اشراف وارد کردباینجهات هر دو دسته او را ترك کردند .

فصل بیست ودوم

دنباله موضوع

لوئی‌شکم‌بزرگ اموال سلطنتی را متفرق کرد وباین وآن بخشید تاجائیکه دولت فقیر شد وضعف براوچیره گردید **نیتارد** بهترین مورخ‌آن عهد بااینکه ازنواده شارلمانی‌بود میگوید شخصی‌موسوم به **آدلهار** بقدری درلوئی

نفوذ داشت که پادشاه تمام اعمال رابرحسب نظریه اوانجام میداد و اموال‌سلطنتی را برطبق‌دستور او بهاین و آن می‌بخشید تا جائیکه فقر دولت بدرجه‌ئی رسید که در دوره بعدهم جبران آن ممکن نگردید و بواسطهٔ نداشتن پول نتوانست قبایل غارتگر نورماند را سرکوبی کند این فقر در دورهٔ شارل طاس هم بود وبعدازآن در دورهٔ لوئی الکن هم ادامه داشت تا اینکه **هنکمار** یکی از مصلحین آن عهد شاه را وادار کرد مجمع ملی را تشکیل داده و برای مخارج دربار تقاضای کمك کند .

فصل بیست وسوم

دنبالهٔ همین موضوع

روحانیان که‌برحسب تحریك فرزندان لوئی‌شکم بزرگ برضد او اقداماتی‌میکردند از رفتارخود پشیمان شدند زیرا با اینکه لوئی بآنها تضییقاتی کرد معهذا بهاموال کلیسا نظری نداشت و میل نداشت کلیسا بدست مردم عادی بیفتد در صورتیکه فرزندان او اموال کلیسا را از دست روحانیان می گرفتند .

جنگهای خانگی زمان این پادشاه که ناشی از سوء سیاست وبوالهوسی او بود بعد از مرگش شدت کرد وفرزندان او هریك میکوشیدند بزرگان کشوررا برعلیه دیگران با خود همدست نمایند و برای این منظور اموال کلیسا را اغلب گرفته باشراف میدادند واشراف هم ازموقع استفاده کرده اموال کلیسا رامیبردند بطوری که اختلاف و مشاجره بین روحانیان و نجبا در سالهای ۸٤٦ و ۸٤۷ و ۸۵۱ و ۸۵٦ و۸۵۸ شدت داشته است و اشراف از استرداد اموال کلیسا خودداری می کردند .

از یکطرف **لوئی** کلیسا وصومعه میساخت و بهارباب کلیسا تیولهای بزرگ میداد از طرف دیگر فرزندان او اموال کلیسا را تصاحب می کردند و بازبوسیلهٔ

خیرات ومبرات اموال تازه نصیب روحانیان میشد بهرحال در این دوره کلیسائیان وضع ثابتی‌نداشتند و بالاخره درپایان سلطنت **شارل طاس** روحانیان مأیوس شدند و مشاجره خاتمه یافت گرچه روحانیان بپادشاه نکوهش میکردند ولی بیفایده بود و چون بنیان سلطنت نیزدر اثر این مشاجرات ضعیف گردید سلاطین احساس کردند باید جبران کنند وروحانیان را راضی نگهدارند و با آنان متحد شوند تا بقدرت و نفوذ خود بیفزایند اما روحانیان سرباز زدندودعوت سلاطین رانپذیرفتند واقدامات آنان برای تضعیف سلطنت تأثیر ناگوار خود را بخشید .

سلاطین برای جلب روحانیان قوانین خود را معلق بقوانین کلیسا نمودند و مجازاتهای روحانی و دینی را با مجازاتهای عرفی توأم کردند و کشیشان را بنمایندگی شاه در ولایات انتخاب کردند تا کنت‌ها وفرمانداران‌نظامی‌مزاحم آنان نشوند نتیجه این اقدامات‌این شد که روحانیان دیگرنتوانستند بتخفیف وتحقیرشاه بپردازند ولی یك عامل بزرگ دیگرموجب شد که سلطنت بباد رود وما در فصول آینده بیان خواهیم کرد .

فصل بیست وچهارم
مردان‌آزاد شایستگی داشتن
تیول را احرازکردند

در گذشته گفتیم‌مردان‌آزاد تحت فرماندهی کنت‌ها بجنگ میرفتند و اشراف‌و نجبا تحت فرماندهی نجبای مافوق خود بمیدان پیکار روانه میشدنداین وضعیت سبب میشد گاهی فرمانداران نظامی‌و گاهی‌اشراف نفوذ زیادی داشته باشند .

مردان آزاد که بجنگ میرفتند رفته رفته **توانستند** تیولی بدست آورند و بمرور از زمان**گنتران** تا زمان شارلمانی دارای این وضعیت شدند دراین‌موضوع سه مدرك هست.

اول عهد نامهٔ **آندلی** که درسال۵۸۷ بین گنتران وشیلدبر و ملکهٔ **برونهو** منعقد شده .

دوم ـ وصیت‌نامه شارلمانی .

سوم ـ سند تقسیم اموال لوئی شکم بزرگ .

مقررات این سه سند در بارهٔ تیول نسبت به‌اشراف و نجبا یکسان و مشابه است ولی‌درمورد آزاد مردان مقررات این سه سند تفاوت میکند درعهدنامهٔ آندلی ذکری از تیول مردان آزاد نشده ولی‌در دو سند دیگر دراین موضوع بحث شده است ومیرساند که‌درخلال دورهٔ عهدنامه آندلی‌تازمان شارلمانی‌ولوئی رسم جدیدی بوجودآمده است .

تصور میرود این رسم از عهد شارل مارتل درنتیجهٔ سیاست او بوجود آمده باشد چه او اموال کلیسا را از روحانیان میگرفت وبعنوان ملك شخصی و یاتیول بسپاهیان و سربازان خود میداد و بالنتیجه این انقلاب در رسوم ملوك الطوایفی پیدا شد .

فصل بیست وپنجم
علل اصلی انحطاط سلسله دوم‌سلاطین فرانسه
و تغییرات در املاك خصوصی

شارلمانی که املاك و امپراطوری خویش‌را بین فرزندانش‌قسمت کرد مقرر داشت صاحبان تیول ازعوائد تیولی‌خود فقط درقلمرو پادشاه خویش برخوردار خواهند شد ولی صاحبان املاك شخصی ولو اینکه ملك آنها درقلمروشاه دیگر باشد بازهم میتوانند ازعوائدآن بهره‌مند شوند ونیز مقرر داشت افراد آزاد میتوانند برطبق دلخواه خویش در هریك از کشورهای سه گانه برای دریافت تیول پیشنهادبدهند لوئی‌شکم بزرگ هم به‌تقلید پدرعیناً این‌مقررات را در وصیتنامهٔ خود گنجاند .

مردان آزاد که دارای تیول میشدند بایستی ازچهار خانوار املاك خصوصی خود یکنفر سرباز بجنگ بفرستند گر چه ازاین مقررات سوء استفاده شد ولی شارلمانی و پپن پادشاه ایتالیا[1] ازسوء استفاده جلوگیری کردند .

برحسب نظریه مورخین جنگ **فونتنای** موجب تضعیف سلطنت گردیدولی درعین حال باید بعوامل دیگری هم که دراینکار مداخله داشته توجه کرد منجمله پیمان فرزندان لوئی شکم بزرگ وضع سیاسی فرانسه را تغییر داد زیرا در این پیمان اجازه داده شده بود هرمرد آزاد هر کس را می‌خواهد بعنوان متبوع برای خود انتخاب کند اعم از اینکه یکی از اشراف یا پادشاه باشد بعد از این عهدنامه هر مرد آزادی میتوانست برطبق میل‌خویش امورملك خود را تحت قضاوت شاه و یا یکی از اشراف قرار دهد وبه‌این ترتیب ملك شخصی را بصورت تیول درآورد نتیجه این شد که مردان آزاد رفته رفته تابع متبوع یکدیگر شدند زیرا وقتی‌مرد آزادی خودرا تابع شاه ویایکی‌از اشراف قرارمیداد درسلك نجباقرارمیگرفت و سایر مردان آزاد خود را تابع آن میکردند .

تغییر دیگری که این پیمان در وضع فرانسه داد این بود که هر گاه مردی ملك‌خصوصی‌رامبدل به‌تیول میکرد،بموجب مقررات این پیمان‌تیول را ازاو گرفته وبفرزندانش میدادند .

از این پیمان مردم خیلی استفاده کردند زیرا قبل ازآن اگر یکنفر زمینی‌و یاچیزی را ازمتبوع‌دریافت میداشت ولواینکه کمترین ارزش را داشت نمیتوانست متبوع را ترك کند ولی‌بموجب این پیمان بطوری که گفتیم حق‌انتخاب متبوع آزاد شد ورعایا املاك راول کرده بجای دیگرمیرفتند وتابع دیگری میشدند شارل‌طاس هم این موضوع را تشویق کرد .

۱- پپن پادشاه ایتالیا را نباید باپپن جد شارلمانی اشتباه‌کرد . مترجم

فصل بیست وششم

تغییرات در تیول

قبل ازانعقاد پیمان فرزندان لوئی تغییراتی در تیول واملاك خصوصی راه نمی‌یافت رسم کلی این‌بود که شاه اختیارمطلق تیول راداشت وبهر کس‌میخواست‌میداد سپس صاحبان تیول دردرجه دوم تیول‌های‌دیگر باشخاص میدادند ولی اگر صاحبان تیول اولیه میمردند شاه تیول را بدیگری میداد و او خودکسانی برای خویش انتخاب میکرد که دردرجه دوم صاحب تیول‌باشند .

در واقع صاحبان تیول درجه دوم اطمینانی‌نداشتند ومتزلزل بودند .

تا زمانیکه شاه اختیار مطلق را داشت وضع تیول بهمین منوال بود وقتی‌هم اندکی ازاین اختیارکاسته شد وتیول مادام‌العمر به اشراف واگذار گردید باز هم بهمین منوال بود زیرا وقتی صاحب تیول میمرد شاه تیول را بدیگری میداد وقتی تیول موروثی‌شدوضع تغییر کرد زیرا تیول درجه‌دوم وسوم هم‌موروثی‌شد ودرچنین وضعیتی پادشاهان قدرت اولیه را نداشتند .

تیول درجه اول ودوم باشعائر مخصوصی واگذار میشد ورسمیت داشت ولی تیول‌درجه سوم‌بطورعادی صورت می گرفت واغلب پس گرفته میشد لذاتیول‌درجه اول ودوم موروثی‌شده بفرزندان صاحب تیول میرسید .

دونفر ازوکلای‌مجلس‌سنای میلان‌دو کتاب‌راجع به‌تیول نوشته‌اند که‌مسوق بچند قرن‌قبل است دراین‌دو کتاب که اغلب مأخذ تذکره‌نویسان است تیول‌درجه سوم را نیزموروثی دانسته ودارای وضع ثابت نوشته‌اند .

این موضوع با نوشتجات من تباینی ندارد ، زیرا بالاخره کلیهٔ تیول موروثی‌شد .

درعهد نگارش این دو کتاب وضع تیول درجه سوم این بود که اگرصاحب آن‌درجنگ‌بامتبوع‌شرکت کرده‌بودویا درازای‌تیول پولی‌داده بودتیول‌درخانوادهٔ اوموروثی‌میشدمگر اینکه پول را پس‌میگرفت وتیول‌راپس‌میداد ولی‌این رسم هم

بهم خورد وتیول بطور کلی موروثی شد .

فصل بیست وهفتم

تغییرات دیگری در تیول شارلمانی

در عهد شارلمانی بمحض اعلان‌جنگ اشراف وصاحبان‌تیول‌مجبور بودند دعوت‌شاه‌را بپذیرند والامجازاتهای سخت میدیدند واگر فرماندار نظامی کسی رامعاف میکرد خودمجازات میشد ولی معاهدهٔ سه‌گانه برادران فرزندان لوئی‌شکم بزرگ این رسم را تغییرداد واشراف را مختار نمودمگراینکه موضوع جنگهای تدافعی درمیان‌باشد زیرا درموردتهاجم‌و حمله مجبور نبودندفرمان‌شاه رابپذیرندواین رسم‌استقلال اشراف برای رفتن‌بمیدان جنگ‌قوت‌یافت‌و تاچندقرن اشراف‌غیراز‌جنگهای‌تدافعی‌الزام‌نداشتندبجنگ بروند.

فصل بیست وهشتم

تغییرات‌در‌مناصب‌بزرگ‌وتیول

گوئی‌مقررشده بود تمام‌چرخها ودندانه‌های ماشین‌کشور معیوب گردد تا دومین سلسلهٔ‌سلاطین فرانسه ازبین برود بموجب فرمان شارل‌طاس در۸۷۷ نه‌تنها تیول موروثی‌شد بلکه مشاغل‌فرمانداران نظامی‌نیزموروثی گردیدوپس‌ازمرگ کنتها شغل فرمانداری به‌اولادشان میرسید و حتی‌بعضاً خویشاوندان دوردست مناصب وتیولرابعنوان وراثت تصاحب میکردند.

پس از موروثی شدن مناصب فرمانداران مانع اجرای اوامر میشدند و بتضعیف قدرت سلطنت کمك میکردندازآن پس‌عوائد تیول فرمانداری نظامی‌را که‌منحصراً بخزانه سلطنتی واصل میشدکنتها شخصاً ضبط نمودند .

درواقع تیول متعلق بکنتها شد ومرحله بمرحله قوی میشدند زیرا هرچه تیول آنها زیادترمیشد قدرت زیادتربدست‌آورده و تابعان زیادتری پیدا میکردند تا جائی که تابعان‌تیولهای درجه دوم وسوم نیزقوی شدند واین دفعه خودکنتها

و سایر اشراف بزرگ بصدا درآمدند . علت قضیه این بود که چون تیول برادر بزرگتر و یاپدر به‌برادرکوچکتر ویافرزند واگذار میشد تابع برادر یاپدر نیز تابع آنها می‌شد و کنت‌ها تسلطی نسبت به آنان و انتظار انجام وظیفه‌ای نداشتند در واقع این طبقه ازتابعان ازاملاك کنت‌ها ارتزاق میکردند بدون‌اینکه وظیفه‌ای انجام دهند .

برای رفع این‌عیب عده‌ای از اشراف قانونی وضع کردند که‌هرگاه‌پدران در زمان‌حیات خود تیولی‌بفرزندان‌بدهند و یاتیولی بین‌برادران بزرگ و کوچك تقسیم شودهمه تابع ومطیع وتحت‌قضاوت متبوع بزرگ‌هستند.

این‌قانون درتمام فرانسه‌اجرانشد ولی‌تأثیر خودرابخشید وموجب پیدایش رسومی درتیول گردید.

فصل بیست ونهم

چگونگی تیول از دوره شارل طاس ببعد

در اثر فرمان شارل طاس تیول موروثی‌شد و درنتیجه سوء استفاده از یك جمله‌آن فرمان در عین حالی‌که تیول موروثی‌بود انتخابی هم‌شد مثل وضعیت سلطنت سلاطین سلسله دوم که هم انتخابی بودهم موروثی تیول هم‌این وضعیت‌رابخود گرفت زیرافرمان‌شارل طاس حاکی بود وقتی صاحب تیول یا صاحب منصب پسری داشت و مرد بعد از مرگش منصب‌باتیول‌باو واگذار میشود مثلا درعهد**کنراددوم** پس‌ازمرگ‌صاحب تیول شاه برطبق میل خویش تیول اورابیکی ازاعضای خانواده‌او میداد.

چون هرقانون‌سیاسی دارای تأثیرات‌بخصوصی‌است‌وممکن‌است‌قوانین‌سیاسی دیگری بوجود آورد عین این‌ترتیب در آلمان وایتالیا نیزاجرا شد ولی‌بعدهاحق انتخاب صاحب تیول‌ازبین‌رفت بطوری که رفته‌رفته متروك گردید.

فصل سی‌ام

دنباله موضوع فصل قبل

در کتاب‌تیول[۱] اشاره‌شده‌وقتی **کنراد** امپراطور آلمان بروم مسافرت کرد اطرافیان تقاضا کردند قانونی وضع کند که تیول اختصاص بفرزندان نداشته‌باشد و به‌برادران و نوه‌ها نیز برسد.

از مندرجات کتاب‌مزبور برمیآید که‌رسم انتقال تیول به‌برادرمتوفی برطبق قانون کنراد طوری توسعه یافت که منسوبین برادران‌الی‌غیرالنهایه‌میتوانستندتیول را بارث ببرند.

قانونگزاران قدیم همواره سعی‌داشتند توارث‌در تیول بطور مستقیم‌ازحدود برادر ابوینی تجاوز نکند ولی‌درعصرجدید این‌توارث غیرمستقیم تا منسوبین‌درجه هفتم جلو رفته و اخیراً بطرز غیر محدودی پیش رفته که منسوب درجه پانزدهم نیزمیتواند تیول‌را بمیراث‌ببرد.

در کشور آلمان‌رسوم قدیمه‌تیول‌زیادتر از فرانسه‌دوام کرد و در خانواده‌ها ماند بطوریکه در سال ۱۰۲٤ وضع تیول در آلمان مثل سال ۸۷۷ فرانسه بود در ظرف این مدت که‌یکصد و پنجاه‌سال‌است تیول در فرانسه دستخوش تغییرات بسیار شد تا جائی که شارل‌ساده‌لوح نتوانست تیول خود را از چنگ خارجیان درآورد و بقدری دربار فقیر بود که حتی ارابه سلطنتی را نمیتوانستند بحرکت درآورند ضعف نفس‌شارل‌بنیان‌سلسله دوم‌رامتزلزل کرد و بهیچوسیله‌از تزلزل آن‌جلوگیری نشد .

علت آنکه وضع تیول درآلمان ثابت ماندو مدت مدیدی تغییر نکرد اولا روحیات مخصوص آن‌ملت وثانیاً علت اساسی این بود که‌آلمان مثل فرانسه مورد تهاجم نورمانده‌ها و مسلمین شمال افریقا قرارنگرفت و موانع طبیعی این کشوراز

[۱] ـ این کتاب درحدود سال ۱۰۰۰ میلادی‌نوشته‌شده و نویسنده مطالب‌قضایارا‌خوددیده و درک‌کرده است .

قبیل جنگلها و باتلاقهای بزرگ و قلت ثروت مانع‌حمله نورماندها ومسلمین‌بود فرمانروایان آلمانی‌هم که مقام خود راثابت میدیدند احتیاج بهواخواهان بزرگ و بخشش نداشتند تا تیول خود را باین و آن بدهند بعلاوه پادشاهان آلمان تاج خودرا تقدیس نمیکردند و احتیاجی نداشتند جلب رضایت پاپ‌را بنمایند تادراین راه تیول خودرا از دست بدهند باین‌جهت وضع تیول در آلمان مدت زیادی ثابت ماند .

فصل سی ویکم

چگونه امپراطوری سلسله دوم سلاطین‌ازدست خانواده شارلمانی خارج شد

پس از **کنراد هانری** اول امپراطور آلمان‌شددراین موقع **شارل‌ساده‌لوح** در فرانسه پادشاه بود ودرنهایت ضعف‌حتی‌قادر نبود یك‌قصبه را حفظ کند وچون کوس‌همسری باهانری‌را نمیتوانست بزند با او پیمانی منعقد کرد هانری وشارل ساده‌لوح دریك کشتی وسطرودخانه **رن** این‌پیمان را در سال ۹۲۶ امضا کردند و معروف‌به‌پیمان **بن** شد و بموجب آن‌متعهدشدند همواره درحال صلح‌باشند ، هانری اول عنوان‌پادشاه شرقی فرانسه راپیدا کرد وشارل‌پادشاه‌غربی فرانسه‌شد باین ترتیب هانری رسماً پادشاه امپراطوری شارلمانی شد و پس ازآن پادشاهان سلسله دوم دیگرزمامدار این امپراطوری نبودند .

فصل سی و دوم

انتقال سلطنت‌فرانسه بسلسله سوم‌سلاطین‌یعنی خانواده هوك‌کاپه

وقتی تیول موروثی شد وتیول درجه دوم و سوم بوجود آمد حکومت سیاسی‌ازبین‌رفت و سلطنت حقیقی با صاحبان تیول و اشراف شد زیراشاه یاوران و هواخواهان و اشراف قدیم را نداشت که دوراورا بگیرند و ازاوحمایت

کنند و قدرت و نفوذ مستقیم شاه دراثر موروثی‌شدن تیول طوری ضعیف شد که در مراحل پیش اصلاً وجود نداشت اشراف وصاحبان تیول بزرگ در حوزه‌های خود پادشاه‌بدون تاج بودند سلاطین‌سلسله‌دوم‌غیرازدوشهر **لائون و رمس** جائی‌رانداشتند و پادشاه بدون کشوری بودند.

در خلال این‌احوال‌نورماندها که طوایف دریانوردی بودند با کرجی‌های بزرگ خود وارد مصب رودخانه‌های‌فرانسه‌شده وجریان‌آب‌رابطرف‌سرچشمه‌های آن طی‌میکردند ودر حین عبور شهرها و قصبات اطراف رودخانه‌ها را ویران کردند .

یکی‌از صاحبان تیول بزرگ آنزمان **هوك کاپه** در شهر اورلئان وپاریس جلو نورماندها راگرفت و مانع‌عبور و تهاجم آنهاشد .

اورلئان‌وپاریس کلید کشور فرانسه و تحت حکومت هوك کاپه بودند ابراز شجاعت و داشتن تیول زیاد موجب شد مردم هوك کاپه را بپادشاهی بشناسند زیرا همان‌طوری که ازچندی باین‌طرف سلطنت آلمان واطریش با خانواده‌ئی بود که سرحدات شرقی کشور را حفظ میکردند ، و از تهاجم ترکها جلوگیری مینمودند[1] این‌شخص‌هم یگانه کسی بود که میتوانست ازآب و خاك کشور فرانسه دفاع‌نماید .

درعهد امپراطوری خانوادهٔ شارلمانی چون سلطنت حکم یك تیول بزرگ‌را داشت و تیول هم انتخابی بود امپراطوران نیز انتخاب میشدند ولی بعد از اینکه تیول موروثی شد بالنتیجه در پایان این سلسله سلطنت وابسته بزرگترین تیول کشور و باآن یکی شد.

---

[1] ـ مقصود سلطنت خانواده هابسبورگ‌است که‌چندین قرن سلطنت اطریش‌را داشته و تاسال۱۹۱۸در اطریش‌سلطنت میکردند ولی‌پس‌ازخاتمه جنگ‌بین‌المللی‌اول که‌اطریش تقسیم شدسلطنت‌اطریش و این خانواده ازبین‌رفت . مترجم

فصل سی و سوم

بعضی از نتایج دائمی شدن تیول

سابقاً وقتی پادشاه میمرد سلطنت ببزرگترین فرزندان‌او نمیرسیدبلکه پادشاهی بین برادران تقسیم‌میگردید واملاك خصوصی‌شاه هم بهمین ترتیب تقسیم میشد وچون‌تیول‌قابل‌انتقال نبودجزو میراث محسوب نمیشد .

ولی وقتی تیول موروثی شد بین فرزندان صغیر و کبیر فرق گذاشتند و آنهائیکه کبیر بودند وارث درجه اول‌محسوب‌شدند و حق ارشدیت مسلم گردید و بعد از مرگ صاحب تیول پسرارشد او مالك تیول میشد وچون سلطنت نیز تیول بزرگی بود به بزرگترین فرزند میرسید و چون صاحب تیول میبایستی خدماتی هم بکند برطبق‌این‌اصل‌صلاحیت وارث بوجودآمد باین جهت سالخوردگان مثلا پدر صاحب تیول اگر زنده بود نمیتوانست وارث باشدچون صلاحیت جسمانی خدمت نداشت .

دیگر از تغییراتی که نتیجه دائمی شدن تیول بودایجادحق آب و گل‌برای صاحبان‌اولیه تیول‌یعنی اشراف‌ونجباء درجه اول‌شد زیرا آنان دیدنددراثرموروثی شدن تیول دیگر دسترسی‌بآن ندارند لذا دعوی حق آب و گل کردندباین ترتیب که هر دفعه تیول ارثاً بکسی میرسید ارباب اولیه حقی میگرفت دراوائل‌عایدات یکساله و بعداً مبلغ کمتری میدادند و رفته‌رفته دراثرتنزل بهای‌پول این‌حق‌ازبین رفت .

یکی دیگر ازنتایج موروثی شدن‌تیول حق انتقال بخارجه‌شدوچون‌استفاده از این‌حق‌با فروش امکان‌داشت موضوع فروش و اجاره تیول بمیان آمد ودر هر منطقه حدود وحقوق مخصوصی برای‌خود قائل شدند.

نتیجه دیگر موروثی‌شدن تیول ایجاد حق وراثت تیول برای دختران بود ونجبا و اشراف آنرا تشویق‌کردند زیرادو دفعه حق آب و گل‌میگرفتند یکی‌از خود دختر که وارث تیول بود و یکی از شوهر او این حق برای زنان طبیعی شد

بطوری که‌درصورت طلاق ازشوهر بدون‌اشکال‌تیول موروثی بزنان برمیگشت ولی با این وصف دختران وارث تاج و تخت نبودند و بعدها که تهاجمات نورماندها و موفقیت‌های مسیحیان برعلیه مسلمانان افریقا و توسعه دیانت مسیح تغییراتی در وضع داد دربعضی ازجاها زنها وارث تاج وتخت هم‌شدند .

دیگر از نتایج موروثی‌شدن تیول حق‌قیمومت اشراف و نجبا براطفال‌صغیر شد باین عنوان که چون صغیر قدرت خدمت و توانائی انجام وظائف مربوط به تیول را نداشت برای تربیت و تعلیم‌سواری وتیراندازی ونیزه‌بازی کودك‌راتحت قیمومت خویش میگرفتند همین رسم بود که در ادوار ملوك الطوایفی و شوالیه‌ها به **گارد نوبل** موسوم شد.

باز هم نتیجهٔ دیگری از موروثی شدن تیول اجرای تشریفات مفصل‌هنگام واگذاری‌بود زیرا اطاعت اتباع‌صورت فوق العاده بخود گرفت و برای اطمینان بوفاداری‌آنان اشراف بمقررات و رسوم مفصل متوسل شدند که همواره خاطره واگذاری‌تیول‌درذهن‌اتباع‌باقی‌بماند ووفاداری آنهارا تثبیت کند .

فصل سی وچهارم
دنباله موضوع

تا وقتی تیول قابل‌انتقال بود وموروثی‌نشده بود با قوانین سیاسی رابطه داشت ولی وقتی موروثی‌شد باقوانین مدنی نیزارتباط پیدا کرد.

درعین‌حال‌رابطه‌خودرا باقوانین سیاسی‌حفظ نمودزیرا یك‌قسمت ازوظایف ازقبیل سپاهیگری وخدمت‌سربازی بقوانین سیاسی ارتباط داشت ولی چون تیول یك متاع تجارتی وقابل خرید و فروش بود مشمول قوانین مدنی گردید قوانین ارث روم قدیم وقانون سالیك‌درمورد تیول تغییر کرد وبه‌جد وجده نمیرسید زیرا پیر و فرسوده‌بودند و وظایف تیول که خدمت سربازی بود از عهده آنها ساخته نبود .

نتیجهٔ آخری که‌ازموروثی‌شدن‌تیول‌میتوانم‌ذکر کنم‌دخالت‌درامر ازدواج‌است

زیرا از نظر انجام وظائف مربوط به تیول معتقد شدند دختران و بعضاً پسران صاحب تیول بدون نظر ارباب نباید ازدواج کنند وبالنتیجه ازدواج صاحبان‌تیول مطیع‌قوانین‌ملوك‌الطوایفی گردید وقتی‌قباله ازدواج بداینصورت وباجلب‌نظر ارباب تنظیم میشد مسئله وراث آینده راهم درآن میگنجاندند تا جائی که طرز انتقال تیول بوراث درقباله ازدواج ثبت میشد بهمین‌جهت متوجه شدند بی‌حق کردن‌پدر ومادرعملی نیست زیرا آنها هم درتنظیم قباله ازدواج اطفال خود این موضوع را پیش بینی وازحق خود دفاع میکنند . آنوقت برای پدر و مادر صاحب تیول نیز قائل به‌حق شدند .

رساله تیول من درجائی بپایان میرسد که سایر نویسندگان بحث درتیول را از آنجاآغاز کرده‌اند .



در **انه‌ئید** شاهکار جاویدان **ویرژیل** نویسنده معروف رومی هست که وقتی مسافرت نویسنده بپایان رسید وچشمش بخاك وطن خود افتاد ازشدت شوق فریاد زدایتالیای‌من . . . ایتالیای من. . . وازهوش رفت جا داردمن اکنون‌آن‌کلمات را تکرارنموده وبگویم کتاب من بپایان رسید[1] .

پایان

۱ـ اما من بااینکه بیش‌از **ویرژیل ومنتسکیو**ازپایان یافتن ترجمه فارسی این‌کتاب خوشحالم فریاد نمیزنم زیرا امیدوارم قبل‌از اینکه کتاب عمرم بپایان برسد بتوانم‌کتب مفید دیگری بهم میهنان عزیزم تقدیم نمایم. مترجم

رسالهٔ دفاع منتسکیو

از :

کتاب روح‌القوانین

این کتاب که بعنوان دفاع از روح‌القوانین نوشته شده بر سه قسمت است:
قسمت اول جواب ایرادهای کلی وعمومی است که مؤلف ایرادات را ذکر و پاسخ داده است.
قسمت دوم ـ مربوط بایرادات خصوصی وجزئی است که آنهارانیز جزء بجزء تشریح نموده وپس ازبیان انتقاد واشاره بموارد متن روح‌القوانین جواب منقدین را داده است.
قسمت سوم. نظریات خودرا درباره انتقاد وطرز ایرادگرفتن وموشکافی در قضایا ابراز داشته ومیتوان گفت مکتب انتقاد است ومنتسکیو ضمن دفاع از روح‌القوانین خواسته است ابناء زمان را باین رویه آشنا نماید.
خوانندگان پس ازمطالعهٔ این رساله خود تشخیص میدهند که منتسکیو درست گفته‌است یا منقدین .

قسمت اول

.... گرچه کتاب روح‌القوانین یك کتاب سیاسی و حقوقی است ولی گاهگاهی در آن صحبت مذهب و بخصوص مذهب مسیح بمیان آمده اماهرجا که نامی ازمذهب‌مسیح برده‌ام سعی کرده‌ام عظمت این مذهب‌را بنظر خوانندگان برسانم با اینکه کتاب من یك کتاب‌مذهبی نبوده ومن نمیبایستی بذکرعلل‌وجهات حقانیت‌مذهب مسیح بپردازم با اینوصف پیوسته منظورم این بود هرجا بمناسبتی از مذهب مسیح اسم‌برده‌شده بخوانندگان بفهمانم این‌مذهب‌قابل دوست‌داشتن است ولی منقدین‌مرا سرزنش کرده و گفته‌اند منتسکیوپیروفلسفه **اسپینوزا** ومثل‌او معتقد بوحدت‌وجود است وسپس گفته‌اند مشرك است .

کسانی که این نسبت‌ها را بمن داده‌اند غافلند که خودشان ضد و نقیض گفته‌اند زیرا کسی که معتقد بوحدت وجود باشد و بگوید خالق و مخلوق یکی

است چنین شخصی مشرك نبوده و بوجود خدایان متعدد معتقد نیست منقدین باین نکته توجه نکرده و مرا گاهی وحدت وجودی و گاهی مشرك و گاهی طبیعی خوانده‌اند.

اختلافی که بین این‌دوعقیده موجود است نشان میدهدمن طرفدارهیچکدام از این‌دو عقیده‌نیستم زیرامن‌درفصل‌اول کتاب‌خود بین‌خالق ومخلوق ودنیای‌مادی وعقول‌عالیه تفاوت قائل‌شده‌ام .

چگونه ممکن است من طرفدار وحدت وجود باشم و مثل طبیعیون بگویم برخورد و تصادف ویایك‌قضا وقدر بیشعور و بدون اراده جهان‌را بوجود آورده و حال آنکه درفصل اول کتاب‌خود گفته‌ام :

«آنهائی که گفته‌اند قضا وقدرعلت‌پیدایش تمام‌آثاری است که ما در جهان می‌بینیم وعلتی که بمعنای سرنوشت تعبیر میشود موجودات را بوجود آورده است حرفی بیمعنی زده‌اند زیرا چه‌حرفی بیمعنی‌تر ازاین که قضاوقدر یاسرنوشت‌بدون شعور موجودات باهوش بوجود بیاورند !»

چگونه ممکن است‌من‌طرفدار فلسفه **اسپینوزا** باشم و بگویم خالق ومخلوق یکی است وحال‌آنکه در فصل‌اول کتاب‌خود گفته‌ام :

خداوند بسمت آفریدگار و نگهبان عالم‌با عالم مربوط است و قوانینی که برطبق‌آنها این‌عالم‌را آفریده همانهائی هستند که موجبات‌حفظ این عالم را فراهم میکنند وپروردگارمطابق همان قوانین باعالم رفتار کرده وآنهارابخوبی‌میشناسد الخ ...

چگونه ممکن است من‌طرفدارفلسفه اسپینوزا باشم وحال‌آنکه درفصل‌اول کتاب روح‌القوانین گفته‌ام : دنیای مادی‌مرکب از حرکت ماده وعاری از شعور همیشه برقرار بوده الخ.

همچنین گفته‌ام روابط مبنی برعدالت پیش‌از وضع قوانین واقعی که‌آنها را برقرار نموده وجودداشته‌است.

وبازدر فصل دوم کتاب اول گفته‌ام ، قانونی که در ذهن ما فکر یك خالق

رانقش‌میکند ومارابسوی‌اومیکشاندازحیث اهمیت اولین‌قوانین طبیعی است .

چگونه ممکن است من‌طرفدارفلسفه‌اسپینوزا باشم و حال‌آنکه درفصل دوم کتاب بیست وچهارم روح‌القوانین با نظریه **بایل** مخالفت کرده وعقیدهٔ اورا مبنی براینکه لامذهبی بهترازبت‌پرستی استرد کرده و گفته‌ام نظریه‌بایل یکی‌از وسائل دفاع لامذهبها میباشد .

حق این‌بود منقدین‌پس از مطالعهٔاین‌فصول ودقت‌درجملات آن‌درصددایراد برمیآمدند و مرا مشرك و یاطرفدار اسپینوزا میخواندند در چنین صورتی قطعاً نمیتوانستند چنین‌نسبت‌هائی بمن بدهند و یابعداز انتساب‌این‌اتهامات لااقل دلائل موجه و قابل قبول ذکر مینمودند و دلائل سست و قابل تردید اظهار نمیکردند زیرا هرقدر اتهام بزرگ باشد بهمان نسبت باید دلائل اثبات آن محکم و موجه باشد .

اینك‌بشرح ایرادات منقدین وجوابهای خود میپردازم .

ایراد اول، منقد میگوید :

« منتسکیو از همان صفحهٔ اول کتاب عقیدهٔ فاسد خود را اظهار و میگوید قوانین بمعنای بسیط‌عبارت‌از ارتباط و وابستگی لازم هستند که از طبیعت وماهیت اشیاء حاصل شده‌اند . درصورتیکه این تعریف برای قانون مناسب نیست و مؤلف معنی عادی و معمولی قانون را تغییر نداده و توصیف نمینماید بلکه منظورش‌دفاع ازنظریه اسپینوزا وبرطبق فلسفه او و شاگردش پوپ اظهار عقیده نموده است‌زیرا بعقیدهٔ پوپ بین موجودات مختلف‌جهان چنان ارتباط‌لازم و ثابتی وجود دارد که کوچکترین تغییر درآن روابط‌سبب خواهد شد ارتباط تمام موجودات تامبدأآن بهم‌خورد ودنیا منهدم گردد بهمین جهت است که پوپ میگوید جهان جز بصورتی که مشاهده میکنم نمیتوانست طور دیگر بوجودآید وهرچه‌هست همانست که‌باید باشد منتسکیو برای اثبات فلسفه اسپینوزا وپیروان او الفاظ و عبارات‌جدیدی‌پیدا کرده وباآن‌الفاظ وتعبیرات اضافه میکند تمام موجودات دارای‌قوانین مخصوص بخودهستند.»

جواب :

منقد شنیده اسپینوزا میگفت یك‌اصول بدون‌شعور و لازم برجهان حکومت میکند وچون کلمهٔ لازم را در بیانات اسپینوزا دیده هر جا که چشمش بلغت لازم بیفتد تصورمیکند آن فلسفه نظریهٔ اسپینوزا است وچون من گفته‌ام قوانین‌عبارت از روابط لازمی‌هستند منقد مرا طرفدار و پیرو اسپینوزا میداند بدلیل اینکه من کلمه لازم را استعمال کرده‌ام ولی توجه بفصل اول کتاب من‌ننموده زیرا فصل‌اول روح‌القوانین بکلی‌مخالف نظریه اسپینوزا بیان شده و عقیدهٔ اسپینوزا راطردنموده مخصوصاً درآن فصل من‌خواسته‌ام بانظریه اسپینوزا و بعضی‌ازمریدان وپیروان او منجمله **هوبس** مخالفت نمایم وآنرا ردکنم زیرا هوبس یکنفر جبری‌کامل‌العیار ومعتقد است تمام صفات نیك و بدانسان مطیع قوانینی است که اختیارش از دست بشرخارج میباشد وتمام‌افرادبشربحال جنگ بدنیاآمده و میآیند و با این عقیده بکلی اساس مذهب و اخلاق را واژگون ساخته است.

ولی من درآغاز روح‌القوانین برخلاف این‌نظریه ثابت کرده‌ام افراد بشر بحال جنگ بدنیا نمیآیند وقبل از اینکه بشر قوانینی برای اجرای عدالت وضع نماید قوانینی برای اجرای عدالت ونصفت بذاته وجود داشته وحتی‌موجودات‌عالم قبل‌ازپیدایش‌خودقوانین‌ممکن‌الوجودی‌داشته‌اند وحتی خداوند هم‌دارای قوانینی میباشد که خود بوجود آورده است این نظریه درست مخالف عقیده هوبس است و مخصوصاً خواسته‌ام نشان‌بدهم نظریهٔ هوبس‌خطاست و انسانها بحال جنگ بدنیا نمیآیند و آنچه موجب جنگ گردیده‌ایجادجامعه‌است وقبل‌ازپیدایش‌جامعه‌جنگی وجود نداشته معلوم میشودمنقدین در گفته‌های من‌دقت‌نکرده‌اند وبااینکه‌من‌سعی داشته‌اماسپینوزا و پیروان اورارد کنم آنها مرا طرفدار این فلسفه میدانند.

چه خوبست انسان‌قبل‌ازاینکه شمشیرخودرا ازنیام‌بکشد چشم بگشاید وببیند بچه‌کسی وبرای‌چه میخواهد حمله بکند وآیا طرف حمله او دوست است یا دشمن .

ایراد دوم منتقد:

منتسکیو در کتاب‌خودیك جمله از کتاب پلوتارك را ذکر کرده و اینجمله مشعر براینست «قانون صاحب‌اختیارتمام موجودات جاندار وبیجان است » وحال آنکه این‌جمله کفراست .

جواب :

صحیح است من‌در کتاب خود درپاورقی گفته پلوتارك را تذکر داده‌ام ولی باید دانست پلوتارك گفته قانون صاحب اختیار تمام موجودات جاندار و بی‌جان است نه‌منتسکیو .

ایرادسوم، منقدمیگوید :

مونتسکیو در کتاب خود گفته ایجاد جهان که ناشی‌ازیك‌اراده‌مطلق و غیر قابل تزلزل است عیناً نظیر قضا وقدر بی‌شعورخداناشناسان دارای قوانین‌غیرقابل تغییر میباشد و با این‌ترتیب مونتسکیو قضا وقدر بدون شعور مشرکین‌راپذیرفته است .

جواب :

من در کتاب خود قبل از ذکر جمله فوق که مورد بحث منقد است بکلی قضا و قدر بدون شعور مشرکین را رد کرده‌ام و گفته‌ام آنهائیکه میگویند یك برخورد و تصادف بدون شعور برموجودات باشعور حکومت میکند حرفی‌بی‌معنی زده‌اند الی‌آخر ... خوب بود منقد موضوع این‌فصل را میخواند وپس از دقت و فهم مطالب در صدد انتقاد برمیآمد و بعلاوه چیزی‌راکه من نگفته‌ام بمن نسبت نمیداد .

من نه‌تنهاچنین چیزی نگفته و قضا و قدر بی‌شعور را نپذیرفته‌ام بلکه در این‌فصل راجع بعلل پیدایش‌جهان صحبتی نکرده‌ام بلکه درخصوص آثار و نتایج آن علل‌صحبت‌کرده وآنهارا با هم تطبیق نموده‌ام تمام این فصل مربوط بقواعد و مقررات حرکت‌است ومن گفته‌ام این‌قواعد ومقررات که‌ازطرف‌خداوندبوجود آمده غیر قابل تغییر میباشند باید دانست تنها من اینموضوع را نگفته‌ام بلکه

تمام‌علماء فیزیك تصدیق میکنند که قوانین ومقررات حرکت تغییر نمینماید زیرا خداوند چنین خواسته که غیرقابل تغییرباشند ومن غیر از اینموضوع دراین فصل چیزی نگفته‌ام .

من وقتی میگویم ایجاد جهان مثل قضا و قدر بدون شعور مشرکین متضمن قوانین غیرقابل تغییراست خواسته‌ام مثالی زده باشم این مثال دلیل این نیست که من قضا وقدر بدون شعور مشرکین راکه قبلاً خود آنرا ردکرده‌ام قبول نمایم ! بنظر میرسد منقد خواسته است مغلطه کند و شاید دارای حسن نیت نبوده است . زیرا در حقیقت من در آنجا خواسته‌ام بگویم ایجاد جهان که ناشی از یك اراده مطلق وغیر قابل تزلزل است ممکن‌بود دارای قوانین‌قابل تغییر باشد زیرا خالق مختار بود ومیتوانست قوانین قابل تغییربوجودآورد ولی این قوانین را غیرقابل تغییر کرد ومامیبینیم جهان ازقوانینی‌اطاعت می‌نماید که مثل قضا وقدر بدون‌شعور مشرکین غیرقابل تغییراست .

از آنچه بیان شد واضح گردید من طرفدار فلسفه اسپینوزا نبوده و جبری مذهب نیستم حال به بینم آنطوریکه منقدین گفته‌اند من در کتاب روح القوانین خواسته‌ام مذهب مسیح را تحقیر کنم، ویاآنرامذهب حقه ندانسته‌ام ویا این‌مذهب را قبول ندارم ؟ ! !

من جملات ومضامین صریحی در کتاب روح‌القوانین‌نوشته‌ام که ثابت‌میکند نویسنده نه‌فقط مسیحی بوده بلکه مذهب خود را دوست میداشته است اینك یك‌یك بذکر آنها می‌پردازم .

درپایان فصل‌اول کتاب‌اول گفته‌ام انسان بواسطه فکرمحدودخود درمعرض جهل‌واشتباه است وهرلحظه ممکن است خالق خود رافراموش کند خداوند بوسیله قوانین مذهبی اورا راهنمائی میکند .

درفصول متعدد کتاب بیست وچهارم موارد متعددی بیان کرده‌ام !

درفصل اول گفته‌ام :

غرض من از مطالعه در مذاهب مختلف جهان آنست که بدانم در زندگی

مدنی چه فوائدی از آنها نصیب بشر میشود و از این نظر من تمام مذاهب را اعم از اینکه از آسمان نازل شده و یا در زمین بوجود آمده باشد مورد بررسی قرار خواهم داد.

اشخاص منصف در اینجا تصدیق میکنند من نخواسته‌ام مصالح مذهبی‌را تحت الشعاع مصالح سیاسی قرار دهم بلکه خواسته‌ام این مصالح را با یکدیگر متحد نمایم و برای این منظور اول باید آنها را شناخت زیرا مذهب مسیح که مردم را دعوت به‌اتحاد و محبت کرده بدون شك خواسته است هریك از ملل جهان دارای بهترین قوانین سیاسی و مدنی باشند و این‌قوانین بعد ازمذهب بهترین مزیتی است که افراد بشر بهم میدهند و یا ازیکدیگر دریافت میکنند.

در فصل دوم گفته‌ام:

پادشاهی که مذهب را دوست بدارد و از روی حقیقت به‌معتقدات مذهب عمل کند مثل شیری است که بطیب خاطر با انسان الفت پیدا کند و رام شود و پادشاهی که از روی ترس مذهب را بپذیرد همچون شیری است که در قفس محبوس باشد زیرا الزاماً ناچار به‌اطاعت است و دائماً درصدد است میله‌های آهنین قفس را بجود شاید خودرا ازاین قید آزاد کند ولی‌پادشاهی که اصلاً مذهب ندارد چون درندگانی است که آزادانه درشهر وصحرا گردش میکند و آزادی خود را در کشتن و دریدن مردم میداند.

درفصل سوم گفته‌ام:

سلاطین مسلمان سفاك هستند و دائماً آدم کشی می‌نمایند یاخود بقتل میرسند ولی مذهب مسیح سلاطین را ملایم‌تر و محبوب‌تر مینماید[1] و در سایه مقررات این مذهب پادشاه برعایای خود اعتماد دارد و رعایا هم بپادشاه اعتماد دارند مذهب‌مسیح که ظاهراً برای تأمین‌سعادت دنیای بعد ازمرگ ظهور نموده برای این جهان نیز

۱ــ منظور مؤلف ازسلاطین‌مسلمان پادشاهان‌آل عثمان ودربار عالی دولت‌قدیم‌عثمانی‌و سفاکی‌وخونریزی‌آنان بوده‌است که درعصر منتسکیو نمونه بود ولی‌من دراینباب وهمچنین‌درباره عقیده مؤلف درمورد اسلام وتکفیر ازمسیحیت انتقاد کرده وتوضیح‌لازم برای روشن شدن ذهن خوانندگان داده‌ام به‌متن‌کتاب روح‌القوانین و زیر نویس فصل چهارم ازکتاب بیست چهارم صفحات ۶۷۱ و ۶۷۲ رجوع شود. مترجم

سعادت ما را تأمین میکند.

درفصل چهارم گفته‌ام:

بین مذهب اسلام ومسیح با توجه باصول اخلاقی آنها بعقیده من باید مذهب مسیح را پذیرفت واسلام را رد کرد.

درفصل ششم درباره عقیدهٔ غلط آقای بایل گفته‌ام:

بایل تمام مذاهب رامورد نکوهش قرار میدهد ومذهب مسیح را با تردید تلقی میکند و میگوید پیروان مسیح نمی‌توانند دولتی تشکیل دهند که بقائی داشته باشد درصورتیکه نظریه بایل غلط است وپیروان مذهب مسیح برعکس‌تصوراتشان وظائف ملی و کشوری خودرا بهتر میدانند ودقت زیادتری برای انجام‌آن وظائف مبذول میدارند و چون از چگونگی دفاع طبیعی مطلع هستند حقوق دفاع طبیعی را مراعات میکنند و بهرنسبت که مذهب خود را دوست بدارند بهمان نسبت میهن خود را زیادتر دوست خواهند داشت و اگر اصول مسیحیت در روح پیروان آن محکم‌تر شود تأثیر آن بمراتب زیادتر از قوت تقوای سیاسی در جمهوری و اثر افتخار وشرافت درمشروطه وبیم و وحشت درحکومت‌های استبدادی خواهد بود و همچنین گفته‌ام:

خیلی بعید است که این مردبزرگ نتوانسته‌باشد مقررات مربوط به‌استقرار مسیحیت را ازخود مسیحیت تفکیك کند تاجائیکه میتوان گفت اواز روح‌مسیحیت بی‌اطلاع بوده است زیرا وقتی مقننین بجای وضع قوانین صرفاً به‌پند واندرزا کتفا می‌نمایند دلیل برآنست که می‌بینند اگرپند واندرزخودرا بصورت قوانین‌دربیاورند برخلاف روح قوانین رفتار شده است.

درفصل دهم گفته‌ام:

اگرمن یکنفر مسیحی نبودم درآنصورت ازبین رفتن فلسفه **زنون** وپیروان این مسلك را یکی از بزرگترین بدبختی‌های بشرمیدانستم انسان اگر از حقایق مذاهب‌آسمانی صرفنظر نماید چیزی بزرگتر ازعقاید وآراء زنون و طرفدارانش نخواهد یافت.

درفصل سیزدهم گفته‌ام :

درمذاهب مشرکین که احساسات قلب بیمعنی است ممکن است گناهان غیر قابل عفوی وجود داشته باشد ولی در مذهبی که توجه خاصی به تمام عواطف و احساسات شده و در توبه واستغفار را باز نموده وبجای اینکه زنجیرهای بزرگ و محکم بدست وپای مؤمنین ببندد تارهای نازکی بسته است درچنین مذهبی گناهان غیرقابل عفو وجود ندارد ولی ممکن است گناهانی که درمدت عمر افراد مرتکب شوند غیرقابل‌بخشایش باشند، لذامسیحیت مقررداشته مؤمنین نباید دائماً باارتکاب گناهان جدید توبه واستغفار نمایند وهنوزقرض سابق را نپرداخته قروض جدیدی بخواهند زیرا درآنصورت روزی خواهد رسید که کاسه لبریز میشود و بخشایش پروردگار شامل آنها نخواهد شد .

درپایان فصل نوزدهم پس‌ازآنکه تأثیر ناگوار مذاهب مشرکه را در باره سرنوشت روح بشر در دنیای بعدازمرگ مثال زده‌ام اضافه نموده‌ام .

مذهب نباید فقط بایجاد یك عقیده اکتفا نماید بلکه لازم است که آن عقیده را راهنمائی واداره کند و این کاری است که مذهب مسیح بخوبی انجام داده زیرا معتقداتی برای ماآورده که ما رانسبت بسرنوشت روح مطمئن میکند وبدون‌اینکه اطلاع کامل داشته باشیم ویا بتوانیم احساس کنیم میدانیم تا روز معاد و تجدیدکالبد عوالم روحانی را سیرخواهیم نمود .

درپایان فصل بیست وششم گفته‌ام :

بهتر آنست مذهب هم دارای‌مقررات وقوانین‌خصوصی‌باشد وهم کلی‌مثلاوقتی حکم میکند مؤمنین باید جهاد با نفس کنند جزئیات آنرا تعیین ننماید که در همه مناطق قابل اجرا باشد مذهب مسیح از این حیث دارای مقررات خوبی است‌مثلا امساك دراین مذهب واجب است ولی طرز امساك بطور دقیق تعیین نشده ومیتوان برطبق کیفیات مختلف آنرا تغییرداد .

درفصل بیست وپنجم گفته‌ام :

مذهبی که ازیك نقطه دور افتاده میآید و از حیث آب وهوا ورسوم و آداب

با اوضاع محلی سایر جاها متفاوت است نباید انتظار داشت بزودی قرین موفقیت شود .

درفصل بیست وچهارم گفته‌ام :

باوجود عظمت کشورحبشه و گرمی‌هوای افریقا مذهب‌مسیح ازتوسعه‌استبداد دراین سرزمین جلوگیری کرده ورسوم وآداب‌وقوانین اروپا را درحبشه قابل‌اجرا نموده است‌ولی‌در سرزمین **سنار** که‌اهالی آن‌مسیحی‌نیستندظلم‌واستبدادحکمفرماست وبعداز مرگ پادشاه مردم فرزندان او را حبس نمودند وبرای اینکه غاصب تاج وتخت مدعی‌نداشته باشد تمام‌آنها را بقتل رساندند .

وباز درهمین فصل گفته‌ام :

اگرما قتل‌عام دائمی سلاطین وزمامداران یونان وروم را در نظربیاوریم که چگونه شهرها و ملل مختلف بدست‌آنها و یا بدست جهانگشایان دیگری از قبیل **تیمور** و **چنگیز** معدوم گردید آنوقت اذعان خواهیم‌کرد مذهب مسیح در حقوق سیاسی و حقوق بین‌المللی و جنگ تعدیلات نیکوئی نموده و بایستی از آن سپاسگزار بود .

در فصل هشتم گفته‌ام :

در کشورهائی که سعادت دریافت مذهب‌آسمانی را ندارند بهتر آنست‌مذهب آنکشور با اصول اخلاق مطابقت نمایدزیرا مذهب ولو اینکه حقه نباشد و مذهب باطل باشد معهذا بهترین ضامن امانت ودرستکاری مردم است اینها عبارات وجملات صریح وروشنی بود که‌من درکتاب بیست وچهارم ومبحث ارتباط قوانین بامذهب و تعلیمات‌آن نوشته‌ام‌خواننده بسهولت درك میکند که نویسنده این بیانات و اظهار کننده این عقاید نه‌تنها مسیحی است بلکه دارای معتقدات محکم و مذهب خود را تکریم مینماید ودوست دارد حالاباید فهمید مخالفین ومنقدین باچه دلائلی‌درمقابل اینهمه‌آراء وعقایدبمن حمله می کنندومرا متهم به‌لامذهبی مینمایند یادعوی‌میکنند من مسیحی‌نیستم . ؟ ! !

دلائلی که مخالفین و منقدین اقامه کرده‌اند بطوری که بیان گردید خیلی

سست و غالباً مغلطه و نصف آن اساساً بجای دلیل وبرهان فحش و ناسزاست و نصف دیگردرلفافه صحبتهای‌خارج ازموضوع و نطقهای طولانی گنجانده شده وخواسته‌اند ضعف وسستی دلائل را باینوسیله ازنظرها بپوشانند .

ولی من ناگزیرم بگویم اتهاماتی که بمن نسبت داده‌اند خیلی بزرگ است وبایدآن اتهامات را با دلائل بزرگ و متقن ثابت کنند زیرا هر قدر اتهام بزرگ باشد بهمان نسبت باید دلائل بزرگ ابراز شود .

ایراد منقد :

منقدین میگویند منتسکیوپیروان زنون را ستوده وحال آنکه پیروان زنون طبیعی مذهب بودند وعقیده‌شان این بود دنیا ناشی ازیك قضا وقدر بدون شعور و یك ارتباط لازم بین‌موجودات است ومردمانی جبری بوده‌اند بنابر این منتسکیو که این رویه را ستوده طبیعی مذهب است .

جواب من :

برفرض اینکه این طرز استدلال غلط منقد درباره فلسفه زنون وپیروان او صحیح باشد باید اظهار نظریه من دربارهٔ آنها دقت کرد ودید آیا من عقاید و نظریات آنها درباره امورطبیعی یاماوراء الطبیعه تمجید کرده‌ام ؟ ! !

نه چنین نیست من فقط اخلاق این طایفه را ستوده‌ام و گفته‌ام مردم از این اخلاق فوائد نیکوبرده‌اند وغیراز این چیزی نگفته‌ام زیرا اگر طرفداران زنون معتقد به‌تأثیرقضا و قدر بی‌شعور درکارجهان باشند من در همان آغاز شروع بکتابم این نظریه را رد کرده‌ام پس این مغالطه و طرز استدلال درباره پیروان زنون و یا انتساب طبیعی مذهب بودن بمن بدون دقت بعمل آمده .

ایراد منقد :

منقد میگوید : منتسکیو بایل را ستوده و او را مرد بزرگ خطاب کرده است .

جواب من :

آری من بایل را مرد بزرگ خطاب کرده‌ام ولی نظریات او را سرزنش

کرده و موردانتقاد قرارداده‌ام و این انتقاد دلیل آنست که آنها را قبول‌ندارم و اگر اورا مرد بزرگی خوانده‌ام ازنقطه‌نظر اظهار نظریاتش نیست زیرا همه کس میداند بایل دارای هوش و ذکاوت فوق‌العاده است ولی‌ازهوش و ذکاوت خود سوء استفاده کرده اما نمیتوان منکر هوش وذکاوت او شد جای تأسف است که این‌مرد باهوش از جاده حقیقت دور شده و گمراه گردیده است .

من‌بایل را مرد بزرگی میدانم زیرا با اینکه فطرتاً من ماجراجویان را دوست نمیدارم و ازکسانی که قوانین ومقررات کشورخود را واژگون میکنندبدم میآید معهذا نمیتوانم بگویم **سزار** یا**کرمول** انگلیسی اشخاص کوچکی بوده‌انداز جهانگشایان و فاتحین که باعث خونریزی وویرانی شده و میشوند بدم میآید با اینوصف‌نمیتوانم بگویم**چنگیز** و **اسکندر** جزء مردم عادی‌بوده ومزیتی‌بردیگران نداشته‌اند .

ممکن بود من بجای اینکه بایل را بزرگ بنامم اورا تحقیر کنم و یا مرد نابکار و حقیری بشمارم کسی‌هم بمن اعتراضی نمیکرد ولی تمام مندرجات‌وفصول روح‌القوانین نشان میدهد من ازناسزا گفتن بیزارم و ممکن است خصائل طبیعی ویا تربیت‌خانوادگی‌من‌مانع از این باشد که بدیگران‌ناسزا بگویم‌بعلاوه آزمایش نموده‌ام‌تظاهرات عصبانی وغضبناك فقط دراشخاص عصبانی و غضبناك تأثیر مینماید نه‌اشخاص عادی درصورتی که بیشتر خوانندگان در زمره اشخاص عادی هستند و آرامش‌فکری وروحی‌دارند و اصولا تاکسی دارای‌آرامش فکری و روحی‌نباشد کتابی‌را برای مطالعه بدست نمیگیرد وشخص‌آرام با متانت و بدون هواداری از این و آن درباره مندرجات‌کتاب قضاوت خواهد نمود .

بایدبه‌آقای‌منقد بگویم فرضاً که‌من‌در کتاب‌خود هزارناسزا به بایل میگفتم دلیل‌این‌نبود که نظریه اوصحیح است یاخطا و آیا بدرستی قضاوت کرده یانه ولی نتیجه‌ئی که‌از آن ناسزاعاید نویسنده میشداین‌بود که‌مردم میگفتندنویسنده‌درناسزا گفتن مهارت دارد.

ایراد منقد :

منقد میگوید منتسکیو در آغاز کتاب و فصل اول آن در خصوص گناه آدم[1] چیزی نگفته‌است .

جواب من :

چندین دفعه درموارد متعدد گفته‌ام کتاب من مربوط بمسائل مذهبی نیست و چون نخواسته‌ام بحث دینی‌بکنم لزومی نداشته که‌درباب گناه آدم‌چیزی بنویسم فرضاً که اینرا مینوشتم منقد وسایرین میگفتند چرا راجع بسایر مسائل مذهبی و دینی‌چیزی ننوشته‌ام . من ازتمام مردم‌حساس سؤال میکنم ، آیاروح‌القوانین یك کتاب مذهبی‌است یایك کتاب‌حقوقی و سیاسی..

ایراد منقد :

منقدمیگوید: آقای **دوما** مصنف عصرحاضر کتاب خودرا طوردیگری‌آغاز کرده ودرفصل اول کتاب خویش از چگونگی خلقت و بوجودآمدن او از خاك صحبت کرده‌است اما منتسکیو ...

جواب من :

من تصدیق میکنم آقای**دوما** کتاب خودرا طوردیگر آغاز کرده و نخست از چگونگی پیدایش‌انسان بحث نموده اما آیاطرز تنظیم افکار و تدوین‌آن منوط به موضوع وسلیقه‌نیست ؟

ایراد منقد :

منقد میگوید منتسکیو در کتاب خود ازاصول و نظریات مندرجه در اشعار پوپ که یکی ازشاگردان اسپینوزا است تبعیت نموده‌است.

جواب‌من:

در کتاب‌من‌حتی‌یك کلمه وجودندارد که‌مربوط باصول و نظریات مندرجه‌در اشعارپوپ‌باشد و من هیچیك‌ازاین‌اشعار را در کتاب خود نیاورده‌ام .

ایراد منقد :

۱ـ مقصودگناهی است‌که آدم دربهشت مرتکب‌گردید وازمیوه شجره ممنوعه تناول کرد . مترجم

منقد میگوید گرچه منتسکیو در کتاب خود نوشته قانونی که مارا بطرف خالق هدایت مینماید و بسوی‌اومیکشاند از حیث اهمیت بزرگترین قوانین‌ماست ولی معتقد نیست که اولین قانون ما باشد بلکه نخستین قانون‌را در طبیعت صلح میداند درصورتیکه چنین نیست و نخستین قانون‌ما درطبیعت صلح‌نبوده بلکه‌انسانها دربدوخلقت ازیکدیگرمیترسیده‌اندوحتی کودکان هم میدانندواولین‌قانون‌مادوست داشتن خداوند وقانون دوم‌دوست‌داشتن همنوع است.

جواب‌من :

در اینموضوع من ومنقدبایکدیگر اختلاف‌نظر نداریم‌اختلافات‌ما فقط‌برسر ناسزا گوئی است‌زیراجملاتی که‌من در کتاب‌خود دراینموضوع نوشته‌ام از اینقرار است :

قانونی که ما رابطرف حقایق هدایت مینماید وبسوی او میکشاند از لحاظ اهمیتی که داردواولین‌قانون طبیعی ماست ولی از لحاظ ترتیب دردرجهٔ اول نیست انسان‌قبل‌ازاینکه ازدانش بهره‌مند شود چون ضمیرش‌صاف‌است‌استعداد فرا گرفتن همه گونه‌دانش‌واطلاعات‌رادارامیباشد ودرچنین صورتی واضحست که نخستین‌افکار بشر افکار حکیمانه‌ئی نخواهدبود و بیشتر در حفظ وجود خود میباشد تا در خیال دانستن منشأ وجود خود آنوقت چنین بشری در ابتدا فقط ضعف خود را احساس میکند و بس وبی‌اندازه ترسو میباشد اگر احتیاج‌بآزمایش ومثل باشد درجنگلها مردان وحشی پیداشده‌اند که ازدیدن‌هرچیزی برخودلرزیده واز مشاهده هرچیز فرار میکنند .

پس واضح است که‌من‌قانون پرستش و شناسائی خداوند را از حیث اهمیت بزرگترین قوانین‌طبیعی دانسته‌ام ولی‌در عین حال نباید برمن ایراد گرفت چرا مثل فلاسفه و علمای فیزیك و حیوان‌شناسی انسانرا ازجهات مختلف تحت مطالعه قرار نداده‌ام وبرطبق‌فکرخود دربارهٔ افکار وتخیلات‌انسان‌قبل‌ازپیدایش جامعه و هنگامیکه بطور انفراد میزیسته نظراتی ابراز نموده‌ام .

من‌فرض کرده‌ام مثلا انسان‌دفعةً از آسمان بزمین‌افتاده ودراین حال مجاز

بوده‌ام درخصوص احساسات وتفکرات این انسان منفرد مطالعاتی بنمایم تا بدانم این احساسات از لحاظ ترتیب و نمره بندی چگونه درروح اومنعکس شده‌اند زیرا بدون شك انسان قبل از تعقل و تفکر یعنی قبل از اینکه نیروی تفکر و تعقل داشته باشد غیراز احساسات چیزی نداشته و آنوقت استنباط کرده‌ام اولین احساس این انسان ترس و احساس دوم لزوم تهیه غذا بوده . پس محققاً من بزرگترین قانون طبیعی بشر را قانونی دانسته‌ام که اورا بسوی خداوند میکشاند منقد نیز بزرگترین قانون طبیعی قانونی را میداند که مربوط به پرستش خداوند است .

در این صورت اختلاف ما برسر ناسزا گوئی منقد است وبس .

ایراد منقد :

منقد میگوید منتسکیو گفته است انسان نادان که ممکن بود هر لحظه آفریدگار خود را فراموش کند خداوند بوسیله قوانین مذهبی او را بطرف خود میخواند میخواهیم بدانیم مذهبی که منتسکیو منظور نظر دارد کدام مذهب است لابد مذاهب طبیعی است ومعلوم میشود این شخص طبیعی مذهب است .

جواب من :

خیلی غریب است من در اینجا اصلا اسم مذهب طبیعی را نبرده‌ام تا منقد مراطرفدار مذهب طبیعی بداند او برای اینکه مرا هدف تیر ملامت و تهمت خود قرار دهد معنی عادی و معمولی عبارات وجملات مرا از آن گرفته و معانی موهوم وغیر متناسبی به آن چسبانده است اگر منظور من مذهب طبیعی بود بجای جمله‌ئی که در کتابم ذکر کرده‌ام و خود منقد آنرا بیان نموده میبایستی بگویم (چنین انسانی هر لحظه ممکن بود آفریدگار خود یعنی مذهب طبیعی را فراموش کند ولی خداوند یعنی مذهب طبیعت بوسیله قوانین طبیعی او را بسوی خود خواند (زیرا طرفداران مذهب طبیعی هیچ خدائی جز همان مذهب طبیعی قائل نیستند و نمیشناسند در این صورت گفته من مبهم و احمقانه بوده و جملات بعدی او هم احمقانه جلوه میکرد اما اینطور نیست منظور من از کلمهٔ مذهب مذهب آسمانی بود ومن بمذهب طبیعی معتقد

نیستم و اسمی از آن نبرده‌ام .

ایرادمنقد:

منتسکیو گفته فلاسفه ومعلمین اخلاق بشر را بوسیلهٔ قوانین اخلاقی نسبت بخودش متوجه میسازند تا خود را فراموش نکند وقانونگزاران او را بوسیله قوانین سیاسی و مدنی بوظائف خوددر رابطه با دیگران آشنا میسازند و بنا بعقیده منتسکیو فرمانفرمائی دنیای ذوی‌القول بین خدا و فلسفه وقانونگزاران تقسیم شده وآنها باخداوند در اداره دنیای ذیشعور شریك هستند ولی منتسکیو نمیخواهد بفهمد اینان فهم وشعور از کجا بدست آورده‌اند و بچه وسیله دانستند باید جامعه را بعدالت و نصفت اداره نمود .

جواب من :

پاسخ این پرسش خیلی آسان است وجواب ایراد از آن استخراج میشود فلاسفه و قانونگزاران فهم و شعور خود را ازعقلی که خداوند بآنها اعطا کرده بدست آورده و بسعادت آنها یاری کرده فهم ودانش را از همان قانون بزرگ گیتی همان قانونی که ما را بسوی خالق میکشاند بدست آورده‌اند .

من هرگز مثل ویرژیل شاعر روم که گفته است قیصر روم دراداره امور جهان با خدای خدایان شریك است و قانونگزاران را در ادارهٔ امور جهان با خداوند شریك ننموده‌ام ولی آیا خداوند یگانه آمر برجهان به بعضی از موجودات خود بیش ازدیگران عقل و فهم و توانائی نداده است؟

آیا تمام افراد بشر درفهم وشعور و توانائی باهم مساوی هستند؟

منظور من این بود که خداوند بعضی از موجودات را فهم ولیاقت بیشتر داده و چون آنهارا برتر از دیگران نموده آنها به هدایت سایرین پرداخته‌اند اما منقد مغالطه کرده وعقیدهٔ مرا چنین تفسیر کرده چون بعضی موجودات بر موجودات دیگر حکومت میکنند خداوند خواسته در فرمانفرمائی جهان آنانرا شریك خود نماید یکی از قواعد کلی آنست آنهائی که در استدلال ضعیف هستند و در

عین حال نمیخواهند نظریهٔ دیگران را بپذیرند راه مغالطه را در پیش میگیرند .

ایراد منقد :

منتسکیو میگوید خداوند نمیتواند برموجودات آزاد و ذوی العقول مثل موجودات دیگر حکومت کند زیرا آنها بایستی خودشان خویش رااداره کنند از این نظر خداوند قوانینی برای آنها وضع کرده که بانسان وظائف وی را نشان میدهد لیکن انجام این وظائف را در دسترس او نمیگذارد پس بعقیدهٔ منتسکیو خداوند موجوداتی آفریده که نمی‌تواند از امیال و غرائز و بی‌ترتیبی‌های آنها جلوگیری نماید غافل از اینکه خداوند توانای مطلق است و هرچه بخواهد با موجودات خود میکند ولو اینکه آنها نخواهند بر طبق ارادهٔ او رفتار کنند .

جواب :

من درهیچ فصلی از روح‌القوانین در این‌باب چیزی نگفته‌ام وجمله(خداوند نمی‌تواند) بکار نبرده و استعمال نکرده‌ام و همانطوری که‌درباب گناه اولیه آدم‌در بهشت بحثی‌ننموده‌ام در حضور بخشایش‌خداوند ویااغماض‌او نسبت‌به‌بی‌ترتیبی‌های جهان وطغیان‌امیال وغرائز انسان نیزچیزی‌نگفته‌ام وبطوریکه سابقاً گفتم من در روح‌القوانین نخواسته‌ام واردبحث مذهبی ودینی‌بشوم و اصول دیانت را که عبارت ازحلول[1] وبخشایش وغیره است ثابت‌نمایم.

برای‌یك‌نویسنده خیلی کسالت‌آور است که‌منقد از آغازتاانجام‌مطالعه کتاب او جزیك‌فکردرسر نداشته و تمام‌موضوعات و قضایای مشروحه در کتاب‌راازدریچه همان یك‌فکر مشاهده نماید وضع‌چنین منقدی شبیه بآن کشیش کلیسای قریه‌است که منجم در دوربین‌فلکی خود کره ماه‌راباو نشان میداد و کشیش‌ساده‌جز گلدسته کلیسای‌خود چیزی نمیدید.

من‌سعی کرده‌ام ازمسائلی که‌مربوط بکتاب من نیست صرفنظر کنم و اگر

۱ ـ حلول یکی‌ازاُصول‌پنجگانه‌دیانت مسیح‌است ومسیحیان‌معتقدندخداوندروح‌را در بدن‌انسان‌دمید ودرعین‌حال‌باوفهم وشعور داد . مترجم

در آغاز کتاب نظراتی در خصوص قوانین بطور کلی و حقوق طبیعی بیان نموده‌ام یا اینکه این موضوع خیلی وسیع است من دراختصار آن کوشیده و همه را در دو فصل گنجانده‌ام و ناچار از قسمت های مهمی مربوط بمسائل حقوق طبیعی برای احترام از طول کلام با اینکه مربوط بکتاب من بود صرفنظر نموده و نادیده گرفتم .

منتسکیو در کتاب خود گفته است در کشور انگلستان خودکشی را مثل یك ناخوشی دماغی میدانند وهمانطور یك دیوانه را تنبیه نمیکنند شخصی را هم که خودکشی‌نموده تنبیه نمیکنندعلتش اینست چون منتسکیوطرفدارمذهب طبیعی‌است و از طرفی مهد مذهب طبیعی انگلستان میباشد لذا جنایات مشهود دراینکشور را نادیده انگاشته وقلم اغماض روی‌آنها میکشد .

جواب :

من نمیدانم که انگلستان مهد مذهب طبیعی بوده یا نه ؟ . .

همینقدر میدانم من دارای مذهب طبیعی نیستم اما در مورد خودکشی من فقط ازحادثه‌ئی که درانگلستان بچشم‌دیدم صحبت کرده‌ام وتعریف یك‌حادثه دلیل براین نمیشود که من و انگلیس‌ها دارای یك مذهب باشیم اگر یکنفر انگلیسی هم در فرانسه وقایعی به‌بیند ودر انگلیس آنرا تعریف کند دلیل این نیست که با فرانسویها هم مذهب است .

ایراد منقد :

کتاب روح‌القوانین یکی از کتابهای نامطلوب است که فقط بر اثر پیدایش قانون اساسی طبیعیون رونق پیدا کرده ودر غیراینصورت اینهمه زیاد نمیشد ورواج آن فزونی نمی‌یافت .

جواب :

قانون اساسی طبیعیون موجب توسعه انتشار روح القوانین نشده زیرا هدف ومنظور این دو کتاب باهم متفاوت است .

ایراد منقد :

منتسکیو در دیباچه کتاب‌خود گفته من چندین مرتبه‌برای نوشتن این کتاب شروع بکار کرده و اوراق نوشته شده را بباد دادم تا وقتی که از کتاب خود راضی شدم بعقیده ما منتسکیو در آغاز نوشتن این کتاب وقبل ازاینکه اوراق خود رابباد دهد بحقیقت نزدیك‌تر بود تاپایان کار .

جواب :

اظهار منقد مبنی برپندار خود اوست او از کجا میداند من از آغاز بحقیقت نزدیك‌تر بوده‌ام ؟

ایراد منقد:

اگرمنتسکیویك راه شوسه وصاف شده رادرپیش میگرفت وازبیراهه‌نمیرفت کمتر دچار زحمت میشد .

جواب :

این نظریه هم مبنی بروهم خود اوستَ زیرا من راه شوسه و صافی رفته‌ام و زحمتی نداشته‌ام .

ایراد منقد:

هر کس اندکی‌فهم داشته باشد تشخیص میدهد روح‌القوانین براساس‌مذهب طبیعی نوشته شده و چون تمام مخالفین مذهب تصدیق کرده‌اند مذهب طبیعی عین نظریه اسپینوزا است که او خالق ومخلوق را یکی میداند لذا هرعیسوی متدین و معتقد ازکتاب روح‌القوانین تنفردارد .

جواب :

بین مذهب طبیعی و نظریه اسپینوزا تفاوت بزرگی وجود داردکه محققین دریافته‌اند ولی‌صرفنظر ازاین تفاوت باید بگویم اگر روح‌القوانین بر اساس فکر و نظریه اسپینوزا نوشته شده بود عیسویان حق داشتند از آن متنفر باشند ولی من در جواب های قبل ثابت کردم که مبانی روح القوانین با نظریه اسپینوزا تطبیق نمی‌نماید .

ایراد منقد .

منتسکیواگردر کتاب خود نامی ازخداوند برده وانسانرا مخلوق اومیداند برای اینست که مذهب حقیقی خود را که مذهب طبیعی است پنهان نماید و همین پنهان کردن مؤیدآن است که اوطبیعی مذهب است .

جواب :

من‌ناگزیرم منقد را دربعضی مطالب روشن نمایم وهمانطور که او بمن‌ایراد می گیرد منهم اشتباهات او را تشریح کنم .

منقد بواسطه تنفری که از طرفداران مذهب طبیعی دارد درست در باره آنها فکر نمیکند وآنها را ازهم تفکیك نمینماید زیرا طرفداران مذهب طبیعی بدودسته متمایزتقسیم میشوندیکی‌دسته‌ای که فقط طبیعی صرف هستند ودسته دیگر که‌علاوه بر طبیعت معتقد بالوهیت و حلول هم میباشند و میگویند خداوند انسانرا بوجود آورده و روح دربدنش دمیده است اما منقد از این تمیز وتفکیك اطلاع ندارد یا نمیخواهد اطلاع پیدا کند .

بعلاوه مندرهرجا که نامی‌ازطبیعت میبرم ومی‌خواهم انسانرا درحال‌طبیعی اوتحت مطالعه قراربدهم منقد زبان به‌بدگوئی‌بازمی کند بدون اینکه بخودزحمت دهد و مبانی مذهب طبیعی را استنباط کند من یقین دارم اگر او قوانین مذهب را میدانست اینطوربدگوئی نمیکرد .

منقد مذهب طبیعی رابالامذهبی‌اشتباه مینماید در صورتیکه این دو موضوع متفاوت است مذهب مسیح خود مرحله تکامل مذهب طبیعی است ومسیحیان کراراً شنیده‌اند که همه دارای یك مذهب طبیعی بوده‌اند امروز هم برای اثبات وجود خداوندیکتادرقبال مشرکین وآنهائی که بوجودخدایان متعدد قائلند مذهب طبیعی رادلیل قرارمیدهند وهمچنین برای‌اثبات الوهیت درمقابل‌اشخاص‌لامذهب وآنهائی که بخداوند معتقد نیستند بهمین مذهب طبیعی‌استناد میکنند پس دراینصورت نباید اینطورنسبت بمذهب طبیعی بدگوئی کرد .

منقد طرفداران زنون را طرفدار مذهب طبیعی می‌دانند در صورتیکه من

آنها رالامذهب میدانم بدلیل اینکه می گفتند یك قضا وقدر بیشعور و بدون اراده برجهان حکومت می کند و امروز برای مجاب کردن طرفداران و پیروان مذهب طبیعی را بکار میبرند .

منقد نظریه اسپینوزا را هم بامذهب طبیعی‌یکی میداند درصورتیکه من این دو عقیده را با هم فرق میگذارم. عقیده اسپینوزا که معتقد بوحدت وجود است با نظریه طبیعیون بکلی متفاوت است وحتی نظریه اسپینوزا راهم بوسیله مذهب‌طبیعی رد می کنند .

بعقیده من اگر کسی چون‌منقد مذهب‌طبیعی‌را با لامذهبی‌توأم نماید بمنزله اینست که دلیل و برهان‌را باموضوعی که‌می‌خواهد ثابت کند مخلوط و یا اشتباه کند وایراد وارده براشتباه‌راباخوداشتباه مخلوط نماید توأم کردن این دوموضوع سبب می‌شود که بزرگترین‌اسلحه‌ها درمقابل‌لامذهب‌ها ازدستمان برود منقد بدون‌اینکه متوجه باشد خود سلاح مؤثری بدست لامذهب‌ها میدهد .

مسلم است منقد تعمدی در اینکار نداشته وبدون دقت این دو موضوع رایکی کرده منهم نمی‌خواهم فرض کنم که او شاید برای انجام نظرات خاصی اینکار را کرده است ولی باید بگویم منقد در خصوص مسائل ماوراءالطبیعه نظریات روشنی ندارد و نمی‌تواند دراین‌باب اظهار نظر وقضاوت کند ومسائل مختلف ماوراءالطبیعه را از یکدیگر تفکیك نماید دراینموضوع همواره بیك نکته توجه دارد و از سایر مسائل و نکات غافل است .

منظور من ازاین اظهارات وجوابها توبیخ منقدنیست بلکه میخواهم سرزنش اورا نسبت بخودم خنثی نمایم .



قسمت دوم

مسائل کلی

درقسمت اول این رساله دولکه بزرگی که منقدین‌بدامان نویسنده روح‌القوانین‌چسبانده بودند پاك نمودم ولی‌هنوز هم ایراد های دیگری به تألیف من دارند بایستی جواب بگویم‌اماقبلاباید علت واقعی‌ایرادات وارده بر کتاب خود را بگویم که ازچه‌نقطه نظراست .

بطور کلی مردم چیز فهم و منورالفکر کشورهای اروپا کتاب روح‌القوانین رابا حسن‌قبول پذیرفته‌اند وعقیده دارندروح‌القوانین کتاب‌مفیدی است وساختمان واصول‌صحیحی‌دارد و نکات اخلاقی‌در آن رعایت شده وبرای ارشادخلق‌بسوی‌نیکی و عدالت مؤثر و رافع صفات رذیله است ولی یکنفرهم پیدا شده که این کتاب را خطرناك میداند وباشدت آنرا مورد مذمت قرار می‌دهد علتش اینست که بخواندن یکی‌دوفصل ازاین کتاب اکتفا کرده وجملات وعبارات کوچکی‌را که تصور نموده دارای معنائی مستقل ومنفرد است مورد مذمت قرارداده واصلامتوجه نشده‌موضوع روح‌القوانین‌چیست وچه مسائلی‌دراین کتاب‌مطرح گردیده‌است و باینطریق باهیاهو و جنجال موفقیت‌هائی پیدا کرده است ولی باید دانست او کتاب روح القوانین را تنقید نکرده‌است بلکه کتابی را که درمغزخود او بوده توبیخ نموده وهم‌پندارخود را انتقاد کرده است .

این‌شخصی که بخواندن یکی دوفصل از کتاب من اکتفا نموده اصلاندانسته موضوع چیست ولی دیگران که تمام این کتاب را خوانده‌اند وموضوعات آن را فهمیده‌اندمیدانند روح‌القوانین مربوط بقوانین وآداب ورسوم وعادات ملل‌مختلف است و یك بحث دامنه‌دار و وسیعی است زیرا با تمام شئون زندگی ملل‌مختلف تماس دارد .

من در این کتاب سعی کرده‌ام سازمانهای مختلفه بشری را تحت مطالعه‌قرار دهم ومجاهدت کرده‌ام بخواننده نشان بدهم کدام یك از این سازمان‌ها برای‌بشر و کلیه جوامع‌بشری‌مفیداست و کدامیك برای یك‌جامعه بخصوص آنوقت‌علل‌مادی

ومعنوی این فواید راجستجو نموده و گفته‌ام این علل تا چه اندازه خوب یا بدبوده مفیدبوده یازیان‌داشته است ونیزسعی کرده‌ام نشان بدهم یك علت بخصوص درعین حال که دارای‌فوایدی بوده زیانهائی هم دربرداشته وآیازیان اوبیش ازفایده بوده یافایده‌اش‌بیشتر وزیانش کمتر بوده است من‌معتقدم که مباحث کتاب من مفیداست وچون در نوشتن‌آن حسن نیت بکار برده‌ام امیدواری داشتم از این کتاب فوایدی نصیب همنوع من خواهد گردید بدیهی‌است در کتاب بزرگی مثل‌روح‌القوانین که مباحث متنوع و وسیع دارد طبعاًموضوع مذهب هم بمیان می‌آید وچون ما بیش‌از یك مذهب آسمانی نداریم که مذهب حقه است و سایرمذاهب را که در روی زمین بوجودآمده درشمار مؤسسات بشری درآوردم ومثل سازمانهای بشر در باره‌آنها مطالعه نمودم .

واما در مورد مذهب مسیح چون نویسنده مسیحی است ومعتقد است مذهب مسیح‌یك مذهب‌آسمانی‌است وجزء مؤسسات ومبتکرات بشر نمی‌باشد لازم‌ندانستم در کتابی که مربوط بسازمانهای بشری است آنرا مورد مطالعه قرار دهم بخصوص که مذهب مسیح کامل است ونقصانی‌ندارد تامحتاج مطالعه‌باشد .

پس‌هر وقت من نامی از مذهب برده‌ام برای این نبوده که در ضمن کتاب خود مذهب مسیح را مورد بحث قرار دهم بلکه خواسته‌ام احترام ومحبت خودرا نسبت باین مذهب ابراز دارم ودرضمن مقایسه با سایر مذاهب آنرا به همه معرفی نمایم این حقیقت در سرتاسر کتاب روح القوانین دیده می‌شود مخصوصاً در آغاز کتاب بیست وچهارم که درباب‌ارتباط قوانین با برقراری مذهب نوشته شده صریحاً بیان کرده‌ام .

همانطوریکه در بین تاریکیها بعضی ازآنها ظلمانی‌تر از دیگری است و شخص می‌تواند این تفاوت ظلمت را استنباط نماید همانطورکه بعضی از مغاکها عمیق‌تر ازمغاکهای دیگر است و انسان می‌تواند تفاوت عمق را تشخیص بدهد در میان‌مذاهب باطله‌نیزمذهب‌هائی یافت می‌شود که‌بدون‌اینکه باعث‌سعادت‌جاویدان بعدازمرگ باشدببهبودی زندگی همین دنیا کمك می کند بنابراین اگردرخصوص

مذاهب بحثی می کنیم فقط ازلحاظ منافعی‌است که در زندگی دنیوی خلق داشته اعم ازاینکه‌آن مذاهب‌آسمانی ویا زمینی‌باشند یعنی از طرف خدا فرستاده شده یا نشده باشند .

دراینصورت چون مذاهب زمینی را جزو مؤسسات بشری دانستم ناچارآنها نیزمطرح وتحت مطالعه قرار دادم واگرازمذهب مسیح کمتراسم بردم برای این است که مذهب مسیح جزومذاهب‌زمینی‌نیست تامحتاج جرح وتعدیل واصلاح‌باشد خود بذاته دارای کمال و از هر عیب مبری است ولی بدگویان ایرادها گرفتند ! سرزنش‌ها کردند ! یك دسته ایرادهای مذهبی گرفتند بتصور اینکه من خواسته‌ام در باب مذهب نویسندگی کرده باشم دسته دیگر طوری ایراد گرفتند که‌گوئی من موظف بوده‌ام صرفاً ازمذهب مسیح تبلیغ نمایم و سایرین را دعوت بقبول این مذهب کنم .

عده‌ئی‌هرجا کلمه مذهب را در کتاب من‌دیدند گفتند مقصود نویسنده مذهب مسیح است، جماعتی هرجا صحبت از رسوم مذهبی بمیان‌آمده ومن گفتم‌رسوم‌فلان مذهب با اصول حکومت فلان کشور بهتر تناسب دارد گفتند منتسکیو ازآن‌مذهب تعریف کرده‌ومعلوم‌می‌شود معتقدبدیانت‌مسیح‌نیست‌ومرتد می‌باشد. هروقت‌نویسنده از اخلاق نیکوی بعضی ملل‌راقیه که قبل‌ازمسیح در دنیا میزیسته‌اند صحبتی کردم واخلاق‌آنها راستودم‌مرا متهم کردند که مخالف اخلاق دیانت مسیح میباشد. هرجا ازلحاظ سیاسی بعضی‌آداب ورسوم را تحت مطالعه قرار داده‌ام مرا توبیخ می کنند چرا بجای‌آن کلمات وجملات فلان قانون ویافلان دستوراخلاقی دیانت مسیح را ننوشته‌ام هرچه‌من گفتم روح‌القوانین یك کتاب سیاسی وحقوقی است ومن‌نویسنده مذهبی نیستم متقاعد نشدند و گفتند بهرحال شما میبایستی از مذهب مسیح صحبت میکردید بعضیها می گفتند گر چه شما مطالب نیکوئی در باره مذهب مسیح گفته و نوشته‌اید ولی‌ذکر این مطالب ازآن‌جهت بوده که نیات حقیقی خود را پنهان کنید زیرا ما بهزوایای قلب شما راه داریم واز اسرار ضمیرشما مطلع هستیم!! وآنچه‌را که‌ننوشته و نگفته‌اید در آئینه روح شما منعکس می‌بینیم دیگر کاری نداریم

که در کتاب چه گفته و نوشته‌اید وما مضامین آنرا فهمیده‌ایم یا نه یاللعجب از این طرز بیان !!

اینك که علل واقعی انتقاد بروح‌القوانین را برای خوانندگان بیان نمودم بایرادهای خصوصی میپردازم که منقدین ازمن گرفته‌اند .



اندرزهای مذهبی

خوانندگان میدانند که من‌در کتاب خود نظریات آقای بایل را رد کرده‌ام وگفته‌ام بر خلاف تصور این شخص جماعت مسیحی مذهب میتواند ملت صالح و نیرومندی را تشکیل دهند ودرهمین زمینه دوسه بارعبارات ومضامین بایل را ذکر نموده و گفته‌ام این مرد از روح مذهب خود بی‌اطلاعست وبین دستورات مربوط باستقرارمذهب باخود مذهب فرق نگذاشته است .

وقتی یك نفر قانونگزار بجای وضع قوانین باندرز دادن اکتفا می‌نماید دلیل ین است که او دریافته اگر اندرزهای خود را بصورت قانون وضع می‌نمود برخلاف روح‌القوانین خویش رفتار کرده بود پس باندرزمی‌پردازد تانتیجه‌مطلوبه بگیرد اما منقدین بدین نکته توجه ننموده ازعباراتیکه من در این مبحث (قوانین بشری چون بیشتر بعقل مردم توجه دارد باید حاوی دستور و مقررات باشد و از پند و اندرز بپرهیزد ولی قوانین مذهبی چون بیشتر باحساسات و عواطف مردم ارتباط دارد باید بیشتر پند و اندرز بدهد و کمتر دستور و مقررات صادر نماید) ذکر کرده‌ام اینطور نتیجه گرفته‌اند که من تمام قوانین ومقررات انجیل را پند و اندرز میدانمو یا خواسته‌ام بگویم آن قوانین بیمورد صادر شده است درصورتی که چنین نیست و من این منظور را نداشته‌ام . برای رفع شبهه توضیح بیشتری می‌دهیم .

آقای بایل‌میگوید «جامعه‌ئی که‌مرکب ازافراد مسیحی باشدقابل‌دوام‌نیست» وبرای ادعای خود یکی ازمضامین‌انجیل را شاهد می‌آورد که گفته است‌اگر کسی بیك طرف صورت شما سیلی‌زد طرف دیگرخود را باوعرضه دارید .

بایل‌معتقد است جامعه‌ئی که افرادش چنین معتقداتی داشته باشند چگونه میتوانند در کشاکش حیات‌مقاومت‌نمایند ولی من‌میگویم بایل‌اشتباه کرده و آنچه صورت پند واندرز دارد انجیل بشکل‌قانون‌درآورده است زیرا این عبارت انجیل یك پند واندرز است.

خوانندگان با این توضیح متوجه می‌شوند که من از مذهب دفاع کرده‌ام در حالی که منقدین مرا متهم می کنند که گفته‌ام تمام قوانین انجیل پند و اندرز است .

تعدد زوجات

یکی از موضوعاتی که وسیله بدست‌منقدین داده تعدد زوجات است با اینکه من فصل مخصوصی دراین‌باب نوشته‌ام معهذا بدون توجه بآن منقدین مرا طرفدار تعدد زوجات دانسته و در اینمورد ایرادات وانتقاداتی نوشته و گفته‌اند :

من بهیچوجه رسوم و آداب ملل مختلف را در باره تعدد زوجات تصدیق نکرده یا تصویب‌ننموده‌ام بلکه فقط توصیف و تعریف کرده‌ام موضوع‌تعددزوجات را باحساب شماره افراد و سکنه هرمحل ارتباط داده و گفته‌ام اگر بدون توجه بکیفیاتیکه ممکن است باعث تقلیل زیان تعدد زوجات شود این موضوع را مورد مطالعه قراردهیم خواهیم دید تعددزوجات برای زن و مرد هیچکدام فایده ندارد و برای کودکان بیشتر مضراست و بزرگترین‌ضرر آن عدم علاقهٔ پدر ومادر نسبت بفرزندان است زیرا طبیعی است علاقه بیك‌یادوفرزند مساوی علاقه به‌بیست‌فرزند یا بیشتر نیست بعلاوه ضرر تعدد زوجات‌بخصوص وقتی زیادتر است که یکزن‌چند شوهر داشته‌باشد چه دراینصورت هریك‌ازشوهرها‌تصور میکنند که بعضی‌ازفرزندان متعلق باو نیست بلکه از صلب شوهر دیگر زن اوست تعدد زوجات موجب سستی محبت و کثرت طلاق میشود زیرا هر طلاق، طلاق دیگری در پی میآورد بعلاوه داشتن چند زن موجب تسکین طغیان امیال و غرائز شهوانی نخواهد شد بلکه آنها را بیشتر تحریك‌مینماید مخصوصاً در این فصل اشاره بفلاسفه روم نموده‌ام که درزمان خسرو پرویز وقتی بدربار ایران پناه بردند ازاینکه در ایران‌مردان

زنان عدیده داشتند و از داشتن روابط نامشروع با زنهای دیگران هم پرهیز نمیکردند تعجب نمودند بنابراین اگر منقدین این فصل را بدقت خوانده بودند میفهمیدند که من تعدد زوجات را بذاته قبیح و زیان بخش دانسته‌ام ولی من از نظر فلسفی موضوع تعدد زوجات را در کشورهای مختلف که دارای آب و هوای متنوع هستند با یکدیگر مقایسه کرده و نشان داده‌ام ممکن است در بعضی از کشورها تعداد زنان نسبت بمردان زیادتر و یا بعکس باشد آنوقت در این قبیل مناطق ضرر تعدد زوجات کمتر است منقد فقط عنوان فصل روح القوانین را که مربوط بتعدد زوجات وارتباط آن باحساب شماره افراد است خوانده ولی متن این فصل را نخوانده است آنوقت ازاین عنوان فصل استفاده کرده وخواسته است مرا طرفدار تعددزوجات معرفی کند تعددزوجات ازلحاظ اینکه در بعضی از کشورها ومناطق ضررش بیشتر است یا کمتر باحساب شمارهٔ افراد آن کشور و منطقه ارتباط دارد ولی وقتی موضوع ماهیت این عمل پیش آید وبطورمطلق در این باب بحث شود دیگر مربوط باین حساب نیست وقتی تأثیر زیان این کار را درمناطق مختلف مطمح نظر قرار دهیم باتقلیل و تکثیر نفوس ارتباط دارد اما ماهیت تعدد زوجات از لحاظ مذهبی باین جریانات ارتباطی ندارد حتی من در جای دیگر گفته‌ام :

تصور نمیرود شماره زن ومرد نسبت بهم آنقدر متفاوت باشد که تعدد زوجات یا شوهرها را مجاز نماید ولی همین قدر مسلم هست که آب وهوای یك کشور ومقتضیات آن دراین باب تأثیر داشته ودرنقاط مختلف با آن تناسب دارد ودریك نقطه بیش از نقطه دیگر متناسب است منقد این عبارت را مأخذ قرار داده ومرا طرفدار تعددزوجات میداند .

من اگر بگویم از تب و سرما خوردگی بیش از مرض فساد خون خوشم میآید آیا دلیل این خواهد بود که من تب و سرما خوردگی را دوست میدارم یا این که میخواهم بگویم در عین حالی که هر دو بد هستند خطر اولی کمتر از دومی است .

منقد در همین موضوع ایراد میگیرد که داشتن چند شوهر برای یکزن

آنقدر قبیح است که در هیچیك از کشورهای جهان این عمل قبیح و خلاف طبیعت را اجازه نداده‌اند .

معهذا منتسکیو این را هم در ردیف تعددزوجات درآورده و هر دو را یکی دانسته بدیهی است کسی که طرفدار مذهب طبیعی است باید چنین چیزی بگوید .

برخلاف تصور منقد من در فصل ششم کتاب شانزدهم گفته‌ام تعدد شوهرها زیانبخش تر از تعدد زنهاست ولی او این فصل را نخوانده بعلاوه منقد چیزی را که مربوط باینموضوع نیست مورد انتقاد قرار داده او باید در اطراف تعدد زنها یا شوهرها بحث و انتقاد کند و با مذهب طبیعی که من اسمی از آن نبرده‌ام در اینجا کاری نداشته باشد .

منقد در جای دیگر میگوید :

منتسکیو تعدد زوجات را در کشورهای گرمسیر مجاز دانسته ودر کشورهای سردسیر منع کرده است درحالیکه من درهیچ نقطه این عمل را مجاز ندانسته‌ام وفقط در بعضی مناطق ضرر آنرا کمتر دانسته‌ام .

منقد تمام مطالب مربوط بتعددزوجات را بمذهب می‌چسباند .

فرضاً من گفته باشم تعدد زوجات از لحاظ کیفیت آب وهوا در فلان کشور مجاز است منقد این اظهار نظر را یك قانون مذهبی تصور میکند و اظهار میدارد من ازلحاظ مذهبی این عمل را مجاز دانسته‌ام غافل از اینکه اگر ازلحاظ تأثیر آب و هوا امری مجاز باشد دلیل براین نیست که از لحاظ مذهب هم مجاز بوده باشد زیرا احکام مذهبی همه‌جا متناسب با آب و هوا ومقتضیات نبوده است .

آب و هوا

منقد میگوید :

نویسنده روح القوانین گفته است آب وهوای هندوستان که گرم است موجب ملایمت اخلاق می‌شود ولی این نظریه صحیح نیست ومنتسکیو درست نگفته است زیرا درهندوستان زنها را بااموات شوهرشان میسوزانند وبنابر این اخلاق آنها ملایم نیست .

جواب :

علت این انتقاد آنست که منتقد فصل سوم کتاب بیست وچهارم را نخوانده و به ضد و نقیض‌های بزرگ اخلاق بشر توجه نکرده و نمیداند نوع بشر در عین رأفت ممکن است بیرحم ودرعین بیرحمی دارای رأفت باشد ، دراینکه آب وهوا دراوضاع و احوال ملل تأثیردارد حرفی نیست وا گرمن برخلاف آن حرفی میزدم قطعاً آدم ابلهی بشمار میآمدم وبالنتیجه در کشورهائی که فواصل زیاد از هم دارند اختلاف آب و هوا اخلاق وآداب وخصائل متفاوت بوجود میآورد برای من ممکن بودمثل بعضی از استادان مدارس اظهاراتی درخصوص اخلاق و صفات حسنه بکنم و بگویم شخص بایدچنین وچنان باشد ولی آن‌وقت کتاب من‌یك کتاب حقوقی و سیاسی نبود بلکه کتاب دیگری بود من‌خواسته‌ام برطبق آنچه واقعیت دارد در خصوص تأثیر آب وهوا و ارتباط آن با خصائل معنوی و مادی نوع بشر مطالعه نمایم و بگویم قانونگزاران ملل مختلف بایددرتدوین قوانین بارعایت مقتضیات هر کشوری قوانین وضع نمایند .

موضوع توافق مذهب هم با آب وهوا همینطور است من بدون‌اینکه بخواهم وارد بحث مذهبی بشوم وبگویم فلان مذهب خوب یا بد است گفته‌ام پذیرفتن قوانین فلان مذهب در فلان کشور آسان‌تر یا مشکل‌تر ازجای دیگراست زیرا درفلان کشور آب وهوا و مقتضیات طبیعی برای پذیرفتن آن مذهب تناسب دارد من‌میدانم که مذهب بذاته دارای استقلال است وبآثار طبیعی وابسته نیست واگر مذهبی در کشوری خوب بود در کشور دیگر هم خوب است و اگردر کشوری بدبوددر کشور دیگر هم بد است ولی چون مقررات و قوانین مذهب باید از طرف انسانها رعایت شود وبدان عمل کنند نقاطی هست که براثر مقتضیات طبیعی اجرای مقررات مذهبی آسان‌تر ازجاهای دیگر است.

اغماض یا تسهیلات در باره اجرای اعمال مذهبی

عباراتی که در فصول نهم و دهم کتاب بیست وپنجم روح‌القوانین راجع بتسهیلات دربارهٔ اجرای اعمال مذهبی و اغماض نسبت بمذاهب جدید در یك کشور نوشته‌ام خیلی هیاهو راه انداخته و منتقدین گفته‌اند:

عقائدمن سبب خواهدشد سلاطین مشرك وبت پرست دروازه کشورخودشان را بروی مذهب مسیح ببندند .

جواب :

اولا من مذهب مسیح‌را استثناء نموده و در فصل اول کتاب بیست و چهارم روح‌القوانین گفته‌ام مذهب مسیح که مردم رابعشق و محبت بیکدیگر امر فرموده طبعاً مایل است مردم بهترین قوانین مذهبی و سیاسی را داشته باشند زیرا بعد از مذهب بهترین چیزی که نصیب بشر میشود قوانین خوب و سیاسی و مدنی است بنابراین چون قوانین سیاسی و مدنی نسبت بمذهب مسیح دردرجه دوم قرار گرفته هیچ قانون مدنی یا سیاسی در هیچیك از کشورهای جهان نمیتواند ونبایدازمذهب مسیح جلوگیری نماید زیرا مذهب آسمانی مثل مذهب زمینی در کشورهای مختلف برقرار نمیشود و همینکه خداوند خواست مذهب در کشوری برقرار گردد هر گونه وسیله برای استقرار مذهب مسیح مفید واقع میشود گاهی خداوند فلان پادشاه گردنکش را وادار می‌نماید در قبال مذهب مسیح سر تعظیم فرود آورد و گاهی مذهب مسیح پس‌از مدتی گوشه گیری در بیغوله‌ها و سردابها مثل روم قدیم دفعةً مثل آفتاب جهان‌تاب روشن میگردد و کشور را منورمی‌نماید .

مذهب مسیح بدون مانع از دریاها و کوهها میگذرد و هر گونه قانون و رسوم و آداب واخلاق وروش سیاسی را مغلوب نموده خود جایگزین آن میگردد خداوند حدود این مذهب را برطبق مصالحی که بر ما پنهان است توسعه داده و

یا محدود میکند.[1]

من در فصل نهم ودهم روح‌القوانین گفته‌ام :

وقتی قوانین کشوری اجازه میدهند چندین مذهب در یك کشور باشد مذاهب مزبور باید نسبت بهم تسهیلات قائل شده و اغماض کنند و وقتی زمامداران دارای قدرت واقعی هستند ومیتوانند مذهبی را در کشور خود بپذیرند یارد کنند بهتر آنست که از پذیرفتن مذهب جدید خودداری نمایند ولی اگر مذهب جدید را بکشور خود راه دادند بایستی درباره اجرای اعمال آن مذاهب تسهیلات قائل شوند و آن مذاهب را با نظر اغماض بنگرند .

گرچه ما در اینجا در باره مسائل سیاسی بحث می کنیم و بمسائل مذهبی کار نداریم ولی باید متوجه بود که یك دانشمند مذهبی هم بین تصویب و قبول کردن یك مذهب واغماض نمودن نسبت بآن فرق میگذارد.

اما منقدین طوری صحبت میکنند مثل اینکه من در گوش فلان پادشاه مشرك خوانده‌ام و توصیه کرده‌ام مذهب مسیح را نپذیرد و از دخول آن در کشور خویش ممانعت نماید زهی کوتهی فکر و نارسائی اندیشه . آنها تصور میکنند حضرت مسیح هم مثل فلان پادشاه است که برای تسخیر کشور همسایه تا آخرین دقیقه نقشه واسرار قشون کشی خود را پنهان نماید .

تجرد

یکی از موارد که منقدین ایراد گرفته‌اند موضوع تجرد است مخصوصاً عباراتی که در جامعه روحانیان گفته‌ام بیشتر باعث سر وصدا و ایرادآنان شده است.

من گفته‌ام اگر جامعه روحانیان و کشیش‌ها زیاد توسعه پیدا کند چون این طبقه ازدواج نمیکنند لذا نتایج بدی خواهد داشت وبطوریکه واضح و روشن

[1] ۱ــ اظهار این عقاید تنها درباره مذهب مسیح صدق نمیکند بلکه هر مذهبی که از طرف خداوند در هر عصری بین بشر مستقر گردیده همین وضع را داشته است مذاهب آسمانی قبل از مسیح و بعد از مسیح هم همینطور بود مذهب اسلام در مدت بسیار کوتاهی شرق وغرب دنیای عصر خود را گرفت و پیروان آن ملل مختلفه جهان بودند هم اکنون نیز عده مسلمانان دنیا مخصوصاً در آسیا و افریقا بیش از یك ثلث جمعیت جهان است . مترجم

میشود من درخصوص کمی وزیادی تجرد و آثار مترتبه بر آن صحبت کرده‌ام نه در خصوص تجرد ازطرفی هم گفته‌ام چون وصول بمرحله کمال در خور استعداد همه کس نیست لذا تمام زنان و مردان نمیتوانند باتجرد زندگی کنند.

من نمیتوانستم درباره نتایج نیکوی تجرد مذهبی صحبت کنم زیرا کتاب من مربوط بمسائل مذهبی نیست اما منقدین چیزی را که من اصلا ننوشته‌ام انتقاد میکنند و همواره از نظر مذهب آنرا مینگرند.

معهذا با اینکه از نظر مذهبی در باب تجرد بحثی نکرده‌ام مثل روحانیان فوائد و مزایای آنرا تصدیق نموده‌ام بعلاوه درضمن مطالعه تاریخ ملل مختلف ودرخصوص ارتباط قوانین باشماره افراد گفته‌ام گاهی از اوقات تجرد لازم بوده و قوانینی در این باب وضع شده ودربعضی موارد هم نه تنها لزومی نداشته بلکه مضر بوده و قوانین برای احتراز مردم از تجرد وضع شده که مردم از آن پرهیز نمایند وازدواج کنند تا نسل زیاد شود مثلا رومیها که یکی از ملل خردمند جهان قدیم بودند برای جبران تلفات که درجنگها بآنها وارد میآمد با وضع قوانین مخصوصی ازدواج را برای ازدیاد نسل تشویق مینمودند من قسمت مهمی از این قوانین را جمع‌آوری و ذکر نموده و موارد وضع آنهارا نشان داده‌ام که برای چه مصالحی ودرچه مواقعی وضع یا لغو شده است وبعلاوه صریحاً گفته‌ام :

من تجرد مذهبی را مورد سرزنش قرار نمیدهم ولی همه کس میداند تجرد جوانان و نرفتن زیر بار ازدواج مضار زیاد دارد زیرا در عین حالی که جوانان تمایلات طبیعی خود را تسکین میدهند حاضر نیستند که اینکار بصورت مشروع درآید .

پس اگر من تجرد را تقبیح نموده‌ام منظورم تجرد عادی بوده نه تجرد مذهبی و اینموضوعی است که همه موافق آن هستند زیرا ما بچشم خود می‌بینیم مردمان ثروتمند برای شهوترانی ولهو ولعب زیر بار ازدواج نمیروند و تحمل این بار را بفقرا و اشخاص بی‌بضاعت وامیگذارند .

اما منقدین میگویند :

زرنگی مؤلف‌را ببینید که درلفافه جملات و عبارات‌میخواهدمقررات مذهبی را تقبیح نماید یاللعجب‌من شهوترانی وفحشا را تقبیح‌میکنم ومنقدین‌آنرامقررات مذهبی مینامند .

اشتباه مخصوص منقد

گوئی منقد عهد کرده هرگز حاق کلام مرادرنظرنگیرد و از مطالبی غیر از آنچه من نوشته‌ام انتقاد کند زیرا من از علل و جهاتی که مردم را نسبت بمذهب علاقمند میکند بحث کرده‌ام ولی‌منقدبر طبق پندار و اوهام خویش تغییر مذهب را از آن استخراج میکند وآنوقت علل و جهات ترك مذهب و اختیار مذهب‌جدیدرا انتقاد می‌نماید بقول علمای صرف و نحو مطالب من در اینمورد لازم است یعنی وصف حال است ولی مطالب موردانتقاد او جنبه متعددی داردیعنی‌عمل و فعالیت وتغییر مذهب است .

من گفته‌ام با اینکه افکار روحی ومعنوی بصعوبت درضمیرماجایگزین‌میشود معهذا مذهبی که ما را بسوی‌یك مبدأ معنوی هدایت‌میکند دوست میدارم زیرا این اعتقاد باعث مباهات ما میشود نسبت به بت‌پرستان مانزد خود نخوتی پیدا می کنیم که از حیث عقیده برتر و بالاتر ازآنها هستیم و برای الوهیت مقام شامخی قائل شده‌ایم .

منظور من این است که سایر مذاهب مثل یهود و مسلمان مثل ما مسیحی‌ها بآمرزش و غفران مقام‌الوهیت امیدوار میباشند ولی منقد گفتارمراطوردیگر تعبیر نموده و گفته‌است :

بنابعقیده منتسکیوچیزی که باعث شده ما از بت پرستی بسوی الوهیت و مبداء معنوی‌ارشاد شویم غرور و نخوت است ولی‌او غافل است که‌من از تغییر یك مذهب‌بمذهب دیگر صحبتی نکرده‌ام بعلاوه اگر یکنفر مسیحی متدین با اعتقاد یك‌مبداءمعنوی‌خودرا سرافراز بداند و عظمت‌الوهیت اورا قرین مباهات کند این مباهات وسرافرازی‌چیز خوبی است .

ازدواج

منقد گفته‌است :

در دیانت مسیح ازدواج یك امر آسمانی استوقبل از اینکه نوع‌بشر فرزندانی داشته و موظف‌شود معاش‌آنهارا تأمین نماید خداوند همسری برای آدم فرستاد که نامش‌حوا بود ولی منتسکیو تمام‌این شرایع را زیر پا میگذارد و اصلاً ازآدم و حوانام نمیبرد .

جواب :

منقدین بدانند من در عین‌حالی که مسیحی متعصبی هستم و باکمال خلوص مذهب خود را دوست میدارم مرد احمقی‌نیستم و بدون‌جهت ومقدمه وبدون‌تناسب ازحقایق مذهب صحبت نمیکنم .

من در روح القوانین یکمورد راجع به تکثیر نسل انسان و حیوان و مورد دیگر در باره ازدواج صحبت کرده‌ام و گفته‌ام حیوانات بیك اندازه تولید مثل میکنند ولی در نوع‌بشر بواسطه طرز زندگی و تنوع اخلاق وآداب و روحیات و هوا وهوس و اشکالات آبستنی و علاقه زنهابحفظ زیبائی‌وهم ازلحاظ‌مخارج‌هنگفت خانوادگی و عوامل دیگر تولید مثل یك اندازه نیست و این چیزها باعث کمی و زیادی نسل میشود در مورد ازدواج هم گفته‌ام چون طبعاً برپدر لازم است معاش فرزندان خودرا تأمین نماید ازدواج این وظیفه‌را مسلم ومسجل مینماید وپدر بعد از ازدواج نمیتواند از آن سرباز زند.

ژوستینین امپراطور معروف‌رومیةالصغری مرد مسیحی متعصبی بودوقانون خود را برطبق مذهب مسیح تدوین کرده است این قانون را امروز در مدارس بجوانان مادرس میدهند و درآن‌قوانین‌راجع بازدواج نوشته است :

« ازدواج عبارت‌ازاتحاد زن و مردبرای‌تشکیل‌یك‌جامعه کوچك وخصوصی است .»

ولی تاکنون بفکر هیچکس نرسیده که ژوستینین راموردتنقید قراردهد و باو بگوید چرا درحقوق و قانون خوداز خلقت آدم وحواچیزی نگفته !!

ربا

منتقد درخصوص ربا و بالاخص ربا در معاملات دریائی میگوید
بنا بعقیده منتسکیو گرفتن ربا در معاملات دریائی مشروع
است و اضافه میکند آیا چیزی ناصواب‌تر از این حرف شنیده‌اید ؟

جواب:

منقد ازبکاربردن صفت مطلق و صفت نسبی در عبارات بنظرم بی‌خبر است و
مفهوم کلمهٔ کمتر یازیادتر را ادراك نمیکند بهمین‌جهت اگرمن بگویم سیاهی‌چهره
یکمرد گندم‌گون ازرنگی افریقائی کمتراست اوخیال میکند من گفته‌ام مثل‌برف
سفیداست و اگر بگویم سیاهی آنمرد گندم‌گون ازسفیدپوستان اروپائی بیشتر است
او تصور میکندمن میگویم مثل زغال سیاه است .

من هیچگاه نگفته‌ام ربا در معاملات‌دریائی مشروع است‌بلکه گفته‌ام‌زیادی
ربح در معاملات دریائی کمتر از ربحی که در معاملات خشکی میگیرند جلب
توجه میکند زیرا دو علت سبب‌شده که در معاملات بحری زیادتر از خشکی شده
است :

اول مخاطرات دریاست و سپس رکود سرمایه برای یك مدت‌زیادتر اما در
خشکی این دو عامل وجود ندارد چه‌آنکه خطرات دریا نیست و بعلاوه در مدت
کمتری معاملات زیاد گزاف انجام میگیرد لذا قانونگزاران ربا را قدغن نموده
و یا بمیزان قلیلی محدود کرده‌اند .

من درفصل نوزدهم و بیستم کتاب بیست ودوم‌روح‌القوانین مرابحه‌راازلحاظ
ارتباطی که با تجارت دول وملل‌مختلف جهان دارد مطالعه کرده و در فصول‌دیگر
از تغییرات نرخ مرابحه نزد ملل باستانی بحث کرده‌ام ولی منقد چون خود فقیه
گفته‌های مرا ازدریچه‌چشم‌یك دانشمند مذهبی دیده و انتقاد کرده است من خیلی
خوب میدانم که مرابحه در مذاهب بحث وسیعی دارد بعضی از فقها و متشرعین
آنرامطلقاً حرام دانسته و برخی برای‌آن محدودیت‌هائی قائل شده‌اند ولی من
نخواسته‌ام ربا را ازلحاظ امر و نهی مذهبی مورددقت قرار دهم من در کتاب خود
گفته‌ام پول شاخص ارزشهاست و هر کس‌محتاج پولست باید مثل سایر چیزها که

اجاره میکند پول‌را هم اجاره کند .

فرقیکه بین‌سایراشیاء و پول‌هست آنست که‌سایراشیاء را هم میتوان فروخت
و هم کرایه داد ولی‌پول چون‌بهای اشیاء است‌نمیتوان آنرا فروخت وفقط میتوان
آنرا کرایه نمود .

انسان‌اگر پول خودرابدون ربح‌بدیگری قرض بدهدکار خوبی کرده زیرا
مذهب توصیه مینماید که شخص قرض‌بدون‌ربح بدهد ولی قوانین مدنی اینکار را
تصویب نکرده‌اند .

برای‌رواج‌تجارت اجاره‌پول بایدقیمت داشته‌باشد ولی بهای‌آن گزاف‌نباشد
که از تجارت‌زیان حاصل شود و همچنین نبایدآنقدر کم باشد که کسی‌پول خودرا
باجاره ندهد ودست‌تجار بسته‌بماند .

پس برای گردش چرخهای تجارت و احتیاج ربا برقرار میشود ولی چون
حدود معینی ندارد نتایج سوئی‌ازآن حاصل خواهد شد که در تمام ادوار ودرهمه
جادیده شده و بتجربه‌رسیده است.

هرجا که ربح حرام و ممنوع شده نرخ مرابحه بالا رفته‌است‌زیراصاحبان
پول پیش‌بینی محرومیت را نموده بخیال جبران خسارت احتمالی ممنوعیت ربح
آنرا گزاف‌نموده‌اند .

درکشورهای اسلامی بواسطه حرمت ربا استرداد قرضه امنیت ندارد و
دائنین اطمینان باسترداد پول خود ندارند بهمین جهت نرخ مرابحه‌زیاداست.

برای تأیید این‌نظریه نوشتجات سیسرون را شاهد آوردم که او نوشته است
نرخ مرابحه درروم قدیم در شهر رم ٣٤ ./. در صدو در ولایات ٤٨ در صد بود و
چون قوانین برای‌نرخ مرابحه‌حدودی معین‌نکرده‌بودندوبلکه آنرا تحریم‌نموده
بودند در نتیجه صاحبان پول هم میخواستند سود ببرند و هم میترسیدندو در صدد
جبران ضرر تعقیب‌قانونی بودند و این قرضه‌ها بین مردم بموجب قرار دادهائی
معمول شده بود.

اما وقتی ملت رومقوی‌شد زمامداران برای اینکه توجه ملت‌را بطرف‌خود

جلب و وجیه‌الملهٔ بشوند قوانین‌عدیده درباب تقلیل نرخ مرابحه وضع کردند و مقررداشته طلبکار نباید بدهکار را بزندان‌بیاندازدآنوقت نتیجه این اقدامات‌تولید سوءظن در طلبکاران و صاحبان پول نمود و دیگر بقراردادها اعتمادی‌نداشتند و جز درقبال ربح گزاف پول نمیدادند و بتدریج رباخواری غیرمحدود و شدیدی‌در روم برقرار گردید .

درپایان نظریه خود گفته‌ام یکی‌ازاصول کلی اینست وقتی‌قوانین‌جنبهٔ‌افراط را پیدا کردند زیانهای بزرگ ازآن‌ناشی میشود ولو اینکه نظرقانونگزار اصلاح وضع زندگی مردم باشد.

پس مطالعهٔ من درباب ربا از لحاظ ارتباط باتجارت‌وقوانین مذهبی بوده و مخصوصاً بین قوانینی که قانونگزاران‌مذهبی‌دراینباب وضع کرده‌اند با مقررات مقننین مدنی و سیاسی‌فرق گذاشته‌ام زیرااگر میخواستم از نقطهٔ نظر مذهبی‌بحث کنم هرچه را مذهب مسیح امر کرده تأیید مینمودم و آنچه نهی نموده تردید میکردم و میگفتم مذهب مسیح درعین حالی که ربا رانهی کرده تسهیلاتی‌برای‌آن قائل شده و گفته است برای‌پول نبایدمنافعی دریافت کرد ولی‌برای چیزهای‌دیگر میتوان منافع دریافت‌نمود وحال‌آنکه درروم قدیم ودر اسلام ربا مطلقاًحرام‌بوده و هست این حرمت کمکی به افزایش نرخ تنزیل کرده است ولی در کشورهای مسیحی مذهب چون این‌قوانین‌سخت وجودندارد نرخ مرابحه‌زیاد نیست ولطمه‌ئی بجریان تجارت نمیزند وبلکه ممدآنست .

من درکتاب‌بیست ودوم‌قوانین مختلفی‌راکه رومیها در ادوار مختلف جهان قدیم‌راجع‌بهربا و قرضه وضع کرده‌اندبررسی‌نموده‌ام ونتایج‌حاصله‌ازآنرا تشریح کرده‌ام .

ولی منقد که تاکنون ازلحاظ مذهبی روح‌القوانین‌را مورد انتقاد قرارداده بود از این ببعد وارد مباحث تاریخی‌شده وچند اشتباه نموده و ضمناً خواسته است فضل و اطلاعات خود را نشان‌بدهد.

اکنون برای روشن شدن موضوع و اثبات اشتباهات منقد مواردی را

که او مورد انتقاد قرار داده توضیح میدهم و در ضمن توضیح انتقادات را نیز میگنجانم .

تاسیت قانون‌سال ۳۹۸ رومی‌راکه دو نفر از وکلای مجلس سنا دوئلیوس ومینوس برای‌مرابحه یك‌درصدپیشنهادوبتصویب‌رساندندباقانون‌الواح دوازده‌گانه دسمویر اشتباه میکند زیرااگر در قانون الواح دوازده‌گانه بمرابحه اشاره شده بود درمورداختلاف بعدی هم که بین طلبکاران ومدیونین‌پیدا شدآنرامورداستفاده قرار میدادند نرخ مرابحه یك‌درصدهمان‌قانون سال۳۹۸ است که‌ذکرشد وتاسیت اشتباه کرده‌است‌زیراقانون‌مربوط بمرابحه ۹۵سال‌بعد ازقانون دسمویروضع‌شده .

منقد میگوید منتسکیو اشتباه کرده و نظریه تاسیت صحیح است و اضافه میکند منظور تاسیت این‌بوده که نرخ یك درصد مرابحه‌برای‌مدت‌یکماه معین شده بوده است.

اساس انتقاد اینست که بدانیم‌درقانون الواح ۱۲ گانه‌برای مرابحه‌دستوری هست یانه؟ وبحث‌ما مربوط بیکماه یایکسال‌نیست خوشبختانه این‌قانون‌از دستبرد زمانه مصون مانده وموجود است‌خوانندگان آنرا میتوانند بخوانند و اگرچیزی درباب‌مرابحه یانرخ آن‌دراین قانون‌وجود داشت مرا ملامت کنندامادرباب‌میزان نرخ مرابحه که برای‌یکماه و یایکسال‌مدت تعیین‌شده من‌دلائل کافی دارم که یك درصد برای‌یکسال بوده نه‌برای‌یکماه و معتقدم منقد نظریه تاسیت را ازاین جهت چنین تعیین مینماید که ازقوانین روم قدیم بی‌اطلاع است و وسیله کسب اطلاع و یافتن کتب ومنابع موثق ازنظرش پنهان و نتوانسته یا نخواسته به دیکسیونرها و دائرةالمعارفهای مختلف مراجعه نماید .

اما دلائل من‌برای اثبات اینموضوع :

در ادواری که برای‌مرابحه هیچ‌نوع مقرراتی دررم قدیم وجود نداشت بنا برسوم‌معموله رباخواران‌صداونس پول مس‌راقرض‌میدادند ودرآخرسال۱۲اونس[1]

۱ــ اونس واحد مقیاس وزن‌دررم قدیم‌بوده و هنوزهم‌هست دربورسهاواحدوزن‌طلا و نقره‌از روی اونس تعیین میشود اسم‌سکه‌های مسی هم بوده است . مترجم

بعنوان ربح از مدیون دریافت مینمودند وچون یك **آس** [1] معادل با ۱۲ اونس بود بجای دوازده اونس یك آس دریافت میکردند ولی چون صاحبان پول میترسیدند مدیونین نتوانند در آخر سال دفعةً یك آس بپردازند بعلاوه خودشکیبائی و حوصله تحمل یك سال را نداشتند درنیمه سال یعنی شش ماهه ربا خواستند و سپس مدت را کوتاه‌تر کرده دررأس چهارماه ورفته‌رفته سه‌ماه یکدفعه وعاقبت ربح را دررأس هرماه خواستندوبرای این تنزیلها اصطلاحات مخصوصی بکار بردند ربح شش ماهه را **سنیس** نصف وربح چهارماهه‌را **تری ین** ثلث وربح سه‌ماهه‌را **کادرانس** ربع و ربح یکماهه‌را **اونی ثیاریا** یك دوازدهم نامیدند وچون ماهی یك اونس بابت ربح قرضه صد اونس میگرفتند این ربح را یك صدم مینامیدند که سانتسیسم میگفتند زیرا یك اونس یك صدم صد اونس بود.

منقد که فقط کلمه یك صدم‌را شنیده و بگوشش خورده که بدهکاران در سر هر ماه یك صدم میپرداختند با تهور بمن حمله کرده و گفته است تاسیت اشتباه نکرده و همه میدانند یك صدم نرخ ربح دریکماه بوده و منتسکیو تصور کرده است یك درصد برای یك سال است آنوقت اضافه میکند چنین اشتباه بزرگی برای کسی که دو جلد کتاب به این بزرگی و قطوری در باب قوانین می‌نویسد آیا عجیب نیست .

اما دنباله توضیحاتی که در بالا دادم برای آقای منقد موضوع را روشن میکنم تا بداند من اشتباه نکرده‌ام مدتی ربح یك صدم دررم قدیم رواج داشت ولی کم کم رباخواران میزان ربح را بالا برده وآنرا صدی ۱۸ درسال نمودند وماهی یك اونس و نیم ربا از بدهکاران میگرفتند تا وقتیکه پرداخت ربحهای سنگین برای مدیونین غیرقابل تحمل شد وقانون گزاران درصدد تعدیل آن برآمدند و چون میخواستند یك قانون عمومی وضع کنند بمدتهای سابق که یکماه بود توجه ننموده سال را مأخذ اخذ ربح قرار دادند ولی از اصطلاحات سابق ازقبیل نصف وثلث وربح استفاده کردند و از آن پس یك اونس معنای یك درصد در سال را میدادنه در ماه و اصطلاح

۱ ـ آس واحد بزرگتری بوده که صد سکه مس اونس یك آس نامیده میشده است . مترجم

کادرانس وتری ین معنای چهار وسه درصد درسال را افاده مینمود زیرا اگر بتصور منقد سانتسیسم معنی یك درصد درماه‌را بدهد لازمه‌اش اینست که کادرانس وتری ین هم معنی سه وچهار درصد در ماه بدهد آنوقت این نتیجه گرفته میشود که قانون‌گزاران در تعیین نرخ ووضع قانون از رباخواران هم بیرحم‌تر بوده‌اند وسه وچهار درصد برأس یکماه نتیجه‌اش ۳۶ و۴۸ درصد درسال خواهد شد .

وحال آنکه رباخواران خودهیجده درصد میگرفتند ووضع قانون برای پائین آوردن نرخ و جلوگیری از اجحاف رباخواران بود نه بالا بردن آن بحد غیر قابل تصور .

منقد دراین مورد چنان لحن شدیدی نسبت بمن بکار برده وبطوری بفضل و دانش خود مغرور شده است که هرخواننده‌ای تصور مینماید حق بجانب اوست اما همین نخوت و غرور منقد درضمن اظهار عقیده در موضوعی که محققاً از آن مطلع نیست وفقط اسمی از آن شنیده نشانهٔ اینست که در موارد دیگرهم سرسری و بدون تعمق قضاوت کرده است مثلا در مواردی هم که مرا طبیعی مذهب دانسته بدون دقت وتعمق ایراد گرفته است .

من در مورد رباخواری دررم قدیم با اطلاع دقیق وارد بحث شده‌ام زیرا مستحضر بودم که استقراض وربح وتنزیل در زمان رومیها اهمیت بسزائی داشته و همه چیز روم تحت‌الشعاع آن قرار میگرفته شاید اینموضوع چندین دفعه باعث واژگون کردن قانون اساسی واساس کشور روم شده است ومن بتمام قوانین موقتی ودائمی وقوانینی که دراثر یأس وناامیدی مردم درمواقع فوق‌العاده بافشار ومظالم طلبکاران وضع میشده است مراجعه نموده وآنها را بادقت مورد بحث قرار دادم مثلا همان قانون سال ۳۹۸ رومی که در اثر پیشنهاد مینوس ودوئلیوس وضع شد ومیزان ربح را بیك درصد تقلیل داد باعث گردید که ده سال بعد درآن تجدید نظر کنند وآنرا بنصف تقلیل دهند وپس از مدتی آنرا بکلی ملغی کنند آنوقت نتیجه وضع این قانون مثل تمام قوانین افراطی آن شد که مردم اززیر بار قانون شانه خالی کردند وبوسائل مختلف آنرا نقض نمودند و بطوری این رویه شدت یافت که قانون‌گزاران

روم قوانین بسیاری برای تأیید و تعدیل و اصلاح آن مجبور شدند وضع نمایند گاهی‌از آداب و رسوم پیروی می کردند و گاهی بقوانین عدول مینمودند.

عیب قوانین افراطی در مورد ربح هم بزیان طلبکاران تمام می‌شد و هم به بدهکاران کمك نمی کرد و آنها را تحت فشار می گذاشت تا جائی که همه بستوه آمدند.

این هرج ومرج دوام داشت تا وقتیکه یکنفر ازطلبکاران بمدیونین خود اجازه داد برطبق قانون رفتار کنند وربح قلیلی بپردازند و دراثر این رفتار سایر صاحبان پول جمع شده واورا کشتند تامنافع آنها محفوظ بماند در زمان زمامداری **سیلا** یکی‌ازمقننین بنام**لوسیوس‌واریوس‌فلاکوس** قانونی‌وضع کرد که‌میزان‌ربح را بسه درصد درسال تثبیت کرد این قانون عقلائی ومنصفانه بود وروابطه‌بین‌طلبکار وبدهکار را منظم وروشن کرده و مردم را از قید مشکلاتی رهانده بود اما چندی نگذشت که **پالرکولوس** آنراهم‌لغو کرد.

اینها مباحثی بوده است که من دراطراف آن تحقیق نموده وبحث کرده‌ام و نیز در بارهٔ عقیدهٔ اولپین[1] گفته‌ام وقتی آن عقیده صحیح است که طلبکار برطبق قانون و بطریق مشروع ربح بگیرد ومطمئن باشد مرور زمان باعث از بین رفتن پول او نخواهد شد و بدهکارهم بتواند رضایت خاطر صاحب پول را برای قرضه طویل‌المدة جلب نماید و زمان در روابط طلبکار و بدهکار قابل خرید و فروش‌باشد.

منقد تمام این مباحث را ول کرده و جملهٔ آخر آنرا یك موضوع مستقلی فرض نموده و شدیداً انتقاد کرده و گفته بعقیدهٔ منتسکیو طلبکار میتواند زمانرا بفروش برساند در صورتیکه این جمله مربوط بیك سلسله مباحث در باب قوانین

۱ــ اولپین یکی‌ازحقوقدانان رم قدیم بوده‌که مقننین عقیده اورا درمورد ربح‌قبول و بصورت قانون درآوردند عقیده او این بود که‌هرکس دین خودرا دیرترمیپردازد مثل اینست که‌کمترپرداخته این عقیده‌کمك به‌طلبکاران مینموده‌است. مترجم

ربا ودنبالهٔ همان عقیده اولپین بکار برده‌شده وبدون مبتدا وخبر مستقلاً نمیتوان آنرا مدرك انتقاد قرار داد:

منقدبعدازاتمام انتقادات سطحی وبیموردخود درپایان ازقول‌هوارن نویسنده معروف رومی مثل آورده است ومیگوید:

ای مردم، ای مستمعین من بدانید که این کتاب همچون رؤیای‌بیماران‌است ودرآن جزاشباح موهوم چیزی نمیتوان یافت.

اینك پس‌از این توضیحات برمن است که گفتار رابمنقد بر گردانم وبگویم انتقاد اوچنین است.



قسمت سوم

ازدوقسمت اول این رساله دفاعیه وخلاصه انتقادات نتایج زیر بدست می‌آید:

اولامن کتاب خود را برطبق‌نظریه‌منقد تدوین‌نکرده‌ام واگرمنقدمیخواست دراینخصوص کتابی‌بنویسد او طور دیگر مینوشت ومطالبی‌راکه من در کتاب بحث نکرده‌ام او در کتاب خود میگنجاند.

ثانیاً منقد روح القوانین یکنفر دانشمند مذهبی است‌ولی‌من یکمرد حقوقی هستم واگرمنقد مدعی‌است میتواندکار مرا انجام دهد من قادربانجام پیشه وحرفهٔ او نیستم.

ثالثاً منقدآنچه را که من در کتاب روح‌القوانین برله مذهب مسیح نوشته و عظمت‌آنرا در انظارمجسم کرده‌ام نادیده انگاشته است.

اکنون ازخواننده‌اجازه میخواهم قسمت سوم رساله دفاعیه خود را همین‌جا آغاز نماید ودفاع از مذهب را بعهده روحانیان بگذارد زیرا دیانت مسیح بر حق است ومحتاج بدفاع اشخاص نیست بخصوص اشخاصیکه نتوانند خوب دفاع کنند.

اشخاصی که نمیتوانند خوب دفاع کنند بهتراست اصلاً دفاع نکنند چه آنکه دفاع نکردن بهتر از دفاع ناصواب و غیره مستحسن است زیرا این طرز دفاع از قدر ومنزلت دیانت مسیح خواهدکاست .

وقتی منقد برای حب اشتهار و ترویج آثار خود که مردم رغبتی بخواندن آنها ندارند در صدد برآید به‌نویسنده مشهوری حمله کند و طرفداری از دیانت را بهانه قرار دهدآنوقت خوانندگان تصور خواهند کرد منقد نویسنده را فدای‌هوا- و هوس و امیال خود کرده نه اینکه برای کمك به عظمت دیانت او را تحقیر کرده باشد .

طرز تنقید با ترتیبی که‌ازطرف منقدبر کتاب روح‌القوانین بعمل آمده‌باعث خواهد شد فرهنگ و نبوغ ملی فرانسه را محدود نماید زیرا این کتاب را فقط ازلحاظ دیانت تنقید کرده‌اند .

من اعتراف میکنم که علم دین واصول آن علمی‌است که دارای حدودوثغور مخصوص ومعین می‌باشد ونباید از آن حدود تجاوز کرد زیرا دستورات وقواعدآن حقایقی است که همه‌کس آنرا قبول کرده و برای اینکه مردم به‌آن ایمان داشته باشند بایدکاری کرد که مردم‌هیچگاه از حدودآن تجاوز نکنند و تجلیات مختلف فکر و تصور بشری در فقه و اصول راه نداشته باشد ولی اگر این حدود وقیود را برای علوم بشری هم قائل شویم و اجازه ندهیم مردم در فیزیك و هندسه و سایر این قبیل علوم از حدود معین تجاوز کنند لطمهٔ بزرگی به‌فرهنگ و نبوغ بشری خواهدزد .

همه‌کس میداند حقایق هندسی غیرقابل تردید است ولی اگرهمین حقایق مسلم را باآداب ورسوم معاشرت تطبیق کنند و سلیقه‌های مختلف مردم را با اصول هندسی بسنجند و قضاوت کنند نه تنها بر خلاف سلیقه بلکه برخلاف عقل رفتار کرده‌اند بنابراین همواره باید باین نکته توجه نمود و بدون رعایت مقتضیات و و اوضاع و احوال هر موضوعی را مشمول اصول علمی یا دیانتی نباید نمود

زیرا لطمات بزرگی به ابراز آراء و عقاید میزند و پیشرفت فکر بشر را مانع می‌شود .

در انتقاد نباید توجه زیادی بمطالب جزئی نمود زیرا سبب میشودکه خواننده ازکلیات باز بماند .

نویسنده هرقدر زبردست وتوانا ودانا باشد وقتی او را وادار کردید پیوسته بجزئیات متوجه بوده و میلیونها نکات جزئی را درنظر داشته باشد فکر او را محدود وقلم او را فلج خواهید کرد زیرا با این رویه بزرگترین دانشمندان جهان دچار تردید میشود وبا اینکه درعمل وفکرخود دارای حسن نیت است معهذادچار تردید خواهد شد که مبادا راه خطاپیموده باشد وهمواره بیمناك است وممکن‌است هرگز راه صواب را پیدا نکند .

این طرز انتقاد شبیه باین است که منقد یکنفر مستحفظ بالای سر نویسنده بگمارد و بمحض اینکه نویسنده خواست کلمه‌ای روی کاغذ بنویسد مستحفظ باو نهیب بزند که نباید افکار خود را بنویسی بلکه لازم است و باید افکار منقد را روی کاغذبیاوری دراین حال‌بمحض تکان خوردن نویسنده را ازحرکت‌بازمیدارد و اگر بخواهد بطرف بالا رود او را بسوی پائین می کشدوچنانچه فعالیت داشته باشد وبخواهد اظهار حیات کند خون او را قطره قطره میمکد تا حیات از بدنش خارج شود .

بدیهی است در اینصورت نه‌تنها علوم و ادبیات پیشرفت نخواهدکرد بلکه سبب خواهد شد نهضت علمی و ادبی به‌قهقرا برگردد و بطرف جهالت ادوار قدیم رجعت کند .

دکارت فیلسوف معروف زمان حیاتش متهم بکفر وشرك گردید و مثل من گرفتار منقدین اندك بین و کوته نظرشد ولی امروز بزرگترین دلیل روحانیان برای رد نظریات کفار ومشرکین همان اصول فلسفی دکارت است .

انتقاد نباید هرگز روی نظریات خصوصی و اغراض شخصی بعمل آید و با رعایت این شرط ما نویسندگان ازانتقاد خشنود و راضی خواهیم شد و حتی‌تقاضا

می کنیم که کتب و نوشتجات مارا انتقاد کنند تاما به‌اشتباهات خود واقف شویم‌زیرا نویسنده‌ئی که میخواهد راهنمای دیگران باشد و ذهن دیگرانرا نسبت بمسائل و مطالب مختلف روشن نماید درمرحله اول باید راضی و خورسند باشد که ذهن‌خود او درباره مطالبی که طرح کرده است زیادتر روشن باشد .

بنابراین منقدین‌حقیقی که اشتباهات ما رایادآوری می‌نمایند بمنزله دوستان ماهستند و آنها هم مانند مادرجستجوی حقیقت می‌باشند ماو آنها سالکان‌راه‌حقیقت هستیم وغیراز وصول بهدف منظور و مطلوبی نداریم پس سعی می کنیم در این راه بهم کمك نمائیم .

من‌نمی‌خواستم از روح‌القوانین دفاع کنم ولی متوجه شدم اگرسکوت کنم شاید بعضی‌مردم تصور کنند منقد ذیحق بوده که‌من دم‌فرو بسته وهیچ نمیگویم.

درپایان رساله دفاعیه خود دوموضوع راکه‌بعضی‌منقدین دیگر ایراد گرفته وبرای آنها سوء تفاهم شده است ناچارم بنویسم وبا اینکه در فصل پنجم کتاب سوم روح‌القوانین‌این موضوع را توضیح‌داده‌ام معهذا دراینجا آنرا بیشتر تشریح‌مینمایم تا رفع سوء تفاهم بشود .

اول بعضی اشخاص بمن‌ایراد گرفته‌اند که‌من گفته‌ام اساس بعضی‌حکومتها مبنی برترس وبعضی براصول شرافت وبرخی‌مبنی‌برتقواست این اشخاص میگویند بنابراین‌اقرار وبرحسب عقیده منتسکیو‌تقوای مذهبی ودینی‌درهیچ نوع حکومتی تأثیر ونفوذ ندارد .

من تعجب می کنم‌بااینکه‌چند مورد درمتن‌کتاب در این باب بحث نموده و توضیح‌داده‌ام چگونه درخصوص‌مفهوم تقوی بازهنوز ازمن توضیح می‌خواهندزیرا من مقصود خودرا ازبیان‌کلمه تقوی ذکر ومعنای آنرا نوشته‌ام .

خوانندگان میدانند کلمه‌تقوی مثل بسیاری ازصفات در السنه مختلف‌هست و مفهوم‌های مختلف و متعدد دارد گاهی معنای تقوای دینی و زمانی معنای تقوای غیر دینی رامیدهد حتی‌در بعضی از زبانها تقوی معنی خصلت وهنر واستعداد انجام کارهای بزرگ ودقیق را نیزمیدهد ولی‌من برای اینکه ذهن خوانندگان مشوب

نشود چندین مرتبه این موضوع را توضیح داده‌ام بنابراین کسانی که منظور مرا ازتقوی نفهمیده‌اند کتاب روح‌القوانین را سرسری مطالعه کرده‌اند .

منظورمن تقوای سیاسی‌است که نفع این خصلت عاید جامعه میشود ونظری به‌تقوای خصوصی که درافراد هست وتقوای ناشی‌ازحقایق آسمانی نداشته وندارم.

در فصل ششم کتاب سوم نیز مضمونی است که مفهوم تقوی را بخوبی روشن میکنددرآنجا نیز گفته‌ام منظور من ازتقوای عشق بمیهن است وعشق بمیهن عبارت ازعشق وعلاقه بمساوات ومیانه روی واعتدال‌است مباحث کتاب پنجم متکی براین اصول است .

دوم بعضی منقدین ایراد گرفته‌اند که من در مورد تعریف بهترین حکومت اشرافی‌اشتباه کرده‌ام‌و گفته‌ام بهترین حکومت اشرافی آنست که **آنتی‌پاتر** تشکیل داد زیرا اجازه نداد اشخاصی که کمتر از دوهزار درهم دارائی دارند درانتخابات شرکت کنند .

من گفته‌ام وقتی حکومت اشرافی است بهتر است آنهائیکه در دستگاه حکومت شرکت ندارندآنقدر کوچك وفقیرباشند که اشراف بامید استفاده آنها را مورداجحاف قرارندهندو آنوقت عمل آنتی‌پاتررا مثال‌آورده‌ام زیرا میزان‌دارائی که برای شرکت درانتخابات او معین کرده بود بقدری کم بود که فقط عده‌بسیار قلیلی ازحق رأی محروم میشدند وبالنتیجه هرکسی که اسم ورسمی داشت در رأی دادن شرکت مینمودآنوقت دنباله این مثال گفته‌ام بهتراست خانواده‌های اشرافی باتوده نزدیك باشند وباآنها تماس داشته باشند ودربین‌آنها زندگی کنند تا با این ترتیب حکومت اشرافی برژیم دموکراسی نزدیك شود .

اما منقد میگوید :

وقتی در آتن آنتی‌پاتر اینکار راکرد فقط نه‌هزار نفر مشمول این قانون شدند وبقیه که بیست وپنجهزار نفر بودندکمتر از دو هزار درهم داشته وازحق شرکت در انتخابات محروم شدند و این بر خلاف نظر منتسکیو است منقدین خوب بود بمأخذی که من این واقعه را ازآنجا نقل کرده وتذکرداده‌ام مراجعه

میکردند .

من اینموضوع را از گفته **دیودر** نقل کرده‌ام واومیگوید بیست ودوهزار نفر از آتن خارج شده بودند و درولایت **تراس** سکنی گزیدند ودر آتن غیرازنه هزار نفر که مشمول قانون آنتی پاتر بودند و عده بسیار قلیلی از توده که نمیخواستند مهاجرت کنند کسی باقی نمانده بوداین عده‌معدود .درمقابل۹هزار نفررأی‌دهندگان خیلی ناچیز بودند در اینجا منقدین بایستی بتاریخ و نظریه دیودر مورخ معروف مراجعه ودقت کرده باشند سپس بمن ایراد بگیرند .

فرضاً که ۲۲هزار نفرهم در آنزمان از آتن خارج نمیشدند معهذا باید دقت کرد دریك جامعه که دارای حکومت اشرافی است وازسی ویك هزار نفر جمعیت آن جامعه نه‌هزار نفردردستگاه وسازمان حکومت دست داشته باشند وفرمانروائی کنند وملت فقط بیست ودوهزار نفر باشد باز بایدگفت شماره فرمانروایان زیاد و شماره توده کم است زیرا کلمات و بزرگ و کوچك وکم و زیاد نسبی است و بدیهی است وقتی یك ثلث از ملت فرمانروا ودوثلث‌توده باشد شماره فرمانروایان به‌نسبت عده توده خیلی زیاد است باز هم چنین حکومت اشرافی بهترین حکومت اشرافی خواهد بود .

پایان